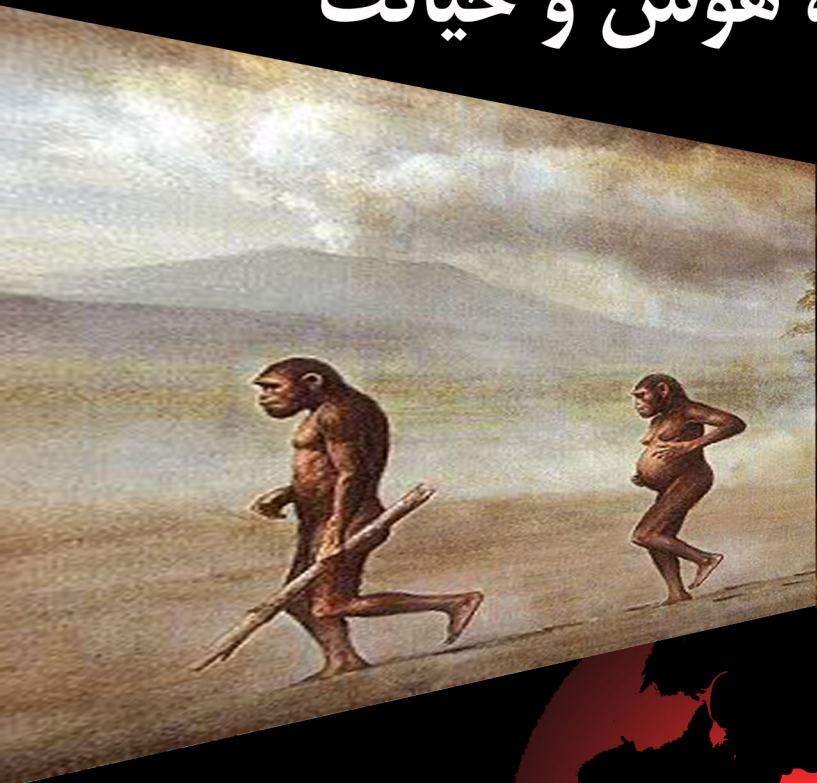


# هوس‌های سرخ

روانشناسی زیبایی، هوس و خیانت



دکتر کوروش رستگار



# Red Passions

## Psychology of Attractiveness, Passion and Infidelity

Kurosh Rastgar

این کتاب، سعی دارد تا با مرور پژوهش‌های انجام شده در حیطه روانشناسی جنسی، به بررسی چندین رفتار جنسی در دو جنس و ارتباط آنها با یکدیگر بپردازد. مسائل جنسی با مسائل زیبایی‌شناختی ما آدمیان، پیوند گسست-ناپذیری خورده‌اند. چرا از نظر جنسی، هر جنس، بعضی از خصایص چهره‌ای، بدنی و رفتاری را در جنس مقابل خود، زیبا و برانگیزاننده می‌یابد؟ چرا زیبایی و جذابیت، برای افراد، اینچنین شهوت‌انگیز و افسونگر است؟ اصولاً، چرا زیبایی زیباست؟ تبیین ارتباط زیبایی و جذابیت در مردان با نوسانات مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان و خیانت زناشویی در آنها و ریشه‌های تکاملی چنین تغییرات و ترجیحاتی، از مباحث محوری این کتاب است. اینکه زیبایی و جذابیت، چه پیام‌هایی را به ذهن جنسی-تکاملی ما متبادر می‌کند و اینکه آمیزش جنسی با افراد زیبا، احتمالاً چه منافع تکاملی را برای نیاکان ما و خود ما در بر داشته و دارد. در پایان بخش اول این کتاب، نویسنده به بررسی مطلوبیت یا عدم مطلوبیت نظام‌ها و سبک‌های مختلف ارتباطی بین دو جنس و هماهنگی آنها با واقعیت-های روانی-زیستی دو جنس، می‌پردازد. در بخش دوم کتاب، فصول متعددی قرار دارد که هر یک از آنها، ارتباط یافته‌ها و تحلیل‌های روانشناسی تکاملی را با سایر موضوعات و مفاهیم مهم اجتماعی، حقوقی، اخلاقی، روانشناختی و جنسی، با تمرکز بر مسائل جنسی، مرور می‌کند. عشق، ازدواج، تعارضات و خیانت زناشویی، قانون، اخلاق، مذهب و فمینیسم از آن جمله‌اند. در فصل آخر، شما به تعدادی از دلایل هشیار و ناهشیار که باعث بروز مقاومت در ما نسبت به پذیرش حقایق علمی و از جمله یافته‌های روانشناسی جنسی-تکاملی می‌شوند، پی می‌برید. همه فصول، بطور جذاب و روان نوشته شده‌اند و قطعاً هر کدام از آنها، جواب تعدادی از سئوالات شما در زمینه‌های مختلف را می‌دهند.



هوسهای سرخ  
روانشناسی زیبایی، هوس و خیانت

دکتر کوروش رستگار

ویرایش اول: ۱۳۹۲

سرشناسه:	رستگار، کوروش
عنوان و نام پدیدآور:	هوسهای سرخ - روانشناسی زیبایی، هوس و خیانت / نویسنده: کوروش رستگار
مشخصات ناشر:	نشر اینترنتی. ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری:	۷۲۶ ص. مصور (بخشی رنگی)
موضوع:	تکامل (روانشناسی)
موضوع:	روانشناسی جنسی
موضوع:	روانشناسی زنان
موضوع:	روانشناسی مردان
موضوع:	ژنتیک (روانشناسی)

## هوسهای سرخ

روانشناسی زیبایی، هوس و خیانت

تالیف دکتر کوروش رستگار

ویرایش اول: ۱۳۹۲

طراحی تصویر روی جلد: آرتور، ف

**توجه:** کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب، متعلق به مولف می باشد و هر گونه برداشت و استفاده از مطالب یا تصاویر آن، منوط به کسب اجازه و موافقت نویسنده است. برای تماس با صاحب اثر، می توانید با پست الکترونیک [rastgarkk@gmail.com](mailto:rastgarkk@gmail.com) مکاتبه نمایید.



## تقدیم به:

تمامی علاقمندان، محققان و دانشجویان گذشته،  
اکنون و آینده روانشناسی تکاملی

## فهرست عناوین فصول

### بخش اول

- فصل اول: چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان  
 فصل دوم: انعطاف‌پذیری جنسی و تفاوت‌های بین دو جنس در آن  
 فصل سوم: مفاهیم اساسی تکامل و فرایندهای تکاملی در روانشناسی تکاملی  
 فصل چهارم: ریشه‌های تکاملی رفتارهای جنسی در دو جنس  
 فصل پنجم: بکارگیری و بحث در یافته‌ها و تحلیل‌های روانشناسی جنسی - تکاملی

### بخش دوم

- فصل ششم: تفاوت‌های دو جنس در رفتارهای جنسی، نسبت جنسی و ارتباطات پیش از ازدواج  
 فصل هفتم: عشق، ازدواج، تعارضات زناشویی و خیانت  
 فصل هشتم: روانشناسی تکاملی، قانون، اخلاق، مذهب و فمینیسم  
 فصل نهم: روانشناسی تکاملی و تعامل با سایر رویکردها و حوزه‌های روانشناسی  
 فصل دهم: روانشناسی تکاملی، زیبایی و تبعیضات ناشی از جذابیت  
 فصل یازدهم: چالش‌های روانشناسی تکاملی و آینده پیش روی آن به عنوان یک رشته علمی

## فهرست کامل محتوایی فصول

۱۸	پیشگفتار.....
۱۸	تناقض‌های بزرگ.....
۱۹	نگارش این کتاب و چالش‌های پیش روی آن.....
۲۱	شناخت رفتارهای جنسی جنس مقابل و مخاطبین این کتاب.....
۲۳	اخلاق علمی یا علمی به نام اخلاق.....
۲۴	مباحث مطرح‌شده در فصول کتاب.....
۲۵	سبک ارجاع دهی در متن.....
۲۷	نشر الکترونیکی کتاب.....
۲۹	تماس با مولف.....
۳۰	<b>فصل اول: چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان</b> .....
۳۱	چرخه قاعدگی در زنان.....
۳۲	مراحل چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان.....
۳۴	چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات مربوط به چهره.....
۳۴	تعریف مردانگی - زنانگی نمایی چهره‌ای.....

- تعریف تقارن چهره‌ای..... ۳۶
- چرخه قاعدگی و ترجیحات چهره‌ای در زنان..... ۳۷
- سایر خصایص افزایش‌دهنده جذابیت چهره‌ای مردان از نظر زنان..... ۴۰
- میانگین بودن چهره‌ای..... ۴۰
- رنگ و بافت پوست..... ۴۱
- مو..... ۴۱
- چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات خصایص اندامی مردان..... ۴۲
- چرخه قاعدگی و قد یک شریک ایده‌آل از نظر زنان..... ۴۲
- عضلانی بودن بدن..... ۴۲
- سایر خصایص افزایش‌دهنده جذابیت اندامی مردان از نظر زنان..... ۴۳
- نسبت عرض شانه به کمر..... ۴۳
- نسبت کمر به لگن..... ۴۴
- نسبت پایین‌تنه به بالاتنه..... ۴۵
- شکل پاها..... ۴۵
- چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیح نوع بوی بدن..... ۴۶
- چرخه قاعدگی و تغییر در ویژگی‌های شخصیتی و اقتصادی- اجتماعی مرجح..... ۴۷
- چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات آوایی (مربوط به صدا)..... ۵۰
- چرخه قاعدگی و تغییر در رفتارها و فعالیت‌های جنسی زنان..... ۵۰
- میل جنسی در طول چرخه قاعدگی..... ۵۰
- اواسط چرخه و تعهد زناشویی؛ زمانی که حلقه ازدواج، در خانه جا گذاشته می‌شود..... ۵۲
- رفتارهای نقش جنسی و چرخه قاعدگی..... ۵۲
- الان وقت خوردن نیست؛ چرخه قاعدگی و اشتها..... ۵۳
- چه لباسی بپوشم؛ چرخه قاعدگی و انتخاب لباس..... ۵۳
- چرخه قاعدگی و حرکات بدنی..... ۵۵
- چرخه قاعدگی و میزان جذابیت..... ۵۶
- چرخه قاعدگی و تغییر در احتمال خیانت جنسی در زنان..... ۵۶
- چرخه قاعدگی، بافتار رابطه و تغییر در انتخاب خصایص شریک مطلوب..... ۵۸
- چرخه قاعدگی و ترجیح هوش..... ۶۲
- داده‌های خودگزارش‌دهی مردان در رابطه با تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان..... ۶۳
- ملاحظات تفسیری نتایج پژوهش‌ها..... ۶۴
- رابطه خطی و غیرخطی خصایص چهره‌ای، بدنی و رفتاری با جذابیت..... ۶۴
- ترجیحات مرتبط با چرخه و ترجیحات ثابت..... ۶۵
- ملاک‌های جذابیت وابسته به زیست و ملاک‌های جذابیت مربوط به فرهنگ..... ۶۵



- ۶۵..... تفاوت‌های جنسیتی در شاخص‌های جذابیت
- ۶۶..... چرخه قاعدگی و تغییر در سایر خصیصه‌ها
- ۶۷..... تمایز ترجیحات از رفتار بیرونی
- ۶۷..... ناهشیارانه بودن نوسانات و تغییرات در ترجیحات جنسی
- ۶۸..... ارزش نسبی فرد به عنوان همسر و نوسان در ترجیحات
- ۶۸..... اثر تجرد/ تاهل بر نوسانات در ترجیحات و رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه
- ۶۹..... تاثیر مصرف قرص‌های ضد بارداری بر ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان
- ۷۲..... الگوهای مشترک و تفاوت‌های فردی
- ۷۴..... پیش‌بینی جمعیت‌شناختی و پیش‌بینی فرد- ویژه
- ۷۵..... کدام مردان، همیشه جذاب‌اند؟
- ۷۷..... جذابیت تا چه میزان
- ۷۸..... مراحل چرخه قاعدگی و میزان احتمال خیانت زناشویی
- ۷۸..... انواع خیانت و چرخه قاعدگی
- ۸۰..... ناوابستگی فرهنگی نتایج پژوهش‌ها

## ۸۲..... فصل دوم: انعطاف‌پذیری جنسی و تفاوت‌های بین دو جنس در آن

- ۸۳..... تعریف انعطاف‌پذیری جنسی
- ۸۴..... شواهد پژوهشی حاکی از انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان
- ۸۴..... تغییر در فعالیت جنسی در طول زمان
- ۸۵..... تغییر در گرایش جنسی
- ۸۶..... تغییر در رفتارهای جنسی، همگام با تغییر در متغیرهای فرهنگی- اجتماعی
- ۸۷..... تغییرپذیری نگرش‌های جنسی در پاسخ به تجارب جنسی
- ۸۷..... فعالیتهای جنسی وابسته به موقعیت
- ۸۸..... ارتباط بین نگرشها و رفتارهای جنسی واقعی
- ۹۰..... انقلاب جنسی و اثرپذیری جنسی
- ۹۱..... انعطاف‌پذیری جنسی؛ تعمیم‌یافته و بدون مرز یا مشخص و با قاعده

## ۹۲..... فصل سوم: مفاهیم اساسی تکامل و فرایندهای تکاملی در روانشناسی تکاملی

- ۹۳..... داروین و نظریه تکامل
- ۹۵..... بقاء و تولیدمثل: دو غریزه اصلی تکاملی
- ۹۵..... تنازع برای بقاء
- ۹۶..... تناسب و بقای متناسب‌ترین‌ها
- ۹۸..... انتخاب طبیعی: غربال اصلی تکامل

- انتخاب جنسی: مکمل انتخاب طبیعی..... ۱۰۱
- انتخاب جنسی و ویژگی‌های مورد توجه..... ۱۰۳
- انطباق..... ۱۰۵
- انطباق‌های تکاملی..... ۱۰۶
- محیط تکاملی انطباق‌ها..... ۱۰۷
- فشارهای انتخاب..... ۱۰۸
- تصادف؛ مکانیسم تعیین‌کننده تناسب..... ۱۰۹
- ژنها و جهش ژنی؛ ریشه تناسب بصورت تصادفی توزیع شده..... ۱۱۱
- رانس ژنتیکی..... ۱۱۴
- سایر مکانیسم‌های مسبب تحول گونه‌ها..... ۱۱۵
- ارتباط بقای طولانی‌تر با موفقیت تولیدمثلی بیشتر..... ۱۱۶
- اهمیت تنوع ژنتیکی در تکامل گونه‌ها..... ۱۱۷
- سرمایه‌گذاری والدینی و تفاوت‌های جنسیتی در آن..... ۱۱۸
- انتخاب طبیعی کور است..... ۱۱۹
- انگیزه جنسی، بازنمایی هشیارانه‌تری از انگیزه تولیدمثلی ناهشیار..... ۱۲۰
- تکامل و انتخاب طبیعی، در سطح ناهشیار عمل می‌کنند..... ۱۲۴
- تکامل و شکل‌گیری صفات و رفتارها در گونه انسانی..... ۱۲۵
- تولیدمثل موفق و گسترش ژنهای جسمی و رفتاری..... ۱۲۷
- ژن خودخواه و تنازع برای کسب تناسب..... ۱۳۳
- آیا فداکاری در تضاد با خودخواهی است؟..... ۱۳۴
- انتخاب خویشاوندی و رقابت و حسادت بین خویشاوندان؛ یک تقابل ظاهری..... ۱۳۶
- بکارگیری استعاره در نظریه تکامل..... ۱۳۷
- فصل چهارم: ریشه‌های تکاملی رفتارهای جنسی در دو جنس..... ۱۳۸**
- روانشناسی جذابیت: چرا زیبایی، زیباست؟..... ۱۳۹
- فرضیه ژن‌های خوب: ارتباط جذابیت با تناسب و ژن‌های خوب..... ۱۴۰
- فرضیه ژن‌های خوب و مسیرهای ممکن برای ارتباط جذابیت با تناسب..... ۱۴۲
- الف) جذابیت و ژن‌های افزایش‌دهنده تناسب جسمی..... ۱۴۲
- ب) جذابیت و ژن‌های مقاوم‌ساز نسبت به بیماریها..... ۱۴۴
- تستوسترون، مردانگی‌نمایی چهره‌ای و قدرت دستگاه ایمنی..... ۱۴۴
- اصل معلولیت زهاوی..... ۱۴۹
- تقارن و ثبات رشدی..... ۱۵۲
- ج) جذابیت و ژن‌های افزایش‌دهنده تناسب رفتاری..... ۱۵۴

- شاخص‌های متفاوت جذابیت؛ علامتهایی از عوامل تناسب‌افزای متفاوت ..... ۱۵۵
- شاخص‌های متفاوت جذابیت و ریشه‌های مشترک زیستی ..... ۱۵۵
- نتایج مطالعات سنجش رابطه جذابیت با تناسب و سلامتی ..... ۱۵۶
- ۱- جذابیت چهره‌ای، تناسب و سلامتی ..... ۱۵۶
- ۲- جذابیت چهره‌ای، تناسب و کیفیت ژنتیکی ..... ۱۶۰
- ۳- جذابیت بدنی، تناسب و سلامتی ..... ۱۶۱
- جستاری پژوهشی. روانشناسی جذابیت رقص ..... ۱۶۳
- ۴- جذابیت و رفتارهای تناسب‌افزا ..... ۱۶۴
- ۵- اسناد سلامتی به جذابیت ..... ۱۶۶
- ملاحظات تفسیری پژوهش‌های سنجش ارتباط جذابیت با سلامتی ..... ۱۶۷
- جذابیت و پسخوراندهای محیطی؛ عاملی برای افزایش سلامتی ..... ۱۶۷
- ترجیحات نامرتب با ژن‌های تناسب‌افزا ..... ۱۶۸
- ارتباط مثبت بین جذابیت با سلامتی، در همه پژوهشها یافت نشده است ..... ۱۷۲
- همبستگی‌های یافت‌شده بین جذابیت و سلامتی، پایین بوده است ..... ۱۷۳
- جذابیت؛ پیام‌آور ژن‌های تناسب‌افزا یا سلامتی قابل‌توارث؟ ..... ۱۷۴
- ارتباط شاخص‌های متفاوت سلامتی با جذابیت ..... ۱۷۷
- ارتباط شاخص‌های متنوع جذابیت با سلامتی ..... ۱۷۸
- ارتباط شاخص‌های متنوعی از جذابیت با شاخص‌های متفاوتی از سلامتی ..... ۱۷۸
- نقش بهبود بهداشت و تغییر شرایط در ارتباط جذابیت و سلامتی ..... ۱۷۹
- اثر تراکمی - بین‌نسلی جذابیت بر سلامتی ..... ۱۸۱
- سبک زندگی کارآمد؛ همتایی برای ژن‌های خوب در تعدیل سلامتی ..... ۱۸۲
- محدودیت اعمال‌شده بر شرایط نیاکانی ..... ۱۸۳
- انتخاب طبیعی، غربالگری مردان و رابطه جذابیت با سلامتی در آنها ..... ۱۸۴
- آرایش، جراحی زیبایی و کاهش همبستگی جذابیت - سلامتی ..... ۱۸۵
- جستاری پژوهشی. زیبایی زنان از نظر مردان و ریشه‌های تکاملی آن ..... ۱۸۶
- ریشه‌های تکاملی تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان ..... ۱۹۰
- سیاست جنسی دوگانه ..... ۱۹۴
- بافتار رابطه، چرخه قاعدگی و نوسانات جنسی ..... ۱۹۶
- تناقض مرد خوب ..... ۲۰۰
- جذابیتی متناقض؛ چرا مردان بد؟ ..... ۲۰۴
- جستاری پژوهشی. تناقض مرد خوب، داده‌های عصب‌شناختی و ترجیحات زیبایی‌شناختی در زنان ..... ۲۰۶
- بابای خوب و ژن خوب ..... ۲۰۸
- جستاری پژوهشی. زنان و طبقه‌بندی سریع مردان؛ آیا حقیقت دارد؟ ..... ۲۰۹



- تاھل و فعال شدن استراتژی جنسی دوگانه ..... ۲۱۰
- جستاری پژوهشی. استراتژی جنسی دوگانه در هنر و ادبیات ..... ۲۱۳
- موفقیت تولیدمثلی، چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها و تغییر در ترجیحات جنسی زنان ..... ۲۱۴
- چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها: کلید تنوع‌طلبی در انتخاب پدر برای فرزند ..... ۲۱۷
- ژن‌های مکمل و مکانیسم‌های جفت‌گزینی ..... ۲۲۰
- خیانت زناشویی و MHC ..... ۲۲۱
- تشخیص شباهت در MHC بوسیله زنان ..... ۲۲۴
- ترجیح تفاوت یا شباهت در MHC و انتخاب بر اساس بو یا چهره ..... ۲۲۴
- جستاری پژوهشی. بررسی یک خطای اعتقادی در مورد ازدواج‌های فامیلی ..... ۲۲۶
- نظریه تمایلات زنا با محارم و یافته‌های پژوهشی ..... ۲۲۷
- جستاری پژوهشی. آخرین فرعون و راز مرگ او ..... ۲۳۰
- استراتژی‌های جنسی مشترک و استراتژی‌های جنسی فرد- ویژه ..... ۲۳۱
- نقش تناسب فردی زنان در انگیزه برای روابط فرازناشویی ..... ۲۳۵
- دیروز و امروز؛ آنچه که زمانی انطباقی بوده و آنچه که اکنون انطباقی است ..... ۲۳۷
- همه مردان خاکستری‌اند؛ توهم ژن‌های برتر یا ابرمردها ..... ۲۴۱
- همیشه کم است؛ تنوع‌طلبی جنسی، نردبانی با پله‌های بی‌نهایت ..... ۲۴۴
- علت‌شناسی هورمونی نوسانات جنسی زنان در طول چرخه قاعدگی ..... ۲۴۶
- مصرف قرص‌های ضدحاملگی و پیامدهای آن بر رفتارهای جنسی زنان ..... ۲۴۷
- علت‌شناسی تفاوت دو جنس در انعطاف‌پذیری جنسی ..... ۲۴۸
- میزان زیستی- محیطی بودن انعطاف‌پذیری جنسی در دو جنس ..... ۲۴۹
- ژن‌ها، هورمون‌ها و استعداد برای انعطاف‌پذیری جنسی ..... ۲۴۹
- تفاوت دو جنس در میل جنسی ..... ۲۵۰
- الگو برداری جنسی و انعطاف‌پذیری جنسی ..... ۲۵۱
- نقش عوامل درونی و بیرونی در تفسیر انگیزش جنسی ..... ۲۵۱
- انعطاف‌پذیری در فعالیت جنسی و موفقیت تولیدمثلی ..... ۲۵۲
- انتظارات نقش جنسی و پذیرندگی جنسی در زنان ..... ۲۵۲
- سازگاری با عدم هماهنگی‌ها ..... ۲۵۳
- انعطاف‌پذیری جنسی و تاثیرات کارکردی آن در انطباق‌پذیری ..... ۲۵۳
- انعطاف‌پذیری جنسی و استراتژی جنسی دوگانه ..... ۲۵۴
- فرضیه تسلط‌گری مردان و انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان ..... ۲۵۴
- جستاری پژوهشی. کمرویی؛ آیا صفتی منفعلانه است؟ ..... ۲۵۵
- سازگاری به عنوان یک مکانیسم غربال‌کننده ملی ..... ۲۵۷
- اطمینان از والد بودن و قطعیت پدری ..... ۲۶۰

۲۶۱	راهبردهای حفظ جفت یا مراقبت از همسر.....
۲۶۳	راهبردهای نظارت بر جفت و چرخه قاعدگی.....
۲۶۵	راهبردهای نظارت بر جفت در مردان و ویژگیهای جذاب از نظر جنسی در زنان.....
۲۶۵	جستاری پژوهشی. حجاب؛ یک راهبرد مراقبت از همسر.....
۲۶۹	مردان و آگاهی از مراحل چرخه قاعدگی زنان.....
۲۷۱	جستاری پژوهشی. کارکردهای انطباقی تخمک‌گذاری پنهان در زنان.....
۲۷۲	استراتژی جنسی دوگانه.....
۲۷۲	بابا در خانه.....
۲۷۲	پدران متعدد.....
۲۷۳	تکامل و شکل‌گیری انطباقی حیاتی به نام غیرت.....
۲۷۴	ارتباط غیرت‌ورزی جنسی با خیانت همسر.....
۲۷۶	رفتارهای نظارت بر همسر و میزان خطر مربوط به تناسب.....
۲۷۶	کیفیت رابطه زناشویی، تغییر در میزان احتمال خیانت و راهبردهای نظارت بر همسر.....
۲۷۷	غیرت‌ورزی؛ یک هیجان کارکردی برای تداوم رابطه.....
۲۷۸	یک تضاد؛ پس چرا عده‌ای از مردان، آشکارا ناحساسند.....
۲۸۰	تکامل و فرایند شکل‌گیری استراتژی‌های جنسی.....
۲۸۱	رقابت اسپرم‌ها.....
۲۸۱	منطق تکاملی رقابت اسپرمی.....
۲۸۲	ریخت‌شناسی تناسلی در نرها و رقابت اسپرمی.....
۲۸۲	اندازه بیضه در نرها و میزان روابط ولنگارانه جنسی در ماده‌ها.....
۲۸۳	ارتباط طول و شکل آلت تناسلی با رقابت اسپرم‌ها.....
۲۸۵	سربازان زیاد شوید؛ رقابت اسپرمی و تعداد اسپرم‌ها.....
۲۸۵	یک سوپاپ قابل تنظیم: میزان اسپرم‌ریزی و مقدار خطر احساس شده.....
۲۸۶	همه اجزاء هوشمندند؛ اختصاص‌دهی هوشمندانه اسپرم.....
۲۸۷	رفتارهای مقاربتی و مدت زمان جدایی از همسر.....
۲۸۸	رفتارهای مقاربتی و احتمال خیانت همسر.....
۲۸۸	آمیزش جنسی اجباری و احتمال خیانت همسر.....
۲۸۹	صحنه‌های حاکی از رقابت اسپرمی و تنظیم انزال.....
۲۹۱	جستاری پژوهشی. هیچ زنی واکسینه نیست؛ تاثیر رقابت اسپرمی بر مکانیسم‌های انتخاب جفت در مردان.....
۲۹۲	اسپرم‌های بارورکننده و اسپرم‌های مبارز.....
۲۹۳	اسپرم‌های کامیکازی و نبردی آشکار.....
۲۹۴	نقش ماده‌ها در برانگیختن رقابت اسپرم‌ها.....
۲۹۴	ارگاسم‌های گزینشی زنان و میزان احتمال باروری.....

- ۲۹۷ ..... خیال‌بافی‌های جنسی در زنان.....
- ۲۹۸ ..... جستاری پژوهشی. رقابت اسپرمی، زبان و معناشناسی کلام در فعالیتهای جنسی.....
- ۲۹۸ ..... رقابت اسپرمی در سایر گونه‌ها.....
- فصل پنجم: بکارگیری و بحث در یافته‌ها و تحلیل‌های روانشناسی جنسی - تکاملی.....**
- ۳۰۰ ..... هدف نهایی علم؛ دانش‌اندوزی یا دانش‌ورزی؟.....
- ۳۰۱ ..... حق داشتن آگاهی و حقوق شهروندی در جامعه مدرن.....
- ۳۰۴ ..... او یا من؛ مسئول کیست؟.....
- ۳۰۶ ..... تعارضات دو جنس و راهکارهای پیش‌رو.....
- ۳۰۸ ..... هیچ مردی مسئولیت ندارد.....
- ۳۱۰ ..... مردان و مسئولیت پخش شده.....
- ۳۱۰ ..... مردان بتا صبر کنید؛ نه صبر نکنید!.....
- ۳۱۴ ..... لیبرالیسم جنسی.....
- ۳۱۶ ..... جمهوری آزادی یا جمهوری عدالت: لیبرالیسم، دموکراسی و عدالت.....
- ۳۲۱ ..... بی‌عدالتی بزرگ؛ لیبرالیسم جنسی و توزیع نامتوازن ارضای جنسی در جامعه.....
- ۳۲۸ ..... جستاری پژوهشی. تضادهای طبقاتی و تضاد در استراتژی‌های جنسی.....
- ۳۲۹ ..... اقتصاد و انتخاب استراتژی جنسی.....
- ۳۳۴ ..... جامعه به مثابه کلونی زنبورها.....
- ۳۳۷ ..... پیام‌های جنسی - تکاملی یک محیط آزاد.....
- ۳۳۸ ..... خبرهای هشداردهنده و رفتارهای جنسی افراد.....
- ۳۳۹ ..... مردان متاهل و احساس فریب‌خوردگی.....
- ۳۴۰ ..... مردان مجرد و بی‌رغبتی به ازدواج.....
- ۳۴۱ ..... زنان و پیام‌های اخطاردهنده.....
- ۳۴۲ ..... کودکان در جوامع آزاد.....
- ۳۴۳ ..... لیبرالیسم جنسی و کاهش میزان ازدواج.....
- ۳۴۶ ..... تبادل جنسی و آزادی جنسی؛ تعاملات، برخوردها و پیامدها.....
- ۳۴۸ ..... تبادل ارضای جنسی؛ منبعی زنانه در ارتباط با مردان.....
- ۳۵۱ ..... جستاری پژوهشی - فرهنگی. استراتژی جنسی دوگانه، مهریه و طلاق؛ وقتی ازدواج، کارکردی متفاوت می‌یابد.....
- ۳۵۳ ..... تبادل، آزادیهای جنسی و میزان ازدواج.....
- ۳۵۴ ..... بازراری فرهنگی - جنسی و مختصات اقتصادی - اجتماعی جوامع.....
- ۳۵۷ ..... آزادی، تبادل و تقابل آنها.....
- ۳۵۷ ..... سئوالات: خطرناک یا مقدس.....
- ۳۵۹ ..... جستاری پژوهشی. آیا با به رسمیت شناختن ارتباط جنسی تجاری موافقت می‌کنید؟.....



- نبرد خواسته‌ها و پایان این حکایت ..... ۳۶۶
- پیام‌آوران وحشت یا مصلحین بی‌باک ..... ۳۷۲
- حقوق فردی، ازدواج و استراتژی‌های جنسی ..... ۳۷۳
- تاثیر متقابل دو جنس بر همدیگر ..... ۳۷۵
- جستاری پژوهشی. همجنس‌گرایی در مردان؛ آیا انتخاب زنان در آن نقشی دارد؟ ..... ۳۸۳
- تاهل یا تعهد؛ آیا ازدواج، همیشه کاهنده آسیب‌هاست؟ ..... ۳۸۴
- کنترل جنسی جامعه و راهکارهای ممکن ..... ۳۸۶
- کنترل یک سویه - دو سویه؛ راهکاری برای کنترل جنسی جامعه ..... ۳۸۷
- نظارت و کنترل، در هر حال دوسویه است ..... ۳۸۷
- کنترل یکسویه - دوسویه؛ اما و اگرها ..... ۳۸۹
- زنان، مردان و ازدواج؛ نیاز به همسر یا ناظر ..... ۳۹۱
- روانشناسی جنسی زنان و حق نظارت مردان در قوانین حقوقی ..... ۳۹۱
- جستاری پژوهشی. نظام‌های حقوقی مختلف؛ زبان‌هایی با حروف الفبای متفاوت ..... ۳۹۲
- آزادی جنسی و جواب‌های گرفته‌شده ..... ۳۹۸
- آزاد باش تا برده من باشی: فرمول جدید آزادی ..... ۴۰۱
- نقش دولتها و افراد در فراهم‌کردن شرایط اعمال کنترل یکسویه - دوسویه ..... ۴۰۳
- انتخاب جنسی، آزمایش غربال‌گری مشروعیت فرزند و به‌سازی نژادی ..... ۴۰۴
- غربال‌گری مشروعیت فرزند و تغییر در میزان و میل به روابط فرازناشویی ..... ۴۰۸
- چنگ‌اندازی به استراتژی‌های فردی یا راه‌حل‌های اجتماعی ..... ۴۱۰
- جستاری پژوهشی. فردگرایی اجتماعی و برگشت به سمت غرایز ..... ۴۱۱
- فصل ششم: تفاوت‌های دو جنس در رفتارهای جنسی، نسبت جنسی و ارتباطات پیش از ازدواج** ..... ۴۱۳
- تفاوت در رفتارهای جنسی دو جنس و تبیین تکاملی آنها ..... ۴۱۴
- تفاوت در میل جنسی و ریشه‌های تکاملی آن ..... ۴۱۴
- تفاوت در تنوع‌طلبی جنسی و تمایل به ارتباطات جنسی گذرا ..... ۴۱۶
- جستاری پژوهشی - فرهنگی. روابط کوتاه‌مدت، ازدواج موقت و استراتژی‌های جنسی دو جنس ..... ۴۱۷
- رابطه کوتاه‌مدت؛ راهی برای یافتن شریک درازمدت ..... ۴۱۹
- ازدواج موقت، استراتژی جنسی شخصی و ارزش جنسی افراد ..... ۴۲۰
- اخلاق‌گرایی و گرایش به ازدواج موقت ..... ۴۲۰
- برداشت‌های متفاوت از انواع روابط کوتاه‌مدت ..... ۴۲۱
- ازدواج موقت و تبادل اجتماعی ..... ۴۲۱
- تعارض‌های علایق بین گروهها در جامعه ..... ۴۲۲
- حسادت‌های تند و تیز و جنگ بر سر تناسب ..... ۴۲۲

- ۴۲۳ ..... استراتژی جنسی دوگانه، تیپ‌بندی جنسی مردان و رخصت‌دادن برای داشتن رابطه کوتاه‌مدت
- ۴۲۴ ..... موافقت و مخالفت با ازدواج موقت و اتحاد دیدگاهی یکپارچه‌نگر
- ۴۲۶ ..... تفاوت در خیالبافی‌های جنسی
- ۴۲۷ ..... تفاوت در مسائل مورد توجه و تمرکز در ارتباط جنسی
- ۴۲۷ ..... سرمایه‌گذاری والدینی و تفاوت‌های دو جنس در رفتارهای جنسی ذکر شده
- ۴۳۲ ..... تفاوت در حساسیت نسبت به انواع خیانت
- ۴۳۵ ..... قطعیت پدری، سرمایه‌گذاری والدینی و تفاوت در حساسیت نسبت به انواع خیانت
- ۴۳۷ ..... تفاوت در ملاک‌های همسرگزینی، انتخاب شریک جنسی و رضایت زناشویی
- ۴۳۷ ..... تفاوت در ویژگی‌های تناسب‌افزای وابسته به جنس و ملاک‌های انتخاب جفت
- ۴۳۸ ..... نکاتی در مورد نتایج مطالعات انجام‌شده در زمینه تفاوت‌های جنسی
- ۴۳۹ ..... معنای بیشتر و کمتر بودن
- ۴۳۹ ..... مقدار یا شدت تفاوت‌ها
- ۴۳۹ ..... نمرات میانگین و نمرات فردی
- ۴۴۰ ..... فاصله میل تا عمل
- ۴۴۲ ..... تفاوت به معنای برتری یا کهتری نیست
- ۴۴۲ ..... نسبت جنسی و پیامدهای جمعی
- ۴۴۶ ..... جستاری پژوهشی. ثروتمندان پسرزا و زیبارویان دخترزا: معادلات تکاملی والدین و نسبت جنسی فرزندان
- ۴۴۸ ..... روابط جنسی قبل از ازدواج و ارتباط آن با خیانت در بعد از ازدواج
- ۴۶۰ ..... تک‌همسری، چندهمسری و چالش‌های پیش‌رو
- ۴۶۰ ..... تک‌همسری و نسبت جنسی
- ۴۶۱ ..... چندهمسری و نسبت جنسی
- ۴۶۲ ..... جستاری پژوهشی - فرهنگی. نسبت جنسی و پوشش در زنان
- ۴۶۴ ..... نسبت جنسی، نرخ ازدواج و میزان آرایش
- ۴۶۶ ..... نسبت جنسی، استراتژی‌های جنسی، پوشش و آرایش
- ۴۶۸ ..... جستاری پژوهشی. روش‌های تغییر زیبایی، صداقت در روابط انسانی و پیامدهای اجتماعی
- ۴۷۰ ..... چندهمسری در دنیای مدرن؛ آیا دیگر وجود ندارد؟
- ۴۷۱ ..... کدام انتخاب؛ چندهمسری آشکار یا روش‌های جایگزین؟
- ۴۷۳ ..... تک‌همسری و برابری طلبی
- ۴۷۶ ..... تک‌همسری و طلاق
- ۴۷۸ ..... جستاری پژوهشی. چندهمسری در مسیحیت
- ۴۸۰ ..... پژوهش‌های جنسی و نقش عوامل ناهشیار
- ۴۸۲ ..... **فصل هفتم: عشق، ازدواج، تعارضات زناشویی و خیانت**

۴۸۳	روانشناسی تکاملی و ریشه‌های رفتار عشق‌ورزانه.....
۴۸۴	عشق؛ یک فریب انطباق‌گرا.....
۴۸۸	عشق: نوعی خودخواهی یا دیگرخواهی.....
۴۸۹	عشق و جذابیت جنسی: همگامی و جدایی.....
۴۹۲	روانشناسی تکاملی، تعارضات زوجین و درمان زناشویی.....
۴۹۳	نقش استراتژی‌های فردی تناسب‌افزای زوجین در تعارضات زناشویی.....
۴۹۵	وقتی تیزی تیغِ فهم و همدلی، تغییر می‌کند؛ نقش استراتژی‌های جنسی در ادراکات زناشویی.....
۴۹۷	روانشناسی تکاملی و تغییر برداشت علم و اجتماع از علل واقعی خیانت.....
۴۹۷	علل خیانت؛ واقعیت‌های علمی یا تبییناتی فردی و ایدئولوژیکی.....
۵۰۳	عشق تازه، خیانت زناشویی و طلاق.....
۵۰۵	تعارضات زناشویی؛ بخشی از یک مکانیسم طرح‌ریزی‌شده.....
۵۰۹	درمان زناشویی، درمانگران زناشویی و خیانت زناشویی.....
۵۱۲	درک متقابل، رضایت زناشویی و خیانت زناشویی.....
۵۱۴	آسیب‌شناسی روش‌شناختی پژوهش‌های سنجش خیانت.....
۵۱۴	نمونه‌های مورد مطالعه.....
۵۱۵	تفاوت دو جنس در تعریف از خیانت.....
۵۱۶	تاثیر نقش‌های جنسیتی در تعریف از خیانت.....
۵۱۷	نقش‌های جنسیتی و تاثیر آنها در ارائه پاسخ‌های جامعه‌پسند.....
۵۱۸	تمایز و تفکیک بین متغیرهای توصیف‌کننده و متغیرهای مرتبط با خیانت.....
۵۱۸	توجه به متغیرهای تاثیرگذار بر خیانت.....
۵۲۰	<b>فصل هشتم: روانشناسی تکاملی، قانون، اخلاق، مذهب و فمینیسم</b> .....
۵۲۱	روانشناسی تکاملی و قانون.....
۵۲۲	روانشناسی تکاملی و قانون: کمک‌ها، تعاملات و تعارضات.....
۵۲۸	اولویت انگیزه‌ها: مدلی برای اعمال قانون‌گرایی در جامعه.....
۵۳۰	قانون، هنجارهای ناهنجار و تعارضات نقش.....
۵۳۱	جستاری پژوهشی. ذهن‌گریزی، عدالت و اقتصاد.....
۵۳۳	استراتژی‌های جنسی- فردی، منافع صنفی و قانون‌گذاری.....
۵۳۴	جستاری پژوهشی. وقتی بُرد ما، در گرو باخت دیگری است.....
۵۳۷	روانشناسی تکاملی، کاربردهای حقوقی و چالش‌های پیش‌رو.....
۵۳۸	روانشناسی تکاملی و اخلاق.....
۵۳۸	اخلاق علمی؛ پنجره‌ای جدید در نگاه به اخلاقیات.....
۵۳۸	اخلاق زیستی؛ دریچه‌ای نو در نگاه به منشأ اخلاقیات در انسان.....

- ۵۳۹ ..... اخلاق‌گرایی؛ وجدان درونی یا محاسبات تکاملی
- ۵۴۱ ..... جستاری پژوهشی. غرور شکسته و محاسبات تکاملی
- ۵۴۵ ..... روانشناسی تکاملی و مذهب
- ۵۵۲ ..... روانشناسی تکاملی و فمینیسم
- ۵۵۳ ..... برابری دو جنس؛ افسانه‌ای نظری یا واقعیتی شدنی
- ۵۵۶ ..... فمینیسم و یک بام و دو هوا
- ۵۶۰ ..... فمینیسم و نقش انتخاب جنسی در آفرینش مردان
- ۵۶۲ ..... **فصل نهم: روانشناسی تکاملی و تعامل با سایر رویکردها و حوزه‌های روانشناسی**
- ۵۶۳ ..... روانشناسی تکاملی و سایر رویکردهای روانشناسی
- ۵۶۶ ..... روانشناسی تکاملی و روانشناسی شناختی
- ۵۶۶ ..... هوش جفت‌گزینی؛ هوشی جدید در روانشناسی
- ۵۶۸ ..... منطق تکاملی و منطق متعارف؛ تعاریف، تعاملات و تضادها
- ۵۷۱ ..... جامعه‌گرایی یا هوشمندی جنسیتی و فردی
- ۵۷۲ ..... ارتباط هوش جفت‌یابی با هوش شناختی
- ۵۷۳ ..... مدل جفت‌گزینی توالی سطوح انتظار
- ۵۷۵ ..... مدل جفت‌گزینی لنزی دو مرحله‌ای
- ۵۷۸ ..... شناخت‌درمانی تکاملی
- ۵۷۹ ..... توصیه‌هایی برای عمل نکردن
- ۵۸۰ ..... روانشناسی تکاملی و رفتارگرایی
- ۵۸۱ ..... روانشناسی تکاملی و روانکاو
- ۵۸۳ ..... جستاری پژوهشی - فرهنگی. مقایسه درصد گسترش رویکردهای روانشناختی در آمریکا و ایران؛ یک مقایسه و یک سؤال
- ۵۸۹ ..... روانشناسی تکاملی، سلامت روان، روانشناسی بالینی و روانپزشکی
- ۵۹۵ ..... روانشناسی تکاملی و خودشناسی
- ۵۹۵ ..... روانشناسی تکاملی، روانشناسی جنسی و درمان جنسی
- ۵۹۸ ..... جستاری پژوهشی. ارضای جنسی و سلامتی: ارتباط جنسی سالم داشته باشید تا کامروا شوید!
- ۵۹۸ ..... ورزش سکس
- ۵۹۸ ..... مسکن و رفع درد
- ۵۹۸ ..... ضد سرطان!
- ۵۹۸ ..... سلامتی دستگاه تناسلی
- ۵۹۹ ..... ضد افسردگی و البته خودکشی!
- ۶۰۰ ..... حمله قلبی کمتر، سیستم ایمنی قوی‌تر و طول عمر بیشتر
- ۶۰۵ ..... روانشناسی تکاملی و سایر حوزه‌های روانشناختی

- ۶۱۱ ..... جستاری پژوهشی- فرهنگی. کتابهای روانشناسی بازاری و آسیب‌شناسی آن: یک پدیده علمی، فرهنگی و اجتماعی.....
- ۶۱۳ ..... تاثیر روانشناسی جنسی متخصصان بر مداخلات زناشویی آنها.....

### فصل دهم: روانشناسی تکاملی، زیبایی و تبعیضات ناشی از جذابیت

- ۶۱۴ ..... زیبایی زیباست اما!.....
- ۶۱۵ ..... جذابیت و تفاوت در نحوه رفتار والدین با فرزندان.....
- ۶۱۶ ..... جستاری پژوهشی. مرگ نطفه یا قتل فرزند؛ کدامیک اخلاقی و کدامیک کارآمد؟.....
- ۶۱۷ ..... تبعیضات ناشی از قد در مردان.....
- ۶۱۸ ..... مگه تو نمیخای بزرگ بشی! : قد و تبعیض ناشی از آن در کودکان.....
- ۶۱۹ ..... قد و قضاوت شخصیتی.....
- ۶۱۹ ..... به چه کسی رأی میدهیم؛ قد و سیاست.....
- ۶۲۰ ..... قد، شغل، موقعیت شغلی و میزان حقوق.....
- ۶۲۰ ..... قد و رسانه‌ها.....
- ۶۲۱ ..... فکر می‌کردم قدبلندتر از این باشه! : قد و ادراک طبقه اجتماعی.....
- ۶۲۱ ..... قد و همسرگزینی.....
- ۶۲۲ ..... قد و قضاوت درباره زنان.....
- ۶۲۲ ..... زیبایی یا هیئت منصفه؛ کدامیک قوی‌ترند؟.....
- ۶۲۲ ..... جذابیت و پیشرفت تحصیلی؛ وقتی ظاهر بر توانمندی غلبه می‌کند.....
- ۶۲۳ ..... جستاری پژوهشی- اجتماعی. جذابیت و پیامدهای آن در مراکز آموزشی و دانشگاهها.....
- ۶۲۴ ..... آنچه زیباست، خوب هم هست: رابطه جذابیت با قضاوت‌های شخصیتی و رفتاری افراد.....
- ۶۲۹ ..... جذابیت مراجعین و قضاوت‌های متخصصان سلامت.....
- ۶۳۲ ..... زیبایی، تبعیض و عدالت اجتماعی.....
- ۶۳۳ ..... زیبایی، تبعیض و عدالت اجتماعی.....

### فصل یازدهم: چالش‌های روانشناسی تکاملی و آینده پیش روی آن به عنوان یک رشته علمی

- ۶۳۵ ..... حقیقت‌جویی و حقیقت‌گریزی.....
- ۶۳۶ ..... نقش سبک‌های مقابله‌ای در جستجو و ادراک اطلاعات.....
- ۶۳۸ ..... تلخی حقیقت، شیرینی ناآگاهی و آواز پنبه در گوشم کنید!.....
- ۶۴۰ ..... خودپنداره ایده‌آل‌گرایانه؛ سدی در مقابل پذیرش واقعیتها.....
- ۶۴۱ ..... فشار روانی؛ هزینه خودشناسی و دیگرشناسی.....
- ۶۴۵ ..... شوک حقیقت.....
- ۶۴۷ ..... خودفریبی انطباق‌گرایانه؛ معضلی بر سر راه حقیقت‌جویی.....
- ۶۴۸ ..... واقعیت‌های تکاملی و نگرانی‌های تکاملی.....
- ۶۴۹ ..... گسترش یافته‌ها و تبیینات تکاملی؛ به چه چیز منجر خواهد شد؟.....
- ۶۵۲ ..... گسترش یافته‌ها و تبیینات تکاملی؛ به چه چیز منجر خواهد شد؟.....

- ۶۵۴ ..... پذیرش واقعیت‌های تکاملی و ایجاب تغییر.....
- ۶۵۶ ..... روانشناسی تکاملی، اراده بشری و جبرگرایی.....
- ۶۵۶ ..... پذیرش جبر نسبی؛ راهی برای آزادی و اراده بیشتر.....
- ۶۶۰ ..... آزادی، در گرو آگاهی است.....
- ۶۶۲ ..... تاثیر عوامل فرهنگی، اجتماعی و مذهبی.....
- ۶۶۳ ..... شکاف نسل‌ها و مجرای دریافت حقیقت.....
- ۶۶۴ ..... من نمی‌بینم، پس نمی‌پذیرم.....
- ۶۶۶ ..... انتخاب خویشاوندی: وقتی خویشاوندان، فرشته می‌شوند.....
- ۶۶۸ ..... تاثیر جذابیت و استراتژی‌های جنسی.....
- ۶۷۰ ..... سندرم افراد کم‌تجربه و بی‌تجربه.....
- ۶۷۱ ..... سندرم مرد خوب عصر جدید و قهرمان مدافع حقوق زنان.....
- ۶۷۲ ..... روانشناسی تکاملی و جنسیت‌گرایی.....
- ۶۷۳ ..... آیا روانشناسی تکاملی، بدبین است؟.....
- ۶۷۳ ..... آنچه می‌شنویم وجود دارد و آنچه که نشنیده‌ایم، حقیقت ندارد.....
- ۶۷۵ ..... هدف ما تغییر است و زیست غیرقابل تغییر.....
- ۶۷۸ ..... روانشناسی تکاملی و محافظه‌گرایی.....
- ۶۷۸ ..... خطای رماتیک‌گرایانه؛ وقتی حقیقت، لابه‌لای آرزوها گم می‌شود.....
- ۶۷۹ ..... عدالت، برابری، دموکراسی و روانشناسی تکاملی.....
- ۶۸۰ ..... استفاده و سوءاستفاده از نظریه تکامل.....
- ۶۸۲ ..... روانشناسی تکاملی و ترس از سوءاستفاده از آن.....
- ۶۸۳ ..... سوء استفاده از تبیینات تکاملی در مباحث اخلاق جنسی.....
- ۶۸۶ ..... تکامل در علوم رفتاری و اجتماعی؛ پنجره‌ای به پذیرش تحلیل‌های تکاملی.....
- ۶۸۸ ..... آینده پیش‌روی روانشناسی تکاملی به عنوان یک رشته علمی.....
- ۶۹۰ ..... **پس‌گفتار**.....
- ۶۹۱ ..... **منابعی برای مطالعه بیشتر**.....
- ۷۰۰ ..... **منابع و مراجع کتاب**.....
- ۷۲۳ ..... **نمایه اسامی**.....

## فهرست تصاویر، شکل‌ها، نمودارها و جداول

### فصل ۱:

- تصویر ۱-۱: میزان مردانگی- زنانگی نمایی چهره ..... ۳۵
- تصویر ۱-۲: میزان مردانگی- زنانگی نمایی چهره ..... ۳۵
- تصویر ۱-۳: میزان مردانگی- زنانگی نمایی چهره ..... ۳۵
- تصویر ۱-۴: تقارن چهره‌ای ..... ۳۶
- تصویر ۱-۵: تقارن چهره‌ای ..... ۳۶
- تصویر ۱-۶: میانگین‌بودن چهره‌ای ..... ۴۱
- تصویر ۱-۷: ترجیح بدن عضلانی بوسیله زنان در اواسط چرخه قاعدگی ..... ۴۳
- تصویر ۱-۸: نسبت شانه به کمر ..... ۴۴
- تصویر ۱-۹: نسبت کمر به لگن ..... ۴۴
- تصویر ۱-۱۰: انتخاب لباس و چرخه قاعدگی ..... ۵۵
- تصویر ۱-۱۱: سبک راه‌رفتن در دوره باروری از چرخه قاعدگی ..... ۵۶
- شکل ۱-۱: اندازه بخش‌های مختلف بالاتنه و پایین‌تنه و نسبت آنها ..... ۴۵
- نمودار ۱-۱: ترجیح زنان برای بوی مردان متقارن به عنوان تابعی از روزی از چرخه قاعدگی که در آن قرار دارند ..... ۴۷
- نمودار ۱-۲: ترجیح خصایص جلوه‌گری اجتماعی و رقابت‌جویی درون‌جنسی مستقیم مردان بوسیله زنان ..... ۴۹
- نمودار ۱-۳: میل جنسی در طول چرخه قاعدگی ..... ۵۱
- نمودار ۱-۴: تاثیر دو عامل داشتن یا نداشتن همسر و مراحل چرخه قاعدگی بر میزان زنانگی نمایی چهره‌ای ترجیح داده‌شده بوسیله زنان ..... ۶۹
- نمودار ۱-۵: تاثیر مصرف قرص‌های ضدحاملگی خوراکی بر ترجیحات چهره‌ای زنان برای ارتباطات کوتاه‌مدت و درازمدت ..... ۷۲
- جدول ۱-۱: تاثیرات مربوط به مصرف قرص‌های ضدحاملگی بر ترجیحات جنسی- زیبایی‌شناختی زنان در هنگام انتخاب شریک و ارزیابی مردان از میزان جذابیت خصایص آنها ..... ۶۰-۶۱
- جدول ۱-۲: تاثیرات مربوط به مصرف قرص‌های ضدحاملگی بر ترجیحات جنسی- زیبایی‌شناختی زنان ..... ۷۰-۷۱

### فصل ۳:

- تصویر ۳-۱: شمایل تقریبی تعدادی از انسان‌نماها ..... ۹۴
- تصویر ۳-۲: تعدادی از مجموعه‌های یافت‌شده از نخست‌های ابتدایی‌تر تا انسان مدرن فعلی ..... ۹۴
- تصویر ۳-۳: نظریه انتخاب طبیعی داروین و توارث صفات اکتسابی لامارک در مورد تکامل گردن زرافه‌ها و پای اردک‌ها ..... ۱۰۰-۱۰۱
- تصویر ۳-۴: میل جنسی، بازنمایی هشیارانه‌تری از یک انگیزه عمیق‌تر ..... ۱۲۲
- تصویر ۳-۵: بازنمایی قیاسی لایه‌های ذهن ..... ۱۲۵
- تصویر ۳-۶: فراوانی پروانه‌های منچستر در قبل و بعد از دهه‌های انقلاب صنعتی ..... ۱۳۲
- تصویر ۳-۷: رفتارهای فداکارانه در عقرب‌ها و ارزش انطباقی چنین رفتارهایی ..... ۱۳۵

شکل ۱-۳: ارتباط بین میزان شدت میل جنسی با تولیدمثل موفق ..... ۱۳۰  
 شکل ۲-۳: ارتباط تناسب بیشتر با گسترش ژن‌های جسمی و رفتاری مرتبط با آن در جمعیت‌های یک گونه ..... ۱۳۳

#### فصل ۴:

تصویر ۱-۴: تعدادی از مردان بومی ساکن قبایل و مناطق بدوی در جهان ..... ۱۴۳-۱۴۴  
 تصویر ۲-۴: رفتارهای نمایشگرانه دم‌ها و پرها در طاوس نر ..... ۱۵۲  
 تصویر ۳-۴: تقارن چهره‌ای در زنان ..... ۱۸۸  
 تصویر ۴-۴: نسبت کمر به لگن، وزن و ارزیابی از جذابیت بدنی زنان ..... ۱۸۹  
 تصویر ۴-۵ (الف): نواحی فعال‌شده مغز زنان هنگام مشاهده چهره‌های مردانه‌نماتر شده در کل جلسات آزمون ..... ۲۰۷  
 تصویر ۴-۵ (ب): نواحی فعال‌شده مغز زنان در زمان مشاهده چهره‌های مردانه‌نماتر شده در طی دوره فولیکولار ..... ۲۰۷  
 تصویر ۴-۵ (ج): فعال‌شدن کرتکس کمربندی جلویی مغز زنان در زمان دیدن چهره‌های دارای مردانگی‌نمایی بالا ..... ۲۰۷  
 تصویر ۴-۶: به تصویر کشیدن تلویحی استراتژی جنسی دوگانه در زنان، در قالب یک عکس ..... ۲۱۴  
 تصویر ۴-۷: هاوارد کارتر در حال بررسی تابوت و جسد توتن‌خامن، مقبره او و سر مومیایی‌شده‌اش ..... ۲۳۰  
 تصویر ۴-۸: حجاب در ادیان یهودی و مسیحی ..... ۲۶۷  
 تصویر ۴-۹: حجاب در ایران باستان ..... ۲۶۸  
 تصویر ۴-۱۰: واکنش تعدادی از شهروندان مذکر کشور عربستان سعودی نسبت به افتتاح اولین مراکز فروش لباس زیر زنانه ..... ۲۶۹

شکل ۱-۴: روابط فرضی بین ژنهای خوب، یک سیستم ایمنی مقاوم به انگل‌ها، و اثرات تستوسترون بر بروز صفات جذاب ثانویه جنسی و اثرات منفی آن بر سیستم ایمنی و شخصیت ..... ۱۴۸  
 شکل ۲-۴: ارتباط بین پردازش ذهنی ویژگیهای شریک جنسی و پیامدهای آن در جمعیت زنان، از دیدگاه فرضیه ژنهای خوب ..... ۱۵۴

شکل ۳-۴: تعدادی از شاخص‌های جذابیت جنسی مردان از نظر زنان و پیام‌های احتمالی آنها ..... ۱۶۷  
 شکل ۴-۴: ارتباط مولفه‌های جذابیت با مولفه‌های تناسب تکاملی ..... ۱۷۷  
 شکل ۴-۵: منحنی سه‌عاملی ارتباط خصایص چهره‌ای مردان با ادراک صفات شخصیتی از آنها در زنان ..... ۲۱۰  
 شکل ۴-۶: نسبت اندازه بدن، اندازه آلت و اندازه بیضه در جنس نر انسان و سه گونه دیگر از نخستین‌ها ..... ۲۸۳  
 جدول ۱-۴: همبستگی‌های بدست‌آمده بین جذابیت و تقارن چهره‌ای ..... ۱۵۹-۱۶۰  
 جدول ۲-۴: همبستگی‌های گزارش‌شده بین جذابیت چهره‌ای و سلامتی واقعی ..... ۱۶۰  
 جدول ۳-۴: منافع بالقوه‌ای که زنان از روابط جنسی کوتاه‌مدت، کسب می‌کنند ..... ۱۹۸-۱۹۹  
 جدول ۴-۴: انتخاب جفت بر اساس میزان شباهت یا عدم شباهت در MHC ..... ۲۲۵

#### فصل ۵:

تصویر ۱-۵: کاریکاتور تکامل مردان ایرانی ..... ۴۱۲

#### فصل ۶:



تصویر ۱-۶: جف وارن، رهبر کلیسای مورمون در میان تعدادی از همسران و فرزندانش ..... ۴۷۹-۴۷۸

تصویر ۲-۶: کودی براون به همراه همسران و فرزندانش ..... ۴۷۹

نمودار ۱-۶: مقایسه مردان و زنان از نظر حساسیت نسبت به انواع خیانت ..... ۴۳۳

نمودار ۲-۶: درصد مردان و زنان ۱۰ ناحیه از ۵۳ کشور در جهان، که سعی کرده‌اند شریک رماتیک شخص دیگری را برای یک رابطه کوتاه‌مدت، سرقت کنند ..... ۴۴۴

نمودار ۳-۶: ارتباط پیشایندها، همایندها و پسایندهای ارتباطات جنسی قبل از ازدواج و آسیب‌های بعد از ازدواج ..... ۴۵۵

جدول ۱-۶: مطالعاتی که به بررسی تفاوت دو جنس در زمینه حساسیت نسبت به انواع خیانت پرداخته‌اند و نتایج آنها .. ۴۳۳

## فصل ۷:

نمودار ۱-۷: درصد احکام طلاق در انگلستان و ویزا به عنوان تابعی از جنس و سن طرف تقاضا کننده ..... ۴۹۵

## فصل ۸:

شکل ۱-۸: وابستگی قانون به استحکام علمی مدل‌های رفتاری صحیح و زیرساز خود ..... ۵۲۳

شکل ۲-۸: تنوع در پاسخدهی رفتارها به هزینه‌های (مجازاتهایی) افزایش یافته ..... ۵۲۴

نمودار ۱-۸: خطر قتل کودک توسط والدین ناتنی در مقایسه با والد زیست‌شناختی به نسبت سن کودک ..... ۵۲۶

## فصل ۹:

شکل ۱-۹: یکپارچه‌نگری در نگاه به رفتار انسان ..... ۵۶۴

شکل ۲-۹: مدل همسرگزینی توالی سطوح انتظار ..... ۵۷۴

شکل ۳-۹: مدل انتخاب همسر لنزی دو مرحله‌ای ..... ۵۷۷

## فصل ۱۰:

تصویر ۱۱-۱۰: از راست به چپ، لورا جانسون، آلن جانسون، پل رایس، تریسی ویندل و میشل رایس ..... ۶۲۸

## فصل ۱۱:

شکل ۱-۱۱: ارتباط بین خودپنداره، خود واقعی و خود ایده‌آل ..... ۶۴۴

## پیش‌گفتار

سالها پیش، وقتی از بین رشته‌های متعدد، رشته روانشناسی را در دانشگاه انتخاب کردم، با این امید وارد این رشته تحصیلی شدم که برای بی‌شمار سئوالهایم درباره اینکه چرا انسان بدین‌گونه رفتار می‌کند، جوابهایی بیابم. متأسفانه، علی‌رغم اینکه در مطالعه انواع رویکردها و مکاتب روانشناسی، تلاش لازم را به خرج می‌دادم، ولی باز هم نمی‌توانستم جوابهای بسیاری از سئوالاتم را، پیدا کنم. این مسئله درباره رفتارهای جنسی انسان که بطور اختصاصی به آن علاقه داشتم، بیشتر هم صدق می‌کرد. می‌دانستم که علی‌رغم اینکه هر یک از گرایش‌های روانشناسی، حرفی برای گفتن دارند اما قطعه مهمی از این پازل، گم شده است. تا اینکه با نتایج مطالعات روانشناسی تکاملی آشنا شدم و متوجه شدم که یافته‌های این گرایش روانشناسی، همان قطعه اصلی گم‌شده بود. گرایشی که آشنایی من با آن، متأسفانه به دانشگاه‌های داخل کشور مربوط نبود و زمانی با آن آشنا شدم که برای تحصیل، به خارج از کشور سفر کردم.

## تناقض‌های بزرگ

چند سال پیش، یکی از اشخاص دارای موقعیت بالای سیاسی در کشورمان، گفته بود که برای تنظیم قوانین ارتباطی بین دو جنس، نیاز به انجام یک سری مطالعات در مورد رفتارهای دو جنس و تفاوت‌های آنهاست. این گفته مسئول مذکور، نشان از عدم آگاهی مناسب بسیاری از کارگزاران سیاسی و اجتماعی از یافته‌های ده‌های اخیر روانشناسی در حیطه رفتارهای دو جنس و تفاوت‌های آنها دارد که البته با توجه به حجم کم کتابها و مقالاتی که در این زمینه، به زبان فارسی، ترجمه یا تألیف می‌شوند، چندان هم غیرمنتظره نیست. هر چند در تاریخ فعلی، نمی‌توانیم ادعا کنیم که همه چیز را در مورد روانشناسی دو جنس و تفاوت‌های آنها فهمیده‌ایم، ولی حجم مطالعات آنقدر هستند که بتوانیم بسیاری از مسائل حقوقی، قانونی، ارتباطی و هنجارها را بر اساس این یافته‌ها، تنظیم یا تعدیل کنیم. به همین دلیل بود که تصمیم گرفتم، به زبان فارسی، در این زمینه کتابی بنویسم.

برای هر کسی که در زمینه روانشناسی رفتارهای جنسی مطالعه و تحقیق می‌کند، ارجاع به یافته‌های روانشناسی تکاملی، از جمله ضروریات مورد نیاز برای درک جامع رفتار جنسی انسان، تلقی می‌شود. یکی از تناقض‌ها در مورد روانشناسی تکاملی و جایگاه تبیین‌ها و یافته‌های آن در تفسیر مسائل رفتاری و اجتماعی در کشور ما، این است که برخلاف نتایج استنتاج شده از این رویکرد، بسیاری هنوز فکر می‌کنند که این رویکرد، مکتبی مخالف یا حداقل دارای نگرشی خنثی نسبت به مسائل اخلاقی بوده و تناقضاتی آشکار با نگرشهای مذهبی دارد. جالب اینجاست که در حالی که این نگرش در کشور ما نسبت به روانشناسی تکاملی وجود داشته و هنوز هم بعضی چنین نگرشهایی دارند، در کشورهای غربی، روانشناسی تکاملی مورد این انتقاد واقع شده که این رویکرد و طرفداران آن، محافظه‌کار و غیرلیبرال هستند. هر دو این نگرشها، نشان‌دهنده این

مطلب‌اند که افراد، چه متخصصین و چه عوام، نسبت به این رشته، درک کامل و صحیحی ندارند. روانشناسی تکاملی، به عنوان یک رشته علمی، شدیداً مبتنی بر شواهد مستند علمی بوده و افتخار این را دارد که برای بسیاری از ادعاها و نظریات خود، انبوهی از شواهد تجربی، ارائه می‌کند. درحالی‌که، عده‌ای فکر می‌کنند گزاره‌ها، نظریات و یافته‌های این رشته علمی، منجر به تضعیف‌شدن اعتقادات اخلاقی یا مذهبی در جامعه می‌شود، شواهد نشان می‌دهند که مطالعه یافته‌های این رشته، نه تنها چنین اثری ایجاد نمی‌کند بلکه در بسیاری از موارد، تایید و تقویت‌کننده بنیادهای اخلاقی نیز می‌باشد. در این کتاب، سعی شده تا با ذکر مفصل نتایج پژوهشهای تجربی و علمی، خواننده را به این تفکر تشویق کند که علم نه تنها تضعیف‌کننده اخلاق نیست، بلکه در صورت درک صحیح، می‌تواند تاییدکننده و مشوق آن نیز باشد.

### نگارش این کتاب و چالش‌های پیش‌روی آن

نوشتن کتاب در جامعه‌ای که محیط‌های دانشگاهی آن، از بین فعالیتهای پژوهشی و علمی، اصراری عجیب بر فقط چاپ مقالات در مجلات نمایه‌شده در مجامع بین‌المللی دارند، واقعاً نیاز به پشتکار و دلسوزی زیادی دارد. هدف دانش، فقط تولید آگاهی نیست، بلکه بکارگیری آن است که متأسفانه این هدف اصلی، بعضی وقتها، قربانی ابزار خود یعنی صرفاً تولید دانش، می‌شود. دانش‌اندوزی، اگر همراه با دانش‌ورزی نباشد، در واقع به هیچ فرایند و هدف مفیدی، ختم نشده است. متأسفانه، جامعه آموزشی روانشناسی نیز، همانند بسیاری از رشته‌های دانشگاهی دیگر، پر شده از اساتیدی که سعی می‌کنند از طریق مقالات و کتبی که غالباً هم نتیجه زحمات دانشجویان‌شان است، به دانشیاری و استاد تمامی برسند، بدون اینکه هیچ‌گاه بطور حقیقی بخواهند یا اصلاً بتوانند عمق آنچه که مطالعه یا تحقیق کرده‌اند را دریافته یا به کاربردی کردن آن، بیندیشند.

دست‌اندرکاران امور تحقیق و تالیف در ایران، خود می‌دانند که فعالیتهای علمی اینچنینی، چقدر در کشور ما دشواری دارد. به این دشواریها، دشواری مربوط به تحقیق در زمینه مسائل جنسی که خود موضوعی چالش‌انگیز است را اضافه کنید. پژوهش در مورد مسائل جنسی زنان نیز، خود دوباره به این چالش‌انگیزی می‌افزاید، چرا که ما در کشوری زندگی می‌کنیم که مانند سایر جوامع و فرهنگهای سنتی‌تر، پرده‌ای قطور از حیاء همراه با کتمان و انکار، روی تفکرات و باورهای افراد در مورد مسائل جنسی و بخصوص مسائل جنسی زنان را، پوشانده است. جستجوی منابع جدید و علمی نیز، از جمله عواملی است که سختی کار در زمینه پژوهش و بخصوص پژوهشهای جنسی را، بالا می‌برد. دسترسی کم به کتابها و مقالاتی که در این زمینه‌ها چاپ شده‌اند، کمیت و کیفیت پایین منابع فارسی نگارش‌شده در این زمینه‌ها، سایت‌هایی که مدام فیلتر می‌شوند و ...، هر کدام می‌توانند در صورت نبود ثبات و پشتکار مناسب، موجب سرخوردگی و ناکامی یک محقق شده و باعث انصراف او از ادامه کار شوند که خوشبختانه این اتفاق در مورد نویسنده روی نداد. برای

این اثر، حقیقتاً زحمات زیادی کشیده شد. مولف، برای نوشتن این کتاب، چندین هزار صفحه مقاله و کتاب را در طول چندین سال مطالعه کرده است. نگارش آن نیز، حداقل، دو سال به طول انجامید. علاوه بر اینها، مطالعه منابع گوناگون، دیدگاه‌های مختلف و موضوعات متنوع، انجام بررسی‌های عملی، مشاهدات اجتماعی، مصاحبه و زمینه‌یابی و فعالیت بالینی، در طول ده سال اخیر، از جمله عواملی بوده که به نگارش این اثر کمک کرده‌اند. با وجود همه این تلاش‌ها، مولف کاملاً معترف است که این اثر، قطعاً خالی از اشکال نبوده و محدودیت‌های متعددی نیز دارد.

جدای از دشواری پژوهش و نگارش در حیطه روانشناسی جنسی، جو اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و سیاسی نیز، برای محققین این حوزه از رفتار انسان، چالش‌برانگیز است که آن هم دلایل متعددی دارد. تجربه شخصی نویسنده از صحبت درباره بعضی از مسائل جنسی از جمله مباحث مطرح در این کتاب با سایر افراد، چه متخصص و چه غیرمتخصص، نشان داد که اغلب افراد از هر دو جنس، مقاومت‌هایی نسبت به شنیدن و پذیرش حقایق جنسی مربوط به روانشناسی دو جنس، دارند. البته قابل انتظار هم است که در جامعه‌ای که دانش صحیح و دقیق جنسی افراد درباره حقایق انسان، حداقل باشد، شنیدن اینکه تنوع‌طلبی جنسی در افراد، امری طبیعی به معنای زیستی بوده و یا اینکه زنها نیز همانند مردان، ذاتاً موجوداتی تک‌همسرخواه نیستند، حداقل در ابتدای امر و بدون شنیدن مباحث بعدی، با مقاومت مواجه شود. نوشتن کتاب‌هایی مانند کتاب حاضر، حداقل در شرایط فعلی جوامعی همچون جامعه ما، شجاعت و جسارت می‌خواست و البته خواندن منصفانه آن هم، به شجاعت و آمادگی نیاز دارد. همانطور که چرچیل می‌گفت: «شجاعت، برای ایستادن و سخن گفتن لازم است، و البته برای نشستن و گوش دادن».

متأسفانه در بازار، کتاب‌هایی وجود دارند که عمدتاً ترجمه هستند ولی مترجمین آنها، عناوین آنها را تالیف یا ترجمه و تالیف می‌گذارند. البته که تالیف به معنای اینکه نویسنده یک اثر، مطالبی را بوسیله ترجمه اخذ نمی‌کند نیست اما آن، مقتضیات خاص خود را دارد که با ترجمه صرف، بسیار متفاوت است. این کتاب، یک تالیف به معنای اخص و دقیق کلمه است (تنها استثنا، سه صفحه مطلبی است که در فصل ۹، تحت عنوان «ارضای جنسی و سلامتی» آورده شده است. همانطور که در ابتدای این قسمت هم گفته شده، این مطالب، از کتاب مستون و باس (۲۰۱۰)، ترجمه شده‌اند. علت این بود که، مطالب این کتاب و از جمله فصل آخر آن که این سه صفحه از آن ترجمه شده‌اند، آنقدر خواندنی و مهم بود که مولف را حیف آمد که قسمتی از آن را در این کتاب نیاورد). همچنین، تا آنجا که مولف اطلاع دارد، از نظر مسائل مطرح شده در این کتاب، این کتاب از اولین تالیفات در زبان فارسی است که بخصوص سعی داشته مسائل فرهنگی خاص کشور خودمان را هم، تا حدی، پوشش دهد. سعی شده برای حداکثر علمی بودن متن کتاب، بیشترین ارجاعات ممکن به منابع علمی معتبر داده شود. از این جهت، منابع این کتاب، برای محققین، مترجمین و مولفینی که به دنبال کنکاش بیشتری هستند، غنی و بسیار مفید است.

### شناخت رفتارهای جنسی جنس مقابل و مخاطبین این کتاب

زمانی، فیزیکی‌دان مشهور، انیشتین گفته بود: «برای من، پی بردن به اسرار اتم، آسان‌تر از درک مکنونات یک زن است!». روانکاو مشهور، زیگموند فروید هم، اعتراف کرده بود که: «من بعد از سی‌سال پژوهش، بالاخره نفهمیدم که زنان چه می‌خواهند!». از بیان این ضعف‌ها، مدت زمان زیادی می‌گذرد و در این مدت، برای این سؤال فروید، جواب‌های زیادی یافت شده که اغلب آنها را مدیون یافته‌های روانشناسی تکاملی هستیم. بدون مبالغه، می‌توان ادعا کرد که گرایش روانشناسی تکاملی، موفق‌ترین گرایش از بین رویکردها و گرایش‌های روانشناسی، در توصیف، تبیین و پیش‌بینی انواع رفتارهای جنسی بوده است.

هر چند قطعاً این کتاب، ادعا نمی‌کند که می‌تواند به تمامی سؤالات شما درباره رفتارهای جنسی دو جنس پاسخ دهد اما آن، جواب تعدادی از سؤالات و معماهای با موضوعات جنسی را که شاید سالها ذهن شما را به خود مشغول کرده بودند، خواهد داد. در درجه اول، مخاطب این کتاب، می‌تواند هر مرد و زنی باشد که دوست دارد درباره ماهیت و علل رفتارهای جنسی انسان، بیشتر بداند. اینکه ما چگونه رفتار می‌کنیم و چرا اینگونه رفتار می‌کنیم، سؤالی است که کنجکاوی ذهن هر فرد را درباره خود و جنس مقابل، بر می‌انگیزد. در واقع هر کسی با هر جنسیتی که تصمیم می‌گیرد با جنس مقابل خود ارتباط داشته باشد، می‌بایست در مورد رفتارهای جنسی خود و جنس مقابل، اطلاعات و دانش کافی کسب کند.

از آنجایی که این کتاب، اساساً رویکردی روانشناختی داشته و به بررسی ساختار روانشناختی چندین رفتار جنسی در جنس مونث و مذکر می‌پردازد، یکی از مخاطبین اصلی این کتاب، محققین و دانشجویان این رشته و همچنین علاقمندان به حوزه روانشناسی جنسی هستند. برخلاف تعدادی از گرایش‌ها و رویکردها در علوم انسانی و حتی روانشناسی، که پر از حدس و گمان‌های آزمایش‌نشده یا حتی غیرقابل آزمایش هستند، رویکرد روانشناسی تکاملی، شدیداً مبتنی بر یافته‌های علمی-تجربی و به دور از گمانه‌زنی‌ها و فرضیات بی-پایه و اساس است. در واقع، در این رویکرد، بیش از اینکه نظریه وجود داشته باشد، یافته‌های پژوهشی وجود دارد و این مسئله، از جمله نقاط قوت این رویکرد در نگاه به رفتارهای جنسی انسان، به شمار می‌رود. می‌توان گفت که از بین رویکردهای موجود، روانشناسی تکاملی، در فراهم‌کردن داده‌های پژوهشی برای فرضیات، نظریات و تحلیل‌های خود، در مورد رفتارهای جنسی، پیش‌تاز و سرآمد بوده است.

مخاطبین بعدی این کتاب، محققین، مسئولان، تصمیم‌گیرندگان و دانشجویان مسائل حقوقی و قانونی که در مورد رفتارهای جنسی اعم از ازدواج، خیانت و غیره فعالیت دارند و همچنین، متولیان قانون‌گذار در حیطه روابط دو جنس، هستند. از یک نگاه، مخاطبین این گروه را، می‌توان مخاطبین اصلی کتاب دانست. علت این است که این کتاب، هر چند با رویکردی روانشناختی جلو رفته و سعی در کنار هم چیدن یافته‌ها و تبیینات پژوهش‌های روانشناختی به منظور نتیجه‌گیری‌های نهایی دارد اما هدف اصلی آن، در واقع، همین

نتیجه‌گیری‌هایی است که منجر به برداشت ذهنی ما از قوانین و حقوق دو جنس، می‌شود. هر چند بخصوص در جوامع غربی، روانشناسی در شکل‌دادن به بعضی از باورها، هنجارهای اجتماعی و قوانین حقوقی تاثیر داشته است اما متاسفانه، روانشناسی حتی در کشورهای غربی نیز، هیچ‌وقت به اندازه سایر رشته‌های دانشگاهی یا مکاتب اجتماعی، آنقدر سیاسی نبوده که بتواند در مورد مسائل حقوقی کلان یک جامعه نظر داده یا اعمال نفوذ کند. این مسئله، چندین علت داشته که بعضی غیرموجه و بعضی هم موجه هستند. اینکه از تولد روانشناسی علمی به معنای واقعی کلمه، بیش از صد سال نمی‌گذرد، حقیقتی کتمان‌ناشدنی است و بدیهی است که نوریسیده‌ها، کمتر قابل اعتمادند. روانشناسی به عنوان رشته‌ای که کار خود را از دانشگاهها و درمانگاهها آغاز کرد، نتوانسته با رشته‌ای مانند فلسفه که قدمتی چندین هزار ساله دارد و همه جا حاضر است رقابت کند، هر چند که مقایسه این دو رشته از نظر حقایق علمی و تجربی، واقعاً مضحک است. شاید سیستم حقوقی یا سیاسی جوامع، ترجیح می‌دادند که به یک آشنای پیر بیشتر اعتماد کنند تا یک جوان تازه‌رسیده، حتی اگر آن آشنای پیر، پر از خطاهای عقلانی باشد! دومین علت را می‌توان به وجود رویکردهای غیرعلمی و حتی غیرقابل‌آزمون در روانشناسی، مربوط دانست. این رویکردها، با ارائه فرضیاتی که در بسیاری از موارد، حاصل تجربیات درون‌نگرانه نظریه‌پردازان خود هستند، نه تنها علم روانشناسی را به عنوان علمی که می‌تواند تجربی و علمی باشد عقب انداختند، بلکه نگرشی نه چندان مثبت از روانشناسی، در نظر خواص و عوام بوجود آوردند. بطور مثال، آیا شنیدن این فرضیه که همه پسر بچه‌ها، در کودکی میل جنسی نسبت به مادرانشان دارند و بعد این میل را به جایی می‌فرستند که خود هم نمی‌دانند کجاست (ناخودآگاه)، چه سود علمی می‌تواند برای محققین روانشناسی جنسی داشته باشد درحالی‌که نه وجود این میل در همه پسر بچه‌ها اثبات شده و نه اکتشاف دوباره آن در مردان بزرگسال.

مخاطبین گروه سوم را، می‌توان رسانه‌ها دانست. خوشبختانه یا متاسفانه، در دنیای مدرن، این رسانه‌ها هستند که سردمداران کنترل تفکرات و باورهای ما، درباره تقریباً هر آنچه که فکر می‌کنیم، هستند. از آنجایی که اکثریت افراد هر جامعه‌ای، برای یافتن راه صحیح زندگی، وقت و انرژی لازم را نمی‌گذارند و ترجیح می‌دهند که این وظیفه دشوار را به رسانه‌ها واگذار کنند، اگر رسانه‌ها راه را اشتباه بروند، بطور یقین، اکثریت جامعه نیز راه رهبران خود را انتخاب کرده و در مسیر اشتباه، گام بر خواهند داشت.

محققین و علاقمندان مطالعات و مسائل زنان و مردان، دیگر مخاطبین این کتاب هستند. مسائل و تعارضات دو جنس، مسائل مربوط به نقش‌های جنسیتی، مشکلات دو جنس در ارتباط با همدیگر، مشکلات ارتباطی بین دو جنس و مسائل مربوط به تفاهم متقابل در دو جنس، از جمله موضوعات بسیار مهم هستند. طرفداران مکتب‌های فمینیستی نیز، می‌توانند از دیگر خوانندگان این کتاب باشند.

مخاطبین بعدی، روحانیون و دانشجویان رشته الهیات هستند. از زمان شروع به کار روانشناسی، بین روانشناسی و الهیات، هم قهر و هم آشتی رواج داشته است. در بسیاری از موارد، ریشه قهر بین این دو حوزه،

سوءتفاهم‌هایی بوده که محققین رشته‌های الهیات و روحانیون، نسبت به علم روانشناسی و روانشناسان، داشته‌اند. محققینی که فرضیات، که به معنای صرفاً حدس و گمان‌های یک روانشناس در مورد یک پدیده است را، با یافته علمی یا باور همه‌گیر در علم روانشناسی اشتباه می‌گیرند، مسئول بخشی از این سوءتفاهم‌ها هستند. اما اکنون، وجود رشته‌هایی به نام روانشناسی دین و حوزه‌هایی به نام دین‌درمانی در روانشناسی، ثابت کرده‌اند که روانشناسی، نه تنها رشته‌ای دین‌ستیز یا دین‌گریز نیست، بلکه به بعد معنوی انسان هم، اهمیت زیادی می‌دهد. مسئله اینجاست که برخلاف علوم الهیات، روش قابل‌قبول در روانشناسی، روش علمی و تجربی قابل‌آزمون و نه پذیرفتن تعبدی مجموعه‌ای از عقاید، است. اما در همین مورد هم، نکته اینجاست که در پیش گرفتن روشها و راههای متفاوت، به این معنی نیست که این دو نمی‌توانند به یک هدف مشترک که همان رفاه روانی، جسمی و اجتماعی بشر است، برسند. راهها، می‌توانند متفاوت، اما هدفها، مشترک باشند. این کتاب می‌تواند به محققین رشته الهیات، این نوید را بدهد که روانشناسی به عنوان یکی از رشته‌های همکار، توانسته و بی‌شک از این به بعد هم می‌تواند، شواهد غنی و خوبی در مورد درستی بعضی از گزاره‌های دینی، فراهم کند. البته، شایان ذکر است که همانطور که گفته شد، روش و فرایند تحلیل در این کتاب، به هیچ عنوان کلامی، فلسفی یا دینی نبوده و از روش علمی در روانشناسی که همان مرور شواهد پژوهشی برای نظریات علمی است، تبعیت می‌کند.

### اخلاق علمی یا علمی به نام اخلاق

مدتها، از تولد روانشناسی گذشته است و همانطور که هر علم دیگری، حتی علوم کاملاً تجربی، آغازشان با فرضیات و حتی خرافات بوده، به سر آمده است. حال دیگر روانشناسی علمی جدید، به یمن و میمنت کنکاش علمی و تجربی، می‌تواند با قطعیت بیشتری سخن گفته و برای ادعاهای خود، دلایل و مستندات قوی و علمی ارائه کند. این رویداد، می‌تواند نویدبخش این امکان باشد که علم حقوق نیز، به بازبینی مجدد خود و پایه‌ریزی دوباره بعضی از قوانین، بر مبنای یافته‌های علمی، پردازد. قانون مبتنی بر علوم تجربی و اخلاق علمی، این طلیعه را برای هر یک از ما دارد که دیگر برای رفتارها و بایدها و نبایدهایمان، دلایل علمی، عقلانی و مفیدی داشته باشیم. این کتاب، سعی دارد تا با پشت سر گذاشتن چندین مرحله و فراهم کردن مواد خام لازم، صحت بعضی از قوانین مربوط به رفتارهای جنسی زن و مرد را اثبات کرده و به ردّ بعضی دیگر از تفکرات موجود در این زمینه، پردازد. امید دارم که انتشار این کتاب، بتواند شروع‌کننده مسیر بنیان گذاشتن قوانین و اخلاقیات مبتنی بر علم باشد و محققین ما را نیز، به تفکر، تحقیق و تالیف در این زمینه، تشویق کند.

## مباحث مطرح شده در فصول کتاب

**بخش اول کتاب.** در فصل اول، تغییراتی را که زنان در حیطه ترجیحات و رفتارهای جنسی و همزمان با مراحل چرخه قاعدگی نشان می‌دهند، بررسی می‌کنیم. در فصل دوم، به بررسی پدیده انعطاف‌پذیری جنسی، مشخصات و خصایص آن و تفاوت‌های دو جنس در آن، می‌پردازیم. در این دو فصل، قصد داریم با مرور برخی از پژوهش‌های انجام شده در زمینه دو رفتار جنسی یعنی تغییرات در ترجیحات و رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی<sup>۱</sup> در زنان و تفاوت‌های جنسیتی در انعطاف‌پذیری جنسی<sup>۲</sup>، به نمایی کلی از رفتارهای جنسی دو جنس، دست یابیم. برای فهمیدن تبیینات روانشناسی تکاملی در مورد رفتارهای جنسی در انسان، باید تا حدی، با مقدمات نظری و یافته‌های زیست‌شناسی تکاملی، آشنا باشیم. به همین خاطر، در فصل سوم، مقدمه‌ای از نظریه تکامل داروینی و چند مورد از اصول اساسی زیست‌شناسی و روانشناسی تکاملی که در تبیین رفتارهای انسان و از جمله رفتارهای جنسی مطرح هستند را، شرح می‌دهیم. با توجه به مقدمات گفته‌شده، در فصل چهارم، ریشه‌های تکاملی و کارکردی رفتارهای جنسی زنان که در فصول اول و دوم کتاب بدانها پرداخته شده یعنی تغییرات در ترجیحات جنسی همگام با چرخه قاعدگی و انعطاف‌پذیری جنسی و همچنین تعدادی از وابسته‌های این رفتارها مانند رفتارهای مراقبت از همسر یا غیرت‌ورزی در مردان و رقابت اسپرمی را، مورد بحث قرار می‌دهیم. در پایان این بخش از کتاب یعنی فصل پنجم، اینطور بحث می‌کنیم که بسیاری از رفتارهای جنسی انسان (اعم از رفتارهای زنان و مردان)، ریشه‌های تکاملی‌ای دارند که ممکن است در دنیای امروزی نیز، همچنان انطباقی و مفید بوده و یا اینکه بطور معکوسی، ارزش خود را به عنوان رفتارهای افزایش‌دهنده بقا و تولیدمثل، از دست داده باشند. در این فصل، همچنین به بررسی بعضی از ادعاهای نظام‌های اجتماعی - جنسی مختلف و تطابق آنها با واقعیتها، مشاهدات و یافته‌های علمی پرداخته‌ایم. مولف، سعی کرده که تبیینات و تحلیل‌های مطرح در کتاب را، تا آنجا که امکان داشته، بر مبنای یافته‌های مکرراً کسب‌شده پژوهشی، قرار دهد. اکثریت تبییناتی که بخصوص در نیمه اول کتاب آورده شده‌اند، کاملاً مبتنی بر شواهد بوده و جزو حقایق<sup>۳</sup> اثبات‌شده در روانشناسی، هستند. اما اذعان می‌شود که بخش‌های بسیار کمی از تبیینات و تحلیل‌هایی که بخصوص در بخش دوم کتاب مطرح شده‌اند را، می‌توان فرضیات مبتنی بر شواهد در نظر گرفت. روش رسیدن به این فرضیات نیز، بر اساس همان فرایند پذیرفته‌شده در علم یعنی تحلیل بر مبنای شواهد تجربی، قرار داشته‌است.

**بخش دوم.** روانشناسی تکاملی، به عنوان یکی از شاخه‌های علمی روانشناسی که بخصوص در دهه‌های اخیر، رشد فزاینده‌ای داشته با حوزه‌های بسیاری، از خود رشته روانشناسی گرفته تا سایر حوزه‌های اجتماعی مانند قانون، اخلاق، هنر، ادبیات و ...، تعامل داشته است. نظریات و یافته‌های روانشناسی تکاملی،

<sup>1</sup>- Menstrual cycle-related changes

<sup>2</sup>- Sexual plasticity

<sup>3</sup>- Facts



درصد تبیین بسیاری از مفاهیم و گزاره‌های مطرح در این حوزه‌ها بوده و منجر به رشد این دیدگاه شده که مطالعه روانشناسی تکاملی، برای متولیان این حوزه‌ها، تاثیرات بالقوه مفید و زیادی را، می‌تواند در پی داشته باشد. از آنجایی که تمرکز این کتاب، بر تبیین تکاملی رفتارهای جنسی و بخصوص رفتارهای جنسی مورد بحث در این کتاب است، در این بخش از کتاب نیز سعی شده تا تعامل تعدادی از یافته‌ها، تبیینات و نظریات روانشناسی تکاملی درباره سایر حوزه‌های علمی و اجتماعی را، در چارچوب همین رفتارهای جنسی و بطور بسیار مختصر، به بحث بگذاریم. تعامل با سایر رویکردهای روانشناسی و تبیین تعدادی از مفاهیم و پدیده‌های مطرح در سایر حوزه‌های علمی و اجتماعی همانند تعدادی از پدیده‌ها و رفتارهای جنسی، اخلاق و قانون، از جمله مباحث پوشش داده شده در این بخش از کتاب هستند. در غالب موارد، تمرکز بر رفتارهای جنسی و از جمله بحث‌های مطرح شده در این کتاب، خواهد بود. همچنین، تلویحاً به بررسی قوانین مربوط به ازدواج که برای هر یک از دو جنس، در زمان ازدواج مطرح می‌شوند و ارتباط تناسب آنها با واقعیتهای روانی-زیستی دو جنس، می‌پردازیم. فصول این بخش از کتاب، حوزه‌های متعدد و جالبی را در بر خواهند گرفت. از آنجایی که فصول کتاب، طبق نظم خاصی نوشته شده‌اند، برای فهم مطالب بخش دوم کتاب، نیاز به دانستن مباحث بخش اول دارید. به همین دلیل، بهتر است که فصول، به ترتیب خوانده شوند.

معتقدم که شاید یکی از مهمترین فصول برای بسیاری از خوانندگان این کتاب، فصل آخر باشد. البته برای بهتر فهمیدن مطالب این فصل هم، باید سایر فصول را خوانده باشید. در این فصل، سعی شده تا مهمترین علل روانشناختی، فردی و ایدئولوژیکی که موجب مقاومت، نسبت به نظریات و یافته‌هایی علمی و بطور اخص یافته‌های روانشناسی جنسی-تکاملی می‌شوند، به بحث گذاشته شوند. دلیل اینکه نویسنده بر این فصل تاکید دارد این است که چنانچه افراد و گروهها، نسبت به علل مقاومت‌های احتمالی‌شان نسبت به سایر دیدگاهها بینش نداشته باشند، احتمال اینکه دیدگاههای آن علم یا رویکرد را بپذیرند یا عملی کنند، کاهش می‌یابد. به همین خاطر، توصیه می‌کنیم این فصل را با دقت بخوانید، چنانچه احساس نیاز کردید، آن را دوباره بخوانید یا مرور کنید. در پایان، ببینید کدامیک از مطالب این فصل، در درک بیشتر شما از علل مقاومت‌ورزی افراد (از جمله خودتان) و گروهها، نسبت به رویکردهای علمی به طور اعم و روانشناسی تکاملی بطور اخص، کمک‌کننده هستند.

### سبک ارجاع دهی در متن

شیوه ارجاع‌دهی در متن و منبع‌نویسی کتاب، تحت قواعد و قوانین انجمن روانشناسی آمریکا (APA) است. در متن، هر جا که از علامت [] استفاده شده باشد، به معنای اینست که نویسنده به منظور روشن‌تر شدن بحث و کمک به فهم بیشتر مطلب، قصد اضافه‌کردن مطلبی را از خود به مطالب نویسنده یا نویسندگان اصلی آن متن، داشته است. جملات قرار داده شده در علامت " " یا «» به معنی این است که این مطالب،

عیناً از نویسنده یا نویسندگان خاصی اقتباس شده‌اند، با این تفاوت که، متون مربوط به محتوای مورد بحث، در علامت "" گذاشته شده‌اند، درحالی‌که مطالب قرارگرفته در علامت «» غالباً جملات قصار برگرفته از دیگران، هستند. واژه‌ها یا عبارات مورد تاکید و نیازمند توجه هم، بطور ایتالیک (کج) تایپ شده‌اند. بطور مثال، آنها ممکن است قیودی باشند که خواننده را به این امر متذکر می‌شوند که از دام افتادن در تعمیم‌دهی، اجتناب کند. معمولاً، احتمالاً و ممکن است، از آن جمله‌اند. مطالب برگرفته از منابع دسته دوم، با عنوان «به نقل از»، ارجاع‌دهی شده‌اند. مولف، تصمیم گرفت که سبک متداول نگارش پاورقی مربوط به اسامی محققین یا مولفین مورد ارجاع در متن را، که در منابع فارسی بصورت زیرنویس در همان صفحه هستند، تغییر دهد. به این شکل که در این کتاب، هر جا که با نام محقق یا محققى مواجه شدید و خواستید منبع ارجاع‌شده به آن را، در لیست منابع بیابید، ابتدا به نمایه اسامی آخر کتاب مراجعه کنید. سپس نام نویسنده مورد ارجاع را، در لیست نمایه اسامی که بر اساس الفبای فارسی نگاشته شده، پیدا کنید. در مقابل اسم مذکور، معادل انگلیسی آن نام را خواهید یافت. سپس می‌توانید بر اساس این مشخصات، منبع مورد نظرتان را در لیست منابع بیابید. بطور نمونه، فرض کنید که در حین خواندن مطلبی در یک از بخش از کتاب، مولف به محققى مانند «باس»، ۲۰۰۰» ارجاع داده است. ابتدا به نمایه اسامی رجوع کرده و نام باس را به فارسی بیابید. خواهید دید که جلوی این نام، معادل انگلیسی Buss نوشته شده است. حال می‌توانید به بخش منابع مراجعه کرده و بر اساس الفبای انگلیسی، منبعی که نویسنده آن Buss و سال نشر آن ۲۰۰۰ است را پیدا کنید. اگر به اثری ارجاع شده باشد که آن اثر، چند محقق یا نویسنده دارد، فقط نام اولین نویسنده را در نمایه اسامی خواهید یافت. بطور نمونه، برای یافتن منبع مربوط به ارجاع «ویلسون و دیلی، ۱۹۹۲»، فقط نام ویلسون را در لیست نمایه اسامی خواهید یافت. در این حالت نیز، به راحتی و با توجه به نامی که در لیست اسامی یافته‌اید و نام محقق یا محققین بعدی و سال نشر اثر، می‌توانید منبع مورد نظر را بیابید. این روش ارجاع‌دهی، این مزیت را دارد که برای یافتن منبع مورد نظرتان، نیازی ندارید تا معادل انگلیسی نام یک محقق را که فقط برای اولین بار در متن زیرنویس می‌شود، به ذهن بسپارید. زیرا معادل انگلیسی نام او، همواره در لیست نمایه اسامی، در دسترس قرار دارد. لازم به ذکر است که معادل انگلیسی آن دسته از اسامی محققین و مولفینی که مطلبی از آنها از شخص دیگری نقل شده، به همان صورت زیرنویس و در همان صفحه نقل مطلب، ذکر شده است. برای تعداد بسیار کمی از منابع ارجاع داده شده، عنوان فصل نیز آورده شده است. این موارد، کتابهایی بوده‌اند که محقق به فرمت دیجیتالی بدون ذکر صفحه آنها، دسترسی داشته (مانند فرمت mobi) و فرمت چاپی آنها موجود نبوده تا شماره صفحه‌ای که مطلب از آن منبع اخذ شده، بطور دقیق ذکر شود. به همین دلیل، شماره فصلی که مطلبی از آن گرفته شده یا به آن ارجاع داده شده ذکر گردیده تا خواننده در صورت نیاز، راحت‌تر به عین مطلب برگرفته از منبع ارجاع داده شده، دسترسی بیابد. تعداد کمی از منابع نیز، بصورت زیرنویس در صفحات کتاب آورده شده‌اند. این منابع، غالباً منابعی بوده‌اند که نمی‌توانستند جزو منابع پژوهشی یا ارجاعی

کتاب به شمار بروند اما به هر حال، مطالبی از آنها نقل شده و یا به آنها ارجاع داده شده و به همین دلیل، باید عنوان کامل آنها درج می‌شده است. فرهنگ لغات، کتاب اشعار و تعدادی دیگر از منابع، از آن جمله بوده‌اند. در زمینه نوشتن منابع و مراجع مورد استفاده، مولف سعی کرده تا تمام تلاش خود را برای رعایت حقوق سایر مولفین بکار گیرد، بدین صورت که اگر جمله‌ای هم، از محقق یا مولفی دیگر اخذ شده، به آن محقق یا مولف ارجاع داده شده است. تنها استثناء، تصاویر بکارگرفته شده در طراحی جلد کتاب هستند. متأسفانه، علی‌رغم تلاش زیاد، نویسنده نتوانست منابع اصلی این تصاویر را، که از اینترنت گرفته شده بودند، بیابد. عکس‌ها، در اختیار هنرمندِ طراح روی جلد قرار گرفته و ایشان، جلد کتاب را با استفاده از این تصاویر، طراحی کردند. همچنین چند جمله قصار و چند تصویر که منبع آنها در دسترس نبودند، بصورت «منبع؟» مشخص شده‌اند.

منابع اخذ شده برای نوشتن این کتاب، از جمله منابع خوب برای محققین، مولفین و مترجمینی است که قصد مطالعه و تحقیق در مورد مسائل مطرح در این کتاب را دارند. در پایان کتاب و قبل از ذکر منابع، لیستی از پیشنهادات، به منظور مطالعه بیشتر، ارائه شده که راهنمای خوبی برای انتخاب منبع مورد نیاز برای مطالعه در زمینه‌های ذکر شده، می‌باشد. در لیست منابع نیز، در ابتدای منابعی که از نظر نویسنده، منابع کامل‌تری در یک زمینه خاص به شمار می‌رفته‌اند، علامت گذاشته شده است.

علی‌رغم چندین بار مطالعه متن کتاب و سعی مولف برای حذف غلط‌های املایی یا نگارشی و تایپی، باز هم معترف هستم که ممکن است مشکلاتی در گوشه و کنار صفحات کتاب، به چشم بخورند. این به این خاطر است که بخش‌های مختلف کتاب، مورد ویرایش‌ها، بازنویسی‌ها و حذف و اضافات متعدد، قرار می‌گرفت.

### نشر الکترونیکی کتاب

برای مولفین و مترجمینی که در کشور ما، مشغول فعالیتهای نگارشی هستند، به پایان رساندن اثر، یک طرف قضیه تلقی می‌شود و مشکلات و دغدغه‌های مربوط به نشر آن، یک مسئله مهم و سوی دیگر قضیه است. یکی از موانع بزرگ نشر در کشور ما که بخصوص اهمیت آن اخیراً نیز بیشتر شده، قیمت تمام‌شده آثار چاپی است. بسیاری از خریداران کتاب (و شاید در کل علم)، در کشورهایی مانند جامعه ما، متمول نیستند. هزینه کتاب، می‌تواند تعدادی از مخاطبان یک اثر چاپی را، کم کند. یک مشکل بزرگ و بسیار با اهمیت دیگر، توزیع آثار و نحوه اطلاع‌رسانی درباره آنهاست. متأسفانه، توزیع کتاب و سایر منابع علمی، در کشور، بخوبی صورت نمی‌گیرد. بسیاری از کتابها و حتی آثار خوب، فقط یک‌بار چاپ می‌شوند یا بین تجدیدچاپ شدن آنها، زمان زیادی فاصله می‌افتد. توزیع منابع به شهرستان‌ها خوب نیست و حتی در پایتخت نیز، ممکن

است فقط مکان‌های محدودی مانند همان محل نشر اثر، آن منبع را در معرض فروش بگذارند. مسئله زمان طولانی گرفتن مجوز چاپ نیز، از جمله موانع اصلی بر سر چاپ کتاب است که صبری ایوبی را می‌طلبد. خوشبختانه، رشد روزافزون تکنولوژی‌های الکترونیکی و اینترنت، تعدادی از این مشکلات را تا حدی کم کرده است. از این رو، مولف تصمیم گرفت که علی‌رغم جنبه‌های منفی توزیع الکترونیک اثر، این کتاب را در قالب فایل الکترونیکی و بر روی اینترنت، توزیع کند. این مسئله، بخصوص با توجه به اینکه در کشور ما، اغلب نویسندگان و مترجمین کتابهای علمی و دانشگاهی، از فروش آثار خود، منافع مالی چندانی بدست نمی‌آورند، امکان‌پذیر است. این رویداد، علاوه بر اینکه می‌تواند منجر به جریان سیال‌تر و سریع‌تر علم در جامعه شود، همچنین، طیف بیشتری از افراد را، موفق به خواندن منابع علمی می‌کند. امروزه، کمتر خانهای یافت می‌شود که در آن کامپیوتر نباشد. وجود لب‌تاپ، تبلت و کتابخوان‌های الکترونیک نیز، باعث می‌شوند تا تغییر فرمت آثار و کتاب‌ها، از شکل چاپی به دیجیتالی، اجتناب‌ناپذیر شود. متأسفانه، با وجود اینکه تعداد کتابهای الکترونیکی موجود بر اینترنت، بسیار زیاد است اما تعداد کمی از کتاب‌های دانشگاهی یا کتب با سطوح علمی بالا که به زبان فارسی نوشته یا ترجمه شده‌اند، بطور الکترونیکی نشر پیدا کرده‌اند. با این حال، وجود مجموعه عواملی که ذکر آنها رفت، می‌تواند که بالاخره تعدادی از صاحبان کتب علمی هم، تصمیم بگیرند تا آثار خود را بطور الکترونیک نشر دهند. نویسنده این کتاب، بنا به این علل، تصمیم گرفت تا یکی از این مولفین باشد. امیدوارم که این کار، مقدمه خوبی برای گسترش انتشار الکترونیکی منابع و آثار علمی و دانشگاهی، باشد. همچنین، با توجه به مشکلات مربوط به حق کپی‌رایت در مورد آثار منتشرشده، امیدواریم که کلیه عزیزانی که به هر طریق قصد بازنشر مطالب این کتاب را دارند، به این مسئله توجه کنند که ارجاع‌دهی و رعایت حقوق معنوی سایر محققین، موجب جلب رضایت همه محققان، تداوم فعالیتهای پژوهشی آنها و هرچه پربارتر شدن فضای پژوهشی کشور خواهد شد. به همین دلیل، فقط بعد از اخذ موافقت مولف، اقدام به این کار کرده و در رعایت حق کپی‌رایت نویسنده، دقت و کوشایی لازم را به خرج دهند.

اگر چه که کتاب، بصورت اینترنتی نشر می‌یابد اما چیدمان نگارشی و تاپی کتاب، به نحوی صورت گرفته که کسانی که قصد استفاده از نسخه چاپی آن را دارند نیز، براحتی بتوانند این کتاب را پرینت گرفته و نسخه چاپی آن را مطالعه کنند.

**و اما درباره عنوان کتاب.** عنوان تکمیلی کتاب «روانشناسی زیبایی، هوس و خیانت» بخصوص درباره بخش اول کتاب، به اندازه کافی گویاست. اما برای درک بهتر اینکه چرا مولف، عنوان اصلی کتاب را «هوسهای سرخ» گذاشت، باید تا رسیدن به اواخر فصل پنجم صبر کنید! بخش دوم، علی‌رغم اینکه موضوعات متنوعی را در بر می‌گیرد، اما اغلب بخش‌های آن، همچنان ارتباط خود را با بحث اصلی کتاب

یعنی تمنیات غریزی- جنسی و رفتارهای جنسی انسان، حفظ کرده است. به همین دلیل، عنوان کتاب، برای این بخش کتاب هم، مناسب و هماهنگ، به نظر می‌رسید.

### **تماس با مولف**

از همه محققین، علاقمندان، اساتید و دانشجویانی که با روحیه مسئولیت‌پذیری خود در برابر فعالیتهای علمی، با پیشنهادات، انتقادات و پیام‌های خود، اعم از محتوایی و نگارشی، نویسنده را درباره مطالب این کتاب راهنمایی می‌کنند، پیشاپیش نهایت تقدیر را به عمل می‌آورم.

[rastgarkk@gmail.com](mailto:rastgarkk@gmail.com)

## فصل اول: چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- بررسی خصایص افزایش دهنده جذابیت چهره‌ای مردان از نظر زنان مانند تقارن و مردانگی- زنانگی نمایی چهره‌ای
- بررسی خصایص افزایش دهنده جذابیت بدنی مردان از نظر زنان مانند قد، عرض شانه‌ها و عضلانی بودن
- بررسی خصایص افزایش دهنده جذابیت شخصیتی - رفتاری مردان از نظر زنان مانند رقابت‌جویی درون-جنسیتی
- بررسی سایر خصایص افزایش دهنده جذابیت مردان از نظر زنان مانند صدا، بو و غیره
- بررسی تغییرات و نوسانات در ترجیحات زیبایی‌شناختی و جنسی زنان که مرتبط با چرخه قاعدگی‌اند
- بررسی تغییرات و نوسانات در سایر رفتارها مانند فعالیت‌های جنسی، خیانت زناشویی، اشتها و رفتارهای پوششی زنان که مرتبط با چرخه قاعدگی هستند
- بررسی داده‌های خودگزارش‌دهی مردان در رابطه با تغییرات در ترجیحات جنسی زنان که با چرخه قاعدگی مرتبط هستند

### چرخه قاعدگی در زنان

جامعه انسانی، از دیرباز متوجه تغییرات و نوسانات در رفتارهای جنسی زنان و بخصوص تغییرات در رفتارهای جنسی که به موازات چرخه قاعدگی<sup>۱</sup> روی می‌دهند، بوده است. همانطور که خواهیم دید، رفتارها و ترجیحات جنسی زنان، در طول چرخه قاعدگی، تحولات زیادی را به خود می‌بیند. تغییرات و نوسانات در رفتارها و ترجیحات جنسی زنان که هماهنگ با چرخه قاعدگی روی می‌دهند، بخصوص از این جهت که جنبه‌های پنهان و ناگفته‌ایی از زندگی جنسی زنان را آشکار می‌کنند، حائز اهمیت هستند.

چرخه قاعدگی، به یک دوره تقریباً ماهیانه گفته می‌شود که در طول آن، تغییرات منظمی در وضعیت هورمونی و تناسلی زنان، روی می‌دهد. کل طول چرخه قاعدگی، بین ۲۵ تا ۳۵ با میانگین ۲۸ روز است. ابتدای هر چرخه با خونریزی قاعدگی شروع می‌شود که مربوط به جدا شدن پوسته بیرونی رحم است. خونریزی قاعدگی که تقریباً ۵ تا ۷ روز طول می‌کشد، اولین مرحله از هر چرخه جدید و شروع آن، علامت پایان یافتن چرخه قاعدگی قبلی است. اگر پنج روز را به عنوان تعداد روزهای مرحله قاعدگی در نظر گرفته و در میانگین تعداد چرخه قاعدگی یک زن در هر سال یعنی دوازده ضرب کنیم، با احتساب شروع قاعدگی از سن دوازده سالگی و پایان آن در پنجاه سالگی، به عدد ۶/۲ سال می‌رسیم. به عبارت دیگر، هر زن بطور میانگین، شش سال از عمر خود را در این دوره به سر می‌برد. در صورتی که طول دوره چرخه را ۲۸ روز فرض کنیم، در طول نیمه اول چرخه، یعنی روزهای هفتم تا چهاردهم یا شانزدهم، ترشح هورمون استروژن<sup>۲</sup> که بوسیله فولیکول یعنی تخمک نارسیده در تخمدان صورت می‌گیرد، رو به افزایش می‌گذارد. در این صورت، روزهای بین حدوداً دهم تا چهاردهم یا شانزدهم چرخه، مرحله تخمک‌گذاری یا فولیکولار<sup>۳</sup> است. با فرمول بالا و با تغییر تعداد روزها از پنج روز به چهار روز به عدد ۵ سال می‌رسیم که مدت زمانی را می‌سازد که یک زن در طول عمر خود دوره تخمک‌گذاری را تجربه می‌کند. در این مرحله، میزان هورمون استروژن به اوج خود می‌رسد. در اواسط چرخه قاعدگی، اوج ناگهانی پروژسترون<sup>۴</sup> نیز روی می‌دهد که خود یکی از علل پاره‌شدن فولیکول و آزاد شدن تخمک از آن است. از آنجایی که اواسط چرخه قاعدگی، بهترین زمان برای بارور شدن تخمک و حامله شدن یک زن است، به آن دوره باروری<sup>۵</sup> یا پنجره باروری<sup>۶</sup> گفته شده است. به مرحله سوم چرخه قاعدگی یعنی از روزهای چهاردهم یا شانزدهم تا پایان چرخه یعنی روز بیست و هشتم، مرحله لوتئال<sup>۷</sup> یا زرده‌ای گفته می‌شود. در این مرحله تخمک رسیده که در مرحله قبلی آماده لقاح بوده

1- Menstrual cycle

2- Oestrogen

3- Follicular

4- Progesterone

5- Fertility Period

6- Fertility window

7- Luteal

در صورت بارور نشدن، تبدیل به جسمی زرد رنگ می‌شود. در این مرحله، ترشح استروژن کم، ولی میزان پروژسترون، همچنان بالا باقی می‌ماند.

### مراحل چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی

«از منظر جنسی، چرخه قاعدگی همچون دریایی است که جذر و مدهای زیادی را به خود می‌بیند.»

تغییرات یا نوسانات در ترجیحات و رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی<sup>۱</sup> در زنان، به آن دسته از تغییرات یا نوساناتی گفته می‌شود که چند ویژگی مهم دارند. اولین ویژگی، به این مطلب مربوط است که اثبات وجود آنها در یک زن یا زنانی معین، لزوماً مستلزم این نیست که زنان، هشیارانه از این تغییرات مطلع باشند. این تغییرات، در قالب یک فرایند ناهشیار زیستی روی می‌دهند که حتی خود فرد هم ممکن است از آن اطلاعی نداشته باشد. یکی دیگر از ویژگیهای مختص این تغییرات، تکراری بودن آنهاست. به این معنی که این تغییرات، از شروع چرخه قاعدگی بعدی، دوباره و با حالتی نوسانی، تکرار خواهند شد. به طور مثال، ترجیح زنان برای مردان با ویژگیهای چهره‌ای خاص در اوایل چرخه قاعدگی، همچنین در اوایل چرخه‌های قاعدگی بعدی هم تکرار خواهد شد. بر همین قیاس، علاقه زنان به ارتباط جنسی با مردانی با ویژگیهای شخصیتی خاص که در اواسط چرخه قاعدگی روی می‌دهد، در اواسط چرخه قاعدگی بعدی هم تکرار خواهد شد. ویژگی دیگر، به منظم و قابل پیش‌بینی بودن این نوسانات و تغییرات، اشاره دارد. این ویژگی، به این معنی است که تغییر در ترجیحات و تمایلات زنان و نوسانات آنها، بر مبنای نظمی معین و مشخص قرار داشته و می‌توان آنها را بر اساس مرحله‌ای از چرخه قاعدگی که زنان در آن قرار دارند، پیش‌بینی کرد. ویژگی دیگر تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی اینست که این تغییرات، قابل مشاهده در اکثریت زنان هستند. به طور مثال، ترجیح بیشتر برای چهره‌های متقارن‌تر و توانایی افزایش یافته برای تشخیص چنین چهره‌هایی در اواسط چرخه قاعدگی، در عموم زنان دیده می‌شود، هر چند در تعدادی از آنها ممکن است با شدت بیشتر یا کمتری مشاهده شود. وجود مشخصه‌های فوق، یعنی ناهشیار بودن، تکراری بودن، منظم و قابل پیش‌بینی بودن و مشاهده شدن در اغلب زنان، ما را به این مسئله رهنمون می‌کند که این تغییرات، مطابق با یک ساعت زیستی درونی بوده و تقریباً از عوامل محیطی تأثیری نمی‌پذیرند، زیرا زنان، در عوامل زیستی خود مشارکت دارند و نه در عوامل محیطی و فرهنگی که برای زنان مختلف، بسیار متفاوت است.

از نظر زنان، مردی از نظر جنسی، ایده‌آل ارزیابی می‌شود که یک سری ویژگیهای چهره‌ای، جسمانی، رفتاری و شخصیتی خاص را داشته باشد. ویژگیهای مرد ایده‌آل از نظر زنان، ثبات نداشته و معمولاً مطابق با مرحله‌ای از چرخه قاعدگی که در آن به سر می‌برند، تغییر می‌کند. از جمله تغییرات مربوط به تمایلات زنان

<sup>1</sup>- Menstrual related Changes or Shifts in Sexual Preferences



در مورد شریک جنسی مطلوب و ایده‌آل، می‌توان از تغییر در تمایلات آنها در زمینه چهره جذاب از نظر جنسی، اندام مطلوب، میزان بمی صدا، شخصیت و خصایص رفتاری، نام برد. علاوه بر این، زنان، در زمینه رفتارهای جنسی خود مانند تغییرات رفتارهای مربوط به نحوه پوشش و آرایش و میزان احتمال درگیر شدن در روابط جنسی با فردی به غیر از همسر (میزان احتمال خیانت) هم، نوسانات همزمان با مراحل چرخه قاعدگی، نشان می‌دهند. در زیر، نتایج تعدادی از پژوهشهای انجام شده در مورد هر یک از تغییرات بالا را به اختصار مرور می‌کنیم.

نکته ۱: جذابیت، معادل واژه Attractiveness و زیبایی معادل واژه Beauty در زبان انگلیسی است. این دو واژه، معادل یکدیگرند و به جای همدیگر نیز بکار می‌روند. البته معمولاً جذابیت، قابل اطلاق به هر دو جذابیت جسمانی و رفتاری است، درحالیکه هر گاه واژه زیبایی بکار می‌رود، معمولاً منظور زیبایی جسمانی، یعنی زیبایی چهره‌ای و یا بدنی است. به همین خاطر است که در متون انگلیسی، واژه جذابیت همراه با واژه-های چهره‌ای<sup>۱</sup>، بدنی<sup>۲</sup>، جسمانی<sup>۳</sup> (این واژه، معمولاً اشاره به هر دو خصایص چهره‌ای و بدنی دارد) و رفتاری<sup>۴</sup> بکار می‌رود تا منظور نویسنده از نوع جذابیت مورد نظرش، مشخص گردد. در زبان انگلیسی، این دو واژه، بجای هم بکار می‌روند، اما جذابیت در متون علمی مانند مقالات و کتب، بیشتر استفاده می‌شود. در این کتاب نیز، ما این دو واژه را به جای همدیگر استفاده کرده‌ایم، اما از آنجایی که در فارسی، کلمه جذابیت، رسمی‌تر و واژه زیبایی احتمالاً عوامانه‌تر است، ترجیح ما همان کلمه جذابیت بوده است.

نکته ۲: واژه شریک جنسی یا به اختصار شریک که در این کتاب بکار می‌بریم، معادل با کلمه Partner Sexual در زبان انگلیسی است. در فرهنگهای غربی، این واژه غالباً اشاره به داشتن گونه‌ای از پیوند زناشویی بین دو نفر می‌کند که در آن، تعهدی رسمی و قانونی وجود ندارد. این سبک از زندگی زناشویی، یکی از سبکهای رایج ارتباطی بین دو جنس در کشورهای غربی است. با این حال، بعضی وقتها، این واژه شامل اشاره به هر گونه ارتباط زناشویی اعم از داشتن زن یا شوهر قانونی، داشتن یک شریک جنسی موقت یا یک دوست از جنس مقابل، می‌کند. در پژوهش‌ها، هنگامی که کلمه شریک بکار می‌رود، معمولاً ناظر به همین معنی اخیر از این واژه یعنی هر گونه رابطه رسمی یا غیررسمی بین افراد، بدون تفکیک قائل شدن بین آنها است. بطور مثال، هنگامیکه گفته می‌شود «در یک پژوهش، زنان دارای شریک..» در حال اشاره به زنانی است که در یک رابطه با ثبات با جنس مقابل قرار دارند، حال چه این رابطه‌ها رسمی و قانونی بوده و چه غیررسمی و بدون چارچوب‌های مشخص قانونی باشند. از این رو، در این کتاب نیز، هر گاه از واژه شریک استفاده شد، منظور هر گونه شریک یا همسر رسمی یا غیررسمی و بدون لحاظ کردن تفکیک بین این دو، است. در صورتیکه از واژه «شریک جنسی» استفاده کردیم، منظور داشتن یک شریک یا همسر که فرد با او رابطه جنسی دارد اما رابطه بین طرفین، در یک چارچوب معین قانونی مانند ازدواج قرار نمی‌گیرد، است. منظور از واژه متاهل همان معنای مصطلح و رایج است که در آن، دو نفر با همدیگر ازدواج رسمی و قانونی می‌کنند).

<sup>1</sup> - Facial

<sup>2</sup> - Bodily

<sup>3</sup> - Physical

<sup>4</sup> - Behavioral

### چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات مربوط به چهره

از جمله ویژگیهای چهره‌ای که به میزان بسیار زیادی در متون پژوهشی روانشناسی مورد تحقیق قرار گرفته‌اند، میزان مردانگی- زنانگی نمایی<sup>۱</sup> و تقارن چهره‌ای یک مرد و اثر این متغیرها بر میزان انتخاب شدن آن چهره بوسیله زنان به عنوان شریک جنسی ایده‌آل یا همسر، بوده است. مشاهده شده که میزان مردانگی- زنانگی نمایی چهره و تقارن چهره‌ای جذاب از نظر زنان، بسته به مرحله‌ای از چرخه قاعدگی که در آن به سر می‌برند، تغییر می‌کند. ابتدا به تعریف هر کدام از موارد بالا پرداخته و سپس نحوه روند تغییرات در ترجیحات زنان که مربوط به خصایص فوق می‌باشند را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

#### تعریف مردانگی- زنانگی نمایی چهره‌ای

قضاوت در مورد میزان مردانگی- زنانگی نمایی چهره مردان (و زنان)، بر اساس یک سری از ویژگیهای چهره‌ای همانند میزان فرو رفتگی چشمان و برجسته بودن ابروها، شکل چانه، گونه‌ها و بینی، صورت می‌گیرد. وجود آندروژنهای بالاتر (مانند تستوسترون) در مردان که نوعی هورمون جنسی مردانه است، ویژگیهای ریخت‌شناختی و چهره‌ای آنها را با زنان، متفاوت می‌کند. بطور مثال، تستوسترون باعث می‌شود که استخوانهای بالای چشم‌ها که همان استخوانهای شکل دهنده ابروها هستند، بیشتر رشد کرده و باعث گودافتادگی و فرورفتگی بیشتر چشمان یک مرد شوند. این خصایص، اصطلاحاً میزان مردانگی نمایی چهره را نشان می‌دهند. توجه کنید که مردانگی- زنانگی نمایی چهره‌ای، اصطلاحی توصیفی برای تفکیک و تمایز خصایص چهره‌ای بوده و به هیچ عنوان، بار معنایی و اجتماعی ندارد. به عبارت دیگر، آنچه که ممکن است در یک فرهنگ، مردانه یا زنانه خوانده شود، ربطی به این اصطلاحاتی که ما در اینجا بکار می‌بریم یعنی مردانگی- زنانگی نمایی ظاهر چهره، ندارد. ما این اصطلاحات را در اینجا، صرفاً برای تمایز خصایص چهره‌ای در مردان بکار می‌بریم.

اغلب زنان، در اواسط چرخه قاعدگی و بخصوص برای روابط کوتاه مدت خود، چهره‌های با مردانگی نمایی ظاهری بالا (ولی نه بسیار بالا) را ترجیح می‌دهند. در تصویر ۱-۱ که بوسیله کامپیوتر طراحی شده، شاهد افزایش مردانگی نمایی چهره از راست به چپ می‌باشیم.

<sup>1</sup>- Masculinity-femininity



**تصویر ۱-۱: میزان مردانگی - زنانگی نمایشی چهره.** از سمت راست به چپ، شاهد افزایش میزان مردانگی نمایشی چهره، هستیم. برای درک بیشتر خصایص متمایز کننده میزان مردانگی - زنانگی نمایشی چهره، به تفاوت عکسها در شکل بینی (که از راست به چپ، قلمی تر می شود)، چانه (که از راست به چپ، کشیده تر و درازتر می شود)، میزان فرورفتگی چشمها یا برآمدگی ابروها (که از راست به چپ، بیشتر می شود)، استخوان گونه (که از راست به چپ، برجسته تر می شود)، لبها و گوشها، توجه کنید. در پژوهش اسکاربروک و جانستون، زنان مورد مطالعه، بطور میانگین چهره سوم از سمت راست را جذاب ترین چهره و مرجح برای ارتباطات جنسی کوتاه مدت، می دانستند. برای ارتباطات درازمدت (مانند ازدواج)، چهره دوم از راست را نسبت به سایر چهره ها، ترجیح می دادند. اولین چهره از سمت راست، یک چهره مذکر میانگین (میانگین در میزان مردانگی - زنانگی نمایشی چهره ای) ارزیابی شد (تصویر برگرفته از اسکاربروک و جانستون، ۲۰۰۵).



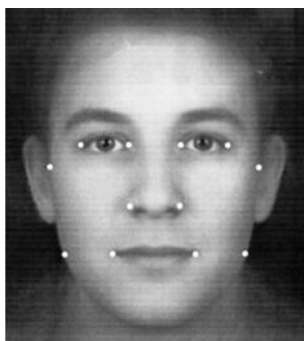
**تصویر ۱-۲: میزان مردانگی - زنانگی نمایشی چهره.** این تصویر نیز همانند تصویر قبل، میزان مردانگی - زنانگی نمایشی چهره - ای را در یک طیف تغییر یابنده تدریجی اما با دامنه بیشتر، نشان می دهد. از چپ به راست، میزان زنانگی نمایشی ظاهری چهره، افزایش می یابد (تصویر برگرفته از جانستون و همکارانش، ۲۰۰۱).



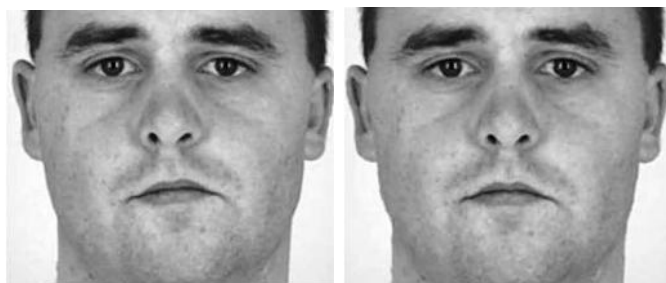
**تصویر ۱-۳: میزان مردانگی - زنانگی نمایشی چهره.** تصویر بالا نیز، تفاوت در مردانگی نمایشی چهره دو مرد را نشان می دهد. همانطور که مشخص است، تصویر A مردانگی نمایشی چهره ای بیشتری دارد (تصویر برگرفته از بوریس و لیتل، ۲۰۰۶).

## تعریف تقارن چهره‌ای

تقارن چهره‌ای<sup>۱</sup>، همانطور که از اسم آن بر می آید، به میزان آینه ای بودن بخشهای دو طرف چهره، همانند متقارن بودن چشمها، دو پره بینی، دو گوشه لبها، و گونه های دو طرف صورت، گفته می شود. هنگامی که تقارن چهره ای بالا باشد، دو طرف صورت، همانند تصاویر آینه ای همدیگر هستند (به تصویر تصویر ذیل نگاه کنید). دو نوع عدم تقارن اندامی و چهره ای داریم. عدم تقارن کارکردی<sup>۲</sup> (FA) شامل عدم تقارن در خصایصی می شود که گرایش به اینکه بصورت جهت دار<sup>۳</sup> در یک جمعیت نامتقارن باشند، ندارد. عدم تقارن جهت دار<sup>۴</sup> (DA)، عدم تقارن در خصایصی را در بر می گیرد که در یک سطح وسیع جمعیتی ظاهر می شوند (برای اطلاعاتی بیشتر در این زمینه رک به سیمانس و همکاران، ۲۰۰۴).



**تصویر ۴-۱: تقارن چهره‌ای.** این تصویر، نحوه ادراک تقارن چهره ای را نشان می دهد. به نقاط نشان داده شده بر تصویر و موازی بودن (در یک خط بودن) نقطه های متناظر چپ و راست صورت، توجه کنید. بطور مثال، دو گوشه لب در قسمت چپ و راست صورت، در یک خط موازی قرار دارند که نشان دهنده تقارن بالای دو گوشه لب می باشد (تصویر برگرفته از جونز و همکاران، ۲۰۰۱).



ب

الف

**تصویر ۵-۱: تقارن چهره‌ای.** دو عکس فوق، چهره یک مرد را در دو حالت؛ الف) با تقارن چهره‌ای بیشتر و ب) با تقارن چهره‌ای کمتر، نشان می دهند. همانطور که مشخص است، عکس سمت راست، تقارن چهره‌ای بیشتری نشان می دهد. به تفاوت در تقارن دو گوشه لبها در عکس سمت راست و چپ

توجه کنید؛ در عکس سمت راست، دو نقطه مربوط به دو گوشه لبها، در خطی موازی تر نسبت به هم، قرار دارند.

عکس فوق (تصویر ۵-۱)، بوسیله ویرایش های کامپیوتری فراهم شده و این میزان عدم تقارن چهره ای که در عکس سمت چپ دیده می شود را نمی توانید در چهره اغلب افراد عادی که در زندگی روزمره با آنها مواجه می شوید، ببینید. در اینجا، صرفاً برای درک مفهوم عدم تقارن چهره ای، تصاویر متفاوتی از یک فرد واحد، با تقارن و عدم تقارنهای نسبتاً زیاد فراهم شده تا مسئله عدم تقارن چهره‌ای، بهتر قابل درک شود.

<sup>1</sup>- Facial symmetry

<sup>2</sup>-Functional Asymmetry

<sup>3</sup>- Directional

<sup>4</sup>- Directional Asymmetry

در واقع، بسیاری از عدم تقارنهای ظریف چهره‌ای، بوسیله افراد قابل تشخیص نبوده و فقط بوسیله ابزارهایی مانند برنامه های کامپیوتری، قابل محاسبه هستند. به همین علت، این سؤال مطرح شده که زنان به چه طریق، واکنشهای خود را با توجه به میزان تقارن چهره‌ای یک مرد، تنظیم می‌کنند. در مورد اینکه زنان چطور تقارن جسمانی (چهره‌ای و بدنی) بیشتر در سایر مردان را تشخیص می‌دهند، دو شیوه کلی، پیشنهاد شده است. در مواردی که عدم تقارن چهره‌ای شدید باشد، صرف دیدن، شیوه خوبی برای رصد کردن تقارن است. اما از آنجایی که بسیاری از عدم تقارنهای چهره‌ای یا بدنی، بسیار ظریف بوده و بوسیله چشم قابل درک نیستند، ابزارهای دیگری نیز پیشنهاد شده اند. همبستگی تقارن و عدم تقارن چهره‌ای با تعدادی دیگر از شاخص‌های جذابیت مانند میزان مردانگی - زنانگی نمایی چهره، بوی بدن و صدا، موجب شده تا این متغیرها جزو شاخص‌های تشخیص تقارن بوسیله زنان، قلمداد شوند. به همین خاطر گفته می‌شود که آنچه که زنان به آن پاسخ می‌دهند، احتمالاً عدم تقارنهای ظریف که بوسیله چشم غیر مسلح قابل درک نیست، نبوده و آنها به شاخص‌های دیگری که محسوس‌تر و همبسته با تقارن چهره‌ای هستند مانند بو و مردانگی - زنانگی نمایی چهره‌ای، پاسخ می‌دهند. هماهنگ با این عقیده، در بخشهای بعدی خواهیم دید که مردانگی - زنانگی نمایی چهره‌ای و بوی بدن همبسته با تقارن، بوسیله زنان، جذاب ارزیابی می‌شوند.

### چرخه قاعدگی و ترجیحات چهره‌ای در زنان

نشان داده شده که ترجیحات شریک جنسی ایده‌آل و مورد دلخواه از نظر زنان، از مرحله‌ای از چرخه قاعدگی که در آن قرار دارند، تاثیر می‌پذیرد (پنتون - وک و پرت، ۲۰۰۰؛ پنتون - وک و همکاران، ۱۹۹۹؛ جانستون و همکاران، ۲۰۰۱). تعدادی از پژوهشها دریافته‌اند که زنانی که در دوره باروری یا تخمک‌گذاری چرخه قاعدگی (اواسط چرخه قاعدگی) به سر می‌برند، چهره‌های مردانه‌نماتر (پنتون - وک و همکاران، ۱۹۹۹؛ رونی و سیمونز، ۲۰۰۸؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۵؛ ولینگ و همکاران، ۲۰۰۷) را ترجیح می‌دهند، اما زنانی که در مرحله باروری از چرخه قاعدگی خود نیستند به خصایص متفاوتی از چهره مردان مانند سلامتی نشان داده شده در چهره (جونز و همکاران، ۲۰۰۵a) و شباهت در چهره<sup>۱</sup> (دی برونی، جونز و پرت، ۲۰۰۵) توجه کرده و یا چهره‌های زنانه‌نما تر را ترجیح می‌دهند (پنتون - وک و همکاران، ۱۹۹۹). این یافته یعنی ترجیح چهره‌های مردانه‌نماتر در اواسط چرخه قاعدگی بوسیله زنان، در تعداد زیادی از پژوهشهای دیگر نیز بدست آمده است (پنتون - وک و پرت، ۲۰۰۰؛ پنتون - وک و همکاران، ۱۹۹۹؛ پرووست و همکاران، ۲۰۰۶؛ فراست، ۱۹۹۴؛ جانستون و همکاران، ۲۰۰۱؛ وینفورس و همکاران، ۲۰۰۵). آنها، همچنین، برای روابط درازمدت خود، چهره‌های نسبتاً زنانه‌نما را ترجیح می‌دهند (لیتل و همکاران، ۲۰۰۲). توانایی زنان برای تشخیص تقارن چهره‌ای، در طول چرخه قاعدگی تغییر می‌یابد، به نحوی که در اواسط چرخه، بیشتر از

<sup>1</sup> - Kinship

سایر مراحل چرخه قاعدگی است (آینونن و مازامیان، ۲۰۰۷). آنها در اواسط چرخه به ویژگی تقارن چهره‌ای حساس می‌شوند، به نحوی که ترجیح این خصیصه در این مرحله، به اوج خود می‌رسد.

در اواسط چرخه قاعدگی، زنان بیشتر احتمال دارد که اقدام به ارتباطات کوتاه مدت مانند روابط جنسی گذرا کنند. به همین دلیل، انتخاب چهره‌های مردانی که سطح تستوسترون بدن آنها بالا باشد، بیشتر یا منحصراً در اواسط چرخه قاعدگی روی می‌دهد. رونی و همکاران (۲۰۰۶)، دریافتند که زنان، عکسهای چهره مردان با میزان هورمون تستوسترون بالا را که مردانگی‌نمایی و تقارن چهره‌ای بیشتری را نشان می‌دهند، به عنوان شریکهای جنسی کوتاه‌مدت ترجیح می‌دادند اما این چهره‌ها را به عنوان همسران درازمدت، انتخاب نمی‌کردند. در پژوهش جانستون و همکارانش (۲۰۰۱)، زنان مورد مطالعه، در دوره با خطر بالا برای حاملگی، به سمت ترجیح چهره‌های مردانه‌نماتر، تغییر جهت می‌دادند. علاوه بر این، مشخص شد که زنانی که نمره کمتری در آزمون «مردانگی رفتاری» بدست می‌آورند، تغییر در ترجیح مرتبط با چرخه بیشتری را نشان می‌دهند.

از نظر انتخاب چهره‌های مشابه با چهره‌های خود، زنان، در مرحله تخمک‌گذاری، کمتر احتمال دارد که چهره‌های مشابه با خودشان را به عنوان شریک جنسی مرجح انتخاب کنند و در عوض در مرحله لوتئال (زرده‌ای)، چهره‌های مشابه با خود را ترجیح می‌دهند (دی برونی، جونز و پرت، ۲۰۰۵).

کاریل و همکارانش (۲۰۰۹) دریافتند که ترجیح میزان بزرگی مردمک چشم بوسیله زنان، از چرخه قاعدگی و وضعیت رابطه‌ای آنها، تاثیر می‌پذیرفت. زنانی که یک رابطه تعهدآمیز (مانند ازدواج) داشتند، بیشتر احتمال داشت که در اواسط چرخه قاعدگی، مردان با مردمک چشم بزرگ‌تر را ترجیح دهند تا زنانی که مجرد بودند و یا در مراحل به غیر از اواسط چرخه قاعدگی، به سر می‌بردند. همچنین، مشخص شده که قطر مردمک چشم<sup>۱</sup>، ارتباطی نسبی با سطح علاقه و توجه مشاهده‌گر به محرک دیداری که به آن نگاه می‌کند و همچنین میزان لذتی که او از مشاهده خود احساس می‌کند، دارد. در پژوهش لینگ و فالکنبرگ (۲۰۰۷)، زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کردند، هنگام دیدن تصاویر مردانی که از نظر جنسی برای آنها معنادار تلقی می‌شدند (همانند دیدن تصاویر شرکای جنسی خود)، در اندازه مردمک چشم، افزایش نشان می‌دادند. این افزایش، فقط در دوره باروری از چرخه قاعدگی آنها، روی می‌داد.

پژوهش دیگری (فینبرگ و همکاران ۲۰۰۶) دریافت که زنان مورد مطالعه، ترجیح چهره‌های متقارن را در مورد ترجیح چهره‌های سایر زنان نشان ندادند. این یافته دلیلی است بر اینکه ترجیح چهره‌های مردان متقارن‌تر بوسیله زنان، مختص مکانیسم‌های همسرگزینی آنهاست و نه اینکه جذابیت بیشتر چهره‌های متقارن، ناشی از مکانیسم‌های کلی مغز، برای ترجیح تقارن باشد.

<sup>1</sup> - Pupillary diameter

تعدادی از پژوهشها، دریافته‌اند که زنانگی نمایی بیشتر، جذابیت چهره‌ای مردان از نظر زنان را افزایش می‌دهد (پرت و همکاران، ۱۹۹۸؛ لیتل و همکاران، ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۲، رودس، هیکفورد و جفری، ۲۰۰۰). البته این افزایش جذابیت، مربوط به روابط کوتاه‌مدت یا انتخاب در اواسط چرخه قاعدگی نبوده است. زنان ممکن است چهره‌های مردان با زنانگی نمایی بالاتر را جذاب ببینند اما عموماً برای روابط درازمدت و نه روابط کوتاه‌مدت و گذرا و همچنین نه به عنوان یک شریک جنسی برای اواسط چرخه قاعدگی.

تعدادی از مطالعات (مانند پرت و همکاران، ۱۹۹۸ و پنتون-وک و همکاران، ۱۹۹۹)، نشان داده‌اند که در بعضی از نمونه‌های مورد مطالعه مانند زنان بریتانیایی و ژاپنی، از نظر طیف مردانگی-زنانگی نمایی چهره، صورتهای تاحدی زنانه‌نما، مورد ترجیح هستند. بعضی از مطالعات هم دریافته‌اند که ممکن است مطلوب‌ترین چهره‌ها از نظر زنان، ترکیبی از خصایص چهره‌ای حاکی از بلوغ<sup>۱</sup> مانند فک پایینی بزرگ، استخوان گونه برجسته و ابروهای قطور و خصایص ظریف‌تر<sup>۲</sup> مانند چشمان بزرگ و بینی کوچک، باشد (کانینگهام، باربی و پایک، ۱۹۹۰؛ به نقل از جانستون و همکاران، ۲۰۰۱).

از آنجایی که برای زنان، تشخیص عدم تقارنهای ظریف چهره‌ای یک مرد امکان پذیر نیست احتمالاً ارتباط تقارن چهره‌ای با سایر خصایص چهره است که در نهایت، منجر به انتخاب چهره‌های متقارن‌تر بوسیله زنان، می‌شود. هر چند که زنان، مردان متقارن را جذاب‌تر می‌یابند، اما آنها در فرایند انتخاب جفت، بطور هشیارانه بر تقارن، متمرکز نمی‌شوند (شیب و همکاران، ۱۹۹۹). تقارن با ویژگیهای آوایی یا خصایص مربوط به صدا، مرتبط است (مستون و باس، ۲۰۱۰؛ هوقس، هاریسون و گالوپ، ۲۰۰۲). تقارن، همچنین با ویژگیهایی مانند مردانگی نمایی و عضلانی بودن نیز همبسته است که زنان بطور هشیارانه آنها را تشخیص داده و از نظر جسمی، جذاب می‌یابند (لی، ۲۰۰۸). در تایید این مطلب، در یک مطالعه، شیب و همکارانش (۱۹۹۹)، دریافتند که زنان، حتی در صورت مواجهه با عکسهایی از مردان که بصورت نیمرخ به آنها نشان داده می‌شد هم، چهره‌های متقارن‌تر را انتخاب می‌کردند، درحالی‌که تشخیص تقارن و عدم تقارن چهره‌ای از نیمرخ، امکان پذیر نیست. آنها دریافتند که خصیصه یا خصایص دیگری باید در چهره مردان نهفته باشد که اولاً حتی بصورت نیمرخ نیز، قابل ادراک بوده و از طرف دیگر، این خصیصه یا خصایص با تقارن چهره‌ای، همبستگی داشته باشند. بررسی چهره‌های جذاب‌تر، به این نتیجه گیری محققان منجر شد که خصایص خاص چهره‌ای که با جذابیت و تقارن چهره‌ای همبستگی دارند، عبارتند از فک پایینی بلندتر<sup>۳</sup> و استخوان گونه برجسته‌تر. این خصایص که از نمای نیمرخ نیز قابل ادراک هستند، به چهره مردان، حالت مردانگی نمایی بیشتری می‌دهند (برای مروری بر ارتباط تقارن، جذابیت و ترجیحات در انتخاب همسر رک به واد، ۲۰۱۰).

<sup>1</sup>- Mature

<sup>2</sup>- Neotenous

<sup>3</sup>- Longer

یک نکته در مورد جذابیت چهره‌ای مردان از نظر زنان، این است که ممکن است زنان بطور کلی، جذب چهره‌های مردانه‌نما یا متقارن‌تر شوند، اما این جذب شدن، در اواسط چرخه قاعدگی، به اوج خود می‌رسد. نکته آخر اینکه، نتیجه تعدادی از مطالعات انجام شده به منظور تایید چهره‌های مردانه‌نما یا متقارن‌تر به عنوان چهره‌های مرجح برای روابط درازمدت یا کوتاه‌مدت از نظر زنان، هماهنگ با نتایج ذکر شده در بالا نبوده‌اند، اما اکثریت پژوهش‌های انجام شده در مورد ارتباط چرخه قاعدگی در زنان و تغییرات در ترجیحات چهره‌ای، به نتایج مشترک (نتایج بالا) رسیده‌اند.

### سایر خصایص افزایش دهنده جذابیت چهره‌ای مردان از نظر زنان

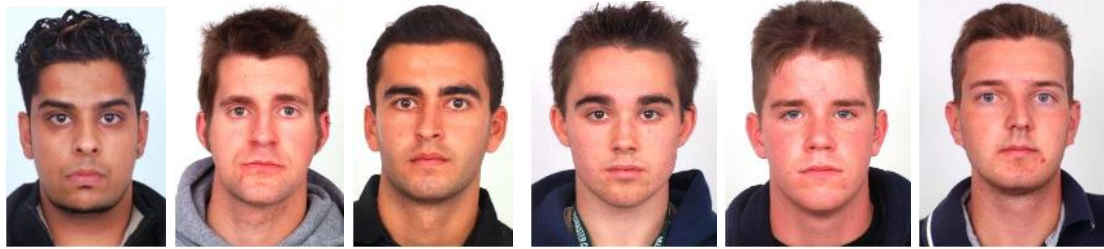
سعی کرده‌ایم تا در این فصل، اغلب خصایص بدنی و رفتاری موثر در جذابیت مردان از نظر زنان که بخصوص از مراحل چرخه قاعدگی زنان تاثیر می‌پذیرند را، مورد بحث قرار دهیم. اما، تعدادی از صفات رفتاری و خصیصه‌های بدنی دیگر نیز وجود دارند که علی‌رغم اینکه بر میزان جذابیت یک مرد از نظر جنس مونث، تاثیرگذار هستند، اما پژوهش‌های کافی در مورد اینکه آیا ترجیح آنها هم، مرتبط با چرخه قاعدگی است یا نه، وجود ندارد (تا آنجا که مولف تحقیق کرده است). به عبارت دیگر، مشخص نیست که آیا ترجیح این خصایص نیز همانند خصایص فوق، نوسانی و مرتبط با چرخه قاعدگی بوده و یا زنان در مورد این صفات، یک ترجیح پایدار و با ثبات که مستقل از چرخه قاعدگی باشد، نشان می‌دهند. در ذیل، به اختصار آنها را تعریف کرده و به مروری کلی درباره جذابیت آنها از نظر زنان، می‌پردازیم.

### میانگین بودن چهره‌ای

میانگین بودن<sup>۱</sup> چهره‌ای به این معنی است که اندازه و شکل بخش‌های مختلف چهره یک فرد، تا چه حد، به میانگین اندازه و شکل آن خصیصه در چهره‌های سایر افراد همجنس او، نزدیک است. بطور نمونه، اندازه و شکل بینی مردان یک قومیت خاص را در نظر بگیرید. یکی بینی میانگین، موردی است که اندازه و شکل آن، به میانگین اندازه و شکل بینی سایر مردان آن قومیت، نزدیک باشد. در پژوهش‌ها، برای بدست آوردن یک تصویر میانگین، از ترکیب کردن تعدادی تصویر دیگر، استفاده می‌کنند. تعدادی از پژوهش‌ها نشان داده‌اند که میانگین بودن چهره‌ای، پیش‌بینی کننده جذابیت یک مرد از نظر زنان، است (سارور و همکاران، ۲۰۰۳؛ سیمانس و همکاران: ۲۰۰۴؛ گرامر و همکاران، ۲۰۰۳؛ کوهلر و همکاران، ۲۰۰۴؛ میلر و تاد، ۱۹۹۸؛ هندرسون و آنجلین، ۲۰۰۳).

<sup>1</sup>- Averageness





تصویر نهایی

**تصویر ۶-۱: میانگین بودن چهره‌ای.** در آزمایش فوق، برای ساختن یک تصویر میانگین از سایر تصاویر، از یک نرم افزار کامپیوتری طراحی شده برای این منظور، استفاده شد. پنج عکس اول، به نرم افزار داده شد و برنامه، عکس ششم را بدست آمد. همانطور که مشخص است، تصویر چهره نهایی، از همه تصاویر قبلی، جذاب تر است (برای انجام تحلیل فوق، از نرم افزار قرار داده شده بر روی سایت موسسه پژوهش چهره<sup>۱</sup>، استفاده شد).

## رنگ و بافت پوست

معمولاً، رنگ پوست اندکی تیره تر از میانگین رنگ پوست مردان یک جمعیت معین (قومیت یا نژاد معین)، رنگ مرجح برای زنان همان جمعیت، است. بافت<sup>۲</sup> پوست بدون چین خوردگی، جوش، خال و حفره-های پوست و به اصطلاح در کل پوست صاف<sup>۳</sup>، بافت پوستی جذاب از نظر زنان است. در پژوهشی، زنان، در دوره اوج هورمون استروژن و پروژسترون (که همزمان با دوره باروری از چرخه قاعدگی آنهاست)، در صورتی که از قرص های ضدحاملگی استفاده نمی کردند، در عکسهایی کاملاً مشابه، پوست تیره تر را ترجیح می دادند (فراست، ۱۹۹۴).

## مو

مدل های موی ترجیحی، ممکن است بیشتر، از عوامل فرهنگی تاثیر بپذیرند. اما در مجموع، موهای پرپشت، براق و نسبتاً بلند، از جمله عوامل افزایش دهنده جذابیت موی یک مرد در نظر زنان است که به نظر می رسد ناوابسته به فرهنگ و مدهای القاء شده بوسیله فرهنگ باشد.

<sup>۱</sup>- [www.faceresearch.org/demos/average](http://www.faceresearch.org/demos/average)

<sup>۲</sup>- Texture

<sup>۳</sup>- Smooth

## چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات خصایص اندامی مردان

### چرخه قاعدگی و قدّ یک شریک ایده‌آل از نظر زنان

در تقریباً همه فرهنگ‌ها، میزان قد یک مرد، یکی از عوامل مهم و موثر در موفقیت همسریابی آن مرد تلقی می‌شود. بلند قدی، یک از پیش‌بینی کننده‌های مهم جذابیت جنسی یک مرد است (نتل، ۲۰۰۲a).

دیده شده که ترجیحات زنان در اواسط چرخه قاعدگی، به سمت مردان قد بلند، تغییر می‌یابد و هر چقدر که مردی قد بلندتر باشد، بیشتر احتمال دارد که بوسیله زنانی که در اواسط چرخه قاعدگی به سر می‌برند، به عنوان شریک جنسی کوتاه مدت، انتخاب شود. در پژوهش پاولوسکی و کوزیل (۲۰۰۲)، زمانیکه زنان، یک مرد را برای یک رابطه کوتاه مدت و یا در حین مرحله باروری از چرخه قاعدگی خود انتخاب می‌کردند، ترجیح آنها برای مردان بلند قدتر، افزایش می‌یافت. البته همچنین مشخص شده که زنان در انتخاب یک مرد به عنوان همسر درازمدت، میزان قد خود را هم در نظر می‌گیرند. قد ایده‌آل از نظر زنان برای یک همسر درازمدت، قدی است که کمی بلندتر از قد خودشان (حدوداً ۷-۵ سانتی‌متر) باشد، در صورتیکه در اواسط چرخه قاعدگی و هنگام انتخاب شریک جنسی کوتاه مدت، توجه ای به میزان قد خود و فاصله قدی با مردی که با او قصد رابطه جنسی دارند، نشان نمی‌دهند. در پژوهش پاولوسکی و جاسینسکا (۲۰۰۵) نیز، زنان در اواسط چرخه قاعدگی و در صورتیکه قصد انتخاب یک مرد برای یک رابطه کوتاه مدت را داشتند، مردان بلند قامت‌تر را ترجیح می‌دادند. بافت رابطه<sup>۱</sup>، به ماهیت رابطه‌ای که فرد قصد دارد تشکیل دهد، گفته می‌شود. ماهیت بالقوه ارتباطات، کوتاه مدت یا درازمدت، است. به عبارت دیگر، افراد در روابط خود یا به دنبال تشکیل یک رابطه و شریک جنسی کوتاه مدت هستند و یا به دنبال همسری برای روابط درازمدت مانند ازدواج می‌گردند. در پژوهش فوق، مشخص شد که تاثیر چرخه قاعدگی و بافت رابطه بر ترجیحات زنان، مستقل از تاثیر میزان قد خودشان بر انتخابهایشان است. به عبارت دیگر، مستقل از اینکه قد خود زنان به چه میزان بود، هنگام انتخاب شریک، چرخه قاعدگی و بافت رابطه یعنی اینکه قصد انتخاب شریک کوتاه مدت یا همسر درازمدت را داشتند، بر میزان قد ترجیحی آنها، تاثیر می‌گذاشت.

### عضلانی بودن بدن

گانگستاد و همکارانش (۲۰۰۴)، دریافتند که هنگامی که زنان بارور هستند، مردانی را که عضلانی و از نظر جسمی جذاب ارزیابی شده بودند، ترجیح می‌دادند.

<sup>1</sup> - Relationship Context



**تصویر ۷-۱: ترجیح بدن عضلانی بوسیله زنان در اواسط چرخه قاعدگی.** زنان در اواسط چرخه قاعدگی، بدنهای عضلانی را ترجیح می‌دهند (این ترجیح شامل بدنهای بطور غیرعادی بسیار عضلانی همانند بدن قهرمانان ورزش پرورش اندام نمی‌شد). این خصیصه بدنی، در هنگام انتخاب شریک برای روابط کوتاه‌مدت نیز، مورد توجه زنان است.

### سایر خصایص افزایش دهنده جذابیت اندامی مردان از نظر زنان

در اینجا نیز همانند جذابیت چهره‌ای، تعدادی از خصیصه‌های بدنی دیگر را مورد بررسی قرار می‌دهیم که علی‌رغم اینکه به کرات ثابت شده که بر میزان جذابیت یک مرد از نظر جنس مونث تاثیر می‌گذارند اما پژوهشهای کافی در مورد اینکه آیا ترجیح آنها نوسان مرتبط با چرخه قاعدگی نشان می‌دهد یا نه، انجام نشده است.

### نسبت عرض شانیه به کمر

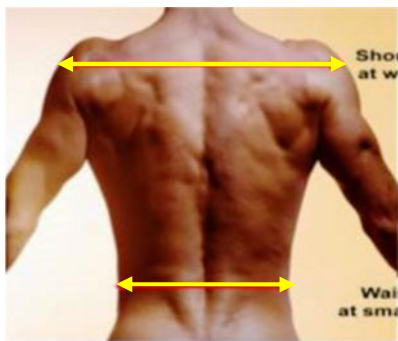
نسبت پهنا یا عرض شانیه به کمر<sup>۱</sup> (SWR) بصورت فاصله انتهای شانیه چپ و راست برحسب واحد اندازه‌گیری طول تقسیم بر عرض کمر، تعریف می‌شود (به تصویر ذیل نگاه کنید). شانیه‌های عریض و چربی پایین، پیش‌بینی کننده جذابیت بدنی مردان از نظر زنان بوده است (دیکسون و همکاران، ۲۰۰۳؛ به نقل از ویدن و ساینی، ۲۰۰۵؛ گرامر و همکاران، ۲۰۰۳). این خصیصه که از آن با عنوان نسبت شانیه به لگن<sup>۲</sup> یا شانیه به کمر / سینه هم نام می‌برند، از جمله ویژگیهای بدنی جذاب مردان در نظر زنان است. در فرهنگ ما، از آن تحت عنوان میزان «چهارشانیه‌بودن» نام برده می‌شود.<sup>۳</sup> چهارشانیه‌بودن یا داشتن شانیه‌های عریض، از جمله خصایص جسمی است که در لابه‌لای گفتگوهای زنانه و خصوصی زنان درباره جذابیت جسمانی مردان، بیان می‌شود. شانیه‌هایی که از کمر یا لگن عریض‌تر هستند، حالت هفتی یا V شکل به بالا تهنه می‌دهند.

<sup>۱</sup>- Shoulder to Waist Ratio (SWR)

<sup>۲</sup>- Shoulder to Hip Ratio (SHR)

<sup>۳</sup>- میرزا حسین خان اعتمادالسلطنه که از درباریان ناصرالدین شاه بوده و به چاپلوسی شهرت داشته، در بخشی از توصیف خود از شاه، از این خصیصه یاد می‌کند. او در وصف متملغانه خود از ناصرالدین شاه اینطور می‌گوید: "شاه، زیبا، خوش‌سیما و شکیل‌اندام، مطبوع و جذاب است. قدش نه زیاد بلند است و نه چندان کوتاه ... شانیه‌هایش گشاده به سینه [به معنی شانیه‌های عریض] است و ...". (منبع: کتاب کارنامه ۴۰ سال سلطنت، چاپ سال ۱۳۰۶ هـ.ق؛ به نقل از روزنامه شرق، مورخ ۱۳۸۹/۹/۱۶ شماره ۱۱۳۰).

در صورتی که، صورت کسر را میزان اندازه عرض شانه و منخرج را میزان طول کمر قرار دهیم، هر چقدر که شانه‌ها عریض‌تر از کمر باشند، SWR بالاتری بدست می‌آید. نسبت SWR (شانه به کمر) ایده‌آل را بین  $1/6$  تا  $1/75$  ذکر کرده‌اند.

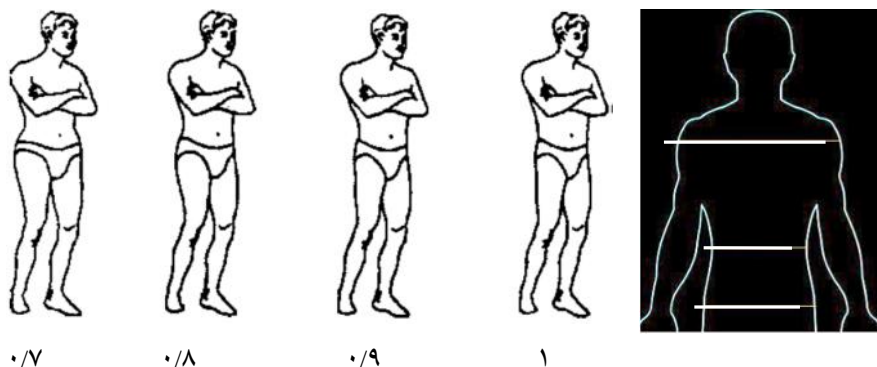


**تصویر ۸-۱: نسبت شانه به کمر (SWR).** دو خط ترسیم شده بر روی تصویر سمت چپ در بالا، نشان‌دهنده نواحی هستند که هنگام محاسبه نسبت SWR یک مرد، اندازه‌گیری می‌شوند. برای محاسبه عرض شانه، اندازه فاصله دو انتهای پهن‌ترین قسمت شانه یا طولانی‌ترین خط قابل ترسیم بر روی شانه‌ها، بکار می‌روند. برای محاسبه نسبت کمر، اندازه فاصله دو انتهای کم‌پهن‌ترین قسمت کمر یا کوتاه‌ترین خط قابل ترسیم بر روی کمر، بکار می‌رود. هر یک از این دو نسبت یعنی نسبت شانه یا کمر را می‌توان بر دیگری تقسیم نمود تا به یک

عدد معین رسید. مقداری در حدود  $0/6$  به عنوان نسبت کمر به شانه ایده‌آل در مردان، در نظر گرفته شده است (یا نسبت شانه به کمر  $1/6$ ).

### نسبت کمر به لگن

در سنجش ملاکهای بدنی جذابیت مردان، علاوه بر محاسبه نسبت شانه به کمر، نسبت کمر به لگن<sup>۱</sup> (WHR) نیز ممکن است مورد استفاده قرار گیرد. البته، این شاخص، در مورد مردان، اهمیت کمتری داشته و کمتر مورد توجه بوده است. این نسبت، از تقسیم اندازه دور کمر به اندازه دور لگن، بدست می‌آید (به تصویر ۹-۱ نگاه کنید). از نظر جذابیت افزایی بدنی در مردان، برای این شاخص، مقداری در حدود  $0/9$  به عنوان نسبت ایده‌آل، پیشنهاد شده است. هر چقدر که این نسبت پایین‌تر باشد، اندازه لگن نسبت به کمر بیشتر می‌شود و بنابراین پهن‌تر به چشم می‌آید.



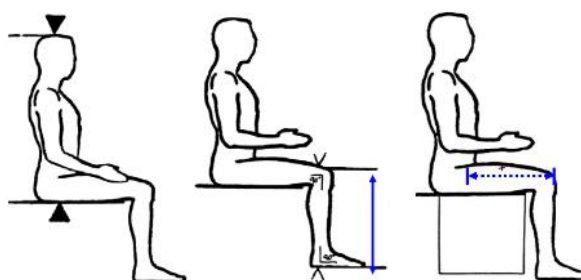
**تصویر ۹-۱: نسبت کمر به لگن.** تصویر سمت راست، بخش‌هایی از بدن که هنگام محاسبه این شاخص و شاخص نسبت شانه‌ها به کمر اندازه‌گیری می‌شوند را نشان می‌دهد. چهار تصویر تمام‌قد سمت چپ، تعدادی از تصاویر محرکی هستند که

<sup>1</sup> - Waist to Hip Ratio (WHR)

سینق (۱۹۹۵) در پژوهش خود، به منظور سنجش نسبت کمر به لگن ایده آل مردان از نظر زنان، مورد استفاده قرار داد. او، به زنان، طرح‌های اندامی مردانی را نشان می‌داد که وزن‌ها و WHR متفاوتی داشتند. در تمام گروه‌های وزنی، بدن‌های ماده‌مانندی که WHR پایینی داشتند، کمترین نمره جذابیت را می‌گرفتند. طرح‌های اندامی فوق، مردانی با نسبت کمر به لگن متفاوت اما در یک طبقه وزنی واحد را، نشان می‌دهند. طیف وزنی مردان این تصویر، طیف وزنی طبیعی است. نسبت کمر به لگن  $0/9$ ، نسبت ترجیحی زنان بود. جذاب‌ترین اندام انتخاب شده بوسیله زنان، وزن طبیعی و نسبت  $0/9$  داشت (دومین طرح اندامی از سمت راست). او همچنین از زنان می‌خواست تا خصوصیات مانده سلامتی، قدرت طلبی و هوش را در تصاویری که به آنها نشان می‌داد، مشخص کنند. در این موقعیت، زنان، بیشتر آن اندام‌هایی را انتخاب می‌کردند که WHR بالایی داشتند. به عبارت دیگر، مردان با نسبت کمر به لگن بالاتر ( $0/9$ )، از نظر زنان، هم جذاب‌تر و هم باهوش‌تر و سالم‌تر به نظر می‌رسیدند.

### نسبت پایین‌تنه به بالاتنه

نسبت بالاتنه به پایین‌تنه یا نسبت قامت در حالت نشسته<sup>۱</sup>، از اندازه‌گیری طول بالاتنه (از کمر تا نوک سر) تقسیم بر طول پایین‌تنه (از کمر تا کف پا)، ضربدر ۱۰۰، بدست می‌آید. این شاخص، می‌تواند بر شکل و جذابیت ادراک شده بدن یک فرد، تاثیر بگذارد. زنان معمولاً نسبت قامت در حالت نشسته کم یا پایین‌تنه اندکی بیشتر نسبت به بالاتنه (اصطلاحاً پاهای بلند یا کشیده) را ترجیح می‌دهند (رک به بوگین و وارلا-سیلوا، ۲۰۱۰؛ فسلا و همکاران، ۲۰۰۵ و سوروکوسکی و پائولوسکی، ۲۰۰۸).



شکل ۱-۱: اندازه بخش‌های مختلف بالاتنه و پایین‌تنه و نسبت آنها. در سنجش‌های مربوط به اندازه بخش‌های مختلف بالا تنه و پایین‌تنه، اندازه ران، اندازه زانو تا کف پا و اندازه بالاتنه (به ترتیب از راست به چپ)، از جمله شاخص‌هایی هستند که ممکن است مورد اندازه‌گیری و استفاده قرار گیرند (رک به بوگین و وارلا-سیلوا، ۲۰۱۰؛ تصاویر برگرفته از همین منبع).

### شکل پاها

ترجیحاتی انطباقی برای اندازه و طول پا در یک شریک بالقوه، وجود دارد (سوروکوسکی و پائولوسکی، ۲۰۰۸). موازی بودن دو پا و عدم فاصله هلالی زیاد بین پاها یا پاهای موازی هم، جذابیت بدنی یک مرد را در نظر زنان، زیادتر می‌کند.

<sup>1</sup> - Sitting Height Ratio (SHR)

### چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیح نوع بوی بدن

زنان، نه تنها حس بویایی قوی‌تری نسبت به مردان دارند، بلکه این قدرت بویایی، درست قبل از یا هنگام تخمک‌گذاری (در اواسط چرخه قاعدگی) به اوج خود می‌رسد (باس، ۲۰۰۸). هر چند که هر دو جنس، گزارش می‌دهند که بوی بدن جنس مقابل، علاقه جنسی را در آنها تحت تاثیر قرار می‌دهد اما زنان، تاثیر قوی‌تری را گزارش می‌دهند (هرز و کاهیل، ۱۹۹۷). در واقع هرز و کاهیل (۱۹۹۷) دریافتند که زنان، اطلاعات بویایی را مهمترین درونداد حسی موثر در انتخاب جفت و برانگیختگی جنسی می‌دانند، درحالی‌که مردان، نشانه‌های دیداری و بویایی را به یک اندازه، مهم می‌دانند.

در اواسط چرخه قاعدگی، حساسیت بویایی زنان، نسبت به مواد شیمیایی موجود در بوی بدن مردان، افزایش می‌یابد. پژوهشها نشان داده‌اند که زنان، در مرحله فولیکولار (اواسط چرخه قاعدگی)، بوی بدن مردان با چهره‌های متقارن‌تر و مردانه‌تر را نسبت به بوی بدن مردان با چهره‌های با مردانگی‌نمایی و تقارن چهره-ای پایین‌تر، ترجیح می‌دهند (از جمله ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۹a؛ ۱۹۹۹b؛ ثورنهییل و همکاران، ۲۰۰۳؛ ریکوسکی و گرامر، ۱۹۹۹؛ گانگستاد و ثورنهییل، ۱۹۹۸a؛ هاولیسک، رابرتس و فلسیجر، ۲۰۰۵؛ هوقس و همکاران، ۲۰۰۲).

در پژوهشها نشان داده شده که زنان، فقط در اواسط چرخه قاعدگی و نه در سایر مراحل چرخه، بوی بدن مردان دارای چهره متقارن‌تر یا مردانه‌نماتر را بیشتر ترجیح می‌دهند. ترجیح بوی بدن مردان متقارن، هنگامی که زنان در دوره‌های بارور از چرخه قاعدگی‌شان قرار دارند؛ در بیشترین حد خود قرار دارد (ثورنهییل و گانگستاد، ۲۰۰۳ و ویکوسکی و گرامر، ۱۹۹۹). ترجیح بوی بدن مردان متقارن در اواسط چرخه قاعدگی، ویژگی پایداری در زنان نبوده و در سایر مراحل چرخه، خود را نشان نمی‌دهد. همچنین مشخص شده که زنانی که در یک رابطه قرار دارند (مثلاً ازدواج کرده‌اند)، نوسانات بیشتری در ترجیحات مربوط به بوی ایده‌آل یک مرد جذاب از نظر جنسی (نوسان در جهتی که ذکر شد) در چرخه قاعدگی نشان می‌دهند تا زنانی که مجرد هستند (هاولیسک، رابرتس و فلجر، ۲۰۰۵).

هاولیسک، رابرتس و فلجر (۲۰۰۵)، بین ترجیح بوی بدن یک مرد بوسیله زنان، با نمره‌ای که آن مرد در یک مقیاس تسلط‌گری بدست می‌آورد، ارتباط یافتند. این ارتباط در مورد زنانی که یک رابطه با ثبات داشته و در دوره باروری از چرخه قاعدگی خود به سر می‌برند، بسیار قوی‌تر بود تا زنانی مجردی که در همین دوره از چرخه قاعدگی‌شان بودند.

گانگستاد، ثورنهییل و گارور-آپگار (۲۰۰۵)، با تحلیل نتایج حاصل از سه پژوهش، نمودار ذیل را که رابطه بین ترجیح بوی بدن مردان متقارن‌تر و روزهای چرخه قاعدگی در زنان را نشان می‌دهد، ترسیم کردند.



**نمودار ۱-۱: ترجیح زنان برای بوی مردان متقارن به عنوان تابعی از روزی از چرخه قاعدگی که در آن قرار دارند.** تعداد نمونه پژوهش، ۱۴۱ نفر بودند. همانطور که مشخص است ترجیح زنان برای بوی بدن مردان متقارن، در روزهای مربوط به پنجره باروری (در این نمودار حدوداً روزهای هفتم تا چهاردهم) به اوج خود می‌رسد. داده‌هایی که این محققین برای ترسیم نمودار فوق از آنها استفاده کردند از سه پژوهش جداگانه دیگر بدست آمده بودند؛ تورنهییل و گانگستاد (۱۹۹۹b)، تورنهییل و همکاران (۲۰۰۳) و گانگستاد و تورنهییل (۱۹۹۸b) (نمودار برگرفته از گانگستاد، تورنهییل و گارور- آپگار، ۲۰۰۵).

### چرخه قاعدگی و تغییر در ویژگی‌های شخصیتی و اقتصادی-اجتماعی مرجح

در طول چرخه قاعدگی، زنان در ترجیح اینکه چه رفتارهایی در مردان، از نظر جنسی جذاب هستند، نوسان و تغییر نشان می‌دهند. این تغییرات، خود را بصورت ترجیح رفتارها و ویژگیهای شخصیتی تسلط-طلبانه در اواسط چرخه، نشان می‌دهند (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۷؛ لوکاسزویسکی و رونی، ۲۰۰۹). مشخص شده که حتی اگر از نظر آماری، جذابیت جسمانی مردان ترجیح داده شده کنترل شود، این ترجیح مربوط به ویژگیهای شخصیتی و رفتاری، همچنان به قوت خود باقی می‌ماند (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۴). گانگستاد و همکارانش (۲۰۰۴)، دریافتند که هنگامی که زنان بارور هستند، مردانی را که به عنوان مردان مقابله‌کننده با دیگران، خودخواه، عضلانی، از نظر جسمی جذاب و از نظر اجتماعی متفرد ارزیابی شده بودند، ترجیح می‌دادند. زنان مورد مطالعه، نوسان مرتبط با چرخه قاعدگی که در جهت ترجیح مهربانی، هوش و یا تمایل برای یک پدر خوب بودن باشد، نشان ندادند. یک یافته جالب توجه این بود که مردانی که از نظر جنسی وفادارتر به نظر می‌رسیدند، برای زنانی که در این مرحله از چرخه قاعدگی یعنی اواسط چرخه قرار داشتند، از نظر جنسی، کمتر تحریک‌کننده<sup>۱</sup> بودند. محققان، این یافته را به ارتباط احتمالی بین ظاهر و میزان وفادار بودن، ربط دادند.

<sup>۱</sup>- Less sexy

پرووست، تروجی و کوینسی (۲۰۰۸) دریافتند که زنان، در ترجیح نحوه راه رفتن مرد ایده‌آل از نظر جنسی نیز، نوسان نشان می‌دهند. بدین صورت که در اواسط چرخه قاعدگی (و نه در سایر مراحل) شیوه راه رفتنی را که مردانگی‌نمایی بیشتری داشته باشد، ترجیح می‌دهند.

در پژوهش لوکاسزویسکی و رونی (۲۰۰۹)، تسلط‌گرایی بصورت تمایل به استفاده از روشهای اجبارگراییانه<sup>۱</sup> و رقابتی به عنوان ابزارهایی برای رسیدن به نتایج دلخواه و کسب موقعیت در یک سلسله مراتب اجتماعی، به تصویر درآمد. نتایج نشان دادند که زنان در انتخاب این ویژگیها، ترجیح مرتبط با چرخه قاعدگی نشان می‌دهند. گارور- آپگار، سیمپسون و کازینس (۲۰۰۷) نیز، با بررسی ترجیح ویژگیهای شخصیتی و جسمی متنوع در دوره‌های مختلف از چرخه قاعدگی زنان، به ارتباط ترجیح صفات جسمی و رفتاری مختلف با مراحل مختلف چرخه قاعدگی، پی بردند.

در مطالعه میلر و کاروتر (۲۰۰۳)، در بین زنانی که چرخه قاعدگی طبیعی را تجربه می‌کردند یعنی زنانی که از قرصهای ضدحاملگی استفاده نمی‌کردند، میزان باروری زنان، جذابیت مهارت شوخ‌طبعی یا توانایی شوخی کردن مردان برای روابط کوتاه‌مدت را افزایش می‌داد اما تاثیری بر ارزیابی از جذابیت مردان برای روابط درازمدت نداشت. لوکاسزویسکی و رونی (۲۰۰۹) نیز دریافتند که بین ترجیح خصایص شخصیتی مربوط به تسلط‌طلبی بوسیله زنان و میزان هورمونهای آنها، ارتباط وجود دارد. هورمونها خود به موازات چرخه قاعدگی، تغییر و نوسان نشان می‌دهند.

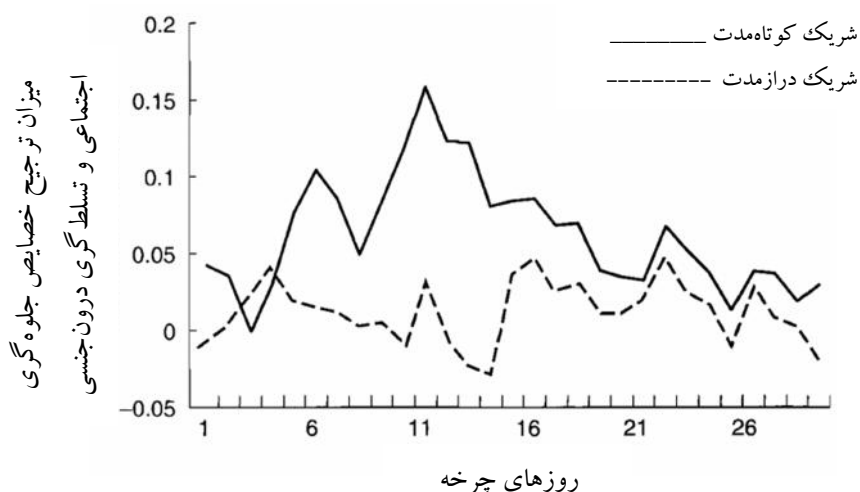
در دوره تخمک‌گذاری از چرخه قاعدگی و هنگام انتخاب شریک جنسی مطلوب، زنان به ویژگیهای شخصیتی‌ای که در ارتباطات درازمدت مهم هستند مانند مهربان و همکاری‌کننده بودن، کمتر حساسیت نشان داده و در عوض به جذابیت جسمانی و چهره‌ای یک مرد، واکنش‌دهی بیشتری دارند. در این مقطع، زنان به طبقه اقتصادی- اجتماعی مرد یعنی یکی از ملاکهایی که در ارتباطات درازمدت مانند ازدواج، بسیار به آن اهمیت می‌دهند، کمتر حساس و بی‌تفاوت‌تر می‌شوند.

نتایج بررسی برسان و استرنیری (۲۰۰۸) نشان داد که زنان متاهل، در زمانی که احتمال حاملگی بالا بود (اواسط چرخه قاعدگی)، مردان مجرد با ویژگیهای حاکی از مردانگی‌نمایی بالا را ترجیح می‌دادند ولی در غیر این مراحل، مردان متاهل را جذاب‌تر می‌دیدند.

---

<sup>1</sup> - Forceful





**نمودار ۱-۲: ترجیح خصایص جلوه‌گری اجتماعی و رقابت‌جویی درون‌جنسی مستقیم مردان بوسیله زنان.** نمودار، نشان دهنده ترجیحات زنان برای خصیصه‌های جلوه‌گری یا جلب‌توجه اجتماعی (Social Presence) و رقابت‌جویی درون جنسی مستقیم در مردان، است. خط کامل، این ترجیحات را برای شرکای کوتاه‌مدت و خط بریده، این ترجیحات را برای شرکای درازمدت و به عنوان تابعی از روزهای چرخه قاعدگی نشان می‌دهند. همانطور که مشخص است، هنگامی که زنان قصد انتخاب شریک کوتاه‌مدت را دارند، ترجیح این خصیصه‌ها در اواسط چرخه قاعدگی به اوج خود می‌رسد، اما در صورتی که بخواهند شریک درازمدتی را انتخاب کنند، ترجیح این خصیصه‌ها از مراحل چرخه قاعدگی تاثیر نمی‌پذیرد (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۴).

در یک مطالعه (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۷)، از زنان خواسته شد تا جذابیت مردانی را که در یک سری فیلم مشاهده می‌کردند، ارزیابی کنند. نمونه‌های مستقلی از زنان، مردان را از نظر تعدادی از خصایص مطلوب در یک همسر، ارزیابی کردند. زنانی که در مرحله باروری چرخه قاعدگی خود بودند، بخصوص از نظر جنسی، جذب مردانی می‌شدند که فکر می‌کردند آنها مغرور، از نظر رقابت درون‌جنسی مواجه‌ای<sup>۱</sup>، از نظر بدنی عضلانی و از نظر جسمی، جذاب هستند. این در حالی بود که هیچ تغییرات وابسته به چرخه‌ای در جذب شدن زنان به مردانی که از نظر مالی موفق به نظر می‌رسیدند و یا باهوش، مهربان و گرم بودند، مشاهده نشد. مردانی که به نظر می‌رسید از نظر جنسی وفادار هستند، برای زنانی که در اواسط چرخه قاعدگی بودند، از نظر جنسی کمتر جذاب بودند. زنان بارور، بخصوص جذب مردانی می‌شدند که به نظر می‌رسید وفادار نیستند. این مسئله احتمالاً بخاطر این بود که آن مردانی که باوفا تر به نظر می‌رسیدند دارای خصایص جسمی-ای بودند که زنان در شرکای جنسی خود، جذاب نمی‌یابند (گانگستاد و ثورنهییل، ۲۰۰۸).

یک مطالعه (باس و بارنس، ۱۹۸۶)، نشان داد که در زنان، بین ترجیح بیان شده برای تسلط‌گری در مردان و پاسخ واقعی آنها به علامتهای حاکی از تسلط‌گری، ناهماهنگی وجود دارد. هم زنان و هم مردان، صفت تسلط‌جو را به عنوان یکی از صفاتی که پایین‌ترین مطلوبیت را در یک همسر یا شریک دارد، ارزیابی

<sup>1</sup>- Confrontive

کردند. اما اغلب زنان، به طور مثبتی به خصایص حاکی از تسلط‌طلبی که در قالب فیلم‌های ویدیویی، عکس-ها یا شرح حال‌های نوشته شده به تصویر کشیده می‌شدند، پاسخ دادند. این پاسخدهی مثبت، حداقل وقتی که تسلط‌طلبی یک مرد، در جهت سایر مردان یعنی تسلط‌گری یک مرد بر سایر مردان بود، صدق می‌کرد. الیس (۱۹۹۲)، دلایل این تناقض ظاهری را چهار مسئله می‌داند که در ذیل، سه مورد از آنها را شرح می‌دهیم. الف) عدم تفکیک بین تسلط‌گری در گروه و تسلط‌گری در روابط فردی، منجر به این می‌شود که به این مسئله توجه نکنیم که زنان، تسلط‌جویی همسرانشان بر سایر مردان را پسندیده و مطلوب می‌دانند، اما اعمال این تسلط‌طلبی در روابط فردی با خودشان را نامطلوب می‌دانند. ب) گرایش به ارائه جواب جامعه‌پسند، می‌تواند منجر به این شود که زنان در هنگام پرکردن پرسشنامه، خصیصه تسلط‌گری را در یک همسر بالقوه ناپسند بدانند، اما در عمل، واکنشی متفاوت نشان دهند. ج) اینکه ترجیح یک مرد با موقعیت بالا و تسلط‌گر می‌تواند ناهشیار باشد، درحالی‌که جواب دادن به سئوالات پرسشنامه از یک فرایند هشیار و [جامعه‌پسند] تاثیر پذیرد.

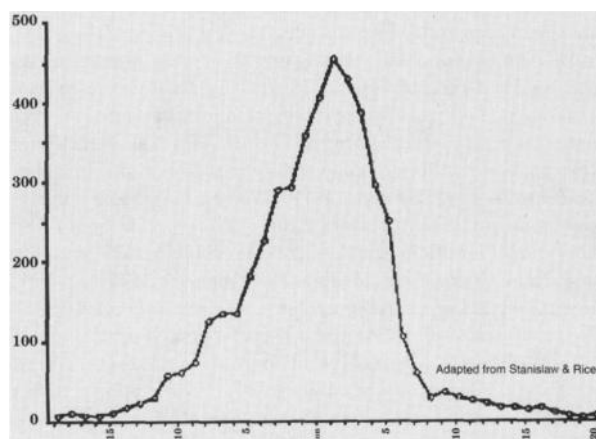
### چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات آوایی (مربوط به صدا)

زنان در اواسط چرخه قاعدگی، نسبت به قبل و بعد از آن، مردان با صداهای با فرکانس پایین‌تر یا صدای بم‌تر را بیشتر از صدای با فرکانس بالاتر یعنی صداهای زیرتر یا نازک‌تر، ترجیح می‌دهند (فینبرگ و همکاران، ۲۰۰۶؛ پاتس، ۲۰۰۵). همچنین آنها بیشتر احتمال دارد که ویژگی‌هایی مانند تسلط‌گرایی و توانایی ابراز وجود بیشتر را به این گونه از صداها، نسبت دهند (رک به ایوانس، نیو و واکلین، ۲۰۰۶).

### چرخه قاعدگی و تغییر در رفتارها و فعالیت‌های جنسی زنان

#### میل جنسی در طول چرخه قاعدگی

میل جنسی زنان، از چرخه قاعدگی آنان، تاثیر می‌پذیرد (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و همکاران، ۲۰۰۶). معمولاً این تاثیرپذیری در جهت افزایش فزاینده تعداد زنانی است که برای اولین بار در طول چرخه قاعدگی، احساس تمایل به فعالیت جنسی می‌کنند. نمودار ۳-۱ نحوه توزیع ۱۰۶۶ زن مورد بررسی در یک پژوهش را بر اساس روزی از چرخه قاعدگی که برای اولین بار، احساس تمایل جنسی کرده‌اند، نشان می‌دهد. استانیسلو و رایس (۱۹۸۸؛ به نقل از اوکامی و شاکلفورد، ۲۰۰۱) دریافتند که میل جنسی، در سرتاسر چرخه قاعدگی، به تدریج افزایش نشان داده و در دوره تخمک‌گذاری، به اوج خود می‌رسد که با اوج میزان استرادیول بدن زنان نیز، همزمان است.



**نمودار ۳-۱: میل جنسی در طول چرخه قاعدگی.** محور افقی روزهای چرخه قاعدگی را بر اساس فاصله زمانی از دوره تخمک گذاری نشان می دهد. محور عمودی تعداد زنانی را که برای اولین بار در طول چرخه قاعدگی گزارش می دهند که احساس تمایل جنسی کرده اند، نشان می دهد. همانطور که مشخص است، اکثریت زنان، برای اولین بار در اواسط چرخه قاعدگی یا حول و حوش آن، میل جنسی را در خود احساس می کنند (برگرفته از اوکامی و شاکلفورد، ۲۰۰۱ - منبع اصلی: استانیسلو و رایس، ۱۹۸۸).

والن (۲۰۰۰؛ به نقل از اوکامی و شاکلفورد، ۲۰۰۱) نمودار فوق را با نمودار بدست آمده از ابراز رفتارهای جفت‌گزینی ماده میمونهای رزوس مقایسه کرد. او دریافت که این نمودارها مانند هم هستند؛ در ماده میمونهای رزوس نیز، افزایش تدریجی میل جنسی و سپس به اوج خود رسیدن در مرحله تخمک‌گذاری، مشاهده می‌شود.

پیلسورث، هاسلتون و باس (۲۰۰۴)، بین احتمال حاملگی و افزایش میل جنسی در زنان دارای یک رابطه تعهدآمیز، رابطه یافتند. در زنان بدون همسر، بین مراحل چرخه قاعدگی و افزایش میل جنسی، رابطه‌ای یافت نشد. آنها همچنین بین تعامل طول رابطه و احتمال حاملگی در زنان، با میل به روابط فرازناشویی، رابطه یافتند؛ بدین صورت که زنانی که مدت زمان بیشتری از رابطه آنها با شریک یا همسرشان می‌گذشت، در طول دوره‌های با احتمال حاملگی بالا، میل بیشتری را برای شرکای فرازناشویی، تجربه می‌کردند.

در اواسط چرخه قاعدگی، خیالبافی‌های جنسی نیز، همگام با افزایش میل جنسی، زیادتر می‌شوند (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲) که خیالبافی در مورد آمیزش جنسی با مردانی به غیر از همسر اول، از جمله این خیالبافی‌ها هستند.

کرنشو (۱۹۹۶) اشاره می‌کند که میزان بطور غیرعادی بالای فنیل‌اتیل‌آمین<sup>۱</sup> (PEA)، بیشتر در زنان مشاهده شده می‌شود تا در مردان. این ماده در برانگیختن شیفتگی‌های جنسی شدید در انسان، نقش دارد و در زمانهایی که فرد عشقی شدید را تجربه می‌کند، در بدن افزایش می‌یابد. در زنان، این افزایش و بالا رفتن PEA، معمولاً در زمان‌های نزدیک به تخمک‌گذاری، روی می‌دهد.

<sup>۱</sup> - Pheylethylamine

برخلاف نتایج پژوهشهای ذکر شده، در مطالعه گانگستاد و همکاران (۲۰۰۲)، زنانی که در مرحله باروری چرخه خود بودند، افزایشی در میزان میل جنسی کلی، نشان ندادند. یک نکته در مورد افزایش میل جنسی همگام با چرخه قاعدگی در زنان، عدم ارتباط آن با میل به روابط فرازناسویی است. در یک پژوهش (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶a)، نشان داده شد که تمایل زنان به ارتباط جنسی با شخصی به غیر از شوهر اصلی، بوسیله افزایش شدت میل جنسی در زنان، قابل توجیه و تبیین نیست. به عبارت دیگر، افزایش تمایل زنان به ارتباط جنسی با شخصی به غیر از شوهر اول که در اواسط چرخه قاعدگی به اوج خود می‌رسد، رویدادی مستقل از افزایش میل جنسی آنها بوده و به خودی خود و بدون افزایش در شدت میل جنسی هم، روی می‌دهد.

### اواسط چرخه و تعهد زناشویی؛ زمانی که حلقه ازدواج، در خانه جا گذاشته می‌شود

زنانی که به کلوپ‌های مشروب فروشی مجردها می‌آیند، چنانچه در اواسط چرخه قاعدگی خود باشند، از جواهرآلات و آرایش بدنی بیشتری استفاده می‌کنند. همچنین، این زنان در طی عصر روزهای مورد مطالعه، بیشتر احتمال دارد که با سایر مردان، تماس بدنی داشته باشند (به نقل از رایت، ۱۹۹۶). آنها در این زمانها، از نظر جنسی، بطور تحریک‌کننده‌تری<sup>۱</sup> رفتار می‌کنند (دورانتی و همکاران، ۲۰۰۸؛ هاسلتون، ۲۰۰۷). هاسلتون و گانگستاد (۲۰۰۶) دریافتند که زنان در روزهای اوج باروری، تمایل بیشتری را برای رفتن به کلوپ‌ها و مهمانی‌هایی که می‌توانند در آنها مردان را ملاقات کنند، گزارش می‌دهند. در این مرحله، همچنین میزان مجذوب‌شدن به مردی به غیر از همسر اول و لاس‌زنی<sup>۲</sup> با مردان دیگر، افزایش می‌یابد (هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲). در این مرحله، زنانی که به کلوپ‌های شبانه<sup>۳</sup> و کلاسهای دانشگاهی می‌روند، بیشتر احتمال دارد که لباسهای بدن‌نما بپوشند. همچنین، زنانی که یک شریک یا رابطه تعهدآمیز دارند، بیشتر احتمال دارد که در این زمان، تنها و بدون همسر، در کلوپ‌های مخصوص افراد مجرد<sup>۴</sup>، حضور یابند (گرامر، جوت و فیچمن<sup>۵</sup>، ۱۹۹۷ به نقل از بوریس و لیتل، ۲۰۰۶).

### رفتارهای نقش جنسی و چرخه قاعدگی

هروماتکو و همکارانش (۲۰۰۸)، بین مردانه رفتارکردن زنان با چرخه قاعدگی آنها، رابطه یافتند. آنها دریافتند که زنانگی زنان، در طول چرخه قاعدگی تغییری نمی‌یابد، درحالی‌که مردانگی‌نمایی رفتاری، در طول دوره زمانی با باروری بالا، برجسته‌تر می‌شود. همچنین، زنان با جایگاه‌های متفاوت بر روی ابعاد مردانگی و

<sup>1</sup>- Provocatively

<sup>2</sup>- Flirtation

<sup>3</sup>- Night Clubs

<sup>4</sup>- Single Clubs

<sup>5</sup>- Grammer, Jutte & Fischmann

زنانگی‌نمایی رفتاری، در ادراک ارزش خود به عنوان یک همسر، متفاوت بودند. محققان نتیجه گرفتند که ممکن است یک مکانیسم روانشناختی با میانجی‌گری هورمون‌ها وجود داشته باشد که زنان را در یک دوره زمانی کوتاه یعنی هنگامی که احتمال حاملگی بالاست، جرات‌ورزتر و تسلط‌جویانه‌تر می‌کند.

در این مرحله از چرخه قاعدگی، توانایی زنان برای طبقه‌بندی کردن چهره مردان از نظر میزان مردانگی - زنانگی‌نمایی چهره‌ای و همچنین توانایی طبقه‌بندی واژه‌های قالبی مردانه، افزایش می‌یابد که نشان‌دهنده افزایش توجه آنها به میزان مردانگی‌نمایی چهره‌ای و رفتاری مردانی است که با آنها تعامل دارند (ماکرایی و همکاران، ۲۰۰۲). در پژوهش جانستون و همکاران (۲۰۰۳) نیز، زنانی که در اواسط چرخه قاعدگی خود بودند، سرعت بیشتری در طبقه‌بندی چهره‌های مردان، نشان می‌دادند.

### الان وقت خوردن نیست؛ چرخه قاعدگی و اشتها

فسلر (۲۰۰۳)، دریافت که در اواسط چرخه قاعدگی، مصرف آب و غذا در زنان، کاهش یافته و میل به رسیدن به ارگاسم و ارضای جنسی، افزایش می‌یابد. اینکه در مرحله تخمک‌گذاری چرخه قاعدگی، اشتهای زنان رو به کاهش گذاشته و در عوض، میزان فعالیت بدنی، فعالیت‌های داوطلبانه اجتماعی و فعالیت جنسی آنها افزایش می‌یابد حاکی از این است که کاهش در عمل خوردن، به این علت اتفاق می‌افتد که با فعالیت‌های جنسی و تلاش برای جفت‌یابی<sup>۱</sup>، رقابت نکند. این کاهش و افزایش‌های قاعده‌مند، حاکی از یک اختصاص-دهی فزاینده انرژی برای جفت‌گزینی در اواسط چرخه قاعدگی، است.

### چه لباسی بپوشم؛ چرخه قاعدگی و انتخاب لباس

هنوز هم بعضی فکر می‌کنند که لباسهایی که افراد می‌پوشند و آرایش و پیرایشی که بکار می‌برند، فقط حاکی از شرایط فرهنگی - اجتماعی یا اقتصادی آنهاست. هر چند این عقیده که لباس، نمادی از ارزشها، فرهنگ و شرایط اجتماعی - اقتصادی فرد است، صحیح می‌باشد، اما پژوهشها نشان می‌دهند که لباسهایی که ما انتخاب می‌کنیم، حاوی علامتها و پیامهایی بیشتر از موارد برشمرده هستند. استراتژی جنسی فعلی و غالب فرد و تمایلات جنسی معین، از جمله موارد احتمالی هستند که بوسیله لباسهای ما، اطلاع‌رسانی می‌شوند.

در تحقیق هاسلتون و همکارانش (۲۰۰۷)، میزان خودآرایی<sup>۲</sup> و آرایش کردن<sup>۳</sup> زنان، در اواسط چرخه قاعدگی، افزایش می‌یافت. آنها با نظرسنجی از ۴۲ نفر شرکت‌کننده که عکسهای این زنان را مشاهده کردند، دریافتند که زنانی که در حوالی مرحله تخمک‌گذاری بودند، بیشتر از زنانی که در مرحله لوتئال بودند احتمال داشت به عنوان «زنانی که سعی می‌کنند جذاب به نظر برسند» توصیف شوند (به ترتیب ۵۹/۵ و ۴۰/۵

<sup>1</sup>- Mating effort

<sup>2</sup>- Self-grooming

<sup>3</sup>- Ornamentation

درصد). علاوه بر این، هر چه قدر که زنی به مرحله تخمک‌گذاری خود نزدیک‌تر بود، بیشتر احتمال داشت که عکس او بوسیله قضاوت‌گران به عنوان عکس زنی «که سعی می‌کند جذاب به نظر برسند»، انتخاب شود. زنان این مرحله، نسبت به زنان سایر مراحل، لباسهایی را انتخاب می‌کردند که به میزان بیشتری، مد روز<sup>۱</sup> و دلپسند<sup>۲</sup> بود و بخش‌های بیشتری از پوست بدن را نشان می‌داد<sup>۳</sup> (مانند پوشیدن دامن بجای شلوار). این یافته‌ها، در مطالعه‌ای دیگر (گرامر و همکاران، ۲۰۰۴) نیز بدست آمد. در این بررسی، مشخص شد که زنان حاضر در مجلس دیسکویی<sup>۴</sup> (مجلس رقص) که در مرحله تخمک‌گذاری از چرخه قاعدگی بودند، بیشتر احتمال داشت که لباسهای بدن‌نما بپوشند. آنان دریافتند که میزان انگیزش جنسی ابراز شده بوسیله زنان با میزان بدن‌نمایی لباسهای آنها و میزان بدن‌نمایی لباسهای زنان نیز با میزان هورمون استرادیول آنها، ارتباط دارد. همچنین زنانی که لباسهای خود را جنسی<sup>۵</sup> یا حاکی از بی‌پروایی و جسارت<sup>۶</sup> نامگذاری کرده بودند، گزارش دادند که هدفشان از حضور در مهمانی، لاس‌زنی یا پیدا کردن شریک جنسی بود. این نتایج، چندین تلویح در خود دارند. اول اینکه، انتخاب لباس بوسیله زنان، با انگیزه‌های آنها ارتباط دارد (هاسلتون و همکاران، ۲۰۰۷). دیگر اینکه، مرحله فرارسیدن تخمک‌گذاری زنان که با رفتارهای آرایشی و پوششی مرتبط است، همراه با آگاهی هشیارانه آنها نسبت به انگیزه این رفتارها، است. به عبارت دیگر، آنها در این مراحل، لباسهای بدن‌نماتر (مثلاً تنگ‌تر، چسبان‌تر، کوتاه‌تر و یا لباس‌هایی که بخش بیشتری از پوست را نشان می‌دهند) و از نظر جنسی تحریک‌کننده‌تر می‌پوشند و از انگیزه خود برای پوشیدن چنین لباسهایی هم، آگاهی دارند.

در پژوهش دورانتی، لی و هاسلتون (۲۰۰۸) نیز، مشاهده شد که زنان، در زمانی که احتمال باروری به اوج خود می‌رسد، لباسهایی را ترجیح می‌دهند که بدن‌نماتر<sup>۷</sup> و از نظر جنسی برانگیزاننده‌تر<sup>۸</sup> باشند. هر چقدر که زنان مورد مطالعه، به واسطه چرخه قاعدگی خود نزدیکتر می‌شدند، پوشیدن چنین لباسهایی را بیشتر ترجیح می‌دادند. در این آزمایش، لباسهای ترجیحی زنان در مراحل مختلف چرخه قاعدگی، به دو روش مشخص می‌شد. در روش اول، محققان، از زنان مورد مطالعه، در زمان حضور در آزمایشگاه عکس می‌گرفتند. در روش دوم، محققان از زنان می‌خواستند که از طریق نقاشی، نوع پوشش ترجیحی خود برای یک جلسه اجتماعی فرضی برای عصر همان روز را مشخص کنند. نتایج در هر دو حال یکسان بودند، اما تغییر در نوع لباسهای ترجیحی برای یک جلسه اجتماعی که از طریق نقاشی کشیدن مشخص می‌شد، بیشتر بود (به تصویر ذیل نگاه کنید). رابطه بین چرخه قاعدگی و لباس پوشیدن، از طریق متغیرهایی مانند میل به ارتباط جنسی

---

<sup>1</sup>- Fashionable

<sup>2</sup>- Nicer

<sup>3</sup>- Showing more skin

<sup>4</sup>- Discotheque

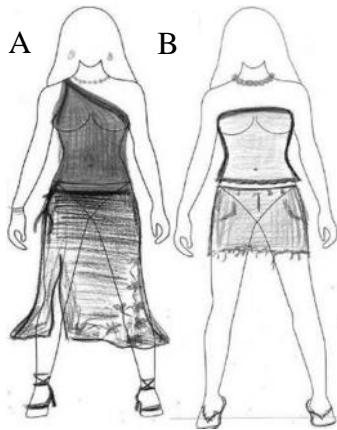
<sup>5</sup>- Sexy

<sup>6</sup>- Bold

<sup>7</sup>- Revealing

<sup>8</sup>- Sexy

بدون التزام تعهد<sup>۱</sup>، جذابیت، وضعیت ارتباطی<sup>۲</sup> و رضایت از رابطه، تعدیل<sup>۳</sup> می‌شد. محققین پیشنهاد کردند که علت پوشیدن لباسهای بدن‌نما تر و برانگیزاننده‌تر در اواسط چرخه قاعدگی را می‌توان به افزایش رقابت زنان با همدیگر به منظور بدست آوردن شرکای جنسی مطلوب، مربوط دانست.



**تصویر ۱۰-۱: انتخاب لباس و چرخه قاعدگی.** یکی از نقاشی‌های کشیده‌شده در پژوهش دورانتی، لی و هاسلتون (۲۰۰۸) که بوسیله یکی از زنان شرکت‌کننده در پژوهش، ترسیم شده است. محققان، از زنان مورد پژوهش، درخواست می‌کردند که در دو مرحله از چرخه قاعدگی، لباسهای مورد علاقه خود برای شرکت در یک مجلس مهمانی را نقاشی کنند. تصویر کشیده‌شده سمت چپ (A)، در مرحله با احتمال باروری پایین و تصویر کشیده‌شده در سمت راست (B)، در مرحله باروری بالا (اواسط چرخه قاعدگی یا فولیکولار)، ترسیم شده‌است. همانطور که مشخص است، زن ترسیم‌شده در نقاشی دوم، لباسهای بدن‌نما تر، عریان‌تر و از نظر جنسی برانگیزاننده‌تری دارد.

### چرخه قاعدگی و حرکات بدنی

گوئگوئن (۲۰۱۲) دریافت که زنان اواسط چرخه، سبک راه رفتن آرام‌تری دارند و راه رفتن آنها، از نظر جنسی، بوسیله ارزیابان، جذابتر ارزیابی شد. مقداری از این افزایش در ارزیابی از جذابیت جنسی، می‌تواند به نوسان بیشتر باسن زنان در موقع راه رفتن در اواسط چرخه، مربوط باشد. بخشی از نتیجه میلر و همکارانش (۲۰۰۷) درباره افزایش میزان درآمد زنان رقص، در زمان باروری از چرخه قاعدگی نیز، می‌تواند به افزایش در جذابیت حرکات بدنی زنان در این دوره، مرتبط باشد. پرووست، کویسی و تروجی (۲۰۰۸) نیز بین سبک راه رفتن زنان در دوره باروری از چرخه و دوره عدم باروری، تفاوت یافتند. این یافته، فقط درباره زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کردند، صدق می‌کرد. مردان شرکت‌کننده در این پژوهش نیز، شیوه راه رفتن زنان در دوره باروری را، جذاب‌تر ارزیابی کردند.

<sup>1</sup>- Sociosexuality

<sup>2</sup>- Relationship status

<sup>3</sup>- Moderate



تصویر ۱۱-۱: سبک راه رفتن در دوره باروری از چرخه قاعدگی. راه رفتن زنان در دوره باروری از چرخه قاعدگی، با حرکات نوسانی و موج بیشتری در باسن، همراه است. به میزان انحنای نواحی باسن در زن وسط، نسبت به دو زن دیگر، توجه کنید.

### چرخه قاعدگی و میزان جذابیت

چرخه قاعدگی، تغییراتی را هم در ویژگیهای جسمی زنان بوجود می‌آورد. چهره‌های زنان در اواسط چرخه قاعدگی، جذاب‌تر می‌شود (رابرتس و همکاران، ۲۰۰۴). اصلاح خصایص چهره‌ای مانند افزایش تقارن چهره‌ای و تغییر در بو یا زیر و بمی صدا (برایانت و هاسلتون، ۲۰۰۹) که مردان نسبت به این تغییرات حساس هستند (پیپتون و گالوپ، ۲۰۰۸؛ رابرتس و همکاران، ۲۰۰۴)، از جمله تغییرات دیگری هستند که جذابیت جنسی زنان را افزایش می‌دهند. زنان، در این مرحله از چرخه، همچنین بطور جذاب‌تر یا تحریک‌کننده‌تری لباس می‌پوشند که این خود جذابیت آنها را در نظر مردان افزایش می‌دهد. این افزایش در جذابیت جسمانی و پوشش، می‌تواند بخشی از نتیجه پژوهش میلر و همکارانش (۲۰۰۷) که دریافتند، میزان انعامی که زنان رفاص سر میز مشروب دریافت می‌کنند، در زمانی که در مرحله باروری از چرخه قاعدگی خود هستند، نسبت به زمانی که در مرحله لوتئال قرار دارند، تا حدود ۱۰۰ دلار افزایش می‌یابد را، تبیین کند. در اواسط چرخه، نه تنها ممکن است که جذابیت ظاهری و واقعی یک زن افزایش پیدا کند بلکه ارزیابی زنان از جذابیت خود هم، افزایش نشان می‌دهد (هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶).

### چرخه قاعدگی و تغییر در احتمال خیانت جنسی در زنان

تمایل و اقدام به ارتباط جنسی با شخصی به غیر از شوهر<sup>۱</sup> یا خیانت زناشویی<sup>۲</sup>، از جمله موارد مهمی است که در مرحله تخمک گذاری چرخه قاعدگی افزایش می‌یابد (بلیس و بیکر، ۱۹۹۰). در این مرحله، شاهد افزایش تمایل زنان برای ارتباط جنسی با مردانی به غیر از همسر اول هستیم (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ ۲۰۰۵؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶)، اما میزان تمایل به ارتباط جنسی با شوهر، افزایشی نشان نمی‌دهد (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ ۲۰۰۵).

<sup>1</sup>- Extra pair affair or copulation

<sup>2</sup>- Infidelity



همچنین مشاهده شده که زنان در این مرحله، به میزان بیشتری، مجذوب مردان دوم زندگی‌شان<sup>۱</sup> که قصد رابطه خارج از چارچوب زناشویی با آنها دارند، می‌شوند (گانگستاد، ثورنهییل و گارور-آپگار، ۲۰۰۲). ثورنهییل و گانگستاد (۱۹۹۹b) گزارش می‌دهند که میزان ارتباط جنسی با شخصی به غیر از شوهر در اواسط چرخه قاعدگی (در حوالی روز دهم چرخه)، به اوج خود می‌رسد که ۲/۵ برابر میزان این گونه ارتباطات در هفته آخر چرخه قاعدگی یعنی زمانی که احتمال خیانت به حداقل خود می‌رسد، می‌باشد.

جونز و همکارانش (۲۰۰۵a) دریافتند که طبق گزارش خود زنان، آنها در روزهای اواسط چرخه قاعدگی نسبت به دوره لوتئال، به شرکای خود، تعهد کمتری دارند. یک زمینه‌یابی انجام شده بر روی زنان بریتانیایی، تایید کننده این مطلب بود که روابط خارج از چارچوب زناشویی زنان (خیانت) بیشتر در روزهایی که احتمال حامله شدن بالاست، روی می‌دهد در حالی که فراوانی روابط با همسر، بصورت مساوی‌تری و در طول چرخه قاعدگی اتفاق می‌افتد (بلیس و بیکر، ۱۹۹۰).

در مطالعه گانگستاد و همکاران (۲۰۰۲) نیز زنانی که در حوالی مرحله تخمک گذاری خود بودند، نسبت به زنانی که در این مرحله نبودند، تمایل جنسی و خیالبافی بیشتری را در رابطه با مردانی به غیر از همسران خود گزارش دادند. در این مرحله، تمایل یا خیالبافی جنسی زنان درباره همسران خود، افزایشی نشان نمی‌داد.

بلیس و بیکر (۱۹۹۰) دریافتند که زمان شروع یک رابطه خیانت‌آمیز در زنان، اغلب حول و حوش مرحله تخمک‌گذاری بود. برای نمونه مورد مطالعه آنها، ۷ درصد از مقاربت‌های جنسی که در زمان تخمک‌گذاری روی می‌داد با مردی به غیر از همسر اول بود و کمتر احتمال داشت که این ارتباطات فرازناشویی، همراه با روش‌های پیشگیری از حاملگی باشند تا مقاربت‌هایی که با شریک اجتماعی<sup>۲</sup> فرد (شوهر شناخته شده فرد)، روی می‌دادند.

احتمال درگیر شدن زنان در روابط خارج از چارچوب، به ویژگی‌های همسر و هزینه بالقوه از دست دادن آن همسر برای آنها نیز، بستگی دارد (پنتون-وک و همکاران، ۱۹۹۹). در مطالعه پیلسورث و هاسلتون (۲۰۰۶b)، زنانی که شرکای خود را از نظر جذابیت جنسی پایین ارزیابی کرده بودند، تمایل بیشتری برای شرکای خارج از چارچوب اما فقط در زمان تخمک‌گذاری از چرخه قاعدگی خود، تجربه می‌کردند. ترجیحات جنسی زنان، از شرایط جسمی و روانشناختی آنها هم تاثیر می‌پذیرد. جونز و همکارانش (۲۰۰۵b) دریافتند زنانی که از نظر جسمی و روانشناختی در وضعیت مطلوب‌تری به سر می‌برند، مردان با چهره‌هایی را به عنوان شریک جنسی ترجیح می‌دهند که بافت و رنگ پوستشان، متفاوت از مردانی است که زنان با سلامتی جسمی و روانشناختی پایین، می‌پسندند.

<sup>1</sup> - Extra-pair males

<sup>2</sup> - Social Partner

در مورد تغییرات در ترجیحات مرتبط با چرخه قاعدگی زنان و ارتباط آن با مجرد/ تاهل در آنها، در مجموع چنین مشاهده شده که زنان متاهل نسبت به مجرد، در طول چرخه قاعدگی، تغییرات و نوسانات بیشتری را در ترجیحات و رفتارهای جنسی خود نشان می‌دهند (هاولیسک، رابرتس و فلجر، ۲۰۰۵).

### چرخه قاعدگی، بافتار رابطه و تغییر در انتخاب خصایص شریک مطلوب

انتخاب یک مرد برای ارتباطی کوتاه‌مدت یا درازمدت و تغییر در ملاکهای انتخاب جفت در این شرایط، موضوعی متفاوت از تغییرات در ترجیحات مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان است. اما از آنجایی که در اواسط چرخه قاعدگی، تمایل زنان به ارتباطات کوتاه‌مدت و اقدام بر اساس چنین تمایلاتی یعنی تمایلات مبنی بر روابط جنسی کوتاه‌مدت، افزایش می‌یابد (گانگستاد، ۲۰۰۱)، بررسی این موضوع که ملاکهای زنان از روابط درازمدت به کوتاه‌مدت، چه تغییراتی نشان می‌دهد، در واقع با تغییرات در ترجیحات زنان که مرتبط با چرخه قاعدگی است، همپوشانی دارد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که مطالعه تغییرات زنان در ملاکهای انتخابی مربوط به انتخاب شرکای کوتاه‌مدت و درازمدت، به نوعی مطالعه تغییرات در ترجیحات آنها به موازات چرخه قاعدگی است، زیرا همانطور که گفته شد، تمایل به ارتباطات کوتاه‌مدت و درازمدت، خود از چرخه قاعدگی تاثیر می‌پذیرد.

نوسان در ترجیحات، مختص ارزیابی زنان از جذابیت جنسی مردان یا به عبارت دیگر، ارزیابی از جذابیت مردان به عنوان شرکای کوتاه‌مدت است (گانگستاد و ثورنهییل، ۲۰۰۸). این گفته بدین معنی است که زنان، همواره یک سری خصایص معین را به عنوان خصایص مطلوب یک شریک درازمدت، می‌پسندند. درحالی‌که ترجیح یک سری دیگر از خصایص در مردان که افزایش دهنده جذابیت آنها به عنوان شریک کوتاه‌مدت است، مرتبط با مرحله‌ای از چرخه قاعدگی است که یک زن در آن قرار می‌گیرد. همچنین، تغییرات در ترجیحات که مرتبط با چرخه قاعدگی باشند، فقط در هنگام انتخاب شریک کوتاه‌مدت مشاهده می‌شوند و تاکنون هیچ مطالعه‌ای نشان نداده که ملاکهای زنان برای انتخاب یک شریک ایده‌آل درازمدت، تغییرات هماهنگ با چرخه قاعدگی نشان دهد (برای مروری در این زمینه رک به گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۷).

در مطالعه شیب (۱۹۹۷)، عکس چند مرد، همراه با توصیف خصایص شخصیتی آنها، به عده‌ای از زنان نشان داده شد. این خصایص شخصیتی، شامل صفاتی مانند داشتن قابلیت وابستگی، وفادار بودن، مهربان بودن، پختگی و صبور بودن، می‌شد. زنان در این پژوهش، هنگام انتخاب یک مرد به عنوان یک همسر بالقوه برای رابطه‌ای درازمدت مانند ازدواج، به منش و شخصیت او اولویت می‌دادند.

چندین پژوهش نشان داده‌اند که ترجیحات و ملاکهایی که زنان بر اساس آنها، مردی را برای یک ارتباط کوتاه‌مدت یا درازمدت انتخاب می‌کنند، متفاوت هستند (پنتون-وک و پرت، ۲۰۰۰؛ جانستون و

همکاران، ۲۰۰۱؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۴). پژوهشها نشان داده‌اند که زنان، هنگام انتخاب شریک کوتاه-مدت، به ویژگیهای ظاهری و از جمله میزان مردانگی‌نمایی چهره حساس هستند (گانگستاد و ثورنهییل، ۲۰۰۳). تعدادی از پژوهشها نشان داده‌اند که زنان، چهره‌های مردانه‌نماتر را برای ارتباطات کوتاه‌مدت (مانند روابط جنسی گذرا یا دوستیهای کوتاه‌مدت) ترجیح می‌دهند تا ارتباطات درازمدت مانند ازدواج (برت و همکاران، ۲۰۰۷؛ لیتل و همکاران، ۲۰۰۲؛ لیتل، کوهن، جونز و بلسکی، ۲۰۰۷). درحالیکه به عنوان همسران درازمدت، برای چهره‌های زنانه‌نماتر، اولویت قائل هستند (رودس، هیکفورد و جفری، ۲۰۰۰). همچنین، در موقعیت زناشویی درازمدت، زنان به شخصیت، بیش از چهره، اهمیت می‌دهند (باس، ۲۰۰۸).

پوتس (۲۰۰۵)، بین ترجیح صدای بم‌تر<sup>۱</sup> و بافت ارتباطی کوتاه‌مدت نسبت به روابط درازمدت همراه با تعهد، رابطه یافت. اثر بافت ارتباطی بر ترجیح صدا، هنگامی که زنان در مرحله باروری از چرخه قاعدگی بودند، به بیشترین حد خود می‌رسید.

در مجموع، ملاکهای مرجح زنان برای انتخاب یک شریک کوتاه‌مدت با انتخابهایشان در اواسط چرخه قاعدگی مطابقت دارد و انتخابهایشان برای یک شریک درازمدت شبیه به ملاکهای انتخابی آنها در مراحل به غیر از اواسط چرخه قاعدگی است.

علاوه بر بافتار رابطه و چرخه قاعدگی، تعدادی از عوامل فردی نیز بر انتخابهای جنسی زنان و آنچه که از نظر جسمی و رفتاری در چارچوب روابط کوتاه‌مدت و درازمدت جذاب می‌یابند، تاثیر می‌گذارد. تفاوت در میزان مردانگی - زنانگی‌نمایی ترجیحی همسر یا شریک جنسی بوسیله زنان، باعث شده تا تعدادی از محققین معتقد شوند که این تفاوت، می‌تواند به تفاوت‌های فردی زنان در انتخاب استراتژیهای جنسی هم مربوط باشد (مانند جانستون و همکاران، ۲۰۰۱). تعدادی از عوامل دیگر عبارتند از مجرد یا متاهل بودن، برداشت از جذابیت و زیبایی خود، میزان سلامت جسمی و روانشناختی، میزان در معرض قرار گرفتن مغز با آندروژن در دوران جنینی و تعامل عوامل بالا. شیمی مغز و بدن، یکی از عوامل مورد پژوهش قرار گرفته است. گفته شده که محیط هورمونی جنین در هفته‌های اول حاملگی و میزان آندروژنی که در معرض آن قرار می‌گیرد، یکی از عوامل فردی - ویژه تاثیرگذار بر نوع استراتژیهای جنسی اتخاذ شده در زنان، است. این میزان آندروژنیزه شده<sup>۲</sup> مغز جنین، تا حدی، میزان مردانگی - زنانگی ظاهر و رفتار یک زن در بزرگسالی را نیز تعیین خواهد کرد. در همین رابطه، پژوهشی (جانستون و همکاران، ۲۰۰۱) نشان داد که زنانی که خود چهره‌های با مردانگی‌نمایی بالاتری دارند، نسبت به زنان با چهره‌های زنانه‌نماتر، بیشتر احتمال دارد که مردان با چهره‌های مردانه‌نماتر را، هم به عنوان شرکای کوتاه‌مدت جنسی و هم به عنوان همسرانی درازمدت، انتخاب کنند. این در حالی بود که زنان با چهره‌های زنانه‌نماتر، برای روابط درازمدت خود، چهره‌های مردان با مردانگی‌نمایی

<sup>1</sup>- Low voice pitch

<sup>2</sup>- Androgenization

کمتر را ترجیح می‌دادند، هر چند که آنها نیز، برای روابط کوتاه‌مدت، چهره‌های دارای مردانگی‌نمایی بیشتر را ترجیح می‌دادند. علاوه بر این، زنان با چهره زنانه‌نماتر، نوسان مرتبط با چرخه بیشتری را از نظر تغییر در ترجیحات مردانگی - زنانگی‌نمایی چهره شریک نشان دادند، درحالی‌که زنان با چهره‌های مردانه‌نماتر، ثبات بیشتری داشتند. محققین پیشنهاد دادند که تفاوت این دو گروه از زنان را می‌توان به تفاوت در استراتژیهای جنسی فردی آنها، نسبت داد.

برعکس مطالعه فوق، پژوهش دیگری (فینبرگ و همکاران ۲۰۰۶)، دریافت که زنان با چهره‌های زنانه‌نما و جذاب، ترجیح قوی‌تری برای انتخاب مردان با چهره‌های مردانه‌نما، به عنوان همسران درازمدت داشتند تا زنانی با چهره‌های مردانه‌نماتر و کمتر جذاب (در مردان، مردانگی‌نمایی ظاهری چهره، افزایش دهنده جذابیت و در زنان، کاهش دهنده جذابیت است). در همین مطالعه، در یک نمونه دیگر ۹۹ نفری از زنان، همین محققین دریافتند که در زنان مورد پژوهش، بین جذاب دیدن خود از نظر جسمی و ترجیح چهره‌های متقارن، همبستگی وجود دارد (در فصل چهارم، علت این تناقض ظاهری دو پژوهش فوق، مورد بحث قرار خواهد گرفت).

لیتل و همکارانش (۲۰۰۲؛ به نقل از باس، ۲۰۰۸) دریافتند که ارزیابی زنان مورد مطالعه، از میزان جذابیت خودشان، با میزان ترجیح مردانگی‌نمایی چهره در مردان، همبستگی مثبت (۰/۳۲) دارد. به این صورت که، هر چقدر ادراک یک زن از جذابیت خودش بالاتر بود، احتمالاً چهره‌های مردانه‌نماتر را بیشتر ترجیح می‌داد. هر چند ادراک فرد از جذابیت خود، لزوماً با واقعیت همبستگی کامل ندارد، اما از آنجا که قبلاً ثابت شده که ادراک فرد از میزان جذابیت خودش با جذابیت گزارش شده بوسیله سایر افراد همبستگی نسبی و قابل قبولی دارد، پس این یافته می‌تواند به این معنی باشد که احتمالاً بین جذابیت زنان و میزان ترجیح مردانگی‌نمایی چهره در مردان، ارتباط وجود دارد.

می‌توانیم انتظار داشته باشیم که پژوهشهای آتی، به اکتشاف پیچیدگی روانشناسی جنسی در روابط کوتاه‌مدت در زنان پرداخته و مشخص کنند که بیشتر کدام زنان، در چه شرایطی و به منظور کسب کدامیک از منافع انطباقی، دنبال روابط جنسی کوتاه‌مدت می‌روند (باس، ۲۰۰۸).

**جدول ۱-۱: تغییرات ابراز شده در ترجیحات جنس مونث برای شاخص‌های جذابیت جنسی در مردان با توجه به چرخه قاعدگی و بافتار رابطه.** ستون (ب)، رابطه بین ترجیح یک خصیصه با چرخه قاعدگی را می‌سنجد. علامت (+) نشان می‌دهد که یک تاثیر معنادار بدست آمده است (یعنی یک ترجیح کلی آن خصیصه یا ترجیح آن خصیصه در یک شریک کوتاه-مدت در سطح ۰/۰۵ معناداری آماری با استفاده از یک آزمون مستقیم). علامت (-) نشان می‌دهد که چنین تاثیری بدست نیامده است. علامت (۰) به این معنی است که در آن پژوهش، چنین رابطه‌ای سنجدیده نشده بود. ستون (ج)، به ارزیابی جذابیت آن خصیصه از نظر زنان با توجه به دو متغیر چرخه قاعدگی و بافتار رابطه، اشاره دارد (در زمانی که آن خصیصه، از نظر جاذبه و شهوت‌انگیزی جنسی، در یک رابطه کوتاه‌مدت، در مقایسه با قضاوت در مورد جذابیت آن خصیصه در یک رابطه درازمدت، مورد قضاوت قرار

می‌گیرد). اگر در پژوهشی، یک رابطه مثبت بدست آمده باشد، به این معنی است که زنان مورد مطالعه، در مورد آن خصیصه مورد نظر و هنگام قضاوت در مورد میزان جذابیت آن صفت برای یک رابطه کوتاه مدت، نسبت به زمان قضاوت در مورد میزان جذابیت آن صفت برای یک رابطه درازمدت، نوسان وابسته به چرخه قاعدگی بیشتری نشان می‌دهند. این شاخص، تعامل بین نوع رابطه مورد نظر یا همان بافت رابطه (رابطه کوتاه مدت در مقابل درازمدت) با چرخه قاعدگی در ترجیح خصایص مورد سنجش را می‌سنجد (برگرفته از گانگستاد و ثورنهییل، ۲۰۰۸؛ برای یافتن منابع پژوهشی آورده شده در جدول ذیل، به همین منبع مراجعه کنید).

<p>ج) یافتن رابطه بین ترجیح این خصیصه، بافت رابطه و چرخه قاعدگی</p>	<p>ب) یافتن رابطه بین ترجیح این خصیصه با چرخه قاعدگی</p>	<p>الف) خصیصه‌های مورد سنجش قرار گرفته و نام محققین مطالعه‌های انجام شده در رابطه با آن</p>
---	--	---

#### ترجیح خصایص مرتبط با مردانگی‌نمایی چهره‌ای

			Havlicek et al. (2005)	بوی همبسته با متغیر خصیصه تسلط‌گری اجتماعی
			Grammer (1993), Hummel et al. (1991)	بوی مرتبط با آندرستون (نوعی آندروژن یا هورمون مردانه)
			Rantala et al. (2006)	بوی مرتبط با تستوسترون
			Penton-Voak et al. (1999) study 1	چهره مردانه‌نما
+	+		Penton-Voak et al. (1999) study 2, Johnston et al. (2001)	چهره مردانه‌نما
			Penton-Voak & Perrett (2000)	چهره مردانه‌نما
-	-		Scarborough & Johnston (2005)	چهره مردانه‌نما
			Jones et al. (2005a)	چهره مردانه‌نما
			Roney & Simmons, 2008	خصایص چهره‌ای همبسته با تستوسترون
+	+		Little et al. (2007a), Gangestad et al. (2007)	بدن مردانه‌نما
			Puts (2005)	صدای مردانه‌نما
			Feinberg et al. (2006)	صدای مردانه‌نما
+	+		Gangestad et al. (2007), Gangestad et al. (2004)	رفتار تسلط‌گرا
			Pawlowski & Jasienska (2005)	قد بلند
+	+		Frost (1994)	پوست (مردانه) تیره‌تر

#### ترجیح همبسته‌های تقارن

+		Thornhill & Gangestad (1999), Gangestad &	بوی مرتبط با تقارن
---	--	---	--------------------

		Thornhill (1998), Rikowski & Grammer (1999), Thornhill et al. (2003)	
	+	Thornhill & Gangestad (2003)	خصایص چهره‌ای مرتبط با تقارن بدنی
-	-	Koehler et al. (2006), Koehler et al. (2002)	تقارن چهره‌ای
	-	Cardenas & Harris (2007)	تقارن چهره‌ای
	+	Little et al. (2007b), study 1	تقارن چهره‌ای
+	+	Little et al. (2007b), study 2	تقارن چهره‌ای
<b>ترجیح شاخص‌های حاکی از تناسب ذهنی</b>			
+	+	Haselton & Miller (2006)	استعداد خلاقانه (در مقایسه با ثروت)
-	-	Gangestad et al. (2007)	ظاهر حاکی از هوشمندی
<b>ترجیح زن‌های هماهنگ</b>			
	-	Thornhill et al. (2003)	بوی MHC متفاوت

### چرخه قاعدگی و ترجیح هوش

پژوهش‌های کمی به منظور بررسی نقش هوش یک مرد در ملاکهای انتخاب همسر یا شریک زنان صورت گرفته اما چند پژوهش انجام شده در این زمینه، بین مرحله چرخه قاعدگی با میزان هوش ترجیحی شریک، رابطه‌ای نیافته‌اند (از جمله پروکوش و همکاران، ۲۰۰۹ و گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۷). در هر دو پژوهش فوق، زنان، چرخش و نوسانی در مورد انتخاب یا ترجیح بیشتر هوش در اواسط چرخه قاعدگی، نشان ندادند. در پژوهش گانگستاد و همکارانش (۲۰۰۷)، مردانی که بوسیله زنان، باهوش‌تر تلقی می‌شدند، به عنوان شرکای کوتاه‌مدت بالقوه، جذاب‌تر ارزیابی نشدند. ارتباط بین هوش ادراک شده از یک مرد، بافت همسرگزینی (انتخاب برای یک رابطه کوتاه‌مدت یا درازمدت) و میزان خطر حاملگی هم، بسیار کم و قابل چشم‌پوشی بود. البته بعضی از پژوهش‌های دیگر، بین افزایش ترجیح خلاقیت یا هوش خلاقانه و چرخه قاعدگی در زنان، روابطی یافته‌اند (هاسلتون و میلر، ۲۰۰۶). خلاقیت یا هوش خلاقانه، لزوماً با هوش کلی، همبستگی ندارد. به همین دلیل، نتایج پژوهش‌های ذکر شده در بالا با یکدیگر تناقضی ندارند. به طور کلی، به نظر می‌رسد که هر چقدر که سطح تعهد رابطه کاهش می‌یابد (مانند دوستی در مقابل ازدواج)، اهمیت صفاتی مانند هوش و تحصیلات نیز، برای زنان، کم می‌شود (پروکوش و همکاران، ۲۰۰۹). البته، عدم همبستگی بین افزایش ترجیح هوش بالاتر و چرخه قاعدگی را، می‌توان به شکل دیگری نیز تفسیر نمود. این احتمال خوش-بینانه وجود دارد که زنان در همه مراحل چرخه قاعدگی و مستقل از دوره‌ای از چرخه قاعدگی که در آن به سر می‌برند، به هوش اهمیت بدهند. این، می‌تواند باعث شود تا بین ترجیح هوش بوسیله زنان و مراحل

چرخه قاعدگی، رابطه‌ای نیابیم. این فرضیه، نیازمند پژوهش است (شاید هنوز زمان زیادی باقی مانده تا ثابت شود که هوش و خردورزی هم، برای زنان، جذابیت دارد!).

### داده‌های خودگزارش دهی مردان در رابطه با تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان

این مطلب که زنان در فعالیتهای جنسی خارج از چارچوب و روابط کوتاه‌مدت جنسی خود که در اواسط چرخه قاعدگی به اوج خود می‌رسند، بیشتر ترجیح می‌دهند تا با مردان دارای ویژگیهای چهره‌ای، بدنی و یا شخصیتی خاص ارتباط داشته باشند، بوسیله داده‌های خودگزارش دهی مردان دارای چنین خصایصی تایید شده است. مردان با چهره‌های متقارن، نسبت به مردان با چهره‌های کمتر متقارن، فرصتهای جنسی بیشتری می‌یابند (گانگستاد و ثورنهییل، ۱۹۹۷؛ ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۴). در مردان، میزان تقارن چهره‌ای با تعداد بیشتر شریک جنسی، شروع ارتباط جنسی در سنین پایین‌تر و دسترسی جنسی زودتر به یک شریک رمانتیک جدید (ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۴؛ ثورنهییل، گانگستاد و کومر، ۱۹۹۵؛ گانگستاد و ثورنهییل، ۱۹۹۸a)، انتخاب شدن بیشتر به عنوان شریک جنسی خارج از چارچوب زنان یعنی شرکایی که زنان دارای شریک آنها را به عنوان شرکای خارج از چارچوب زناشویی انتخاب می‌کنند (گانگستاد و ثورنهییل، ۱۹۹۸b) و ارتباطات جنسی خارج از چارچوب بیشتر با زنان دیگر (ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۴؛ ثورنهییل، گانگستاد و کومر، ۱۹۹۵؛ گانگستاد و ثورنهییل، ۱۹۹۸b)، ارتباط دارد.

در مطالعه‌ای بر روی ۲۰۳ زوج، مشخص شد که تقارن بالا در مردان، تعداد دفعاتی که فرد به عنوان شریک خارج از چارچوب زناشویی انتخاب می‌شد را پیش‌بینی می‌کرد (گانگستاد و ثورنهییل، ۱۹۹۷). مردان با تقارن بالا، بیشتر از مردان با تقارن پایین، به عنوان شریک خارج از چارچوب زناشویی، انتخاب می‌شدند. این ارتباط، هنگامی که اثر سن، جنسیت، طبقه اقتصادی-اجتماعی، میزان درآمد، جذابیت و سبک دلبستگی کنترل می‌شدند، همچنان وجود داشت. به عبارت دیگر، ارتباط بین تقارن بالاتر و تعداد شرکای بیشتر، نشأت گرفته از ارتباط این متغیرها با تقارن نبود. همچنین، مردان با تقارن بالا، بیشتر از مردان با تقارن پایین، احتمال داشت که به دنبال شرکای خارج از چارچوب بروند (کنترل شدن<sup>۱</sup> از نظر آماری یعنی اینکه بطور مثال اثر یک متغیر سوم از روی ارتباط بین یک متغیر اول و دوم، برداشته شود. در این حالت، می‌توانیم آنچه که از نظر آماری و عددی به دست می‌آید را به ارتباط بین خود متغیرهای اول و دوم و نه تاثیر غیرمستقیم متغیر سوم بر روی رابطه بین این متغیرها، نسبت دهیم. هدف از کنترل آماری، حذف اثر متغیرهای میانجی است تا از اصالت وجود رابطه بین متغیرهای اصلی، مطمئن شویم).

در مطالعه هوقس و گالوپ (۲۰۰۳)، مردان با شانه‌های عریض‌تر، ارتباط جنسی و خودارضایی را در سن پایین‌تری شروع کرده، شرکای جنسی بیشتری داشتند، تعداد بیشتری رابطه‌های خارج از چارچوب

<sup>1</sup>- Control

زناشویی را تجربه کرده و به دفعات بیشتری، به عنوان شرکای خارج از چارچوب زنان دیگر، انتخاب شده بودند.

مردان با صداهای جذاب‌تر، در سن زودتری، ارتباط جنسی را آغاز می‌کنند. تعداد بیشتری شریک جنسی دارند و در موارد بیشتری، بوسیله زنان به عنوان شرکای خیانت<sup>۱</sup>، انتخاب می‌شوند (باس، ۲۰۰۸). در ارتباطات بین دو جنس، به دلیل سرمایه‌گذاری والدینی کمتر در مردان، غالباً این تصمیم زن و به عبارتی گفتن «آری» از طرف اوست که به ارتباط جنسی، منجر خواهد شد. به همین خاطر، یافته‌های فوق نشان می‌دهند که مردان با ویژگیهای چهره‌ای، بدنی و شخصیتی ذکر شده، بیشتر احتمال دارد که بوسیله خود زنان به عنوان شریک خارج از چارچوب<sup>۲</sup> یا شرکای خیانت انتخاب شوند و نه اینکه روابط مشاهده شده، صرفاً به این خاطر باشد که این دسته از مردان، تلاش بیشتری برای رسیدن به شریک جنسی کرده باشند. البته بدیهی است که بین این دو یعنی میزان احتمال انتخاب شدن بوسیله زنان و میزان تلاش فرد، رابطه یافت شود اما انتخاب زنان، عامل قدرتمندی در تلاشمندی جنسی مردان است. عموماً مردانی تلاش می‌کنند به رابطه جنسی برسند که امید رسیدن به آن را داشته باشند. به این پدیده، عمل بر اساس اصل کاهش یافتن بازدهی<sup>۳</sup> گفته شده است (رک به باس، ۲۰۰۰). بر طبق این اصل، برای مردان کمتر جذاب نسبت به مردان جذاب‌تر، صرف وقت و انرژی برای جذب کردن شرکای متعدد، کمتر موفقیت‌آمیز است. به عبارت دیگر، بازدهی تلاش برای جفت‌یابی، برای مردان کمتر جذاب، کاهش پیدا می‌کند. به همین خاطر، تلاش مردان جذاب‌تر برای جذب شرکای متعدد، بیشتر خواهد بود. نکته بعد اینکه، از آنجایی که اوج تمایل به رابطه‌های خارج از چارچوب و کوتاه‌مدت در زنان، در اواسط چرخه قاعدگی دیده می‌شود، می‌توان گفت که بیش از همه در اواسط چرخه قاعدگی و اوج احتمال حاملگی است که مردان با ویژگیهای ذکر شده در بالا، بوسیله زنان، انتخاب می‌شوند.

### ملاحظات تفسیری نتایج پژوهش‌ها

برای روشن‌تر شدن بحث و به منظور جلوگیری از تعدادی از سوء تفسیرهای رایج در هنگام مطالعه مطالب بالا، به چند نکته مهم در مورد یافته‌های پژوهشی مرور شده در بالا و تلویحات آنها، اشاره می‌کنیم.

### رابطه خطی و غیرخطی خصایص چهره‌ای، بدنی و رفتاری با جذابیت

ارتباط بین بیشتر سنجه‌های بدنی و جذابیت، خطی نبوده و بیشتر این خصایص، هنگامی که در حد متوسط و میانگین هستند [میانگن افراد جامعه در آن خصیصه معین]، به عنوان جذاب‌ترین میزان از یک

<sup>۱</sup>- Affair Partners

<sup>۲</sup>- Extra-pair partners

<sup>۳</sup>- Diminishing returns



خصیصه، ارزیابی می‌شوند (آبرزوچر و گرامر، ۲۰۱۰). در رابطه با اینکه چه میزان بلندی قامت، عضلانی بودن بدن و میزان مردانگی - زنانگی نمایی چهره بوسیله زنان ترجیح داده می‌شود، اصل سطح متوسط صدق می‌کند. به این معنی که اگر چه که زنان، قامت بلند، هیكل عضلانی‌تر و چهره‌های مردانه‌نماتر را در مردان ترجیح می‌دهند، اما از مواردی که در انتهای طیف این خصایص قرار می‌گیرند یعنی قد بسیار بلند، هیكل بسیار عضلانی و یا چهره‌های بسیار مردانه نما، دوری می‌کنند. بطور مثال، در مورد قد دیده شده که قد اندکی بالاتر از میانگین یک گروه از مردان، قامت مرجح بوسیله زنان همان گروه است. در مورد عضلانی بودن عضلانی بودن بسیار زیاد مانند آنچه که در مورد قهرمانان ورزش پرورش اندام می‌بینیم، زنان را جذب نمی‌کند. در مورد میزان مردانگی نمایی چهره‌ای هم، همین مسئله مشاهده می‌شود. اما در مورد خصایصی مانند تقارن چهره‌ای یا بدنی، چنین مسئله‌ای یعنی اینکه میزان متوسطی از تقارن، جذابیت داشته باشد و نه میزان بالایی از آن، مشاهده نمی‌شود. در مورد این دسته از خصیصه‌ها، هر چقدر که نمره فرد در مورد صفت مذکور بالاتر رود، جذابیت افزایش می‌یابد. بطور کلی، روش ارتباط یک خصیصه جسمانی و رفتاری با جذابیت، می‌تواند خطی یا غیرخطی باشد.

### ترجیحات مرتبط با چرخه و ترجیحات ثابت

بعضی از ویژگیهای ریخت‌شناختی چهره‌ای و بدنی یا رفتاری وجود دارند که ممکن است زنان در مورد آنها، ترجیح باثبات و پایدار و نه نوسانی و مرتبط با چرخه یا بافتار رابطه، نشان دهند.

### ملاک‌های جذابیت وابسته به زیست و ملاک‌های جذابیت مربوط به فرهنگ

بعضی از ملاک‌های جذابیت جسمی و جنسی، تا حدی از عوامل فرهنگی نیز تاثیر می‌پذیرند اما تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی زنان در رابطه با آن دسته از خصایصی که برشمردیم، جهانشمول بوده و در همه فرهنگ‌های مورد مطالعه، مشاهده شده است. در اینجا تمرکز و بحث اصلی ما این دسته از ملاک‌های جذابیت مردان از نظر زنان است.

### تفاوت‌های جنسیتی در شاخص‌های جذابیت

شاخص‌های جذابیت‌افزایی چهره‌ای، بدنی و رفتاری مربوط به مردان، دقیقاً همانهایی نیستند که در رابطه با زنان نیز، به عنوان خصایص تعیین‌کننده جذابیت بکار می‌روند. ممکن است، بعضی از این خصایص، در رابطه با هر دو جنس بکار روند (مانند میانگین بودن چهره‌ای) و بعضی دیگر، کاملاً یا عمدتاً در رابطه با یک جنس (مانند عریض بودن شانه‌ها یا نسبت شانه به کمر، در مورد مردان و نسبت کمر به لگن، در مورد

زنان). در اینجا، موضوع مورد بحث ما، خصایص تعیین‌کننده جذابیت جسمانی زنان از نظر مردان نبوده و به همین خاطر به آنها نمی‌پردازیم.

### چرخه قاعدگی و تغییر در سایر خصیصه‌ها

در اینجا ما فقط به تعدادی از مهمترین، متداول‌ترین و پژوهش‌شده‌ترین تغییرات ترجیحی و رفتاری مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان که به رفتارهای جنسی مربوط هستند، پرداختیم. موارد دیگری نیز وجود دارند که به مسائل جنسی مربوط بوده و با مراحل چرخه قاعدگی، همزمانی نشان می‌دهند اما در اینجا آورده نشده‌اند برای مثال، بین ترجیح یک مرد مجرد یا متأهل با مراحل چرخه قاعدگی در زنان رابطه وجود دارد (رک به برسان و استرانیری، ۲۰۰۸).

از طرف دیگر، ترجیحات و رفتارهای جنسی، فقط بخشی از رفتارها، شناختها و هیجانات زنان هستند که تغییرات و نوسانات مرتبط با چرخه نشان می‌دهند. درحالی‌که یافته‌های پژوهشی نشان داده‌اند که ممکن است سایر رفتارهای زنان هم، تغییرات منظم هماهنگ با چرخه نشان دهند که در اینجا، موضوع مورد بحث ما نبوده و به همین دلیل نیز، ذکر نشده‌اند. زنان در بسیاری دیگر از رفتارهای خود، نوسان و تغییر نشان می‌دهند. هر چند این متغیرها نیز ممکن است همزمانی با مراحل چرخه قاعدگی داشته باشند اما از آنجایی که این متغیرها، مستقیماً جزو رفتارهای جنسی طبقه‌بندی نمی‌شوند، در این جا مورد بحث قرار نگرفتند. البته تعریف رفتارهای جنسی، تعریفی وسیع است. بسیاری از رفتارهایی که در ابتدا به نظر می‌رسد ربطی به مسائل جنسی نداشته باشند، در واقع لایه‌ای دیگر از روانشناسی جنسی فرد هستند. بین رفتارها و ارتباط آنها با یکدیگر نیز، همپوشانی، هماهنگی و تعاملات پیچیده‌ای وجود دارد. بطور مثال، همانطور که دیدیم، زنان در اواسط چرخه، لباسهای بدن‌نما تر و از نظر جنسی برانگیزاننده‌تری می‌خرند. درحالی‌که خود رفتار خرید کردن را نمی‌توان جزو رفتارهای جنسی طبقه‌بندی کرد، لباسهایی که زنان در مراحل مختلف چرخه قاعدگی تهیه می‌کنند و پوشش آنها در این مراحل، آشکارا از پویایی‌های جنسی آنها، تاثیر می‌پذیرد.

رقابت‌طلبی، خلق، تغییر در فعالیتهای بدنی و پرخاشگری، رفتارهای مربوط به خریدکردن، توانایی تجسم فضایی - روانشناختی، توانایی در فعالیتهای شناختی و روانشناختی و احتمال انجام رفتارهای پرخطر، فقط تعداد اندکی از رفتارهایی هستند که از چرخه قاعدگی تاثیر می‌پذیرند. بعضی از این رفتارها، مستقیماً با رفتارهای جنسی تعامل کرده و با آنها، همبستگی دارند. درحالی‌که ممکن است اشتراک بعضی دیگر از این رفتارها با رفتارهای جنسی، همزمانی داشتن با مراحل مختلف چرخه قاعدگی باشد.

### تمایز ترجیحات از رفتار بیرونی

وجود ترجیحات<sup>۱</sup> در فرد و از جمله زنان، به هیچ عنوان به معنای این نیست که فرد لزوماً و حتماً بر مبنای این ترجیحات، اقدام خواهد کرد. برای اینکه ترجیحات درونی به رفتار بیرونی تبدیل شوند، می‌بایست شرایط دیگری مانند تمایل فرد برای اینکه بر اساس این ترجیحات عمل کند، فرصت برای عمل بر مبنای چنین ترجیحاتی و عدم بازدارنده‌های اخلاقی و شرایط دیگر نیز، وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، اگر چه که احتمالاً عوامل شخصیتی، فرهنگی، اجتماعی و مذهبی، در وجود یا عدم وجود تغییر در ترجیحات و تمایلات جنسی زنان که مرتبط با چرخه قاعدگی و با مبنایی زیست‌شناختی هستند، تأثیری چندانی ندارند اما این عوامل، در فرایند تبدیل تمایلات و ترجیحات درونی به رفتارهای بیرونی، اثرگذار می‌شوند. به نظر می‌رسد که مدل «اگر... آنگاه...»<sup>۲</sup>، در مورد چنین تمایلاتی صادق باشد. بدین معنی که «اگر برای زنی خاص، شرایط معینی وجود داشته باشد، آنگاه این ترجیحات و تمایلات خود را نشان خواهند داد». البته همانطور که با مرور پژوهش‌ها نشان دادیم، بین ترجیحات زنان و عمل بر مبنای این ترجیحات، رابطه واقعی و بیرونی وجود دارد اما نکته مورد بحث ما در اینجا اینست که، باید بین وجود ترجیحات درونی و اینکه این ترجیحات به اعمال بیرونی منجر شوند، تفکیک و تمایز قائل شد.

### ناهشیارانه بودن نوسانات و تغییرات در ترجیحات جنسی

تغییر در تمایلات، ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان که همگام با سیر چرخه قاعدگی آنها روی می‌دهد، فرایندی مبتنی بر انتخاب عمدی و آگاهانه نیست. این تغییرات، به دلیل تغییر در شرایط زیست‌شناختی زنان روی داده و از عوامل تکاملی که برای خود زنان هم ناهشیار می‌ماند، تأثیر می‌پذیرند. به همین دلیل، وجود این تغییرات را نباید نشانه فریبکاری آگاهانه زنان در جهت خاصی و یا علتی برای تحقیر آنان دانست. این تغییرات تابع یک ناهشیار زیستی - تکاملی در زنان هستند. به همین دلیل، این امکان وجود دارد که زنان نه از وجود چنین تغییراتی، هشیاری آگاهانه داشته باشند و نه لزوماً بر مبنای چنین تغییرات در ترجیحاتی، عمل کنند. آنچه که زنان (و البته مردان) در هر لحظه از آن آگاهی دارند، تمایلات آنی و اعمالی است که اقدام به آنها می‌کنند و نه علت تمایلات و رفتارهای خود. برای همه ما آسان است که بگوییم رنگ مرجح‌مان کدام است، اما کمتر کسی از ما می‌تواند بگوید که چرا چنین رنگی را دوست دارد.

<sup>۱</sup> - Preferences

<sup>۲</sup> - If...then...

### ارزش نسبی فرد به عنوان همسر و نوسان در ترجیحات

یکی از عوامل اثرگذار بر نوع ترجیحات و انتخابهای زنان در هنگام انتخاب همسر یا شریک، میزان جذابیت خود آنها و همچنین میزان نسبت جنسی یعنی نسبت مرد به زن آماده برای ازدواج، است. انتخاب جفت در جامعه، در واقع نوعی انتخاب در یک بازار جنسی است. میزان عرضه و تقاضا، یکی از قوانین ثابتی است که حاکم بر اتفاقاتی است که درون این مکان اقتصادی، روی می‌دهد. مجموعه‌ای از عوامل، تعیین کننده میزان ارزش نسبی یک زن به عنوان یک همسر، هستند. بطور مثال، ارزش نسبی یک زن به عنوان یک همسر، پیش‌بینی کننده ترجیحات ابراز شده برای مردانگی‌نمایی یا تقارن چهره‌ای در مردان، بوده است (لیتل و همکاران، ۲۰۰۱). نسبت کمر به لگن (نسبت پهنای لگن به پهنای کمر) که یکی از شاخص‌های جذابیت بدنی زنان است نیز، با ترجیحات زیبایی‌شناختی آنها، همبستگی نشان داده است (پنتون-وک و همکاران، ۲۰۰۳). نهایتاً اینکه لتیل و مانیون (۲۰۰۶)، نشان می‌دهند که این ترجیحات مرتبط با ارزش خود به عنوان همسر، سیال بوده و نسبت به تغییر در نیروهای موجود در این بازار جنسی، حساس است. در پژوهش آنها، دیدن سایر افراد همجنسی که جذاب بودند یا نبودند، خود-ارزیابی زنان از میزان جذابیت خودشان را تحت تاثیر قرار داده و منجر به تغییر در ترجیحات چهره‌ای آنها، می‌شد.

در زنان، نوسان در ترجیح صداهای مردانه و بم‌تر و چهره‌های حاکی از تسلط‌جویی بیشتر با ظاهر کمتر زنانه‌نما و بنابراین بطور بالقوه کمتر جذابی که به میزان کمتری احتمال دارد بتوانند یک رابطه درازمدت با یک مرد جذاب را حفظ کنند، بیشتر است (فینبرگ و همکاران، ۲۰۰۶؛ جانستون و همکاران، ۲۰۰۱). همچنین، نوسان مربوط به چهره ترجیحی، میزان لاس‌زنی و انگیزه برای پیدا کردن شرکایی به غیر از همسر و مراقبت همزمان شوهر با ظهور این تمایلات، در زنانی که بطور نسبی ارزش همسری پایینی دارند، بیشتر گزارش شده است (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). یک نمونه از این زنان، آنهایی هستند که عدم تقارن چهره‌ای بالاتری دارند (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۵).

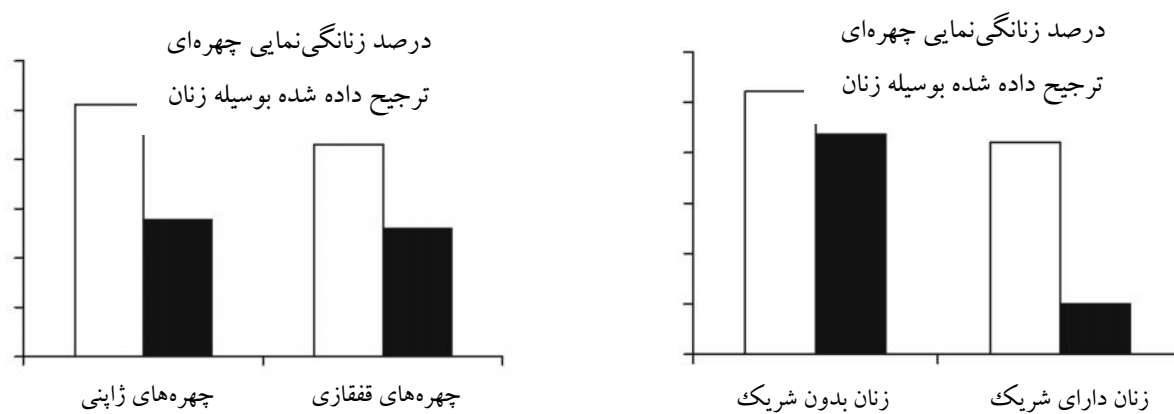
### اثر تجرد/ تاهل بر نوسانات در ترجیحات و رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه

داشتن یا نداشتن شریک جنسی یا همسر، یکی از متغیرهای مهم در تعیین وجود یا عدم وجود و میزان تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی است که همزمان با چرخه قاعدگی، روی می‌دهند. پژوهشها دریافته‌اند که تغییرات در ترجیحات جنسی، یا اساساً فقط در زنان دارای شریک روی می‌دهند و یا اینکه در این زنان، با شدت بیشتری اتفاق می‌افتند. بطور مثال، نوسانات مربوط به ترجیحاتی که مرتبط با چرخه قاعدگی هستند، در زنانی که در یک رابطه با ثبات قرار دارند، بیشتر از زنانی است که مجرد هستند (هاولیسک و همکاران،

<sup>1</sup>- Sexual Marketing

۲۰۰۵). بر همین قیاس، تغییرات در لاس‌زنی با جنس مقابل نیز، در زنان متأهل بیشتر است (هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶).

پنتون- ووک و همکارانش (۱۹۹۹)، انتخاب میزان زنانگی‌نمایی چهره‌ای را در زنان، یک بار بر اساس تعامل داشتن یا نداشتن شریک (تاها) با زمان چرخه قاعدگی و یک بار برای تعامل داشتن یا نداشتن شریک (تاها) با انتخاب دو دسته از چهره‌های مردان (نژاد ژاپنی و قفقازی)، بررسی کردند. نتایج را در نمودار ذیل می‌بینید.



نمودار ۴-۱: تاثیر دو عامل داشتن یا نداشتن همسر و مراحل چرخه قاعدگی بر میزان زنانگی‌نمایی چهره‌ای ترجیح داده شده بوسیله زنان. ستونهای خالی (سفید)، انتخابهای زنان، در زمانی که در مرحله‌ای غیربارور از چرخه قاعدگی هستند را نشان می‌دهند. ستونهای پر (سیاه)، مشخص‌کننده انتخابهای زنان در زمانی از چرخه قاعدگی اند که احتمال حاملگی بالاست. نمودار سمت راست، میزان زنانگی‌نمایی چهره‌ای مرجح بوسیله زنان را در دو گروه از زنان: با و بدون شریک جنسی نشان می‌دهد. همانطور که مشخص است، زنانی که دارای شریک جنسی نیستند، از نظر انتخاب میزان زنانگی‌نمایی چهره‌ای، نوسان و تغییر کمتری را با توجه به مرحله چرخه قاعدگی نشان می‌دهند. اما، تفاوت بین مراحل مختلف چرخه قاعدگی، برای زنانی که دارای شریک هستند، مشهودتر و مشخص‌تر است. نمودار سمت چپ، میزان زنانگی‌نمایی چهره‌ای مرجح در تصاویر دو نژاد از مردان (ژاپنی و قفقازی) بوسیله زنان را، با توجه به مراحل چرخه قاعدگی، نشان می‌دهد. نمونه پژوهش، متشکل از زنان ژاپنی بود. نمودار نشان می‌دهد که زنان ژاپنی در مورد خصیصه میزان زنانگی‌نمایی چهره‌ای هر دو نژاد از مردان، تغییرات همزمان با چرخه قاعدگی نشان می‌دهند. این خود نشان می‌دهد که زنان حتی در صورت عدم برخورد بوم‌شناختی با چهره‌های مردان متعلق به یک نژاد یا قومیت دیگر (در اینجا نژاد قفقازی)، باز هم بر اساس میزان مردانگی- زنانگی‌نمایی چهره‌ای آنها، واکنش نشان می‌دهند (منبع پژوهش و نمودارها برگرفته از پنتون- ووک و همکاران، ۱۹۹۹).

### تاثیر مصرف قرص‌های ضد بارداری بر ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان

تاثیر قرص‌های ضد بارداری بر نوسانات و تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان، یکی از موضوعات مهم و کاربردی در مطالعات رفتارهای جنسی زنان، بوده است. این مسئله بخصوص با توجه به همه‌گیر بودن مصرف قرص‌های بارداری در زنان و تبعات احتمالی مربوط به مصرف این قرصها در حوزه‌های مربوط به

رفتارهای جنسی و تولیدمثلی، حائز اهمیت است. قرصهای ضدبارداری می‌توانند نوسان در ترجیحات را از بین برده و یا حتی آنها را معکوس کنند. مکانیسم اثر قرصهای ضد بارداری، به تاثیر آنها بر سیستمهای هورمونی بدن مربوط می‌شود که بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

مشخص شده که استفاده از قرص‌های ضد حاملگی، تغییر در ترجیحات مربوط به ویژگیهای دیداری مانند چهره جذاب از نظر جنسی و ویژگی‌های بویایی (گانگستاد و ثورنهییل، ۱۹۹۸a؛ پنتون-وک و همکاران، ۱۹۹۹) و ترجیح وجود رفتارهای تسلط‌طلبانه (لوکاسزویسکی و رونی، ۲۰۰۹) را از بین می‌برد. همچنین مشاهده شده که زنانی که از قرصهای ضد حاملگی استفاده می‌کنند، نسبت به آنهایی که از این قرصها استفاده نمی‌کنند، تمایلشان به برقراری روابط خارج از چارچوب زناشویی در اواسط چرخه قاعدگی، کمتر است. در جدول ۱-۱، تاثیرات مربوط به مصرف قرص‌های ضد حاملگی بر تعدادی از ترجیحات جنسی-زیبایی شناختی زنان در هنگام انتخاب شریک و ارزیابی مردان از میزان جذابیت خصایص آنها در زمانی که از قرص‌های ضد حاملگی استفاده کرده یا نکرده‌اند، گزارش شده است.

**جدول ۲-۱: تاثیرات مربوط به مصرف قرص‌های ضد حاملگی بر ترجیحات جنسی-زیبایی شناختی زنان در هنگام انتخاب شریک و ارزیابی مردان از میزان جذابیت خصایص آنها** (جدول برگرفته از آلورنجی و لوما، ۲۰۰۹، برای یافتن منابع پژوهشی گزارش شده در این جدول، به همین منبع مراجعه کنید. نکته: MHC ناحیه‌ای از کروموزوم شماره ۶ است که با یک سری از همبسته‌های محسوس مانند بو، همراه می‌باشد. برای اطلاعات بیشتر در این مورد، رک به فصل چهارم).

منبع پژوهش	نتیجه در زنانی که از قرصهای ضدحاملگی استفاده می‌کردند	نتیجه در زنانی که از قرصهای ضدحاملگی استفاده نمی‌کردند	خصیصه مورد سنجش
Gangestad & Thornhill (1998), Thornhill & Gangestad (1999)	عدم ترجیح بوی بدن مردان متقارن یا نامتقارن	افزایش ترجیح بوی بدن مردان متقارن در اواسط چرخه قاعدگی	تقارن
Feinberg, et al. (2008)	تغییر ضعیف‌تر در طول چرخه قاعدگی	ترجیح افزایش‌یافته برای مردانگی نمایی چهره‌ای و آوایی (صدا) در اواسط چرخه	مردانگی-نمایی
Little, et al. (2002)	تغییری که مرتبط به وضعیت ارتباط (کوتاه‌مدت/ درازمدت) باشد، مشاهده نشد	ترجیح افزایش‌یافته برای مردانگی نمایی چهره‌ای در مواقعی که زن دارای شریک بوده و یا در جستجوی شریکی کوتاه‌مدت می‌بود	ترجیحات زنان
Wedekind, C. et al. (1995), Wedekind, & Furi (1997) Roberts, et al. (2008)	ترجیح مردانی با MHC مشابه با MHC خود ترجیح افزایش‌یافته برای مردانی با MHC مشابه	ترجیح مردانی با MHC نامشابه با MHC خود عدم ترجیح مردانی با MHC مشابه یا نامشابه در مرحله باروری از چرخه قاعدگی	بوی MHC
Pipitone & Gallup, (2008)	عدم تغییر در ارزیابی مردان از جذابیت صدای زنان که مرتبط به چرخه قاعدگی آنها باشد	ارزیابی مردان از جذابیت صدای زنان، زمانی که آنها در اواسط چرخه خود بودند، افزایش می‌یافت	جذابیت صدا
Miller, et al. (2007)	عدم تغییر در ارزیابی مردان از جذابیت کلی زنان که مرتبط به چرخه قاعدگی آنها باشد	ارزیابی مردان از جذابیت کلی زنان، زمانی که آنها در اواسط چرخه خود بودند، افزایش می‌یافت	جذابیت کلی
Kuukasjarvi, et al. (2004)	عدم تغییر در ارزیابی مردان از جذابیت بوی زنان که مرتبط به چرخه قاعدگی آنها باشد	ارزیابی مردان از جذابیت بوی بدن زنان، هنگامی که آنها در اواسط چرخه خود بودند، افزایش می‌یافت	جذابیت بوی بدن

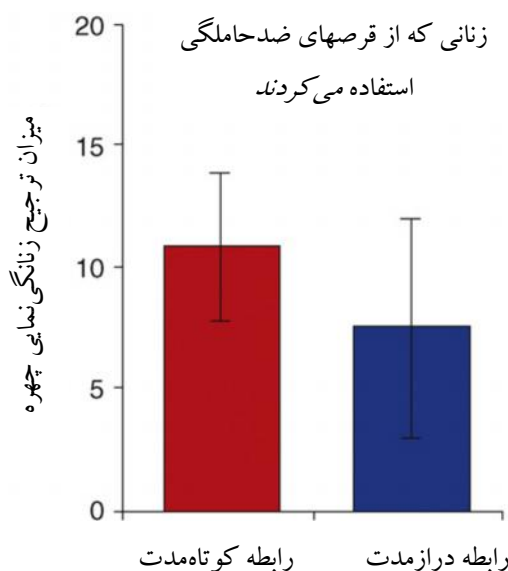
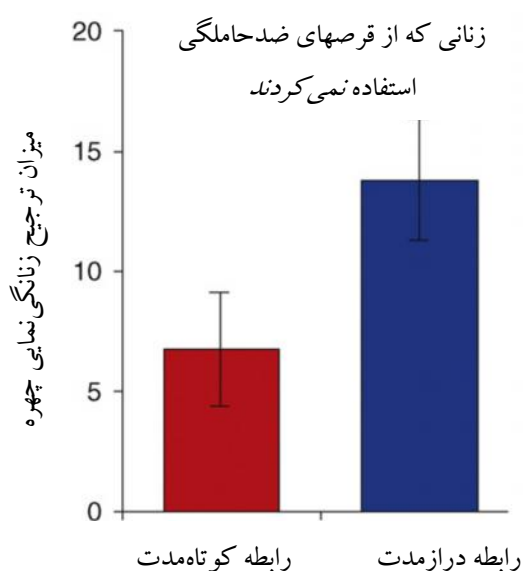
در ذیل نیز، نتیجه یک مطالعه را می‌بینید که ترجیحات چهره‌ای وابسته به بافت ارتباطی زنان را، در زمانیکه از قرصهای ضدحاملگی استفاده می‌کردند با زمانیکه استفاده نمی‌کردند، مقایسه کرده است.



الف) یک چهره ترکیبی (از ترکیب تقریباً ۲۰ تصویر زن و ۲۰ تصویر مرد) که ۵۰ درصد مردانه‌نماتر، شده است



ب) یک چهره ترکیبی (از ترکیب تقریباً ۲۰ تصویر زن و ۲۰ تصویر مرد) که ۵۰ درصد مردانه‌نماتر، شده است



**نمودار ۵-۱:** تاثیر مصرف قرصهای ضدحاملگی خوراکی بر ترجیحات چهره‌ای زنان برای ارتباطات کوتاه مدت و درازمدت. در این پژوهش، زنانی که از قرصهای ضدحاملگی استفاده نمی‌کردند، برای روابط درازمدت، نسبت به روابط کوتاه مدت، چهره‌های کمتر مردانه‌نما را، ترجیح می‌دادند (نمودار ستونی سمت چپ). چنین ترجیحات وابسته به بافت ارتباطی (درازمدت در مقابل کوتاه مدت)، در زنانی که از قرصهای ضدحاملگی استفاده می‌کردند، مشاهده نشد. این دسته از زنان، ویژگیهای زنانه‌نمایی چهره‌ای را، بطور باثباتی هم برای ارتباطات کوتاه مدت و هم روابط درازمدت خود، ترجیح می‌دادند (نمودار ستونی سمت راست). نمونه پژوهش از ۱۵۸ زن بین سنین ۱۶ تا ۳۹ ساله، تشکیل شده بود. عکسهای الف و ب، تصاویری بودند که در این پژوهش استفاده شدند (نمودارها برگرفته از لیتل و همکاران، ۲۰۰۲).

### الگوهای مشترک و تفاوت‌های فردی

همانطور که مرور پژوهشهای انجام شده در اینجا نشان دادند، تمایل زنان از اول چرخه قاعدگی به سمت اواسط و اواخر آن، از الگوی خاصی پیروی می‌کند. بطور مثال همانطور که گفتیم، از اول چرخه قاعدگی که به سمت اواسط آن می‌رویم، در عموم زنان، تغییر به سمت ترجیح چهره‌های مردانه‌نماتر، مشاهده



می‌شود. از آنجایی که ویژگیهای چهره‌ای مانند مردانگی‌نمایی چهره‌ای یا رفتاری در مردان، توزیع وسیعی داشته و چهره هر مرد، در یک نقطه از طیف مردانگی - زنانگی‌نمایی چهره‌ای قرار می‌گیرد، این سؤال پیش می‌آید که چه میزان مردانگی‌نمایی، نشان دهنده چهره مرجح در زنان در اواسط چرخه قاعدگی است. به عبارت دیگر، اگر طیف مردانگی - زنانگی‌نمایی چهره را روی طیفی ۱۰ نمره‌ای در نظر گرفته و عدد ۵ را به عنوان حد وسط مردانگی - زنانگی‌نمایی چهره قرار دهیم، پس آنگاه چهره مرجح بوسیله زنان، چه نمره‌ای را به خود اختصاص خواهد داد؟ این سؤال در مورد تغییرات تمایل زنان در مورد قد، میزان تقارن چهره‌ای، عریض بودن شانه‌ها، رفتارهای حاکی از مردانگی - نمایی، بم بودن صدا و سایر صفات هم مطرح می‌شود. این سؤال، سئوالی جالب و بحث‌انگیز بوده که جوابهای متعددی به آن داده شده است. بعضی از پژوهشها نشان داده‌اند که هر چند الگوی تغییر در ترجیحات زنان، در همه مطالعات انجام شده و بر روی گروههای نمونه‌ای متفاوت، الگویی مشابه و شبیه به هم می‌باشند اما ممکن است که زنان متعلق به نژادها، قومیت‌های یا گروههای مختلف و یا با عوامل زیستی (مانند عوامل فیزیولوژیکی، هورمونی و نورولوژیکی) متفاوت، حد متفاوتی از خصایص یاده شده را در مراحل مختلف چرخه قاعدگی ترجیح دهند (پرت و همکاران، ۱۹۹۸ و پنتون - وک و همکاران، ۱۹۹۹). نکته مهمی که در اینجا باید مورد توجه قرار بگیرد، الگوی مشترک و مشابه زنان متعلق به فرهنگهای مختلف، از نظر تغییرات و نوسانات مرتبط با چرخه قاعدگی است. بطور مثال، مهم اینست که اغلب زنان، در اواسط چرخه قاعدگی خود، چهره‌ای را ترجیح می‌دهند که مردانه‌نماتر از چهره‌ای است که در سایر مراحل چرخه قاعدگی ترجیح می‌دهند. هر چند که ممکن است بین زنان، از نظر شدت اختلاف بین مردانگی‌نمایی ترجیح داده شده در مراحل مختلف قاعدگی، تفاوت‌هایی مشاهده شود. همچنین ممکن است که در یک زن، شریک انتخابی کوتاه‌مدت، از نظر مردانگی‌نمایی بدن و رفتار، شبیه به شریک انتخابی درازمدت او باشد. درحالیکه، در مورد زنی دیگر، بین این دو، تفاوت زیادی وجود داشته باشد. ذکر مثال کمک‌کننده است. فرض کنید که یک زن برای اواسط چرخه قاعدگی خود، چهره‌ای با میزان مردانگی‌نمایی ۸ (در یک طیف ده نمره‌ای) و در مراحل دیگر از چرخه قاعدگی‌اش، چهره‌ای با مردانگی‌نمایی ۶ را ترجیح دهد. زن دیگری برای این مراحل، به ترتیب، چهره‌هایی با مردانگی‌نمایی ۷ و ۳ را ترجیح می‌دهد. مشخص است که بین این دو زن، از نظر میزان مردانگی‌نمایی چهره‌ای انتخابی در مراحل مختلف، تفاوت وجود دارد؛ به نحوی که زن اول در هر دو شرایط، چهره‌هایی را انتخاب می‌کند که نسبت به انتخابهای زن دوم، مردانه‌نماتر هستند. اما چیزی که هر دو زن در آن شریک هستند اینست که هر دوی آنها، در اواسط چرخه قاعدگی، چهره‌ای را ترجیح می‌دهند که مردانه‌نماتر از چهره انتخاب شده در سایر مراحل است. به عبارت دیگر، هر دوی آنها، یک الگو<sup>۱</sup> و روند<sup>۲</sup> مشترک در مورد نوسانات مرتبط با

---

<sup>۱</sup> - Pattern

<sup>۲</sup> - Trend

چرخه قاعدگی، نشان می‌دهند. در این کتاب، بحث ما نیز همین الگوها و روندهای کلی و همگانی قابل مشاهده در مورد تغییرات و نوسانات در ترجیحات جنسی زنان است (البته در فصول بعد، درباره علل تفاوت‌های فردی زنان با یکدیگر نیز، تا حدی بحث خواهد شد).

### پیش‌بینی جمعیت‌شناختی و پیش‌بینی فرد-ویژه

یک برداشت ضمنی مهم در مورد مطالب قسمت قبل اینست که اگر ثابت شود (همانطور که اثبات شده)، بین زنان مختلف، از نظر میزان تغییر در ترجیحات تفاوت وجود دارد، پس باید بپذیریم که امکان پیدا کردن چهره کاملاً مرجح در اواسط چرخه قاعدگی (از نظر ویژگی‌های یاد شده) که از نظر همه زنان، کاملاً مرجح باشد، کاری دشوار و یا حتی بعید باشد. این خود تلویح مهم دیگری را در بر دارد و آن اینست که با توجه به مطالب گفته شده در بالا، امکان اینکه هر زنی با داشتن هر مردی (و با هر میزان ویژگی‌های هماهنگ با الگوی ترجیحی زنان)، احساس تمایل به داشتن ارتباط با، یا جذب شدن به مردی به غیر از همسر اول خود را داشته باشد، وجود دارد. یک مثال، این مسئله را بیشتر روشن می‌کند. فرض کنید که زنی همسری دارد که از نظر میزان مردانگی‌نمایی چهره، عدد ۷ را به خود اختصاص داده است. اگر چنانچه پژوهش‌ها ثابت کرده باشند که میزان مردانگی‌نمایی چهره‌ای مرجح بوسیله زنان آن جامعه، بطور میانگین عدد ۷ است، آیا این مسئله تضمین‌کننده اینست که این زن، تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی در ترجیحات خود نشان ندهد؟ جواب این مسئله خیر است. هر چند میزان مردانگی‌نمایی چهره‌ای شوهر این زن ۷ و دقیقاً برابر با میانگین مردانگی‌نمایی چهره‌ای مرجح بوسیله زنان آن فرهنگ است، اما این عدد، می‌تواند صرفاً نشان‌دهنده میزان میانگین مردانگی‌نمایی چهره‌ای انتخاب شده بوسیله زنان آن جامعه و نه مقدار ترجیح داده شده بوسیله آن زن معین، باشد. به عبارت دیگر، زن مذکور، ممکن است نسبت به زنان دیگر، میزان متفاوتی (پایین‌تر یا بالاتری) از مردانگی‌نمایی چهره را ترجیح دهد. این مسئله، یادآور تفاوت بین پیش‌بینی جمعیت‌شناختی<sup>۱</sup> و پیش‌بینی فرد ویژه<sup>۲</sup> یا مختص فرد، در روانشناسی است. این تفاوت، گویای این مطلب است که پژوهش‌های روانشناختی، اقدام به سنجش برآورد میانگین‌ها می‌کنند و نه نمرات تک تک افراد. به همین دلیل، گفته می‌شود که نتایج و داده‌های بدست آمده از تحقیقات روانشناسی، برای پیش‌بینی‌های جمعیت‌شناختی یا اقدام به پیش‌بینی در مورد جمعیت‌های انبوه و نه پیش‌بینی در مورد تک تک افراد، مناسب‌اند. علت این مسئله هم اینست که این نتایج، از میانگین نمرات جمعیت‌های انبوه، بدست آمده و نشان‌دهنده میانگین نمرات یک جمعیت و نه نمرات مجزای افراد آن جمعیت، هستند. از طرف دیگر، هنگامی که قصد پیش‌بینی در مورد رفتار یک فرد مشخص را داریم می‌بایست به پیش‌بینی فرد ویژه یا پیش‌بینی در مورد آن فرد خاص، اقدام

<sup>1</sup>- Nomothetic Prediction

<sup>2</sup>- Idiographic Prediction

کنیم. بدیهی است که در اینجا، داده های بدست آمده از انبوه جمعیتی خاص و میانگین آن جمعیت، برای کار ما کافی نخواهد بود، چرا که نمره یک فرد در متغیرهای روانشناختی مختلف، می تواند به میانگین گروه خود نزدیک یا از آن، دور باشد. بطور مثال، چنانچه میانگین نمرات یک گروه، در متغیر الف، برابر ۱۸ و میانگین گروه دوم در همین متغیر، ۱۶ باشد، می توانیم بگوییم که میانگین نمرات گروه اول، بالاتر از گروه دوم بوده است. اما آیا همچنین می توانیم نتیجه گیری کنیم که هر کس که در گروه اول قرار دارد، نسبت به هر شخص دیگری که در گروه دوم قرار دارد، نمره بالاتری کسب کرده است؟ قطعاً خیر، چرا که ممکن است تعدادی از افراد در گروه دوم، حتی نمراتی بسیار بالاتر از میانگین گروه اول کسب کرده باشند اما از آنجایی که میانگین، جمع نمرات افراد هر گروه تقسیم بر تعداد افراد همان گروه است، میانگین نمرات یک گروه می تواند از نمرات بعضی از اعضای آن گروه بسیار متفاوت باشد. در مورد سؤال مطرح شده در اینجا و در مثال ذکر شده در بالا، فرض می کنیم که میانگین نمره مردانگی نمایی چهره ای مرجح بوسیله یک گروه از زنان، عدد ۷ باشد. حال در پژوهشی، به منظور سنجش احتمال انتخاب شدن به عنوان چهره مرجح بوسیله زنانی که در اواسط چرخه قاعدگی خود به سر می برند، اقدام به مقایسه چهره مرد مذکور با میزان مردانگی نمایی چهره ای ۷ با چهره مردی که میزان مردانگی نمایی آن ۵ است، می کنیم. بطور قطع، چهره مرد شماره اول، چهره مرجح بوسیله میانگین زنان یعنی عموم زنان و یا اکثریت آنها، خواهد بود. اما در مورد انتخاب شدن چهره او بوسیله یک زن معین (مثلاً همسر خودش)، چه می توان گفت؟ هر چند مرد شماره یک، می تواند مطمئن باشد که با توجه به فاصله او و رقیب او از حد ایده آل مرجح زنان، چهره اش به عنوان چهره مرجح نسبت به مرد شماره دو، انتخاب خواهد شد اما از اینکه در أخذ رای یک زن خاص و مثلاً همسر خودش، گوی را به مرد دوم نبازد، هیچ تضمینی وجود ندارد؛ زیرا انتخابهای فردی زنان تاحدی از یکدیگر متفاوت است. این همان داستان «بر لشکری فائق آمدن و از سربازی شکست خوردن» است! در اینجا، نتیجه گیری کلی اینست که مرد شماره یک با عدد ۷، مورد انتخابهای بیشتری قرار گرفته و به دفعات بیشتر و با احتمال بیشتری بوسیله زنان و احتمالاً همسرش انتخاب می شود، اما این مطلب به معنی این نیست که او حتماً، در همه موارد و بوسیله همه زنان، انتخاب خواهد شد. جمله «زیبایی به چشم بیننده بستگی دارد»<sup>۱</sup> که در عنوان مقالات پژوهشی نیز استفاده شده، اشاره به همین تفاوت های فردی در انتخاب های جنسی، دارد.

### کدام مردان، همیشه جذاب اند؟

اکثریت پژوهش های انجام شده نشان داده اند که آنچه که در اواسط چرخه قاعدگی، از نظر زنان جذاب بوده و آنها را تحریک می کند عبارتند از: مردانگی نمایی و تقارن چهره ای بالاتر، قد بلندتر، شانه های عریض تر، صدای بم تر، رفتارهای تسلط طلبانه و رقابتی تر و... از طرف دیگر، پژوهشها نشان می دهند که زنانی که با

<sup>1</sup> - Beauty is in the eye of the beholder

مردانی جفت می شوند که آنها را نا جذاب ادراک می کنند، در طول چرخه، نوسان بیشتری در ترجیحات مربوط به انتخاب شریک، نشان می دهند (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲). در مطالعه گانگستاد، ثورنهییل و گارور-آپگار (۲۰۰۵b) زنانی که با مردان با تقارن بالاتر ازدواج کرده بودند، در اواسط چرخه، نوسان بیشتری را در جذب شدن به شرکایشان تجربه کردند تا زمانی که با مردانی ازدواج کرده بودند که عدم تقارن بیشتری داشتند. دو مطالعه دیگر (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶) هم دریافتند که زنانی که با مردانی ازدواج کرده بودند که آنها را از نظر جنسی جذاب ارزیابی نمی کردند، افزایش بیشتری در جذب شدن به مردانی به غیر از همسرانشان تجربه کردند تا زمانی که با مردان با جذابیت جنسی بالاتر جفت شده بودند. بر این اساس، هم میزان جذابیت همسر اول و هم کیفیت ژنتیکی یا هماهنگی ژنتیکی بین زوجین (این مطلب در فصل چهارم مورد بحث قرار خواهد گرفت)، نوسانات جنسی همزمان با چرخه قاعدگی را تعدیل می کنند (آلورنجی و لوما، ۲۰۰۹). حال دوباره این سؤال پیش می آید که آیا فقط مردانی که در این متغیرها، نمرات پایین تر کسب می کنند در معرض خیانت قرار دارند؟ و آیا مردانی که از نظر ویژگیهای ذکر شده، در شرایط مناسبی قرار می گیرند، از این مسئله مبرا هستند؟ به چندین دلیل، جواب این سؤال نیز خیر است. دوباره فرض کنید که زنی همسری دارد که از نظر میزان مردانگی نمایی چهره‌ای عدد ۷، از نظر متوسط میزان قد مردان عدد ۸ و از نظر میزان تقارن چهره‌ای عدد ۹ را به خود اختصاص داده است. از نظر سایر خصایص جذابیت افزای جسمی و رفتاری نیز، نمرات متفاوتی کسب کرده است. حال، آیا همسر این مرد، در اواسط چرخه قاعدگی، تغییر در ترجیحات نشان نخواهد داد؟ برای جواب دادن به این سؤال، مواردی را با هم مرور می کنیم. اول اینکه، این مرد، در هر کدام از ویژگیهای یاد شده، نمره‌ای را به خود اختصاص می دهد که از عده‌ای از مردان بالاتر و از عده‌ای دیگر، پایین تر است. بر همین قیاس، به ناچار، در نظر همسرش، نسبت به عده‌ای از مردان اطراف خود، جذاب تر و نسبت به عده‌ای دیگر، کمتر جذاب است. خلاصه این معادله این خواهد بود که هر مردی با هر میزان جذابیت، مردانی را در اطراف خود دارد که از او جذاب ترند (دست بالای دست، خیلی زیاده!). دوم اینکه، این مرد (مانند اکثر مردان دیگر)، در صفات مختلف چهره ای، بدنی، و رفتاری، نمرات متفاوتی را به خود اختصاص داده و احتمال اینکه از نظر تمام خصایص جذاب از نظر زنان، امتیاز مورد نظر آنها را کسب کند، صد درصد نیست و البته همسر او نیز به گروه زنان تعلق دارد. هر چند که، این درست است که بین داشتن صفات مختلف جذابیت افزای نام برده، همبستگی یافت شده است و بطور مثال، بین میزان تقارن چهره‌ای و مردانگی نمایی چهره یعنی دو خصیصه جذاب و تحریک کننده از نظر جنسی در اواسط چرخه قاعدگی، همبستگی وجود دارد اما میزان این همبستگی‌های گزارش شده نیز، صد در صد است.

---

<sup>1</sup>- Genetic Compatibility

در حالت دیگر، فرض می‌کنیم که مردی در تمام ویژگی‌های یاد شده، نمره مورد علاقه میانگین زنان و همسر خود را، کسب کند. اگر چه که این مرد، در خصایص یاد شده، گوی سبقت را از رقبایی که در این خصایص، نمره‌ای پایین‌تر از او کسب می‌کنند، ربوده است. اما او، همچنان نسبت به سایر مردان با همین نمره، آسیب پذیر است. فرض کنید خلاصه‌ای از نمرات کسب شده بوسیله یک مرد در متغیرهای مختلف زیبایی‌شناختی را جمع کرده و به جذابیت جنسی او از صفر تا ۱۰۰ نمره بدهیم و او نمره‌ای در حد بسیار بالای جذابیت و بطور مثال نمره ۹۵ را کسب می‌کند. این مرد اگر چه نسبت به مردانی با نمرات پایین‌تر یعنی در واقع اکثریت مردان آن جامعه، جذاب‌تر است، اما او همچنان با رقابت تعدادی زیادی از مردانی مواجه می‌شود که همانند او نمره ۹۵ یا بالاتر را به خود اختصاص داده‌اند. اگر چه که از نظر درصدی، تعداد این مردان، نسبت به جمعیت کلی مردان، کم خواهد بود، اما بدیهی است که تعداد عملی این مردان در یک جمعیت انبوه، بسیار زیاد خواهد شد. در یک جمعیت یک میلیونی از یک شهر، تعداد زیادی از مردان آن شهر، در مجموع نمره جذابیت ۹۵ یا بالاتر را به خود اختصاص می‌دهند که با قدرت جذابیت این مرد، برابری می‌کند. همانطور که در فصول بعد به این مسئله خواهیم پرداخت، تنوع‌طلبی جنسی که به معنای تمایل به ارتباط با مردان متفاوت و متعدد است، منجر به این می‌شود که زنان نسبت به مردان متعددی، کشش و تمایل داشته باشند.

نتیجه‌گیری کلی اینکه، هر چند که بر اساس پژوهشهای انجام گرفته در زمینه رابطه خیانت زنان و جذابیت همسرانشان، مردان کمتر جذاب (کمتر جذاب بر اساس خصایص یاد شده و به نحوی که بحث آنها مطرح شد)، نسبت به خیانت همسرانشان و بخصوص در اواسط چرخه قاعدگی آسیب‌پذیرتر هستند، اما این مطلب اصلاً به این معنی نیست که مردان جذاب‌تر، هیچ‌گونه آسیب‌پذیری ندارند.

### جذابیت تا چه میزان

نتیجه کلی که از مباحث مربوط به رابطه انتخاب جفت با ملاکهای جذابیت گرفته می‌شود این است که زنان بخصوص در اواسط چرخه و برای روابط کوتاه‌مدت، جذب زیبایی و جذابیت جسمانی می‌شوند، درحالی‌که برای روابط درازمدت، به سایر ویژگیهای یک مرد مانند وضعیت اقتصادی-اجتماعی یا خصایص شخصیتی او، اولویت می‌دهند. البته زنان در هر دو نوع رابطه کوتاه‌مدت یا درازمدت، هم به جذابیت جسمانی و هم به طبقه اقتصادی-اجتماعی و شخصیت شریک، توجه دارند ولی تفاوت در میزان اهمیت دادن و اولویت‌دهی است. حال نوبت به این سؤال می‌رسد که چه میزان جذابیت جسمانی یا شرایط مناسب اقتصادی-اجتماعی، می‌تواند یک زن را راغب به برقراری رابطه کوتاه‌مدت یا درازمدت کند؟ جواب این سؤال بطور ساده از اصل بهترین فرد در دسترس<sup>۱</sup>، تبعیت می‌کند. زنان نیز همانند مردان، برای رسیدن به

<sup>1</sup>- The best available partner

آنچه که می‌خواهند، محدودیتهایی دارند مانند جذابیت‌های بالقوه خود آنها به عنوان یک همسر یا شریک و این باعث می‌شود که هنگام شریک‌یابی مجبور باشند که به مناسبترین گزینه‌هایی که در دست‌رسان است، راضی شوند. در هنگام انتخاب شریک برای یک رابطه کوتاه مدت، این مناسب‌ترین گزینه در دسترس، برای یک زن معین می‌تواند جذابیت جسمانی هشت (در یک طیف ده نمره‌ای فرضی) و برای زنی دیگر، جذابیت سه باشد. اما دوباره علی‌رغم این تفاوت‌های فردی، یک الگوی مشترک برای همه زنان وجود دارد و آن این است که اغلب زنان برای روابط کوتاه‌مدت یا در اواسط چرخه قاعدگی، به جذابیت جسمانی اهمیت بیشتری می‌دهند. درحالی‌که ممکن است برای روابط درازمدت یا در سایر مراحل چرخه، برای ویژگی‌های دیگر شریک مانند شرایط اقتصادی-اجتماعی، شخصیت و منش او، اهمیت زیادی قائل شوند.

### مراحل چرخه قاعدگی و میزان احتمال خیانت زناشویی

اگرچه پژوهش‌های انجام شده در حیطه خیانت زناشویی، نشان داده‌اند که اواسط چرخه قاعدگی، اوج میزان خیانت در زنان است و به عبارت دیگر، میزان خیانت در زنان، الگویی مبتنی بر چرخه قاعدگی دارد اما این یافته به این معنی نیست که خیانت در زنان، فقط در اواسط چرخه قاعدگی و آن هم فقط در پاسخ به تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی، روی می‌دهد.

از طرف دیگر، روی ندادن خیانت در اواسط چرخه قاعدگی نیز، به این معنی نیست که علت خیانت، در چارچوب تبیینات تکاملی توجیه نمی‌شود. خیانت در زنان و ارتباط جنسی در آنها، بنا بر دلایل اولیه<sup>۱</sup> متعدد و متفاوت و در هر زمانی از چرخه قاعدگی ممکن است روی دهد. اما اغلب این دلایل اولیه، ریشه در دلایل غایی<sup>۲</sup> یا نهایی که همان فرایندهای تکاملی باشند، دارند. در فصول بعد به تمایز این دو دسته از دلایل خواهیم پرداخت.

### انواع خیانت و چرخه قاعدگی

خیانت‌های جنسی-زناشویی را از یک نظر، می‌توان به دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد. در یک طبقه، خیانت‌هایی قرار می‌گیرند که شامل روابط بسیار گذرای جنسی هستند که اصطلاحاً روابط جنسی اتفاقی<sup>۳</sup> نامیده می‌شوند که رابطه یک‌شبه<sup>۴</sup> جزو آنها قرار می‌گیرند. همانطور که از نامشان پیداست، این روابط، به روابط جنسی بین افرادی کاملاً یا تقریباً غریبه که مدت زمان زیادی از آشنایی آنها با همدیگر نمی‌گذرد، گفته می‌شود. بعد از این ارضای جنسی، رابطه ممکن است ادامه یافته و یا قطع شود. در طبقه دوم از خیانتها، یک مرد

1- Proximate

2- Ultimate

3- Causal Sex

4- One-night Stand

یا زن متاهل، در قالب یک رابطه درازمدت‌تر، اقدام به ارتباط با فردی دیگر می‌کند. این گونه از ارتباطات را نیز، می‌توان بر اساس مدت زمان آنها از همدیگر، متمایز کرد اما غالباً نسبت به روابطی که در دسته اول قرار می‌گیرند، طولانی‌ترند. این دو گروه کلی خیانت، از نظر نحوه شروع و تداوم احتمالی، با یکدیگر متفاوت هستند. خیانت‌های جنسی‌ای که در دسته دوم قرار می‌گیرند، ممکن است با خیانتی از نوع عاطفی یا هیجانی شروع شده یا همراه باشند. بدیهی است که برای برقرار شدن ارتباط جنسی در این گونه از خیانتها، مدت زمان زیادتری از زمان شروع رابطه و آشنا شدن طرفین، مورد نیاز است تا در روابط جنسی اتفاقی. از طرف دیگر، ممکن است که این دو دسته خیانت، از نظر عوامل سازنده، با همدیگر متفاوت بوده یا نبوده باشند. در طبقه اول، حالت فوریتی- جنسی خیانت و برانگیزاننده بودن موقعیت از نظر جنسی، بیشتر به چشم می‌خورد. درحالی‌که در طبقه دوم، احتمالاً آمیزه‌ای از خیانت جنسی و عاطفی را شاهد هستیم. علت نیز اینست که از نظر روانشناختی، نیاز به مدت زمان خاصی به منظور برقرار شدن علاقه هیجانی و عاطفی بین دو جنس بوده و این در حالیست که طبق تعریف، خیانت‌های طبقه اول در شرایطی روی می‌دهند که طرفین، حداقل آشنایی را با همدیگر داشته، هیچ‌گونه آشنایی قبلی با هم ندارند و یا در صورت وجود آشنایی، رابطه بین آنها، در هر حال، گذرا و ناپایدار است. البته خیانت چه یک شبه باشد و چه درازمدت، می‌تواند به علت کاملاً جنسی، عاطفی و یا ترکیبی از هر دو، روی دهد. به همین خاطر، نحوه شروع، نوع و تداوم خیانت، لزوماً با انگیزه‌های شروع یا دوام‌دهنده خیانت، مربوط نیستند. یک فرد، ممکن است به عللی کاملاً جنسی، اقدام به یک خیانت درازمدت کند و فردی دیگر، بنا به عللی که بعد عاطفی دارند، اقدام به یک رابطه جنسی اتفاقی نماید. البته این نیز نباید فراموش شود که عموم زنانی که خیانت می‌کنند، ترجیح می‌دهند تا در توجیه چرایی خیانت خود، علت را به مسائل عاطفی نسبت دهند، حتی اگر علل کاملاً جنسی در میان باشد. این مسئله، علاوه بر اینکه موجب کاهش حس شرمندگی آنها می‌شود، در برانگیختن حس همدلی دیگران موثر بوده و همچنین به میزان بیشتری می‌تواند شوهر را مقصر اصلی خیانت جلوه دهد. علت خیانت هر چه که باشند، چه جنسی و چه عاطفی و در هر طبقه‌ای که بگنجد، ریشه‌های تکاملی معینی دارند.

با توجه به مطالب گفته شده، نباید پژوهش‌های مرور شده در بالا، باعث شود تا اینطور تصور کنیم که زنی که قصد رابطه خارج از چارچوب زناشویی دارد، بطور کاملاً مکانیکی و مانند یک خواب‌گرد، در اواسط چرخه قاعدگی یعنی هنگامی که ساعت بیولوژیکی‌اش صدا می‌کند، راه افتاده و به دنبال مردی می‌گردد که شمایل گفته شده در بالا و مرجح بوسیله زنان را داشته باشد. چنانچه زنی قصد ارتباطات فرازناشویی داشته باشد، مجبور است که رفتارهای خود را علاوه بر علایق خود، با محدودیتها و موانع بیرونی و درونی نیز، هماهنگ سازد. بطور مثال، گفتیم که پژوهشها نشان داده‌اند که زنان اغلب در اواسط چرخه قاعدگی است که یک سری از ویژگیهای چهره‌ای، بدنی و رفتاری خاص را از نظر جنسی جذاب می‌یابند، درحالی‌که در سایر مراحل، این ویژگیها برایشان جذابیت زیادی ندارد. با توجه به این یافته، فردی ممکن است بپندارد که زنان

برای عمل بر مبنای تغییر در ترجیحاتشان، ترجیح می‌دهند که ارتباط جنسی اتفاقی را انتخاب کنند، زیرا در سایر مراحل چرخه قاعدگی، آن شریک را چندان جذاب نیافته و در نتیجه نیاز ندارند که با او رابطه‌ای درازمدت داشته باشند. اما رفتارهای واقعی زنان، چیز دیگری و اتفاقاً برعکس را نشان می‌دهد. در واقع، تمایل زنان به روابط جنسی اتفاقی، در پژوهشهای مکرر، پایین گزارش شده، به نحوی که اغلب آنها می‌گویند که برای برانگیخته شدن از نظر جنسی بوسیله یک شریک جدید، نیاز به زمان دارند. چنانچه زنی، قصد رابطه فرازناشویی داشته باشد، معمولاً اقدام به تشکیل یک رابطه مدت‌دار با شخصی به غیر از همسرش می‌کند. پیدا کردن شریک مناسب و باثبات و زمان و انرژی مورد نیاز برای این مسئله، نیاز به آشنایی با خصایص و از جمله رازداری او و سایر چالشهای مربوط به پیدا کردن یک شریک فرازناشویی مناسب، می‌تواند باعث شود تا زنان برای برقراری روابط فرازناشویی خود، نوع دوم خیانت را ترجیح دهند.

برای بحثهای ما در این کتاب، مهم نیست که شکل ظاهری و بیرونی خیانت زناشویی در زنان چگونه است، بلکه مهم اینست که زنان چنانچه قصد خیانت زناشویی داشته باشند، بیشتر شرکایی را انتخاب می‌کنند که دارای ویژگیهای هستند که آنها را برشمردیم. نکته دوم اینکه، نحوه شریکیابی یک زن به هر طریق که باشد (تصادفی یا مدت‌دار)، بیشترین زمانی که احتمال دارد آن زن با شریک دومش آمیزش جنسی داشته باشد، اواسط چرخه قاعدگی است.

### ناوابستگی فرهنگی نتایج پژوهش‌ها

اگر چه که تعداد قابل توجهی از مطالعات انجام شده درباره ارتباط چرخه قاعدگی و تغییرات جنسی همزمان با آن (همانند بسیاری از دیگر موضوعات علمی)، مربوط به پژوهشهای کشورهای غربی هستند اما تعداد قابل ملاحظه‌ای از این تحقیقات، در بسیاری از کشورهای دنیا انجام شده که نتایج آنها متفق القول بوده‌اند. این پژوهشها، تقریباً در هر منطقه‌ای از جهان، از جوامع توسعه یافته‌ای مانند آمریکا، انگلیس و ژاپن گرفته تا قبایل بدوی در آفریقا و گینه نو انجام شده‌اند. هرچند متأسفانه در بعضی از کشورها مانند کشور ما، در این زمینه‌ها، پژوهشهای چشمگیری به چشم نمی‌خورند (در واقع تا به حال اصلاً پژوهشی انجام نشده است!). از طرف دیگر، از آنجایی که در سبب شناسی تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی، علل زیستی - هورمونی و زیستی - تکاملی نقش دارند، بسیار بعید است که در این مورد، تغییرات وابسته به فرهنگ در وجود یا عدم وجود تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی، تاثیری داشته باشند. این مسئله هماهنگ با نتایج پژوهشهای انجام شده بین فرهنگی در این زمینه است. به همین خاطر، تعمیم داده‌ها، کاملاً امکان پذیر است.

نکته دیگر اینکه هر چند که وضعیت فرهنگی جوامع، احتمالاً تاثیری بر وجود یا عدم وجود این چرخشهای ترجیحاتی مرتبط با چرخه در زنان، نخواهد داشت. اما هر چقدر که جامعه‌ای به سمت لیبرال‌تر شدن پیش رود، مشاهدات فوق با احتمال بیشتری در رفتار واقعی زنان، جریان خواهد داشت. این مسئله از آن



جهت است که آزادگرایی و تاکید بر آزادیهای فردی، راه ابراز مکنونات درونی افراد را تسهیل می‌کند. جوامعی مثل جامعه ما که جزو جوامع در حال گذار هستند نیز، به نوعی نمایانگر و محل آزمایشی برای این عقیده هستند.

## فصل دوم: انعطاف‌پذیری جنسی و تفاوت‌های بین دو جنس در آن

موضوعات کلی مورد بحث در این فصل:

- تعریف انعطاف‌پذیری جنسی
- مرور شواهد پژوهشی نشان دهنده تفاوت دو جنس در انعطاف‌پذیری جنسی

پژوهش‌های انجام شده در زمینه انعطاف‌پذیری جنسی<sup>۱</sup> در دو جنس و تبعات و تلویحات آنها، از جمله حوزه‌های پژوهشی هستند که به دانش و فهم ما از بافتار، ظرافت و پیچیدگی رفتارهای جنسی دو جنس و همچنین تمایلات و جنبه‌های پنهان رفتارهای جنسی آنان می‌افزایند. به همین دلیل، پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام می‌شوند را باید به عنوان یکی از عوامل مفید و اثرگذار در درک، تبیین و ارائه راهکار در مورد مسائل جنسی انسان دانست.

---

<sup>1</sup>- Sexual plasticity

### تعریف انعطاف‌پذیری جنسی

انعطاف‌پذیری جنسی به میزان تغییرات در رفتارهای جنسی، نگرشها و ارزشهای فرد که با گذشت زمان یا تغییرات محیطی روی می‌دهند، گفته می‌شود. به عبارت روشن‌تر، چنانچه رفتارها، نگرشها و ارزشهای فرد، با گذشت زمان و یا با تغییر از محیطی به محیط دیگر، به میزان قابل ملاحظه تغییر یابد، گفته می‌شود که انعطاف‌پذیری جنسی در آن فرد، زیاد است. تغییرات محیطی، هم شامل تغییرات وسیع مانند تغییرات اقتصادی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی روی داده در یک جامعه و هم تغییرات بلافصل مانند قرار گرفتن در شرایطی به غیر از شرایط فعلی مانند حضور در یک مهمانی که با شرایط خانوادگی فعلی فرد متفاوت است، می‌شوند.

رفتارها، نگرشها و ارزشهای جنسی که می‌توانند تغییر یابند، طیف زیادی را در بر می‌گیرند. از آن جمله می‌توان از میل یا سابق جنسی<sup>۱</sup>، فعالیت‌های جنسی فرد در ارتباط جنسی<sup>۲</sup>، گرایش جنسی<sup>۳</sup>، درگیر شدن در روابط خارج از چارجوب زناشویی یا خیانت<sup>۴</sup> نام برد.

بطور کلی، شاید حجم پژوهش‌های انجام‌شده تا به حال، ما را وادار به پذیرش این واقعیت کنند که در تعداد قابل ملاحظه‌ای از موارد، اصل با ثبات در مورد رفتارهای جنسی زنان، بی‌ثباتی است. زندگی جنسی مردان، یک رویداد نسبتاً باثبات، یکنواخت و قابل‌پیش‌بینی است. رفتارهای جنسی آنها، همچون یک موج سینوسی با پستی و بلندیهای کوتاهی است که در مجموع، حالتی با ثبات، یکنواخت و قابل‌پیش‌بینی به رفتارهای آنها می‌دهد. اما رفتارهای جنسی زنان، همچون امواج دریاست که جذر و مدها و طوفانها و آرامش‌های زیادی را به خود می‌بیند.

یک نکته مهم در مورد تفاوت‌های دو جنس در زمینه انعطاف‌پذیری جنسی اینست که اگر چه که انعطاف‌پذیری بالاتر یا پایین‌تر، لزوماً هیچ‌گونه برتری نسبت به همدیگر ندارند، اما به منظور درک بهتر و برخورد درست با هر یک از دو جنس و همچنین فهم بیشتر از ارتباط بین میزان انعطاف‌پذیری جنسی با شکل‌گیری رفتارهای جنسی، شناخت آنها حائز اهمیت است. وجود تفاوت‌های جنسیتی در انعطاف‌پذیری جنسی، مطابق با ویژگیهای کارکردی میزان انعطاف‌پذیری در هر یک از دو جنس بوده و بنابراین باید بگوییم که تفاوت‌های دو جنس در این زمینه، نه تنها مطلوب که بلکه لازم هم بوده است.

<sup>1</sup> - Sexual desire or drive

<sup>2</sup> - Sexual activities

<sup>3</sup> - Sexual orientation

<sup>4</sup> - Extra pair affairs or infidelity

### شواهد پژوهشی حاکی از انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان

«زندگی جنسی زنان، یک سفر دریایی پر ماجرا، بی‌ثبات و غیرقابل پیش‌بینی است. سفری که با قایقی به نام چرخه قاعدگی، پر ماجراتر هم می‌شود».

چنانچه بخواهیم بپذیریم که دو جنس، در رفتارهای جنسی خود انعطاف‌پذیری دارند، آنها می‌بایست در طیفی از مسائل جنسی با هم متفاوت باشند. بومیستر (۲۰۰۰) در مقاله مروری خود، چندین پیش‌بینی کلی قابل‌آزمون را بر اساس تفاوت فرض شده بین دو جنس در مورد انعطاف‌پذیری جنسی مطرح می‌کند. این پیش‌بینی‌ها عبارتند از: الف) تغییر در رفتارهای جنسی در طول زمان و تغییر در گرایش جنسی، ب) تغییر در رفتارهای جنسی که همزمان با تغییر در متغیرهای فرهنگی-اجتماعی روی می‌دهند و ج) ارتباط بین نگرشهای جنسی و رفتارهای واقعی. در ذیل، به مرور پژوهشهای مربوط به رفتارها، نگرشها و ارزشهای جنسی که هر یک از آنها، از انعطاف‌پذیری جنسی تاثیر می‌پذیرند، می‌پردازیم. مشاهده تفاوت در زمینه‌های ذکر شده ما را به این نتیجه‌گیری خواهد رساند که دو جنس، در میزان انعطاف‌پذیری جنسی با هم متفاوت هستند.

### تغییر در فعالیت جنسی در طول زمان

شواهد تجربی مبنی بر انعطاف‌پذیری جنسی در زنان، مشتمل بر چندین حوزه می‌شوند. همانطور که بحث شد یکی از دلایل حاکی از انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان، تغییرات در نگرشها و رفتارهای جنسی زنان همراه با گذشت زمان می‌باشد. کار کینزی و همکارانش (۱۹۵۳) بر روی مسائل جنسی انسان که از جمله پیشگامان این دسته از پژوهش‌ها شناخته می‌شوند نشان داد که تعدادی از زنان، با گذشت زمان یا شرایط، نوسانات اساسی در میزان کلی فعالیت‌های جنسی نشان می‌دهند. میزان کلی فعالیت‌های جنسی، با شمارش همه ارگاسم‌هایی که از انواع فعالیت‌های جنسی بوجود می‌آیند محاسبه شده بود. درحالی‌که میزان کلی فعالیت‌های جنسی مردان، نسبتاً پایدار بود. نشان داده شده که زنان بیشتر از مردان تمایل دارند که در طی ازدواج‌هایشان، تغییر یافته و از نظر جنسی خود را منطبق کنند (آرد، ۱۹۷۷) و اینکه زنان بیشتر احتمال دارد که در زندگی آتی خود، فعالیت‌های جنسی بیشتری را به خزانه رفتارهای جنسی قبلی خود اضافه کنند (آدامز و ترنر، ۱۹۸۵). به نظر می‌رسد که ذائقه جنسی یک مرد، در اوایل بزرگسالی به میزان قابل‌ملاحظه‌ای تثبیت می‌شود درحالی‌که ممکن است یک زن، از این نظر، به میزان معناداری تغییر یابد.

مردانی که در یک رابطه جنسی قرار دارند، در صورتیکه رابطه آنها به اتمام برسد، تمایل دارند از طریق خود ارضایی یا ارتباط با فواحش، میزان مقاربت‌های جنسی خود را در همان حد نگه دارند. به طور معکوس، زنان اغلب ممکن است برای مدتهای طولانی، ارضای جنسی نداشته و سپس وارد دوره‌هایی شوند که از نظر

جنسی بسیار فعال هستند (آدامز و ترنر، ۱۹۸۵، آرد، ۱۹۷۷). این مشاهده نشان می‌دهند که میل جنسی در مردان، بیشتر از یک ساعت بیولوژیکی تبعیت می‌کند و میل به باثبات بودن دارد، درحالی‌که سابق جنسی در زنان، بیشتر از مردان، تابع عوامل محیطی و در دسترس بودن یک شریک جنسی مطلوب است.

### تغییر در گرایش جنسی

مردان تمایل دارند که دگرجنس‌گرا<sup>۱</sup> یا همجنس‌گرا<sup>۲</sup> باشند و این ترجیحات (بخصوص دگرجنس-گرایی)، بطور کلی برای بقیه زندگی یک مرد، ثابت باقی می‌مانند. بطور معکوسی، زنان بیشتر احتمال دارد که از یک گرایش به گرایش بعدی تغییر جهت داده و یا دوباره به گرایش قبلی برگردند. این احتمال وجود دارد که تعدادی از زنان دگرجنس‌گرا، در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ سالگی عمرشان، شروع به رفتارهای همجنس‌گرایی کنند (بومیستر، ۲۰۰۴). از طرف دیگر، تعدادی از زنان همجنس‌گرا، بعد از سالها رفتار همجنس‌گرایی، خواهان ارتباط با مردان هستند (همان منبع). همچنین، تعداد بسیار بیشتری از زنان همجنس‌گرا گزارش می‌دهند که با جنس مقابل ارتباط داشته‌اند تا مردان همجنس‌گرا (ساویان- ویلیامز، ۱۹۹۰؛ ویسمن، ۱۹۹۶). در پژوهشی (روساریو و همکاران، ۱۹۹۶)، ۸۰ درصد از زنان همجنس‌گرا با مردان ارتباط جنسی داشته بودند درحالی‌که ۶۰-۵۰ درصد از مردان همجنس‌گرا، تجربه ارتباط با جنس مقابل را داشتند.

در پژوهشی دیگر درباره محرکهای برانگیزاننده پاسخهای جنسی در افراد، هنگامی که به زنان فیلم‌هایی از صحنه‌های مردان همجنس‌گرا، زنان همجنس‌گرا و دگرجنس‌گراها نشان داده شد، آنها سطوح مساوی از برانگیختگی جنسی نسبت به مشاهده هر یک از این صحنه‌ها نشان دادند (چیورس و بیلی، ۲۰۰۰). زنان، در الگوهای برانگیختگی، کمتر از مردان، به جنسیت خاص سوژه مورد مشاهده وابسته بودند که نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر زنان در پاسخ‌های برانگیختگی جنسی بود. درحالی‌که، برانگیختگی جنسی در مردان، با گرایش جنسی ترجیحی آنها بیشتر مطابقت داشت؛ به این معنی که مردان، یا به تصاویر دگرجنس-گرایی و یا همجنس‌گرایی واکنش نشان می‌دادند. همچنین مشاهده شده که در مقایسه با مردان، زنان بیشتر احتمال دارد که خودشان را دوجنس‌گرا بدانند (لومن و همکاران، ۱۹۹۴، ویسمن، ۱۹۹۶).

در مطالعه دیاموند (۱۹۹۸) که به شیوه‌ای آینده‌نگرانه و به مدت ۷ سال، بر روی ۱۶۷ زن نوجوان و بالغ جوان انجام شد، مشاهده شد که تعداد بسیار زیادی از زنان همجنس‌گرا و دوجنس‌گرا، در دوره کودکی یا نوجوانی، تجربه مجذوب همجنس‌شدن را نداشتند اما گفته بودند که این جذب‌شدن‌ها را، اول بار در بزرگسالی و در پاسخ به مواجهه با تفکرات یا افراد دو جنس‌گرا، همجنس‌گراهای زن و یا در نتیجه شکل‌گیری دوستیهای بسیار شدید با یک زن خاص تجربه کرده بودند. مطالعات دیاموند (۱۹۹۸)؛

<sup>1</sup>- Heterosexual

<sup>2</sup>- Homosexual

(۲۰۰۰) همچنین شامل تعداد زیادی از زنان غیر برجسب خورده<sup>۱</sup> از نظر گرایش جنسی می‌شد که این مشاهده به این معنی بود که تعداد زیادی از زنان مورد مطالعه، گرایش خاصی را به عنوان گرایش جنسی ترجیحی خود انتخاب نکرده بودند. این زنان، همان زنانی بودند که تمایل به طبقه‌بندی خودشان نداشته و در مورد گرایش جنسی خود هنوز مردد بودند. این مشاهدات همگی دال بر تغییرپذیری بیشتر در گرایش جنسی زنان در صورت وجود شرایط محیطی متفاوت بودند.

همچنین نشان داده شده که درصد بالاتری از زنان همجنس‌گرا، نسبت به مردان همجنس‌گرا، گزارش می‌دهند که گرایش جنسی آنها انتخاب‌گرا<sup>۲</sup> و به انتخاب خودشان بوده است (روزنبلات، ۱۹۹۷؛ ویسمن، ۱۹۹۶).

### تغییر در رفتارهای جنسی، همگام با تغییر در متغیرهای فرهنگی - اجتماعی

زمینه یابی سلامت ملی و زندگی اجتماعی (لومن و همکارانش، ۱۹۹۴) که بطور وسیعی به عنوان بهترین و کامل‌ترین منبع اطلاعاتی در مورد مسائل جنسی مردم آمریکا در نظر گرفته شده، بر دو نهاد اساسی اجتماعی یعنی آموزش و مذهب تمرکز کرده است. این محققان، مکرراً چنین یافته‌اند که این متغیرها یعنی آموزش و مذهب، بر زنان بیشتر از مردان تاثیر دارند. زنان با مدارک بالای تحصیلی، نسبت به زنان با مدرک دبیرستان یا پایین‌تر، بیشتر احتمال داشت که اقدام به ارتباط جنسی دهانی یا مقعدی بکنند، فعالیت‌های جنسی همجنس‌گرایانه را امتحان کرده باشند، در موقع مناسب از روش‌های کنترل بارداری استفاده کرده و یا از طیف وسیعی از فعالیت‌های جنسی لذت برده باشند. مردان با درجات عالی تحصیلی، از مردان با تحصیلات دبیرستانی زیاد متفاوت نبودند. البته نکته حائز اهمیت اینست که تاثیر آموزش بر رفتارهای جنسی زنان، می‌تواند با توجه به نوع آموزش و شرایط، تغییر یافته و حتی معکوس هم شود. به همین خاطر، مشاهده نتیجه این پژوهش که حاکی از پذیرش رفتارهای جنسی متنوع‌تر در زنان تحصیل‌کرده‌تر بود، ممکن است قابل تعمیم به تاثیر آموزش بر رفتارهای جنسی زنان در سایر جوامع و فرهنگها نباشد. اما به هر حال، صورت مسئله که عبارت است از تاثیر پذیری بیشتر زنان از آموزش، تغییر نخواهد کرد.

در این زمینه یابی (لومن و همکارانش، ۱۹۹۴)، همچنین، زنان با نگرش‌های مذهبی شدیدتر، نسبت به زنان غیر مذهبی، کمتر احتمال داشت که درگیر چنین رفتارهایی شوند، درحالی‌که زندگی جنسی مردان بسیار مذهبی و کمتر مذهبی، تفاوت زیادی نداشت. به نظر می‌رسد که شرکت در مراسم کلیسا و مذهب‌گرایی، موجب کاهش مسامحه و آسان‌گیری جنسی و میزان خود ارضایی در زنان شود، درحالی‌که در مردان اینطور نیست (لومن و همکاران، ۱۹۹۴، آدامز و ترنر، ۱۹۸۵).

<sup>1</sup> - Unlabeled

<sup>2</sup> - a matter of choice

مشخص شده که هنگامی که افراد به یک کشور جدید می‌روند و فرهنگ آن را در آغوش می‌کشند، رفتارهای جنسی زنان بیشتر از مردان تغییر می‌یابد (فورد و نوریس، ۱۹۹۳). همچنین به نظر می‌رسد که گروه همسالان، مسائل جنسی دختران نوجوان را بیشتر از پسران نوجوان، تحت تاثیر قرار می‌دهند و اینکه والدین تاثیر بیشتری بر رفتارهای جنسی دختران خود دارند تا بر پسران خود (بومیستر، ۲۰۰۰).

باری و اسپجلج (۱۹۸۴) با مطالعه تفاوت‌های رفتارهای جنسی زنان و مردان ۱۸۶ فرهنگ، دریافتند که رفتارهای زنان در فرهنگ‌های مختلف، بیشتر تغییر می‌کند تا رفتارهای مردان. به عبارت دیگر تفاوت‌های بین فرهنگی، رفتارهای زنان را بیشتر تغییر می‌دهد تا مردان که این مطلب حاکی از تاثیر پذیری بیشتر زنان از فرهنگی است که در آن زندگی می‌کنند. و باز هم تاییدی بر وجود انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان.

سک، کلر و هینکل (۱۹۸۴)، با سنجش میزان اثر رفتار هم‌تایان بر فرد، مشاهده کردند که بین نظر هم‌تایان در مورد مسائل جنسی با رفتار جنسی زنان، همبستگی بیشتری (۰/۵۳) وجود دارد تا مردان (۰/۲۶).

### تغییرپذیری نگرش‌های جنسی در پاسخ به تجارب جنسی

ریس (۱۹۶۷) نشان داد که ۸۷ درصد زنان، در مقابل ۵۸ درصد از مردان، بعد از تجارب ارتباطی متعدد با جنس مقابل، نگرش‌های جنسی سهل‌گیرانه نشان می‌دهند. این یافته، گویای خاصیت کشسانی، منعطف و قابلیت تغییر داشتن بیشتر نگرش‌های جنسی زنان در پاسخ به تجارب جنسی است.

### فعالیت‌های جنسی وابسته به موقعیت

در یک مطالعه در مورد ارتباط جنسی گروهی<sup>۱</sup>، ۶۰ درصد از زنان و فقط ۱۲ درصد از مردان، اقدام به فعالیت‌های همجنس‌گرایانه کرده بودند (اونیل و اونیل، ۱۹۷۰). این مشاهده، در مطالعه‌ای دیگر بر روی ارتباطات جنسی معاوضه‌ای<sup>۲</sup> (بارتل، ۱۹۷۰) در نمونه‌ای که اکثریت آنها متاهل بودند نیز، تکرار شد. در این مطالعه، بارتل با بررسی تعداد مواردی که در آنها، زوجین شرکای خود را برای ارتباط جنسی تبادل کرده بودند دریافت که در طی این دوره‌های<sup>۳</sup> تبادلی، زنان در ۷۵ درصد از زمان با یکدیگر ارتباط جنسی دهانی داشتند در حالی که ارتباط جنسی دهانی مردان با مردان، کمتر از ۱ درصد از زمان این دوره‌های تبادلی بود.

<sup>۱</sup> - Group Sex

<sup>۲</sup> - Swinging در این مجالس و ارتباطات، هر یک از طرفین، همسران خود را با همسر شخص دیگری معاوضه می‌کند. در این سبک از رابطه جنسی، همچنین ممکن است که ارتباطات دگرجنس‌گرایانه، جای خود را به ارتباطات همجنس‌گرایانه و بالعکس بدهند.

<sup>۳</sup> - Episode

چنین مشاهداتی، حاکی از وجود رفتارهای جنسی وابسته به موقعیت بیشتر در زنان بوده و این خود نشان-دهنده انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان است.

### ارتباط بین نگرشها و رفتارهای جنسی واقعی

بین نگرشهای جنسی زنان و رفتارهای واقعی آنها، ثبات و ارتباط کمتری وجود دارد تا در مردان. شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهند زنان و دختران (نسبت به مردان)، به میزان بیشتری احتمال دارد دست به فعالیتهای جنسی‌ای بزنند که خودشان در ابتدا تایید نمی‌کنند. دیدگاه زنان در مورد فعالیت جنسی همجنس‌گرایانه، خیانت زناشویی، ارتباط جنسی اتفاقی و استفاده از کاندوم، در کل به میزان ضعیف‌تری می‌تواند این مسئله را که آیا آنها واقعاً درگیر این فعالیتهای جنسی می‌شوند یا نه پیش‌بینی کند (بومیستر، ۲۰۰۰). یک مرد می‌تواند به خوبی پیش‌بینی کند که چه فعالیت جنسی را انجام خواهد داد، زیرا این تمایلات از درون او بر می‌خیزند و از یک موقعیت به موقیت دیگر به میزان زیاد تغییر نمی‌کنند. این درحالی است که پاسخ جنسی یک زن، به میزان زیادی، به موقعیت و معنای آن موقعیت برای او، بستگی دارد (بومیستر، ۲۰۰۴).

آنتونوسکی و همکارانش (۱۹۷۸)، دریافته‌اند که یک سوم از دختران غیرباکره مورد مطالعه آنها، بر این عقیده بودند که باکره ماندن تا زمان ازدواج، یک ارزش مهم برای دختر محسوب می‌شود. این محققان فهمیدند که این عدم تایید-خود<sup>۱</sup> آشکار، تا اندازه‌ای ناشی از اسنادهای بیرونی در مورد تجارب جنسی گذشته بوجود می‌آید. به عبارت دیگر، با وجود اینکه تعدادی از دختران مورد مطالعه، ارتباط جنسی قبل از ازدواج را نپسندیدند، اما خود همچنان به آن مبادرت می‌کردند که علت آن را عوامل بیرونی اثر گذار در رفتارشان می‌دانستند. این یافته دال بر اینست که در تعدادی از موارد، رفتارهای جنسی که از زنان سر می‌زند به این معنی نیست که آنها لزوماً خودشان چنین فعالیتهایی را دوست دارند، بلکه می‌تواند به این خاطر باشد که در رفتارهای جنسی خود، تابع عوامل و شرایط بیرونی بوده و انعطاف‌پذیری جنسی نشان می‌دهند. این تحلیل، در مطالعه ای دیگر نیز به اثبات رسیده است. در یک مطالعه بین فرهنگی انجام شده (کریستنسن و کارپنتر، ۱۹۶۲) محققین به محاسبه نسبت تایید کردن-تجربه کردن<sup>۲</sup> (صورت کسر میزان تایید کردن و مخرج کسر میزان تجربه کردن رفتارهای مورد مطالعه را نشان می‌داد)، پرداختند. این نسبت اجازه می‌داد تا آنها میزان مبادرت افراد به رفتارهای جنسی‌ای که خودشان نیز آنها را تایید نمی‌کردند، بسنجند. در هر سه فرهنگ مورد مطالعه، این نسبتها در زنان پایین‌تر از مردان بود. این نسبت، در نمونه آمریکایی که از یک فرهنگ محافظه‌کار (ایالت یوتا) تشکیل شده بود ۰/۳۳ بود که نشان می‌داد دو سوم از زنانی که اقدام به ارتباط جنسی قبل از ازدواج کرده اند، گفته بودند که این کار را برخلاف ارزشهای شخصی خود انجام داده‌اند.

<sup>۱</sup> - Self-disapproval

<sup>۲</sup> - Approval-experience ratio



همبستگی بین نگرش نسبت به خیانت به همسر و اقدام به چنین کاری، برای مردان قویتر (۰/۴۸) از زنان (۰/۳۱) بوده است (هانسن، ۱۹۸۷). همچنین، ارتباط بین نگرشهای مذهبی، نگرشهای جنسی کلی و همانندسازی با نقشهای جنسی با اقدام به خیانت، برای مردان همبستگیهای قویتری نشان داده‌اند تا برای زنان. بر همین قیاس، هانسن (۱۹۸۷)، با ترکیب متغیرهای فوق به منظور پیش بینی خیانت، متوجه شد که با ترکیب این متغیرها، می‌توان ۳۳ درصد از واریانس اینکه آیا مردی خیانت کند یا نه را پیش بینی کرد اما همین پیش بینی کننده‌ها فقط ۱۱/۴ درصد از واریانس خیانت را در زنان، پیش بینی می‌کردند. این یافته ما را به این نتیجه‌گیری می‌رساند که صرف وجود نگرشهای مذهبی متعصبانه و یا نگرشهای جنسی محافظه‌کارانه در زنان، نمی‌تواند بازدارنده قوی‌ای برای جلوگیری از خیانت آنها باشد.

ارتباط جنسی اتفاقی<sup>۱</sup> به ارتباط جنسی با فردی غریبه که فرد برای اولین بار او را ملاقات می‌کند، گفته می‌شود. در یک مطالعه (هرولد و موینی، ۱۹۹۳)، فقط ۲۸ درصد از زنان گفتند که آنها پیش‌بینی کرده بودند که در یک زمان، ارتباط جنسی با فردی که برای اولین بار ملاقات می‌کنند خواهند داشت اما در عمل، اکثریت آنها یعنی ۵۹ درصد، این کار را کرده بودند. این میزان بالای ارتباط جنسی با یک فرد آشنای جدید، بخصوص از این جهت قابل تامل است که ۷۲ درصد زنان، گزارش دادند که در مورد چنین رفتار جنسی‌ای، احساس گناه می‌کنند و فقط ۲ درصد گفته بودند که همیشه از چنین ارتباط‌هایی لذت می‌برند. این محققان اشاره کردند که این عدم هماهنگی بین نگرش و رفتار جنسی، مختص زنان بود. بومیستر (۲۰۰۰) اعتقاد دارد که این عدم هماهنگی بین نگرش و رفتار جنسی و به عبارت دیگر ارتباط جنسی ناخواسته را می‌توان ناشی از این عامل دانست که در ارتباطات انسانی بین زن و مرد، نقش جنسی زن مستلزم و ایجاب کننده شرکت در فعالیت جنسی حتی در زمانیکه آنها چنین چیزی را نمی‌خواهند، است. به عبارت دیگر، از زنانی که در چنین روابطی قرار می‌گیرند، انتظار می‌رود که در ارتباط جنسی شرکت کنند، حتی در صورتیکه لزوماً مایل به چنین چیزی نباشند. تبیین دیگر این مسئله که مبتنی بر نظریه تبادل اجتماعی است، به این نکته اشاره دارد که روابط انسانی همانند معاملات و قرارداد هستند. طبق این نظریه، شاید مردانی که با چنین زنانی رابطه برقرار می‌کنند، به ازای چیزی که به آنها ارائه می‌دهند که می‌تواند وقت، پول، انرژی، احترام، محبت و یا هر چیز دیگری باشد در عوض، انتظار تمکین جنسی از این زنان دارند. علت هر چه که باشد، نتایج پژوهشهایی از این دست، یک نتیجه‌گیری برای ما باقی می‌گذارد و آن اینکه انعطاف پذیری جنسی زنان بیشتر از مردان بوده و رفتارهای جنسی آنها بیشتر از مردان تحت تاثیر شرایط موقعیتی و محیطی بلافصل، قرار می‌گیرد.

---

<sup>1</sup>- Causal

### انقلاب جنسی و اثرپذیری جنسی

یکی از شواهد تاریخی مبنی بر انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر زنان، انقلاب جنسی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ در آمریکا است. وقوع این انقلاب در آمریکا، از جمله وقایع مهم در تاریخ تغییرات جنسی در جوامع بوده است. این رخداد، تغییراتی جامع، وسیع و اساسی در رفتارها، امیال، و نگرشهای جنسی آمریکایی‌ها بوجود آورد. تغییراتی که بعدها از طریق انتقالات فرهنگی، سایر جوامع را هم بی‌نصیب نگذاشت. به نظر بسیاری از محققان، انقلاب جنسی آمریکا که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ روی داد، رفتارها، نگرشها، ارزشها و ذائقه جنسی در زنان را بسیار بیشتر از مردان تحت تاثیر قرار داد.

اهریوریچ، هس و جیکوبس (۱۹۸۶) در مرور خود از تاریخ انقلاب جنسی در آمریکا، نتیجه می‌گیرند که این انقلاب، اساساً تغییر در نگرشها و رفتارهای جنسی زنان را شامل شده و نه مردان. هر چند که در بعد از انقلاب جنسی، مردان فرصتهای بیشتری برای تعقیب علایق جنسی خود داشتند اما رفتارهای مردان در قبل و بعد از انقلاب جنسی، گویای عدم تغییر در نگرشها و تمایلات آنها بوده است. درحالی‌که نگرشها و رفتارهای جنسی زنان، تغییرات بسیار زیادی را نشان داد. همچنین گفته شده که تغییرات در رفتارهای جنسی در مردان، که در این انقلاب بوجود آمد، فقط نتیجه این بوده که مردان در این زمان، بیشتر از قبل فرصت داشتند تا آنچه را که می‌خواهند عملی کنند (بومیستر، ۲۰۰۴) و نه اینکه لزوماً در نگرشها و باورهای جنسی تغییرات قابل ملاحظه نشان داده باشند.

بعد از انقلاب جنسی، زنان به گونه‌ای با مسائل جنسی برخورد کردند و احساساتشان راجع به بدنشان به گونه‌ای تغییر یافته بود که حاکی از تفاوت بسیار زیاد آنها با نسل‌های قبلی زنان بود (آرافات و یوربرگ، ۱۹۷۳؛ برنابنم، ۱۹۷۰؛ بومن و ویلسون، ۱۹۷۴). در مورد میزان تاثیر انقلاب جنسی بر رفتار زنان، مشاهده شد که ۲/۶ درصد از زنان ۳۰ ساله نسل قبل از انقلاب جنسی و ۲۲/۴ درصد از زنان بعد از انقلاب جنسی، گفتند که تا ۳۰ سالگی ۵ شریک جنسی یا بیشتر داشته‌اند. در مورد مردان، این عددها به ترتیب ۳۸ درصد و ۴۹ درصد بوده است (لومن و همکاران، ۱۹۹۴). تفاوت بین درصدها در قبل و بعد از انقلاب جنسی برای مردان و زنان، نشان می‌دهد که انقلاب جنسی بر زنان نسبت به مردان، تاثیر بیشتری داشته است. اگر چه که در مورد علت روی‌دادن انقلاب جنسی، عوامل مختلفی مانند عرضه قرص‌های ضدحاملگی در جامعه، کاهش تعداد مردان در سن ازدواج نسبت به زنان و سایر علل نقش داشته‌اند اما این انعطاف‌پذیری جنسی بالاتر در زنان است که اجازه داده تا مسائل جنسی در زنان، نسبت به مردان، در مقابل حوادث فرهنگی، شرایط تاریخی، اجتماعی‌شدن، تاثیر همتایان و سایر متغیرهای اجتماعی، منعطف‌تر، تاثیرپذیرتر و شکل‌پذیرتر باشد (برای مروری جامع و کامل‌تر در مورد تفاوت دو جنس در انعطاف‌پذیری جنسی رک به بومیستر، ۲۰۰۰؛ ۲۰۰۴).

### انعطاف‌پذیری جنسی؛ تعمیم‌یافته و بدون‌مرز یا مشخص و با قاعده

باید از افتادن در دام بیش تعمیم‌دهی اجتناب کنیم. انعطاف‌پذیری جنسی در زنان فراگیر نیست. وجود کثرت‌های جنسی بالاتر در بعضی از رفتارهای جنسی در زنان، به این معنی نیست که زنان در همه زمینه‌ها و همه ابعاد مربوط به مسائل جنسی، انعطاف‌پذیری نشان داده و یا با توجه به شرایط، تغییر می‌کنند. دامنه رفتارهایی که می‌توان جزو روانشناسی جنسی دانست، بسیار وسیع بوده و ممکن است که بعضی از این حوزه‌های مربوط به رفتار جنسی، در هر جنس، بسیار ثابت و نامتغیر باشد. هر چند جنبه‌های گوناگون رفتارهای جنسی، به هم مربوط هستند اما مکانیسم‌های تکاملی، بدون برنامه پیش نمی‌روند و نشان دادن انعطاف‌پذیری جنسی نیز خود تحت یک برنامه هدفمند تکاملی است. بطور مثال، هر چند برحسب شرایط فرهنگی و اجتماعی متفاوت، می‌توانیم شاهد تفاوت در میزان روابط جنسی آزاد در زنان باشیم اما بعضی از متغیرهایی که زنان در شرکای جنسی خود به آنها اهمیت می‌دهند، ممکن است همچنان ثابت باقی بماند. بطور کلی، جنبه‌های مختلف رفتارهای جنسی، تحت تاثیر الزامات و اجبارهای خود قرار داشته و تغییرات در آنها، ممکن است همزمان یا ناهمزمان با یکدیگر باشند.

## فصل سوم: مفاهیم اساسی تکامل و فرایندهای تکاملی در روانشناسی تکاملی

موضوعات کلی مورد بحث در این فصل:

▪ آشنایی با مفاهیم اساسی نظریه تکامل و روانشناسی تکاملی

در این فصل، مقدمات و مفاهیم مطرح در نظریه تکامل و روانشناسی تکاملی را تعریف کرده و درباره آنها توضیح می‌دهیم. یادگرفتن این مفاهیم، برای درک تبیینات تکاملی رفتارهای جنسی دو جنس که در فصول بعدی به آنها پرداخته خواهد شد، ضرورت دارد. در این فصل، ما به ذکر تعدادی از مفاهیم اصلی مورد نیاز برای درک تبیینات تکاملی رفتارهای جنسی اکتفا کرده و از بیان مبسوط نظریه تکامل و شواهد ارائه‌شده، خودداری می‌کنیم (برای مطالعه بیشتر در زمینه نظریه تکامل و زیست‌شناسی تکاملی گونه‌ها رک به علی‌بیک، ۱۳۸۸؛ ریدلی، ۲۰۰۳- ترجمه وهاب‌زاده و محمدپناه، ۱۳۹۰. برای تمرکز بر تکامل انسان و گونه‌های انسانی، رک به رایش‌هلف، ۲۰۰۱؛ ترجمه رنجبر [سبک نگارش این کتاب، آکادمیک نیست] و وود، ۲۰۰۶؛ ترجمه رضایی. برای مطالعه در زمینه روانشناسی تکاملی، رک به باس، ۲۰۰۵؛ ۲۰۱۲، باس، ۲۰۱۲؛ ترجمه حسینیان؛ توبی و کاسمیدز، ۲۰۰۵؛ ترجمه حاتمی و صادقیه. کارترایت، ۲۰۰۰؛ ترجمه سروری).

### داروین و نظریه تکامل

زیست‌شناس بریتانیایی، چارلز داروین (۱۸۸۲-۱۸۰۹)، هنگامی که در سال ۱۸۵۹ کتاب خود با عنوان «منشاء گونه‌ها از طریق انتخاب طبیعی»<sup>۱</sup> را به چاپ رساند، منتظر بود تا واکنشهای احتمالی جامعه علمی و اجتماعی را ببیند. همانطور که قابل انتظار و درک بود، واکنشها از موافقت و تایید که امید پذیرش رو به گسترش این نظریه را می‌دادند تا مخالفت‌ها و دشنام‌های سرسخت را، در بر می‌گرفت. شنیدن اینکه گونه‌های مختلف موجودات زنده، دارای نیای مشترکی هستند و اینکه این واقعیت شامل انسان هم می‌شود می‌توانست برای بسیاری، شوک برانگیز باشد. در واقع، داروین، چاپ کتاب خود را ۱۵ سال به دلیل همین نگرانی از واکنشهای احتمالی به تاخیر انداخته بود. در این کتاب، داروین، به معرفی اصول نظریه تکامل پرداخت. او، این عقیده را مطرح کرد که، گونه‌های مختلف موجودات زنده و از جمله انسان، دارای نیاکان مشترکی هستند که به تدریج و در طول میلیونها سال، از یکدیگر جدا شده و هر یک روند تکاملی خود را طی کرده‌اند.

بر طبق نظریه تکامل، همه گونه‌های موجود زنده از یک سری موجودات زنده تک سلولی که حدود ۴/۵ میلیارد سال پیش شکل گرفتند، بوجود آمده‌اند. حدود ۳/۵ میلیارد سال پیش، تعدادی از موجودات ساده و تک‌سلولی دیگر، از این موجودات بسیار ساده اولیه، شکل گرفتند. حدود ۶۰۰ میلیون سال قبل، اولین موجودات چندسلولی مانند کرمهای کوچک و موجوداتی که در دریا زندگی می‌کردند، پدیدار شدند. چند صد میلیون سال قبل، اولین موجودات خشکی‌زی که در ابتدا شامل میکروبها و سپس گیاهان می‌شد، پدیدار شدند. این مسئله راه را برای موجودات خشکی‌زی دیگر از جمله حشرات و سپس دوزیستان، هموار کرد. از دوزیستان، خزندگان، پرندگان و پستانداران، نشأت گرفتند. اولین نخستی‌ها<sup>۲</sup>، حدود ۵۵ میلیون سال قبل، پا به عرصه وجود گذاشتند (در زیست‌شناسی، نخستی‌ها، به خانواده میمونها مانند گوریل‌ها، بابون‌ها، شامپانزه‌ها و انسان‌نماها<sup>۳</sup> یعنی نیاکان ابتدایی‌تر و کمتر تکامل یافته انسان مدرن امروزی و انسان، اطلاق می‌شود) (ایوانس و زاراتی، ۲۰۰۳). آنچه که در تکامل، باعث شکل‌گیری گونه‌های مختلف موجودات زنده از همدیگر شده، فرایندهای شکل‌گیری تکامل خرد و کلان و از جمله جهش ژنتیکی بوده که ما در بخشهای بعدی، به آنها خواهیم پرداخت.

تصویر ۱-۳، تعدادی از انسان‌نماهای اولیه را نشان می‌دهد. دانشمندان، تا به حال آثار بیش از بیست انسان‌نما را پیدا کرده‌اند. این انسان‌نماها، یا از یکدیگر انشقاق یافته و تکامل یافته‌اند و یا بطور همزمان می‌زیسته‌اند. از بین این انسان‌نماها، هموساپین، نزدیکترین خویشاوند و در واقع جد انسان امروزی است. تصویر ۲-۳، تکامل تدریجی جمع‌همه (و مغز) انسان‌نماها و انسان را، از دو نما، نشان می‌دهد.

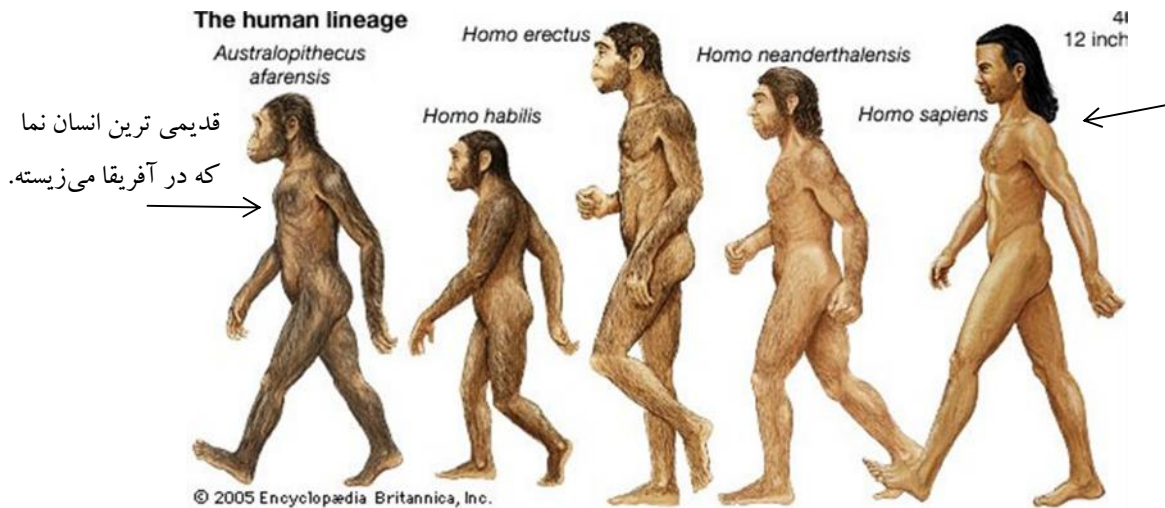
هموساپین، پدر

نژادهای انسان

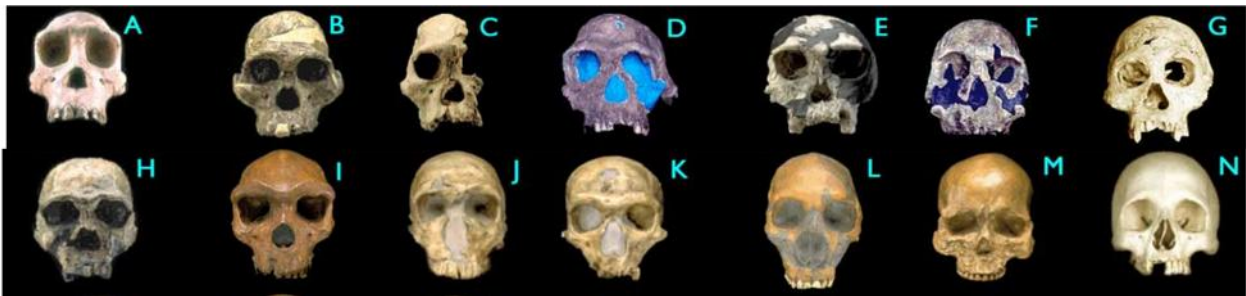
<sup>۱</sup>- Origin of Species through Natural Selection

<sup>۲</sup>- Primate

<sup>۳</sup>- Hominid



تصویر ۱-۳: شمایل تقریبی تعدادی از انسان‌نماها. انسان‌نماهای تکامل یافته، از زمانهای دور تا نزدیک تر (از چپ به راست) (منبع: دانشنامه بریتانیکا).



تصویر ۲-۳: تعدادی از جمجمه‌های یافت شده از نخستین‌های ابتدایی‌تر تا انسان مدرن فعلی (منبع؟). در دو ردیف از A تا N.. دو ردیف تصویر زیر، همان جمجمه‌ها را، از نمای کناری نشان می‌دهند. همانطور که مشخص است، شکل بخش‌های مختلف جمجمه و از جمله آرواره‌ها، تغییری تدریجی و منظم می‌یابند که هماهنگ با تغییر در شرایط زیست-محیطی انسان، رژیم غذایی او و افزایش فضا برای رشد مغز، هستند.



در بخش بعدی، به توضیح این مطلب خواهیم پرداخت که چرا در بین گونه‌های متعدد، تعدادی خاص از گونه‌ها و در بین هر گونه نیز افراد خاصی، توانایی بقا و ادامه نسل یافته‌اند و اینکه چطور ویژگیهایی که

موجب افزایش این دو توانایی در موجودات زنده می‌شده‌اند، دیگر خصایص رفتاری و از جمله رفتارهای جنسی افراد یک گونه را نیز، شکل داده‌اند.

### بقاء و تولیدمثل: دو گزینه اصلی تکاملی

در طی میلیون‌ها سال تکامل، تلاش برای زنده ماندن یا همان بقا و افزایش حداکثری تولیدمثل که از آن با عنوان موفقیت تولیدمثلی<sup>۱</sup> یا موفقیت در تولیدمثل یاد می‌شود، از جمله غرایز اصلی در همه گونه‌های موجودات زنده و انسان بوده که رفتار او را هدایت کرده است. منشاء بسیاری از رفتارهای انسان و از جمله رفتارهای جنسی او را، در این دو گزینه می‌توان یافت. گونه‌هایی که و یا افرادی در یک گونه که، تلاش‌شان برای بقا زیاد نبوده یا توانایی رقابت با سایرین را نداشته‌اند، محکوم به نابودی بوسیله سایر گونه‌ها یا افراد دیگر گونه خود، بوده‌اند. تولیدمثل موفق، به معنای تعداد فرزندان قادر به بقا و تولیدمثلی است که موجود زنده، از خود بجای می‌گذارد. در طول میلیون‌ها سال تکامل، آن دسته از نیاکان ما که رفتارهای خود را در جهت حداکثر ارضای این دو گزینه هدایت می‌کردند، موفق می‌شدند تا در توزیع ژنهای خود از طریق حداکثر تولیدمثل، از سایر نیاکان ما پیشی گرفته و تعداد فرزندان بیشتری از نسل بعد را، به خود اختصاص دهند. در هر نسل از زندگی بشری، آن دسته از افراد که توانایی بیشتری در انطباق با محیط و شرایط زندگی، به نحوی که منجر به بقا و تولیدمثل بیشتر برای آنها می‌شده داشته‌اند، شانس بالاتری داشتند که ژنهایشان را از طریق فرزندان خود، در جامعه، باقی بگذارند. در تبیینات تکاملی، یک فرض اساسی اینست که در همه گونه‌های موجودات زنده، اعم از حیوانات مختلف و انسان، تنها نسل آنهایی تداوم یافته که رفتارهایی داشته‌اند که در ارضای این دو گزینه اصلی یعنی بقا و تولیدمثل، حداکثر موفقیت را به وجود می‌آورده است. در بین گونه‌ها یا افراد یک گونه واحد، آنهایی که برای زنده ماندن یا تولیدمثل، شرایط لازم را داشته یا پیدا می‌کرده‌اند، شانس بیشتری برای اینکه ژنهای خود را به نسلهای بعد انتقال دهند، داشته‌اند. این گونه‌ها یا افراد موفق، نیاکان نسلها و گونه‌های فعلی، هستند. به عبارت دیگر، افراد فعلی جامعه بشری یا گونه‌های فعلی در بین گونه‌های مختلف موجودات زنده، از تبار پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌هایی هستند که در زنده ماندن و تولیدمثل، موفق بوده‌اند. آنانی که به هر دلیل، در ارضای این دو گزینه، موفق عمل نمی‌کردند، محکوم به نیستی خودشان و ژنهایشان می‌شدند.

### تنازع برای بقا

مفهوم تنازع یا جنگ برای بقا، اشاره به این مطلب دارد که گونه‌های مختلف نسبت به یکدیگر و در درون هر گونه، اعضای آنها نسبت به همدیگر، در نبردی همیشگی هستند تا بتوانند زنده مانده و تولیدمثل

<sup>۱</sup> - Reproductive success

داشته باشند. داروین، به رقابت افراد برای استفاده از منابع و زنده ماندن، تنازع برای بقا یا زنده ماندن<sup>۱</sup> اطلاق کرد. قبل از او، فردی به نام مالتوس، در کتابی که نوشته بود، عنوان کرده بود که جمعیت گونه‌ها بر اساس تصاعد هندسی افزایش می‌یابد، حال آنکه منابع غذایی لازم برای بقا این گونه‌ها، از طریق تصاعد عددی، زیاد می‌شود. داروین، این عدم هماهنگی در تعداد افزایش گونه‌ها و منابع غذایی لازم برای بقا آنها را از طریق همین مفهوم توجیه می‌نمود. در تنازع برای بقا، نه تنها بین گونه‌های متفاوت، بلکه در خود گونه‌ها نیز، برای زنده ماندن، رقابت به وجود می‌آید. در بین هر گروه، فقط آنهایی که توانایی بیشتری برای انطباق با محیط داشته و از سایرین قوی‌تر هستند، بقا می‌یابند.

هر گونه‌ای، گونه‌های دیگر را شکار می‌کند و در عین حال، بوسیله گونه‌های دیگر شکار می‌شود. دشمنان هر گونه، فقط گونه‌های دیگر نیستند. در بسیاری از موارد، مشکل مهم، رقابت و نبرد با سایر اعضای گونه خود، است. با کنار هم گذاشتن رفتارهای بقایابی و تولیدمثلی و رفتارهایی که هر یک به نحوی مشتق یا تاثیرپذیر از این رفتارها هستند، می‌توانیم به دیدگاهی یکپارچه و تکاملی از هر موجود زنده، دست یابیم. هر ارگانیسم یا موجود زنده، آفریده‌ای است که نهایت سعی خود را برای زنده ماندن، بقا داشتن و تولیدمثل موفق می‌کند. در این بین، هر یک از افراد هر گونه، بطور خودخواهانه‌ای به دنبال گسترش ژنهای خود هستند. در غیر اینصورت، او فراوانی خط ژنتیکی خود در بین یک جمعیت خاص را، کاهش می‌دهد. در هر گونه، آنهایی که قوی‌ترند، زنده مانده و تولیدمثل می‌کنند. آنهایی که از قافله عقب می‌مانند، زوال ژنهای خود را موجب می‌شوند. کمبود منابع، طبیعت سرسخت و رقابت و خصومت‌های درون‌گروهی، جا برای هر کسی باقی نمی‌گذارد. آنهایی که توانایی انطباق کافی با محیط خود را دارند، اجازه عبور یافته و بقیه، غریب می‌شوند. آنچه که انطباقی محسوب می‌شود، از شرایطی به شرایط دیگر فرق می‌کند؛ آنچه که در یک محیط، انطباقی و سازگاری‌آفرین محسوب می‌شود، ممکن است در محیطی دیگر، ناسازگار و غیرانطباقی باشد.

### تناسب و بقای متناسب‌ترین‌ها

در نظریه تکامل، واژه تناسب<sup>۲</sup>، به ویژگی‌هایی اطلاق می‌شود که منجر به افزایش حداکثری شانس بقا و تولیدمثل موفق افراد در هر گونه، می‌شوند. در بین هر گونه، آنهایی که یک سری ویژگی‌های خاص را دارند که افزایش‌دهنده احتمال زنده ماندن و تولیدمثل موفق هستند، تناسب بیشتری دارند. داروین به توانایی افراد متناسب‌تر در بقا و تولیدمثل بیشتر، بقای متناسب‌ترین‌ها، شایسته‌ترین‌ها یا اصلح<sup>۳</sup>، اطلاق کرد. منظور او این بود که در هر نسل از هر گونه از موجودات زنده، فقط آنهایی زنده مانده و موفق به تولیدمثل می‌شوند که در شاخص‌های بقا و تولیدمثل، متناسب‌تر یا شایسته‌تر از بقیه باشند. معادل واژه‌های متناسب، شایسته یا اصلح،

<sup>۱</sup>- Struggle for existence or life

<sup>۲</sup>- Fitness

<sup>۳</sup>- Survival of Fittest



که در متون فارسی به کار رفته‌اند، واژه *Fitness* در زبان انگلیسی است. واژه متناسب‌ترین‌ها، شایسته‌ترین‌ها یا اصلح، در عبارت بقای متناسب‌ترین‌ها، صرفاً به معنای انطباق بیشتر با محیط و توان بالاتر برای بقا و تولیدمثل است و نه به معنای کمالات بیشتر انسانی. از آنجایی که بکارگیری واژه‌هایی مانند اصلح یا شایسته، ممکن است منجر به این سوء تفاهم شود که نظریه تکامل و روانشناسی تکاملی، شایسته‌ترین افراد را آنهایی می‌داند که بقا و تولیدمثل موفق‌تر دارند، از بکارگیری این معادل‌ها، اجتناب کرده و واژه «متناسب» را بکار خواهیم برد. در واقع، در زبان فارسی، این واژه، بیشتر از بقیه واژه‌ها، آنچه را که نظریه تکامل قصد گفتن آن را دارد، بیان می‌کند. فردی به این خاطر متناسب یا متناسب‌ترین تلقی می‌شود که دارای ویژگی‌های متناسب-کننده با محیط است. به یک معنی، این ویژگی‌ها، او را برای هماهنگ بودن با محیط، متناسب می‌کنند. این تناسب، در نهایت خود را در افزایش احتمال بقا و تولیدمثل آن فرد، نشان می‌دهد. در هر نسل، متناسب‌ترین‌ها، قادر به بقا و تولیدمثل بیشتر شده و از این طریق، می‌توانند ژنهای تناسب‌افزای خود را به میزان بیشتری در نسلهای بعد، باقی بگذارند.

همانطور که گفته شد، تناسب، خود را در دو مولفه اصلی نشان می‌دهد: توانایی بقا و تولیدمثل موفق. به اولی، «تناسب در بقا» و به دومی «تناسب در تولیدمثل یا تناسب تولیدمثلی» گفته می‌شود. در این کتاب، هر جا که از عبارت «تناسب تکاملی» استفاده شود، منظور مجموع تناسب کلی فرد، یعنی مجموعه تناسب فرد در بقا و تولیدمثل، است. بعضی از ویژگی‌ها، خصایص و رفتارها، تناسب در بقا را افزایش می‌دهند و بعضی دیگر، منجر به بالا رفتن تناسب در تولیدمثل، می‌شوند. دسته سوم نیز متغیرهایی هستند که هم تناسب در بقا و هم تناسب تولیدمثلی را افزایش می‌دهند.

تناسب، بسته به نوع گونه، شرایط زیست‌محیطی و سایر عوامل، می‌تواند متفاوت باشد. در بین گله ببرها، آن ببر نری موفق به بقا بیشتر می‌شده که جثه بزرگتری داشته، در شکار موفق‌تر عمل کرده و ابزارهای جسمی همانند دندانهای برنده‌تری را از نیاکان خود، به ارث می‌برده است. این ببر نر، نه تنها در رقابت با سایر ببرهای نر، از آنها پیشی می‌گرفته، بلکه همچنین در فراهم کردن غذا برای فرزندان خود و در نتیجه زنده نگه داشتن ژنهای خود در نسلهای بعد از طریق این فرزندان، موفق‌تر بوده است. به دلیل اینکه این ببر، بوسیله ماده‌های بیشتری انتخاب شده و در آمیزش با تعداد بیشتری از ماده‌ها، موفق می‌شده و به دلیل اینکه فرزندان این ببر نر با احتمال بالاتری نسبت به زاده‌های سایر ببرهای نر زنده می‌مانده‌اند، توزیع ژنتیکی نسل‌های بعدی ببرها، به نفع ژن‌های این ببر می‌چرخیده و خط ژنتیکی<sup>۱</sup> چنین ببر نری، گسترش می‌یافته است. در مورد یک ببر ماده نیز، همین فرایند صدق می‌کرده، با این تفاوت که جنسیت باعث می‌شده تا برای دو جنس، رفتارهای متفاوتی افزایش‌دهنده تناسب باشند. چنین ببرهایی در گونه خود، متناسب‌ترین‌ها تلقی می‌شوند.

<sup>۱</sup> - Genetic Line

دوباره توجه کنید که اطلاق واژه تناسب یا شایستگی، صرفاً از نظر تکاملی بوده و هیچ‌گونه بار ارزشی- اجتماعی در خود ندارد. به عبارت دیگر، از نظر تکاملی، آنهایی که یک سری از ویژگیهای خاص را داشته اند که بقا و تولیدمثل موفق تر را در آنها باعث می‌شده، شایسته‌تر تلقی می‌شدند، حال این ویژگیها می‌توانسته با هنجارها و قواعد ارزشی جامعه بشری امروزی هماهنگ بوده یا نبوده باشد. از آنجایی که بسیاری از رفتارهای نیاکانی ما که تناسب آنها را افزایش می‌داده با قوانین اخلاقی و انسانی جوامع فعلی هماهنگ نبوده‌اند، می‌توان گفت که تکامل در واقع لزوماً اقدام به شایسته‌ترین‌های بایسته نکرده و فقط شایسته‌ترین‌ها در بقا و تولیدمثل را انتخاب کرده است. بطور مثال، بسیاری از ویژگیهایی که امروزه از نظر اخلاقی و قانونی نادرست تلقی می‌شوند، روزی باعث می‌شدند که دارندگان این صفات، تناسب بیشتری در بقا و تولیدمثل داشته باشند. طیف این صفات بسیار گسترده بوده و از دزدی گرفته تا فریبکاری و حتی تجاوز جنسی را در بر می‌گیرد. در طول میلیونها سال زندگی وحشی بشر، آنهایی که بوسیله ابراز هر گونه صفت جسمی یا رفتاری موثر در افزایش دادن احتمال بقا و تولیدمثل، تناسب خود را افزایش می‌دادند، امکان گسترش ژنتیکی نیز پیدا کرده‌اند. البته تناسب، طیف زیادی از صفات را در بر می‌گرفته که همه آنها در دنیای امروزی منفی تلقی نمی‌شوند و در واقع تعداد زیادی از آنها هنوز هم ارزشمندند. هوش یکی از این صفات است. آن دسته از نیاکان ما که هوشمندی بیشتری داشتند، سازگاری بیشتری با محیط و در نتیجه تناسب بیشتری نیز داشته‌اند. این هوشمندی بالاتر، یکی از رموز بقای انسان و تکامل یافتگی او از گونه‌های پایین‌تر تکاملی مانند شامپانزه-ها و دیگر میمونها، بوده است.

### انتخاب طبیعی: غربال اصلی تکامل

داروین، به نحوه برخورد و تعامل محیط با گونه‌ها و افراد، انتخاب طبیعی<sup>۱</sup> اطلاق کرد. انتخاب طبیعی، به این معنی است که طبیعت، اقدام به انتخاب افراد یا گونه‌هایی می‌کند که می‌توانند با محیط خود سازگار شده و تولیدمثل موفق داشته باشند. آنهایی که به هر دلیل، در انطباق با محیط یا تولیدمثل موفق، شکست می‌خورند، از غربال طبیعت رد شده و تداوم نسل آنها، قطع می‌گردد. برای اینکه کسی یا گونه‌ای، بتواند از امتحان طبیعت، پیروز بیرون بیاید، نه تنها می‌بایست قدرت و شرایط لازم برای زنده ماندن را داشته باشد بلکه می‌بایست در تولیدمثل نیز، موفقیت کسب کند. تولیدمثل، تضمین‌کننده این بوده که آن فرد، بذر خود را در نسل‌های بعدی بگستراند. افرادی که فرزندان سالم بیشتری را که آن فرزندان نیز خود موفق بوده‌اند، می‌پروراندند، باعث می‌شدند تا تعداد نفرات بیشتری از نسل‌های بعد، فرزندان آنها و در نتیجه، حامل ژن‌های آنها باشند. این مسئله، یعنی گسترش توزیع ژنتیکی افراد موفق و کاهش گسترش ژنتیکی افراد کمتر موفق که در نسل‌های متوالی روی می‌داده، منجر شده تا در هر نسل، افرادی که زادگان افراد موفق نسل‌های قبلی

<sup>1</sup>- Natural Selection

هستند بیشتر شده و نتیجتاً شکل جمعیت شناختی هر نسل را تغییر دهند. تداوم این تغییر، همان چیزی است که ما به عنوان تکامل<sup>۱</sup> یا تحول می‌شناسیم. داروین نیز در چاپ اول کتاب منشأ انواع خود از واژه تکامل استفاده نکرد و فقط فعل تکامل یافتن<sup>۲</sup> را بکار برد. او عبارت «توارث یافتن با اصلاح»<sup>۳</sup> را ترجیح می‌داد. او بعداً کلمه تکامل را از اسپنسر اخذ کرد. همچنین باید توجه شود که واژه تکامل در نظریه تکامل، غالباً به معنای متعالی شدن، کامل تر شدن یا بهتر شدن نیست. بطور مثال، در بسیاری از موارد، تکامل گونه‌ها همراه با کوچک‌تر شدن اندام یا اندامی خاص بوده (مانند حذف پاها و دستها در مارها)، پس تکامل همیشه به معنای افزون‌تر شدن نیست. همچنین تکامل گونه‌ها، لزوماً به معنی پیچیده‌تر شدن یک گونه نیست. قدرت بویایی بعضی از گونه‌های سگ‌ها، یک میلیون بار از انسان قوی‌تر است. چشم بعضی از حیوانات نیز، قادر به تشخیص تعداد زیادی از انواع رنگ‌ها در طبیعت است درحالی‌که چشم انسان، تعداد کمی رنگ را تشخیص می‌دهد. بسیاری از حیوانات از مورچه‌ها گرفته تا خفاش و دلفین نیز، می‌توانند از طریق امواج خاص، اشیاء و مسیرها را تشخیص دهند درحالی‌که انسان، حتی گیرنده‌های دریافت چنین امواجی را هم ندارد. بطور کلی، انتخاب طبیعی اقدام به سازگارتر کردن جاندار کرده، حال این سازگار کردن می‌توانسته حذف یا بوجود آوردن، کاهش یا افزایش باشد. واژه تکامل فقط قصد بازگویی تغییرات یک گونه در طی نسل‌ها را دارد. فرگشت، تحول تدریجی، تحویل، دگرگونی و تطور، از جمله دیگر برابرنهاده‌هایی هستند که در زبان فارسی، به عنوان معادل‌های این کلمه قرار داده شده‌اند. هر چند که مولف نیز اذعان دارد که واژه تکامل، معادل کاملاً خوبی برای کلمه evolution در زبان انگلیسی نیست اما ما در اینجا به علت جا افتاده بودن این کلمه در زبان فارسی، از همین واژه استفاده می‌کنیم (واژه‌ای که بوسیله فرهنگستان زبان پیشنهاد شده فرگشت است که هر چند از نظر ریشه معنایی و لغوی به واژه تکامل نزدیک‌تر است اما از نظر معنایی که به ذهن شنونده متبادر می‌کند، چندان کارآمد نیست).

مثال زرافه‌ها را در نظر بگیرید. در طی تکامل این گونه حیوانی، به دلیل کاهش مواد غذایی موجود بر روی زمین، آنهایی که گردن بلندتری داشتند، نسبت به همتایانی که گردن‌های کوتاه‌تری داشته‌اند، در صورت کمیاب بودن مواد غذایی بر روی سطوح زمین، بهتر می‌توانستند از گیاهان و درختان بلند تغذیه کرده و نتیجتاً بقا و تولیدمثل بیشتری داشته باشند. از طرف دیگر، در هر نسل از زرافه‌ها، آنهایی که فرزندان والدینی با گردن‌های بلند بوده‌اند، به دلیل اینکه این صفت مطلوب را از والدین خود به ارث می‌بردند، خود نیز شانس بقا و تولیدمثل‌شان افزایش می‌یافته است. در عوض، در نسل‌های متوالی، تعداد فرزندان زرافه‌های کوتاه‌گردن، به دلیل داشتن ویژگی‌های نامناسب و ناسازگار با شرایط محیطی، رو به کاهش گذاشته است. بعد از چندین نسل، ما شاهد زرافه‌هایی می‌شویم که همگی گردن‌های بلندی دارند، چون همه آنها زادگان همان زرافه‌های

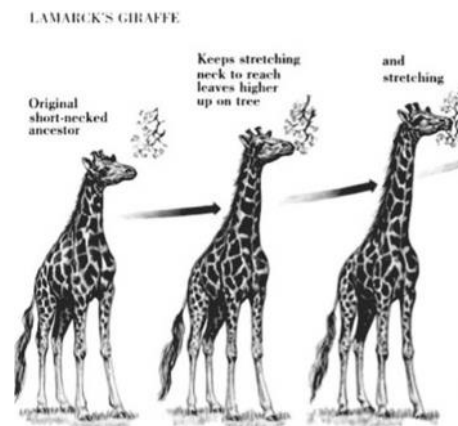
<sup>1</sup>- Evolution

<sup>2</sup>- Evolved

<sup>3</sup>- Descent with modification

بلندگردن اولیه‌ای هستند که این صفت را از والدین خود به ارث برده‌اند. می‌توان به راحتی تصور نمود که گونه‌ای مانند زرافه، از همان ابتدا دارای گردنی طویل نبوده، بلکه تدریجاً و در طی سالها تکامل، به شکلی که امروز می‌بینیم، در آمده است. تغییرات بسیار زیاد ریختی، جسمی و رفتاری که ما امروزه در گونه‌های مختلف حیوانی و انسانی شاهد آن هستیم، محصول همین انتخاب طبیعی تدریجی است. در هر نسل، انتخاب طبیعی، همچون داسی بی رحم عمل کرده و آنانی را که همراه و هماهنگ با خودش نبوده‌اند، از دم تیغ گذرانده است. آنانی که زنده مانده و به تولیدمثل ادامه می‌دهند نیز، ممکن است در زمانهای دیگر از دم این تیغ بگذرند و میدان را به سایر همتایانی که در انطباق خود با شرایط بهتر عمل می‌کنند، بسپارند. این غربالگری تدریجی که در طی میلیونها سال روی داده، هر گونه‌ای را شدیداً متحول کرده و به شکل کنونی آن در آورده است.

علاوه بر داروین، دانشمند و زیست‌شناس دیگری به نام لامارک (۱۷۴۴-۱۸۲۹) نیز در مورد نحوه تکامل موجودات زنده، نظریه داشت. لامارک اعتقاد داشت که تکامل موجودات زنده، از طریق به توارث رسیدن صفات اکتسابی، صورت می‌گیرد. یک مثال مشهور او، نحوه دراز شدن گردن زرافه‌ها بود. او اعتقاد داشت که زرافه‌ها در طول تکامل، به علت کمبود مواد غذایی در ارتفاعات پایین زمین، مجبور به کشیدن گردنهای خود شده‌اند. این فرایند، تدریجاً منجر به دراز شدن نسل در نسل گردن زرافه‌ها شده است. بر اساس این نظریه، در مورد پای اردکها و گوشت بین انگشتان آنها هم، همین فرایند صدق می‌کند. اینکه اردکها مجبور به شنا در آب بوده‌اند، منجر به شکل‌گیری پرده‌هایی در بین پاهای آنها می‌شده است. این نظریه، دوام زیادی نیاورد و اشتباه بودن آن هنگامی که مکانیسم به ارث رسیدن صفات یعنی ژنها مشخص شد، آشکار گردید.





**تصویر ۳-۳: نظریه انتخاب طبیعی داروین و توارث صفات اکتسابی لامارک در مورد تکامل گردن زرافه‌ها و پای اردکها.** بر طبق نظر لامارک، کشیده شدن گردن در زرافه‌ها و انتقال این صفت از والدین به زاده‌ها در طول تکامل، منجر به دراز شدن گردن زرافه‌ها شده است. داروین بر اساس انتخاب طبیعی و تاثیر صفات در افزایش سازگاری با محیط، تکامل صفات در موجودات زنده را تبیین می‌کرد. بر این اساس، هم گردنهای بلندتر در زرافه‌ها و هم پرده‌های بین انگشتان پاها در اردکها از طریق انتخاب طبیعی، تکامل یافته‌اند. نادرست بودن نظریه لامارک و اینکه صفات اکتسابی قابلیت به ارث رسیدن را ندارند، بعدها به اثبات رسید.

### انتخاب جنسی: مکمل انتخاب طبیعی

تنها عاملی که منجر به تکامل گونه‌ها و از جمله انسان شده، انتخاب طبیعی یا همان انتخاب بوسیله طبیعت نیست. نوعی دیگر از انتخاب نیز در کار است که مکمل و در واقع به نوعی، زیرمجموعه انتخاب طبیعی است. داروین، جنبه‌های «بقا» و «تولیدمثل» را از یکدیگر تفکیک کرده و خصایصی را که منجر به جفت‌گزینی موفق می‌شوند، به «انتخاب جنسی» مربوط می‌دانست که این در تمایز با انتخاب طبیعی بود. اما امروزه، انتخاب طبیعی معنای وسیعی داشته که هر دو جنبه را شامل می‌شود یعنی حفظ خصایصی که به هر شیوه ممکن، برای رسیدن ژنهای ارگانیزم به نسل بعد، سازنده هستند (رایت، ۱۹۹۶). برای درک بهتر، با یک مثال شروع می‌کنیم.

دو پرنده ماده را تصور کنید که در فصل جفت‌گیری، قصد انتخاب جفت دارند. این ماده‌ها، بعد از جفت‌گیری باید بر روی تخم‌های خود خوابیده و در این مدت، نیازمند پدری که مراقب و فراهم‌کننده خوب مواد غذایی باشد، هستند. آنها مختارند که از بین دو پرنده نری که یکی از آنها، توانایی پرواز و شکار کردنش خوب است و دیگری که فاقد این توانایی‌هاست، یکی را انتخاب کنند. آن پرنده ماده‌ای که نر اولی را انتخاب می‌کند، فرزندان خواهد داشت که آنها نیز توانایی خوب پرواز کردن و شکار یعنی صفات افزایش دهنده بقا را از پدرشان به ارث برده‌اند. نر اولی، همچنین به دلیل اینکه در شکار کردن بهتر عمل می‌کند، می‌تواند در زمانی که جفت او بر روی تخمها می‌خوابد، تامین‌کننده مواد غذایی برای جفت خود باشد. این خود احتمال بقای پرنده ماده و فرزندان او را بیشتر می‌کند. از طرف دیگر، ماده دومی که نر دیگر را انتخاب می‌کند، هم در

بقاء خود و همه بقاء فرزندان خود، با مشکل مواجه است. از یک طرف، این پدر نمی‌تواند تامین‌کننده خوبی برای همسر و فرزندان خود باشد، زیرا مهارت‌های شکار کردن او و در نتیجه دفعاتی که با افتخار و همراه با غذا به لانه بر می‌گردد، کم است. از طرف دیگر، فرزندان این ماده، متعلق به پدری هستند که مهارت‌های شکار کردن او ضعیف بوده و آنها این صفات را از پدر به ارث برده و نتیجتاً خود نیز، شکارگران خوبی از آب در نمی‌آیند. حال این مثال ساده را که شامل دو جفت پرنده می‌شد کمی تغییر داده و تعداد جفت‌ها را در ۵۰۰ ضرب کنید تا یک جمعیت ۲۰۰۰ تایی (هزار نر و هزار ماده) بدست بیاید. بطور ساده، فرض کنید که راهبرد جفت‌گزینی ۵۰۰ ماده شبیه به ماده اول و ۵۰۰ نر بعدی شبیه به ماده دوم باشد. نتیجه فرایند ذکر شده را تا ۱۰، ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ نسل بعد، پیش ببرید. در پایان با چه پرندگانی مواجه خواهید شد. پرندگان نری که توانایی شکار کردن و پرواز کردن‌شان، بسیار بیشتر شده و ماده‌هایی که تمایل شدیدی به جفت‌گیری با نرهایی دارند که این توانایی‌ها، در آنها زیاد است. علت این تغییر جمعیت شناختی در جمعیت این پرنده، همان به ارث رسیدن و توزیع ژنتیکی بیشتر آنهاست که نر در آنها، مهارت‌های پرواز و شکار کردن و ماده، ترجیح شدیدی برای انتخاب چنین نری برای جفت‌گزینی را دارد. در این مثال، یکی از دلایل پدیدار شدن نرهایی با اندام‌های مناسب برای شکار و پرواز، انتخاب‌هایی است که ماده‌ها، در طول نسل‌ها، بر روی جنس نر گونه خود، اعمال کرده‌اند. در واقع، یکی از علل تغییر در ظاهر و توانایی‌های جنس نر این پرنده که بعد از نسل‌های متوالی روی داده را می‌توان جنس مونث این پرنده دانست. داروین این فرایند انتخاب افراد خاصی از یک جنس بوسیله جنس دیگر آن گونه را، انتخاب جنسی<sup>۱</sup> نامید. انتخاب جنسی بوسیله هر دو جنس و در مورد جنس دیگر، انجام می‌شود. مسئول بسیاری از ویژگی‌های ظاهری و رفتاری هر جنس، همین انتخاب‌هایی است که جنس مقابل بر جنس دیگر و در طی تکامل، اعمال کرده است. بطور مثال، در اکثریت گونه‌ها، میانگین قد و وزن جنس نر، بیشتر از جنس ماده است. یک دلیل این امر هم اینست که در این گونه‌ها و از جمله در انسان، جنس ماده، ترجیح زیادی برای جفت‌گیری و آمیزش جنسی با نرهایی دارد که قد و وزنشان نسبت به سایر نرهای در دسترس، بیشتر باشد. در طی نسل‌های متوالی، نتیجه این انتخاب جنسی اعمال شده بوسیله جنس ماده بر جنس نر، افزایش قد و وزن جنس نر نسبت به جنس ماده، خواهد بود. نرهای هر گونه نیز، با انتخاب‌های خود، صفات مادگان گونه خود را، تعیین خواهند کرد.

انتخاب جنسی، نمی‌تواند مستقل از انتخاب طبیعی عمل کند. این انتخاب طبیعی است که تعیین می‌کند که هر یک از دو جنس یک گونه، می‌بایست چه صفاتی را در جنس مقابل خود مورد توجه قرار دهد تا موفقیت تولیدمثلی خود را به حداکثر برساند. افراد هر جنس، نمی‌توانند بدون در نظر گرفتن چالش‌هایی که انتخاب طبیعی پیش پای آنها گذاشته است، اقدام به عمل بر مبنای ترجیحات خود کنند. البته این به معنای این نیست که در طول تکامل، واقعاً چنین چیزی یعنی انتخاب بر خلاف قواعد انتخاب طبیعی، برای هر

---

<sup>1</sup> - Sexual Selection

جنس مقدور نبوده است. بلکه به معنای اینست که اگر تصمیمات هر جنس با انتخاب طبیعی هماهنگ نباشد، ژنهای آنها نیز انتخاب نشده و بقای تولیدمثلی نیز، نخواهند داشت. به عبارت دیگر، در طی قرنهای تکامل، ترجیحاتی که هماهنگ با ترجیحات انتخاب طبیعی نبوده‌اند، محکوم به نابودی می‌شدند زیرا این ترجیحات، احتمال بقا و موفقیت تولیدمثلی فرد انتخاب‌کننده و فرزندان او را، کم می‌کرده‌اند.

انتخاب جنسی، خود به دو نوع دیگر، طبقه‌بندی می‌شود. یکی انتخاب بین‌جنسی<sup>۱</sup> که مثال ذکر شده در بالا، نمونه‌ای از این انتخاب بود. در انتخاب بین جنسی، اعضای یک جنس، صفاتی را در جنس دیگر ترجیح می‌دهند که در طی تکامل، منجر به افزایش میزان آن صفت در جمعیت آن جنس و ترجیح آن صفت در جنس ترجیح دهنده خواهد شد. در نوع دیگری از انتخاب جنسی که انتخاب درون‌جنسی<sup>۲</sup> نام دارد، اعضای یک جنس بر سر بدست آوردن جنس مقابل یا منابعی که بدست آوردن جنس مقابل را تسهیل می‌کند، با همدیگر رقابت می‌کنند. غالباً بین انتخاب درون‌جنسی و برون‌جنسی نیز، ارتباط وجود دارد. بطور مثال، مبارزه گوزن‌های نر بر سر جفت یا قلمرو، منجر به انتخاب شدن شاخ‌های بلند در طی تکامل این حیوان شده است. آن گوزنهای نری که شاخ‌های بلندتری داشته‌اند، در رقابت و حذف هم‌تایان خود از میدان، موفق‌تر عمل کرده، جفتهای بیشتری داشته، نتیجتاً فرزندان بیشتری داشته و در نهایت ژنهای مربوط به شاخ‌های بلند خود را به فرزندان نر خود، منتقل کرده‌اند. جمعیت فعلی گوزن‌های نر، از آن جهت دارای شاخ‌های بلند هستند که فرزندان نیاکانی با شاخ‌های بلند و موفق‌اند. ترجیح برای چنین شاخ‌هایی در ماده گوزنهای فعلی نیز، به این علت است که آنها، زاده‌های ماده گوزنهایی هستند که چنین ویژگی‌ای را در گوزنهای نر ترجیح می‌داده‌اند. این ترجیح، آنها را با این مزیت تکاملی مواجه کرده که فرزندان نری داشته باشند با سلاح‌های قوی برای دفاع از قلمرو خود و دخترانی که چنین ترجیحی را همانند مادران خود، نشان دهند.

### انتخاب جنسی و ویژگی‌های مورد توجه

انتخاب طبیعی، انتخاب جنسی را در جهت‌های معینی سوق می‌دهد زیرا هر جنس، برای اینکه زادآوری و تولیدمثل موفق داشته باشد، نمی‌تواند به الزامات انتخاب طبیعی، بی‌توجه بماند. از طرف دیگر، هر جنس برای نیل به این مقصد، می‌بایست به آن دسته از علائم جسمی و رفتاری در جنس مقابل توجه کند که هر چند انتخاب طبیعی لزوماً به آنها اهمیت نمی‌دهد اما این خصیصه‌ها به عنوان محصولات جانبی یا همبسته‌های قابلیت‌ها و انطباق‌های قابل توارث جسمی و رفتاری، انتخاب می‌شوند. تصور کنید که در یک جمعیت خاص، وجود ژنهایی خاص در یک مرد یا عده کمی از مردان آن جمعیت، موجب افزایش موفقیت آن مردان در سازگاری بیشتر با محیط و بقا و تولیدمثل بیشتر آنها می‌شود. زنان آن جمعیت، چطور می‌توانند

<sup>1</sup> - Intersexual Selection

<sup>2</sup> - Intrasexual Selection

وجود آن ژنهای کارآمد و مفید در آن عده از مردانی که این ژنهای سازگارکننده را در خود دارند، تشخیص دهند؟ آشکار است که اطلاع‌یابی می‌بایست از طریق تاثیرات همزمان آن ژنها در پیکر یا رفتار آن مردان حاصل شود، چرا که در غیر اینصورت، تشخیص آن ژنهای مفیدی که می‌توانند به فرزندان نیز منتقل شوند، بوسیله دیدن ظاهر بیرونی، غیرممکن است. زنانی که به علت ترجیح تصادفی و ژنتیکی خود، آن خصایص بدنی یا رفتاری را ترجیح می‌دهند، نسبت به سایر زنان، شانس بالاتری برای افزایش تناسب خود دارند. علت این ترجیح نیز می‌تواند، ژنهایی همتا در ژنوم عده‌ای از زنان برای ترجیح چنین صفاتی یا به ارث بردن همان ژنهای بروز یافته در مردان مذکور، باشد. توجه کنید که ژنی خاص، در دو جنس می‌تواند خود را به دو صورت نشان دهد: در یک جنس وجود خصیصه‌ای خاص و در جنس دیگر، ترجیح آن خصیصه.

مشخص می‌شود که تنها راه برای اینکه هر جنس (چه زن و چه مرد)، برای اینکه مطمئن شوند فرزندان حامل ژنهای آنها، از والد دیگر نیز ژنهای افزایش‌دهنده انطباق با انتخاب طبیعی را به ارث می‌برند اینست که، به آن دسته از خصایص جسمی و رفتاری توجه کنند که نشان‌دهنده ژنهایی‌اند که این کارکرد را دارند. اگر چه که انتخاب طبیعی، لزوماً این خصایص همراه را انتخاب نمی‌کند و به عبارت دیگر، برای انتخاب طبیعی، وجود یا عدم وجود این خصایص مهم نیستند (مگر اینکه آن خصایص همراه نیز، خود دارای ارزشی انطباقی باشند)، اما توزیع این خصایص نیز، همراه با توزیع ژنهای تناسب‌افزا در طی نسل‌ها، افزایش می‌یابد. علت اینست که انتخاب بین‌جنسی که به معنای انتخاب شدن یک سری از خصایص بدنی و رفتاری خاص در یک جنس بوسیله جنس دیگر است، نمی‌تواند مستقیماً در سطح ژنها عمل کند و برای موثر افتادن، ناچار است به ظاهر توجه کند. در این فرایند، آنچه که انتخاب طبیعی گزینش می‌کند، ژنها و جهش‌های ژنتیکی است که منجر به سازگاری بالاتر ارگانیسم شده و شانس بقا و تولیدمثل او را بالا می‌برند. اما از آنجایی که این ژنهای تناسب‌افزا، همراه با یک سری خصایص فنوتایپی<sup>۱</sup> (خصایص ظاهری) معین هستند، این خصایص ظاهری نیز به ناچار مورد گزینش قرار می‌گیرند. تغییرات ژنوتایپی<sup>۲</sup> (ژنتیکی) و فنوتایپی، دو روی یک سکه هستند. هنگامی که شما یک سکه را در دست می‌گیرید، هر چند به یک طرف آن نگاه می‌کنید، اما طرف دیگر سکه نیز در دستانتان قرار دارد. دو روی سکه از هم جدا شدنی نیستند، حتی اگر شما فقط به یک طرف نگاه کنید. در این موقعیت نیز، هر چند انتخاب جنسی یعنی ترجیحات یک جنس در مورد جنس مقابلش، به یک سوی سکه یعنی نشانه‌های بیرونی مانند ظاهر و رفتار جنس مقابل توجه دارد، اما انتخاب طبیعی، در واقع به روی دیگر سکه یعنی ریشه‌های ژنتیکی آن نشانه‌های بیرونی، تمرکز می‌کند. بطور نمونه، وجود تقارن چهره‌ای که فرض بر اینست که حاکی از یک ساختار ژنتیکی مسبب سیستم ایمنی قوی‌تر در فرد دارنده آن است، بوسیله انتخاب جنسی مورد گزینش قرار گرفته است. تقارن

---

<sup>۱</sup>- Phenotypic

<sup>۲</sup>- Genotypic



چهره‌ای بالاتر، همبسته با یک سری از خصایص ژنتیکی مفید است. آنچه که انتخاب طبیعی مورد گزینش قرار می‌دهد همان خصایص مفید ژنتیکی است، اما آنچه که انتخاب جنسی انتخاب می‌کند، همبسته بیرونی این خصایص مفید ژنتیکی یعنی تقارن چهره‌ای بالاتر است. هر چند نهایتاً انتخاب جنسی در جهت اهداف انتخاب طبیعی عمل می‌کند، اما ابزار این عمل کردن، تا حدی متفاوت است. هر دو انتخاب، به سمت گزینش افراد با ساختار ژنتیکی قوی‌تر، سوگیری دارند اما روشهای انتخاب آنها، بر اساس ماهیتشان، متفاوت است. البته همیشه بدین صورت نیست که ظاهر برای انتخاب طبیعی مهم نباشد. در واقع، در بسیاری از موارد، عکس مطلب فوق صادق است. بدین معنی که از نظر انتخاب طبیعی، شکل و ظاهر اندامهای بدن مورد توجه بوده و شکل و تغییر شکل بسیاری از اعضاء و اندامهای بدن نیز، تحت تاثیر انتخاب طبیعی شکل گرفته‌اند. بطور مثال، بعضی از خصایص ساختاری، آناتومیک و فیزیولوژیک چشمها و دیگر اعضاء چهره یا دستها و پاها و همه اندامهای دیگر، تحت تاثیر انتخاب طبیعی شکل گرفته‌اند. بدین معنی که بعضی از ویژگیهای ساختاری و شکل ظاهری این اعضاء و جوارح، در پاسخ به نیازهای تکاملی و بخاطر انطباقی آنها، ظاهر شده و سپس تطور و تکامل تدریجی یافته‌اند. بطور خلاصه، بعضی از خصایص ظاهری و بیرونی مانند خصایص خاص بدنی، چهره‌ای و رفتاری، به این خاطر در گونه‌ها تکامل می‌یابند که خود ارزش انطباقی و کارکردی برای دارنده‌های آن صفات دارند. اما بعضی دیگر از صفات، بخاطر اینکه صرفاً محصولات جانبی یا پیام-دهنده‌های خصایص ژنتیکی تناسب‌افزا و کارکردی دیگر هستند، تحول می‌یابند.

### انطباق

هر موجود زنده ای در تلاش است تا زنده مانده و بقا داشته باشد. در طول میلیونها سال زندگی بر روی این کره خاکی، هر گونه و در هر گونه، هر فرد، برای اینکه حداکثر بقا را داشته باشد نیاز به داشتن ویژگیهای خاصی داشته است، چرا که شرایط زیستی و محیطی هر گونه از موجودات زنده، پر از خطرات و مشکلات خاص خود بوده است. بطور مثال، پرندگان برای اینکه بقا داشته باشند، نیاز به داشتن مهارتهای مطلوب پرواز به منظور فراهم کردن غذای لازم برای خود و در امان ماندن از دست سایر حیواناتی که آنها را شکار می‌کرده‌اند داشته‌اند (و دارند). در بین حیوانات شکارچی نیز، آن دسته‌ای که قابلیت‌های شکار کردن را به نحو موثرتری از خود بروز داده‌اند، شانس بقای بیشتری داشته‌اند. در تکامل، به توانایی موجود زنده برای سازگار کردن خود با شرایط پیرامونی که قابلیت بقاء او را افزایش می‌دهند، انطباق<sup>۱</sup> یا سازگاری می‌گویند. از بین گونه‌های موجود زنده، هر گونه‌ای که انطباق بهتر و بیشتری با شرایط زیست-محیطی خود داشته، شانس بالاتری برای اینکه در سلسله مراتب گونه‌های موجود زنده باقی بماند، داشته است. این مسئله درباره هر گونه‌ای از موجودات زنده و هر فردی در هر گونه صدق می‌کند. به این معنی که در هر گونه نیز، آنهایی که

<sup>1</sup>- Adaptation

از همتایان خود توانایی انطباق بالاتری داشته‌اند، نسبت به بقیه افراد، بیشتر احتمال داشته که زنده بمانند. شرایط زندگی و زیست- محیطی هر گونه متفاوت بوده و در نتیجه انطباق‌های متفاوتی را برای آن گونه ایجاد کرده است. بطور مثال، در طول تکامل، آن گونه‌هایی که توانایی‌های مقابله با شکارچیان درنده مانند گربه سانان را نداشته‌اند، به نحوی انطباق پیدا کرده‌اند که بتوانند در صورت لزوم از دست شکارچیان خود فرار کنند. توانایی و چالاکی برای دویدن یا توانایی پنهان‌شدن و همچنین لانه‌سازی به شکلی که از دست این شکارچیان نجات پیدا کنند، از آن جمله‌اند. از طرف دیگر، آن گونه‌هایی که با چنین دشواری‌هایی روبرو نبوده‌اند خود گربه‌سانان، برای حداکثر بقا، نیاز به توانایی‌ها و قابلیت‌های مناسب برای شکار کردن داشته‌اند. راجع به این گروه، دندانهای برنده و سریع دویدن را می‌توان به عنوان مثال، ذکر کرد. این مسئله، بطور مدام تکرار شده است. در گروه اول، یعنی گونه‌های در معرض خطر شکارچیان گربه‌سان، آنانی که توانایی‌های نام‌برده در مورد این طبقه را به میزان بیشتری داشته‌اند، نتیجتاً شانس زنده ماندن از دست شکارچیان را به میزان بیشتر و بقای بالاتر و تولیدمثل بیشتری داشته‌اند. از طرف دیگر، در بین گروه دوم یعنی گروه شکارچیان، آنهایی که توانایی‌های خود برای شکار کردن را افزایش می‌دادند، شانس بالاتری برای اینکه بتوانند از گروه اول، غذای خود را تأمین کنند داشته و نتیجتاً موفق به بقا و تولیدمثل بیشتر شده‌اند. به این فرایند همزمان تکامل یافتن دو گونه مربوط به هم، تکامل همزمان<sup>۱</sup> می‌گویند. مثالهای دیگری از تکامل همزمان عبارتند از تکامل عوامل بیماری‌زا مانند ویروسها و بدن گونه‌های مورد حمله بوسیله این ویروسها و تکامل همزمان استراتژیهای جنسی در زنان و مردان برای به حداکثررسانی موفقیت تولیدمثلی خود. مفهوم انطباق در دو معنا به کار می‌رود. یکی به معنای انطباق کلی ارگانیسم با شرایط محیطی خود و دیگری به معنای راه حل‌ها و مکانیسمهای اختصاصی که ارگانیسم برای حل مسائل معین در پیش می‌گیرد. مورد اول در بالا بحث شد، مورد دوم که از آن با عنوان انطباق‌های تکاملی یا مکانیسم‌های انطباقی تکاملی یاد می‌شود، در ذیل مورد بحث قرار می‌گیرند.

### انطباق‌های تکاملی

موجود زنده برای اینکه توانایی بالقوه بقا و تولیدمثل خود را به حداکثر برساند، با یک سری موانع و مشکلات، مواجه است. همانطور که گفتیم، شکل‌گیری مکانیسم‌هایی تکاملی که به منظور حل بهینه این موانع و مشکلات بوجود آمده‌اند را انطباق می‌گوییم. انطباق‌ها یا سازگاری‌ها، همانطور که از نامشان پیداست، راه- حل‌هایی هستند که برای سازگای بیشتر و بهینه با شرایط محیط چالش‌آور برای تناسب فرد، طراحی شده‌اند. انطباق‌ها می‌توانند جسمی یا روانشناختی باشند. بطور نمونه، بدن ما انطباق لرزیدن در هوای سرد به منظور گرم شدن بدن یا عرق کردن در هوای گرم به منظور تهویه نسبی بدن از دمای زیاد را در طول تکامل، کسب

<sup>۱</sup>- Coevolution

کرده است. به خاطر همین خاصیت سازگاری آفرای این مکانیسمها، به آنها انطباق یا سازگاری می‌گویند. توجه کنید که واژه انطباق یا سازگاری، در بعضی موارد به وجود انطباق‌یابی یا سازگاری کلی ارگانیسم اطلاق شده و معنای خاص انطباق‌ها یعنی مکانیسمهای خاص را نمی‌دهد.

تمایز قائل شدن بین آنچه که واقعاً انطباق است با پیامدهای جانبی یک انطباق، مسئله مهمی است. بدن انسان و سایر پستانداران مهره‌دار، به نحوی انطباق پیدا کرده که استخوانهای آنها از کلسیم ساخته شود. وجود کلسیم فراوان در استخوان‌ها که نوعی انطباق جسمی است به استحکام آن کمک می‌کند، همچنین منجر به رنگ سفید آن می‌شود. رنگ سفید استخوان یک انطباق نیست، زیرا رنگ سفید، هیچ مزیت تکاملی اضافی برای استخوان‌بندی بدن ما بوجود نمی‌آورد. استخوانهای ما به این علت سفید است که بطور ساده، کلسیم منجر به چنین رنگی می‌شود. رنگ سفید، محصول جانبی وجود کلسیم در استخوان به شمار می‌رود. یک شاخص کلی برای تفکیک قائل شدن بین انطباق واقعی تکاملی و مواردی که فرآورده‌ها یا محصولات جانبی انطباق‌های اصلی هستند، خاصیت تطابق‌زایی یا سازگاری افزایی انطباق‌های اصلی است. انطباق‌ها در این مسئله که همه آنها منجر به افزایش انطباق و سازگاری فرد با محیط خود به منظور افزایش تناسب می‌شوند، اشتراک دارند. انطباق‌های روانشناختی و رفتاری نیز، منجر به تناسب بیشتر و سازگاری بالاتر برای فرد می‌شوند. طیف این انطباق‌های روانشناختی بسیار وسیع بوده و بسیاری از جنبه‌های روانشناختی انسان را در بر می‌گیرند. ذهن انسان، به منزله مجموعه وسیعی از انطباق‌های پیچیده تکاملی است که کارکرد آنها حل مشکلات انطباقی معین است.

### محیط تکاملی انطباق‌ها

اصطلاح محیط تکاملی انطباق‌ها<sup>۱</sup>، به محیط، شرایط بوم‌شناختی، فیزیکی، موقعیتی و زمانهایی گفته می‌شود که در آنها، انطباق‌های تکاملی یک گونه، شکل گرفته‌اند. درک شرایط زیست-محیطی، تعاملات بین اعضای گروه‌ها در آن شرایط و سایر خصیصه‌های این محیط، برای درک ماهیت این انطباق‌ها، چگونگی شکل‌گیری آنها و همچنین چگونگی تاثیر آنها بر تناسب فرد، ضروری هستند. در مورد گونه‌های اجتماعی مانند انسان، این محیط فقط شامل شرایط زیست-محیطی خاص نشده و شرایط ارتباطی، انسانی و اجتماعی خاص خود را هم در بر می‌گیرد.

در مورد دوره زمانی و مدت دقیق محیط تکاملی انطباق‌ها، اتفاق نظر قطعی وجود ندارد. هر انطباقی در زمانها و دوره‌های خاصی شکل گرفته و سپس ممکن است، ادامه یافته یا بوسیله انطباق‌های دیگر جانشین شده باشد. بسته به اینکه در مورد چه انطباقی صحبت می‌کنیم، زمان شکل‌گیری و رواج آن انطباق در یک

<sup>1</sup> - Environment of Evolutionary Adaptedness (EEA)

گونه، می‌تواند متفاوت باشد. بطور مثال، یک انطباق بدنی مانند عرق کردن بدن در زمان گرما که به منظور تعدیل دمای بدن انجام می‌شود، می‌بایست بسیار زودتر از انطباق‌های رفتاری پیچیده مانند انطباقی به نام همکاری یا تشریک مساعی، شکل گرفته باشد. اولین انطباق در شرایط مواجهه با گرما که عاملی فیزیکی بوده و گونه انسانی بسیار زود با آن مواجه شده، شکل گرفته و دومی در زمانی که گونه انسان، آنقدر تکامل یافته بوده که تشکیل گروه داده و در معرض روابط درون‌گروهی پیچیده قرار گرفته است. بیشتر از اینکه زمان و دوره یک انطباق مهم باشد، چگونگی شرایط محیطی که در آن یک انطباق شکل می‌گیرد، اهمیت دارد. بطور مثال، تاریخچه پیدایش بشر و تکامل او را هر مدت زمان که بدانیم، برای اکثریت دوره خود همراه با گرسنگی، قحطی، محرومیت، پیکار با طبیعت، مواجهه با انواع عوامل بیماری‌زا، مورد هجوم دیگر عوامل محیطی و حیوانات وحشی بودن و نزاع‌های درون و بین‌گروهی، بوده است. هنوز هم تعداد زیادی از این عوامل، بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت را درگیر می‌کنند. توجه، درک عمیق و مناسب و تصور صحیح از این شرایط، می‌تواند کمک کند تا به فهم بهتری از چرایی و چگونگی شکل‌گیری این انطباق‌ها برسیم. بطور نمونه، اینکه چرا هنوز هم دوست داریم تا خرخره بخوریم، تعصبات درون‌قومی داشته باشیم یا نسبت به بسیاری از چیزها ترس و نگرانی داریم را می‌توانیم بوسیله درک شرایط محیطی تکاملی انطباق‌ها، بهتر بفهمیم.

### فشارهای انتخاب

هر موجود زنده‌ای برای اینکه تناسب بهینه داشته باشد یعنی زنده ماند و بتواند تولیدمثل کند، مجبور به سازگار شدن با یک سری از چالش‌ها و موانع است. به آن چالش‌هایی که ارگانیسم را مجبور می‌کنند تا برای بقا و تولیدمثل موفق، دست به یک سری فعالیتهای انطباقی بزنند، فشارهای انتخاب<sup>۱</sup> می‌گوییم. فشارهای انتخاب موجب می‌شوند تا یک نوع فشار، برای انجام یک سری از رفتارها یا انتخاب رفتاری وجود داشته و افرادی که یک سری از انتخاب‌های خاص را به عنوان ترجیحات اولیه نشان می‌دهند، تناسب در بقا و تولیدمثلی بیشتری را نشان دهند. کسانی که برخلاف فشارهای انتخابی عمل می‌کنند، احتمال بقا و تولیدمثل موفق خود را ناخواسته کاهش می‌دهند. پرواز کردن موفق در پرندگان، مستلزم داشتن بالهای قوی و مناسب برای پرواز است. بطور استعاری، تکامل بر روی پرندگان فشار آورده تا آنهایی که این توانایی را هر چه بیشتر در خود دارند، زنده مانده و تولیدمثل داشته باشند و آنهایی که این تواناییها را به میزان کمتری داشته‌اند، مجبور به ترک صحنه بوده‌اند. فشارهای انتخاب، در واقع همان شرایط دشوار و چالش‌های محیطی هستند که فرد را مجبور به اطاعت از خود، می‌کنند. کسانی که به این فشارها گردن نمی‌گذارند، با دستان خودشان، ژنهای خود را مقطوع النسل می‌کنند. این فشارها، انتخاب‌گر کسانی‌اند که خود را مطابق با الزامات آنها، تنظیم و تعدیل می‌کنند.

<sup>1</sup> - Selection Pressures

### تصادف؛ مکانیسم تعیین‌کننده تناسب

از یک نظر، تکامل فرایندی کاملاً تصادفی است. به این معنی که علت موفقیت افرادی خاص از هر گونه، نسبت به بقیه افراد آن گونه، این بوده که این عده آگاهانه و هشیارانه در جهت پروراندن مهارتی خاص در خود تلاش می‌کردند بلکه به این علت بوده که آن عده خاص، بطور تصادفی، ژنهایی را در بدن خود داشته‌اند که آن ژنها راه انداز خصایص، ویژگیها، انطباق‌ها و رفتارهای افزایش دهنده موفقیت در بقا و تولیدمثل آنها بوده است. ماده خرگوشی را فرض کنید که به عنوان نسل اول گونه یک جامعه از خرگوشها، دارای ده فرزند که نسل دوم تلقی می‌شوند، است. از بین این ده خرگوش، پنج تای آنها بطور تصادفی، توانایی سریع دویدن و چالاکی را داشته و در نتیجه شانس افزایش یافته‌ای برای فرار از دست دشمنان خود و بقا بیشتر دارند. پنج فرزند دیگر، به علت کند بودن، توانایی فرار کردن از دست شکارچیان خود را نداشته و در نتیجه، بیشتر در معرض شکار شدن بوسیله گونه‌های دیگر قرار می‌گیرند. آن پنج خرگوشی که این خصیصه رفتاری یعنی چالاکی را نشان می‌دهند، شانس‌شان برای اینکه تولیدمثل موفقیت آمیزتری داشته باشند نیز، افزایش می‌یابد. علت این مسئله نیز این است که بطور ساده، تولیدمثل کردن نیاز به زنده بودن دارد. نتیجتاً آنهایی که بقای بیشتری دارند، فرصت بیشتری برای تولیدمثل دارند. در نسل سوم، یعنی نوه‌های خرگوش مادر، توزیع این خصیصه رفتاری یعنی چالاکی و سریع دویدن، افزایش می‌یابد. علت هم این است که خرگوش‌های نسل جدید، عمدتاً زاده‌های خرگوش‌های نسل دومی هستند که خود چالاک بودند. این فرزندان نسل جدید، این خصیصه رفتاری را از والدین خود و از طریق انتقال ژنها، به ارث می‌برند. حال تصور کنید که همین توالی ذکر شده با همین شرایط بیان شده، برای چندین نسل پی در پی و برای میلیونها سال، ادامه یابد. در هر نسل از خرگوشها، آنهایی که چالاک‌ترند، بقای بیشتری دارند و نتیجتاً تولیدمثل بیشتر و آنهایی که کمتر چالاک‌اند، بیشتر احتمال دارد که شکار شوند و نتیجتاً نرخ تولیدمثل پایین‌تری داشته و در معرض انقراض نسل قرار خواهند داشت. در پایان این زنجیره، شما خرگوش‌هایی خواهید داشت که درصد خرگوش‌های چالاک در آنها، نسبت به تعداد خرگوش‌های چالاک در نسل‌های اولیه، بسیار بیشتر است. در زیست‌شناسی و روانشناسی تکاملی، به افزایش یک خصیصه یا ویژگی جسمی و رفتاری که در طول تکامل و در یک گونه روی می‌دهد، گزینش یا انتخاب‌شدن<sup>۱</sup> آن خصیصه می‌گویند. علت بکارگیری این واژه نیز اینست که طبیعت در هر گونه از موجودات، در واقع، اقدام به گزینش یا انتخاب صفاتی می‌کند که برای دارنده آن صفت، خاصیت تناسب‌افزایی دارند. این اتفاق در نتیجه انتخاب شدن افرادی که آن صفات را داشته‌اند، روی می‌دهد. علت اینکه داروین عنوان انتخاب طبیعی را برای نظریه خود انتخاب کرد نیز همین

---

<sup>1</sup>- Selection

بود. منظور او از این عبارت این بود که طبیعت اقدام به انتخاب کسانی می‌کند و به آنها اجازه بقا و تولیدمثل می‌دهد که بتوانند با شرایط طبیعی زندگی خود بیشتر منطبق شوند.

به مثال شاه، ساکنان روستا و انتخاب رنگ، توجه کنید. شاهی را تصور کنید که به ماموران خود دستور می‌دهد تا ساکنین یک روستا را با سؤال «لباس چه رنگی را دوست داری؟» مواجه کنند. وزیر شاه، قبلاً به او گفته که کسانی که رنگ سبز را ترجیح می‌دهند به دلیل استتار در بیشه‌های سبز جنگل، بیشتر قادر به استتار و پنهان ماندن از دید دشمن هستند و در نتیجه بهتر می‌توانند در ارتش خدمت کنند. شاه به همین دلیل دستور می‌دهد که کسانی را که از بین رنگهای ارائه شده، رنگ سبز را انتخاب می‌کنند، جدا کرده و مابقی را از دم تیغ بگذرانند! فرض کنید که انتخاب رنگ ترجیحی در افراد، رفتاری باشد که وابسته به ژنهای افراد است. کسانی که بر حسب شانس، ژن ترجیح رنگ سبز را داشته و این رنگ را انتخاب می‌کنند، زنده ماند و بقا و تولیدمثل خود ادامه می‌دهند. مابقی افراد، محکوم به مرگ می‌شوند. بعد از چندین نسل، روستای مذکور از افرادی تشکیل می‌شود که رنگ ترجیحی لباس اکثریت یا همه آنها، رنگ سبز است. مثال ذکر شده را می‌توان به قاعده انتخاب طبیعی و تکامل نیز تعمیم داد. قانونی که انتخاب طبیعی بر اساس آن انتخاب و عمل می‌کند، میزان انطباق و سازگاری با محیط است. در هر نسل، کسانی انتخاب می‌شوند که توانایی سازگاری با شرایط زیست-محیطی و اجتماعی خود را دارند. در مثال بالا، انتخاب رنگ ترجیحی بوسیله ساکنین روستا، کاملاً تصادفی بود، به این معنی که ساکنینی که رنگ سبز را انتخاب می‌کردند، هشیارانه و آگاهانه اقدام به این انتخاب نکرده بودند بلکه کاملاً اتفاقی و بر اساس اینکه ژن انتخاب چه رنگی در بدن آنها وجود داشت، دست به انتخاب می‌زدند. انتخاب طبیعی گونه‌ها نیز مشابه همین مورد است. آنهایی که بر حسب شانس و اتفاق، دارای ژن یا ژنهایی‌اند یا از طریق جهش ژنی، دارنده چنین ژنهایی می‌شوند که آنها را در انطباق با محیط کارآمدتر کرده یا تولیدمثل موفق را در آنها افزایش می‌دهد، شانس بالاتری برای زنده ماندن و تولیدمثل موفق و در نتیجه گسترش ژنهای خود خواهند داشت. توجه کنید که بکارگیری واژه «تصادفی» به معنای بدون علت بودن نبوده و صرفاً به این معناست که کنترل چیزی از دست ما خارج باشد. تصادف در تکامل را، ژنها و هماهنگی آنها با محیط، تعیین می‌کند. فردی بر حسب تصادف یعنی اینکه تحت کنترل خود او نیست، دارای ژنی است که منجر به راه اندازی رفتارهایی در او می‌شود که تناسب او را افزایش می‌دهند. همین تصادفی که منجر به تناسب‌افزایی در آن فرد شده، می‌تواند در جایی دیگر به قیمت پایین آمدن تناسب او تمام شود.

خود انتخاب طبیعی، تصادفی عمل نمی‌کند. این تفاوت‌های ارثی افراد است که منشأی تصادفی دارند. "انتخاب طبیعی در واقع نتیجه تعامل بین محیط و تفاوت‌های ارثی در یک جمعیت است. تفاوتها به صورت اتفاقی روی داده‌اند، اما انتخاب طبیعی بطور اتفاقی عمل نمی‌کند. محیط، صفات مطلوب را خلق نمی‌کند،

بلکه فقط روی گوناگونی‌های موجود در هر جمعیت، تاثیر گذاشته و از ماندگاری و زادآوری برخی نسبت به برخی دیگر، پشتیبانی می‌کند" (علی بیک، ۱۳۸۸).

### ژن‌ها و جهش ژنی؛ ریشه تناسب بصورت تصادفی توزیع شده

در قسمت قبل گفتیم که آن چیزی که در هر گونه از موجودات زنده، تعیین‌کننده موفقیت بالاتر در بقا و تولیدمثل در عده‌ای نسبت به عده‌ای دیگر است، داشتن قابلیت‌های انطباق با شرایط محیط زندگی است. از طرف دیگر، گفتیم که تصادف باعث می‌شده تا در هر گونه، عده‌ای از افراد آن گونه، رفتارهایی را که افزایش‌دهنده انطباق آنها باشد، داشته و در نتیجه در بقا و تولیدمثل، موفق‌تر عمل کنند. اما سؤال بعدی که مطرح می‌شود این است که چرا از بین فرزندان هر نسل، عده‌ای بطور تصادفی، ویژگی‌های افزایش‌دهنده انطباق را داشته و عده‌ای به میزان کمتر این ویژگی‌ها را داشته یا اصلاً ندارند؟

همانطور که می‌دانید همه سلول‌های بدن موجودات زنده دارای اجزایی هستند که ژن نام دارند. ژن‌ها در واقع کدهایی‌اند که در آنها پیام‌های بشمارای در مورد ساخته شدن بسیاری از اجزای بدن و همچنین چگونگی رفتارهای ما وجود دارد. هنگامی که، دو فرد از دو جنس یک گونه با همدیگر ارتباط جنسی دارند، یک اسپرم از جنس مذکر وارد رحم جنس مونث شده و با سلول تخمک ترکیب می‌شود. با ادغام این دو سلول، یک سلول واحد بوجود می‌آید که به آن سلول تخم می‌گویند. اندام‌های جنین، از تقسیم سلولی همین سلول اولیه بوجود می‌آید. ساخته شدن اندام‌های بدن در زمان تقسیم سلولی این سلول تخم اولیه، تحت کنترل همین ژنهاست. این ژن‌ها هستند که فرمان می‌دهند کدام اندام و به چه شکلی باید ساخته شوند. سلول‌ها در داشتن ژن‌ها، کاملاً مشترک هستند، به این معنی که همه ژن‌های موجود در هر سلول، در همه سلول‌های دیگر نیز وجود دارند. سلول‌های دست ما، همه ژن‌های موجود در سلول‌های قلب را هم دارند و بالعکس. مسئله‌ای که باعث می‌شود سلول‌های یک اندام خاص به شکل آن عضو خاص در آیند، اینست که در سلول‌های هر عضو خاص، فقط ژن‌های مربوط به همان اندام، فعال هستند. در دست‌ها، ژن‌های مربوط به دست و در قلب، ژن‌های مربوط به قلب. تا اینجا دریافتیم که ژن‌ها رمزهایی هستند که تولید اندام‌های بدن و بسیاری از مواد دیگر موجود در بدن مانند پروتئین‌ها را کنترل می‌کنند. ژن‌ها خود یک توالی بسیار پیچیده از مواد خاصی بنام نوکلئوتیدها<sup>۱</sup> هستند. درون هر سلول انسان، حدود ۲۰ تا ۳۰ هزار ژن که از حدود ۳ میلیارد نوکلئوتید تشکیل شده‌اند، وجود دارد. برای تصور کردن یک توالی نوکلئوتیدی ژنتیکی، یک طومار بسیار عظیم از حروف پشت سر هم را تصور کنید. همانطور که هر چند تا حرف، یک کلمه خاص را می‌سازند که معنای معینی می‌دهد، هر چند نوکلئوتید پشت سر هم نیز یک ژن خاص را می‌سازند که آن ژن خود حاوی رمزهایی برای شکل‌گیری بسیاری از خصایص جسمی و روانشناختی است.

<sup>۱</sup>- Nucleotides

حال به توضیح یک پدیده ژنتیکی به نام جهش<sup>۱</sup> ژنتیکی می‌پردازیم. همانطور که گفتیم، ژنها رمزهایی- اند که بطور نمادین حاوی پیامهایی در مورد بسیاری از چیزها هستند. ژنهای دستها، هر لحظه پیامهایی را مبنی بر ساخته شدن سلولهای دست صادر می‌کنند و به همین نحو، ژنهای سلولهای پا. هنگامی که یک سلول تقسیم می‌شود، همه اجزای سلول مادر و از جمله ژنهای سلول مادر، در سلول جدید نیز یافت خواهد شد. دقیقاً مانند کپی از یک برگه کاغذ که برگه اصلی و کپی، عین همدیگر هستند. حال تصور کنید که هنگام تقسیم سلولی، یک سلول، توالی متفاوتی از نوکلئوتیدهای یاد شده را در مقایسه با سلول مادر خود داشته باشد. مانند اینکه شما برگگی را کپی بگیرید که در آن عدد ۳۰۰۰۰۰ در برگه اصلی نوشته شده اما در برگ کپی، دندانان عدد ۳ افتاده و به ۲ تغییر شکل یافته است. در این حالت، شما عدد ۲۰۰۰۰۰ را مشاهده خواهید کرد که بدون شک با عدد قبلی، تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارد. در این حالت می‌گوییم که توالی نوکلئوتیدها تغییر کرده یا به اصطلاح، جهش ژنتیکی رخ داده است. سلول جدید به دلیل اینکه ژنهای جدیدی دارد، رمزهای جدیدی نیز در مورد چیزها دارد. این رمزهای جدید، می‌توانند رمزهایی باشند که در نهایت، به نفع یا به ضرر فرد تمام شوند. اکثر جهشهای ژنتیکی، مخرب بوده و موجب اختلال می‌شوند. اما تعدادی از آنها نیز، مفید بوده و همراه با یک کارکرد جدید و یا کارکرد قدیمی بهبود یافته برای فرد، هستند.

آنچه که باعث پدید آمدن موجودات پیچیده‌تر از ساده‌تر و تکامل یافته‌تر از کمتر تکامل یافته شده، همین جهش ژنتیکی است. بوجد آمدن اندامهای مختلف بدن موجودات زنده و رفتارهای گونه‌های مختلف و از جمله انسان، نتیجه همین جهش‌های ژنتیکی متعدد است. شاید در ابتدا، تصور اینکه چطور جهش‌های ژنتیکی متوالی که هر کدام فقط منجر به تغییر کمی در وضعیت ارگانیسم می‌شوند، بتواند به شکل‌گیری و پیدایش اعضای بسیار پیچیده مانند چشم منجر شود، دشوار به نظر برسد. در نظر گرفتن چند متغیر مهم در تکامل، ادراک این مسئله را آسانتر می‌کند. یکی از متغیرهای مهم در روند تکامل، زمان است. پیدایش عالم هستی را به حدود ۱۴ میلیارد سال پیش نسبت می‌دهند. از عمر کره زمین ما حدود ۴/۶ میلیارد سال می‌گذرد. اولین مولکولهای خودتکثیر یابنده شکل گرفته بر روی زمین، به ۳/۵ میلیارد سال پیش، اختصاص دارند. نیای مشترک ما و شامپانزه‌ها، حدود ۷ میلیون سال پیش، از هم جدا شده‌اند (چارلزورث و چارلزورث، ۲۰۰۳). با نگاهی به ارقام سرسام‌آور و نجومی فوق، درمی‌یابیم که زمان برای تکامل آنقدر زیاد بوده که حتی جهش‌های بسیار ناچیز و کوچک ژنتیکی هم که پی‌درپی روی می‌دهند، بتوانند موجب پدیدآیی موجودات تکامل یافته بسیار پیچیده از موجودات ساده‌تر شوند. تعداد جهش‌هایی که موجب افزایش انطباق تکاملی ارگانیسم با محیط اطرافش می‌شوند یا اصطلاحاً جهش‌های مثبت، بسیار کم و در حدود ۱ در هر ۱۰۰ هزار نفر در هر نسل است. در واقع، اکثر جهش‌ها نامطلوب بوده و به ضرر فرد جهش یافته تمام می‌شوند (همان منبع). اما همین تعداد جهش‌های کم مثبت هم، می‌توانند در طول این زمان پهناور، به تکامل یافتگی بیشتر، منجر شوند.

<sup>۱</sup>- Mutation



عمر پیدایش بشر فعلی (هوموساپینس) در مقایسه با مدت زمانی که از تکامل کل موجودات و زمین می‌گذرد بسیار ناچیز است. فرض کنید که دقیقاً ۱۲ ماه پیش، کره زمین شکل گرفته باشد. از زمان قبل از آن، که صرف تکامل زمین و سایر کرات شده، چشم‌پوشی کنید. بعد از گذشت ۱۲ ماه پیاپی که هر یک ۳۰ روز دارند، امروز یعنی روز قبل از شب عید سال جدید، رسیده است. پیدایش انسان، مربوط به دقایق آخر همین شب عید سال جدید است. کارل ساگان<sup>۱</sup> استاد علوم فضایی دانشگاه کرنل آمریکا با انجام محاسبه‌ای دیگر می‌گوید که اگر عمرکائنات را یک‌سال فرض کنیم، اولین انسانها در ساعت ۲۲ و سی دقیقه روز آخر ماه دوازدهم پا به عرصه وجود گذاشته‌اند. اولین تمدنها در ساعت ۲۳ و ۵۹ دقیقه و ۲۰ ثانیه شکل گرفته‌اند و ما الان در ثانیه پنجاه و نهم از ساعت بیست و چهار آخرین روز از ماه دوازدهم به سر می‌بریم. اما برای اینکه جهش‌های ژنتیکی تدریجی، انسان را از نخستی‌های کمتر تکامل یافته گذرانده و به شکل فعلی در آورده باشد، همین مدت زمان سپری شده از پیدایش او، کفایت می‌کند. همین دقایق آخر شب سال جدید که گفته شد، حداقل شامل چند میلیون سال می‌شود. از طرف دیگر، بسیاری از مختصات بدنی و رفتاری انسان، حاصل جهش‌های ژنتیکی است که قبل از پیدایش اولین انسانها و در نیاکان نخستی او هم، وجود داشته است. بطور مثال، اگر از مدت زمان قبل از تکامل اولین گونه‌های انسانی صرف نظر کنیم، اولین گونه انسانی<sup>۲</sup> حدود ۲/۵ میلیون سال پیش و هوموساپین‌ها یعنی اولین انسان‌نماهایی که شکل و شمایل تقریبی بشر امروزی را داشته‌اند، حدود ۲۰۰ هزار سال پیش پیدا شده‌اند (کارترایت، ۲۰۰۰؛ ترجمه شده به فارسی). این مدت زمان طولانی برای جمع‌شدن اثرات جهش‌های ژنتیکی اتفاقی در ژنوم گونه انسانی، به نحوی که اثرات فزاینده آنها، منجر به تناسب‌افزایی در یک سری از افراد کل گونه انسان امروزی شود، کفایت لازم را داشته است. آن دسته از جهش‌های ژنتیکی که منجر به بروز ویژگیهای جسمی و رفتاری تناسب‌افزا در دارندگان آن جهش‌ها شده‌اند، بوسیله افزایش موفقیت تولیدمثلی صاحبان آن جهش‌ها، در گونه باقی مانده و به تکثیر ادامه داده‌اند. جهش‌های خطرناک و مضر که تناسب صاحبان خود را کاهش می‌دادند، در پیکره صاحبان آنها دفن می‌شدند. اثرات فزاینده و تدریجی جهش‌های تصادفی که تغییرات پی در پی ایجاد می‌کنند، به طور فزاینده‌ای ریخت و رفتار هر گونه را تغییر می‌دهد. همین جهش‌هایی که بطور تصادفی پیدا می‌شوند، تناسب را نیز بطور تصادفی در بین اعضای یک گونه، توزیع می‌کنند.

---

<sup>۱</sup>- Carl Sagan

<sup>۲</sup>- Homo

### رانس ژنتیکی

"شما محصول تکامل نسل‌های متمادی و اطلاعات بیشمار جمع‌شده، متمرکز شده، پردازش شده و تصفیه شده در طی میلیون‌ها سال هستید تا از طریق کانال زایمانی به دنیا بیایید" (هامر و کولپند، ۱۹۹۹).

رانس ژنتیکی<sup>۱</sup>، از دیگر عواملی است که منجر به تغییر و تکامل جمعیت‌ها می‌شود. اگر میانگین آهنگ افزایش یک ژنوتیپ یا ژن، همواره بیشتر از میانگین آهنگ افزایش ژنوتیپ یا ژنهای دیگر باشد، انتخاب طبیعی برقرار است. احتمال می‌رود که فراوانی چنین ژنوتیپ یا ژنی یعنی نسبت آن ژنوتیپ خاص در جمعیت، افزایش یافته و امکان دارد که جای همه ژنوتیپ‌ها یا ژنهای دیگر جمعیت را بگیرد، یعنی تثبیت شود (کراکرفت و همکاران، ۲۰۰۵). می‌توانیم انتظار داشته باشیم که وجود یک جهش ژنتیکی مفید و انتخاب طبیعی آن جهش و خصایص بدنی و رفتاری همراه با آن، بعد از طی صدها یا هزاران نسل، منجر به این شود که در آن جمعیت، تعداد افرادی که آن جهش ژنتیکی را دارند، بطور معناداری افزایش یابد. انتخاب طبیعی، دارندگان جهش‌های غیرانطباقی و ترجیح‌دهندگان آنها را حذف کرده و در عوض، دارندگان جهش‌های ژنتیکی انطباق‌افزا در هر جنس و ترجیح‌دهندگان خصایص همراه با آن جهش‌ها در جنس دیگر را حفظ کرده و به آنها اجازه زاد و ولد، فرزندان بیشتر و انطباق یافته‌تر را می‌دهد. مفید بودن نیز، با توجه به شرایط تعریف می‌شود. آنچه که در یک زمان، برای تناسب موجود زنده مضر است، می‌تواند در شرایطی دیگر، مفید باشد. بعد از طی نسل‌ها، اکثریت جمعیت موجود در پایین هرم، فرزندان اقلیت دارای جهش‌های ژنتیکی مثبت در بالای هرم هستند. بدین نحو، ترکیب ژنتیکی یک جمعیت، بعد از چند نسل، به سمت دارندگان آن جهش، جهت یا رانس می‌یابد. به این تغییر در الگوی ژنتیکی یک جمعیت خاص، رانس ژنتیکی گفته می‌شود. یکی از علل مشاهده تغییراتی که در گونه‌های مختلف و در طی نسل‌های متوالی بوجود می‌آید، همین رانس ژنتیکی است. یک نمونه شناخته شده از رانس ژنتیکی در انسان، شیوع کم‌خونی داسی‌شکل در مناطقی از آفریقای جنوبی است. در کم‌خونی داسی‌شکل، شکل هموگلوبین‌های خون، بصورت داسی‌شکل درآمد و قادر به انجام وظایف طبیعی خود نیستند. افرادی که به این بیماری مبتلا می‌شوند، یا هتروزیگوت هستند یا هموزیگوت. هتروزیگوت به کسانی گفته می‌شود که هر دو آلل یا ژن مربوط به یک ژن را از هر دو والد خود به ارث می‌برند. در اینجا، هتروزیگوت کسی است که هر دو ژن بیماری را از والدین خود به ارث برده است. در هموزیگوت، فقط یکی از والدین بیمار است و در نتیجه فرد مبتلا، دارای یک آلل یا ژن بیمار و یک آلل طبیعی است. بسیاری از افراد هتروزیگوت، علائم شدیدی از این بیماری را تجربه کرده و در نتیجه در سنین پایین از بین می‌روند. در مناطقی از آفریقا، پشه مالاریا موادی را وارد بدن می‌کند که می‌تواند برای افراد

<sup>1</sup> - Genetic Drift

طبیعی نیز کشنده باشد. داسی شکل شدن گلبولهای قرمز، از اینکه سم پشه مالاریا بتواند به بدن آسیب بزند، جلوگیری می‌کند. در واقع سم این پشه بر روی گلبولهای داسی شکل اثری ندارد. داشتن یک آلل مربوط به بیماری کم‌خونی داسی شکل، منجر می‌شود تا فرد دارنده یک آلل معیوب از این بیماری، در عین حالی که بخاطر کم‌شدت‌تر بودن علائم بیماری در خود (به علت وجود یک آلل طبیعی دیگر)، از پای نیفتد، در عین حال نسبت به مالاریا نیز، تا حدی مقاوم شود. به عبارت دیگر، داشتن یک آلل معیوب کم‌خونی داسی شکل، فرد را در معرض انتخاب‌شدن و افزایش احتمال بقا و تولیدمثل، قرار می‌دهد. این مسئله، منجر شده تا در این مناطق آفریقا، تعداد کسانی که دارای یک آلل معیوب از این بیماری هستند، افزایش یابد. علت نیز این است که افراد هموزیگوت این بیماری، نسبت به افراد طبیعی، به علت مقاومت بیشتر نسبت به مالاریا، تناسب بالاتری نشان می‌دهند. در اینجا، جهش مربوط به کم‌خونی داسی شکل، هر چند در کل مضر و کاهش‌دهنده تناسب است، اما در شرایطی خاص مانند شرایطی که جمعیت آفریقایی فوق‌الذکر در معرض آن قرار دارند، باعث افزایش میزان تناسب فرد می‌شود.

### سایر مکانیسم‌های مسبب تحول گونه‌ها

به جز رانش ژنتیکی، تعدادی از سایر عوامل افزایش‌دهنده ژنوتایپی معین در یک جمعیت خاص عبارتند از: گلوگاه‌های ژنتیکی<sup>۱</sup>، انتخاب خویشاوندی<sup>۲</sup>، انتخاب گروهی<sup>۳</sup> و نوع‌دوستی متقابل<sup>۴</sup>. در گلوگاه ژنتیکی، یک عامل بیرونی معمولاً تصادفی (مانند سوانح طبیعی)، باعث می‌شوند تا از بین یک جمعیت معین، عده‌ای خاص، زنده ماند و تبدیل به نیاکان فرزندان آتی این جمعیت شوند. این عده، تنها حامل بخشی از ژن‌های جمعیت اولیه هستند. در این شرایط، فرزندان پایین‌هرم جمعیتی، نمایانگر کامل همان جمعیت اولیه نیستند، چرا که آنها، زاده‌های همان نیاکانی هستند که از مهلکه جان سالم به در برده‌اند. آنها، ممکن است از جمعیت اولیه اصلی، بسیار متمایز شوند. در انتخاب خویشاوندی، اعضای خویشاوند یک گونه یا زیرمجموعه‌ای از یک گونه، نسبت به انتخاب همدیگر سوگیری نشان می‌دهند. این اعضای خویشاوند، به نحوی رفتار می‌کنند که بقا و تولیدمثل خویشاوندانشان خودشان نسبت به سایر غریبه‌ها، تسهیل شود. این ترجیح تکاملی - زیستی به ترجیح خویشاوندان خود نسبت به سایر افراد غریبه که ریشه یک پدیده اجتماعی شناخته‌شده به نام پارتی‌بازی<sup>۵</sup> خویشاوندی است، به علت علاقه خودخواهانه افراد (و در واقع ژنهای افراد)، به گسترش ژن‌های خودشان و آنانی که شباهت ژنتیکی به خودشان دارند، روی می‌دهد. در انتخاب گروهی،

<sup>1</sup>- Genetic bottlenecks

<sup>2</sup>- Kin Selection

<sup>3</sup>- Group Selection

<sup>4</sup>- Reciprocal Altruism

<sup>5</sup>- Nepotism

همین ترجیحات و تمایلات در مورد اعضای یک گروه که ممکن است خویشاوند باشند یا نباشند، روی می‌دهد. در نوع دوستی متقابل، افراد سعی می‌کنند تا به‌یازای رفتار تناسب‌افزای شخص یا اشخاصی دیگر نسبت به خود، آنها نیز متقابلاً موجبات موفقیت در بقا و تولیدمثل طرف دیگر را فراهم کنند. در این حالت، نوع دوستی متقابل برای هر دو طرف درگیر این تبادل، مفید و سودمند است. نکته‌ای که باید به آن توجه داشت اینست که عواملی که در بالا ذکر شدند، هر چند می‌توانند موجب گسترش ژنومی خاص در جمعیت شوند اما گسترش و بقای خط ژنتیکی افراد درگیر در این نوع انتخاب‌ها، نهایتاً به انتخاب طبیعی بر می‌گردد. چنانچه انتخاب طبیعی از نظر میل به انتخاب ساختار ژنتیکی خاصی، همراه و همگرا با مثلاً انتخاب خویشاوندی نباشد، این مکانیسم نمی‌تواند به تنهایی موجب گسترش یک ساختار ژنومی خاص شود. انتخاب خویشاوندی که منجر به گسترش یک ژن بیماری‌زای تهدیدکننده بقا یا کاهش دهنده موفقیت تولیدمثلی در اعضای یک قوم شود، نهایتاً نه تنها به نفع آن خویشاوندان عمل نخواهد کرد بلکه بقای خطای ژنتیکی آن قومیت خاص را هم، به خطر خواهد انداخت. به همین خاطر است که می‌بینیم در بسیاری از موارد، معادلات و ملاک‌های انتخابی سایر مکانیسم‌های انتخاب‌گرانه تکاملی با مکانیسم انتخاب طبیعی، هماهنگ هستند. بطور مثال، افراد سالم، نه تنها مورد انتخاب خویشاوندی یا گروهی که بلکه مورد انتخاب طبیعی نیز قرار می‌گیرند. بقا و تولیدمثل آنها، هم بوسیله خویشاوندان یا گروه تسهیل شده و هم هماهنگ با الزامات انتخاب طبیعی است که خواستار سلامت قابل توارث بیشتر است. تمایز تعاملی اعضای یک خانواده، قوم یا یک گروه با آن دسته از اعضایش که از نظر تناسب یا سلامتی متفاوت‌اند، یک نمونه از این مسئله است. متفاوت رفتارکردن با اعضای که از نظر تناسب متفاوت‌اند موجب می‌شود تا در یک خانواده، قوم یا گروه، آنهایی که بالاترین تناسب را دارند، بتوانند ژنهایی را که دیگر اعضا نیز با آنها در این ژنها سهیم هستند بگسترانند و این یعنی تولیدمثل موفق برای همه اعضای گروه. علاوه بر این، چنین افرادی چون پتانسیل اولیه بالاتری برای رسیدن به موقعیت مناسب را دارند، در صورت رسیدن به چنین موقعیتهایی می‌توانند موجب افزایش احتمال بقا و تولیدمثل موفق سایر اعضای گروه نیز شوند. پس به نفع گروه است که مکانیسم‌های انتخابی خویش را عمدتاً بر اساس آنچه که انتخاب طبیعی می‌پذیرد، هماهنگ کند (در تکامل و تحول گونه‌ها، عوامل ثانویه دیگری نیز دخالت دارند که در اینجا مورد بحث قرار نگرفتند. برای مطالعه سایر عوامل بوجود آورنده تکامل خُرد و کلان رک به ریدلی، ۲۰۰۳ و علی‌بیک، ۱۳۸۸).

### ارتباط بقای طولانی‌تر با موفقیت تولیدمثلی بیشتر

گرچه در طول تکامل، توانایی بقا بر غریزه تولیدمثل تأثیر داشته، به نحوی که افراد با بقای طولانی‌تر توانسته‌اند تولیدمثل و فرزندان بیشتری داشته باشند اما این رابطه الزامی نیست. از آنجایی که تولیدمثل، قلب انتخاب طبیعی است، تصمیم‌های مربوط به جفت‌گزینی، دارای اهمیت انطباقی اساسی و بنیادی هستند (لی،

(۲۰۰۸). یک موجود زنده می‌تواند بقای طولانی و عمر دراز داشته باشد اما فعالانه اقدام به تولیدمثل نکند. چنین ارگانیسمی، اگر چه که در بقای طولانی موفق است اما موفقیت تولیدمثلی زیادی نداشته و در نتیجه میزان گسترش ژنتیکی او نسبت به همتایانی که اصرار و اقدام بیشتری برای تولیدمثل زیادتر دارند، کمتر است. در هر گونه، آن دسته که علی‌رغم عمر کوتاه‌تر، میزان موفقیت تولیدمثلی بیشتری دارند، نسبت به آنهایی که عمر طولانی‌تری ولی موفقیت تولیدمثلی پایین‌تری نشان می‌دهند، میزان ژنهایشان در نسل‌های بعد یا به اصطلاح خط ژنتیکی‌شان گسترده‌تر می‌شود. به همین دلیل، موفقیت تولیدمثلی، همپای موفقیت در بقا و یا حتی بیشتر از آن، در شکل دادن به خصایص جسمی و رفتاری انسان، نقش داشته است. کسانی که ویژگی‌هایی دارند که موفقیت آنها را در بقا و تولیدمثل بالاتر می‌برد، فرزندان بیشتری را به نسل بعد هدیه داده و این خصایص افزایش دهنده بقا و تولیدمثل را نیز به فرزندان خود از طریق ژنهایشان منتقل می‌کنند. البته موفقیت در بقا و تولیدمثل، فقط به داشتن خصایص جسمی خاص مربوط نیست و ویژگی‌های رفتاری بسیار زیادی را نیز طلب می‌کند.

### اهمیت تنوع ژنتیکی در تکامل گونه‌ها

تنوع ژنتیکی، اساس و ماده خام انتخاب طبیعی برای ایجاد تغییرات تکاملی است (چارلزورث و چارلزورث، ۲۰۰۳). تنوع ژنتیکی و گوناگونی بین افراد یک گونه، برای باز نگه داشتن دست انتخاب طبیعی برای گزینش متناسب‌ترین‌ها، لازم و ضروری است. این گوناگونی باعث شده تا در محیطی که خود نیز متغیر است و گوناگونی نشان می‌دهد، گونه‌ها بیش از حد تخصصی نشده و در صورت تغییر محیط، با خطر انقراض نسل مواجه نشوند. چرا که در هر محیط جدید، افرادی از گونه وجود داشته که به لحاظ تفاوت‌های ژنتیکی‌شان با سایر همتایان، می‌توانستند با محیط جدید، بهتر سازگار شوند. جرج ویلیامز، از اولین افرادی بود که پیشنهاد داد ارتباط جنسی بین دو جنس مخالف از یک گونه، منجر به تنوع ژنتیکی‌ای می‌شود که ژنها را قادر می‌کند تا در محیط‌های جدید یا متغیر، بهتر بقا یابند. آن زادآوری که ماحصل ارتباط جنسی بین دو جنس باشد، تولیدمثل جنسی<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. تولیدمثل جنسی، نوعی از تولیدمثل است که در آن، هر دو جنس نر و ماده نقش دارند. تولیدمثل جنسی در مقابل تولیدمثل غیرجنسی<sup>۲</sup> که بوسیله فقط یک جنس صورت می‌گیرد، قرار دارد. تولیدمثل غیرجنسی، از طریق تقسیم‌های سلولی مادر به زادگانی همانند خودش، حاصل می‌شود. تولیدمثل گونه‌هایی متعدد مانند باکتری‌ها و ویروس‌ها، از آن جمله‌اند. مثیلی که ویلیامز استفاده می‌کند، قرعه-کشی بلیط است: "زاد و ولد غیرجنسی مثل آن است که برای شرکت در یک بخت‌آزمایی، بلیت‌های بسیار اما با شماره‌های یکسان، خریداری شوند. در عوض، تولیدمثل جنسی، مثل خرید بلیت‌هایی کمتر اما با شماره-

<sup>1</sup>- Sexual reproduction

<sup>2</sup>- Asexual

های متفاوت است" (ویلیامز ۱۹۷۵؛ به نقل از کارترایت، ۲۰۰۰). تولیدمثل جنسی، منجر به پدیدآیی زاده‌هایی می‌شود که در عین همبستگی ژنتیکی، با همدیگر تفاوت نیز دارند. وجود این تفاوتها، والدین را مطمئن می‌کند که همه فرزندانشان در هنگام مواجهه با یک عامل مشترک مانند یک ویروس بیماری‌زا یا کشنده، از بین نخواهند رفت. این مسئله به دلیل ساختارهای ژنتیکی متفاوت در این فرزندان، است. اهمیت تنوع ژنتیکی در زادگان هر نسل، تا بدانجا است که اهمیت تولیدمثل جنسی را، در همین تنوع ژنتیکی دانسته‌اند (کارترایت، ۲۰۰۰). در فصول بعد، اهمیت تنوع‌گرایی ژنتیکی در انتخاب استراتژی جنسی دوگانه در رفتارهای جنسی انسان را، مورد بحث بیشتر قرار خواهیم داد.

### سرمایه‌گذاری والدینی و تفاوت‌های جنسیتی در آن

کوشش تولیدمثلی<sup>۱</sup> به مجموعه تلاشی که فرد در جهت جفت‌گزینی و پرورش فرزندان صرف می‌کند، گفته می‌شود. میزان کوشش تولیدمثلی هر فرد، موفقیت تولیدمثلی یا تناسب تولیدمثلی او را رقم می‌زند. هر چقدر که فردی موفقیت تولیدمثلی بیشتری داشته باشد، توفیق بیشتری در افزایش خط ژنتیکی‌اش خواهد یافت. کوشش تولیدمثلی، خود به دو زیرگروه کوشش جفت‌گزینی<sup>۲</sup> و کوشش والدینی<sup>۳</sup> یا سرمایه‌گذاری والدینی<sup>۴</sup> تقسیم می‌شود. کوشش جفت‌گزینی، به معنای میزان وقت، انرژی و منابعی که موجود زنده برای یافتن جفت و آمیزش جنسی صرف می‌کند، گفته می‌شود. کوشش والدینی یا سرمایه‌گذاری والدینی، به میزان کوشش یا صرف وقت، انرژی و منابع برای زادآوری و پرورش موفق آنها به نحوی که آنها خود به سن تولیدمثل برسند، گفته می‌شود. مفهوم سرمایه‌گذاری والدینی، اول بار بوسیله تریورز (۱۹۷۲)، وارد متون تکاملی شد.

در گونه انسان و اکثریت گونه‌های پستانداران، کوشش برای جفت‌یابی یا همسرگزینی، در جنس مذکر بالاتر است اما در اکثر گونه‌ها و از جمله انسان، میزان سرمایه‌گذاری والدینی جنس مونث، بیشتر است. برای تشکیل یک فرزند، حداکثر انرژی که یک مرد باید بگذارد، یک آمیزش جنسی است که در آن یک اسپرم، تخمک را بارور کند. میزان اسپرم‌های موجود در یک سانتی‌متر مربع یک مرد، حدود ۲۰۰ میلیون است. از دیدگاه نظری، میزان اسپرم‌های موجود در انزال یک مرد، برای بارور کردن کل زنان ایالات متحده آمریکا، کافی است. این در حالیست که یک زن، در سراسر عمر خود، تعداد محدودی تخمک یعنی حدود ۵۰-۴۰ تخمک قابل بارور در درون تخمدان‌های خود حمل می‌کند. از طرف دیگر، برای زادآوری و تولد یک بچه، حداقل انرژی که یک زن می‌گذارد، عبارت است از: ۹ ماه حاملگی که خود همراه با خطرات متعددی مانند

<sup>1</sup>- Reproductive Effort

<sup>2</sup>- Mating Effort

<sup>3</sup>- Parenting Effort

<sup>4</sup>- Parental Investment

زایمان دردناک و خطرناک و احتمال مرگ فرزند در حین حاملگی یا زایمان، است و چند سال وقت و انرژی برای بزرگ کردن یک کودک تازه متولد شده که از جمله ملزوماتی است که یک زن را از اینکه کودکش می تواند به سن تولیدمثل برسد، مطمئن می کند. اما یک مرد در همین مدت زمان، می تواند با تعداد بسیار زیادی از زنان دیگر، ارتباط داشته و به این طریق، اقدام به افزایش موفقیت تولیدمثلی خود کند. اگر یک ارتباط جنسی، منجر به حاملگی زن شود یا نشود، حداکثر انرژی که یک مرد گذاشته، یک ارتباط جنسی بوده است. اما همین یک ارتباط جنسی، چنانچه منجر به حاملگی شود، شروع کننده فرایندی زمان بر برای زن است که اگر منجر به زایمان و سپس پرورش فرزندی که خود نیز به سن تولیدمثل می رسد نشود، میزان زیادی از انرژی و وقت او را تلف کرده است. یک زن در سراسر عمر خود، می تواند فقط تعداد محدودی فرزند داشته باشد که متعلق به خود او بوده و حامل ژنهای او باشند. این از دیدگاه عملی معادل می شود با: یک سال وقت برای زایمان هر فرزند و چند سال نیز برای پرورش این فرزند و سپس حاملگی بعدی. دقیقاً به همین علت، یک زن، در جفت‌گزینی و روابط جنسی خود، محتاط‌تر و انتخابی‌تر عمل می کند. اما یک مرد، از دیدگاه نظری و عملی، می تواند تعداد بسیار زیادی فرزند که متعلق به خود او و حامل ژنهای او هستند داشته باشد؛ یک مرد در یک سال می تواند به دفعات زیاد ارتباط جنسی و به میزان زیادی نیز، زادآوری داشته باشد.

میزان سرمایه‌گذاری والدینی یک مرد برای داشتن یک فرزند، بسیار کمتر از آن چیزی است که یک زن صرف می کند. تلاش برای جفت‌یابی یا کوشش جفت‌گزینی نیز، در مردان و به همین علت، بالاتر است. مردان برای داشتن حداکثر موفقیت تولیدمثلی، نیاز داشته‌اند که به دنبال همسران و شرکای جنسی متعدد بروند. اما زنان برای داشتن تولیدمثل موفق، نیاز به شرکای کمتر و در عوض، پدری با ثبات که در پرورش فرزندان به آنها کمک کند، داشته‌اند. مفهوم کوشش تولیدمثلی و بخصوص سرمایه‌گذاری والدینی، از جمله مفاهیم بسیار مهم برای درک چرایی تفاوت‌های رفتار جنسی دو جنس و استراتژی‌های هر جنس است که در فصول بعد، مورد بحث قرار خواهند گرفت.

### انتخاب طبیعی کور است

اگر متون مربوط به نظریه تکامل را خوانده باشید، شاید این جمله را شنیده باشید که «انتخاب طبیعی، کور<sup>۱</sup> است». کور بودن انتخاب طبیعی به معنای بی‌نظم عمل کردن آن نیست. هر چند مولفین مختلف، ممکن است قصد انتقال معانی تا حدی متفاوت را هنگام بکارگیری این عبارت داشته باشند اما معمولاً این عبارت، ناظر به این است که انتخاب طبیعی با قصد و منظور خاصی عمل نمی کند. در هر نسل از هر گونه، بطور ساده آنهایی که دارای ویژگی‌هایی هستند که آنها را در انطباق با محیط سازگار می کند، موفق به بقا و تولیدمثل موفق خواهند شد و فراوانی ژنهای آنها در نسلهای بعدی، بیشتر خواهد بود. با تغییر شرایط، ممکن است بسیاری از

<sup>۱</sup> - Blind

چیزها عوض شود و ورق به نفع کسانی که در شرایطی دیگر، ناموفق عمل می‌کردند، برگردد. در اینجا نیز، انتخاب طبیعی مانند دفعه قبل، عمل خواهد کرد. با این روند، نه نفعی بر انتخاب طبیعی مترتب است و نه قصد و غرضی نهایی را در سر می‌پروراند. از طرف دیگر، انتخاب طبیعی، به دنبال برنامه‌ای درازمدت و طرحی پیگر برای سازگاری آتی ارگانیسم، نیست. بدین معنی که در هر لحظه، افرادی و ویژگیهایی مورد انتخاب قرار می‌گیرند که منجر به سازگاری فرد با شرایط فعلی می‌شوند، درحالیکه ویژگیهای انطباق‌افزای آنها در شرایط فعلی، ممکن است در محیطی دیگر نه تنها تناسب‌افزا نباشند، بلکه برای تناسب فرد، مضر هم باشند. این بدین معنی است که انتخاب طبیعی، فاقد قوه آینده‌نگری است.

انتخاب طبیعی با انتخاب آنهایی که در بقا و تولیدمثل، موفق‌ترین و شایسته‌ترین هستند، عمل می‌کند، حال آن صفاتی که منجر به موفقیت می‌شوند، هر چه که می‌خواهد باشد. به عبارت دیگر، انتخاب طبیعی را از آن جهت کور می‌دانیم که کورکورانه اقدام به دادن مجوز بقا و تولیدمثل بیشتر به آن کسانی که صفات افزایش‌دهنده این ویژگیها را دارند، می‌کند. در این میان، مطمئناً بسیاری از افراد هر گونه که از بسیاری از ویژگیهای مثبت دیگر برخوردارند اما انطباقی قوی با شرایط و محدودیتهای محیطی در جهت بقا و تولیدمثل بیشتر ندارند، از گردونه این انتخاب، حذف می‌شوند. از طرف دیگر، مجوزهای فعلی داده شده بوسیله انتخاب طبیعی، همیشگی نبوده و در شرایطی دیگر، ممکن است نحوه مجوزدهی و کسانی که به آنها مجوز داده می‌شود، تغییر یابند. این نشان می‌دهد که انتخاب طبیعی، طرح و برنامه مشخصی ندارد.

کارترایت (۲۰۰۰)، در این رابطه می‌گوید: "برای داروین، نه یک طرح بزرگ وجود داشت و نه مدرکی دال بر آنکه فرم‌های حیات، توسط آفریدگاری بر روی زمین نهاده شده باشد، نه هدفی غایی یا پیشرفتی ناگزیر به سوی آمال. ساعت‌ساز او، کور بود." توجه کنید که نظر داروین فقط یک دید فلسفی نسبت به حقایق مشاهده شده است و این دو یعنی خود نظریه تکامل و حقایق قابل مشاهده منطبق با آن با نظر فلسفی افراد درباره آن، متفاوت هستند. ذکر نظر داروین در اینجا، فقط به عنوان اطلاع بوده و نظر نویسنده یا حقیقتی انکارناپذیر نیست (برای مباحثی در این زمینه رک به ساعت ساز نابینا، نوشته ریچارد داوکینز، ۲۰۰۶؛ ترجمه شده به فارسی).

### انگیزه جنسی، بازنمایی هشیارانه‌تری از انگیزه تولیدمثلی ناهشیار

«تولیدمثل موفق، پویایی برانگیزاننده ژنومی و ناهشیارانه‌تر هر ارگانیسم زنده است اما میل جنسی، پویایی روانشناختی و ذهنی هشیارانه‌تر در هر فرد است. ارضای جنسی، ابزاری است در دست ژنهای ما برای اینکه توزیع خود را به حداکثر برسانند.»



برای افراد، راحت تر است که بپذیرند میل جنسی و نه تولیدمثل موفق، برانگیزاننده رفتار آنهاست. البته، در یک نگاه هم همینطور است. آنچه که در هشیاری ما برجسته می‌شود و ما را برای رفتار کردن به طریقی خاص بر می‌انگیزاند، میل جنسی و نه تولیدمثل است. به همین علت، باور به اینکه بسیاری از رفتارهای ما ریشه در همان غریزه بنیادی ارگانیسم برای تولیدمثل موفق دارد، دشوارتر می‌نماید تا اینکه بپذیریم ریشه بسیاری از اهداف رفتاری ما، غریزه جنسی است. اما، خیلی راحت می‌توانیم از خود بپرسیم که اصلاً وجود میل جنسی در انسان چه عملکردی را از نظر تکاملی داشته و دارد؟ ممکن است بگویید که هر چند می‌پذیرید که به میزان زیادی تحت تاثیر امیال جنسی تان هستید، اما هدفتان از ارضای میل جنسی، صرفاً کسب لذت جنسی یا رهایی از تنش جنسی است و نه تولیدمثل موفق. قطعاً همینطور است. نظریه تکامل یا روانشناسی تکاملی، به هیچ عنوان نمی‌گوید که افراد، آگاهانه به دنبال افزایش موفقیت تولیدمثلی خود از طریق ارتباط جنسی هستند. آن می‌گوید که پیامد طبیعی و خود به خودی آمیزش جنسی در دوره تکاملی انسان، موفقیت تولیدمثلی بیشتر که به معنای گسترش ژنهای فرد می‌باشد، بوده است. تنش جنسی و لذت جنسی که فرد را برای آمیزش جنسی بر می‌انگیزاند، می‌توانند نوعی انطباق یا محصول جانبی انطباق‌های تولیدمثلی و برای افزایش موفقیت تولیدمثلی فرد، بوده باشند. مطمئناً، نیاکان تکاملی ما نیز، عمدتاً بوسیله میل جنسی برانگیخته می‌شده‌اند تا فکر کردن به اینکه باید تولیدمثل موفق داشته باشند. اما به هر حال، میل جنسی منجر به تولیدمثل آنها می‌گردیده. انگیزه جنسی هشیارانه فرد، تبدیل به آمیزش جنسی و آمیزش جنسی نیز تبدیل به تولیدمثل، می‌شده است. البته که هر آمیزشی تبدیل به حاملگی نخواهد شد اما هر چقدر دفعات ارتباط جنسی بیشتر باشد، احتمال حاملگی موفق نیز، بیشتر می‌شود. این معادله تا اینجا ادامه می‌یابد که بگوییم هر چقدر تعداد تولیدمثل‌های موفق در فرد بیشتر باشد، گسترش ژنهای موجود در خزانه ژنتیکی فرد در نسل‌های آینده نیز، بیشتر خواهد شد. آنهایی که این معادله را تا به آخر خوب طی نکنند، شانس کمتری برای باقی‌گذارن ژنوم خود در خزانه ژنتیکی یک گونه یا جمعیت خواهند داشت. این فرایند می‌تواند روشن کند که میل جنسی، چطور ریشه در تولیدمثل موفق آن نیاکان ما که این میل را هماهنگ با شرایط خود ابراز می‌کرده‌اند، دارد. تولیدمثل موفق، پویایی برانگیزاننده ژنومی و ناهشیارانه‌تر هر ارگانیسم زنده است اما میل جنسی، پویایی روانشناختی و ذهنی هشیارانه‌تر در هر فرد است. هر ساختار ژنومی که برنامه‌هایی جهت زادآوری و تولیدمثل موفق حامل خود دارد، بطور طبیعی منجر به گسترش حامل خود و در واقع گسترش خودش، خواهد شد. می‌توانیم اینطور بگوییم که ژنهای ما، به دنبال تکثیر شدن و تولیدمثل موفق‌اند. در عوض، ذهن هشیار ما، به دنبال ارضای جنسی است. در این حالت، ارضای جنسی، ابزاری است در دست ژنهای ما برای اینکه توزیع خود را به حداکثر برسانند.

البته جای خوشبختی دارد که بازنمایی هشیارانه غریزه تولیدمثل، میل جنسی است. زیرا در این حالت، فرد به ارضای جنسی، رضایت می‌دهد. این در حالیست که اگر تولیدمثل، انگیزه روبنایی بود، شاید کنترل

موالید و انحراف نظر افراد از تولیدمثل، به سختی امکان‌پذیر می‌شد زیرا همانطور که مشخص است، برای افراد، دست کشیدن از انگیزه‌های تکاملی‌شان دشوار است و بدیهی است که این دشواری در مورد گزینه‌های بنیادی همچون تولیدمثل، بسیار بیشتر خواهد بود. نمود بیرونی گزینه تولیدمثل به شکل میل جنسی، باعث می‌شود تا افراد احساس کنند که به دنبال ارضای میل جنسی هستند و نه لزوماً تولیدمثل موفق و به همین خاطر، در بسیاری از موارد، به ارضای جنسی صرف، رضایت دهند. رایت (۱۹۹۶) در این رابطه می‌گوید: "انسان از نظر تکاملی، به گونه‌ای طراحی شده که مشتاق رابطه جنسی و سپس عاشق پیامدهایی که نه ماه بعد به عینیت می‌رسند، باشد و نه اینکه ضرورتاً خودمان پیش‌بینی کنیم که عاشق پیامدهای رفتارهایمان هستیم. شاهدهی بر این مدعا، جزایر نشینان تروبریاندا<sup>۱</sup> هستند که با وجود اینکه مردمان آنجا، از رابطه بین آمیزش جنسی و تولد فرزند اطلاعی ندارند اما با این وجود، مردان وقتی که به سن معینی می‌رسند شروع به تولیدمثل می‌کنند". به عبارت دیگر، ابزارهای اصلی انتخاب طبیعی که موجب تولیدمثل ما می‌شوند، مجبور نبوده‌اند که صرفاً یک میل هشیار و شدید برای داشتن فرزند را در ما القا کنند (همان منبع). آنچه که هشیارانه احساس می‌شده، میل به رابطه جنسی بوده و پیامدهای این میل جنسی و اقدام بر اساس آن، تولیدمثل بوده است.



**تصویر ۳-۴: میل جنسی، بازنمایی هشیارانه‌تری از یک انگیزه عمیق‌تر. عکس نمادین و به ظاهر طنزآمیز روبرو، یک مجسمه را درحالی که یک جنین را در خود دارد، نشان می‌دهد. هدف نهایی هر آنچه که انسان انجام می‌دهد و به عبارت دیگر، هدف نهایی از برنامه‌ریزی تمام رفتارهایی که در مغز طراحی می‌شوند، افزایش تولیدمثل موفق است. حتی بقا نیز، فقط در صورتی که به افزایش تولیدمثل موفق در فرد بینجامد، برای گسترش ژنهای فرد، ارزش انطباقی خواهد داشت. معمولاً در تصاویری که کاریکاتورست‌ها می‌کشند، مجسمه یک مرد پر است از تصاویری از زنان عریان و وضعیت‌های مختلف جنسی که سعی دارد اشتغال ذهنی مردان به مسائل و ارتباطات جنسی را نشان دهد. درحالی که در مغز زنان، یک قلب و به نشانه تمایلات**

رمانتیک‌خواهانه در جنس مونث نشان داده می‌شود. همانطور که بعداً خواهیم دید، هر چند که در ظاهر و رفتار بیرونی، چنین روایتی از ذهن دو جنس، صحت دارد اما در تحلیل نهایی و عمقی‌تر، ریشه‌های مشترکی که فقط بصورت‌های مختلف نمایان می‌شوند، آشکار می‌گردد.

یک نکته قابل طرح در اینجا، مسئله تعمیم هدف از ارتباط جنسی و تفاوت‌های جنسیتی در آن، است. اینکه می‌گوییم انگیزه جنسی، بازنمایی هشیارانه‌تری از انگیزه تولیدمثلی است به این معنی نیست که افراد حتی بصورت ناهشیارانه، در همه آمیزش‌های جنسی خود، به دنبال تولیدمثل موفق بوده و هدفشان از آمیزش جنسی، در همه موارد، رسیدن به زادآوری است. قطعاً تعدادی از آمیزش‌های جنسی در زنان و مردان، بنا به

<sup>1</sup> - Trobriand

عللی به غیر از تولیدمثل موفق یا حتی انگیزه‌های جنسی مانند رسیدن به لذت جنسی، صورت می‌گیرد. اما نکته مهم در اینجا این است که حتی در این موارد نیز، ارتباط جنسی با هدف کسب منابع تناسب‌افزا، همراه است. این تناسب می‌تواند تناسب در بقا، تناسب تولیدمثلی و یا هر دو باشد. انگیزه‌های جنسی در افراد را در نظر بگیرید. اگر از عده‌ای مرد یا زن سؤال کنید که هدف آنها از ارضای جنسی و آمیزش جنسی چیست، جوابهایی را خواهید شنید که می‌توانید آنها را طبقه‌بندی کنید (برای پژوهشهایی در همین زمینه رک به مستون و باس، ۲۰۰۷؛ ۲۰۱۰). هدف از ارتباط جنسی در یک فرد، می‌تواند جنسی مانند رسیدن به لذت جنسی یا رهایی از تنش جنسی، عاطفی، ارتباطی، روانشناختی، اقتصادی، تولیدمثلی و غیره باشد. از این علل سبب‌ساز ارتباط جنسی، با عنوان انگیزه‌های جنسی<sup>۱</sup> نام برده می‌شود. انگیزه‌های جنسی هر چه که باشند، می‌توانستند در محیط تکاملی انطباق‌ها، افزایش‌دهنده تناسب کلی، تناسب در بقا یا تناسب تولیدمثلی صاحبان آن انگیزه‌ها را فراهم کنند. اما حتی در صورتی که این انگیزه‌ها، مستقیماً و با هدف افزایش در تناسب تولیدمثلی هم صورت نمی‌گرفته‌اند، با مشاهده حضور این انگیزه‌های جنسی در انسان امروزی، می‌توانیم استدلال کنیم که وجود آنها به این علت است که از طریق تولیدمثل نیاکان دارندگان چنین انگیزه‌هایی، به نسلهای بعد، انتقال یافته‌اند.

مسئله دیگر به تفاوت‌های جنسیتی در این مسئله بر می‌گردد. زنان نسبت به مردان، بیشتر احتمال دارد که از ورای روابط جنسی خود، به دنبال منافع مختلف باشند. همچنین آمیزش‌های جنسی زنان، در همه مراحل چرخه قاعدگی، به حاملگی ختم نشده و آنها می‌توانند هدف از آمیزش‌های جنسی خود را مطابق با مراحل مختلف چرخه قاعدگی، تنظیم کنند. بطور مثال، ممکن است که هدف یک زن از آمیزش‌های جنسی ابتدا و انتهای چرخه قاعدگی با هدفش از آمیزش جنسی در اواسط چرخه، متفاوت باشد. کسب منابع مادی، جلب توجه، مراقبت و عاطفه یک مرد و کسب ژنهای تناسب‌افزا برای زاده‌های خود از طریق آمیزش جنسی، از جمله انگیزه‌های زنان از ارتباط جنسی با یک مرد است. در مورد مردان، وضع اندکی متفاوت است. هر چند مردان نیز ممکن است از ورای روابط جنسی خود، به دنبال کسب منافع مختلف و متعدد باشند اما این مسئله، کمتر در مورد آنها صدق می‌کند. اول اینکه مردان کمتر احتمال دارد که به ازای آمیزش جنسی با یک زن، قادر به کسب منفعی به غیر از ارضای جنسی باشند. چرا که این مردان و نه زنان هستند که برای برقراری رابطه جنسی، باید منابع دیگری هم بپردازند. دوم اینکه، آمیزش جنسی در مردان، همیشه یا غالباً همراه با انزال بوده و این باعث می‌شود تا در همه موارد، سهم خود از تولیدمثل را پرداخت کرده و در واقع به نوعی آمیزش‌های آنها، همیشه توأم با تلاش برای بارور کردن شریک باشد.

خلاصه بحث اینکه هر چند که انگیزه‌های ما از ارتباط جنسی با جنس مقابل، متعدد است اما یکی از این انگیزه‌های اصلی، تمایل به تولیدمثل موفق است؛ همه انگیزه‌ها به نوعی با افزایش در انواع تناسب

<sup>1</sup> - Sexual Motives

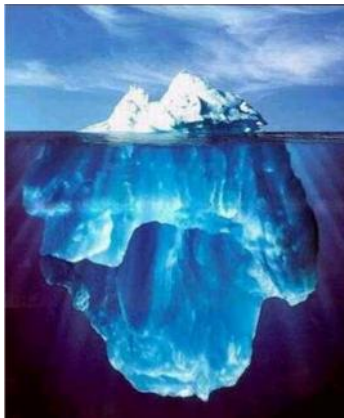
مربوطند و دیگر اینکه از بین این انگیزه‌ها، تمایل به افزایش تناسب تولیدمثلی، می‌تواند نسبت به همزاد سطحی‌تر خود یعنی میل جنسی، ناهشیاران‌تر باشد.

### تکامل و انتخاب طبیعی، در سطح ناهشیار عمل می‌کنند

عباراتی مانند: «اگر مرد یا زنی، به این نحو عمل کند، آن اتفاق می‌افتد»، «او اینطور عمل می‌کند تا آن چیز نصیب او شود»، «فرد برای حل این مشکل دست به این یا آن راه حل یا انطباق می‌زند»، «فرد اینطور تصمیم می‌گیرد تا موفقیت تولیدمثلی خود را افزایش دهد» را زیاد در متون روانشناسی تکاملی می‌شنوید. توجه کنید که بکار بردن چنین عباراتی، صرفاً برای درک بهتر مطلب، به کار گرفته شده و تصمیمات آگاهانه افراد، جایی در این فرایندها ندارند. بدین معنی که در طول تکامل گونه‌ها، افراد هشیارانه و آگاهانه تصمیم نمی‌گرفتند که چه کاری انجام دهند و کدام را انجام ندهند تا تناسب تکاملی خود را به حداکثر برسانند. بلکه فرایند به طور ساده، به این طریق بوده که اگر به فلان شیوه رفتار می‌کردند، فلان پیامد را به عنوان نتیجه طبیعی رفتارهای خود می‌دیدند. برای سنجش و پیدا کردن بهترین راه حل، نه تصمیم ارادی و آگاهانه‌ای در کار بوده و نه پردازش و تحلیلی آگاهانه. انتخاب طبیعی، به آنهایی که بر اساس انتخابهای ژنتیکی و ذاتی خود و کاملاً بر حسب شانس و تصادف، بهترین راه‌حل‌ها را برای افزایش تناسب در بقا و تولیدمثل در پیش می‌گرفتند، اجازه بقا و تولیدمثل بیشتر، توزیع ژنتیکی بیشتر در نسل‌های بعد و نتیجتاً گسترش مکانیسم‌های انتخابی و راه‌حل‌های انتخاب شده بوسیله آنها را داده است.

هنگامی که یک آشپز، اقدام به پخت چندین کیک می‌کند، کیک‌هایی که بیش از همه، ذائقه مخاطبین را جلب کند، این امتیاز را خواهد داشت که دستور پختش در لیست غذاهای مطلوب باقی بماند. «دستور پخت آن کیک»، معادل است با نیمرخ ژنتیکی موفق در افراد گونه‌ها. همانطور که خود کیک خورده می‌شود، نیاکانی که انتخابهای هماهنگ با قواعد تکامل را داشته‌اند نیز، بالاخره می‌مردند اما ترجیحات آنها و استراتژی‌های جنسی آنها (دستور پخت کیک)، از طریق فرزندان‌شان باقی می‌مانده است. آن عده‌ای که بر حسب تصادف و بر مبنای انتخابهای ژنتیک‌محور، مکانیسم‌های انتخابی و رفتارهای جنسی‌شان، هماهنگ با داس و غربال انتخاب طبیعی بوده، موفق می‌شدند خود را از گردونه گذرانده و ژن‌های مربوط به انتخاب‌های رفتاری خود را به نسل‌های بعد، هدیه دهند. فرزندان آنها نیز، بدون آنکه بدانند چرا بدین نحو عمل می‌کنند و چرا فلان چیز را م‌خواهند یا نمی‌خواهند، محکوم به عمل بر مبنای انتخابهای ژنتیک-وابسته خود می‌شدند. بدین نحو، آنها نیز بدون اینکه خود بدانند یا حتی بخواهند، موفق به زادآوری بیشتر و توزیع بیشتر ژنهای تناسب-افزا می‌شدند. مکانیسم‌های رفتاری و انتخابی-تکاملی فرد، تحت کنترل مراکز مغز است که خارج از آگاهی او بوده و بدون اینکه حتی خود او هم کاملاً متوجه باشد، اطلاعات را پردازش و تبدیل به رفتارهای مناسب، می‌کنند. این مکانیسم‌های مغزی، خود بوسیله ژنهای ما، ساخته و راه اندازی می‌شوند. همانطور که

یک فرد نمی تواند هشیارانه فرایند برخورد نور به سلولهای شبکیه چشم خود و تبدیل نهایی آنها به تصویر را درک کند، در اینجا نیز فرایند پردازش اطلاعات، تحت کنترل مراکز ناهشیار مغز و خارج از حوزه آگاهی او قرار دارد. دقت کنید که بکاربردن واژه ناهشیار در اینجا، به معنای نوعی ناهشیاری که در مکاتب روانکاوی و غیره بکار می رود نیست. جنس ناهشیاری مورد نظر در روانشناسی تکاملی، نوعی ناهشیاری زیستی- تکاملی است. ژنها، راه انداز اصلی این ناهشیاری و سیستم عصبی، میانجی تبدیل دستورات ژنها به رفتارهای بیرونی است.



**تصویر ۵-۳: بازنمایی قیاسی لایه‌های ذهن.** فروید، ذهن انسان را به یک کوه یخ تشبیه می کرد. یک مناظره گر بیرونی، هنگام مشاهده یک کوه یخ، فقط قادر به دیدن لایه بیرون از آب چنین کوههایی است. حجم بیشتر یک کوه یخ، در زیر آب شناور مانده و از چشم فرد، پنهان می ماند. ذهن نیز، لایه‌های متعددی دارد. در یک تقسیم‌بندی کلی، لایه هشیار یا خودآگاه ذهن، آن قسمت از مکانیسمهای روانشناختی است که با راحتی بیشتر، در معرض اکتشاف و تحلیل ما قرار می گیرد. لایه‌های عمیق‌تر و پنهان ذهن، محتواهای ناهشیار یا ناخودآگاه ذهن ما را تشکیل می دهند که در شرایط معمولی، از تیررس مشاهده، اکتشاف و تحلیل، دورتر می ماندند. ناهشیار تکاملی را، می توان عمیق‌ترین لایه‌های ذهنی تلقی نمود که در هر فرد، قدمتی میلیون سالی دارد.

### تکامل و شکل‌گیری صفات و رفتارها در گونه انسانی

انتخاب طبیعی و جنسی، اقدام به گزینش خصایصی که لزوماً با اخلاقیات و ارزشهای دنیای فعلی منطبق باشند، نکرده (و نمی‌کنند). مقداری از شرارت‌ها و خصایص منفی شخصیتی هر جنس، بوسیله انتخاب طبیعی و جنس دیگر، انتخاب می شوند. انتخاب طبیعی، به نفع بقای چنین ژنهایی عمل کرده و انتخاب جنسی هم، باعث تقویت بقای ژنهای پدیدآورنده آن رفتارها، می‌شود. برای انتخاب طبیعی، هر صفت جسمی و رفتاری که در چالش با شرایط محیطی، بقا و تولیدمثل دارنده آن را افزایش دهند، ارزشمند است. ممکن است در دوره‌ای از میلیونها سال تکامل بشر، نسل و نژادهایی هم پا به عرصه وجود گذاشته باشند که دارای صفاتی بسیار عالی و از جمله هوش عالی بوده‌اند. اما تصور کنید که مثلاً توانایی یا تمایل به تولیدمثل در این نسل و نژادها، پایین بوده یا وجود نداشته است. نتیجه همینطور که مشخص است، به خاک سپرده شدن تمام ژنهای مفید و مثبت آنها، بخاطر وجود ژن منفی عدم توانایی تولیدمثل، در بعد از مرگ این عده خواهد بود. به همین خاطر، وجود بسیاری از صفات رفتاری منفی و البته صفات مثبت در انسان مدرن امروزی را، می‌توان به این واقعیت نسبت داد که روزی این صفات، ارزش تکاملی در افزایش بقا و تولیدمثل دارندگان آن داشته و به همین خاطر است که تا به حال در جوامع انسانی، باقی مانده‌اند. حسادت، بخل، کینه‌ورزی، تقلب و

فریبکاری، پرخاشگری و غیره، زمانی (و احتمالاً هنوز هم!) موجب افزایش احتمال بقا و تولیدمثل دارنده آن شده اند، چرا که منجر به برنده شدن در رقابت برای کسب منابع و شریک جنسی و بیرون راندن یا حذف رقبای دیگر از میدان، می‌شوند. "از تمام چیزهایی که ما درباره اجدادمان می‌دانیم و یا نمی‌دانیم، اگر برگردیم به شروع نسل بشر، در آنجا یک چیز است که ما می‌توانیم از آن مطمئن باشیم: آنها علاقه جنسی داشتند و فرزند بزرگ کردند. در غیر اینصورت، من و شما الان اینجا نبودیم. و زمانیکه آنها به عنوان زن و شوهر به هم پیوستند، آنها همان ژنهایی را که باعث شده بود تا توانایی روابط جنسی پیدا کنند و علاقه به داشتن روابط جنسی را داشته باشند، به نسل آینده منتقل کردند. ... افرادی که به دلیلی ژنتیکی قادر به روابط جنسی نبوده‌اند و یا علاقه‌ای به روابط جنسی نداشته‌اند، هرگز فرزند نیاوردند. بنابراین نتوانستند ژنهای خود را انتقال دهند. حتی اگر چه ممکن بود آنها آدمهای بسیار جالب و فوق‌العاده‌ای می‌بودند. همه ژنهای آنها ممکن است بسیار عالی می‌بودند، ژنهایی که باعث می‌شدند آنها مهربان یا بخشنده، قوی یا تیزهوش و یا زیبا باشند اما اگر علاقه جنسی نداشتند، ژنهای آنها برای همیشه از دست می‌رفت. درحالی‌که مردمی که دارای ژنهایی بودند که علاقه جنسی را تشویق می‌کرده است، موفق به جذب جفت شده و دارای فرزند می‌شدند و به همین نحو، فرزندان آنها، فرزندان خود را می‌داشتند تا اینکه به زمان ما رسیده‌اند. ژنهای آن مردم، ممکن است فاسد، خودخواه و یا پست و فرومایه و یا حتی احمق می‌بوده باشد. اما هیچ تفاوتی نمی‌کرده، [چرا که] ژنهای آنها به نسل بعدی منتقل می‌شده است" (هامر و کولپند، ۱۹۹۹؛ ترجمه شده به فارسی).

انتخاب طبیعی، به تنها چیزی که می‌اندیشد زیستایی بیشتر و موفقیت تولیدمثلی بالاتر است. هرکس، هر ویژگی یا رفتاری را نشان دهد که زیستایی و موفقیت تولیدمثلی او را بیشتر می‌کند، پاداش می‌گیرد. پاداش او، خود عمل او خواهد بود یعنی موفقیت بیشتر در بقا و تولیدمثل زیادتر. انتخاب طبیعی که در واقع انتخاب بوسیله یک طبیعت بی‌شعور و کور است، ممکن است به بسیاری از ویژگیهای مثبت انسانی نگاه نکرده و به آنها چندان ارجحی نگذارد. در واقع اگر آن صفات به نفع بقا و تولیدمثل بیشتر دارنده آن صفات یا خویشاوندان ژنتیکی او تمام نشوند، انتخاب طبیعی این صفات را با صاحبانشان به گور می‌سپرد.

در بین اعضای یک گونه، آنهایی که توانایی بقا و تولیدمثل موفق را داشته و در نتیجه قادر به گسترش ژنهای خود می‌شوند، متناسب‌ترین‌ها تلقی می‌شوند. نظام خلقت، نتیجه امتیازهای پیاپی‌ای است که هر کدام از آنها، به طور تصادفی و به حکم قانون تنازع بقا و بقای متناسب‌ترین‌ها، به بعضی از افراد، داده می‌شود. عنوان بقای شایسته‌ترین‌ها یا متناسب‌ترین‌ها، می‌تواند منجر به این وسوسه ذهنی شود که تصور کنیم انتخاب طبیعی افرادی را انتخاب کرده که از نظر ارزشی نیز، نسبت به بقیه متناسب‌تر، اصلح‌تر و لایق‌تر بوده‌اند. اما انتخاب طبیعی و جنسی، اقدام به صفات و خصایصی در افراد کرده که این ویژگیها، منجر به افزایش در بقا یا موفقیت در تولیدمثل یا هر دو شده است، حال این صفات می‌توانند از نظر ذهن مدرنیته امروزی ما، مثبت یا منفی تلقی شوند. علت تداوم بسیاری از ویژگیهای منفی زیستی یا رفتاری در انسان نیز، همین شیوه انتخاب

طبیعی است. وجود میل جنسی غیرقابل اشباع در بعضی از مردان و زنان که در واقع از نظر رفتاری یک اختلال یا حداقل مشکل بالینی تلقی می‌شود، می‌تواند نتیجه انتخاب طبیعی باشد. این خصیصه، علی‌رغم اینکه برای دارنده آن مشکلاتی را از نظر تطابق با شرایط محیط ایجاد می‌کند اما در عین حال در طول تکامل، می‌توانسته منجر به افزایش میزان باروری فرد و در نتیجه گسترش ژنهای فرد در طی نسلهای آتی شود. مثال دیگر، مشاهده بعضی از ویژگیهای منفی شخصیتی مانند شخصیت ضد اجتماعی است. مردان و زنانی که این صفات را دارند، در فریب دادن، اغوا کردن و جذب کردن افراد جنس مقابل، تخصص دارند. هر چند که اطرافیانی که از حقایق پشت رفتارها و کلام این افراد آگاهی دارند، می‌دانند که این افراد غیرقابل اعتماد، منزجرکننده و خطرناک هستند اما دارندگان این ویژگیهای ضد اجتماعی، در طول تکامل، موفق شده‌اند تا از طریق فریب دیگران و از جمله جنس مقابل، بذرهای خود را بکارند و به این طریق، ویژگیهای منفی شخصیتی خود را از طریق انتقال ژنهایشان، به نسلهای بعدی برسانند. هر چند این فرایند، ناعادلانه و غیرانسانی به نظر می‌رسد، اما برای انتخاب طبیعی، چیزی به نام اخلاق، عدالت یا رحم وجود ندارد. آنهایی که شاخص‌های طبیعت را برآورده نکنند، به هر شکل، محکوم به نابودی پیکره و ژنهایشان هستند.

همانطور که گفتیم، انتخاب طبیعی، لزوماً ویژگیهای شخصیتی مثبت به معنای هماهنگ با ارزشهای دنیای امروزی را انتخاب نمی‌کند. در حقیقت، بعضی از این خصایص و ویژگیهای اخلاقی، از نظر ارزشی، انسانی و هنجارهای اجتماعی، پست‌ترین‌ها هستند. هر ویژگی‌ای که قابلیت بقا و تولیدمثل فرد را افزایش دهد، مورد انتخاب واقع شده و گسترش می‌یابد. علت نیز واضح است؛ آنچه که باعث تولیدمثل موفق‌تر می‌شود، خود را از طریق همین تولیدمثل موفق‌تر، گسترش می‌دهد. بر همین قیاس، اساس تکاملی بسیاری از ویژگیهای شخصیتی مثبت در جامعه بشری مانند همکاری و همیاری نیز، همانند بسیاری از ویژگیهای منفی، تحت تاثیر این رفتارها در افزایش دادن تناسب افرادی بوده که ظرفیت لازم برای همکاری و همیاری با یکدیگر را داشته‌اند. "از آنجا که انتخاب طبیعی، فقط نوعی فرایند آماری تفاوت در موفقیت تولیدمثلی است، نمی‌توان گفت که اخلاقی است یا اخلاق‌ستیز: آن اساساً در مقوله اخلاق قرار نمی‌گیرد" (کرافت و همکاران، ۲۰۰۵).

### تولیدمثل موفق و گسترش ژنهای جسمی و رفتاری

یکی از شروط اساسی برای صحت داشتن و قابل قبول بودن نظریه تکامل، اینست که بپذیریم که بسیاری از رفتارهای افراد و بخصوص رفتارهای مربوط به تناسب تکاملی یعنی رفتارهای افزایش‌دهنده بقا یا تولیدمثل موفق، لاقلاً تا حدی بوسیله ژنها تعیین می‌شوند. این مسئله، موضوعی است که از اثبات آن سالها می‌گذرد. مسئله بعدی، اثبات این مطلب است که اصل توارث‌پذیری نه تنها در مورد ویژگیهای جسمانی، بلکه در مورد رفتارها و منش نیز صحت داشته باشد. نه تنها در انسانها، بلکه در حیوانات نیز، رفتارها و خلق

و خو، به توارث آنها مربوطند. موفقیت انتخاب مصنوعی یا تخم‌کشی انتخابی، یکی از شواهد بسیار محکم مبنی بر موروثی بودن بسیاری از تفاوت‌های موجود در جانوران و گیاهان است. بطور نمونه، نژادهای مختلف سگ با یکدیگر تفاوت دارند که این تفاوتها نه فقط در ظاهر و اندازه که در صفات روانی آنها مانند منش و خوی آنها نیز دیده می‌شود (چارلزورث و چارلزورث، ۲۰۰۳). با استفاده از انتخاب مصنوعی یا تخم‌کشی انتخابی، می‌توان سگ‌هایی را پرورش داد که از نظر میزان پرخاشگری، توانایی مسیریابی، قدرت بویایی، توانایی تعقیب و گریز، طول عمر، مقاومت نسبت به بیماریها و سایر خصایص، با همدیگر متفاوت باشند. اگر محیط تنها عامل پرورش‌دهنده صفات بود، اصلاح نژادی حیوانات و گیاهان، تغییری در صفات و رفتارهای آنها نمی‌داد.

یکی از مختصات روانشناختی ما، ترجیحات ما در انتخاب‌هایمان است. هر چقدر که ترجیح یا انتخابی، وابستگی بیشتری به تناسب تکاملی ما یعنی توانایی بالقوه ما در بقا و تولیدمثل داشته باشد، احتمال توارثی-بودن آن هم بیشتر می‌شود. ترجیحات ما در زمان جفت‌گزینی یا رفتارهای جنسی مان، نمونه‌هایی آشکار از این موارد هستند. علت مشاهده شباهتهای جهانی در مورد رفتارها و ترجیحات جنسی نیز، همین واقعیت است که همه ما فرزندان نیاکانی هستیم که تحت فشارهای انتخابی مشترکی که انطباق‌های معینی را از آنها می‌طلبیده، بوده‌اند.

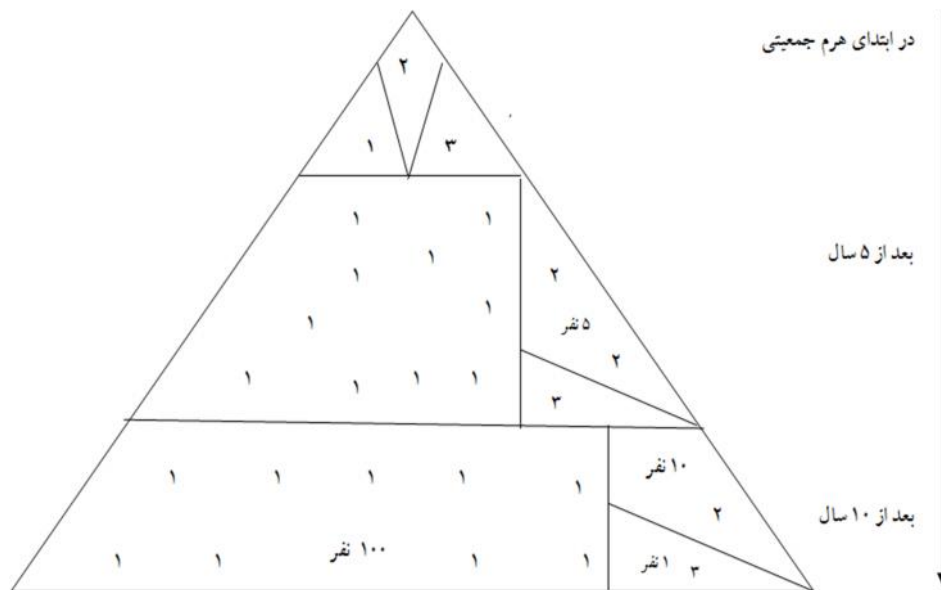
منشاء بسیاری از تمایلات و اشتیاق‌های ما، به تمایلات و اشتیاق‌های نیاکان عصر تکاملی یعنی محیط تکاملی انطباق‌های ما بر می‌گردد. اشتیاق به غذاهای چرب، شیرین یا پرنمک، یک مثال ذائقه‌ای از این دست است. در محیط تکاملی انطباق‌ها، آن دسته از افرادی که اول بار تحت تاثیر یک سری جهش‌های ژنتیکی خاص، اشتیاق و تمایل شدیدی به غذاهای اینچنینی داشته‌اند، با مزیت افزایش احتمال بقا و تولیدمثل، مواجه می‌شدند. غذاهای چرب و شیرین، منبع سرشاری از کالری محسوب شده و تامین‌کننده‌های خوبی برای انرژی زیاد که انسان عصر تکامل به آن نیاز داشته، به شمار می‌رفته‌اند. در نتیجه، علاقه به آنها، با تناسب تکاملی افزونتر یعنی بقا و تولیدمثل بیشتر، مترادف بوده است. وجود نمک در غذا نیز، برای حفظ کارکرد طبیعی بسیاری از عملکردهای بدن ضروری بوده و کمبود آن می‌توانسته منجر به گواتر و سایر بیماریهای تهدیدکننده بقا شود. آنهایی که آنقدر اشتیاق به این غذاها نداشته که حاضر باشند برای کسب آنها تلاش زیادی کنند، خود را در معرض خطر کمبود کالری و ریز مغزی‌های ضروری برای بدن، قرار می‌داده‌اند. آنهایی که علاقه وافرشان به مصرف این غذاها، امکان بقا و تولیدمثل بیشتر را برای آنها فراهم کرده است، موفق به توزیع ژنتیکی بیشتر ژنهایشان و از جمله ژنهای بوجود آورنده علاقه به این مواد غذایی شده‌اند. بعد از گذشت سال‌ها و تکرار نسل‌ها، این گسترش ژنتیکی، بیشتر و بیشتر شده تا جایی که ترکیب جمعیت، به سمت فرزندان که علاقه به غذاهای خاص را از نیاکان موفق‌شان به ارث برده بودند، شده است. این فرایند را می‌توانید مانند یک هرم فرض کنید. در نوک هرم، فردی را در نظر بگیرید که جهش‌های ژنتیکی‌اش، منجر به



بوجود آمدن صفات و رفتارهای جسمی و رفتاری افزایش دهنده انطباق در او، شده است. اولین فرزندان او نیز به دلیل همین صفات و خصیصه های افزایش دهنده تناسب تکاملی، بقای بیشتر و تولیدمثل زیادتری خواهند داشت. هر چقدر که به سمت پایین هرم می آییم، با تعداد زیادتری از افرادی مواجه می شویم که همگی فرزندان همان نیاکانی هستند که در رأس هرم قرار دارند. علاقه به غذاهای چرب، شیرین یا نمک دار، به این علت در ما بیشتر است که ما فرزندان نوک هرمی های موفق در انطباق هستیم. ما ترجیحات و اشتیاق آنها به غذاهای خاص و ژنهای کدکننده چنین تمایلاتی را از نیاکان اولیه به ارث برده ایم. ژنوم ما پر است از ژنهایی اینچنینی که بسیاری از اولویت دهی و ترجیحات جسمی و رفتاری ما را بوجود می آورند.

برای تصور بهتر فرایند تکامل و اینکه تناسب در بقا و تولیدمثل افراد، چطور منجر به تغییر صفات و رفتارهای یک گونه در طول سالیان دراز می شود، به شکل ذیل نگاه کنید. در رأس هرم، نیاکان یک گونه قرار دارند. هر چه قدر که به سمت پایین هرم می آییم، فراوانی توزیع ژنتیکی نیاکانی که در ابتدای هرم قرار دارند، تغییر یافته و به سمت آن دسته از افرادی که موفق به بقا و تولیدمثل موفق تر شده اند، میل می کند. مثال میزان میل جنسی در مردان را تصور کنید. میل جنسی زیادتر در مردان (نسبت به زنان) و مسائل مربوط به آن، از موضوعات مورد بحث در روانشناسی تفاوت دو جنس بوده است. فکر کنید که این هرم، متعلق به یک جمعیت کوچک از یک گونه باشد. در بالای هرم، چندین مرد را تصور کنید که از نظر مثلاً فقط یک صفت یعنی میزان میل جنسی، با همدیگر تفاوت دارند. مرد شماره ۱، میل و توانایی آمیزش جنسی اش ۱۰۰ بار در سال، مرد شماره ۲، برابر با ۱۰ و مرد شماره ۳، فقط یک بار در سال است. میزان تمایل جنسی در همه این مردان نیز، بوسیله جهش های ژنتیکی موجود در خزانه ژنتیکی شان تعیین شده است. فرض کنید که ۱۰ درصد کل آمیزش های هر فرد، منجر به باروری و تولیدمثل شود (میزان تولیدمثل موفق). بعد از گذشت ۱۰ سال از عمر این گروه، انتظار داریم که از بین زادگان تولید شده، ۱۰۰ فرزند متعلق به مرد شماره ۱، ۱۰ فرزند متعلق به مرد شماره ۲ و ۱ فرزند نیز متعلق به مرد شماره ۳ باشند. محاسبات مربوط به این مردان، بصورت زیر خواهد بود:

مرد شماره ۱:	$100 = (\text{تعداد باروری های موفق}) \div 10 \times (\text{تعداد سال}) \times (\text{تعداد دفعات آمیزش در یک سال})$
مرد شماره ۲:	$10 = (\text{تعداد باروری های موفق}) \div 10 \times (\text{تعداد سال}) \times (\text{تعداد دفعات آمیزش در یک سال})$
مرد شماره ۳:	$1 = (\text{تعداد باروری های موفق}) \div 10 \times (\text{تعداد سال}) \times (\text{تعداد دفعات آمیزش در یک سال})$



شکل ۱-۳: ارتباط بین میزان شدت میل جنسی با تولیدمثل موفق. همانطور که مشخص است، هر چقدر که به سمت پایین هرم می‌آییم، تعداد بیشتری از زاده‌ها، متعلق به مرد شماره یک هستند که این نشان دهنده تغییر توزیع ژنتیکی جمعیت بر اساس فرزندان این سه مرد است.

حال بعد از ۱۰ سال از گذشتن عمر آن سه مرد، چنانچه به بررسی مجموع فرزندان آن سه مرد بپردازیم، با جمعیت خاصی مواجه می‌شویم که تقریباً از هر ۱۰۳ فرد، ۱۰۰ نفر جزو زادگان مرد شماره ۱، ۱۰ نفر زاده‌های مرد شماره ۲ و ۱ نفر نیز زاده مرد شماره ۳ خواهد بود. پسران هر کدام از این مردها، ژنهای تعیین کننده میل جنسی‌شان را از پدران خود به ارث خواهند برد و آنها نیز بر همان اساس، تولیدمثل خواهند کرد. اگر این فرایند را در طول نسلها تکرار کنیم، در پایان کار با جمعیتی مواجه می‌شویم که اکثریت مردان آن، داری میل جنسی زیاد هستند زیرا بطور ساده، اکثریت آنها زاده‌های پدر بزرگ گرم مزاج شماره ۱ هستند. مثال فوق، یک حالت بسیار ساده شده از آنچه که در تکامل صفات روی می‌دهد است و فقط برای درک بیشتر موضوع بیان شده است. تولیدمثل موفق در مردان، فقط به میل جنسی آنها وابسته نبوده و تحت تاثیر بسیاری از صفات دیگر آنها نیز قرار می‌گیرد. در مثال فوق، ما فرض کردیم که هر سه مرد در همه صفات دیگری که می‌توانند زادآوری را تحت تاثیر قرار دهند همسان هستند، حالتی که در وضعیت طبیعی، کمیاب یا نادر است. فرض کنید که توزیع منابع مادی و توانایی لازم برای زنده نگه داشتن و بقا و پرورش فرزندان در سه مرد فوق، برعکس باشد. بدین معنی که مرد شماره ۳، در این زمینه، بالاتر از مرد شماره ۲ و او هم بالاتر از شماره ۱ قرار گیرد. حال، توزیع جمعیت نمونه این سه مرد را بعد از ۱۰ سال دوباره تصور کنید. در این حالت، توزیع جمعیت تغییر یافته و حتی ممکن است واژگون هم شود. بدین معنی که در این شرایط، بیشتر اعضای آن نمونه خاص فرزندان مرد شماره ۳ باشند و نه مرد شماره ۱، زیرا اکثریت فرزندان

مرد شماره ۱ به علت نبود منابع مادی کافی، تلف می‌شوند. در هر حالت، نتیجه از یک قاعده کلی تاثیر می‌پذیرد؛ اینکه آنهایی که صفات یا منابعی دارند که میزان زادآوری موفق را در آنها افزایش می‌دهد، از نظر گسترش خط ژنتیکی‌شان در مزیت قرار می‌گیرند. برای تخمین دقیق‌تر اینکه در یک جمعیت خاص و بعد از نسلهای متعدد، چه صفاتی در مردان یا زنان آن جمعیت دیده می‌شود، باید همه خصیصه‌هایی که تناسب تکاملی فرد را تحت تاثیر قرار می‌دهند، بشناسیم. کاری که در واقع تقریباً بسیار دشوار است. شرایط تکاملی انسان، به گونه‌ای بوده که تناسب تکاملی او یعنی میزان بقا و تولیدمثل موفق او، تحت تاثیر تعداد زیادی از عوامل قرار داشته است. همین مسئله باعث می‌شود تا در جامعه انسانی، شاهد تفاوت‌های بسیاری در بین افراد باشیم. افراد مختلف توانسته‌اند راه‌های متفاوت و متنوعی را برای به حداکثررسانی تولیدمثل موفق در پیش بگیرند. عده‌ای از طریق یک سیستم ایمنی قوی قابل توارث به فرزندان که آنها را هنگام مواجهه با انگلها مقاوم می‌کند و عده‌ای دیگر از طریق داشتن صفات منشی و رفتاری خاصی که به آنها در تعامل با سایر اعضای گروه و سازگاری با محیط اجتماعی، یاری می‌رساند و عده‌ای نیز از طریق داشتن صفاتی که آنها را در کسب منابع لازم برای بقا و تولیدمثل موفق نسبت به رقبایشان برتری داده است.

مسئله دیگر، به الزام وجود همزمان تعدادی از ویژگیهای تناسب‌افزا در افراد، بر می‌گردد. ژن افزایش-دهنده میل جنسی، تنها ژن افزایش‌دهنده تناسب در یک مرد نیست بلکه بسیاری از دیگر خصایص فردی نیز، می‌توانند تناسب تکاملی فرد را تحت تاثیر قرار دهند. ممکن است همه فرزندان یک مرد پرشهووت مبتلا به یک بیماری ژنتیکی قابل توارث کشنده بمیرند و خط ژنتیکی پدر را منقرض کنند اما همان تعداد کم فرزندان یک پدر سردمزاج، زنده مانده و به سن تولیدمثل برسند. یک مرد یا زن برای اینکه موفقیت تولیدمثلی داشته باشد، می‌بایست از مجموعه خصایصی بهره‌مند باشد که اثرات کلی آنها، در جهت حفظ تناسب تکاملی، عمل کنند. بدون شک صرفاً با داشتن یک ویژگی تناسب‌افزا، موفقیت حاصل نمی‌شود، بخصوص اگر اثر مثبت آن خصیصه تناسب‌افزا با اثرات منفی دیگر خصایص کاهنده تناسب در فرد، خنثی یا وارونه شود.

نکته بعد به تفاوت دو جنس در استراتژی‌هایی که می‌توانند تناسب‌افزا باشند، بر می‌گردد. در مثال فوق، تصور کنید که بجای مردان شماره ۱ تا ۳، زنانی با همین تفاوت در شدت میل جنسی داشته باشیم. به فرض اینکه این سه زن در همه صفات دیگر افزایش‌دهنده زادآوری موفق، برابر و همسان باشند، آیا بعد از گذشت ۱۰ سال، با چه توزیع جمعیتی مواجه خواهیم شد؟ آیا در این شرایط هم، میل جنسی شدید زن شماره ۱ موجب برتری او نسبت به دو زن دیگر از نظر تولیدمثلی خواهد شد؟ زیست تولیدمثلی و آناتومی تناسلی یک زن، به گونه‌ای است که مستقل از اینکه یک زن، در یک سال، با چند مرد آمیزش داشته باشد، در هر سال، نهایتاً می‌تواند فقط یک فرزند داشته باشد. در اینجا و در مورد زنان، شدت میل جنسی، یک مزیت تکاملی نسبت به سایر زنان تلقی نمی‌شود، زیرا منجر به فرزندآوری بیشتر، در زنان دارای میل جنسی بالاتر، نخواهد شد. در عوض، آنچه که برای زنان می‌توانسته به عنوان یک مزیت تکاملی افزایش‌دهنده تناسب برای

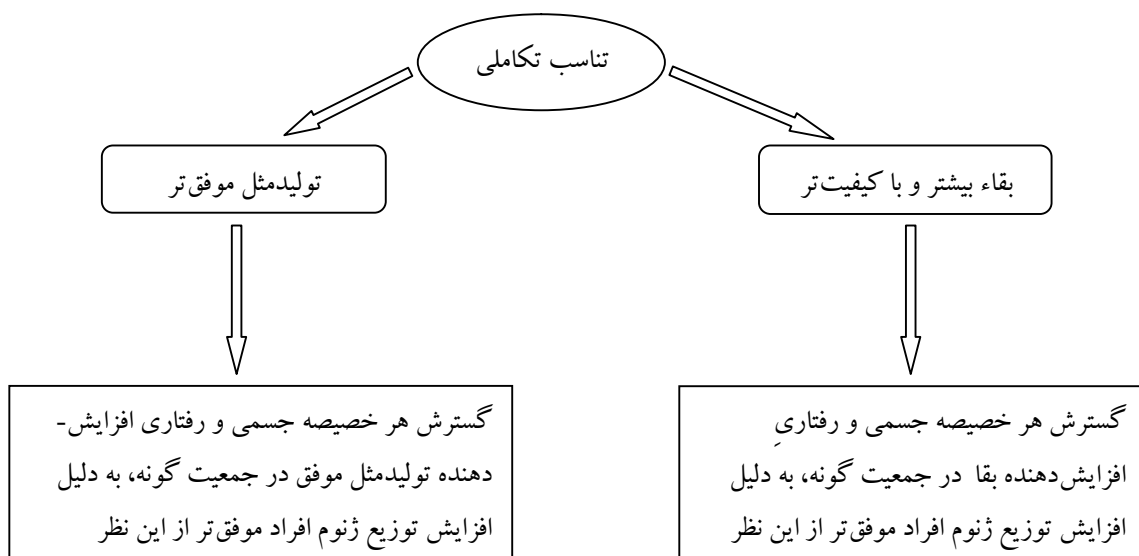
آنها عمل کند، داشتن همان تعداد فرزندان کمی است که اولاً تا حد امکان، ژنهای افزایش‌دهنده تناسب را داشته باشند و دوم اینکه منابع لازم برای پرورش چنین فرزندانی را در دسترس داشته باشند. این استراتژی جنسی و جفت‌گزینی در زنان، بسیار بیشتر با افزایش زادآوری موفق ارتباط داشته تا صرف داشتن میل جنسی زیاد که در هر حال، منجر به تعداد بیشتری فرزند برای او نمی‌شده است. این تفاوت دو جنس در موثر افتادن استراتژی‌های جنسی که تناسب‌افزا هستند، اساس بسیاری از تفاوت‌های وابسته به جنس در رفتارهای جنسی و همسرگزینی انسان مدرن را می‌سازند. یکی از دلایل اینکه میانگین میل جنسی در زنان، نسبت به میانگین میل جنسی در مردان پایین‌تر است، همین مسئله است. شدت میل جنسی در مردان، مورد انتخاب طبیعی قرار گرفته اما در زنان اینطور نبوده زیرا شدت میل جنسی، فقط در یکی از جنس‌ها (مرد) مزیتی تکاملی محسوب می‌شده که با افزایش موفقیت تولیدمثلی همراه بوده است. تفاوت دو جنس در استراتژی‌های جنسی که در محیط تکاملی انطباق‌ها تناسب‌افزا بوده‌اند، برای درک تفاوت‌های امروزی دو جنس، ضرورت دارد.

نکته دیگر در مورد خصایص تناسب‌افزا اینست که آنچه که در یک موقعیت یا شرایط تناسب‌افز است، می‌تواند در شرایط یا موقعیتهای دیگر، خنثی یا حتی کاهنده تناسب باشد. یک مثال از این مسئله، میزان فراوانی نوعی گونه شب‌پره در منطقه منچستر است. قبل از انقلاب صنعتی، در این مناطق، ۹۸ درصد از گونه‌های شب‌پره، سفید‌رنگ و ۲ درصد باقیمانده، سیاه بودند. علت نیز این بود که شب‌پره‌های سفید‌رنگ، بر روی پوست سفید درختان منطقه استتار می‌شدند. در عوض، شب‌پره‌های سیاه‌رنگ به علت اینکه بوسیله پرندگان بهتر دیده می‌شدند، شکار می‌شدند. بعد از چندین سال که پوست درختان به علت آلودگی کارخانجات اطراف، به سیاهی می‌گراید، میزان فراوانی انواع شب‌پره‌های سفید و سیاه‌رنگ، برعکس شد؛ به طوری که بعد از انقلاب صنعتی، حدود ۹۸ درصد سیاه و ۲ درصد، سفید بودند.



**تصویر ۶-۳: فراوانی پروانه‌های منچستر در قبل و بعد از دهه‌های انقلاب صنعتی.** در قبل از انقلاب صنعتی، درصد پروانه‌های سفید به علت توانایی استتار خوب بر روی پوست درختان، بیشتر و فراوانی پروانه‌های سیاه‌رنگ، به علت راحت‌تر دیده شدن، کم بود (عکس سمت چپ). در بعد از انقلاب صنعتی، به علت سیاه شدن رنگ پوست درختان، توزیع فراوانی پروانه‌ها به سمت پروانه‌های با رنگ سیاه، چرخش یافت (عکس سمت راست).

بسیاری از رفتارها و صفاتی که در گونه‌هایی مانند انسان، منجر به افزایش موفقیت تولیدمثلی او در یک موقعیت یا شرایط می‌شوند نیز، می‌توانند در موقعیتهای دیگر، اثراتی وارونه ایجاد کنند. به عنوان یک نمونه، سن ازدواج در مردان را در نظر بگیرید. در محیط تکاملی انطباق‌ها، مردانی که در سنین پایین‌تر ازدواج می‌کردند، فرصت بیشتری برای تولیدمثل داشتند و نتیجتاً موفقیت تولیدمثلی در آنها، می‌توانست با میزان باروری موفق، همبسته باشد. حال شرایطی را تصور کنید که در آن مردانی که زودتر اقدام به ازدواج می‌کنند به علت شرایط بد اقتصادی، میزان طلاق بالاتر ناشی از چنین شرایطی و سایر علل تاثیرگذار، ممکن است نرخ پایین‌تری از تولیدمثل موفق را به خود اختصاص دهند. حتی بسیاری از چیزهایی که مطابق عقل سلیم، باید در همه شرایط، همراه با افزایش تناسب و زادآوری باشند، می‌توانند در شرایط متفاوت، تاثیرات متفاوتی داشته باشند. حتی خصایصی مانند شدت میل جنسی نیز با توجه به بافت محیطی و اجتماعی، بر تناسب افراد، تاثیر می‌گذارند.



شکل ۲-۳: ارتباط تناسب بیشتر با گسترش ژن‌های جسمی و رفتاری مرتبط با آن در جمعیت‌های یک گونه.

### ژن خودخواه و تنازع برای کسب تناسب

استراتژی‌ای که بوسیله افراد برای گذشتن از غربال انتخاب طبیعی در پیش گرفته می‌شود این است: «زنده بمان و ژنهایت را گسترش بده، حال به هر قیمتی که شده». این سیاست کلی در پیش گرفته شده بوسیله اکثریت افراد یک گونه، منجر می‌شود تا در دنیای امروز، شاهد جمعیت‌هایی باشیم که در آنها، اکثریت

افراد به تنها چیزی که می‌اندیشند منافع شخصی خودشان باشد. هر ارگانیسم زنده، مجموعه‌ای از سلولهای خودخواهی است که در مجموع، تشکیل یک پیکره خودشیفته‌وار را می‌دهند که به تنها چیزی که می‌اندیشد، رفاه و تکثیر خود است. عبارت «ژن خودخواه»<sup>۱</sup>، اول بار بوسیله داوکینز در کتابی معروف و کلاسیک به همین نام استفاده شد (رک به داوکینز، ۲۰۰۶). این مفهوم، به تمایلات ذاتی و تکاملی ژنهای انسان و نتیجتاً خود انسان، به اینکه به بقا و گسترش هر چه بیشتر خود پردازند، اشاره دارد. خودخواهی ژنهای ما و رفتارهای هدایت شده بوسیله آنها، موجب می‌شوند تا در انتخاب رفتارهایمان، استراتژی‌هایی را در پیش بگیریم که بدون در نظر گرفتن تاثیر و پیامد این رفتارها بر روی دیگران، در جهت کامیابی حداکثری موفقیت در بقا و تولیدمثل ما، عمل کنند. دنیای تکاملی انسان و طبیعت سرسخت، با افرادی سر سازگاری نشان داده که بطور خودخواهانه‌ای به دنبال افزایش هر چه بیشتر تناسب تکاملی خود، هستند. البته قراردادی بین انتخاب طبیعی و این افراد، مبنی بر به اینکه به این نحو عمل کنند، منعقد نشده بلکه این مسئله، پیامد طبیعی رفتارهای افراد در یک طبیعت بی‌رحم است. تکامل و اثرات انتخاب طبیعی بر انسان، طی یک فرایند ناهشیار، صورت گرفته است. بشر فعلی، از آن سو دارای این منش و رفتارهاست که انتخاب طبیعی، نیاکانی را که با او سازگار نبوده‌اند، حذف و به جای آنها، نیاکان سازگار ما را، انتخاب کرده است.

### آیا فداکاری در تضاد با خودخواهی است؟

در همکاری و همیاری، افرادی از یک گونه یا گونه‌های متفاوت، به همکاری با یکدیگر می‌پردازند تا تناسب تکاملی خودشان را افزایش دهند. عدم رعایت حقوق یکی از طرفین بوسیله افراد دیگر گروه، می‌تواند به پایان ائتلاف منجر شود که خود نشانه‌ای است از اینکه در همکاری‌های گروهی، این منافع شخصی-تکاملی افراد است که اولویت دارند. اما در مورد رفتار فداکارانه افراد، چه می‌توان گفت؟ چرا زنبورهای عسل کارگر، با نیش زدن خود به مهاجم، موجب پایان مرگ خود می‌شوند؟ همانطور که مشخص است، فداکاری و خودکشی برای گروه، دقیقاً برخلاف افزایش دادن خودخواهانه خط ژنتیکی خود است. پس چرا در طی تکامل، چنین رفتاری و ژن بوجود آورنده آن، از خزانه ژنتیکی گونه‌ها حذف نشده است؟ رفتار یک گونه از عقربها، ممکن است عجیب‌تر هم باشد. در این گونه، عقرب نر، اجازه خورده شدن خود به عقرب ماده را می‌دهد. آیا این خودکشی به ظاهر رمانتیک‌گرا، برخلاف منافع خودخواهانه تکاملی عقرب نر نیست؟ در ابتدا، مشاهدات اینچنینی برای نظریه تکاملی، چالش‌انگیز به حساب می‌آمد، تا اینکه اصل انتخاب خویشاوندی<sup>۲</sup> (همیلتون، ۱۹۶۴) این وقایع را به خوبی تبیین کرد. بر طبق این اصل، گسترش خط ژنتیکی افراد، نه تنها از طریق بقا و تولیدمثل موفق خود آنها، بلکه همچنین از طریق بقا و تولیدمثل آن دسته از خویشاوندان خونی

<sup>۱</sup>- Selfish Gene

<sup>۲</sup>- Kin selection

آنها که با آنها غرابت ژنتیکی دارند هم، امکان‌پذیر است. به این پدیده، تناسب فراگیر<sup>۱</sup> فرد گفته می‌شود. زنبورهای کارگر، به قیمت حفظ کلونی زنبورها، حاضر به مرگ خود می‌شوند. در این شرایط، هر چند که خود زنبور کارگر می‌میرد اما پا برجا بودن کلونی و تخم‌ریزی ملکه مادر، موجب گسترش خط ژنتیکی آنها می‌شود. هم خواهد شد که جانشان را فدای کلونی کرده‌اند. در این حالت، در واقع نوعی تولیدمثل موفق از طریق خویشاوند نزدیک صورت گرفته که در نهایت منجر به گسترش ژنهای فرد فداکار و همچنین خود ژن فداکاری در گروه، می‌شود. عشق عقربها، همانند خودشان، عشقی است عقربی! رفتار عقرب نر، نه تنها نشانه عشق و دیگرخواهی نیست، بلکه کمال خودخواهی و عشق به خود است. عقرب نر، در صورتی اجازه خورده‌شدن بدن خود بوسیله ماده را به عنوان ماده غذایی می‌دهد که کیسه حاوی اسپرم‌های بارورکننده هم، بوسیله ماده بلعیده شود. به این نحو، هر چند عقرب نر، خود به ظاهر می‌میرد اما در قالب فرزندان خود، دوباره ادامه حیات می‌دهد. پسران و دختران چنین جفت عقربهایی، این رفتارها را از والدین خود به ارث برده و نشان خواهند داد. بدین‌نحو، ژنهای فعال‌ساز رفتارهای اینچینی، در این گونه از عقربها، پایدار و باقی خواهد ماند.



**تصویر ۷-۳: رفتارهای فداکارانه در عقربها و ارزش انطباقی چنین رفتارهایی.** عشق عقربها، عشقی است عقربی؛ در بعضی از شرایط، مهمترین قاتلین عقربها، خود عقربها هستند که این اتفاق از طریق رفتارهای عشق‌ورزانه در بین آنها، روی می‌دهد. تصویر سمت راست، یک ماده عقرب را نشان می‌دهد که در حال اتمام خوردن یک عقرب نر است. این حالت، معمولاً در زمان آمیزش جنسی روی می‌دهد که به قیمت مرگ عقرب نر و بارور شدن ماده عقرب با اسپرم‌های آن نر، تمام می‌شود. این خودکشی رمانتیک، تضمین‌کننده بقای نسل عقرب نر و گسترش‌دهنده ژنهای او در نسل بعدی عقربها است. تصویر سمت چپ، بچه عقربها را، در حالی که در پشت مادرشان قرار گرفته‌اند، نشان می‌دهد. این بچه عقربها، بعد از اینکه به اندازه کافی بزرگ شوند، شروع به خوردن مادرشان می‌کنند. همه این مکانیسم‌های رفتاری، برای عقربها، ارزشی انطباقی و تولیدمثلی دارند، بدین معنی که در نهایت، به گسترش نسل عقربها کمک می‌کنند. بدین شیوه، از زندگی مرگ پدیدار می‌شود و از مرگ، زندگی می‌آید!

<sup>1</sup> - Inclusive Fitness

انتخاب خویشاوندی، به نفع تناسب فراگیر ما عمل می‌کند. این مکانیسم، می‌تواند تا اندازه‌ای، مشاهده کسانی که ما از چگونگی بقا و تولیدمثل خط ژنتیکی‌شان تعجب می‌کنیم را هم، توضیح دهد. اگر ما بتوانیم انتخاب طبیعی را دور بزنیم، به نفع ژنهایمان عمل کرده‌ایم. اما، هرچند ما ممکن است بتوانیم در بعضی مواقع، بجای خویشاوندان مان فکر کنیم یا تصمیمی بگیریم ولی نمی‌توانیم همیشه بجای آنها راه برویم. به همین دلیل، اگر معلولیت یک خویشاوند شدید باشد، ما نیز محکوم به تمکین از انتخاب طبیعی هستیم. این مسئله، همراستا با مشاهده رفتار افراد نسبت به سایر اعضای خانواده یا خویشاوندان ژنتیکی‌شان است. آنها، در صورتیکه خویشاوند ژنتیکی مذکور، معلولیت شدیدی داشته باشد، رفتاری آشکارا متفاوت از زمانی در پیش می‌گیرند که معلولیت آن خویشاوند، اساسی و جدی نباشد (رک به سالمون و شاکلفورد، ۲۰۰۸). تاثیرات مثبت انتخاب خویشاوندی بر بقا و تولیدمثل افراد، در جوامعی که در آنها، بنیان‌های خویشاوندی به سستی گراییده، در حال از بین رفتن است. در این جوامع، بطور کلی همه آسیب می‌بینند اما بخصوص افرادی- که بدون یاری خویشاوندان دیگر، قادر به ادامه زندگی بهینه و مطلوب نیستند، نسبت به از دست رفتن این حمایتها، آسیب‌پذیر می‌شوند. یکی از تبعات این مسئله، پدیدآیی آسیب‌های اجتماعی بیشتر و جدیدتر است. از دیگر موضوعات مرتبط با انتخاب خویشاوندی، پدیده شناخته‌شده پارتی‌بازی<sup>۱</sup> برای خویشاوندان است. هرچقدر که فردی از نظر ژنتیکی بیشتر به ما نزدیک باشد، بیشتر احتمال دارد که ما درباره او دست به پارتی‌بازی بزنیم. پدیده دیگر، غریزه والدبودن و از جمله غریزه مادری است. هر پدر یا مادری، ممکن است تا پای جان، برای بقا و تناسب فرزند خود بجنگد. اما این مبارزه، فقط نبرد برای جلوگیری از انقراض خط ژنتیکی خود است و نه چیز دیگری.

### انتخاب خویشاوندی و رقابت و حسادت بین خویشاوندان؛ یک تقابل ظاهری

اگر ما به فکر همشیره‌ها، عموزاده‌ها، دایی‌زاده‌ها و سایر خویشاوندانمان هستیم و مراقبت می‌کنیم تا آنها هم، بقا و تولیدمثل موفق داشته باشند پس چرا شاهد حسادت و رقابت بین اعضای یک گروه خویشاوند هم هستیم. این مسئله به ظاهر یک موضوع تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد اما اگر از منظر ژنهایمان به آن نگاه کنیم، مسئله حل می‌شود. از نظر ژنهای فرد، اولین و مهمترین اولویت، توزیع خود است. در وهله بعد، آنها به دنبال تکثیر مجموعه ژنهایی می‌گردند که بیشترین همپوشانی را با خودشان دارند. هالدین زیست‌شناس، می‌گفت که حاضر است جان خودش را برای حداقل دو برادر یا هشت پسرعمو فدا کند. او این حرف را برای بیان اهمیت عملی ضریب خویشاوندی که به احتمال حضور ژن یک فرد در فردی دیگر گفته می‌شود، می‌زد. ضریب خویشاوندی هر فرد با خودش ۱، با یک همشیره تنی (از یک پدر و مادر) ۰/۵۰، یک همشیره ناتنی

<sup>۱</sup>- Nepotism



(فقط پدر یا مادر مشترک داشتن) ۰/۲۵ و با یک عموزاده یا دایی‌زاده ۰/۱۲۵ است. از این رو، اولین لقمه برای خود ماست، دومین آن برای برادر یا خواهرمان و سومین هم برای زاده‌های همشیره‌های والدینمان. بدیهی است که این ترتیب اولویت‌دهی، می‌تواند به رقابت و حسادت بین افراد با خویشاوندان نزدیک یا دور، منجر شود. اما به هر حال، همه خویشاوندان ما، از غریبه‌ها، به ما، نزدیک‌تر هستند. اینجا زمانی است که ممکن است ما انتخاب خویشاوندی یا پارتی‌بازی نشان دهیم. خویشاوندان ما، برای ما، از خود ما بیشتر اهمیت ندارند اما به هر حال، نسبت به غریبه‌ها، برتری دارند.

### بکارگیری استعاره در نظریه تکامل

هنگام مطالعه متون روانشناسی تکاملی، مفاهیم متعددی خواهید شنید که همگی استعاره هستند. دقت کنید که استعاره‌ها، فقط به منظور درک بیشتر مطلب، بکار می‌روند. ممکن است بخوانید که: «زنان، تحت این فشار انتخابی، اقدام به انتخاب آن راه‌حل خاص کرده‌اند». این عبارت، بدین معنی است که زنانی که بر حسب تصادف و انتخابهای ژنتیک محورشان، هنگام تصمیم‌گیری در مورد موضوعی خاص، به شیوه خاصی رفتار می‌کرده‌اند، موفق به بقا و/یا زادآوری بیشتری می‌شدند. درست‌تر اینست که بگوییم: «در مواجهه با هر مشکل تکاملی موجود، آنهایی که بر حسب شانس و تصادف، دست به انتخابهایی می‌زدند که هماهنگ و منطبق با انتخاب طبیعی بوده، شانس بیشتری نیز برای بقا و تولیدمثل بیشتر، داشته‌اند».

## فصل چهارم: ریشه‌های تکاملی رفتارهای جنسی در دو جنس

موضوعات کلی مورد بحث در این فصل:

- ریشه‌های تکاملی احساسات زیبایی‌شناختی و ترجیحات خصایص مربوط به جذابیت جسمانی و رفتاری مردان از نظر زنان
- ریشه‌های تکاملی تغییرات در رفتارها و ترجیحات جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان
- ریشه‌های تکاملی تغییرات در رفتارها و ترجیحات جنسی هماهنگ با تجرد/ تاهل در زنان
- استراتژی جنسی دوگانه در زنان، خیانت زناشویی و استراتژی‌های هم- تکاملی متقابل در مردان
- ریشه‌های تکاملی انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان
- ریشه‌های تکاملی راهبردهای مراقبت از همسر یا غیرت‌ورزی در مردان
- بررسی نقش رقابت اسپرم‌ها در رفتارهای جنسی دو جنس

در این فصل، به بررسی ریشه‌های تکاملی ارائه شده برای رفتارهای مورد بحث در این کتاب، می‌پردازیم. تغییرات و نوسانات در ترجیحات و رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان، تفاوت‌های جنسی در انعطاف‌پذیری جنسی و رفتارهای مراقبتی یا نظارت بر همسر در مردان، از جمله موضوعات کلی مورد بحث ما در این فصل خواهند بود که بوسیله مفاهیم تکاملی بحث‌شده تا اینجا، مورد تحلیل و تبیین، قرار خواهند گرفت.

### روانشناسی جذابیت: چرا زیبایی، زیباست؟

شاید برای بسیاری از ما، فکر کردن به بدیهیات، فعالیتی مفید و چالش‌انگیز، نباشد. حتی ممکن است، چنین کاری را، بیهوده هم تلقی کنیم. شاید هیچ‌وقت از خود نپرسیده باشیم که چرا انسان دو چشم دارد و چرا سه چشم ندارد! چرا روی دو پا راه می‌رود، ابروها به چه دردی می‌خورند و بسیاری از این چراهای دیگر. ما معمولاً این قدر به این بدیهیات تکراری عادت کرده‌ایم که حتی به ذهنمان هم خطور نمی‌کند که چرا چنین موضوعات به ظاهر بدیهی، بدین شکل هستند. شاعران، هنرمندان، نویسندگان، فیلسوفان و رسانه‌ها، درباره زیبایی و خاصیت افسونگری آن، بسیار صحبت کرده و نظر داده‌اند. ولی به راستی، چرا زیبایی، زیباست؟! چرا ما فلان خصایص چهره‌ای، بدنی و رفتاری را، جذاب و زیبا می‌یابیم. چرا دیدن موهای پرپشت و براق را به یک سر تاس، ترجیح می‌دهیم. در مورد اندازه چشم‌ها، بینی، شکل صورت، اندام‌ها و حتی بسیاری از رفتارها هم، ترجیحات مشخص و جهانشمولی وجود دارد.

بین فرهنگ‌ها و قومیت‌های مختلف، تشابهاتی اساسی در مورد آنچه که زیبا و جذاب است، وجود دارد. مطالعات نشان می‌دهند که استانداردهای زیبایی در مورد بعضی از این خصایص، بطور وسیعی در بین افراد متعلق به فرهنگ‌های بسیار متفاوت، مشابه هستند (لانگلويس و همکاران، ۲۰۰۰). این استانداردها، حتی از نظر نوزادانی که نسبت به چهره‌های زیباتر، واکنشی متفاوت نشان می‌دهند نیز، مشابهت دارند (روبنشتین و همکاران، ۱۹۹۹). لانگلويس و همکارانش (۲۰۰۰)، با سنجش توافق در ارزیابی جذابیت بوسیله فرهنگ‌ها و قومیت‌های مختلف، نتایج ذیل را بدست آوردند. در زمینه توافقات درون فرهنگی در مورد زیبایی، آنها توافق ۰/۹۰ را برای ارزیابی زیبایی بزرگسالان از بزرگسالان و ۰/۸۵ را برای ارزیابی بزرگسالان از کودکان، بدست آوردند. میزان توافق بین فرهنگی، ۰/۹۴ و میزان توافق بین قومیت‌ها، ۰/۸۸ بود. حتی نوزادانی که مدت زیادی از پا گذاشتن آنها به عرصه گیتی نگذاشته و فرصتی برای هیچ‌گونه فرهنگ‌پذیری نداشته‌اند نیز، چهره‌های زیبا را نسبت به چهره‌های کمتر جذاب، ترجیح می‌دهند. همچنین، آنها همان چهره‌هایی را ترجیح می‌دهند که بزرگسالان ترجیح می‌دهند (لانگلويس و همکاران، ۱۹۹۰؛ ۱۹۹۱). بین ترجیح نوزادان برای دیدن عکسهایی از چهره افراد و ارزیابی بزرگسالان از جذابیت این چهره‌ها نیز، همبستگی یافت شده است (کرامر و همکاران، ۱۹۹۵؛ به نقل از کالیک و همکاران، ۱۹۹۸).

این آمارها نشان می‌دهند که زیبایی و آنچه که ما زیبا و جذاب می‌یابیم، به فرهنگ، قومیت و شرایط محیطی بستگی نداشته و بین افراد متفاوت و متعلق به قومیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف، توافقات زیادی وجود دارد. و همه می‌دانیم که آنچه که بین افراد، قومیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف، مشترک است، زیست و نه فرهنگ آنهاست. به عبارت ساده‌تر، اینکه انسانها چه خصایص چهره‌ای و بدنی را جذاب و زیبا می‌دانند، بطور زیستی تعیین شده و از عوامل محیطی تاثیر نپذیرفته یا بسیار کم تاثیر می‌پذیرند.

این گروه از پژوهشها، برای ما، از این جهت که نشان می‌دهند که انسانها با یک سری از ترجیحات ذاتی و از پیش وجود داشته در مورد زیبایی به دنیا می‌آیند، بسیار بصیرت‌دهنده و روشنی‌بخش هستند. آنها حجت را برای آن دسته از نظریات کهنه در علوم اجتماعی که جذابیت را کاملاً و یک‌سره به عوامل فرهنگی و مدگرایی نسبت می‌دادند، تمام کردند. نوزادان تازه به دنیا آمده، فرصت هیچ‌گونه آموزش و فرهنگ‌پذیری نداشته‌اند که بخواهند بر اساس آن، خصایص چهره‌ای خاصی را ترجیح دهند. توافق‌های بین قومیتی و بین فرهنگی نیز، گویای آن هستند که عواملی فراتر از ترجیحات بوم‌شناختی، زیبایی را می‌سازند. بطور خلاصه، توافقات و همبستگی‌های گزارش شده بین قومیتها و فرهنگ‌های مختلف در مورد جذابیت، به این حقیقت اشاره می‌کنند که اینکه افراد متفاوت، زیبایی را زیبا می‌بینند و جذابیت را جذاب می‌یابند، ریشه در بنیادهای زیستی و درونی آنها و نه عوامل فرهنگی دارد.

### فرضیه ژن‌های خوب: ارتباط جذابیت با تناسب و ژن‌های خوب

هر رفتار و ترجیح انسانی باید برای او تناسب افزا باشد. به این معنی که یا بقای او یا خویشاوندان ژنتیکی‌اش را افزایش دهد و یا تولیدمثل موفق او و خویشاوندان ژنتیکی‌اش را، بهبود ببخشد. در غیر اینصورت، دیر یا زود از خزانه ژنتیکی گونه انسانی، حذف خواهد شد. روان انسان، به معنای مجموعه ترجیحات و مکانیسم‌های روانشناختی‌اش، حاصل قرن‌ها غربال‌شدن تدریجی صفات و رفتارها، بر اساس همین خصیصه یعنی تناسب‌افزایی، است. بر همین اساس، آنچه که انسان به عنوان زیبایی ترجیح می‌دهد نیز، باید ارتباطی با تناسب‌افزایی او داشته باشد.

برای جواب‌گویی به این سؤال که ریشه تکاملی جذابیت چیست و ترجیح آنچه که انسان جذاب می‌یابد، نظریات متعددی همراه با پشتوانه‌های پژوهشی، ارائه شده است. تقریباً همه این فرضیات، بر یک نکته تاکید می‌کنند: اینکه جذابیت در مردان (و در زنان)، همراه است با خصایص قابل توارثی که احتمال بقا و/یا تولیدمثل خود فرد و زاده‌های او و در کل تناسب تکاملی او، همبستگان و زاده‌هایش را افزایش می‌دهند. اینکه جذابیت جسمی، پیام‌آور تناسب و سلامتی ژنتیکی بالاتر است، یک فرضیه روشن‌کننده بوده که به فرضیه ژن‌های خوب<sup>۱</sup> معروف شده است.

بگذارید از تاثیر انتخاب طبیعی بر انتخابهای جنسی‌مان، شروع کنیم. همانطور که در بحث انتخاب جنسی گفتیم، هیچ‌کدام از دو جنس متعلق به یک گونه، نمی‌توانند مستقل از شاخص‌های قابل قبول برای انتخاب طبیعی، در بقا و تولیدمثل، موفق باشند. اگر هر جنس، انتخابی کند که بوسیله انتخاب طبیعی رد شده و مورد پسند او واقع نگردد، خود را در معرض خطر کاهش بقا و موفقیت تولیدمثلی، قرار می‌دهد. از طرف دیگر، فرزندان ما، فقط فرزندان ما نیستند؛ آنها فرزندان همسرانمان نیز هستند و طبیعتاً ژن‌های آنها را، به ارث

<sup>1</sup> - Good gene hypothesis

خواهند برد. هر فرزند که نتیجه آمیزش اسپرم پدر و تخمک مادر است، ۲۳ کروموزوم خود را از مادر و ۲۳ کروموزوم دیگر را از پدر، به ارث می برد. فرزندان ما، ترکیبی از ژنهای پدران و مادرانشان هستند. برای اینکه هر یک از دو جنس، زادآوری موفق داشته و قادر باشند تا فرزندانی تولید کنند که به سن تولیدمثل رسیده و ژنهای آنها را به نسل بعد منتقل کنند، باید فرزندانی داشته باشند که حامل به اصطلاح ژنهای تناسب افزا باشند. هیچ کدام از ما، بر نسخه ژنهایی که از طریق سلولهای جنسی مان و در حین آمیزش، قصد انتقال به فرزندانمان داریم، کنترلی نداریم. زیرا این مسئله تا حد زیادی بر اساس شانس و تصادف صورت می گیرد. علاوه بر این، ما نمی توانیم در مجموعه ژنهایی که از خودمان به فرزندانمان می دهیم، دخل و تصرف کنیم زیرا همه ما دارای تعدادی مشخص و غیرقابل تغییر از نسخه های ژنی هستیم که از والدین خود به ارث برده ایم. اما ما می توانیم با انتخاب جفت مناسب، بر ژنهایی که از همسرانمان، به فرزندانمان می رسند، کنترل داشته باشیم. اواسط چرخه قاعدگی، همزمان است با اوج افزایش میزان احتمال باروری و حاملگی یک زن. آمیزش های جنسی یک زن در این زمان ها، از این نظر که ممکن است منجر به حاملگی شوند، بسیار حساس هستند. آمیزش در سایر مراحل چرخه که احتمال باروری پایین است، به این اندازه، حساسیت ندارند. انتخابهایی که یک زن در اواسط چرخه و در مورد ویژگیهای مرجح در شریک می کند، می تواند سرنوشت خط ژنتیکی اش را، کاملاً در دست بگیرد. زیرا، همانطور که گفتیم، میزان تناسب در بقا و تولیدمثل موفق فرزندان ما، نه تنها به قابلیت های ژنتیکی خود ما که به آنها انتقال می دهیم، بلکه به ژنهای همسران ما نیز، بستگی دارد. تعداد فرایندهای از محققان معتقدند که تعدادی از ویژگیهای وابسته به تناسب، حداقل تا حد متوسطی، قابل توارث بوده و اینکه تعدادی از نشانه های جنسی، نشان دهنده حد و حدود این صفات در فرد هستند (میلر و تاد، ۱۹۹۸). آن دسته از نیاکان ما که در انتخابهای جنسی خود، ترجیحاتی نشان دادند که تناسب فرزندانمان را افزایش می داد، در مزیت گسترش خط ژنتیکی، قرار گرفتند. در عوض، انتخابها و ترجیحات آن دسته از نیاکان ما که تناسب افزایی بهینه را برای فرزندانمان فراهم نمی کرده، آنها را در معرض کاهش یا قطع خط ژنتیکی، قرار داده است. ما فرزندان نیاکان موفق هستیم و به همین جهت، انتخابهای آنها را نیز از آنها به ارث برده ایم. هدیه گرفتن ژنهای مسبب تناسب افزایی از طریق اسپرمهای مردان جذاب، باعث می شود تا زنان از وجود این ژنهای خوب (خوب از نظر تناسب افزایی تکاملی) در زاده هایشان اطمینان بیشتری حاصل کنند. از طرف دیگر، ژنهای ترجیح چنین خصایصی را هم به دخترانشان انتقال دهند. نتیجه این انتقال ژنتیکی، جمعیتی خواهد بود که در آن تعداد بیشتری از دختران در اواسط چرخه خود، به جذابیت بدنی مردان مورد معاشقه، اهمیت می دهند.

حال که اهمیت انتخاب جنسی و از جمله انتخابهای جنسی اواسط چرخه در زنان مشخص شد، می توانیم به این سؤال برسیم که خصایص مرجح چهره ای، بدنی و رفتاری در مردان، پیام آور چه ساختار ژنتیکی و خصایص تناسب افزایی قابل توارثی، برای زنان، است؟ موضوعی که از آن با عنوان «پژوهشهای ارتباط

جذابیت- تناسب در مردان» یاد می‌کنیم. در کل، این پژوهشها بر این نکته تاکید دارند که جذابیت، پیام‌آور وجود ژنهای خوبی است که این ژنها، به هر شکل ممکن، موجب تناسب‌افزایی فرد، می‌شوند. به همین خاطر است که از این فرضیه، با عنوان «فرضیه ژنهای خوب» یاد می‌شود. توجه کنید که منظور از بکارگیری واژه «خوب» در عبارت «ژنهای خوب»، ژنهای خوب از نظر تناسب‌افزایی است و نه هیچ چیز دیگر. این قضاوت را به هیچ عنوان نباید یک قضاوت ارزشی در نظر گرفت. از این به بعد، هر جا با عبارت «ژنهای خوب» مواجه شدید، می‌توانید آن را «ژنهای تناسب‌افزا»، بخوانید.

### فرضیه ژنهای خوب و مسیرهای ممکن برای ارتباط جذابیت با تناسب

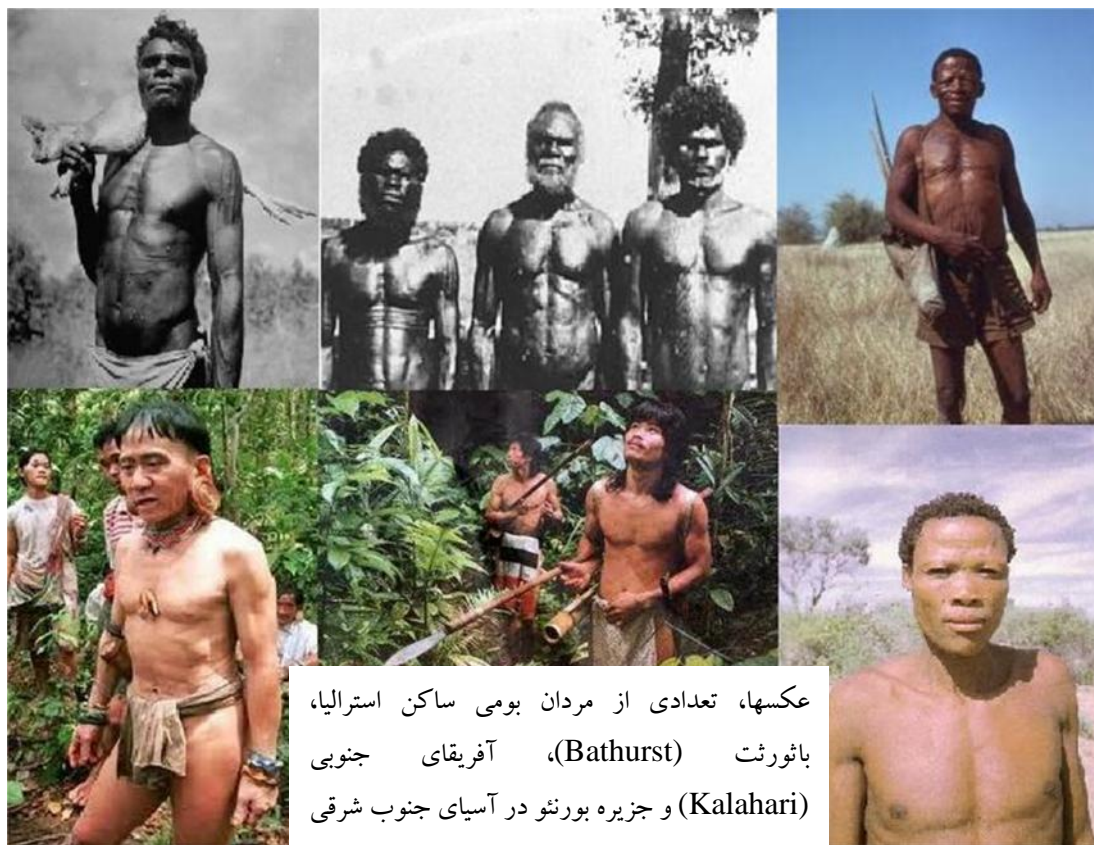
برای آزمون این فرضیه که جذابیت و زیبایی در همسر را، ترجمه ژنهای افزایش‌دهنده تناسب تکاملی می‌داند، پژوهشهای بسیار زیادی انجام شده است. در مورد مردان، این پژوهشها به دنبال جستجوی تفاوتهای بدنی، زیستی، تفاوت در سیستم ایمنی، تفاوتهای ژنتیکی و تفاوت در رفتارهای مردان با جذابیت چهره‌ای، بدنی و رفتاری بیشتر و کمتر بوده‌اند. بعضی از ویژگیهای چهره‌ای و بدنی در انسان، احتمالاً به عنوان شاخص‌هایی از سلامتی، قدرت، باروری، جوانی، مقاومت نسبت به بیماری، مقاومت نسبت به انگل‌ها، سطوح هورمونی و ثبات رشدی عمل می‌کنند که تعدادی از این موارد، از نظر ژنتیکی، تا حدی قابل توارث هستند (ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۳؛ ۱۹۹۶). در بخش بعد، نظریاتی که انتخاب ویژگیهای خاص چهره‌ای، بدنی و رفتاری در مردان بوسیله زنان را، به افزایش تناسب تکاملی منتج از چنین انتخابهایی نسبت می‌دهند، در چند طبقه کلی گنجانده‌ایم. این چند طبقه عبارتند از الف) جذابیت و ژنهای افزایش‌دهنده تناسب جسمی، ب) جذابیت و ژنهای مقاوم‌ساز نسبت به بیماریها و ج) جذابیت و ژنهای افزایش‌دهنده تناسب رفتاری. جذابیت در مردان، از نظر تکاملی، پیام‌دهنده شاخصهای متنوع و متعددی از عوامل موثر در تناسب تکاملی قابل توارث آنها بوده و مجزا کردن آنها، فقط برای دقت و درک بیشتر است. اثرات متعددی که جذابیت جسمانی و رفتاری یک مرد، می‌توانسته در محیط تکاملی انطباق‌ها و در دنیای امروزی، بر موفقیت بالقوه او در بقا و تولیدمثل داشته باشد را، می‌توان در یک نظام یکپارچه قرار داد.

### الف) جذابیت و ژنهای افزایش‌دهنده تناسب جسمی

یک دسته از این فرضیات، فرضیاتی هستند که معتقدند مردان جذاب تر از نظر زنان، دارای ژنهای متناسب‌کننده فرد از نظر جسمی هستند. بخش قابل ملاحظه‌ای از واریانس ویژگیهای جسمی ما مانند قد و توانایی و قوام عضلانی ما را، توارث تعیین می‌کند. فرضیه شکارچی سالم<sup>۱</sup>، معتقد است که آن دسته از خصایص چهره‌ای که زنان در مردان جذاب می‌یابند، با قابلیت جسمی یا رفتاری بیشتر در شکار کردن، در

<sup>۱</sup>- The healthy hunter

زندگی نیاکانی انسان، همبستگی دارد. ویژگیهای جسمی حاکی از قدرت و استحکام بیشتر در مردان، می تواند حاکی از قدرت فراهم آوری بیشتر در کسب منابع باشد و این خصیصه می تواند یکی از عوامل و علل افزایش جذابیت این ویژگیهای جسمانی در نظر زنان باشد. از طرف دیگر، در طی تاریخچه تکاملی انسان، مراقبت جسمی یکی از مهمترین چیزهایی بوده که یک مرد می توانسته برای یک زن، ارائه کند. زنان، با انتخاب مردان متناسب تر از نظر جسمی، در واقع ژنهای تناسب افزای جسمی آنها را، برای فرزندان خود هدیه می گیرند. ما می دانیم که بقا و تولیدمثل موفق یک فرد، در آن ۹۹ درصد از زندگی بشری که بصورت شکارچی-گردآورنده یعنی رایج ترین سبک زندگی در محیط تکاملی انطباق ها گذشته است، شدیداً به تناسب و مهارتهای جسمی او بستگی داشته و این ۹۹ درصد، همان زمانی است که در آن، انطباق های تکاملی زنان برای همسرگزینی، شکل گرفته است. زنان، از آن جهت، به این شاخص های حاکی از تناسب جسمی اهمیت می دهند که اهمیت ندادن به آنها، می توانسته تناسب جسمی لازم برای بقا و تولیدمثل موفق خودشان و فرزندان شان را کاهش داده و نتیجتاً گسترش خط ژنتیکی آنها را با مشکل مواجه کرده باشد. در اینجا، انتخاب زیبایی بوسیله زنان، به معنی انتخاب ژنهای تناسب افزای جسمی قابل توارث است. ترجیح قد بلندتر، هیکل عضلانی تر و شانه های عریض تر در اواسط چرخه قاعدگی، از جمله مواردی هستند که به این وسیله قابل تبیین اند.



عکسها، تعدادی از مردان بومی ساکن استرالیا، باثورث (Bathurst)، آفریقای جنوبی (Kalahari) و جزیره بورنیو در آسیای جنوب شرقی (Borneo)، را نشان می دهند.

**تصویر ۱-۴: تعدادی از مردان بومی ساکن قبایل و مناطق بدوی در جهان.** برای مردان محیط تکاملی انطباق‌ها، داشتن تناسب بدنی مانند عضلانی بودن، از جمله مزیت‌های موفقیت‌افزا در تامین غذا و انجام سایر وظایف مربوط به نقش‌های مردانه مانند محافظت از خانواده در مقابل سایر مردان و گروه‌ها، بوده است. طبق بررسی هیل، هورتادو و والکر (۲۰۰۷) قتل یا جنگ، علت مرگ و میر ۰/۳۵ از بزرگسالان در جوامع شکارچی-گردآورنده هیوی در ونزوئلا و کلمبیا است. این حاکی از این است که داشتن بدنی قوی و عضلانی، برای مردان، می‌توانسته کمک‌کننده مهمی برای بقاء خود و خویشاوندان ژنتیکی‌شان، در محیط تکاملی انطباق‌ها (و البته در همین دنیای موجود)، باشد.

### ب) جذابیت و ژن‌های مقاوم‌ساز نسبت به بیماری‌ها

دسته دوم، فرضیاتی هستند که تاکید دارند که بعضی از شاخص‌های زیبایی چهره‌ای و جسمی همانند تقارن، پیام‌آور جهش‌های ژنتیکی مضر کمتر یا کفایت بیشتر ژنتیکی مانند کفایت بیشتر بخشی از ژنوم که در قدرت دستگاه ایمنی تاثیر می‌گذارد (مانند بخش MHC)، است. زنان با آمیزش با چنین مردانی، می‌خواهند سلامتی ژنتیکی فرزندان‌شان که در واقع تعیین‌کننده‌های نهایی موفقیت تولیدمثلی آنها هستند را، افزایش دهند. در این حالت، آنچه که از نظر زنان اواسط چرخه قاعدگی زیباست، پیام‌آور وجود ژن‌های افزایش‌دهنده کیفیت ژنتیکی فرد و توانایی بیشتر برای مقابله با بیماری‌هاست. این فرضیه که علت گرایش زنان به سمت چهره‌های مردانه‌نماتر، متقارن‌تر و ترجیح بوی مردان با چهره‌های متقارن‌تر در اواسط چرخه قاعدگی، بخاطر سلامتی بالاتر قابل توارث آن مردان است، این عقیده را مطرح می‌کند که زنان، این مردان را به این علت در موعد باروری انتخاب می‌کنند که ژن‌های افزایش‌دهنده سلامت و قدرت دستگاه ایمنی این مردان را به فرزندان خود منتقل کنند. به این نحو، آنها از کیفیت ژنتیکی فرزندان خود و قابلیت و تناسب تکاملی این فرزندان برای بقا و تولیدمثل بیشتر، اطمینان حاصل می‌کنند. این نظریات، اعتقاد دارند که زیبایی، ترجمه و علامت بیرونی سلامت زیستی و ژنتیکی قابل توارث، است. آنها می‌گویند: «بنویسید زیبایی و بخوانید سلامتی قابل توارث». در این قسمت، به یکی از تبیینات ارائه شده در مورد ترجیح چهره و بوی بدن مردانی با چهره‌های دارای مردانگی‌نمایی بالاتر که به فرضیات مرتبط دهنده جذابیت با ژن‌های مقاوم‌ساز سیستم ایمنی مربوط است، می‌پردازیم.

### تستوسترون، مردانگی‌نمایی چهره‌ای و قدرت دستگاه ایمنی. تستوسترون، یک هورمون

مردانه است که تاثیر منفی بر دستگاه ایمنی دارد. از طرف دیگر، مردانی که سطح تستوسترون بالاتری دارند، به علت تاثیر تستوسترون بر استخوان بندی چهره و بدن، جذابیت بیشتری از نظر زنان دارند. این هورمون، موجب می‌شود تا استخوان بالای ابرو، رشد بیشتری پیدا کرده و چشمها، فرورفته‌تر (مردانه‌نماتر، رک به تصاویر فصل ۱) به نظر برسند. آن همچنین، موجب کشیده‌تر شدن استخوان چانه و گونه‌ها در مردان، می‌شود.



این اثرات، هماهنگ با مولفه‌های کلی یک چهره زیبا از نظر زنان، انتخاب‌های آنها در اواسط چرخه قاعدگی و یا هنگام انتخاب شریک کوتاه‌مدت، هستند. توجه کنید که مردان جذاب‌تر از نظر چهره‌ای، میزان تستوسترون بالاتری داشته و در عین حال گفتیم که تستوسترون، اثر سرکوب‌کننده بر دستگاه ایمنی دارد. اثر سرکوب‌کنندگی تستوسترون بالاتر بر دستگاه ایمنی و این تناقض ظاهری که زنان، مردان با سطوح تستوسترون بالاتر را ترجیح می‌دهند، در این نکته نهفته است که زمانی تستوسترون با مقدار بالاتر در بدن گسترش می‌یابد که دستگاه ایمنی آنقدر قوی باشد که علی‌رغم سرکوب شدن نسبی بوسیله تستوسترون، توانایی و کارکرد بهینه خود را حفظ کند. در واقع، این قدرت دستگاه ایمنی است که تعیین می‌کند در سنین بلوغ، چه مقدار تستوسترون در بدن یک مرد ترشح شود. فرض بر این است که مردانی که تستوسترون بدن آنها آنقدر زیاد نبوده که موجب بوجود آمدن چهره مردانه‌نما در آنها شود، همانهایی هستند که احتمالاً دستگاه ایمنی آنها، تحمل اثرات سرکوب‌گری تستوسترون را ندارد. بدن آنها، برای جلوگیری از کاهش قدرت یک دستگاه ایمنی که خود بطور پایه‌ای آنقدر قوی نیست که اثرات سرکوب‌کنندگی تستوسترون را هم بتواند تحمل کند، اقدام به سرکوب ترشح تستوسترون می‌کند. پیامد جانبی این انتخاب، یک چهره کمتر مردانه‌نما، است. این فرضیه، علت جذاب‌تر بودن چهره‌های مردانه‌نما تر از نظر زنان در هنگام باروری را، پیامی که مردانگی‌نمایی چهره در رابطه با ساختار ژنتیکی بوجود آورنده یک دستگاه ایمنی قوی‌تر به آنها می‌دهد، می‌داند (برای مروری بر رابطه تستوسترون و عملکرد ایمنی در مردان، رک به موهلن بین و برییس‌کاس، ۲۰۰۵). جذاب بودن، می‌تواند یک نشانه یا علامت صادقانه<sup>۱</sup> برای وجود یک دستگاه ایمنی که هنگام مواجهه با چالش‌های محیطی در طی رشد، با آنها خوب مقابله کرده، باشد. این مقابله مطلوب، پیش‌شرطی برای ثبات رشدی<sup>۲</sup> است که خود، آشکارشدن خصیصه‌های همانند تقارن چهره‌ای و بدنی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. ترجیحات انسان و ملاک‌های او برای انتخاب همسر، همزمان با تکامل انگل‌ها، تکامل یافته‌اند. میزان انگل‌های موجود فعلی، تصمیم‌گیری‌های ما در ملاک‌های انتخاب همسر را تعدیل می‌کنند (آبرزوچر و گرامر، ۲۰۱۰). برای زنان، چهره مردانه‌نما تر، پیامی مبنی بر یک دستگاه ایمنی قوی‌تر و آن هم پیامی مبنی بر ساختار ژنتیکی کدکننده یک دستگاه ایمنی قوی‌تر است. به عبارتی، ظاهر چهره‌ای، بدنی و رفتاری ما، می‌تواند کارنامه سیستم ایمنی و خزانه ژنتیکی ما را به رخ بکشد.

قدرت دستگاه ایمنی، لااقل تا حدی، ژنتیکی است و در نتیجه، زنان می‌توانند از طریق آمیزش با چنین مردانی، این قدرت را به فرزندانشان نیز هدیه دهند. سایر علائم صادقانه نیز خبر از وجود سایر شاخص‌های حاکی از تناسب در دارنده آن می‌دهند. یکی از علل رفتارهای معروف به عشوه و نازکردن در جنس مونث نیز، می‌تواند خرید زمان برای تشخیص این علائم صادقانه حاکی از تناسب واقعی در یک مرد و اجتناب از

<sup>1</sup>- Honest Signal

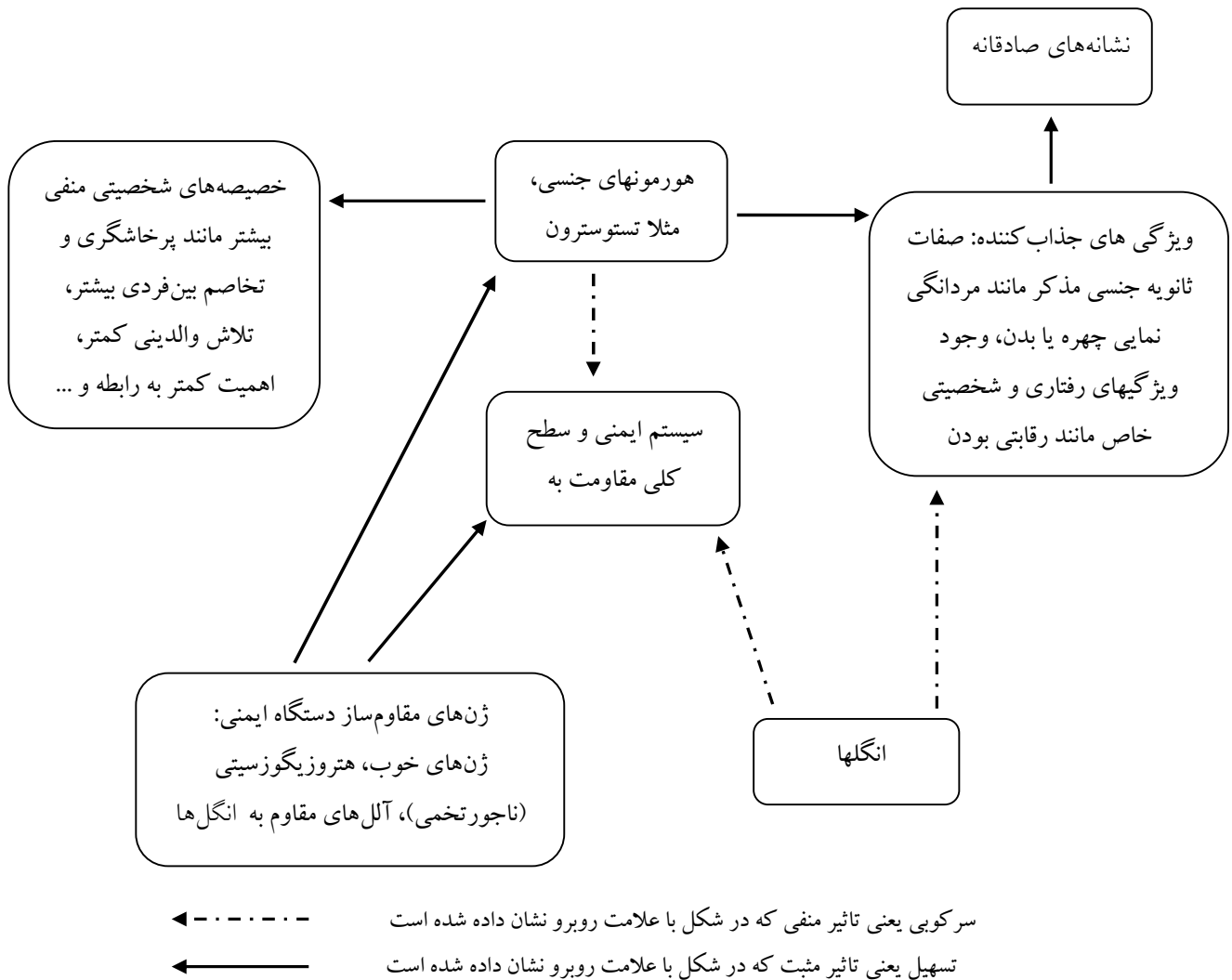
<sup>2</sup>- Developmental Stability

مردانی که فقط وانمود به داشتن چنین صفاتی می کنند، باشد. داشتن یک اتومبیل یا ساعت مچی گران قیمت، می تواند توانایی واقعی یک مرد در کسب منابع مادی را پیام رسانی کند، همانطور که توانایی مدیریت یک رابطه با جنس مقابل در اوایل رابطه و در مدت زمان پیش از آمیزش، می تواند هوش جفت یابی یک مرد را به رخ بکشد. مردان، ممکن از خود بپرسند که چرا برخی از زنان، حتی در صورتی که بدانند رابطه ای فقط یک ارتباط جنسی زودگذر خواهد بود، ممکن است خوردن یک فنجان چای با یک مرد سوار بر یک اتومبیل لوکس را، بر یک مهمانی شام با مردی که اتومبیلی دون پایه دارد، ترجیح دهند. آنها، فنجان چای را با وعده شام مقایسه می کنند درحالی که غرایز آن زنان، در همان زمان، در حال مقایسه پتانسیل بالقوه ژنهایی اند که توانایی کسب اتومبیل های متفاوت را داشته اند. هرچند آنها ممکن است از کل مال و مکنت یک مرد ثروتمند، فقط چندبار چرخ زنی با اتومبیل و دیدن یک خانه مجلل را برای خود اخذ کنند اما همین نیز برای آنها کافیست تا نسبت به ژنهای کسب کننده چنین توانایی مادی، نتیجه گیری کنند. این نتیجه گیری، می تواند صحیح یا ناصحیح باشد اما به هر حال، بر رفتار آنها تاثیر خواهد گذاشت. به همین خاطر است که زنها، نام اتومبیل ها را نه بخاطر مطلع شدن از قدرت اسب بخار آنها (!)، بلکه به علت کسب آگاهی از قیمت آنها و توانایی مالی صاحب آنها، از بر می کنند. بر همین منوال، بسیاری از متغیرهایی که جذابیت مردان در نظر زنان را افزایش داده و آنها را از فیلترینگ انتخاب جفت زنان می گذرانند، به نوعی نشان دهنده متغیرهایی اند که برای موفقیت در تشکیل یک رابطه کوتاه مدت یا درازمدت، لازم و موثر هستند. از بذل و بخشش های یک مرد هنگام بیرون بردن شریک و قیمت انگشتی که به عنوان حلقه نامزدی برای او می خرد گرفته تا روش برخورد، اعتماد به نفس، حالات بدنی، کفایت در صحبت کردن و اغواگری کلامی، جذابیت بدنی و چهره ای، همگی آرایش ژنها یا منابع مادی یک مرد را نشان می دهند. حتی رقص یک مرد در مجلس پارتی هم، می تواند تا حدی آرایش ژنهای سازنده ساختمان بدنی و از جمله تقارن بدنی او را نشان دهد (رک به بخش روانشناسی جذابیت رقص در همین فصل). توانایی اغواگری کلامی مانند گفتن اشعار عاشقانه و لطیفه های بامزه هم تا حدودی آرایش ژنهای دخیل در هوش و توانایی کلامی یک مرد را بروز می دهند. این مسئله، گریزی هم به تحول بلوف زنی در مردان می زند. مردان، در زمینه توانایی ها، ثروت و اکتسابات خود، بلوف می زنند تا زنان را درباره داشته های واقعی ژنتیکی و مادی خود، فریب دهند. اصل تکامل همزمان، باعث شده تا زنان نیز، به راهبردهایی برای فائق آمدن نسبی به این مکانیسم در مردان، مجهز شوند. آنها، از طریق خرید زمان و توجه به علایم صادقانه و تمایز مردان دارای منابع ژنتیکی یا مادی واقعی، از مردانی که سعی می کنند زیرکانه داشتن چنین منابعی را وانمود کنند، سعی در انتخاب بهترین جفت های مناسب برای رابطه کوتاه مدت یا درازمدت می کنند. به همین دلیل، آنها معمولاً رابطه هایی که خیلی سریع پیش می روند را، نامناسب ارزیابی می کنند. در بسیاری از مواقع، یک مرد، برای اینکه درباره آمیزش جنسی با یک زن، تصمیم بگیرد، بیش از چند دقیقه (!) نیاز به تأمل ندارد. به دلیل سرمایه گذاری والدینی پایین تر، آنها موتورهای جنسی همیشه آماده به کار هستند که

انگار تصمیم خود برای ارتباط جنسی را، از قبل و بطور خودکار گرفته‌اند. اما زنان، چه برای رابطه‌ای کوتاه-مدت و چه برای رابطه‌ای درازمدت، به زمان بیشتری نیاز دارند. آنها ممکن است حس کنند که سرعت زیاد رابطه، زمان و اطلاعات مناسب برای اینکه تصمیم مطلوبی بگیرند را، در اختیار آنها نمی‌گذارد. علاقه وافر زنان به صحبت درباره اطرافیان مذکر نیز، نوعی روش کسب اطلاع از خصایص مرد مورد تحقیق است. زنان، عموماً در قالب گروههای چندنفره، به پرس و جو و پشت‌سر حرف زن درباره مردان می‌پردازند. این کمک می‌کند تا آنها با رعایت صرفه‌جویی در زمان و انرژی و بهره‌گیری از تجربه دیگر زنان، اطلاعات لازم برای انتخاب مردان مناسب برای رابطه را بیابند (معمولاً فقط در چند مورد، ارتباط جنسی زنان، ممکن است به ظاهر تکانشی و همراه با تصمیم‌گیری در زمانی کوتاه، به نظر برسد. یک مورد، به مواقعی بر می‌گردد که آنها، زمان زیادی برای تصمیم‌گیری و انتخاب شریک جنسی نداشته باشند. محدودیت در دسترسی به شریک جنسی بنا به دلایل فرهنگی و اجتماعی، محدودیت‌های اعمال‌شده از طرف همسر یا شریک اول و عدم توانایی در دسترسی دوباره یا راحت به یک شریک بسیار جذاب، از جمله این موقعیتها هستند که ضرورت تصمیم‌گیری سریع و فرصت‌طلبی را، ایجاب می‌کنند. البته حتی در این شرایط هم، زنان، بر اساس حداکثر اطلاعاتی که می‌توانند در حداقل زمان کسب کنند مانند توجه به نشانه‌های دیداری و جذابیت جسمانی طرف مقابل، دست به انتخاب می‌زنند. این رهیافت، بخصوص بوسیله زنانی که به هر دلیل، به دنبال شرکای جنسی کوتاه‌مدت هستند، بکار می‌رود. مورد دیگر، به شرایطی برمی‌گردد که در آنها، یک زن، بررسی خود را نه لزوماً بوسیله کسب اطلاعات دست اول و از طریق خود بلکه از طریق سایر کانال‌های کسب اطلاعات مانند نظرات و حرف‌های زنان دیگر، کسب کرده است. در این حالت، فرد ناآشنا، در واقع آشنایی است که از قبل، غربال هم شده است).

پی‌بردن به اینکه چهره مردانه‌نماتر یعنی دستگاه ایمنی قوی‌تر و آن هم یعنی ژنهای توارث‌یابنده‌ای که می‌توانند دستگاه ایمنی قوی‌تری بسازند و آن هم یعنی احتمال بقا و سلامتی بیشتر در فرزندان و باز آن هم یعنی موفقیت تولیدمثلی بیشتر فرزندان که آن خود به گسترش بیشتر ژنهای مادر منجر می‌شود، یک فرایند هشیارانه نیست. بطور ساده، زنانی که در محیط تکاملی انطباق‌ها، بر اثر تصادف، چنین چهره‌هایی را ترجیح می‌دادند، در مزیت گسترش خط ژنتیکی قرار داشته‌اند. بقیه فرایندها پیامد طبیعی انتخابهای آنها بوده است. اگر از زنان بپرسید که چرا چنین چهره‌هایی را در اواسط چرخه قاعدگی و به عنوان شرکای کوتاه‌مدت ترجیح می‌دهند، جوابی نخواهید گرفت (البته به شرطی که این کتاب را نخوانده باشند!). ذهن هشیار آنها، فقط می‌داند که چنین خصایص چهره‌ای را ترجیح می‌دهند و بس. اما ذهن ناهشیار تکاملی آنها، اطلاعات بسیار بیشتری دارد. این دانشی که خود فرد هم از محتوا و ماهیت آن اطلاعی ندارد، همان دانشی است که در ژنهایش نوشته شده‌اند. روندی که باعث شده تا امروز با زنانی مواجه باشیم که اغلب آنها، چنین ترجیحاتی را نشان می‌دهند، مثل همیشه از جهش‌های ژنتیکی بوجودآورنده ترجیح شروع شده و از طریق رانش ژنتیکی

جمعیت، گسترش یافته است. مادر بزرگ‌های تکاملی یا چنین ترجیحاتی را نشان داده و در نتیجه خط ژنتیکی آنها گسترش می‌یافته و یا صرفاً بخاطر نبود ژنهای بوجودآورنده این ترجیح در بدنشان یا وجود ژنهایی که چهره‌های با خصایص دیگر را جذاب می‌یافته، دچار اشتباه در انتخاب شده و محکوم به در معرض انقراض دادن خط ژنتیکی یا کاهش خط ژنتیکی خود، بوده‌اند (به صورتی نه چندان عادلانه!). زنان امروز، دختران آن عده از مادر بزرگ‌های بر حسب شانس و تصادف، درست انتخاب کرده، هستند.



شکل ۱-۴: روابط فرضی بین ژنهای خوب، یک سیستم ایمنی مقاوم به انگله‌ها، و اثرات تستوسترون بر بروز صفات جذاب ثانویه جنسی و اثرات منفی آن بر سیستم ایمنی و شخصیت (بخشی از نمودار، برگرفته از کارترایت، ۲۰۰۰).

**اصل معلولیت زهاوی.** طبق اصل معلولیت<sup>۱</sup> زهاوی (۱۹۷۵)، ترشح قابل ملاحظه تستوسترون در بدن، می تواند از یک طرف موجب تضعیف (معلولیت) دستگاه ایمنی بدن و از طرف دیگر، موجب شکل گیری صفات ثانویه جنسی در جنس مذکر شود. جنس مونث، اثر این تاثیرات را و در واقع اثرات این معلولیت را، از طریق بروز صفات ثانویه جنسی، درک می کند. تستوسترون با یک سری از معلولیت ها و چالشهای بدنی در مردان مانند میزان بیشتر مرگ و میر در مردان یا سرطان پروستات در سنین بالا، مشکلات ارتباطی، پرخاشگری و طلاق بیشتر، مربوط است اما بطور همزمان، با رقابت طلبی و احتمالاً پیشرفت شغلی در سنین جوانی و بزرگسالی نیز، ارتباط دارد. طبق فرضیه «ژنهای خوب»، فقط بدن مردانی که از نظر ژنتیکی دارای یک دستگاه ایمنی قوی است، توان تحمل ترشح زیادتر تستوسترون در دوران نوجوانی و نتیجتاً بروز صفات ثانویه جنسی بیشتر را دارد. همانطور که روابط مفروض در شکل بالا نیز نشان می دهند، هورمونهای مردانه مانند تستوسترون، از یک طرف، موجب تاثیر منفی بر سیستم ایمنی یا سرکوب<sup>۲</sup> آن شده و از طرف دیگر، صفات ثانویه جنسی را که می توانند جسمی یا رفتاری باشند، بوجود می آورند. همانطور که گفتیم، تستوسترون قدرت عملکرد دستگاه ایمنی را فرونشانی کرده و به همین علت، می تواند منجر به افزایش آسیب پذیری نسبت به بیماریها در دوران بلوغ، شود. فرضیه ژنهای خوب می گفت که، فقط مردانی می توانند این خاصیت سرکوب گرانه تستوسترون را تحمل کنند که از قبل و بطور ژنتیک-محور، سیستم ایمنی قوی-تری دارند. از آنجایی که تستوسترون تا حدی سیستم ایمنی را تضعیف می کند، هم موجب معلولیت سیستم ایمنی فرد شده و هم نشانه ای از یک سیستم ایمنی قوی که با وجود زخم خوردن در میدان کارزار (از تستوسترون)، باز هم سربلند به در آمده است، می باشد (زهاوی، ۱۹۷۵؛ زهاوی و زهاوی، ۱۹۹۷). در این مدل، صفات ثانویه جنسی در مردان، برای زنان، به عنوان علائم صادقانه و درستی از یک ساختار ژنتیکی مناسب تر که یک سیستم ایمنی قوی تر را کدگذاری می کنند، عمل می کند. بکارگیری واژه معلولیت در اینجا، استعاری بوده و به معلولیت واقعی اشاره نمی کند. صفات ثانویه جنسی، همچون جاهای زخم بر پیکر یک مرد زنده و سالم بیرون آمده از میدان نبرد با تستوسترون است. این علایم، در واقع نشانه برتری نسبی بالاتر فرد از نظر قدرت دستگاه ایمنی است. از یک نظر، هر چند که چنین جای زخم هایی، خود معلولیت به شمار می روند اما حاکی از توانمندی قبلاً آزموده شده فرد هستند. بدن مردانی که جای چنین زخم هایی را ندارند، کمتر وارد این میدان ها شده است. آنها معلولیت یا جای زخمی بر بدن خود ندارند، زیرا سابقه درخشانی از نظر توانایی تحمل تستوسترون، نداشته اند. این هر دو نظریه یعنی ژنهای خوب و اصل معلولیت زهاوی، هر دو به یک موضوع واحد یعنی خاصیت علامت دهنده گی خصیصه هایی مانند مردانگی نمایی چهره ای، اشاره دارند.

---

<sup>1</sup>- Handicap principle

<sup>2</sup>- Suppression

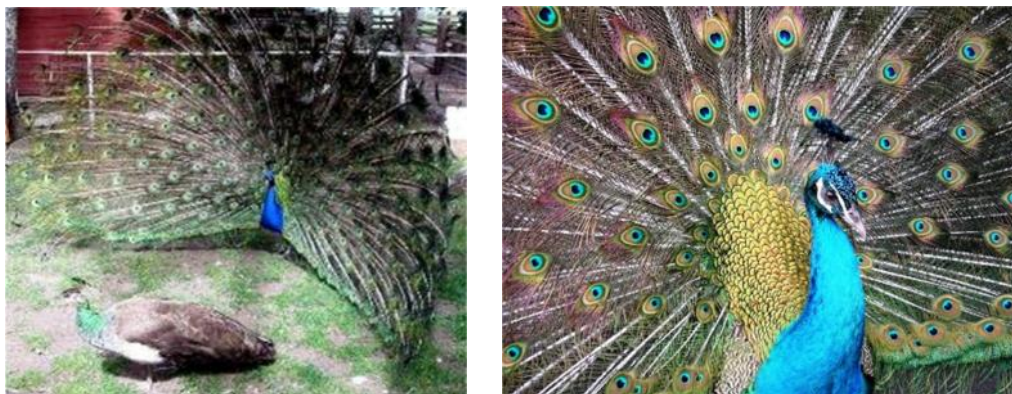
مشخص شده که صفات جنسی ثانویه دوطرفه، نسبت به خصایص انتخاب شده غیرجنسی، به آشفستگی-های محیطی در طی رشد، حساس تر هستند (برای مروری در این زمینه رک به مولر و پومیانکوسکی، ۱۹۹۳). این یافته نشان می دهد که چرا افراد هر دو جنس، توجه خاصی به صفات ثانویه جنسی، مبذول می دارند. یک نظام توجهی و ادراکی که ریشه انطباقی- تکاملی معینی دارد. اما، در حقیقت، آنچه که بوسیله انتخاب طبیعی گزینش شده، ژنهای افزایش دهنده تناسب و نه لزوماً صفات ثانویه چهره‌ای، بوده است. اگر چه که انتخاب طبیعی در اینجا (و نه در مورد همه ویژگیهای ریختی، بدنی و رفتاری)، در سطح ژنها عمل کرده و دست به انتخاب می زند اما از آنجایی که این ژنها، همراه با یک سری از ویژگیهای چهره‌ای، بدنی و رفتاری هستند، همزمانی اینها، منجر به انتخاب هر دو خواهد شد. به عبارت دیگر، زیبایی و مشخصه‌های آن، بوسیله انتخاب جنسی و نه لزوماً انتخاب طبیعی، گزینش می شوند. برای انتخاب طبیعی، ظاهر افراد فقط در صورتیکه در انطباق بیشتر او با محیط موثر باشند، مهم است. اما برای افراد هر جنس، کشف توانایی‌های ژنتیکی قابل توارث در جنس مقابل که انطباق را افزایش می دهند، مقدور نیست. به همین علت، هر جنس در هر گونه، طوری انطباق می یابد که قادر به ادراک و شناسایی علایم ریخت‌شناختی حاکی از تناسب بالاتر ژنتیکی در اعضای جنس مقابل، باشد. در اینجا، ادراک فنوتایپ یا همان ویژگیهای ظاهری که بیانگر ژنوتایپ یا همان خزانه ژنوتیپی افراد است، مترادف با ادراک زیبایی، خواهد بود. به عبارت ساده‌تر، دو جنس در یک گونه، به نحوی تکامل می یابند که همبسته‌های بیرونی تناسب ژنتیکی را، به عنوان شاخصهای جذاب از نظر جنسی، درک می کنند. در چشم ما، این همبسته‌های بیرونی مذکور، همان ملاکهای زیبایی هستند. در اینجا، ادراک فنوتایپ<sup>۱</sup> (ویژگیهای ظاهری) که بیانگر ژنوتایپ<sup>۲</sup> (خزانه ژنتیکی) افراد است، مترادف با ادراک زیبایی می-شود. ارتباط بین پردازش ذهنی ویژگیهای جسمی و رفتاری شریک جنسی در زنان و پیامدهای تکاملی آن، در نمودار ذیل نشان داده شده است. البته، همانطور که مکرر یادآور می شویم، انتخابهای جنسی و نحوه شکل گیری آنها در انسان و از جمله انتخابهای جنسی در زنان، روندی ناهشیار بوده که بوسیله انتخاب طبیعی، شکل می گیرند. به همین خاطر، منظور ما از بکارگیری عبارتهایی مانند نحوه انتخاب، پردازش ذهنی و غیره، بیان استعاره‌هایی برای درک بهتر مطلب است.

نمونه‌ای از خصایص تحول یافته منطبق با اصل معلولیت در جانوران، پره‌های زیبای طاووس نر (تصویر ۲-۴)، است. این ویژگی، خصیصه‌ای است که در انتخاب شدن یک طاووس نر بوسیله جنس ماده، نقش زیادی دارد. اما این خصیصه، فقط منجر به انتخاب شدن جنس نر بوسیله جنس ماده نمی شود، بلکه هزینه‌های جسمی و متابولیکی اضافی نیز، برای او ایجاد می کند. از طرف دیگر، به دلیل ایجاد جلب توجه، موجب افزایش احتمال شکار شدنش بوسیله سایر جانداران شکارچی نیز می شود. زمان خودنمایی طاووس نر

<sup>1</sup>- Genotype

<sup>2</sup>- Phenotype

بوسیله این پره‌های زیبا، از جمله مناسب‌ترین زمان‌ها برای شکار شدن بوسیله حیوانات شکارچی است، زیرا امکان واکنش سریع و پرواز را از او می‌گیرند. بر اساس مفروضات تکاملی، خصایص بدنی و رفتاری یک ارگانیسم، نباید موجب عدم سازگاری بهینه و انطباق مطلوب او با شرایط زیست-محیطی و اجتماعی او، شوند. در غیر اینصورت، آن صفات از گردونه تحول صفات آن گونه، حذف خواهند شد. در مورد طاووس می‌بینیم که انتخاب طبیعی، قاعدتاً باید طوری پیش رفته باشد که نه تنها دم‌های بلند، زیبا و رنگارنگ را انتخاب نکرده، بلکه برعکس آن نیز عمل کرده باشد. زیرا دم‌های زیبا و بلند، برای دارنده آن دردسرزا هستند. همین تناقض ظاهری باعث می‌شد داروین بگوید که هر وقت که دم‌های بلند طاووس نر را می‌بیند، مریض می‌شود! (کنایه از احساس به چالش کشیدن اصول تکامل بوسیله مشاهده پره‌های طاووس نر). در زمان داروین، هنوز جنبه انطباقی و کارکردی دم‌های بلند و زیبا در طاووس نر، کشف نشده بود. به همین دلیل، او حس می‌کرد که چنین خصایصی، می‌توانند چالشی برای تبیینات تکاملی او از خصیصه‌های زیبایی‌شناختی بدن حیوانات باشند. اما بعدها مشخص شد که مولفه‌های تعیین‌کننده زیبایی کلی دم طاووس مانند میزان بلندی دم، تعداد لکه‌های چشمی موجود بر روی دم و مساحت این لکه‌ها، از جمله عوامل بسیار اثرگذار در انتخاب شدن یا نشدن یک طاووس نر بوسیله یک ماده، است. همچنین مشخص شد که مساحت میانگین هر لکه چشمی موجود بر روی دم طاووس نر و طول کلی دم او، با میزان احتمال بقا و سالم ماندن فرزندان آن طاووس، همبستگی نشان می‌دهند (پتری، ۱۹۹۴). بنابراین، دم‌های زیبا در جنس نر، سرنخی از سلامتی بالاتر او که نشأت‌گرفته از سلامت ژنتیکی او بوده و قابل توارث به زاده‌هایش نیز می‌باشند، است. ماده طاووسی که چنین نری را انتخاب می‌کند، در جهت افزایش قابل‌ملاحظه تناسب تولیدمثلی خود گام برداشته است، زیرا فرزندان سالم‌تر یا قوی‌تری خواهد داشت که آنها نیز به سن تولیدمثل رسیده و ژنهای این پدر سالم‌تر و مادری که چنین نرهایی را دوست داشته و انتخاب می‌کرده را، به نسل بعد انتقال خواهند داد. حتی اگر وجود دم‌های زیبا و بلند در فرزندان نر آن ماده، میزان شکار شدن این فرزندان را افزایش دهند، مزایای بالقوه‌ای که نصیب آن زاده‌ها و البته مادر آن زاده‌ها (از طریق افزایش تولیدمثل موفق او) می‌شوند، به این هزینه برتری دارند. به عبارت دیگر، مزایای انتخاب این صفت بوسیله انتخاب جنسی، به هزینه‌های بالقوه آن از نظر انتخاب طبیعی، چربش نشان داده و به همین علت، انتخاب می‌شود. در اینجا می‌گوییم هر چند که دم‌های طاووس نر، برای او معلولیت‌های را به همراه دارد اما وقتی که می‌بینیم یک طاووس نر، علی‌رغم مشکلاتی که دم‌های بلند برای او ایجاد می‌کنند، روبروی ما ایستاده و دم‌های زیبایش را باز کرده تا به ماده‌های مقابلش نشان دهد، همزمان به یک نتیجه‌گیری دیگر نیز می‌رسیم و آن اینست که: اولاً، این دم‌ها پیام از ساختارهای زیستی و درونی قابل توارث تناسب‌افزا می‌دهند و دیگر اینکه این طاووس نر توانسته است با وجود مشکلات مربوط به دم بلند، زنده مانده و روبروی ما با فخر و غرور راه رود و این معلولیتی است که خبر از یک قدرت می‌دهد.



**تصویر ۲-۴:** رفتارهای نمایشگرانه دم‌ها و پرها در طاووس نر. تعدادی از خصایص دم‌های طاووس نر با شاخص‌های حاکی از تناسب زیستی بالاتر، همبستگی دارند. این شاخص‌ها، در جذب جفت‌های ماده، اثر مهمی دارند.

طاووس، تنها پرنده‌ای نیست که زیبایی پرها و دم‌ها در جنس نر آن، با میزان جذابیتش برای ماده، همبستگی دارد. جذب جفت از طریق نمایشگری پرها، دم، آوازخوانی و سایر اعضای بدن، یک پدیده شایع در پرندگان بوده و ترجیح نرهایی با ویژگیهای ریخت‌شناختی یا رفتاری خاص بوسیله مادگان، متداول است. در همه این گونه‌ها، صفات مورد ترجیح، همان صفاتی‌اند که پیام‌دهنده تناسب بالاتر در پرنده نر، هستند. در چندین گونه از پرندگان، ترجیح ماده‌ها برای نرهایی با آوازهای بلندتر، پیچیده‌تر و متعددتر<sup>۱</sup>، با شاخص‌های متعددی از تناسب در نرها مانند توانایی آشیان‌سازی، عملکرد دستگاه ایمنی و طول عمر آنها، همبستگی دارد (فورستیمر<sup>۲</sup> و همکاران، ۲۰۰۲؛ گارامسزگی<sup>۳</sup> و همکاران، ۲۰۰۳ و نویکی<sup>۴</sup> و همکاران، ۲۰۰۰؛ هر سه منبع به نقل از شانر، میلر و میتز، ۲۰۰۸). همچنین، مشخص شده که در بعضی از پرندگان، تغییرات مصنوعی در زائده‌های بدن مانند دم، می‌تواند در جذب شدن ماده‌ها به نرها، تاثیر بگذارد (رک به مولر، ۲۰۰۴). در گونه‌ای از پرندگان آفریقایی، طول دم پرنده نر، یکی از شاخص‌های جذابیت جنسی او برای مادگان است. در یک آزمایش، دانشمندان، دم بعضی از آنها را بلندتر و بعضی دیگر را کوتاه‌تر کردند. نرهایی که دمشان به پانزده سانتی‌متر، کاهش داده شده بود، فقط تعداد کمی شریک زندگی را به خود جذب می‌کردند، اما نرهایی که دمشان با یک دم مصنوعی، به شصت و پنج سانتی‌متر افزایش داده شده بود، جذابیت بیشتری برای ماده‌ها پیدا می‌کردند (به نقل از دیاموند، ۱۹۹۸).

**تقارن و ثبات رشدی.** بدن انسان از هنگام لقاح، با تقسیم شدن منظم سلول‌ها، رشد پیدا کرده و اگر تقسیم سلولی به درستی انجام شود، نتیجه این خواهد بود که طرف راست و چپ یک نوزاد، شبیه به یکدیگر

<sup>1</sup>- Numerous

<sup>2</sup>- Forstmeier

<sup>3</sup>- Garamszegi

<sup>4</sup>- Nowicki

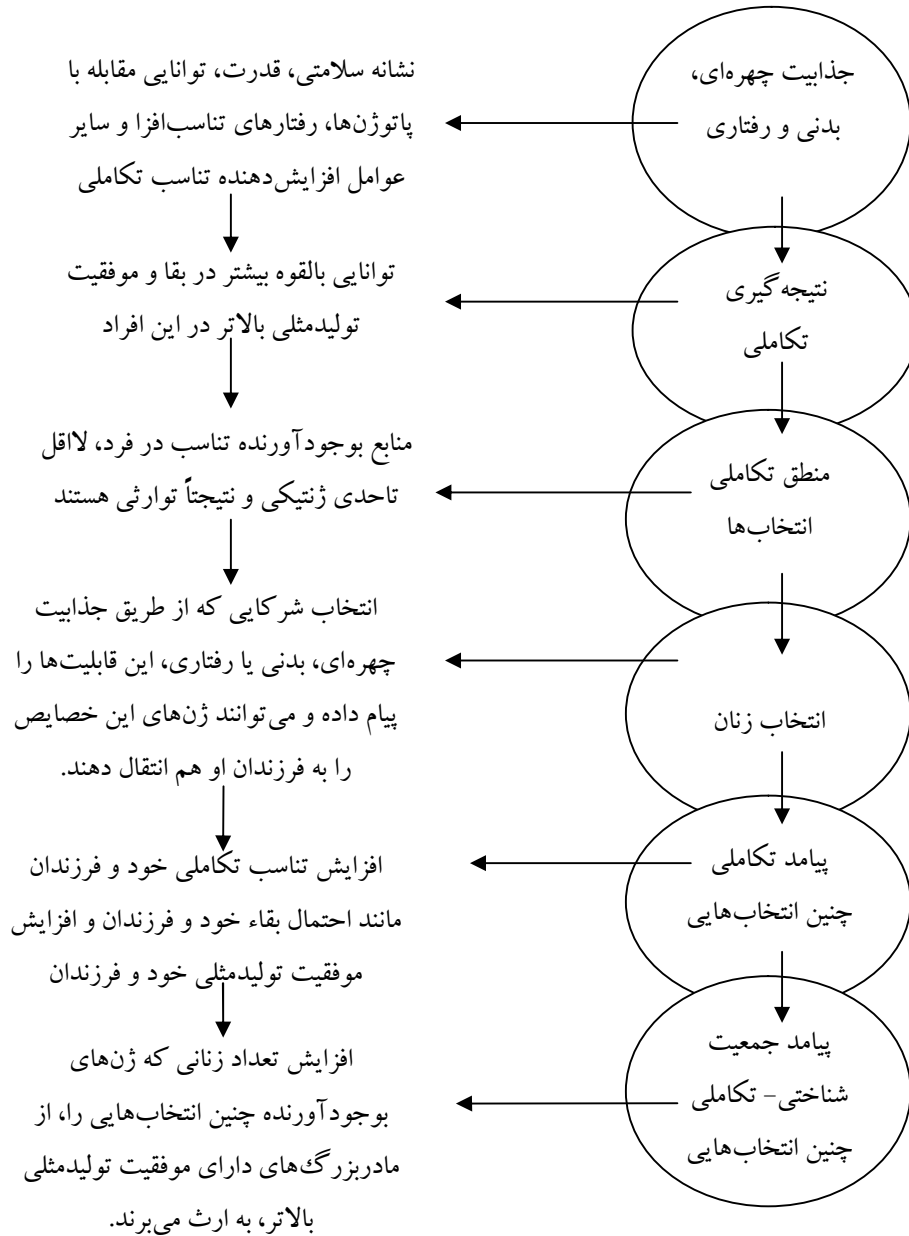


شده و تصاویر آینه‌ای همدیگر می‌شوند. در این حالت می‌گوییم که رشد چهره و بدن، متقارن بوده است. اما همیشه کار به این صورت پیش نمی‌رود. انحراف در تقارن جسمی (چهره‌ای و بدنی)، علل متعددی دارد، اما از بین این علل متعدد، دو علت جزو مهمترین تعیین‌کننده‌های تقارن بوده‌اند. اول اینکه، تقارن، علامت‌دهنده «ثبات رشد» است. ثبات رشدی، خود حاکی از مقاومت ژنتیکی نسبت به پاتوژن‌ها (پاتوژن یا انگل به هر نوع عامل خارجی مضر برای بدن مانند میکروبه‌ها، ویروسها و... گفته می‌شود) و جهش‌های ژنتیکی است. دوم اینکه، تقارن، علامتی از مقاومت نسبت به انبوهی از سایر «مهاجمین محیطی»<sup>۱</sup> مانند درجه حرارت‌های بسیار بالا یا پایین، تغذیه ضعیف در دوره کودکی و مواجهه با سموم، است (باس، ۲۰۰۰).

طبق نظریه ژن‌های خوب (ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۳)، ژن‌های سالم و یک سیستم ایمنی قوی، اجازه می‌دهند تا یک فرد در مقابل پاتوژن‌هایی که در طی دوره رشد با آنها مواجه می‌شود، مقاومت کند. آسیب‌پذیری نسبت به انگل‌ها، می‌تواند به عدم ثبات در رشد منجر شود که این عدم ثبات رشدی، خود منجر به شکل‌گیری عدم تقارن‌هایی در چهره و بدن می‌شود. از آنجایی که تستوسترون، دستگاه ایمنی را به خطر می‌اندازد، مردانی که بطور همزمان، ویژگی‌هایی حاکی از وجود تستوسترون بالا در بدن و همچنین میزان بالایی از تقارن را نشان می‌دهند، بطور کارآمدی در حال تبلیغ ژن‌هایی‌اند که آن ژنها، نسبت به انگل‌های محلی، مقاوم هستند (لی، ۲۰۰۸).

---

<sup>1</sup> - Environmental Perturbations



شکل ۲-۴: ارتباط بین پردازش ذهنی ویژگی‌های شریک جنسی و پیامدهای آن در جمعیت زنان، از دیدگاه فرضیه ژن‌های خوب.

### ج) جذابیت و ژن‌های افزایش‌دهنده تناسب رفتاری

دسته سوم از فرضیات جذابیت-تناسب، بر این مسئله تاکید دارند که بعضی از شاخص‌های زیبایی چهره، بدن و رفتار در مردان، می‌توانند نشانگر تناسب رفتاری و شخصیتی لازم برای بقا و تولیدمثل بیشتر، باشند. برای داشتن تناسب تکاملی در محیط تکاملی انطباق‌ها، فقط توانایی مقابله و مقاومت نسبت به پاتوژن‌ها و میکروبهای محیطی، کفایت نداشته است. انسان قسمت اعظم زندگی تکاملی خود را در گروه‌ها و در تعامل با دیگران گذرانده است. ساختارهای گروهی، الزام تعامل بهینه تناسب‌افزا با دیگر افراد را، ایجاد می‌کند.

علاوه بر این، تعامل با سایر گروهها و حتی تعامل با محیط فیزیکی نیز، از ویژگیهای شخصیتی فرد، تاثیر می-پذیرند. این فرضیات، بر ادراک زیبایی به عنوان همبسته‌های شخصیتی و رفتاری تناسب‌افزا، تاکید دارند. این نظریات می‌گویند که مردان جذاب‌تر از نظر زنان، ملاکهای چهره‌ای، بدنی و رفتاری حاکی از سطح تستوسترون بالاتر در بدن را نشان می‌دهند. تستوسترون از جمله هورمونهای مردانه است که با ویژگیهای شخصیتی و رفتاری همبسته است. سطح تستوسترون بدن با ویژگیهایی ارتباط دارد که در محیط تکاملی انطباق‌ها (و همچنین در دنیای امروز)، می‌توانند موجب افزایش موفقیت فرد در بقا و تولیدمثل بیشتر، شوند. خصایصی مانند حس رقابت‌طلبی و میل به تسلط‌گری، از آن جمله‌اند.

پیام جذابیت چهره‌ای، بدنی و رفتاری برای زنان، هر چه که باشد و به هر طریق که تاثیر خود را بر ادراک زنان بگذارد، از نظر تکاملی، یک فرض کلی را در ذهن یک زن مشاهده‌گر، تداعی می‌کند: «ویژگیهای مردی که مشاهده می‌کنی، حاکی از تناسب بوده و قابلیت انتقال به فرزندان تو را دارند». آنچه که زنان را بر می‌انگیزد تا زیبایی را زیبا ببانند، همین عطش تکاملی برای رسیدن به ژنهای متناسب، است.

### شاخص‌های متفاوت جذابیت؛ علامتهایی از عوامل تناسب‌افزای متفاوت

جنبه‌های متفاوت جذابیت جسمانی و رفتاری، می‌توانند پیام‌دهنده عوامل متفاوتی از تناسب تکاملی قابل توارث باشند. پژوهشها نیز، از این دیدگاه حمایت می‌کنند. از بین متغیرهای جذابیت‌افزا در مردان، این تقارن بوده که بیش از همه به ثبات رشدی و کمتر بودن جهش ژنتیکی فرد، ارتباط داشته است. در عوض، یک سیستم ایمنی قوی که تحمل سرکوبی بوسیله آندروژنها را دارد، بیشتر به وجود چهره مردانه نسبت داده شده تا سایر خصیصه‌ها. قامت بلند، اندام مردانه مانند هیكل عضلانی و شانه‌های عریض نیز، احتمالاً می‌توانند نمایانگر بهتری از تناسب در قدرت جسمانی باشند تا جذابیت چهره‌ای.

### شاخص‌های متفاوت جذابیت و ریشه‌های مشترک زیستی

خصیصه‌های جذاب، می‌توانند بطور مشترک و همزمان، از یک سری علل واحد تاثیر بپذیرند. بطور مثال، مردانه شدن چهره، بدن و رفتار، هر سه تحت تاثیر میزان هورمون تستوسترون هستند. این هورمون می‌تواند از طریق چهره مردانه‌نماتر، مقاومت بیشتر دستگاه ایمنی نسبت به انگل‌ها را پیام داده و از طرف دیگر، از طریق رفتارهایی مانند تسلط‌طلبی، تناسب رفتاری فرد را پیام‌رسانی کند. در این حالت، اگر چه که زنان به شاخص‌های متفاوت چهره‌ای، بدنی و رفتاری توجه می‌کنند اما به دنبال یک سری از ژنهای تناسب‌افزای واحد و قابل توارث که در رشد همه این شاخص‌ها نقش دارند، هستند.

در این حالت، شاخص‌ها و معیارهای متفاوت مربوط به جذابیت چهره‌ای، بدنی و رفتاری، حتی اگر معانی متفاوتی برای بیننده آن مانند زنان داشته باشند، باز با این حال، یک پیام واحد را برای مشاهده‌گر آن دارند: «جذابیت طرف مقابل، تناسب تو و فرزندان در بقا و/یا تولیدمثل را بالا می‌برد. این اتفاق به علت تناسب بالاتر شریک و افزایش تناسب فرزندان به خاطر به ارث بردن ژنهای تناسب‌افزا از پدرانشان، روی خواهد داد».

### نتایج مطالعات سنجش رابطه جذابیت با تناسب و سلامتی

تناسب تکاملی، از مولفه‌های متعددی در فرد، تاثیر می‌پذیرد. سلامتی جسمانی، قدرت دستگاه ایمنی، رفتارها، ویژگیهای شخصیتی و ساختارهای ژنتیکی تاثیرگذار بر این عوامل، از آن جمله‌اند. تحقیقات متعددی به منظور بررسی سنجش رابطه این مولفه‌ها با جذابیت، انجام شده‌اند. در پژوهشهای انجام شده در حیطة ارتباط جذابیت با سلامتی، از واژه‌هایی مانند «شاید<sup>۱</sup>»، «احتمال دارد<sup>۲</sup>» و از این قبیل، به وفور استفاده می‌شود که این گویای عدم اطمینان قطعی محققین از وجود همبستگی زیاد در بین این متغیرهاست. اما با این وجود، نتایج کلی پژوهشها، گویای ارتباطاتی متوسط یا پایین بین جذابیت و سلامتی، هستند. همچنین بین شاخص‌های مختلف جذابیت، همبستگی وجود دارد. بطور نمونه، بین تقارن بدن و جذابیت صدا (هوقس، هاریسون و گالوپ، ۲۰۰۲) و بین تقارن چهره‌ای با ویژگیهایی مانند مردانگی‌نمایی و عضلانی بودن (لی، ۲۰۰۸) همبستگی وجود دارد (رک به فصل اول). این رابطه بین خصیصه‌های مختلف جذابیت، منجر می‌شود تا از مشاهده رابطه بین یک مولفه خاص مربوط به جذابیت با سلامتی، تا حدی رابطه بین سلامتی با سایر مولفه‌ها را هم، انتظار داشته باشیم.

#### ۱- جذابیت چهره‌ای، تناسب و سلامتی

در پژوهشهای انجام شده به منظور بررسی ارتباط جذابیت و سلامتی، معمولاً ملاک سلامتی، بیماریهای مختلف بوده است. در بعضی از آنها، ارتباط زیبایی با سلامتی، از طریق سنجش میزان علائم و نشانه‌های خفیف بیماریها مانند آبریزش بینی، سرماخوردگی، گلودرد و در بعضی دیگر، از طریق سنجش ارتباط با بیماریهای شدیدتر مانند دیابت و بیماریهای قلبی-عروقی، بررسی شده است.

عقیده بر این است که عدم تقارن پایین، منعکس‌کننده توانایی مقاومت نسبت به تاثیرات مضر جهش‌ها، انگل‌ها و/یا سموم، در طی دوره رشد است. ترجیح همسری با ظاهر (چهره و بدن) متقارن‌تر، ممکن است به این خاطر تکامل یافته باشد که خبر از تاثیرات ژنتیکی مثبت بر بقای فرزند داده یا به این خاطر که افراد با

<sup>1</sup>- May / Might

<sup>2</sup>- Possibly

ظاهر متقارن تر، بطور میانگین، در فراهم آوری سرمایه گذاری والدینی بیشتر برای فرزندانشان، توانا تر هستند (گرامر و ثورنهییل، ۱۹۹۴). به نظر می رسد که تقارن و میانگین بودن چهره ای، آشکارکننده ثبات کلی رشد و از جمله مقاومت قابل توارث نسبت به مهاجمان محیطی مانند پاتوژن ها، انگل ها، تغذیه ضعیف، سموم یا زخمی شدن ها و مهاجمان ژنتیکی مانند ازدواج درون خانوادگی، هموزیگوسیتی، جهش های مضر یا ناهنجاریهای کروموزومی، باشند (پرت و یوشیکاوا، ۱۹۹۴؛ پینکر، ۱۹۹۷؛ ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۳؛ لانگلويس، لاگمن و موسلمن، ۱۹۹۴؛ مولر؛ ۱۹۹۷؛ مولر و ثورنهییل، ۱۹۹۸).

تقارن چهره ای، پیش بینی کننده سلامتی بوده (براون و مور، ۲۰۰۳؛ سادور و همکاران، ۲۰۰۳؛ سینق، ۲۰۰۴؛ سولر و همکاران، ۲۰۰۳؛ گرامر و همکاران، ۲۰۰۳) و جذابیت چهره ای با میزان طول عمر، مربوط بوده است (هندرسون و آنجلین، ۲۰۰۳). همچنین، افراد با چهره های متقارن، در آزمونهای سلامت فیزیولوژیکی، روانشناختی و هیجانی، نمره های بالاتری کسب می کنند (شاکلفورد و لارسون، ۱۹۹۷ به نقل از باس، ۲۰۰۸). میزان عدم تقارن چهره ای در تعدادی از گونه ها، به صورت منفی با میزان رشد، طول عمر، باروری و وضعیت سلامتی، مربوط است. محققان نشان داده اند که میزان عدم تقارن چهره ای در هر دو جنس با سلامت ژنتیکی، جسمی، هیجانی و ذهنی (از جمله مهارت شناختی و IQ)، مربوط است (به نقل از ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۹b). پژوهشها نشان داده اند که مردان با چهره های متقارن تر، نسبت به مردان کمتر متقارن، دارای سطح سوخت و ساز پایه ای پایین تری هستند (سوگیاما، ۲۰۰۵). در مطالعه شاکلفورد و لارسن (۱۹۹۹)، بین جذابیت چهره ای با تعدادی از بیماریها، همبستگی های پایینی بدست آمد. آنها همچنین دریافتند که مردان با ویژگیهای چهره ای کمتر متقارن، نسبت به هم تیان با چهره های متقارن تر، از نظر جسمی کمتر فعال بوده، علائم بیشتری از افسردگی و اضطراب نشان می دادند و مشکلات خفیف جسمی مانند سرماخوردگی و سردرد بیشتری را گزارش می دادند.

در مطالعه رودس و همکارانش (۲۰۰۱)، بین میانگین بودن چهره ای و سلامتی بالاتر در دوره کودکی یک نمونه از نوجوانان ۱۷ ساله، همبستگی وجود داشت. بین میانگین بودن چهره ای و سلامتی در دوره نوجوانی، فقط در نمونه مونث، ارتباطاتی نه کاملاً معنادار از نظر آماری اما نزدیک سطح معناداری<sup>۱</sup>، وجود داشت. البته شواهد اخیر بدست آمده نشان می دهند که خاصیت جذابیت افزایی میانگین بودن برای محرکهایی حتی نامربوط به همسرگزینی مانند جذابیت ظاهری سگ ها، پرندگان و ساعت های مچی (هالبرستاد و رودس، ۲۰۰۰) نیز مشاهده می شود. این شواهد، پیشنهادکننده این مسئله هستند که ترجیح چهره های میانگین، ممکن است فقط به علت انطباق برای تشخیص همسران [با ژنهای متناسب] تکامل نیافته (رودس و همکاران، ۲۰۰۱) و بعضی از مکانیسمهای ادراکی یا شناختی کلی مانند گرایش به نمونه های اصلی<sup>۲</sup> انتزاعی یا ترجیح

<sup>1</sup>- Marginally Significant

<sup>2</sup>- Prototype

محرك آشنا نیز، در ترجیح ما برای چهره‌های میانگین، نقش داشته باشند (روبنشتین و همکاران، ۱۹۹۹؛ هالبرستاد و رودس، ۲۰۰۰).

در جواب به این پرسش که اهمیت سلامتی در جفت‌گزینی از چه جنبه‌هایی است، باس (۲۰۰۸) علل ذیل را، به عنوان علل تکاملی اهمیت‌دادن به سلامتی شریک، ذکر می‌کند: ازدواج با افرادی که ناتندرست هستند، چندین خطر انطباقی را برای نیاکان ما در پی داشته است. اول اینکه، یک همسر ناسالم، در معرض خطر بالاتری برای از پای افتادن بوده است. در نتیجه، احتمال اینکه در فراهم کردن منافع انطباقی مانند یافتن غذا، محافظت، مراقبت از سلامتی و سرمایه‌گذاری در پرورش فرزندان شکست بخورد، بالاتر بوده است. در همین رابطه، هندرسون و آنجلین (۲۰۰۳)، بین جذابیت ارزیابی شده افراد با سال فوت آنها، ارتباط مثبت معنی‌داری هم برای نمونه مذکر (۰/۳۴) و هم نمونه مونث (۰/۳۶) یافتند. دوم اینکه، یک همسر بیمار، در معرض خطر بالاتری برای مردن قرار دارد و این منجر به این می‌شود که روند ارائه منابع، بطور زودهنگامی متوقف شود، بطوری که دشواریها و هزینه‌های پیدا کردن یک همسر جدید را بر دوش ما بگذارد. سوم اینکه، این احتمال وجود دارد که یک همسر بیمار، موجب سرایت بیماریها و ویروسهای قابل سرایت به طرف دیگر شده و موجب کاهش احتمال بقا یا تولیدمثل او شود. چهارم اینکه، یک همسر بیمار، ممکن است موجب بیمار شدن فرزندان زوج شده و به بقا یا تولیدمثل آنها، آسیب بزند. و پنجم اینکه، اگر سلامتی تا حدی قابل توارث باشد، شخصی که یک همسر بیمار را انتخاب می‌کند، موجب به خطر انداختن زاده‌های خود، به علت انتقال ژنهای مربوط به سلامتی ضعیف به آنها، می‌شود. از بین علل بحث شده در بالا، فقط علت پنجم یعنی سلامتی قابل توارث، تبیین قابل قبول برای تبیین ترجیحات جنسی در روابط گذرای جنسی و انتخاب‌های اواسط چرخه قاعدگی در زنان، است. بقیه تبیین‌ها، برای زمانی که یک زن، قصد انتخاب شریک برای یک رابطه درازمدت مانند ازدواج را داشته باشد، کاربرد خواهند داشت. پس این طبیعی است که شاهد جذاب بودن خصیصه‌های حاکی از سلامتی حداقل تا حدی قابل توارث، برای زنانی که در اواسط چرخه قاعدگی قرار دارند، باشیم. به عبارت دیگر، زنان در اواسط چرخه قاعدگی، به آن دسته از صفات مربوط به زیبایی اهمیت می‌دهند که پیام‌آور سلامتی حداقل تا حدی قابل توارث یعنی سلامتی ژنتیک- پایه<sup>۱</sup> هستند. مشخص گردیده که فرزندان مردان با ویژگیهای ثانویه جنسی تشدید یافته، بیشتر از فرزندان سایر مردان زنده می‌مانند (ساینو، مولر و بولزرن، ۱۹۹۵؛ ساینو و همکاران، ۱۹۹۷) که بخشی از این ارتباط می‌تواند بوسیله توارث- پذیری صفات افزایش‌دهنده تناسب و سلامتی، توضیح داده شود.

دو فراتحلیل انجام شده در مورد ارتباط بین جذابیت چهره‌ای و سلامت روان، به همبستگی‌های ضعیفی رسیده‌اند (فینگر، ۱۹۹۲ و لانگلويس و همکاران، ۲۰۰۰). بین جذابیت چهره‌ای و سلامت جسمی، رابطه اندکی قوی‌تر، یافت شد. در مطالعه‌ای دیگر (ثورنهیل و گانگستاد، ۲۰۰۶)، مردان با چهره‌های متقارن‌تر

<sup>1</sup> - Genetic- based

یا مردانه‌نماتر، بیماریهای تنفسی کمتری را گزارش دادند. رودس و همکارانش (۲۰۰۳) نیز، در یک نمونه ۱۵۴ نفری، همبستگی ۰/۱۷ را بین میزان مردانگی نمایی چهره و سلامتی بدست آوردند.

شاکلفورد و لارسن (۱۹۹۷)، همبستگی‌های منفی معنادار پایینی را، بین عدم تقارن چهره‌ای اندازه‌گیری شده و متغیرهای سلامت روانشناختی، هیجانی و فیزیولوژیکی، گزارش دادند. اما این یافته‌ها، در نمونه دوم آنها تکرار نشده و دیگر اینکه رودس و همکاران (۲۰۰۱) معتقدند که تعداد زیاد همبستگی‌های گزارش شده آنها (بیش از ۱۰۰۰ همبستگی) احتمال خطاهای آماری نوع یک را، افزایش می‌دهد. سایر محدودیتهای این پژوهش عبارت بودند از: استفاده از داده‌های خودگزارش‌دهی از سلامتی خود که نشانه‌های حاکی از عدم سلامتی را در طی یک دوره زمانی کوتاه‌مدت در بر می‌گرفت، نمونه‌های کوچک و شکست در یافتن همبستگی معمول بین تقارن و جذابیت.

در جدول ۱-۴، نتایج تعدادی از پژوهشهایی که ارتباط بین جذابیت و تقارن چهره‌ای در دو جنس را سنجیده‌اند، گزارش شده است. در جدول بعدی (۲-۴)، ارتباط بین جذابیت چهره‌ای و سلامتی واقعی افراد گزارش شده است.

**جدول ۱-۴: همبستگی‌های بدست آمده بین جذابیت و تقارن چهره‌ای.** همبستگی‌های منفی در جهت پیش‌بینی شده یعنی ارتباط تقارن بالاتر با افزایش جذابیت، هستند. همانطور که مشخص است، در مجموع، ارتباط بین ارزیابی از میزان جذابیت و میزان تقارن چهره‌ای، در نمونه‌های مونث، کمتر است. به عبارت دیگر، اهمیت تقارن برای جذابیت چهره‌ای، در مورد زنان، کمتر است تا مردان (جدول برگرفته از ویدن و ساینی ۲۰۰۵، برای یافتن منابع ارجاع شده در این جدول، به همین منبع رجوع کنید).

مردان		زنان	
ضریب همبستگی	تعداد	ضریب همبستگی	تعداد
بدست آمده	نمونه	بدست آمده	نمونه
	محققین مطالعه		محققین مطالعه
Rhodes, Zebrowitz, et al. (2001)	/	Koehler et al. (2004)	- /
Hume & Montgomerie (2001)	- /	Hume & Montgomerie (2001)	- /
Koehler et al. (2004)	/	Rhodes, Zebrowitz, et al. (2001)	/
Penton-Voak et al. (2001)	- /	D. Jones & Hill (1993)	- /
D. Jones & Hill (1993)	- /	D. Jones & Hill (1993)	- /
Scheib et al. (1999)	- /	D. Jones & Hill (1993)	/
B. C. Jones et al. (2001)	- /	Shackelford & Larsen (1997)	/
D. Jones & Hill (1993)	- /	B. C. Jones et al. (2001)	- /
D. Jones & Hill (1993)	/	Shackelford & Larsen (1997)	/
Shackelford & Larsen (1997)	/	Fink et al. (2001)	/
Shackelford & Larsen (1997)	- /	Rikowski & Grammer (1999)	/
Rikowski & Grammer (1999)	- /	Grammer & Thornhill (1994)	- /
Grammer & Thornhill (1994)	- /	Weighted mean <i>r</i>	- /
Weighted mean <i>r</i>	- /		

**جدول ۲-۴: همبستگی های گزارش شده بین جذابیت چهره‌ای و سلامتی واقعی.** همبستگی های مثبت، در جهت پیش‌بینی شده یعنی رابطه جذابیت بالاتر با سلامتی بیشتر، هستند (جدول برگرفته از ویدن و سابینی، ۲۰۰۵، برای یافتن منابع ارجاع داده شده در این جدول، به همین منبع رجوع کنید).

مردان			زنان		
محققین مطالعه	تعداد نمونه	ضریب همبستگی بدست آمده	محققین مطالعه	تعداد نمونه	ضریب همبستگی بدست آمده
Kalick et al. (1998)		/	Kalick et al. (1998)		/
Hume & Montgomerie (2001)		- /	Hume & Montgomerie (2001)		/
Shackelford & Larsen (1999)		/	Shackelford & Larsen (1999)		/
Henderson & Anglin (2003)		/	Henderson & Anglin (2003)		/
Weighted mean <i>r</i>		/	Weighted mean <i>r</i>		/

## ۲- جذابیت چهره‌ای، تناسب و کیفیت ژنتیکی

یک وسیله برای مبارزه با انگل‌ها، خلق میزان بالایی از هتروزیگوسیتی یا چندرینختی<sup>۱</sup> است. در چندرینختی، هنگامی که یک انگل خاص نسبت به یک آлл سازگار می‌شود (می‌تواند بر آن غلبه کند)، ممکن است آلل‌های جایگزین به منظور مقاومت، مفید واقع شوند. وجود هتروزیگوسیتی (ناجورتخمی)، به معنای وجود آلل‌های متفاوت در یک جایگاه ژنی است که می‌تواند موجب تقویت سیستم ایمنی فرد شود. در این حالت، سیستم ایمنی فرد، توانایی بیشتری برای تشخیص انواع متنوع‌تری از پاتوژن‌ها و انگل‌ها<sup>۲</sup> را داراست. پاتوژن‌ها، عمده‌ترین مهاجمان محیطی‌اند که به عدم ثبات رشدی منجر می‌شوند و ثبات رشدی ممکن است با هتروزیگوسیتی<sup>۳</sup> (تنوع ژنتیکی بالاتر) و مقاومت نسبت به بیماری مرتبط باشد که این مقاومت نسبت به بیماری، به نوبه خود، به تناسب فرد مربوط می‌شود (أبرزوچر و گرامر، ۲۰۱۰). به عبارت روشن‌تر، هتروزیگوسیتی یا ناجورتخمی، می‌تواند افزایش‌دهنده مقاومت نسبت به بیماری‌ها و ثبات رشدی، باشد.

تعدادی از مطالعات نشان داده‌اند که جذابیت، بطور درستی، حاکی از سلامتی، کیفیت و هتروزیگوسیتی است (باربر، ۱۹۹۵؛ ثورنهییل، ۱۹۹۸، ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۳؛ گانگستاد و باس، ۱۹۹۳؛ گانگستاد و ثورنهییل، ۱۹۹۷؛ شاکلفورد و لارسن، ۱۹۹۹). به نظر می‌رسد که افراد با میزان پایین‌تر عدم تقارن چهره‌ای، کیفیت ژنتیکی بالاتر مانند میزان جهش ژنتیکی یا هموزیگوسیتی<sup>۴</sup> پایین‌تر، مواجهه کمتر با اختلالات رشدی یا هر دو مورد فوق را داشته باشند (سویگاما، ۲۰۰۵). چند مورد از آسیبه‌های ژنتیکی که می‌توانند به عدم تقارن چهره‌ای منجر شوند، عبارتند از جهش ژنتیکی، ازدواج فامیلی و هموزیگوسیتی (ثورنهییل و گانگستاد،

<sup>1</sup>- Polymorphism

<sup>2</sup>- Parasite

<sup>3</sup>- Heterozygosity

<sup>4</sup>- Homozygosity



(۱۹۹۹b). این موارد، همانهایی هستند که می‌توانند به کیفیت ژنومی یک فرزند آسیب بزنند. به همین خاطر، انتخاب تقارن بالاتر در همسر، احتمالاً می‌تواند به تناسب بالاتر در فرزند منجر شود.

MHC، ناحیه‌ای از کروموزم شماره ۶ است که ترکیب و تنوع ژنهای قرار گرفته بر روی آن، با قدرت دستگاه ایمنی فرد، رابطه دارد. مشخص شده که ممکن است بین میزان جذابیت چهره‌ای یک مرد و MHC او، ارتباط وجود داشته باشد. در پژوهش رابرتس و همکاران (۲۰۰۵)، چهره‌های مردانی که در هر سه مکان ژنتیکی قرار گرفته بر MHC، هتروزیگوس (ناجور تخم یا حاکی از تنوع ژنتیکی) بودند بوسیله زنان، جذاب‌تر ارزیابی شدند تا چهره‌های مردانی که در یک یا دو محل از محل‌های قرار گرفته بر MHC، هتروزیگوس بودند. تنوع ساختار ژنتیکی فرد، در مقاومت او نسبت به بیماری‌ها نقش دارد. بین آن دسته از ویژگی‌های بدنی و چهره‌ای که از نظر زنان جذاب هستند با شاخص‌های حاکی از تنوع ساختار ژنتیکی یک مرد، ارتباط یافت شده است (باربر، ۱۹۹۵؛ ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۳).

تقارن خصیصه‌هایی که بصورت دو طرفه<sup>۱</sup> (در دو طرف چپ و راست بدن) قابل مشاهده‌اند، بطور مثبتی با هتروزیگوسیتی که حاکی از تنوع ژنتیکی فرد است، همبسته بوده‌اند (ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۳). به همین دلیل، تقارن چهره‌ای، همانند میانگین بودن چهره‌ای، ممکن است نشان دهنده هتروزیگوسیتی و مقاومت نسبت به انگل‌ها باشد (همان منبع).

### ۳- جذابیت بدنی، تناسب و سلامتی

قدرت و خصایص بدنی، از جمله موارد بسیار تعیین‌کننده در احتمال بقا و تولیدمثل یک فرد در محیط تکاملی انطباق‌ها، بوده است. در طی تاریخچه تکاملی انسان، مراقبت جسمی یکی از مهمترین چیزهایی بوده که یک مرد می‌توانسته برای یک زن، فراهم کند. شکار و تهیه آذوقه غذایی، حفاظت از قلمرو و خانواده، توانایی مقابله با شرایط سخت محیطی، توانایی جنگیدن با حیوانات درنده و دیگر مردان مهاجم، همگی جزو تعدادی از مواردی هستند که در آنها، عامل تعیین‌کننده تناسب تکاملی یک مرد را، بدن او تعیین می‌کرده است. علت جذابیت دیداریِ قد بلندتر، هیكل عضلانی‌تر و شانه‌های پهن‌تر در زمان باروری چرخه قاعدگی در زنان نیز، به این واقعیت بر می‌گردد که قسمت قابل ملاحظه‌ای از واریانس تعیین‌کننده ویژگی‌ها و تناسب جسمانی فرد را، توارث تعیین می‌کند.

قدرت جسمانی، دوام عضلانی و سطح متابولیک پایه، در مردان با سطح تستوسترون بالاتر، بهینه‌تر است. مردان با سطح تستوسترون بالاتر، بدنهایی عضلانی‌تر و شانه‌های پهن‌تری دارند. همچنین، مردان با چهره‌های متقارن‌تر، عضلانی‌تر و قوی‌تر بوده و ممکن است بزرگ‌تر هیكل‌تر نیز، باشند (به نقل از ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۹b).

<sup>1</sup>- Bilateral

در مطالعه‌ای، بین تناسب جسمی<sup>۱</sup> یعنی مهارت‌های حرکتی، قدرت قلبی-عروقی، قدرت و استقامت عضلانی، ترکیب بدنی و سایر عوامل مربوط به تناسب جسمی با جذابیت بدنی<sup>۲</sup>، همبستگی ۰/۴۳ یافت شد. البته در این پژوهش، بین تناسب جسمی و جذابیت چهره‌ای<sup>۳</sup>، ارتباطی مشاهده نشد (هونکاپ و همکاران، ۲۰۰۷). تناسب جسمانی، همچنین با شاخص‌های متعدد موفقیت جنسی خودگزارش‌دهی ارتباط داشت که مقداری از آن، ناشی از جذابیت جسمانی بود. محققان نتیجه گرفتند که زیبایی چهره‌ای و بدنی، جنبه‌های متفاوتی از ارزش فرد به عنوان یک همسر<sup>۴</sup> را، علامت می‌دهند.

این فرضیه ارائه شده که تقارن چهره‌ای و بدنی، نشانه‌ای حاکی از سلامتی است که علامت‌دهنده فقدان نسبی انگل‌ها در فرد، مقاومت ژنتیکی نسبت به انگل‌ها یا عدم فقدان نسبی مواجه با مهاجمان محیطی در طی رشد، است. به نظر می‌رسد که تقارن دوطرفه بدنی، منعکس‌کننده کیفیت کلی رشد، بخصوص توانایی رشدی یک موجود زنده در مقابل آشفته‌گی‌های ژنتیکی و آشفته‌گی‌های محیطی متعددی که در طی رشد روی می‌دهند، باشد (پارسون، ۱۹۹۲ و واتسون و ثورنهل، ۱۹۹۴) که این خود نشان می‌دهد که چهره متقارن، تعادل (هموستازی) رشدی را نشان می‌دهد (ثورنهل و گانگستاد، ۱۹۹۳). یک فراتحلیل انجام شده نشان داد که تقارن، تا حدی، خاصیت توارث‌پذیری دارد (مولر و ثورنهل، ۱۹۹۷). اینکه تقارن شاخص خوبی از سلامتی، مقاومت نسبت به بیماری و تناسب کلی فرد است، در پژوهش‌های دیگر نیز نشان داده شده است (ثورنهل و مولر، ۱۹۹۷؛ مولر، ۱۹۹۷). با کنار هم گذاشتن این یافته‌ها، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که تقارن، نه تنها حاکی از سلامتی خود فرد است، بلکه می‌تواند نشانه‌ای از سلامتی قابل انتقال به فرزندان که از طریق ژنها صورت می‌گیرد هم باشد.

حرکت فیزیکی، به قدرت استخوانها، قوام عضلانی و کنترل حرکتی فرد بستگی دارد. توانایی حرکت به شیوه‌ای هماهنگ، بخصوص در خلال جنبش‌های تکراری مانند راه‌رفتن (یا رقصیدن)، اطلاعاتی را درباره فنوتیپ شخص آشکار می‌کند؛ آن، شامل اطلاعاتی درباره سن، سطح انرژی، سلامتی و کارآمدی زیستی-مکانیکی فرد می‌شود (مستون و باس، ۲۰۱۰).

بین آن دسته از ویژگی‌های بدنی و چهره‌ای مردان که از نظر زنان جذاب هستند با عدم بیماری در طی رشد و سلامتی فعلی او، ارتباط یافت شده است (باربر، ۱۹۹۵؛ ثورنهل و گانگستاد، ۱۹۹۳). در انسان، تقارن بدنی با سلامتی (اسکات و همکاران، ۱۹۹۷؛ آل ایسا و همکاران، ۲۰۰۴؛ استریتر و مک برنی، ۲۰۰۳؛ براون و مور، ۲۰۰۳؛ ثورنهل و مولر، ۱۹۹۷؛ سارور و همکاران، ۲۰۰۳؛ سینق، ۲۰۰۴؛ گرامر و همکاران، ۲۰۰۳؛ لیوشیتس و کایلیاناسکی، ۱۹۹۱؛ و وینفورث، ۱۹۹۸) و با باروری (میننگ و همکاران، ۱۹۹۷؛ مولر و همکاران،

1- Physical Fitness

2- Physical attractiveness

3- Facial attractiveness

4- Mating Value

۱۹۹۵ و وینفورث، ۱۹۹۸) مرتبط بوده است. مینینگ و همکارانش (۱۹۹۸) نیز، دریافتند که بین عدم تقارن پایین تر محاسبه شده از طریق عدم تقارن انگشتان راست و چپ، با تعداد و سرعت اسپرم ها و همچنین مهاجرت اسپرمی بیشتر، رابطه وجود دارد. بین نسبت شانیه به کمر با نیمرخ هورمونی مردان همبستگی یافت شده، به این نحو که نسبت شانیه به کمر بالا (شانیهایی عریض تر از کمر) با مطلوبیت نیمرخ هورمونی و سلامت احتمالی بالاتر، همبسته است.

بین تیپ بدنی اکتومورفی<sup>۱</sup> که همراه با بدن عضلانی تر است با خطر پایین تر بیماریهای قلبی-عروقی، رابطه یافت شده است (ویلیامز و همکاران، ۲۰۰۰). همچنین، بین نسبت بالاتنه به پایین تنه<sup>۲</sup> (نسبت قامت در حالت نشسته) با ریسک داشتن اضافه وزن یا چاقی، بیماری کرونری قلبی، دیابت، بدکارکردی کبدی، کیفیت محیط رشد در طی دوره نوزادی، کودکی و سالهای رشد نوجوانی، ارتباطاتی یافت شده است (برای مروری در این زمینه ها رک به بوگین و وارلا-سیلوا، ۲۰۱۰).

ریس و همکارانش (۱۹۸۵)، دانشجویانی را که به مرکز ارائه خدمات بهداشتی یک دانشکده مراجعه می کردند، بر اساس جذابیت چهره ای و بدنی ارزیابی کرده و ارتباط بین جذابیت را با دفعات ملاقات با این مراکز سلامتی، مورد سنجش قرار دادند. در مجموع، برای هر دو جنس، شواهد کمی برای وجود رابطه مثبت یا منفی بین جذابیت و سلامتی، یافت شد.

وینفورث (۱۹۹۸) دریافت که عدم تقارن نوسانی<sup>۳</sup> در خصایص بدنی، با سلامتی پایین در یک جمعیت یا دسترسی محدود به مراقبت سلامتی مربوط است و این احتمال وجود دارد که عدم تقارن چهره ای، علامت-دهنده ضعیفی از سلامتی در چنین جمعیتی یا در جمعیت های نیاکانی ما باشد (دیلی و ویلسون، ۱۹۹۹).

### جستاری پژوهشی.

#### روانشناسی جذابیت رقص.

شاید جالب باشد که بدانید رقص فقط روشی برای ابراز شادی و پایکوبی نیست. در فرهنگ هایی که چنین فعالیتی رایج است، افراد دارای مهارت در رقص، با دیدی حاکی از تحسین و البته احتمالاً جذابیت جنسی، نگریسته می شوند. پیوند بین رقص با مسائل جنسی موجب شده تا بعضی از روانشناسان، رقص را نوعی ابراز جنسی بدانند. اما چه چیز باعث می شود تا رقص که نوعی فعالیت بدنی است، با مسائل جنسی پیوند بخورد. داروین (۱۸۷۱) معتقد بود که ممکن است رقص، یک علامت معاشقه گزینش شده بوسیله انتخاب جنسی باشد. در انسان، تقارن با خصایص حرکتی<sup>۴</sup> یا میزان اثربخشی کارکردی این خصایص حرکتی، همبستگی دارد (براون و همکاران، ۲۰۰۵). رقصیدن شامل جابجایی و حرکت می شود، پس آن باید روشی برای آشکار کردن کیفیت ژنتیکی یا فنوتایپی خود مانند ثبات رشدی (که با تقارن همبستگی دارد)، برای

<sup>1</sup>- Ectomorphy

<sup>2</sup>- Sitting height ratio

<sup>3</sup>- Fluctuating

<sup>4</sup>- Locomotory

شرکای بالقوه باشد (واد، ۲۰۱۰). این تبیین از ریشه انطباقی رقص با این یافته که رقص مردان متقارن تر، بهتر ارزیابی می شود تا مردان کمتر متقارن، همخوانی دارد. در پژوهش براون و همکارانش (۲۰۰۵)، تقارن، ۴۸ درصد از توانایی رقصیدن مردان را تبیین می کرد (در زنان، میزان تبیین توانایی رقصیدن بوسیله تقارن، ۲۳ درصد بود). زنان، همچنین مردان رقص متقارن تر را بیشتر ترجیح می دادند. مهارت در رقص، نشان دهنده توانایی های حرکتی مناسب، توانمندیهای حرکتی نشان دهنده تقارن بدنی و تقارن هم نشان دهنده تناسب ژنتیکی- جسمی است. این تناسب، افزایش دهنده جذابیت جنسی بوده و می تواند مقداری از واریانس جذاب بودن رقص و ارتباط آن با رفتارهای جنسی را تبیین کند (رک به مستون و باس، ۲۰۱۰؛ فصل اول) (لطفاً مطالب این جستار پژوهشی را تشویق کننده حرکات موزون، فرض نکنید!).

باس (۲۰۰۸) می گوید که علل تکاملی جذابیت صدای بم تر برای زنان، این است که چنین صدایی می تواند علامت دهنده موارد ذیل باشد: الف) پختگی جنسی بیشتر یک مرد، ب) هیکل بزرگتر، ج) کیفیت ژنتیکی بالاتر او، و د) همه موارد بالا.

#### ۴- جذابیت و رفتارهای تناسب افزا

ژن های خوب قابل توارث، فقط محدود به ژنهایی که افزایش دهنده سلامتی، قدرت جسمی یا ژنتیکی باشند، نمی شود. زنان به دنبال ویژگیهای قابل توارثی به فرزندانشان هستند که تناسب افزا بوده و سلامتی و مقاومت نسبت به بیماریها، فقط یکی از خصایصی است که موجب تناسب افزایی در فرد، می شود. حتی در بعضی موارد، شاید به نفع فرد انتخاب گر باشد که خصیصه ای قابل توارث را ترجیح دهد که موفقیت تولیدمثلی فرزندانش را افزایش می دهد اما بر بقای بیشتر او، اثر اندکی گذاشته، اثری نداشته و یا حتی اثر منفی داشته باشد. بطور مثال، ترشح تستوسترون در مردان برای آنها، همراه با یک سری از مضرات و هزینه های جسمی است. اگر مردان، به این اندازه در بدنشان تستوسترون نداشتند، می توانستند عمر طولانی تری داشته باشند. میزان شیوع بیماریهایی مانند سرطان پروستات هم، در آنها کمتر می بود. پس چرا تکامل، چنین چیزی را انتخاب نکرده است. هر چند که ممکن است کاهش تستوسترون، همراه با بقاء بیشتر باشد اما از نظر موفقیت تولیدمثلی، منفی تلقی می شود زیرا تکامل، خصیصه ای که منجر به تولیدمثل موفق تر می شود را انتخاب می کند و نه فقط آنچه که بقای بیشتری را برای صاحب خود، به ارمغان می آورد. نتیجه نهایی انتخاب بین خصیصه ها یا حالات مختلف، مجموع سود و هزینه های آن خصیصه ها بر تناسب کلی فرد، است. هر چند که تستوسترون از بعضی جنبه ها، بر تناسب بقایی فرد اثرات منفی دارد، اما از بعضی جنبه های دیگر، اثرات مثبتی بر بقا و تولیدمثل موفق او می گذارد. بطور نمونه، تستوسترون با ویژگیهای تناسب افزایی مانند رقابت- طلبی و پیشرفت شغلی در سنین جوانی ارتباط دارد که اینها می توانند بر تناسب در بقا و تولیدمثل موفق فرد، تاثیر مثبت بگذارند. نمونه دیگر اینکه، زنان در اواسط چرخه قاعدگی (زمان باروری)، به مقدار خصیصه ای که

از آن با عنوان جلوه‌گری یا جلب توجه اجتماعی<sup>۱</sup> نام می‌برند، علاقه نشان می‌دهند. جلوه‌گری اجتماعی در مردان، می‌تواند خود را از طریق رفتارهای رقابت‌طلبی و رقابت درون‌جنسی نشان داده و حاکی از تمایل به تسلط‌گری اجتماعی آنها باشد. بسیاری از پژوهشهای اخیر نشان داده‌اند که رقابت‌طلبی شدید در افراد، همراه با سلامت روانشناختی و جسمانی پایین‌تری است. علت علاقه زنان برای اینکه چنین صفاتی را به فرزندانشان منتقل کنند، این نیست که این صفات لزوماً افزایش‌دهنده سلامتی آنها هستند. یکی از علل این ترجیح، می‌تواند این باشد که وجود چنین صفاتی در فرزندانشان، موجب افزایش کلی تناسب آنها از طریق آفرینش ویژگیهای شخصیتی و رفتاری خاص در آنها، می‌شود. انتخاب ژنهایی که بطور همزمان، اثرات متفاوتی بر تناسب فرد می‌گذارند، پدیده ژن‌های چندکاره (پلیوتروپی)<sup>۲</sup>، نام دارد (نسی و ویلیامیز، ۱۹۹۴؛ ویلیامیز، ۱۹۵۷). در این حالت، اثری که یک ژن همانند ژن افزایش‌دهنده تستوسترون بر فرد می‌گذارد، دوگانه است. اثر تناسب‌افزایی آن، در سنین مهم زندگی و اثر کاهش‌دهندگی تناسبی آن، در اواخر زندگی یا زمانی که انتخاب طبیعی نمی‌تواند بر فرد عمل کند، به دلیل اینکه فرد در سالهای قبل، تولیدمثل خود را انجام داده است، ظاهر می‌شوند. بطور نمونه، ژن افزایش‌دهنده تستوسترون، به این دلیل در مردان گسترش یافته که اثرات مثبت آن در سنین جوانی و میانی ظاهر شده و تناسب و موفقیت تولیدمثلی دارنده آن را، بالا می‌برد. در عوض، در سنینی (مانند سالمندی) اثرات منفی خود (مانند سرطان پروستات) را بجای می‌گذارد که فرد قبلاً ژنهای خود را در ژنوم گونه، گسترانده است. بر طبق نظریه سالخورده‌گی، اجتماع همین ژنهای چندکاره در طول تکامل، سالمندی و در نهایت مرگ را، برای انسان تدارک دیده است (ویلیامیز، ۱۹۵۷). اما، علت اینکه تکامل، بعد از گذشت هزاران نسل، هنوز نتوانسته نسل ژنهای بیماری‌زای اواخر عمر را در انسان نابود کند اینست که دارندگان این ژنها، قبل از اینکه بوسیله انتخاب طبیعی و در سنین بالا به دام بیفتند، بذره‌های خود را می‌کارند. به دلیل تفاوت تولیدمثلی بیشتر در مردان، ژن‌های چندکاره در آنها، نسبت به زنان، شیوع بیشتری دارند. یکی از دلایل کوتاهی عمر آنها نسبت به زنان هم، همین مسئله است.

همانطور که گفته شد، انسان موجودی اجتماعی بوده و تناسب تکاملی او به مجموعه‌ای از خصایص پیکری و رفتاری، و نه فقط ویژگیهای جسمی، بستگی دارد. علت اینکه زنان در اواسط چرخه یا روابط کوتاه‌مدت، به ویژگیهای شخصیتی حاکی از مردانگی‌نمایی بیشتر جذب می‌شوند، همین اثر تناسب‌افزایی این ویژگیهای شخصیتی بر فرزندان، است. حتی بر طبق نظر بعضی از محققین، مردانگی‌نمایی چهره، بیشتر می‌تواند با تسلط‌گری رفتاری ارتباط داشته باشد تا اینکه پیام‌دهنده سلامتی باشد. همانطور که قبلاً بحث کردیم، در محیط تکاملی انطباق‌ها (و احتمالاً همچنان در دنیای امروز) خودخواهی و تسلط‌طلبی، تناسب فرد در بقا و تولیدمثل او را افزایش می‌دهند. در یک مطالعه (بوتروید و همکاران، ۲۰۰۷)، مشاهده شد که ادراک سلامتی

1- Social Presence

2- Pleiotropy

یا اسناد سلامتی به چهره‌های جذاب‌تر در مورد چهره مردان، مستقل از ادراک مردانگی‌نمایی چهره، بود. این نشان می‌دهد که افراد ممکن است چهره‌های مردانه‌نماتر را تسلط‌طلب‌تر و شایسته‌تر ادراک کنند اما از نظر جسمی، لزوماً سالم‌تر ندانند.

پژوهش‌های دیگر نشان داده‌اند که میزان تستوسترون در بدن با طیفی از ویژگی‌های شخصیتی منفی اما تناسب‌افزا که در اشکال شدید خود، در مجموعه ویژگی‌های شخصیتی ضداجتماعی طبقه‌بندی می‌شوند، همبستگی دارد. حيله‌گری، دروغ‌گویی، خصومت، رقابت‌طلبی منفی، پرخاشگری و وجدان ضعیف‌تر، از جمله این صفات هستند.

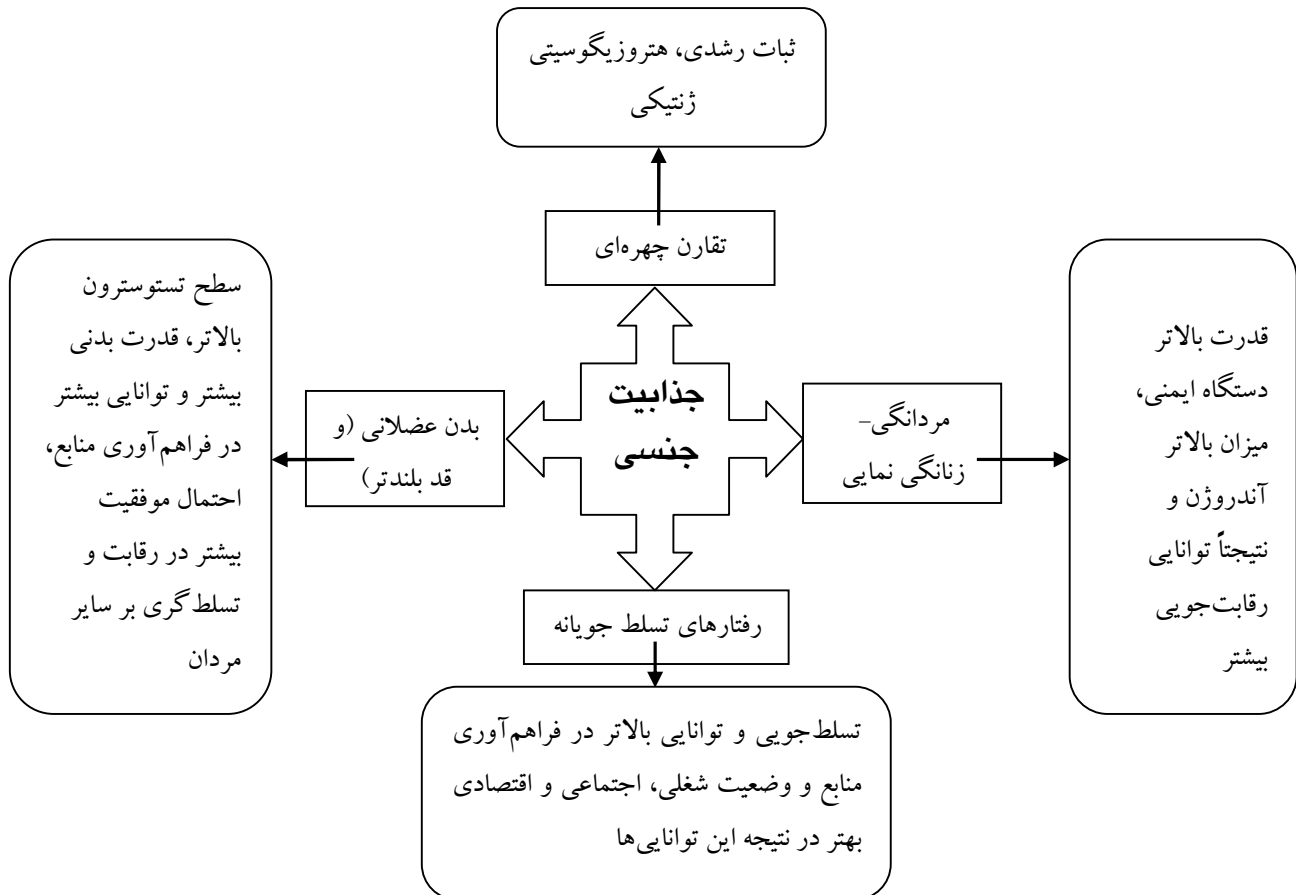
### ۵- اسناد سلامتی به جذابیت

تعدادی از پژوهش‌ها، بین زیبایی و ادراک دیگران از میزان سلامتی فرد، ارتباط یافته‌اند (از جمله کالیک و همکاران، ۱۹۹۸). بدین معنی که مشاهده‌گران، افراد جذاب‌تر را نسبت به افراد کمتر جذاب، دارای سلامتی بیشتری می‌دانند. هر چند این برقراری پیوند بین سلامتی با جذابیت در ذهن افراد، احتمالاً تا حدی ناشی از همان تصور قالبی همه‌جا حاضر یعنی تصورات قالبی مربوط به زیبایی است، اما آن همچنین می‌تواند ناشی از دانش و ادراک ناهشیار تکاملی افراد در پیوند دادن جذابیت با سلامتی، باشد. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که ما، ممکن است سلامتی افراد جذاب‌تر را بالاتر ارزیابی کنیم. به عبارت دیگر، بطور درونی، افراد جذاب‌تر را سالم‌تر بدانیم. این ارتباط بین جذابیت بالاتر با ادراک سلامتی بیشتر، می‌تواند گواهی بر این مدعا باشد که تکامل، یک سری مکانیسم‌های ادراکی در ما قرار داده که نشانه‌های حاکی از سلامتی را تشخیص می‌دهند.

تعدادی از مطالعات، بین تقارن چهره‌ای و قضاوت در مورد میزان سلامتی فرد مورد قضاوت، ارتباط یافته‌اند (از جمله جونز و همکاران، ۲۰۰۱). رودس و همکارانش (۲۰۰۱)، بین تقارن ادراک‌شده چهره‌ای بوسیله عده‌ای از آزمودنی‌ها با سلامتی واقعی، رابطه پیدا نکردند اما بین تقارن ادراک‌شده و سلامتی ادراک‌شده، همبستگی‌های مثبت معناداری وجود داشت. آنها همچنین بین تقارن اندازگی‌گیری‌شده (تقارن واقعی چهره‌ای) و سلامتی ادراک‌شده، رابطه معناداری نیافتند. رودس و همکارانش (۲۰۰۳)، در مطالعه ای دیگر، در یک نمونه ۱۵۴ نفری، همبستگی ۰/۳۵ را بین میزان مردانگی‌نمایی چهره و ادراک سلامتی، بدست آوردند. زایدل، آرد و بایگ (۲۰۰۵) نیز، بین ادراک سلامتی و تقارن چهره‌ای رابطه یافتند، هر چند که آنها بین تقارن و جذابیت، رابطه‌ای پیدا نکردند. در پژوهش رابرتس و همکاران (۲۰۰۵)، چهره‌های مردان دارای MHC های هتروزیگوس، سالم‌تر، ادراک می‌شدند.

بطور خلاصه، مولفه‌های جذابیت با ادراک سلامتی، در ذهن ما پیوند دارند و بر اساس مفروضات علمی، این پیوندها نمی‌توانند بدون علت باشند. هر مکانیسم و فرایند تحلیلی عصب-روانشناختی که در

ذهن ما وجود دارد، حتی اگر به نتیجه ای غیرمنطقی و نادرست هم ختم شود، باز دارای عللی مشخص است. به همین دلیل، احتمالاً یکی از علت های ارتباط دادن جذابیت با سلامتی بوسیله افراد، ارتباط واقعی بین جذابیت با سلامتی در محیط تکاملی انطباق هاست.



شکل ۳-۴: تعدادی از شاخص های جذابیت جنسی مردان از نظر زنان و پیام های احتمالی آنها.

### ملاحظات تفسیری پژوهش های سنجش ارتباط جذابیت با سلامتی

#### جذابیت و پسخوراندهای محیطی؛ عاملی برای افزایش سلامتی

پژوهش های فراوانی نشان داده اند که جذابیت افراد بر واکنشهایی که از دیگران دریافت می کنند، تاثیر بسیار زیادی می گذارد (رک به لانگلويس و همکاران، ۱۹۹۸). طیف این تاثیرات، از واکنش های والدین به فرزندان گرفته تا واکنش های مردم هنگام رأی دهی را شامل می شود (رک به فصل ۱۰ کتاب). یک نکته بسیار

مهم در مورد ارتباط جذابیت و سلامتی، تأثیری است که جذابیت فرد، بطور بالقوه، می تواند بر سلامتی او از طریق فراهم کردن پسخورندهای محیطی، بگذارد. در این حالت، جذابیت بیشتر با سلامتی بیشتر همراه است اما نه فقط به خاطر اینکه جذابیت و سلامتی، هر دو از یک دسته از ژنهای مشترک تأثیر می پذیرند، بلکه به این خاطر که، جذابیت فرد بطور غیرمستقیم بر رفتارها، واکنش ها و پسخورندهای اطرافیان نسبت به او تأثیر گذاشته و این تفاوت در واکنش های برانگیخته شده بوسیله محیط و اطرافیان، بر سلامتی روانشناختی و جسمی او، اثر خواهد داشت. تفاوت در واکنش های محیطی که ما از دیگران می گیریم، بر عزت نفس، اعتماد به نفس، حس خودکارآمدی، حالات خلق و خویی و شناختی ما و در کل بر روان و جسم ما، موثر است. علاوه بر این، تفاوت در برخورد اطرافیان، بر نگرش و برخورد خود فرد با خودش هم، موثر خواهد بود. برخوردهای مثبت تر می توانند باعث شوند که فرد مراقبت بیشتری از سلامت بدن و روان خود به عمل آورده یا رژیم های غذایی و سبک زندگی سالم تری را در پیش بگیرد. اینکه افراد جذاب تر از هر دو جنس شادتر هستند، یک باور متداول در جامعه است که در واقع تا حد قابل ملاحظه ای هم درست است. کنترل تأثیر غیرمستقیم جذابیت بر سلامتی، به نحوی که شرح داده شد، در پژوهش های سنجش جذابیت- سلامتی، بسیار دشوار است. این مسئله می تواند باعث شود که تا زمانی که از تأثیرات غیرمستقیم جذابیت بر سلامتی که به تفاوت در پسخورندهای محیطی مربوط است مطلع نشویم، نتوانیم به آسانی به سنجش تأثیر دقیق و مستقیم جذابیت بر سلامتی که از طریق همبسته های ژنتیکی و زیستی زیبایی صورت می گیرد، برسیم.

نکته دیگر اینکه هر چند شواهدی در دست است که نشان می دهند احتمالاً بین جذابیت و توانایی کنار آمدن با هیجانات منفی همبستگی وجود دارد اما این یافته ها به نحوی نیستند که لاقلاً بتوانیم بپذیریم که جذابیت جسمی، پیام آور وجود ژنهایی در فرد است که آن ژنها می توانند منجر به افزایش سلامت هیجانی فرد هم، شوند. علت مشاهده عزت نفس و اعتماد به نفس بالاتر و همچنین رفتارهای بهبود دهنده سلامتی با جذابیت جسمانی، احتمالاً بیشتر به وجود فرایندهای روانشناختی میانجی مانند تغییر در نگرش فرد نسبت به خودش یا تفاوت در برخورد اطرافیان با او مرتبط است تا تأثیرات مستقیم ژنهای همبسته با جذابیت بر سلامت روان. زیبایی بالاتر، پاداش بخشی بیشتری را در روابط بین فردی بوجود می آورد و این مسئله می تواند بر سبک زندگی فرد و از جمله نگرش ها و رفتارهای خودمراقبتی او، تأثیر بگذارد.

### ترجیحات نامرتبط با ژنهای تناسب افزا

همه ملاکها و شاخص های جذابیت، بر اساس ارتباط با تناسب و ژنهای تناسب افزا، تبیین نمی شوند. هر چند اهمیت دهی به این متغیرها و مولفه ها، می توانند برای افراد انطباقی و منفعت زا باشند اما تأثیر کارکردی بعضی از این صفات و متغیرها، از مسیرهایی به غیر از رابطه جذابیت با ژنهای متناسب، روی می دهد. فرایندهایی که بوسیله آنها، صفات جذاب از نظر جنسی تکامل می یابند، می توانند فقط ناشی از اینکه آن



صفات شاخص های تناسب هستند، نباشند. بطور مثال، الگوهای محرک ها و کامپیوتر، نشان داده اند که ترجیح یک صفت خاص، می تواند محصول جانبی فرایند بطور دقیق تشخیص دادن گونه خود باشد (اینکوئیست و آراک، ۱۹۹۳). این دیدگاه که ترجیح بعضی از صفات یا خصیصه های چهره ای و یا بدنی، می تواند در نتیجه یک فرایند تکاملی دیگر یعنی تشخیص درست گونه خود باشد، به نظریه سوگیری ادراکی<sup>۱</sup> مشهور شده است. ممکن است که شما، یک بینی با شکل و اندازه خاص یا یک چشم، لب و ویژگی های بدنی معین را، در جنس مقابل تان جذاب بیابید. درحالی که همین خصایص، در قالب اشکال و طرح های دیگر، برای فردی متعلق به یک نژاد دیگر که تفاوت قابل ملاحظه ای با نژاد شما دارد، جذابیت داشته باشد. این تفاوت ها، می توانند ناشی از این باشند که مکانیسم های دیداری ما، بوسیله آن دسته از فرایندهایی عصب شناختی - تکاملی شکل داده شده اند که ما را به طریقی هدایت می کنند تا آن دسته از خصایص چهره ای و بدنی را ترجیح دهیم که هماهنگ با خصایص نژاد خودمان است. در این حالت، آن خصیصه ها، لزوماً ارزش انطباقی که به معنای همبستگی با ژنهای تناسب افزا باشد ندارند، بلکه صرفاً محصول جانبی پدیده سوگیری ادراکی هستند. مورد رنگ پوست را در نظر بگیرید. آیا رنگ سفید، تناسب افزا است یا رنگ سیاه. جواب اینست که هر دو! رنگ پوست را یک سری رنگدانه های مخصوص در پوست که به رنگدانه های ملانین مشهور هستند، می سازد. هنگام مواجهه با آفتاب، این رنگدانه ها، تغییر یافته و موجب تغییر رنگ پوست می شوند. این عمل تغییر رنگ ناشی از رنگدانه ها، احتمال سرطانی شدن پوست و بدن را که در نتیجه در معرض قرار گرفتن پوست با اشعه فرابنفش نور خورشید روی می دهد، کم می کند. هر چقدر که مدت زمان در معرض نور خورشید قرار گرفتن بیشتر باشد، به همان میزان، نیاز به تیره تر شدن پوست به منظور جلوگیری از آسیب دیدن آن، بیشتر می شود. در مناطقی از کره زمین که آب و هوا تقریباً همیشه گرم و سوزان است و افراد مدت زیادی در معرض نور خورشید قرار می گیرند (مانند صحرای آفریقا)، تکامل و بقای بیشتر فرزندان، به سود کسانی عمل کرده که به علت جهش های ژنتیکی موجود در ژنوم خود، پوستشان به سمت هر چه تیره تر شدن پیش رفته است. فرزندان چنین تیره پوستانی، به خاطر اینکه پوست آنها، کمتر، از اشعه فرابنفش خورشید آسیب می بیند، شانس بقا و تولید مثل بیشتر و در نتیجه گسترش بیشتر این ژنها را خواهند داشت. علت تیره بودن رنگ پوست جمعیت امروزی آفریقا، موفقیت تولید مثلی والدینی است که روزگاری بر اثر جهش های ژنتیکی اولیه، پوستشان تیره شده است. مکانیسم تکامل سایر رنگ های پوست نیز، از همین فرایند شرح داده شده، تاثیر پذیرفته است. نتیجتاً در می یابیم که نژادهای گوناگون، چون در معرض شرایط متنوع و متفاوت آب و هوایی، جغرافیایی و بوم شناختی قرار گرفته اند، خصیصه های چهره ای، بدنی و رفتاری متفاوتی را در خود پروراندند که هر کدام از آنها، می تواند برای همان نژاد و در همان شرایط بوم شناختی، انطباقی و تناسب افزا باشد. این می تواند موجب سوگیری های ادراکی در آنچه که جذاب می یابیم، شود.

<sup>1</sup> - Perceptual Bias

بر همین اساس، مدل فرار<sup>۱</sup> انتخاب جنسی (فیشر، ۱۹۵۸)، اینطور نظر می دهد که ترجیح یک صفت در جنس مقابل، می تواند در نتیجه اینکه آن صفت علامت دهنده یک شاخص تناسب است و یا اینکه محصول جنبی سوگیری ادراکی است، باشد. اما، چیزی که در هر حال، نمود خواهد یافت اینست که، وجود اینگونه از خصایص در یک جنس و ترجیح آن خصایص بوسیله جنس مقابل، دارای ارزش انطباقی و تکاملی خواهد بود. با فهمیدن نظریه فیشر، ممکن است فکر کنیم که چنانچه این نظریه درست باشد و به عبارت دیگر، چنانچه بعضی از خصایص چهره ای و بدنی، علامت دهندگان و شاخص های صادقانه ای از تناسب و بعضی دیگر از خصیصه های زیبایی، صرفاً نشأت گرفته از سوگیری های ادراکی ما باشند، پس تکامل می بایست به نفع تشخیص ویژگیهای صادقانه عمل کرده باشد. زیرا ویژگیهای گروه دوم، تاثیری بر تناسب فرزندان افراد متفاوت نداشته و در نتیجه ترجیح یا انتخاب آنها بوسیله فرد، نه تنها تناسب او را بالا نمی برده، بلکه ممکن بوده که برای او، گران هم تمام شوند، چرا که فرد انتخاب گر، با صرف انرژی غیرمفید، به صفاتی در همسرش اهمیت می داده که تناسب او یا فرزندان او را بالا نمی برده اند. اما مسئله اینجاست که صفاتی که تحت قاعده فیشری مورد انتخاب قرار می گیرند، هر چند ممکن است اثر افزایشی مستقیمی بر تناسب فرزندان فرد انتخاب کننده و ترجیح دهنده آن صفات نداشته باشند، اما بطور غیرمستقیم، تناسب او را تحت تاثیر قرار می دهند. وجود این خصیصه ها در فرزندان، موجب می شود تا آنها، همانطور که والدین آنها قبلاً مورد قبول جنس مقابل واقع شده اند، خودشان هم با احتمال بیشتری مورد قبول و توجه جنس مقابل در جمعیتی که در آن زندگی می کنند، واقع شوند. در نهایت، این مسئله هم بر تناسب در بقا و هم بر تناسب در تولیدمثل آنها، اثر خواهد گذاشت. بطور نمونه، هر چند که ممکن است یک رنگ مو یا شکل خاص آن، با توجه به شرایط بوم شناختی، اثر انطباقی و تناسب افزایشی داشته باشد اما آن رنگ، در همه شرایط، انطباق افزا نیست. به همین دلیل، ترجیح یک رنگ در همه شرایط، لزوماً بر تناسب زاده ها از طریق افزایش انتقال ژنهای انطباق افزا با محیط، نمی افزاید، اما باز با این وجود، می تواند انطباق افزا باشد. از آنجایی که ترجیح صفات منتج از سوگیری ادراکی مانند خصیصه های واقعاً تناسب افزا، موجب تناسب کلی فرزندان می شوند، تمایز بین این دو دسته از خصایص، برای افراد متعلق به یک جنس، کارآمد و انطباقی نبوده و در واقع بیفایده بوده است. زیرا در هر حال، آن فرد می بایست به وجود آن خصیصه ها در جنس مقابل اهمیت داده و به آنها، در زمان همسرگزینی، توجه می کرده است. به چند هزار سال قبل برگردید و تصور کنید که زنی که در گروهی زندگی می کرده که همگی موهای مجعد داشته اند، با مردی آمیزش می کرده که موهای صاف داشته و از او صاحب فرزندی می شده که شکل موی او، شبیه به هیچ یک از دو والد نبوده است. همچنین فرض بگیرد که بر اثر مهاجرت، تغییر شرایط بوم شناختی، آب و هوایی یا به هر علت دیگر، طرح و ریخت موی مجعد یا صاف، دیگر هیچ تاثیر زیستی بر تناسب افراد نمی گذاشته است. اما باز با این وجود، فرزند این زن ممکن بوده که هم در جمعیت

---

<sup>1</sup> - Run away

مادری و هم در جمعیت پدری، کاملاً مورد پذیرش قرار نگیرد، زیرا در هر دو جمعیت، با تخصص و نگرانی افرادی مواجه می‌شده که یک غریبه نامشابه را به درون خود راه داده‌اند. در این شرایط، هر چند که ممکن است آن زن، با توجه به شرایط بوم‌شناختی، از به ارث بردن ژنهای یک ریخت خاص مو بوسیله زاده‌هایش، منفعت تولیدمثلی نمی‌برده اما به دلیل پویایی‌های تکاملی حاکم بر روابط درون‌گروهی مانند انتخاب خویشاوندی، این برایش انطباق‌افزا بوده که یک ریخت خاص مو را ترجیح داده و نسبت به آن، سوگیری ترجیحی نشان دهد.

تعدادی از خصایص و معیارهای جذابیت که تا حدی از آن سوگیری‌های ترجیحی ناشی می‌شوند که ممکن است دیگر برای افراد، منافع زیستی- تناسبی چندانی در بر نداشته باشند عبارتند از: رنگ مو و پوست، رنگ چشم‌ها<sup>۱</sup> و شکل خاص بعضی از اجزای چهره. سوگیری‌های ادراکی می‌توانند در مورد جذابیت صفات شخصیتی و رفتاری نیز، وارد عمل شوند. پژوهش‌های اولیه نشان می‌دهند که موی بالاتنه، احتمالاً یکی از خصایص تاثیرپذیر از سوگیری‌های ادراکی و ترجیحات فرهنگی، است. رانتالا و همکارانش (۲۰۱۰)، با انجام مطالعه‌ای بر روی زنان فنلاندی، بین چرخه قاعدگی و ترجیح موی بدن بالاتنه، همبستگی یافتند. موی بالاتنه بدن یک مرد، احتمالاً ربطی به شاخص‌های ژنهای خوب یا سلامتی‌افزا ندارد و اینطور پنداشته می‌شود که ترجیح بالاتنه همراه با مو یا بدون مو بوسیله زنان، یک مسئله فرهنگی باشد. زنان این مطالعه، در اواسط چرخه قاعدگی، بالاتنه‌های با موی کمتر که یک پیرایش رایج در فرهنگ مردان فنلاندی است را ترجیح می‌دادند. در جوامع دیگر، زنان ممکن است بدن مردان با موی بالاتنه بیشتر را ترجیح دهند. در مطالعه فوق، بین زنانی که در دوره پس از یائسگی خود قرار داشتند با زنان قبل از دوره یائسگی، از نظر ترجیح موی بالاتنه، تفاوت وجود داشت. این پژوهش نشان می‌دهد که زنان ممکن است حتی درباره متغیرهای احتمالاً نامربوط به ژنهای تناسب‌افزا نیز، تغییرات وابسته به چرخه نشان دهند.

همچنین تعدادی از خصایص مربوط به جذابیت هستند که از عوامل فرهنگی و مدهای محیطی تاثیر می‌پذیرند. مدل‌های خاص مو و پیرایش‌های چهره‌ای، احتمالاً جزو این دسته از خصایص هستند. آن دسته از خصایصی که ما به خاطر تاریخچه فرهنگی و اجتماعی مان جذاب می‌یابیم، ربطی به علامت‌دهی ارزش بالقوه تکاملی فرد به عنوان یک همسر، ندارد (برای بحثی در مورد عواملی که در جذابیت و ادراک جذابیت یا جذاب دیدن بعضی خصایص نقش دارند رک به زبروویتز و رودس، ۲۰۰۰).

<sup>۱</sup> - جناب حافظ هم از این سوگیری‌های ادراکی وابسته به ریخت نژادی تاثیر پذیرفته است. او رنگ سیاه را، رنگ مرجح چشم دانسته و در این رابطه اینطور می‌سراید: «مرا مهر سیه‌چشمان ز سر بیرون نخواهد شد / قضای آسمان !! است این و دیگرگون نخواهد شد».

### ارتباط مثبت بین جذابیت با سلامتی، در همه پژوهش‌ها یافت نشده است

تعدادی از محققین، کیفیت تعدادی از مطالعات سنجش جذابیت- سلامتی را زیر سؤال برده و اینطور نتیجه می‌گیرند که شواهد لازم در مورد ارتباط بین تقارن و سلامتی، هنوز متقاعد کننده نیست (رودس، ۲۰۰۶). در همین راستا، تامکینسون و اولدس (۲۰۰۰)، نتوانستند بین تقارن و تناسب فیزیولوژیکی مربوط به سلامتی، ارتباطی بیابند.

یکی از جامع‌ترین پژوهشهایی که در زمینه ارتباط جذابیت ظاهری و سلامتی انجام شده (کالیک و همکارانش، ۱۹۹۸) از داده‌های مربوط به سلامتی سراسر عمر گروه بزرگی از شرکت‌کنندگان، استفاده کرد. این مطالعه ارتباطی بین سلامتی و جذابیت نیافت. در این پژوهش، ۱۶۹ نفر، جمعیت مونث و ۱۶۴ نفر، جمعیت مذکر را تشکیل می‌دادند. ارزیابی‌های پزشکی مشروحي از سنين ۳ تا ۳۰ سالگی آزمودنیها، به عمل آمد. آزمودنیها در دهه ۱۹۲۰ به دنیا آمده بودند. عکس آزمودنیها در سن ۱۷ سالگی گرفته شده و جذابیت بر مبنای عکس آنها در این سن، ملاک ارزیابی جذابیت، قرار می‌گرفت. ارزیابی‌های پزشکی، بطور سالانه انجام شده و نمرات ترکیبی حاصل از این سالها، نمرات سلامتی نوجوانی، بزرگسالی میانه و بزرگسالی بعدی را می‌ساخت. این مطالعه، برخلاف بسیاری از پژوهشهای سلامتی- جذابیت که دارای نمونه‌هایی کم بوده و بطور مقطعی انجام شده‌اند، از این نظر که نمونه قابل قبولی از آزمودنیها را و آن‌هم به صورت طولی مورد بررسی قرار داده، مهم و منحصر به فرد است. محققین این مطالعه، همبستگی‌های معناداری را، بین جذابیت ارزیابی شده در دوره نوجوانی و سلامتی پزشکی این افراد در دوره نوجوانی، بزرگسالی میانه<sup>۱</sup> و بزرگسالی بعدی<sup>۲</sup>، نیافتند. آنها همچنین دریافتند که با کنترل اثر جذابیت بر رابطه بین سلامتی ادراک‌شده و سلامتی سنجش‌شده پزشکی این افراد، این رابطه افزایش می‌یافت. به عبارت دیگر، جذابیت می‌توانست همچون لزی عمل کند که ادراک سلامتی بوسیله مشاهده‌گران را افزایش می‌داد. این مسئله نشان می‌دهد که ادراک زیبایی، بازشناسی دقیق سلامتی فرد بوسیله دیگران را فرونشانی می‌کند یا به عبارتی باعث می‌شود تا ما افراد جذاب‌تر را، سالم‌تر از آن چیزی که واقعاً هستند، ببینیم.

ویدن و سابینی (۲۰۰۵)، در پژوهش خود به مرور پژوهشهای انجام شده در کشورهای غربی در زمینه سلامتی و جذابیت پرداختند. آنها در پایان اینطور نتیجه گرفتند که برای فرضیه جذابیت چهره‌ای- سلامتی، مقداری تایید در جنسیت مونث و نه برای جنسیت مذکر، یافت می‌شود. در مورد ارتباط جذابیت بدنی و سلامتی در مردان نیز، آنها اینطور نتیجه گرفتند که ارتباط بین جذابیت بدنی و سلامتی در مردان، احتمالاً قابل ملاحظه و اساسی<sup>۳</sup> نیست (برای مروری در زمینه ارتباطات بدست آمده بین جذابیت و سلامتی رک به همین منبع).

<sup>1</sup>- Middle Adulthood

<sup>2</sup>- Later Adulthood

<sup>3</sup>- Substantial

### همبستگی های یافت شده بین جذابیت و سلامتی، پایین بوده است

ارتباط پایین مشاهده شده بین سلامتی و جذابیت، منجر به در گرفتن این بحث شده که آیا صفاتی که همبستگی پایینی با سلامتی ژنتیکی فرزندانمان دارند، می توانند منجر به فشار انتخابی بر ما شوند. به عبارت دیگر، حتی اگر بین جذابیت و سلامتی، ارتباطی وجود داشته باشد، آیا این همبستگی های پایین مشاهده شده، می توانند توجیه کننده اشتیاق زیاد انسان به ترجیح جذابیت باشند؟ ذکر یک مثال، سؤال را بیشتر شرح می دهد. تصور کنید که دو نفر، بر سر یک سفره غذا نشسته اند. یکی از آنها، با حرص و ولع هر چه تمام تر غذا می خورد و برای خوردن یک وعده غذای مذکور، حاضر به پرداخت مبلغ قابل ملاحظه ای پول شده است. در عوض، فرد دوم، به آرامی غذا خورده و حاضر به پرداخت هزینه کمی شده است. اگر از شما پرسند که به فرض مشابهت در سایر شرایط موثر بر رفتار غذا خوردن، به نظر شما کدام یک از این دو نفر، گرسنه تر هستند، کدام یک را انتخاب می کنید؟ بدون شک، منطقی است که از روی رفتارهای بیرونی و اشتیاق نشان داده شده در رفتار، دست به قضاوت در مورد میزان اشتیاق درونی بزنیم. طبق قاعده، شخصی که در شرایط برابر، اشتیاق بیشتری را نسبت به چیزی نشان می دهد، منجر می شود تا چنین نتیجه گیری کنیم که تاثیر آن شیء از نظر اهمیت تناسب تکاملی آن بر فرد مورد نظر، بیشتر از فرد دیگر است. طبق اصول نظریه تکامل، افراد، تحت یک فشار انتخابی قرار دارند که به هر چیزی که تناسب تکاملی آنها را بیشتر تحت الشعاع قرار می دهد، بیشتر توجه کرده و از توجه به مسائلی که تاثیر کمتری بر موفقیت در بقا و تولیدمثل آنها دارند، بکاهند. در غیر اینصورت، انرژی خود را صرف مواردی کرده اند که در درازمدت، نه تنها تاثیر زیادی بر تناسب تکاملی آنها ندارند، بلکه آنها را از توجه به سایر مسائل مهم و موثر در تناسب نیز، باز داشته است. حال در مورد ارتباط زیبایی و سلامت، این سؤال مطرح می شود که چنانچه بین جذابیت جسمی همسر و سلامت زیستی، دستگاه ایمنی و کیفیت ژنتیکی قابل توارث فرد، رابطه ای پایین وجود داشته باشد، چطور می توان میزان تمایل و اشتیاق قابل ملاحظه دو جنس و از جمله زنان، به ترجیح جذابیت جسمی در شریک را توجیه کرد. تاریخ دو جنس، پر است از فداکردن منابع، انرژی، وقت، شهرت، اعتبار و حتی جان خود، برای رسیدن به کامیابی جنسی از فرد زیبایی که متعلق به جنس مقابل هستند. مطمئناً، این عطش تکاملی و اشتیاق سوزان برای رسیدن به جذابیت جسمانی و زیبایی، نمی تواند بدون منطبق تکاملی قابل قبول باشد. آیا آن انرژی که زنان برای کسب کیفیت ژنتیکی بهتر برای زاده های خود می گذارند و هزینه های احتمالی که ممکن است برای چنین مسئله ای پردازند (مانند کشف احتمالی چنین روابطی و واکنش همسر اول)، نسبت به مزایایی که از چنین روابطی نصیب آنها می شود، برتری دارد؟ اگر چنین نباشد، آنگاه این تبیین تکاملی که جذابیت و زیبایی، پیام آور ژنهای افزایش دهنده سلامت هستند، می تواند از اساس با شکست مواجه شود. زیرا نه تنها با منطق علمی همخوانی ندارد، بلکه با اصول خود روانشناسی تکاملی نیز ناهماهنگ خواهد بود. در

مورد اینکه چرا با وجود اینکه بسیاری از مطالعات، روابط بین جذابیت جسمی مردان و میزان سلامتی را نشان داده اما این روابط در سطح پایین گزارش شده‌اند، چندین تبیین داده شده که برای آنها شواهدی پژوهشی نیز وجود دارد.

### جذابیت؛ پیام‌آور ژن‌های تناسب‌افزا یا سلامتی قابل‌توارث؟ همانطور که در مورد تبیینات ارائه

شده درباره ارتباط جذابیت و سلامتی گفتیم، بعضی از محققین روانشناسی تکاملی معتقدند که میزانی از ادراک جذابیت، مربوط به خاصیت ژنهای تناسب‌افزا و نه لزوماً سلامتی‌افزا، است. از طرف دیگر، تناسب بهینه و شایستگی فرد در بقا و تولیدمثل موفق، فقط با سلامتی جسمی ارتباط ندارد، بلکه رفتارها، منش و ویژگیهای شخصیتی و روانشناختی فرد نیز، می‌توانند تاثیر بالقوه زیادی در این مسئله داشته باشند. بر طبق این دیدگاه، هر چند که ممکن است ارتباط بین جذابیت و سلامتی چندان بالا نباشد اما این احتمال وجود دارد که همبستگی جذابیت کلی که مجموع جذابیت جسمانی و رفتاری است (و نه فقط جذابیت بدنی و چهره‌ای) با تناسب کلی فرد که مجموع تناسب در بقا و تولیدمثل موفق است، بالاتر باشد. به عبارت دیگر، شاید بجای اینکه پژوهش‌ها فقط به دنبال ارتباط جذابیت جسمی با سلامتی باشند، بهتر است همبستگی بین جذابیت کلی یعنی مجموع جذابیت جسمی و رفتاری افراد با تناسب کلی آنها را نیز، کنکاش نمایند. در اکثر پژوهش‌های انجام شده به منظور بررسی جذابیت با سلامتی، ارتباط ویژگیهای مجزای بدنی و چهره‌ای و آن هم با سلامتی، مورد بررسی قرار گرفته است. این در حالیست که شاید اگر پژوهش‌ها، به جای سلامتی، تولیدمثل موفق یا شاخص تناسب کلی که به معنای میزان موفقیت کلی فرد در بقا و تولیدمثل است را مد نظر قرار دهند، شاهد همبستگی‌های بالاتری بین جذابیت کلی فرد برای جنس مقابل و تناسب او، باشیم. برای ادغام ملاحظات بالا، باید چندین تغییر در پژوهش‌های مربوط به روانشناسی تکاملی مد نظر قرار گیرند. اول اینکه تعریف از جذابیت تغییر یافته، گسترده‌تر شده و شاخص‌های جذابیت رفتاری که از نظر جنسی برای زنان برانگیزاننده هستند را نیز شامل شود. دوم اینکه، بجای سنجش ارتباط جذابیت با سلامتی، ارتباط جذابیت با تولیدمثل موفق و تناسب کلی فرد هم، مد نظر قرار گیرند.

مسئله دیگر اینکه، ممکن است که موفقیت تولیدمثلی در محیط امروزی دنیای مدرن و یا حتی محیط نیاکانی ما، به میزان زیادی با طول عمر، همبستگی نداشته باشد. البته گستره زندگی یا مدت سن لازم برای تبدیل شدن به یک بزرگسال قادر به تولیدمثل، شامل این مسئله نمی‌شود. بطور مثال، ممکن است که تکامل، ژنهای معینی را به ما داده که آن ژنها، منجر به تلاش برای یادگیری این مسئله که چه نشانه‌هایی در محیطهای ما با سلامتی، موقعیت، موفقیت تولیدمثلی یا سایر حوزه‌هایی که بطور بالقوه با تناسب مربوطند شده و سپس منجر به جذاب دیدن آن نشانه‌ها از دید ما شوند (ویدن و سابینی، ۲۰۰۵). اما این نشانه‌های جذاب از نظر ما، لزوماً با افزایش سلامتی یا عمر، رابطه نداشته باشند. هر چند که این نشانه‌ها، جذابیت افراد را در نظر اعضای

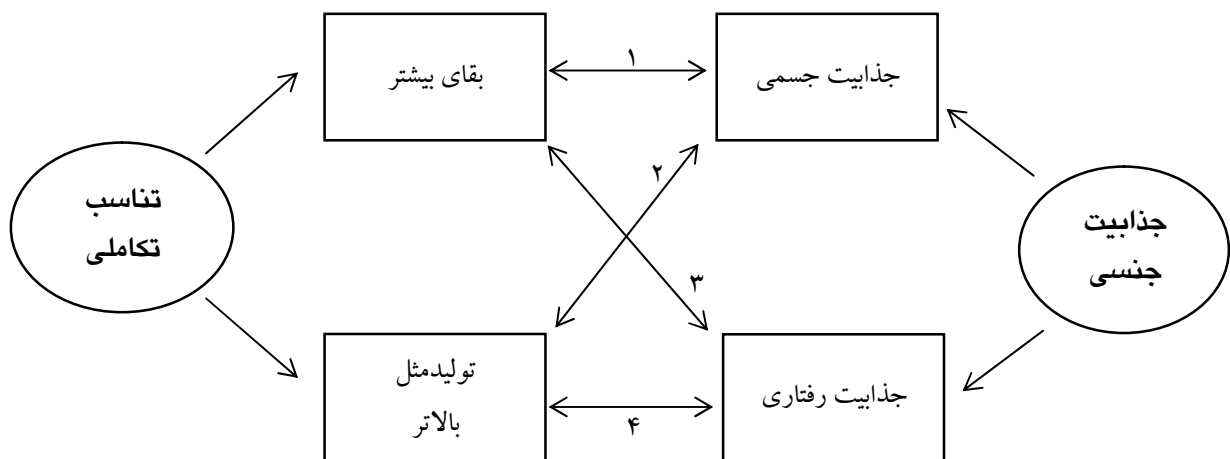
جنس مقابل افزایش خواهد داد اما لزوماً با سلامتی او همبسته نیستند. این در حالیست که بسیاری از محققین، در سنجش تناسب انسان، مولفه بقا را نسبت به مولفه تولیدمثل، اولویت داده‌اند. به نحوی که فرض را بر این گرفته‌اند که اگر جذابیت تناسب افزا باشد، پس باید لزوماً بقا افزا هم باشد. آنها همچنین، بقا افزایشی را صرفاً معادل با سلامتی بیشتر، در نظر گرفته‌اند. همانطور که گفتیم، اگر خصیصه‌ای معین، قصد گسترش خود در یک جمعیت خاص را داشته باشد، حتماً باید به مرحله تولیدمثل موفق هم برسد. از طرف دیگر، بعضی از جهش‌های ژنتیکی، می‌توانند تولیدمثل موفق‌تر و بیشتری را برای فرد به ارمغان بیاورند، درحالی‌که بطور همزمان، احتمال بقای او را کاهش دهند. گتگی (۲۰۰۲) و ککو و همکارانش (۲۰۰۲)، بر این مسئله تاکید کرده‌اند که خلاصه کلام و عامل اصلی در نظریه تکاملی مدرن، موفقیت تولیدمثلی است و اینکه سلامتی و بقا، فقط تا وقتی که در موفقیت تولیدمثلی بالاتر نقش دارند، مهم هستند. بطور مثال، با توجه به تاریخچه‌های متفاوت زندگی، ممکن است فردی دریابد که بیشتر افراد مذکر یک گونه که در یک شرایط بوم‌شناختی معین از نظر تولیدمثلی موفق هستند، دارای طول عمر کاهش یافته و شرایط ظاهری (فنوتیپی) بدتری شده‌اند تا موفقیت تولیدمثلی بیشتری را بدست بیاورند. بنابراین، فرد ممکن است دریابد که بین جذابیت و سلامتی، همبستگی مثبت یا منفی وجود دارد، حتی اگر جذابیت بطور درستی، علامت‌دهنده مزایای ژنتیکی منجر به موفقیت تولیدمثلی بالاتر باشد (ویدن و ساینی، ۲۰۰۵). به همین خاطر، ممکن است آنچه که از نظر اعضای یک جنس در جنس دیگر، جذاب و زیبا است، همان مواردی نباشند که منجر به سلامتی بیشتر زاده‌های فرد انتخاب‌گر می‌شوند اما منجر به موفقیت تولیدمثلی بیشتر فرزندان او شوند. به عبارت دیگر، در این حالت، ممکن است که ما عملاً شاهد همبستگی مثبت بین جذابیت با سلامتی بیشتر نباشیم اما همچنان بین جذابیت و موفقیت تولیدمثلی بالاتر، ارتباط وجود داشته باشد. در این حالت، خصایص جذاب، پیام‌آور ژنهای افزایش‌دهنده موفقیت تولیدمثلی بالاتری هستند که قابلیت توارث به فرزندان را دارند و نه ژنهای افزایش‌دهنده سلامتی که قابل انتقال به زاده‌ها باشند. مسیر ایجاد موفقیت برای فرد بوسیله ژنهای افزایش‌دهنده موفقیت تولیدمثلی نیز، می‌تواند متفاوت از مسیری باشد که ژنهای افزایش‌دهنده بقا، بوجود می‌آورند. ممکن است که این ژن‌ها موجب افزایش کارکرد مطلوب فرد در رقابت با سایر هم‌جنسان شده و یا توانایی فرد برای کسب شریک را بالا ببرند. آنها ممکن است مهارت و توانمندی فرد در بدست آوردن منابع را زیادتر کرده یا قابلیت بارور کردن شرکای در دسترس را افزایش دهند. مورد ژنهای پلئوتروپیک، از آن جمله است. گفتیم که ژنهای چندکاره، به آن دسته از ژنهایی گفته می‌شود که بر تناسب و سلامتی فرد، اثرات دوسویه دارند. آنها می‌توانند تناسب را در یک وهله زمانی خاص کاهش دهند اما بطور همزمان، موجب افزایش تناسب در جنبه‌ای دیگر از تناسب، شوند. بطور مثال، یک سری جهش‌های ژنتیکی اولیه می‌توانستند منجر به افزایش ترشح آندروژن‌ها در بدن یک مرد جوان شوند، درحالی‌که اثر دیگر این ژن‌ها، افزایش احتمال بیماری‌هایی مانند سرطان پروستات، بوده است. نکته مورد توجه در مورد ژنهای چندکاره اینست که هر چند آنها، از یک نظر

موجب کاهش در تناسب به علت کاهش دادن سلامتی یا طول عمر می شوند اما بطور همزمان، موجبات افزایش در تناسب از طریق افزایش تولیدمثل موفق یا بهبود در سایر کارکردها را هم فراهم می آورند. ترشح آندروژن‌ها در بدن در دوران جوانی یک مرد، می تواند او را برای یک زندگی رقابتی تر و مجدانه تر، آماده کند و این می تواند جبران کاهش طول عمر از طریق افزایش احتمال ابتلا به بیماری‌هایی مانند سرطان پروستات در سنین بالا را بکند. از آنجایی که تولیدمثل موفق، یکی از شروط اصلی باقی گذاشتن تبار ژن‌های خود در ژنوم گونه است، ژن‌هایی که موجب افزایش موفقیت فرد در این مولفه می شوند، حتی به قیمت ضربه زدن به جنبه‌ای دیگری از تناسب، می توانند مورد انتخاب طبیعی قرار گیرند. البته این مسئله تنها در مورد شرایطی صدق می کند که کمک این ژن‌ها به تناسب فرد از یک جنبه، بیشتر از آسیب آنها به تناسب از جنبه‌ای دیگر، باشد. در مورد مثال زیادی آندروژن‌ها در جوانی، سرطان پروستات یعنی پیامد زیادی تستوسترون، عموماً در سنین سالمندی یعنی زمانی که فرد تولیدمثل خود را انجام داده و ژن‌هایش را توزیع کرده، فرد را درگیر می سازد. در این حالت، اثرات انطباقی و تناسب افزایشی زیاد بودن آندروژن‌ها بر اثرات کاهش‌دهنده تناسب آنها، چربش دارد. در واقع به همین دلیل است که ژن‌های بعضی از بیماری‌ها، از غربال انتخاب طبیعی جان سالم به در برده و در جمعیت انسانی، باقی می ماندند.

با توجه به نکات فوق، شاید بهتر باشد که در پژوهش‌های سنجش رابطه تناسب- جذابیت، به دنبال تاثیر جذابیت بر افزایش تولیدمثل موفق هم باشیم تا اینکه صرفاً به بررسی رابطه جذابیت با سلامتی و بقا، بپردازیم. شواهد تاییدکننده قوی‌ای برای این تبیین هستند. پژوهش‌های فراوانی تایید کرده‌اند که افراد جذاب‌تر، روابط جنسی فراوان‌تر، متعددتر، در سن پایین‌تر و شرکای بالقوه بیشتری دارند (ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۴؛ ثورنهییل، گانگستاد و کومر، ۱۹۹۵؛ گانگستاد و ثورنهییل، ۱۹۹۷؛ گانگستاد و ثورنهییل، ۱۹۹۸a؛ ۱۹۹۸b؛ هوقس و گالوپ، ۲۰۰۳). اگر روش‌های پیشگیری از حاملگی در دنیای مدرن شکل نگرفته بودند، قطعاً این روابط، منجر به تولیدمثل موفق‌تر برای این افراد می شد.

نتیجه کلی بحث فوق اینست که، چنانچه به دنبال بررسی فرضیه ارتباط جذابیت- تناسب باشیم باید به یک رابطه نسبی و کلی مناسب بین اولاً هر دو مولفه کلی زیبایی یعنی جذابیت بدنی و رفتاری و ثانیاً هر دو مولفه تناسب یعنی بقا و تولیدمثل موفق، برسیم (نگاه کنید به شکل ذیل). مسئله دیگر اینکه، ارتباط بین سلامتی با جذابیت و اینکه سلامتی ادراک شده، همراه با جذابیت ادراک شده بالاتر بوسیله فرد بیننده است، می تواند فقط به خاطر کیفیت ژنتیکی ژن‌های قابل توارث فرد نباشد. نشانه‌های وابسته به سن و این نکته که افراد سالم‌تر، ممکن است فراهم‌کننده بهتری از نظر منابع آتی و حمایتی باشند نیز، می تواند به اهمیت دادن نشانه‌های حاکی از سلامتی به عنوان عوامل افزایش‌دهنده جذابیت، مربوط باشد (ویدن و ساینی، ۲۰۰۵).





شکل ۴-۴: ارتباط مولفه های جذابیت با مولفه های تناسب تکاملی. محققانی مانند ویدن و ساینی (۲۰۰۵)، بر این مسئله تاکید دارند که برای تایید فرضیه جذابیت-تناسب، پژوهش ها باید علاوه بر سنجش ارتباط جذابیت جسمی با متغیرهایی مانند سلامتی که به بقا مربوطند، به سنجش جذابیت با تولیدمثل نیز اقدام کنند. در حقیقت، این احتمال وجود دارد که تحول بعضی از خصایص جذابیت افزا، به ارتباط بین جذابیت و تولیدمثل موفق مرتبط باشد تا ارتباط جذابیت و بقا. علاوه بر این، جذابیت جنسی، فقط جسمی نبوده و صفات شخصیتی و رفتاری را هم در بر می گیرد. به همین دلیل، برای سنجش جامع و بهینه ارتباط جذابیت با تناسب، باید به سنجش رابطه جذابیت جنسی- رفتاری با مولفه های تناسب نیز، اقدام کرد. بر این اساس، در صورتیکه ما به دنبال رابطه کلی جذابیت و تناسب هستیم، باید هر چهار رابطه شماره ۱ تا ۴ در شکل فوق را بدست آورده و مجموع آنها را، به عنوان میزان ارتباط تناسب و جذابیت، در نظر بگیریم.

**ارتباط شاخص های متفاوت سلامتی با جذابیت.** بعضی از مولفین معتقدند که ممکن است بین سلامتی و جذابیت، ارتباط وجود داشته باشد اما این ارتباطات فقط بین جذابیت با جنبه های ظریف تر سلامتی که بطور معمول مورد آزمون واقع نشده اند، مشاهده شود (ویدن و ساینی، ۲۰۰۵). سلامتی، می تواند جنبه های متفاوتی داشته باشد. کارآمدی دستگاه ایمنی، کارآمدی سطح سوخت و ساز بدن، سلامتی در دوره جوانی و بزرگسالی که منجر به موفقیت تولیدمثلی بیشتر در سالهای حساس مربوط به تولیدمثل شده اما لزوماً منجر به افزایش بقا در سنین بعدی نمی شود یا سلامتی مربوط به تولیدمثل که منجر به باروری بالاتر می شود (مانند توانایی زادآوری بالاتر یا دستگاه تولیدمثلی سالم تر و بارورتر) از انواع سلامتی هستند. بنابراین اگر یکی از این جنبه های سلامتی، به پیش بینی های یک نظریه پرداز یا محقق معین مربوط بوده و جنبه دیگری از سلامتی، به این پیش بینی ها مربوط نباشد، آنگاه بعضی از یافته هایی که بین جذابیت و سلامتی ارتباطی نمی یابند، قابل درک خواهند شد (همان منبع). بطور مثال، چنانچه بین جذابیت با یک جنبه خاص از سلامتی، همبستگی وجود داشته باشد، ممکن است تعدادی از پژوهش ها، به این خاطر قادر به کشف ارتباط بین جذابیت و سلامتی نشوند که خواستار برقراری ارتباط بین جنبه نامربوطی از سلامتی با جذابیت بوده اند. به عبارت دیگر، ممکن است محقق، متغیری یا جنبه ای از سلامتی را به عنوان شاخص سلامتی در نظر گرفته باشد که در واقع

جنبه نامربوطی بوده است. به همین خاطر، شاید باید انتظار داشته باشیم که پژوهش های سنجش جذابیت-سلامتی یا اقدام به سنجش جنبه های وسیعی از سلامتی یا به دنبال بررسی ارتباط جنبه های مرتبطی از سلامتی و جذابیت، باشند.

### ارتباط شاخص های متنوع جذابیت با سلامتی. شاخص های زیبایی و جنبه های تشکیل دهنده

جذابیت نیز، همانند جنبه های مختلف سلامتی، متعدد هستند. از طرف دیگر، توزیع ژن های افزایش دهنده جذابیت در جمعیتها زیاد بوده و این باعث می شود تا فردی که در یک خصیصه یا ویژگی چهره ای یا بدنی جذاب است، از نظر خصیصه ای دیگر، نا جذاب یا کمتر جذاب باشد. مغشوش و پیچیده شدن تاثیرات این ویژگی های سازنده جذابیت، ممکن است منجر شود تا جذابیت کلی فرد به طور نامناسبی بالا یا پایین ارزیابی شده و در نتیجه ارتباط بین جذابیت و سلامتی، دچار تحریف شود.

فقط در مورد جذابیت چهره، چندین شاخص وجود دارد مانند میزان مردانگی نمایی ظاهری چهره، تقارن چهره ای، میانگین بودن چهره ای، اندازه و نسبت بخش های مختلف چهره و ... بطور بالقوه، سنجش ارتباطات جداگانه هر یک از این خصیصه ها با شاخص های سلامتی، می توانند مقدار همبستگی هایی را ارائه دهند که اندازه آنها، متفاوت از میزان همبستگی حاصل از ارتباط مجموعه این خصیصه ها با سلامتی است. از طرف دیگر، جمع شدن مجموعه این خصیصه های جذاب چهره ای، بدنی، و رفتاری در یک سری افراد و به منظور پژوهش، بسیار کم روی می دهد. به عبارت دیگر، فراهم کردن نمونه ای انبوه از افراد (بطور مثال مردانی) که همه این خصیصه های جذابیت را، یک جا و در کنار هم داشته باشند، بسیار دشوار است. این مسئله ممکن است باعث شود تا به ارتباطات مجزای شاخص های متفاوت جذابیت با شاخص های متفاوت سلامتی، اکتفا کنیم. هرچند که بین شاخص های متفاوت جذابیت، همبستگی هایی وجود دارد. بطور نمونه، بین میزان مردانگی نمایی و تقارن چهره ای، ارتباط وجود دارد اما در کل، همبستگی بین همه شاخص های جذابیت چهره ای، بدنی و رفتاری، کامل نبوده است.

### ارتباط شاخص های متنوعی از جذابیت با شاخص های متفاوتی از سلامتی. پژوهش ها نشان

داده اند که احتمالاً پیام مهم چهره میانگین برای یک زن، جهش های ژنتیکی پایین تر است، در حالی که اندام بزرگ، شانه های عریض یا هیکل عضلانی، احتمالاً پیام آور تناسب و قدرت جسمانی هستند. بدیهی است که در این شرایط، سنجش همبستگی معیارهای متنوع جذابیت با ملاکهای متفاوتی از سلامتی، می تواند اندازه همبستگی های متفاوتی را بوجود آورد. هیکل عضلانی و بدن قوی، احتمالاً در محیط هایی می توانند با سلامتی مربوط باشند که فعالیت های جسمی و فیزیکی مردان، یک امر شایع و متداول باشد. در این محیط ها، مردانی که از قدرت جسمانی کمتری برخوردارند، احتمالاً به مشکلات جسمی بیشتری دچار می شوند تا مردانی که از

قدرت و تناسب جسمی بیشتری برخوردار هستند. درحالی که در همین شرایط، ممکن است ارتباط چندانی بین میانگین بودن یا تقارن چهره ای با سلامت جسمی، یافت نشود. طبق این تبیین، باید ارتباط هر یک از شاخص های جذابیت با ملاک مناسبی از سلامتی صورت بگیرد. ملاک مناسب نیز، باید مطابق با هدف تکاملی تحول یافتن آن معیار جذابیت، صورت بگیرد. دستگاه ایمنی قوی، در محیط های پر از میکروب های محیطی، بیشتر می تواند با سلامتی صاحب آن مربوط باشد تا در محیط هایی که از نظر پاتوژن های محیطی، سالم و پاک تر هستند. بدیهی است سنجش همبستگی بین ملاک های جذابیت حاکی از سیستم ایمنی قوی تر با سلامتی، در این محیط های متفاوت، می تواند نتایج متفاوتی به بار بیاورد.

این تبیین ارائه شده در مورد علت مشاهده ارتباطات پایین گزارش شده بین جذابیت و سلامتی، می تواند توجیه کننده تمایلات زنان به چندگونگی زاده های خود نیز باشد. بر این اساس، زنان به این علت متمایل به داشتن فرزند از مردان مختلف هستند که مردان مختلف، شاخص های متفاوتی از جذابیت و نتیجتاً جنبه های متنوعی از سلامتی قابل توارث را پیام می دهند. ممکن است که یک زن، از طریق ارتباط با یک مرد دارای چهره با مردانگی نمایی بالا، به دنبال فراهم آوری یک سیستم ایمنی قوی برای فرزندانش باشد؛ درحالی که هدفش از ارتباط با مردی درشت اندام و دارای هیكل عضلانی، اخذ ژن های قدرت و تناسب بدنی باشد؛ یک مرد دارای چهره متقارن و میانگین نیز، می تواند خیال او را از بابت کم بودن میزان جهش های مضر، راحت تر کند.

### نقش بهبود بهداشت و تغییر شرایط در ارتباط جذابیت و سلامتی. همانطور که قبلاً نیز و

بطور مکرر اشاره کردیم، بسیاری از انطباق های تکاملی ما، در مورد محیط تکاملی انطباق ها بیشتر صدق می کنند تا در مورد دنیای امروزی. آنها اساساً در آن زمان ساخته شده و برای همان زمانها هم مناسب ترند. تکامل قدرت پیش بینی نداشته و در هر شرایطی، افرادی را که با همان شرایط فعلی سازگارترند، انتخاب می کند. ارتباط بین جذابیت و سلامتی، از آن رو در دنیای مدرن امروزی پایین است که بسیاری از جنبه های زندگی مدرن، امکان ارتباط جذابیت و سلامتی را کاهش داده اند. سلامتی در دنیای مدرن، همانند محیط تکاملی انطباق ها، فقط تحت تاثیر کیفیت و ساختار ژنتیکی فرد نبوده و از عوامل دیگر هم تاثیر می پذیرد. طبق این تبیین، همبستگی های آماری که ما امروز در دنیای مدرن بدست می آوریم، احتمالاً همان همبستگی های مشاهده شده در محیط تکاملی انطباق ها نبوده و میزان آنها، همزمان با گذشت عمر بشر و مدرن شدن جوامع، کاهش پیدا کرده است. بطور مثال، درحالی که در جوامع توسعه یافته، میزان دسترسی به خدمات بهداشتی و سلامتی در حد بالاست، در بسیاری از جوامع در حال توسعه، هنوز هم مناطقی یافت می شوند که از ضعف جدی در بهداشت عمومی و خدمات سلامتی، رنج می برند. تصور کنید که در یک روستای دورافتاده آفریقای جنوبی که با نزدیک ترین شهر، فرسنگ ها فاصله دارد، زندگی می کنید. شما و یکی از دوستانتان به بیماری

کشند ای که نیاز به مداخله فوری چند ساعته دارد، مبتلا می شوید. به نظرتان چه چیز تعیین کننده موفقیت شما یا دوست شما در زنده ماندن خواهد بود؟ همانطور که احتمالاً درست حدس زده اید، در چنین شرایطی، احتمالاً فقط قدرت دستگاه ایمنی و کیفیت ژنتیکی کدکننده قابلیت این دستگاه در برخورد با انواع پاتوژن های محیطی است که به کار شما می آید. هر چند تعداد نقاطی که در دنیا در شرایط مثال ذکر شده باشند، بسیار کم شده ولی فراموش نکنید که ما در حال زندگی در هزاره سوم هستیم و نه در محیط تکاملی انطباق ها که چنین چیزی بسیار رایج و معمول بوده است. میلیونها سال زندگی بشر، در شرایط مشقت بار و دشواری گذشته که تنها چیزی که تعیین کننده قدرت فرد برای مقابله با انواع ویروس ها و باکتری ها بوده، قدرت دستگاه ایمنی او بوده است. پزشکی نوین و ارائه خدمات سلامتی، توانسته جان هزاران هزار بیمار را که احتمالاً در محیط تکاملی انطباق ها، به راحتی از گردونه بقا حذف می شدند، نجات دهد. در حقیقت، بسیاری از بیماریهایی که روزی بیماریهای غیرقابل علاج و مهلک برای نسل بشری تلقی می شدند، امروزه و به کمک پزشکی نوین، به راحتی درمان می شوند. از طرف دیگر، محیطهای شهری دنیای مدرن با محیطهای تکاملی انطباق ها، تفاوت های اساسی دارند. ما دیگر به اندازه نیاکانمان، در معرض انواع ویروس، باکتری، پاتوژن های متنوع و مهلک، شرایط آب و هوایی سخت و دشوار و حیوانات خطرناک، قرار نداریم. رعایت بهداشت در شهرهای مدرن و حذف بسیاری از عوامل میکروبی و تهدیدکننده سلامتی از محیط زندگی مان، این اجازه را به ما داده که افراد با دستگاه ایمنی ضعیف تر یا ساختار بدنی کم توان تر نیز، زنده مانده و بقا داشته باشند. یک یافته که می تواند تاییدکننده فرضیات فوق باشد اینست که مشاهده شده بین میزان پاتوژن های محیطی افراد یک نمونه مورد مطالعه، با میزان اهمیت دهی آنها به جذابیت جسمانی همسر به عنوان یکی از ملاکهای همسرگزینی، ارتباط وجود دارد. گانگستاد و باس (۱۹۹۳) با تحلیل داده های بدست آمده از چندین هزار نفر مشخص کردند که حتی با کنترل میزان درآمد و فاصله از خط استوا (میزان پاتوژن ها در نزدیک خط استوا، زیادتر است)، اهمیت نسبی جذابیت جسمانی در انتخاب همسر با میزان پاتوژن محیطی، همبستگی دارد. بدین نحو که زنان در محیطهای دارای پاتوژن های زیاد، بیشتر به جذابیت جسمانی مرد اهمیت می دادند تا در محیطهایی که میزان پاتوژن های محیطی، پایین تر بود. این مشاهده نشان داد که حتی تطبیق اهمیت دادن به جذابیت جسمانی، با توجه به شرایط محیطی صورت می گیرد. لو (۲۰۰۰) نیز دریافت که چند همسری<sup>۱</sup> در محیطهای دارای پاتوژن بالا که کیفیت ژنتیکی مرد مهم است، افزایش می یابد. همچنین مشخص شده که میزان فرزند نامشروع (فرزند پدر خود نبودن)<sup>۲</sup> در جوامعی که در شرایط سنتی و با میزان مرگ و میر بالا زندگی می کنند، بالاتر است (سردا- فلورس و همکاران، ۱۹۹۹) تا در جوامعی که میزان بهداشت عمومی بالا بوده و میزان پاتوژن ها، پایین است (ساسی و همکاران، ۱۹۹۴).

---

<sup>۱</sup> - Polygyny

<sup>۲</sup> - Extra-pair paternity

تغییر در شرایط زندگی هم، می تواند کاهش دهنده رابطه جذابیت با تناسب یا سلامتی باشد. در محیط تکاملی انطباق‌ها، میزان قدرت بدنی و عضلانی بودن یک مرد یعنی یکی از شاخص‌های بدنی جذاب از نظر زنان، در میزان موفقیت یک مرد در انجام بسیاری از وظایفش به عنوان یک شوهر، تاثیرگذار بوده است. شکار، مبارزه و جمع‌آوری آذوقه که جزو فعالیت‌های اصلی یک مرد محیط تکاملی انطباق‌ها بوده، اساساً از بدن، قدرت و توان جسمی او، تاثیر زیادی می‌پذیرند. در این شرایط، مردانی که از این نظر، عقب‌تر از هم‌تایان خود بوده‌اند، در بقا، انتخاب همسر و تولیدمثل موفق، کمتر توفیق یافته‌اند. در دنیای مدرن، فعالیت‌های بدنی آنقدر کم شده که در واقع خود به یک معضل مربوط به سلامتی تبدیل شده است. از طرف دیگر، کارهای بدنی و توفیق یک مرد در این گونه از کارها، دیگر نه تنها یک مزیت تلقی نمی‌شود، بلکه این نوع کارها، عموماً با درآمدهای پایین نیز همراهند. در اغلب جوامع پیشرفته، این نوع کارها، جزو پایین‌ترین سطح مشاغل طبقه‌بندی می‌شوند. بر همین اساس، در دنیای مدرن، ارتباط قدرت و نیروی بدنی با تناسب و از جمله سلامتی یک مرد کاهش یافته زیرا در این محیطها، مردان با بدنهای کمتر عضلانی و قوی نیز، می‌توانند از پس تامین معیشت خود و خانواده خود، برآیند.

**اثر تراکمی - بین نسلی جذابیت بر سلامتی.** ارتباط پایین زیبایی و سلامتی، می‌تواند اثری افزایشی داشته باشد. این تبیین، به این نکته اشاره دارد که هر چند که اکثریت پژوهش‌های انجام شده در حیطه ارتباط جذابیت و سلامتی، فقط موفق به دستیابی به همبستگی‌های پایین می‌شوند اما همین ارتباطات کم نیز، هنگامی که در طی نسل‌ها و سال‌ها بررسی شوند، می‌توانند تاثیرات قابل ملاحظه‌ای بر سلامتی داشته باشند. به عبارت دیگر، هر چند که ممکن است داشتن فرزند از همسری جذاب‌تر که سلامتی بالاتری دارد، بر سلامتی و در نتیجه تناسب فرزند تاثیر زیادی نگذارد اما اگر همین تاثیر کم را در طی سالیان دراز دنبال کنیم می‌توانیم به اعداد بزرگ‌تری برسیم. نتیجه نهایی انتخابهای افراد، می‌تواند فوراً و در نسل بعد مشخص نشود اما در سالهای مدید، اثرات خود را ظاهر کند. در این حالت، اثرات کم اما متوالی و پی در پی یک صفت یا خصیصه بر سلامتی یا تناسب زاده‌ها، بعد از گذشت نسل‌ها زیاد شده و بین افراد، تمایز ایجاد می‌کند.

محاسبات آماری نشان می‌دهند که اگر صفت یا رفتاری، تاثیری حتی پایین (مثلاً حتی در حد ۰/۲) در میزان افزایش تناسب ما داشته باشد، باز هم می‌توانند تحت تاثیر فشار انتخابی قرار گرفته و بوسیله انتخاب طبیعی حفظ شود. تناسب تکاملی یک فرد، مدیون یک صفت یا رفتار خاص نیست، بلکه آن نتیجه مجموعه‌ای از ویژگیهای جسمی و رفتاری است که تناسب فرد را تعیین می‌کنند. افراد برای به حداکثر رسانی تناسب تکاملی خود، به همه این خصیصه‌ها و حتی آنهایی که علی‌الظاهر، ارتباط کمی با افزایش تناسب فرزندان در نسل بلافصل بعدی دارند، توجه می‌کنند. بر همین منوال، حتی اگر رابطه جذابیت با سلامتی یا تناسب، از نظر

آماری پایین باشد، باز هم می تواند تحت فشارهای انتخابی و در زمان انتخاب جفت، خود را در قالب ترجیح جذابیت در جنس مقابل نشان دهد. اینکه ارتباط تراکمی و فزاینده اما ناچیز جذابیت بر سلامتی، ممکن است اثرات خود را بعد از نسل های زیاد نشان دهد، می تواند منجر به این شود که افرادی که در سالهای بسیار دور گذشته، به جذابیت جسمانی شرکایشان اهمیت می داده اند، در نسل های بسیار دور بعدی، به ثمره انتخاب- هایشان برسند. هر چند آنها واقعاً زنده نیستند تا نتیجه انتخاب خود را ببینند اما در هر حال پیامد طبیعی انتخابهای آنها، نسل های متوالی از فرزندان خواهد بود که تناسب، سلامتی و جذابیت بالاتری داشته و به جذابیت همسر یا شریک جنسی نیز، اهمیت بیشتری می دهند. این اهمیت دهی به جذابیت، در نهایت و بعد از نسل ها، به شکل یک انطباق روانشناختی جا افتاده ظاهر خواهد شد.

با توجه به این فرضیه که جذابیت ممکن است فقط در طول نسل های بسیار متمادی و در مقیاس زمانی طولانی بتواند اثرات خود را بجا گذارد، این پرسش مطرح می شود که تا چه حد زنان یا مردانی که همسران جذاب تر را به عنوان والد زیستی فرزندان خود انتخاب می کنند، از این تناسب افزایی بهره خواهند برد؟ اینکه آیا آینده بشر و جوامع انسانی به گونه ای خواهد بود که ترجیح جذابیت جسمانی همراه با ژن های سلامتی افزا، بتواند به حال فرزندان نسل های آینده مفید واقع شود یا نه، پرسش جالبی است. شاید آینده علوم و جوامع انسانی، جواب این سؤال را بدهند. پیشرفت های علم ژنتیک و پزشکی حتی در شرایط کنونی نیز خیره کننده هستند. از طرف دیگر، تغییرات شرایط بیرونی و محیطی باعث می شوند تا بسیاری از معادلات تکاملی قبلی، سودمندی خود را از دست بدهند. و سؤال آخر اینکه بطور طنزگونه یا جدی ای، آیا اصلاً از نظر زمانی، آینده بشریت آنقدر به طول خواهد انجامید که نتایج انتخاب شریک جذاب تر و نتیجتاً زاده های احتمالاً در فاصله زمانی طولانی سالم تر، به نفع انتخاب کنندگان آن عمل کند؟!

### سبک زندگی کارآمد؛ همتایی برای ژنهای خوب در تعدیل سلامتی. یکی دیگر از علل پایین

بودن همبستگی های بدست آمده بین زیبایی و سلامتی، می تواند به تاثیر سبک زندگی افراد بر سلامتی آنها مربوط باشد. در دنیای مدرن، زندگی توأم با سلامتی فقط شامل چالش های زیست- محیطی مانند مقاومت نسبت به بیماری های انگلی نمی شود. ارتباطات پیچیده انسانی، جوامع در حال تغییر، تعارضات گروهی و بسیاری دیگر از شرایط بافتاری، باعث می شوند تا عواملی مانند شخصیت و منش و سبک زندگی که فرد در پیش می گیرد، نه تنها بر سلامت روان او، بلکه بر سلامت جسمی او نیز تاثیر بگذارند. بسیاری از شیوه های فکر کردن، نشان دادن هیجانات و رفتار کردن که بر اساس ذهن تکاملی ما کاملاً منطقی و صحیح هستند، در دنیای جدید دیگر جوابگو نیستند. منابع و توانمندی هایی که تغییر، تعدیل یا تنظیم این شیوه ها را برای ما امکان پذیر می کنند، می توانند کمک کنند تا سلامتی بهتری داشته باشیم. بخشی از علل زاده شدن حرفه هایی مانند

روانشناسی بالینی و سلامتی<sup>۱</sup> را می توان حاصل همین روابط دانست. نکته دیگر اینکه، به خاطر همین ارتباطات بین سلامتی و سبک زندگی، می توان گفت که علوم رفتاری و اجتماعی نیز، همانند علوم پزشکی و بهداشتی، می توانند روابط بین سلامتی و زیبایی را تعدیل کنند. تلاش در جهت بهبود سبک زندگی فرد و بهینه کردن شرایط محیطی، یکی از کارهایی است که این رشته ها می توانند انجام دهند. اگر بیماریهای عفونی از علل شایع مرگ و میر در صده های پیشین بوده، در دو قرن اخیر، مرگ و میر ناشی از سبک زندگی هم، بسیار چشمگیر شده است. طبق آمارها، یک هفتم جمعیت جهان، سیگار می کشند و میزان مرگ و میر سالانه ناشی از فقط سیگار، پنج میلیون نفر در سال است. مصرف سیگار، مواد مخدر و مشروبات الکلی، اعتیاد به مواد مخدر و داروها، ورزش نکردن، رعایت نکردن رژیم غذایی و آداب خوردن و خوابیدن، نحوه مدیریت استرس، و بسیاری دیگر از مولفه های سبک زندگی یک فرد که می توانند بر سلامت جسمانی او تاثیر بگذارند، از عوامل روانشناختی تاثیر می پذیرند. بسیاری از بیماریهای عصر جدید، در واقع حاصل سبک زندگی فرد هستند تا آسیب پذیری دستگاه ایمنی او نسبت به انگلها و بیماریها. بر این اساس، در پیش گرفتن یک سبک زندگی سلامت بخش، می تواند تا حدی جبران کننده قدرت جسمانی مانند توان دستگاه ایمنی باشد. این خود می تواند رابطه جذابیت جسمانی که خود یکی از نشانگرهای بیرونی قدرت دستگاه ایمنی است را با سلامتی قابل مشاهده، کاهش دهد.

### محدودیت اعمال شده بر شرایط نیاکانی.

دیدگاه محدودیت اعمال شده وابسته به شرایط نیاکانی<sup>۲</sup>، اعتقاد دارد که ممکن است طیفی از تنوع و تفاوت در محیطهای نیاکانی وجود داشته که منجر به شکل گیری ارتباطات نشانه- تناسب<sup>۳</sup> متفاوت در ما، شده باشد. به عبارت روشن تر، به علت تفاوت در الزامات و محدودیتهای بوم شناختی، در محیطهای متفاوت، خصایص متفاوتی، تناسب افراد را تغییر می داده اند. این خود باعث شده تا در محیطهای متفاوت، نشانه های بیرونی متفاوت و متنوعی، پیام آور تناسب باشند. این ارتباطات نشانه- تناسب متنوع، منجر به تکامل و شکل گیری قواعدی برای تصمیم گیری تحت عنوان «قواعد اگر-آنگاه»<sup>۴</sup> شده اند که افراد با یک مجموعه شرایط محیطی معین را بر می انگیزند تا از یک مجموعه ملاکهای جذابیت خاص، استفاده کنند. درحالیکه همین قواعد اگر-آنگاه، موجب می گردند تا افراد با شرایط محیطی متفاوت، از ملاکهای متفاوتی از جذابیت به منظور ارزیابی نظردهی و انتخاب آنچه که جذاب است استفاده کنند (ویدن و ساینی، ۲۰۰۵). قواعد اگر آنگاه، به ما می گویند که اگر شرایط معینی وجود داشته باشد، آنگاه فرد، فلان خصیصه ها یا ویژگی ها را جذاب دانسته و انتخاب می کند. در نهایت، می توان انتظار داشت که در

<sup>1</sup>- Health Psychology

<sup>2</sup>- Contingency-driven ancestrally constrained

<sup>3</sup>- Cue-fitness

<sup>4</sup>- If...then Rules

محیطهای مختلف با قواعد متفاوت، خصیصه‌های متفاوتی با تناسب و سلامتی، همبستگی داشته باشند. بطور نمونه، در محیط‌های داغ و گرم، مکانیسم‌های بدنی حرارت‌زدا، یک مزیت تکاملی تلقی می‌شوند، درحالی‌که در محیط‌های بسیار سرد، سیستم‌های بدنی حرارت‌زا، موجب افزایش تناسب فرد می‌شوند. این مکانیسم‌های متفاوت تناسب‌افزا، موجب شکل‌گیری نشانه‌های بیرونی متفاوتی از نظر جذابیت‌افزایی افراد یک جمعیت در نظر همدیگر، می‌شوند. جذابیت و ادراک آن، می‌بایست مفهومی انعطاف‌پذیر در ذهن ما باشند. علت اینست که یک پیش‌الگوی ثابت برای جذابیت، بصورت غیرضرورانه‌ای، منجر به محدود شدن احتمالات و امکان انتخاب همسر در ما، می‌شود (ابرزوچر و گرامر، ۲۰۱۰) (برای مباحثی در زمینه ارتباط انطباق‌های تکاملی - فردی و ویژگی‌هایی که افراد، زیبا و جذاب می‌یابند رک به سیمون، ۱۹۹۵).

از این رو، پژوهشهایی که به دنبال کشف رابطه جذابیت با سلامتی هستند، باید انتخاب صفات حاکی از جذابیت را تا حدی با خصایصی که در آن محیط معین تناسب‌افزا هستند، منطبق کنند. هر چند بر طبق پژوهشهای انجام شده، شاخصهای جذابیت جسمی یا رفتاری در فرهنگها، محیطها و قومیت‌های مختلف، همپوشانی اساسی دارند اما همان تفاوت‌های اندک هم، می‌توانند بر نتایج تحلیل‌ها و داده‌های منتج از پژوهشهای جذابیت با سلامتی، تاثیرگذار باشند. علاوه بر این، حتی در یک محیط بوم‌شناختی واحد اما در زمانهای مختلف نیز، ممکن است شاهد تغییراتی در ملاکهای جذابیت باشیم. یک مثال معمول، همبستگی میزان پاتوژنهای محیطی با میزان اهمیت‌دهی زنان به جذابیت جسمانی مردان یعنی خصیصه‌ای که احتمالاً حاکی از سیستم ایمنی قوی‌تر است، می‌باشد. این محیطهای متفاوت، می‌توانند رابطه جذابیت ارزیابی شده با سلامتی واقعی را، تغییر دهند.

### **انتخاب طبیعی، غربال‌گری مردان و رابطه جذابیت با سلامتی در آنها.** رابطه بیشتر زیبایی با

سلامت در زنان در پژوهشهایی که این رابطه را سنجیده‌اند و همچنین اهمیت بیشتری که مردان نسبت به زنان، به جذابیت طرف مقابل در زمان انتخاب همسر می‌دهند، منجر به طرح پرسش در مورد چرایی مشاهده چنین پدیده‌هایی شده است. گفته شده که انتخاب طبیعی در طول تکامل و در محیط تکاملی انطباق‌ها، فشار بیشتری بر مردان وارد آورده است. بطور مثال، در طول تکامل، از بین مولفه‌های رقابت جنسی، مولفه رقابت درون‌جنسی که شامل تسلط‌گری و مبارزه با سایر همجنسان خود می‌شود، بر مردان نسبت به زنان، با شدت بیشتری، عمل کرده است (داروین، ۱۸۷۱، سیمونز، ۱۹۷۹) (احتمالاً همین مسئله یکی از دلایل شیوع بیشتر بعضی از بیماریها در زنان نسبت به مردان است). در مقایسه با زنان، درصد بیشتری از مردان، قادر به جذب چندین شریک هستند. همچنین درصد بیشتری از مردان نمی‌توانند هیچ شریکی بیابند. به عبارت دیگر، مردان بیشتر از زنان احتمال دارد که در دو انتهای طیف توانایی جذب شریک قرار گیرند. از این رو احتمال موفقیت تولیدمثلی بسیار زیاد یا بسیار کم در مردان، بیشتر از زنان است. به همین دلیل، مردان تحت فشار انتخاب



جنسی، تا اندازه‌ای قوی‌تر شده و زودتر و با فراوانی و شدت بیشتری، معاشقه و رقابت می‌کنند (آندرسون، ۱۹۹۴؛ میلر، ۲۰۰۰). یکی از علل این مسئله، به رقابت درون‌جنسی شدید مردان برای رسیدن به جنس مونث و فعالیتها و نقشهای مردانه، بر می‌گردد. یک مرد، توانایی رابطه با چندین زن و بارور کردن همه آنها را دارد. به همین خاطر، زنان، نگرانی از جهت در دسترس بودن جنس نر برای انجام و تکمیل تولیدمثل، ندارند. از طرف دیگر، برای مردان، مهمترین مانع یا تسهیل‌کننده تولیدمثل موفق، تعداد شرکای بالقوه در دسترس برای برقراری رابطه جنسی و باروری آنهاست. بنا بر همین دلایل، تلاش برای یافتن جفت یا جفت‌های متعدد در مردان، بیشتر از زنان است. از طرف دیگر، نقش مردان در خانواده‌های محیط تکاملی انطباق‌ها، رابطه‌ای ناگسستنی با قابلیت تأمین معیشت خانواده، محافظت و حمایت از حریم خانواده، گروه، قبیله، قلمرو و غیره، داشته است. این وظایف، منجر به یک فشار تکاملی زیاد بر مردان و حذف مردان ضعیف‌تر، شده است. زنان، هم به دلیل فشارهای کمتر اینچنینی و هم به دلیل ارزشمند بودن از نظر تولیدمثلی، تحت شرایط متنوع‌تر و بیشتری، مورد پذیرش جنس مقابل، خانواده یا گروه قرار گرفته و به همین دلیل، تا حدی فشارهای تکاملی کمتری را تجربه کرده‌اند. فرایندهای فوق، منجر به این شده که در طول نسل‌ها تکامل انسان، مردان، تحت فشارهای تکاملی متعدد و بیشتر و نتیجتاً غربال شدیدتری قرار بگیرند. این خود می‌تواند منجر به این شود که رابطه بین ظاهر جسمی و سلامتی در مردان کنونی، به دلیل پشت سر گذاشتن فشارهای تکاملی شدیدتر و بیشتر و اصطلاحاً غربال‌شده‌تر بودن، کمتر باشد. در این حالت، در طول تکامل انسان، مردانی که تناسب و سلامتی پایین‌تری داشته‌اند بیشتر از زنانی با ویژگیهای اینچنینی، بوسیله غربال انتخاب طبیعی، حذف شده‌اند. این می‌تواند یکی از دلایل پایین بودن رابطه جذابیت با سلامتی در مردان باشد.

### آرایش، جراحی زیبایی و کاهش همبستگی جذابیت - سلامتی هر کتابی که درباره آرایش و

پیرایش است، در واقع یک کتاب راهنماست که به خوانندگان توضیح می‌دهد که چطور شاخص‌های پایدار سلامتی و باروری را برجسته و بارزتر کنید: چهره‌های استروژن‌ریزه شده و ویژگیهای چهره‌ای متقارن، از آن جمله‌اند (گرامر و همکارانش، ۲۰۰۳). این مسئله نشان می‌دهد که کارکرد اصلی آرایش و پیرایش در انسان، نشان دادن و تشدید ویژگیها و خصایص حاکی از سلامتی و باروری در فرد است. این فرضیه مطرح شده که چون بعضی از افراد مورد مطالعه در پژوهشهای سنجش ارتباط جذابیت با سلامتی، از ابزارها و جراحی‌های افزایش‌دهنده زیبایی استفاده می‌کنند، همبستگی‌های آماری که بین جذابیت و سلامتی بدست می‌آیند، تا حدی کاهش می‌یابد. علت هم اینست که در این حالت، جذابیتی که از افراد برآورد می‌شود، جذابیتی است که بصورت مصنوعی افزایش یافته، حال آنکه فرضیات ژنهای خوب، معتقدند که این جذابیت طبیعی است که می‌تواند پیام‌آور تناسب بالاتر و از جمله سلامتی بیشتر باشد. تعدادی از افراد، با تغییر در زیبایی خود از طریق آرایش و پیرایش، نمره خود در میزان جذابیت را ارتقا می‌دهند، حال آنکه قادر به افزایش دادن نمره

خود در شاخص های سلامتی نیستند و به همین دلیل، همبستگی بین جذابیت با سلامتی را مخدوش کرده و پایین می آورند. در اینجا، تاثیر آرایش و پیرایش افراد بر همبستگی های مشاهده شده بین جذابیت و سلامتی، یک تاثیر آماری است. بر همین اساس، بعضی از محققین ادعا کرده اند که پیشرفت های فن آوری، بخشی یا حتی همه ارتباطی که در گذشته بین نشانه های حاکی از سلامتی مانند جذابیت و پیامدهای مربوط به سلامتی وجود داشته است را، از بین برده اند (مانند ثورنپیل و گرامر، ۱۹۹۹؛ جونز و همکارانش، ۲۰۰۱). در این زمینه، پژوهشهایی که تاثیر این پیشرفتهای فن آوری بر میزان ارتباط بین جذابیت و سلامتی را می سنجد، روشن گر و کمک کننده هستند.

### جستاری پژوهشی. زیبایی زنان از نظر مردان و ریشه های تکاملی آن

«زنان به این علت آرایش می کنند که می دانند چشم مردان، تکامل یافته تر از مغز آنهاست!».

در این کتاب، به دلیل ماهیت و هدف آن، اساساً به زیبایی در مردان از نظر زنان و چرایی آن از منظر تکاملی پرداختیم و به همین خاطر، مولفه های سازنده زیبایی در زنان از نظر مردان را مورد بحث قرار نداریم. در این بخش، مختصری نیز به این موضوع می پردازیم. ریشه های تکاملی زیبایی زنان از نظر مردان، اساساً مشابه با همان اصول تکاملی جذابیت در مردان است. به این معنی که طبق یافته ها و تحلیل های تکاملی، زیبایی زنان، پیام دهنده قابلیت باروری و تولید زاده های دارای تناسب تکاملی یعنی قدرت بقا و تولیدمثل است. شاخص های جذابیت بدنی در زنان، عبارتند از: چهره متمایل به زنانگی نمایی ظاهری، چشمان نسبتاً درشت (نسبت به میانگین اندازه چشمان زنان دیگر در یک جمعیت معین)، بافت پوست شفاف و بدون جوش (رنگ پوست، لزوماً و به تنهایی تاثیری در افزایش جذابیت چهره ای ندارد)، چانه کوچک، گونه های برجسته، چشمان غیر فرورفته، لبهای پرگوشت<sup>۱</sup>، موهای پرپشت و براق، رنگ موی بلوند (در نژادهای اروپایی)، صدای زیر، نسبت کمر به لگن<sup>۲</sup> مناسب (پهنای کمر تقسیم بر لگن)، نسبت وزن به قد مناسب<sup>۳</sup>، و سینه های نسبتاً بزرگ و محکم. با مرور این شاخص ها، متوجه می شوید که آنها، همانهایی هستند که زنان، هر ساله میلیونها دلار هزینه می کنند تا جذابیت آنها را در خود، از طریق آرایش، پیرایش و جراحی های زیبایی، افزایش دهند. آنها رژه لب استفاده می کنند تا لبان خود را پر خون و پرگوشت نشان دهند؛ انواع کرم ها برای اینکه بافت پوست، سالم تر، جوان تر و شفاف تر به نظر برسد؛ رنگ مو برای اینکه موهای سفید یا خاکستری را که نشانه افزایش سن است بپوشانند و... لباسهایی که زنان می پوشند نیز، همان قسمتهایی از بدنشان را مورد تاکید، برجسته سازی و در چشم آمدن قرار می دهند که شاخص هایی از تناسب تولیدمثلی و زنانگی نمایی آنها هستند (دورانتی و همکاران، ۲۰۰۸؛ رودر، برور و فینک، ۲۰۰۹؛ هاسلتون و همکاران، ۲۰۰۷).

<sup>۱</sup>- Full lips

<sup>۲</sup>- Waist to Hip Ratio (WHR)

<sup>۳</sup>- Body Mass Index (BMI)

بطور کلی و به عنوان یک اصل زیربنایی، این ویژگی‌ها، پیام‌آور قابلیت باروری و زادآوری موفق کوتاه-مدت یا درازمدت، هستند. بطور نمونه، شاخص نسبت کمر به لگن (WHR) که از نسبت پهنا و عرض کمر به پهنای لگن بدست می‌آید، یکی از ویژگی‌های مهم از نظر مردان در تعیین جذابیت بدنی زنان است. یکی از مزایای شاخص کمر به لگن پایین‌تر، زایمان موفق‌تر است. زنانی که لگن‌هایی دارند که اندکی پهن‌تر از کمر آنهاست، از نظر آناتومیکی، صاحب لگن‌هایی هستند که امکان به دنیا آمدن سالم فرزندان را، بیشتر می‌کند. حتی در دنیای فعلی نیز، این خصیصه با تعداد زایمان‌های موفق در زنان، همبستگی داشته است. اگرچه که عمل جراحی سزارین، مشکل زایمان دشوار را در بسیاری از موارد برطرف کرده اما مکانیسم‌های ترجیحی انتخاب همسر یا شریک جنسی در مردان، زاده انطباق‌های تکاملی پدربزرگان آنها و مربوط به میلیون‌ها سال زندگی تکاملی است که در آن، خبری از روش‌های پیشرفته پزشکی مانند سزارین نبوده است. آن دسته از پدربزرگ‌های ما که ژنی را داشته‌اند که مسبب ایجاد ترجیح جنسی نسبت کمر به لگن پایین یعنی کمری باریک‌تر از لگن در زنان بوده، قادر به تولیدمثل موفق‌تر، داشتن زاده‌های بیشتر و نتیجتاً گسترش این ژن‌های مسبب ترجیح چنین خصیصه‌ای در پسران نسل‌های آینده، می‌شدند. مردان چشم‌چران فعلی، این ژن‌ها را از همین پدربزرگ‌ها به ارث برده‌اند که باعث می‌شود بطور مداوم، به رصد این ویژگی بدنی در زنان پرداخته و جذب آن شوند. آنها همچنان حریصانه نسبت کمر به لگن پایین در زنان را پایش کرده و آن را جذاب می‌یابند. البته، علاوه بر موفقیت بیشتر در زایمان، نیمرخ هورمونی زنان دارای نسبت کمر به لگن پایین‌تر، حاکی از سلامتی و باروری بالاتر در آنهاست. نسبت کمر به لگن بالاتر (ناجذاب‌تر) در زنان، با باروری دیرتر، بیماری قلبی و مشکلات غدد درون‌ریز، رابطه دارد (باس، ۲۰۱۲). بخشی از علت موج سینوسی که بعضی از خانم‌ها، در موقع راه رفتن در کوچه و بازار در پایین‌تنه خود ایجاد می‌کنند، به جذابیت همین متغیر در نزد مردان، بر می‌گردد. رژه رفتن به این شیوه، می‌تواند روشی برای جلب کردن توجه سایر مردان و نشان دادن این شاخص بدنی به آنها، باشد (شهرت جنی فرلوپز خواننده مشهور آمریکایی، تا حد زیادی ناشی از جذابیت همین شاخص بدنی در او است). زنان نیز، کاملاً از این ترجیح جنسی مردان، آگاهی دارند. آنها، علاوه بر اینکه سعی می‌کنند از طریق کفش پاشنه بلند، طراحی لباس‌هایی که می‌پوشند، ورزش و سایر روش‌ها، جذابیت این خصیصه را در خود افزایش دهند. آنها، همچنین، به این خصیصه در سایر رقبا، که به همسرانشان نزدیک می‌شوند توجه کرده و واکنش نشان می‌دهند. بطور مثال، زنان، دیگر زنانی که دارای نسبت کمر به لگن پایین هستند را، برای روابط با همسرانشان، تهدیدکننده‌تر ارزیابی می‌کنند تا زنانی که از این نظر، جذابیت کمتری دارند (دیجکسترا و بونک، ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۲). در زنان، تاکید بر نواحی میانی بدن و از جمله لگن در انواع سبک‌های رقص نیز، به نظر نمی‌رسد که بدون ارتباط با این ویژگی باشد. رقص، می‌تواند شیوه خوبی برای اینکه فرد، خصایص بدنی مرتبط با تناسب تولیدمثلی را، به شرکای بالقوه جذاب، نشان دهد، باشد.

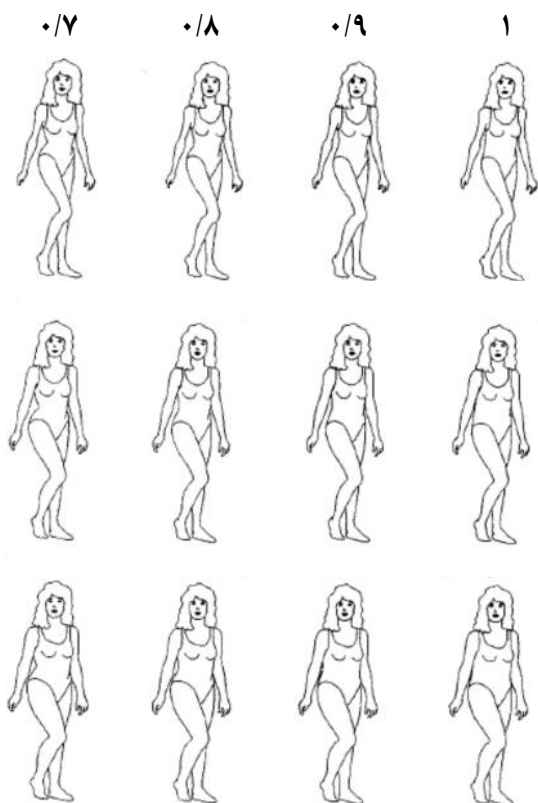
در زنان، وضعیت هورمونی مطلوب، ساختار ژنتیکی مقاوم‌تر نسبت به انگل‌ها و تولیدمثل موفق‌تر که جزو مولفه‌های تناسب کلی فرد هستند، با جذابیت چهره‌ای مرتبط بوده‌اند. برای زنان (برخلاف مردان)، چهره جذاب‌تر از نظر طیف زنانگی - مردانگی، چهره‌ای است که به سمت قطب زنانگی‌نمایی گرایش دارد. مشخص شده که هر چقدر که خصایص مردانگی‌نمایی در یک زن افزایش می‌یابد، مشکلات هورمونی، چرخه قاعدگی

نامنظم و مشکلات در باروری، افزایش می‌یابند. در زنان، هورمون استروژن احتمالاً همان پیامی را دارد که تستوسترون در مردان به عهده می‌گیرد. نسبت استروژن به تستوسترون، یکی از شاخص‌های فیزیولوژیکی همبسته با جذابیت، سلامت جسمی و باروری زنان، بوده است. استروژن، با ویژگیهای افزایش‌دهنده جذابیت جسمی در زنان مانند چهره زنانه‌نماتر مرتبط است (رک به اسمیت و همکاران، ۲۰۰۵).

سایر خصایص چهره‌ای و بدنی نیز، به نوعی پیام‌آور باروری و فرزندآوری کوتاه‌مدت و درازمدت بالاتر، توانایی بقای بیشتر و داشتن ژنهای تناسب‌افزاتر هستند، هرچند که هر کدام از آنها، می‌توانند مولفه‌های متفاوتی از تناسب فرد را پیام‌رسانی کنند. یکی از نکات مطرح درباره ریشه‌های انطباقی جذابیت در زنان، اینست که، هر چند که شاخص‌های زیبایی در زنان هم، همانند مولفه‌های جذابیت در مردان، پیام‌آور تناسب در بقا یا تولیدمثل موفق هستند اما مولفه‌های این تناسب در مورد دو جنس، تا حدی متفاوت‌اند. بطور نمونه، محققان معتقدند که جذابیت چهره‌ای، علامت‌دهنده جنبه‌های متفاوتی از کیفیت تناسبی در زنان و مردان است (رک به هیوم و مونتگومری، ۲۰۰۱). همچنین بخاطر تفاوت نقشهای جنسی در دو جنس، مردان و زنان مجبور بوده‌اند که تا حدی به شاخص‌های جسمی و رفتاری متفاوتی توجه کنند و این می‌تواند منجر به این شود که در ملاکهای جذابیت و حتی یک نوع واحد از جذابیت مانند جذابیت جسمی، دو جنس به دنبال ویژگیهای تا اندازه‌ای متفاوت باشند. بطور مثال، هر چند که نسبت کمر به لگن در مردان نیز، با ارزیابی از جذابیت آنها رابطه دارد اما این رابطه در مردان نسبت به زنان، کمتر است. در مورد نسبت شانه به کمر، وضعیت برعکس می‌شود.



**تصویر ۳-۴: تقارن چهره‌ای در زنان.** چهره سمت راست، نسخه ویرایش شده‌ای از عکس گرفته شده از یک چهره طبیعی (چهره سمت چپ)، است. همانطور که مشخص است چهره سمت راست، تقارن بیشتری نشان می‌دهد. همانطور که در بخش مرور پژوهشها نیز آوردیم، اهمیت تقارن چهره‌ای، در ارزیابی مردان از جذابیت زنان، کمتر از اهمیت آن در ارزیابی زنان از مردان است.



**تصویر ۴-۴: نسبت کمر به لگن، وزن و ارزیابی از جذابیت بدنی زنان.** در هر ردیف از تصویر روبرو، چهار نمای بدنی با نسبت های کمر به لگن متفاوت، اما در یک طیف وزنی را مشاهده می کنید. نسبت کمر به لگن، از تقسیم کردن پهنای دور کمر به دور لگن، بدست می آید. ردیف اول (از بالا)، نماهای بدنی با وزن پایین-تر از حد طبیعی، ردیف دوم، بدنهای با وزن طبیعی و ردیف سوم، بدن های با وزن بالاتر از حد بهنجار را نشان می دهند. سینق (۱۹۹۳)، در پژوهش خود، از این محرکات تصویری برای سنجش نسبت کمر به لگن بهینه در زنان از نظر مردان، استفاده کرد. در هر دو طیف وزنی کمتر از بهنجار و بهنجار (ردیفهای اول و دوم)، میزان ۰/۷، بیشترین نمره را از نظر جذابیت ارزیابی شده، به خود اختصاص می داد. در کل سه ردیف از این محرکات تصویری، نسبت کمر به لگن ۰/۷ از ردیف با وزن بهنجار، بیشترین درصد ارزیابی جذابیت را داشت. همچنین، مردان در مجموع، بدن های با نسبت کمر به لگن پایین تر را سالم تر، از نظر جنسی برانگیزاننده تر، جوان تر<sup>۱</sup> و بیشتر متمایل و قادر برای داشتن بچه، ادراک می کردند.

هر چند که شخصیت و ویژگیهای رفتاری نیز برای مردان مهم هستند اما در کل، ویژگیهای شخصیتی، جزو مواردی هستند که برای مردان نسبت به زنان، اهمیت کمتری دارند. رابطه بین خصایص شخصیتی در زن با رضایت زناشویی مرد نیز، کمتر از بر عکس آن گزارش شده که حاکی از همین مسئله است. به هر حال، همانند زنان، مردان نیز ممکن است در یک شریک کوتاهمدت یا درازمدت، خصایص رفتاری متفاوتی را بپسندند. آنها معمولاً زنان خویشتندار، متین، باوقار و بازداری شده را برای روابط درازمدت و به عنوان همسر می پسندند. با این کار، از هدر رفتن انرژی، وقت و هزینه خود برای بزرگ کردن زاده های مردان دیگر، مطمئن تر می شوند. در عوض، تصور ارتباط جنسی با یک شریک جنسی کوتاهمدت که به چیزی به غیر از اطفای شهوت خود نمی اندیشد، از جمله خیالبافی های جنسی مورد علاقه آنهاست که بیشتر در مورد انتخاب شریک برای یک رابطه کوتاهمدت جنسی، صدق می کند.

مردان، هم برای ارتباطات کوتاهمدت و هم برای روابط درازمدت، به جذابیت جسمانی اهمیت می دهند. اما چنانچه قرار باشد که بین جذابیت بدنی و چهره ای، یکی را انتخاب کنند، تصمیم خود را مطابق با بافت رابطه تنظیم می کنند. آنها ممکن است برای یک رابطه کوتاهمدت، جذابیت بدنی را به جذابیت چهره ای ترجیح دهند، اما برای یک رابطه درازمدت، اولویت را به جذابیت چهره ای دهند (کانفر و همکاران، ۲۰۱۰). این تفاوت در ملاک انتخاب، از این جهت انطباقی است که جذابیت بدنی یک زن، حکایت از قابلیت باروری فعلی و موجود او دارد، درحالیکه جذابیت چهره ای او، از قابلیت تولیدمثلی و باروری او برای درازمدت، خبر می دهد. اینکه مردان برای یک رابطه کوتاهمدت، به قابلیت تولیدمثلی فعلی و برای یک رابطه مدت دار، به قابلیت

<sup>1</sup> - Youthful-looking

تولیدمثلی در طولانی مدت می‌اندیشند باعث می‌شود تا از طریق داشتن بیشترین فرصت‌های مناسب برای زادآوری، به حداکثر موفقیت تولیدمثلی برسند. برخلاف زنان که برای روابط کوتاه‌مدت خود، ملاکهای سخت-گیرانه‌تری را وضع می‌کنند، ملاکهای مردان برای روابط کوتاه‌مدت نسبت به درازمدت، سهل‌گیرانه‌تر می‌شود. آنها ممکن است در روابط کوتاه‌مدت، به حد پایین‌تری از ملاکهای جفت‌گزینی مانند جذابیت جسمانی، راضی شوند.

### ریشه‌های تکاملی تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان

در این قسمت، پازل مربوط به چرایی تکاملی نوسانات و تغییرات در ترجیحات جنسی زنان را، با جواب دادن به این سئوالات کامل می‌کنیم: الف) چرا زنان و بخصوص زنان دارای یک رابطه قبلی، عمدتاً در اواسط چرخه قاعدگی است که روابط کوتاه‌مدت جنسی را ترجیح می‌دهند؟ ب) چرا ملاکهای زنان برای انتخاب یک شریک جنسی کوتاه‌مدت با ملاکهای آنها برای انتخاب یک همسر درازمدت، متفاوت می‌شود؟ برای جواب دادن به این سئوالها باید یک سری از چالش‌های پیش‌روی زنان نیاکانی برای داشتن تولیدمثل موفق را مرور کرده و به تعدادی دیگر از سئوالات، پاسخ دهیم.

در اینجا، چالش‌های پیش‌روی زنان اجدادی‌مان را برای رسیدن به حداکثر موفقیت تولیدمثلی و راه-حل‌های عملی که می‌توانسته‌اند در پیش بگیرند، مورد بررسی قرار می‌دهیم. همانطور که در فصل سوم گفتیم، تولیدمثل موفق، برای یک مرد بالغ، مستلزم یافتن شریک جنسی راضی به ارتباط جنسی، برقراری ارتباط جنسی و امید به اینکه این آمیزش‌های جنسی، منجر به حاملگی و باروری شوند، است. برای افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی، یک مرد، می‌بایست دفعات آمیزش جنسی و تعداد شرکای جنسی خود را افزایش دهد. هر چه قدر که دو متغیر فوق افزایش بیابند، موفقیت تولیدمثلی یک مرد نیز بیشتر می‌شود. افزایش تعداد شرکا، به معنای افزایش مساحت زمین‌هایی است که یک مرد می‌توانسته در آنها بذر خود را گسترانده و تبدیل به کشت موفق یعنی فرزندان زاده شده، بکند. از طرف دیگر، هر زن بطور نظری و نه کاملاً عملی، در هر سال، حداکثر یک بار، قادر به باروری و زادآوری است. در مورد زنان، میل جنسی زیاد، یعنی یکی از راهکارهای جنسی اصلی مردان برای افزایش تولیدمثل موفق، کارایی نداشته است. زنان، فقط قادر به زادآوری یک فرزند در سال هستند، حتی اگر در طول این یک سال، بارها اقدام به مقاربت جنسی کنند. اگر به نه ماه زمان حاملگی، مدت زمان لازم برای پیدا کردن شریک جنسی، مدت زمانی که طول می‌کشد تا بالاخره آمیزش جنسی با این شریک، منجر به حاملگی شود و مدت زمان لازم برای سپری شدن بعد از زایمان به منظور رسیدن به توانایی برای حامله شدن بعدی را هم اضافه کنیم، متوجه می‌شویم که هر زن در کل زندگی تولیدمثلی خود که از حدود نوجوانی تا حدود ۳۵ تا ۴۰ سالگی طول می‌کشد، فقط قادر به تولید تعداد کمی

فرزند است. یک زن، حتی در صورت استفاده از حداکثر توانایی تولیدمثلی خود، کمتر از یک مرد، قادر به زادآوری است. از طرف دیگر، تنوع طلبی جنسی افراطی نیز برای یک زن، راهکاری موفقیت‌افزا تلقی نمی‌شود زیرا ارتباط با یک یا ده مرد، به هر حال منجر به فقط حداکثر یک حاملگی در سال می‌شود. البته خواهیم دید که تنوع طلبی جنسی، همان راهکاری است که بوسیله زنان و به منظور حل چالش‌های مربوط به تولیدمثل موفق استفاده شده اما شکل و حد و حدود آن، با تنوع طلبی در مردان، تا حدی متفاوت است. مسئله دیگر اینکه، زنان با مشکل ترس از عدم اطمینان از والد فرزند خود بودن مواجه نیستند. یک زن، برخلاف یک مرد، همیشه مطمئن است که فرزند درون شکمش، فرزند خودش است. بدین معنی که او با هر مردی که ارتباط برقرار کند، به هر حال مطمئن است که نیمی از ژنهای فرزندش، متعلق به خودش است. به همین خاطر، برای یک زن، نگرانی از این بابت که آمیزشهای متعدد و مکرری با همسرش داشته باشد تا از مادر فرزند خود بودن اطمینان حاصل کند، معنایی ندارد.

دیدیم که دو راهکار میل جنسی و تنوع طلبی زیاد، استراتژی‌های موفقیت‌افزا برای تولیدمثل بیشتر در زنان نبوده‌اند. زنان برای اینکه تولیدمثل موفق داشته باشند، فقط با محدودیت‌های زیستی که حداکثر زادآوری را در آنها محدود می‌کرده، مواجه نیستند. تولید و زادآوری فرزندان که اولاً سالم بوده و بتوانند به سن تولیدمثل برسند تا ژنهای مادر را توزیع کنند و دوماً، محیطی که غنی و حمایت‌کننده بوده و چنین فرزندان را به سن تولیدمثل برساند، از جمله دیگر چالش‌هایی است که تکامل بر سر راه زنان و به منظور رسیدن به تولیدمثل موفق گذاشته است. محدودیت‌های زیستی، قابل رفع نیستند اما زنان در مورد چالش‌های دسته دوم، چندین راهکار را می‌توانستند در پیش بگیرند. در زیر، راهکارهای ممکن و میزان عملی بودن و موفقیت آنها را مرور کرده و مشخص می‌کنیم که نهایتاً چه استراتژی‌های جنسی در زنان، به منظور حل این چالش‌ها، تحول یافته است.

الف) انتخاب همسری که هم ویژگی‌های جسمی و رفتاری قابل توارث تناسب‌افزا داشته باشد و هم فراهم‌کننده خوبی از نظر نیازهای اقتصادی و حمایتی فرزندان باشد.

راهکار بالا، کامل‌ترین و جامع‌ترین استراتژی جنسی است که جنس مونث می‌توانسته در پیش بگیرد تا بر چالش‌های نیاز به ژن تناسب‌افزا و نیاز به محیط حمایت‌کننده، غلبه کند. وجود مردی که از نظر ژنتیکی، دارای ژنهای جسمی و رفتاری تناسب‌افزا باشد، باعث می‌شود تا جنس مونث از به ارث رسیدن این ژنها به فرزند درون شکمش، اطمینان حاصل کند. فرزند داری ژن‌های متناسب‌تر، یعنی فرزند با بقا و تولیدمثل موفق تر و این یعنی گسترش بیشتر ژن‌های مادر. مادرانی که چنین انتخابی نکنند، ژن‌های تعیین‌کننده انتخاب هایشان را بوسیله خودشان، گور می‌کنند. از طرف دیگر، همسری که از نظر اقتصادی - اجتماعی و فراهم‌آوری منابع، شرایط مناسبی داشته باشد، می‌تواند منبع با کیفیتی برای فراهم کردن منابع مورد نیاز برای پرورش یک فرزند باشد. بزرگ شدن فرزند و رسیدن به سن تولیدمثل، فقط وجود ژنهای متناسب و با کیفیت را طلب

نمی‌کند بلکه نیازمند محیطی غنی هم هست؛ قویترین معده‌ها هم، نیاز به غذای مناسبی دارند که قابل هضم باشد!

در پیش گرفتن راهکار بالا از طرف جنس مونث، در عین جامع و مکفی بودن، خود با چالش‌هایی همراه است. اولین چالش، به محدودیت تعداد مردانی بر می‌گردد که حائز هر دو ویژگی باشند. توزیع ژن‌های متناسب و همچنین توزیع منابع در بین مردان، به نحوی است که امکان دسترسی همه زنان برای اینکه به مردانی با هر دو خصیصه دست بیایند را محدود می‌کند. فرض کنید که در یک جامعه ۱۰۰ نفری، فقط ۲۰ نفر از مردان هستند که منابع مورد نیاز و ژنهای تناسب‌افزا را که از طریق جذابیت جسمانی و رفتاری آنها نشان داده می‌شود، به قدر ایده‌آل و مطلوب، دارا هستند. با این حساب، در یک جامعه تک‌همسرانه، فقط ۲۰ زن از بین ۱۰۰ زن موجود در این جامعه، می‌توانند این استراتژی را انتخاب کنند. با در نظر گرفتن اینکه در اکثریت قریب به اتفاق جوامع، تعداد زنان در دسترس برای ازدواج، از تعداد مردان موجود بیشتر است، باز هم دسترسی زنان برای بدست آوردن این مردان، کمتر می‌شود. تعداد بیشتر زنان، نسبت به مردان، بخصوص در جوامع نیاکانی ما، احتمالاً بسیار چشمگیرتر هم بوده زیرا شرایط دشوار زندگی، جنگهای همیشگی، خطرات و سختیهای فراهم آوری منابع مادی برای خانواده و رقابت درون‌جنسی شدید بین مردان برای رسیدن به منابع و زن و سایر علل، موجب می‌شده تا تعداد مردان، همیشه کمتر از زنان باشد. هر چند در جوامع اولیه نیاکانی ما، تک همسری تنها نظام رایج همسرگزینی و زندگی مشترک نبوده و چند همسری، احتمالاً بطور رایجی وجود داشته اما حتی در صورت وجود چندزنی گسترده هم، هر مردی به علت محدودیتهای موجود در فراهم آوری منابع، نمی‌توانسته تعداد زیادی از زنان را با هم‌دیگر و بطور همزمان سرپرستی و اداره کند. در مجموع، فقط تعداد اندکی از زنان می‌توانند مردانی را به عنوان همسران درازمدت داشته باشند که هم از نظر اقتصادی-اجتماعی و هم از نظر جذابیت جسمانی، در سطح بالا قرار می‌گیرند. دلایل و مسائل فوق باعث می‌شود تا زنان به فکر راهبردهای جفت‌یابی و جنسی دیگری باشند.

نکات مطرح شده فوق، جواب یک سؤال رایج در مورد تبیینات تکاملی ترجیحات زیبایی‌شناختی زنان را می‌دهند. این سؤال اینست: اگر زنان، مردان جذاب از نظر جنسی را به عنوان شرکای جنسی و پدران زیستی فرزندان خود ترجیح می‌دهند، پس چرا به عنوان همسر، فقط این دسته از مردان را انتخاب نمی‌کنند؟ پاسخ را با توجه به نکات گفته شده در بالا، بیان می‌کنیم. آنها قطعاً این طور انتخاب می‌کنند و تمایل دارند که اینگونه انتخاب کنند اما چندین مانع، موجب عملی شدن این ترجیح برای همه آنها می‌شود. شرایط حاکم بر بازار همسرگزینی و اقتصاد حاکم بر بازار جنسی، منجر به این می‌شود که بسیاری از زنان، از داشتن شوهران جذاب یا بسیار جذاب از نظر جسمی و جنسی، محروم بمانند. همانطور که گفته شد، تعداد این مردان و جذابیت جسمی و کلی خود این زنان، از عوامل موثر در این اقتصاد حاکم بر بازار همسرگزینی است. مسئله دیگر، به رقابت درون‌جنسی خود زنان برای کسب چنین مردانی و همچنین سایر شرایط این مردان، بر می-



گردد. مردان جذاب از نظر جنسی، خواهان های زیادی دارند و این مسئله، حفظ و نگه داری درازمدت این مردان را برای بسیاری از زنان، دشوار می کند. هر زنی با هر شرایطی نمی تواند بر تعهد و عشق درازمدت یک مرد جذاب یا بسیار جذاب از نظر جسمی و جنسی، امید داشته باشد. تولیدمثل موفق و فرزندپروری بهینه، فقط ژن های مطلوب را نمی طلبد و مستلزم شرایط محیطی مطلوب هم، هست. حال آنکه، احتمال غایب شدن یک پدر جذاب بیشتر است تا یک پدر کمتر جذاب.

به سراغ دومین راه حلی که زنان بطور بالقوه می توانستند برای حل چالش موفقیت تولیدمثلی بهینه، در پیش بگیرند، می رویم.

ب) داشتن همسری که ژن های تناسب افزا (بخوانید داشتن خصایص جسمانی و رفتاری جذاب از نظر جنسی برای زنان) را داشته باشد اما از نظر منابع مادی، چندان عالی رتبه نباشد.

فراموش نکنید متناسب ترین ژن های متناسب در انسان، در نهایت می توانند قدرت، کفایت و توانایی جسمانی و ذهنی یک فرد را تا حدی افزایش دهند. رویین تنی یا شکست ناپذیری، مختص داستانهای تخیلی است و ارتباطی با واقعیت ندارد. حتی در صورت داشتن شرایط سرشتی و بیولوژیکی لازم برای بقا و تولیدمثل، ما نیاز به محیطی داریم که شرایط را برای پرورش و شکوفایی قابلیت های منجر شونده به بقا و تولیدمثل موفق، آماده و مهیا کنند. محیط های دشوار، هر ارگانسیم قوی را از پا در می آورند. داشتن همسری که ژن های قابل توارث با کفایتی را به فرزند یک زن می دهد اما نمی تواند و یا نمی خواهد، در فراهم آوری شرایط محیطی برای پرورش این فرزندان، نقش موثری ایفا کند، می تواند منجر به از دست رفتن کلی بازده تولیدمثلی یک زن شود. اگر چه که، علی رغم دشواریهای مربوط، ممکن بوده که این استراتژی بوسیله عده ای از زنان و به هر علتی (از جمله کسب منابع مادی به طریقی دیگر و ...) مورد انتخاب قرار می گرفته اما محیط سخت تکاملی، اجازه و مجال گسترش این راهبرد را به دلیل غیرانطباقی بودن آن نمی داده است.

ج) انتخاب مردی که می تواند و می خواهد، منابع مادی و غیرمادی مانند تربیت کردن، ابراز عاطفه، و سایر انواع حمایت را برای فرزندان فراهم کند اما دارای ژن های تناسب افزای جسمی یا رفتاری ایده آل نیست. داشتن فرزند یا فرزندان از مردی که ممکن است ناتوانیهای خاصی را به زاده ها منتقل کند، می تواند زحمتهای یک زن برای پرورش این فرزند را خنثی کند. یک فرزند ناتوان از نظر جسمی یا رفتاری (توجه کنید که ملاک توانایی یا ناتوانی در اینجا، سازگاری با محیط تکاملی انطباق هاست)، حتی در صورت فراهم بودن شرایط مناسب، ممکن است نتواند بقا یافته و توزیع ژن های مادرش را تضمین کند.

د) آخرین راهکار یا استراتژی این است که یک زن، به هر دو ژن تناسب افزا و محیط حمایت کننده برسد، اما نه به شیوه راهکار اول بلکه از طریق «سیاست جنسی دوگانه».

## سیاست جنسی دوگانه

«دیشب، روی پله‌های معبد، زنی را دیدم که میان دو مرد نشسته بود. یک روی

چهره‌اش رنگ پریده بود و روی دیگرش، برافروخته»

(جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه روی پله‌های معبد).

افزایش‌دهنده‌های جذابیت چهره‌ای، بدنی و رفتاری در مردان، عمدتاً در اواسط چرخه قاعدگی زنان یا در خلال روابط کوتاه‌مدت، خاصیت برانگیزانندگی جنسی دارند و نه در زمانهای دیگر. زنان عموماً نه تنها چهره‌های جذاب‌تر از نظر جنسی را به عنوان شرکای درازمدت ترجیح نمی‌دهند، بلکه در طول چرخه قاعدگی هم، فقط در زمانهایی که احتمال باروری بالاست، چنین ترجیحاتی را نشان می‌دهند. اگر این نظر درست باشد که بطور کلی، جذابیت در مردان، پیام‌دهنده تناسب و سلامتی تا حدی توارث‌پذیر است، این سؤال پیش می‌آید که چرا زنان عمدتاً در اواسط چرخه و نه در همه مراحل چرخه قاعدگی، به جذابیت واکنش نشان می‌دهند. اگر جذابیت جسمی در مردان، پیام‌آور تناسب احتمالی بالاتر حداقل تا حدی ژنتیکی است، پس چرا تکامل زنان به گونه‌ای نبوده که ترجیحی پایدار برای چنین صفاتی داشته باشند؟ چرا تمایل زنان به معاشقه با مردان جذاب از نظر جسمی، ترجیحی پایدار که در سراسر چرخه دوام داشته باشد، نیست؟ هیچ زنی، از ازدواج با مردی جذاب و زیبا، اکراه ندارد. اما همانطور که گفتیم، چنین چیزی، برای همه زنان، نه کاملاً مقدور و نه حتی چندان مطلوب است. از نظر آماری، فقط تعدادی از مردان هستند که از نظر جذابیت در بالای طیف زیبایی قرار می‌گیرند و این مسئله امکان دسترسی دائم همه زنان به همسرانی جذاب را آماری محدود می‌کند. علت دیگر، به مطلوب نبودن چنین انتخابی وابسته است تا مقدور نبودن. همانطور که گفتیم، مردان جذاب از نظر جنسی، ممکن است همسران درازمدت یا پدرانی خوب و لایق نباشند. بین میزان تستوسترون بدن یعنی همان هورمونی که با جذابیت یک مرد ارتباط دارد با ویژگیهای شخصیتی منفی، همبستگی مشاهده می‌شود. تستوسترون بالاتر در مردان، خود را در ویژگیهای جسمی مانند چهره مردانه‌نماتر و متقارن‌تر، بدن عضلانی‌تر، شانه‌های پهن‌تر، صدای بم‌تر و رفتارهای تسلط‌طلبانه بیشتر یعنی همان ویژگیهای ترجیحی زنان در اواسط چرخه قاعدگی و برای روابط کوتاه‌مدت جنسی، نشان می‌دهد. از طرف دیگر، سطح تستوسترون در مردان، با رفتارها و ویژگیهای شخصیتی منفی مانند تمایل کمتر به ازدواج و تمایل بیشتر به روابط کوتاه‌مدت، طلاق بیشتر، مشکلات زناشویی بیشتر، و تعدادی از ویژگیهای شخصیت ضداجتماعی مانند سطح همکاری پایین‌تر، صمیمیت<sup>۱</sup> و عاطفی‌بودن<sup>۲</sup> پایین‌تر و صداقت کمتر، همبستگی دارد. مردان با سطح تستوسترون بالاتر، سرمایه‌گذاری کمتری بر روابط و کودکان داشته و کمتر احساس می-

<sup>۱</sup>- Warmth

<sup>۲</sup>- Emotionality

کنند که هنگام گریه نوزاد باید پاسخگو باشند (به نقل از دی برونی و همکاران، ۲۰۱۰). میزان پرخاشگری کلامی و فیزیکی، فریبکاری و خیانت نیز، در مردان با سطح تستوسترون بالاتر، بیشتر است. همچنین، مشخص شده که مردان جذاب از نظر جسمی، وقت بیشتری را بر تلاش برای جفت‌گزینی می‌گذارند تا تلاش برای پرورش فرزندان (به نقل از چو و همکاران، ۲۰۰۷). وجود چنین مشکلاتی، امکان مناسب بودن انتخاب چنین مردانی به عنوان شرکای درازمدت را کم می‌کند. این مسئله برای زنانی که قادر نیستند یک مرد جذاب را، در یک رابطه درازمدت و بصورت پایدار نگه دارند مانند زنانی که خود جذابیت جسمانی پایینی دارند، تشدید هم می‌یابد. در این زمان، این مردان طبقه دوم هستند که کاندیداهای مناسبی برای همسر بودن، تلقی می‌شوند. اما این خود دوباره سرآغاز ماجرای دیگری است؛ داشتن موفقیت تولیدمثلی یعنی داشتن فرزندان که هم ساختارهای زیستی و ژنتیکی متناسبی داشته باشند و هم محیط مناسبی برای پرورش این فرزندان وجود داشته باشد. راه حلی که تکامل منجر به تحول یافتن آن در زنان به منظور حل مشکلات فوق شده، استراتژی جنسی دوگانه است.

تغییر در ترجیحات مربوط به ملاکهای یک شریک جنسی جذاب که به موازات چرخه قاعدگی مشاهده می‌شود و همچنین تفاوت در ملاکها و ترجیحات زنان در هنگام انتخاب شریک جنسی کوتاه‌مدت در مقابل همسر درازمدت، منجر شده تا به شیوه انتخاب همسر بوسیله زنان، اصطلاحاً استراتژی انتخاب همسر دوگانه<sup>۱</sup> (یا مختلط) یا سیاست جنسی دوگانه<sup>۲</sup> گفته شود (گانگستاد و سیمپسون، ۲۰۰۰). عبارت «استراتژی جنسی دوگانه»، به این معنی نیست که یک زن در روابط خود، مردان را لزوماً و فقط به دو دسته تقسیم می‌کند و یا ترجیح می‌دهد در هر زمان، فقط با دو مرد، رابطه داشته باشد. یک زن ممکن است با چندین مرد رابطه داشته و در هر رابطه‌ای، به ارضای یک نیاز (جنسی، مادی، عاطفی و ...) بپردازد. عبارت استراتژی جنسی دوگانه یا مختلط، اشاره‌ای کلی به در پیش گرفتن راهبردهای متفاوت برای انتخاب همسر برای رابطه درازمدت و انتخاب شریک جنسی برای رابطه کوتاه‌مدت، دارد. به عبارت دیگر، عبارت استراتژی جنسی دوگانه، ناظر به تفاوت ملاکهای ترجیحی و انتخابی زنان برای دو نوع از رابطه، یعنی رابطه درازمدت در مقابل کوتاه‌مدت است و نه تعداد مردانی که یک زن در هر زمان میل دارد با آنها رابطه داشته یا واقعاً با آنها رابطه دارد. واژه دوگانه، بخاطر همین دوگانگی در ملاک و معیارهای انتخاب جفت در دو نوع متداول از رابطه، بکار رفته است.

برنامه انتخاب همسر مختلط یا سیاست جنسی دوگانه، اینطور می‌گوید که سیاست، برنامه یا راهبردی که زنان در پیش می‌گیرند تا به حد نهایی تولیدمثل موفق برسند، اینست که گروهی از مردان را، برای روابط

---

Dual/Mixed mate choice (or selection) strategy - تعدادی از معادل‌های واژه استراتژی در زبان فارسی عبارتند از: سیاست،

برنامه، نقشه، تدبیر، برنامه‌ریزی و راهبرد (فرهنگ لغت هزاره، تالیف حق شناس و همکاران، نشر معاصر، ۱۳۸۱)

<sup>2</sup>- Dual/Mixed sexual strategy

درازمدت خود و به عنوان پدران اجتماعی فرزندان خود انتخاب می‌کنند و در عوض، عده‌ای دیگر از مردان را، برای روابط کوتاه‌مدت جنسی و به عنوان پدران زیستی فرزندان خود بر می‌گزینند. در همه فرهنگهای مورد مطالعه، بچه‌های مردانی که از نظر آن فرهنگ، موفق تلقی می‌شوند، میزان مرگ و میر پایین‌تری نسبت به بچه‌های سایر مردان، دارند (رک به گری، ۲۰۰۰). نتیجتاً، زنان، مردان با شرایط اقتصادی مطلوب و شرایط روانی و عاطفی بهینه برای روابط درازمدت مانند قابلیت‌های همکاری و فرزندپروری را، به عنوان همسران درازمدت ترجیح داده و در عوض، مردان جذاب از نظر جنسی را، به عنوان هدیه‌دهندگان ژنهای تناسب‌افزا برای فرزندان‌شان، انتخاب می‌کنند. این راهبرد، می‌تواند هر دو فاکتور مهم در رسیدن به تولیدمثل موفق یعنی یک ساختار جسمی و رفتاری متناسب و منابع حمایتی را، برای آنها و بطور همزمان، فراهم کند. آنها از یک گروه از مردان از نظر جنسی جذاب، ژنهای خوب و از گروه دیگر مردان که گروه «پدران خوب»<sup>۱</sup> نامیده می‌شوند، منابع مادی و حمایتی را دریافت می‌کنند. خصایص جسمانی، شخصیتی و رفتاری، متمایزکننده این دو گروه از مردان هستند.

### بافتار رابطه، چرخه قاعدگی و نوسانات جنسی

ترجیح و انتخاب جذابیت جنسی به عنوان یکی از ملاکهای انتخاب شریک، به دو چیز یعنی بافتار رابطه (درازمدت در مقابل کوتاه‌مدت) و زمان چرخه قاعدگی (اوج باروری یا زمانهای کمتر بارور)، بستگی دارد. زنان از آن رو، در ترجیحات همزمان با اواسط چرخه قاعدگی برای انتخاب یک شریک کوتاه‌مدت، تمایل به ترجیح جذابیت جسمانی به عنوان یکی از ملاکهای انتخاب شریک نشان می‌دهند که چنین فرایندی، همراه و هماهنگ با استراتژی جنسی دوگانه در آنهاست. ارتباط جنسی با مردی که دارنده ژنهای خوب تناسب‌افز است، در زمان‌هایی به غیر از اواسط چرخه، نه تنها نفعی از نظر موفقیت تولیدمثلی ندارد، بلکه بطور بالقوه می‌تواند کاهنده تناسب تکاملی هم باشد. علت نیز مشخص است؛ هزینه‌ها و خطرات بالقوه احتمالی مربوط به کشف شدن خیانت، برای زنان بسیار سنگین بوده است (مانند کشته شدن بوسیله یک شوهر خشمگین و ناراحت). به همین علت، زنان تحت تاثیر فشارهای انتخابی، دارای مکانیسم‌های رفتاری شده‌اند که هزینه‌های ارتباط فرازناشویی را برای آنها در حداقل و منافع را در حداکثر، نگه دارد. ارتباط جنسی در اواسط چرخه، با مردی که حامل ژنهای تناسب‌افزا است و کاهش یا نبود تمایل به این گونه از روابط در زمانهای دیگر، می‌توانسته بهترین موازنه را برای کاهش هزینه‌ها و افزایش منفعت‌های انطباقی استراتژی جنسی دوگانه، به دنبال داشته باشد.

اینکه بیشتر خیانت‌های زنان در اواسط چرخه روی می‌دهد، نشان می‌دهد که زنان، بیشتر به دنبال ژنهای معشوق پنهانی خود هستند و نه اینکه فقط به دنبال منابع در دسترس آن معشوق‌ها باشند (رایت، ۱۹۹۶). بر

<sup>1</sup> - Good Dads

همین اساس، بعید است که گفتن جملاتی مانند «من خودم خبرت می‌کنم» یا «خودم به تو اطلاع می‌دهم که چه زمان با هم ارتباط جنسی داشته باشیم» بوسیله زنانی که اقدام به برقراری رابطه خارج از چارچوب با سایر مردان می‌کنند، فقط به خاطر مسائل امنیتی یا به این علت باشد که این زنان می‌خواهند بر رابطه کنترل داشته باشند. یکی از کارکردهای تعیین زمان آمیزش جنسی که بوسیله این وقت‌گذاری‌ها، به شریک ابراز می‌شوند، می‌تواند زمان‌بندی رابطه جنسی بر اساس پنجره باروری باشد.

بعضی از رفتارهای دیگر نیز، از اینکه رفتارهای همگام با چرخه قاعدگی، ریشه تولیدمثلی دارند خبر می‌دهند. از نظر تکاملی، هزینه‌های تجاوز برای یک زن، شامل مواردی مانند تداخل تجاوز با انتخاب شریک که یکی از استراتژیهای جنسی اساسی زنان است، می‌شود. علاوه بر این، یک زن مورد تجاوز قرار گرفته، در معرض خطر حاملگی ناخواسته و نابهنگام از مردی که او خودش انتخاب نکرده، قرار دارد. قربانیان تجاوز، در معرض سرزنش یا تنبیه قرار دارند که این می‌تواند به اعتبار اجتماعی آنها و مطلوبیت آتی آنها در بازار همسریابی<sup>۱</sup>، آسیب وارد کند. همچنین، در صورتیکه زن مورد تجاوز قرار گرفته، قبلاً شریکی داشته، در معرض خطر رهاشدن بوسیله آنها قرار دارد. نهایتاً اینکه، زنان مورد تجاوز قرار گرفته، از تحقیر روانشناختی، اضطراب، ترس، خشم و افسردگی رنج می‌برند که این حالات، کاهنده تناسب فردی هستند (مستون و باس، ۲۰۱۰- فصل ۱۰). مشاهده شده که زنان در اواسط چرخه قاعدگی، کمتر احتمال دارد که خود را در شرایطی قرار دهند که حاملگی ناخواسته (مثلاً از طریق تجاوز) روی دهد. بطور مثال، مشاهده شده که زنانی که در اواسط چرخه قاعدگی قرار دارند، علی‌رغم اینکه در این روزها بیشتر احتمال دارد که در طول روز در اماکن عمومی حاضر شوند (فسلر، ۲۰۰۳) اما کمتر احتمال دارد که شبها تنهایی برای قدم‌زدن بیرون بروند (برودر و هوهمن، ۲۰۰۳). اجتناب از تنها بیرون‌رفتن در این زمان از چرخه قاعدگی، می‌تواند کاهش‌دهنده احتمال بعضی از اتفاقات خطرناک از نظر تناسب تکاملی مانند مورد تجاوز واقع شدن باشد. از طرف دیگر، چنین اجتنابی را، نمی‌توان با این فرض که زنان ممکن است در اواسط چرخه قاعدگی خود منزوی‌تر شوند توجیه کرد زیرا همانطور که گفته شد، در اواسط چرخه قاعدگی، رفتارهای اجتماعی و حضور در مجامع عمومی، بیشتر می‌شود. به عبارتی، زنان در این وهله‌های چرخه قاعدگی، روزها بیرون می‌روند تا خود شرکای متناسب را انتخاب کنند و شبها کمتر بیرون می‌روند تا مبادا ناخواسته مورد انتخاب شرکای احتمالاً نامتناسب قرار گیرند (اقدام به تجاوز در مردان، می‌تواند با تناسب پایین‌تر فرد متجاوز، همبسته باشد). در اواسط چرخه قاعدگی، همچنین رفتارهای مربوط به خوردن مانند اشتها، کاهش می‌یابد (فسلر، ۲۰۰۳). این کاهش می‌تواند منجر به صرفه‌جویی و سرمایه‌گذاری بیشتر انرژی در رفتارهای جفت‌یابی و آمیزش جنسی شود. برای زنان، انطباقی‌تر و مطلوب‌تر اینست که در اواسط چرخه، به دنبال شریک جنسی مناسب برای باروری باشند تا تأمین غذا که در سایر مراحل چرخه نیز، قابل پیگیری است. این مشاهده نیز، تاثیر تنظیم‌کنندگی فرامکانیسم-

<sup>1</sup> - Mating Market

های روانشناختی زنان، به منظور رعایت توالی و نظم مناسب برای به حداکثررسانی موفقیت تولیدمثلی را نشان می دهد.

زنان هنگام انتخاب شریک جنسی برای یک رابطه کوتاه مدت، به ویژگیهای شخصیتی یا طبقه اقتصادی- اجتماعی چندان حساسیت نداشته و ویژگیهای جسمی و جذابیت جنسی شخص مورد نظر برای آنها، بسیار بیشتر اهمیت دارد. آنها به این خاطر، در روابط کوتاه مدت، به ویژگیهای جسمی و بعضی از خصایص شخصیتی و رفتاری جذاب از نظر جنسی، اهمیت زیادی می دهند که از این طریق، به تناسب تکاملی قابل توارث یک مرد پی می برند. هر چند منافعی که زنان بوسیله روابط کوتاه مدت می توانند به آنها برسند، متعدد است اما تعدادی از این منابع، به دلیل طول مدت و ماهیت روابط کوتاه مدت مانند عدم تعهد قابل ملاحظه در بین طرفین، میزان، اهمیت یا دوام زیادی نداشته و در نتیجه نمی توانند به عنوان یک برانگیزاننده قوی برای اقدام به رابطه کوتاه مدتی که بخصوص ماهیت جنسی دارند، عمل کنند. یکی از منافع قوی حاصل از برقراری روابط کوتاه مدت برای زنان، اسپرم های دارای ژنهای متناسب است. برای زنان، حاملگی ناخواسته در مقابل هزینه های بالقوه آن، بسیار هزینه زا است. نتیجتاً ذهن جنسی- تکاملی آنها به گونه ای تحول یافته که از ورای روابط جنسی کوتاه مدت خود که بخصوص در زمان اوج باروری روی می دهند، اسپرم های متناسب را جستجو کنند، درحالی که برای رسیدن به منابع مادی و سایر منابع مانند حمایت و حفاظت، روابط دیگر مانند روابط درازمدت و متعهدانه را ترجیح دهند. گرلینگ و باس (۲۰۰۰) و باس (۲۰۰۸)، فرضیات دارای پشتوانه پژوهشی مطرح شده در مورد منافع بالقوه اقدام به رابطه کوتاه مدت جنسی در زنان که خیانت های زناشویی را هم می توان در این طبقه از ارتباطات قرار داد، در چند طبقه کلی گروه بندی کرده اند. این منافع بالقوه، در جدول ذیل آورده شده اند.

**جدول ۳-۴: منافع بالقوه ای که زنان از روابط جنسی کوتاه مدت کسب می کنند (برگرفته از گرلینگ و باس، ۲۰۰۰ و باس، ۲۰۰۸).**

Resource hypotheses	۱- فرضیات مبتنی بر کسب منابع:
Resource accrual	کسب منابع مادی [مانند پول]
Protection	مورد مراقبت و حفاظت واقع شدن
Eliciting investment through paternity confusion	برانگیختن حس پدر بودن در مردان متعدد از طریق نامشخص کردن تشخیص والد واقعی
Status elevation	تمایل به افزایش دادن شأن اجتماعی خود [از طریق ارتباط با مردی متعلق به طبقه بالای اقتصادی یا اجتماعی]

Genetic Hypothesis

۲- فرضیات مبتنی بر ژنتیک:

Better genes	کسب ژن بهتر برای فرزندان خود از طریق مردی با ساختار ژنتیکی متناسب تر
Genetic diversity	چندگونگی ژنتیکی به معنای تمایل به داشتن فرزندان با ساختارهای ژنتیکی متفاوت
Sexy son genes	کسب ژنهایی که منجر به داشتن پسرانی می شوند که از نظر جنسی برای زنان دیگر جذاب هستند
Fertility backup	باروری پشتیبان

Mate switching hypotheses	<b>۳- فرضیات مبتنی بر نوسان در جفت‌گزینی:</b>
Mate assessment	ارزیابی کردن یک مرد به منظور سنجش کفایت او به عنوان یک همسر بالقوه
Mate expulsion	روشی برای رها شدن از دست شریک فعلی
Mate switching	به دنبال همسر متفاوت بودن
Mate replacement	جایگزین کردن همسر [با همسر بالقوه دوم]
Mate Insurance (backup)	بیمه شوهر (شوهر زاپاس / پشتیبان) [در صورت از دست دادن شوهر اول، همسر دومی وجود داشته باشد]

Mate skill-acquisition hypotheses	<b>۴- فرضیات مبتنی بر کسب مهارت‌های جفت‌گزینی و همسر‌داری</b>
Honing skills of mate attraction	روشی برای قوی تر کردن مهارت‌های خود در جذب همسر یا شریک جنسی
Elevating self-esteem to improve mating decisions	افزایش عزت نفس به منظور بهبود تصمیم‌گیری برای انتخاب همسر
Preference clarification	روشن‌سازی ترجیحات شخصی خود
Sex to evaluate long-term mate potential	ارتباط جنسی به قصد ارزیابی قابلیت‌ها و ویژگی‌های درازمدت بالقوه همسر

Mate manipulation hypotheses	<b>۵- فرضیات مبتنی بر مدیریت زیرکانه همسر:</b>
Increasing commitment of long-term mate	روشی برای افزایش دادن تعهد همسر درازمدت
Revenge to deter mate's infidelity	انتقام‌گیری به منظور جلوگیری از خیانت همسر

انگیزه‌های زنان برای روابط فرازناسویی می‌تواند بسته به زمانها، دوره‌ها، فرهنگ‌ها و افراد متفاوت، مختلف باشد. تعدادی از این انگیزه‌ها، نسبت به بقیه، می‌توانند بیشتر به روابط کوتاه‌مدت مربوط باشند، تعدادی از آنها ممکن است برای کارکرد معینی طرح‌ریزی شده و تعدادی نیز منفعت‌خواهانه باشند (گرلینگ و باس، ۲۰۰۰). بعضی از انگیزه‌های زنان برای روابط کوتاه‌مدت جنسی، هشیارانه‌تر از سایر انگیزه‌ها بوده و بعضی از آنها، ناهشیارانه‌ترند. بطور مثال، فرضیه به دنبال ژنهای بهتر بودن، احتمالاً برای زنان، بیشتر ناهشیارانه باقی می‌ماند (البته تا قبل از مطالعه این کتاب!). همچنین بعضی از آنها، می‌توانند با توجه به شرایط اجتماعی و عوامل وابسته به آنها روی دهند مانند ارتباط جنسی با مردی متعلق به طبقه بالاتر اقتصادی-

اجتماعی. بعضی از آنها، ممکن است فردی تر باشند مانند ارتباط به قصد افزایش عزت نفس و بعضی دیگر نیز آشکارا از پویای تکاملی همگانی تاثیر می پذیرند مانند میل به چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها یا کسب زن-های متناسب‌تر برای آنها. همه این انگیزه‌ها، چه آشکار و چه ناآشکار، با افزایش تناسب تکاملی فرد مربوط بوده و همگی به نوعی برآورده کننده این پویایی‌های تکاملی هستند. محیط هم، می‌تواند فرصتی برای ارضای بعضی از این انگیزه‌ها فراهم کرده و ارضای بعضی دیگر از آنها را با محدودیت مواجه کند. از طرف دیگر، ارتباط یک زن با مردهای متعدد نیز، می‌تواند با انگیزه‌های متفاوتی روی دهد. در این حالت، یک زن، هر انگیزه را از طریق یک ارتباط معین ارضا می‌کند. اما همانطور که بحث شد، آن دسته از روابط فرازنشویی زنان که در اواسط چرخه روی می‌دهند، بیشتر احتمال دارد که هماهنگ با هدف کسب زن‌های خوب و متنوع باشند تا اینکه بوسیله سایر علل و اهداف مربوط به برقراری روابط کوتاه‌مدت تبیین شوند. می‌توان انتظار داشت که پژوهش‌های آتی به بررسی پیچیدگی روانشناسی جنسی روابط کوتاه‌مدت در زنان پرداخته و مشخص کنند که کدام یک از زنان، روابط جنسی کوتاه‌مدت را در کدام شرایط، به منظور کسب کدام یک از منافع انطباقی [و با ترجیح چه خصایص بدنی، رفتاری و اجتماعی در مردان] در پیش می‌گیرند (باس، ۲۰۰۸) (برای مروری در مورد علت‌های گوناگون ارتباط جنسی در دو جنس رک به مستون و باس، ۲۰۰۷ و برای بررسی علل ارتباط جنسی در زنان رک به مستون و باس، ۲۰۱۰).

### تناقض مرد خوب

یک تناقض بزرگ مشاهده شده در رفتارها و ترجیحات جنسی زنان این بوده که بطور مکرر، مشاهده و گزارش شده که اغلب زنان ادعا می‌کنند که متمایل و حاضر به ارتباط جنسی با مردانی هستند که ویژگی‌هایی مانند مهربانی، داشتن حساسیت بین فردی، قابل اعتماد بودن، درستکاری، نوع دوستی، رماتیک و عاطفی بودن، دارای حس همدلی و هم‌حسی، حاضر به خدمت، قدردان، گرم و صمیمی، همکاری‌کننده، دارای رفتاری دوستانه، غیرپرخاشگر و از این قبیل را نشان بدهد. مردان دارای این صفات را، در اصطلاح «مردان خوب»<sup>۱</sup> نامیده‌اند که در روی کاغذ جذاب هستند (کنایه از اینکه در نظرسنجی‌هایی که از زنان به عمل می‌آید، مردان دارای چنین صفاتی را جذاب دانسته و خود را خواهان ارتباط با آنها معرفی می‌کنند). اما هنگامی که گزینه‌های واقعی که بوسیله زنان به عنوان شریک جنسی یا معشوق انتخاب شده‌اند را مورد بررسی قرار می‌دهیم، معمولاً با ترکیبی از صفات ذیل روبرو می‌شویم: پرشوری و هیجان‌انگیزی، خودخواهی و نخوت، غرور و تکبر، غیرقابل اعتماد، غیرقابل پیش‌بینی، خوش‌تیپی، سبک‌سری، بی‌ثباتی، فرصت‌طلبی، چالش-انگیز بودن، مصمم، خودجوش رفتار کردن، هیجان‌انگیز<sup>۲</sup> بودن، و اهل تفریح و سرگرمی<sup>۳</sup> بودن. مردان دارای

<sup>۱</sup>- Nice guy

<sup>۲</sup>- Adventurous

<sup>۳</sup>- Funny



این خصایص را اصطلاحاً «مردان بد»<sup>۱</sup> نامیده‌اند. «تناقض مرد خوب»<sup>۲</sup>، بیان‌کننده این مطلب است که بین آنچه که زنان مدعی می‌شوند که در شرکای خود می‌پسندند و آنچه که واقعاً به آن واکنش نشان می‌دهند و به عبارت دیگر بین حرف و عمل آنها، فاصله زیادی است. این رفتار زنان را نباید بی‌ثباتی در رفتارهای جنسی آنها قلمداد کرد زیرا همانطور که خواهیم گفت، این تناقض با توجه به بافت ارتباطی که زنان در مورد آن تصمیم می‌گیرند، قابل درک می‌شود. در واقع با این نگاه، دیگر تناقضی وجود نخواهد داشت. زنان برای روابط کوتاه‌مدت جنسی خود، خصایص و رفتارهای مردان گروه دوم و برای روابط درازمدت خود، صفات و رفتارهای مردان گروه اول را بیشتر ترجیح می‌دهند. ترجیح بیشتر زنان برای بعضی از خصایص، رفتارها و صفات در روابط کوتاه‌مدت نسبت به درازمدت، به این معنی نیست که برای زنان، بعضی از صفات فقط در رابطه کوتاه‌مدت و صفات دیگر فقط در رابطه درازمدت جذابیت دارد. اگر از تفاوت‌های فردی که مسئله را تا حدی فرد-ویژه می‌کنند بگذریم و از یک دیدگاه میانگین گروه به قضیه نگاه کنیم، در روابط کوتاه‌مدت، بعضی از صفات بیشتر از صفات دیگر و در روابط درازمدت، بعضی از خصایص بیشتر از سایر خصایص، ترجیح داده می‌شوند. برای اینکه مردی یک کاندیدای مناسب برای یک رابطه کوتاه‌مدت باشد لازم است که بیشتر صفات دسته دوم را نشان دهد و برای اینکه همسر خوبی از نظر یک زن تلقی گردد، نیاز دارد که صفات دسته اول را هم تا حدی داشته باشد.

این مفهوم، بازگوکننده این مشاهده است که زنان ممکن است در انتخاب‌های جنسی خود همچون رانندگانی عمل کنند که راهنمای راست اتومبیل خود را می‌زند اما به سمت چپ می‌پیچد. این باعث می‌شود تا آدرسی که آنها به مردان گروه اول می‌دهند آدرس دقیق و درستی نباشد. تناقض بین آنچه که زنان ادعا می‌کنند دوست دارند در مردان مشاهده کنند با ویژگی‌هایی که واقعاً از نظر جنسی به آنها پاسخ می‌دهند، منجر به شکل‌گیری عبارت «تناقض مرد خوب» در ادبیات پژوهشی و شکل‌گیری ضرب‌المثل «مردان خوب، همیشه آخر می‌شوند»<sup>۳</sup>، در ادبیات عامه انگلیسی شده است. این ضرب‌المثل به این معنی است که مردانی که خوب نامیده می‌شوند در رسیدن به کامروایی جنسی زنان، آخر شده یا ناموفق عمل می‌کنند. البته حقیقت این است که مردان خوب، همیشه هم آخر نمی‌شوند. آنها حداقل در یک چیز، همیشه آخر نیستند و آن چیز، کاندید مناسبی برای ازدواج بودن است. این گروه از مردان، معمولاً موردهای مناسبی برای ذائقه‌های زنان در زمان انتخاب برای روابط درازمدت هستند. آنها، معمولاً مردانی سر به راه بوده که خوب کار می‌کنند و خانواده-گرایی و همسرمحوری، از جمله خصایص جذابیت‌برانگیز آنها تلقی می‌شود. مردان بد یا گروه مردان خوشگذران که زنان برای روابط جنسی ترجیح می‌دهند، در هر فرهنگ، شرایط و عصری، ممکن است تا حدی ویژگی‌های متفاوتی داشته باشند، هر چند بین این مردان، در محیط‌ها و زمانهای مختلف، اشتراک قابل

<sup>1</sup>- Bad Boys

<sup>2</sup>- Nice guy paradox

<sup>3</sup>- Nice guys always finish last.

ملاحظه‌ای وجود دارد. این مردان، خودخواه‌تر بوده، بیشتر احتمال دارد که به زنان به عنوان اشیایی جنسی که فقط برای ارضای جنسی مورد نیازند، نگاه کنند. این مردان همچنین بیشتر احتمال دارد که با زنان متعدد رابطه داشته، خیانت کنند، با زنان متاهل دیگر ارتباط جنسی برقرار کنند و یا طلاق بگیرند. همچنین بیشتر مرتکب دروغ و فریبکاری می‌شوند. آنها بیشتر از مردان همسر محور (مردان خوب) به خودشان فکر می‌کنند و خودشیفته‌تر، خودخواه‌تر، مغرورتر و پرنخوت‌تر هستند. کمتر احتمال دارد که به خاطر زنان، از منابع مادی مانند پول یا شغلشان بگذرند. وابستگی آنها به شرکای جنسی کمتر بوده و به همین علت، بیشتر احتمال دارد که استقلال شخصی داشته یا در روابط خود، فقط به منافع خودشان فکر کنند.

**نکته.** توجه کنید که نسبت دادن کلمه «بد» در رابطه با این گروه از مردان، لزوماً به معنی بدی ذاتی بیشتر و یا تمایل به جرم و خلافکاری بیشتر در این مردان، نیست. در اینجا، این عبارت تا حدی به معنی رفتارهای حاکی از شیطنت، سرکشی و هنجارشکنی است. مقداری شوخ‌طبعی و مزاح نیز در خود دارد. چند معادل عامیانه در زبان فارسی مانند: «مرد زن‌باز»، «مرد عیاش و خوش‌گذران» و عباراتی شوخ‌طبعانه مانند «جوان شیطان یا بازیگوش» و یا «مردی که سر و گوشش می‌جنبد»، بخشی از معنای این اصطلاح را در زبان ما پوشش می‌دهند.

با توجه به تحلیل خوشه‌های شخصیتی این دو گروه از مردان، عباراتی مانند «مردان خوشگذران و موفق در دستیابی جنسی به زنان» و «مردان همسر محور»، به نظر عباراتی توصیف‌گر و مناسب حال این دو گروه از مردان، هستند. مردان خوب، از این جهت خوب تلقی می‌شوند که نسبت به همسرانشان و زندگی مشترک، خوش‌خدمت و اهل مسئولیت‌پذیری هستند. مردان متعلق به طبقه مردان بد، بیشتر از طبقه دیگر احتمال دارد که خوش‌گذران، اغواگر<sup>۱</sup>، جذاب و موفق از نظر دسترسی جنسی به زنان، باشند (اغواگر یعنی از نظر جنسی و ارتباطی، برای جنس مقابل، جذب‌کننده و تحریک‌کننده بودن). چنانچه بخواهیم عبارتی بکار بریم که این تعاریف را بطور خلاصه در خود داشته باشند، عباراتی مانند «خوشگذران‌های موفق» که به معنی موفقیت این مردان در دسترسی جنسی به زنان است یا «اغواگران جذاب» معادل‌های تا حدی مناسب، به نظر می‌رسند. از طرف دیگر، عبارت مرد خوب و مردان خوب، قصد اشاره به مردانی را دارند که بیشتر از گروه اول احتمال دارد زندگی محور (اهمیت‌دهی به زندگی مشترک)، خانواده‌گرا (مسئولیت و اهمیت‌دادن به زندگی مشترک، همسر و فرزندان)، کوشاتر در جلب رضایت همسر و خوش‌خدمت (به معنای حاضر و مشتاق به تأمین نیازهای همسر بودن) باشند. توجه داشته باشید که عبارت پدران خوب که ممکن است بجای کلمه مردان خوب بکار رود، لزوماً حکایت از مهارت‌های بهتر پدری این افراد یا علاقمندی به پدر شدن نمی‌کند. در واقع خصایص رفتاری، شخصیتی و احتمالاً مادی این مردان باعث می‌شود تا آنها گزینه‌های بطور بالقوه مناسبی برای پدر خوب بودن، باشند. به نظر می‌رسد عباراتی مانند «همسرگرای خوش‌خدمت» یا «خانواده-گرای کوشا» ایجاد‌کننده برداشت مناسب از این گروه از مردان، باشند.

<sup>1</sup>- Seducer

معنی تحت‌اللفظی واژه‌هایی که در یک زبان بار معنایی خاصی دارند هنگام ترجمه به زبان دیگر می‌توانند ما را به اشتباه بیندازند. برای جلوگیری از این اشتباه، می‌بایست از توجه به معنای تحت‌اللفظی واژه‌ها اجتناب کرده و تا حد امکان، معنای محتوایی را با خود واژه پیوند دهیم. هیچ معادلی در فارسی نمی‌تواند معنای دقیق این دو عبارت را تفهیم کند. در واقع، این عبارات در زبان انگلیسی هم، چنانچه معنای آنها بوسیله خواننده خوب درک نشود، می‌توانند موجب سوءتفاهم شوند. در اینجا، هدف ما از بکار بردن این عبارات، خلاصه کردن مجموعه‌ای از خصایص شخصیتی، رفتاری، جنسی و جسمی مردان، در قالب دو گروه کلی و به منظور جلوگیری از اطاله کلام، است. اگر بخواهیم از معنی تحت‌اللفظی این اصطلاحات فراتر رفته و معنی محتوایی آنها را به ذهن بسپاریم باید هر زمان که عبارت «مردان/ پسران بد» را به زبان انگلیسی شنیدیم عباراتی همانند: «مردان موفق از نظر دستیابی جنسی به زنان»، «مردان جذاب از نظر جنسی برای زنان» یا «مردان خوش‌گذران» را در ذهنمان، تداعی کنیم. در مورد عبارت «مردان خوب» هم، همین مسئله صدق می‌کند. کلمه «خوب» در این عبارت، به هیچ عنوان به معنای اخلاقیات متعالی وسیع در این طبقه از مردان نیست. این واژه، صرفاً ناظر بر ویژگیهای مثبت این مردان برای اینکه همسران و/ یا پدران خوبی باشند، است. این ویژگیهای مثبت برای پدری خوب بودن، لزوماً به معنای اینکه این افراد دوستان، همکاران، فرزندان و در کل انسانهای خوبی هم باشند نیست. به عبارت دیگر، خوب بودن این مردان، بیشتر به خوب بودن به عنوان همسر و/ یا پدر دلالت دارد و نه بیشتر. به همین خاطر است که مردان متعلق به گروه «مردان خوب» را همان مردان متعلق به گروه «همسران خوب» یا «پدران خوب» می‌نامند. البته واقعیت اینست که پژوهشهای اخیر نشان داده‌اند که مردان متعلق به طبقه مردان بد و مردان خوب، تا اندازه‌ای در ویژگیهای دیگر شخصیتی و تعاملات انسانی هم، با همدیگر متفاوت هستند. رفتارهای ضداجتماعی مانند پرخاشگری، فریبکاری و دروغ‌گویی در مردان طبقه اول، بطور میانگین (در مقایسه تفاوت میانگین دو گروه از مردان و نه مقایسه تک‌تک افراد دو گروه با همدیگر)، بیشتر است. در هر حال، در این کتاب، هر جا از عبارت «مردان خوب» استفاده کردیم، متوجه باشید که منظور ما عمدتاً یا تماماً اشاره به ویژگیهای مثبت همسری و/یا پدری این دسته از مردان است.

در متون روانشناسی تکاملی، عباراتی مناسب که گویای همین طبقه‌بندی از مردان باشد، موجود نیست. عبارات آلفا و بتا نیز بیشتر در مورد جنس نر جانوران در کردارشناسی و رفتارشناسی حیوانات بکار رفته، هر چند در زبان عامیانه و در مورد مردان نیز تا حدی بکار گرفته شده است. عبارت مرد آلفا، اشاره به مردی با روحیات و ویژگیهای مردان متعلق به طبقه مردان بد و مرد بتا اشاره به یک مرد متعلق به گروه مردان خوب دارد. در این کتاب و از این به بعد به منظور جلوگیری از تداعی‌های نامناسب معنایی یا هیچانی، غالباً از عبارتهای «مردان گروه الف» و «مردان گروه ب» به جای این دو عبارت یعنی به ترتیب مردان بد و خوب، استفاده می‌شود. نکته مهم دیگر اینکه، همه این طبقه‌بندی‌های گروهی، نوعی طبقه‌بندی قراردادی بوده و در عمل، ما بیشتر شاهد یک طیف از ویژگیهای شخصیتی هستیم تا طبقه‌های کاملاً مجزا از مردان. در طبقه‌بندی مردان گروه الف و ب، هر مردی ممکن است در یک قسمت از این طیف قرار گیرد تا اینکه بطور کامل در یکی از این دو طبقه، گنجانده شود. مسئله دیگر، به تغییر در استراتژی‌های جنسی افراد، بر می‌گردد. اگر

چه که تغییر خصایص جسمی و آن هم به میزان زیاد، امکان پذیر نبوده و تغییر در ویژگیهای شخصیتی نیز دشوار است، اما با این وجود، هر مردی ممکن است در یک شرایط زمانی، مکانی و موقعیتی خاص، تصمیم بگیرد که حداقل استراتژیهای جنسی و یا رفتارهایش، یعنی مواردی که تغییر در آنها آسان تر است را، در جهتی خاص سوق دهد.

### جذابیتی متناقض؛ چرا مردان بد؟

چرا زنان، علی رغم اینکه ممکن است از بعضی از خصوصیات شخصیتی منفی مردان خوشگذران، آگاه و حتی شاکی باشند ولی باز این مردان را نسبت به مردان خانواده گرا، به عنوان شریک جنسی، ترجیح می دهند؟ چرا بعضی از صفات شخصیتی مردان گروه الف را برای روابط کوتاه مدت جنسی، برانگیزاننده و جذاب می یابند اما برای روابط درازمدت، این خصایص را جذاب نمی دانند؟ چرا همان رفتارها و صفاتی که ممکن است باعث شود تا آنها مشتاقانه در آغوش یک شریک جنسی بخوابند، می تواند باعث شود تا از رابطه درازمدت یا ازدواج با همین مردان صرف نظر کرده و یا حتی متنفر باشند؟

چندین نویسنده (مانند پنتون-وک و همکاران، ۲۰۰۳؛ گانگستاد و ثورنهییل، ۲۰۰۳؛ گانگستاد و سیمپسون، ۲۰۰۰) پیشنهاد کرده اند که آنچه که به عنوان خصایص مردان بد می شناسیم، ممکن است علامتی از ژنهای خوبی باشد که منجر به سلامتی، استقامت، تسلط گرایی، برانگیزاننده بودن از نظر جنسی و سایر صفاتی شود که تناسب مردان دارنده آن صفات را بالا می برد. زنان، از طریق پایش خصایص شخصیتی و جسمی مردان، سعی می کنند مردان متناسب از نظر تکاملی را انتخاب کنند. خصایص شخصیتی و جسمی مردان طبقه الف و ب، آنها را نسبت به ساختارهای ژنوتایپی و فنوتایپی مردان، آگاه می گرداند. مردان با سطح تستوسترون بالاتر، در روابط زناشویی خود پرخاشگری بیشتری نشان می دهند. میزان جدایی و طلاق نیز در آنها بیشتر است. اما آنها همچنین پرشورتر و هیجان انگیزتر هستند و برای زنان، جذابیت بیشتری را بوجود می آورند. مردان با سطح تستوسترون پایین تر، بیشتر احتمال دارد که هنگام شنیدن گریه یک نوزاد، احساس کنند که می بایست واکنش نشان دهند. آنها مهربان تر و آرام تر هستند. میزان تستوسترون در مردان، با احتمال قرار گرفتن در طبقات الف یا ب ارتباط دارد، به نحوی که تعداد بیشتری از مردان با سطوح تستوسترون بالاتر، در طبقه الف و تعداد بیشتری از مردان با سطوح تستوسترون پایین تر، در طبقه ب قرار می گیرند. اگر چه که رفتارها و ویژگیهای شخصیتی را فقط هورمونها نمی سازند و مطمئناً عوامل محیطی نیز در آفرینش آنها نقش دارند اما از آنجایی که ارتباط نسبی بین هورمونها و رفتار ثابت شده، منطقی است که فرض کنیم قسمتی از آنچه که باعث می شود مردی جذاب و اغواگر یا خوش خدمت و خانواده گرا شود، میزان آندروژنهای اوست. آندروژن بالاتر که خود را در ویژگیهای بدنی و رفتاری نشان می دهد، حاکی از یکی سیستم ایمنی قوی تر و آن هم خود حاکی از یک ساختار ژنتیکی مناسب تر که این سیستم ایمنی را ساخته است، می باشد.

علاوه بر این، آندروژن بالاتر، می تواند همراه با رفتارهایی باشد که بطور بالقوه تناسب فرد را بالا می برد. این موارد می توانند باعث شوند تا یک زن از روی رفتارهای یک مرد، پی به تناسب ژنتیکی او ببرد.

علت دیگر را می توان در تفاوت پیامدهای خصایص و رفتارهای مردان طبقه «الف» و «ب» و در واقع ژن های مسبب چنین رفتارهایی در همسران، شرکای جنسی کوتاه مدت و زاده های زنان، یافت. یک زن، علی-رغم اینکه ممکن است از داشتن همسری با خصایص تیپ مردان الف آسیب ببیند اما داشتن فرزندی (مثلاً پسری) که چنین ژنهایی را دارد، احتمال توزیع ژنهای مادر را افزایش خواهد داد. وجود این ژنها در یک همسر درازمدت، می تواند خطرناک و در شرکای جنسی کوتاه مدت و فرزندان خود، انطباقی باشد. تکامل، منجر به فرایندی شده که طی آن، زنان دوست دارند فرزندانشان، ویژگیهای افزایش دهنده بقا و تولیدمثل همچون خودخواهی و مولفه های آن را در خود داشته باشند. این انتخابهای زنان، در طول میلیونها سال زندگی تکاملی بشر، برای آنها انطباقی بوده زیرا همانطور که گفته شد، انتخاب طبیعی به ارزشهای انسانی و اخلاقی اهمیت نمی داده و افرادی را انتخاب می کرده که بتوانند به هر شکل ممکن مانند استفاده از ویژگیهای منفی شخصیتی، از پس شرایط سخت زندگی تکاملی، بریبایند. به ارث بردن صفاتی مانند رقابت با همجنسان یا درگیری و پرخاشگری نسبت به آنها، فریبکاری و خودخواهی، از پدران دارای تیپ شخصیتی الف، می-توانند از جمله مزایای انتخاب جنسی این برای زنان باشند (شاید برای شما هم این سؤال جالب پیش آمده باشد که چرا والدین، خویشاوندان و اطرافیان یک کودک چندساله، درحالیکه آگاهند که توانایی فریبکاری و شیطنت کودکشان می تواند پیش درآمد صفات منفی شخصیتی در بزرگسالی باشد، درباره این رفتارها همچنان ذوق می کنند. این از جمله مواردی است که ما نسبت به وجود و حضور یکی سری از صفات شخصیتی و رفتاری در بستگان مان و غریبه ها، تمایز آشکار نشان می دهیم).

زنان، می توانند استراتژی های جنسی چندگانه ای را به کار ببرند: انتخاب یک چهره زنانه نما برای یک شراکت طولانی مدت و در همان حال، یافتن چهره های مردانه نمای جذاب، برای آمیزش های نامشروع کوتاه-مدت (پرت، ۱۹۹۸؛ به نقل از کارترایت، ۲۰۰۰؛ برای مطالعه در مورد تناقض در انتخاب بین یک مرد خوب و جذابیت جسمانی بوسیله زنان، رک به اوربانیاک و کیلمان، ۲۰۰۳). از نظر شخصیتی نیز، آنها، برای یک زندگی مشترک درازمدت، برای صفاتی ارزش قائل اند که امکان همکاری و همیاری درازمدت از طرف مرد را ممکن می گرداند. اما برای تولیدمثل، ترجیح می دهند تا فرزندانشان را از مردانی بارور شوند که دارای صفاتی هستند که به احتمال بیشتری آنها را از چنگال انتخاب طبیعی می رهند. از آنجایی که مردان طبقه الف، به احتمال بسیار کمتری حاضر به برقراری روابط درازمدت و سرمایه گذاری های طولانی مدت در قالب ازدواج می شوند، زنان ترجیح می دهند تا برای ازدواج های خود، مردان طبقه ب را انتخاب کنند. آنها ممکن است از ازدواج با مردان طبقه الف امتناع کنند، چون می دانند آنها گزینه های خوبی برای روابط درازمدتی که در آنها، مرد حاضر به سرویس دهی مداوم به زندگی زناشویی باشد، نیستند. زمانی، فروید پرسیده بود که: "من بعد از

سی سال تحقیق، باز هم نفهمیدم که زنان چه می خواهند!" و اما احتمالاً بخشی از جواب فروید این است: «زنان همه چیز را می خواهند؛ هم یک فراهم کننده خوب منابع و هم یک فراهم کننده متناسب اسپرم».

### جستاری پژوهشی.

#### تناقض مرد خوب، داده های عصب شناختی و ترجیحات زیبایی شناختی در زنان

ترجیح چهره های با مردانگی نمایی بالاتر در اواسط چرخه قاعدگی، بوسیله داده های عصب شناختی نیز تایید شده است. تناقض مرد خوب، خود را در اینجا نیز، به نوعی دیگر، نشان می دهد. بعضی از پژوهشها نشان می دهند که زنان، با اینکه خطرات بالقوه انتخابهای جنسی خود را می دانند اما باز هم به این انتخابها پایبند هستند. در یک پژوهش (راپ و همکارانش، ۲۰۰۸)، محققین به ۱۲ زن که داروهای ضد حاملگی مصرف نکرده و در یک رابطه تعهدآمیز هم شرکت نداشتند، عکسهایی از چهره های ۵۶ مرد که بوسیله کامپیوتر، مردانه نما یا زنانه نما شده بودند، نشان دادند. این زنان، هم در مرحله لوتئال و هم فولیکولار (تخمک گذاری) چرخه قاعدگی، با این عکسها مواجه داده شده و سپس فعالیت مغز آنان، از طریق تصویربرداری رزونانس مغناطیسی کارکردی، سنجیده می شد. محققین، پنج ناحیه را که با پردازش چهره و خطر مرتبط بودند، شناسایی کردند. این نواحی عبارت بودند از: شکنج گیجگاهی فوقانی<sup>۱</sup>، شکنج پیش مرکزی<sup>۲</sup>، کرتکس کمربندی پشتی<sup>۳</sup>، لوب آهیانه ای جلویی<sup>۴</sup> و کرتکس کمربندی جلویی<sup>۵</sup>. این پنج ناحیه از مغز زنان، هم در دوره فولیکولار و هم لوتئال چرخه قاعدگی، به چهره های دارای مردانگی نمایی بیشتر، واکنش بیشتری نشان می دادند تا چهره های دارای زنانگی نمایی. محققین، در مغز زنان، منطقه ای را که به چهره های مردان دارای زنانگی نمایی بیشتر واکنش نشان دهد، نیافتند. همچنین سطوح فعال شدن این نواحی، تحت تاثیر عوامل هورمونی، جنسی و عواملی مانند میل به ارتباط جنسی بدون الزام تعهد و بازداری/برانگیختگی<sup>۶</sup> جنسی در زنان، قرار داشت. در عکس-های زیر، محل این نواحی در مغز را مشاهده می کنید.

<sup>1</sup>- Superior temporal gyrus

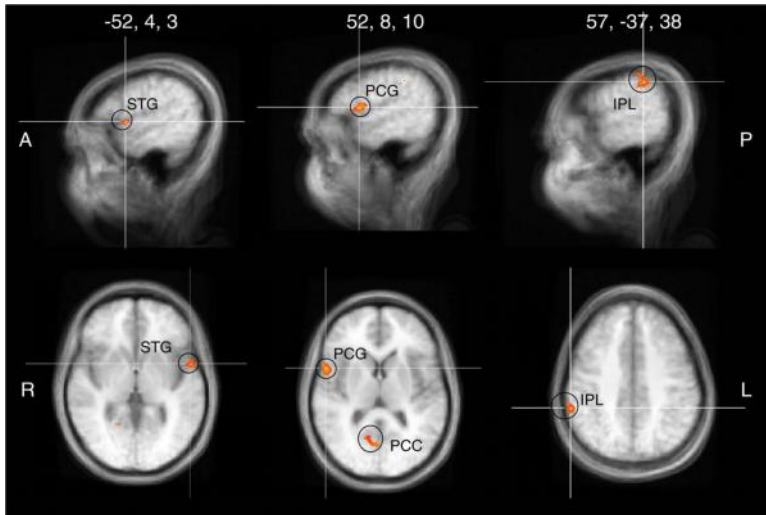
<sup>2</sup>- Precentral gyrus

<sup>3</sup>- Posterior cingulate cortex

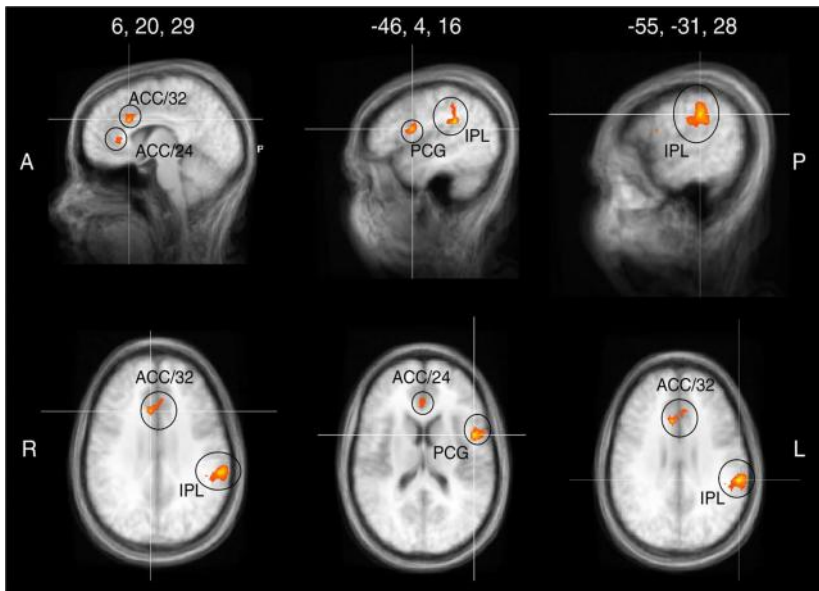
<sup>4</sup>- Inferior parietal lobule

<sup>5</sup>- Anterior cingulate cortex

<sup>6</sup>- Inhibition\ Excitation



تصویر ۴-۵ الف) نواحی فعال شده مغز زنان هنگام مشاهده چهره های مردانه نامتر شده در کل جلسات آزمون. محققان از طریق مقایسه میزان فعال شونده نواحی مختلف مغز در زنان در هنگام مشاهده چهره های با مردانگی- زنانگی نمایی متفاوت، فعال شدن نواحی ذیل را هنگام دیدن تصاویر مردانه نامتر، گزارش دادند: شکنج گیجگاهی فوقانی (STG) چپ، شکنج پیش مرکزی (PCG) راست، کرتکس کمربندی جلویی (PCC) راست و لوب آهیانه ای جلویی (IPL) راست.



تصویر ۴-۵ ب) نواحی فعال شده مغز مردانه نامتر شده در طی دوره فولیکولار. مقایسه میزان فعال شونده نواحی مختلف مغز زنان در زمان مشاهده چهره های با مردانگی- زنانگی نمایی متفاوت، فعال شدن نواحی ذیل را هنگام دیدن تصاویر مردانه نامتر در طی دوره فولیکولار، گزارش می داد: کرتکس کمربندی جلویی جانبی<sup>۱</sup> (BA32, شکنج ACC/32; BA24, ACC/24) پیش مرکزی چپ (PCG)، لوب آهیانه ای جلویی دوطرفه (IPL).



تصویر ۴-۵ ج) فعال شدن کرتکس کمربندی جلویی مغز زنان در زمان دیدن چهره های دارای مردانگی نمایی بالا. کرتکس کمربندی جلویی، یکی از نواحی فعال شده مغز زنان در زمان دیدن چهره های دارای مردانگی نمایی بالا بود. فعالیت این ناحیه از مغز زنان، بخصوص با ادراک همزمان جذابیت و خطرپذیری بیشتر، همراه است (عکسها برگرفته از راب و همکاران، ۲۰۰۸).

کرتکس کمربندی جلویی مغز، در تصمیم گیری و ارزیابی پاداش و خطر بالقوه، نقش دارد. قبلاً ثابت شده است که فعال شدن این ناحیه از مغز، با انتخابهای غیراجتماعی خطرناک بخصوص اقدام به ریسک مالی،

<sup>1</sup>- Bilateral anterior cingulate cortex

همبستگی دارد. برای زنان، یک مرد دارای چهره با مردانگی نمایی بیشتر، بطور بالقوه هم خطرناک تر (به دلیل صفات و رفتارهای همبسته با مردانگی نمایی چهره‌ای بالاتر مانند رفتارهای پرخاشگرانه و ضداجتماعی) و هم پاداش‌بخش تر (داشتن ژنهای قابل توارث تناسب‌افزا) است. افزایش فعالیت، بخصوص در کرتکس کمربندی جلویی، ممکن است نشان‌دهنده این باشد که ادراک چهره‌های مردانه‌نماتر بوسیله زنان، از نظر آنان، هم جذاب تر و هم توأم با ادراک خطر بیشتر، است (همان منبع).

### بابای خوب و ژن خوب

با نگاهی به سرمایه‌گذاری والدینی و تفاوت دو جنس در آن، دریافته‌ایم که یک مرد و زن برای اینکه بالاترین میزان موفقیت تولیدمثلی را داشته باشند و شایستگی تکاملی خود را به حداکثر برسانند، می‌بایست رفتارها و استراتژیهای جنسی متفاوتی را در پیش می‌گرفتند. جنس مونث، برای زادآوری و سپس پرورش فرزندان تا سن تولیدمثل، می‌بایست یک سری استراتژی‌های پیچیده‌تر را نسبت به مردان، در پیش می‌گرفته است. یک مادر، می‌بایست در تأمین دو چیز برای فرزند خود موفقیت آمیز عمل کند: الف) تأمین ژنهای خوبی که سلامت جسمی و توان رفتاری کودک را برای مقابله با شرایط دشوار انتخاب طبیعی فراهم کنند و ب) تأمین شرایط خوب اقتصادی و مادی به منظور فراهم کردن نیازهای مادی (مانند غذا، پوشاک و مسکن) خود و کودک؛ چرا که پرورش کودک بدون فراهم‌آوری نیازهای مادی، امکان‌پذیر نیست. با کنار هم گذاشتن آنچه که منجر به موفقیت تولیدمثلی برای یک زن در طول تکامل می‌شده می‌توان به منطق تکاملی استراتژی جنسی دوگانه در زنان، پی برد. استراتژی جنسی دوگانه در زنان منجر به این شده که از طریق روابط جنسی کوتاه‌مدت در زمانی از چرخه قاعدگی که احتمال حاملگی بالاست، ژنهای تناسب‌افزا را برای فرزندانشان تأمین کنند و از طریق ازدواج با مردی که دارای شرایط خوب اقتصادی - اجتماعی و ویژگیهای شخصیتی مناسب است، وجود محیطی امن و ایمن از نظر مادی و شرایط عاطفی - روانشناختی را برای آنها، فراهم آورد. علت اهمیت دادن زیاد زنان به طبقه اقتصادی و اجتماعی، وضعیت شغلی و ویژگیهای شخصیتی مثبت شریک همچون مهربان بودن و ظرفیت وابسته شدن در موقع انتخاب همسر و از طرف دیگر، جذب جذابیت جسمانی شدن در روابط کوتاه‌مدت و در اواسط چرخه حاملگی، همین تفاوت در راهبردهای لازم برای افزایش دادن موفقیت تولیدمثلی در دو جنس است. اینکه زنان در زمان انتخاب همسر، به ویژگیهای مربوط به طبقه اقتصادی - اجتماعی و ویژگیهای شخصیتی او بیشتر اهمیت می‌دهند، از این جهت که برای یک زندگی مشترک و پرورش فرزندان چنین خصایصی لازم هستند، قابل درک است. این تبیین از ملاکهای متفاوت زنان در انتخاب شریک درازمدت و کوتاه‌مدت، به فرضیه بابای خوب/ژن خوب<sup>۱</sup> مشهور شده است. زنان، هم به دنبال پدرهای خوب و هم ژنهای خوب، برای فرزندانشان هستند. جمع نشدن هر دو ویژگی در

<sup>۱</sup> - Good dad/ Good gene hypothesis



همسرهای بالقوه، موجب شکل‌گیری استراتژی جنسی دوگانه در آنها می‌شود. فرضیه پدر خوب- زن خوب معتقد است که زنان در طول تکامل و با بکارگیری استراتژی دوگانه، می‌توانستند از یک طرف از طریق ازدواج با مردان متعلق به طبقه ب، برای فرزندان خود پدرانی خوب و از طرف دیگر از طریق ارتباط جنسی با مردان طبقه الف در اواسط چرخه قاعدگی، ژنهایی خوب را فراهم کنند. پدران خوب، دارای صفات خوب رفتاری به منظور پدر خوبی بودن و مردان گروه الف دارای ژنهای خوبی برای افزایش احتمال تناسب تکاملی، هستند. برای اثبات این فرضیه، پژوهش‌ها به دنبال تفاوت‌های جسمی و شخصیتی بین مردان دارای ویژگیهای ریخت‌شناختی و رفتاری متفاوت سوق یافته‌اند که نتایج تعدادی از این پژوهش‌ها را مرور کردیم.

### جستاری پژوهشی.

#### زنان و طبقه‌بندی سریع مردان؛ آیا حقیقت دارد؟

بعضی از افراد عقیده دارند که زنان در فاصله زمانی بسیار کوتاهی از دیدن و آشنا شدن با یک مرد، او را طبقه‌بندی می‌کنند. بدین نحو که یا او را به عنوان یک معشوق و یا یک دوست (به معنی همیار)، می‌پذیرند. همچنین، ممکن است او را دارای حس خصومت دانسته و از او دوری کنند. آیا چنین عقایدی درست هستند؟ هر چند این باور که همه زنان، در مدت زمان بسیار کوتاه از آشنایی با یک مرد، قادر به شناسایی دقیق ویژگیهای شخصیتی او هستند مبالغه‌آمیز است، اما پژوهش‌ها نشان می‌دهند که زنان واقعاً و به‌صرف دیدن یک مرد، اقدام به ارزیابی شخصیتی و طبقه‌بندی کردن او، می‌کنند. این برداشت‌های زنان از ظاهر مردان که در واقع ارتباطاتی هم با واقعیت‌های شخصیتی آن مردان دارند، در شکل‌دادن ماهیت رابطه آنها مردان، بسیار مهم و اثرگذار هستند.

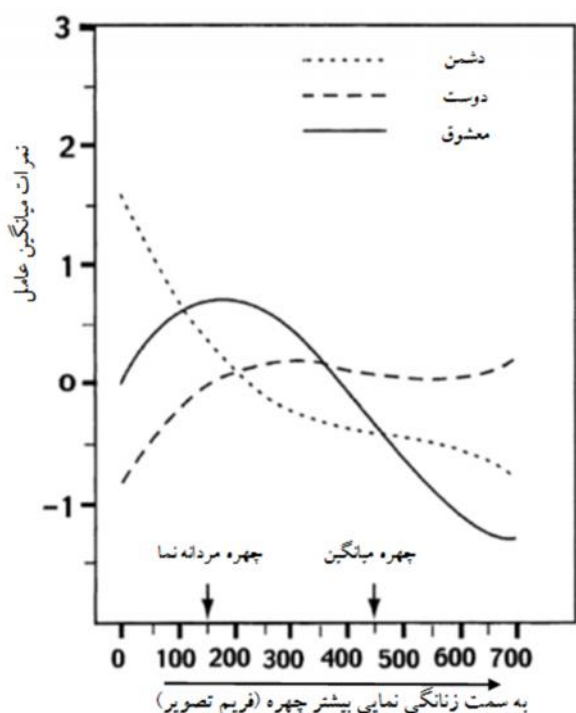
جانستون و همکارانش (۲۰۰۱) با انجام تحلیلی آماری، دریافته‌اند که زنان، طیفی از صفات را بر حسب ویژگیهای ظاهری، به مردان نسبت می‌دهند. سه عامل اصلی به دست آمده از ترکیب این صفات، عبارت بود از: دشمن<sup>۱</sup>، دوست<sup>۲</sup> و معشوق<sup>۳</sup>. در زیر، نمودار این سه عامل را می‌بینید. با افزایش میزان زنانگی‌نمایی چهره (به سمت راست نمودار)، میزان ادراک دوستی از یک تصویر بیشتر می‌شد (خط شکسته). عامل دوست، انتساب صفاتی مانند کمک‌کننده بودن، همکاری‌کننده بودن، قابل اعتماد بودن، پدر خوبی بودن، ثروتمند و با هوش بودن را، افزایش می‌داد. برای زنان، تصویر مربوط به دوست، به عنوان یک همسر درازمدت یا در مراحل اولیه غیر از اواسط چرخه قاعدگی، جذابیت داشت. عامل معشوق، یک نمودار کوهانی است (خط ممتد). عامل معشوق یا معشوق خوبی بودن، با انتساب صفاتی از قبیل از نظر جسمی جذاب، از نظر جنسی برانگیزاننده، مردانه، سالم و مراقبت‌کننده، همبستگی داشت. زنان، تصویر مربوط به عامل معشوق را، در اواسط چرخه قاعدگی و به عنوان شریک جنسی، جذاب می‌یافتند. میزان مردانگی‌نمایی متوسط در چهره با این نمودار همبستگی داشت. همچنین به نظر می‌رسد که میزان جذب شدن زنان به شاخصهای چهره‌ای مرتبط با

<sup>1</sup>- Enemy

<sup>2</sup>- Friend

<sup>3</sup>- Lover

تستوسترون مانند میزان مردانگی- زنانگی نمایی چهره‌ای، تحت تاثیر نسبت استروژن به پروژسترون خود زنان هم بود. عامل دشمنی با مردانگی نمایی زیاد چهره‌ای، همبسته بود (خط نقطه‌چین). به این معنی که زیاد بودن مردانگی نمایی چهره، انتساب صفات مربوط به یک دشمن را به فرد، افزایش می‌داد. زیاد بودن میزان مردانگی نمایی چهره‌ای در مردان، با ادراک زنان از میزان تهدیدکننده بودن، دمدمی مزاج بودن<sup>۱</sup>، کنترل‌گر بودن، مکار بودن<sup>۲</sup>، مستبدانه رفتار کردن<sup>۳</sup>، خودخواهی، تسلط‌گری و تکانشی بودن، همبستگی مثبت داشت. مردانگی نمایی چهره‌ای زیاد، ادراک صفات نام برده در فرد را بوسیله زنان بیشتر می‌کرد و با عامل دشمن، همخوانی داشت.



شکل ۴-۵: منحنی سه عاملی ارتباط خصایص چهره‌ای مردان با ادراک شخصیتی از آنها در زنان. فلش مربوط به «چهره مردانه‌نما»، چهره‌ای را نشان می‌دهد که مردانگی نمایی ظاهری بالایی دارد. فلش «چهره میانگین»، مربوط به تصویری است که از نظر مردانگی- زنانگی نمایی چهره، در حد متوسط این طیف قرار دارد. همچنین، منحنی سه عامل، بر روی نمودار، ترسیم شده است. همانطور که مشاهده می‌کنید، عامل دشمن با مردانگی نمایی زیاد چهره همبسته بوده و عامل معشوق با میزان متوسطی از مردانگی نمایی چهره، مربوط است. افزایش زنانگی نمایی چهره‌ای با عامل دوستی مرتبط است (برگرفته از جانستون و همکاران، ۲۰۰۱).

### تاهل و فعال شدن استراتژی جنسی دوگانه

(نکته: مفهوم تاهل در پژوهش‌های روانشناسی جنسی در کشورهای غربی، با آنچه که در فرهنگ ما از تاهل مورد نظر است، تا حدی تفاوت دارد. تاهل در اینجا، علاوه بر زنانی که رسماً و بطور قانونی، ازدواج کرده‌اند، همچنین شامل زنانی می‌شود که در یک رابطه پایدار و با ثبات قرار داشته اما بطور رسمی، ازدواج نکرده‌اند. در این حالت، همسران اول این زنان می‌توانند شرکای جنسی<sup>۴</sup> آنها یا دوست پسر<sup>۵</sup> آنها باشند. پژوهش-

1- Volatile

2- Manipulative

3- Coercive

4- Sexual partner

5- Boy friend

هایی که در این زمینه انجام می شوند نیز، ممکن است از واژه‌هایی مانند زنان دارای یک رابطه تعهدآمیز<sup>۱</sup> یا درگیر<sup>۲</sup> در یک رابطه استفاده کنند تا به این نکته اشاره کنند که ممکن است زنان مورد مطالعه آنها، لزوماً بطور رسمی ازدواج نکرده باشند اما حتماً در یک رابطه باثبات با مردی معین قرار داشته‌اند. جدای از نوع تاهل یک زن، آنچه که در اینجا و در مبحث سیاست جنسی دوگانه مهم است اینست که تعدادی از زنان، ممکن است وارد رابطه با مردی شوند که او را به عنوان ارضا کننده نیازهای مادی، حمایتی، مراقبتی و توجه‌ای خود در نظر می‌گیرند و در همین زمان، مرد دیگری را برای ارضای نیازهای جنسی خود، ترجیح می‌دهند که در صورت متاهل بودن رسمی زن، به آن مرد اصطلاحاً شوهر دوم یا شوهر خارج از رابطه زناشویی<sup>۳</sup>، گفته می‌شود).

علت اینکه چرا تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی، بیشتر یا صرفاً در زنان متاهل دیده می‌شود و نه مجرد راه، می‌توان با توجه دوباره به اصل سرمایه‌گذاری والدینی، درک کرد. ما نه تنها دارای نیازها و انطباق‌های تکاملی هستیم، بلکه یک سلسله مراتب تکاملی از نیازها و انطباق‌ها که از لحظه‌ای به لحظه‌ای دیگر و از روزی به روز دیگر تغییر می‌یابند نیز، در سیستم روانشناختی ما وجود دارد. به عبارت روشن‌تر، نیازها، امیال و انطباق‌های روانشناختی ما، از یک نظم معین و توالی سلسله مراتبی تاثیر می‌پذیرند. یک سری از مکانیسم‌های اجرایی<sup>۴</sup> وجود دارند که عملکرد آنها، تنظیم اجرا و توالی سایر مکانیسم‌هاست. این مکانیسم‌های اجرایی را می‌توان فرامکانیسم‌ها<sup>۵</sup> نامید (باس، ۱۹۹۶). در مورد ارتباط فعال شدن بیشتر استراتژی جنسی دوگانه با تاهل در زنان، فرامکانیسم‌های انطباقی زنان، منجر می‌شوند تا یک زن، تا وقتی که برایش اطمینان حاصل نشده که همسری دائم در دسترس دارد که علاقه، توانایی و منابع مادی لازم برای پرورش فرزندان را دارد، تمایل آنچنانی برای حاملگی و باروری حتی بوسیله مردان دارای ژن‌های متناسب، نشان ندهد. علت نیز مشخص است؛ بدون وجود منابع توجه‌ای و مادی کافی از طرف یک مرد، پروراندن فرزند برای یک زن، ناممکن یا دشوار بوده و کاهنده موفقیت تولیدمثلی است. تکامل به اینجا نیز فکر کرده؛ فعال شدن بیشتر یا انحصاری استراتژی جنسی دوگانه در زنان متاهل، گویای یک نظم و توالی سلسله مراتبی جالب و موجه برای به حداکثررسانی موفقیت تولیدمثلی آنهاست. این مسئله روشن‌کننده این مشاهده است که چرا روابط خارج از چارچوب برای زنان، بطور خاص و برجسته‌ای در زمان تاهل و متفاوت از رابطه بدون چارچوب در زمان مجرد، بسیار جذاب و هوس‌برانگیز است. در واقع، بسیاری از روابط جنسی خارج از چارچوب، اگر در زمانی که یک رابطه مطمئن و باثبات وجود دارد اتفاق نیفتند، برای بعضی از زنان ممکن است اصلاً تحریک‌کننده یا لذت‌بخش نباشند. روابط خارج از چارچوب، برای مردان نیز جذاب‌اند. اما در مردان، این جذابیت، کمتر تحت تاثیر مجرد و تاهل قرار می‌گیرد. این مسئله همچنین آشکار می‌کند که چرا بعضی از مردها، ارتباط

1- Committed

2- Involved

3- Ex-husband

4- Executive

5- Meta-mechanism

جنسی بدون تعهد با زنان متاهل را اینقدر جذاب می‌یابند. برای ذهن عصر حجری این مردان، چنین روابطی به معنای توزیع اسپرم‌های خود، بدون اینکه خودشان وقت و انرژی برای پروراندن و بزرگ‌کردن حامل ژنهایشان یعنی زاده‌هایشان بگذارند، است. انطباق‌های تناسب‌افزای انسان، حکم می‌کند تا هر چیزی، در جای خودش و در زمان و مکان خاص خودش روی دهد. این نظم می‌تواند حداکثر منافع تکاملی را برای افراد فراهم کند. بر همین اساس، مکانیسم‌های پاداش و تقویت‌دهی خاصی در ذهن ما طراحی شده تا این زمان و مکان مناسب را بازشناسی کنند و باعث شوند تا آن رفتارها، در یک چارچوب معین و نه در هر زمان و مکانی، خاصیت پاداش‌دهی روانی داشته باشند. زدن نمک به خیار و گوجه، لذتی دو چندان به آنها می‌دهد، درحالی‌که پاشیدن نمک به سیب و گلابی، لذت چشایی این میوه‌ها را از بین می‌برد. معادلات و فرمول‌های انطباق‌افزای تکاملی ما باعث می‌شوند تا میزان جذاب و پاداش بخش بودن انواع روابط جنسی را در موقعیت‌های متفاوت، بصورت متفاوت ارزیابی کنیم. آنچه که در یک موقعیت برای ما شکست محسوب شده یا چندان مطلوب برآورد نمی‌شود، می‌تواند در موقعیتی دیگر، نشئه‌آور باشد. یک مثال دیگر از خاصیت پاداش‌دهی متفاوت فعالیت‌های مختلف جنسی، خودارضایی است. علت اینکه از نظر ارضای جنسی، خودارضایی هیچ‌وقت نمی‌تواند جای مقاربت جنسی را برای انسان بگیرد، اهمیت آمیزش جنسی در تولیدمثل موفق است. با مقاربت جنسی، مغز تکاملی انسان، از موفقیت در آمیزش جنسی و در واقع افزایش احتمال موفقیت تولیدمثلی، اطمینان حاصل می‌کند. حال آنکه خودارضایی فقط به عنوان یک مسکن عمل کرده و ارضای روانشناختی حاصل از آن، کامل نیست. این مسئله باعث می‌شود تا شاهد تمایل شدید تعدادی از افراد به رابطه جنسی فرازناشویی باشیم. حال آنکه اگر مسئله فقط به یک ارضای جنسی - حسی مربوط می‌شد، خودارضایی به اندازه کافی، جوابگو بود. در واقع، بر طبق گزارش زنان، ارگاسم تجربه شده از طریق خودارضایی و تحریک کلیتوریس، می‌تواند شدیدتر از ارگاسم تجربه شده از آمیزش جنسی هم باشد. اما مشخص است که به لحاظ تناسبی و تولیدمثلی، خودارضایی، هیچ‌وقت نمی‌تواند جای مقاربت جنسی را بگیرد.

بطور خلاصه، زنان به روابط خود و مردان، با دو چشم و به دو دید، نگاه می‌کنند. یک چشم آنها به روابط کوتاه‌مدت دوخته شده و چشم دیگر به روابط درازمدت. چشمی که مردان را برای روابط کوتاه‌مدت ارزیابی می‌کند، به متغیرهایی مانند جذابیت جسمانی، بعضی از ویژگی‌های شخصیتی و خصایص اقتصادی و فرهنگی، حساس است. در عوض چشمی که پیگیر رابطه درازمدت است، به خصایصی در مردان مانند شرایط اقتصادی، موقعیت شغلی و اجتماعی و ویژگی‌های شخصیتی همچون ثبات در روابط، مهربان و فداکار بودن، حساسیت نشان می‌دهد. اینکه استراتژی در حال حاضر و در جریان یک زن، تابع کدامیک از این چشم‌ها باشد، به عواملی همچون مجرد یا تاهل، خصایص فردی و شخصیتی خود زن، شرایط اقتصادی و اجتماعی، سن، عوامل بوم‌شناختی و محیطی (مانند هنجارها و قوانین) و چرخه قاعدگی، بستگی دارد. همه

زنان، به هر دو استراتژی مذکور مجهز هستند، هر چند در یک زمان و شرایط خاص، ممکن است یکی یا هر دوی این استراتژی‌ها، فعال باشد. تجربه یکی از مراجعین مذکر مولف، گویای همین استراتژی جنسی دوگانه در زنان و احتمال فعال‌تر شدن آن همگام با تاهل، است.

مراجع: مرد، ۲۹ ساله، دانشجوی فوق لیسانس مهندسی، از نظر چهره‌ای و بدنی بسیار جذاب، باهوش، خوش‌برخورد و آرام.

"... برای من، آن اوایل مایه تعجب بود. اینکه برای راضی کردن تعدادی از دختران مجردی که با آنها رابطه دارم، می‌بایست انرژی، وقت و پول زیادی می‌گذاشتم اما بعضی وقتها در کمال ناباوری، با زنان متاهلی روبرو می‌شدم که انگار به جز ارتباط جنسی، خواهان چیز دیگری از من نیستند. با توجه به اینکه آنها متاهل بودند، من فکر می‌کردم که نباید و یا کمتر به روابط اینچنینی راغب باشند. هر چند من شخصاً حاضر به ارتباط با هیچ‌یک از این زنان نشدم [؟]، اما به این فکر می‌کنم که آیا اگر کس دیگری به جای من بود و با این تعارض مواجه می‌شد که در یک طرف آن، دختران مجرد کمتر مایل وجود داشته باشند و آن هم با صرف هزینه، وقت، انرژی و پول و در طرف دیگر، زنان متاهلی که نه نیاز به صرف آنچنان وقتی دارند و نه پول و نه انرژی، چه کار می‌کرد؟!..." [مولف، نتوانست برای این سؤال مراجع خود، جوابی بیابد، آیا شما می‌توانید؟!]

همانطور که اظهارات فوق نشان می‌دهد، رفتارهای به ظاهر متناقض جنسی زنان موجب تعجب جوانی شده که بیش از همه ویژگیها، جذابیت جسمانی‌اش، جلب توجه می‌کند. استراتژی جنسی دوگانه و اینکه این استراتژی در زنان، کی، کجا و تحت چه شرایطی فعال می‌شود، حلال این مسئله به ظاهر معماگونه است. دختران مجرد، عموماً به دنبال مردی برای یک رابطه درازمدت می‌گردند. در این شرایط، رابطه جنسی گذرا حتی با مردی جذاب نیز، ممکن است برای بعضی از آنها، تقویت‌کننده نباشد. اما برای زنی متاهل که از برقراری دائم شرایط مادی و رفاهی اطمینان حاصل کرده، این گزینه، می‌تواند یک گزینه دلخواه و غیرقابل مقاومت باشد.

### جستاری پژوهشی.

#### استراتژی جنسی دوگانه در هنر و ادبیات

ادبیات و هنر، از جمله موضوعاتی بوده که مورد تحلیل‌ها و کنکاشات روانشناسی تکاملی قرار گرفته‌اند (رک به کارول، ۲۰۰۵). در بعضی از موارد، فرآورده‌های ادبی و هنری هر چه که باشند، نشان‌دهنده همان موضوعاتی هستند که ذهن بشر را برای میلیون‌ها سال، به خود مشغول کرده‌اند. داشتن بقاء، تولیدمثل موفق، ترس از خیانت و فداکاری متقابل، از آن جمله‌اند.



**تصویر ۶-۴:** به تصویر کشیدن تلویحی استراتژی جنسی دوگانه در زنان در قالب یک عکس. عکس روبرو، احتمالاً تزیینی (ساختگی) است اما به هر حال، نمایانگر مشغولیت ذهنی و احتمالاً اضطراب هنرمند طراح یا عکاس آن، درباره خیانت زناشویی و احتمالاً استراتژی جنسی دوگانه در زنان، است.

در پژوهش‌های جالبی، از ادبیات و تحلیل ادبیات، برای سنجش استراتژی جنسی دوگانه در زنان، استفاده شده است. کروگر، فیشر و جابلینگ (۲۰۰۳)، زنان را با یک سری از سناریوهای فرضی ادبی، مواجه کردند. در این رمان‌ها، دو دسته از مردان، به عنوان قهرمانان درستکار<sup>۱</sup> داستان و قهرمانان نادرستکار<sup>۲</sup>، به تصویر کشیده می‌شدند. این محققین دریافتند که زنان، برای ارتباطات درازمدت خود، قهرمانان درستکار را ترجیح می‌دادند اما هر چقدر که رابطه کوتاه‌تر فرض می‌شد، آنها قهرمان نادرستکار را، بیشتر ترجیح می‌دادند (برای مروری بر بررسی خصایص قهرمانان مرد در رمانهایی که برای زنان نوشته می‌شوند و به عبارت دیگر، آندسته از خصایص مردان که زنان خواهان آنها هستند رک به کرنتز، ۱۹۹۲).

ادبیات فارسی نیز از این خزانه اطلاعاتی بی‌نصیب نیست. یک لطیفه در زبان ما، میل به اقدام بر اساس استراتژی جنسی چندگانه در زنان را در قالب زبان طنز، نشان می‌دهد:

"زمانی خواجه‌ای را دختری بود برازنده. خواجه در سن ازدواج، پیش دخت خود آمد و به او گفت که دخترم تو در سن ازدواجی و غفلت جایز نیست. چندین خواستگار آمده‌اند که سه کس بهترین آنهایند. اولی نامش حسن است که فرزند تاجر شهر است. او جوان ثروتمند و خوش آتیه‌ای است با قد و قامتی کوتاه و رخی مانند من! دومی علی نامی است. او در زیبایی، زبانزد همگان و مثال‌زدنی است و بسیاری از دختران شهر، شیفته رخ یوسفی اویند، ولکن، سر به هوا و لاقید است. سومی، منصور نام دارد. او خوش اخلاق و نیک سیرت است و از دانش دهر، بهره زیادی دارد اما خدای تعالی، نه جمال چندانی به او عطا کرده و نه مال و مکنت آنچنانی.

دخترک درحالی که نگاهی پرمعنی به پدر انداخته بود گفت:

پدرم تو خود خواجه‌ای و می‌دانی که مرا قصد شوی کردن نیست اما از آنجا که تو هم مانند من، به حق عاجلی تا این کار بشود، انتخاب من از بین آنانی که گفتم اینست: حسنعلی منصور! " (منبع اصلی؟).

### موفقیت تولیدمثلی، چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها و تغییر در ترجیحات جنسی زنان

<sup>1</sup> - Proper heroes

<sup>2</sup> - Dark

«زنان، هیچ وقت مردان مطلوب<sup>۱</sup> خود را نمی یابند» (فروید).

«بعضی وقتها، زنان به دنبال همسرانی صرفاً متفاوت هستند و نه همسرانی بهتر» (لانگلی، ۲۰۰۵).

ژن های خوب، یکی از فرضیات ارائه شده در مورد تبیین تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان و استراتژی جنسی دوگانه در آنهاست. علی رغم، شواهد پژوهشی زیادی که در حمایت از این فرضیه ارائه شده، این فرضیه قادر به تبیین همه پیچیدگیهای جنسی زنان در زمان انتخاب شریک جنسی نیست. بطور نمونه، هر چند این درست است که تغییرات همراه با چرخه قاعدگی، در زنانی که همسران جذاب تر دارند کمتر مشاهده می شود اما این به این معنی نیست که این گروه از زنان، اصلاً تمایلی به ارتباطات خارج از چارچوب زناشویی نداشته و یا اقدام به چنین روابطی نمی کنند. حتی زنانی که همسران جذاب یا بسیار جذاب دارند هم، ممکن است تمایل به ارتباطات فرازناشویی را تجربه کنند. این نظریه با این سؤال مواجه است که اگر مردهای جذاب، دارای ژن های خوب تناسب افزا و قابل توارث به زاده های خود هستند، پس چرا همه زنان دارای شوهرانی جذاب و زیبا، به همسرانشان اکتفا نمی کنند؟ مشخص است که از نظر تکاملی، کشف ارتباط با مردی دیگر بوسیله همسر، می تواند برای یک زن بسیار گران و حتی به قیمت قتل او تمام شود. پس چرا چنین زنانی که دارای شوهرانی با چنین ژنهایی هستند، بعضی وقتها، خیانت را بر هزینه های بالقوه خطرناک کشف روابط فرازناشویی بوسیله همسرانشان، ترجیح می دهند؟

البته ما در اینجا فقط به دنبال اینکه چرا زنان اقدام به روابط با مردان متعدد می کنند، نیستیم. همانطور که دیدیم (جدول ۳-۴)، از نظر تکاملی، روابط جنسی، برای زنان می تواند منافع متعدد و کاملاً متفاوتی را در بر داشته باشد. برای یک زن، رابطه جنسی با یک مرد می تواند منابع مادی در بر داشته باشد، درحالی که هدف از رابطه با مردی دیگر، سنجش وجود خصیصه های لازم برای یک رابطه درازمدت و متعهدانه در آن مرد، باشد. افزایش عزت نفس یا افزایش مهارت های اغواگری و جذب جنس مقابل، افزایش شأن خود و رهایی از تنش های ناخوشایند، فقط تعداد کمی از علل بالقوه زیاد هدف از رابطه جنسی در زنان است. بدیهی است که این علل متعدد، می توانند باعث شوند تا حتی یک زن دارای همسری زیبا و جذاب نیز، اقدام به رابطه فرازناشویی کند. ممکن است زنی دارای همسری زیبا اما نامهربان و بی مسئولیت باشد. در اینجا، شاید از نظر تکاملی، به نفع آن زن باشد تا بوسیله ارتباط با مردی دوم، شرایط را برای جدا شدن از شوهر اول و ازدواج با مرد دوم که متعهدتر و مسئولیت پذیرتر است، فراهم کند. این انتخاب، می توانسته برای زنان محیط تکاملی انطباقها تناسب افزا باشد، زیرا زادآوری و پرورش فرزند بدون وجود همسری مسئولیت پذیر و متعهد، امکان پذیر نبوده است. برای روشن تر شدن بحث، مجزا کردن تمایلات زنان به روابط فرازناشویی، به دو طبقه کلی، مفید به نظر می رسد. روابط فرازناشویی زنان و تمایل به چنین ارتباطاتی را، از یک نگاه، می توان به دو دسته

<sup>1</sup>- Favoured

کلی طبقه‌بندی کرد. بطور کلی، یکی از دلایلی که باعث می‌شود زنان اقدام به روابط فرازناشویی کنند، میل ناهشیار به باروری و تولیدمثل موفق‌تر بوسیله شرکای جنسی متناسب‌تر، است. این تمایلات، معمولاً خود را در اواسط چرخه قاعدگی نشان می‌دهند، زیرا در این زمان، احتمال باروری به حداکثر زمان خود می‌رسد. سایر عللی که باعث می‌شوند تا زنان برای روابط فرازناشویی خود برانگیخته شوند را، می‌توان در طبقه کلی دوم گنجانند. این طبقه‌بندی به این معنی نیست که علت آن دسته از روابط فرازناشویی زنان که در طبقه دوم گنجانده می‌شوند، میل به تناسب افزایشی و موفقیت تولیدمثلی بیشتر نیست. در مثال فوق که زنی، دارای همسری جذاب، با مردی دیگر ارتباط برقرار می‌کند تا شرایط او به عنوان همسری درازمدت را محک زده یا او را جذب کند نیز، علت غایی، همین افزایش تناسب تکاملی و تولیدمثلی است. برای زنی که به علت فراهم کردن منابع مادی برای پرورش فرزندانش، اقدام به روابط فرازناشویی می‌کند نیز، همین علت غایی تناسب افزایشی وجود دارد. اما چیزی که بین این دو طبقه کلی علتهای روابط فرازناشویی در زنان، تمایز ایجاد می‌کند اینست که در مورد اول، زنان مستقیماً به دنبال ژنهای خوب قابل توارث برای فرزندانشان هستند. آنها می‌خواهند از طریق روابط متمرکز شده در اواسط چرخه قاعدگی، این ژنها را برای زاده های خود تصاحب کنند. اما در مورد طبقه دوم، علل روابط فرازناشویی زنان، حول و حوش فراهم‌آوری سایر شرایط لازم برای افزایش موفقیت تولیدمثلی و نه لزوماً کسب ژنهای تناسب افزا، می‌چرخد. هر چند همه این علل، می‌توانند به افزایش در زادآوری موفق مربوط باشند اما هر یک به شیوه‌های خاص خود، چنین عملی را انجام می‌دهند. دومین نشانه به منظور تمایز بین این دو دسته از علل را، می‌توان به زمانی از چرخه قاعدگی که در آن، زنان اقدام به روابط فرازناشویی می‌کنند، مربوط دانست. زنانی که چرخه قاعدگی را بطور طبیعی تجربه می‌کنند (مانند زنانی که قرصهای ضد حاملگی استفاده نمی‌کنند)، چنانچه در اواسط چرخه قاعدگی، روابط فرازناشویی داشته باشند، بیشتر احتمال دارد که این روابطشان را همراه با عدم استفاده از روشهای پیشگیری مانند مصرف قرص همراه کنند تا روابط جنسی که با همسرانشان دارند. همچنین، بیشتر احتمال دارد که زمان‌بندی روابط فرازناشویی خود را، بطور خودجوش، در اواسط چرخه قاعدگی قرار دهند. این موارد، نشانه آن است که زنان، تحت مکانیسم‌های روانشناختی ناهشیار (یا هشیارانه)، بعضی از روابط فرازناشویی خود که بخصوص با شرکای جذاب صورت می‌گیرد را طوری تنظیم می‌کنند که به حاملگی موفق ختم شود. این دسته از روابط زنان که با هدف حاملگی و باروری موفق صورت می‌گیرد را می‌توان از نظر زمانی، با روابطی که مستقیماً با هدف باروری موفق صورت نمی‌گیرند، مجزا کرد. روابط طبقه دوم، می‌توانند در هر زمانی از چرخه قاعدگی انجام پذیرند. همچنین این گونه روابط، ممکن است بوسیله شریک زمان‌بندی شده تا اینکه بطور خودجوش و بوسیله خود زنان، برنامه‌ریزی شوند.

تا اینجا، مسائل چندان پیچیده به نظر نمی‌رسند. اما پیچیدگی وقتی خودش را نشان می‌دهد که در می‌یابیم که زنان، نه تنها در مورد انتخاب شریک برای بارور شدن از او و انتخاب یک همسر برای کسب منابع،



نوسان و تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی نشان می دهند، بلکه در انتخاب شریک برای بارور شدن نیز، نوسان و تغییر نشان می دهند. علت تمایلات فرازناشویی در زنان دارای شوهرانی جذاب، به همین نوسان و تغییر در انتخاب شریک برای باروری، مربوط است.

### چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها: کلید تنوع طلبی در انتخاب پدر برای فرزند

خلاصه مباحث مطرح شده قبلی به منظور ورود به بحث جدید این است: الف) زنان در انتخاب شریک برای روابط کوتاه مدت و درازمدت خود، تفاوت و تغییر نشان می دهند. آنها برای روابط کوتاه مدت خود که بخصوص در دوره های باروری روی می دهند، مردان جذاب از نظر جسمی و جنسی را ترجیح می دهند. ب) علاوه بر این، حتی زنان دارای شوهرانی جذاب نیز، احتمال دارد که در اواسط چرخه قاعدگی، جذب مردانی به غیر از همسران خود شوند. حال به این سؤال می پردازیم که اگر هدف زنان از برقراری روابط کوتاه مدت جنسی که بخصوص در دوره های با احتمال باروری بالا روی می دهد، تلقیح شدن بوسیله مردان جذاب است، پس زنانی که خود شوهرانی جذاب از نظر جنسی داشته و روابط و رضایت زناشویی خوبی نیز دارند چرا اقدام به روابط فرازناشویی می کنند و اینکه هدف آنها از برقراری چنین روابطی را، چگونه می توان توجیه کرد؟

یکی از علل جذب مردانی به غیر از همسر اول شدن در زنانی با شوهران جذاب، توزیع ژن های خوب تناسب افزا در مردان متفاوت است. همانطور که گفتیم، جذابیت، با شاخص های متعددی همبسته است که جمع شدن همه آنها در مردی واحد، دشوار یا بعید است. یافتن چنین مردانی و فراهم آوری فرصت آمیزش جنسی با آنها، خود کاری دشوارتر است. در این حالت، یک زن ممکن است با مردانی که شاخص های متفاوتی از جذابیت و در نتیجه ژن های تناسب افزای متفاوتی دارند، ارتباط داشته باشد. به عبارت دیگر، حتی زنان دارای شوهرانی با ژن های خوب نیز، (مکرر به یاد داشته باشید که خوب در اینجا، فقط به معنی تناسب-افزا بودن به لحاظ تکاملی است)، چون همه ژن های خوب را در مردان خود نمی یابند، به دنبال مردانی با «ژن های خوب دیگر» هستند. این فرضیه که به ترجیح چندگونگی ژنتیکی<sup>۱</sup> (رک به سایمونس، ۱۹۷۹) در زنان مشهور شده، این ادعا را مطرح کند که ترجیح مردانی با ساختارهای ژنتیکی متفاوت، بقای نسل ژن های جاری کننده چنین استراتژی انتخابی را افزایش داده است. همانطور که در فصل سوم توضیح دادیم، تکامل گونه های حیوانی و از جمله انسان، پر بوده از شرایط متغیری که هر یک، شرایط متفاوتی را برای بقا و تولید مثل موفق، می طلبیده است. چنین شرایط متغیر و غیرقابل پیش بینی، ایجاب می کرده تا هر فرد، برای تولید مثل موفق تر، زاده های متنوع تری را تولید کند. بدین نحو، امکان اینکه از بین زاده های فرد، تعدادی از آنها از پیکار و نبرد با طبیعت و شرایط متنوع و سخت، جان سال به در برده و موجب ادامه حیات ژن های

<sup>1</sup> - Genetic diversity

ترجیح دهنده چنین رفتاری باشند، افزایش می‌یافته است. بر طبق اصل تکامل همزمان، فقط تغییرپذیری ژنتیکی می‌تواند به ما در مسابقه با محیطی که به طور غیرقابل پیش‌بینی‌ای متغیر است، کمک کند (آبروچر و گرامر، ۲۰۱۰). میل به تنوع ژنتیکی زاده‌ها، باعث قابل فهم‌تر شدن عطش زنی که شوهری جذاب دارد اما همچنان به آمیزش جنسی با مردی مشهور، باهوش، چرب‌زبان و یا صرفاً متفاوت علاقه دارد، می‌شود. میل به چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها در زنان، به دلیل توزیع ژن‌های تناسب‌افزا در مردان و موفقیت ژن‌های گوناگون و متنوع در بقا و تولیدمثل موفق، بوجود می‌آید. بدین نحو، داشتن فرزندان که هر یک، تعدادی از ویژگی‌های تناسب‌افزای تکاملی دارند، می‌تواند از جمله مکانیسم‌های انطباقی و عمیق ذهن جنسی هر زنی باشد.

متونی که خیالبافی‌های جنسی زنان را جمع‌آوری کرده و گزارش می‌دهند، از جمله منابعی هستند که راه ما به پستوهای زندگی جنسی - ذهنی زنان را باز می‌کنند (برای مطالعه در زمینه محتوای خیالبافی‌های جنسی زنان، رک به فراییدی، ۱۹۹۳؛ ۲۰۰۸؛ ۲۰۰۹؛ کتب این نویسنده، عمدتاً در بر دارنده گزارش خیالبافی‌های جنسی زنان بوده و شامل تحلیل‌های علمی نمی‌شود). ممکن است برای یک مرد، درک این مطلب که چطور همسرش می‌تواند مرد معینی را به او ترجیح بدهد، دشوار باشد. اینکه یک زن سفیدپوست متعلق به طبقه بالای اقتصادی - اجتماعی در آمریکا که شوهری ثروتمند و جذاب هم دارد، درباره ارتباط جنسی با راننده سیاه‌پوست و درشت‌اندامش روی‌آوردازی کرده و تمایل داشته باشد که آنها را عملی کند، می‌تواند برای بعضی‌ها، دور از ذهن یا نامعقول به نظر برسد. درحالی‌که، از منظر تکاملی، آن زن فقط به دنبال افزایش موفقیت تولیدمثلی خود از طریق افزایش چندگونگی ژنتیکی زاده‌هایش از طریق ارتباط با مردان متناسب ولی متفاوت است. از این رو، دفعه بعد که همسر یک تاجر موفق را در حال خوش و بش جنسی با سیدی فروش کنار خیابان دیدید و یا متوجه ارتباط همسر یک استاد دانشگاه با جوانک همسایه شدید، تبیینی قابل قبول برای این موارد خواهید داشت. توجه به نقش چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها در ایجاد تنوع‌طلبی جنسی و موفقیت تولیدمثلی حاصل از آن در محیط تکاملی انطباق‌ها، میل زنان به آمیزش جنسی با مردان متعدد را قابل فهم می‌کند. این تمایل، منجر می‌شود تا زنان در انتخاب پدر برای فرزندان‌شان، تنوع و تغییر نشان دهند. آنها ممکن است ترجیح دهند فرزندی را از یک پدر داشته باشند و فرزندی دیگر را از پدری دیگر. این تمایل حتی در صورت قرار داشتن در یک رابطه باثبات و با مردی جذاب از نظر جنسی نیز، می‌تواند مشاهده شود. مشاهده‌شدن تمایلات مرتبط با چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها حتی در زنانی که دارای شوهرانی جذاب هستند، با نتایج تلویحی بعضی از پژوهش‌ها نیز هماهنگ است. در تحقیق پیلسورث و هاسلتون (۲۰۰۶a)، هرچند تمایل به ارتباط جنسی با شخصی به غیر از شوهر، در زنانی که جذابیت جنسی شوهران خود را پایین ارزیابی می‌کردند، بیشتر افزایش می‌یافت تا زنانی که جذابیت جنسی شوهران خود را بالاتر ارزیابی می‌کردند اما بین میزان جذابیت جنسی بالاتر شوهر و افزایش میل زنان به ارتباط جنسی با همسر، همبستگی وجود نداشت. به عبارت دیگر، حتی چنانچه شوهران آن زنان، از جذابیت جنسی برخوردار بودند، تمایل این زنان به رابطه با

شوهرانشان، تحت تاثیر چرخه قاعدگی قرار نمی گرفت اما تمایلشان به ارتباطات خارج از چارچوب زناشویی، از چرخه قاعدگی آنها، تاثیر می پذیرفت. بطور خلاصه، در اواسط چرخه قاعدگی، جذابیت پایین تر شوهر، میل به ارتباطات فرازناشویی را افزایش می داد اما افزایش جذابیت شوهر، موجب افزایش میل به ارتباط با شوهر، نمی شد.

یک روانکاو، تجربه جالبی در رابطه با مراجعین مونث خود دارد که به این مسئله یعنی میل ناهشیار یا هشیارانه زنان برای اینکه از مردان متعدد، فرزند داشته باشند، مربوط است. این روانکاو، از تعدادی از مردان و زنانی که در طول سالها برای حل مسائل و مشکلات روانی خود به او مراجعه می کردند، سؤال می کرده که آیا هیچ وقت میل به برقراری با افراد متعددی از جنس مقابل داشته اند و یا فکر آن به ذهنشان خطور کرده است؟ در مورد مردان که جواب مشخص و قابل انتظار است! اما این روانکاو، بطور جالبی از زبان تعدادی از زنان مراجعه می شنود که آنها ممکن است مستقیماً و صراحتاً به این فکر نکرده باشند که با مردان متعددی رابطه جنسی داشته باشند اما این فکر به ذهنشان خطور کرده که داشتن فرزند از مردان متفاوت و متعدد، چگونه می تواند باشد. در این مورد، با عکس جریان غالب در روانشناسی جنسی - تکاملی مواجه هستیم. آنچه که اغلب در زنان، هشیارانه احساس می شود، میل به ارتباط جنسی با مردان متعدد، بدون بینش نسبت به پویایی زیربنایی تکاملی آن است تا برعکس آن. اما به هر حال، تجربه روانکاو فوق، همراهی با پویایی تکاملی زیربنایی میل به تنوع طلبی جنسی در زنان است.

و اما چرا حتی زنانی که شوهرانی جذاب از نظر جسمانی دارند هم، بعضی وقتها متمایل به ارتباط با مردان دیگری می شوند که از نظر جسمی با همسرانشان برابری کرده یا حتی کمتر جذاب هستند؟ بعضی از زنان، گزارش می دهند که در دوره هایی از زندگی، ممکن است تقریباً هر مردی به غیر از همسرانشان را از نظر جنسی جذاب ببینند! چرا بعضی وقتها در انتخاب شرکت جنسی فرازناشویی یک زن، صرفاً شاهد تفاوت هستیم و نه بهتر یا بالاتر بودن از نظر جذابیت جسمی یا سایر خصایص بدنی و رفتاری؟ به عبارت دیگر، چرا زنان در بسیاری از موارد، صرفاً به دنبال تغییر شریک<sup>۱</sup> هستند و نه لزوماً یک شریک بهتر؟ نظریه ژنهای خوب، معتقد است که زنان، به دنبال همسران بهتر و در واقع ژنهای بهترند، درحالی که نظریه میل به چندگونگی ژنتیکی زاده ها، می گوید که زنان از ورای روابط خود، فقط یا لزوماً به دنبال همسران بهتر نیستند، بلکه ممکن است به دنبال همسرانی صرفاً متفاوت باشند. هر چند که نقش هر دوی این عوامل، در رفتارهای جنسی زنان اثبات شده، اما اینکه هر یک از این انگیزه ها یعنی خواهان همسری بهتر یا متفاوت بودن، بطور دقیق، چه میزان از نوسانات و تغییرات در رفتارها و ترجیحات جنسی همزمان با چرخه قاعدگی، تنوع طلبی

<sup>1</sup>- Trade- different

<sup>2</sup>- Trade-up

جنسی، استراتژی جنسی دوگانه و سایر رفتارهای جنسی زنان را توجیه می‌کند، نیاز به پژوهش‌های بیشتری دارد.

در چارچوب رفتارهای همسرگزینی و انتخاب شریک جنسی، رفتارهای دیگری نیز وجود دارند که ناظر بر میل به تنوع ژنتیکی زاده‌ها در چارچوب مکانیسم‌های جفت‌گزینی و استراتژیهای جنسی، هستند. در بخش بعدی، به یکی از این موارد یعنی جفت‌گزینی مبتنی بر ساختارهای ژنتیکی فردی، می‌پردازیم.

### ژن‌های مکمل و مکانیسم‌های جفت‌گزینی

مجموعه آلل‌های سازگاری بافتی ماژور<sup>۱</sup> یا MHC، مجموعه ژن‌هایی هستند که فعالیت آنها، به قدرت دستگاه ایمنی در برخورد با پاتوژن‌هایی که وارد بدن می‌شود، ارتباط دارد. در انسان، به این بخش از ژنوم، آنتی‌ژن لوکوسیت انسانی<sup>۲</sup> (HLA) نیز گفته می‌شود. محل قرارگیری MHC در انسان، کروموزوم شماره ۶ است. هر چقدر که آلل‌های موجود بر روی جفت کروموزوم‌های حامل MHC (یا همان ژن‌های قرار گرفته بر این ناحیه) در فرد متفاوت‌تر باشند، سیستم ژنتیکی و در نتیجه دستگاه ایمنی بدن فرد، تعداد بیشتری از پاتوژن‌های محیطی را شناخته و توانایی بیشتری برای مقابله با آنها خواهد داشت. میزان تنوع کدهای این ناحیه، در نتیجه تولیدمثل جنسی و برون‌آمیزی<sup>۳</sup>، افزایش می‌یابد. در برون‌آمیزی، فرد با عضوی از جنس مقابل که در جایگاه‌های ژنی خاص، آلل‌هایی متفاوت از آلل‌های خودش دارد، آمیزش می‌کند. در درون-آمیزی<sup>۴</sup>، آمیزش جنسی با یک خویشاوند ژنتیکی، دیده می‌شود. همه ما، یک آلل مربوط به این ناحیه را از پدر و یک آلل را از مادرانمان، به ارث می‌بریم. کودکانی که از والدینی متولد می‌شوند که MHC های والدین آنها به نوعی مکمل و نه تکرار همدیگر هستند، دارای سیستم ایمنی خواهند بود که قدرت مقابله با طیف بیشتری از پاتوژن‌های محیطی را دارد. در اینجا، مکمل به معنای تفاوت است. آلل‌های متفاوت، رمزهای متنوع‌تر و بیشتری دارند که توانایی بازشناخت تعداد بیشتری از پاتوژن‌های محیطی را برای سیستم ایمنی فرد، فراهم می‌کنند. دو آلل با تشابه بیشتر، دارای کدهای مشترک بیشتر و در نتیجه بازشناسی تعداد کمتری پاتوژن هستند، درحالی‌که مجموعه پاتوژن‌های قابل شناسایی بوسیله دو آلل متفاوت، شناسایی تعداد بیشتری از انواع پاتوژن‌ها را فراهم می‌کند. برای درک بهتر مسئله، یک مثال می‌آوریم. تصور کنید که دو نامه، یکی از پدرتان و یکی از مادرتان، برای شما ارسال می‌شود. هر دو آنها قصد دارند که در نامه ارسالی خود، ده نفر از دشمنان شما را که بطور بالقوه برای شما آسیب‌رسان هستند، معرفی کنند. هر دو نامه را باز می‌کنید و متوجه می‌شوید که اسامی هفت نفر از افراد معرفی شده بوسیله پدرتان، در لیست اسامی درج‌شده در نامه مادرتان نیز آمده

<sup>1</sup>- Major Histocompatibility Complex (MHC)

<sup>2</sup>- Human leukocyte antigen loci (HLA)

<sup>3</sup>- Out breeding

<sup>4</sup>- Inbreeding

است. نام سه نفر از هر نامه نیز، غیرمشترک هستند. پس شما مجموعاً نام سیزده نفر (هفت اسم مشترک و شش اسم نامشترک) از دشمنان خود را شناسایی کرده‌اید. حال تصور کنید که اسامی هر ده نفر معرفی شده در هر نامه، غیرمشترک باشند. به عبارت دیگر، دشمنانی که پدرتان اسامی آنها را برای شما فرستاده، همانهایی نباشند که مادرتان لیست اسامی آنها را برای شما فرستاده است. در این حالت، شما بیست نفر از دشمنان خود را خواهید شناخت. عدم تشابه در نامه‌های رسیده از طرف پدر و مادرتان، منجر می‌شود تا شما تعداد بیشتری از دشمنان بالقوه خود را شناسایی کرده و در نتیجه اقدامات پیشگیرانه لازم را در مقابل تعداد بیشتری از افراد آسیب‌رسان به خود، انجام دهید. بطور ساده، در این حالت شما موفق‌تر خواهید بود زیرا تعداد بیشتری از دشمنانتان را می‌شناسید و می‌توانید برای جلوگیری از آسیب دیدن بوسیله آنها، اقدام به ریختن طرح و برنامه کنید. این تمثیل را می‌توان در مورد میزان شباهت آلل‌های به ارث رسیده از والدین، بکار برد. البته در اینجا، علی‌رغم شباهت در اصل ماجرا، مسئله پیچیده‌تر می‌شود. تعداد پاتوژن‌های قابل شناسایی بوسیله سیستم ایمنی یک فرد، بسیار زیاد است. خود ناحیه MHC هم به تنهایی حدود ۱۴۰ ژن را در بر می‌گیرد (پیرتنی و اولیور<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶؛ به نقل از گانگستاد، ۲۰۱۱). از نظر آماری نیز، احتمال شباهت بین آلل‌های MHC یک زوج کم است، زیرا تنوع ژن‌های موجود در این ناحیه، در مورد افراد مختلف، بسیار زیاد است. اما به هر حال، هر چقدر که آلل‌های دو والد نامتشابه‌تر باشند، سیستم ایمنی بدن زاده‌های آنها، تعداد پاتوژن‌های بیشتری را شناسایی خواهد کرد. انتخاب مردی با MHC متفاوت به عنوان پدر فرزند خود بوسیله یک زن، یک کارکرد دیگر هم می‌تواند داشته باشد و آن این است که همسر با MHC متفاوت، احتمالاً بطور کلی، از نظر ژنتیکی هم، با فرد انتخاب‌گر متفاوت است. این مسئله، می‌تواند موجب کاهش خطر بیماری یا نقص فرزند در نتیجه درون‌آمیزی، شود. الان متوجه شدید که هنگامی که یکی از اطرافیان، به فردی علاقمند شده که چندان درک نمی‌کنید معشوق چه داشته که موجب جذب شدن او شده باید احتمال نقش ژنهای مکمل را هم، در نظر بگیرید! (برای مروری بر نظریه ارتباط ژن‌های خوب، ژن‌های مکمل و انتخاب همسر رک به رابرتس و لیتل، ۲۰۰۷).

## خیانت زناشویی و MHC

یکی از نکات جالب در مورد نقش MHC در انتخاب شریک جنسی و خیانت زناشویی، ارتباط بین میزان شباهت MHC زوجین و خیانت در زنان، است. در یک پژوهش، مشخص شد که هر چقدر که نسبت شباهت در آلل‌های زوجین در MHC افزایش می‌یابد، پاسخ‌دهی جنسی زنان به شرکایشان کاهش، تعداد شرکای جنسی خارج از چارچوب زناشویی آنها افزایش و میزان جذب مردانی به غیر از شرکای اولیه خود شدن بخصوص در دوره باروری چرخه قاعدگی، افزایش می‌یافت (گارور- آپگار و همکاران، ۲۰۰۶). این

<sup>1</sup> - Piertney & Olivier

نتایج، در پژوهش‌های دیگر نیز تکرار شده‌اند. در این پژوهش، هر چند که شباهت در MHC، پیش‌بینی‌کننده تمایل زنان به مردانی به غیر از همسران اولشان در اواسط چرخه بود اما پیش‌بینی‌کننده علاقه جنسی به همسر، نبود. به عبارت دیگر، در اواسط چرخه قاعدگی، افزایش میزان شباهت در MHC زوجین، با افزایش میزان تمایل به ارتباطات خارج از چارچوب زنان رابطه داشت اما حتی در صورت غیرمشابه بودن MHC زوجین، موجب افزایش علاقمندی جنسی زنان به شوهرانشان نمی‌شد. نکته دیگر اینکه، میزان شباهت در MHC زوجین، ارتباطی با جذب شدن به مردانی به غیر از همسر اول، در دوره‌هایی به غیر از اواسط چرخه قاعدگی مانند دوره لوتئال، نداشت. به عبارت ساده‌تر، جذب مردانی به غیر از همسر اول شدن، از زمان چرخه قاعدگی تاثیر می‌پذیرفت به نحوی که این مسئله، فقط در اواسط چرخه و نه در سایر زمان‌ها، مشاهده می‌شد. همچنین، هر چند میزان شباهت در MHC زوجین، بر میزان پاسخ‌دهی جنسی، روابط خارج از چارچوب زناشویی و رضایت جنسی مردان تاثیری نداشت اما بر ادراک مردان از اینکه همسرانشان تا چه میزان از روابط جنسی<sup>۱</sup> آنها رضایت دارند، اثر داشت. این مشاهده اخیر، نشان‌دهنده همگامی مردان و زنان در یافته‌های مربوط به شباهت در MHC زوجین و میزان رضایت جنسی زن از رابطه، است. نکته دیگر اینکه، هر چند بین رضایت جنسی زن و شباهت در MHC زوجین، همبستگی وجود داشت اما بین رضایت کلی زناشویی که در برگیرنده سایر مسائل زناشویی نیز هست و شباهت در MHC زوجین، ارتباطی مشاهده نشد. به عبارت دیگر، شباهت زوجین در MHC، فقط میزان رضایت جنسی یک زن را تغییر می‌داد و بر سایر مولفه‌های رضایت زناشویی او تاثیری نداشت و این خود به این معنی است که شباهت در MHC، تاثیری جنسی داشته و حول و حوش مسائل جنسی و تولیدمثلی زنان می‌چرخد.

ودکیند و همکارانش (۱۹۹۵ و همچنین ودکیند و فوری، ۱۹۹۷) دریافتند که بوی بدن مردان با MHC متفاوت، زنان را بیشتر به یاد شرکایشان یا شرکای خارج از چارچوب زناشویی‌شان می‌انداخت تا بوی بدن مردانی با MHC مشابه خودشان. این یافته نشان می‌دهد که زنان، ترجیحات مربوط به MHC را واقعاً عملی کرده و این ترجیحات، فقط در مرحله ترجیح باقی نمی‌مانند.

آن دسته از رفتارهای زنان که مربوط به میزان شباهت آنها با شوهرانشان در MHC است با پیامدهای انطباقی معینی نیز همبسته هستند. بطور مثال، میزان شباهت MHC یک زن با شوهرش، با مدت زمانی که طول می‌کشد تا یک زن حامله شود (هاولیسک و رابرتس، ۲۰۰۹)، مشکلات در حاملگی، بروز سقط جنین، وزن نوزاد در هنگام تولد و سلامت نوزاد (رک به رابرتس و لیتل، ۲۰۰۷)، بوجود آمدن نوعی تهوع<sup>۲</sup> در دوره حاملگی که می‌تواند منجر به سقط جنین شود (اوکی و همکاران، ۲۰۰۸) و میزان کاهش وزن نوزاد در زمان

<sup>۱</sup>- Sexual adventurousness

<sup>۲</sup>- Pre-eclampsia

تولد (رزینکوف و همکاران، ۱۹۹۱)، رابطه دارد. پژوهش‌های بعدی، باید ارتباط بین شباهت در MHC و متغیرهای روانشناختی مانند رضایت زناشویی، ثبات زناشویی، میزان جدایی و طلاق را بسنجند.

بعضی از یافته‌ها و مشاهدات مربوط به نقش MHC در رفتارهای جفت‌یابی و جنسی، در سایه میل به چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها، بهتر توجیه می‌شوند. بطور مثال، افزایش شباهت در MHC زوجین، با افزایش میل به ارتباط فرازناشویی در زنان همبستگی دارد اما برعکس آن صدق نمی‌کند. بدین معنی که کاهش در شباهت MHC زوجین، موجب افزایش جذب شدن به شوهر اول، نمی‌شود. این مشاهدات، می‌توانند نشان دهنده این باشند که هر چند شرایط هماهنگ و مساعد همسر از نظر ژنتیکی و فنوتیپی، بر کاهش میل به ارتباطات فرازناشویی و مجذوب مردانی به غیر از شوهر خود شدن تاثیر می‌گذارد اما حتی در این حالت هم، رفتارهای زنان به گونه‌ای است که نشان می‌دهد آنها، چندان نامتمایل به سایر ژن‌های موجود در بدن سایر مردان، نیستند.

دوره زمانی باروری کوتاه‌تر در زنان و وجود یائسگی باعث می‌شود تا زنان به نوعی به جای کمیت، به کیفیت بیشتر پردازند (دیاموند، ۱۹۹۸). برجسته‌تر بودن جفت‌گزینی بر اساس MHC در زنان و عدم مشاهده رابطه بین میزان شباهت در MHC و رفتارهای طرد همسر یا خیانت زناشویی در مردان، می‌تواند به علت سرمایه‌گذاری والدینی بالاتر در جنس مونث باشد. داشتن حتی یک فرزند ناسالم، برای تناسب تولیدمثلی یک زن، به دلیل صرف انرژی زیاد و تبعات تولیدمثلی منفی بالا، صدمه جدی به موفقیت تولیدمثلی او می‌زند. درحالیکه بخصوص با توجه به چند زنی که احتمالاً در محیط تکاملی انطباق‌ها بسیار رایج بوده، برای جنسی که یکی از مهمترین موانع کاهش موفقیت تولیدمثلی‌اش، تعداد شرکای جنسی بوده و نیاز به گذاشتن انرژی زیادی برای تولیدمثل هم ندارد، شاید بهتر بوده تا از هیچ شریک جنسی نگذرد. امتحان کردن بخت خود از طریق آمیزش با یک همسر دارای MHC مشابه، هزینه کمتری برای جنس مذکر داشته یا اصلاً هزینه‌ای در بر نداشته است. اما برای جنس دارای سرمایه‌گذاری زیاد و توان تولیدمثلی محدود، ریسکی بزرگ تلقی می‌شود. گفته می‌شود که نوع زاینده‌گی جنس مذکر، بیشتر زاینده‌گی افزایشی و زاینده‌گی مربوط به جنس مونث، بیشتر زاینده‌گی پرورشی است. در زاینده‌گی افزایشی، جنس مذکر از طریق افزایش زاده‌ها، سعی در افزایش موفقیت تولیدمثلی خود دارد، درحالیکه در زاینده‌گی پرورشی، جنس مونث از طریق پرورش مطلوب و بهینه همان تعداد کم زاده‌ها سعی می‌کند تا خط ژنتیکی خود را در خزانه ژنتیکی گونه باقی نگه دارد.

در مجموع، همه این یافته‌ها یعنی الف) ارتباط میزان شباهت در MHC زوجین با میزان احتمال خیانت در زنان، ب) ارتباط بین میزان شباهت در MHC زوجین، مرحله چرخه قاعدگی و تمایل به ارتباط جنسی با مردان دیگر و ج) ارتباط میزان شباهت در MHC زوجین با گزارش‌دهی مردان از رضایت جنسی همسرانشان، تأکیدی هستند بر اینکه از بین علل درگیر در روابط فرازناشویی زنان، تمایل به تولیدمثل موفق از طریق حفظ تنوع و چندگونگی ژنتیکی فرزندان، کاندیدای قابل قبولی برای اینگونه از روابط است.

### تشخیص شباهت در MHC بوسیله زنان

یکی از مواردی که محققان تشخیص شباهت در MHC بوسیله زنان را، به آن نسبت می دهند، مکانیسم های بویایی است. ترجیح بوی مردان با ژنوتایپ MHC متفاوت با خود، در زنانی که بطور عادی چرخه قاعدگی را تجربه می کنند (مانند زنانی که از داروهای ضد حاملگی استفاده نمی کنند)، در چندین مطالعه تایید شده است (مانند سانتوس و همکاران، ۲۰۰۵؛ ودکیند و فوری، ۱۹۹۷). افراد انسانی، یک مولفه فردی بطور ژنتیکی تعیین شده در بوی بدنشان دارند که حاوی اطلاعاتی درباره دستگاه ایمنی آنهاست (پن<sup>۱</sup> و همکاران ۲۰۰۷؛ به نقل از ابرزوچرو گرامر، ۲۰۱۰). بوی بدن، اطلاعاتی را درباره ترکیب آلی بافت MHC فراهم می کند (ابرزوچرو و گرامر، ۲۰۱۰). اینکه بعضی از زنها، از همسران یا معشوق هایشان، می خواهند که زمان حمام رفتن، از صابون یا سایر مواد شوینده استفاده نکنند، به جذابیت بوی طبیعی بدن بعضی از مردان برای زنان، بر می گردد. بزاق دهان نیز، احتمالاً حاوی مواد شیمیایی مشخص کننده MHC است. خانم هاسلتون معتقد است که ممکن است ریشه تکاملی علاقه افراد به بعضی از فعالیت های جنسی مانند بوسه فرانسوی<sup>۲</sup> هم (در این نوع از بوسه، زبان طرفین با زبان و محوطه دهانی طرف دیگر تماس می یابد) در ارزش کارکردی این فعالیتها برای اکتشاف میزان هماهنگی در MHC باشد. علاقه و اقدام به این گونه از فعالیت های جنسی معمولاً در اوایل ارتباط، در اوج خود قرار دارند که این می تواند حاکی از کارکرد غربالگری اینگونه از فعالیت های جنسی در زمان مناسب باشد. زمان مناسب یعنی اوایل شروع یک رابطه که زمان برای تصمیم گیری برای اینکه آیا رابطه باید به مرحله بعدی برسد یا خیر و اینکه چه کسی والد دیگر فرزند ما باشد، هنوز از دست نرفته است.

### ترجیح تفاوت یا شباهت در MHC و انتخاب بر اساس بو یا چهره

پژوهش هایی که در زمینه ارتباط میزان شباهت در MHC و جفت گزینی انجام شده اند، گویای این هستند که ممکن است نحوه انتخاب همسر یا شریک، بر اساس بوی بدن یا دیدن تصویر صورت طرف مقابل، به نتایج تا حدی متفاوتی منجر شوند. بیشتر پژوهش های جفت گزینی انجام شده بر مبنای بو، به ترجیح تفاوت در MHC رسیده اند، حال آنکه تعدادی از پژوهش های انتخاب همسر انجام شده بر اساس دیدن تصویر چهره فرد مقابل، به انتخاب شباهت در MHC منتهی شده اند (برای مروری در این زمینه رک به هاولیسک و رابرتس، ۲۰۰۹). نتایج تعدادی از پژوهش هایی که به بررسی ترجیح شباهت یا عدم شباهت در MHC، بوسیله زنان و مردان در زمان انتخاب جفت پرداخته اند، در جدول ذیل آورده شده اند.

<sup>1</sup>- Penn

<sup>2</sup>- French Kiss



جدول ۴-۴: انتخاب جفت بر اساس میزان شباهت یا عدم شباهت در MHC. علامت (-) به معنی نیافتن هیچ گونه رابطه- ای، است (جدول برگرفته از رابرتس و لیتل، ۲۰۰۷. برای یافتن منابع ذکره شد در جدول، به همین منبع رجوع کنید).

### نتایج آزمونهای سنجش میزان عدم شباهت در MHC

منبع پژوهشی	در مردان	در زنان	محرک مورد استفاده در پژوهش
Wedekind et al. (1995)	-	ترجیح عدم شباهت	بو
Wedekind and Furi (1997)	ترجیح عدم شباهت	ترجیح عدم شباهت	بو
Jacob et al. (2002)	-	ترجیح حد متوسط شباهت	بو
Thornhill et al. (2003)	ترجیح عدم شباهت	فقدان ترجیح شباهت یا عدم شباهت	بو
Santos et al. (2005)	فقدان ترجیح شباهت یا عدم شباهت	ترجیح عدم شباهت	بو
Thornhill et al. (2003)	فقدان ترجیح شباهت یا عدم شباهت	فقدان ترجیح شباهت یا عدم شباهت	چهره
Roberts et al. (2005a)	-	ترجیح شباهت	چهره

### نتایج آزمونهای سنجش هتروزیگوسیتی

منبع پژوهشی	در مردان	در زنان	محرک مورد استفاده در پژوهش
Thornhill et al. (2003)	عدم ترجیح هترو یا هموزیگوسیتی	ترجیح هتروزیگوسیتی	بو
Thornhill et al. (2003)	عدم ترجیح هترو یا هموزیگوسیتی	عدم ترجیح هترو یا هموزیگوسیتی	چهره
Roberts et al. (2005b)	-	ترجیح هتروزیگوسیتی	چهره

در تبیین اینکه چرا افراد ممکن است هنگام انتخاب جفت بر اساس بو یا چهره، دست به انتخابهای متفاوت از نظر میزان شباهت در MHC بزنند، مسئله برون آمیزی بهینه<sup>۱</sup> مطرح شده است (رابرتس و لیتل، ۲۰۰۷). هم درون آمیزی افراطی یعنی جفت گزینی با افرادی از جنس مقابل که شباهت بسیار زیاد ژنتیکی با فرد دارند (مانند محارم) و هم برون آمیزی افراطی یعنی جفت شدن با افرادی که تفاوت در ساختار ژنتیکی آنها با فرد بسیار زیاد است، تأثیرات منفی بر موفقیت تولیدمثلی فرد می گذارند. مورد اول، می تواند منجر به افزایش بروز اختلالات ژنتیکی در زاده ها در نتیجه شباهت ژنتیکی زیاد فرد با شریکش شود. در این حالت،

<sup>۱</sup> - Optimal outbreeding

آل‌هایی که در یک نسل مغلوب بوده و نتوانسته بودند منجر به بروز اختلال در فرد شوند، در نتیجه یک پیوند زناشویی با قرابت ژنتیکی زیاد، در نسل بعد ظاهر می‌شوند. علت نیز اینست که دو خویشاوند نزدیک، نسبت به دو غریبه، بیشتر احتمال دارد که هر دو، یک آل معیوب از یک اختلال را داشته باشند. برون‌آمیزی افراطی نیز، می‌تواند به علت تفاوت قابل ملاحظه در ساختار ژنتیکی افراد، احتمالاً موفقیت تولیدمثلی آنها را تحت تاثیر قرار دهد. البته اثرات درون‌آمیزی، به مراتب بیشتر از برون‌آمیزی است. در دنیای مدرن، افراد با نژادهای متفاوت، با یکدیگر ازدواج کرده و تولیدمثل موفق هم دارند و این نشان می‌دهد که حتی ازدواج با فردی از یک نژاد متفاوت هم، ممکن است نوعی برون‌آمیزی نباشد. برای مشخص شدن اینکه هر یک از این موارد یعنی اجتناب از برون‌آمیزی یا درون‌آمیزی افراطی، تا چه حد منجر به انتخاب یک شریک با MHC شبیه یا متفاوت می‌شوند، نیاز به پژوهش‌های بیشتری است.

هم اکنون، تیمی از محققین، اقدام به تاسیس مرکز همسریابی علمی<sup>۱</sup> کرده اند که اقدام به همسریابی برای افراد، بر اساس MHC به همراه آزمونهای تطابق شخصیتی، می‌کند. این موسسه ادعا می‌کند که نتایج اولیه، موفقیت‌آمیز بوده است. هر چند موفقیت ازدواج، پدیده‌ای چند بعدی بوده و به ویژگی‌های شخصیتی، شباهت‌ها و تفاوت‌های در ویژگی‌های شخصیتی، ارزشهای فرهنگی، اجتماعی، محیطی، حقوقی و سایر عوامل بستگی دارد اما راه‌اندازی شدن چنین مراکزی، می‌تواند گواهی مبنی بر کاربرد عملی یافته‌های پژوهشی و اجتناب‌ناپذیری جامعه انسانی از پذیرش نقش عوامل زیستی- روانی در کنار عوامل روانی- اجتماعی و سایر عوامل، در سازندگی و موفقیت روابط انسانی باشد.

علاوه بر روش انتخاب شریک، پژوهش‌ها نشان داده‌اند که میزان تفاوت یا شباهت ترجیحی در MHC بوسیله افراد، به محیط مورد مطالعه هم مربوط است. به نظر می‌رسد که در محیطهایی با تنوع ژنتیکی پایین، زنان، بوی بدن مردانی با MHC متفاوت را ترجیح می‌دهند (ودکیند و همکاران، ۱۹۹۷) درحالیکه در محیطهای با گوناگونی ژنتیکی بالا، آنها به سمت همسرانی با MHC مشابه گرایش دارند (جاکوب و همکاران، ۲۰۰۲). این سبک انتخاب، هماهنگ با اصل برون‌آمیزی بهینه است، چرا که در هر محیط، زنان با توجه به احساسشان از میزان تنوع ژنتیکی موجود، اقدام به انتخاب همسر یا شریک جنسی می‌کنند (برای مروری در زمینه ارتباط جفت‌گزینی با MHC، رک به هاولیسک و رابرتس، ۲۰۰۹).

### جستاری پژوهشی.

#### بررسی یک خطای اعتقادی در مورد ازدواج‌های فامیلی

شاید شما هم این جمله را شنیده باشید که «عقد دخترعمو و پسرعمو، در آسمان بسته شده!» کاملاً مشخص نیست که ریشه‌های این باور فرهنگی ما در کجاست اما جدای از این ریشه‌ها، آیا حقیقتاً عقد

<sup>۱</sup> [www.scientificmatch.com](http://www.scientificmatch.com)

دخترعمو و پسرعمو، در آسمانها بسته شده؟! بعضی ها بر این باورند که این عقیده، ریشه در اعتقادات اسلامی داشته باشد. در اینصورت، قاعدتاً باید به خود پیشوایان دینی رجوع کنیم تا اخبار موثقی از آنچه که در آسمانها روی می دهد، بدست آوریم! و جالب است بدانید که احادیث ذکر شده از پیشوایان دینی ما، نه تنها تأییدکننده این ازدواج های آسمانی نبوده، بلکه برعکس آن را هم، تایید و تشویق کرده اند. در واقع، در نکوهش ازدواج فامیلی، بخاطر ضعیف شدن فرزندان و بیماریهای ژنتیکی، حدیث های فراوانی نقل شده است مانند: (۱) با غریبه ازدواج کنید تا فرزند ضعیف نیاورید؛ (۲) با خویشاوندان ازدواج نکنید، زیرا فرزندان، نحیف، مریض و کندذهن، خواهد شد؛ (۳) برای ازدواج، زنان غیرخویشاوند را انتخاب کنید تا نقص و بیماری، گریبان گیرتان نشود. (هر سه از پیامبر (ص))، (۴) با خویشان نزدیک ازدواج نکنید؛ چرا که فرزند ضعیف پدید می آید (امام صادق (ع)).

میزان عدم پذیرش ازدواج های فامیلی، به نحوی است که حتی بعضی از فقهای معاصر، آن را «مکروه» شمرده و منع کرده اند که ممکن است این رأی به کراهت چنین ازدواج هایی، به استناد همین گونه از احادیث و نیز توصیه های پیشگیرانه پزشکان و متخصصان ژنتیک باشد (به عنوان نمونه، رک به پاسخ آیه الله ناصر مکارم شیرازی به پرسش دانشکده علوم پزشکی ایلام؛ بهداشت و تنظیم خانواده. تهران: اداره کل بهداشت عمومی و پیشگیری وزارت بهداشت، ۱۳۷۳، ص ۱۲۱). در مسیحیت، علاوه بر حرام بودن ازدواج با محارم نزدیک، ازدواج با فرزندان عمو، عمه، خاله یا دایی نیز حرام و غیرقابل قبول است. اما در دین یهود، ازدواج با عمه، عمو، خاله و دایی، جایز است. در این دین، همچنین قوانین قاطع و محکمی در مورد ممانعت از ازدواج با طرفداران سایر ادیان، وجود دارد. همراستا با ارتباط بین درون آمیزی و شیوع بیشتر بیماریها، میزان بعضی از بیماریهای ژنتیک خاص، در پیروان دین یهود بیشتر از جمعیت های دیگر است که به وجود درون آمیزی گسترده در پیروان این دین، نسبت داده شده است.

### نظریه تمایلات زنان با محارم و یافته های پژوهشی

اصول اساسی توارث و ژنتیک و پیامدهای تکاملی آنها، در تضاد کامل با بعضی از عقاید مکتب روانکاوی فرویدی است. این عقیده فروید که عقده ادیپ و الکترا، جهانشمول، همگانی و حالتی طبیعی از رشد روانی- جنسی هستند، در سایه پژوهشهای تجربی و علمی، کاملاً به چالش کشیده شده است. در این مکتب، عقیده بر اینست که هر فردی در دوران کودکی خود (بین سه تا هفت سالگی)، گرایشات جنسی نسبت به والد جنس مقابل خود را تجربه کرده است. فروید، نام گرایشات جنسی پسر بچه به مادرش را عقده ادیپ<sup>۱</sup> و گرایشات دختر بچه به پدرش را عقده الکترا<sup>۲</sup> گذاشته بود. فروید عقیده داشت که کودک، به موازات رشد روانی- جنسی خود، این گرایشات را سرکوب کرده و آنها را با انگیزه جنسی طبیعی و گرایش نسبت به جنس مقابل، جایگزین می کند. این فرضیه، نشأت گرفته از احساسات جنسی خود فروید نسبت به مادر

<sup>1</sup>- Oedipus complex

<sup>2</sup>- Electra

جوانش در دوران کودکی بود. او سعی داشت تا با تعمیم این مسئله، یک نظریه جهانشمول از این تجربه شخصی اش بسازد. هر چند احتمالاً تجارب دوران کودکی فروید آنقدر قوی بوده که مشغولیت ذهنی او با این عقاید را تبیین کند اما دلیل این همه تاکید فروید بر عقده ادیپ، کاملاً مشخص نیست. زمانی او به کارل یونگ (یکی از پیروان فروید که بعدها از او جدا شده و مکتب روانشناسی تحلیلی<sup>۱</sup> را پایه ریزی کرد)، گفته بود که: یونگ عزیز، اجاز بده تا از عقده ادیپ یک اصل مسلم جهانی بسازیم که همانند عقاید دینی، کسی نتواند در آن شک و تردید کند [!]. اما، این عقیده که کودکان در دوران کودکی خود نسبت به والد جنس مقابلشان، گرایش جنسی دارند، نه تنها ثابت نشد بلکه پژوهش‌ها موید نادرست بودن آن بوده‌اند. اگر گونه انسان، به نحوی تکامل یافته بود که گرایش جنسی نسبت به والدینش و اقدام بر مبنای چنین گرایشی را نشان می‌داد، احتمالاً شاهد انقراض نسل بشریت بودیم. این مسئله نه تنها در مورد انسان، بلکه در مورد سایر گونه‌ها و حیوانات هم مشاهده می‌شود. زیست‌شناسان دریافته‌اند که در اغلب گونه‌ها، همشیره‌هایی که با یکدیگر بزرگ می‌شوند، در بزرگسالی، همدیگر را به عنوان جفت انتخاب نکرد و ترجیح می‌دهند با سایر اعضای جنس مقابل خود جفت شوند. یکی از شرایطی که منجر به استثناء در این زمینه می‌شود، نبود هیچ جفت دیگر در دسترس است که در این حالت، ممکن است همشیره‌ها با یکدیگر جفت شوند. در تعدادی از مطالعات دیگر، محققان اقدام به قرار دادن نوزادانی از یک جفت دیگر در لانه جفتی دیگر و در کنار زاده‌های جفت دوم کردند. حتی در این حالت و با وجود اینکه این همشیره‌ها، از نظر زیستی، خویشاوند یکدیگر محسوب نمی‌شدند، مشاهده شد که در بزرگسالی با یکدیگر جفت نمی‌شوند. محققان پیشنهاد کرده‌اند که صرف بزرگ شدن در کنار یکدیگر، موجب راه‌اندازی یک سری مکانیسم‌های تکاملی شده که اجتناب از درون‌آمیزی یا آمیزش جنسی با خویشاوند را سبب می‌شود. بعضی از محققین، مکانیسم‌های میانجی احتمالی را مشاهده دیداری و بو، ذکر کرده‌اند. همشیره‌ها از طریق دیدن همدیگر و تشخیص بوهای آشنا، خویشاوندان ژنتیکی خویش را تشخیص داده و از آمیزش جنسی با او، احتراز می‌جویند. کیبوتس‌های اسرائیلی، مکان‌هایی هستند که در آنها، عده‌ای از کودکانی از هر دو جنس، با یکدیگر بزرگ می‌شوند (مکانی شبیه به پرورشگاه در کشور ما). مطالعات نشان داده‌اند که این کودکان، در بزرگسالی، برای همدیگر جذابیت جنسی نداشته و برای انتخاب همسر، ترجیح می‌دهند سراغ سایر افرادی بروند که با آنها و در یک محل، بزرگ نشده بودند. علت شیوع بیشتر بعضی از بیماری‌های خاص در یک قومیت یا نژاد معین، به همین تاثیر درون‌آمیزی بر افزایش شیوع بیماری‌های وابسته به توارث، مربوط می‌شود. دلیل تاکید مشاوران ژنتیک و پزشکان بر اجتناب تا حد ممکن از ازدواج‌های فامیلی نیز، به همین مسئله بر می‌گردد. افراد یک فامیل، دارای شباهتهایی در ساختار ژنتیکی خود هستند. ازدواج‌های فامیلی، می‌توانند منجر به افزایش تعداد ژنهای معیوب

---

<sup>1</sup>- Analytical Psychology

و مسبب بیماری در زاده‌های افراد یک فامیل که با یکدیگر ازدواج کرده‌اند، شوند. این مسئله، بخصوص در مواردی که دو فرد مزدوج، حامل ژن یک بیماری خاص هستند، اهمیت زیادی می‌یابد.

در بحث از MHC، گفتیم که فرزندان با والدین دارای MHC متفاوت، شانس بیشتری برای سالم بودن و بقا، خواهند داشت. برون‌آمیزی و انتخاب یک جفت با MHC متفاوت که در انتخابهای جنسی هر دو جنس و بخصوص زنان خود را نشان می‌دهد، در جهت کمک به ایجاد همین تفاوت در زاده‌ها، است. تاثیر اصل شباهت در آللهایی که یک فرزند از والدین خودش به ارث می‌برد، فقط محدود به MHC و کروموزوم شماره ۶ نمی‌شود، بلکه در مورد بیماریهای نهفته در سایر کروموزومها هم صدق می‌کند. فرزندان یک خانواده، چون از والدینی مشترک به دنیا می‌آیند، شانس بیشتری برای اینکه بطور همزمان، آللهای معیوب را به ارث ببرند، دارند. ازدواج‌های خویشاوندان نزدیک موجب خواهد شد تا فرزندان متولد شده، به احتمال بیشتری، دو آلل معیوب مربوط به یک ژن را از والدین خود، به طور همزمان، به ارث ببرند. زیرا خویشاوندان نسبت به افراد غیرخویشاوند، شباهت ژنتیکی بیشتری با همدیگر دارند. وجود دو آلل معیوب از والدین (یکی از پدر و یکی از مادر)، شانس بروز آن دسته از بیماریهای ژنتیکی را که اصطلاحاً مغلوب می‌نامند، بالا می‌برد. این بیماری‌های آلل مغلوب، فقط زمانی در فرد ظهور می‌یابند که فرد بطور همزمان، دو آلل معیوب حاوی ژنهای بیماری‌زا را در ژنوم خود داشته باشد. ازدواج‌های برون‌فامیلی، نرخ چنین بیماری‌هایی را از طریق پوشاندن اثر یک آلل معیوب با یک آلل دیگر سالم (باز هم یکی از پدر و دیگری از مادر)، کاهش می‌دهند. هنگامی که درون‌آمیزی و بخصوص اشکال شدید آن مانند زنا‌ی با محارم، در طول چندین نسل پی‌پی و درون یک خانواده و یک مسیر ژنتیکی روی دهد، می‌توان انتظار داشت که در پایان امر با زاده‌هایی مواجه شویم که بطور تراکمی، آللهای حاوی ژنهای ناقص را به ارث برده و کلکسیون از ژنهای معیوب والدین نسل در نسل خود باشند. وجود چنین فرایندی، دیر یا زود منجر به انقراض این شجره ژنتیکی خواهد شد. با توجه به همین اثرات منفی ذکر شده، می‌توان گفت که مشاهده چنین تمایلاتی در شرایط طبیعی، باید نادر باشد زیرا در طول تکامل، صاحبان چنین تمایلاتی که بخصوص بر مبنای این تمایلات خود اقدام می‌کرده‌اند، دیر یا زود، خط ژنتیکی خود را منقرض می‌کردند (با توجه به این مسئله، دلیل اینکه چرا والدین فرزند را به دنیا آوردند که معتقد به تمایلات مبتنی بر زنا‌ی محارم بوده و اینکه چرا نسل ژنی که چنین تمایلات و باوری را می‌سازد، در این خانواده از پیش منقرض نشده بود، هنوز یک راز است!). روانشناسان، علت تنفر عمومی افراد و تحریم تقریباً جهانی زنا‌ی با محارم را نیز، همین مسئله می‌دانند. بطور جالبی، حتی مشاهده شده که دختران، زمانی که در اواسط چرخه قاعدگی خود به سر می‌برند، به میزان کمتری به پدران خود، نسبت به مادران خود، تلفن می‌زنند. همچنین، در صورتی که مکالماتی با پدر خود داشته باشند، زمان آن کوتاه‌تر است. این موارد، در زمانهایی که غیر از اواسط چرخه، مشاهده نشد (لیبیرمن، پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۱۱). محققین، این رفتارها را روشی برای اجتناب از تحریک درون‌آمیزی، تفسیر کردند.

بر اساس اصول و یافته‌های تکاملی، آنچه که بهنجار و طبیعی شمرده می‌شود، به ارث بردن مکانیسم‌های روانشناختی سبب‌ساز احساس تنفر از گرایش به رابطه جنسی با والدین و نه داشتن چنین گرایشاتی، است. با توجه با تاثیرات منفی و جدی درون‌آمیزی بر سلامت ژنتیکی زاده‌ها و نتیجتاً بقای خط ژنتیکی افراد، مشاهده چنین گرایشاتی در کودک را احتمالاً نباید به عنوان یک مسئله رشدی بهنجار که بلکه به عنوان یک پدیده غیرطبیعی و نابهنجار یا یک انحراف از مسیر رشد روانی-جنسی طبیعی، تلقی کرد.

### جستاری پژوهشی. آخرین فرعون و راز مرگ او



تصویر ۷-۴: هاوارد کارتر در حال بررسی تابوت و جسد توت‌آنخ‌آمون، مقبره او و سر مومیایی شده‌اش (به ترتیب از راست به چپ).

توت‌آنخ‌آمون<sup>۱</sup>، یکی از مشهورترین و آخرین فرعون از دودمان هجدهم فراعنه مصر باستان، پسر طلایی دوران مصر باستان نامیده شده‌است. او از جمله فراعنه مصری بود که مسائل مربوط به او، توجه عموم مردم و دانشمندان را جلب کرد. از بین رفتن عجیب و غریب ۱۷ نفر از دانشمندان، مسئولان و کارشناسان بررسی مقبره او که به انتقام فرعون مشهور شد، یکی از این مسائل بود. از جمله این افراد، لرد کارناروون (مسئول جست‌وجو در مقبره)، همسر لرد کارناروون، ریچارد بثل منشی هاوارد کارتر (هاوارد کارتر، کاشف اصلی آرامگاه بود) و به دنبال او پدرش، لرد وست‌بری، باستان‌شناسی به نام داگلاس رید، استاد دانشگاهی به نام داگلاس دری و ناپدیدشدن پروفیسور لافلور (مسئول مطالعه اشیاء یافته‌شده در مقبره) بودند (هاوارد کارتر، کاشف اصلی آرامگاه، سالم به انگلستان بازگشت!). مسئله دیگر، به علت مرگ توت‌آنخ‌آمون مربوط می‌شد. او از مالاریا و ناهنجاری‌های استخوانی رنج می‌برده است. به احتمال زیاد، سلامتی او، قربانی رسم ازدواج خانوادگی شده که در آن زمان معمول بوده است. بر اساس تحقیقات دانشمندان، او در زمان مرگ، بسیار جوان بوده است. یکی از فرضیات داده‌شده درباره مرگ این فرعون مصری، این است که او حاصل یک ازدواج نامشروع و حامل ژن یک بیماری کشنده بوده که باعث مرگ او در سن جوانی شده است. بر اساس نتایج آزمایش ژنتیکی، یک گروه از محققان نتیجه گرفتند که یک مومیایی کشف شده بوسیله دانشمندی به نام هریسون، پدر توت‌آنخ‌آمون و در

<sup>۱</sup>- Tutankhamun

واقع آخن آتن<sup>۱</sup> است. در خانواده فراغنه، ازدواج بین خویشاوندان وجود داشت زیرا فرعون دارای مقام الوهیت و خدائی بود و نباید با مردم عادی ازدواج می کرد. مادر توت آنخ آمون، خواهر آخن آتن بود؛ در نتیجه، توت آنخ-آمون، حاصل یک ازدواج با محارم (پدر و مادرش، خواهر و برادر یکدیگر بوده اند) به شمار می رفت که نواقص ژنتیکی وی را توجیه می کرد. محققان بر این عقیده اند که علت انقراض نسل فرعون های مصر نیز، همین ازدواج درون خانوادگی بوده که موجب شده توت آنخ آمون، در نتیجه توارث بیماری های منتج از درون آمیزی، در سنین نوجوانی، از پا در بیاید (البته فرضیه مزبور، فقط یکی از فرضیات ارائه شده در مورد مرگ این فرعون بوده است).

### استراتژی های جنسی مشترک و استراتژی های جنسی فرد- ویژه

هر چند تمایلات کلی مهم هستند اما ما باید به تنوع و تفاوت درون هر جنس هم توجه کنیم (باس، ۲۰۰۰). افراد، یک لیست متنوع از استراتژی های جنسی را جلوی خود دارند. استراتژی یا استراتژی هایی که آنها انتخاب می کنند به شرایط فردی و محیطی آنها بستگی دارد. ویژگیهای ژنتیکی، زیستی، هورمونی، جذابیت جسمی و جنسی فرد و ادراک او از این متغیرها، خصایص شخصیتی، شرایط فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخچه زندگی، نگرشهای مذهبی و اخلاقی، بافت رابطه، زمان چرخه قاعدگی در زنان، عزت نفس، شخصیت، نیمرخ زیستی فرد مانند سطوح نسبی هورمونهای مختلف و میزان مردانه یا زنانه شدن مغز، از جمله عوامل اثرگذار بر نحوه و نوع انتخاب از بین استراتژیهای جنسی، هستند.

ترجیحات انتخاب همسر در زنان، تحت تاثیر عوامل متعددی مانند میزان دسترسی آنها به منابع مادی و حمایت های اجتماعی، ارزش آنها به عنوان یک همسر از نظر جنس مقابل مانند میزان جذابیت جسمانی یا وضعیت اقتصادی- اجتماعی آنها، بافت رابطه در جریان، چرخه قاعدگی و عوامل مربوط به تاریخچه زندگی مانند سبک دلبستگی، قرار می گیرد (برای مروری بر تاثیر عوامل فوق بر ترجیحات جفت یابی در زنان رک به باس، ۲۰۰۸، صص ۱۳۲-۱۲۹ و کروگر، ۲۰۰۸). شاخص های هورمونی، توانایی تجسم فضایی<sup>۲</sup> و نسبت انگشتی<sup>۳</sup> که خود تحت تاثیر عوامل هورمونی رشد می یابند، وضعیت سلامتی و باروری و عوامل متعدد دیگر، از جمله خصایص دیگری هستند که با تفاوت های بین فردی زنان در ملاکها و ترجیحات انتخاب جفت، همبسته اند. تکامل، برای افزایش تناسب تکاملی و موفقیت تولیدمثلی دو جنس، علاوه بر استراتژی ها و انطباق های جنسی جهانشمول و مشترک بین افراد، استراتژی های جنسی و انطباق های روانی- جنسی فرد- ویژه ای را در آنها، بجای گذاشته است. برای هر جنس، یکی سری انطباق ها و استراتژی های جنسی وابسته به

<sup>1</sup>- Akhenaten

<sup>2</sup>- Spatial Ability

<sup>3</sup>- Digit ratio

جنس<sup>۱</sup> را شکل داده و برای هر فرد نیز یک سری انطباق‌های اختصاصی تر وابسته به فرد<sup>۲</sup> یا فرد- ویژه<sup>۳</sup> که با شرایط خود فرد تطابق دارند، تعبیه کرده است. تکامل، می‌تواند در وجود همه ما، مکانیسم‌های انطباقی و استراتژی‌های جنسی متعددی را برنامه‌ریزی کرده باشد که منجر به این می‌شوند که هر کس بر مبنای شرایط زیستی، محیطی، بوم‌شناختی و سایر شرایط خود، از بین این گزینه‌های از پیش موجود، مورد یا موارد مناسبی را انتخاب کند. تنوع این لیست و انعطاف‌پذیری در آنها، باعث می‌شود تا هر فردی بر مبنای شرایط خود، بهترین گزینه‌های تناسب‌افزا و افزایش‌دهنده موفقیت تولیدمثلی را، انتخاب کند. به عنوان مثال، میزان اقدام بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه در زنان، علاوه بر اینکه از چرخه قاعدگی آنها تاثیر می‌پذیرد، از نوع ارتباط (پیش‌بینی کوتاه‌مدت یا درازمدت بودن آن)، ویژگی‌های زیستی و شخصیتی خود زنان و احتمالاً از مرحله‌ای از چرخه زندگی که در آن قرار دارند نیز، تاثیر می‌پذیرد. به عنوان مثال، منابع احتمالی میزان تغییر منظم در ترجیحات زنان برای مردانگی‌نمایی در چهره‌های مردان، علاوه بر چرخه قاعدگی، از عواملی همانند ادراک از جذابیت خود، بافت رابطه، میزان مردانه شدن مغز در دوران جنینی که تحت تاثیر میزان تماس آندروژن با مغز جنین است، شدت میل جنسی و سایر عوامل، تاثیر می‌پذیرد.

در بحث از شباهت در آل‌های MHC، دیدیم که زنان، مکانیسم‌های تکاملی خاصی جهت تشخیص و ترجیح آل‌های متفاوت با همسرانشان از نظر این جایگاه ژنی، دارند. جفت‌یابی و آمیزش جنسی مبتنی بر MHC، تا حدی یک نظام جفت‌گزینی جهان‌شمول و تاحدی نیز، فرد- ویژه است. بدین معنی که هر زنی، بر اساس ویژگی‌های آل‌های MHC خودش، اقدام به انتخاب شریک جنسی می‌کند (نوعی مکانیسم فرد- ویژه)، اما در مجموع، همه آنها، شرکای با آل‌های نامتشابه را ترجیح می‌دهند (یک مکانیسم مشترک).

استراتژی‌های انتخاب همسر می‌توانند تابعی از سن، جنس، هوش، جذابیت جسمی، سلامتی، ثروت، تجربه جنسی، شرایط خانوادگی، ارزش کلی فرد به عنوان یک همسر، متغیرهای محیطی و موانع (قانونی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی) حاکم بر بازار انتخاب همسر<sup>۴</sup> یعنی مکانی که در آن انتخاب همسر صورت می‌گیرد، متفاوت باشند (میلر و تاد، ۱۹۹۸). استراتژی‌های جنسی انسان را، بر اساس عوامل متعددی می‌توان طبقه‌بندی کرد. استراتژی جنسی کوتاه‌مدت در مقابل درازمدت، به ترجیح فرد برای برقراری روابط کوتاه-مدت در مقابل درازمدت، مربوط است. میزان اهمیت دادن به جذابیت جسمانی در مقابل سایر ویژگیها مانند طبقه اقتصادی- اجتماعی یا ویژگیهای شخصیتی شریک نیز، می‌تواند منجر به بروز الگوهای رفتاری متنوع جنسی در افراد، شود. علاوه بر تفاوت در عمل بر مبنای استراتژی‌های جنسی اساساً متفاوت، میزان عمل بر مبنای یک استراتژی واحد نیز، می‌تواند منجر به شکل‌گیری گوناگونی و تنوع در رفتارهای افراد، شود.

<sup>1</sup>- Sex or gender- specific

<sup>2</sup>- Individual-specific

<sup>3</sup>- Idiographic

<sup>4</sup>- Mating Market



همچنین یک فرد ممکن است در هر زمان، بر اساس شرایط فعلی خود، اقدام به پیگیری یک سری از استراتژی های جنسی خاص کند. مجموع این عوامل و ترکیب آنها، می توانند تیپ های متفاوت جنسی را در افراد، به ارمغان بیاورند. بطور نمونه، می دانیم که استراتژی جنسی دوگانه در زنان، یک استراتژی جنسی فراگیر و غالب است که در آن، زنان، مردی مناسب از نظر مالی، شغلی و شخصیتی را، به عنوان یک همسر درازمدت می پسندند و در عوض، در صورت تمایل و اقدام به روابط کوتاه مدت، مردانی دارای جذابیت های مشخص جسمانی، جنسی و دارنده خصایص خاص رفتاری را ترجیح می دهند. اما همچنان ممکن است زنی را مشاهده کنیم که دارای تیپی جنسی است که مشخصه آن، ترجیح روابط کوتاه مدت و متعدد و اهمیت دهی زیاد به جاذبه جسمانی شریک باشد. در زنی دیگر، ممکن است همین اهمیت دهی زیاد به جاذبه جسمانی شریک را مشاهده کنیم اما در قالب ترجیح روابط طولانی و نه کوتاه مدت. ممکن است زنی دیگر، بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه عمل کند اما در هر دو شریک، به ویژگیهای اقتصادی- اجتماعی، شخصیتی یا جسمانی آنها، اهمیت زیادی بدهد. اگر چه که فراوانی بکارگیری استراتژی های جنسی فردی بوسیله افراد، هیچ گاه آنقدر زیاد نیست که بتوانند ناقص نفوذ و قدرت شکل دهی رفتاری استراتژی های جنسی مشترک، وسیع و کلی شوند اما همین استراتژی های جنسی فردی و تیپ های جنسی نشأت گرفته از آنها نیز، نیاز به فهمیدن و توجه دارند.

مشاهدات متعددی، وجود مکانیسم های جفت گزینی فرد- ویژه در زنان را، تقویت می کنند. بطور نمونه، بین ویژگیهای ریخت شناختی و ژنوتایپی زنان با میزان نوسان در ترجیحات همزمان با سیر چرخه قاعدگی یا میزان تفاوت ریخت شناختی بین شرکای ترجیحی برای روابط کوتاه مدت و درازمدت بوسیله آنها، ارتباطاتی یافت شده است (رک به جانستون و همکاران، ۲۰۰۱). در مورد سایر رفتارهای جنسی نیز، ممکن است چنین مکانیسم هایی قابل مشاهده باشند. دیده شده که زنانی که در بالای طیف تعداد شرکای جنسی قرار می گیرند، ممکن است از نظر بعضی از ویژگیهای هورمونی، ژنوتیپی، هیجانی، روانشناختی، رفتاری و ظاهری، با بقیه زنان متفاوت باشند. میزان تستوسترون بالاتر، مواجهه بالاتر مغز با آندروژن در سه ماه اول حاملگی، دلبستگی ضعیف تر با پدر در دوران کودکی، روابط متعددتر و کوتاه تر با جنس مقابل، میزان تمایل بیشتر به ارتباط جنسی بدون الزام تعهد از طرف مقابل، احتمال داشتن ظاهر و رفتار مردانه نما، چرخه قاعدگی نامنظم تر، مشکلات هورمونی و میزان باروری کمتر، از آن جمله اند (برای مطالعه در زمینه ارتباط تعدادی از متغیرهای گفته شده در فوق با رفتارهای جنسی زنان رک به جانستون و همکاران، ۲۰۰۱ و میکاچ و بایلیم، ۱۹۹۹). این دسته از زنان، در گروهی قرار می گیرند که روابط متعددی با افراد متعددی از جنس مقابل دارند. همچنین، دیده شده که اقدام به خیانت در زنان که می تواند نمایانگر تمایل به ارتباطات متعدد با افراد متعددی از جنس مقابل باشد با پایین بودن میزان تناسب تکاملی نسبی در این زنان مانند مشکلات در باروری، بیماریهای جسمی، هوش پایین تر و روان رنجورخویی، مربوط است.

گرلینگ و باس (۲۰۰۰) با مقایسه زنانی که بطور فعالانه استراتژی جنسی کوتاه مدت را دنبال می کردند و آنهایی که بصورت تک همسرانه باقی می ماندند، دریافتند که زنان گروه اول، منافع حاصل از روابط کوتاه مدت را متفاوت ادراک می کنند. بطور مثال، زنان دسته اول، رسیدن به لذت جنسی از آمیزش با یک مرد و افزایش عزت نفس به علت اینکه بیش از یک مرد، آنها را از نظر جنسی جذاب یافته بودند را، با احتمال بالاتری جزو منافع قابل کسب از چنین روابطی می دانستند. تحلیل های بیشتر مشخص کرد که بزرگترین تفاوت های متمایزکننده این دو دسته از زنان، به اینکه منافی اینچینی تا چه میزان از روابط خارج از چارچوب قابل کسب هستند، مرتبط نبود. بزرگترین تفاوتها، مربوط به این بود که این زنان، هنگامیکه به چنین مزیت ها یا منافی می رسیدند، تا چه حد آن را سودمند و مفید می دانستند. به عبارت دیگر، بیشترین تفاوت های زنان گروه اول و دوم، به میزان پاداش بخش بودن منافع و مزیت های حاصل از روابط خارج از چارچوب و نه میزان احتمال رسیدن به این پاداشها، مربوط بود که این مسئله هم، متغیری شخصی و درونی است. پاداشهای جنسی مانند تجربه ارگاسم های بیشتر، کسب تحریکات جنسی لذت بخش دیگر، گرفتن ارتباط جنسی دهانی از شریک دوم درحالی که همسر یا شریک اول تمایل به چنین ارتباطی ندارد، از جمله پاداشهای جنسی بود که برای زنان این گروه، اهمیت بیشتری داشت تا زنان گروه دوم. به طور خلاصه اینکه، به نظر می رسد که منافع جنسی برای زنانی که استراتژی های همسرگزینی و جنسی چندگانه را دنبال می کنند، مهم تر باشد. این دسته از زنان، در ادراک سایر منافع بالقوه حاصل از روابط چندگانه با مردان مانند گرفتن لباسهای گران قیمت، دوست شدن با افرادی از طبقات بالا، رسیدن به سایر شرکای جذاب دیگر از طریق رابطه با یک شریک، پیشرفت در شغل خود و ارتقا تکنیک های اغواگری نیز، با زنان گروه دوم تفاوت هایی داشتند که البته میزان تفاوتها به اندازه موارد بحث شده در قبل نبود. پژوهش های بعدی باید در جستجوی این باشند که چه عواملی منجر به تفاوت در بین زنان، از نظر ادراک منافع کسب شونده از روابط چندگانه و میزان پاداش بخشی این منافع، می شوند.

پژوهش های انجام شده همچنین نشان داده اند که ویژگی های شخصیتی خاص مانند خودشیفتگی بالاتر، موافقت جویی<sup>۱</sup> و وجدانی بودن<sup>۲</sup> پایین و خصایص شخصیتی حاکی از اختلال شخصیت ضداجتماعی، احتمال خیانت در هر دو جنس را بالا می برد. هر چند موجودیت استراتژی جنسی دوگانه در زنان، پدیده ای جدا از وجود یا عدم وجود ویژگی های شخصیتی خاص در آنهاست اما از آنجایی که در زنان، خیانت تا حدی با این استراتژی جنسی پیوند خورده، شاید وجود این خصایص را تا حدی بتوان افزایش دهنده و پیش بینی کننده احتمال اقدام بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه نیز تلقی کرد.

اینکه آیا تمایلات تنوع طلبی جنسی یا میل بیشتر در عده ای از زنان، در نتیجه وضعیت جسمی ای است که با آن به دنیا می آیند و اینکه آیا مکانیسم های تکامل یافته ای برای اینکه تنوع طلبی و میل جنسی زنان را،

1- Aggreableness

2- Conscientiousness

مطابق با ژنوتیپ و فنوتیپ آنها تنظیم کند و همچنین این سؤال که از نظر تناسب تکاملی، عملکرد رفتارهای جنسی متفاوت این زنان، برای آنها چه منافعی را در بر دارد، سئوالاتی هستند که نیاز به تحقیقات بیشتری دارند.

### نقش تناسب فردی زنان در انگیزه برای روابط فرازنشویی

نقش تناسب ژنتیکی و زیستی خود زنان، در اقدام بر اساس استراتژی جنسی دوگانه، یکی از موضوعات مهم در پژوهشهای جنسی است. مشخص شده که ممکن است ساختار ژنتیکی کمتر متناسب زنانی که اقدام به روابط خارج از چارچوب می‌کنند، در خیانت‌های جنسی آنها نقش داشته باشد. همانطور که بحث کردیم، علل روابط فرازنشویی در زنان متعدد است. اما، یافتن ارتباطاتی بین روابط فرازنشویی و بعضی از شاخص‌های سلامت زیستی و روانشناختی در زنان، منجر به شکل‌گیری این فرضیه شده که ممکن است میزانی از واریانس خیانت در زنان، میل به جبران تناسب پایین‌تر خود، از طریق ژنهای تناسب‌افزای شریک یا شرکای جنسی فرازنشویی باشد. طبق این فرضیه، تعدادی از زنانی که اقدام به روابط فرازنشویی می‌کنند، ممکن است به دنبال جبران تناسب پایین خود بوسیله اخذ ژنهای تناسب‌افزای یک شریک بالقوه متناسب‌تر از همسر که بتواند جبران تناسب پایین خود آنها را بکند، باشند. ترکیب ژنهای آنها با ژنهای چنین شرکایی، می‌تواند به بقای ژنهای آنها در خزانه ژنومی، کمک کند. نتیجه این انطباق روانشناختی، می‌تواند تمایل و اقدام بیشتر بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه و افزایش احتمال خیانت زناشویی در آنها، باشد. این نظر هماهنگ با یافته‌هایی است که نشان می‌دهند، خیانت در زنان (و نه در مردان) با میزان بیماری بالاتر، عدم باروری بیشتر، هوش پایین‌تر، روان‌رنجورخویی بیشتر و تعدادی دیگر از شاخص‌های حاکی از تناسب پایین‌تر، ارتباط دارد (به نقل از میلر، ۲۰۰۱) (البته بر عکس این مطلب نیز درست است. به این معنی که، بین ولنگاری جنسی بیشتر با عدم باروری بالاتر، ارتباط وجود دارد. یکی از علل این ارتباط، شیوع بیشتر بیماریهای مقاربتی در جوامع همراه با ولنگاری جنسی بیشتر، است؛ رک به مجله پزشکی بریتانیا، ۱۹۷۵). همچنین، در زنان، نوسان در ترجیح صداهاى مردانه و بم‌تر و چهره‌های حاکی از تسلط‌جویی بیشتر با ظاهر کمتر زنانه‌نما و بطور بالقوه کمتر جذاب همبسته است (فینبرگ و همکاران، ۲۰۰۶؛ جانستون و همکاران، ۲۰۰۱). همچنین، نوسان مربوط به چهره ترجیحی، میزان لاس‌زنی و انگیزه برای پیدا کردن شرکایی به غیر از همسر و مراقبت همزمان شوهر همراه با ظهور این تمایلات، در زنانی که بطور نسبی ارزش همسری پایینی دارند، بیشتر گزارش شده است (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). یک نمونه از این زنان، آنهایی هستند که عدم تقارن چهره‌ای بالاتری دارند (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۵). این یافته یعنی ارتباط بین داشتن تناسب زیستی پایین‌تر در جنس مونث و اقدام بیشتر بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه و انتخاب شریک جنسی دوم، در تعدادی از سایر گونه‌ها مانند گونه‌هایی از پرندگان هم یافت شده است (رک به باراش و لپتون، ۲۰۰۱ و

میلر، ۲۰۰۱). در این گونه‌ها، ماده‌ای که اقدام به روابط فراجفتی در غیاب حضور شریکش می‌کند، احتمال دارد که از کیفیت ژنتیکی پایینی نسبت به سایر ماده‌ها برخوردار باشد. جفت‌گیری با نری که تناسب ژنتیکی بالایی دارد، تا حدی برای جبران این کاهش کیفیت تناسبی خود پرنده ماده است.

یک یافته مهم و دارای تلویحات کاربری، ارتباط بین شاخص‌های زیستی و خصیصه‌های جذابیت در زنان با رفتارهای جنسی در آنهاست. بین مردانگی‌نمایی جسمی و رفتاری بالاتر در زنان با میزان شرکای جنسی بیشتر، میل و تنوع‌طلبی جنسی بالاتر و تمایل به ارتباط جنسی بدون التزام تعهد، رابطه وجود داشته است. این مسئله می‌تواند حاکی از یک فرایند کارکردی و انطباقی مفید برای چنین زنانی باشد. این احتمال وجود دارد که این زنان، از طریق شرکای جنسی بیشتر و متعددتر یا روابط خارج از چارچوب بالاتر، سعی دارند تا تناسب ژنتیکی و تکاملی پایین‌تر خود را، از طریق کسب اسپرم‌های حاوی ژنهای متناسب‌تر، افزایش داده و به نوعی جبران کنند. این فرض با این یافته که مردانگی‌نمایی چهره‌ای در زنان با افزایش احتمال انتخاب پایدار یک شریک جنسی یا همسر دارای چهره مردانه‌نما همبسته است (جانستون و همکاران، ۲۰۰۱)، همخوانی دارد. زنانی که مردانگی‌نمایی چهره‌ای یا روانی- رفتاری بالاتر و حاکی از تناسب پایین‌تری دارند، بیشتر احتمال دارد که یک مرد دارای چهره مردانه‌نما را به عنوان یک همسر درازمدت انتخاب کنند تا زنان دارای چهره‌های زنانه‌نماتر. این نحوه انتخاب در این دسته از زنان، می‌تواند تضمین کند که آنها برای زمان بیشتری، دسترسی به مردانی داشته باشند که با اسپرم‌های خود، لااقل تا حدی جبران کمبود تناسب ژنتیکی آنها را کنند. در عوض، زنانی که چهره‌های زنانه‌نماتر دارند، نوسان و تغییرات وابسته به چهره بیشتری را از نظر ترجیحات چهره‌ای در شریک جنسی، نشان می‌دهند (همان منبع). البته بعضی از پژوهش‌ها نیز نشان داده‌اند که زنانی که چهره زنانه‌نماتر دارند ممکن است بیشتر از زنان با زنانگی‌نمایی چهره‌ای پایین، چهره‌های مردانه‌نماتر را به عنوان همسر درازمدت ترجیح دهند. این یافته‌ها، لزوماً در تناقض با یکدیگر نیستند. یافته دوم، می‌تواند ناشی از توانایی این دسته از زنان یعنی زنان با چهره زنانه‌نماتر که از نظر مردان جذاب‌تر هستند، برای انتخاب مردان جذاب‌تر یعنی مردان با چهره‌های مردانه‌نماتر، باشد. به عبارت روشن‌تر، این زنان، نسبت به جذابیت بالاتر خود برای مردان، آگاهی داشته و می‌دانند که مردان، چه چهره‌هایی را جذاب می‌یابند. همین مسئله می‌تواند باعث شود تا این زنان، احساس آزادی و قدرت انتخاب بیشتری داشته باشند. آنها زنانی جذاب هستند و مردان جذاب را هم انتخاب می‌کنند. درحالی‌که یافته اول یعنی اینکه زنان با مردانگی‌نمایی چهره‌ای بالاتر، مردانی را برای روابط درازمدت ترجیح می‌دهند که فاصله کمی از نظر مردانگی‌نمایی ظاهری با مرد مرجح برای روابط کوتاه‌مدت دارد، می‌تواند نشان‌دهنده ترجیح این دسته از زنان باشد و نه وصول حقیقی به آنچه که می‌خواهند.

### دیروز و امروز؛ آنچه که زمانی انطباقی بوده و آنچه که اکنون انطباقی است

"وقتی یک شب پره پیرامون شعله یک شمع در گردش است، گاه گردش هایش با خودسوزی به پایان می‌رسد؛ او در کار اطاعت از قواعد ژنتیکی‌اش، به سوی نافرجام‌های غیرانطباقی است. قانون آن است که او را در پیروی از نور ماه یا خورشید یاری کند اما ژن‌های شپ پره، هنوز با نورهای مصنوعی خو نگرفته است" (کارترایت، ۲۰۰۰).

«در جمجمه‌های مدرن ما، ذهن‌هایی متعلق به عصر حجر خوابیده است» (کارترایت، ۲۰۰۰).

گفتن این مطلب که بسیاری از خصایص و رفتارهای انسان، ریشه تکاملی داشته و در طی میلیون‌ها سال زندگی، به بقا و تولیدمثل بیشتر او کمک می‌کرده‌اند، به این معنی نیست که همه آن صفات و رفتارها، هم-اکنون نیز، برای بقا و تولیدمثل بشر، کارکردی، مفید یا ضروری هستند. بطور مثال، علت میل زیاد افراد به غذاهای شیرین و چرب (گوشت)، ارزش انطباقی این غذاها در طول زندگی تکاملی انسان بوده است. در هرم غذایی انسان، این غذاها، از نظر میزان کالری که تولید می‌کنند، در بالاترین نقطه قرار دارند. همانطور که می‌دانید، کالری، واحد انرژی تولید شده بوسیله یک غذای خاص است که به مصرف بدن می‌رسد. بدیهی است که هر چقدر غذایی کالری بیشتری داشته باشد، انرژی بیشتری را در بدن تولید می‌کند. آن دسته از نیاکان ما که میل وافری به این غذاها داشته‌اند، احتمال بقا و نتیجتاً تولیدمثل خود را بالا می‌بردند. آن دسته از نیاکان ما که میل کمتری به این غذاها داشته‌اند، به دلیل اینکه در طول روز، میزان کالری کمتری را وارد بدن خود می‌کرده‌اند، در چالش با شرایط سخت محیطی، دچار مشکل می‌شدند. این مسئله، آنها را با خطر انقراض یا کاهش نسل مواجه کرده است. اما مطلب به همین جا ختم نمی‌شود. همانطور که می‌دانیم، بیماریهای قلبی-عروقی، دیابت و سایر بیماریهایی که از رژیم غذایی پرچرب و شیرین تاثیر می‌پذیرند، جزو چند علت اولیه مرگ و میر انسان، تلقی می‌شوند. یک مسئله به ظاهر متناقض که در اینجا نمایان می‌شود، این است که چرا در طول زندگی تکاملی انسان، خوردن غذاهای پرچرب و شیرین، برای او انطباقی و مفید بوده ولی الان به یکی از دشمنان او مبدل شده است؟

در دنیای فعلی، میزان فعالیت بدنی و نتیجتاً نیاز انسان به کالری زیاد، شدیداً رو به کاهش گذاشته و از طرف دیگر، دسترسی به غذاهای چرب و شیرین، بسیار آسان شده است. فراهم آوردن غذاهای گوشتی یا شیرین در عصر پیش از مدرن زندگی انسان، از توان هر کس بر نمی‌آمده و فقط موفق‌ترین‌ها می‌توانستند چنین غذاهایی را برای خود و خانواده‌هایشان، جمع‌آوری کنند (جالب است بدانید که یکی از علل به وفور بکار گرفته شدن واژه «شکر» در اشعار و ادبیات فارسی، کمیاب بودن این ماده غذایی و در نتیجه به یادماندنی بودن طعم آن برای افراد، بوده است. در ایران، شکر از مصر وارد می‌شده که بعضی از افراد متمول، به عنوان

سوغات، اندکی از آن را برای دوستان و اقوام خویش می آوردند). در عوض، در دنیای مدرن و عصر غذاهای سریع<sup>۱</sup>، ساندویچی ها و رستورانها به راحتی و با دشواری و هزینه های بسیار کمتر، ذائقه غذایی افراد را ارضا می کنند. این تغییر روندها باعث شده تا خوردن زیاد غذاهای چرب و شیرین با انواع مشکلات و بیماریها همراه باشد. به عبارت دیگر، درحالی که میل وافر به غذاهای چرب و شیرین در میلیونها سال پیش، مفید، انطباقی و حتی ضروری بوده، در دنیای مدرن فعلی، به پدیده ای نه تنها غیرکارکردی که بلکه مضر نیز تبدیل شده است. آنچه که باعث بوجود آمدن این فرایند شده، تغییر در شرایط زندگی انسان از نظر میزان مصرف انرژی و در دسترس بودن غذاهاست. در این حالت، درحالی که افراد نمی توانند ذائقه و ترجیح غذایی خود را تغییر دهند، در عین حال باید تلاش کنند که بر میل زیاد خود به خوردن بیش از حد غذاهای پرچرب و شیرین غلبه کنند و گرنه همان اتفاقی برای آنها خواهد افتاد که روزی برای نیاکان کمتر متمایل ما به غذاهای چرب و شیرین روی داد (چنین است رسم سرای درشت/ گهی پشت به زین و گهی زین به پشت!). قضیه ذائقه انسانی و ناکارآمدی آنچه که تکامل در وجود ما باقی گذاشته، همانند رفتار شپ پرهایی است که شبها در اطراف منابع نورانی مانند اشیاء در حال اشتعال، می گردند. مکانیسم های شناختی که در طول صدها هزار سال زندگی به سبک شکارچی- جمع آورنده شکل گرفته، امروزه الزاماً سازگارانه نخواهند بود: آری در مجموعه های مدرن ما، ذهن هایی متعلق به عصر حجر خوابیده است.

ذائقه غذایی، مثال واضحی است از اینکه بسیاری از ترجیحاتی که در فرایند تکامل و در طی میلیونها سال در بشر بوجود آمده و هم اینک نیز در انسان دنیای مدرن مشاهده می شود، می توانند با توجه به تغییر در شرایط زیست- محیطی و اجتماعی انسان، اثرات کاملاً متفاوتی داشته باشند. اما پرواضح است که بسیاری از خصایص رفتاری که در انسان فعلی وجود داشته و نتیجه زندگی تکاملی او می باشند، هنوز هم ارزش خود از نظر تکاملی و انطباقی را برای او حفظ کرده اند. بسیاری از رفتارهای انسان که در طی میلیونها سال زندگی، او را از بسیاری از خطرات می رهانیده اند، هم اکنون نیز در انسان مشاهده می شوند. ترس از حیوانات وحشی، ترس طبیعی از ارتفاع، ترس از مار و حیوانات سمی، از آن جمله اند. این خصیصه ها، به دلیل اینکه در انسان و یا محیط او، تغییرات لازم تکاملی روی نداده است، همچنان پا برجا باقیمانده اند. هنوز هم مارها سمی هستند و حیوانات درنده برای انسان خطرناک اند و دوری از آنها، هنوز هم برای انسان، بقا و ادامه نسل او، ضروری است.

در مورد رفتارهای جنسی هم، می توان چنین چیزی را مشاهده کرد. بعضی از رفتارهای جنسی، ارزش کارکردی خود را از دست داده و نتیجتاً باید تا حد امکان فرونشانی شوند. در عوض، بعضی از مکانیسم های جنسی، هنوز ارزش انطباق گرایانه خود را حفظ کرده و با توجه به شرایط بشر، باید به آنها امکان ظهور و تداوم داده شود. بطور نمونه، همانطور که گفتیم، بر طبق نظریه میل به چندگونگی ژنتیکی زاده ها، در طول

---

<sup>1</sup>- Fast Foods

تاریخ تکامل، داشتن فرزندان متعدد از مردان متفاوت، برای زنان ارزش انطباقی داشته است. چندانگونی ژنتیکی، به زنان کمک می‌کرده تا بچه‌هایی را در دامان خود پرورش دهند که به دلیل اینکه این بچه‌ها از نسل مردان متفاوت بوده‌اند، به لحاظ ساختار ژنتیکی متفاوت، نسبت به طیف متفاوتی از عوامل محیطی که موجب به خطر افتادن آنها می‌شده، مقاوم باشند. در نتیجه اگر تعدادی از فرزندان این زنان در نتیجه عاملی خاص از بین می‌رفتند، احتمال زنده ماندن مابقی فرزندان به دلیل ساختار ژنتیکی متفاوت و در نتیجه توانمندیهای متفاوت، وجود داشته است. در یک مثال ساده، زنی را که در طول زندگی خود دارای ۱۰ فرزند و از ۵ مرد متفاوت است با زنی مقایسه کنید که هر ۱۰ فرزند خود را از یک مرد، باردار شده است. چنانچه بیماری خاصی شیوع پیدا می‌کرده، به دلیل اینکه انسانهای مختلف دارای ساختار ژنتیکی متفاوت نسبت به اختلالات و بیماریهای متفاوت هستند، تعدادی از آنها نسبت به بقیه آسیب‌پذیرتر و تعدادی نیز مقاوم‌تر، بوده‌اند. زن اول، به دلیل اینکه فرزندان داشته که ساختارهای مربوط به دستگاه ایمنی بدن متفاوتی را دارند، نسبت به زن اول، شانس بیشتری برای اینکه تعدادی از فرزندان زنده بمانند داشته است. از طرف دیگر، این زن، ژن تمایل به داشتن فرزندان متفاوت از مردان متفاوت را نیز به دختران خود انتقال می‌داده است. نتیجه این می‌شده که در نسل بعد، تعداد بیشتری از دخترانی که زنده می‌مانند متعلق به این زن یا زنانی شبیه به او باشند. نتیجتاً تعداد بیشتری از دختران نسل بعد این صفت مربوط به رفتار جنسی یعنی تمایل به داشتن فرزندان مختلف از مردان متفاوت را با خود حمل می‌کردند. این دختران نیز به همین علل یاد شده، بیشتر احتمال داشته که فرزندان داشته باشند که در نسلهای بعد زنده بمانند. نتیجه نسل در نسل این فرایند انتخابی و پیامدهای آن این شده که ژن زنانی که ترجیح داشتن رابطه با چندین مرد را داشته‌اند گسترش پیدا کرده و ژن زنانی که چنین ترجیحی نداشته‌اند گسترش نیابد. ما در شرایطی زندگی می‌کنیم که هر چند زنان آن، در دنیای مدرن به دنیا آمده‌اند اما خزانه ژنتیکی چند میلیون سال قبلِ مادر بزرگ‌های خود و ترجیحات و انتخاب‌های مربوط به آنها را با خود حمل می‌کنند. حال، آیا داشتن چند فرزند از چند مرد، در دنیای عصر مدرن نیز همچنان مفید، انطباقی یا ضروری است؟ برای جواب دادن به این سؤال، شرایط عصر تکاملی انسان را با شرایط فعلی او مقایسه می‌کنیم. هنگامی که صحبت از عصر تکاملی زندگی انسان می‌کنیم، منظور ما میلیونها سال زندگی بشر است، درحالیکه وقتی می‌گوییم عصر مدرن، منظور ما همین حدود بیش از صد سال قبل تا کنون است. همانطور که مشخص است مدت زمان عصر مدرن زندگی انسان نسبت به عصر تکاملی زندگی او، آنقدر کوتاه است که اصلاً به چشم نمی‌آید. تفاوت بارز بین عصر مدرن زندگی انسان و عصر تکاملی او این است که اغلب اکتشافات و اختراعات بشر در همین مدت زمان کوتاه اتفاق افتاده است. در واقع، همانطور که طول مدت عمر عصر زندگی مدرن انسان نسبت به عصر تکاملی، قابل قیاس نیست، تفاوت در شکوفایی انسان در این دو عصر نیز، قابل قیاس نیستند. گفته شده که در فاصله ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۵ میلادی، میزان تولید علم بشر برابر با تمامی علم و آگاهی انسان از ابتدای خلقت تا سال ۱۹۷۵ بوده است. میلیونها سال

زندگی بشر همراه بوده با ناآگاهی و جهل انسان نسبت به راه درمان بسیاری از بیماریها و حتی بیماریهایی که امروزه بسیار پیش پافتاده تلقی می شوند. الکساندر فلمینگ در سال ۱۹۵۲، موفق به کشف واکسن فلج اطفال شد. تا قبل از این کشف، ویروس فلج اطفال در صورت ورود به بدن و غلبه بر دستگاه ایمنی، می توانست یک بچه را فلج کند. اما از بعد از این کشف بزرگ با خوراندن چند قطره از واکسن این بیماری به یک بچه، می توان او را برای همیشه نسبت به این ویروس واکسینه و مقاوم کرد (آیا شما هم به این می اندیشد که متولد شدن تا قبل از سال ۱۹۵۲ و ابتلا به این ویروس، چقدر ناعادلانه و مهلک بوده است؟!).

دنیای مدرن همراه است با علم پزشکی ای که راه غلبه بر بسیاری از بیماریها را کشف کرده است. به همین خاطر، داشتن فرزند از مردان متعدد، به این امید که بر حسب شانس، تعدادی از آنها از یک یا چند بیماری مختلف جان سال به در ببرند، راهکاری موثر برای افزایش بقای نسل در دنیای مدرن، محسوب نمی شود. از طرف دیگر، افزایش شدید جمعیت و پیامدهای ناگوار اقتصادی و اجتماعی آن، موجب شده تا جمعیت های انسانی، اقدام به استفاده از راهکارهای پیشگیری از تولد نسل کنند. در چنین شرایطی، هر زوجی فقط امکان داشتن تعداد کمی فرزند دارد و داشتن تعداد محدودی فرزند، میل به داشتن فرزندان متفاوت از مردان متفاوت را از نظر انطباقی، ناکارآمد می کند. داشتن فرزندان مختلف از مردانی با ساختارهای ژنتیکی متفاوت، زمانی کارآمد و کارکردی محسوب می شد که هر زن در طول سراسر زندگی خود، بی وقفه به امر تولد نسل می پرداخته و نتیجتاً تعداد زیادی فرزند داشته است. از طرف دیگر، در طول میلیونها سال زندگی عصر تکاملی انسان، یکی از چیزهایی که او را بطور جدی تهدید می کرده، طیف بیماریهای گوناگون بوده و در نتیجه میل به داشتن فرزندان متفاوت از مردان مختلف، این امکان را برای زنان عصر تکامل بوجود آورده که بر اساس شانس، فرزندان داشته باشند که هر یک از آنها، نسبت به یک سری از بیماریها مقاوم تر بوده و در صورت مواجه با آن بیماریها، شانس زنده ماندن بیشتری داشته باشند. اما در شرایط زندگی دنیای مدرن که هر زنی در بهترین شرایط، فقط می تواند تعداد محدودی زاده تولید کند، ماده خام اولیه برای موثر افتادن تنوع ژنتیکی در زاده ها یعنی تعداد فرزندان، از بین رفته است. بدیهی است که تنوع ژنتیکی زاده ها فقط هنگامی می تواند موجب افزایش موفقیت تولیدمثلی در فرد شود که امکان اثرگذاری داشته باشد. اولین ابزار این امکان اثرگذاری برای تنوع ژنتیکی یعنی وجود زاده های متعدد، دیگر همانند عصر تکاملی وجود ندارد. با توجه به این نکات در می یابیم که تمایل به گوناگونی ژنتیکی فرزندان که از جمله علل تغییرات در ترجیحات جنسی زنان و میل آنها به رابطه با مردی به غیر از همسر است، به دلیل تغییر در شرایط زندگی انسان، خاصیت و کارکرد انطباقی خود را از دست داده است. همه آنچه که گفته شد در مورد آن دسته از تمایلات تنوع طلبانه مردان که ریشه در میل آنها به چندگونگی ژنتیکی زاده ها دارد نیز صدق می کند.



## همه مردان خاکستری اند؛ توهم ژن های برتر یا ابرمردها

«هر فردی، یک ماجرای<sup>۱</sup> تکاملی موفق است» (دیوید باس).

ورق زدن صفحات پژوهشنامه ها، مقالات و کتابهای چاپ شده در حیطه ارتباط بین انتخابهای جنسی زنان و وضعیت ژنتیکی مردان مورد دلخواه آنها، تاییدکننده این است که انتخابهای جنسی زنان، حداقل تا حدی، همراه و هماهنگ با انتخاب ژنهای متناسب تر از نظر تکاملی، است. اما آنچه که به اندازه واقعیت قبلی خودنمایی می کند این است که مکانیسم های انطباقی و تکاملی انتخابهای جنسی زنان در دنیای مدرن، دیگر به اندازه اعصار قبل، کارآمد نمی باشند.

تعدادی از صفات جذاب و برانگیزاننده از نظر جنسی برای زنان، دیگر همانند محیط تکاملی انطباقها، برای صاحب آن تناسب افزا نیستند. در نتیجه، اخذ این ژن ها برای فرزندان نیز، به اندازه زندگی تکاملی، منجر به افزایش تناسب زاده ها نخواهد شد. همانطور که پژوهش ها نشان داده اند، ارتباط بین جذابیت و سلامتی پایین است. این ارتباط پایین می تواند نشان دهنده همین مطلب باشد که در دنیای مدرن، اثرات تناسب افزایی ژن های همبسته با صفات و خصیصه های افزایش دهنده جذابیت، کاهش پیدا کرده است. قدرت بدنی، استحکام عضلانی و تواناییهای جسمی، دیگر همانند محیط تکاملی انطباقها، برای مردان مهم شمرده نمی شوند. کارها و مشاغل بدنی، شدیداً کاهش یافته و بخش قابل ملاحظه ای از قدرت مردان را، مولفه های دیگر می سازد. هر چند که بطور طبیعی، وضعیت بدنی فرد، یک ابزار تسهیل کننده قوی در کسب منابع مادی است اما رسیدن به آنها را ضمانت نمی کند. اگر چه که زنان در زمان انتخاب شریک جنسی و همسرگزینی، به دنبال ژنهای خوب تناسب افزا هستند، اما این به این معنی نیست که انتخابهای آنها، لزوماً شانس دسترسی شان به این ژنها را زیاد می کنند. در تعدادی از موارد، آنچه که نصیب آنها می شود، صرفاً شانس، تصادف و بازی احتمالات است. به عبارتی، آنچه که در دنیای مدرن و در بسیاری از موارد، موجب موفقیت یک مرد و افزایش جذابیت او برای زنان می شود، ژنهایی که قابلیت های او را افزایش داده باشند نیستند و شرایط و اتفاقات تصادفی نیز، در این مسئله نقش مهمی دارند. محدودیت مهم انتخابهای زنان، این است که آنها با محیط تکاملی انطباقها تطبیق دارند. در آن محیط، قابلیت های درونی یک مرد و به عبارت دیگر ژنهای او، سهم بسزایی در رشد و موفقیت کلی او داشتند. در زندگی مدرن و درحالی که میزان قابل ملاحظه ای از موفقیت یک مرد را شرایط بیرونی و نه قابلیت های درونی او تعیین می کنند، انتخاب مردان موفق در زمینه های مختلف، لزوماً به معنی انتخاب قابلیت ها یا ژنهای درونی موفقیت افزا نیست. قهرمانان دنیای مدرن با قهرمانان محیط شکل گیری انطباقها متفاوت اند. در آنجا، شاید نقش غالب را ژنها ایفا می کردند اما معادلات در اینجا فرق کرده است. تاثیر محیط، امکانات پرورشی و تربیت یعنی عواملی که از توانمندیهای درونی فرد تاثیری نمی پذیرند،

<sup>1</sup>- Story

می توانند افراد کمتر متناسب یا شایسته از نظر ژنتیکی را، حتی به جایگاههایی بالاتر از افراد ذاتاً توانمند، برسانند. فرزند یک مرد ممتول بالاشهرنشین، بدون اینکه از غربال ژنتیکی مربوط به ژنهای متناسب رد شود، یک مرد ثروتمند نسل جدید خواهد بود. احتمالات و عوامل محیطی غیرقابل کنترل بوسیله یک مرد نیز، در رسیدن او به جایگاه اقتصادی- اجتماعی، تاثیرات مهمی دارند. همانطور که گفتیم، وضعیت بهداشت، سبک زندگی افراد و علوم بهداشتی و پزشکی، از میزان همبستگی بین جذابیت و سلامتی، کاسته‌اند. جذاب دیدن چنین صفاتی، هر چند همچنان انطباقی است اما برای صاحب آن، به اندازه محیط تکاملی انطباق‌ها، کارکردی نیستند. بنا به همین دلایل، گرایش زنان به آمیزش جنسی با مردان موفق، لزوماً منجر به افزایش انتخاب درست در آنها، نخواهد شد. از همین روست که روانشناسان تکاملی معتقدند که ما نباید افراد را به عنوان «ارگانیسم‌های افزایش دهنده تناسب<sup>۱</sup> خود» در نظر بگیریم، بلکه افراد را صرفاً «اجراکنندگان انطباق<sup>۲</sup>» می‌دانیم، خواه این انطباق‌ها به افزایش تناسب منجر شوند یا خیر. افراد عمدتاً برده این انطباق‌های تکاملی خود هستند، حال آنکه موفقیت یا عدم موفقیت این انطباق‌ها خود حکایتی مجزا و دیگر است.

از طرف دیگر، زنان بدون اینکه حتی خودشان هم بدانند چرا، ممکن است جذب مردانی شوند که مشکلاتی در پذیرش اخلاقیات، قوانین و هنجارهای جامعه دارند. تعدادی از این صفات جذاب از نظر جنسی برای زنان، در طول زندگی تکاملی انسان، ارزش تناسب‌افزایی داشته‌اند اما در شرایط کنونی، در تضاد با اخلاقیات و قانون هستند. به همین خاطر، هدیه دادن ژنهای تسهیل‌کننده این صفات به زاده‌ها به علت افزایش دادن احتمال درگیری آنها با نظامهای قانونی یک جامعه، می‌تواند در واقع کاهنده تناسب هم باشند.

نکته بعد اینکه، تکامل و انتخاب طبیعی، فقط ژنهای تناسب‌افزا را انتخاب نکرده بلکه وانمود به داشتن این صفات را هم انتخاب کرده است. بعضی از مردانی که زنان به عنوان مرد ایده‌آل، مطلوب و آرزوی همیشگی خود تلقی می‌کنند، در واقع ممکن است شارلاتانهایی بیش نباشند. صفحات حوادث روزنامه‌ها، معمولاً پر است از داستانهای به دام‌اندازی زنان بوسیله این دسته از مردان. اختلال شخصیت ضداجتماعی در مردان با موفقیت جنسی آنها، همبستگی نشان می‌دهد و این یافته تاییدکننده مطلب ذکره شده در فوق است. نمونه دیگر، برنامه های آموزش اغواگری است که کمک می‌کند تا مردان بتواند جذابیت جنسی- رفتاری خود در نظر زنان را افزایش دهد، درحالیکه ساختار ژنتیکی فرد همچنان ثابت باقی می‌ماند. در این حالت، آنچه که زنان با انتخاب این مردان بدست می‌آورند، وجود ژنهای واقعاً تناسب‌افزا که ریشه این رفتارها باشند نیست، بلکه شانس در معرض این آموزشها قرار گرفتن است. یعنی چیزی که نفعی برای تضمین بقای خط ژنتیکی آنها ندارد. در محیط تکاملی انطباق‌ها، چیزی به نام تربیت و آموزش، حداقل به شکل فعلی آن وجود نداشته است. در آن محیط، فرد عمدتاً همان می‌شده که ژنهایش تعیین می‌کردند و رفتارهای فرد، مدرک

<sup>1</sup> - Fitness maximizers

<sup>2</sup> - Adaptation executioners

خوب و نسبتاً کاملی از تواناییها و تمایلات ژنتیکی فرد و در نتیجه ژنهای قابل توارث او بودند. به عبارت دیگر، فنوتایپ یا ظاهری بیرونی و رفتارهای هر فرد، مانند آئینه‌ای که ژنوتایپ او را نشان می‌دهد، عمل می‌کرده است. این مسئله، یکی از دلایلی است که باعث می‌شود تا زنان عصر مدرن، نتوانند بطور کامل، تفاوت مبنایی رفتارهایی که مردی دروناً و بطور ژنتیکی به سمت آنها گرایش دارد از رفتارهایی که یک مرد از طریق آموزش یا تجربه یاد گرفته یا به آنها وانمود می‌کند را تشخیص دهند. به همین علت، بعضی وقتها، ترجیح آنها برای انتخاب ژنهای سازنده رفتارهای معین تناسب‌افزا، در واقع به انتخاب ژنهای یادگیری این رفتارها یا وانمود این رفتارها ختم شده و آنچه که نصیبشان می‌شود یک کپی از آنچه که طلب می‌کنند و نه اصل آن، است. به عبارتی، ژنهای پهلوان پنبه‌ها نصیبشان می‌شود و نه قهرمانان واقعی. هر چند حتی در این موارد هم، توانایی یادگیری یا وانمود به یک سری از رفتارهای معین می‌تواند برای زاده‌ها تناسب‌افزا باشد اما شرایط برای یادگیری یا وانمود کردن همیشه فراهم نیست تا وجود چنین ژنهایی، تضمین‌کننده تناسب بالاتر زاده‌ها باشند.

مسائل و از جمله افراد را کاملاً خوب یا بد دیدن، یکی از غربال‌های ادراکی است که ادراک اغلب ما را در بعضی از شرایط، تحت تاثیر قرار می‌دهد. افراد را همسر یا شرکای جنسی کاملاً خوب یا بد، جذاب یا ناجذاب، شایسته یا ناشایسته و در مجموع سیاه یا سفید دیدن، یک مکانیسم ادراکی است که به نظر می‌رسد بعضی وقتها بر مکانیسم شریک‌یابی جنسی زنان، تاثیر می‌گذارد. اگر چه که بعضی از زنان ممکن است به دنبال مردان متناسب در مقابل نامتناسب یا در واقع ژنهای سفید در مقابل سیاه باشند، اما چیزی که در تقریباً همه موارد نصیب آنها می‌شود ژنهای خاکستری است. اکثریت مردان، از نظر تناسب تکاملی، دارای نقاط قوت و ضعفی هستند که مجموعه آنها، رنگ خاکستری را به آنها می‌بخشد. توهم دیدن ژن‌ها به رنگ مطلقاً سفید یا سیاه، توهمی است که تکامل در نظام ذهنی جفت‌یابی ما قرار می‌دهد تا تنوع ژنتیکی نسلهای بعد را تضمین کند. تنوعی که جایگزینی خانواده‌های پراولاد با فرزندان محدود، کفایت خود را در حفظ و افزایش تناسب تکاملی افراد، تا حد قابل ملاحظه‌ای (و نه کاملاً) از دست داده است. جمع‌آوری کردن ژنهای بهتر یا تغییر همسر برای کسب مردی بهتر، توهمی است که مکانیسم‌های روانشناختی تکاملی زنان برای آنها بوجود می‌آورند تا در اغلب موارد به آن چیزی برسند که تغییر همسر برای کسب مردی صرفاً متفاوت، می‌نامیم. در این حالت، آنچه که نصیب زنان می‌شود، در بسیاری از موارد نه واقعاً ژنهای بهتر که همراه با تناسب بالاتر، بقای بیشتر و تولیدمثل موفق‌تر باشند، بلکه صرفاً یک مجموعه ژنی متفاوت است. هر چند همانطور که گفتیم، تنوع ژنتیکی در زاده‌ها نیز، به تنهایی تناسب‌افزا است اما با توجه به مباحث مطرح شده مانند کاهش تعداد فرزند در دنیای مدرن، تاثیرات تناسب‌افزایی تولیدمثلی این پدیده نیز، برای افراد از بین رفته یا رو به کاهش گذاشته است. البته بدیهی است که همه کوششهای انجام شده برای کسب ژنهای بهتر، صرفاً با کسب ژنهای متفاوت طاق نمی‌خورند و در بعضی از موارد ممکن است شاهد کسب ژنهای واقعاً متناسب‌تر (صرفاً

از نظر تکاملی) برای یک زن باشیم اما حتی در این حالت نیز، باید درستی چنین انتخابی نسبت به هزینه‌های آن، سنجیده شود. رفتن به دنبال ژنهای برتر مردان برتری (سوپرمن<sup>۱</sup>ها) که تمام عیار و کامل باشند، خطایی است که ثمره آن می‌تواند تنوع‌طلبی‌های جنسی زیاد، ولنگاری‌های خارج از کنترل، طلاق‌های مکرر و خیانت‌های زناشویی باشد.

### همیشه کم است؛ تنوع‌طلبی جنسی، نردبانی با پله‌های بی‌نهایت

«شوهر، هرگز جانشین مرد مطلوب نیست و هیچ‌گاه هم، خود آن مرد نخواهد شد» (فروید).

ارتباط دادن عمل بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه و خیانت جنسی در زنان با این مطلب که زنان، از خلال روابط جنسی چندگانه یا فرازناشویی خود، به دنبال کسب ژنهای متناسب هستند، اصلاً به این معنی نیست که عمل بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه و خیانت زناشویی در زنان، لزوماً بوسیله تناسب پایین شوهران چنین زنانی، قابل تبیین است. همچنین این مطلب به هیچ‌عنوان، به این معنی نیست که استراتژی جنسی دوگانه و خیانت زناشویی، قابل پذیرش هستند یا باید باشند. توجه کنید که ما می‌گوییم شواهد پژوهشی و نظری نشان می‌دهند که زنان از طریق روابط اواسط چرخه، روابط فرازناشویی یا کوتاه‌مدت خود، به دنبال کسب ژنهای «متناسب‌تر» هستند. این گفته بدین معنی است که هر زنی، با هر شرایطی و داشتن هر همسری، ممکن است تمایلات خارج از چارچوب داشته یا بر مبنای آنها عمل کند، زیرا متناسب‌تر از شوهر فعلی، همیشه وجود دارد. بر طبق نظریات و تحلیل‌های زهاوی و فیشر، پسند و گرایش ماده‌ها برای ترجیح جذابیت در نرها، یک پسند بی‌انتهاست (رک به ریدلی، ۲۰۰۳؛ صص ۳۰۳-۲۹۸). بدین معنی که ماده‌های هر گونه، نه به دنبال یک حد مشخص یا متوسط از خصایص جذاب در نرها که بلکه به دنبال بالاترین حد ممکن از آن صفات، هستند. در همین زمینه، پژوهش‌های مولر (۱۹۹۴) در مورد گونه پرستوهای معمولی<sup>۲</sup> تاییدکننده همین اصل یعنی پسند بی‌انتهای ماده‌ها برای خصایص جذاب در نرها، بود. او با تغییر دم نرها از طریق کوتاه و بلند کردن به طریق مصنوعی، دریافت که ماده‌ها، با نرهایی که بطور مصنوعی دم‌هایشان بلندتر شده بود، آمیزش بیشتری داشتند و در زمینه این ترجیح، پسند بی‌انتهای نشان می‌دادند؛ بدین صورت که هر چقدر طول دم پرنده نر بلندتر بود، بیشتر بوسیله جنس مقابلش انتخاب می‌شد.

پدیده پسند بی‌انتهای، می‌تواند موجب شود تا در گونه‌هایی مانند انسان، جنس مونث مدام به دنبال شرکایی بهتر از شریک قبلی یا شرکای جدید برآید. اگر بخواهیم بروز و بکارگیری استراتژی جنسی دوگانه یا خیانت را با این گفته که زنان، صرفاً به دنبال مردان با کیفیت ژنتیکی بالاتر می‌گردند و این مسئله یک امر

<sup>۱</sup>- Superman

<sup>۲</sup>- Hirundo Rustica

طبیعی و کاملاً عادی است توجیه کنیم، پس باید بپذیریم که همه زنان بطور دائم به دنبال مردان با کیفیت ژنتیکی بالاتر باشند. اگر قرار باشد که هر زنی دنبال صفتی برود که در شوهر خود نمی یابد، هیچ مردی، مرد متناسب نخواهد بود. در این حالت، یک خیانت فراگیر دائمی، در بین همه زوجین وجود خواهد داشت. اما همانطور که گفتیم، جذابیت یک مرد، امری نسبی بوده و یک مرد در هر موقعیت و وضعیتی که از نظر جسمی و جنسی قرار بگیرد، باز هم پایین تر از تعدادی دیگر از سایر مردان خواهد بود. همانطور که قبلاً هم بحث شد، تناسب، خصیصه ای نیست که به عده ای خاص داده شده و مابقی، بطور کامل، از آن محروم شده باشند. هر فردی، برای خود، یک داستان موفقیت آمیز تکاملی است. آیزنگ (روانشناس رفتارگرا) معتقد بود که جامعه به همه تنوع های طبیعی موجود در ساختارهای شخصیتی، نیاز دارد. تنوع شخصیتی موجود در جامعه تا حدی به معنی تنوع ژنتیکی ساختارهای ژنومی جامعه بوده و رسیدن به تنوع ژنتیکی ساختارهای ژنومی در جامعه، برقراری شرایط برای توالد نسل عموم افراد سالم را طلب می کند. هر مردی، دارای مجموعه ای از خصایص متناسب تکاملی است که موجب انطباق او با محیط می شوند. اما ماجرا از این قرار است که انتخاب جنسی که آن هم خود را در انتخابهای دو جنس و از جمله ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان نشان می دهد، تمایل دارد بر اساس قانون «بقای متناسب ترین ها»، رفتار کند. این به این معنی است که زنان، همیشه به دنبال برترین ها، می گردند. این حرص و آزمندی برای رسیدن به برترین ها را، هیچ وقت پایانی نیست زیرا از بین برترین ها، باز هم برترین هایی وجود دارند و از بین آنها هم، برترین هایی و...! این باعث می شود که هر مردی با هر شرایطی، بطور بالقوه، هم یک برنده و هم یک بازنده باشد. هر چند تمایز بین مردان آنقدر هست که بتوان آنها را از نظر آلفا یا بتا بودن طبقه بندی کرد، اما واقعیت این است که هر مرد متعلق به گروه الف، می تواند برای یک زن خاص، یک مرد گروه ب باشد و هر مرد بتایی، ممکن است برای زن معینی، یک مرد باشد. اگر به این مسابقه بی امان و بی انتهای برترین ها و باز هم برترین ها، میل به چندگونگی ژنتیکی زاده ها در زنان را هم اضافه کنیم، به این نتیجه می رسیم که هیچ مردی، مستقل از اینکه چقدر از نظر تکاملی متناسب است، باز هم یک بازنده خواهد بود. زیرا هر مردی با هر میزان تناسب، در این مورد یعنی داشتن تنوع، از قبل و بدون نیاز به امتحان کردن شانس خود برای مبارزه، یک شکست خورده تلقی می شود. میل به چندگونگی ژنتیکی زاده ها در زنان، موجب می شود تا این تضمین بوجود آید که هر مردی با هر شرایطی که دارد، آرامش صد در صدی و کامل نداشته باشد. هنگامیکه به این مجموعه، نقش تناسب فردی خود زنان در انگیزه برای روابط فرازناشویی را، که در بخش قبل به آن پرداختیم اضافه کنیم، فرایند باز هم، پیچیده تر و بغرنج تر خواهد شد. تنوع طلبی جنسی در انسان، مانند نردبانی است که تعداد پله های آن، قابل شمارش نیست زیرا فرد، همیشه به بالاتر رفتن می اندیشد. تمنا و اشتیاق پایان ناپذیر زنان برای رسیدن به جفت های ایده آل را، می توان در قالب یک فرمول خلاصه کرد: «جاه طلبی برای افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی معادل است با: استراتژی جنسی دوگانه، خیانت زناشویی و تنوع طلبی جنسی».

### علت‌شناسی هورمونی نوسانات جنسی زنان در طول چرخه قاعدگی

در مورد چرایی تغییرات و نوسانات رفتارهای جنسی زنان در طول چرخه قاعدگی، یک دسته از پژوهش‌ها، به علتهای اولیه یا سطحی تر<sup>۱</sup>، می‌پردازند. تغییرات هورمونی همگام با تغییرات در رفتارهای جنسی زنان، یکی از این حوزه‌های علت‌شناسی اولیه، هستند. دومین دسته از پژوهش‌ها که به تبیین و اکتشاف علتهای عمقی تر یا نهایی<sup>۲</sup> می‌پردازند، همان تبیینات مبتنی بر روانشناسی تکاملی‌اند که در این فصل مورد بحث قرار گرفتند. به این علت به تبیینات گروه اول، تبیینات اولیه می‌گویند که مسائل قرار گرفته در این طبقه (مانند تغییرات و نوسانات هورمونی)، به عنوان علل سطحی یا روبنایی نوسانات در رفتارهای جنسی زنان، قابل قبول هستند. اما، خود علتهای اولیه مانند تغییرات هورمونی نیز، نیاز به تبیین دارند. در مسیر تبیین رفتارهای جنسی، هر علتی خود علتی دیگر دارد تا اینکه به آخرین علتهایی می‌رسیم که جزو آخرین و غایی-ترین علتهای، هستند. از آنجایی که تبیینات روانشناسی تکاملی، عمیق‌ترین، ریشه‌ای‌ترین و بنیادی‌ترین سطوح تبیینی هستند به آنها، تبیینات نهایی، غایی یا بنیادی گفته می‌شود. اینکه تغییرات هورمونی و سایر تغییرات زیستی در زنان، همگام با نوسانات در رفتارهای جنسی زنان در طول چرخه قاعدگی روی می‌دهند، بحثی جدا از اینست که اصلاً چرا چنین نوساناتی در رفتارها یا هورمون‌ها، وجود دارند. به عبارت روشن‌تر، این علتهای و همبسته‌های زیستی نوسانات در رفتارهای جنسی، خود ریشه در فرایندهای تکاملی دارند. تکامل، نمی‌تواند بدون ابزارهای میانجی زیستی، وارد عمل شود. ژنها، در رأس ابزارهای مورد استفاده تکامل هستند. آنها، تنظیم هورمون‌ها، نوروترانسمیترها (مواد شیمیایی مغز)، نورونها و سایر مولفه‌های زیستی انسان را به عهده دارند. فعالیتهای این مولفه‌های زیستی، با استفاده از اصول روانشناسی تکاملی، قابل درک می‌شوند.

در یک مطالعه، پیراهن‌های عده‌ای از زنان را به طور مکرر، به ناحیه بالای لب عده‌ای دیگر از زنان، تماس می‌دادند. بعد از مدتی، محققین شاهد افزایش هماهنگی در چرخه قاعدگی زنان گروه اول و دوم شدند. مواد شیمیایی موجود در پیراهن‌ها، از طریق تحریک حس بویایی زنان گروه دوم، موجب هماهنگ شدن چرخه قاعدگی این دو دسته از زنان می‌شد. همچنین مشاهده شد که زنانی که در یک مکان و برای مدتی با یکدیگر زندگی می‌کنند، دارای دوره‌های چرخه‌های قاعدگی همزمان و هماهنگ، می‌شوند. مشاهداتی اینچنینی، تاییدکننده نقش فرومونها<sup>۳</sup> (موادی دارای بو که بدن از خود ساطع می‌کند)، هورمون‌ها و سایر علل زیستی، در تنظیم چرخه قاعدگی و پدیده‌های همراه با آن مانند نوسانات جنسی است.

تغییرات سطوح هورمون‌های مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان، می‌تواند علت اولیه تغییرات در ترجیحات جنسی آنها از جمله تغییرات در ترجیحات چهره‌ای باشد (پنتون-وک و پرت، ۲۰۰۰؛

<sup>1</sup>- Proximate

<sup>2</sup>- Ultimate

<sup>3</sup>- Pheromone

لوکاسزویسکی و رونی، ۲۰۰۹). گارور- آپگار و همکارانش (۲۰۰۸)، دریافتند که سطح استروژن که از مراحل چرخه قاعدگی تاثیر می پذیرد با ترجیح بوی بدن مردان با چهره های متقارن تر، مرتبط است. رونی و سیمونز (۲۰۰۸) نیز، دریافتند که سطح استروژن بزاق دهان زنان، با ترجیح چهره های حاکی از سطح تستوسترون بالاتر، مربوط است. ولینگ و همکارانش (۲۰۰۷) نیز، بین ترجیح چهره های با مردانگی نمایی بالاتر و تستوسترون بزاق، همبستگی یافتند. مطالعات انجام شده در مورد چرایی این نوسانات و تغییرات، به این نتیجه رسیده اند که این تغییرات، هماهنگی و همزمانی با تغییرات هورمونی در زنان داشته و این تغییرات هورمونی نیز، خود در جهت اهداف کارکردی و انطباقی زندگی تکاملی گونه انسان، هستند. سیستم هورمونی بدن زنان، از اوایل تا اواخر چرخه قاعدگی، تغییرات منظم و جهت داری دارد که همین تغییرات، موجب نوسان و تغییر در رفتارهای جنسی آنها می شود. بطور مثال، افزایش یا کاهش نسبت هورمونهای مانند استروژن، پروژسترون و آندروژن در اواسط چرخه قاعدگی را، با تغییر در تمایلات مربوط به شریک جنسی ایده آل از نظر زنان، همگامی دارد.

پوتس (۲۰۰۶)، ارتباط بین سطوح هورمونهای مانند استرادیول، پروژسترون، هورمون لوتئین ساز<sup>۱</sup>، هورمون محرک فولیکول، پرولاکتین، تستوسترون و ترجیحات زنان برای بم و زیر بودن صدا را، مورد سنجش قرار داد. او بین کاهش ترجیح صدای مردانه تر (بم تر) با سطوح پروژسترون و افزایش ترجیح چنین صدایی با سطوح پرولاکتین، در زنانی که چرخه قاعدگی طبیعی داشتند، ارتباط یافت. این ارتباطات، در زنانی که از قرصهای ضدحاملگی استفاده می کردند، یافت نشد. این مشاهدات، از جمله مدارکی هستند که نشان می دهند تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی، همزمان یا ناشی از تغییرات هورمونی زنان هستند چرا که مکانیسم اثر داروهای ضدحاملگی، دقیقاً از طریق تغییر تاثیرات همین هورمونها بوجود می آید.

### مصرف قرص های ضدحاملگی و پیامدهای آن بر رفتارهای جنسی زنان

همانطور که در فصل اول مرور کردیم، پژوهشها نشان داده اند که مصرف قرصهای ضدحاملگی، می تواند تاثیری جدی و شدید بر ترجیحات و انتخابهای جنسی زنان، داشته باشد. این تاثیرات، عموماً به شکل بازداری از انتخابهای طبیعی زنان یا حتی برعکس نمودن آنهاست. یک سؤال کاربردی و مهم که بوسیله بعضی از محققان (از جمله آلورنجی و لوما، ۲۰۰۹) مطرح شده، این است که آیا تغییراتی که قرصهای ضدحاملگی بر ترجیحات و انتخاب زنان در مرحله انتخاب جفت می گذارند، می توانند در مراحل بعدی، تلویحات و پیامدهای جدی بر متغیرهایی مانند رضایت و ثبات زناشویی، احتمال خیانت، طلاق یا مسائل مربوط به تولیدمثل، داشته باشند؟ این سؤال، بخصوص در دو موقعیت، مصداق بیشتری می یابد. یکی در مواقعی که یک زن، در مرحله انتخاب جفت و بخصوص انتخاب همسر درازمدت، از قرص های ضدحاملگی

<sup>1</sup> - Luteinizing (LH)

استفاده کند اما بعد از انتخاب و وارد زندگی مشترک شدن، مصرف آنها را قطع کند. دیگری در موقعی که یک زن در مرحله انتخاب همسر، از قرص استفاده نکرده اما بعد از ازدواج، شروع به مصرف آنها کند. در موقعیت اول، یک زن، موقعی اقدام به انتخاب همسر کرده که ترجیحات و انتخاب‌های او، تحت تاثیر قرص-ها قرار داشته است. چنانچه زن مذکور، بعد از ازدواج، مصرف این قرص‌ها را کنار بگذارد، آیا تغییری در کشش، ارزیابی و احساسات او نسبت به همسرش روی می‌دهد؟ چنانچه روی دهد، این تغییرات دقیقاً مربوط به چه حوزه‌هایی و به چه میزان هستند؟ و اینکه این تغییرات، چه تاثیرات احتمالی بر متغیرهای مهمی مانند ثبات و رضایت زندگی زناشویی و احتمال خیانت و طلاق، دارند؟ در حالت دوم، یعنی زمانی که یک زن، زمانی اقدام به انتخاب همسر یا شریک جنسی می‌کند که از قرص استفاده نمی‌کرده و حالا بعد از شروع رابطه، مصرف آنها را آغاز می‌کند نیز، همین سئوالات مطرح می‌شوند.

پژوهشهای بسیار کمی در این زمینه‌ها انجام شده و سئوالات زیادی در این زمینه، منتظر جواب هستند. ساخت قرص‌های ضدحاملگی، یکی از نقاط عطف تاریخ بشریت از نظر کاربردها، فواید و تاثیرات آنها بر همه جنبه‌های زندگی افراد و جامعه بوده است. اثر اختراع این داروها در شکل‌گرفتن انقلاب جنسی در آمریکا، یکی از موضوعاتی بوده که مورد پژوهش و تایید محققان انقلاب جنسی در آمریکا، قرار گرفته است. از آنجایی که مصرف قرص‌های ضدحاملگی، تقریباً به عنوان یک برنامه رژیم خوراکی برای بسیاری از زنان، حداقل در دوره‌ای از زندگی آنها در آمده است، توجه به پیامدهای فردی و جمعی مصرف آنها مانند موارد مذکور، بسیار حائز اهمیت است (برای مطالعه در زمینه اثرات قرص‌های ضدحاملگی بر تغییرات در ترجیحات مرتبط با چرخه در زنان و پیامدهای استفاده این قرص‌ها بر مسائل جنسی و تولیدمثلی رک به آلورنجی و لوما، ۲۰۱۰).

### علت‌شناسی تفاوت دو جنس در انعطاف‌پذیری جنسی

ترجیحات زیبایی‌شناختی و جنسی زنان در رابطه با مردان، فعالیتهای جنسی آنان با توجه به این متغیرها و نوسانات و تغییرات در رفتارها و ترجیحات جنسی زنان در تعامل با بافتارهای ارتباطی و چرخه قاعدگی، موضوعی بسیار کاوش‌برانگیز در روانشناسی تکاملی و جنسی است که هدایت‌کننده فعالیتهای پژوهشی بسیاری از محققین بوده است. اما در رابطه با یکی دیگر از خصایص جنسی زنان یعنی انعطاف-پذیری جنسی بیشتر، موضوع کمی متفاوت است. اگر چه که خود موضوع تفاوت دو جنس در انعطاف‌پذیری جنسی، مورد توجه و تحقیق بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته اما در مورد علت‌شناسی تکاملی این مسئله، نظریه‌پردازی و پژوهش‌های کمتری انجام شده است. از یک نظر، این مسئله کاملاً قابل درک و انتظار است. انعطاف‌پذیری جنسی، فقط یکی از خصایص رفتاری-جنسی در منظومه رفتارهای جنسی دو جنس است که احتمالاً درک آن، در یک چارچوب یکپارچه نگری کلی، بیشتر می‌شود. اگر بخواهیم بدانیم که چرا دو جنس



در این خصیصه با همدیگر متفاوت هستند، باید آن را در بطن کلیت روانشناسی هر جنس درک کنیم. با این وجود تعدادی از فرضیات و یافته های هماهنگ با آنها، تا حدی به روشن سازی علل تفاوت های جنسی در انعطاف پذیری، کمک می کنند. هر چند که ممکن است تبیینات ارائه شده بر دلایل اولیه یا نهایی تفاوت دو جنس در انعطاف پذیری جنسی تمرکز کرده باشند اما همه آنها به نوعی به ارزش انطباق گرایانه و کارکردی تفاوت های جنسی در این خصیصه، تاکید دارند. هر علت اولیه ای خود علت ثانویه ای دارد که آن علت نیز، خود می تواند علتی دیگر داشته باشد اما این توالی علتها، در نهایت به علت های غایی یعنی کارکردهای تکاملی می رسند (اغلب دلایل ذکر شده در ذیل از بومیستر، ۲۰۰۰ که محقق برجسته در زمینه تفاوت های دو جنس در رفتارهای جنسی است، نقل شده اند).

### میزان زیستی - محیطی بودن انعطاف پذیری جنسی در دو جنس

متخصصان ژنتیک رفتاری، یکی از مشخصات چربش تاثیرات عوامل زیستی یا محیطی بر شکل گیری صفات را، مقاومت آن صفت در مقابل تغییرات محیطی می دانند. در صورتیکه صفتی، وابستگی محیطی کمتری نشان داده و قادر به مشاهده آن خصیصه در عده ای از افراد علی رغم تغییر در شرایط محیطی آنها باشیم، می توانیم فرض را بر این بگذاریم که آن خصیصه دارای یک مولفه زیستی قوی است. البته مولفه های محیطی تغییر یابنده، باید همانهایی باشند که می توانند آن ویژگی مورد نظر را تغییر دهند. یافته های پژوهشی نشان می دهند که رفتارهای جنسی مردان متعلق به فرهنگ های متفاوت، نسبت به رفتارهای جنسی زنان متعلق به این فرهنگها، شباهت بیشتری با هم دارند. این نشان می دهد که عوامل فرهنگی، در تغییر رفتارهای جنسی مردان نسبت به رفتارهای جنسی زنان، توان کمتری دارند. توان کمتر فرهنگ و محیط، به معنی قدرت بیشتر زیست در شکل دهی به رفتارهاست. از این نظر، می توان نتیجه گرفت که رفتارهای جنسی مردان، بیشتر از زنان، بوسیله زیست آنها شکل داده می شود. در مجموع، مسائل جنسی مردان بیشتر از زنان، سرشتی و زیستی و مسائل جنسی زنان بیشتر از مردان، تابع نیروها و عوامل فرهنگی است. این مسئله زمینه را برای منعطف تر شدن زنان از نظر جنسی، آماده می کند.

### ژنها، هورمونها و استعداد در انعطاف پذیری جنسی

هر فرد در مجموع، دارای ۲۲ جفت کروموزم غیرجنسی و یک جفت کروموزوم جنسی است. کروموزم های جنسی، تعیین کننده جنسیت یک فرد هستند. زنان دارای دو کروموزوم X هستند اما مردان یک کروموزوم X و یک Y دارند. بعضی از محققان (بومیستر، ۲۰۰۰) معتقدند که وجود دو کروموزوم X در زنان، باعث می شود تا به علت وجود دو نسخه از یک ژن، احتمال انعطاف پذیری جنسی به علت وجود دو نسخه

متفاوت از یک رفتار، بالاتر رود. این در حالیست که وجود فقط یک کروموزوم X در مردان، می تواند رفتارهای آنها را کمتر انعطاف پذیر کند.

تستوسترون، تنها هورمونی است که بیشترین تاثیر را هم در رفتارهای جنسی مردان و هم زنان دارد. مردان، میزان بسیار بیشتری از این هورمون را در بدن خود دارند که این مسئله می تواند باعث شود تا رفتارهای جنسی آنها به میزان بیشتری به یک عامل ثابت درونی- زیستی یعنی میزان تستوسترون، وابسته باشد. کمتر بودن میزان تستوسترون در زنان، می تواند موجب شود تا مجال بیشتری به عوامل بیرونی برای اینکه تعیین کننده رفتارهای جنسی آنها باشند، داده شود.

### تفاوت دو جنس در میل جنسی

از بین نظریات مطرح شده در مورد علت تفاوت های جنسیتی در انعطاف پذیری جنسی، یک علت مطرح شده این بوده که علت انعطاف پذیری جنسی کمتر مردان، میل جنسی بیشتر در آنهاست. بومیستر، کاتانسی و وحس (۲۰۰۱)، با انجام پژوهشی در مورد تفاوت دو جنس در میزان میل یا سابق جنسی، به این نتیجه رسیدند که مردان بطور میانگین، میل جنسی بیشتری دارند. این محققان دریافتند که مردان، از نظر میزان فکر کردن به مسائل جنسی، تمایل به ارتباط جنسی، تعداد شرکای جنسی مطلوب، علاقه به اعمال جنسی متنوع تر، میزان خودارضایی، میزان وقف کردن سایر چیزها بخاطر ارضای جنسی، احتمال شروع بیشتر رابطه جنسی، خودداری کمتر از ارتباط جنسی، تمایل به ارتباط جنسی زودهنگام تر در ارتباط با جنس مقابل، میزان خیالبافی جنسی و ارزیابی از میل جنسی خود، در سطح بالاتری نسبت به زنان قرار می گیرند. بومیستر (۲۰۰۰)، اعتقاد دارد که میل و انگیزش جنسی بیشتر، ممکن است انعطاف پذیری جنسی در مردان را کمتر کند. او معتقد است که انعطاف پذیری جنسی پایین تر، حاکی از یک سائق جنسی کمتر انعطاف پذیر و مستقل از شرایط و احتمالاً وابسته به یک برنامه ریزی زیستی قوی، است. زنان میل جنسی ملایم تر و ضعیف تری دارند و این تفاوت اجازه می دهد تا سابق جنسی آنها، آسانتر شکل داده شود.

این عقیده که میل جنسی پایین تر در زنان ممکن است یکی از علل انعطاف پذیری جنسی بیشتر در آنها باشد، باید بوسیله پژوهش های تکمیلی مورد بررسی قرار گیرد، زیرا هر چند که به خوبی ثابت شده که میل جنسی در زنان ضعیف تر است اما اینکه میل جنسی پایین تر در آنها، منجر به انعطاف پذیری جنسی بالاتر در آنها شود، مسئله دیگری است. البته این معقول به نظر می رسد که فرض کنیم زمانیکه میل ما به چیزی کم باشد، در مورد آن مسئله، بیشتر حاضر به سازش، مصالحه و تغییر هستیم و این یعنی داشتن انعطاف پذیری (برای مروری جامع در مورد تفاوت های دو جنس در مولفه های میل جنسی رک به بومیستر، کاتانسی و وحس، (۲۰۰۱).

### الگوبرداری جنسی و انعطاف پذیری جنسی

همانطور که در فصل دوم ذکر شد، رفتارهای جنسی زنان و بخصوص دختران جوان، با رفتارهای جنسی دوستان و اطرافیانشان، ارتباط قابل ملاحظه‌ای نشان می‌دهد. این همبستگی، می‌تواند حاکی از نوعی الگوبرداری از رفتار جنسی سایر همجنسان خود در زنان باشد. مشاهده شده که در بعضی از گونه‌های ماهیها، ماده ماهیان جوانتر با ماهیان نری که بوسیله ماده ماهیان مسن‌تر انتخاب می‌شوند، جفت‌گیری می‌کنند. به عبارتی، این ماده ماهیان جوان، برای جفت‌یابی، اقدام به الگوبرداری از رفتارهای همسرگزینی ماده ماهیان بالغ‌تر کرده و انتخابهای آنها را به عنوان انتخاب خود، بر می‌گزینند. گفته شده که چنین استراتژی جنسی، می‌تواند به ماهیان ماده جوان که در انتخاب جفت، چندان ماهر نیستند کمک کند تا نرهای مناسب‌تر را پیدا کنند. از این جهت، شاید انعطاف‌پذیری جنسی زنان، بتواند در قالب یک الگوبرداری جنسی، به منظور انتخاب استراتژی‌ها و راهبردهای جنسی مناسب که هماهنگ با شرایط بوم‌شناختی و محیطی هستند، ظاهر شود. از این منظر، زنان به زنان دیگر نگاه می‌کنند تا ببینند که عمل بر مبنای کدام یک از استراتژی‌های جنسی از قبل ذخیره شده در خزانه جنسی- رفتاری آنها، مناسب‌تر است. نمای بیرونی این الگوبرداری از محیط و زنان دیگر، خود را بصورت تاثیرپذیری بالاتر از محیط و انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر، نشان می‌دهد.

### نقش عوامل درونی و بیرونی در تفسیر انگیزش جنسی

وابستگی جنس مونث به عوامل محیطی در تفسیر و ادراک علل برانگیختگی، بیشتر است. تعدادی از مطالعات (مانند پناکر و رابرتس، ۱۹۹۲؛ رابرتس و پناکر، ۱۹۹۵)، نشان داده‌اند که زنان، در صورتیکه بخواهند نشانه‌ها و علائم برانگیختگی بدن مانند فشار خون، ضربان قلب، انقباضات معده‌ای، مقاومت تنفسی، درجه حرارت انگشتان و ارزیابی از سطوح گلوکز خون را در محیط‌های آزمایشگاهی تخمین بزنند، ضعیف‌تر عمل می‌کنند. این درحالی است که هنگامیکه این آزمایشات در محیط‌های طبیعی انجام شوند، بین دو جنس، تفاوتی از نظر میزان دقت در تخمین‌زنی یا ادراک درست علائم برانگیختگی وجود ندارد. محققان، این مسئله را به وجود نشانه‌ها و علائم بیشتر محیطی در محیط‌های طبیعی نسبت می‌دهند. در این محیط‌ها، ممکن است که زنان با استفاده از علائم محیطی، اقدام به ادراک و تفسیر برانگیختگی‌های خود کنند. رابرتس و پناکر، پیشنهاد داده‌اند که مردان، پاسخ‌های هیجانی و برانگیختگی خود را بر اساس اکتشاف مستقیم نشانه‌های فیزیولوژیکی خود، مورد قضاوت قرار می‌دهند. درحالیکه زنان، بر نشانه‌های اجتماعی و موقعیتی، بیشتر تکیه می‌کنند. این مسئله، در مورد پاسخهای جنسی که علائم برانگیختگی در مردان، بارزتر و کمتر مبهم است می‌تواند بیشتر هم صادق باشد. وابستگی به نشانه‌های محیطی در تفسیر پاسخهای جنسی، باعث شود تا زنان، انعطاف‌پذیری جنسی بیشتری را در رفتارها و نگرش‌هایشان، نشان دهند.

### انعطاف‌پذیری در فعالیت جنسی و موفقیت تولیدمثلی

انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان را، هم می‌توان به عنوان یک رویداد کلی تحلیل کرد و هم به بررسی علت‌های انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر آنان در هر یک از رفتارهای معین پرداخت. یکی از مواردی که زنان در آن، انعطاف بیشتری نسبت به مردان نشان می‌دادند، فراوانی و شدت فعالیت‌های جنسی در گذر زمان بود. فعالیت جنسی زنان، برخلاف مردان که یک الگوی ثابت و یکنواخت دارد، پستی و بلندی‌های متعددی نشان می‌دهد. ممکن است که زندگی جنسی یک زن، شامل دوره‌هایی از عدم فعالیت جنسی و فعالیت جنسی زیاد باشد. سرمایه‌گذاری والدینی بیشتر و توانایی زادآوری کمتر در جنس مونث، موجب می‌شود تا خطا در انتخاب شریک جنسی یا همسر، تبعات بسیار سخت‌تری برای تناسب تولیدمثلی و تکاملی او، به همراه داشته باشد. درحالی‌که برای جنس مذکر، خطا در انتخاب شریک جنسی مناسب که الزام تعهدی برای او ندارد، در نهایت به معنای هدر دادن مقداری انرژی و زمان است. به همین دلیل، برای زنان مطلوب‌تر این است که فعالیت جنسی خود را به نحوی تنظیم کنند که کیفیت فدای کمیت نشود. انتخاب‌گر بودن<sup>۱</sup> زنان، باعث می‌شود تا آنها حتی دوره‌های طولانی عدم فعالیت جنسی را، برای رسیدن به یک شریک جنسی مطلوب، تحمل کنند. علاوه بر این، صبر کردن برای اینکه زمان مناسب برسد، برای زنان بسیار انطباقی‌تر است. زیرا تولیدمثل موفق یک زن، فقط نیاز به آمیزش جنسی و زادآوری ندارد، بلکه شرایط مناسب را نیز می‌طلبد. برای یک زن بیوه یا مطلقه، پیدا شدن سر و کله یک همسر جدید حمایتگر و ثروتمند و برای زنی که قصد خیانت زناشویی دارد یک مرد جذاب از نظر جنسی و جسمی، می‌توانند گزینه‌های خوبی برای راه‌اندازی فعالیت جنسی مجدد یا میل به آن باشند.

### انتظارات نقش جنسی و پذیرندگی جنسی در زنان

انتظارات نقش جنسی، به انتظاراتی گفته می‌شود که هر جامعه از هر یک از دو جنس دارد. طیف این انتظارات وسیع بوده و از نحوه پوشش و رفتار کردن در جامعه تا انتخاب شغلی را شامل می‌شود. رفتارها و فعالیت‌های جنسی مقبول نیز، از این الگوهای از پیش تعیین شده مبتنی بر انتظارات نقش جنسی، تاثیر می‌پذیرند. تغییرپذیری بیشتر در رفتارها و نگرش‌های جنسی زنان را، می‌توان یک بخش از نقش‌های جنسی یا چیزی که از آن با عنوان نمایشنامه جنسی<sup>۲</sup> نام برده شده، تلقی کرد. طبق این دیدگاه، رابطه جنسی دو جنس، به گونه‌ای است که از زنان انتظار می‌رود در الگوهای رفتار جنسی خود، انعطاف‌پذیری نشان دهند. عمل بر طبق این انتظارات، منجر می‌شود تا ما شاهد انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در جنس مونث باشیم. این نوع از انعطاف‌پذیری، به اهمیت پذیرندگی<sup>۳</sup> جنسی اشاره دارد تا اینکه به داشتن میل جنسی خودجوش اشاره کند.

<sup>۱</sup>- Choicer

<sup>۲</sup>- Sexual Script

<sup>۳</sup>- Receptivity

شواهدی همچون تحلیل تخیلات جنسی، تصمیم گیرنده اصلی در مورد رویدادن یا ندادن رابطه جنسی، هماهنگی بین میزان ارتباط جنسی مورد نظر فرد و میزان ارتباط جنسی واقعی (رک به بومیستر، ۲۰۰۰)، حاکی از تاییداتی نسبی برای فرضیه نمایشنامه جنسی هستند.

### سازگاری با عدم هماهنگی‌ها

فرضیه دیگر در مورد علت انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان، معتقد است که یک الگوی دائمی عدم انطباق، بین زمانی که یک زن میل به ارتباط جنسی دارد و زمانی که قادر به ارضای آن است، وجود دارد. این عدم انطباق بین میل و برآورده شدن دلخواه آن، موجب می‌شود تا زنان، آن قدر انعطاف‌پذیر باشند که حتی زمانی که میل درونی به ارتباط جنسی ندارند، حاضر به مشارکت مثبت و شایسته در رابطه جنسی شوند. همین عامل باعث می‌شود تا احساس کنیم که تغییرات در رفتارها و فعالیتهای جنسی زنان، از موقعیتی به موقعیت دیگر یا در زمانهای مختلف بیشتر است زیرا آنها در بعضی از موقعیتهای، مطابق میل خود و در تعدادی دیگر از موقعیتهای، مطابق میل دیگران، رفتار می‌کنند.

### انعطاف‌پذیری جنسی و تاثیرات کارکردی آن در انطباق‌پذیری

انعطاف‌پذیری، می‌تواند موجب شود تا جفت‌گزینی در زنان، تبدیل به یک فرایند بسیار سخت و غیرقابل تغییر نشده و مطابق با شرایط، خاصیت انطباق‌پذیری از خود نشان دهد. در این حالت، همسرگزینی یا انتخاب شریک جنسی، مطابق با شرایط بوم‌شناختی موجود صورت گرفته و احتمال انتخاب درست ناشی از هماهنگی با شرایط را بالا می‌برد. در شرایط بوم‌شناختی متفاوت، مردان با ویژگیهای متفاوت، تناسب و بخت متفاوتی برای بقا و تولیدمثل موفق خواهند داشت و ممکن است که مردان موفق در هر دوره زمانی و مکانی، تا حدی با مردان دوره‌های زمانی و مکانی دیگر، متفاوت باشند. این مطلب، بخصوص در رابطه با توان اقتصادی و جایگاه اجتماعی مردان، صدق می‌کند. به عبارت دیگر، هر چند که ژنهای متناسب از نظر تکاملی، با یک سری از خصایص ثابت بدنی و رفتاری همبسته هستند اما تعریف موفقیت اجتماعی می‌تواند تا حدی به شرایط محیطی بستگی داشته باشد. شاید اینکه تفاوتی بین زنان فرهنگهای مختلف از نظر ملاک-های جذابیت جنسی، جسمی و رفتاری دیده نمی‌شود را می‌توان به همین مسئله مربوط دانست. از طرف دیگر، در صورتیکه تعریف مرد موفق در فرهنگهای مختلف متفاوت باشد، بین زنان آن فرهنگها از نظر اهمیت‌دهی به خصایص اجتماعی و موقعیتی در یک شریک یا همسر مطلوب، تفاوت می‌بینیم. این مسئله می‌تواند مفید بودن هماهنگی استراتژی‌های جنسی و همسرگزینی زنان در تعامل با شرایط را، تبیین کند. این برای ما توضیح می‌دهد که چرا سردمزاج‌های امروز یا بی‌رغبتان به ارتباط جنسی در یک موقعیت، می‌توانند همان آتشین‌مزاج‌های فردا یا موقعیتی دیگر باشند. انعطاف‌پذیری زیستی و درونی، می‌تواند برای زنان، همچون ابزاری همه‌جا حاضر عمل کرده و به آنها کمک کند تا با هر شرایطی و تا حد ممکن، کنار بیایند. این

کنار آمدن به نفع تناسب آنهاست. در این حالت، انعطاف پذیری بیشتر در زنان، همراه با سازگاری و موفقیت بالقوه بالاتر آنها در کسب منابع مورد نیازشان از مردان خواهد بود. آنها از طریق کنار آمدن با شرایط، زمینه را برای کسب منابع ژنتیکی، مادی، حمایتی و پرورشی لازم برای زادآوری موفق خود، آماده می‌کرده‌اند. این در حالی است که برای تولیدمثل موفق یک مرد، نقشی که زنان دارند عمدتاً به باروری، فرزندآوری و تولید فرزندان سالم بر می‌گشته و نه فراهم آوری شرایط مناسب پرورشی. از همین رو، برای مردان، انعطاف‌پذیری جنسی کارکرد چندانی نداشته و شاید بهتر بوده که آنها از یک سری استراتژی‌های جنسی معین و ثابت، تبعیت کنند.

### انعطاف‌پذیری جنسی و استراتژی جنسی دوگانه

انعطاف‌پذیری جنسی، می‌تواند خود را به شکل انعطاف‌پذیری در جفت‌گزینی نشان دهد. این انعطاف‌پذیری، به معنای نبود ملاک‌های مشخص برای انتخاب یک شریک یا همسر نیست، بلکه به معنای فراهم کردن شرایط لازم، برای عملی کردن هر چه بیشتر استراتژی‌های جنسی تناسب‌افز است. اینکه گفته شود زنان بطور باثباتی، بی‌ثباتی در رفتارها و ترجیحات جنسی نشان می‌دهند، به این معنی نیست که یک نظم زی بنایی در رفتارهای جنسی آنان وجود ندارد. در واقع، این نظم بر این قرار گرفته که ما شاهد بی‌ثباتی در رفتار جنسی آنها باشیم. این بی‌نظمی ظاهری، خود ریشه در یک نظم عمیق‌تر و انطباق‌گرایانه دارد. مردان جذاب‌تر از نظر جنسی، بیشتر احتمال دارد که طلاق گرفته یا خانواده‌های خود را رها کنند. تعدادی از زنان، با صرف نظر کردن ظاهری از داشتن یک همسر جذاب از نظر جسمی و جنسی، با مردانی ازدواج می‌کنند که از نظر اقتصادی-اجتماعی، جایگاه مطلوبی دارند. این انعطاف‌پذیری، به معنای تغییر کامل و بنیادی ملاک‌های انتخاب همسر و شریک جنسی از نظر زنان نیست، بلکه انتخاب به این سبک، فرصتی فراهم می‌کند تا نیاز این زنان به فراهم‌آوری موقعیت پدر خوب و ژن خوب، از طریق داشتن هر دو طبقه از مردان، فراهم شود. این انعطاف‌پذیری، در واقع شرایط را برای عملی کردن استراتژی جنسی دوگانه در آنان، مهیا می‌کند. در این حالت، کارکرد انعطاف‌پذیری جنسی، فراهم‌آوری شرایط مناسب برای عملی کردن استراتژی جنسی دوگانه بوده و به همین خاطر بوسیله انتخاب طبیعی، گزینش می‌شود.

### فرضیه تسلط‌گری مردان و انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان

انعطاف‌پذیری جنسی در جنس مونث، در طول تکامل، می‌توانسته در پاسخ به قدرت جنس مذکر شکل بگیرد. بر طبق این دیدگاه، مردان زنان را وادار می‌کنند تا آنچه که آنها می‌خواهند، انجام دهند. از آنجایی که مردان به دنبال ارضای نیازهای جنسی خود هستند، زنان مجبور می‌شوند که تا اندازه‌ای با مردان همراهی کنند. قدرت جسمانی مردان که بعدها نیز تا حدی در قدرت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بالاتر آنها

نمود یافته، باعث شده تا از بین زنان، آنهایی که در رفتارهای جنسی خود، مطیع تر و منعطف تر هستند، انتخاب شده و آنهایی که اینگونه نیستند با پرخاشگری روبرو شوند. توانمندی های متفاوت روانشناختی بین دو جنس، که خود به علت چالشهای تکاملی پیش روی متفاوت دو جنس بوجود آمده اند نیز، می تواند راه را برای تسلط و تفوق مردان فراهم کرده و انعطاف پذیری جنس مونث را بطلاند. حتی اگر مردان، هیچ وقت از قدرت جسمی و سیاسی خود استفاده نکنند و یا اینکه به ندرت استفاده کنند، این واقعیت که آنها می تواند از این توانمندیهای خود استفاده کنند، بصورت پنهان باقی مانده و روابط آنها با زنان را تحت تاثیر قرار می دهد. در نتیجه این فرایند، تکامل ممکن است باعث شده تا مسائل جنسی زنان، در نتیجه نیاز به سازگارشدن با جنس مذکر که از نظر جسمی و اجتماعی - سیاسی قوی تر است، انعطاف پذیرتر شده باشد. تکامل، بر اساس میزان انعطاف پذیری جنس زنان، اقدام به انتخاب جنسی در آنها کرده و آنهایی را که کمتر مطیع و بیشتر سرکش بوده اند، از گردونه بقاء و تولیدمثل موفق، حذف کرده است. در این شرایط، انعطاف پذیری پایین این دسته از زنان، باعث می شده تا نتوانند خود را با رفتارها، انتظارات و خواسته های مردان سازگار کنند و این مسئله، زمینه را برای شکل گیری روابط مطلوب بین جنسی محدود کرده است. اگر این دیدگاه که انعطاف - پذیری جنسی بیشتر در زنان، در نتیجه اعمال قدرت مردان در طول تکامل بوده، درست باشد، ما می بایست شاهد انعطاف پذیری بیشتر زنان در سایر زمینه ها و نه فقط انعطاف پذیری جنسی باشیم و این در حالی است که متخصصین تفاوت های دو جنس، تا به حال نوعی انعطاف پذیری خاص در زنان را که گسترده و همه جانبه باشد، گزارش نداده اند (بومیستر، ۲۰۰۰). البته از آنجایی که ارتباط جنسی یک زن، ارتباط بالقوه مهمی با تولیدمثل موفق یک مرد دارد، شاید بتوان انتظار داشت که مردان، در طول تکامل، فقط بر انعطاف پذیری این جنبه از رفتار زنان تاکید داشته و نتیجتاً، به این خاطر شاهد انعطاف پذیری وسیع زنان در همه جنبه های رفتاری و منشی نیستیم که آنها برای انعطاف پذیری در همه آن جنبه ها، تحت فشار نبوده اند.

### جستاری پژوهشی.

#### کمرویی؛ آیا صفتی منفعلانه است؟

می دانیم که جنس مونث، بسیار انتخاب گر بوده و منفعلانه، هر نری را نخواهد پذیرفت. اما چرا ما شاهد بروز بیشتر صفت کمرویی یا خجالتی بودن در زنان در مقایسه با مردان هستیم. آیا کمرویی بخصوص در زمانهای انتخاب جفت، باعث نمی شود تا بازی از دست آنها در رفته و آنها نتوانند فعالانه موقعیتهای تولیدمثلی و آمیزش جنسی را کنترل کنند. این سؤال وقتی جواب داده می شود که بروز کمرویی را بخصوص در هنگام انتخاب جنسی، به شیوه ای رفتاری - تکاملی، باز تعریف کنیم. گوزن های ماده، منتظر می مانند تا نبرد گوزن - های نر با شاخهای بزرگ پایان پذیرد و سپس اقدام به جفت گیری با نر غالب می کنند. آیا می توان آنها را واقعاً کمرو دانست و یا اینکه آنها، یک رفتار انطباقی یعنی بازداری اختیاراته را در پیش گرفته و منتظر می شوند تا به این طریق، نر قوی تر شناخته شده و آنها بتوانند با متناسب ترین ها، جفت گیری کنند. این واکنش که برای

آنها انطباقی تر است، موجب می شود تا بتوانند نر غالب را تشخیص دهند. بر همین قیاس، صفت کمتر جرات-ورز بودن زنان در بعضی از موقعیتهای، می تواند به این خاطر تکامل یافته باشد که برای آنها، این مفیدتر است که منتظر مانده تا مردان غالب تعیین شده و سپس همراه آنها شوند. جرات ورزی پایین تر، علاوه بر حفظ جان آنها در هنگام نبرد مردان، منجر به بقا و تولیدمثل موفق، به دلیل همراه شدن با نر یا گروه نرهای غالب می-شود. بر این اساس، رفتار کمرویی را در همه موارد نمی توان صفتی حاکی از رفتار منفعلانه تلقی کرد. اتفاقاً بازداری به موقع، می تواند حاکی از یک استراتژی فعالانه در فرد باشد که فرد در پیش می گیرد تا از این طریق، به هدفی معین برسد.

این مطلب می تواند تبیین کند که چرا در طول تاریخ بشر، هرگاه که جنگی بین گروههای مختلف درمی گرفته، گروه غالب، زنان گروه مغلوب را نمی کشته اند. زنان، به عنوان منابع تولیدمثلی ارزشمند به شمار می روند. گروههایی از مردان که زنان را می کشتند، می توانستند با این کار ضربه مهلکی به میزان موفقیت تولیدمثلی خودشان زده باشند. از طرف دیگر، مردان، به خوبی می دانستند که بعد از غلبه بر یک گروه دیگر از مردان، زنان آن گروه، با مردان گروه جدید سازش خواهند کرد. به همین خاطر، نیازی برای کشتن زنان گروه مغلوب نمی دیدند. یک دلیل اینکه، زنان، قدرت جسمانی، اجتماعی و سیاسی کمتری نسبت به مردان داشته و یارای مقابله با آنها را نداشته اند. دلیل دوم اینکه، زنان، همانند همه ارگانیسمهای زنده دیگر، می خواهند زنده مانده و تولیدمثل کنند و این رسالت های تکاملی، برای آنها، مهمتر از اینست که کدام گروه از مردان و به چه دلیل، بر سایر مردان غلبه می یابند. هرچند در این مواقع، زنان گروه قدیمی نیز هنگام ورود به گروه جدید با مشکلاتی مانند مسائل مربوط به پذیرش و ادغام شدن در گروه جدید، از دست دادن موقعیتهای قبلی و لزوم سازگاری با نقشها و موقعیتهای جدید و احتمالاً موقعیت پایین تر مواجه می شوند اما به هر حال، این مشکلات، بهتر از بکلی محو کردن خط ژنتیکی خود است. وجود عدم تمایل زنان گروه مغلوب به سازش با گروه غالب، می توانسته به عنوان عاملی برای جلوگیری از شکل گیری انطباق رفتاری آسیب نرزدن به زنان گروه مغلوب، در مردان، عمل کند. پس حضور چنین انطباق رفتاری در مردان یعنی قتل و عام نکردن زنان گروه مغلوب (برخلاف مردان آن گروه)، از وجود سازشکاری منعطف و وسیع در زنان با مردان گروه دشمن که بعد از تسلط به مردان گروه دیگر، تبدیل به مردان گروه خودی می شوند، دارد. زنان همیشه مشتاق اند که خود را در حول و حوش محور قدرت قرار دهند. این قدرت، می تواند ثروت، جایگاه شغلی و اجتماعی یا قدرت بدنی باشد. همراهی با مردان یک گروه غالب، سایر قدرتها را هم از جمله منابع مادی، برای آنها، به همراه دارد. از این رو، آنها ممکن اس سعی کنند تا در هر زمان، خیمه های خود را، در جهت مناسب باد، برپا کنند. در تاریخ جهان، نمونه های بیشماری از این رویداد را می بینیم. این سازشکاری و انعطاف پذیری زنان، شرط بقای گونه انسان بوده است. تاریخ بشر، پر است از جنگهایی که مردان به راه انداخته اند. از بیست قرن اخیر، نوزده قرن آن، در جنگ ملتها و گروهها با یکدیگر گذشته است. اگر پس از هر جنگ، قرار بود زنان گروه مغلوب هم، همانند مردان آن گروه، تار و مار شوند، امروز یا اصلاً گونه ای به نام انسان وجود نداشت یا جمعیت آن بسیار ناچیز و اندک بود. به همین دلیل، این مکانیسم رفتاری زنان یعنی انعطاف پذیری در مقابل تسلط مردان، به هیچ عنوان، به معنی تحقیر جنسیتی آنان نیست. این روش رفتاری، صرفاً یک واکنش رفتاری است. به عبارت



دیگر، تکامل به ما می‌گوید که زنان اینطور هستند و مردان اینطور. آن، مسائل را مورد قضاوت ارزشی- وجودی قرار نمی‌دهد هرچند کاملاً بدیهی است که راه برای بکارگیری و استفاده این یافته‌ها، کاملاً باز است. پایین‌تر بودن تعصبات نژادی و قومی و مهاجرت‌پذیری بیشتر در زنان نیز، احتمالاً از این مکانیسم تاثیر پذیرفته است. از منظر کارکرد تکاملی، زنان، دلیل و اجبار کمتری برای داشتن تعصبات گروهی دارند زیرا آنها بدون تاکید بسیار زیاد بر این پویایی‌ها هم، می‌توانند موفقیت تولیدمثلی داشته باشند.

### سازگاری به عنوان یک مکانیسم غربال‌کننده ملی. مطالعات منش ملی<sup>۱</sup> به مجموعه

مطالعات مردم‌شناسانه‌ای اشاره می‌کرد که در حین و بعد از جنگ جهانی دوم و با هدف شناخت خصایص و ویژگیهای هر ملت انجام شد. علاقه روانشناسان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و سایر متخصصین علوم به خصایص شخصیتی هر ملت و نقش گذشته آنها در بوجود آمدن نیمرخ رفتاری غالب آن جامعه نیز، به پژوهشهای متعددی منجر شده است. انسان‌شناسی یا مردم‌شناسی زیستی<sup>۲</sup>، علمی است که به بررسی خصوصیات زیستی و بدنی، تکامل و تغییرات انسانها و گروههای انسانی و اختلافات زیستی میان آنها، می‌پردازد. این علم، به دنبال کشف ریشه‌های زیستی تفاوت‌های موجود میان افراد یک گروه و از طرف دیگر، تفاوت‌های میان گروه‌ها و جمعیت‌های مختلف انسانی، است.

در کل، می‌توان گفت که تاریخ و گذشته هر ملت، به نوعی آزمایشگاه غربال‌گری ژنتیک رفتاری و شخصیتی آن ملت بوده است. آنچه که بر سر نیاکان یک مردم می‌آید، تا حدی تعیین می‌کند که چرا فرزندان نیاکان آن مردم، بدین‌گونه رفتار می‌کنند. این تعیین، علاوه بر اینکه بوسیله انتقالات فرهنگی صورت می‌گیرد، از طریق مداخلات ژنتیکی نیز وارد می‌شود. درباره چرایی بعضی از صفات خلق و خوبی، بخصوص صفات و رفتارهای خلق و خویی منفی ما هم، کتابهایی نوشته شده‌اند<sup>۳</sup> که تقریباً همه آنها، غالباً سبک و سیاقی فقط توصیفی داشته و به ریشه‌های علمی این صفات و رفتارها نپرداخته‌اند. اما در یکی از این کتابها (سازگاری ایرانی. تالیف بازرگان، ۱۳۲۰)، گفته شده که رفتار ذکر شده در بالا یعنی کرنش در مقابل قدرت‌های نوظهور و غیرقابل مقاومت، در تبیین سازگاری‌پذیری و انفعال سیاسی- اجتماعی مردم ما نقش دارد (البته این گفته مربوط به عقیده نویسنده کتاب نامبرده در همان سالهای تالیف این کتاب، است). بر همین اساس، بعضی از متفکران معاصر، بطور حاشیه‌ای و البته غیرتجربی، فرضیه نقش مزاج و خلق و خوی توارثی در شکل‌گیری بعضی از روحيات ایرانیان مانند سازگاری‌پذیری چالش‌برانگیز را، مطرح کرده‌اند. بر اساس عقیده بازرگان (۱۳۲۰)، شرایطی که ایرانیان داشته‌اند مانند شیوه تأمین معیشت آنها که غالباً کشاورزی بوده یا نحوه واکنش آنها به جنگ‌های متعدد، به شکل‌گیری این ویژگی رفتاری ایرانیان کمک کرده است. برخی معتقدند که جنگ‌های ملی

<sup>۱</sup>- National character studies

<sup>۲</sup>- Biological Anthropology

<sup>۳</sup>- بطور مثال: سازگاری ایرانی (۱۳۲۰) تالیف مهدی بازرگان؛ خلیقات ما ایرانیان (۱۳۴۵) تالیف محمدعلی جمالزاده؛ جامعه‌شناسی

خودمانی (۱۳۸۰) تالیف حسن نراقی و چرا عقب ماندیم (۱۳۸۵) تالیف علی محمد ایزدی.

مداومی که ایرانیان با ملت‌های دیگر داشته و منجر به شکست ایران می‌شده، نوعی غربال‌گری شخصیتی- توارثی در کل جمعیت را به دنبال داشته است. وقتی سرنوشت نهایی یک مبارزه شکست باشد، آن افراد و گروه‌هایی که شجاعانه در مقابله دشمنان می‌ایستند، غالباً خود و ژنهای خود را هلاک می‌کنند. این شجاعت، می‌توانسته فیزیکی و جسمی یا فکری و کلامی باشد. در عوض، کسانی که از نظر ساختار ژنتیکی، توانایی انطباق و سازگاری رفتاری قابل‌ملاحظه با هر شرایطی را داشته‌اند، توانایی بقا و تولیدمثل می‌یافتند.

نکات پژوهشی و روش‌شناسانه مهمی در ارتباط با این فرضیه مربوط به تکامل منش در ایرانیان، وجود دارد. اول اینکه، فرض سازگار بودن یک ملت در مقایسه با ملل دیگر، باید بطور تجربی ثابت شود. به عبارت روشن‌تر، ابتدا باید یک تعریف قابل قبول و عملیاتی از مفهوم سازگاری ارائه شده و سپس به بررسی و مقایسه این صفت در مردمان ملت‌های مختلف، پرداخت. نکته بعد اینکه، سازگار بودن یک ملت، می‌تواند به میزان وسیعی به سایر شرایط حاکم بر آن جامعه یا اعتقادات و نگرش‌های آنها و نه لزوماً نوعی غربال‌شدگی ژنتیکی- تاریخی در آنها، مربوط باشد. رفتارها، می‌توانند نتیجه نوعی تعامل میان استراتژی‌های جهان‌شمول ما با شرایط محیطی معین، باشند. به عبارت دیگر، شاید اگر هر ملت دیگری نیز، با شرایطی مواجه شود که مردمان یک کشور دیگر مواجه بوده یا هستند، واکنشها و برخوردهای مشترکی از آنها سر بزند اما این واکنشها موقتی بوده و دارای یک ریشه خشک و انعطاف‌ناپذیر ژنتیکی نباشند. عقاید فوق درباره تکامل خلق و خوی سازگاران در ایرانیان، یک فرضیه آزمون‌نشده جامعه- شناختی و تاریخی در زمینه ارائه یک الگوی تبیینی برای توضیح تعدادی از خصایص خلق و خویی جامعه ایرانی است. اما به هر حال، این فرضیه یک فرضیه الهام‌بخش است که برای کشف میزان صحت و قدرت تبیینی خود، می‌تواند راه‌انداز پژوهش‌های تجربی مفیدی باشد. بررسی نقش عوامل ژنتیکی و تاریخی- تکاملی در شکل‌دادن به رفتارها و منش سیاسی و اجتماعی ملت‌های گوناگون، از موضوعات بسیار لازم و جذاب در حیطه روانشناسی و جامعه‌شناسی است. خلق و خو و خصایص شخصیتی اکثریت مردم یک جامعه، سهم بسیار زیادی در سرنوشت آن جامعه بازی خواهد کرد. از این رو، تحقیق در این زمینه و تلاش در جهت مطلوب‌ترسازی خصایص منشی و رفتاری افراد یک جامعه، گامی بزرگ در جهت اعتلای وضع یک ملت خواهد بود.

حجب و حیا، واژه‌هایی برای نامیدن یک سری از رفتارها هستند که همه فرهنگ‌ها، وجود آن را بخصوص در جنس مونث، خوب و ستودنی می‌دانند. معمولاً به مشاهده بازدارنده رفتاری در موقعیت‌های ارتباطی با جنس مقابل، حیا گفته می‌شود. این صفات، همپوشانی قابل ملاحظه‌ای نیز با صفاتی مانند کمرویی و خجالتی بودن دارند. با توجه به مطالب گفته شده در فوق، حیا را نیز می‌توان مجموعه رفتارهایی دانست که برای فرد دارنده آن (معمولاً زنان)، ارزشهای کارکردی و انطباقی مفیدی دارد. یکی از این منافع کارکردی، ایجاد یک تصویر مطلوب از خود برای جنس مقابل است. نشان‌دادن حیا یا بازدارنده رفتاری در تعاملات، بوسیله یک زن، چندین معنی را به طرف مقابل القا می‌کند. چنین رفتارهایی، این پیام را به مرد مقابل می‌دهند که او

زنی سهل‌الوصول که از نظر جنسی، برای همه مردان در دسترس باشد، نیست. هرچند که ممکن است واقعیت چیز دیگری باشد اما در هر حال، این رفتارها که حاوی پیام پاکدامنی هستند، ادراک احتمال خیانت زناشویی را از نظر یک مرد، کم می‌کنند. این مسئله، در راحتی خیال یک مرد از رفتارهای جنسی همسرش و کاهش یک اضطراب عمیق و بنیادی یعنی عدم قطعیت پدری، موثر هستند. این رفتارها، چنانچه بازنمایی واقعی از تمایلات درونی یک زن باشند، به نفع مرد (و زن) و در صورتی که نباشند در جهت منافع زن مانند فراهم‌آوری شرایط برای درپیش‌گیری مخفیانه استراتژی‌های جنسی انتخابی، عمل می‌کنند. اگر در یک مجلس، زنی در مواجهه با چشم‌های بیرون‌زده مردی در آن طرف میز، چاک دامنش را می‌پوشاند، می‌خواهد چند پیام ارسال کند. یک پیام احتمالی اینست که آن مرد، حق ندارد به او خیره شود یا به عبارت دیگر، از نظر جنسی، پیشروی کند. پیام دیگر، می‌تواند این باشد که مرد مذکور، بیش از این یا به این طریق، حق دسترسی جنسی به او را ندارد. در این صورت، این رفتار آن زن، می‌تواند نوعی الزام برای تعیین شروط یک قرارداد ارتباطی در حال تشکیل باشد. این درحالی‌است که همین زن، در مقابل مردی دیگر و در موقعیتی دیگر، ممکن است چاک دامن را حتی بازتر هم بگذارد. این نوع انتخاب‌گری زنان، قطعاً در اسناد دادن نظر بد و چشم‌ناپاک به یک مرد هم، تاثیر می‌گذارد. نگاه‌ها و رفتارهای مردی که یک زن نمی‌خواهد به او حق ورود به زندگی جنسی-اش را بدهد، می‌توانند عنوان ناپاک و بی‌شرمانه، به خود بگیرند درحالی‌که همین حرکات از جانب مردی انتخاب‌شده، افزایش‌دهنده اعتماد به نفس و عزت‌نفس هم هستند. به این ترتیب، یکی از کارکردهای رفتاری که حجب و حیا نامیده می‌شود، تنظیم دلبخواهانه و موقعیتی پیشروی‌های جنسی افراد جنس مقابل، است. این مطالب، به این معنی نیست که زنان، حجب و حیا نشان نمی‌دهند. کاملاً برعکس، آنها در بعضی شرایط، بطور کاملاً خوددار و بازدارنده عمل می‌کنند. اما مسئله این است که بعضی از زنان، ممکن است این رفتارها را، بسته به شرایط و موقعیت، نشان دهند. بعضی وقتها، مریم‌عذرا بازی آنها گل می‌کند و در مواقع دیگر، زلیخاهای غیرقابل‌کنترلی می‌شوند و البته ممکن است ختم انعام و چادر نماز آنها هم، فقط برای زمانها و موقعیتهای خاصی درست شده باشند. همه این رفتارها، در جهت تنظیم و مهیاکردن محیط بیرونی و شرایط، برای پیاده‌سازی و تداوم استراتژی‌های جنسی آنها، عمل می‌کند.

تزویرها، فقط در متن رفتارها و روابط اجتماعی روی نمی‌دهند. استراتژی‌های جنسی نیز، می‌توانند در قالب رفتارهایی مزورانه و با اهداف انطباقی بروز یابند. هر جنس، برای افزایش تناسب خود، ترفندهایی دارد که به استراتژی‌های اصلی کمک می‌کنند. پنهان‌کاری رفتاری در ارتباطات جنسی، ترفندی است که بوسیله هر دو جنس بکار می‌رود. عنوان کلامی و بیرونی این سبک رفتاری، می‌تواند حیای وابسته به موقعیت باشد (نشان دادن حجب و حیا، ریشه‌های تکاملی دیگری نیز دارد؛ بطور مثال رک به داوکینز، ۲۰۰۶؛ فصل ۹. یکی از این موارد، فراهم‌آوری مقدمات لازم برای شکل‌دهی جنبه تبادلی به ارتباطات تعاملی و جنسی در روابط بین دو جنس است. در فصل بعد، در مورد نظریه تبادل اجتماعی و جنسی، بیشتر صحبت می‌کنیم).

چند رفتار جنسی زنان که مورد بحث ما در این کتاب بودند یعنی تغییرات مرتبط با چرخه در رفتارها و ترجیحات جنسی، تنوع‌طلبی جنسی، استراتژی جنسی دوگانه و خیانت جنسی، با رفتارهای جنسی و

غیرجنسی مردان نیز مربوطند. یکی از مفاهیمی که در فصل سوم معرفی کردیم، هم‌تکاملی<sup>۱</sup> یا تکامل همزمان انطباق‌های تکاملی در دو جنس از یک گونه یا گونه‌های مختلف نسبت به یکدیگر بود. گفتیم که در حالت هم‌تکاملی گونه‌ها، هر گونه سعی می‌کند تا تغییرات جسمی و رفتاری بیابد که او را نسبت به خطرات و تهدیدهای ناشی از گونه‌های مهاجم دیگر، محافظت کند. سیستم ایمنی بدن ما و انگل‌ها، در یک مبارزه تسلیحاتی همیشگی برای ارتقاء خود، هستند. انگل‌ها می‌کوشند تا خصایص خود برای توانایی حمله‌بری بیشتر را بهبود بخشند و سیستم ایمنی بدن ما می‌کوشد تا طیف بیشتری از انگل‌ها را تشخیص داده و روشهای غلبه بر آنها را بیابد. چابکی بیشتر خرگوش‌ها و در مقابل، افزایش مهارتهای شکارچیان آنها، نمونه دیگری از این هم‌تکاملی بود. رفتارهای انطباقی، صرفاً برای خود فرد سازشی‌اند و این در واقع یکی از پیش-شرطهایی است که موجب می‌شود تا بپذیریم خصیصه‌ای، ویژگیهای یک انطباق یا سازگاری را از نظر تکاملی دارد. اما هم‌تکاملی بین دو جنس از یک گونه، افزایش، بهبودی و پیچیده‌تر شدن انطباق‌های هر جنس برای جبران انطباق‌های خودخواهانه جنس دیگر را در بر می‌گیرد. هر یک از اعضای یک جنس و بطور کلی هر فردی، در تلاش مداومی است برای افزایش تناسب تکاملی خود. در این بین، آسیب‌زدن به تناسب دیگری و از جمله اعضای جنس مقابل نیز، به پیشرفت منافع تکاملی فرد، کمک می‌کند. به این خاطر، هر جنس، به نحوی تکامل می‌یابد تا جبران مکانیسم‌های تحولی در جنس دیگر را بکند. بطور نمونه، در طول تکامل، برای رسیدن به حداکثر موفقیت تولیدمثلی، مردان، فریبکارتر شده و بیش از پیش، علاقمند به روابط بدون تعهد شده‌اند و در عوض زنان، بیش از پیش، نسبت به مقاصد مردان، احتیاط و شکاکیت به خرج می‌دهند. از طرف دیگر، مردان مجبور بوده‌اند که برای خنثی‌سازی و مقابله با تغییرات در رفتارها و ترجیحات جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی، تنوع‌طلبی جنسی، استراتژی جنسی دوگانه و خیانت زناشویی در زنان، مجهز به یک سری از تاکتیک‌ها و شیوه‌های مقابله‌ای شوند. همانطور که گفتیم، سرمایه‌گذاری والدینی در جنس مونث عموم پستانداران از جمله انسان، بیشتر است و این موجب می‌شود تا جنس مونث و مذکر، دارای یک سری از رفتارهای معین شوند. یکی دیگر از متغیرهای بسیار اثرگذار در شکل‌دهی به رفتارهای جنسی دو جنس و ایجاد تفاوت‌های جنسی در بین آنها، مفهومی به نام اطمینان از والد بودن است.

### اطمینان از والد بودن و قطعیت پدری

گفتیم که اطمینان از والد بودن<sup>۲</sup>، به میزان اطمینان یک والد از اینکه زاده‌های او، متعلق به خودش هستند و نه عضو دیگر از اعضای هم جنس، گفته می‌شود. اطمینان یک زن از اینکه فرزند درون شکمش، متعلق به خودش است و نه زنی دیگر، صد در صد است. به زبان علم ژنتیک، او با هر مردی که همبستر

<sup>۱</sup>- Co-evolution

<sup>۲</sup>- Parental Certainty

شود، در هر حال مطمئن است که نیمی از ژنهای فرزند در حال تکوین او، از خودش است و نه از هیچ‌کس دیگر. این مسئله در مورد یک مرد صدق نمی‌کند. در حالت عادی، یک مرد، تقریباً هیچ وقت نمی‌تواند صد در صد مطمئن باشد که فرزندش که همسرش حامله است، متعلق به خود اوست و نه مردی دیگر. چرا که همسر او ممکن است با مردان دیگر نیز، همبستر شده و از آنها حامله شده باشد. به همین خاطر، می‌گوییم که اطمینان از پدر فرزند خود بودن یا قطعیت پدری<sup>۱</sup>، در مردان، صد در صد نیست. مردان برای جبران این عدم قطعیت، به مجموعه روشهایی دست می‌زنند که منجر به شکل‌گیری یک سری از رفتارها و راهبردهای خاص در آنها می‌شود. راهبردهای نظارتی، حفظ، مراقبت یا نگرهبانی از همسر، یکی از این روشهاست. حسادت جنسی مرد به منظور جلوگیری از خیانت زن و همچنین نظارت بر همسر به منظور ممانعت از نزدیک شدن شرکای جنسی بالقوه به او، از جمله راهبردهای انطباقی مردان است که ریشه تکاملی دارند (باس، ۲۰۰۰؛ باس و شاکلفورد، ۱۹۹۷ و گوتز و همکاران، ۲۰۰۵). اهمیت قطعیت پدری برای مردها باعث می‌شود تا نوزادان تازه متولد شده، در اوان تولد، شباهت بیشتری به پدر خود داشته باشند تا مادر (میلر و کانازاوا، ۲۰۰۸). مادرها، افراد خانواده و دوستان نیز، تمایل دارند که بچه‌ها را بیشتر شبیه پدرانشان ببینند تا مادرانشان و از این طریق، آنها را از اینکه پدر حقیقی کودک هستند، خاطرجمع سازند. رفتاری که به آن، خاطرجمع کردن پدرها<sup>۲</sup> گفته شده است. همچنین، افراد، شدیداً نسبت به شباهتهای کودک به پدرش، حساس بوده و به شباهتهای کودک به مادرش، نسبتاً بی‌تفاوت هستند. بخصوص مادران، مشتاق ذکر کردن چنین شباهتهایی هستند که این مسئله، مطابق با انتظار بوده و به عنوان یکی از تاکتیکهای اطمینان دادن به پدر از اینکه او والد فرزند خودش است، عمل می‌کند (ویلسون و دیلی، ۱۹۹۲).

### راهبردهای حفظ جفت یا مراقبت از همسر

تکامل، برای کنترل سیاست جنسی دوگانه و خیانت جنسی در زنان، مکانیسم‌هایی را در وجود مردان نهاده که نتیجه بکارگیری آنها بوسیله مردان، کاهش هر چه بیشتر احتمال ارتباطات دوگانه و خیانت در زنان است. تکامل می‌توانسته در برابر تمایل افزایش یافته زنان به ارتباط جنسی با مردی به غیر از همسر در اواسط چرخه قاعدگی یا سیاست جنسی دوگانه آنان، چندین راهکار را در وجود مردان قرار دهد. یکی از این راهکارها، این است که شوهر یک زن با هر فردی که احساس می‌کند شریکش در اواسط چرخه قاعدگی (یا هر زمان دیگر) به او جذب شده است، در بیفتد. دومین راهکار که به طنزی می‌ماند این است که یک مرد، اجازه کامیابی به همسرش را بدهد! هر چند این غیرطبیعی نیست که فکر کنیم این امکان وجود دارد که در طی تکامل انسان، گروهی از مردانی وجود داشته‌اند که برای کنترل سیاست جنسی دوگانه همسرانشان، هر

<sup>1</sup>- Paternal Certainty

<sup>2</sup>- Reassuring Daddies

یک از دو راهبرد اول و دوم را در پیش می‌گرفتند اما چنین مردانی، دو متغیر مهم از نظر تکاملی یعنی امکان بقا و توانایی انتقال ژنهای خود به نسل بعد را، در معرض خطر قرار می‌دادند. اما چرا مردان دنیای حاضر، راهکارهای ذکر شده در بالا را لااقل به عنوان اصلی‌ترین راهکارهای خود در برخورد با سیاست‌های جنسی دوگانه همسرانشان در پیش نمی‌گیرند؟

در مورد راهبرد اول، هر چند این راهبرد، بطور نظری راهبردی موثر است، اما در عمل، کاملاً کارآمد نیست. اول اینکه، یک مرد چطور و چگونه می‌تواند همه مردانی که همسرش به آنها جذب شده است را تشخیص دهد؟ و دوم اینکه آیا برای یک مرد، این امکان وجود دارد که همه مردان بالقوه خطرناک از این نظر را کشته و یا از نزدیک شدن آنها به همسرش، جلوگیری به عمل آورد؟ انسان موجودی اجتماعی است و فقط در گروه است که می‌تواند به بقای خود ادامه دهد. از طرف دیگر، یک گروه از مردان، با مردی که قصد آسیب‌زدن به هر مردی که همسرش به او تمایل پیدا کرده را دارد، چطور برخورد خواهند کرد؟ دیگر اینکه، به طور بالقوه، تعداد مردانی که همسر یک مرد، ممکن است جذب آنها شود و قصد ارتباط با آنها را داشته باشد، بسیار زیاد است. در این حالت، آیا این انطباقی است که یک مرد تمرکزش را بر روی دورکردن مردان دیگر قرار دهد. دست آخر اینکه، برای یک مرد، این نه مقدور است و نه مطلوب که کل زمان خود را، صرف دورکردن سایر مردان از همسرش کند. تناسب و داشتن بقا و تولیدمثل موفق، می‌طلبد که زمان فرد، صرف تهیه غذا، سرپناه و سایر مسائل نیز شود. هر چند هنوز هم در دنیای مدرن فعلی، مردان بعضی وقتها، از این راهکار استفاده می‌کنند اما بطور معمول، این راهکار، اولین یا عمده‌ترین راهکار مورد استفاده آنها نیست. اما راهکار دوم؛ آن دسته از نیاکان مذکر ما که راهبردهایی مانند راهبرد دوم را در پیش می‌گرفتند، خط ژنتیکی-شان کاهش یا منقرض شده و فرزندان از خود نداشته‌اند که این ژنهای خود را به نسل بعد هم انتقال دهند. این دسته از مردان، به این خاطر که در مهمترین زمان باروری که احتمال حاملگی یک زن به اوج خود می‌رسد، نظارتی بر ارتباط جنسی همسران خود نداشته‌اند، امکان اینکه همسرانشان از مردان دیگر و نه از خود آنها حامله شوند را بالا برده و شرایط را برای بقای ژنهای مردان دیگر و امحاء ژنهای خود در خزانه ژنتیکی، فراهم می‌کردند. از آنجایی که یکی از مهمترین عوامل تاثیرگذار در شخصیت، ژنهای به ارث برده فرد است، ژنهای این مردان و از جمله ژنهای موثر در رفتارهای غیرت‌ورزانه این مردان، هنگام مرگ آنها و همراه با خود آنها، می‌مردند. از طرف دیگر، مردانی که راهبرد سوم را در پیش می‌گرفتند و اجازه ارتباط جنسی با مردی دیگر را به همسرانشان نمی‌دادند با گسترش ژنهای خود به نسل‌های بعد موجب انتقال و گسترش ژنهای شخصیتی مربوط به رفتارهای کنترل جنسی همسر، در مردان نسل‌های آینده می‌شده‌اند. نتیجه این فرایند، گسترش و ازدیاد نسل به نسل مردانی شده که از راهکار سوم (و با توجه به شرایط، تا حدی نیز از راهکار اول و دوم)، استفاده کرده‌اند. سومین راهکار، همان راهکاری است که طبیعت در طول تکامل، در

وجود مردان، قرار داده است. راهبردهای حفظ جفت/ همسر<sup>۱</sup> یا تاکتیک‌های نگهداری از جفت/ همسر<sup>۲</sup>، به مجموعه روشهایی گفته می‌شود که یک مرد، به منظور جلوگیری از خیانت همسر یا آسیب دیدن رابطه زناشویی، در پیش می‌گیرد (شاکلفورد و همکاران، ۲۰۰۵). این راهبردها، تنوع زیادی داشته و می‌توانند بسته به ویژگیهای شخصیتی مرد، شرایط فرهنگی، هنجارها و قوانین هر جامعه، تا حدی تغییر نشان دهند. اما محققان، انواع این راهبردها را به دو دسته کلی راهبردهای قاطعانه<sup>۳</sup> یا غیرهیجانی و راهبردهای هیجانی<sup>۴</sup>، تقسیم کرده‌اند. راهبردهای قاطعانه یا سرسختانه، توأم با شدت عمل و یا خشونت هستند. راهبردهای سرسختانه (همانند اعمال محدودیت از نظر بیرون رفتن از منزل یا ارتباط با جنس مقابل)، مستقیم‌تر و بی‌پرده‌تر بوده و یک مرد بوسیله آنها، سعی می‌کند مستقیماً رفتارهای حاکی از خیانت شریک را کنترل کند. این راهبردها، جنبه نظارتی بارزی دارند. درحالیکه، راهبردهای هیجانی (مانند خرید هدیه و ابراز عشق و علاقه)، عمدتاً به هیجان‌ات طرف مقابل تکیه کرده و از این طریق، سعی در جلوگیری از خیانت شریک دارند (برای مرور انواع این راهبردها رک به باس، شاکلفورد و مک‌کیبن، ۲۰۰۸). بخشی از مفهوم راهبردهای حفظ جفت یا تاکتیک‌های مراقبت از همسر در فرهنگ ما، معادل با آن چیزی است که از آن با عنوان غیرت، رفتارهای غیرت‌ورزانه یا تعصب مردانه، یاد می‌شود. مفهوم غیرت یا تعصب و همبسته‌های رفتاری آن در فرهنگ ما، بخصوص به راهبردهای سرسختانه نزدیک است. عبارتهایی همانند حسادت<sup>۵</sup> یا حسادت زناشویی نیز، برای بیان احساسات و رفتارهای نظارتی و حاکی از نگرانی مردان، بکار رفته‌اند. یک تفاوت ظرف بین حسادت زناشویی و راهبردهای نظارت یا مراقبت از جفت، می‌تواند این باشد که حسادت جنسی یا زناشویی به هیجان‌اتی که یک فرد نسبت به رفتارهای همسرش تجربه می‌کند هم گفته می‌شود، درحالی‌که راهبردهای نظارت بر جفت، غالباً شامل راهبردهایی عملی و رفتاری به منظور نظارت یا مراقبت از جفت، هستند. واژه حسادت در زبان ما، معنای دیگری می‌دهد. در فرهنگ و زبان ما، لغت غیرت‌ورزی، به این واژه بیشتر نزدیک است. به همین خاطر، در این کتاب، در مورد این واژه نیز، ما بنا به فراخور حال، واژه غیرت‌ورزی را به عنوان معادل استفاده خواهیم کرد.

### راهبردهای نظارت بر جفت و چرخه قاعدگی

مشاهده شده که رفتارهای حفظ جفت مردان، چه بصورت رفتارهای انحصارطلبانه و چه بصورت توجه به شریک، در مرحله تخمک‌گذاری افزایش می‌یابد (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶a). این یافته تاییدی است بر این مدعا که شوهران نیز، خود درمی‌یابند که در اواسط چرخه قاعدگی می‌بایست نظارت، مراقبت و

<sup>1</sup>- Mating retention strategies

<sup>2</sup>- Mating guards tactics

<sup>3</sup>- Violent

<sup>4</sup>- Emotional

<sup>5</sup>- Jealousy

کنترل بیشتری بر شرکایشان اعمال کنند. در مطالعه‌ای دیگر نیز (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲)، بین میزان بکارگیری راهبردهای حفظ جفت در اواسط چرخه قاعدگی بوسیله یک مرد و میزان جذب شدن گزارش شده به مردی به غیر از شریک اول بوسیله زنان، ارتباط یافت شد. به این معنی که، هر چقدر که تمایل به ارتباط جنسی با مردی به غیر از شریک یا همسر اول، در اواسط چرخه افزایش نشان می‌داد، به همان نسبت هم، احتمال بکارگیری راهبردهای نظارت بر یا مراقبت از جفت در شریک آن زن، افزایش می‌یافت.

تعدادی از مطالعات نشان داده‌اند که مردان، در مرحله تخمک‌گذاری چرخه قاعدگی همسرانشان، نسبت به مرحله لوتئال چرخه قاعدگی، رفتارهای مبنی بر ملاحظت، توجه و محبت بیشتری نشان می‌دهند (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). دو مطالعه نیز نشان داده‌اند که مردان، در مرحله تخمک‌گذاری زنانشان، نسبت به آنها، حسودتر و انحصارطلب‌تر می‌شوند (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). زنان نیز، گزارش می‌دهند که در اواسط چرخه قاعدگی، نسبت به سایر مراحل چرخه، ابراز عشق، تعریف از جذابیت، انحصارگرایی جنسی و حسادت بیشتری از طرف شوهرانشان دریافت می‌کنند (گانگستاد، ثورنهییل، و گارور، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۵). گانگستاد و همکاران (۲۰۰۲) نیز، به این یافته رسیدند که مردان در اواسط چرخه قاعدگی شرکای خود، رفتارهای مراقبت از جفت بیشتری را چه بصورت رفتارهای انحصارطلبانه و چه بصورت رفتارهای توجهی، نشان می‌دهند. زنان، گزارش دادند که در این مرحله، شرکایشان گوش به زنگ تر<sup>۱</sup> بوده (مانند تلفن-زدن یا بررسی کردن به منظور اینکه بدانند همسرانشان کجا هستند و یا واریسی کردن وسایل شخصی همسر) و بیشتر خواهان گذراندن وقت با آنها (انحصارگرایی زمانی<sup>۲</sup>) می‌باشند.

هاسلتون و گانگستاد (۲۰۰۶)، پژوهشی را به منظور بررسی ارتباط رفتارهای مراقبت از جفت با تغییرات در میل جنسی زنان که به موازات چرخه قاعدگی آنها روی می‌دهد، انجام دادند. در روزهای نزدیک به تخمک‌گذاری، هم زنانی که در یک رابطه پایدار با فردی از جنس مقابل بودند (مانند زنان ازدواج کرده) و هم زنان مجرد، گزارش دادند که نسبت به جسم خود، احساس جذاب بودن بیشتری دارند. آنها، تمایل بیشتری برای شرکت در مجامع اجتماعی یعنی جایی که ممکن است مردان دیگر را ملاقات کنند، نشان می‌دادند. زنان متأهل، لاس‌زنی فرازناشویی بیشتری را در دوره تخمک‌گذاری گزارش می‌دادند. در این دوره زمانی، این زنان، همچنین رفتارهای مراقبت از جفت بیشتری را از طرف شرکایشان گزارش کردند. البته گزارش‌دهی‌ها، از همه بیشتر در زنانی دیده می‌شد که شرکایشان را از نظر جنسی، پایین ارزیابی می‌کردند. رفتارهای مراقبت از جفت هم‌هنگام با مراحل چرخه، به جذابیت جسمانی خود زنان نیز وابسته بود. به این صورت که، افزایش

<sup>1</sup>- Vigilance

<sup>2</sup>- Monopolization of time



اواسط چرخه در رفتارهای مراقبت از جفت، بیشتر بوسیله زنان کمتر جذاب تجربه می‌شد، درحالی‌که زنان با جذابیت جسمانی بالاتر، این رفتارهای مراقبت از جفت را، در سراسر چرخه، تجربه می‌کردند.

### راهبردهای نظارت بر جفت در مردان و ویژگی‌های جذاب از نظر جنسی در زنان

مشاهده شده که مردان، حسادت بیشتری نسبت به رقبایی که ویژگیهای حاکی از تسلط اجتماعی بالاتر و تسلط‌گرایی جسمی بالاتر [مانند مردانگی‌نمایی بیشتر چهره] نشان می‌دهند، تجربه می‌کنند (دیجیسترا و بانک، ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۲). دیجیسترا و بانک (۲۰۰۱)، دریافتند که مردان با شانه‌های عریض‌تر (که مورد ترجیح زنان هستند)، حس حسادت بیشتری در مردان بوجود می‌آورند.

بوریس و لیتل (۲۰۰۶)، بر نحوه ارزیابی مردانگی‌نمایی چهره‌های مردان دیگر بوسیله مردانی که زنانشان، قرص ضدحاملگی استفاده می‌کردند یا نمی‌کردند، پرداختند. آنها دریافتند که شوهران زنانی که داروهای ضدحاملگی مصرف نمی‌کردند، میزان مردانگی‌نمایی چهره مردان دیگر را در اواسط چرخه قاعدگی شرکای‌شان، بالاتر از مراحل اولیه چرخه قاعدگی، ارزیابی کردند. این نوع سوگیری ادراکی یا بیش‌تخمین‌زنی در مورد مردانگی‌نمایی چهره مردان دیگر، می‌تواند نمایانگر نوعی حساسیت تکاملی مردان مبنی بر آنچه که زنان در اواسط چرخه قاعدگی جذاب می‌یابند و روشی برای پیشگیری از خیانت شرکای خود، باشد. برای مردان انطباقی بوده که بخصوص در زمانی که احتمال خیانت زنانشان بالاست، نسبت به دیگر رقبا، بیش-حساسیتی نشان دهند (بوریس و لیتل، ۲۰۰۶). این مکانیسم بیش‌تخمین‌زنی ادراکی، به این دلیل در مردان طراحی شده که موجب واکنش سریع‌تر و شدیدتر شده و برای پیشگیری از خیانت، به عنوان نوعی مداخله هر چه سریع‌تر، عمل کند.

مردانی که با زنان جذاب‌تر ازدواج می‌کنند، گزارش می‌دهند که بیشتر احتمال دارد که از راهبردهای نظارت بر جفت استفاده کنند تا مردانی که با چنین زنانی ازدواج نکرده‌اند. این مطلب، ممکن است نشان-دهنده آسیب‌پذیری/احتمالاً بیشتر در زنان زیباتر در مقایسه با زنان کمتر جذاب، نسبت به خیانت باشد. زنانی که با مردان کمتر جذاب (از نظر جنسی و جسمی) ازدواج کرده‌اند هم، بیشتر احتمال دارد که تمایلات مربوط به ارتباط جنسی با مردی به غیر از شوهر اول خود داشته باشند تا زنانی که شوهرانشان، جذاب‌تر هستند (بوریس و لیتل، ۲۰۰۶).

### جستاری پژوهشی.

#### حجاب؛ یک راهبرد مراقبت از همسر

پوشش یا حجاب، یکی از موضوعات مورد بحث در جوامع اسلامی بوده است. بعضی از روانشناسان تکاملی غربی، حجاب را یک راهبرد مراقبت از همسر می‌دانند که عملکرد آن، حفظ قطعیت پدری برای

مردانی است که حجاب را برای زنان خود، مقرر می‌کنند. کارترایت (۲۰۰۰)، در کتاب خود درباره حجاب اینطور می‌نویسد:

"اگر چه در قرآن، پوشش نه چندان سخت‌گیرانه‌ای، برای زنان، مقرر شده است اما پوشیدن روبنده در ملاء عام، یک فرض ضروری اسلامی نیست و منشأ فرهنگی این رسم، چندان روشن نیست. عملکرد حجاب که توسط دختران پس از سن بلوغ رعایت می‌شود، بازداشتن مردان از برقراری روابط عاشقانه [با آنها] است. از نظر تکاملی، این ابزاری است که مردان، در جامعه مردسالارانه، بوسیله آن، از قطعیت پدری خود، اطمینان حاصل می‌کنند."

در کتب ادیان الهی و اسطوره‌های باستان، مجازات خوردن میوه ممنوعه بوسیله آدم و حوا، برهنه‌شدن آنها ذکر شده و این حاکی از حساسیت روان بشری درباره بدن خود و پوشش آن، است. حجاب، اختراع ادیانی مانند اسلام نبوده و بخصوص، پوشش کامل‌تر برای زنان نسبت به مردان، در اعصار گذشته تقریباً اغلب فرهنگ‌های رایج، به چشم می‌خورد. یک ضرب‌المثل آفریقایی، نگرانی و اضطراب تکاملی مردان در مورد ارتباط پوشش و قطعیت پدری و نقش پوشش مناسب زن به عنوان یک راهبرد مراقبت از جفت را اینطور بیان می‌کند: "پوشش زن، به قیمت آرامش دل شوهر است." در دین یهودیت، قوانین معینی در مورد تعریف پوشش قابل قبول وجود داشت که در واقع از قوانین اسلامی نیز، سخت‌گیرانه‌تر بود. بطور مثال، در بین ملت‌های یهودی قدیم، زنان باید صورت و کف دستها را نیز می‌پوشاندند. بر اساس هلاخا (مجموعه قوانین شریعت یهود که از تنخ، تلمود و حاخام‌ها و همچنین آداب و رسوم یهودیان تشکیل می‌شود)، بر زنان واجب است که موی سر را بپوشانند. بر اساس تورات، شنیدن صدای آواز زنان نیز نوعی برهنگی دانسته می‌شود. بر اساس این مجموعه قوانین، اگر زنی صدایش به قدری بلند بود که وقتی در خانه‌اش حرف می‌زد، همسایگان می‌توانستند صدایش را بشنوند، مرد حق داشت بدون پرداخت مهریه او را طلاق دهد. بر اساس قانون نگیئا، تماس و دست‌دادن زن و مردی که وابستگی خانوادگی نزدیکی ندارند، جایز نیست. بر اساس قانون ایحود، زن و مرد بیگانه، از خلوت کردن با هم، منع شده‌اند. در کنیسه‌های یهودی نیز، زنان و مردان به وسیله پرده‌ای به نام مهیتزا از هم جدا می‌شوند (دانشنامه اینترنتی ویکیپدیا، ۲۰۱۲). بعد از یهود، مسیحیت نیز، احکام این شریعت را درباره حجاب، استمرار بخشید. حواریون مسیح و بعد از آن پاپ‌ها و کاردینال‌ها، زنان را به پوشش کامل و دوری از آرایش‌های جسمی می‌خواندند. عقاید کلمنت و ترتولیان (به نقل از حکیم‌الهی؛ زن و آزادی، ص ۵۳) دو اسقف بزرگ مسیحی درباره حجاب زنان این بود: "زن، به غیر از زمانی که در خانه حضور دارد، باید در حجاب کامل باشد زیرا فقط لباسی که او را می‌پوشاند می‌تواند از خیره‌شدن چشم‌ها به سوی او مانع گردد. زن نباید صورت خود را عریان ارائه دهد تا دیگری را با نگاه کردن به صورتش وادار به گناه نماید. برای زن مومن عیسوی، در نظر خداوند، پسندیده نیست که نزد بیگانگان به زیور آراسته شود و حتی زیبایی طبیعی او نیز باید مخفی گردد زیرا برای بینندگان خطرناک است."



**تصویر ۸-۴: حجاب در ادیان یهودی و مسیحی.** به ترتیب از بالا- راست؛ ۱) تصویر یک عروس یهودی در قرن ۱۶ میلادی بر اساس یک نقاشی (در موزه لوور)، ۲) عکس دو دختر یهودی ایرانی در زمان قاجار، ۳ و ۴) تصاویری از حجاب زنان یهودی ارتودکس در همین سالهای اخیر، ۵ و ۶) تصاویری از پوشش راهبه‌های مسیحی.

این قوانین و سنن ادیان ابراهیمی پیش از اسلام یعنی یهودیت و مسیحیت، نشان می‌دهند که مسئله پوشش، یک ابداع فرهنگی مربوط به جامعه عرب زمان اسلام نبوده و در همه فرهنگ‌ها، این موضوع، مسئله‌ای توجه‌برانگیز و حساس قلمداد شده است. جالب اینجاست که لباس ملی کشورها نیز، غالباً لباس‌هایی با طرح‌های کامل هستند که این نشان می‌دهد کشورهای مختلف، لاقلاً در زمان معرفی ملیت خود از طریق لباس، از اینکه عریان‌گری بدن مردم خود را تبلیغ کنند ابا می‌کنند.

برخلاف تصور رایج، حجاب، اول بار در زمان اسلام وارد فرهنگ ایرانی نشد، هر چند در بعد از اسلام، کمی سختگیرانه‌تر شد. تصاویر زنان ایران باستان که بر اساس نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و حجاری‌های به جای مانده از آن دوران ترسیم شده‌اند، مدرکی دال بر این مطلب هستند. این اسناد نشان می‌دهند که زنان ایرانی در این دوران نیز، لباس‌های کاملی می‌پوشیدند که به غیر از موهای سر، بقیه نواحی بدن را کاملاً می‌پوشانده است.



**تصویر ۹-۴: حجاب در ایران باستان.** عکس‌های فوق تصاویر بازسازی شده از نحوه پوشش زنان در چند دوره زمانی مختلف در ایران باستان را نشان می‌دهند. بازسازی این تصاویر، با استفاده از نقوش، مجسمه‌ها، حجاری‌ها و کنده‌کاری‌های برجای مانده از این دوران‌ها، صورت گرفته است.

درباره پوشش مناسب و حجاب، بحث‌های زیادی در کشورهایمانند ما که قوانین مشخصی در مورد آن دارند، در گرفته است. در واقع این مسئله یک موضوع چالش‌برانگیز بوده است. پرداختن به ریشه‌های حجاب و تبعات داشتن سبک‌های پوششی مختلف در جامعه، فراتر از مباحث و اهداف این کتاب است. اما یک نکته قابل ذکر در اینجا، این است که احتمالاً شرایط نژادی، بوم‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی یک جامعه، از جمله عوامل تاثیرگذار در آزادی پوشش، هستند. به همین دلیل، ممکن است نتوانیم نسخه‌های واحدی را در مورد این مسئله، برای فرهنگ‌های مختلف بیچیم. تصاویر زیر، واکنش تعدادی از مردان کشور عربستان سعودی را نسبت به افتتاح اولین فروشگاه‌های لباس‌های زیر زنانه نشان می‌دهند. مشاهده این واکنش‌ها، احتمالاً ما را نسبت به عقیده آزادی پوشش در همه فرهنگ‌ها، محتاط‌تر می‌کند!



تصویر ۱۰-۴: واکنش تعدادی از شهروندان مذکر کشور عربستان سعودی نسبت به افتتاح اولین مراکز فروش لباس زیر زنانه (بدون شرح!).

تکامل دین در جوامع، از مولفه‌های تکاملی گروه‌های انسانی آن جوامع، تاثیر می‌پذیرد. جوامع، معمولاً از طریق یک شمّ غریزی، خود را تا حدی می‌شناسند و مطابق با آن، پذیرای سنن مذهبی، قومی و فرهنگی معینی می‌شوند. این شناخت از خود، بخصوص در حوزه‌های مهمی همانند رفتارهای جنسی، تا حدی صدق می‌کند. چنانچه فرهنگ یا جامعه‌ای، برای سالها، پذیرای یک سری از قوانین و آداب خاص بوده و مردمان آنها، نمی‌خواهند دست از این سنن و رسوم بکشند، ممکن است بتوانیم کارکردهای پایدارکننده‌ای را در آن رسوم و سنن، بیابیم. این کارکردهای پایدارکننده، از طریق نظم‌بخشی به رفتارهای اعضای خود، موجب برقراری ثبات و انسجام در جامعه، می‌شوند. در صورت نبود آن سنن و قوانین و جایگزین نشدن آنها با قوانین و هنجارهای انسجام‌بخش جدید، بیم آن می‌رود که نظم اجتماعی و امنیتی جامعه، به خطر بیفتد. نژادها و قومیت‌های انسانی مختلف، هم بواسطه تفاوت‌های مهم زیست‌شناختی و هم به دلیل ساختارهای اجتماعی متفاوت، قوانین و هنجارهای متفاوتی را، مطلوب‌نظر خود می‌یابند. نوگرایان، باید به این نوع از خرد جمعی، به دیده شایسته‌تری نگاه کنند. اینکه جوامع مختلف را، بطور ساده‌انگارانه، به یک چشم نگاه کنیم و بخواهیم که رسوم و قوانین یک دسته از آنها را، به گروهی دیگر، منتقل یا تجویز کنیم، غفلت از این حقایق مردم‌شناسانه است. پیشنهاد برداشتن قوانین حجاب در بعضی از کشورهای اسلامی، همانند کشورهای غربی، یک نمونه از این غفلت است.

### مردان و آگاهی از مراحل چرخه قاعدگی زنان

«... هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی را بر شما آشکار کند، مگر آنچه را که در سحرگاه دانش شما، نیم‌خفته بوده باشد. ...» (جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره آموزش).

«شما نمی‌توانید به یک نفر چیزی را که خودش از قبل نمی‌داند یاد دهید. فقط می‌توانید او را از آنچه می‌داند، باخبر و آگاه سازید [!].» (گالیه).

به نظر مولف، جبران خلیل<sup>۱</sup>، روانشناس باسوادی بوده است. بخصوص، احتمالاً آگاهی او از ذهن نیمه-هشیار و ناهشیار ما و محتویات دانش این قسمتهای کمتر هشیار ذهن ما، قابل توجه بوده است. او بارها در اشعارش از آنچه که مخاطبش از قبل می دانسته و او فقط آنها را به کلام در آورده، صحبت می کند. در دنیای حقیقی نیز، بخش زیادی از آگاهی و دانش ما از دنیا را، محتویات ذهن ناهشیارمان می سازد. هر کدام از ما، در هر روز، واکنشهای متعددی نسبت به مسائل مختلف نشان می دهیم که ناشی از مقدار زیادی از پردازشهای ناهشیار ذهنی ما است.

دوره تخمک گذاری در زنان، برخلاف تعدادی از پستانداران ماده که فرا رسیدن مرحله تخمک گذاری در آنها، خود را از طریق نشانه های بدنی قابل مشاهده مانند تغییر رنگ مهبل در این دوره زمانی نشان می دهد، نسبتاً پنهان می ماند. به همین خاطر، فرض بر این است که فهم مردان از زمان فرارسیدن مرحله تخمک گذاری همسرانشان، بیشتر، از طریق نشانه های غیرمستقیم صورت می گیرد. اینکه مردان از چه نشانه هایی استفاده می کنند تا بدانند زمان باروری چرخه قاعدگی همسرانشان رسیده است را به متغیرهای گوناگونی نسبت داده اند که تغییرات ظریف در چهره (رابرتس و همکاران، ۲۰۰۴)، افزایش جذابیت چهره ای (رابرتس و همکاران، ۲۰۰۴؛ هوقس و گالوپ، ۲۰۰۳)، تغییر در میزان عدم تقارن (منینگ<sup>۲</sup> و همکاران، ۱۹۹۶)، افزایش تقارن چهره ای یا تغییر در بو و زیر و بمی صدا (برایانت و هاسلتون، ۲۰۰۹؛ ثورنهییل و همکاران، ۲۰۰۳؛ سینق و برونستاد، ۲۰۰۱؛ هوقس و گالوپ، ۲۰۰۳)، تغییر در انگیزه زنان برای پوشیدن لباسهای تحریک کننده تر (دورانتی و همکاران، ۲۰۰۸، هاسلتون و همکاران، ۲۰۰۷)، افزایش ارزیابی فرد از جذابیت خود (هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶)، افزایش میل و خیالبافی های جنسی (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲)، حرکات بدنی و طریقه راه رفتن (فینک، هوگیل و لانگ، ۲۰۱۲) و شیوه های غیرمستقیم (رابرتس و همکاران، ۲۰۰۴؛ سینق و برونستاد، ۲۰۰۱) از آن جمله اند. این تغییرات که مردان هم نسبت به آنها حساس هستند (پیپیتون و گالوپ، ۲۰۰۸؛ رابرتس و همکاران، ۲۰۰۴) و پیامهای منتج از آن، بوسیله مردان، قابل درک و کشف بوده و می تواند بعضی از رفتارهای آنان مانند افزایش احساس جذب شدن به زنان در اواسط چرخه قاعدگی آنها را، تبیین کند. در یک پژوهش (میلر و همکاران، ۲۰۰۷)، زنان رقاصه ای که چرخه قاعدگی طبیعی داشته و از قرص های ضدحاملگی استفاده نمی کردند، در دوره باوری چرخه قاعدگی خود نسبت به دوره لوتئال، به ازای هر ساعت، ۲۰ دلار بیشتر انعام می گرفتند. این در حالی بود که رقاصه هایی که از قرص های ضدحاملگی استفاده

<sup>۱</sup> - جبران خلیل جبران Gibran Khalil Gibran، معروف به جبران خلیل، شاعری آمریکایی و لبنانی الاصل بود که شعرهایش را به زبان انگلیسی می گفت. ترجمه های متعددی از اشعار این شاعر در زبان فارسی موجود است. اشعار ذکر شده در این کتاب، از نجف دریابندی (نشر کارنامه) است.



می‌کردند، چنین افزایشی را در کسب درآمد نشان نمی‌دادند. این نتایج، حاکی از آن بودند که زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کنند، در اواسط چرخه، بر جذابیت آنها افزوده می‌شود، به نحوی که این افزایش جذابیت که می‌تواند جسمی، رفتاری یا هر دو باشد بوسیله مردان اطرافشان دریافت شده و منجر به واکنش‌دهی بیشتر در آنها، می‌شود. همچنین، در این دوره زمانی، نحوه تعامل زنان با سایر مردان متفاوت است (از جمله گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶) که به نظر می‌رسد نقش بارزی در فهم مردان از مرحله تخمک‌گذاری زنانشان بازی می‌کند. در هر دو بررسی فوق، افزایش در میزان لاس‌زنی زنان در اواسط چرخه قاعدگی با مردانی به غیر از همسر اول، بطور آماری پیش‌بینی‌کننده افزایش تلاش‌های مردان برای مراقبت از همسر بود. اما پیش‌بینی، بطور کامل نبود که این به این معنی است که مقداری از پیش‌بینی، بوسیله سایر نشانه‌های حاکی از فرارسیدن مرحله تخمک‌گذاری همسر، صورت می‌گرفت. بطور خلاصه، مردان از طریق علائمی مانند تعاملات همسرانشان با مردان دیگر به علاوه سایر نشانه‌ها مانند تغییر در چهره و ظاهر، بوی بدن، رفتار، فعالیتها، رفتارهای پوششی و آرایشی آنها، پی به مرحله تخمک‌گذاری آنها می‌برند. این مشاهدات، نشان می‌دهند که مردان، بطور تلویحی و غیرمستقیم، از فرارسیدن مرحله تخمک‌گذاری و همچنین تغییرات و تمایلات زنان در این مرحله، آگاه بوده و سعی در نظارت بر و کنترل همسرانشان در این دوره از چرخه دارند.

### جستاری پژوهشی.

#### کارکردهای انطباقی تخمک‌گذاری پنهان در زنان

برخلاف تعدادی از پستانداران ماده که فرارسیدن مرحله تخمک‌گذاری در آنها، خود را از طریق نشانه‌های بدنی مستقیم و قابل مشاهده مانند تغییر رنگ مهبل در این دوره زمانی نشان می‌دهد، دوره تخمک‌گذاری در زنان، نسبتاً پنهان مانده و یا نشانه‌های مستقیم و واضحی که در جنس مونث سایر گونه‌ها دیده می‌شود را نشان نمی‌دهند. بطور مثال، در ماده شامپانزه‌ها، دوره فعل، با رنگی‌شدن نواحی اطراف واژن مشخص می‌شود. همچنین در انسان، برخلاف اغلب گونه‌های دیگر، جنس ماده در کل طول چرخه قاعدگی خود، پذیرش جنسی نشان می‌دهد. در اغلب گونه‌های دیگر، دو جنس فقط در حوالی دوره تخمک‌گذاری است که با همدیگر آمیزش می‌کنند. در واقع، از نظر کارکرد تولیدمثلی، چنین سبکی یعنی آمیزش متمرکز در دوره باروری، انطباقی تر محسوب می‌شود. پس چرا تکامل جنس مونث در انسان، به گونه‌ای پیش‌رفته که از اتلاف انرژی و وقت بی‌مورد ناشی از آمیزش‌های جنسی در دوره‌های زمانی عقیم، جلوگیری کند؟ در مورد اینکه چرا جنس ماده در انسان، برخلاف ماده‌ها در سایر گونه‌ها، تخمک‌گذاری پنهان دارد، چندین نظریه ارائه شده است.

**استراتژی جنسی دوگانه.** بر طبق نظر بیکر، دوره تخمک گذاری پنهان در زنان از جمله بزرگ ترین و اصلی ترین حربه ها یا سلاح هایی است که در زنان تکامل یافته تا به آنها در فرایند جستجو برای انتخاب ژنهای معین و خاص تناسب افزا برای بچه هایشان، کمک کند. دوره تخمک گذاری پنهان، پنجره باروری را از نظر شوهران پنهان نگه می دارد تا در صورت لزوم، بتوانند استراتژیهای جنسی خود را عملی کنند. از طرف دیگر، زنان می توانند در کل دوره چرخه قاعدگی، آمیزش جنسی داشته باشند. پذیرندگی جنسی مداوم زنان، پیوند مستحکمی را بین او و شریکش برقرار می کند اما در همان حال، کانونی برای چند شوهری، اگر مناسب باشد، بوجود می آورد؛ این همان چیزی است که ما در واقعیت هم می بینیم (کارترایت، ۲۰۰۰). این پذیرندگی جنسی مداوم، می تواند همسر اول را در مورد قطعیت پدری خود، گیج و سرگردان کند چرا که او بطور مداوم با همسر خود آمیزشهای جنسی داشته است، هر چند که ممکن است مقاربتهای او با همسرش در دوره باروری زن که منجر به حاملگی او شده است، نبوده باشد.

**بابا در خانه.** طبق نظریه بابا در خانه<sup>۱</sup>، کارکرد انطباقی تخمک گذاری پنهان در زنان، این است که آن، باعث می شود تا همسران آن زنان، به علت عدم اطلاع دقیق از زمان مناسب برای باروری، برای ارتباط جنسی دائم، انگیزه پیدا کنند. این انگیزه مداوم جنسی، برای اطمینان آنها از اینکه بالاخره همسر خود را بارور خواهند کرد و همچنین برای اطمینان از قطعیت پدری، لازم است. این باعث می شود تا پدر فرزندان، انرژی خود را صرف خانه و فرزندان خود کرده و به دنبال زنان دیگر نرود. به اصطلاح، تبدیل به یک بابای همیشه در خانه شود. در غیراینصورت و در صورتی که جنس نر می توانست زمان دقیق باروری را در جنس مونث تشخیص دهد، فقط در زمان باروری بود که در اطراف جفت خود حضور می داشت و در سایر زمانها، لزومی برای این کار نمی دید زیرا تولیدمثل موفق، از طریق همان تعداد دفعات ارتباط جنسی که در زمان باروری جنس ماده روی می داد، صورت می گرفت.

**پدران متعدد.** آسیب به زاده های هموعان دیگر (رک به نمودار ۱- ۸ از فصل هشتم)، که یک رفتار متداول در بسیاری از گونه هاست، شرایط را برای بقا و تولیدمثل موفق تر زاده های خود، از طریق فراهم آوری منابع بیشتر برای آنها، تعدیل می کند. هر چقدر که رقبا ی فرزندان کمتر باشند، تعداد زاده های خود و در نتیجه امکان ابقای ژنهای خود، افزایش می یابد. نظریه پدران متعدد<sup>۲</sup>، معتقد است که تخمک گذاری پنهان، باعث شده تا مردان متعددی که با یک زن آمیزش جنسی دارند، به فرزندان آن زن صدمه نزنند، زیرا هیچ یک نمی توانسته دقیقاً حدس بزند که آیا او خودش پدر فرزندان زن مذکور است یا مردان دیگر. در این حالت، تخمک گذاری پنهان و آمیزش جنس ماده با نرهای متعدد، منجر به ابهام در پدر بودن می شود. یک گروه از پرند شناسان، بعد از پایان دوره تخم گذاری یک گروه ماده از این پرندگان، بیست تای آنها را بوسیله جدا کردن آنها از نرهایشان، بیوه کردند. این محققین، مشاهده کردند که شش ماده از این بیست بیوه آزمایشی، بعد از دو روز، به جفتگیری با نرهای جدید رغبت نشان دادند. سه تای آنها نیز، عملاً دست به این کار زدند.

<sup>1</sup>- Daddy at home

<sup>2</sup>- Many fathers



این ماده ها سعی می کردند با نشان دادن اینکه بارور و پذیرا هستند، نرها را گول بزنند. وقتی تخمهها، سر باز می کردند، نرها هیچ وسیله ای برای اینکه بدانند نر دیگری جوجه ها را بوجود آورده یا نه، نداشتند. این فریب، حداقل در چند مورد موفقیت آمیز بود و نرهای جدید، درست مانند پدران واقعی، به نگهداری از جوجه ها مشغول می شدند. مشاهده چنین رفتارهایی از طرف این ماده ها، باعث می شود تا بیندازیم که آنها، بیوه های خوشحالی هستند که فقط به دنبال لذت می گردند (دیاموند، ۱۹۹۸). درحالیکه از منظر تبیینات غایی، این ماده ها، از طریق این رفتارهایشان، قصد ایجاد ابهام پدر بودن در نرهای دیگر را داشتند. آنها از این طریق، می توانستند علاوه بر جلوگیری از آسیب دیدن جوجه هایشان بوسیله نرهای دیگر، شانس امکان پرورش جوجه ها بوسیله آنها را نیز، بوجود آورند. در دوره تکاملی زندگی انسان، زندگی های گروهی و در کنار یکدیگر، رایج بوده است. تحول این رفتار یعنی پنهان شدن زمان تخمک گذاری و ارتباط جنسی با مردان متعدد، می توانسته به زنان در حفظ و پرورش از زاده ها کمک کند (برای مطالعه بیشتر درباره رابطه تخمک گذاری پنهان، اینکه چرا زنان، پذیرایی جنسی تقریباً دائمی داشته و اینکه چرا در انسان، برخلاف سایر حیوانات، لذت، اولین انگیزه و هدف هشیارانه از فعالیت جنسی است و نه تولیدمثل موفق رک به دیاموند، ۱۹۹۸، فصل چهارم).

### تکامل و شکل گیری انطباقی حیاتی به نام غیرت

«هیجان، بدون شناخت، کور است و شناخت، بدون هیجان، فلج» (منبع؟).

حال می دانیم که ریشه نظارت و ورزی و غیرت در مردان، این است که در طول تکامل، آن دسته از مردانی که نسبت به همسرانشان غیرت ورزی نداشته اند، خود منجر به منقرض شدن خط ژنتیکی خود می شدند. این مردان، به علت اینکه به رفتارهای جنسی و نتیجتاً اینکه همسرانشان از خودشان یا مردان دیگر بارور شوند توجهی نداشته اند، موجب می شدند تا فرزندان همسرانشان، بیشتر متعلق به مردان دیگر باشند تا خودشان. بدیهی است که نداشتن فرزند از خود، باعث می شده تا ژنهای پدر و از جمله ژنهای مربوط به نداشتن غیرت ورزی، به نسل بعد انتقال نیابند. در عوض مردانی که از توانایی حسادت و نظارت جنسی لازم برخوردار بودند با رفتارهای نظارتی خود، از خیانت همسرانشان و در نتیجه بارور شدن همسرانشان از مردان دیگر جلوگیری کرده و احتمال اینکه فرزندان همسرانشان، متعلق به خودشان و نه مردان دیگر باشند را افزایش می دادند. این روند، موجب می شده تا میزان ژن غیرت ورزی مردانه، در طول تکامل انسان افزایش یابد. قطعیت پدری، ترجمان همان غیرت ورزی زناشویی در مردان دنیای مدرن است (برای بحثی بیشتر در مورد ریشه های تکاملی غیرت ورزی در مردان رک به باس، ۲۰۰۰). حسادت و رفتارهای نظارتی و مراقبتی در مردان، احتمالاً یکی از قدیمی ترین انطباق های روانشناختی تحول یافته است. اولین علت، به این واقعیت مربوط می شود که وجود این انطباق، برای تولیدمثل موفق جنس نر، بسیار ضروری بوده و نبود آن، می توانسته از ابتدای هرم خط ژنتیکی، گسترش نسل نرهایی که آن را نداشته اند، متوقف کند. دوم اینکه، وجود شکل-

هایی از این انطباق، در غالب گونه‌هایی که نظام جفت‌یابی آنها تک‌همسری یا چندزنی است، مشاهده می‌شود.

### ارتباط غیرت‌ورزی جنسی با خیانت همسر

از نظر تکاملی، احساس حسادت در نرهای هر گونه و از جمله در مردها، پاسخ سازگارانه‌ای است به خطر تلف‌شدن سرمایه‌گذاری والدینی گذشته و آینده آنها برای فرزندان که نسبت زیست‌شناختی با آنها ندارند. تخمین‌ها، میزان خیانت در زنان را بین ۱۵ تا ۷۰ درصد با میانه ۳۰ درصد، برآورد می‌کنند (کینزی و همکاران، ۱۹۵۳؛ گانگستاد و ثورنهل، ۱۹۹۷؛ لومن و همکاران، ۱۹۹۴؛ هایت، ۱۹۸۷). برآوردها برای مردان متاهل، بین ۲۵ تا ۵۰ درصد است (تامپسون، ۱۹۸۳؛ کینزی و همکاران، ۱۹۴۸ و لومن و همکاران، ۱۹۹۴). میزان فرزند نامشروع حاصل از روابط فرازنشویی، با توجه به بافتارهای اجتماعی- بوم‌شناختی مختلف، بسیار متفاوت است. در مطالعه‌ای، آندرسون (۲۰۰۶)، اقدام به مرور داده‌های بدست آمده در مورد مشروعیت فرزند که از پژوهش‌های انجام‌شده در سرتاسر دنیا بدست آمده بودند، کرد. این داده‌ها، از ده‌ها هزار<sup>۱</sup> آزمون سنجش مشروعیت فرزند، بدست آمده بودند. او دریافت که میزان نامشروع بودن فرزند در بین مردانی که به دلایلی به غیر از آزمون مشروعیت بودن فرزند مراجعه کرده بودند (مانند مراجعه به علت غربال‌گری پزشکی) بین ۰/۴ تا ۱۱/۸ درصد با میانه ۱/۷ درصد بود. این پدرها، جزو گروهی که در آنها، اطمینان از پدر فرزند خود بودن بالا تلقی می‌شد، محسوب می‌شدند. این میزان، برای مردانی با قطعیت پدری پایین مانند مردانی که خودشان بصورت داوطلبانه درخواست آزمون مشروعیت فرزند را داده بودند، بسیار بالا و بین ۱۴ تا ۵۵/۶ درصد با میانه ۲۹/۸ درصد، قرار داشت. شاید در صورت نبود پیشرفتهای تکنولوژیک مانند قرصهای ضدبارداری و همچنین تغییر رویه خانواده‌ها و جوامع، از سمت پراولاد بودن به سمت خانواده‌هایی با فرزندان کم در کشورهای توسعه‌یافته، این ارقام و آمار، به مراتب بالاتر هم می‌بود. این آمارها، نشان می‌دهند که میزان خیانت زنان و فرزندان نامشروع، به آن میزان هم که پنداشته می‌شوند، کم نیست. از طرف دیگر، تفاوت آماری بین نمونه‌هایی که پدران، خودشان درخواست آزمون مشروعیت فرزند نداده بودند با پدرانی که خودشان درخواست آزمون مشروعیت فرزند داده بودند، ما را به این نکته هدایت می‌کند که نباید شک مردان را، همیشه بی‌مورد، حساسیت نابجا یا ناشی از آسیب‌شناسی روانی تلقی کرد. باس (۲۰۰۰)، در کتاب خود: «هوس خطرناک: چرا غیرت‌ورزی نیز همانند عشق و ارتباط جنسی، لازم است»، تجربه بالینی یک روانپزشک را ذکر می‌کند که به عنوان تاییدی جالب و دیگر بر این مسئله، قابل ذکر است. این روانپزشک، با زوجینی کار می‌کرده که در آنها، شوهران، تشخیص حسادت بیمارگونه<sup>۲</sup> دریافت کرده و به او ارجاع داده می‌شدند. بیشتر

<sup>1</sup>- Tens of thousands

<sup>2</sup>- Morbid Jealousy

این شوهران، جزو مواردی بودند که هذیاناتی در مورد اینکه همسرانشان از نظر جنسی بی وفا هستند، داشتند. به دلیل اعتقاد این درمانگر به اینکه حسادت شدید، یک بیماری روانپزشکی است که قابل درمان نمی باشد، متداول ترین پیشنهادش به این دسته از زوجین، جدایی یا طلاق بوده است. تعدادی از زوجین، پیشنهادات او را می پذیرفتند. به دلیل اینکه او، بطور مشتاقانه ای به سرنوشت بیمارانش علاقمند بوده، بعد از چند ماه با آنها تماس برقرار می کرده تا درباره نحوه روند امور، از آنها سؤالاتی بکند. در کمال تعجب، او در می یابد که در نهایت، زنان تعدادی از بیمارانش با تعداد زیادی از مردانی که شوهران آن زنان به آنها حساسیت داشتند، ارتباط جنسی برقرار کرده بودند. تعدادی از این زنان، واقعاً با آن مردان که مورد شک شوهرانشان بودند، ازدواج کرده بودند. این تجربه بالینی نشان داد که در تعدادی از موارد، شوهران، علائم خیانت را حس کرده بودند اما از آنجایی که همسرانشان، از خود معصومیت و بیگناهی نشان می دادند و ادعا می کردند که حسادت شوهرانشان غیرمنطقی است، شوهران نیز مشکل را ناشی از وضعیت روانی خود تلقی کرده و حاضر به خاتمه ارتباط می شدند (باس، ۲۰۰۰). مطالعات تجربی دیگر نیز، نشان می دهند که بین شک یک مرد به خیانت همسرش و میزان احتمال خطر رویدادن خیانت آن زن، ارتباط وجود دارد (دیلی و ویلسون، ۱۹۸۸). پژوهش ها، نشان می دهند که مردانی که رفتارهای انحصارطلبانه شان در طی دوره باروری شرکایشان بیشتر افزایش می یابد، همان مردانی هستند که با زنانی جفت شده اند که آن زنان در اواسط چرخه قاعدگی، تمایل شان به شرکای خارج از چارچوب زناشویی افزایش می یابد (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). بطور مثال، گانگستاد و همکارانش (۲۰۰۲)، دریافته اند که میزان رفتارهای حفظ همسر از طرف شوهر با احتمال خیانت واقعی یک زن در اواسط چرخه که بر طبق گزارش خود زنان بدست می آمد، رابطه دارد. این مسئله نشان دهنده این است که یک تعارض در علاقه بین زنان و شوهرانشان، در مورد توجه زنان به مردانی به غیر از شوهرانشان در طی دوره گشن خواهی چرخه قاعدگی وجود دارد که منجر به توجه فزاینده مردان به شرکایشان در طی این دوره از چرخه قاعدگی می شود (گانگستاد و ثورنهییل، ۲۰۰۸).

در پژوهش کیقبادی و همکارانش (۲۰۰۷)، راهبردهای مراقبت از همسر در مردان، میانجی بین دو متغیر شک به خیانت همسر و ابراز خشونت به او، بود. افزایش احتمال پرخاشگری در این موقعیت، می تواند ناشی از احساس ناکامی مردان که بخاطر موثر نیفتادن بکارگیری این راهبردها برای ممانعت از خیانت همسرانشان روی می دهد، باشد. در این موقعیت، مردانی که با استفاده از راهبردهای نظارت بر همسر، قصد کنترل همسران خود را دارند، چون در نهایت موفق به پیشگیری از رفتارهای حاکی از تمایل به خیانت، خیانت در حال وقوع یا روی داده نمی شوند، اقدام به خشونت می کنند.

بنابراین راهبردهای نظارت بر همسر یا غیرت‌ورزی که در اواسط چرخه قاعدگی بیشتر هم می‌شوند، راهکاری انطباقی است که در جهت کاهش احتمال خیانت و حامله شدن یک زن بوسیله مردی دیگر، در مردان تحول یافته است.

### رفتارهای نظارت بر همسر و میزان خطر مربوط به تناسب

مشخص شده که رفتارهای حفظ همسر یا غیرت‌ورزانه در مردان، با میزان احتمال خیانت جنسی در زنان و تبعات آن خیانت از نظر تولیدمثلی و تکاملی، ارتباط دارد. هنگامی که احتمال خیانت بالا رود یا تبعات تکاملی آن برای مردان، هزینه‌زاتر باشد، رفتارهای غیرت‌ورزانه نیز افزایش می‌یابند. به طور مثال، فلین (۱۹۸۸)، دریافت که مردان در صورت حضور همسر، تعاملات خصمانه‌تری<sup>۱</sup> با مردان ناآشنا دارند که این تعاملات، در سالهایی روی می‌دهد که جزو بارورترین سالهای عمر زنان از نظر تولیدمثلی است. بر همین قیاس، باس و شاکلفورد (۱۹۹۷)، دریافتند که تاکتیک‌های حفظ همسر مردان (مانند ابراز حسادت، زیر نظر گرفتن فزاینده رفتار همسر، ابراز علاقه و تعهد بیشتر به همسر)، بطور مثبتی با دو شاخص قدرت بالقوه تولیدمثلی شرکایشان یعنی سن و جذابیت آنها، همبستگی دارد.

یکی از زمانهای خطرناک و دارای تبعات انطباقی جدی برای مردان، تغییر رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی است. زنانی که متاهل هستند، در زمان آمیزش جنسی با فردی به غیر از همسر، کمتر احتمال دارد که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده کنند تا هنگام ارتباط جنسی با همسرانشان (ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۹). این مسئله، احتمال بارور شدن آنها از مردانی به غیر از شوهرانشان را بالا می‌برد. تعدادی از پژوهشها، دریافته‌اند که مردان در زمانی که شرکایشان در حوالی دوره تخمک‌گذاری چرخه قاعدگی به سر می‌برند یعنی زمانی که احتمال حاملگی به حداکثر رسیده و اطمینان از پدر زیستی و واقعی فرزند خود بودن بیشتر از هر زمان دیگر تهدید می‌شود، حسودتر، انحصارطلب‌تر، عاشق‌تر و دلسوزتر می‌شوند (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ گانگستاد، ثورنهییل و گارور، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). پیلسورث و هاسلتون (۲۰۰۶a)، با مرور این پژوهش‌ها، اینطور نتیجه می‌گیرند که اگر زنان به طور کامل در طول تکامل انسان باوفا بودند، رفتارهای ضدخیانت در مردان شکل نمی‌گرفت. حسادت جنسی مرد و تاکتیک‌های نظارت بر همسر مردان، پیشنهادکننده وجود تاریخچه‌ای از خیانت در طول تاریخ زندگی جنسی - تکاملی زنان، است.

### کیفیت رابطه زناشویی، تغییر در میزان احتمال خیانت و راهبردهای نظارت بر همسر

یکی دیگر از نکاتی که در مورد تغییرات رفتار جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی، قابل توجه و مهم است اینست که پژوهش‌ها، نشان داده‌اند که ارزیابی زنان از جذابیت شرکایشان به عنوان شرکای ایده‌آل برای

<sup>1</sup> - Agonistic

یک رابطه درازمدت مانند ارزیابی آنها از منابع مالی و دارایی های همسر (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b) یا میزان رضایت آنها از ارتباط با همسرانشان (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶)، تاثیری بر نوسانات و تغییرات در رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی آنها، ندارد. در پژوهش دورانتی (۲۰۰۸) نیز، هر چقدر که زنان، از همسران اول خود راضی تر بودند بیشتر احتمال داشت که در دوره با احتمالی باروری بالا، به سمت پوشیدن لباس های بدن نما تر، گرایش نشان دهند. هر چند این مسئله، در صورتیکه بصورت خوش بینانه تفسیر شود، می تواند ناشی از تمایل بیشتر زنان راضی از زندگی زناشویی خود، برای حفظ و نگه داشتن همسر، از طریق پوشیدن لباس های بدن نما تر باشد (آلورنجی و لوما، ۲۰۰۹) اما دلیل دیگر می تواند این باشد که این زنان، مطمئن هستند که علی رغم عمل بر طبق ترجیحات شخصی شان، زندگی مشترکشان پایدار خواهد ماند.

این یافته ها نشان می دهند که تمایلات و اقدام برای برقراری رابطه با فردی به غیر از همسر در اواسط چرخه قاعدگی را، نمی توان بوسیله عوامل ارتباطی و محیطی زنان مانند میزان رضایت زن از شوهر یا ویژگی های شوهر، توجیه نمود. به عبارت دیگر، این تغییرات مرتبط با چرخه، ممکن است در هر زنی و با هر شرایطی مشاهده شده و ربطی به شوهر و ویژگی ها و رفتارهای او نداشته باشند. نتیجتاً می توان گفت که برای کاهش این تغییرات و تمایلات، احتمالاً نمی توان از تغییر دادن مردان و تشویق آنها به اینکه با همسران خود، تعامل بهتری داشته باشند سود جست، چرا که این تغییرات ماهیتی درون زاد داشته و ربطی به ویژگی ها یا رفتارهای شوهران ندارند.

### غیرتورزی؛ یک هیجان کارکردی برای تداوم رابطه

غیرتورزی، ریشه های تکاملی عمیقی دارد که برای موفقیت و تکثیر موفق نیاکان ما و تداوم نسل بشری، حیاتی بوده است. نباید آن را بطور ناشایسته ای یک صفت منفی انسانی تلقی کرد که برای حذف آن باید کاری کرد و این در واقع همان کاری است که بعضی از افراد، به آن اعتقاد دارند. این هیجان، نه تنها برای دارنده آن انطباقی و ضروری است، بلکه برای طرف مقابل و رابطه نیز، مفید و کارکردی است. " ... هیجان پیچیده ای که ما به آن غیرتورزی<sup>۱</sup> می گوئیم از سرمایه داری، پدرسالاری، فرهنگ، اجتماعی شدن، رسانه ها، نقایص شخصیتی یا روان رنجوری نشأت نمی گیرد. هر چند که بعضی وقتها، غیرتورزی می تواند حالت بیمارگونه به خود گرفته و بر انتهای طیف خطرناک و مرگ آور خود قرار گیرد اما اکثریت دوره های آن، ابزارات مفیدی از راهبردهای مقابله ای کارآمدی هستند که برای کنار آمدن با تهدیدهایی که متوجه ارتباطات هستند، طراحی شده اند" (باس، ۲۰۰۰، فصل ۲).

<sup>1</sup> - Jealousy

پیشنهاد شده که حسادت زناشویی یا همان غیرت‌ورزی، به نوعی موجب حفظ و ارتقاء عشق می‌شود (دوگش، ۲۰۰۰؛ متس، ۱۹۸۶). حسادت یک همسر، می‌تواند به عنوان علامتی از مراقبت تفسیر شده و موجب افزایش باور به این عقیده شود که همسر غیرت‌ورز، به یک رابطه درازمدت متعهد بوده و آماده سرمایه‌گذاری بر آن است. از طرف دیگر، افرادی که معتقدند شریک آنها مورد توجه دیگران است و با حسادت به رقبای بالقوه واکنش نشان می‌دهند، ممکن است ادراک آنها از ارزش همسرانشان یا از جذابیت او افزایش یافته و علاقه آنها به شریکشان، زیادتر شود. متس (۱۹۸۶)، از تعدادی از زنان و مردانی که با هم ازدواج نکرده بودند اما بطور رمانتیک (عشقی) با هم ارتباط داشتند خواست تا یک پرسشنامه مربوط به حسادت را پر کنند. او ۷ سال بعد، با این افراد تماس گرفت و از وضعیت فعلی ارتباطات آنها، جو یا شد. تقریباً ۲۵ درصد از آن شرکت‌کنندگان، با یکدیگر ازدواج کرده و ۷۵ درصد مابقی، از هم جدا شده بودند. با تحلیل داده‌های مربوط به پرسشنامه‌های حسادت متعلق به ۷ سال قبل آن افراد، او دریافت که میانگین نمرات حسادت‌ورزی زناشویی برای آنهایی که با هم ازدواج کرده بودند ۱۶۸ و بالاتر از میانگین نمره این متغیر در گروهی که از هم جدا شده بودند (۱۴۲) بود. این یافته‌ها هماهنگ با عقیده باس (۲۰۰۰) در مورد عملکرد موثر و حیاتی حسادت زناشویی یا غیرت‌ورزی در موفقیت افراد در ازدواج است: "غیرت‌ورزی در افراد کاملاً بهنجاری که هیچ علامتی از روان‌رنجوری یا ناپختگی نشان نمی‌دهند دیده می‌شود" (برای بحثی در مورد منافع بالقوه غیرت‌ورزی بین زوجین رک به باس، ۲۰۰۰، فصل ۹).

### یک تضاد؛ پس چرا عده‌ای از مردان، آشکارا ناحساسند

شاید تا این لحظه، برای شما هم این سؤال پیش آمده باشد که اگر بی‌توجهی یک مرد به رفتارهای جنسی همسرش و آمیزش جنسی او با سایر مردان، آینده تولیدمثلی آن مرد را به خطر انداخته و او را با خطر انقراض خط ژنتیکی مواجه می‌کند، پس چرا نسل مردانی اینچنینی، تا الان، بطور کامل منقرض نشده است. هرچند آمار دقیقی از تعداد چنین مردانی در دست نیست اما به نظر می‌رسد که درصد چنین مردانی، بسیار کم باشد. اما با این وجود، با توجه به تاثیر شدید بی‌حساسیتی یا نشان ندادن غیرت، در تناسب تکاملی و گسترش خط ژنتیکی یک مرد، وجود همین درصد کم هم، نیاز به تبیین دارد. در ابتدا، باید بین موارد واقعی نشان‌دهنده بی‌توجهی یک مرد به رفتارهای جنسی همسرش و مواردی که به غلط این برداشت را در ما ایجاد می‌کنند که یک مرد به آمیزش جنسی همسر خود با سایر مردان اهمیت نمی‌دهد، تمایز قائل شد. اول اینکه، در اغلب موارد، مردانی که مورد خیانت زناشویی همسران خود قرار می‌گیرند، از اینکه همسرانشان به آنها خیانت می‌کنند، اطلاعی ندارند. صرف مشاهده زنی که حتی آشکارا به همسر خود خیانت می‌کند، دلیل بر این نمی‌شود که همسر آن زن، نسبت به این مسئله آگاهی داشته و نسبت به آن بی‌توجه باشد، زیرا این آشکاربودن رابطه خارج از چارچوب، برای دیگران و نه برای همسر آن زن، است.

اما گذشته از مردانی که ممکن است به غلط در زمره آن گروه از مردانی قرار گیرند که نسبت به ارتباط جنسی همسر خود با سایر مردان حساسیت نشان نمی دهند، هستند مردانی که ممکن است واقعاً و علی‌رغم آگاهی از ارتباطات جنسی همسر خود، به این امر بی‌توجهی نشان داده یا آن را تحمل کنند. علل این مسئله متعدد بوده که در اینجا ما بطور مختصر، به زیربنای احتمالی این علل می‌پردازیم.

گفتیم که از منظر تناسب تولیدمثلی، ارتباط جنسی یک زن با مردان دیگر، برای همسر آن زن، بسیار تهدیدکننده است. از این رو، انتظار می‌رود که مردان، در این شرایط، بسیار برانگیخته شده و دست به رفتارهای پیشگیرانه و ممانعت‌ورزانه بزنند. اما سناریویی را تصور کنید که در آن، یک مرد دارای تناسب نسبی پایین واقعی یا فرضی (طبق عقیده خود فرد و بر مبنای اعتماد به نفس و عزت نفس او)، بر اساس یک قرارداد ناگفته و نانوشته و یا حتی گفته‌شده و بر سر آن موافقت حاصل شده، با یک زن دارای تناسب بالاتر واقعی یا فرضی (طبق عقیده خود مرد و بر مبنای باورها و پنداشت‌های او درباره آن زن) وارد یک معامله یا تبادل با آن زن، می‌شود. بر اساس این قرارداد، آن زن حاضر به آبستن شدن یک یا تعداد مشخصی فرزند از آن مرد شده و در عوض، آن مرد، به آن زن اجازه می‌دهد که آمیزش‌های جنسی بعدی او با مردان دیگر باشد. در محیط تکاملی انطباق‌ها، چنین معامله‌هایی می‌توانسته سود دوجانبه‌ای را برای هر دو طرف، در بر داشته باشد. مردی که وارد اینگونه از روابط می‌شده، به‌ایزای گذشتن از مقداری از قابلیت تولیدمثلی همسر خود، قادر به داشتن فرزندی می‌شده که برای پیدایش و بزرگ‌شدن آنها نیاز به یک همسر داشته است. آن زن نیز، به این طریق، مطمئن می‌شده که همسر او برای بزرگ‌کردن حاملین ژن‌های او یعنی فرزندان، چه فرزندی که از خود آن مرد بوده و چه فرزندی که نطفه‌های آنها از سایر مردان شکل می‌گرفته، سعی و تلاش خود را در جهت فراهم‌آوری منابع مادی می‌کند. این تنها مسیری نیست که می‌تواند به تناسب بالاتر طرفین، منجر می‌شود. یک مرد، ممکن است بخاطر شرایط مادی، موقعیت اجتماعی، شغلی و غیره همسرش، حاضر به تحمل رفتارهای آمیزشی خارج از چارچوب او شود. در مجموع، به نظر می‌رسد که زیر همه این پذیرش‌های آمیزش‌های فرازنشویی همسر، دریافت منافی مطرح باشد که در نهایت، می‌تواند منجر به افزایش شانس بقا و تولیدمثل موفق مرد و/یا همبستگان ژنتیکی او (تناسب فراگیر) شوند. این مسئله درباره زنان نیز کاملاً صدق می‌کند.

عدم توجه به رفتارهای جنسی همسر و از جمله ارتباطات او با مردان دیگر، همچنین می‌تواند علامت یک رابطه مغشوش و آشفته که تداوم آن مورد علاقه مرد نیست باشد. مشکلات وخیم در رابطه که خیر از پایان قریب‌الوقوع آن می‌دهند می‌تواند عوارض و پیامدهایی مانند انفعال نسبت به آنچه که برای رابطه روی می‌دهد یا رفتارهای طرف مقابل را در پی داشته باشد. از نظر مردی که پایان رابطه را پیش‌بینی می‌کند و یا حتی خود خواهان آن است، توجه به رفتارهای جنسی همسر، می‌تواند غیرضروری به نظر برسد. در بعضی مواقع، حتی ممکن است شاهد تحریک غیرمستقیم یا مستقیم مرد برای هم‌آغوش شدن همسر با مردان دیگر

باشیم. ارتباط همسر با مردی دیگر و فاش شدن آن، می تواند به منزله یکی از مجوزهای لازم برای مردی که خود خواهان رهاکردن و فرار از یک رابطه ناخواستنی است، عمل کند. جدایی و طلاق از یک همسر خیانتکار، بسیار آسانتر و توأم با برگ برنده های محیطی و حقوقی بیشتر مانند همدلی و حقدهی بیشتر از طرف اطرافیان و مراکز قانونی مانند هیئت منصفه و قضات است.

### تکامل و فرایند شکل گیری استراتژی های جنسی

یکی از نکاتی که سعی شده مکرراً در این کتاب مورد تذکر قرار گیرد، نحوه شکل گیری انطباق ها، استراتژی ها، رفتارها و در یک نگاه کلی، فرایند تکامل و تحول در انسان، است. شکل گیری انگیزه های تکاملی انسان، عمدتاً ناهشیارانه و تحت مکانیسم های زیستی است. یک مرد، آگاهانه و هشیارانه به این فکر نمی کند که برای افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی، تناسب تکاملی و گسترش ژنهای خود، می بایست در مورد همسرانش، رفتارهای نظارت بر همسر نشان دهد. در واقع در این حالت، خود فرد هم نمی داند که چه روشی سازگارانه یا ناسازگارانه است. این انتخاب طبیعی است که این مطلب را تعیین می کند. اتفاقی که در اینجا روی می دهد اینست که در طول تکامل و در محیط تکاملی انطباق ها، آن دسته از مردانی که تحت تاثیر یک جهش ژنتیکی روی داده، رفتارهای ذکر شده در بالا را نشان می داده اند، خودبه خود و بخاطر پیامد طبیعی رفتارهایشان، موفق به گسترش ژنهایشان می شدند. آنهایی که ژن غیرتورزی را نداشتند، محکوم به میرایی ژنهایشان و حذف از خزانه ژنومی، بودند. همین مسئله در مورد زنها هم صدق می کند. یک زن، آگاهانه تصمیم نمی گیرد که برای داشتن موفقیت تولیدمثلی، می بایست دو پدر که یکی فراهم کننده ژنهای خوب و دیگری فراهم کننده منابع خوب است را، برای فرزندان خود ذخیره نگه دارد تا موفق به پرورش فرزندان سالمی شود که آنها هم، ژنهای او و از جمله ژنهایی که چنین استراتژی هایی را رقم می زدند را، به نسلهای بعد ببرند. بلکه شرایط به این نحو بوده که زنانی که چنین مکانیسم های انتخابی و استراتژی های جنسی از خود نشان می داده اند، موفق می شدند که نسبت به سایر زنان همتای خود، بیشترین موفقیت را در تولیدمثل و در نتیجه بیشترین گسترش ژنتیکی ژنهای خود را داشته باشند. این فرایند، بعد از طی صدها و هزارها نسل، منجر به یک رانش ژنتیکی شدید در گونه انسانی که به نفع زنانی با چنین استراتژی های جنسی بوده، شده است. نتیجه این بوده که اکثریت یا همه زنان فعلی، از نسل مادر بزرگهایی باشند که چنین استراتژی هایی جنسی را، از طریق توارث، از نیاکانشان هدیه بگیرند.

راهبردهایی که مردان به منظور افزایش قطعیت پدری خود در پیش می گیرند را، می توان به دو دسته کلی طبقه بندی کرد: الف) راهبردهای پیشگیری کننده از خیانت همسر مانند راهبردهای مراقبت از همسر و ب) راهبردهای جبران کننده یک خیانت احتمالی رویداده. راهبردهای گروه اول، عمدتاً در قبل از روی دادن



روابط جنسی خارج از چارچوب شریک بکار می‌روند تا از این روابط جلوگیری کنند. اما راهبردهای گروه دوم، عموماً در بعد از شک به اینکه چنین روابطی روی داده و یا روی دادن حقیقی چنین روابطی، در پیش گرفته می‌شوند تا از هزینه‌های انطباقی چنین روابطی برای جنس نر کاسته شود. در قسمت قبل، درباره راهبردهای مراقبت و نظارت بر همسر صحبت کردیم. در ذیل، مروری هم به یکی از راهبردهای جالب گروه دوم می‌اندازیم. رقابت اسپرمی، موضوعی تقریباً اخیر، بحث‌انگیز و جالب در روانشناسی جنسی و تکاملی است که کمتر هم به آن پرداخته شده است.

### رقابت اسپرمها

«... مگر دانش سخن، چیزی است به جز سایه‌ای از دانش بی‌سخن؟ اندیشه‌های شما و سخنان من، موج‌هایی هستند از حافظه سربسته‌ای که سابقه دیروزها مان را در خود نهفته دارند، و سابقه روزهای کهن را...» (جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره مرگ).

«رقابت اسپرمها»<sup>۱</sup> به آن دسته از رفتارها و تغییرات ریخت‌شناختی مردان که در طول تکامل و در پاسخ به رفتارهای جنسی زنان ایجاد شده، اشاره می‌کند. این عبارت، کنایه از رقابت مردان برای بارورکردن زنان است هر چند خواهیم دید که انواعی از آن، شامل رقابت واقعی بین اسپرمها می‌شود. کتاب کلاسیک رقابت اسپرمها که بوسیله بیکر و بلیس (۱۹۹۶) نوشته شد، ادعاهای جالب و بحث‌انگیزی را در این زمینه مطرح کرد. خصایص ریخت‌شناختی، آناتومیک، فیزیولوژیک و رفتارهایی که به عنوان مصادیق رقابت اسپرمی شناخته می‌شوند، متعدد هستند.

### منطق تکاملی رقابت اسپرمی

اگر مردان دارای استراتژی‌های جنسی کوتاه‌مدت هستند، پس باید زنانی هم باشند که بطور غیر تک-شوه‌رانه، جفت یابی می‌کنند (شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵). می‌دانیم که مردان، تمایلات شدیدی برای تنوع طلبی جنسی دارند. اگر زنان نیاکانی ما، هرگز وارد ارتباطات جنسی کوتاه مدت نمی‌شدند، مردان نمی‌توانستند به نحوی تکامل بیابند که میلی شدید برای تنوع‌طلبی جنسی داشته باشند (اسچمیت و همکاران، ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۳؛ اسچمیت، شاکلفورد و باس، ۲۰۰۱، برای اثبات این نظر که روابط جنسی گذرا در بین هر دو جنس و در بین نیاکان ما بطور گسترده وجود داشته، دلایل و شواهد متعددی آورده شده که برای مروری بر این موارد، می‌توانید رک به باس، ۲۰۰۸، صص ۱۹۶-۱۷۱). میزان وسعت روی دادن رقابت اسپرمی در جمعیت‌های نیاکانی، تا حد زیادی به میزان خیانت جنسی در جنس مونث بستگی داشته است. علاوه بر این،

<sup>1</sup> - Sperm Competition

فراگیر بودن و قدرت حسادت جنسی در جنس مذکر، شواهدی را از تاریخ تکاملی خیانت در جنس مونث و بنابراین شاید همچنین رقابت اسپرمی، فراهم می کند (شاکلفورد، ۲۰۰۶).

در مجموع، فرض بر این است که همه این تغییرات و رفتارها، به این دلیل در مردان شکل گرفته اند که جبران روابط فرازناشویی احتمالی زنان را بکنند. "اینکه انتخاب طبیعی چنین ابزارها و اسلحه های هوشمندانه ای را طراحی کرده، به این معنی است که چیزی برای مبارزه وجود داشته که باعث شده این اسلحه ها، شکل بگیرند" (رایت، ۱۹۹۶).

### ریخت شناسی تناسلی در نرها و رقابت اسپرمی

«موجودات زنده، اسناد تاریخی اند» (منبع؟).

اصل تناسب ساختار با کارکرد که یکی از اصول تکاملی در تبیین ارتباط کارکرد و ساختار اندامهاست، به ما می گوید که از نظر تکاملی، ساختاری خاص در یک اندام، می بایست با کارکرد و عملکردی خاص نیز، همراه باشد. در مورد آناتومی و ریخت شناسی اندامهای تناسلی مردان، همین نکته صدق می کند. بین نرهای گونه های مختلف نخستی ها، از نظر اندازه آلت، بیضه ها، شکل و ... تفاوت وجود دارد. بدون شک، این تفاوت های گونه های متفاوت، اتفاقی نبوده و به منظور اهداف تکاملی خاصی، سازگار شده اند.

### اندازه بیضه در نرها و میزان روابط ولنگارانه جنسی در ماده ها. افزایش حجم و وزن بیضه

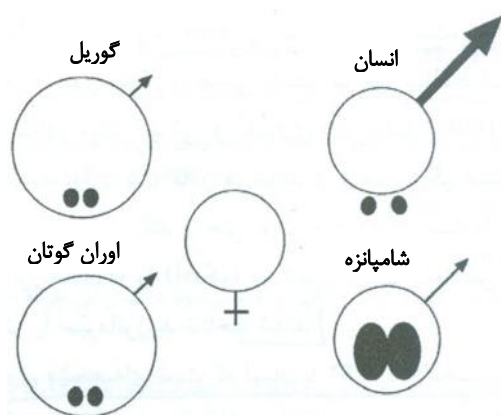
در جنس نر، پاسخی سازگارانه است که برای افزایش تولید اسپرمهای آماده برای انزال و به منظور جایگزین کردن اسپرمهای خود با اسپرمهای مردان قبلی در مسیرهای ورودی- تناسلی اندامهای جنس ماده، شکل گرفته اند. اندازه بیضه های هر گونه، یک گزارش و سندی دال بر میزان ماجراجویی جنسی جنس مونث آن گونه در طول اعصار است (رایت، ۱۹۹۶).

بیضه های بزرگتر، اسپرم های بیشتری تولید کرده، در نتیجه، نرها بهتر می توانند از طریق وارد کردن اسپرم های بیشتر، با سایر رقبای خود، رقابت کنند. به همین خاطر، اندازه بیضه ها در جنس مذکر یک گونه، شاخص خوبی از میزان رقابت اسپرمی در آن گونه، است. در مورد نسبت اندازه بیضه به وزن بدن، مشاهده شده که هر چقدر که وزن بیضه نسبت به وزن کل بدن، در جنس مذکر آن گونه بیشتر باشد، به همان میزان، ولنگاری جنسی و روابط چندشوهری در جنس مونث آن گونه، بیشتر است. بطور مثال، نسبت وزن بیضه ها به وزن کل بدن در گوریل، نسبت به شامپانزه ها، کمتر است. این درحالی است که اگر وزن بیضه ها، تابع مستقیمی از وزن بدن بود، می بایست انتظار می داشتیم که وزن بیضه های یک گوریل چند صد پوندی، از یک شامپانزه چند ده کیلوگرمی، بسیار بیشتر باشد. گوریل ها، معمولاً در یک نظام چندزنی (یک نر با چند ماده) و

با ولنگاری جنسی کم زندگی می کنند، حال آنکه روابط جنسی متعدد (چند نر / چند ماده) در بین شامپانزه ها رایج است، بطوریکه بعضی از ماده ها در دوره فحل<sup>۱</sup> خود (دوره گشن خواهی که همزمان با اواسط چرخه قاعدگی آنهاست)، ممکن است تا بیش از چند ده آمیزش نیز داشته و اسپرمهای ده تا پانزده شامپانزه نر را در واژن خود جمع آوری کرده باشند. نسبت وزن بیضه به وزن بدن در انسان، چیزی مابین گوریل ها و شامپانزه ها است که نشان می دهد، جنس ماده در انسان احتمالاً به اندازه ماده گوریل ها خویشتن دار نبوده و در عین حال به اندازه ماده شامپانزه ها هم، ولنگار نیست. در گوریل ها، ولنگاری جنس مونث و رقابت اسپرمی، نادر است. بر همین اساس، بیضه های گوریل، نسبتاً کوچک بوده و فقط ۳ درصد از وزن بدن او را تشکیل می دهند. برعکس آن، شامپانزه ها بسیار ولنگار بوده و بر همین اساس، جنس نر در شامپانزه ها، بیضه های نسبتاً بزرگی دارد که حدود ۳۰ درصد از وزن بدن او را تشکیل می دهند. اندازه بیضه ها در انسان، بین این دو مقدار بوده و حدود ۸ درصد از وزن بدن را تشکیل می دهد که پیشنهادکننده سطوح متوسطی از ولنگاری جنس مونث و رقابت اسپرمی در گذشته تکاملی ما، است (شاکلفورد و گوتز، ۲۰۰۶).

### ارتباط طول و شکل آلت تناسلی با رقابت اسپرمها. میانگین طول آلت تناسلی مردان که در

انسان نسبت به سایر نخستی ها بلندتر است را، از جمله مواردی دانسته اند که به رقابت اسپرمی مردان کمک می کند. اندازه بلندتر آلت تناسلی، می توانسته پاسخ سازگارانه ای برای جانشین کردن اسپرمهای مرد دارنده آلت طولی تر در مسیری عمقی تر نسبت به مردانی که قبلاً با زن مورد نظر ارتباط داشته اند، باشد. آلت در حالت نعوظ، در گوریل فقط به سه سانتی متر و در آرانگوتان، به چهار سانتی متر می رسد. درحالیکه در انسان، به سیزده سانتی متر (به طور میانگین) می رسد و این در حالیست که بدن این دو گونه میمون، از بدن انسان بزرگتر است (دیاموند، ۱۹۹۸). به عبارت دیگر، نسبت طول آلت تناسلی در جنس نر گونه انسان، نسبت به اندازه بدنش، بیشتر از همین نسبت در گوریل ها و آرانگوتان ها است.



شکل ۴-۶: نسبت اندازه بدن، اندازه آلت و اندازه بیضه در جنس نر انسان و سه گونه دیگر از نخستی ها. دایره های بسته، اندازه کل بدن، فلشها، اندازه آلت تناسلی و نقاط سیاه، اندازه بیضه ها را نشان می دهند. همانطور که می بینید نسبت اندازه بیضه ها به کل بدن، در شامپانزه ها بیشترین است. رتبه دوم از آن انسان است. از نظر نسبت طول آلت تناسلی به اندازه کل بدن، جنس نر انسان، رتبه نخست را به خود اختصاص داده است (شکل برگرفته از شورت و بالابان، ۱۹۹۴).

<sup>1</sup> - Oestrus

همچنین فرض بر این است که شکل آلت تناسلی، وجود لبه کرونال<sup>۱</sup> و قطر بزرگتر حشفه نسبت به ساقه آلت، از جمله انطباق‌های آناتومیکی- تناسلی بوجودآمده برای جایگزینی اسپرم در مردان، هستند. تاثیر این ویژگیهای ذکر شده، در پژوهشی و بوسیله آلت مصنوعی و شبیه‌سازی ارتباط جنسی بوسیله آن، مورد بررسی قرار گرفت که نتایج، تاییدکننده تاثیر ساختمان آلت تناسلی با فرضیات رقابت اسپرمی بود (گالوپ و همکاران، ۲۰۰۳).

همبستگی‌های مشاهده شده بین رفتارهای جنسی جنس مذکر و مونث هرگونه با ریخت‌شناسی تناسلی نرهای آن گونه، تا حدی بوده که بعضی از محققین، اصطلاح مردم‌شناسی ریختی<sup>۲</sup> را مطرح کرده‌اند. این واژه اشاره به ارتباطات احتمالی بین نژادها و قومیت‌های مختلف انسان با شکل‌شناسی تناسلی آنها دارد. مردان دانمارکی، بیضه‌هایی با دو برابر اندازه بیضه‌های مردان چینی دارند که این میزان، بیشتر از آن چیزی است که از تفاوت در اندازه‌های بدن مردان چینی و دانمارکی، انتظار می‌رود. مردان نژاد قفقازی<sup>۳</sup> نیز، دو برابر مردان چینی، اسپرم تولید می‌کنند (کارترایت، ۲۰۰۰). از طرف دیگر، میزان رقابت اسپرمی که در جمعیت‌های انسانی نیاکانی ما روی داده، به میزان خیانت جنسی در جنس مونث، بستگی داشته است (شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵). اینکه آیا تفاوت‌های نژادی و قومیتی از نظر آناتومیکی- تناسلی، با تفاوت در رفتارهای جنسی دو جنس در آن نژادها و قومیتها، ارتباط دارند یا نه، موضوع پژوهشهای بعدی خواهند بود (رک به هاروی و می، ۱۹۸۹) (این یافته‌ها احتمالاً می‌توانند موجب تجدید نظر مردان بعضی از قومیتها در فخرفروشی‌های بیجای آنها در مورد اندازه دستگاه تناسلی‌شان شوند!).

در اروپای قرون پانزده و شانزده میلادی، مرسوم بود که بسیاری از مردان این قاره، آلت تناسلی خود را با کودپیس یا بیضه‌دان می‌پوشاندند. کودپیس، پوششی محفظه‌ای در قسمت جلوی شلوار و بر روی بیضه‌ها بود که باعث می‌شد بزرگی آلت تناسلی، هر چه بیشتر نمایان شود (موریس، ۱۹۷۱). این رفتارهای نمایشی در مردان، نشان می‌دهد که چیزی در رابطه با آلت تناسلی مردان وجود دارد که برای زنان، مهم و تحریک‌کننده است. در تایید این مطلب، پژوهشها اثبات کرده‌اند که زنان، به طول و اندازه دور آلت تناسلی شرکای جنسی خود اهمیت می‌دهند (رک به ایسنمن، ۲۰۰۱؛ فرانکن و همکاران، ۲۰۰۲ و لور، فردریک و پیلو، ۲۰۰۶). رقابت اسپرمی ریخت‌شناختی، می‌تواند تبیین‌کننده بخشی از این اهمیت‌دهی باشد. هر کدام از خصایص بدن، قابلیت توارث بالایی دارند و اندازه بخشهای مختلف آلت تناسلی هم، از این قاعده مستثنی نیستند. از طرف دیگر، همانطور که گفتیم، اندازه بلندتر آلت تناسلی در مردان، یکی از شاخص‌های افزایش-دهنده بخت یک مرد در رقابت اسپرمی است. برای یک زن، وجود این خصیصه در پسرش، می‌تواند به معنی مجهزکردن او با سلاحی موثرتر در کارزار تولیدمثل باشد. این مسئله، می‌تواند اشتیاق زنان به آلت تناسلی

<sup>1</sup>- Coronal ridge

<sup>2</sup>- Physical Anthropology

<sup>3</sup>- Caucasians

بلندتر و قطورتر را توجیه کرده و در تصمیمات آنها برای آمیزش جنسی با یک مرد و حتی خیانت زناشویی آنها، اثرگذار باشد (برای شواهدی حکایت گونه و منتج از مصاحبه فردی با تعدادی از زنان در این باره رک به لانگلی، ۲۰۰۵). (البته این مسئله نباید موجب نگرانی بیجا در مردان شود. عده ای از مردان، نسبت به طول آلت تناسلی خود، حساسیت بیش از اندازه داشته و نگران عدم رضایت همسرانشان از اندازه آلت تناسلی خود هستند. در پژوهش لور، فردریک و پیلو (۲۰۰۶)، درحالی که ۸۵ درصد زنان، از اندازه آلت تناسلی همسران خود راضی بودند، فقط ۵۵ درصد از مردان، از اندازه آلت تناسلی خود رضایت داشتند. ۴۵ درصد از آنها هم دوست داشتند که اندازه آلت تناسلی خود را افزایش دهند. این نشان می دهد که مردان ممکن است در تخمین اندازه آلت مطلوب و رضایتبخش برای همسرانشان، دچار اشتباه شده و در تخمین نظر زنان، دچار بیش برآورد شوند. تبلیغات رسانه ای درباره روشهای افزایش اندازه آلت تناسلی هم، می تواند به این نگرانی مردان دامن زده و آنها را بطور نادرستی، نسبت به اندازه آلت تناسلی شان، حساس کند).

### سربازان زیاد شوید؛ رقابت اسپرمی و تعداد اسپرمها

تعداد اسپرمهای یک مرد در مقابل تعداد تخمکهای قابل بارور یک زن که به حدود ۴۰۰ عدد می رسند، بسیار بیشترند. فرض شده که یکی از علل تعداد زیاد اسپرمهای میکروسکوپی در هر انزال یک مرد که به حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون می رسد، خنثی کردن اثرات روابط جنس ماده با نرهای دیگر است. این زیادی اسپرمها می تواند در جهت سبقت اسپرمهای یک مرد از اسپرمهای شرکای دیگر شریک که سلولهای اسپرمی خود را در مجرای تناسلی او به جا می گذارند، خدمت کند. تعداد زیاد اسپرمها در هر انزال مرد، می تواند به واسطه اندازه کوچک هر اسپرم، سرعت حرکت آنها را نیز تسهیل کرده و به رقابت اسپرمی یک مرد، کمک کند.

### یک سوپاپ قابل تنظیم: میزان اسپرم ریزی و مقدار خطر احساس شده

در گونه هایی با تولیدمثل جنسی که جنس ماده مایل است با بیش از یک نر آمیزش کند، یک استراتژی افزایش دهنده شانس پدری برای نر، تنظیم تعداد اسپرمهای تولیدی در ارتباط با احتمال آمیزش ماده با دیگر نرهاست (کارترایت، ۲۰۰۰). مدت زمانی که یک زوج با یکدیگر از زمان آخرین مقاربت صرف کرده اند، بطوری منفی، میزان اسپرم انزال شده در مقاربت بعدی زوج را پیش بینی می کند اما با میزان اسپرم انزال شده در خودارضایی بعدی، همبستگی ندارد (بیکر و بلیس، ۱۹۹۳). مردان، میزان انزال خود را، با توجه به مدت زمان دور ماندن از همسر که با میزان احتمال بالقوه خیانت روی داده همبستگی دارد، تنظیم می کنند. اما این تنظیم، فقط در مورد آمیزش جنسی با همسر و نه در مورد هر گونه فعالیت جنسی، اعمال می شود.

این یافته یعنی تمایز میان میزان اسپرم ریزی در مقاربت و خودارضایی در زمان جدا ماندن از همسر، نشان می دهد که تنظیم میزان اسپرم انزال شده مردان، با توجه به کارکردهای انطباقی و تولیدمثلی صورت می گیرد و این مکانیسم، پیامد جانبی و ساده ناشی از اجتناب از مقاربت جنسی، نیست. هر چقدر که این مدت زمان بیشتر باشد، احتمال خیانت بیشتر بوده و در نتیجه مردان، میزان اسپرم انزال شده خود را بیشتر می کنند تا از این طریق با اسپرمهای انزال شده احتمالی قبلی موجود در واژن همسرانشان، رقابت کنند. آنها از طریق افزایش میزان اسپرم انزال شده، سعی در فراهم آوری سربازان بیشتر، به منظور نبرد با سربازان قبلی انزال شده، دارند. اسپرم انزال شده بیشتر، این کارکرد را دارد که ممکن است از تعداد اسپرمهای رقیب مردان قبلی بیشتر شده و آنها را از معرکه خارج کند. به این طریق، شانس بارورکردن تخمک بوسیله اسپرمهای مرد دوم (شوهر) را، بالا می رود.

### همه اجزاء هوشمندند؛ اختصاص دهی هوشمندانه اسپرم

از آنجایی که تولید اسپرم، از نظر جسمی، یک فعالیت هزینه بر است، پس می توان انتظار داشت که بر اساس اصول نظریه تکامل، مردان، میزان اسپرم و انزال خود را در پاسخ به شرایط متعدد، تنظیم کنند که به آن اختصاص دهی هوشمندانه اسپرم<sup>۱</sup>، گفته شده است. به طور مثال، می توان انتظار داشت که مردان، در مواردی که در معرض نشانه های حاکی از رقابت اسپرمی یا خیانت شریک قرار بگیرند، میزان انزال و اسپرم بیشتری تولید کنند تا از این طریق در فرایند رقابت اسپرمی، موفق شوند. در عوض، در شرایطی که این نگرانیها وجود ندارد، جنس نر، نیازی به رقابت و تولید انزال و اسپرم بیشتر که برای او از نظر فیزیولوژیکی، هزینه زا هم است نداشته و نتیجتاً انزال خود را کاهش دهد. علاوه بر تعداد، بدن مردان می تواند کیفیت اسپرمهای انزال شده را هم، با توجه به اثرات تناسبی فعالیت جنسی ای که در جریان است، تنظیم کند. حرک اسپرم، یکی از شاخص های سلامتی و کیفیت آن، تلقی می شود. در روشهای لقاح در لوله آزمایشگاه<sup>۲</sup> که پزشکان به منظور ایجاد سلول تخم و قرار دادن آن در رحم استفاده می کنند نیز، متحرک ترین اسپرمها انتخاب می شوند. میزان معلولیتها در نوزادان حاصل از لقاح مصنوعی، نسبت به نوزادان حاصل از آمیزش طبیعی، تا دو برابر گزارش شده است (به نقل از فیش و براون، ۲۰۰۴). یکی از دلایل این مسئله به همین مطلب یعنی ارتباط قابلیت تحرک اسپرم با سلامتی آن، بر می گردد. در آمیزش طبیعی، اسپرمی موفق به باردار کردن سلول تخمک می شود که بیشترین تحرک را از خود نشان دهد، درحالیکه در تلقیح مصنوعی، ممکن است اسپرمهایی که انتخاب می شوند تا از آنها سلول تخم ساخته شود، اسپرمهای با حداکثر توانایی تحرکی نباشند. از آنجایی که

<sup>1</sup>- Prudent Sperm Allocation

<sup>2</sup>- IVF (In Vitro Fertilization)

قابلیت تحرک اسپرم‌ها با سلامتی کلی آنها همبستگی دارد، این مسئله می‌تواند منجر به انتخاب اسپرم‌هایی شود که از بالاترین میزان سلامتی برخوردار نیستند.

انزال‌های مقاربتی در مقایسه با انزال‌های حاصل از خودارضایی، حجم بیشتر، میزان کلی اسپرم بیشتر و میزان بالاتری از قابلیت تحرک اسپرمی<sup>۱</sup> دارند (زاوس و گودپاسچر<sup>۲</sup>، ۱۹۸۹؛ به نقل از شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵). همچنین، درصد اسپرم‌های از نظر شکل‌شناختی طبیعی و متحرک، در انزال‌های آمیزشی بیشتر بوده و در نتیجه این انزال‌ها، در آزمونهای متعدد کارکرد اسپرم، بهتر عمل می‌کنند (سافیکیتیس و میاگاوا<sup>۳</sup>، ۱۹۹۳؛ به نقل از همان منبع). این یافته‌ها، نشان‌دهنده اختصاص‌دهی هوشمندانه اسپرم‌های باکفایت‌تر به انزال‌های آمیزشی که می‌توانند منجر به تولیدمثل موفق شوند در مقایسه با انزال‌های حاصل از خودارضایی که ارزش تولیدمثلی ندارند، است. علاوه بر این، میزان بیشتر اسپرم‌های از نظر شکل‌شناختی غیرطبیعی و کمتر متحرک در انزال‌های خودارضایی، می‌تواند یک کارکرد خودارضایی نیز باشد. به این طریق، رها شدن از دست اسپرم‌های معیوب در خودارضایی، می‌تواند احتمال تلقیح تخمک بوسیله اسپرم‌های سالم‌تر را افزایش دهد. اینکه میزان اسپرم انزال شده در بعد از جدایی، در هنگام خودارضایی افزایش نیافته و فقط در آمیزش جنسی افزایش نشان می‌دهد (بیکر و بلیس، ۱۹۹۳) نیز، حاکی از این است که بدن مردان، به گونه‌ای تنظیم شده که میزان انزال را به نحوی انطباقی و کارکردی و نه بدون توجه به شرایط، افزایش می‌دهد. خودارضایی، ارزش تولیدمثلی برای مردان ندارد و در نتیجه، لزومی ندارد که یک مرد، در خودارضایی بعد از جدایی از همسر، میزان انزال خود را افزایش دهد.

### رفتارهای مقاربتی و مدت زمان جدایی از همسر

ذهن مردان، سندی مبنی بر و حاکی از سابقه و پیشینه تکاملی رفتار گذشته زنان است و بالعکس. رفتارهای مقاربتی<sup>۴</sup> که عبارتند از رفتارها و حرکات آمیزشی که در حین مقاربت جنسی انجام می‌شوند، از جمله دیگر مصادیق رفتارهای حاکی از رقابت اسپرمی دانسته شده‌اند. دیده شده که با افزایش زمان جدایی بین مرد و زن و شک مرد به خیانت همسر، مردان با مواردی مانند جذاب‌تر دیدن همسر خود، دخول عمیق‌تر و شدیدتر آلت در حین مقاربت، تعداد دخول‌های بیشتر و افزایش دادن زمان مقاربت، واکنش نشان می‌دهند (به نقل از گالوپ و همکاران، ۲۰۰۳).

برای مشاهده چنین رفتارهایی، تبیینات دیگری نیز ارائه شده‌اند، از جمله اینکه علت مشاهده بعضی از رفتارهای مقاربتی در مردان مانند جذاب‌تر دیدن همسر و میل بیشتر برای آمیزش جنسی با او بعد از تجربه

<sup>1</sup>- Sperm motility

<sup>2</sup>- Zavos & Goodpasture

<sup>3</sup>- Sofikitis & Miyagawa

<sup>4</sup>- Copulation behaviors

یک مدت زمان جدایی را می توان ناشی از افزایش جذابیت جنسی و برانگیزانندگی شریک که به علت فاصله زمانی بوجود می آید، دانست. به عبارت دیگر، شاید صرف جدایی فیزیکی مرد از همسرش، می تواند جذابیت و برانگیزانندگی همسر را در نظر او، افزایش دهد. اما مشاهدات دقیق تر، این فرضیه را نفی می کنند. میزان اسپرمی که یک مرد در هنگام آمیزش جنسی، وارد واژن شریکش می کند، به مدت زمانی که شریک آن مرد از دید او دور بوده و نه به فاصله زمانی بین آخرین ارتباط جنسی آن مرد تا زمان سنجش میزان اسپرم انزال شده، وابسته است (بیکر و بلیس، ۱۹۹۵).

یک پژوهش آزمایشگاهی با سیستم تناسلی مصنوعی (گالوپ و همکاران، ۲۰۰۳) نشان داد که برای اینکه شکل آلت تناسلی بتواند به عنوان یک ابزار موثر در رقابت اسپرمی عمل کرده و اسپرمهای قبلاً قرار داده شده در مسیر تناسلی زن را به عقب یا بیرون از دستگاه تناسلی هدایت کند، آلت تناسلی باید حدود ۷۵ درصد از طول خود را وارد واژن کند. این یافته می تواند توجیه کننده این باشد که چرا مردان، بعد از تجربه جدایی از همسرانشان (و افزایش احتمال خیانت و رقابت اسپرمی)، دخولهای عمیق تری دارند (همان منبع). گوتز و همکاران (۲۰۰۵) نیز وجود دخولهای عمیق تر و فراوان تر (دفعات بیشتر دخول) در حین آمیزش جنسی را، در نمونه ای دیگر از مردانی که برای مدت زمان بیشتری از همسرانشان جدا شده بودند، تایید کردند.

### رفتارهای مقاربتی و احتمال خیانت همسر

گوتز و همکارانش (۲۰۰۵)، به بررسی این مسئله پرداختند که آیا مردان تحت خطر برای رقابت اسپرمی، سعی می کنند که به اصلاح خیانت جنسی شرکای مونث خود برآیند و اگر بر می آیند، به چه نحو؟ رفتارهای آمیزشی سنجش شده عبارت بودند از: تعداد دفعات دخول آلت تناسلی در واژن، میانگین عمق دخولها، تعداد دخولهای عمیق و طول مدت آمیزش جنسی. این رفتارهای آمیزشی، دارای کارکرد جایگزینی اسپرم هستند، به این نحو که کمک می کنند تا اسپرمهای مرد دوم یا شوهر، جایگزین اسپرمهای شریک قبلی در مسیر تناسلی زن، شود. آنها مشاهده کردند که مردانی که با زنانی ازدواج کرده بودند که آن زنان، آنها را در معرض خطر مکرر رقابت اسپرمی یعنی میزان احتمال خیانت بالاتر قرار می دادند، بیشتر احتمال داشت که دست به این رفتارهای آمیزشی بزنند.

### آمیزش جنسی اجباری و احتمال خیانت همسر

این فرضیه داده شده که هنگام مشاهده نشانه های حاکی از خیانت جنسی احتمالی شریک، رابطه جنسی اجباری بوسیله یک مرد، می تواند این کارکرد را برای او داشته باشد که موجب شود اسپرم او در زمانی که خطر بالایی از حامله شدن همسرش بوسیله مرد دیگری وجود دارد، در مسیر تناسلی زن، قرار گیرد



(ثورنهییل و ثورنهییل، ۱۹۹۲). در واقع، مشخص شده که رفتارهای اجباری در آمیزش جنسی بوسیله مرد، برخلاف تصور، بیشتر از آنکه بوسیله تسلط طلبی و کنترل گری مرد قابل پیش بینی و تبیین باشد، بوسیله خیانت زن، پیش بینی و درک می شود (گوتز، ۲۰۰۷ و گوتز و شاکلفورد، ۲۰۰۶). در حمایت از این دیدگاه و این ایده که آمیزش جنسی اجباری<sup>۱</sup> بوسیله شوهر را می توان جزو راهبردهای رقابت اسپرمی یک مرد تلقی کرد، گوتز و شاکلفورد (۲۰۰۶) دریافتند که رابطه جنسی اجباری مرد در یک رابطه صمیمانه، بطور مثبتی با خیانت های همسرش، همبستگی دارد. آنها مشاهده کردند که بر اساس خودگزارش دهی مردان و همچنین گزارش دهی زنان از شوهرانشان، مردانی که از آمیزش های جنسی اجباری بیشتری در روابطشان استفاده می کردند با زنانی ازدواج کرده بودند که آن زنان یا قبلاً سابقه خیانت داشتند یا بیشتر احتمال داشت که خیانت کنند. این فرضیه که اجبار جنسی و آمیزش جنسی اجباری بین زوجین بوسیله شوهر، می تواند یک تاکتیک رقابت اسپرمی باشد، بطور مستقیم و غیرمستقیم بوسیله پژوهش های زیادی مورد تایید قرار گرفته است (رک به گوتز، ۲۰۰۷ و گوتز و شاکلفورد، ۲۰۰۶).

### صحنه های حاکی از رقابت اسپرمی و تنظیم انزال

از نظر نقش رقابت اسپرمی در موفقیت تولیدمثلی، برای مردان، انطباقی این است که نامتمایل به رقابت با سایر مردان باشند. زنانی که با سایر مردان ارتباط جنسی نداشته و فقط با یک مرد ارتباط دارند، جزو این موقعیتهای بدون رقیب و حریف، تلقی می شوند. از طرف دیگر، مشاهده شده که دیدن صحنه هایی که در آنها، یک زن با چندین مرد رابطه جنسی دارد، می تواند برانگیختگی جنسی مردان را افزایش دهد. بطور نمونه، تحلیل های محتوایی تصاویر آشکار جنسی بر روی سایتهای اینترنتی، نشان داده اند که به تصویر کشیدن فعالیت جنسی ای که شامل یک زن و چند مرد می شوند رایج تر از آنهایی هستند که شامل یک مرد و چندین زن هستند. این نشان می دهد که ممکن است تصاویر دسته اول، بوسیله مردان ترجیح داده شوند (شاکلفورد، ۲۰۰۶). این تضاد ظاهری، منجر به طرح این پرسش شده که این یافته را چگونه می توان با اصول انطباق-گرایانه رقابت اسپرمی تبیین کرد؟ به عبارت دیگر، چرا صحنه های حاکی از رقابت اسپرمی که بطور بالقوه می توانند برای تولیدمثل موفق یک مرد، چالش انگیز و خطرناک باشند، بجای اینکه اجتناب زاتر باشند، برانگیزاننده تر هستند. پوند (۲۰۰۲)، در جواب به این سؤال، اینطور بحث می کند که از آنجایی که برانگیختگی جنسی، موجب افزایش میزان انتقال اسپرمها در کانال های دفرانس<sup>۲</sup> (مجاری ترشحی بیضه که اسپرمها از طریق آن به پیشابراه هدایت می شوند) می شود، مردان نیاکانی ما ممکن است از برانگیخته شدن بوسیله نشانه های حاکی از رقابت اسپرمی، سود برده باشند. چرا که این برانگیخته شدن، می توانسته منجر به

<sup>1</sup>- Forced In-Pair Copulation

<sup>2</sup>- Vas deferens

افزایش قدرت مقابله یک مرد در نتیجه افزایش انتقال اسپرمی در مجاری دفرانس او، شده باشد. دیدن صحنه-های ارتباط جنسی یک زن با چندین مرد، یکی از نشانه‌های حاکی از وجود رقابت اسپرمی است که شکل-گیری چنین مکانیسمی را فراهم می‌کند. اگر چه که بر طبق انتظارات ما، یک مرد، به دنبال آمیزش جنسی با زنانی نیست که آن زنان، متمایل به ارتباط با مردان دیگر بوده و ممکن است زحمات او را با بوجود آوردن رقابتهای شدید اسپرمی، هدر دهند. اما از آنجایی که بعضی وقتها، قرار گرفتن در این موقعیتها، برای مردان اجتناب‌ناپذیر می‌شده، بکارگیری رفتارهای مقابله‌ای خاصی را طلب می‌کرده است. طبق این تبیین، افزایش برانگیختگی یک مرد نسبت به صحنه‌های حاکی از رقابت اسپرمی، می‌تواند به عنوان یک زنگ خطر و میل به جبران یا خستی کردن آن عمل کرده و از این طریق، شانس او برای رقابت اسپرمی مطلوب‌تر را افزایش دهد. این عقیده، بوسیله پژوهش‌های اخیر نیز مورد حمایت قرار گرفته است. کیلگالون و سیمونز (۲۰۰۵)، دریافتند مردانی که عکس‌هایی را می‌دیدند که آن عکس‌ها، نشانه‌های حاکی از رقابت اسپرمی را به تصویر می‌کشیدند، انزال‌های رقابتی‌تری تولید می‌کردند تا مردانی که تصاویری را مشاهده می‌کردند که بدون نشانه-های رقابت اسپرمی بودند. این مردان، بعد از مشاهده عکس‌هایی از رابطه جنسی دو مرد و یک زن یعنی عکس‌های حاکی از رقابت اسپرمی بالقوه برای یک مرد، درصد بالاتری از اسپرم‌های دارای قابلیت تحرک<sup>۱</sup> در انزالشان تولید می‌کردند تا زمانی که تصاویری می‌دیدند که در آنها صرفاً سه زن، حضور داشتند. این ایده که مردان ممکن است در پاسخ به نشانه‌های خطر رقابت اسپرمی، انگیزه جنسی فزاینده‌تری را تجربه کنند، بوسیله گفته‌های حکایتی مردانی که در سبک‌هایی از ارتباطات جنسی مانند تعویض همسر<sup>۲</sup> یا تبادل همسر<sup>۳</sup> شرکت می‌کنند نیز، تایید شده است. در تعویض همسر، عده ای از مردان، اقدام به تعویض همسران خود با یکدیگر می‌کنند. از نظر تکاملی، تشویق شریک خود به اینکه با مردی دیگر آمیزش جنسی داشته باشد، به نظر غیرانطباقی و نامعقول می‌رسد زیرا خطر بارور شدن او بوسیله مردی دیگر را بالا می‌برد. پس چرا عده ای از مردان، اقدام به چنین سبک‌هایی از رفتار جنسی می‌کنند؟ یک دلیل می‌تواند این باشد که بر طبق گفته‌های خود چنین مردانی (تالسی، ۱۹۸۱)، صحنه‌های دیدن آمیزش جنسی همسر با مردی دیگر، از نظر جنسی، برای آنها برانگیزاننده است. علاوه بر این، چنین مردانی گزارش می‌دهند که آنها، بعد از مواجهه جنسی شرکایشان با مردان دیگر، میل جنسی افزایش یافته‌ای نسبت به شرکایشان تجربه می‌کنند. رفتار تعدادی از این مردان، نشان می‌دهد که آنها، بخصوص زمانی میل جنسی زیادی نسبت به شرکایشان دارند که خود شاهد آمیزش جنسی شرکایشان با مردی دیگر باشند (گولد، ۱۹۹۹). دیدن صحنه‌های آمیزش جنسی همسر با مردان دیگر، می‌تواند طلیعه یک برانگیختگی جنسی بوجود آمده در نتیجه مشاهده رقابت اسپرمی بوسیله مرد، باشد. پژوهش‌های بعدی باید مشخص کنند که احتمالاً چه مکانیسم‌های آسیب‌شناختی در فرایند

<sup>1</sup>- Motile

<sup>2</sup>- Mate swing

<sup>3</sup>- Mate swapping

برانگیختگی جنسی چنین مردانی وجود دارد که باعث می شود، بخاطر برانگیخته کردن خود از نظر جنسی، دست به چنین سبک‌هایی از روابط جنسی بزنند. باید توجه داشت که مکانیسم‌های روانشناختی درگیر در رفتارهای زنانی که اقدام به چنین روابطی می‌کنند، احتمالاً موارد متعدد دیگری به غیر از رقابت اسپرمی را نیز در بر می‌گیرد.

### جستاری پژوهشی.

#### هیچ زنی واکسینه نیست؛ تاثیر رقابت اسپرمی بر مکانیسم‌های انتخاب جفت در مردان

«از زنان بد بپرهیزید و مراقب نیکانشان [نیز] باشید» (حضرت علی (ع)).

بر اساس اصول تکامل و شرایط لازم برای داشتن حداکثر موفقیت تولیدمثلی، این به نفع مردان است که هنگام انتخاب همسر، زنانی را انتخاب کنند که آن زنان، کمترین میزان رقابت اسپرمی را به آنان تحمیل می‌کنند. بدین نحو، آنها می‌توانند از اینکه شرکای آنها، بوسیله خودشان و نه مردان دیگر بارور شوند، اطمینان حاصل کنند. بطور نمونه، زنانی که در یک رابطه درازمدت قرار نداشته و روابط جنسی زودگذر و متعدد با جنس مقابل ندارند، میزان خطر پائینی برای رقابت اسپرمی نشان می‌دهند. نتیجتاً، این زنان باید به عنوان شرکای کوتاه مدت، مطلوب ارزیابی شوند. زنانی که رابطه درازمدتی نداشته اما روابط جنسی کوتاه مدت متعددی دارند، ممکن است میزان خطر متوسطی در رقابت اسپرمی نشان دهند. زنانی که یک رابطه درازمدت دارند، دائماً بوسیله همسر اولشان تلقیح می‌شوند و در نتیجه هنگامی که بوسیله مردان و به عنوان شرکای کوتاه مدت مورد ارزیابی قرار می‌گیرند، باید نسبت به زنان گروه‌های قبلی، کمترین جذابیت را به خود اختصاص دهند (شاکلفورد و همکاران، ۲۰۰۶). هماهنگ با این فرضیه، شاکلفورد و همکارانش (۲۰۰۴)، دریافتند که زمانی که مردان تصور می‌کنند یک شریک زن بالقوه، ازدواج کرده است، احتمال اینکه مایل به پیگیری برای برقراری رابطه جنسی کوتاه مدت با آن زن باشند، به کمترین حد خود می‌رسد. مورد بعدی از نظر کمترین جذابیت برانگیخته شده، هنگامی بود که مردان تصور می‌کردند که زن مذکور، ازدواج نکرده اما روابط جنسی گذرای با سایر مردان دارد. هنگامی که مردان مورد مطالعه، تصور می‌کردند که آن شریک بالقوه، ازدواج نکرده و روابط جنسی گذرای هم با سایر مردان ندارد، میزان ارزیابی جذابیت، به حداکثر خود می‌رسید. نتیجه این یافته، یک تلویح مهم اجتماعی نیز در پی دارد و آن این است که حتی دختران و زنانی که نه رابطه درازمدت (مانند ازدواج) و نه کوتاه مدتی با جنس مقابل دارند نیز، ممکن است از چنگال تمایلات مبنی بر روابط جنسی خارج از چارچوب و بدون تعهد مردان، در امان نباشند. در واقع، بر طبق یافته‌های این پژوهش، چنین زنان یا دخترانی، برای مردان، بیشترین جذابیت را دارند. بطور خلاصه، در صورتی که شرایط فراهم باشد، هر دختر یا زنی می‌تواند مورد مناسبی برای مردان باشد. هر چند رفتارهای دختران و زنان، می‌تواند به عنوان یک مانع یا تسهیل‌گر بر سر راه پیش‌روی‌های جنسی چنین مردانی عمل کند اما نتیجه کلی این است که، ممکن است هیچ زنی، بطور مستقل، از دست شهوت و هوسهای مردان، در امان نباشد. به همین

دلیل، نباید به ویژگیهای یک زن به عنوان مشخصه‌هایی که بطور حتم می‌توانند جلوگیری‌کننده از روابط ناخواسته جنسی او باشند، کاملاً اعتماد کرد.

### اسپرم‌های بارورکننده و اسپرم‌های مبارز

محققین رقابت اسپرمی را به دو بخش رقابت اسپرمی مبارزه‌ای<sup>۱</sup> و تلاش‌گرا<sup>۲</sup>، تقسیم می‌کنند (شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵). در رقابت اسپرمی مبارزه‌ای، اسپرم‌های رقیب، بطور فعالانه با توانایی یکدیگر برای بارور کردن سلول تخمک، درگیر می‌شوند. در اینجا، رقابت به شکل یک مبارزه آشکار و صریح در می‌آید. رقابت اسپرمی تلاش‌گرا، بیشتر شبیه یک مسابقه است که در آن، اسپرم‌های رقیب، هر کدام تلاش می‌کند تا سلول تخمک را بارور کنند. اسپرم‌های گونه‌ای از موشها به نام موش چوب<sup>۳</sup>، دارای زائده قلاب‌مانندی هستند که به آنها اجازه می‌دهد تا به یکدیگر چسبیده و یک قطار متحرک از چندین هزار اسپرم را تشکیل دهند این قطارها، تحرک و سرعت بیشتری نسبت به اسپرم‌های منفرد داشته که می‌تواند باعث بوجود آمدن تسهیل در بارورکردن سلول تخمک شود (مور و همکاران، ۲۰۰۲؛ به نقل از شاکلفورد، ۲۰۰۵). هر چند، دلایلی تئوریکی و یافته‌هایی آزمایشگاهی (گومندیو و همکاران، ۱۹۹۸) وجود دارند مبنی بر اینکه در پستانداران، رقابت اسپرمی، بیشتر شکل رقابت اسپرمی تلاش‌گرا به خود می‌گیرد، اما نتایج بعضی از مطالعات در انسان، نشان‌دهنده نوع آشکار و صریح‌تر رقابت اسپرمی یعنی رقابت اسپرمی مبارزه‌ای، هستند.

تصور کنید که سردار یک هنگ نظامی متشکل از تعدادی سرباز، هستید. ماموریت شما، غلبه بر نیروهای دشمن و بدست آوردن یک یاقوت درشت که در قلعه روبروی شما قرار دارد، است. چه آرایش نظامی برای انجام این ماموریت در پیش می‌گیرید؟ در جنگ اسپرم‌ها، نرها می‌توانند تاکتیکهای مختلفی اتخاذ کنند: آنها می‌توانند مقادیر زیادی اسپرم تولید کنند، تلاش نمایند تا اسپرم رقیب را به کناری برانند، مانع آمیزش ایجاد کرده یا اسپرم‌هایی تولید کنند که فعالانه درصدد انهدام رقبا بر می‌آیند (کارترایت، ۲۰۰۰). انزال پستانداران، شامل اسپرم‌های چندشکلی یعنی دارای اشکال، ریخت‌ها و اندازه‌های متفاوت است. در مایع انزال مردان، میزانی از اسپرم‌هایی وجود دارند که قدرت باروری یا حرکتی ناچیزی دارند. رفتارها و شکل تعدادی از این اسپرم‌ها، مانند دم‌های بسیار طویل که مانع از حرکت اسپرم‌های مردان دیگر در مسیر ورودی آلت تناسلی زنان می‌شوند و قدرت کم باروری آنها (بیکر و بلیس، ۱۹۹۵) منجر به شکل‌گیری این فرضیه شده که کارکرد این اسپرم‌ها، اساساً غیربارورانه و در جهت مبارزه با اسپرم‌های مردان دیگر است. در ابتدا فرض شده بود که این چند شکلی بودن، نتیجه خطای رشدی در فرایند رشد تعدادی از اسپرمها است. اما بیکر و بلیس (۱۹۸۸)، پیشنهاد دادند که چندشکلی بودن اسپرم‌ها، بخاطر خطاهای مربوط به تقسیم سلولهای

<sup>1</sup>- Contest competition

<sup>2</sup>- Scramble competition

<sup>3</sup>- Apodemus/ sylvaticus

جنسی (میوزی)<sup>۱</sup> نبوده و در عوض، منعکس کننده یک تقسیم کار انطباقی و کارکردی در بین اسپرم‌ها است. آنها، دو طبقه از اسپرم‌ها را پیشنهاد دادند: اسپرم‌های بارورکننده تخمک<sup>۲</sup> یا آنهایی که سلول تخمک را به چنگ می‌آورند و اسپرم‌های پیش‌مرگه<sup>۳</sup> یا کامیکازی (کامیکازی نام خلبانی ژاپنی است که در جنگ جهانی دوم، هواپیمایش را بطور انتحاری، به ناو آمریکایی کوباند). آنها پیشنهاد دادند که اسپرم‌های بارورکننده تخمک که قسمت کمی از انزال را تشکیل می‌دهند، برای بارورکردن سلول تخمک، برنامه‌ریزی شده‌اند. درحالیکه بیشترین بخش انزال را، اسپرم‌های کامیکازی تشکیل داده که کارکردشان، جلوگیری از بارورشدن سلول تخمک بوسیله اسپرم‌های سایر مردان است. اسپرم‌های کامیکازی که خود به چند نوع تقسیم می‌شوند، این کار را از طریق ایجاد مانع در مناطق استراتژیک درون مسیر تولیدمثلی جنس مونث، انجام می‌دهند. گفته شده که قطرات اولیه انزال، موجب تسهیل انتقال اسپرم شده ولی تعداد کمی از قطرات انتهایی، موجب کشته شدن اسپرم‌های حاصل از روابط احتمالی بعدی می‌شوند. قطرات اولیه، همچنین، از اسپرم‌های بارورکننده محافظت می‌کنند تا مبادا بوسیله مواد اسپرم‌کش به جامانده از انزال مردان قبلی، تخریب شوند. این سربازان خط مقدم انزال، جاده را برای اسپرم‌های بارورکننده باز می‌کنند و قطرات انتهایی، جاده را می‌بندند تا اسپرم‌های رقبای بعدی، وارد معرکه بارورسازی تخمک نشوند.

### اسپرم‌های کامیکازی و نبردی آشکار. بیکر و بلیس به منظور بررسی فرضیات خود، مطالعه‌ای

ترتیب داده و نتیجه آن را گزارش دادند (۱۹۹۵، ص ۲۷۴). آنها مشاهده کردند که هنگامی که درون آزمایشگاه، انزال‌هایی از دو مرد متفاوت با هم ترکیب شوند، نسبت به زمانی که فقط انزال‌های یک مرد وجود دارد، شاهد چسبندگی‌های بیشتر، کاهش سرعت اسپرم‌ها و افزایش مرگ و میر اسپرم‌ها، خواهیم بود. آنها، این یافته‌ها را به این طریق تفسیر کردند که هنگامی که اسپرم‌های یک مرد با اسپرم‌های مرد دیگری مواجه می‌شوند، زیرگروهی از اسپرم‌های کامیکازی، به نام اسپرم‌های سدکننده<sup>۴</sup>، پیشرفت اسپرم‌های رقیب را سد کرده و سپس نوعی دیگر از اسپرم‌های کامیکازی، به نام اسپرم‌های جستجوگر-تخریب‌گر<sup>۵</sup>، به این اسپرم‌های رقیب حمله می‌کنند و آنها را از پا در می‌آورند. البته، فرضیه اسپرم‌های کامیکازی و نتیجه پژوهش ذکر شده، مورد بحث و انتقادات مهمی نیز قرار گرفته است (بطور مثال رک به برکهد و همکاران، ۱۹۹۷ و شورت، ۱۹۹۸).

1- Meiotic

2- Egg-getters

3- Kamikaze

4- Blockers

5- Seek-and-destroyers

### نقش ماده‌ها در برانگیختن رقابت اسپرم‌ها

علی‌رغم اینکه رفتارهای رقابت اسپرمی از نرها سر می‌زند اما نباید تصور کرد که در فرایند رقابت اسپرمی، ماده‌ها منفعلانه عمل می‌کنند. روشهایی که زنان در پیش می‌گیرند تا به رقابت اسپرمی بین مردان جهت دهند، بسیار متعدد و متنوع هستند. تاثیر جنس مونث، ممکن است قبل از، در حین و بعد از آمیزش جنسی، اعمال شود. ممکن است ماده‌ای، عمدتاً با نرهای بسیاری جفتگیری کند تا مطمئن شود که اسپرمی تخمکش را باردار می‌سازد که از توانایی رقابت برخوردار است. و یا بطور معکوسی، یکی از کلی‌ترین روشهای اعمال‌گرانه را که شامل، انتخاب یک شریک جنسی خاص و منحصرکردن آمیزش‌های جنسی خود به او است، در پیش بگیرد. این می‌تواند منجر به نمای بیرونی تعهد به مردی خاص شود اما به هر حال، ریشه آن، رفتار انتخابی یک زن به منظور به حداقل رسانی رقابت اسپرمی به نفع یک شریک دلخواه است.

### ارگاسم‌های گزینشی زنان و میزان احتمال باروری. زنان می‌توانند یک انطباق انتخاب‌گرایانه را

اعمال کنند که طراحی شده تا رقابت اسپرمی را دستکاری کرده، موجب حامله‌شدن یک زن از مردان با احتمالاً کیفیت ژنتیکی بالاتر شده، اسپرم مردان با کیفیت بالاتر را در بدن و سیستم تولیدمثلی زن نگه داشته و موجب ایجاد، حفظ و بهبود یک علقه ارتباطی با آن مردان، شود. این انطباق انتخاب‌گرایانه، ارگاسم نام دارد (واد، ۲۰۱۰). روانشناسان تکاملی، ازدواج و تک‌همسری را ترکیبی ظریف از همکاری و تعارض می‌دانند. این ترکیب همکاری و تعارض، رمزگونه بوده و ممکن است در بسیاری از مواقع، بیشتر پنهانی باشد تا آشکار و روشن. یکی از این ابرازات رمزگونه و پنهان تعارضات، مکانیسم ارگاسم در زنان و تاثیرات آن است. ارگاسم گزینشی، از جمله مواردی است که نشان می‌دهد زنان، در رقابت اسپرمی، پذیرش منفعلانه نشان نداده و خود نیز دست به کار می‌شوند تا به پیروزی اسپرم‌های مردان مورد انتخابشان، کمک کنند.

ارگاسم در زنان، منجر به انقباضاتی در نواحی لگنی شده که به صعود اسپرم‌ها به سوی دهانه رحم (سروی‌کس) کمک می‌کند. این خود منجر به شکل‌گیری حوضچه اسپرمی از اسپرم‌های مرد انتخاب شده می‌شود و احتمال حرکت این اسپرم‌ها و احتمال رسیدن آنها به رحم و بارورکردن تخمک را افزایش می‌دهد. نتیجتاً، ارگاسم در زنان، احتمال باروری را افزایش می‌دهد.

در فصل اول، دیدیم که میزان تجربه ارگاسم در زنان با میزان تقارن چهره‌ای در مردان، همبستگی دارد. مردان با چهره‌های متقارن‌تر، بعد از آشنایی با زنان، در مدت زمان کمتری موفق به همخوابگی با آنها شده و میزان ارگاسم‌های شرکایشان نیز بیشتر از مردانی با تقارن چهره‌ای پایین‌تر است. تجربه بالاتر میزان ارگاسم با مردان با تقارن چهره‌ای بالاتر در زنان، می‌تواند پاسخی باشد مبنی بر یک فرایند انتخاب ناهشیارانه زیستی - تکاملی که موجب می‌شود تا یک زن، اسپرم‌های بیشتری از مرد مورد نظرش انتخاب کند (قابل توجه علاقمندان به روانشناسی باروری و ناباروری!). بدین نحو، ارگاسم گزینشی، منجر به اسپرم‌گیری گزینشی

خواهد شد. ثورنهییل، گانگستاد و کومر (۱۹۹۵) مدارکی ارائه دادند مبنی بر اینکه، زنانی که با مردانی ازدواج کرده بودند که عدم تقارن نوسانی پایینی داشتند (حاکمی از کیفیت نسبتاً بالاتر ژنتیکی) بطور معناداری، ارگاسم‌های آمیزشی بیشتری را نسبت به زنانی که با مردان با عدم تقارن بالا ازدواج کرده بودند، گزارش دادند. شاکلفورد و همکاران (۲۰۰۰) نیز، دریافتند که زنانی که با مردان از نظر جسمی جذاب‌تر ازدواج کرده بودند نسبت به زنانی که با مردان کمتر جذاب ازدواج کرده بودند، بیشتر احتمال داشت که بگویند در آخرین آمیزش جنسی که با همسرانشان داشتند، ارگاسم را تجربه کرده‌اند.

بیکر و بلیس (۱۹۹۳) پژوهشی را بر روی کارکرد و نقش ارگاسم‌های زنان، در میزان احتمال باروری از شرکایشان انجام دادند. داده‌های آنها، پیشنهادکننده این مطلب بود که در موقعیت‌های تک شوهرانه، زنان، تعداد اسپرم‌های حفظ شده را کاهش می‌دادند. آنها احتمال می‌دادند که این استراتژی زنان، به منظور افزایش احتمال حامله شدن باشد. اما در دوره های زمانی همراه با خیانت، آنها، الگوی ارگاسم‌هایشان را تغییر می‌دادند. در این مواقع، تغییراتی پنهانی در الگوی ارگاسم‌های آنها روی می‌داد که باعث می‌شد از نظر تعداد اسپرم‌ها، نتیجه به نفع اسپرم شریک رابطه فرازناشویی باشد. این استراتژی، احتمالاً منجر به افزایش موفقیت شرکای فرازناشویی در رقابت اسپرمی با شریک دائم یک زن، می‌شد. نتایجی که بیکر و بلیس با بررسی تاثیرات رویدادها و زمان ارگاسم در زنان، به آنها دست یافتند شامل موارد ذیل می‌شد. اول اینکه، بطور میانگین، ۳۵ درصد از اسپرم‌های وارد واژن شده بوسیله انزال مرد، در طول ۳۰ دقیقه بعد از انزال، بوسیله بدن زنان، طرد می‌شد. روی دادن یا ندادن و زمان ارگاسم زنان در ارتباط با مقاربت جنسی و انزال مردان، هم بر تعداد اسپرم‌های حفظ شده از آمیزش جنسی فعلی و هم تعداد اسپرم‌های حاصل از آمیزش جنسی بعدی تاثیر می‌گذاشت. ارگاسم‌هایی که بین ۱ دقیقه قبل تا ۴۵ دقیقه بعد از انزال مرد روی می‌دادند، منجر به سطوح بالاتری از حفظ اسپرم‌ها می‌شدند. عدم ارگاسم یا رسیدن به ارگاسم در زمانی بیش از ۱ دقیقه قبل از انزال مرد، منجر به سطوح پایین‌تری از نگهداری و پذیرش اسپرم‌ها می‌شد. به نظر می‌رسید که اسپرم‌های حاصل از یک آمیزش جنسی، به مدت ۸ روز، از حفظ اسپرم‌های آمیزش بعدی جلوگیری به عمل می‌آورند. کارآمدی این ممانعت از حفظ اسپرم‌های آمیزش‌های بعدی، با گذشت زمان از آمیزش جنسی، کاهش می‌یافت اما می‌توانست از طریق ارگاسم‌های بین‌مقاربتی<sup>۱</sup>، در همان سطح فعلی‌اش باقی بماند. ارگاسم‌های بین‌مقاربتی، به ارگاسم‌های خودجوش (ارگاسم‌های شبانه یا احتلام)، و ارگاسم‌هایی که از طریق خودارضایی یا تحریک بوسیله شریک (به شکل غیرآمیزشی) بوجود می‌آیند، گفته می‌شود. این تثبیت ایجاد شده بوسیله ارگاسم‌های بین‌مقاربتی، خود منجر به کاهش نگهداری اسپرم‌های حاصل از مقاربت‌های بعدی می‌شد. اینطور بحث شده که ارگاسم در زنان، یک مکانیسم مکشی<sup>۲</sup> را بوجود می‌آورد که باعث می‌شود محتویات بخش بالایی واژن، به

<sup>۱</sup>- Inter-copulatory

<sup>۲</sup>- Blow-such

سمت دهانه رحم<sup>۱</sup> کشیده شوند. این محتویات یا شامل اسپرم و ماده منی<sup>۲</sup> و در صورت نبود این مواد، شامل مایعات اسیدی واژن می‌شوند. ارگاسم‌های بین‌مقاربتی، از طریق انتقال این مواد اسیدی واژن به سمت دهانه رحم، میزان PH مواد مخاطی دهانه رحم را کاهش می‌دهند (PH به میزان اسیدی-قلیایی بودن یک ماده گفته می‌شود که بر روی یک طیف و از ۱ تا ۱۴، نمره‌گذاری می‌شود. هر چقدر که کمتر باشد، نشان‌دهنده میزان بالاتری از اسیدی بودن یک ماده، است). اسپرم‌ها در PH پایین یعنی محیط اسیدی، قدرت حرکت خود را از دست می‌دهند. روی دادن ارگاسم‌های بین‌مقاربتی، کشیده‌شدن مواد اسیدیته به سمت دهانه رحم و کاهش PH این نواحی، موجب کشته‌شدن یا کاهش قدرت حرکت اسپرم‌هایی می‌شوند که از آن به بعد سعی دارند به حفره دهانه رحم، رسوخ کنند. این روند پی در پی، موجب بلعیده شدن اسپرم‌های شریک اول بوسیله رحم و کم شدن قدرت مانور اسپرم‌های شریک دوم، می‌گردد. شاید این یافته، خودارضایی‌هایی مکرر بعضی از زنان پس از بعضی از آمیزش‌های جنسی را، تبیین کند. این زنان احساس می‌کنند که در روزهای بعد از آمیزش با یک شریک دلخواه، بطور کنترل‌ناپذیری دوست دارند خودارضایی کنند. خودارضایی موجب می‌شود تا آنها، اسپرم شریک مورد نظر را به سمت تخمک هدایت کنند و در عوض از حرکت اسپرم‌های انزال-های بعدی (مانند انزال‌های شریک اول یا همسر) به سمت رحم، جلوگیری به عمل آورند. به این طریق، ارگاسم‌های مقاربتی و بین‌مقاربتی، زنان را در دستکاری و کنترل بر آستن شدن بوسیله اسپرم‌های این یا آن مرد، یاری می‌دهند. در نهایت، بیکر و بلیس دریافتند که زنانی که یک شریک درازمدت و یک یا تعداد بیشتری شریک خارج از چارچوب داشتند، بطور معناداری ارگاسم‌های حفظ‌کننده اسپرم کمتری در ارتباط با شریک اصلی‌شان نسبت به شرکای خارج از چارچوب، داشتند. این زنان، ارگاسم‌های حفظ‌کننده اسپرم بیشتری در آمیزش‌هایی که با شرکای خارج از چارچوب خود داشتند، گزارش می‌دادند.

این مشاهده که بعضی وقتها، مردان درباره رسیدن همسرانشان به ارگاسم، نگرانی داشته و همچنین این مشاهده که زنان، اغلب برای راضی کردن شریکشان، وانمود به تجربه ارگاسم در حین آمیزش جنسی می‌کنند، پیشنهاد می‌کند که ارگاسم زنان، دارای ارزش انطباقی است (ثورنهییل، گانگستاد و کومر، ۱۹۹۵). اما نکته بسیار مهمی که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که، نتایج پژوهش‌هایی مانند موارد فوق، نباید مورد نگرانی یا اضطراب نابجای افراد شود. عدم سوء تعبیر و درک درست این نتایج، یکی از کلیدهای اصلی برای رسیدن به این مقصود است. میانگین دفعات رسیدن به ارگاسم در زنان، اساساً بسیار پایین‌تر از مردان است. این مسئله، بخصوص در مورد ارگاسم‌های مقاربتی، صدق می‌کند. در مردان، رسیدن به ارگاسم، همراه اجتناب‌ناپذیر انزال بوده و آمیزش جنسی در یک مرد، تقریباً در تمامی موارد، به ارگاسم ختم می‌شود. این در حالی است که فقط یک سوم از زنان، در همه آمیزش‌های جنسی خود، به ارگاسم می‌رسند (آلتوف، ۲۰۰۷).

1- Cervix  
2- Seminal



درصد کمی از زنان نیز، ارگاسم را هیچ وقت تجربه نمی کنند. علاوه بر این، هر چند که برای درصدی از زنان، رسیدن به ارگاسم، جزء لاینفک رغبت، رضایت و لذت آنها از آمیزش جنسی است اما بطور کلی، اهمیت ارگاسم برای زنان، کمتر از مردان بوده و آنها، رسیدن به ارگاسم را به آن میزان که مردان ضروری می دانند، لازمه یک رابطه جنسی رضایتبخش تلقی نمی کنند. بنا به همین دلایل، به ارگاسم نرسیدن یک زن در آمیزشهای جنسی با همسرش، نباید مورد سوء تعبیر و تفسیر یک جانبه قرار گیرد. نرسیدن به ارگاسم در زنان، علل متعددی داشته و از ناتوانی سرشتی برای رسیدن به ارگاسم تا دلایل بحث شده را شامل می شود. به همین خاطر، ارگاسم گزینشی در زنان، نباید تنها علتی باشد که در صورت نرسیدن یک زن به ارگاسم، به ذهن ما می آید. همانطور که ذکر شد، ارگاسم گزینشی در زنان، مشخصات و مختصات خود را دارد و برای رسیدن به این نتیجه که نرسیدن به ارگاسم یک زن در رابطه زناشویی اش، نتیجه مکانیسم ارگاسم گزینشی است، باید شاهد جمع شدن چندین نشانه و علامت باشیم. اتخاذ دیدگاهی یکپارچه نگرانه در مورد کشف علل نرسیدن به ارگاسم در زنان، از نگرانی، اضطراب، استرس، تردید و پریشانی بی مورد یک مرد در مورد همسرش کاسته و به ما کمک می کند تا نسبت به آن، دیدگاهی صحیح تر پیدا کنیم.

**خیالبافی های جنسی در زنان.** ممکن است که خیالبافی جنسی، پنجره ای را به روی ما بگشاید که از طریق آن، بتوانیم آن دسته از مکانیسم هایی روانشناختی - تکاملی را که برانگیزاننده رفتار جنسی در انسان هستند، ببینیم. علاوه بر این، بیشتر احتمال دارد که رویاپردازی های فرد، برخلاف رفتارهای بیرونی او در جهان واقعی، از تاثیر هنجارهای اجتماعی، قوانین یا عوامل اجتماعی بگریزند. به همین دلیل، این خیالبافی ها، بیشتر از رفتارهای واقعی، می توانند گویای تمنیات و تمایلات اصیل و مکنونات درونی و واقعی فرد باشند. مطالعه خیالبافی های جنسی در زنان، نشان می دهد که در بعضی از موارد، تعدادی از این خیالبافی ها، حاکی از تمایل زنان به برانگیختن رقابت اسپرمی هستند. ارتباط با چندین مرد، می تواند امکان قرار گرفتن اسپرم ها در مسیر تناسلی یک زن و رقابت اسپرم های این مردان برای بارور کردن سلول تخمک را افزایش دهد. این رقابت، می تواند منجر به شناسایی تواناترین اسپرم ها و بارور شدن یک زن بوسیله آن اسپرم، شود. هانت (۱۹۷۴)؛ به نقل از شاکلفورد، پوند و گوتز، (۲۰۰۵)، دریافت که ۱۸ درصد از زنان مورد مطالعه اش، گزارش می دهند که خیالبافی هایی، مبنی بر ارتباط جنسی چندگانه که در آنها، خودشان را در حال ارتباط جنسی همزمان با دو یا بیشتر از دو مرد تصور می کنند، دارند. در مطالعه آرندت، فوهل و گود (۱۹۸۵)، ۴۱ درصد از زنان مورد مطالعه، خیالبافی هایی با محتوای ارتباط جنسی با دو مرد را گزارش می دادند. پرایس و میلر (۱۹۸۴) نیز، گزارش دادند که رابطه جنسی همزمان با بیش از یک مرد، در بین ۱۰ خیالبافی مرجح گزارش شده بوسیله یک نمونه از زنان یک دانشکده، بود. اگر خیالبافی جنسی، منعکس کننده تمایلات و ترجیحات جنسی است که ممکن است بعضی وقتها تبدیل به عمل شوند پس این پژوهشها، گویای نمایه شدن

موقعیتهای برانگیزاننده رقابت اسپرمی در تعدادی از خیالبافی‌های جنسی زنان، هستند. شاید دفعات افزایش-یافته آمیزشهای جنسی با شوهر و مردان دیگر که در اواسط چرخه قاعدگی بعضی از زنان دیده می‌شود را هم، بتوان بر اساس همین تاکتیک زنان یعنی برانگیختن رقابت اسپرمی از طریق مواجه دادن عملی اسپرمهای مردان متفاوت با همدیگر، تبیین کرد (کارترایت، ۲۰۰۰).

### جستاری پژوهشی.

#### رقابت اسپرمی، زبان و معناشناسی کلام در فعالیتهای جنسی

معناشناسی کلام، از موضوعات جالب است. تحلیل محتوای گفتگوهایی که بین افراد جاری می‌شوند، می‌تواند به ما کمک کنند تا اطلاعات قابل‌ملاحظه‌ای را درباره آنچه که بطور آشکار و پنهان، در بین افراد رد و بدل می‌شود، بدست بیاوریم. بنا به ملاحظات فرهنگی، قادر نیستیم که در اینجا، محتوای بعضی از این مکالمات را که بین زنان و شرکای فرازناشویی آنها، در عالم واقعیت یا در دنیای هنر روی می‌دهند، بطور دقیق بیان کنیم. اما تحلیل محتوای تعدادی از این گفتگوها، حاکی از ذهن‌مشغولی افراد درگیر در این روابط، با همان متغیرهای تکاملی همیشگی مانند رقابت اسپرمی و موفقیت تولیدمثلی است. خاطرات و تخیلات جنسی و عبارات و جملاتی که مردان و زنان درگیر در این روابط، درباره مایع منی، اسپرم، دخول، لذت از فعالیتهای جنسی خاص، نواحی تناسلی، تولیدمثل، باروری، حاملگی و غیره، در زمان آمیزش جنسی یا سایر زمانهای ارتباط با معشوق بیان می‌کنند، از جمله شواهد قابل‌تامل در این حیطه هستند. محتوای بعضی از لطیفه‌ها، تحلیل کلامی تعدادی از گفتگوهای بین شخصیت‌های فیلم‌هایی با مضمون روابط فرازناشویی و رمان‌ها و داستانهای اینچینی نیز، درون‌مایه‌هایی با مضمون رقابت اسپرمی، دارند.

#### رقابت اسپرمی در سایر گونه‌ها

رقابت اسپرمی در سایر گونه‌ها و حیوانات، شایع بوده و رفتارهایی که مربوط به رقابت اسپرمی دانسته شده‌اند، در سایر گونه‌ها هم دیده می‌شوند. آلت تناسلی گونه‌ای از سنجاقک<sup>۱</sup>، به شاخک‌هایی مجهز است که می‌تواند تا ۹۹ درصد اسپرم‌های قرار داده شده در جنس مونث را بر دارند (شاکلفورد، ۲۰۰۶). در گونه‌ای از پرندگان، پرنده نر در شرایطی که آشیانه را ترک کرده و جفت او اقدام به آمیزش با نری دیگر کرده باشد، از طریق نوک زدنهای مکرر به محل تجمع اسپرم در مجاری تناسلی ماده، سعی در برگرداندن اسپرمها کرده و سپس اقدام به آمیزش جنسی می‌کند. در گونه‌ای پرنده<sup>۲</sup>، جنس مذکر، در طول یک روز، بطور میانگین حدود دوازده بار به آشیانه بر می‌گردد تا با جفت خود آمیزش جنسی داشته باشد (موگوت، ۲۰۰۴؛ به نقل از گانگستاد و ثورنهل، ۲۰۰۸).

<sup>۱</sup>- Damselfly

<sup>۲</sup>- Raptor

در بعضی گونه‌ها، جنس مذکر، در صورت حضور یا بوی نری دیگر، اسپرم‌های بیشتری را در مجرای تناسلی جفت خود باقی می‌گذارد. نرها، همچنین به نسبت جنسی، وضعیت جفت‌یابی جنس مونث و جایگاه نرهای دیگر از نظر جذابیتشان برای جفت‌گیری کردن با ماده‌ها، حساسیت نشان می‌دهند. نشان داده شده که دستگاه تناسلی جنس نر در بعضی گونه‌ها، هماهنگ با شرایط تحمیلی محیطی از نظر میزان رقابت اسپرمی، رشد می‌یابد. یک مورد از آن، افزایش معنادار در اندازه بیضه بعد از فقط ۱۰ نسل از زاد و ولد در گونه‌ای از حشره‌ها<sup>۱</sup> در صورتی که با محیط‌های همراه با سطوح بالای رقابت اسپرمی مواجه داده شوند، است (هوسکن و وارد، ۲۰۰۱؛ به نقل از شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵).

یک ماده، همچنین می‌تواند زمانی که اسپرم درون بدن اوست، نسبت به لقاح تخمک‌ش با هر کدام از اسپرم‌ها، اعمال سلیقه کند (ریتز، ۱۹۹۷). پرنده حشره‌خوار سیاه، بعد از بارورشدن تخمک‌هایش، در مقابل نزدیک آمدن‌های نرها مقاومت می‌کند. مرغ<sup>۲</sup> وحشی ماده، بطور فعالی، اسپرم‌های متعلق به نرهای با رتبه پایین را پس می‌زند (پیزاری و برکهد، ۲۰۰۰؛ به نقل از شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵). از آنجایی که جفت‌گیری میان خویشاوندان نزدیک، ممکن است باعث کاهش تناسب ژنتیکی زاده‌ها شود، این فرضیه معقول است که ماده‌ها، نسبت به اسپرمی که نهایتاً اجازه می‌دهند تخمک آنها را باردار سازد، نظارت‌هایی را اعمال می‌کنند. به عنوان تاییدی بر این فرضیه، اولسون و همکارانش (۱۹۹۶؛ به نقل از کارترایت، ۲۰۰۰)، دریافتند که زمانی که نرها از نظر ژنتیکی به ماده‌ها شبیه باشند، احتمال تولید فرزند از این وصلت، کاهش می‌یابد (برای مروری در مورد انطباق‌های زیستی و روانشناختی دو جنس در زمینه رقابت اسپرمی رک به شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵؛ شاکلفورد و گوتز، ۲۰۰۷).

---

<sup>۱</sup> - Yellow dung flies

<sup>۲</sup> - Fowl

## فصل پنجم: بکارگیری و بحث در یافته‌ها و تحلیل - های روانشناسی جنسی - تکاملی

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- بکارگیری یافته‌ها و نظریات روانشناسی جنسی - تکاملی
- لیبرالیسم جنسی و تبعات جنسی، اجتماعی و فرهنگی آن
- اصل تبادل جنسی و تعامل آن با آزادی جنسی در یک جامعه
- اصل کنترل یک‌سویه - دوسویه و تنظیم رفتارهای جنسی در اجتماع

## هدف نهایی علم؛ دانش‌اندوزی یا دانش‌ورزی؟

«آموختن، سفری است از دانستن تا عمل کردن» (منبع؟).

«اندیشه داشتن؟ باشد، از آن، به سروری می‌رسم! اما اندیشه‌ورزیدن را، خوش دارم فراموش کنم!».  
«تنها با دست نمی‌نویسم: پا نیز، همواره، همراهی نویسنده را می‌خواهد. استوار، آزاد و دلیر می‌دود، گاهی بر دشت، گاهی بر کاغذ» (نیچه).

«علم، همچون آب روان و یا خون در بدن، در صورتی مفید و نافع است که در جریان باشد و به بخش‌ها و طبقات گوناگون اجتماعی برسد» (نیلی‌پور<sup>۱</sup>، ۱۳۸۸).

کتابهای روش تحقیق، پر هستند از جملاتی که مهمترین مرحله پژوهش را به ما معرفی می‌کنند. اما مهمترین مرحله پژوهش، نه مرحله ارائه فرضیه است، نه هنگام طرح‌ریزی روش پژوهش و نه هنگام جمع‌آوری یا گزارش داده‌ها. مهمترین مرحله هر پژوهش، بکارگیری نتایج آن در قالب عمل است. آیا واقعاً بدون کاربری عملی نتایج و یافته‌های پژوهشی، می‌توان هیچ‌گونه سود و فایده‌ای برای یک علم قائل شد. مهمترین مرحله پژوهش، هنگامه‌های دانش‌ورزی و بکارگیری دانش است. ما پژوهش می‌کنیم تا به زندگی بهتر ما کمک کند و نه اینکه پژوهش کنیم تا فقط فعالیت علمی کرده باشیم. بسیاری از تالیفاتی که در حوزه روانشناسی تکاملی و از جمله روانشناسی جنسی - تکاملی نوشته می‌شوند، سعی در نتیجه‌گیری و بکارگیری داده‌ها در متن مسائل فردی و اجتماعی ندارند. علل متعددی برای این مسئله وجود دارد. بعضی از مولفین به این روش، سعی در فرار از قضاوت‌هایی دارند که بعداً ممکن است به علت نتیجه‌گیری‌هایی که آنها در کتاب خود کرده‌اند، گریبانگیرشان شود. بعضی دیگر از مولفین، حاضر یا قادر به بررسی نظریات و ایدئولوژیهای بسیار متعددی که نقد هر یک از آنها، انرژی و زمان بر است نیستند. تعدادی دیگر نیز، به این می‌اندیشند که نتیجه‌گیریها یا تلویحات کاربردی را باید به عهده خود خواننده گذاشت یا اینکه خواننده خود از پس تحلیل‌های مورد نیاز برای رسیدن به تلویحات منتج از یک سری از یافته‌ها بر می‌آید. بعضی از مولفینی هم که نمی‌خواهند برخلاف خط‌مشی‌های رایج اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حرفی بزنند، از مطرح کردن تلویحاتی که ممکن است احساس شود با این خط‌مشی‌های کل در تضادند، اجتناب می‌کنند.

به نظر می‌رسد نکته‌ای که بوسیله این نوع برخوردها، در کاربردی کردن داده‌ها مورد غفلت واقع می‌شود این است که، هدف نهایی از جمع‌آوری دانش، دانش‌ورزی است و نه صرفاً دانش‌اندوزی. البته بعضی از نویسندگان (و بصورت کاملاً بجا هم) ادعا می‌کنند که عدم بحث در مورد کاربردی کردن یافته‌ها یا بررسی

<sup>۱</sup> - مهدی نیلی‌پور. آسیب‌شناسی دانش و دانشمندان. اصفهان: نشر مرغ سلیمان، ۱۳۸۰.

تلویحات اجتماعی آنها، به این معنی نیست که مولف قصد دانش‌ورزی در رابطه با یافته‌ها و نظریاتی را که مطرح کرده، ندارد. آنها اعتقاد دارند که دانش‌ورزی فقط به وسیله بحث در داده‌ها حاصل نشده و در بسیاری از مواقع، حتی خوانندگان غیرمتخصص هم از تلویحات کلی یافته‌های پژوهشی و اقداماتی که متعاقب آگاهی از این یافته‌ها باید صورت گیرد، آگاه هستند. اما مسئله اینجا است که هر چند که نظر و عقیده، مقدمه عمل و اقدام هستند ولی دانش‌ورزی، بعضی وقتها بیشتر بوسیله حرکت و نه فقط حرف، رقم زده می‌شود. برداشت از واقعیت فوق بوسیله بعضی از مولفین که خود را فقط دانشمند علوم طبیعی و رفتاری می‌دانند این است که، تبدیل شدن اندیشه‌ها به حرکت، کار فعالان اجتماعی مانند سیاستمداران، حقوق‌دانان، کارگزاران اجتماعی و فرهنگی و جامعه‌شناسان است. این درحالی‌است که متأسفانه یک شکاف بزرگ بین محققین، اندیشه‌ورزان و نظریه‌پردازان با کارگزاران عملی جامعه وجود دارد. محققین و نظریه‌پردازانی که «می‌دانند» غالباً همانهایی نیستند که «می‌توانند» (درم‌داران عالم را کرم نیست / کرم‌داران عالم را درم نیست - سعدی). این شکاف بین دانستن و توانستن، منجر به مشکلات و تاخیرات اساسی در عملی‌شدن و بکارگیری داده‌ها و یافته‌های علوم در جامعه، می‌شود. در واقع این خود می‌تواند یکی از اساسی‌ترین علل عدم تفاهم در بین افراد مشغول در بخشهای مختلف اجتماع، باشد. دانشمندان معمولاً از این واقعیت که سیاستمداران و سایر کارگزاران اجتماعی و فرهنگی، از یافته‌های علوم به اندازه کافی مطلع نبوده و دانش آنها حداکثر به دانستن تئوریهای قدیمی جامعه‌شناسی و علم سیاست محدود می‌شود، گله دارند. سیاستمداران نیز دانشمندان را به زیاده‌روی و عجله در میل به بکارگیری یافته‌های پژوهشی در قالب چارچوب‌ها و قانونمندیهای اجتماعی متهم می‌کنند. آنها این انتقاد را به دانشمندان وارد می‌کنند که چطور می‌توان به عملی‌کردن یافته‌ها و نظریات برتافته از علوم رفتاری و اجتماعی اندیشید، درحالی‌که خود دانشمندان هم در مورد بایدها و نبایدهایی که از این یافته‌ها استنباط می‌شوند، اتفاق نظر کلی ندارند. علاوه بر این، بعضی از سیاستمداران هم مدعی هستند که کاربردی‌کردن یافته‌های علمی به معنای نخبه‌گرایی و روشن‌فکرسالاری بوده که با روح دموکراسی اجتماعی و حق تصمیم‌گیری مردم درباره خود و سرنوشتشان، هماهنگی ندارد. تمام این مشکلات گفته شده، متعلق به جوامعی است که در آنها، قصد، تمایل و اراده برای عملی‌کردن علم، وجود دارد. در مورد کشورها و جوامعی که هنوز بر مبنای نظریات صرفاً ایدئولوژیکی و بررسی نشده به پیش می‌روند، شرایط برای کاربردی‌شدن علم، به مراتب دشوارتر هم هست. در این بین، آنهایی که بیش از همه آسیب می‌بینند، توده‌های مردم هستند. آنها قربانی عدم اتفاق نظر مسئولان و نخبگانی می‌شوند که آن به ظاهر نخبگان نیز، تحت کنترل مکانیسم‌هایی روانشناختی هستند که همه چیز و حتی سیاستهای کلی و خُرد جامعه را با معادلات شخصی آنها از درست و نادرست یا خوب و بد، به هم می‌آمیزند.

روانشناسی تکاملی به عنوان یک علم، فقط به مطالعه رفتار پرداخته و یافته‌های خود را ارائه می‌کند و همانطور که سایر علوم تجربی، از قضاوت و ارزش‌گذاری بر مبنای یافته‌های خود اجتناب می‌کنند، این علم

نیز به همین سبک عمل می‌کند. اما چه بخواهیم و چه نخواهیم، یافته‌های هر رشته علمی، چه بصورت آشکار و چه بصورت پنهان، تلویحات و نتایج مهمی را در دل خود دارند که پرداختن به آنها، اجتناب‌ناپذیر است. تلویحات و نتایج کاربردی پژوهشهای روانشناسی تکاملی، در چندین سطح قابل استفاده هستند. سیاستهای اجتماعی و قانونی کلی و سبک‌های فردی زندگی افراد، از جمله اصلی‌ترین سطوح هستند. در اینجا نیز، یافته‌های روانشناسی تکاملی در حیطه رفتارهای جنسی، برداشتها و تلویحات مهمی را بخصوص برای محققین علوم رفتاری و اجتماعی، سیاستمداران، حقوق‌دانان و علاقمندان به فلسفه اخلاق، در بر دارد. کاربردی‌شدن نتایج یافته‌های روانشناسی تکاملی در حیطه رفتارهای جنسی، از جمله مواردی است که تاثیرات زیاد و مهمی در بهبود وضعیت جوامع انسانی دارد. در این کتاب، مولف سعی کرده تا نگرشی نسبتاً یکپارچه‌نگر را در پیش بگیرد. به این معنی که هر چند قضاوت در مورد نحوه کاربرد یافته‌های ذکر شده را تا حدی و در مورد بعضی از جنبه‌ها به عهده خود خواننده گذاشته‌ایم اما در عین حال، از طرح بخشهای عمده در این زمینه نیز اجتناب نکرده‌ایم.

کاربردی‌کردن یافته‌ها و نظریات یک علم، نقطه‌ای حساس در فرایند عملی‌سازی علوم بوده و حساسیت‌های خود را دارد. این تبدیل سازی علم به عمل، همراه با بی‌شمار بحثهایی است که بین افراد مختلف در می‌گیرد و همچنین همراه با انتقادهای متعدد طرفداران رویکردهای مختلف از همدیگر است. این یک فرایند طبیعی در رشد علمی و عقلی بشر بوده و نباید منفی تلقی شود. اما آنچه که در این بین مهم است توانایی تحمل تفکرات مخالف و دیدگاههای رقیب است. این خود نیازمند داشتن ذهنی باز، کنار گذاشتن تعصبات و اتخاذ رویکردی واقع‌گرایانه به مسائل است. شاید صحبت از این خصوصیات را زیاد شنیده باشید و شاید شما هم به این نتیجه رسیده باشید که بجز از طریق تلاشهای زیاد، مصرانه و عملی، رسیدن به آنها واقعاً شعار باشد. ما باید بار معنایی کلمات را درک کنیم و در استفاده از آنها، حسّت لازم را به خرج دهیم. تاریخ انسان پر است از زاهدانی که دیگران را به زهد تشویق کردند درحالیکه خود طماع‌ترین و دنیاپرست‌ترین افراد بودند. پر از فیلسوفانی که مردم را به نوشیدن شربت حکمت و خرد دعوت می‌کردند درحالیکه خودشان از گنجینه دانش خود، بهره‌ای عملی نبرده بودند. رسیدن به ذهنی باز و بدون تعصب، نیازمند شناخت موانع، محدودیتها و بنیادهای تفکری از پیش موجود ذهن دارد. ما ابتدا باید نحوه کار کردن ذهن را بشناسیم تا بتوانیم به نحوه استدلال کردن آن نیز پی ببریم. مولف سعی کرده تا در فصل آخر این کتاب، به تعدادی از دلایل و علل پذیرش یا مقاومت نسبت به یافته‌های علمی و از جمله یافته‌های روانشناسی تکاملی بپردازد. بنا به عللی، ترجیح داده شد که این فصل در آخر کتاب قرار گیرد، درغیراینصورت، این فصل قبل از فصل حاضر قرار داده می‌شد (یکی از علت‌های این چیدمان این بود که برای فهمیدن بعضی از نکات این فصل نیاز به دانستن مطالب فصول بخش دوم کتاب بود). دانستن بندهای ذهن به ما کمک می‌کند تا بتوانیم از دست آنها خلاص شویم. درغیراینصورت نمی‌توانیم به صحت فرایند اندیشه‌ورزیمان، اعتماد کنیم. به همین

دلیل، شدیداً و بطور جدی اعتقاد دارم که دانستن درباره علل ناهشیار و هشیار پذیرفتن یا مقاومت ورزی، موافقت یا مخالفت کردن و به چالش کشیدن یا تاییدکردن یافته‌های علوم، حقایق و عقاید، به ما کمک می‌کند تا با احتمال بیشتری به حقیقت و آنچه که درست یا نادرست است، برسیم. از این رو، توصیه می‌کنم که با خواندن عناوین مباحث مطرح شده در فصل آخر و پیمایش احساسات شهودی خود، به میزان نیاز خود برای مطالعه در مورد مباحث گفته شده پی ببرید. چنانچه احساس نیاز می‌کنید، ابتدا فصل آخر را خوانده و سپس به مطالعه این فصل بپردازید. پیشنهاد نویسنده، دو بار خواندن فصل آخر است، یکی قبل از فصل فعلی و یکی هم هنگام تمام کردن کتاب.

### حق داشتن آگاهی و حقوق شهروندی در جامعه مدرن

«آزادی بیان، نه فقط برای فریاد زدن بر سر بیداد و بیدادگر است... بلکه مهم‌تر از آنها، برای دانستن دانسته‌های دیگران و در میان نهادن دانسته‌های خود با دیگران است...» (سروش، ۱۳۸۴؛ اخلاق خدایان).

«دانشمند، اساساً و ناخواسته نماینده اندیشه دمکراتیک است» (نیچه).

«در دنیای کنونی، بقا دیگر فقط از طریق چنگ و دندان انداختن، شدنی نیست. اکنون زمان آن رسیده که باید بدانیم تا بتوانیم بمانیم و اگر نیاموزیم دیر یا زود می‌سوزیم».

«نازک‌ترین کتاب دنیا: آنچه که مردان درباره زنان می‌دانند!».

جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان، آگاه شدن افراد از مسائل اولیه و اساسی زندگی را جزو حقوقی می‌دانند که هر حکومت یا نهاد مسئولی باید به شهروندان خود ارائه کند. اساسی بودن این حقوق، همانند اساسی بودن حقوق زیستی و اجتماعی اولیه مانند حق داشتن سرپناه، تغذیه و آموزشهای اولیه است. بر طبق قانون آزادی در کسب اطلاعات<sup>۱</sup>، تلاش در جهت کسب و انتشار اطلاعات و دانش‌های عمومی، آزاد و جزو حقوق فردی هر فرد در جامعه تلقی می‌شود. در واقع، یک دیدگاه، حکومتها را موظف به آموزش شهروندان خود در مورد این مسائل می‌داند. موظف‌بودن، فراتر از اجازه‌دادن است. در این حالت، دولتها چنین مواردی را باید جزو وظایف خود قلمداد کرده و ناتوانی یا عدم کوشایی آنها در انجام آنها را، می‌توان به حساب ضعف اساسی، غرض‌ورزی یا اشکال در ساختار مدیریتی آنها دانست. نتایج پژوهش‌های علمی در مورد رفتارهای جنسی انسان را هم، می‌توان یکی از حوزه‌های مهمی دانست که هر کس حق کسب آگاهی در مورد آنها را دارد. نیمی از هر جامعه را جنس مقابل تشکیل داده و ارتباطات ما با جنس مقابل ما، یکی از اثرگذارترین

<sup>1</sup>- Freedom of Information



عوامل بر همه جنبه‌های زندگی ما از کیفیت زندگی گرفته تا سلامت روان، جسم و رفاه اقتصادی ما، است. این افزایش آگاهی عمومی افراد از خصایص و ویژگیهای جنس مقابل، نه تنها می‌تواند موجب افزایش درک دو جنس از همدیگر شود بلکه صرفاً ارائه دانش، تجهیز هر یک از دو جنس به مهارتهای لازم برای تعامل موفق با جنس مقابل را افزایش می‌دهد.

آگاهی عمومی زنان از رفتارهای جنسی مردان، نیازهای آنها، استراتژیهای جنسی آنها و حتی توانایی طبقه‌بندی آنها، بیشتر از مردان است. پژوهشها نشان می‌دهند که زنان، بهتر می‌توانند تمایل مردان به ارتباط جنسی بدون تعهد را از طریق مشاهده ظاهر و زبان بدنی مردان، مورد سنجش قرار دهند. مردان در سنجش این مسئله ضعیف‌تر عمل می‌کنند. زنان حتی در سنجش میزان تمایل به ارتباط جنسی بدون تعهد سایر زنان نیز، موفق‌تر عمل می‌کنند. این مسئله، علل متعددی دارد. اول اینکه، تفاوت دو جنس در سرمایه‌گذاری والدینی و سایر چالشهای مربوط به تناسب‌افزایی باعث شده تا در بعضی از جنبه‌های رفتار جنسی، شاهد تحول انطباق‌های بیشتر و دقیق‌تر در زنان باشیم. دوم اینکه، مسائل جنسی زنان، پیچیدگی بیشتری نشان می‌دهد درحالیکه مسائل جنسی مردان، صریح‌تر، عینی‌تر و آشکارتر است. به همین خاطر، شناخت زنان از مردان، آسانتر صورت می‌گیرد تا بالعکس آن. سوم اینکه به دلیل وجود نقشهای سنتی در جامعه، مردان زمان بیشتری را به فعالیتها و کار اختصاص می‌دهند. این مسئله وقت کمتری را برای آنها به منظور مطالعه، تحقیق و گفتگو با سایر همجنسان در مورد خصایص جنس مقابل باقی می‌گذارد، درحالیکه زنان، وقت بیشتری برای این مسائل دارند. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که مردان، نقاط ضعف و آسیب‌پذیریهای خاصی برای پذیرش آگاهی‌های کسب‌شده در مورد رفتارهای جنسی زنان، دارند.

در اولین بخش، به بحث در مورد یک مسئله مهم مطرح شده در فصول قبل یعنی آن دسته از خیانت‌های زناشویی که مرتبط با تناسب افراد هستند، می‌پردازیم. تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان که همگام با چرخه قاعدگی یا مرتبط با بافتار رابطه هستند، یکی از تعارضات اساسی دو جنس، به شمار می‌روند. زنان ممکن است بعد از ازدواج یا در حین ارتباط تعهدآمیز با یک مرد یا در مراحل مختلف چرخه قاعدگی و بخصوص در اواسط آن، اقدام به رابطه با مرد یا مردانی دیگر کنند. از نظر تناسب تولیدمثلی و سرمایه‌گذاری، این پخش علاقه، می‌تواند برای یک مرد بسیار گران تمام شود. به همین علت، می‌بینیم که در سرتاسر جهان، واکنش مردان نسبت به خیانت‌های زناشویی همسرانشان، شدید و احتمالاً همراه با خشونت است. بحث در مورد علل خیانت جنسی و زناشویی، یکی از مباحث مهم در روانشناسی جنسی است.

### او یا من؛ مسئول کیست؟

عده‌ای معتقدند که گفتن این حقیقت که بخشی از ریشه‌های تمایلات زنان به روابط خارج از چارچوب را تمایل به اخذ ژنهای تناسب افزا به منظور افزایش موفقیت تولیدمثلی از طریق زادآوری فرزندان با تناسب بالاتر می‌سازد، می‌تواند باعث شود تا زنانی که اقدام به چنین روابطی می‌کنند، تمایلات زنان خواهانه خود را با این ادعا که این تمایلات به علت نقصی در همسرانشان است، توجیه کنند. آنها نگرانند که ممکن است بعضی از افراد موافق با روابط زناشویی خارج از چارچوب، از این مطلب سوء استفاده کرده و بگویند که زنان اقدام کننده به چنین روابطی، صرفاً به دنبال ژنهای متناسب‌تر بوده و اینکه آنها به علت نارضایتی در رسیدن به میزان مناسب تناسب در همسران خود، به دنبال روابط خارج از چارچوب می‌روند.

برای رفع چنین بهانه‌تراشی‌هایی که ممکن است برای روابط خارج از چارچوب زناشویی در زنان مطرح شوند، چندین جواب را می‌توان ارائه داد. اول اینکه، بین جذابیت جسمانی با تناسب تکاملی بالاتر (سلامتی و تولیدمثل موفق)، نه فقط در مردان، بلکه در زنان نیز ارتباط یافت شده است. در حقیقت، ارتباط بین جذابیت جسمانی و تناسب، در زنان بیشتر از مردان بوده است، بطوریکه بعضی از محققین (رک به ویدن و سابینی، ۲۰۰۵) معتقد شده‌اند که جذابیت جسمانی در زنان است که می‌تواند حاکی از باروری موفق‌تر و سلامتی قابل توارث بیشتر باشد و در مردان این ارتباط، چندان چشمگیر نیست.

نکته دوم اینکه آیا می‌توان تمایلات تنوع‌طلبانه جنسی در مردان یا خیانت آنها را هم با این ادعا که این مشکل مردان نیست و آنها فقط به دنبال زنان بارورتر، سالم‌تر و متنوع‌تر هستند، توجیه کرد؟ مکرر نشان داده شده که بین نسبت کمر به باسن یک زن و نیمرخ هورمونی و همچنین میزان زایمان موفق او، ارتباط و همبستگی وجود دارد. حال، آیا می‌توانیم دلیل یک مرد برای خیانت زناشویی‌اش که اذعان می‌کند او فقط به دنبال نشانه‌های جسمی حاکی از باروری بالاتر بوده و این مکانیسم سرشتی، بطور ارادی بوسیله او انتخاب نشده است را بپذیریم؟ آیا پذیرفتن این تبیینات و توجیهات، باعث نمی‌شوند که هر مردی بتواند رفتارهای خیانت خود را توجیه کند؟

پاسخ بعدی اینست که، حتی اگر بین مردان، از نظر قابلیت‌های ژنتیکی آنها، تفاوت وجود داشته باشد، این مسئله باز هم دلیلی بر قبول پذیرش خیانت یک زن نیست. اگر آن زن مذکور، تمایلی به جمع‌آوری اسپرم‌های حاوی ژنهای متناسب‌تر دارد، پس می‌بایست به دنبال ازدواج با چنین مردانی باشد. اما مشکل بسیاری از زنانی که خیانت‌هایشان، وابسته به پویایی‌های تمایل به انتخاب ژنهای متناسب‌تر است، اینست که این زنان، اساساً و از همان ابتدا، در بدست آوردن چنین شوهرانی مشکل داشته‌اند. به عبارت دیگر، مردان جذاب از نظر جسمی که از نظر سایر شرایط نیز برای ازدواج مناسب باشند، از همان اول در لیست کاندیداهای حاضر به ازدواج با این زنان حضور نداشته‌اند چرا که در غیر اینصورت، این زنان مطمئناً با چنین مردانی ازدواج می‌کردند. بدین نحو، کمبود را باید به خود زن نسبت داد و نه به همسرش. همانطور که در

فصل قبل گفتیم، خیانت‌های جنسی مرتبط با انتخاب ژنهای متناسب تر، که در جنس مونث سایر گونه‌ها و از جمله پرندگان هم روی می‌دهد عموماً بوسیله آن دسته از ماده‌هایی صورت می‌گیرد که خودشان از نظر تناسب در وضعیت پایینی بوده و نتیجتاً نتوانسته بودند نرهای دارای تناسب بالا را جفت درازمدت خود کنند. در انسان نیز، شواهد متعددی گویای ارتباط بین تناسب پایین‌تر در زنانی است که اقدام به خیانت جنسی می‌کنند (از جمله پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶؛ فینبرگ و همکاران، ۲۰۰۶؛ جانستون و همکاران، ۲۰۰۱؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۵؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). برای پیدا کردن مسئول نهایی خیانت‌های زناشویی مرتبط با پویای‌های تکاملی در زنان، می‌توان هر یک از دو جنس را به نحوی سپر بلا قرار داد. اما به نظر می‌رسد که این گونه اظهار نظرها، بیشتر «توپ را در میدان حریف انداختن» است. آنچه که در اینجا واضح است، پذیرفتن این حقیقت است که اینکه زنان، عده‌ای از مردان را به عنوان کارگران زندگی‌شان انتخاب کرده و عده‌ای دیگر را به عنوان معشوقه یا پدران فرزندان‌شان، نه عادلانه، نه اخلاقی و نه منطقی است.

نکته چهارم در جواب به این مطلب این است که حتی در صورت وجود تفاوت‌های قابل توارث و ژنتیکی در مردان، باید به این نکته توجه کنیم که این تفاوتها در نهایت به شکل یک طیف تناسب در خواهند آمد که هر مردی در جایی از این طیف قرار می‌گیرد. بدیهی است که بالای هر بالاتری، باز هم بالاتری وجود دارد. چنانچه هر زنی بخواهد به دنبال مردی با تناسب قابل توارث بالاتر از شوهرش باشد، آنگاه شاهد جامعه‌ای خواهیم بود که در آن همه زنان به دنبال مردی به غیر از همسرانشان هستند. در چنین جامعه‌ای، ازدواج و خانواده اساساً بی‌معناست. ضمن اینکه چنین فرایندی، برای مردان نیز قابل تصور است. اینکه هر مردی به بهانه میل به یافتن تناسب و باروری بالاتر، دنبال زنان دیگر باشد.

نکته پنجم اینست که خیانت جنسی به معنای رفتارهای مربوط به خیانت زناشویی، در زنانی روی می‌دهد که متاهل باشند. به عبارت دیگر، از رفتارهای جنسی زنان مجرد و بدون شوهر، حتی در صورت ولنگارانه بودن، نمی‌توان به عنوان خیانت یاد کرد زیرا این زنان در هر حال نسبت به هیچ مرد خاصی، تعهد ندارند (هر چند نسبت به جامعه و خودشان تعهد دارند). مشکلات موجود در رابطه با استراتژی جنسی دوگانه یا مختلط، این است که زنانی که اقدام به خیانت می‌کنند، این کار را در پناه داشتن شوهر یا شریکی که شرایط اقتصادی، روانشناختی، رفاهی و اجتماعی مناسبی را برای آنها فراهم کرده است می‌کنند. از نظر تکاملی، داشتن هوسهای تند و تیز در زمانی که مردی وجود ندارد تا یک پناهگاه اقتصادی-اجتماعی امن برای یک زن فراهم کند، غیرانطباقی است. این به نفع یک زن است که از حاملگی بدون سرپرست که کاملاً در تضاد با منافع تولیدمثل موفق او و سرمایه‌گذاری والدینی است، صرف‌نظر کند. همانطور که گفتیم، چنین مکانیسم‌هایی، چرایی جذابیت رابطه با مردی دیگر را، بخصوص و در صورتی که بعد از متاهل شدن یک زن صورت بگیرد، تبیین می‌کنند. با این وصف، عمل بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه را، می‌توان در تضاد کامل با حقوق اولیه و انسانی هر مردی تلقی کرد. این مسئله، در ذات خود بی‌عدالتی را به همراه دارد. چنانچه زنی

نمی‌خواهد تمایلات خود برای جمع‌آوری بذره‌های موجود در بدن مردان جذاب را کنترل کند، البته که می‌تواند این کار را در چارچوب زندگی مجردی انجام داده یا وارد رابطه قانونی با یک مرد مشخص، نشود. زنان نیز، باید بتوانند تنوع‌طلبی جنسی خود را، در صورتیکه خود می‌خواهند، ارضا کنند. اما، این ارضا باید در چارچوب یک سری شرایط معین و مشخص و بدون صدمه زدن به سایر اعضای جامعه و از جمله همسران آنها باشند. یک راه‌حل دارای این شرایط، ازدواج‌های مکرر با مردان دلخواه ولی در هر زمان فقط با یک شریک رابطه داشتن، است. مطمئناً حتی در سخت‌گیرانه‌ترین و محافظه‌کارانه‌ترین جوامع هم، در پیش گرفتن این سبک‌های جنسی، نسبت به خیانت در زندگی زناشویی، با مخالفت کمتری مواجه خواهد شد. اما مشکل در روشی است که این زنان تمایل دارند از طریق آن، تنوع‌طلبی خود را به منصفه ظهور برسانند. زنانی که اقدام به تنوع‌طلبی و هوس‌رانی جنسی می‌کنند، این تمایلات را در چارچوب زندگی مشترک خود و بعد از اینکه همسرانی دائمی اختیار کردند هم، بروز می‌دهند. درحالیکه، همین زنان، ممکن است در دوران مجردی، دخترانی به ظاهر پاکدامن و خویش‌ن‌دار باشند که میل کمی به رابطه با مردان داشته یا اصلاً میلی به ارتباط جنسی بدون تعهد ندارند. آنها به دنبال کم‌هزینه‌ترین و پرمفعت‌ترین روشها برای ارضای هوسهای خود می‌گردند. این گروه از زنان، چون می‌دانند که مردان جذاب، مدت زیادی برای آنها نمانده و یا حاضر به تقبل هزینه‌های مادی و غیرمادی زندگی آنها نمی‌شوند، تنها راه توأم با بیشترین ضریب اطمینان را، ازدواج کردن با یک مرد حاضر و قادر به تأمین شرایط مادی و اجتماعی و در عین حال، برقراری روابط جنسی با مردان دیگر می‌دانند. این مشخص می‌کند که مسئله، بیشتر از اینکه به موانع دشوار جامعه بر سر ارضای غرایز تنوع‌طلبانه جنسی زنان و رنج آنها از این موانع برگردد، به چارچوبی برمی‌گردد که عده‌ای از زنان می‌خواهند در قالب آن، این دسته از غرایز خود را ارضا کنند.

### تعارضات دو جنس و راهکارهای پیش‌رو

برای حل مسائل، دشواریها، مشکلات و تعارضات جنسی در جامعه در سطح کلان، راهکارها و ایدئولوژی‌های متعددی از طرف بسیاری از مکاتب فکری و جامعه‌شناختی داده شده است. طیف این راهکارها و ایدئولوژی‌ها، از محافظه‌کاری شدید تا آزادگرایی جنسی کامل، قرار دارد. راهکارهای مکاتب مختلف، یا رسماً و آشکارا بوسیله اعلامیه‌های آن مکتب خاص اعلام می‌گردند (مانند کمونیست) یا اینکه بطور تلویحی و غیررسمی از یک مکتب یا مکاتب خاص، منتج می‌شوند. در اینجا، ما قصد مرور همه راهکارهای ارائه شده بوسیله مکاتب متعدد جامعه‌شناختی، سیاسی و فرهنگی را نداریم. در واقع مطرح کردن خطوط فکری و عقاید بسیاری از این مکاتب نیز، بیهوده است. مشکل مشترک در مورد بسیاری از این ایدئولوژیها، این است که بسیاری از راهکارهایی که بوسیله آنها ارائه شده یا می‌شوند، برای همه اعضای هر دو جنس قابل پذیرش نیستند چرا که هر یک از آنها، عمدتاً با علایق و خواسته‌های یک جنس یا بخشی از

اعضای یک یا دو جنس هماهنگی داشته و نمی‌توانند علایق همه اعضای هر دو جنس را برآورده سازند. تکامل، دو جنس را در شرایطی قرار داده که قابل قبول بودن و غیرقابل قبول بودن را به شیوه‌ای خاص درک می‌کنند. از این جهت، بسیاری از راهکارهای ارائه شده بوسیله مکاتب مختلف، اساساً با اصول اولیه روان‌انسان، سازگار نیستند. در اینجا، ما در ابتدا به تعدادی از همین راهکارهای ارائه شده بوسیله افراد یا اصناف می‌پردازیم. همانطور که خواهیم دید بعضی از این نظرات، ضعیف‌تر و حتی در بعضی از موارد، مضحک‌تر از آن هستند که بتوانند مسائل و مشکلاتی که در ارتباط با موضوعات مهمی همچون ارضای نیازهای جنسی در جامعه مطرح می‌شوند را حل کنند. با وجود این، مطرح کردن بعضی از این راهکارها از این نظر که بدانید در مورد بعضی از معضلات جنسی، چه نظرانی ارائه شده و سطح بعضی از آنها چقدر پایین است، خالی از لطف نیست. بعضی از این نظرات، برای ما آشکار می‌کنند که احساس استیلا و درماندگی در مورد مسائل و تعارضات جنسی در جامعه، تا چه حد بر ذهن بعضی از حتی متخصصین و مولفین هم غلبه یافته، به نحوی که به هر راهکاری را که به ذهنشان بیاید، بیان می‌کنند. سپس به یکی از رایج‌ترین و معروف‌ترین نظام‌های جامعه‌شناختی که داعیه حل تعارضات و مشکلات مربوط به مسائل جنسی را دارد یعنی لیبرالیسم جنسی، می‌پردازیم.

یکی از مشکلات و تعارضات مهم و مطرح شده در مورد ارضای نیاز جنسی مردان، استراتژی جنسی دوگانه در زنان است. تناقضات رفتاری و ترجیحی زنان در انتخاب همسر و شریک جنسی، از جمله مباحث داغ علمی و فرهنگی بوده است. همانطور که می‌دانیم، استراتژی جنسی دوگانه باعث می‌شود تا گروهی محدود از مردان یعنی مردان گروه الف به کامروایی‌های جنسی در چارچوب روابط کوتاه‌مدت برسند، درحالی‌که برای مردان گروه ب چیزی که باقی می‌ماند، ارضاء در قالب روابط درازمدت است. از آنجایی که روابط کوتاه‌مدت و درازمدت از نظر میزان تعهدات اقتصادی، روانشناختی و اجتماعی که برای یک مرد ایجاد می‌کنند بسیار متفاوت هستند، تمایز زنان در انتخاب شریک برای روابط کوتاه‌مدت، به میزان زیادی به زیان مردان گروه ب تمام می‌شود. علاوه بر این، به دلیل خاصیت انطباقی روابط جنسی متعدد با زنان مختلف برای مردان، علاقه آنها به روابط کوتاه‌مدت و متعدد، بسیار بیشتر از علاقه آنان به روابط درازمدت است که همین مطلب، منجر به افزایش احساس ناکامی در مردان گروه ب می‌شود. ناکامی وقتی باز هم بیشتر می‌شود که استراتژی جنسی دوگانه زنان، خود را در زمان تاهل نشان می‌دهد. در این حالت، این تنها امید مردان گروه ب هم، به ناامیدی و ناکامی می‌گراید. همانطور که در فصل قبل دیدیم، اتفاقاً تاهل، یکی از ماشه‌چکان‌های اصلی بروز استراتژی جنسی مختلط در زنان است به نحوی که اکثریت پژوهش‌ها، نوسانات وابسته به چرخه قاعدگی را فقط در زنان متاهل و نه مجرد گزارش می‌دادند. وجود آزادیهای بی حد و مرز و نگرشهای سهل-گیرانه نسبت به روابط جنسی پیش از ازدواج نیز، می‌تواند به آبیاری هر چه بیشتر استراتژی جنسی مختلط در

زنان بینجامند. این عقیده، بوسیله پژوهشهایی که نشان می دهند تعداد بیشتر شریک جنسی زنان در قبل از ازدواج با احتمال بالاتر خیانت در بعد از ازدواج رابطه دارد، همسو هستند. حال ببینیم که متخصصین و مولفین غربی، در مورد نحوه حل این مشکلات که البته بیشتر، مشکلات مردان گروه ب به شمار می روند، چه نظری دارند.

### هیچ مردی مسئولیت ندارد

یک راهکار اینست که زنان حق داشته باشند با مردان متعدد ارتباط برقرار کنند، اما مسئولیت اقتصادی و اجتماعی آنها به عهده هیچ مرد معینی نباشد. مردان احتمالاً با چنین پیشنهادی مشکلی ندارند (احتمالاً استقبال هم می کنند!). اما این راهکارها در تضاد با روانشناسی و استراتژیهای جنسی زنان است. تامین مناسب اقتصادی، روانی و اجتماعی، از جمله مهمترین نیازهای هر زنی است. از طرف دیگر، روانشناسی زنان و از جمله استراتژی جنسی دوگانه، به گونه ای تحول یافته که رابطه هم وزن، متقارن و بدون تمایز با مردان متعدد را، برای آنها دشوار می کند. عموم زنان نمی توانند در یک زمان واحد، از نظر جنسی، عاطفی و غیره، دو مرد را به یک اندازه دوست داشته و با آنها عادلانه رفتار کنند. ماهیت علاقمندی به جنس مقابل در زنان، به گونه ای است که قطبی شدن در رابطه را اجتناب ناپذیر می کند.

### مردان و مسئولیت پخش شده

یک راهکار دیگر این است که گروهی از مردان، مسئول تامین مالی، حمایتی و توجه ای زنان بوده و در عین حال، زنان بتوانند شرکای جنسی خود را خود انتخاب کنند. به عبارت دیگر، زنان، هم حق انتخاب شوهر و هم حق انتخاب معشوق را از بین مردان اطرافشان داشته باشند. در عین حال، پاداش مردانی که شوهران این زنان هستند، ارضای جنسی توافقی بوسیله همسرانشان باشد. در حقیقت، این راه حل، همان راهکاری است که در طول تکامل بیش از بعضی از سایر راهکارها مورد انتخاب جنس مونث قرار گرفته و با توافق یک طرفه (!) به اجرا درآمده است. این راهکار همان چیزی است که استراتژی جنسی دوگانه برای انجام آن تکامل یافته است. مشکل مربوط به این راهکار اینست که هیچ مردی دوست ندارد نقش همسر را داشته باشد و همگی می خواهند در لباس معشوق، ایفای نقش کنند.

### مردان بتا صبر کنید؛ نه صبر نکنید!

توصیه یک متخصص روانشناسی بالینی (پلوسی، ۲۰۰۹) در یکی از مجلات معروف (مجله روانشناسی روز)<sup>۱</sup> که برای عموم مردم چاپ می شود، به عده ای از مردانی که از او درباره استراتژی جنسی دوگانه سؤال

<sup>۱</sup> - Psychology Today

شده و از او در این باره راهکار می‌خواهند، این است: "... مردانی که احساس می‌کنند، به عنوان شرکای کوتاه‌مدت زنان، جذاب نیستند [مردان گروه ب] بهتر است که صبر کنند، زیرا زنان بالاخره از ارتباطات کوتاه‌مدت متعدد خسته شده و در جستجوی یک همسر درازمدت بر می‌آیند. ... [!]. این توصیه‌های آقای روانشناس که به نظر می‌رسد بیشتر برای آرام نگه داشتن عده‌ای از مردان و جلوگیری از تشویش‌های هر چه بیشتر اجتماعی است، مضحک و حیرت‌آور به نظر می‌رسد. اما حتی رسیدن فصل ازدواج یک زن هم، به این معنی نیست که میل او به روابط کوتاه‌مدت و گذرا، عشرت‌طلبی و تنوع خواهی جنسی، رو به اتمام گذاشته است. ازدواج می‌تواند فقط به این معنی باشد که بعضی از زنانی که تا به حال، فقط استراتژیهای جنسی کوتاه‌مدت را دنبال می‌کرده‌اند، قصد تعویض این استراتژی با استراتژی جدیدتری به نام استراتژی جنسی مختلط را دارند. در کشورهایی مانند آمریکا، فصل ازدواج برای زنان، معمولاً اواخر دهه سوم عمر است و این دوره، آخرین دوره سنی است که یک زن، مناسب‌ترین گزینه‌های در دسترس را برای ازدواج دارد. طبیعی است که در این سنین، زنان به دنبال مردانی مطیع، همسر محور و خانواده‌دوست باشند تا از مجرد نماندن و بی‌پناهی اقتصادی یا اجتماعی، اطمینان حاصل کنند. این، داستان همان حلوای نسبه است که به عده‌ای از مردان، وعده کودکانه خرید شکلات را می‌دهد. آنها باید صبر و تحمل داشته و دندان بر جگر بگذارند. اگر هم در این دنیا، بخت با آنها یار نبود، حتماً در آن دنیا، با حوریان بهشتی از آنها پذیرایی خواهد شد! اما بهشت، برای مردان گروه دیگر، همینجا، آماده و مهیاست.

برخلاف این متخصص، نویسنده دیگری (شارک، ۱۹۹۴)، معتقد است که توصیه به مردان گروه ب، برای اینکه صبر کنند تا زمان ازدواج زنان از راه برسد، همانند این می‌ماند که به آنها بگوییم صبر کنید تا یک مهمانی تمام شود و سپس از ته‌مانده‌های غذای سایرین (مردان گروه الف) خودشان را سیر کنند یا اینکه ته-سیگارهای آنها را بکشند! راهکار نویسندگانی مانند او این است که به این مردان آموزش دهیم تا از نظر رفتاری، هر چه بیشتر به مردان گروه الف شبیه شوند تا آنها هم، زود هنگام به ضیافت دعوت شوند. به عبارتی، مردان دست‌دوم، زنان دست‌دوم نصیبشان می‌شود و اگر مردی می‌خواهد کالای سالم و دست اول داشته باشد پس خودش هم باید دست اول باشد. نویسندگانی که طرفدار این دیدگاه هستند در کشورهای غربی بسیار زیاد بوده و روز به روز نیز بر تعداد کتابهایی که با تفصیل این راهکار را شرح می‌دهند، بیشتر می‌شود. این کتابها که جزو کتابهای آموزش اغواگری<sup>۱</sup> طبقه‌بندی می‌شوند، فروش بسیار زیادی نیز دارند. در واقع، یکی از حوزه‌های داغ تالیف و آموزش مهارتهای ارتباطی برای جذب جنس مقابل در فرهنگ آمریکایی، همین موضوع است. دامنه این بحثها و تبعات اجتماعی آنها، آنقدر گسترده بوده که در کشورهای غربی، گروههایی شکل گرفته‌اند که تحت عنوان «انقلاب مردان خوب<sup>۲</sup>» اقدام به نشر و پخش تفکرات و

<sup>۱</sup>- Seduction Manuals

<sup>۲</sup>- Nice guy revolution.

ایده‌های خود می‌کنند. این گروه‌ها، از طریق برگزاری سمینارهای آموزشی، چاپ کتاب، برگزاری کارگاه‌های آموزشی و برنامه‌های رادیو و تلویزیونی، سعی دارند تا به مردان متعلق به گروه مردان ب بیاموزند که چرا باید رفتارهای خود را تغییر داده و چگونه می‌توانند تغییر کنند تا به مردان متعلق به گروه «خوش‌گذرانهای جذاب» نزدیک شوند. ریشه‌های اعتقادی و منطق این راهکار، متعدد اما به آسانی قابل درک‌اند. تعدادی از آنها، بطور مبالغه‌آمیزی، اعتقاد دارند که اینکه یک مرد از نظر زنان، جزو کدامین گروه (مردان گروه الف یا ب) قرار بگیرد، بیشتر از اینکه به ظاهر و جذابیت جسمانی او مربوط باشد، به رفتارها و جذابیت شخصیتی او مربوط است. به همین دلیل، با برنامه‌های آموزش تغییر رفتار، می‌توان این مردان را از نظر زنان، جذاب‌تر کرد. عده‌ای از آنها هم معتقدند که تا وقتی که زنان یک جامعه، احساس کنند که مردان هر دو گروه را در چنته خود دارد، اوضاع و احوال به همین طریق خواهد بود. آنها معتقدند، به همین دلیل، شاید بد نباشد که برای مدتی هم که شده، زنان، طعم از دست دادن مردان خوب خانواده‌گرا و همسر محور را بچشند. این فقدان شاید کمک کند تا در پیگیری استراتژیهای جنسی خود تجدید نظر کنند. گروهی نیز معتقدند که برای زنان، شاخص‌های جذابیت جنسی - رفتاری مردان گروه الف، همانند جذابیت اثرات یک ماده اعتیادزا برای یک معتاد است. همانطور که یک فرد معتاد، علی‌رغم آگاهی از عوارض منفی مربوط به مواد مخدر، در شرایط عادی نمی‌تواند از اثرات نشئه‌کنندگی و خوشایند یک ماده اعتیادزا صرف‌نظر کرده و مواد را ترک کند، زنان نیز نمی‌توانند از جذابیت بعضی از رفتارها و خصایص شخصیتی مردان الف، چشم‌پوشی کنند. شاید حتی بتوانیم این حالت را نوعی اعتیاد زیستی قلمداد کنیم. این منجر می‌شود تا مردانی که از نظر رفتاری و شخصیتی جذابیت کمتری برای زنان دارند یعنی مردان گروه ب، همیشه نیازمند یادگیری یک سری از مهارتها و رفتارها باشند (در همین راستا، در فصل قبل دیدیم که علی‌رغم اینکه ادراک چهره‌های مردانه‌نماتر بوسیله زنان، از نظر آنان، توأم با ادراک خطر بیشتر است اما با این وجود، آنها چنین چهره‌هایی را ترجیح می‌دهند).

اینکه آیا این راه‌حل، اصلاً تا چه حد عملی است، از جمله سئوالاتی است که جوابهای علمی، مستند و پژوهش شده‌ای در مورد آن وجود ندارد. آیا مردان گروه ب را می‌توانیم به خوبی آموزش دهیم تا به نحوی رفتار کنند که احساسات جنسی زنان را برانگیزند؟ حتی در صورت مثبت بودن جواب فوق، در مورد خصایص ظاهری مانند جذابیت چهره ای و بدنی این مردان چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ تحقیقات نشان می‌دهند که حتی فعالیت‌هایی مانند کم کردن وزن را هم باید یک دشواری بزرگ برای افراد تلقی کرد. هر چند برنامه‌های رژیم غذایی و ورزشی مناسب، توانسته‌اند موفقیت‌هایی را در کاهش وزن عده‌ای از افراد بدست آورند اما اکثریت کسانی که تحت رژیم‌های غذایی برای کاهش وزن قرار می‌گیرند، پس از مدت زمان اندکی، دوباره به وزن اولیه خود بر می‌گردند. نوروپهایی در مغز وجود دارند که مسئول تنظیم وزن بدن از کم به زیاد هستند، به نحوی که در مقابل تلاشهای افراد برای کاهش وزن، مقاومت جدی می‌کنند. حال جای این سؤال است که درحالی‌که نمی‌توانیم در مورد اضافه وزن بسیاری از افراد، کارهای واقعاً موثر و قابل ملاحظه‌ای



انجام دهیم، چطور می‌توانیم سایر خصایص بدنی و چهره‌ای عده‌ای از مردان را تغییر دهیم؟ آیا می‌توانیم پاهای عده‌ای از مردان را به نحوی بکشیم که نسبت پایین‌تر به بالاتنه آنها مورد توجه و دلخواه زنان قرار گیرد؟! میزان عضلانی‌بودن بدن، قد، بو، تقارن و مردانگی‌نمایی چهره‌ای و بسیاری دیگر از سایر صفات بدنی و چهره‌ای از جمله خصایصی هستند که همراهی آنها با یک مرد به اندازه یک عمر خواهد بود. همانطور که پژوهش‌ها نشان می‌دهند این خصایص، به میزان زیادی ژنتیکی بوده و البته ژنها هم، غیرقابل تغییرند. آیا راه-حل نهایی این موضوع، انواع و اقسام جراحی پلاستیک است؟!

حتی در مورد شخصیت و رفتارها هم، تغییر، کار آسانی نیست. هر چند به مدد برنامه‌های آموزشی، آموزش مهارت‌های ارتباطی و رفتاری و مداخلات روانشناختی، تغییر بسیاری از رفتارها امکان‌پذیر است اما آیا این رفتارها شامل رفتارهایی هم می‌شوند که مشاهده آنها برای زنان، از نظر جنسی جذابیت‌افزا است؟ آموزش روش عوض کردن موضوعات مورد بحث در زمان تعامل با یک زن، احتمالاً کار شاقی نیست اما تصور کنید که یک مرد کوتاه‌قامت، تپل، مودب، سر به زیر و آرام، بخواهد خصایص بدنی، چهره‌ای، نحوه راه‌رفتن، تعاملات، علایق و سلیق، شخصیت، ارزشها، رفتارهای اجتماعی، جفت‌یابی و جنسی یک مرد گروه الف را بیاموزد تا شاید بتواند دل همکار مونث خود را برای رسیدن به ارضای جنسی بدست آورد!<sup>۱</sup> اولاً اینکه، چرا یک مرد، باید تغییراتی در شخصیت و رفتارهای خود بدهد تا بتواند غرایز بدوی-جنسی یک زن را برانگیزاند؟ آیا درخواست معادل همین خواسته از زنان، فریاد نظام‌های طرفدار حقوق زنان را، بالا نمی‌برد؟ دوم اینکه، چه مقدار انرژی، زمان و هزینه باید صرف شود تا یک مرد، بتواند طبق ترجیحات و تمایلات غیرضروری و حتی مضر عده‌ای از زنان، رفتار کند. بطور مثال، البته که شوخ‌طبعی، صفتی بسیار جالب و جذاب‌کننده است که حتی نشانه‌ای از هوش و کارکرد هماهنگ بخشهای مختلف سیستم مغزی فرد دانسته شده است (رک به گهر و میلر، ۲۰۰۸). اما آیا این منطقی است که یک مرد، میزان زیادی از زمان و انرژی خود را صرف کند تا هزار و یک شامورتی‌بازی را یاد بگیرد به امید اینکه آموزه‌های رفتاری او، باعث بشوند تا او حس شوخ‌طبعی خود را ارتقا داده و دل زن مورد نظرش را جلب کند. تازه بعد از گذشتن از هفت‌خوان رستم، باز هم معلوم نیست که چنین مردی، شاخ دیو را شکسته باشد، چرا که امکان دارد دلچکی بامزه‌تر،

<sup>۱</sup> - البته با وجود تمام مشکلات مربوط به این راه‌حل، حقیقت اینست که تعدادی از مشاهدات، حاکی از اثربخشی نسبی این راهکار هستند. مقداری از اثربخشی آموزشهای آنها، به دلیل تغییر یافتن خصایص اعتقادی، رفتاری و شخصیتی مردانی که در این برنامه‌ها شرکت می‌کنند در جهت تغییر دادن آنها به سمت الگوهای اعتقادی-رفتاری مردان گروه الف است. به نظر می‌رسد که تنظیم و تغییر رفتارها بر اساس مکانیسم‌های شناختی-تکاملی که همه ما در آنها سهیم هستیم نیز، در اثربخشی این برنامه‌های آموزشی، نقش موثری داشته باشد. با این وجود، مداخلات مبتنی بر این راهکار را، نمی‌توان جزو مداخلاتی با اثربخشی زیاد تلقی کرد (اگر همچنان علاقمندید از محتوای آموزشی کتابهای آموزش اغواگری اطلاع حاصل کنید رک به شارک، ۱۹۹۴).

درسهای خود را بهتر، از بر کرده باشد! رواج چنین روندی، باعث هدر رفتن مقدار غیرقابل تصویری از میزان قوه عقلانی، هوش، انرژی روانشناختی، خلاقیت، منابع مادی و زمان، از طرف مردان یک جامعه می‌شود. انرژی‌هایی که در صورت هدایت مطلوب و درست مصرف‌شدن، می‌توانند مقدار زیادی تولید، باروری و آبادانی را برای جامعه، به ارمغان بیاورند. روندی که در نتیجه پرداختن غیرضروری برای تغییر خود در جهت تشفی‌گریز ابتدایی جنس مقابل، می‌تواند بسیار کند یا متوقف شوند. نیاز جنسی، از اصلی‌ترین و قدرتمندترین نیازهای انسان است که در صورتیکه افراد بین این نیاز و سایر نیازهای انسانی قرار بگیرند، اولویت را به این نیاز می‌دهند. برای مردی که در ارضای نیازهای جنسی خود مانده، فرصتی برای خلاقیت علمی و هنری باقی نمی‌ماند چرا که اندیشیدن به اینکه میل جنسی خود را چگونه ارضا کند، همه قوت و گستره ذهن او را، به خود مشغول خواهد کرد. چنین درخواستهایی از مردان، به مانند اینست که مردان نیز، معیارهای بسیار سطح بالا و غیرواقع‌بینانه‌ای، برای جذابیت جسمی و جنسی زنان، وضع کنند. آیا چنین چیزی، باعث نخواهد شد تا اغلب زنان، ناکام شوند؟ ارضای نیازهای جنسی، نباید برای مردان و زنان، تبدیل به مجوزی برای اینکه جنس مقابل بخواهد و بتواند خواسته‌های هرچند غیرمنطقی و غیرضروری خود را، به جنس مقابل تحمیل کند، شود.

در دهه‌های اخیر، شاخه‌هایی از روانشناسی مانند ژنتیک رفتاری و روانشناسی شخصیت، حجم زیادی از داده‌هایی را ارائه کرده‌اند که نشان می‌دهند درصد قابل‌ملاحظه‌ای از واریانس تفاوت افراد در خصایص شخصیتی را، عوامل زیستی و از جمله ژنهای آنان، می‌سازند. آیا این منطقی و اساساً عملی است که ژنها، هورمون‌ها، نوروترانسمیترها و سایر عوامل زیستی عده‌ای از مردان، دستکاری شوند تا آنها بتوانند به ارضای یکی از ابتدایی‌ترین نیازهای خود برسند؟

موارد فوق، فقط بخش کمی از ماجرای راهکار «مردان گروه ب، شبیه به مردان گروه الف شوید» را می‌سازد. آیا در مورد تمایلات تنوع‌طلبانه جنسی زنان هم، می‌توان کاری کرد؟ هر مردی، حتی در صورتی که از نظر ظاهری و رفتاری، برای معشوقه‌اش جذابیت جنسی داشته باشد، در هر حال ثبات داشته و نمی‌تواند تغییر یابد. با این وصف، آیا باید بپذیریم که زنان، تمایلات تنوع‌طلبانه خود را هم ارضا کنند؟

### لیبرالیسم جنسی

«هیچ کس مخالف آزادی نیست؛ نهایت امر، مخالف آزادی دیگران است» (کارل مارکس).

لیبرالیسم جنسی، یکی از گزینه‌های ارائه‌شده برای حل و فصل مسائل و مشکلات افراد در ارتباط با ارضای نیازهای جنسی در جامعه، بوده است. لیبرالیسم<sup>۱</sup>، در لغت به معنای آزادی‌خواهی و آزادی‌گرایی است.

<sup>۱</sup> - Liberalism

از نظر اجتماعی نیز، به معنای اجازه دادن به شهروندان جامعه به منظور آزادی در نحوه انتخاب سبک و روش زندگی است. البته این آزادی، خود باید در یک چارچوب مورد توافق به نام قانون، قرار گیرد. این قانون نیز نباید با آزادیهای فردی در تناقض باشد. در این مکتب، بسیاری از رفتارهایی که آشکارا سلب آزادی و مخالف منافع جمعی یا منافع سایر شهروندان نباشند، مجاز شمرده می‌شوند. این مکتب جامعه‌شناختی و سیاسی که شکل‌گیری آن از زمینه‌های متعددی تاثیر پذیرفته، رویکردی است که به میزان وسیعی در کشورهای غربی پذیرش یافته و بنا به اذعان جامعه‌شناسان و تجارب کشورها، یکی از بهترین گزینه‌های حکمرانی در جوامع است. لیبرالیسم، می‌تواند خود را در حوزه‌های مختلف مانند اقتصاد، اجتماع، فرهنگ و غیره، نشان دهد. گسترش لیبرالیسم در حوزه‌های مختلف، می‌تواند همراه با جنبه‌های مثبت و منفی خاص خود باشد. این جنبه‌ها، لزوماً ارتباطات قابل ملاحظه‌ای با هم ندارند. ممکن است که بعضی از جنبه‌های لیبرالیسم اقتصادی، هماهنگ با رشد اقتصادی جامعه باشد درحالی‌که جنبه‌هایی از لیبرالیسم فرهنگی یا اجتماعی در تضاد با منافع جمعی قرار گیرند. این حالت می‌تواند معکوس هم شود. در اینجا ما قصد پرداختن به همه این جنبه‌ها یا نقد لیبرالیسم را نداشته و تنها جنبه‌ای که به آن می‌پردازیم لیبرالیسم در مسائل جنسی یا لیبرالیسم جنسی است. مسئله تبعات منفی آزادی‌های جنسی بی‌چارچوب در جوامع لیبرال، فقط بخشی از موضوع آزادی جنسی را تشکیل می‌دهد. موضوع بسیار مهم‌تر در اینجا و در بحث ما، جوامع سنتی - لیبرال یا محافظه‌کار - آزادگرا، است. منظور از این جوامع، کشورهایی هستند که اگرچه در ظاهر، قانون مدنی و اجتماعی و هنجارهای جامعه، محافظ‌کار و سنتی‌اند اما در عمل و بطور آشکار یا پنهان، در بخش‌هایی از بدنه خود و یا بطور گسترده، لیبرال هستند. این جوامع، از تناقض در ساختارها و قواعد خود، رنج می‌برند. این موضوع، مسئله آزادی بی‌چارچوب و خارج از کنترل قوانین و هنجارها را، بسیار بغرنج‌تر و پیچیده‌تر می‌کند. همانطور که خواهیم دید، تبعات منفی آزادی جنسی در جوامع لیبرال، هرچه که باشد، وجود چنین پدیده‌ای در جوامع محافظه‌کار - لیبرال، بسیار مخرب‌تر خواهد بود. علت هم اینست که جوامع لیبرال، لااقل تا حدی بر پایه تعریف خود از آزادی و حد و حدود آن، بازساخت شده‌اند حال آنکه جوامع محافظه‌کار - لیبرال، بر مبنای توافقات هنجاری و قانونی آشکارا متفاوت از واقعیات وجودی خود، قرار دارند. به همین خاطر، از این به بعد، ما هنگام توصیف پیامدها، اثرات و تبعات منفی لیبرالیسم جنسی، بطور مکرر، درباره این مسئله که آنها در جوامع محافظه‌کار - لیبرال، بسیار بزرگ‌تر و مخرب‌تر از جوامع آشکارا لیبرال هستند، متذکر خواهیم شد.

جوامع لیبرال، مجبور هستند که در مورد رفتارهای جنسی یعنی یکی از مهمترین جنبه‌های وجودی انسان و یکی از اثرگذارترین مولفه‌ها در همه جوامع، راهکارهایی را بیندیشند که با اساس و بنیادهای ایدئولوژیکی لیبرالیسم هماهنگ باشد. راهکار و ایدئولوژی جنسی که در کشورهای غربی شاهد آن هستیم، غالباً لیبرالیسم جنسی است. در اغلب این جوامع، اکثریت رفتارهای جنسی که در چارچوب قانون بوده و برای طرفین درگیر، خطری جسمی نداشته باشند، مورد تایید هستند. دامنه این شیوه‌های ارتباطی و جنسی، از

تک‌همسری تا تعویض همسر<sup>۱</sup> و ارتباط جنسی جمعی<sup>۲</sup> را در بر می‌گیرد. لیبرالیسم جنسی، تبعات خاص خود را دارد که تعدادی از آنها را امروزه در جوامع لیبرال می‌بینیم. تعدادی از مفروضات، اصول و پیامدهای این نظام اجتماعی، در تضاد با پویای‌های اساسی رفتار انسان مانند تناسب در بقا و تولیدمثلی عده‌ای از افراد جامعه قرار می‌گیرند. در بخش بعد، ابتدا یکی از مفروضات اساسی جوامع لیبرال-دموکرات را مورد تحلیل کوتاه قرار داده و سپس به بررسی تعدادی از پیامدهای جنسی برقرارشدن نظامهای لیبرال در یک جامعه می‌پردازیم.

### جمهوری آزادی یا جمهوری عدالت: لیبرالیسم، دموکراسی و عدالت

" اشکال مختلف حکومت از دموکراسی و آریستوکراسی و حکومت مطلقه، به خاطر منافع خود، قوانین وضع می‌کنند. در هر کشوری، حق و عدالت، چیزی است که برای حکومت آن کشور سودمند باشد و چون در همه کشورها، قدرت در دست حکومت است، از این رو اگر نیک بنگری خواهی دید که عدالت در همه جا یک چیز بیش نیست: چیزی که برای قوی سودمند باشد. من می‌گویم که حق در قدرت است و عدالت عبارت از نفع قوی‌تر است. ... مقصود من از ظلم یا عدم عدالت، معنای وسیع آن است و مقصود من کاملاً با ملاحظه [توجه به] حال یک حاکم مطلق‌العنان [زورگو] روشن می‌شود که با حیله و قدرت تمام، اموال مردم را به دست می‌گیرد. حال اگر چنین کسی، پس از گرفتن اموال مردم، خود آنان را نیز بنده و برده خود سازد، به جای آنکه وی را متقلب و دزد بنامند؛ خوشبخت و سعادت‌مند می‌نامند. زیرا کسانی که از ظلم و ستم بد می‌گویند برای این است که از تحمل آن وحشت دارند؛ نه اینکه خود از ارتکاب آن می‌ترسند" (سقراط. تاریخ فلسفه. ویل دورانت. ترجمه عباس زریاب. انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷).

«تعریف رأی‌دادن: مظهر قدرت هر شهروند و وسیله‌ای در دست او برای مفتضح کردن خود و تباه کردن کشورش. تعریف رأی‌گیری: وسیله‌ای ساده که به کمک آن، اکثریت، احمقانه بودن مقاومت را برای اقلیت، ثابت می‌کند!» (آمبروز بیرس<sup>۳</sup>، ۱۹۱۱).

«دموکراسی واقعی یعنی شمردن رأی مغزها و نه تعداد رأی داده شده بوسیله جمجمه‌ها» (منبع؟).

«به نظر می‌رسد که در بین تمام مردم، فقط عقل است که عادلانه تقسیم شده زیرا همه فکر می‌کنند که به اندازه کافی عاقلند!» (دکارت).

<sup>۱</sup>- Mate Swapping/ Swinging

<sup>۲</sup>- Communal Sex

<sup>۳</sup>- فرهنگ شیطان (کتاب طنز)، ترجمه رضی هیرمندی، نشر فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶.

شاید یکی از مفاهیم والای اجتماعی و انسانی که در حق آن اجحاف بسیار زیادی نیز صورت گرفته، مفهوم آزادی باشد. مسلک‌ها و نظام‌های مختلفی، از آزادی می‌گویند بدون اینکه به بسیاری از سئوالات اساسی درباره آن بپردازند. فرمول آزادی باید بر اساس نظرات چه کسانی نوشته شده و حد و حدود آن چگونه تعیین شود؟ اصلاً آیا باید برای آزادی حد و حدودی قائل شد؟ آیا رأی اکثریت، معیار قابل قبولی برای برای تعریف مرزهای آزادی است؟ جواب افراد و گروه‌ها به این سئوالات، می‌تواند بسیار متفاوت و متعدد باشد. در این بهبوهه، آن گروه ایدئولوژیکی که رنگ و لعاب قشنگ‌تر و فریبنده‌تر و زور تبلیغی بیشتری دارند، موفقیت بیشتری در کسب موافقان و طرفداران، پیدا می‌کنند. تصور کنید که در یک جمعیت معین، ۳۰ درصد از جامعه، موافق گزاره‌ای معین بوده و مابقی ۷۰ درصد جامعه، به گروه‌های ۲۰ درصدی تقسیم شوند و هر یک گزاره دیگری را انتخاب کنند. در این شرایط، آیا رأی این گروه ۳۰ درصدی را باید رأی اکثریت به حساب آوریم. چرا رأی همه افراد باید برابر همدیگر تلقی شود، درحالی‌که همه می‌دانیم که توانایی ذهنی افراد گوناگون برای تصمیم‌گیری درباره مسائل مختلف، متفاوت است؟ حتی اگر محدودیت‌های فعلی جوامع بشری را پذیرفته و به همین شرایط موجود گردن بنهیم، آیا آنچه که نظام‌های جامعه‌شناختی و سیاسی درباره آزادی به ما وعده می‌دهند، واقعاً در متن اجتماع هم تحقق می‌یابند؟ آیا به فرض وجود آزادی ظاهری برای بعضی از انتخاب‌ها، نتیجه این آزادی در تصمیم‌گیری، برای افراد مختلف، عادلانه و مساوات-طلبانه است؟

دموکراسی، یکی از همراهان و در واقع پیش‌نیازهای برقراری لیبرالیسم، است. یکی از مفروضات جوامع لیبرال، این است که دادن حق انتخاب و رأی به افراد، موجب می‌شود تا شاهد گسترش بیشتر دموکراسی در جامعه باشیم. این نیز گسترش عدالت را آسانتر می‌کند. آیا واقعاً این یک پیش‌فرض درست است که در همه شرایط صدق کند؟ از یک طرف، داشتن حق رأی، هنگامی موجب افزایش دموکراسی می‌شود که خود در یک چارچوب معین قرار نگیرد. لیبرالیسم هم مانند تمام نظام‌های سیاسی دیگر با قرار دادن افراد در یک چارچوب اولیه و از پیش موجود، آنها را وادار می‌کند تا از بین انتخاب‌های از پیش موجود، دست به انتخاب بزنند. علاوه بر این، آیا آنچه که ما دموکراسی می‌نامیم واقعاً و در همه موقعیتها منجر به افزایش عدالت می‌شود؟ دموکراسی بر خرد جمعی برای تصمیم‌گیری در امور تاکید دارد. اما آیا تا چه حد می‌توان تصمیمات این خرد جمعی که می‌تواند در واقع بسیار محدود و در حد تعداد نمایندگان یک مجلس باشد را، برای همه یا اکثریت جامعه، مفید و در جهت گسترش عدالت دانست؟ این افراد را ما نمایندگان مردم می‌دانیم درحالی‌که آنها ممکن است فقط نمایندگان طبقاتی محدود و خاص از یک جامعه باشند.

سابقه ارتباطی افراد با جنس مقابل، خواه واقعی و خواه نمادین، بر نحوه نگرش و برداشت‌های آنها از همدیگر تاثیر می‌گذارد. بطور نمونه، سابقه یا احتمال آسیب‌دیدن در روابط قبلی، فعلی و روابطی که فرد فرض می‌کند در آینده با جنس مقابل خواهد داشت، می‌تواند بر برداشتها، احساسات و نتیجه‌گیریهای او از

جنس مقابل موثر باشد. این سوابق ارتباطی که خود را به شکل طرحواره‌های کلی از جنس مقابل نمایان می‌کنند، نهایتاً بر موافقت و مخالفت فرد با گزاره‌های حقوقی، هنجاری و اخلاقی، تحمیل خواهند شد. حال دوباره، درباره مفهوم به نام رأی‌گیری فکر کنید؟ رأی افراد، یعنی رأی مجموعه‌هایی که در هر یک از آنها، مغزهایی با تجارب متفاوت و اندیشه‌هایی صرفاً برخاسته از همین تجارب محدود، نشسته است. آنچه که مسلم است این است که اگر می‌خواهیم تصمیماتی بگیریم که در نهایت به نفع جامعه و مصالح کلی افراد و نظامهای اجتماعی باشد، نباید مبنای این تصمیمات را احساسات، هیجانات و نظرهای کاملاً شخصی قرار دهیم. هنگام تصمیم‌گیری، باید صرفاً به رفتارهای جنسی هر یک از دو جنس توجه کرده و تصمیم‌های خود را بر مبنای مشاهدات واقعی قرار دهیم.

افلاطون فکر می‌کرد که دموکراسی، یکی از بدترین فرم‌های حکومتی باشد، چرا که باعث دادن قدرت به توده مردم بی‌سواد و بازکردن و آزادگذاشتن راه برای اینکه ثروتمندان فقرا را استثمار کنند، می‌شود. او اعتقاد داشت که شیوه ایده‌آل برای حکومت در کشورها، حکومت فیلسوفان حاکم یا حاکمان فیلسوف است. در زمان او، فلسفه اصلاحی کلی بود که به دانش اشاره داشت. فیلسوف، کسی تلقی می‌شد که در علوم متعارف زمان خود، سرآمد بود. از زمان حرف افلاطون تا الان، بیش از دو هزار و پانصد سال می‌گذرد. در این مدت، هرچند دموکراسی در کشورهای پیشرفته، تا حدی با حکمرانی شایسته‌سالاری همراه بوده اما در کل، او نه تنها آرزوی خود را به گور برد، بلکه هنوز هم، آن آرزو برآورده نشده است. آیا دموکراسی به شکلی که اکنون در جوامع دیده می‌شود، منجر به تصمیم‌گیریهایی بهتر خواهد شد. دموکراسی واقعی، یعنی شمردن رأی مغزها و نه تعداد رأی برآمده از مجموعه‌ها. در این زمینه، تشبیه فعالیت اندامهای بدن به اعضای جامعه بوسیله کلود وریلهون (۱۹۸۶)<sup>۱</sup> جالب است: "هر شخص، یک سلول مفید از یک بدن است که بشریت نامیده می‌شود. سلول پا، نباید تعیین کند که آیا دست حق دارد چیزی را بردارد یا نه. این مغز است که باید تصمیم بگیرد و اگر آن چیز برداشته شده بوسیله دست، مفید باشد، سلول پا هم از آن سود می‌برد. لزومی ندارد که پا هم نظر بدهد زیرا پا، برای حرکت بدن که مغز هم جزئی از آن است طراحی شده است. پا، قادر نیست که درباره خوب یا بد بودن آن چیزی که دست برداشته، قضاوت کند. رأی انتخاباتی، فقط وقتی مثبت است که معلومات و سطح فهم و قدرت عقلانی برابری در بین افراد وجود داشته باشد. کوپرنیک<sup>۲</sup>، توسط اکثریتی از مردم نالایق محکوم شد زیرا او تنها کسی بود که [در آن موقعیت و درباره این موضوع] از درک کافی و بالایی برخوردار بود. ... بدنی که همه سلولهای آن دستور می‌دهند، نمی‌تواند زنده بماند". بر همین

<sup>۱</sup> - Claude Vorilhon

<sup>۲</sup> - نیکلاس کوپرنیک، ستاره‌شناس قرن پانزده و شانزده بود که نظریه خورشید مرکزی منظومه شمسی را بسط داد و به صورت علمی درآورد. وی پس از سال‌ها مطالعه و رصد اجرام آسمانی به این نتیجه رسید که برخلاف تصور آن زمان، زمین در مرکز کائنات قرار ندارد، بلکه این خورشید است که در مرکز منظومه شمسی است و سایر سیارات از جمله زمین به دور آن در حال گردشند.

قیاس، نظر یک دندانپزشک در مورد بیماری لثه یک بیمار، به مراتب از مجموع نظرات ده چشم‌پزشک کارا تر است. حال، چه دلیلی وجود دارد که بپذیریم نمایندگان یک مجلس یا نهاد قانون‌گذار، حتی در صورتی که تعداد آنها زیاد باشد، بهتر از تعداد محدودی از نخبگان علمی، می‌توانند در مورد یک مسئله نظر بدهند. در تصمیم‌گیری، کیفیت فرایند تصمیم‌گیری که بر اساس میزان صحت، عمق و جامعیت پردازش اطلاعات تنظیم می‌شود از تعداد اشخاصی که دور هم جمع می‌شوند تا تصمیم‌گیری کنند، بسیار مهم‌تر است. واضح است که این جمله که «عقل چند نفر بهتر از یک نفر است»، فقط در صورتی صحت دارد که دور هم جمع شدن آن چند نفر، واقعاً چیزی به ماجرا اضافه کند! میدان تفکر، نیازی به سیاهی لشکرهایی که تکرار و مکرر همدیگر بوده و فقط همدیگر را مورد الگو قرار می‌دهند، ندارد. علاوه بر این، هنجارسازان هر جامعه خود نباید ناهنجار باشند و این مسئله یکی از چالش‌های پیش‌روی جوامعی است که قصد پیاده‌سازی دموکراسی واقعی را دارند.

یک گروه از افراد جامعه که در طول تاریخ و همیشه، بر تصمیمات، نظرات و عقاید مردم تأثیرات شکل‌دهنده دارند، افراد مشهورند<sup>۱</sup>. این یکی از موارد شدیداً تعجب‌برانگیز است که چرا افراد و بخصوص مردم عامه، در انتخاب سبک زندگی خود، از یک ورزشکار یا بازیگر معروف، الگو می‌گیرند. یک قهرمان فوتبال یا هنرپیشه، فقط نهایتاً در حرفه خود موفق بوده، پس چرا انتخابها و قضاوتهای او درباره مسائل مختلف، متعدد و بسیار پیچیده فردی و اجتماعی هم، باید مورد تایید و الگو برداری قرار گیرد. شاید یک علت این است که مشاهیر امروز، در نظر ذهن تکاملی ما، قهرمانان دیروز باشند. دیدن عکس فرد معروف مورد علاقه‌مان در صفحه اول روزنامه، همان حسی را در مغز ما بوجود می‌آورد که هنگام مشاهده شوالیه از سفر برگشته‌ای در ما بوجود می‌آید که باعث موفقیت گروه و بقای قبیله شده بود. یاد آن روزها بخیر! در آنجا، همه در حاشیه جاده می‌ایستادیم تا قهرمان‌مان را زیارت کنیم. چنین قهرمانی موفقی، احتمالاً نمی‌توانست در سایر زمینه‌ها هم، حداقل بیشتر از ما، راه خطا برود و به همین خاطر، ما از او تقلید می‌کردیم تا شاید ما هم به موفقیت‌های شخصی نائل شویم. اما این پالس‌های مغزی عصر حجری ما، در دنیای مدرن، مسائل را اشتباه و بسیار ساده‌انگارانه تفسیر می‌کنند. همه ما، بخوبی می‌دانیم که توانایی‌هایی که باعث مشهور و معروف شدن یک ورزشکار یا هنرپیشه می‌شوند، به هیچ عنوان ربطی به توانایی آنان در زمینه قضاوت درباره سبک زندگی ایده‌آل، ندارد. افراد مشهور نیز، ممکن است صرفاً از آن چیزی دفاع کنند که به نفع‌شان تمام می‌شود. هر وقت که با تفکرات و عقاید فرد معروف مورد علاقه‌مان روبرو شدیم، باید از خود پرسیم که آیا نظرات او در مورد زندگی ما هم، کفایت و کارآمدی دارد؟ آیا ما نیز، همان ثروت، معروفیت، قدرت اجتماعی، جذابیت و سایر خصایص فرد مشهور مورد توجه‌مان را داریم که این نظرات بتوانند درباره ما هم تناسب داشته باشند؟ نکته دیگر اینکه، آیا رسانه‌ها، دولت‌ها و حکومتها، باید به افراد معروف و مشهور اما غیرمتخصص و عالم هم، اجازه

<sup>1</sup>- Celebrities

تحت تاثیر قرار دادن گسترده تفکرات عمومی را بدهند؟ همانطور که می‌دانیم، ذهن انسان و به میزان بیشتری ذهن افراد عامه، بسیار خطا می‌کند. مورد الگوبرداری جامعه از افراد مشهور، از آن جمله است. با توجه به این مسئله، آیا این به مصلحت کلی و فراگیر جامعه است که ذهن افراد آن را، در معرض دیدگاههای سنجیده نشده و صرفاً خودمدارانه مشاهیر هنری یا ورزشی قرار دهیم. در سال ۲۰۱۲ و در بحبویه استقرار یک نظام جدید و تازه تاسیس سیاسی مصر، بیش از ۷۰ نفر در یک مسابقه فوتبال، کشته شدند. این نشان می‌دهد که جامعه و بخصوص جوانان، تا چه حد برای پدیده‌های اجتماعی اینچنینی مانند مسابقات ورزشی، قهرمانی و شهرت، اعتبار و اهمیت قائل می‌شوند. این، می‌تواند برای جامعه، مفید و البته خطرناک باشد. یکی از موارد خطرناک برای جامعه، تعمیم زمین فوتبال یا گیشه سینما به جامعه است. فردی که در زمین فوتبال خوب گل می‌زند یا هنرپیشه‌ای که در صحنه‌های فیلم، خوب بازی می‌کند نمی‌تواند لزوماً همانهایی باشند که در میدان جامعه هم، بهترین عقاید را دارند. قرار دادن هر چیز در جای خود و بطور نمونه معیار گرفتن نظر یک هنرمند تلویزیونی در زمینه خانواده و سبک زندگی زناشویی، مثالی از این قضیه است.

مسئله تصمیم‌گیرندگان، یک بحث همیشگی در زمینه دموکراسی در جامعه بوده است. چه کسانی می‌توانند و می‌بایست در مورد مسائل ارتباطی بین دو جنس، قانون وضع کرده، پیشنهاد داده، راهکار ارائه داده و خط‌مشی‌ها را رسم و غیررسمی و حرکت رسانه‌ها را تعیین کنند. آیا نخبگان یک جامعه، باید به این مسئله بپردازند یا تصمیم‌گیری‌ها بر اساس انتخاب عامه مردم صورت بپذیرد؟ همانطور که بحث خواهیم کرد، تصمیم‌گیرهای افراد، از بسیاری از عواملی تاثیر می‌پذیرد که مداخله این عوامل در این تصمیم‌گیرها، می‌تواند نتیجه‌گیرهای افراد را بیش از حد فردگرایانه و هماهنگ با منافع شخصی خودشان، بگرداند. واژه «افراد» حتی شامل طبقه مسئول یک جامعه که در نوک پیکان تصمیم‌گیری و ارائه قانون یا هنجارها هستند نیز، می‌شود. هیچ دلیلی نداریم که فرض کنیم افراد طبقه مسئول یا تحصیلکرده، با مکانیسم‌هایی به غیر از مکانیسم‌هایی که رفتار و افکار طبقات عامه را می‌سازد به جلو رانده می‌شوند، حتی اگر انتظار داشته باشیم که افراد این طبقات، دانش بیشتری درباره مسائل داشته و یا حتی بینش بیشتری نسبت به مکانیسم‌های خودمدارانه آدمی داشته باشند. دانش بیشتر، نه تنها فرد را لزوماً جامعه‌مدارانه‌تر نمی‌کند بلکه می‌تواند باعث موفقیت بیشتر او در پیش‌راندن مکانیسم‌های خودمدارانه‌اش نیز شود (چو دزدی با چراغ آید/ گزیده‌تر برد کالا).

نظامهای لیبرال، فرض می‌کنند که در یک جامعه آزاد، همه افراد، آزادیهای اساسی را خواهند داشت. در یک مکان صمیمانه و راحت، همه می‌توانیم پاهایمان را دراز کنیم یعنی آزادی داشته باشیم اما فقط تا زمانی که پاهایمان به هم برخورد نکرده یا بوی جوراب‌هایمان دیگران را آزار ندهد. به قول ویکتور کوزن، آزادی حقیقی آن نیست که هر چه میل داریم انجام دهیم، بلکه آن است که آنچه را که حق داریم، انجام دهیم. زمانی می‌توانیم یک نظام را آزاد و در عین حال عادل تلقی کنیم که آزادیهای گروهی از افراد، به آزادیهای دیگران صدمه نزنند. آزادی که در آن عدالت نباشد فقط مطابق با منافع عده‌ای از افراد، تنظیم شده است. دموکراسی و



لیبرالیسم، هر چند از جمله متجددترین شیوه‌های حکومتی در دنیای ما هستند اما در شکل فعلی خود، همراه با چالشهایی مهم از جمله برقراری عدالت در مقابل آزادی، مواجه‌اند.

### بی‌عدالتی بزرگ؛ لیبرالیسم جنسی و توزیع نامتوازن ارضای جنسی در جامعه

«با محو شدن عدالت، زندگی به زحمتش نمی‌آرزد» (امانوئل کانت).

«تاکنون قاطع‌ترین گشاده‌زبانی از آن که بوده است؟ از آن طبل. سلاطین، تا زمانی که طبل را در اختیار دارند همیشه بهترین سخنور و بهترین برانگیزاننده توده‌ها باقی خواهند ماند». «فکر می‌کنم هیچ چیز مانع از آن نیست که یک دیپلمات خوب، تبدیل به بازیگری عالی شود جز نگرانی از مرتبه و وقار» (نیچه). "ما برای آنکه اشیاء را زیبا، جذاب و مطلوب نمائیم، چه شیوه‌هایی در اختیار داریم؛ اشیایی که زیبا و جذاب نیستند و به عقیده من هرگز فی‌نفسه این چنین نبوده‌اند؟ در این مورد، شیوه‌هایی وجود دارد که پزشکان به ما می‌آموزند. مثلاً آنها چیزی را که تلخ است رقیق می‌کنند یا به برخی مواد، مخلوط شکر یا شراب اضافه می‌کنند. اما شیوه‌هایی نیز وجود دارد که هنرمندان دائماً در حال ابداع اینگونه شیوه‌ها و ترفندها هستند. از جمله این شیوه‌ها، عبارتند از دور شدن از اشیاء تا [جایی که] بسیاری از جزئیات آنها محو شوند و چشم مجبور شود جزئیات دیگری به اشیاء نسبت داده و بتواند آنها را باز-مشاهده [مشاهده از منظری جدید] کند. ما از هنرمندان در زمینه‌های دیگر عاقل‌تریم. اما می‌توانیم روشهای زیر را از آنها فرا گیریم: نگرستن به اشیاء از زاویه‌ای خاص که فقط مقطعی از آنها رؤیت شوند؛ قراردادن اشیاء در موقعیتی که قسمتی از آنها پوشیده مانده و چشم فقط منظری از آنها را مشاهده کند؛ مشاهده اشیاء از طریق شیشه‌ای رنگی یا در نور غروب خورشید؛ و پوشاندن اشیاء از سطح یا پوسته‌ای که کاملاً شفاف نباشد. البته این قدرت ظریف هنرمندان، در جایی که هنر متوقف شده و زندگی آغاز شود، معمولاً تمام می‌شود. بگذار ما، که متفاوت هستیم، شاعران زندگی خویش، و مهم‌تر از آن، شاعران چیزهایی کوچک و عادی زندگی روزمره خویش باشیم!" (نیچه، حکمت شادان، قطعه ۲۹۹؛ آنچه که از هنرمندان باید آموخت). «غارنگر و حاکم مقتدری که به گروهی وعده می‌دهد که آنها را از غارتگران در امان بدارد، از بنیاد موجوداتی همسان هستند، فقط دومی به روشی متفاوت از اولی، به سود خود دست می‌یابد» (نیچه).

«...چه رها چه بسته مرغی که پرش بریده باشد پر و بال ما بریدند و در قفس گشودند...» (صادق سرمد).

«بازگذاشتن در قفس پرنده‌ای بی پر و بال، لطفی در حق او نیست. این، روشی مزورانه و شریرانه برای سپردن او بدست گرگ‌هاست».

در مورد پیامدهای آزادگرایی جنسی افراطی در جامعه، چندین پیامد قابل‌تصور است. یک دیدگاه فرض می‌کند که در یک جامعه تمام‌آزاد، عدالت جنسی به نحو قابل‌ملاحظه‌ای برقرار خواهد شد و در این شرایط، هر کسی می‌تواند بنا به شرایط خود، نیازهای جنسی‌اش را ارضا کند. اما شواهد واقعی در جوامع آزاد از نظر جنسی، تاییدکننده این دیدگاه خوش‌بینانه نیستند. هر چند اصطلاح لیبرالیسم، این تفکر را به ذهن متبادر می‌کند که در جامعه‌ای که لیبرالیسم جنسی برقرار است، اغلب افراد محروم یا ناکام نمانده و هرکس می‌تواند آزادانه به ارضای نیازهای خویش در هر چارچوبی که دوست دارد پردازد اما واقعیت، چیز دیگری است.

می‌توانیم بپنداریم که در جوامع آزاد، همه یا اغلب افراد، به نحوی برابرگرایانه آسیب ببینند. این آسیب‌ها، ناشی از تخریب تعهدات اخلاقی و انسانی، نبود قوانین قاطع و سخت برای پیشگیری یا بازداری از عدم رعایت تعهدات اخلاقی - جنسی، ضعیف‌شدن بنیان خانواده، اخلاق جنسی و از این قبیل، است. به نظر می‌رسد که این دیدگاه نیز، از منشأ دیدگاه قبلی که معتقد به توزیع عادلانه محصولات یک جامعه آزاد از نظر جنسی است، تاثیر پذیرفته باشد. به عبارتی، این دیدگاه نیز همانند دیدگاه قبلی، سعی می‌کند تا بطور خوشبینانه‌ای، پیامدهای منفی یک جامعه آزاد را، برای همه افراد، برابر ببیند. همانطور که خواهیم دید، میل به عادلانه‌دیدن چنین جوامعی، نوعی ساده‌انگاری مسائل است که می‌تواند موجب شود تا ما پیچیدگی‌های درونی مسائل را مورد غفلت قرار دهیم. به هر حال، شواهد قابل مشاهده و عینی در جوامع لیبرال، گویای پیامد سومی هستند که نه تنها بر عادلانه‌بودن توزیع نقاط قوت و ضعف نظام‌های لیبرالی صحنه نمی‌گذارد بلکه حاکی از ناهماهنگی و نامتوازنی در اثرات چنین نظام‌های اخلاق جنسی بر افراد یک جامعه هم، است.

بسیاری از اعتیادها، سرقت‌ها، خودکشی و دیگرکشی‌ها و قتل‌های ناموسی، بطور مستقیم یا غیرمستقیم به مسائل جنسی و روانشناسی جنسی انسان مانند محرومیت و ناکامی جنسی یا تهدیدهای جنسی (مانند سرقت همسر بوسیله رقبا) بر می‌گردند. پژوهشهایی که درباره شادکامی<sup>۱</sup> یا به-زیستی ذهنی<sup>۲</sup> انجام شده‌اند بطور باثباتی نشان می‌دهند که یکی از پیش‌بینی‌کننده‌های اصلی و مهم رضایت از زندگی کیفیت روابط صمیمانه و بخصوص روابط جنسی است به نحوی که اهمیت این روابط در رضایت از زندگی، اغلب حتی بیشتر از سطح تحصیلات، درآمد یا وضعیت شغلی فرد است (دی‌پائولو و موریس، ۲۰۰۵؛ دینر، ایشی و لوکاس، ۲۰۰۵، لوکاس، ۲۰۰۵ و مروسزک و اسپيرو، ۲۰۰۵). این عقیده که لیبرالیسم کمک می‌کند تا هر کس به بیشترین حق خود از کامروایی و ارضای جنسی برسد، بیشتر یک شعار تبلیغاتی بوده که واقعیت‌های مهمی

<sup>1</sup>- Happiness

<sup>2</sup>- Subjective well-being

مانند تفاوت افراد در قابلیت‌های اولیه برای بهره‌گیری از پتانسیل‌های یک جامعه لیبرال و همچنین روانشناسی جنسی دو جنس مانند ترجیحات و استراتژی‌های جنسی آنها را، در نظر نمی‌گیرد. یک مسابقه دو را تصور کنید که در آن، همه شرکت‌کنندگان، پشت خط و آماده حرکت‌اند. اما یک نفر از آنها، پیاده است، نفر دیگر سوار بر اسب و نفر سوم هم، سوار اتومبیل خود. به همه آنها می‌گوییم که آنها آزادند که بعد از شنیدن صدای سوت شروع مسابقه، حرکت کنند. این سناریوی به ظاهر مضحک، شبیه آن چیزی است که لیبرالیسم در مورد سهم افراد از ارضای جنسی در جامعه، انجام می‌دهد. افراد، از نظر مولفه‌های اثرگذار در جذب کردن جنس مقابل از قبیل وضعیت اقتصادی و اجتماعی، جذابیت جسمی و جنسی، مهارت‌ها و توانمندی‌های ارتباطی و بین‌فردی و سایر عوامل، متفاوت هستند. تفاوت‌های قابل‌ملاحظه بین افراد از نظر عوامل فوق، خود به خود، منجر به تفاوت‌های شگرف، از نظر توزیع عادلانه روابط و ارضای جنسی، خواهد شد. این باعث می‌شود تا در مسابقه دو ترتیب داده شده بوسیله لیبرالیسم، عده‌ای، با ابزارها و امکانات بهتر وارد شده و در نتیجه، از همان اول، برای برنده شدن وارد شوند و برای عده‌ای دیگر، چه شرکت کنند و چه نکنند، بازندگی، اجتناب‌ناپذیر باشد. علاوه بر این، وجود استراتژی‌های جنسی خاص در دو جنس مانند استراتژی جنسی مختلط در زنان یا ترجیح زیاد مردان برای جذابیت جسمانی نیز، به این توزیع نامتوازن و ناعادلانه ارضای جنسی، دامن خواهد زد. در چنین جامعه‌ای، مردان یا زنانی که از نظر طبقه اقتصادی یا جذابیت جسمانی در وضعیت مطلوب‌تری قرار دارند، بخش زیادی از روابط و کامروایی‌های جنسی جامعه را به خود اختصاص خواهند داد درحالی‌که سایرین، در موقعیت بدی قرار خواهند گرفت. استراتژی جنسی دوگانه در زنان، باعث می‌شود تا مردان جذاب‌تر برای روابط کوتاه‌مدت جنسی، همه یا بخش زیادی از روابط جنسی کوتاه مدت را از آن خود کنند درحالی‌که برای سایر رقبا، تنها راه‌چاره یا شق غالب، روابط درازمدتی همچون ازدواج، باقی می‌ماند. این گروه از مردان، حتی در مورد روابط درازمدت مانند ازدواج نیز، دچار تردید و نگرانی خواهند بود زیرا همواره خود را در معرض خطر ابراز استراتژی جنسی دوگانه از طرف همسرانشان، می‌بینند. عدم توزیع متوازن ارضای جنسی، در جمعیتها و گروه‌های حیوانی نیز، که به نوعی نظام لیبرال بر آنها حاکم است، مشاهده می‌شود. در یک مطالعه (به نقل از داوکینز، ۲۰۰۶) بر روی فُک‌های بزرگ<sup>۱</sup>، ۴ درصد از نرها، ۸۸ درصد از کل آمیزش‌های جنسی مشاهده شده را، از آن خود می‌کردند. ارتباط جنسی کوتاه‌مدت و بدون تعهد، برای جنس مونث انسان، در محیط تکاملی انطباق‌ها، بسیار گران تمام می‌شده است. به همین دلیل، چنانچه آنها قصد انجام این کار را می‌داشتند، بهترین‌ها را از مردان انتخاب می‌کردند تا هزینه‌های منفی این ارتباطات را به حداقل برسانند و این، باعث می‌شود تا فقط درصد بسیار کمی از مردان، موفق به برقراری این گونه از ارتباطات شوند. بوجودآمدن لیبرالیسم جنسی در جامعه انسانی نیز، می‌تواند منجر به این شود که بطور مثال در یک جمعیت معین، بیست درصد از مردان، هفتاد درصد از آمیزش‌های جنسی را تصاحب کنند. درحالی‌که برای انبوهی از سایر مردان،

<sup>1</sup> - Elephant seals

تنها راه‌های ارضای جنسی، روابط درازمدت و آن هم توأم با مسئولیتها و اضطراب‌های زیاد و یا خودارضایی باشد. این موضوع، در جوامع سنتی - لیبرال، به میزان بسیار بیشتری برجسته بوده و درصد مردان خوشبخت را، باز هم کمتر می‌کند. در این جوامع، آن دسته از افرادی که به هر علتی، در پیش‌راندن تمایلات جنسی خود موفق‌تر هستند، نه تنها از طریق مسئله نابرابری اولیه بین افراد، بلکه همچنین از طریق پنهان‌کاری، عدم آگاهی طبقات دیگر جامعه و سایر شرایطی که باعث ظاهر محافظه‌کار و باطن لیبرال جامعه می‌شوند، به اکثریت موقعیتهای جنسی می‌رسند. چیزی که متأسفانه امروز، در جامعه خودمان هم شاهد آن هستیم. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که یک مرد، به دلیل وضعیت مادی مناسب یا جذابیت جسمانی مطلوب، با ده‌ها و صدها زن ارتباط دارد درحالی‌که جوانی دیگر، از طریق اعتیاد به خودارضایی، سعی می‌کند نیازهای جنسی‌اش را ارضاء کند چرا که به توانایی تعهد دختران امروزی، اعتمادی ندارد. آزادی بدون برابری، وجود عملی و واقعی ندارد. چنین آزادی، مانند در دست داشتن کوپنی باطله است. برای اینکه بتوانید از رستوران محله خود، غذاهای لذیذ سفارش دهید، علاوه بر آزادی، باید پول هم داشته باشید. آنهایی که آزادی نامحدود در جامعه را، هماهنگ با منافع همه افراد می‌دانند، بخوبی از این مغلطه آگاهی دارند.

تأثیر آزادی‌های بی‌قید و بند بر گسترش استراتژی جنسی دوگانه زنان، در جوامعی مانند جامعه ما، به علت نیاز زنان به ازدواج، باز هم آسیب‌های بیشتری را به دنبال خواهد داشت. در جوامع غربی، رشد و نمو و بروز استراتژی جنسی دوگانه در زنان، به علت اینکه نرخ ازدواج، بسیار پایین‌تر از جوامعی مثل جامعه ما است، به هر حال و با وجود همه بی‌عدالتی‌هایی که درون خود دارد، آسیب‌های مربوط به زمان ازدواج کمتری را به دنبال دارد. در آنجا، اگر زنی بطور همزمان با چندین مرد ارتباط دارد، بیشتر احتمال دارد که این اتفاق، در زمانی که او متاهل نیست روی بدهد، زیرا همانطور که گفتیم، نرخ ازدواج رسمی در این کشورها، بسیار پایین‌تر از کشورهایمانند کشور ما است. در عوض، در جوامعی مانند کشور ما، به علت اینکه ازدواج برای زنان، با مشوق‌های مهم اقتصادی و اجتماعی پیوند خورده، اکثریت زنان، قصد ازدواج دارند و در صورتی‌که شرایط ازدواج برای آنها فراهم شود، ازدواج می‌کنند. بروز استراتژی جنسی دوگانه در زنانی که ازدواج می‌کنند، به علت مسئولیت‌های سنگین ازدواج برای مردان چنین جوامعی، بی‌عدالتی بسیار بیشتری را در حق مردان درگیر در این ارتباطات، روا می‌دارد.

قطعاً، چنین تناقض‌های آشکاری در عدالت جنسی را، نمی‌توان با ادعاهای نظامهای سیاسی - اجتماعی لیبرال در مورد حقوق شهروندی افراد، هماهنگ دانست. با توجه به این واقعیتها، می‌توان متوجه شد که یک جامعه لیبرال از نظر جنسی، به نفع عده‌ای از مردان و زنان و نه همه، تمام خواهد شد. این عده، می‌توانند همان گروههایی باشند که خواهان نشر چنین نظامهایی بوده و آن را تبلیغ می‌کنند. در این بی‌عدالتی جنسی بزرگ، مردان جذاب و/ یا ثروتمند و زنان، قافله را می‌رانند، درحالی‌که مردان کمتر جذاب یا فقیر و عده‌ای از زنان، از قافله عقب می‌مانند. بعضی‌ها فکر می‌کنند که دوران ارباب و رعیتی یا برده‌داری گذشته است، غافله

از اینکه فقط شکل آن تغییر یافته است. عده‌ای، بدون آنکه هرگز خودشان هم خبردار شوند، حق خود و حتی حقوق جنسی خود را، به اربابان ناخوانده خود، واگذار می‌کنند. شعارهای تبلیغاتی، آوازه‌های رسانه‌ای و فریادهای هوچی‌گرایانه بعضی از نظامهای اجتماعی - جنسی، ما را به یاد آوازه‌خوانی‌های شبانه مأمورهای شب در شهرهای گذشته می‌اندازد. آنها فریاد می‌زدند: «مردم آرام بخواهید که شهر در امن و امان است»، درحالی‌که در واقع شهر پر از فریادهای ناشی از ظلم و جورهایی بود که هیچ‌وقت شنیده نمی‌شدند. رسانه‌های همراه با نظامهای جنسی آزاد نیز، فقط یک منظر از شهر و آن هم منظری که در آن، آرامش و عدالت وجود دارد را، نشان می‌دهند. درحالی‌که زیر پوست این عدالت ظاهری، بی‌عدالتی‌های بزرگی نهفته است. توصیفات خود از زوایای مورد انتخاب را هم، به نحوی بلند فریاد می‌زنند که حرف دیگران از سایر زوایای قضیه، اصلاً قابل - شنیدن نباشد! در ابتدا، انتظارات کاذب و امیدهای غیرواقع‌بینانه، چشم‌های ما را گرفته و دل‌هایمان را فریب می‌دهند. اما در انتها، هنگامی که هنر رسانه‌های تبلیغاتی این نظام‌ها، با مشاهده واقعیت‌های عینی در جامعه زوال می‌یابد، چشم‌هایمان را فقط حقیقت‌های تلخ پر خواهد کرد. ما همواره شاهد طرفداری خودخواهانه افراد از نظامهایی هستیم که بیشترین منفعت و موفقیت تولیدمثلی و تکاملی را، برای آنها به همراه دارد. از این رو، این عقیده که در جوامع لیبرال، *حداقل در شکل کنونی آنها*، هر کس باید خود تلاش کند و در حد تلاش خود، از شرایط جامعه بهره‌مند خواهد شد، بیشتر یک وعده عوام‌فریبانه است که راه را برای ابراز استراتژیهای عده‌ای از افراد که نفع خود را در برقراری یک جامعه از نظر جنسی بی‌قاعده می‌بینند، هموار می‌کند. البته که این به نفع شاه و درباریان است که فریاد بزنند؛ مردم آرام بخواهید که شهر در امن و امان است! بیشتر مردان، نمی‌دانند که از زرق و برق یک اجتماع آزاد جنسی، چیزی نصیب آنها نخواهد شد و آنها، بیشتر از اینکه از این بازار مکاره‌جو، سودی بدست بیاورند، سرمایه‌های خود را خواهند گذاشت. فیلم‌هایی که در آنها، ارتباطات آزاد جنسی یا خیانت زنان به نمایش گذاشته می‌شود، از این رو موجب نعوظ آلت مردان می‌شوند که اغلب تماشاچیان، با قهرمانی که زنان را بدست می‌آورند، هم‌ذات‌پنداری و همانندسازی می‌کنند. آنها، بطور ساده - لوحانه‌ای، خود را فقط به جای مردی که زنان با او ارتباط آزاد دارند یا مردی که هنرپیشه زن خیانتکار بر شوهر خود ترجیح می‌دهد، می‌گذارند و حتی لحظه‌ای فکر نمی‌کنند که آنها خود ممکن است روزی یک مرد همیشه محروم از ارتباط جنسی یا شوهر مورد خیانت باشند (اگر به این احتمالات هم فکر می‌کردند نه نعوظ آلت بلکه اختلال نعوظ می‌گرفتند!). بیشتر مردان، با شنیدن شعارهای جذاب اما نادقیق مکتب‌های آزادگرایانه جنسی، فقط با آرزوهای خود و نه واقعیت‌هایی که انتظارشان را می‌کشند، نشخوار ذهنی پیدا می‌کنند. این شعارها و وعده و وعیدها، پوشاننده بخشهای مهم و تلخی از حقیقت، هستند. این ماجرا، یادآور داستان ترووا است که افراد شهر از درون اسب بزرگی که ظاهراً به آنها هدیه داده شده بود، خبر نداشتند. اگر این مردان، از میزان درصد مردانی که در یک جامعه آزاد، به کامیابی جنسی بسیاری از زنان می‌رسند، اطلاع می‌یافتند، با چنین اعتماد به نفس‌های بطور کاذب بزرگ، به استقبال اجتماعی که در آن، سایر هم‌تایانشان، آزادی بی‌حد و

حصر زنان را خواستار هستند، نمی‌رفتند. آنها، غالباً نمی‌دانند یا نمی‌خواهند بپذیرند که اغلب آنها، سوگلی جنسی و جذابی برای اکثریت زنان، نخواهند بود. گرچه آنها در ساخت زیبایی‌های شهر فرنگ، زحمتهای بسیاری را متحمل خواهند شد اما خود لذت کمی از آن خواهند برد. این شهر فرنگ، میراث مشقتها و البته ناآگاهی آنهاست که برای تعدادی از هم‌تایان زیرک خود و زنان، برجای خواهد گذاشت. گروهی از جلادترین افراد یک جامعه را رسانه‌ها و گروه‌هایی تشکیل می‌دهند که رسالت‌شان نه فاش‌سازی حقیقت بلکه قلب و تحریف آن به نحوی که مطابق با منافع عده‌ای باشد، است. گروهی از آنها، خود نیز اشراف کاملی به درستی و عمق آنچه که معتقد هستند، ادعا می‌کنند، می‌نویسند و می‌گویند، ندارند. آنها، بلندگوهای هستند که صرفاً حرفهای دیگران را منعکس می‌کنند. بلندی صدای آنها هم، موجب این توهم در آنها می‌شود که فکر کنند واقعاً حق با آنهاست. عده‌ای دیگر از این اربابان رسانه، خود، جزو گروهی هستند که تبلیغ ایده-هایشان در قالب بسته‌بندی‌های شیک رسانه‌ای ولی به دور از حقیقت جامع، اول از همه به نفع خودشان است. بعضی از نظام‌های ایدئولوژیک، بیش از آنکه برای خریداران خود منفعت‌آور باشند برای فروشندگان آنها، سودآور هستند. گسترش آزادی جنسی در جامعه، عموماً همراه با مصرف منابع مادی و غیرمادی یک جامعه در جهت منافع لذت‌طلبانه عده‌ای خاص از زنان و مردان خواهد بود. جامعه‌ای که در آن، عده‌ای محروم و عده‌ای غرق در ولنگاری‌اند. در چنین جامعه‌ای، عده‌ای از مردان، فقط ممکن است بتوانند شوهران خوبی باشند و عده‌ای دیگر، هم به عنوان معشوق و هم به عنوان همسر، فتح‌الباب‌های زیادی خواهند کرد.

بعضی از حتی متخصصین و دانشمندان، معتقدند که فراهم‌کردن شرایط اجتماعی برای پیاده‌شدن استراتژی جنسی دوگانه زنان، روشی آرام و بی‌سر و صدا برای به‌سازی نژادی در جامعه است. آنها ممکن است اینطور استدلال کنند که، از یک طرف، می‌دانیم که میزان تناسب ژنتیکی افراد در زمینه‌های مختلف، متفاوت است. از طرف دیگر، قبولاندن به عده‌ای از افراد، برای اینکه حاضر باشند دست از تولیدمثل و باقی-گذاشتن زاده‌هایی از خود بردارند، نه مقدور و نه مطلوب است. مقدور نیست، به این خاطر که، افراد بسیار کمی حاضرند این مسئله را که خط ژنتیکی‌شان با خودشان متوقف شود، بپذیرند. مطلوب نبودن هم، به این خاطر که، چنانچه عده‌ای از مردان، با الزام به نداشتن فرزند مواجه شوند، دست از تلاش برای حفظ بنیان ارتباطات خود با جنس مقابل یا نگهداری خانواده، خواهند کشید. این مسئله، می‌تواند به قیمت از دست دادن مقدار قابل‌توجه‌ای از نیروی کار مورد نیاز جامعه تمام شده و از قدرت تولیدی آن، به شدت بکاهد. جامعه، هرچند برای ایجاد نطفه‌های جدید، به همه مردان نیاز ندارد اما برای اینکه از نظر اقتصادی و اجتماعی، سر پا بایستد، همه مردان باید فعال باشند. پس بهتر است که اجازه دهیم نیروهای پنهان طبیعی، در جوامع امروز هم، همان کاری را بکنند که در زمان غارنشینی انسان، می‌کردند. به این طریق، بلوا و آشوبی به پا نشده و فرایند به‌سازی نژادی هم، به کار خود ادامه خواهد داد. شاید قسمتهایی از مقدمه‌چینی این استدلال‌ها، درست باشد اما در مورد نتیجه‌گیریها، اینطور نیست. اولین و مهمترین نکته اینک، چه چیز باعث می‌شود تا مطمئن باشیم

که انتخابهای جنسی زنان، متناسب‌ترین نطفه‌ها را برای نسل بعد، شکل می‌دهد. همانطور که بحث شد، اولاً، تناسب و متناسب‌ترین، اصطلاحاتی قراردادی و دربرگیرنده آنچه که برای بقا و تولیدمثل، مفید و ضروری هستند، می‌شود. اینکه در دنیای جدید، بتوانیم میزان بقا و تولیدمثل را، ملاک‌های ارزشمندی در سنجش میزان موفقیت یک انسان در نظر بگیریم، اولین نکته بحث‌انگیز است. دوم اینکه، همانطور که بارها مورد تذکر قرار گرفت، انتخابهای جنسی زنان، بیشتر هماهنگ با چالش‌های دوره‌ای از تکامل بشر است که در آن، برای بقا و تولیدمثل موفق، یک سری صفات خاص جسمی و رفتاری، مورد نیاز بوده است. ملاک‌های دنیای مدرن، به‌روز شده اما ذهن تکاملی - جنسی ما، همچنان ثابت باقی مانده است. البته که داشتن یک سیستم ایمنی قوی، بدن عضلانی و قامت بلند، به بقا و تولیدمثل فرد دارنده آن، حتی در دنیای جدید، کمک می‌کنند اما مسئله اینست که بسیاری از صفاتی که زنان، در معشوقه‌های جنسی خود جذاب می‌یابند، برای زندگی در دنیای مدرن، دیگر به اندازه قبل، حیاتی یا انسانی تلقی نمی‌شوند. با این تفاسیر، تکلیف ما در برخورد با زنی که بخاطر این صفات، جوانکی یاغی و خوش‌اندام را برای باردارشدن یا عشق‌بازی، به همسر زحمت‌کش خود ترجیح می‌دهد، چیست؟ آیا باید قبول کنیم که انتخاب این زن، برای جامعه و نسل‌های بعد، مفید واقع می‌شود. زندگی در عصر پیش‌مدرن، همراه با خطرهای بسیاری بوده و موفقیت در آنها، با توانایی بدنی، ملازم بوده است. اما آیا تشکیل نطفه‌هایی که از نظر بدنی، قوی‌هیکل و نیرومند اما از نظر رفتاری و روانشناختی، سرکش و ضداجتماعی باشند، واقعاً نوعی به‌سازی نژادی است؟! به همین منوال، بسیاری از خصایص جذاب از نظر جنسی برای زنان را، می‌توان در زمره همین صفات و مشخصات دانست. دوم اینکه، به‌سازی نژادی، به روشهای متعدد دیگری که مورد قبول عموم مردم واقع شود هم، قابل‌انجام است. سوم اینکه، همانطور که در فصل چهارم گفته شد، اغلب پژوهشهایی که در حیطه ارتباط سلامتی با زیبایی انجام شده‌اند، همبستگی‌های بالاتری را، در زنان و نه مردان، یافته‌اند. پس مشخص است که اگر زیبایی ظاهر، ملاک تناسب ژنتیکی قرار گیرد، از روی ظاهر زنان، بهتر می‌توان درباره تناسب ژنتیکی آنها قضاوت صحیح کرد تا مردان. و بر همین اساس، اگر قرار باشد نوعی به‌سازی ژنتیکی بر مبنای فاکتورهایی مانند ظاهر انجام شود، زنان، متقاضیان بهتری برای این مسئله خواهند بود تا مردان. پس چرا برای داشتن نسل‌هایی با تناسب بالاتر، باید عده‌ای از مردان و با چنین بی‌رحمی اجتماعی، قربانی شوند؛ چرا زنان را نباید وارد این نظام غربال‌گری کرد؟ مسئله بعد اینکه، چه چیز تعیین می‌کند که به‌سازی ژنتیکی، به این شکل را، کم‌هزینه‌ترین شکل اصلاح خزانه ژنتیکی جامعه تلقی کنیم. آیا احساسات و وجود عده‌ای از مردان و آن هم تعداد زیاد و در واقع اکثریت آنها، اینقدر بی‌اهمیت است که برپایی چنین امری را، در مقابل قربانی شدن آنها، قابل‌قبول بدانیم؟ چرا دردها، هزینه‌ها و مشکلات چنین روشی، باید فقط نثار عده‌ای از افراد شود. و مسئله آخر اینکه، روزگار پنهان‌ماندن - ها و پنهان‌کاری‌ها گذشته است. باید به این فکر کرد که هرچند رسیدن به جامعه‌ای که در آن، همه یا اغلب مردان، به بینش و آگاهی وسیع و لازم درباره آنچه که در بطن جامعه در حال روی دادن است، می‌رسند،

دشوار است اما انتشار آگاهی‌های فزاینده، امری اجتناب‌ناپذیر است. باید به این هم اندیشید که آگاهی‌های بعدی تک‌تک اعضای جامعه و پیامدهای آن، چه تاثیری را، می‌تواند به دنبال داشته باشد. نباید به این تفکر که جامعه آرام است، چندان اعتماد کرد، چه بسا که آرامش فعلی اجتماع، آرامشی قبل از طوفان، باشد!

### جستاری پژوهشی.

#### تضادهای طبقاتی و تضاد در استراتژی‌های جنسی

«خودپسندی دیگران، زمانی خلاف ذوق ماست که خلاف خودپسندی ما باشد». «... بی‌نظری و بی‌غرضی، نه در آسمانها خریداری دارد و نه روی زمین. ...» (نیچه).

«تعریف رقیب؛ شخص پست فطرتی را گویند که خواهان همان چیزی است که ما می‌خواهیم!»  
(آمروز بیرس، ۱۹۱۱).

«... هر سری، یک نوع حق را می‌خرد ...» (نیما یوشیج).

«با من که بخواید فرشته است، با تو اما فاحشه!»

عوامل شکل‌دهنده طرفداری منفعت- وابسته افراد از نظامها و سبک‌های رفتاری- جنسی معین، متعدد بوده و از ویژگیهای زیستی افراد گرفته تا جنسیت، سبکهای تربیتی و اعتقادی اخذ شده در دوران کودکی، هوش، شخصیت، عوامل جسمی، جغرافیایی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، فرهنگی و سیاسی را در بر می‌گیرد. افراد در هر یک از عوامل فوق، با همدیگر تفاوت داشته و این تفاوتها، می‌توانند منجر به شکل‌گیری خرده-گروههایی در جامعه شوند که برای کسب منافع صنفی خود، تلاش می‌کنند. تشکیل این اصناف و گروه‌ها، لزوماً بطور رسمی و با دور هم جمع‌شدن و شعاردادن آشکار، صورت نمی‌گیرد. هر فرد با توجه به محاسبات تکاملی از پیش انجام شده در ذهن خود، به این نتیجه می‌رسد که به کدامین صنف یا گروه تعلق داشته و دفاع یا عدم دفاع از چه موضعی برای او بیشتر تناسب‌افزا است. نتیجه این تلاشهای فردی افراد متعلق به زیرگروههای مختلف، در تلاش خرده‌گروههای متفاوت جامعه، در حمایت از وجود و گسترش نظامهای جنسی معین، بروز پیدا می‌کند. نتیجه نهایی این فرایند، پیدایش ایدئولوژی‌های جنسی متنوع و گاه متعارض است. این، می‌تواند زمینه را برای بوجودآمدن ائتلافات پنهان و ناهشیار و قراردادهای نانوشته ازلی و (احتمالاً ابدی) بین افراد متعلق به صنف‌های مختلف، فراهم کند. این پدیده باعث می‌شود تا افراد مختلفی که از نظر منافع جنسی تناسب افزا، در گروههای مشترک قرار می‌گیرند، از یک سری معین از هنجارها، قوانین و رفتارهای جنسی خاص، دفاع کنند. عقاید مشترک افراد متعلق به این گروهها، تحت تاثیر محاسبات ذهنی- تکاملی آنها و در قالب مجموعه‌ای از بیعت‌ها، قراردادهای ائتلافاتی بوجود می‌آیند که خود افراد امضاءکننده هم، ممکن است از اینکه دارند بر اساس مفاد چنین پیمان‌نامه‌هایی عمل می‌کنند، آگاهی نداشته باشند. جنسیت‌های متفاوت، مردان و زنان طبقات اقتصادی یا اجتماعی بالا و پایین، مردان و زنان با جذابیت‌های جسمی- جنسی



متفاوت، افراد با ویژگیهای زیستی، ژنتیکی و هورمونی مختلف، افراد متعلق به نظامهای مختلف اعتقادی و سایر زیرگروههای برآمده از جورچین شدن متغیرهای تاثیرگذار بر منفعت‌زا بودن استراتژی‌های جنسی خاص، هر یک به سوی یک سری از استراتژی‌های جنسی معین، تمایل نشان می‌دهند. نتیجه این تعارضات و کشمکش‌ها، غالباً به سود عده‌ای از زیرگروهها و اصناف و به ضرر بقیه تمام خواهد شد. در اینجا، بطور مستقیم یا غیرمستقیم شاهد مبارزات بین جنسی، درون جنسی و طبقاتی، برای به فعلیت رساندن علایق شخصی هستیم؛ جنگ هورمون‌ها، ژن‌ها، جسم‌ها، شخصیتها، طبقات، تربیتهای جنسی، ایدئولوژیها و در یک کلام، مبارزه ژنهای خودخواه برای رسیدن به حداکثر تناسب و موفقیت تولیدمثلی. طرفداری از انواع نظامهای اخلاقی، می‌تواند یک جنگ درون جنسی را در بین دو جنس یا بین خود مردان و زنان، به منظور رسیدن به بهترین گزینه‌های مطابق با منافع شخصی، بوجود آورد. ممکن است مردان طبقات بالا که زر و زور بیشتری دارند، میل به آزادگرایی بیشتر داشته باشند چون می‌دانند که به این طریق، زنان بیشتری خواهند داشت. برای این مردان یا مردان جذاب از نظر جنسی، این شعار که «زن جنس برتر است یا زنان باید کاملاً آزاد باشند»، حتی اگر اعتقاد درونی هم به آن نداشته باشند، پل خوبی برای رسیدن به تناسب تولیدمثلی بیشتر است. پس تعجبی ندارد که آنها، طرفداران این شعارها شوند. بر همین قیاس، ممکن است برای عده‌ای از زنان بسیار گرم‌مزاج و شدیداً تنوع‌طلبی که زندگی‌های زناشویی سنتی را جذاب نمی‌یابند، چسبیدن به آرمانهای اخلاقی محافظه‌کارانه، چندان معنادار نباشد. محافظه‌کاری یا آزادگرایی جنسی که در افراد، تا حدی بوسیله شرایط زیستی و بخشی نیز بخاطر شرایط تربیتی آنها شکل می‌گیرد، می‌تواند بر نوع نگاه فرد نسبت به قوانین مربوط به ازدواج، خیانت و ارتباط بین دو جنس تاثیر بگذارد. عوامل اجتماعی مانند مذهب‌گرایی، فرهنگ و رسانه‌ها نیز، نقش مهمی در آفرینش ذهن افراد در مورد مسائل ارتباطی و جنسی در جامعه، دارند. در مجموع، هیچ‌کس نیست که نسبت به مسئله‌ای خاص تعصب نداشته باشد. همه افراد تعصب دارند، فقط جهت و نوع تعصب آنها نسبت به مسائل، با همدیگر متفاوت است. در مورد هر موضوعی، عده‌ای به این سمت و عده‌ای به سوی دیگر، گرایش می‌یابند. نداشتن جهت نیز، خود یک نوع جهت‌گیری است.

جنسیت، یکی از متغیرهای مهم در بوجود آمدن تعارضات بین دو جنس و راهکارهایی که هر یک در پیش می‌گیرد تا به موفقیت تولیدمثلی خود بیفزاید، است. اما آن تنها عاملی نیست که طرفداری از و ترویج نظامهای جنسی مختلف را باعث می‌شود. در این کتاب، در جاهای مختلف، همچنین تا حدی در مورد نقش عواملی مانند جذابیت جسمانی و خصایص زیستی مانند سطوح هورمونها و نقش ژنتیک، اشاره شد. بررسی نقش همه عوامل نامبرده در فوق، فراتر از این کتاب است اما در قسمت بعد، به نقش یک عامل مهم از این مجموعه عوامل یعنی اقتصاد می‌پردازیم.

### اقتصاد و انتخاب استراتژی جنسی

«بگو بر سر سفره چه داری تا بگویم چگونه می‌اندیشی». «آزادی، از جمله تجملاتی است که هر کسی، توانایی کسب آن را ندارد» (مارکس).

«سخت است فهماندن چیزی به مردمی، که برای نفهمیدن آن، پول می‌گیرند» (احمد شاملو).

«وقتی به ماهیت سازنده رفتارهای انسان پی می‌بریم، آرزو می‌کنیم که ای کاش همگی روزه سکوت می‌گرفتیم!».

تاریخ همه جوامع، تاریخ مبارزه طبقاتی بین طبقات است. این یکی از جملات کلیدی و مکرراً بازگوشده جامعه‌شناس بزرگ، کارل مارکس است. هر چند در طول سالها، بی‌کفایتی بخش زیادی از اندیشه‌های مطرح شده در نظام سیاسی- اقتصادی بنیان گذاشته شده بوسیله این اندیشمند بزرگ یعنی کمونیست اثبات شده اما بخش قابل‌ملاحظه‌ای از نظریات مارکس، همچنان مورد تایید و تاکید قرار می‌گیرد. او اعتقاد داشت که عوامل اقتصادی از جمله مهمترین عوامل در شکل‌گیری بسیاری از جنبه‌های اجتماعی از جمله مناسبات و روابط بین افراد است. تعبیر و تفسیر او از ازدواج و تشکیل خانواده نیز، اساساً تبیینی اقتصادی بود. نزاع بین طبقات اقتصادی مختلف، یکی از محوری‌ترین مفاهیم نظریات اوست. او معتقد بود که طبقات اقتصادی بالا، از زحمات طبقات پایین یا کارگر به نفع خود بهره می‌برند. راه‌حل مشکلات اجتماعی را هم، در بوجود آوردن یک جامعه بدون طبقه می‌دید.

آنجا که مارکس می‌گفت «بگو بر سر کدامین سفره نشسته‌ای تا بگویم چگونه فکر می‌کنی»، در حال اشاره به تاثیر عوامل اقتصادی بر ایدئولوژیهای مورد دفاع ما بود (هر چند تاکید اولیه او بر ایدئولوژیهای اقتصادی مورد دفاع افراد بود). اقتصاد، از جمله عوامل مهمی است که تاثیر آن بر باورها و رفتارهای ما، به قدمت تاثیر عوامل اقتصادی بر تناسب تکاملی ماست. توانایی اقتصادی، از ابتدایی‌ترین شکل خود مانند توانایی جمع‌آوری آذوغه تا اشکال پیچیده آن در دنیای مدرن، تاثیر بسیار زیادی بر همه جنبه‌های تناسب ما داشته و دارد. توجه به وضعیت اقتصادی طرف مقابل، از مشخصات همیشگی ملاکهای جفت‌گزینی زنان برای روابط درازمدت و کوتاه‌مدت است. بدون در نظر گرفتن عوامل دیگر، در هر دو گونه از روابط بین دو جنس یعنی درازمدت یا کوتاه‌مدت، بُرد، متعلق به مردان طبقات اقتصادی بالا در مقایسه با مردان طبقات پایین است. در مورد زنان نیز، هر چند مشابهت‌های بین انتخابهای جنسی زنان طبقات اقتصادی بالا و پایین، همپوشانی‌های زیادی دارد اما عامل اقتصاد به تنهایی آنقدر قوی است که انتخابهای آنها را در جهت‌های خاص و معین سوق دهد.

بطور تاریخی و تکاملی، زنان از نظر اقتصادی به مردان وابسته بوده‌اند. عمده‌ترین شکل فعالیت اقتصادی دو جنس در طول تکامل، شکارکردن و کار در بیرون از خانه بوسیله جنس مذکر و جمع‌آوری آنچه که مرد به خانه می‌آورد بوسیله جنس مونث، بوده است. چنین تبادل و بده و بستان‌هایی، ذهن دو جنس را آمیخته با برداشت‌هایی از نقشی که هر یک از طرفین باید در یک زندگی مشترک داشته باشند کرده است. افراد، معمولاً به نحوی با این برداشتها برخورد می‌کنند که انگار آنها تفویضاتی غیرقابل تغییر و محتوم هستند. همین عوامل باعث می‌شود تا تغییر دادن هنجارها و قوانین نانوشته‌ای که بطور خودآگاه یا ناخودآگاهانه در روابط بین افراد و از جمله دو جنس در جریان است، به سختی صورت بگیرد.

با توجه به کاملاً آشکار بودن تاثیرات مربوط به عوامل اقتصادی بر تقریباً هر جنبه از رفتار آدمی، چه انتظاری می‌توانیم در مورد تاثیر این عامل بر استراتژیهای جنسی در پیش گرفته شده بوسیله مردان و زنان طبقات اقتصادی مختلف داشته باشیم؟ پیشینیان ما، زر، زور و زن را همراه هم‌دیگر می‌دانستند. بطور کلی، معمولاً هر جا که زر می‌گردد، زنان نیز می‌چرخند. داشتن یک متغیر سرنوشت‌ساز و بسیار جذاب از نظر زنان یعنی توانمندی اقتصادی و مالی، می‌تواند مردان طبقات بالای اقتصادی را در موقعیت فرادستی از نظر اعمال تمایلات خود از نظر استراتژیهای جنسی قرار دهد. این مردان، بسیار بیشتر از مردان طبقات پایین، می‌توانند روابط چندگانه در پیش بگیرند. آنها در مزیت جذب و داشتن همزمان تعداد زیادی از زنان هستند. توانایی برای داشتن زنان متعدد، می‌تواند خود را در طرفداری از نظامها و ایدئولوژیهای جنسی معینی که هماهنگ با منافع شخصی است، نشان دهد. هر چند در شرایط متفاوت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، این نظامهای معین، می‌توانند متفاوت باشند اما با دقت بیشتر، می‌توانیم نفع پنهان شده در ذات همه این نظامها برای افراد طرفدار آنها را ببینیم. شاید برای مردان متمول یک جامعه محافظه‌کار، امکان‌پذیر نباشد که بر روی روابط چندگانه کوتاه‌مدت و گذرا با زنان مختلف، سرمایه‌گذاری زیادی بکنند. اما چندزنی، می‌تواند گزینه خوبی برای جایگزینی باشد. چیزی که ما در بعضی از کشورهای عربی می‌بینیم. در عوض، در کشورهای آزاد، مردان ثروتمند، نیاز چندانی برای سرپوش گذاشتن بر استراتژیهای جنسی آزاد و چندگانه و روابط متعدد خود با زنان مختلف نمی‌بینند. هر چند که مزایا، معایب و آسیب‌شناسی مربوط به هر یک از این دو سناریوی فوق متفاوت است اما در هر دو موقعیت، شاهد مطابقت نظامهای جفت‌گزینی و جنسی با تمایلات و ملزومات موفقیت تولیدمثلی مردان ثروتمند، هستیم. ما همچنین ممکن است شاهد تغییرات القا شونده بوسیله مردان طبقات اقتصادی بالا در آنچه که در جامعه در جریان است، باشیم. همانطور که مُد، معمولاً زاینده تمایلات و اقدامات طبقات بالاست، هنجارهای جنسی و پس از آن قوانین جنسی هم، می‌توانند نتیجه رأی‌زنی‌های ضمنی عده‌ای از مردان طبقات بالا باشند. زنان طبقات بالا و پایین نیز، ممکن است در اتخاذ استراتژیهای جنسی خود، تفاوتهایی را نشان دهند. یکی از نگرانیهای عمده زنان طبقات پایین یعنی اقتصاد، می‌تواند منجر شود تا پافشاری آنها بر روابط توأم با تعهد و ازدواج، بیشتر باشد. آنها ممکن است بطور مصلحت‌اندیشانه‌ای، خویش‌دارتر شوند. بطور معکوسی، عده‌ای از دختران و زنان طبقات پایین اقتصادی، ممکن است به منظور کسب اهداف اقتصادی درازمدت و کوتاه‌مدت، متمایل به روابط جنسی گذرا و متعدد شوند. هدف اقتصادی درازمدت می‌تواند کسب همسر برای ازدواج و هدف اقتصادی کوتاه مدت، کسب منابع مادی فوری از شرکای کوتاه‌مدت باشد. اما زنان طبقات بالای اقتصادی، نیازی برای داشتن روابط کوتاه‌مدت و متعدد که فقط با هدف کسب منابع مادی ناچیز باشد، نمی‌بینند. آنها ممکن است احساس کنند که به علت داشتن پشتوانه اقتصادی قوی‌تر یا جذابیت جسمانی بالاتر (بطور میانگین، طبقه اقتصادی بالاتر با جذابیت جسمانی بیشتر همبستگی دارد)، نیازی برای چشم‌پوشی از روابط لذت‌بخش کوتاه‌مدت برای رسیدن به روابط درازمدت نمی‌بینند. رفتارهای جنسی زنان این طبقات، همچنین می‌تواند به عنوان الگویی برای دختران و زنان طبقات پایین‌تر اقتصادی، عمل کند.

اقتصاد و توانایی اقتصادی، یکی از عوامل مهم در توانایی فرد برای رها شدن از یک سری موانع بیرونی برای پیاده کردن استراتژیهای جنسی خود، است. داشتن امکاناتی مانند مسکن، اتومبیل و سایر امکانات و تجملات مادی، به یک مرد یا زن کمک می‌کند تا در صورتیکه لازم بداند، بتواند از بند قوانین و هنجارهای بیرونی، تا حد قابل ملاحظه‌ای رهایی پیدا کند. او ممکن است احساس کند که برای داشتن یک زندگی موفق که در آن بتواند احترام دیگران را کسب کند، لازم نیست که در رفتارهای جنسی‌اش کاملاً هم‌رنگ دیگران و جامعه شود. به یک معنی، بخصوص در صورت عدم استحکام عواملی مانند قوانین و هنجارها، اقتصاد می‌تواند فرد را از محدودیتهای بیرونی، تا حد زیادی، رهایی بخشد. آزادی منتج از داشتن شرایط اقتصادی مطلوب، چیزی نیست که هر کسی توان کسب آن را داشته باشد. کسانی می‌توانند چنین کالای لوکس و تجملاتی را بخرند که توانایی کسب آن را داشته باشند. رسیدن به چنین رهایی، می‌تواند در گرایش یا عدم گرایش فرد به مجموعه نظام‌های جنسی خاص، تاثیرگذار باشد.

در مورد چگونگی قوانین جنسی در جامعه، نه تنها بین دو جنس، بلکه در هر جنس نیز ممکن است بین اعضای آن تعارض وجود داشته باشد. استراتژیهای جنسی تناسب‌افزای هر خرده‌گروه در یک جنس، یکی از عوامل موثر بر شکل‌گیری این تعارضات است. این عامل منجر می‌شود تا هر گروه با توجه به شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود که وجود یا عدم وجود یک سری از استراتژیهای جنسی را با تناسب بیشتر همراه می‌کند، به قضاوت در مورد قوانین جنسی جامعه بپردازد. تعدادی از مردان طبقات بالای اقتصادی، ممکن است نگرانی از بابت افزایش رفتارهای تنوع‌طلبی جنسی در زنان نداشته باشند زیرا سرمایه اقتصادی، منبعی است که آنها را همیشه در ارتباط با زنان و جذب آنان به عنوان شرکای جنسی یا همسر، موفق می‌گرداند. حتی شاید آزادگرایی جنسی زیاد به نفع این مردان تمام شود زیرا امکان ابراز تنوع طلبی جنسی را به آنها می‌دهد اما در همین موقعیت، وضع در مورد مردان طبقات پایین می‌تواند کاملاً متفاوت باشد. این مسئله در مورد ارتباط جذابیت جسمانی یا سن یک مرد با آن دسته از ایدئولوژیهای جنسی که او ارزشمند و قابل احترام می‌داند نیز، صدق می‌کند. مردانی که سطوح آندروژن بالاتری دارند، معمولاً برخوردارهای بیشتری با جنس مقابل داشته که این مسئله می‌تواند بر نگرش آنان نسبت به مسائل جنسی مرتبط با زنان، تاثیر بگذارد. یک مرد با تجارب و سابقه موفق در جذب زنان، احتمال دارد که نگرشی متفاوت نسبت به رفتارهای جنسی زنان داشته باشد تا یک مرد کمتر موفق. یک مرد خانواده‌گرا و یک مرد خوش‌گذران، ممکن است در نگرش‌هایشان نسبت به رفتارهای جنسی زنان در جامعه و خط‌مشی‌های حقوقی، اجتماعی و سیاسی، روندهای متفاوتی در پیش بگیرند. استراتژیهای جنسی افراد و موفقیت آنها در شرایط فعلی محیطی، می‌تواند بر کمیت و کیفیت هنجارگرایی، قانون‌گرایی، اخلاقیات درونی و سایر رفتارهای فرد، تاثیر بگذارد. ممکن است ما با گروهی مواجه باشیم که در آن، مردان طبقه خانواده‌گرا، طرفدار محافظه‌کاری اخلاقی و مردان جذاب و خوشگذران، طرفدار اخلاق آزادگرایانه باشند (البته شواهد حاکی از پیچیدگی بیشتر بین نگرشهای جنسی افراد و خصایص افراد است. بطور مثال، بین میزان بالاتر هورمون آندروژن یک مرد و خط‌مشی محافظه‌کارانه نسبت به زنان، رابطه مثبت وجود دارد. مردان با سطوح بالاتر آندروژن، همانهایی هستند که برای زنان جذاب‌ترند).

هر طبقه از افراد، بر اساس طبقه‌بندی بر مبنای هر خصیصه یا عاملی که در نظر بگیریم و بر اساس تاثیر شرایط بیرونی بر تناسب تکاملی‌شان، در مورد آنچه که خوب یا بد، درست یا نادرست، منطقی یا غیرمنطقی و عادلانه یا ناعادلانه است و نه بر اساس یک دید یکپارچه‌نگرانه و کل‌نگر، اقدام به قضاوت می‌کنند. بر این اساس، دفاع یک خواننده معروف موسیقی پاپ از هنجارهای جنسی معین و یا حتی نظرات یک دانشمند و استاد دانشگاه، می‌تواند صرفاً بازتاب تحلیل‌های سود و زیان تکاملی خودشان باشند. از این رو، تعجبی ندارد که بینیم مردانی که از نظر زنان، شرایط یا موقعیتهای جذاب دارند مانند تعدادی از هنرپیشگان مشهور یا بازیکنان معروف ورزشی، مردان متمول و ثروتمند و سایر مردانی که از نظر زنان جذاب ارزیابی می‌شوند، بطرز سینه‌چاکانه‌ای از آزادی جنسی زنان دفاع کنند. چرا که آنها در واقع در حال مبارزه برای کسب موفقیت تولیدمثلی خودشان هستند. طرفداری خرده‌گروههای اقتصادی، اجتماعی و شغلی زنان، از یک سری از هنجارها و قوانین جنسی معین نیز، می‌تواند صرفاً بازتاب همین خودمحوری در انتخاب استراتژی‌های جفت‌گزینی باشد. در اینجا، حرف از حتی حق و ناحق زدن هم، مسخره به نظر می‌رسد. افراد، عموماً به دنبال حق و حقیقت نمی‌روند. آنها فقط در پی بازتعریف حقانیت در غالب منافع خودشان هستند. دانستن این نکته، بسیار ناامیدکننده است. اگر اینطور باشد که هست، متأسفانه دیگر جایی برای بحث و گفت‌وگو در بسیاری از موقعیتهای نمی‌ماند. به این خاطر که در بسیاری از این بحث و جدل‌ها، هر یک از گروهها، نه به دنبال اکتشاف حقیقت بلکه صرفاً درصدد به کرسی‌نشاندن حقایق مورد دلخواه خودش هستند. حقیقت، آنقدر خریدار ندارد که بسیاری از ما را به حرکت وادارد. افراد، عموماً وقتی به حنجره‌های خود زحمت می‌دهند که پای منافع‌شان در بین باشد. بدیهی است که، زمانی که آن حنجره‌ها داد و فریاد راه می‌اندازند، باز هم بیشتر احتمال دارد که موضوع منافع شخصی، مطرح باشد. در اینجا، ما با بازتعریف مسئله و حل آن روبرو هستیم. مشکل، در بسیاری از مواقع، نه مشخص نبودن حقیقت و درستی امور، بلکه ناهماهنگی منافع عده‌ای از افراد با آنچه که باید در عمل پذیرفته شده و بدان عمل شود، است. این مسئله، باعث می‌شود تا لازم باشد که ما در بعضی مواقع، سکوت خود را بیشتر کنیم و در جاهایی هم آن را بشکنیم. بطور کلی، بحث و جدل، در صورتیکه هر یک از طرفین، به حقایق امور آگاهی وافی و کامل دارند، بیفایده است. روشنی‌بخشی و آگاهی‌دهی، فقط درجائیکه افراد، واقعاً به دنبال حقیقت هستند، معنا پیدا می‌کند.

نه تنها در جامعه، خرده‌گروهها، تفاوت در شرایط و در نتیجه تفاوت در منافع و علایق جنسی نشان می‌دهند، بلکه یک فرد نیز ممکن است در انتخاب باورها و طرفداریهای جنسی خود، نوسان نشان دهد. ممکن است که تعریف زشت و زیباهای رفتاری، از نظر افراد، همگام با تغییر در خصایص، شرایط و چرخه زندگی آنها، تغییر بیابد. افراد، غالباً مطابق با این فرمول چرچیل که «دوست و دشمن ابدی وجود ندارد، آنچه که ابدی است منافع است» پیش می‌روند. یک زن جوان و جذاب از نظر جنسی، ممکن است در این سنین که کبک او خروس می‌خواند و مردهای جذاب زیادی پیشنهاد هم‌خوابگی به او می‌دهند، از عقاید آزادی جنسی بی‌حد و حصر پشتیبانی کند. درحالیکه همین زن، ممکن است در سنین میانسالی و زاییدن چند شکم‌فرزند و زمانی که جذابیت‌هایش فروکش کرده و برای نگه‌داشتن همان یک همسر خود هم مجبور است تا می‌تواند آرایش

کند، حرف از اخلاق‌گرایی محافظه‌کارانه و دم از آلوده‌شدن شأن و شرافت انسانی بوسیله اخلاق جنسی ولنکارانه بزند. عده‌ای از دختران دم‌بخت و پا به سن گذاشته که فصل عیش و نوش‌های زودگذرشان هم گذشته، دائماً این آیات و حیانی را می‌خوانند که آسمان و زمین، از مرد مجرد خوشش نمی‌آید و البته منظور آنها، هم از آسمان و هم از زمین، قطعاً خودشان است. یک مرد ثروتمند نیز، ممکن است همانی نباشد که بعد از ورشکستگی مالی خود بود. یک مادر، در زمانی که نسبت جنسی به سمت تعداد بیشتر جنس مونث میل می‌کند یا زمانی که شرایط بد اقتصادی، اجازه ازدواج را از اغلب مردان می‌گیرد، تبدیل به مادری سنتی و اهل پرورش دختر پاکدامن می‌شود که اعتقاد دارند آن ارتباطات جنسی دختران که در چارچوب ازدواج نباشد، نوعی کثافت‌کاری است. یک مرد زن‌باز، در بعد از ازدواج و هنگامی که دخترک نازنینش بزرگ شده و به سن ازدواج رسیده می‌تواند نقش همان پدر زن موجهه و جاافتاده‌ای را بازی کند که حرف از وارستگی هنجارهای سنتی و محافظه‌کارانه نگهدارنده بنیان خانواده می‌زند. افراد، ممکن است هنگامی که ثروتمند هستند نسبت به زمان فقر، هنگام جذابیت در مقایسه با زمان فرتوت‌شدن، زمانی که تعداد همجنس‌های آنها بیشتر از جنس مقابل است در مقایسه با زمانی که این نسبت برعکس است، هنگام مجرد در مقایسه با تاهل، هنگام نداشتن فرزند نسبت به داشتن فرزند و حتی هنگام داشتن فرزند پسر در مقایسه با فرزند دختر و در بسیاری از شرایط دیگر، نوسان و تغییر در عقاید و نگرش جنسی نشان دهند. این، تماماً بستگی به این دارد که در هر زمان و موقعیت، چه چیز را هماهنگ با تناسب خود، ارزیابی کنند.

یافته‌های اخیر، نشان می‌دهند که تاثیر ژنها و سایر عوامل زیستی مانند هورمون‌ها هم، بر نوع گرایش‌های اخلاقی، سیاسی و رفتاری فرد، بیش از آن چیزی است که قبلاً فکر می‌شد. در این بهبوه‌های که هرکس، حقایق را از چشم ژنها، هورمون‌ها، شرایط سنی، اقتصادی - اجتماعی، مجرد/ تاهل و در کل مصالح خودش می‌بیند، اعتقاد به اینکه گرایش‌های ایدئولوژیکی همه افراد، بتواند نمایانگر آیین‌های تمام‌نما از مصالح جمعی باشد، شبیه یک افسانه است. این یک دلیل مهم از مجموعه دلایل برای این مسئله است که چرا بحث و جدل بین احزاب و اصناف سیاسی و اجتماعی درباره اینکه قوانین و هنجارهای جنسی یک جامعه، چه و چگونه باید باشند، غالباً راه به جایی نمی‌برد. به همین خاطر، تصمیم‌گیریهایی خرد و کلان ما باید بر اساس مصالح واقعاً جمعی جامعه و نه سلیقه و تجارب فردی افراد، بنیان گذاشته شود. در این میان، پژوهش‌های علمی، پنجره‌های کامل‌تر و جامع‌تر از حقیقت و آنچه که بیشتر به صلاح جمعی جامعه است، به روی ما می‌گشایند (در فصل هشتم و در بخش ریشه‌های تکاملی اخلاق، به نقش منافع صنفی گروه‌های مختلف، در طرفداری آنها از ایدئولوژیهای جنسی متفاوت، می‌پردازیم).

### جامعه به مثابه کلونی زنبورها

در تعدادی از جوامع امروزی، به وضوح می‌توان تبعات جنسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آزادیهای که به مرد و زن اجازه دنبال کردن آزادانه استراتژیهای جنسی خود را می‌دهند، مشاهده کرد. یکی از مولفین آمریکایی (شارک، ۱۹۹۴) این کشور را به کلونی زنبورهای عسل تشبیه می‌کند. در کلونی زنبورهای

عسل، سه گروه متمایز از زنبورها را می‌توان یافت. وظیفه اصلی زنبورهای کارگر، جمع‌آوری غذا، ترمیم لانه، تغذیه نوزادان، محافظت از کندو، جنگیدن با متجاوزین احتمالی و فراهم کردن شرایط مناسب برای تخم‌ریزی ملکه است. وظیفه ملکه، تغذیه، استراحت و تخم‌ریزی است. در کلونی، گروهی از زنبورهای نر هم یافت می‌شوند که تنها کار آنها، آماده بودن برای آمیزش جنسی و باردار کردن ملکه در زمان تخم‌ریزی است. این نویسنده، مردان گروه ب را به زنبورهای کارگر، زنان را به ملکه و مردان گروه الف را به زنبورهای نر، تشبیه می‌کند. از نظر او در جوامعی مانند آمریکا، وظیفه مردانی که در طبقه بتا قرار می‌گیرند همانند زنبورهای کارگر، جمع‌آوری منابع و فراهم کردن شرایط برای لذت بردن مردان طبقه دیگر (زنبورهای نر!) و ملکه‌ها یعنی زنان، است. او معتقد است که از نظر ارضای جنسی و کامروایی در زندگی، جامعه همچون معرکه‌ای است که در آن سه دسته از افراد را می‌توان یافت: برنده‌ها<sup>۱</sup>، بازنده‌ها<sup>۲</sup> و تماشاگران<sup>۳</sup>. مردان گروه ب بازنده‌ها، زنان و مردان گروه الف، برنده‌ها و عده‌ای نیز فقط تماشاگر آنچه که اتفاق می‌افتد، هستند. در این دیدگاه، برنده‌ها مردان خوشگذرانی هستند که در اغواگری و ارضای نیازهای جنسی خود، موفق عمل می‌کنند. مردان متعلق به گروه ب، بازنده تلقی می‌شوند. این بازنده بودن بنا به علل متعددی مانند ناموفق عمل کردن در جذب زنان و ارضای نیازهای جنسی خود، شکست در زندگی زناشویی مانند جدایی و طلاق، شکست در وفادار نگه‌داشتن همسر و از این قبیل است. مشاهده‌گرها هم، کسانی تلقی می‌شوند که وارد میدان نشده و فقط از دور شاهد ماجرا هستند. بعضی از آنها نمی‌دانند که آیا می‌توانند وارد گود شوند و اگر شوند چه سرنوشتی در انتظارشان است. بعضی‌ها هم نمی‌خواهند ریسک ورود به این بازی اجتماعی را بپذیرند. این دسته، به تماشاگران یک بازی فوتبال می‌مانند که نظاره‌گر بازی دیگران و برد و باخت آنها هستند (احتمالاً محققین یک زیرگروه فرعی و خاص از این مشاهده‌گران را تشکیل می‌دهند!).

این چند تشبیه و مقایسه که حقیقتاً نمود نسبتاً بجایی از اکثریت افراد این جامعه است، خبر از یک آشفتگی، بی‌عدالتی و هرج و مرج جنسی می‌دهد. در آنجا که ما فکر می‌کنیم با لیبرالیسم، می‌توانیم جامعه‌ای عادلانه از نظر جنسی داشته باشیم، در واقع با یک کلونی زنبورها مواجه می‌شویم که در آن، هر مردی باید مواظب باشد تا جزو بازنده‌ها قرار نگیرد. توزیع نامتوازن روابط جنسی در هر جامعه، مدرک خوبی دال بر نزدیک شدن آن جامعه به یک کلونی زنبورهاست.

لیبرالیسم، بنیان گذاشته شد تا بی‌عدالتی‌های قبلی موجود در جوامع را از بین ببرد، غافل از اینکه آنها را فقط با بی‌عدالتی‌های جدید و پنهان‌تر، تعویض کرد. در جوامع پیش‌مدرن و قدیمی، مردان ثروتمند و قوی، حرم‌های بزرگی داشتند، درحالی‌که تعداد زیادی از مردان، از داشتن حتی یک همسر محروم می‌ماندند. آنها باید برای اربابان خود کار می‌کردند و دست‌رنج خود را بی‌چشم‌داشت در اختیار آنها می‌گذاشتند. حال و روز

---

<sup>1</sup>- Winners

<sup>2</sup>- Losers

<sup>3</sup>- Observers

جوامع لیبرال جدید هم، تفاوت زیادی با آن جوامع ندارد با این تفاوت که حرم‌سرداری عده‌ای و بیگاری دادن عده‌ای دیگر، تغییر شکل داده است. در جوامع جدید، یک مرد نیازی ندارد تا برای داشتن همزمان چندین زن، دستگاه عریض و طویلی راه بیندازد؛ داشتن یک آپارتمان در یک گوشه از شهر هم، کفایت می‌کند. کافی است که یک جوان متعلق به طبقه اقتصادی بالا و اندکی هم جذاب و خوش‌سیما باشید؛ آن وقت اگر مقداری مهارت‌های بین‌فردی و جذابیت شخصیتی هم چاشنه رفتارهایتان کنید، می‌توانید بدون تقبل هزینه‌های زیاد، یک حرم‌سرا برای خود بسازید. عده‌ای از مردان بتا هم، همان بیگاری‌دهندگان عصر قدیم هستند. آنها به علت ناآگاهی یا به علت دانستن اما پذیرفتن (در فصل آخر، بیشتر به این علل خواهیم پرداخت) در همه یا بخش قابل ملاحظه‌ای از زندگی خود، دانسته یا نادانسته، کارگران زندگی دیگران خواهند شد. این بی‌عدالتی و ناآگاهی، در جوامع محافظه‌کار- سنتی، به مراتب بزرگ‌تر است. در این جوامع، پوشش ظاهری و محافظه‌کارانه جامعه و همچنین عدم توزیع مناسب اطلاعات در سطوح مختلف جوامع که تا حدی در نتیجه همین محافظه‌کاری روی می‌دهد، عده زیادی از افراد را از مکنونات واقعی اجتماع، بی‌اطلاع باقی می‌گذارد. چه بسیار کسانی که در چنین جوامعی، از روابط قبلی همسران خود و همچنین روابط احتمالی همسران خود با افراد دیگر در بعد از ازدواج، اطلاع نخواهند یافت. حتی در صورت آگاهی هم، عده قابل ملاحظه‌ای از جامعه، یارای مقابله با بی‌عدالتی‌های گریزناپذیر منتج از این شرایط را، نخواهند داشت. فردی را تصور کنید که می‌داند از بین همه گزینه‌های دردسترس برای ازدواج، اغلب یا همه آنها، سابقه ارتباطات جنسی قبل از ازدواج، طولانی دارند. او به ناچار یا باید برای همیشه عذب بماند یا تبعات احتمالی ازدواج با چنین افرادی را در یک جامعه پر از مسئولیت و هزینه‌های ازدواج، به جان بخرد.

همه افراد انسانی، به یک گونه مشترک تعلق داشته و انطباق‌های تکاملی مشترکی، ذهن جنسی آنها را شکل داده است. به دلیل ماهیت اساساً بنیادی و مشترک استراتژی‌های جنسی زنان و مردان در فرهنگ‌های متفاوت، واکنش به آزادی‌های جنسی بی‌حد و حصر، هر چه که باشد، ماهیتی مشترک خواهند داشت. هر چند شکل رفتارهای جنسی در جوامع سنتی، ممکن است با سرعت کمتر به آنچه که در غرب مشاهده می‌کنیم نزدیک شود اما تاثیرات و تبعات عوامل محیطی، در نهایت بسیار مشابه خواهند بود. به همین دلیل، کشورهای محافظه‌کار از نظر جنسی نیز، در صورت قرار گرفتن در شرایط و آزادی‌های کشورهای توسعه‌یافته، حال و روزی شبیه به آنها پیدا خواهند کرد. البته این فقط در صورتی درست است که فرض کنیم تاثیرات چنین آزادی‌هایی بر روی جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه، شبیه به هم خواهد بود. حال آنکه، به دلیل وجود بسیاری از مسائل و مشکلات زیادتری که جوامع در حال توسعه با آن دست به‌گریبان هستند، احتمالاً تاثیر چنین آزادی‌ها و بی‌بند و باری‌هایی، به مراتب تلخ‌تر از آنچه که در جوامع غربی مشاهده می‌کنیم خواهد بود. جوامع غربی، حداقل با مشکلاتی مانند اقتصاد ضعیف، حمایت اقتصادی ضعیف از زنان و بسیاری دیگر از مشکلات مختص جوامع در حال توسعه، دست به‌گریبان نیستند. از طرف دیگر، نفوذ مذهب، اخلاق،



هنجارها و سنت‌ها در جوامع در حال توسعه، باعث می‌شود تا حتی در صورت وجود آزادی‌های جنسی مشابه با جوامع غربی، منتظر آسیب‌شناسی‌های بیشتری در این جوامع باشیم، چرا که این عوامل، با آزادی‌های جنسی، درگیر خواهند شد. عوامل متعددی که در شکل‌دهی به استراتژی‌های جنسی تکاملی انسان نقش دارند همراه با شرایط و بافت محیطی و پیرامونی، ملغمه‌ای می‌سازند که در نهایت تعیین‌کننده واکنش افراد جامعه به آزادی‌های جنسی خواهد بود. فرهنگ‌های غربی و آنچه که در آنها تبلیغ می‌شود، نسبت به محتوای فرهنگ‌های محافظه‌کار شرقی، بسیار بیشتر با غرایز تکاملی، خواسته‌ها و استراتژی‌های جنسی ژنهای خودخواه ما، هماهنگ هستند. انسان، اساساً به سمت غرایز خود گرایش دارد و نه به سمت گرایش‌های اخلاقی یا حتی رفتار بر اساس ادراک و پذیرش واقعیت. به همین خاطر، نفوذ فرهنگ‌های غربی در فرهنگ‌های شرقی آنچنان زیاد است که حرف زدن از انتقال فرهنگی یا شبیه شدن فرهنگ‌ها، چندان حق مطلب را آدا نمی‌کند. شاید بهتر باشد از نوعی «بلع فرهنگی» که در آن فرهنگ‌های شرقی و سنتی بوسیله فرهنگ‌های آزاد غربی بلعیده می‌شوند، صحبت کنیم. به هر حال، آنچه که مسلم است اینست که، چنانچه این روند ادامه یابد، بعد از گذشت زمان اندکی، باید منتظر شبیه‌شدن اساسی رفتارهای جنسی در جوامع سنتی به سمت رفتارهای جنسی در جوامع غربی، اما با پیامدهای منفی بسیار بیشتر، باشیم. به همین دلیل، هر فرهنگی باید به این هشدار گوستاو لوبن توجه کند که: " تنها در فردای روز صلح است که جنگ حقیقی ملتها آغاز می‌گردد. این جنگ‌ها، که به صورت جنگ‌های اقتصادی، صنعتی و اجتماعی خودنمایی می‌کند، در تعیین سرنوشت ملت‌ها، بسیار مؤثرتر از جنگ‌های نظامی است."

### پیام‌های جنسی - تکاملی یک محیط آزاد

انسان موجودی اجتماعی است و بدون وجود دیگران، نمی‌تواند یک زندگی راحت و سالم داشته باشد. سلول انفرادی، هنوز هم یکی از مجازات‌های ناگواری است که زندانبانان برای بعضی از زندانیان خاطی در نظر می‌گیرند. اغلب افراد نمی‌توانند بیش از چند روز را، بدون تماس با فردی دیگر، تحمل کنند. حذف طولانی محرکات حسی - محیطی، از جمله مواردی است که ما را دچار اغتشاشات روانشناختی و جسمی می‌کند. ذهن ما، هر لحظه همانند یک ابررایانه، حجم زیادی از اطلاعات را از محیط پیرامونی گرفته و با پردازش و تجزیه و تحلیل و تفسیر آنها، واکنش نشان می‌دهد. اطلاعاتی که ما از پیرامون خود دریافت می‌کنیم، بر نحوه ادراک محیط و شیوه پاسخدهی ما بسیار تاثیر می‌گذارد. از آنجایی که ما در تعامل با دیگر افراد زندگی می‌کنیم، تناسب تکاملی ما، شدیداً وابسته به دیگران است. به همین دلیل، اینکه استراتژی‌های جنسی فعلی و آتی دیگران چیست و اینکه آنها چگونه رفتار می‌کنند، قویاً بر استراتژی‌های انتخابی ما اثر می‌گذارد. اینکه به این پیش‌فرض جوامع لیبرال معتقد باشیم که می‌توانیم جامعه‌ای داشته باشیم که در آن، هرکس راه خود را در پیش بگیرد، یک افسانه ایدئولوژیک است. الگوبرداری، تقلید افراد از همدیگر و هم‌رنگی با

دیگران، از جمله خصایص ذاتی انسان هستند که شناخت آنها بوسیله رهبران جوامع، قدمتی تاریخی دارد. بر همین اساس، محیط‌های بسیار باز از نظر جنسی، پیام‌آور خبرهای تکاملی مهمی برای افراد بوده که از این طریق، نگرشها و رفتارهای افراد را تنظیم و کنترل می‌کنند. این محیط‌ها، موجب برگشت گونه انسانی به سمت غرایض بدوی خود می‌شوند.

### خبرهای هشداردهنده و رفتارهای جنسی افراد. از نظر تکاملی، تولیدمثل موفق برای مردان،

همانند یک مسابقه است که باید در آن، با صرف کمترین منابع، وقت و انرژی، به بیشترین دفعات مقاربت جنسی رسید. این مقاربت‌های جنسی نیز، باید با زنان متعدد باشد تا فرد از موفقیت هر چه بیشتر تولیدمثلی خود از نظر کمی و کیفی، اطمینان حاصل کند. در یک جامعه بدون قید و بند از نظر جنسی، افراد (هم مردان و هم زنان) دچار نوعی «حسادت جنسی - تکاملی» می‌شوند. آنها از اینکه سایر رقبا و هم‌تایان‌شان، موفقیت تولیدمثلی بیشتری حاصل کنند، ترس و نگرانی داشته و به جوش و خروش می‌افتند تا از قافله تولیدمثل موفق، عقب نمانند. در عین حال، آنها همیشه احساس می‌کنند که عقب هستند. این می‌تواند منجر به در گرفتن یک آتش دائمی شهوانی برای آمیزش جنسی شود (در چنین شرایطی، مصداقی از احساسات و پویسهای ناخودآگاه افراد، این بیت از اشعار حافظ است: سخن درست بگویم نمی‌توانم دید/ که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم).

هنگامی که افراد می‌بینند که روابط خارج از چارچوب یا چندگانه، در بین افراد محیط آنها جریان دارد، اولاً به این نتیجه می‌رسند که آنها نیز، می‌توانند شرکای متعددی داشته باشند. دوم اینکه، چنین محیط‌هایی، می‌تواند منجر به برانگیخته شدن این هیجان و احساس ضرورت تکاملی در افراد شوند که چون سایر هم‌تایان آنها، در حال ارتباط‌های متعدد با شرکای دیگری از جنس مقابل هستند، آنها نیز باید به این رفتار بپردازند. دیدن سایر هم‌تایانی که روابط متعددی با شرکای جنس مقابل دارند، به زبان تکاملی چندین معنا دارد. یکی اینکه، چنین موقعیتهایی به معنای موفقیت تولیدمثلی در حال افزایش سایرین است. در این حالت، فرد احساس می‌کند که او نیز، برای موفقیت در این مسابقه، باید همانند سایر هم‌تایانش، به روابط چندگانه بپردازد. معنای دیگر چنین محیط‌هایی برای ذهن تکاملی افراد، این است که محیط بوم‌شناختی فعلی، لاقابل تاحدی و هر چند به شکل معینی، روابط چندگانه جنسی بین افراد را تحمل می‌کند و این خود یکی از مهمترین برانگیزاننده‌های افراد برای اقدام به روابط خارج از چارچوب و چندگانه است. چنین محیط‌هایی، همچنین باعث می‌شوند تا افراد، نه تنها برای رسیدن به حداکثر موفقیت تولیدمثلی احساس نیاز کنند بلکه این احساس را، در قالب خواستن حداکثر کمیت و کیفیت هم، نشان دهند. در این حالت، افراد خود را در یک مسابقه رقابتی شدید و طاقت‌فرسا می‌بینند که باید بطور مداوم در تلاش باشند تا از دیگران عقب نمانند. افزایش کمیت تعداد شرکا که خود را در قالب تنوع‌طلبی جنسی نشان می‌دهد، می‌تواند تضمین‌کننده تنوع

ژنتیکی زاده‌ها باشد و میل فزاینده به ارتباط با شرکای جذاب‌تر هم، می‌تواند ذهن تولیدمثلی فرد را از بابت کیفیت احتمالی زاده‌ها، آسوده نگه دارد. کنترل و مدیریت یک شهوت دائم برای ارتباط داشتن با افراد متعدد و جذابی که در دسترس هستند، می‌تواند برای هر کسی، دشوار باشد. پیگیری و استمرار زنان بر استراتژی-های جنسی دوگانه، تاثیرات مهمی بر هر دو طبقه کلی از مردان خواهد داشت. شاید بعضی از خوشگذران‌ها، بیش از پیش ترجیح دهند که مجرد بمانند. به هر حال آنان همیشه خواهان دارند! بعضی دیگر از آنها هم، حتی اگر ازدواج کنند، دست از روابط متعدد برنخواهند داشت. برای آنها کفایت که حلقه ازدواج کنار گذاشته شود. از طرف دیگر، تعدادی از گروه خوش خدمتها، احتمالاً مدت زیادی به خدمت‌رسانی به زندگی مشترک و خانواده نخواهند پرداخت. به یاد آورید که آنها نیز مرد بوده و یکی از استراتژی‌های جنسی اصلی در همه مردان که احتمالاً استراتژی مرجح اغلب آنها هم است، تاکید بر روابط جنسی کوتاه‌مدت گذرا و خالی از تعهد، است. کاهش روز به روز و هر چه بیشتر مردانی که حاضر به ازدواج، تعهد زناشویی و پرورش فرزندان می‌شوند و همچنین افزایش خیانت، طلاق و مشکلات زناشویی، حاصل همین تمایل رو به گسترش مردان برای سورچرانی و لذت‌طلبی جنسی، بدون سر سپردن به دشواریها و مشکلات یک زندگی زناشویی پایدار و درازمدت است. و البته این پیامدها، تازه شروع یک ماجرای وسیع‌تر و عمیق‌تر که اثرات خود را تا عمق پوست و خون جامعه خواهد گسترانید، است.

عارضه جانبی دیگر چنین شرایطی، تقلا و تلاش هر چه بیشتر اعضای هر دو جنس، برای اکتساب کیفیت‌های جذاب از نظر جنس مقابل است. سفره رنگین متخصصین جراحی‌های زیبایی، آرایشگاه‌ها و نمایشگاه‌های لباس و مد در جوامع مختلف، خبر از تلاش دو جنس و بخصوص جنس مونث برای رسیدن به حداکثر جذابیت جسمانی می‌دهد. رقابت مردان برای رسیدن به درآمدهای بیشتر و عوارض ناشی از پرخاشگری و رقابتهای خصمانه درون جنسی مردان نیز، می‌تواند تلاش مردان برای رسیدن به منابع مادی که برای زنان بسیار اهمیت دارد را نشان دهد.

**مردان متاهل و احساس فریب‌خوردگی.** جو باز و آزاد در جامعه و مشاهده روابط بی‌حد و حصر دیگران، بطور بالقوه می‌تواند یک تاثیر بسیار مخرب بر رویکرد افراد متاهل نسبت به زندگی مشترک بگذارد. در این شرایط، مردان متاهل ممکن است به این فکر کنند که آنها فریب خورده‌اند! زیرا برای بدست آوردن ارضای جنسی در چارچوب یک رابطه هزینه‌بر و دشوار یعنی ازدواج، حاضر به پرداخت بهایی شده‌اند که مردان دیگر، با پرداخت هزینه بسیار کمتر یعنی روابط بدون تعهد، به آن رسیده‌اند. در کشورهای با لایه‌های ظاهری محافظه‌کاری و درون‌مایه‌های آزادگرایانه، تحلیل سود و هزینه، به میزان بسیار بیشتری، منجر به احساس ضررکردن در افراد متاهل می‌شود چرا که خویش‌تنداری ریشه در قوانین این کشورها که جزو هزینه‌های چنین جوامعی برای افراد آن است فقط به پای عده‌ای از مردم آن کشورها، نوشته می‌شود. در عوض،

منافع حاصل از آزادی جنسی، به جیب عده‌ای دیگر می‌رود. برداشت افراد نسبت به سود و هزینه آنچه که خود از چیزی بدست می‌آورند و آنچه که دیگران بدست می‌آورند، می‌تواند در نگرش و احساس آنها نسبت به یک موضوع، بسیار اثرگذار باشد. آنها مدام غبطه می‌خورند که چرا از روزگار مجردی خود، بهتر استفاده نکردند و اصلاً به چه دلیل، متاهل شدند. این مردان، در چنین شرایطی، انگیزه برای حفظ زندگی زناشویی را از دست خواهند داد. این مسئله، بخصوص در جوامعی که ازدواج برای مردان، همراه با تحمل مسئولیت-پذیری زیاد و سختی‌های متعدد است، برجسته‌تر خواهد بود. این احساسات و نگرشها، می‌توانند زمینه را برای آسیبهای جدی مانند خیانت زناشویی یا طلاق، آماده کنند.

### مردان مجرد و بی‌رغبتی به ازدواج. یک جامعه با مرزهای نامشخص و بدون چارچوب در تعیین

حد و حدود روابط جنسی، به علت‌های متفاوتی می‌تواند میل و رغبت ازدواج مردان مجرد به ازدواج را کم کرده یا از بین ببرد. در این جوامع، مردان ازدواج نکرده، به این موضوع فکر خواهند کرد که ازدواج در یک جوّ بطور ناعادلانه آزاد از نظر جنسی، به معنای هدر دادن انرژی و منابع دیگر، برای رسیدن به چیزی است که سایر هم‌تایان ازدواج نکرده آنها، با آسانی غیرقابل مقایسه‌ای، به آن برسند. مشاهده پسرک نوجوان و جذابی که، هر روز و بدون انواع درد سرها، به خانه زن همسایه مطلقه‌ای می‌رود که هزینه زندگیش را بطور ناعادلانه از مردی دیگر تامین می‌کند، دیگر رمقی برای انگیزه ازدواج یک مرد جوان، نخواهد گذاشت. شاهد یک محیط سنتی-آزاد یا حتی آزاد بودن، همچنین می‌تواند باعث شود تا تعدادی از مردانی که به هر علت ناتوان یا نامتمایل به روابط جنسی آزاد با جنس مقابل بوده‌اند، احساس بی‌عدالتی و اینکه مورد ظلم جامعه واقع شدند بکنند. آنها احساس می‌کنند که این ناعادلانه است که آنها دوران طولانی پرهیز و تجرد را، همراه با تنش‌های آن تحمل کنند درحالی‌که تعدادی دیگر از مردان این دوره، نهایت کام خود از روابط جنسی را گرفته باشند. ازدواج برای این دسته از مردان، تحمل زحمتی بعد از یک دوره زحمت قبلی است که به دلیل توزیع نامتوازن ارضای جنسی در جامعه، فقط گریبان آنها را گرفته است. اینکه آنها، برای فتح قلب یک زن، مجبور باشند مبالغ میلیون‌ها، مسئولیتهای بی‌پایان و عمر خود را هزینه کنند درحالی‌که مردان دیگر، با یک پیتزا و قهوه، فتح باب کرده باشند، محرک مناسبی برای آنها برای اینکه ازدواج کنند، نخواهد بود.

جوّ آزاد، تشویق‌کننده آن دسته از مکانیسم‌های رفتاری-جنسی هستند که تناسب فقط یک جنس را به دنبال دارند. استراتژی‌های جنسی تنوع‌طلبانه مردان و استراتژی جنسی دوگانه زنان، از آن جمله‌اند. از طرف دیگر، ذهن هر ارگانیسم زنده را، می‌توان همچون یک ماشین حساب تکاملی در نظر گرفت که برای عمل، از ارقام و اعداد، فرمولها و قواعد خاص خود تبعیت می‌کند. هیچ مردی دوست ندارد کوله‌بار اقتصادی و اجتماعی زندگی یک زن را بر دوش کشد، درحالی‌که همسرش از او صرفاً به عنوان ابزاری برای تأمین شرایط مناسب اقتصادی، اجتماعی، عاطفی و روانشناختی خودش استفاده کند. اگر شرایط جامعه اینگونه پیش رود،

بدون شک، بعد از مدتی، مردان خانواده‌گرا نیز ترجیح می‌دهند در گروه مردان خوشگذران قرار گیرند تا از قافله تولیدمثل موفق، دور نمانند. این چیزی است که طرفداران آموزش مردان گروه ب هم مدعی آن هستند. هرچند که شرایط جسمی، روانشناختی، اقتصادی و اجتماعی مردان، تعدادی از آنها را مجبور می‌کند تا نتوانند جزو گروه اول باشند اما نمی‌تواند آنها را مجبور کند که لزوماً وارد گروه دوم شوند. انسان، موجودی انعطاف‌پذیر بوده و می‌تواند استراتژی‌های بقا و جنسی خود را با شرایط بوم‌شناختی، محیطی و خانوادگی تنظیم کند (رک به سیمپسون و لاپاگلیا، ۲۰۱۱ و فیگوردو و همکاران، ۲۰۰۸). گسترده و همه‌گیر شدن بکارگیری استراتژی جنسی دوگانه بوسیله زنان، می‌تواند تعدادی از مردان را به حاشیه رانده و آنها را نسبت به تعهد و ازدواج، مردد و اجتناب‌گرا کند. شک مردان نسبت به تعهد درازمدت زنان، می‌تواند منجر به فعال شدن استراتژیهای جنسی جایگزین<sup>۱</sup> شود. امتناع از تشکیل خانواده و پذیرش مسئولیتهای آن و تمایل به برقراری روابط بدون تعهد و کوتاه‌مدت، از جمله کاندیداهای مترصد، برای این موارد هستند. بروز و رواج استراتژی‌های جنسی آزاد در جامعه، می‌تواند باعث شود تا ارضای جنسی برای عده‌ای از مردان، بسیار گران و برای عده‌ای دیگر، بسیار ارزان تمام شود. در این شرایط، مردان خانواده‌گرا، مجبورند این گرانی را به قیمت ازدواج پس دهند اما مردان خوشگذران، برای رسیدن به ارضای جنسی، به اندکی تلاش، نیاز دارند. این بی‌عدالتی‌ها، می‌توانند بذر برچیده‌شدن میل به زندگی مشترک و تحمل دشواریهای آن را، در مردان طبقه ب هم، شکوفا کنند.

**زنان و پیام‌های اخطاردهنده.** یک محیط لیبرال، برای زنان نیز، پیام‌های اخطاردهنده متعدد و مهمی دارد. چنین شرایطی، برای زنان، چه مجرد و چه ازدواج‌کرده، حاوی این زنگ خطر است که سایر هم‌تایان آنها، در حال به حداکثر رساندن موفقیت تولیدمثلی از طریق اعمال انواع استراتژی‌های جنسی مانند استراتژی‌های جنسی مرتبط به بافتار رابطه یا استراتژی جنسی دوگانه، هستند. واکنش به این زنگ خطر، میل به هم‌رنگ‌شدن با دیگران و ورود به دنیای جنسی آنهاست. در این شرایط، برای زنان متأهل، متعهدماندن هرچه بیشتر، دشوار می‌شود. دیدن روابط چندگانه جنسی زنان دیگر و کام‌گیری آنها از پسران جوان سکسی، مقایسه شوهران با مردان جذاب دیگر را دائماً افزایش داده و مقاومت در برابر وسوسه‌های یک شریک تازه را، سخت‌تر می‌کند. زنان و دختران جوان و مجرد هم، کم‌کم اندیشه «چرا باید صبر کنیم» را زمزمه خواهند کرد. آنها که ارتباطات فراگیر زنان دیگر و اهمیت‌ندادن بعضی از مردان به این ارتباطات پیش از ازدواج و خارج از ازدواج همسر را می‌بینند، دیگر دلیل چندان موجه‌ای برای خویش‌ن‌داری ندارند.

<sup>1</sup>- Alternative Sexual Strategies

**کودکان، در جوامع آزاد.** جوامع آزاد از نظر جنسی، کودکان را هم بی‌نصیب نمی‌گذارند. مشخص شده که یکی از عوامل موثر در ابتلا به اعتیاد جنسی<sup>۱</sup> در دوره بزرگسالی، قرار گرفتن در معرض هرزه‌نگاری جنسی<sup>۲</sup> در دوره کودکی است. در کشورهای غربی، از چند دهه قبل، سن بلوغ جنسی در نوجوانان، رو به کاهش گذاشته و این روند همچنان ادامه دارد. این نشان می‌دهد که محیط‌های برانگیزاننده از نظر جنسی، برای جسم و ذهن جنسی کودکان و نوجوانان، پیام‌هایی مبنی بر اینکه بهتر است و یا باید هر چه زودتر فعالیت‌های جنسی را شروع کنند، در بر دارد. علاوه بر این، در جوامع آزاد، میزان طلاق و ترک خانواده بوسیله پدر به علت افزایش میزان شرکای بالقوه در دسترس، افزایش می‌یابد. مشخص شده که دخترانی که در خانواده‌هایی زندگی می‌کنند که در آنها پدر بسیار زود و بنا به عللی به غیر از مرگ، خانواده را ترک می‌کند، بیشتر احتمال دارد که فعالیت‌های جنسی پیش‌رس خود را شروع کنند. از نظر تکاملی، علت این مسئله اینست که برای ذهن تکاملی یک دختر، ترک زودهنگام منزل بوسیله پدر، می‌تواند به معنای محیطی باشد که در آن، مردان بر همسران خود سرمایه‌گذاری درازمدت نمی‌کنند. در محیط تکاملی انطباق‌ها، برای جنس مونث بهتر بوده که در چنین شرایط بوم‌شناختی، استراتژی‌های جنسی کوتاه‌مدت را پیگیری کنند تا استراتژی‌های درازمدت، زیرا تعداد مردانی که سرمایه‌گذاری‌های درازمدتی بر همسران و فرزندان خود داشته‌اند کم بوده و در نتیجه، برنامه‌ریزی برای رابطه درازمدت، غیرانطباقی است.

این عقیده اجتماعی که هر فرد در هر جامعه‌ای و تحت هر شرایطی می‌تواند آزادانه راه خود را انتخاب کرده و در نتیجه جوامع نیاز به برقراری یک سری از محدودیت‌ها بر رفتار جنسی افراد ندارند، اساساً نادرست است. انسان موجودی اجتماعی بوده و بسیاری از تفکرات و رفتارهای خود را، مطابق با شرایط اجتماع، اتخاذ می‌کند. چیدمان استراتژی‌های جنسی در ذهن و رفتار افراد هم، یکی از این موارد است. اغلب افراد، حتی اگر بخواهند هم، نمی‌توانند مستقل از دیگران زندگی کنند. تصمیمات رفتاری دیگران، بر تصمیمات و رفتارهای بسیاری از ما تاثیر می‌گذارند. همه ما، همچون شطرنج‌بازانی هستیم که حرکت مهره‌های خود را، مطابق با حرکت مهره‌های دیگران تنظیم می‌کنند. حتی در صورتیکه فرد نخواهد از دیگران الگوبرداری کند، پیامدهای عملی رفتارهای دیگران، می‌تواند فرد را از هرگونه حرکت مستقل باز دارند. مرد مجرد و محافظه‌کاری که در یک جامعه آزاد از نظر جنسی زندگی می‌کند، در پیدا کردن زوجی که او نیز اخلاق‌گرا بوده و سابقه روابط جنسی قبل از ازدواج یا خارج از چارچوب نداشته باشد، به مانع و دشواری بر خواهد خورد. بر همین قیاس، یک زن خانواده‌گرای محافظه‌کار از نظر جنسی که ارتباط جنسی را فقط در بافت یک رابطه عاشقانه و توأم با تعهد، مجاز و لذت‌بخش می‌داند، ممکن است خود را در شرایطی ببیند که

---

<sup>1</sup>- Sexual Addiction

<sup>2</sup>- Pornography

مردان متعدد، از او رابطه جنسی بدون الزام تعهد می‌خواهند. دیدگاهی که معتقد است، افراد می‌توانند با رویکردها و جهان‌بینی‌های بسیار متفاوت (و نه اندک) درباره مسائل اساسی مانند مسائل جنسی، در کنار هم و بدون هیچ‌گونه تضاد و برخوردی زندگی کنند، اساساً یک دیدگاه آرمان‌گرایانه است که مبتلا به سندرم برج عاج نشینی است. برای اینکه بفهمیم آیا یک ایده اجتماعی، عملی است یا نه، نباید فقط نظریات آرمان‌گرایانه بدهیم، بلکه ابتدا باید ارگانیک‌تری را که در مورد او نظر می‌دهیم خوب بشناسیم، سپس ببینیم چه چیز در صحنه عمل جوابگو است.

### لیبرالیسم جنسی و کاهش میزان ازدواج

قوانین تکامل، ارتباط آزادی جنسی فزاینده با کاهش نرخ ازدواج را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. در جوامع لیبرال، زنان، آزادانه می‌توانند غرایز جنسی خود را ارضا کنند، اما این ارضا همراه با یک تبادل است. در این جوامع، زنان عموماً از این مسئله نالان هستند که هر چند در جستجوی مرد مناسبی برای یک رابطه درازمدت مانند ازدواج هستند اما مرد مطلوب خود را نمی‌یابند. ارتباط افزایش در آزادی با کاهش نرخ ازدواج، از چندین مکانیسم، تاثیر می‌پذیرد: (۱) هر چقدر که روابط جنسی پیش از ازدواج و خارج از چارچوب فراوان‌تر شود، مردان تمایل خود برای ازدواج را، بیشتر از دست می‌دهند. این مسئله به این خاطر اتفاق می‌افتد که مردان با افزایش روابط کوتاه‌مدت، یکی از مهمترین و اصلی‌ترین انگیزه‌های خود برای تقبل مسئولیتهای ازدواج را از دست می‌دهند. به طور ساده، آنها در این حالت، آن چیزی را که تا الان از ورای روابطی مانند ازدواج می‌یافتند، حال در قالب و چارچوب‌هایی آسان‌گیرانه‌تر و بدون دردسرتر می‌یابند. در جوامع کمتر آزادگرایانه، زنان از طریق کنترل ارضای جنسی در چارچوب ازدواج، کنترل بیشتری بر رفتارها و خواسته‌های مردان اعمال می‌کنند. اما در جوامع لیبرال، این کنترل، به دلیل همه‌گیر شدن روابط جنسی، کمتر و ناپایدارتر می‌شود.

(۲) یکی از پیامدهای احتمالی دیگر جوامع آزاد، این است که در این جوامع، تعداد بیشتری از زنان، توجه خود را بر روی تعداد کمتری از مردان، متمرکز می‌کنند. همانطور که گفتیم، زنان از نظر زیست-تکاملی گرایش به یک سری مشخصات جسمی، رفتاری و اجتماعی در مردان دارند. در جوامع آزادی که تعداد زیادی از زنان به دنبال تعداد کمی از مردان هستند، یک اثر معکوس در تمایل مردان به ازدواج بوجود می‌آید. در این جوامع، مردان گروه اول که زنان بطور زیستی، کشش بیشتری نسبت به آنها احساس می‌کنند، به دلیل اینکه خواهان‌های زیادی دارند، نیازی به جواب مثبت دادن به مشتاقان خود نمی‌بینند زیرا آنها همیشه جایگزین‌های جذاب دیگری دارند. مردان دیگر نیز به دلیل مشاهده وضعیت جامعه و نگرانی و اضطرابی که ریشه در همان پویایی تکاملی قدیمی یعنی عدم اطمینان پدری دارد، نسبت به ازدواج، اکراه

بیشتری می‌یابند. این مردان نیز، می‌خواهند همانند گروه اول رفتار کنند. در این موقعیت، زنان برای رسیدن به هر دو گروه از مردان الف و ب، با دشواری مواجه می‌شوند.

۳) در این جوامع، زنان برای جذب همسر، مجبور به بروز ولنگاری بیشتر می‌شوند. آنها مجبورند برای همسریابی، با سایر زنانی که از جذابیت‌های جنسی خود برای اغواگری استفاده می‌کنند، رقابت کنند. این رقابت درون‌جنسی فزاینده در بین زنان، آنها را در یک موقعیت نامناسب از نظر افزایش ارتباط جنسی به قصد رسیدن به همسر، قرار می‌دهد. رقابت بیشتر، به معنای گستردگی و فراوانی ارضای جنسی و آن هم بطور معکوسی به معنای علاقه کمتر مردان به ازدواج است زیرا همانطور که گفتیم، هر چقدر که جامعه آزادتر باشد، مردان برای کسب ارضای جنسی، کمتر حاضر به برقراری روابط درازمدت می‌شوند.

۴) رویداد بعدی که در انتظار جوامع آزاد است، اینست که، برخلاف جوامع کمتر آزاد که در آنها، زنان آنقدر بر روابط خود با مردان کنترل دارند که تا زمان برقراری تعهد از رابطه جنسی خودداری کنند، در جوامع آزاد، زنان، ناتوان از اعمال چنین قدرت و کنترلی بر روابطشان با مردان، هستند. در چنین جوامعی، خودداری و اجتناب یک زن از رابطه جنسی با یک مرد، می‌تواند به قیمت از دست دادن آن مرد برای آن زن تمام شود زیرا آن مرد، می‌تواند ارضای جنسی را در رابطه‌ای دیگر بیابد. اما در جوامع محافظه‌کارتر، به علت میزان نرخ پایین کلی روابط خارج از چارچوب جنسی در زنان، یک مرد حتی در صورت طرد شدن بوسیله یک زن به علت ناهماهنگی در زمان علاقه به رابطه جنسی، کمتر احتمال دارد که بتواند ارضای جنسی را در جای دیگر جستجو کند. این مسئله باعث می‌شود تا در این جوامع، مردان بیشتر حاضر به ازدواج باشند، چرا که بطور ساده، آنها برای ارضای جنسی خود راهی جز این ندارند. در جوامع آزادی که زنان برای به دست آوری مردان مجبورند رابطه جنسی را زودتر از زمانی که دوست دارند شروع کنند، خود به خود شاهد افزایش چنین روابطی و باز هم بطور معکوسی، کاهش علاقه مردان به ازدواج هستیم. در این جوامع، زنان در یک چرخه معیوب می‌افتند که یک سر آن را افزایش روابط آزادانه جنسی به منظور کسب همسر تشکیل داده و یک سر آن را نتیجه عکس، یعنی کاهش علاقه مردان به ازدواج می‌سازد. در جوامع محافظه‌کارتر، چارچوب‌های اجتماعی، قانونی، مذهبی و هنجارهای درون جنسی، مانع از این می‌شوند که یک زن، ارضای جنسی خود را در قالب یک چارچوب کم بها مانند روابط خارج از چارچوب فروخته و در نتیجه زنان دیگر را دچار دردسر برای کسب همسر کند. یکی از علل تکاملی علاقه زنان برای انگ زدن به زنان ولنگار، همین مکانیسم بازدارنده چنین رفتاری بوده است. در جوامع آزادی که مکانیسم‌های بازدارنده قوی برای محدود کردن افراد وجود ندارد، زنان و از جمله زنانی که تمایلات درونی بیشتری برای روابط آزادانه دارند، مانعی بر سر رفتارهای خود نمی‌بینند. این زنان، با بروز تمایلات خود، کار سایر زنان برای همسریابی را هم دشوار می‌کنند.



۵) در جوامع آزاد، زنان بخاطر اینکه در سنین اولیه جوانی، احساس فشار برای ازدواج نمی‌کنند، ترجیح می‌دهند که ازدواج خود را تا پایان سنین دهه سوم عمر، به تعویق بیندازند. در این سنین که زنان بخاطر هشدار ساعت زیستی درونشان، احساس هیجان و اشتیاق بیشتری برای ازدواج می‌کنند، خود را در یک رقابت دشوار با سایر زنان و دختران جوان‌تر و جذاب‌تری که آنها روابط کمتر متعهدانه را دوست داشته و تشویق می‌کنند، می‌یابند. در این حالت، زنان آزاد نسل قبل، خود را در رقابت با زنان و دختران جوان دیگری که آنها نیز فعلاً لذت دوران آزادی را می‌چشند، می‌یابند. با این تفاوت که آن زنان و دختران جوان‌تر، کمتر به دنبال روابط متعهدانه و درازمدت مانند ازدواج هستند. بدیهی است که در چنین شرایطی، یعنی موقعیتی که در آن، یک طرف، زنان مسن‌تر و مصرّ به ازدواج و دارای اکراه از روابط صرفاً کوتاه‌مدت قرار گیرند و طرف دیگر، دختران و زنان جوان‌تری که نه تنها چندان خواهان ازدواج نبوده، بلکه راغب و حاضر به روابط کوتاه‌مدت هم هستند، مردان، اقدام به انتخاب زنان گروه دوم کنند. این مسئله، خود منجر به کاهش بیشتر نرخ ازدواج و ناکامی فزاینده‌تر زنان، خواهد شد.

۶) علت بعدی، به علاقه مردان به زنان پاکدامن بر می‌گردد. مردان بطور زیستی، زنانی را ترجیح می‌دهند که از نظر جنسی، کم تجربه‌تر هستند. این مسئله، بخصوص در مورد روابط درازمدت، صدق می‌کند. در جوامع آزاد، تردید و ترس مردان از انتخاب همسر، بیشتر می‌شود. این ترس و نگرانی، به اضافه شرایط فراهم شده برای ارضای جنسی کوتاه‌مدت، کاهش بیشتر نرخ ازدواج را به دنبال خواهد داشت.

۷) اگر یکی از دو جنس، در روابط خود با جنس دیگر، بدون قید و بند رفتار کند، در واقع در حال فرستادن این پیام است که او به چارچوب و بافت حاکم بر روابط خود اهمیتی نمی‌دهد. در چنین شرایطی، چرا باید انتظار داشته باشیم که جنس دیگر، به روابط خود اهمیت داده و به قوانین و هنجارهای متعهدانه در زمینه رابطه بین دو جنس، معتقد یا عامل باشد.

۸) همانطور که قبلاً گفتیم یک جو بطور ناهنجار باز از نظر جنسی در جامعه، پیامهای مهمی را برای افراد دارد. برای مردان، چنین شرایطی به معنی حسادتها و رقابتهای بی‌امان جنسی است. در چنین شرایطی، عده‌ای از مردان خود را در یک شرایط سخت و دشوار از نظر رقابت اسپرمی می‌بینند که یا باید میدان را کاملاً خالی کنند و یا با توان هر چه تمام‌تر، به رقابت با سایر مردان بپردازند. در چنین جوی، اینکه یک مرد نخواهد همسر یک زن ولنگار باشد، چرا که او هم آرزو داشته که یکی از چند جین مردی باشد که آن زن با آنها آمیزش جنسی داشته، چندان نامعقول و غیرمنطقی به نظر نمی‌رسد.

۹- لیبرالیسم جنسی به دلیل افزایش دادن میزان تحریکات و فرصتها، موجب گسترش خیانت در جامعه و گسترش خیانت نیز به نوبه خود منجر به طلاق بیشتر و اجتناب افراد از ازدواج می‌شود. کاهش نرخ ازدواج و افزایش طلاق، موجب رواج روابط خارج از چارچوبی می‌شود که این نیز خود دوباره منجر به

اجتناب افراد از ازدواج می‌گردد. این چرخه معیوب که ریشه در آزادگرایی بی حد و حصر دارد، باعث می‌شود که افزایش یک انحراف، افزایش دیگری را به دنبال داشته و این چرخه همچنان ادامه پیدا کند.

### تبادل جنسی و آزادی جنسی؛ تعاملات، برخوردها و پیامدها

«به نظر من، معادله، مهمتر از سیاست است، زیرا سیاست برای اکنون است و معادله برای همیشه» (انیشتین).

تکامل مغز انسان، او را مجهز به یک سری از معادلات و فرمول‌هایی کرده که بوسیله آنها، می‌تواند اطلاعات بوم‌شناختی محیط اطراف خود را پردازش کرده و به اینکه چه چیزهایی، کارهایی یا چه کسانی، شایستگی تکاملی او را افزایش یا کاهش می‌دهند، پی ببرد. به عبارت دیگر، هر انسانی، قبل از اینکه در این دنیا به او اقتصاد و محاسبه آموزش دهند، با تجهیز به این توانایی‌ها در بعضی از زمینه‌ها، به دنیا می‌آید. گفته شده که واژه اقتصاد<sup>۱</sup>، اول بار برای مطالعه خانواده به کار رفته است. یکی از مواردی که افراد بر اساس ذهن ناهشیار تکاملی خود، اقدام به سنجش، محاسبه‌گری و اقتصاددانی می‌کنند، رابطه با جنس مقابل، ازدواج و تشکیل خانواده است.

چندین دهه قبل، ویلیام گود<sup>۲</sup> (۱۹۷۰، به نقل از روزنفلد، ۲۰۰۵) این ایده را مطرح کرد که همه سیستم‌های معاشقه‌ای<sup>۳</sup>، نوعی سیستم‌های تبدالی<sup>۴</sup> یا بازارگونه<sup>۵</sup> هستند. اخیراً تاثیر نظریات بازارپنداری، تبدالی و افزایش‌دهی حداکثری منافع که درباره خانواده ارائه شده‌اند، افزایش پیدا کرده است (روزنفلد، ۲۰۰۵). بعضی از مطالب ذکر شده برای تعریف ازدواج نیز، همین معانی را در خود دارند: «ازدواج یک معامله است و موجب قراردادی می‌شود که در آن یک شخص (مرد) یک ادعای همیشگی را نسبت به حق دسترسی جنسی یک زن ایجاد می‌کند و این حق بر دستیابی جنسی‌ای که دیگران اکنون دارند، مقدم است» (فوکس<sup>۶</sup>، ۱۹۹۳؛ به نقل از نیلی‌پور، ۱۳۹۰). طبق این دیدگاهها، ازدواج و انتخاب شریک نیز همانند بسیاری از مسائل ارتباطی دیگر، از قوانین اقتصادی ارتباط، تاثیر می‌پذیرند. در هر رابطه‌ای و از جمله ازدواج، هر یک از طرفین، به دنبال حداکثررسانی منافع و در عین حال کاهش هزینه‌های آن ارتباط برای خود، می‌گردد. افراد به رابطه‌شان به دیده تبادلات یا معاملاتی می‌نگرند که مادامی که برای آنها سودی بیشتر از هزینه داشته باشد، شایسته تداوم و نگه داشتن است. بر طبق نظریه تبادل اجتماعی در مسائل جنسی<sup>۷</sup>، همان قوانینی که در مورد کالاها و

1- Economic

2- William Goode

3- Courtship

4- Exchange

5- Marketing

6- Fox

7- Sexual Exchange

بازار صدق می‌کنند، در مورد مسائل جنسی نیز صدق می‌کنند. ارزش، قیمت، عرضه و تقاضا، از جمله مفاهیمی هستند که از بازار، قابل تعمیم به مسائل جنسی در جامعه یا در واقع بازار جنسی هستند. میزان عرضه زیاد یک کالا، ارزش و قیمت آن را کاهش داده و متقاضیان آن کالا، حاضر به پرداخت هزینه کمی برای آن خواهند شد. بر همین قیاس، دسترس جنسی زیاد، راحت و ارزان مردان به ارضای جنسی از طریق زنان، ارزش و بهایی را که مردان برای ارضای جنسی حاضر به پرداخت آن بوده‌اند، کاهش می‌دهد.

طبق نظریه تبادل اجتماعی در مسائل جنسی، مسائل جنسی و لذت جنسی (سکس) یک منبع زنانه محسوب می‌شود که زنان در طول تاریخ به مردان عرضه کرده و در عوض، تعهد برای یک ازدواج پایدار و کسب منابع مادی و غیرمادی را از مردان به عنوان یک تبادل اخذ کرده‌اند. همانطور که گفتیم، ۹۹ درصد عمر بشر، در شرایطی گذشته که مرد، شکارچی و زن، گردآوری‌کننده آنچه که بوسیله مرد فراهم می‌شده، بوده است. وجود یک رابطه مبتنی بر مرد به عنوان فراهم‌کننده و زن به عنوان جمع‌آوری‌کننده، منجر به شکل‌گیری یک تبادل اساسی تکاملی بین زن و مرد شده است. مردان، منابع مادی را به ازای کسب آمیزش جنسی، به زنان عرضه داشته‌اند. وجود چنین مکانیسم ارتباطی، به این خاطر مورد انتخاب طبیعی قرار گرفته که امکان فراهم آمدن شرایطی مناسب برای تولیدمثل و بقای فرزندان در یک ائتلاف دو نفره را فراهم می‌کرده است. مردان به دلیل قدرت و توانایی بیشتر جسمی، فراهم‌کننده و زنان مصرف‌کننده بوده‌اند. زنان نیز در عوض این مصرف‌کنندگی، به مردان اجازه آمیزش جنسی و کاشتن بذره‌های خود را می‌داده‌اند. پسران و دختران این مردان و زنان، مکانیسم‌های ذهنی - تکاملی که آکنده از منطق تبادل جنسی است را، از والدین خود به ارث برده‌اند. بعد از گذشت میلیون‌ها سال، این نوع تبادل، جزئی از برنامه‌ریزی‌ها و ساختار عصبی ما شده است. داده‌های بسیاری برای این اصل حاکم بر رفتارهای جنسی وجود دارد؛ از ماهیت ازدواج در جوامع مختلف گرفته تا علل جدایی و طلاق، وجود فاحشه‌های تقریباً همیشه مونث در جوامع، تحلیل اقتصادی، اجتماعی و بسیاری از مدارک دیگر. با کمی دقت در اطراف خود، شما نیز می‌توانید شواهد بی‌شماری از این مسئله را ببینید. در فرهنگ ما نیز، این گونه از تبادلات، در روابط دو جنس، بسیار رایج است: وجود مهریه، آیین و رسوم ازدواج، علل درخواست طلاق از طرف زنان و غیره. این نظریه، منکر اینکه زوجین ممکن است از ورای روابط خود، چیزهایی به غیر از منابع مادی نیز کسب می‌کنند، نیست. اما نکته اینست که در بسیاری از موارد، همان چیزهای دیگر، شاخه‌هایی از تبادل بنیادین «منابع مادی در عوض ارضای جنسی» هستند. مثال ابراز عشق از طریق هدایای مادی را در نظر بگیرید. زنان، معمولاً خرید یک حلقه نامزدی گران قیمت یا مجلس عروسی با شکوه را، دلیلی بر عشق رمانتیک و حقیقی یک مرد می‌دانند. عشق، مفهومی انتزاعی به نظر می‌رسد در حالی که در اینجا می‌بینیم که بازنمایی عشق یک مرد به همسرش، از طریق هزینه‌کردن مالی نشان داده می‌شود. چرا تبادل یک شیء مادی، باید نقش تعیین‌کننده در مورد اثبات وجود عشق در یک مرد، داشته باشد؟ این مناسک و آیین‌ها، در واقع شکل مدرن شده و اندکی پیچیده‌تر از همان تبادلات «غذا در عوض

ارتباط جنسی» در عصر محیط تکاملی انطباق‌ها هستند. یک مرد نادرताल را زمانی که که شب از شکار بر می‌گردد تا یک خرگوش لذیذ را به ازای ارضای جنسی به همسر یا شریکی دیگر بدهد، تصور کنید. حال یک جوان عصر امروزی را درحالی که یک هدیه گرانقیمت را بر روی میز رستورانی که با شریکش قرار گذاشته می‌گذارد، تصور کنید. آیا شباهتی بین این دو سناریو نمی‌بینید؟! در سایر موارد نیز، گزینه‌های مورد تبادل هر چه که باشند به بقا و تولیدمثل موفق طرفین کمک می‌کنند.

ضمانت‌نامه‌ها و تعهدات مالی که در فرهنگ‌های مختلف، اشکال متفاوتی دارند، تنها یکی از موارد متعددی هستند که تبادلی بودن روابط بین دو جنس را نمایان می‌سازند. این تعهدات مالی، غالباً از طرف مردان صورت می‌گیرد. وجود مهریه در فرهنگ اسلامی نیز، یکی از شواهد تبادلی بودن پدیده ازدواج است. شارک (۱۹۹۴) معتقد است که عقدنامه، یک بیمه‌نامه مالی برای زن است تا تعهد طرف مقابل به یک تبادل را، تضمین و قانونی کند. در این حالت، موافقت با امضای این قرارداد (عقدنامه)، از عدم موافقت‌های بعدی احتمالی جلوگیری می‌کند (او معتقد است که ماه عسل نیز، همانند تشکری است که یک خریدار بعد از خریدن کالا از فروشنده می‌کند تا او را مطمئن کند که از خرید خود پشیمان نیست!). از این نظر، حتی بعضی از ازدواج‌ها را هم، می‌توانیم نوعی تبادل جنسی محض تلقی کنیم. در این بین، دیدگاه‌های افراطی که ازدواج را بطور کامل بصورت اقتصادی تفسیر می‌کنند نیز، وجود دارند. بطور نمونه، مارکس و انگلس، عقیده داشتند که ازدواج، با اندکی تفاوت، نوعی فحشای قانونی شده<sup>۱</sup> است.

تقدیم هدایای مادی و گرفتن مجوز ارتباط جنسی، مختص گونه انسانی نبوده و در بسیاری از حیوانات نیز، دیده می‌شود. در یک گونه از عنکبوتها، عنکبوت نر، مقداری حشره به دام افتاده در تورش را بوسیله تارهای خود بسته‌بندی کرده و هنگام معاشقه برای ارتباط جنسی، به عنکبوت ماده تقدیم می‌کند. این هدیه، یک نوع جبران تفاوت دو جنس در سرمایه‌گذاری والدینی و هزینه‌های ارتباط جنسی است. اوج این تقدیم-کردن‌ها را در گونه‌ای از عقرب‌ها (فصل سوم) دیدیم که در آن، عقرب نر به عقرب ماده اجازه می‌داد بدنش را بخورد و در عوض بوسیله اسپرم‌های درون بدن نر، بارور شود. آیا بین همه این سناریوها شباهت‌های نمی‌بینید: یک رابطه عاشقانه و رمانتیک‌نما که ستون‌های آن را منابع مادی و ارتباط جنسی می‌سازند. محصول نهایی نیز، بقای این استراتژی‌های رفتاری است که در نتیجه تولیدمثل زوج دارنده چنین رفتارهایی، روی می‌دهد (برای مروری در زمینه نظریات مربوط به تبادل اجتماعی در مسائل جنسی رک به اسپرچر، ۱۹۹۸).

### تبادل ارضای جنسی؛ منبعی زنانه در ارتباط با مردان

بومیستر و توینج (۲۰۰۲)، با مرور پژوهش‌های مربوط، نشان دادند که این زنان هستند که به عنوان نیروهای اصلی و اولیه در سرکوب فرهنگی مسائل جنسی زنان تلاش می‌کنند. یک نمونه کوتاه اما جالب، این

<sup>۱</sup> - Legalized prostitution

مشاهده است که نشان داده شده که زنان، حتی بیشتر از خود مردان، با استاندارد دوگانه در ارتباط جنسی موافق هستند. استاندارد دوگانه<sup>۱</sup> به این عقیده قالبی اجتماعی که ارتباطات قبل از ازدواج برای مردان قابل قبول تر است تا زنان، گفته می شود. شواهدی اینگونه، گویای این هستند که زنان و بخصوص زنان باتجربه، خوب می دانند که ارتباط و ارضای جنسی، جزو معدود منابع<sup>۲</sup> ارزشمندی است که آنها در ارتباطات خود با مردان داشته و کاهش بهای آن در جامعه، می تواند به قیمت از دست دادن بسیاری از چیزهایی تمام شود که آنها از ورای روابط خود با مردان، جستجو و کسب می کنند. دختران، معمولاً این جمله را که: «اگر وا دهی، از دست می دهی» از مادران خود شنیده اند. این نشان می دهد که مادران کارکشته، از روانشناسی جنسی مردان بخوبی آگاهی داشته و می دانند که ارضای جنسی، غالباً تنها روش برای کسب تعهد درازمدت یک مرد است. آزادیهای جنسی زیاد زنان، می تواند به جایگاه آنها در نظام ذهنی مردان به عنوان همسران درازمدت، خدشه جدی وارد کرده و در عوض آنها را در جایگاه ابزارهایی برای دنبال کردن و گسترش استراتژیهای جنسی کوتاه مدت خود، قرار دهد. همانطور که گفتیم، مردان برای افزایش زادآوری موفق و تناسب تکاملی خود، به دو استراتژی کلی متوسل می شوند. در یک استراتژی، آنها اقدام به تشکیل رابطه درازمدت و تعهد برای پرورش فرزندان احتمالی کرده و در استراتژی دوم، اقدام به روابط مکرر کوتاه مدت و گذرا با زنان، می کنند. از آنجایی که استراتژیهای مردان، فقط در صورت رضایت و هماهنگی با استراتژیهای دلخواه زنان جواب می دهد، آنها نمی توانند در هر شرایطی، استراتژیهای خود را عملی کنند. بهترین فرصت برای استفاده از استراتژی روابط متعدد جنسی کوتاه مدت، زمانی فراهم می شود که زنان، راه را برای ارضای چنین استراتژی-هایی باز می گذارند. در رابطه بین دو جنس، پرداخت بهاء ارضای جنسی مردان، از طریق تعهد، ازدواج، پرداخت مادی، احترام و غیره، صورت می گیرد. دسترسی و ارضای جنسی از طریق روابط آسان گیرانه و در غیر از چارچوب ازدواج، منجر به این می شود که مردان، تن به ازدواج ندهند. بطور ساده، در این شرایط، آنها طبق این نصیحت پدربزرگ هایشان عمل می کنند که: «تا وقتی که می توانی شیر را به طریقی آسان تر برای خود فراهم کنی، گاو نخرا!». از طرف دیگر، قابلیت های جنسی زنان، از جمله منابع محدود یا تنها منبعی از زنان است که برای مردان ارزشمند بوده و به خاطر آن حاضر هستند چالشها و دشواریهای ازدواج را بپذیرند. به همین دلیل، اگر مردان یک جامعه احساس کنند که ارضای جنسی زنان، محدود به خودشان نیست، زیر بار ازدواج نرفته و بنیان ازدواج در آن جامعه سست خواهد شد (برای مروری در مورد شواهد و تحلیل های ارائه شده حاکی از تایید اینکه ارضای جنسی<sup>۳</sup> جزو منابع اصلی مورد استفاده زنان در ارتباط با مردان است رک به بومیستر و توینج، ۲۰۰۲ و بومیستر و وحس، ۲۰۰۴).

---

<sup>1</sup>- Double Standard

<sup>2</sup>- Resource

<sup>3</sup>- Sex

یکی از نکاتی که شما هنگام مطالعه متون روانشناسی تکاملی، بارها و بارها می‌خوانید اینست که اکثریت انطباق‌ها و مکانیسم‌های ذهنی تکاملی ما، متعلق و ساخته و پرداخته محیط تکاملی انطباق‌ها یعنی زمانی که نیاکان ما تحت فشارهای انتخابی معینی قرار داشتند، است. بدیهی است آنچه که بوسیله محیط تکاملی انطباق‌ها تراشیده شده باشد، لزوماً در عصر مدرن، جوابگوی نیازهای اجتماعی و کارکرد مناسب از نظر روانشناختی نیست. میلیون‌ها سال زندگی بشر در محیط تکاملی انطباق‌ها، شباهت چندانی با چند صد سال و بخصوص صد سال اخیر زندگی بشری ندارد. میزان تغییرات و دستاوردهای بشری در دهه‌های اخیر، آنقدر زیاد بوده که دانشمندان معتقدند تغییرات و پیشرفتهای ماحصل این چند دهه اخیر را، می‌توان معادل با تمام پیشرفتهای بشر از آغاز خلقت تا قبل از این چند دهه دانست. پیشرفت همراه با تغییرات، تغییر را می‌طلبد اما ذهن تکاملی انسان آنطور تکامل نیافته که بتواند به موازات تغییرات جامعه و با همان سرعت، تکامل بیابد. همه می‌دانیم که جهان امروز، نیازی به تولیدمثل به شکل صد، دوست یا چند هزار سال قبل ندارد ولی آیا این باعث می‌شود که نمای بیرونی این انگیزه یعنی میل جنسی، دست از سر ما بردارد؟ بر همین اساس، شواهد قابل ملاحظه و جالبی وجود دارد مبنی بر اینکه حتی اگر بافتارها و شرایط ایجاب کننده تبادل جنسی، وجود نداشت باشند، باز هم شاهد تنظیم خود به خودی معادلات ارتباطی دو جنس بر مبنای این اصل اساسی خواهیم بود. بطور مثال، مشاهده شده که حتی در صورتیکه یک زن، متعلق به طبقه اقتصادی بالا باشد، باز هم در زمان همسرگزینی، به منابع مادی مرد مقابل، اهمیت می‌دهد. در واقع، هر چقدر که زنی، از نظر اقتصادی در سطحی بالاتر باشد، درخواستها و مطالبات مادی‌اش در زمان همسرگزینی، به همان نسبت بیشتر می‌شود. این مشاهده، در تضاد این تبیین برخاسته از نظریات علوم اجتماعی است که ادعا می‌کنند علت تاکید زنان بر منابع مادی مرد در زمان همسرگزینی، محرومیت آنها از منابع مادی است. این نشان می‌دهد که زنان در هنگام همسرگزینی، تحت یک خردورزی تکاملی هستند تا اینکه بخواهند بطور منطقی و مطابق با شرایط دنیای مدرن، تصمیم بگیرند.

این خردورزی تکاملی، فارغ از محاسبات منطقی دنیای مدرن، در مورد مردان هم صدق می‌کند. مشاهده شده که اکثریت مردان، چنانچه بتوانند از طریق راههای آسان و کم هزینه‌تر از نظر اقتصادی و انرژی-گذاری، به ارضای جنسی برسند، از ازدواج چشم‌پوشی می‌کنند. مهمترین کارکرد ازدواج برای اکثریت مردان، همان آمیزش و ارضای جنسی است. در بسیاری از موارد که ارضای روانشناختی و هیجانی-عاطفی نیز، جزو علل اقدام مردان به ازدواج شمرده می‌شوند، در واقع در حال صحبت از شاخه‌های دیگر نگرانی از بابت ارضای جنسی و قطعیت پدری هستیم. تبادل عشق، عاطفه و ارتباط صمیمانه، می‌تواند به معنای اطمینان‌یابی مرد از انحصاری بودن ارضای جنسی زن برای او باشد (بر همین قیاس، عشق مرد برای زن متعلق به عصر محیط تکاملی انطباق‌ها، خبر از وجود شوهر و پدری پایدار که برای گسترش ژنهای آن زن، حاضر به ایثار، ماندن و فداکاری در سراسر عمر است می‌دهد. رک به فصل ۷). ذهن مردان مدرن نیز، هنوز تحت تاثیر

محاسبات تکاملی مربوط به تبادل جنسی است؛ اگر این کالا یعنی ارضای جنسی را، می‌توانی از این فرد و ارزان‌تر بخری، پس چرا از آن یکی و گران‌تر بخری؟ به عبارت دیگر: اگر روابط باز و آزاد و بدون سپردن تعهدات درازمدت و مشقات آن وجود دارد، چرا به سمت روابط درازمدت پرهزینه مانند ازدواج برویم.

### جستاری پژوهشی - فرهنگی.

#### استراتژی جنسی دوگانه، مهریه و طلاق؛ وقتی ازدواج، کارکردی متفاوت می‌یابد

در شرایط کنونی جوامع و در دنیای پیچیده و مدرن امروزی، استراتژیهای جنسی و همسرگزینی دوگانه زنان، علاوه بر شیوه‌های بروزیایی به سبک‌های تکاملی قدیمی، می‌توانند خود را به اشکال جدیدتری نیز نشان دهند. ارتباط همزمان یک زن با دو مرد و بنا به علل مرتبط با استراتژی دوگانه، ساده‌ترین و صریح‌ترین شکل بروز این استراتژی جنسی است. اما استراتژی‌های جنسی انسان، می‌توانند خود را به صورتهای پیچیده‌تر و در لفافه قوانین، هنجارها، خواسته‌ها، نظام‌ها و مکاتب سیاسی، جامعه‌شناختی و غیره هم، نشان دهند. یکی از مظاهر این مسئله، تاکید زنان بر حقوق و آزادیهای فردی در هنگام ازدواج است. کشیدن خط و نشان‌ها و تاکیداتی که زنان در زمان قبل از ازدواج، بر حقوق و آزادیهای فردی بیش از حد و حصر پس از ازدواج می‌کنند را، می‌توان نمونه‌ای از این مدرنیزه شده همان استراتژیهای بنیادین غریزی دانست. هر چند در بعضی موارد، محتوای این درخواست‌ها، آنچنان بی‌پرده و آشکار است که شکی برای تمایل فرد درخواست‌دهنده مبنی بر اینکه قصد پیگیری یک استراتژی جنسی خاص را دارد، باقی نمی‌گذارد.

یک شکل از استراتژی جنسی دوگانه، دیر ازدواج کردن تعمدانه تعدادی از زنان است. در این حالت، چنانچه ازدواج دیر هنگام، علت قابل قبول دیگری نداشته باشد، می‌تواند در پاسخ به تمایل زنان به عشق‌بازی و ارتباطات متعددی جنسی با مردان جذاب، بوجود آمده باشد. در این حالت، یک زن به علت اینکه ازدواج را برای خود دست و پا گیر قلمداد می‌کند، اقدام به، به تعویق انداختن ازدواج تا اواسط یا اواخر دهه سوم عمر می‌کند. در این سنین نیز، از آنجایی که ازدواج اساساً با ارتباطات کوتاه‌مدت عشق‌بازانه، ماهیتی متفاوت داشته و به همین دلیل، وجود شخصیتها و منشهای متفاوت را طلب می‌کند، معمولاً مردان معینی هستند که به عنوان گزینه‌های مناسب انتخاب می‌شوند. علت ازدواج در اواسط یا اواخر دهه سوم عمر نیز، به نگرانی از بابت تأمین شرایط اقتصادی ایمن و کسب حمایت دائم برای یک زندگی درازمدت و پرورش فرزند، بر می‌گردد. در این حالت، یک زن، دوگانگی در انتخاب شریک جنسی و همسر را در دو وهله از عمر، نشان داده است. در دوران جوانی که همراه با جذابیت‌های جسمی و جنسی بیشتر است، ارتباطات کوتاه‌مدتی با مردان متعدد داشته و از اواخر جوانی به بعد که جذابیتها هم شروع به فروکش کردن می‌گذارند، ازدواج با مردی دیگر را بر می‌گزیند.

استراتژی جنسی دوگانه، به اشکال بومی و معین فرهنگی نیز، روی می‌دهد. در فرهنگ ما، استراتژی جنسی دوگانه، گاهی خود را در «مهریه از شوهر اول و زندگی با مرد دوم» نشان می‌دهد. طبق آمارها، در فرهنگ ما، اکثریت مردانی که زنانشان مهریه‌های خود را مطالبه می‌کنند، حاضر به ادامه زندگی مشترک با او نیستند. تعدادی از زنان، به این خاطر مهریه خود را طلب می‌کنند تا از این طریق، علاوه بر فراهم‌آوری شرایط

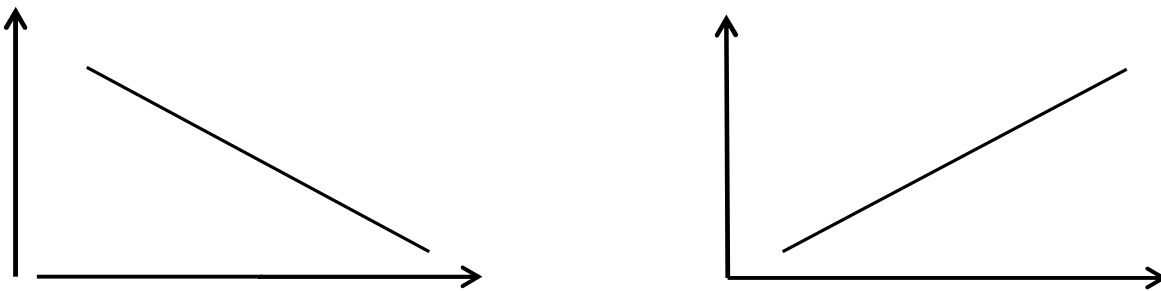
برای طلاق، موقعیت خود را، برای تشکیل زندگی‌های بعدی، خواه بصورت ازدواج مجدد و خواه بصورت زندگی آزاد و داشتن رابطه با مردان دیگر، تثبیت کنند. در بعضی موارد، آسیب‌شناسی قرار گرفته در پشت تعارضات زناشویی برانگیخته شده بوسیله بعضی از زنان و متعاقباً درخواست مهریه و طلاق، همین استراتژی جنسی دوگانه یا تنوع‌طلبی جنسی است. برای این مطلب، شواهد عینی متعددی نیز وجود دارد. مشاهده رفتارهای زنان در قبل و بعد از طلاق، از جمله این موارد هستند. خودگزارش‌دهی‌های بعضی از زنان، مشاهدات بالینی تعدادی از بالینگران و مشاهدات اجتماعی نیز، تاییدکننده این پدیده اجتماعی، هستند. متأسفانه در سالهای اخیر، وضعیت به گونه‌ای بوده که مهریه، در بعضی موارد، تبدیل به روشی برای کلاهبرداری شده است. آمار فزاینده زندانیان مهریه، تاییدکننده این مسئله است. برداشت اقتصادی از مهریه، نباید این باشد که بوسیله آن، می‌توان راه صدساله را یک‌شبه طی کرد. این برداشت از مهریه، علاوه بر تبعات منفی بر مردان متأهل، ازدواج-هراسی و تشدید ترس مردان مجرد از ازدواج را، رقم می‌زند. کارکردهای اصلی مهریه، در شرایط سنتی فرهنگ ما، می‌توانسته کنترل تنوع‌طلبی جنسی بعضی از مردان، ممانعت از رهاکردن زن و فرزند بعد از چند سال زندگی مشترک و اطمینان از جهت کسب منابع مادی مورد نیاز برای بقا و پرورش زن و فرزندان (در صورتی که مردی قصد متارکه یک‌طرفه داشته)، باشد. بعضی از مواردی که به عنوان کارکردهای مهریه برشمرده می‌شوند، در دنیای مدرن امروزی، حداقل به شکل قبلی خود، دیگر سودمند نیستند. یکی از این موارد، خاصیت تأمین‌کنندگی مهریه، از نظر مادی، است. در جوامع گذشته، تقریباً کل اقتصاد یک جامعه در دست جنس مذکر بود و زنان از این نظر در وضعیت فرودستی قرار داشتند. اما در جوامع جدید، با توجه به واردشدن بسیاری از زنان به بازارهای کار، دیگر نیازی به وجود مهریه به عنوان پشتوانه اقتصادی تعدادی از زنان نبوده و در واقع، نابجا است. هر چند بعضی از کارکردهای دیگر مهریه، ممکن است هنوز هم به قوت خود باقی باشند اما شرایط جدید، می‌طلبد که با توجه به مقتضیات زمان، در اصل یا جزییات قوانین و هنجارها، تجدید نظر شده و اصلاحاتی به عمل آید. این اصلاحات، باید به گونه‌ای باشند که راه سوءاستفاده هر دو جنس از قوانین و هنجارهای کارکردی و مفید را ببندند و نه اینکه خود، راهی برای پیدایش آسیب‌های بیشتر و جدی‌تر شوند.

شکل دیگر استراتژی جنسی دوگانه که به مهریه مربوط است، چرخه سهل‌گیری- سخت‌گیری عده‌ای از زنان، در مراحل مختلف از زندگی جنسی‌شان است. عده‌ای از دختران امروز، در قبل یا بعد از ازدواج، به‌یازای صرف هزینه‌های مادی و غیرمادی کمی، حاضر به روابط جنسی با عده‌ای از مردان می‌شوند. آنها، حتی ممکن است برای اینگونه از روابط توأم با سهل‌گیری خود، حاضر به پرداخت مادی هم شوند. این درحالی است که این زنان، برای ازدواج‌های قانونی خود، مهریه‌های سنگینی را وضع می‌کنند. این باعث می‌شود تا مردان مربوط به دوره امساک و گرانی، برای رسیدن به همان چیزی که مردان دوره‌های سهل‌گیری به آن رسیدند، یعنی ارضای جنسی، متحمل هزینه‌های مادی و روانی- اجتماعی بسیار بیشتری شوند. این دولاً پهن‌حساب- کردن هزینه‌ها برای عده‌ای از مردان را، باید به حساب طبقه‌بندی مردان از نظر زنان گذاشت که باعث می‌شود عده‌ای از مردان، مستحقّ ارائه هزینه‌های گزاف دانسته شده و عده‌ای دیگر، نیازمند صرف هزینه‌های زیاد، نشوند.



### تبادل، آزادی‌های جنسی و میزان ازدواج

یکی از نگرانی‌های فزاینده در مورد جوامعی مانند جامعه ما، نرخ ازدواج است که کاهش رو به رشدی را در پیش گرفته است. اگر چه که علت این مسئله، متعدد و مختلف بوده و شامل علل اقتصادی، فرهنگی و غیره می‌شود اما یکی از این علل که احتمالاً به میزان زیادی مورد غفلت واقع شده، به نگرانی‌های جوانان نسل‌های جدید در مورد رفتارهای جنسی جنس مقابل، چه در پیش از ازدواج و چه در بعد از ازدواج، مربوط می‌شود. با توجه به مقدمات گفته شده، اگر اقدام به ترکیب مدل‌های اقتصادی ازدواج با نگرانی‌های روانشناختی افراد کنیم، به نگاهی مناسب‌تر از علل کاهش نرخ ازدواج می‌رسیم. هر فردی برای اینکه برانگیخته شود تا ازدواج کند، اقدام به محاسبه مزایا و هزینه‌های ازدواج می‌کند. بطور ساده، چنانچه احساس کند که هزینه‌های ازدواج، برای او، کمتر از منافع آن بوده و نیازهای خود را در چارچوب روابطی به غیر از ازدواج و با هزینه کمتر نمی‌تواند ارضا کند، ازدواج راه‌حل انتخابی او خواهد بود. نمودار ذیل، ارتباط فرضی تصمیم به ازدواج کردن با میزان هزینه‌ها و منافع زندگی مشترک را، نشان می‌دهد.



شکل الف: رابطه اشتیاق به ازدواج (محور عمودی) و میزان منافع بالقوه منتج از زندگی مشترک (محور افقی). هر چقدر که منافع حاصل از زندگی مشترک، نسبت به راه‌های جایگزین، بالاتر باشد به همان نسبت، میزان اشتیاق به ازدواج (محور عمودی) و میزان منافع بالقوه منتج از زندگی مشترک (محور افقی) هم افزایش می‌یابد.

نمودار ۱-۵: ارتباط اشتیاق به ازدواج با میزان منافع بالقوه و هزینه‌های آن، نسبت به راه‌های جایگزین ازدواج.

تا این قسمت از قضیه، ساده، قابل پیش‌بینی و طبیعی به نظر می‌رسد. اما نکته حائز اهمیت در اینجا، این است که چه چیز یا چیزهایی تعیین می‌کنند که ازدواج برای افراد، دارای هزینه‌ها و منافع کم یا زیاد باشد. مطمئناً عوامل بالقوه زیادی می‌توانند در این زمینه موثر باشند. در مورد مردان، زندگی مشترک، بخصوص در بافت و شرایط فعلی جامعه ما، بار اقتصادی و مسئولیتهای اجتماعی زیادی را از طریق قوانین و هنجارهای مربوط به ازدواج و طلاق (همانند وظیفه تأمین معیشت خانواده، نفقه، مهریه و ...) بر دوش مردان می‌گذارد

که این به معنی هزینه‌های ازدواج برای یک مرد، است. هزینه‌ها، در کل، منجر به پایین آمدن اشتیاق به زندگی مشترک می‌شوند. از طرف دیگر، در جامعه ما، در کل، راههای جایگزین ارضای جنسی کمی برای اغلب (مطمئناً نه همه) مردان وجود دارد که این، به معنای افزایش منافع ازدواج نسبت به راههای جایگزین آن است. اما آنچه که محاسبات و معادلات ذهنی یک مرد را می‌سازد، فقط مسائل محیطی همانند مسائل اقتصادی و اجتماعی نیستند. اهمیت و وزن بعضی از مسائل، از قبل از تولد، در ذهن ما تعیین و تثبیت شده است. اهمیت پاکدامنی جنسی یک زن برای یک مرد که در مورد قطعیت پدری به او پیام می‌دهند، به میزان زیادی، بطور تکاملی تعیین می‌شود. قوانین، هنجارها یا اتفاقاتی که به هر شکل موجب برانگیخته شدن نگرانی یک مرد از بابت خویشانداری همسرش شوند، می‌توانند به سرعت منحنی هزینه‌ها را بالا برده و موجب سقوط منحنی منافع ازدواج شوند. ازدواج در فرهنگ ایرانی و اسلامی، برای مردان، به اندازه کافی هزینه‌زا و مشکل بوده و هست. اضافه شدن یک بار تکاملی و اضطرابات دائم مربوط به آن نیز، می‌تواند منحنی منافع و هزینه‌های ازدواج را خیلی زود به نقطه‌ای برساند که از مرحله تقویت کننده و پاداش‌بخش بودن سقوط کرده و هر مردی را از رابطه‌ای اینچنین پرهزینه، منصرف کند.

### بازداری فرهنگی - جنسی و مختصات اقتصادی - اجتماعی جوامع

مفهوم فرونشانی<sup>۱</sup> یا بازداری جنسی، به مجموعه قوانین، هنجارها، رسم و رسوم و نگرشهایی که در یک جامعه به منظور فرونشاندن روابط جنسی افراد در بعضی از زمینه‌ها مانند روابط جنسی قبل از ازدواج، بکار می‌روند، گفته می‌شود. فرونشانی یا بازداری مسائل جنسی، به معنای در پیش گرفتن سیاستهای محافظه‌کارانه جنسی در یک جامعه است. بومیستر و توینج (۲۰۰۲) با مرور و بررسی شواهد مربوط به تفاوت‌های بین فرهنگی در مورد قدرت و ارتباط آن با نسبت‌های جنسی، واکنشهای نشان داده شده به انقلاب جنسی در دو جنس، موانع محدودکننده مستقیم که بر ارتباطات جنسی زنان نوجوانان و بزرگسال اعمال می‌شوند، الگوهای استاندارد دوگانه موجود درباره اخلاق جنسی، جراحی دستگاه تناسلی جنس مونث، فریب جنسی، محدودیتهای قانونی و مذهبی اعمال شده درباره مسائل جنسی، فحشا و هرزه‌نگاری، دریافتند که این فرضیه که می‌گوید سرکوب مسائل جنسی زنان، فقط یا عمدتاً بوسیله مردان ایجاد و هدایت می‌شود، نادرست بوده و در واقع این خود زنان هستند که بیشترین محدودیت‌ها را در این زمینه بوجود می‌آورند. بطور نمونه، برتراند راسل اعتقاد داشت که فواحش، نوامیس ما را از مورد تجاوز و تعدی واقع شدن، حفظ می‌کنند. هرچند شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهند فحشا، منجر به کاهش جرایم جنسی شده و بنابراین امنیت بیشتری را برای همه زنان بوجود می‌آورد (باربر، ۱۹۶۹)، اما زنان، خود از جدی‌ترین مخالفین راه‌اندازی مراکز فحشا یا هرزه‌نگاریهای جنسی هستند (دی-امیلیو و فریدمن، ۱۹۹۷). پس علت مخالف زنان با چنین

<sup>1</sup> - Suppression

روابطی در چیست؟ زنان، به خوبی می‌دانند که چنین پدیده‌هایی، رقیبی برای ارضای جنسی (سکس) که آنها می‌توانند به مردان عرضه کنند، هستند. آنها می‌دانند که فحشا، منجر به کاهش نرخ ازدواج و قدرت زنان خواهد شد. مخالفت با ارتباط جنسی تجاری همانند سایر روشهای فرونشانی جنسی که غالباً بوسیله خود زنان بر سایر همتایانشان اعمال می‌شود، همراه با مزایای متعدد و مهمی برای آنهاست. تنظیم چارچوب ارتباط با جنس مقابل و حفظ یک سری از مجموع قوانین ارتباطی مانند تشکیل روابط درازمدت در مقابل ارضای جنسی، از جمله این مزایا بوده‌اند.

روانشناسان تکاملی، معتقدند که می‌توان قدرت بین دو جنس در یک جامعه را به دو قدرت ساختاری<sup>۱</sup> و ارتباطی<sup>۲</sup> تقسیم کرد. قدرت ساختاری، به میزان قدرت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و قانونی هر جنس گفته می‌شود. قدرت ارتباطی، توانایی اعمال تمایلات و خواسته‌های شخصی در روابط با جنس مقابل، است. هر چند تغییر جوامع به سمت مسیری است که در آن، هر دو قدرت ساختاری و ارتباطی، به میزان بیشتری در دست زنان قرار می‌گیرد اما توزیع این دو نوع قدرت، با توجه به شرایط محیطی نوسان نشان می‌دهد. یکی از نگرانیهای مربوط به آزادیهای ولنگارانه در جامعه، کاهش قدرت ارتباطی زنان در رابطه با جنس مقابل است. دسترسی جنسی بیشتر و کم هزینه‌تر برای مردان، می‌تواند منجر به کاهش قدرت نفوذ زنان در روابط با جنس مقابل شود. با توجه به اینکه در طول تاریخ، زنان از قدرت ساختاری کمتر برخوردار بوده‌اند، کاهش این نوع از قدرت نیز می‌تواند برای زندگی بهینه آنها، ناخوشایند باشد. بومیستر و توینج (۲۰۰۲)، معتقدند که قبل از اینکه اثرات زوال در حال وقوع در بازداري فرهنگی - جنسی زنان را پیش‌بینی کنیم، باید ببینیم که زنان چه منافعی را از محدود کردن مسائل جنسی خود بدست می‌آورند. آنها معتقدند که، این امکان وجود دارد که زنان کشورهای غربی، دوباره به این مسئله که میزانی از بازداري فرهنگی مسائل جنسی، قدرت آنها را در رابطه با مردان افزایش می‌دهد، پی ببرند. بیشتر منابع علمی، معتقدند که در زنان جوامع غربی، مقداری برگشت از انقلاب جنسی و این فرض که انقلاب جنسی باعث خواهد شد تا آنها از نظر جنسی به اندازه مردان، سهل‌گیرانه رفتار کنند، بوجود آمده است (گریر<sup>۳</sup>، ۱۹۹۹). تعدادی دیگر از محققین نیز، در مورد تحمیل ارزشهای غربی به زنان سایر فرهنگها و از جمله اجبار آنها برای رهاکردن بازداري جنسی، هشدار می‌دهند. هر چند پیش‌بینی نتایج سیر آتی بازداري فرهنگی مسائل جنسی، غیرقابل اعتماد است اما بر اساس نتیجه‌گیری‌های فعلی، چندین احتمال را می‌توان پیشنهاد داد. در جوامع غربی، اساساً همه آن حقوق و فرصت‌هایی را که مردان دارند، زنان نیز در اختیار دارند و شکاف بین آنها و مردان در قدرت، پایگاه اجتماعی، پول و سایر منابع، به میزان زیادی کاهش یافته است. به همین خاطر، نیاز آنها برای اینکه مسائل جنسی را برای بدست آوردن منابعی اینچنینی محدود کنند، کمتر از گذشته بوده و به همین دلیل، برگشت به

1- Structural

2- Diadic

3- Greer

سمت بازداری شدید که در گذشته وجود داشت، نامحتمل است. در سایر بخشهای دنیا، زنان در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی، در شرایط نامساعدی قرار داشته و بنابراین ممکن است بازداری مداوم مسائل جنسی در آن مکانها، همان چیزی باشد که زنان احساس می‌کنند نیاز دارند (بومیستر و توینج، ۲۰۰۲). بعضی از محققین نیز (از جمله گریر، ۱۹۹۹) در مورد اعمال یا تحمیل ارزشهای غربی از جمله فشار برای اینکه زنان سایر فرهنگها، دست از فرونشانی جنسی بکشند، هشدار داده‌اند. زیرا در جوامع در حال توسعه و سنتی که اکثریت زنان، از نظر اقتصادی و حمایت‌های مالی و اجتماعی، در شرایط نامناسبی به سر می‌برند، تبعات به هم خوردن معادلات تبادل جنسی، می‌تواند برای آنها، به مراتب منفی‌تر باشد بطوریکه تعدادی از مولفین غربی (رک به بومیستر و توینج، ۲۰۰۲) می‌گویند که لازم است زنان جوامع شرقی در مورد پیامدهای تبدلی آزادیهای جنسی، محتاط‌تر باشند. زمانی، زنان شرقی از جمله زنان کشور ما، می‌توانند تمام‌قد ایستاده و مطالبات زنان در کشورهای غربی را طلب کنند که از نظر شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، جامعه‌شناختی، روانشناختی، زیستی و حتی جذابیت جسمانی، نسبت به زنان آن کشورها، برابری یا حداقل مشابهت‌هایی را کسب کرده باشند. تا زیرساخت‌های لازم بنا نشده‌اند، صحبت از روسازی، کاری به‌صلاح نیست. علاوه بر اینکه اصلاً چنین چیزی مقدور نیست، امکان تخریب هر لحظه‌ای روسازی و تخریب آنچه که کسب کرده‌ایم هم، وجود دارد.

مطالعات نشان داده‌اند که مهمترین علت سوگ در کشورهای غربی (در کل و بطور میانگین)، به فوت همسر مربوط می‌شود اما در کشور ما، مرگ فرزند، تلخ‌ترین سوگ به حساب می‌آید. این مسئله، نکته جالبی است زیرا در کشورهای غربی، جایگزین کردن همسر یا شریک، به مراتب آسان‌تر از کشور ماست و این درحالی است که در کشور ما، مرگ همسر بعد از مرگ فرزند، اهمیت می‌یابد. هرچند با میزان پژوهش‌های موجود داخلی، فعلاً نمی‌توانیم بطور دقیق، ریشه تکاملی این رویداد را بیان کنیم. اما شاید یکی از ریشه‌های این موضوع، به مسائل مربوط به موفقیت تولیدمثلی در دو جامعه بر گردد. آیا مردم کشور ما، بنا به دلایل متعدد و/از جمله ژنتیک متفاوت، به موفقیت تولیدمثلی و بقاء فرزند، اهمیت بیشتری می‌دهند؟ آیا تناسب، برای ساختارهای زیستی در نژادهای مختلف، متفاوت تعریف شده است؟ آیا از نظر مسیرها و همبسته‌های تکامل‌یابی، بین نژادهای مختلف، تفاوت وجود دارد؟ ارتباط بین این متغیرها با رفتارهای مردان و زنان، چگونه است؟ آیا، رفتارهای نظارت بر همسر بیشتر و شدیدتر در مردان فرهنگ‌هایی مثل جامعه ما، فقط ناشی از اثرات فرهنگ است یا با این تفاوت‌های فطری در تعریف از تناسب و موفقیت تولیدمثلی هم، ارتباط می‌یابد؟ اگر اینطور باشد، تفاوت‌های بین فرهنگ‌ها، نه تنها مضر نیستند بلکه بطور متناسب و بهینه هم، شکل گرفته‌اند. در اینصورت، تغییر در جایی که تفاوت مطلوب است، کاملاً نادرست خواهد بود.

## آزادی، تبادل و تقابل

«... و بر این سان، آزادی شما، هنگامی که زنجیر خود را از دست می نهد، باز خود زنجیر آزادی بزرگ-تری می گردد. ...» (جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه جرم و جزا).

افراد، ممکن است بخواهند تعارضات بین استراتژی های جنسی تناسب افزای خودشان و ارزشهای اخلاقی غالب در جامعه را، از طریق سعی در تغییر ارزشها، قوانین، هنجارها، دلیل تراشی، توجیه یا تزویر و ریاکاری، حل کنند.

نمی توان انتظار داشت که جامعه، بر مدار غرایز یک عده خاص از افراد بچرخد، درحالیکه بقیه اعضای جامعه، این روند ناعادلانه را براحتی بپذیرند. باید به این بیندیشیم که نمی توانیم بپذیریم که در یک جامعه، یک گروه یا جنس، بر طبق غرایز تکاملی عمل کند اما گروهها یا جنس دیگر را بتوان از این عمل بازداشت. این دو، همراه و ملازم هم هستند. هر چند که پیچیدگیهای مربوط به رفتارهای جنسی در انسان مانند انتخاب گرانه رفتار کردن جنس مونث یا تمکن مالی در مردان، باعث می شود تا در جامعه شاهد ارضای جنسی خرده گروه هایی خاص و محرومیت عده ای دیگر باشیم اما بطور کلی، زمانی یک جنس، می تواند آزادانه به ارضای غرایز خود پردازد که جنس دیگر هم، در آن جامعه، آزادی داشته باشد. یک جنسیت معین، بدون وجود جنسیت دیگر، نمی تواند نیازها و غرایز خود را عملی کند و این، منجر به تشکیل یک چرخه تکراری از تقابل رفتارهای دو جنس، خواهد شد.

### سئوالات: خطرناک یا مقدس

«سؤال های هر کس، بیش از جواب هایش، او را می شناساند» (ولتر).

«حدِ شنوایی؛ انسان فقط پرسش هایی را می شنود که قادر به یافتن پاسخی برای آنهاست» (نیچه، حکمت شادان، قطعه ۱۹۶).

«اهل سیاست پاسخگو هستند، البته فقط به پرسشهایی که دوست دارند!» (اُرد).

«آزادی، هرگز به معنی مجوز [روا دارنده] برای به کار بستن استبداد نیست» (مهاتما گاندی).

چرا باید به بعضی از سئوالات با حرص و آز پرداخته شود، درحالی که تعدادی دیگر از سئوالات، بی-جواب و حتی ناگفته باقی بمانند؟! افراد، معمولاً ترجیح می دهند که سئوالاتی را بشنوند که قادر به یافتن پاسخی برای آنها هستند اما سئوالات بدون پاسخ نیز، سر جای خود باقی می مانند تا بالاخره کسی سراغ آنها برود. چرا از طرح بعضی از سئوالات خودداری می شود، درحالی که طرح سئوالاتی دیگر، عادی یا حتی لازم و

مقدس دانسته می‌شوند. بطور خلاصه، چرا بیان بعضی از سئوال‌ات، خطرناک تلقی می‌شود؟! برتراند راسل، فیلسوف شهیر و معاصر انگلیسی که به وجود استراتژی‌های جنسی دوگانه در زنان پی برده بود، زمانی گفته بود: «چه اشکالی دارد که یک زن، مردی را برای معاشقه انتخاب کند و در عوض برای بچه‌دار شدن، دوست داشته باشد با مردی دیگر همبستر شود». البته که می‌توان به این سئوال پرداخت و هیچ مشکلی نیست که چنین پرسشهایی مطرح شوند. اما این به شرطی است که سئوال‌ات متناظر نیز، جزو پرسش‌های خطرناک و غیرقابل طرح شمرده نشوند، چرا که جواب‌دادن به یک سئوال ممکن است ما را ملزم به پرداختن به سئوال‌ات دیگر کند. نباید روانشناسی ممنوعه‌ای درباره بعضی از پرسشها و حوزه‌ها وجود داشته باشد. اگر پرسش و نقد مقدس است قاعدتاً این تقدس و احترام، نباید محدود به یک حوزه خاص شود. اگر جوامع آزاد، ادعای آزادی می‌کنند این ادعا را باید در همه زمینه‌ها نشان دهند و نه فقط در چارچوب آنچه که خود صحیح می‌دانند. واکنشها و برخوردهای جناح‌های رنگارنگ سیاسی در جامعه، می‌تواند احتیاط‌کاری ناموجه و نادرستی را در بخشی از جامعه علمی و دانشمندان، بوجود آورد. رویدادی که نتیجه متراکم و فزاینده آن، سانسورهای مکرر و متعدد، در اطلاع‌رسانی حقایق علمی به افشار گوناگون جامعه و توده‌های مردم، است. این مسئله، علاوه بر اینکه با اهداف اصلی دانش‌اندوزی مغایرت دارد، منجر به پیمایش مسیر غلط در تصمیم‌گیری‌ها و روندهای اجتماعی، می‌شود.

افرادی که در برابر غرایز جنسی - تکاملی انسان این نگرش را ابراز می‌دارند که: «خوب، این طبیعت انسان است، همیشه اینطور بوده و کاری هم درباره آن نمی‌شود کرد»، در واقع دیدگاه خطرناکی نسبت به مسائل انسانی دارند. این دیدگاه که «هر چه هست، خوب است» می‌تواند ما را به این دام بیندازد که حیوانی-ترین اعمال و رفتارهای انسان را نیز در پرتو آن، قابل تحمل و پذیرش بدانیم. اگر بپذیریم و بگوییم که چه اشکالی دارد که غرایز خود زنان یعنی همان چیزی که طبیعت در سرشت آنها نهاده است، چراغ راه آنها به سمت انتخاب رفتارهای جنسی‌شان باشد، فوراً باید به این سئوال هم جواب دهیم که چه اشکالی دارد که مردان نیز بر مبنای غرایز جنسی خود عمل کنند. اجازه دهید کمی به استراتژیهای جنسی - تکاملی مردان که در طول تکامل و به منظور تناسب تولیدمثلی در وجود آنها قرار داده شده بپردازیم تا ببینیم نتیجه ترکیب بروز استراتژیهای جنسی زنان و مردان، چه خواهد بود. تعدادی از استراتژی‌های جنسی مردان که به منظور افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی در آنها تحول یافته، عبارتند از: ارتباطات جنسی هر چه بیشتر و متنوع‌تر، میل به ارتباطات جنسی بدون تعهد به طرف مقابل، تمایل به ارتباطات کوتاه‌مدت و اجتناب حداکثری از روابط درازمدت همراه با تعهد، روابط جنسی چندگانه با چندین زن، اشتیاق به روابط خارج از چارچوب با سایر زنان و خیانت زناشویی. حال جای این سئوال است که از خود پرسیم آیا زیست‌دو جنس، راهنمای خوبی برای هدایت آنهاست؟ هر چند تکامل، فقط منشأ ظهور صفات و رفتارهایی که با قوانین، هنجارها یا ارزشهای اخلاقی در تضاد هستند نبوده و ریشه بسیاری از فضائل اخلاقی مانند تعهد را نیز از چارچوب تکامل می‌توان

درک کرد اما جوامع انسانی برای پی‌ریزی اخلاقیات و هنجارهای اجتماعی، به چیزی بیشتر از تشویق غرایز، نیاز دارند.

مغز تکاملی هیچ مرد سالمی، نمی‌تواند بپذیرد که عمر، انرژی، عاطفه، رفاه جسمی و روانی، پول و منابع خود را صرف زنی کند که فقط به او تعلق ندارد. هر چند شاید اگر واقعاً مردان یک جامعه بدون هیچ‌گونه اختلاف نظری اینگونه نظام‌های کمونیست جنسی را می‌پذیرفتند، قوانین و هنجارها نیز می‌توانستند بر این اساس انطباق یابند اما بدون شک، ژنها و سیستم عصبی که در طول میلیون‌ها سال به طریق دیگری شکل گرفته‌اند، مانع این کار خواهند شد. فرمول‌هایی که در این مغزها نگاشته شده‌اند، قدمتی طولانی داشته و به نظر همیشگی می‌رسند. در این راستا، دو راه‌حل برای ما باقی می‌ماند؛ ما یا باید مغزهای تکاملی‌مان را تغییر دهیم یا شرایط و قوانین موجود را با این مغزهای از قبل شکل داده شده، هماهنگ کنیم. بدیهی است که با توجه به شرایط موجود، تنها راه‌حل ممکن، راه‌حل دوم است. این مسئله، شاید حدتی بیشتر از آن داشته باشد که کارترایت می‌گوید: "ترفند اینست که هماهنگ با خلق و خود عمل کنی و نه در تضاد با آن". زیرا در این مواقع، نه اینکه زیرکی و ترفند ایجاب کند، بلکه تنها راه‌حل ممکن این است که هماهنگ با ذات بشری، جلو رویم.

### جستاری پژوهشی.

#### آیا با به رسمیت شناختن ارتباط جنسی تجاری موافقید؟

«در یک جا، آن زشتی را که نتوانسته‌ایم محو کنیم می‌پوشانیم و در جایی دیگر، آن را به گونه‌ای تغییر می‌دهیم که معنایی متعالی پیدا کند» (نیچه).

کلبرگ<sup>۱</sup>، روانشناسی بود که کودکان را با دو راهی‌های اخلاقی مواجه می‌کرد تا به نحوه استدلال آنها در سنین مختلف پی ببرد. بطور نمونه، او از کودکان می‌خواست تا در مورد میزان نادرستی رفتار در یکی از دو سناریوی زیر، اظهار نظر کنند: الف) کودکی که با اجازه والدینش قصد جابجایی سینی لیوانها را داشته اما در حین انجام این کار، پنج لیوان را می‌شکند. ب) کودکی که بدون اجازه و اطلاع والدین، سینی لیوانها را جابجا کرده و در این حین، یک لیوان را می‌شکند. برای او، یک کودک، علاوه بر اینکه از بین سناریوهای مطرح شده کدام را انتخاب می‌کند، اینکه چطور به چنین انتخابی دست می‌زند هم، مهم بود. ممکن بود که دو کودک از طریق فرایندهای متفاوت روانشناختی، به یک تصمیم واحد برسند. در مورد انتخابهای اجتماعی نیز این اصل یعنی اینکه علاوه بر خود تصمیم، فرایند و مولفه‌های تصمیم‌سازی نیز مهم هستند، مطرح می‌شود.

<sup>1</sup> - Kohlberg

طبق تعریف، ارتباط جنسی تجاری<sup>۱</sup> یا فحشا<sup>۲</sup>، به گونه‌ای از رابطه جنسی گفته می‌شود که در آن، یک فرد (که غالباً یک زن است)، به‌ایزای پول یا پرداخت مادی دیگر، حاضر به برقراری رابطه جنسی با فردی دیگر (که غالباً یک مرد است)، می‌شود. در جواب این سؤال که آیا با به رسمیت شناختن ارتباط جنسی تجاری موافقت، علاوه بر موافقت یا عدم موافقت افراد، علت پاسخ آنها نیز مهم است. با تحلیل همین علت‌هاست که می‌توانیم بفهمیم افراد چرا موافق یا مخالف به رسمیت شناختن ارتباط جنسی تجاری هستند. بعضی از افرادی که با به رسمیت شناختن ارتباط جنسی تجاری آشکار مخالفت می‌کنند، در بیان و عمل، خود مروج و عامل گسترش روابط جنسی تجاری پنهان یا ولنگاری‌های جنسی هستند. در اغلب ایالت‌های آمریکا، ارتباط جنسی تجاری، قانونی نیست. این درحالی است که در کانادا، استرالیا، نیوزلند، مکزیک و اغلب کشورهای اروپایی، قانونی است. در اغلب این کشورها، روابط جنسی تجاری، تحت قوانین خدمات جنسی تحت نظارت<sup>۳</sup>، قرار دارند. در بعضی از کشورها مانند هلند که ارتباط جنسی تجاری، شغل تلقی می‌شود، فواحش می‌توانند کارت عضویت در صنف شاغلین در ارتباط جنسی تجاری را دریافت کنند. صحبت از پیامدهای ارتباط جنسی تجاری مفصل بوده و قصد پرداختن به آنها را نداریم. در اینجا، قصد ما تمرکز بر بعضی از علت‌های موافقت یا مخالفت افراد و عملکرد انطباقی این موافقت یا مخالفت‌ها برای آنهاست. ارتباط جنسی تجاری، خود می‌تواند به دو گونه آشکار و پنهان روی دهد. در نوع آشکار، طرفین، صراحتاً بر سر موضوع مورد تبادل یعنی ارضای جنسی در مقابل پول یا هر موضوع مادی دیگر، توافق می‌کنند. در آنچه که می‌توان ارتباط جنسی تجاری از نوع پنهان نامید، هر چند شاهد گفتگوی شفاف بین طرفین در مورد تبادل ارضای جنسی در مقابل چیزی مادی نیستیم اما تبادلات مادی را، همچنان می‌توانیم در بطن و ساختار رابطه، مشاهده کنیم. طبق این تعریف، حتی بعضی از ازدواج‌ها را، می‌توان نوعی ارتباط جنسی تجاری اما از نوع پنهان دانست. در این نوع ازدواج‌ها، زن، هیجانات عمیقی نسبت به همسر نداشته و فقط به‌ایزای تامین مالی، حاضر به برقراری رابطه جنسی می‌شود. این مطلب در گفته‌های یکی از زنان مورد مطالعه مستون و باس (۲۰۱۰؛ فصل ۸) مشهود است: "من فقط بخاطر پول، با پدر بچه‌ام<sup>۴</sup> ارتباط جنسی دارم. من یک روسپی یا هر چیز دیگر نیستم و دیگر اینکه، من عاشق او هستم اما هیچ چیز در این دنیا، رایگان نیست [!]" البته همانطور که گفتیم، اساس همه روابط انسانی، تبادلی بوده و تفاوت آنها، فقط در چیزهایی است که مورد تبادل قرار می‌گیرند. در یک رابطه زناشویی درازمدت که سالم و ایده‌آل باشد، علاوه بر توجه به مسائل مالی، طرفین نسبت به همدیگر احساس علقه کرده و نوع خاصی از پیوند عاطفی برقرار می‌شود. حال می‌توانیم به سؤال اول بحثمان یعنی اینکه چرا برخی افراد، با به رسمیت شناختن ارتباط جنسی تجاری موافقت و بعضی‌ها مخالفت می‌کنند، برگردیم. از منظر تکاملی، بسیاری از موافقت‌ها و مخالفت‌های افراد با انواع روش‌های ارضای جنسی در جامعه، می‌تواند از تناسب‌افزا بودن یا نبودن آن سیاست‌های اجتماعی برای خودشان، تاثیر پذیرد. بدیهی است که ارزشها، رسوم، نگرشها و اعتقادات فرد نیز، بر این مسئله تاثیرگذار هستند. اما حتی انتخاب اعتقادات و ارزشها بوسیله افراد نیز، از

1- Commercial sexual relationships

2- Prostitution

3- Sexual Escort Services

4- Kid's Father



محاسبات تکاملی فرد و اینکه چه چیزی می‌تواند بطور بالقوه برای او، خویشاوندان ژنتیکی و نزدیکانش، افزایش‌دهنده تناسب باشد، تاثیر می‌پذیرند.

علی‌رغم اینکه می‌دانیم ارتباط جنسی تجاری در شکل پنهان خود وجود دارد، پس چرا بعضی از افراد و اصناف، با به رسمیت شناختن نوع آشکار آن، مخالف‌اند؟ همانطور که گفته شد مشخص شده که زنان، خود از جمله مخالفان اصلی ارتباط جنسی تجاری به شکل رسمی آن هستند (دی-امیلیو و فریدمن، ۱۹۹۷). یکی از علل این مسئله، این بود که روابط جنسی تجاری رسمی، می‌توانند منجر به کاهش نرخ ازدواج شده و ارزش زنان به عنوان منابع جنسی را، در نظر مردان، کاهش دهند. از همین رو، زنان، با شکل آشکار ارتباط جنسی تجاری مخالفت می‌کنند، درحالی‌که به دلیل تبعات منفی پایین‌تر رابطه جنسی تجاری پنهان بر بازار تبدیلی رابطه جنسی، مخالفت کمتری با اینگونه از روابط دارند. در یک شکل از رابطه جنسی تجاری، زنان و مردان، وارد روابط آزادی می‌شوند که همان قوانین تبدیلی و بده و بستان‌های ارتباط جنسی تجاری آشکار را دارد اما این تبادلهای بدون گفتگوی صریح دو طرف و بطور ضمنی، در بطن رابطه، نهفته‌اند. روابطی که در آنها، زنی که بعد از چند بار بیرون رفتن با یک مرد و خرید اشیاء مورد علاقه‌اش بوسیله آن مرد، حاضر به برقراری رابطه جنسی می‌شود یا زنی که مبلغی پول را به اسم هدیه یا قرض از دوست پسر خود می‌گیرد و بعد از آن، حاضر به رابطه جنسی با او می‌شود، همگی همان رابطه جنسی تجاری اما به شکلی غیرصریح را به نمایش می‌گذارند. علل متعددی برای موافقت با ارتباط جنسی- تجاری پنهان و مخالفت با نوع آشکار آن، وجود دارد. در روابط جنسی تجاری پنهان، میزان کالاهای رد و بدل شده، بیشتر از ارتباط جنسی تجاری آشکار، در کنترل زنان بوده و آنها بهتر می‌توانند ارزش و قیمت رابطه جنسی را تعیین کنند. درحالی‌که در رابطه جنسی تجاری آشکار، قیمتها از پیش تعیین شده و کمتر قابل تغییر هستند. علاوه بر این، در روابط جنسی تجاری پنهان، زنان، در صورت لزوم و با توجه به شرایط طرف مقابل، می‌توانند ارزش منابع مورد تبادل یعنی رضای جنسی در مقابل منافع کسب‌شونده را، تغییر دهند. اینگونه از روابط، همچنین بنا به دلایل دیگر مانند طولانی‌تر بودن مدت زمان رابطه، امکان انتخاب شریک بوسیله زن، احتمال وجود رضای عاطفی و روانشناختی در آن و احساس امنیت بیشتر به دلیل آشنایی با طرف مقابل، برای زنان ارضاءکننده‌تر هستند. یک علت بسیار مهم دیگر مرتبط با ترجیح زنان برای روابط جنسی تجاری پنهان نسبت به روابط جنسی تجاری آشکار، به این مسئله بر می‌گردد که چنین روابطی، برخلاف روابط جنسی تجاری آشکار، پیامدهای منفی مانند انگ‌های اجتماعی یا انگشت‌نما شدن را، به دنبال ندارند. این پیامدها، می‌توانند باعث شوند تا ارزش فرد به عنوان یک همسر در جامعه کاهش پیدا کرده و فرد مجبور به از دست دادن بسیاری از فرصتهای پیش‌رو برای ازدواج، شود. علت دیگر، به تمایل ذهنی افراد برای اینکه روابط جنسی تجاری پنهان را، به میزان کمتری مادی تلقی کنند، مربوط می‌شود. در روابط جنسی- تجاری پنهان، افراد می‌توانند بافت ارتباطی و محتواهای رد و بدل شونده در آنها، کمتر مادی و بیشتر ارتباطی و عاطفی ببینند. بعضی از ویژگیهای روابط جنسی تجاری پنهان مانند طولانی‌تر بودن و تمرکز داشتن بر تعداد کمتری از شرکا یعنی همان دو فردی که درگیر رابطه هستند نیز، می‌توانند منجر به ایجاد نگرشهای مثبت‌تر در بعضی از افراد شوند.

یک نکته جالب در مورد موافقت یا مخالفت با آزادی ارتباط جنسی تجاری آشکار، به عدم پذیرش این سبک از ارضای جنسی در اغلب جوامع حتی آزاد، بر می‌گردد. این سؤال مطرح است که چرا در جوامع آزادی که ادعا می‌کنند در آنها، حداکثر آزادی‌هایی که به نفع مصالح جمعی است وجود دارد، ارتباط جنسی تجاری آشکار، به رسمیت شناخته نمی‌شود؟ همچنین، بعضی وقتها، ماهیت درصدی از روابطی که بین دو جنس شکل می‌گیرد، به میزان بسیار زیادی، بر اساس همان اصول جاری در ارتباط جنسی تجاری آشکار، قرار دارد. به همین دلیل، فرد بیننده، متعجب می‌شود که اصلاً چرا، در آن محیط، واژه‌هایی مانند فحشا، روسپی‌گری و روسپی، باید بار معنایی و هیجانی منفی داشته باشند. ضدیت عقیده ارتباط جنسی تجاری آشکار با منافع عده‌ای از اصناف و افرادی از هر دو جنس، یک علت بارز برای این مسئله است. زنان، می‌دانند که ارتباط جنسی تجاری آزاد، موجب دوری مردان گروه ب از ازدواج خواهد شد. ازدواج با مردان گروه الف هم، که بنا به علل و مشکلات از پیش موجود مانند تعداد کم این دسته از مردان، نداشتن شرایط لازم برای تشکیل یک ارتباط درازمدت با این طبقه از مردان و خصایص رفتاری این مردان، برای تعداد زیادی از زنان، منتفی است. آنها، می‌اندیشند که با آزاد شدن ارتباط جنسی تجاری آشکار، کمتر مردی که در یک جامعه ناعادلانه از نظر توزیع ارضای جنسی زندگی کرده، حاضر به ازدواج می‌شود. این، موجب می‌شود تا بسیاری از زنانی که خود هم ممکن است اقدام به روابط جنسی تجاری پنهان کرده باشند، بخواهند که به هر ضرب و زوری شده، زنان درگیر در روابط جنسی آشکار را، متهم به بی‌عفتی و هرزگی کنند. تعریف دلبخواهی هرزگی و بی‌عفتی و زدن این برچسب‌ها، یکی از روشهایی است که زنان مخالف با ارتباط جنسی تجاری آشکار، که اکثریت زنان را تشکیل می‌دهند، در پیش می‌گیرند تا کنترل از دست آنها خارج نشده و به این نحو، مدیریت ارضای جنسی در جامعه را، در دست بگیرند.

به رسمیت شناخته نشدن چنین پدیده‌ای، برای منافع حکومت‌هایی که می‌خواهند دائماً توهم عدالت و توزیع مساوی نابرابریها را به مردم القا کنند نیز، لازم است. آگاه‌شدن توده مردم از این نابرابری‌ها، همچون تبری به ریشه ازدواج می‌زند. ازدواج، برای بقای هر جامعه و هر شیوه حکمرانی، ضروری است. حکومت‌های استثمارگر (از هر نوعی که باشند)، عموماً طبق فرمول: «آنچه شیران را کند رو به مزاج/ ازدواج است، ازدواج است، ازدواج» پیش می‌روند. ازدواج، فقط موجب کاهش هورمون تستوسترون یعنی هورمون جنسی و پرخاشگری در مردان نمی‌شود. آن، همچنین به رام‌شدن، سر کار رفتن، دنبال پول بودن و کمتر فکر، سؤال و اعتراض کردن مردان هم، کمک می‌کند. و این یعنی چرخاندن چرخه اقتصادی دارندگان منابع اقتصادی که یک دسته از آنها، حکمرانان که خود از جمله دارندگان اصلی منابع رسانه‌ای به‌شمار می‌روند، هستند.

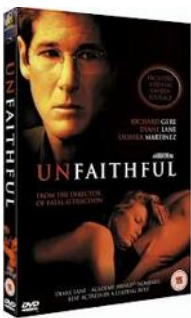
واقعیت‌های زیربنایی نهفته در انواع روابط جنسی - تجاری، ما را به این اندیشه فرو می‌برد که چرا نباید روسپیان رسمی را روسپید بدانیم درحالی‌که دیگر انواع روابط تجاری - جنسی را، عادی تلقی کنیم؟ روسپیان رسمی، با تمام آسیب‌هایی که برای جامعه دارند، حداقل یک گناه را مرتکب نمی‌شوند و آن، تزویر است. آیا آنها، واقعاً کاری به غیر از عملی که بسیاری از زنان محترم<sup>۱</sup> و فقط با شکلی متفاوت انجام می‌دهند، در پرونده خود دارند؟ اگر روسپیگری، شیوه‌ای قانونی یا اخلاقی نیست، همه اشکال آن باید محکوم شود. اینکه با روسپیگری

<sup>1</sup>- Laidy

به شیوه خودمان، مخالف نباشیم اما روسپیگری به شیوه دیگران را، تف و لعنت کنیم، تناقضی است که دیر یا زود، آشکار خواهد شد. مسئله آخر اینکه، روابط جنسی تجاری، حتی به شکل پنهان نیز، می‌تواند آسیب‌زا باشد. دانستن علل شناختی و اینکه چرا افراد، بر اساس منطق درونی و شهودی خود، پدیده‌ای را خوب یا بد تفهیم می‌کنند به ما کمک می‌کند تا منطق افراد را بهتر درک کنیم. نه تنها اینکه درباره پدیده‌ای چه فکری می‌کنیم مهم است، بلکه اینکه چرا اینطور فکر می‌کنیم نیز، اهمیت زیادی دارد.

علم و تفکر، سئوالات زیادی را به ذهن ما سرشار می‌کنند. هر چقدر که انسان بیشتر تکامل یافته و ترقی می‌کند، جواب سئوالات قبلی خود را گرفته و در عوض سئوالات جدیدی را برای کنکاش پیدا می‌کند. شاید اکنون زمان آن رسیده باشد که بپرسیم، چرا تعدادی از زنان و مردان، هنجارها، سنتها و حتی بعضی از قوانین، از زیرگروه خاصی از مردان انتظار دارند که آنها مردانی سر به زیر، مطیع و اهل کار و خانواده باشند، درحالیکه به خوبی می‌دانند که در بعضی از شرایط اجتماعی، ممکن است چه اجحافی در حق این مردان شده یا بشود؟ هر چند که این انتظارات، ممکن است هیچ‌وقت بطور مستقیم ابراز نشوند اما اگر با دقت بیشتری به ذات بعضی از هنجارها، تجویزات، توصیه‌ها، نگاه‌ها و کلام‌ها بنگریم، آنها را خواهیم یافت. این انتظار که آنها پسرانی خوب و کوشا بوده و تا زمان مناسب (برای آنها) یعنی ازدواج، نخواهند که مانند گروه‌هایی دیگر از مردان، کامروایی جنسی داشته باشند. اینکه ندانند یا نپرسند که دور و بر آنها چه می‌گذرد و آیا آنها نیز حقی از آنچه که در جریان است دارند یا نه. این توقع که آنها در زمان درست یعنی موقعی که شرایط شغلی، اقتصادی و اجتماعی مناسبی پیدا کردند، لباس مقدس و برازنده هویت‌شان یعنی ازدواج را به راحتی و بدون سرکشی به تن کنند. انتظارداشتن و رفتارکردن با آنها به نوعی که انگار، تنها کارکرد و در واقع وظیفه آنها، کار کردن، کوشا بودن، ازدواج کردن و بزرگ کردن کودکان است و در غیراینصورت، در این دنیا، هیچ رسالت دیگری بر آنها مترتب نبوده و جامعه دیگر نیازی به وجود آنها ندارد! در این شرایط، آنها حتی شاید خطرناک هم باشند، زیرا دست رد بر نقشی تفویضی زده‌اند که جامعه و هنجارهایش، از زمان تولد، برای آنها نگارگری کرده‌اند. و البته این سرکشی در پذیرفتن وظیفه‌ای که برای آنها و از قبل در نظر گرفته شده، می‌تواند سایر هم‌تایان‌شان را هم بیدار کرده و برای عده‌ای دیگر از هم‌نوعان آنها، خطرناک باشد. این توقع که آنها، برای رسیدن به ارضای جنسی یک زن، مجبور یا حاضر به پرداخت تعهدها و هزینه‌های بزرگی مانند ازدواج باشند درحالی که می‌دانند و می‌بینند که مردانی دیگر، ممکن است فقط با یک وعده رستوران رفتن یا چند قرار ملاقات ساده، به چنین کامروایی‌هایی برسند. این نهایت گستاخی و بی‌شرمی آنها را می‌رساند اگر که آنها، همانند یکی دو جین مرد دیگری که با یک زن خوابیده‌اند، از آن زن، درخواست ارتباط کوتاه‌مدت کنند اما اجازه دارند از او خواستگاری کنند، زیرا فلسفه وجودی آنها در این کائنات، چیزی متفاوت از آن یکی دو جین مرد اولی است (شاید به این خاطر که قرار است آنها، تن به این پلیدی‌های نفسانی و بی‌ارزش ندهند

زیرا روح آنها، متعالی و بری از این اعمال پلشت است!). اینکه آنها به حرف دیگران عمل کنند و راه دیگران را برگزینند نه اینکه انتظار داشته باشند که دیگران آنها را درک کنند. این آنها هستند که باید آزادی عقیده و رفتار دیگران را به رسمیت بشناسند اما خودشان حق ندارند سبک زندگی مورد علاقه خود را برگزینند. اینکه همسرانی وفادار، مهربان، دوست‌دار زندگی مشترک و پدرانی وظیفه‌شناس و متعهد باشند و این انتظار که آنها همیشه و در همه حال، هر رفتاری را از طرف همسرانشان تحمل کرده و خود را همیشه آماده بخشش دیگران و از جمله همسران خود کنند. حتی شاید لازم باشد آنها خیانت زناشویی را نیز تحمل کنند! رسانه‌ها نیز، ممکن است از طریق القائات خود، به این انتظارات نامعقول و ظالمانه، یاری برسانند.



فیلم بی‌وفا (Unfaithful; Adrian Lyne, 2002) که یکی از فیلم‌های جنجال‌برانگیز تاریخ سینما بوده، داستان زنی است که بخاطر جذابیت جسمانی مردی جوان، به شوهر میانسال خود خیانت می‌کند. تا اینجا فیلم، چندان غیرمعمول، عجیب یا غیرواقعی، به نظر نمی‌رسد. اما بخش سؤال‌برانگیز، مربوط به بقیه فیلم است که در آن، شوهر آن زن، همسرش را بطور غیرقابل فهمی و به‌راحتی بخشیده و در پایان فیلم، شوهر (که مرد دوم را کشته) به همراه همسرش و در یک فضای رمانتیک‌گونه، تصمیم می‌گیرند تا از محل زندگی قبلی فرار کرده و در جایی دیگر، دوباره یک زندگی صمیمانه و همراه با ماهیگیری در کنار دریا را، شروع کنند! هر چند با توجه به واقعیات انسانی و اجتماعی و آنچه که ما از روانشناسی جنسی و رفتارهای بعضی از مردان می‌دانیم، این بخش از فیلم نیز، زیاد دور از ذهن یا ناشدنی نیست اما با توجه به اینکه فیلم‌ها، اثرات القائی قابل ملاحظه‌ای بر مخاطبین خود دارند، چیدمان ماجرای این فیلم و رفتار کاراکترهای آن، معنادار و سوگیرانه به نظر می‌رسد.

آیا چنین انتظارات سوگیرانه‌ای از عده‌ای از مردان، به‌ای از ارضای جنسی راه، نمی‌توان نوعی بردگی جنسی دانست؟ آیا تن دادن به چنین نظام بردگی، شرعی‌ترین و پنهان‌ترین نوع خودکشی نیست؟! چه عواملی، بسترساز شکل‌گیری چنین تبعیضاتی نسبت به زیرگروه‌هایی از مردان (غالباً مردان بتا) می‌شوند؟<sup>۱</sup> چه نیروهای مرئی و نامرئی در بطن اجتماع وجود دارند که مردان را به دو گروه مناسب برای تأمین مادی و مناسب برای معشوقگی، تقسیم می‌کند؟ چه چیز منجر می‌شود تا جامعه چنین انتظاراتی را بطور آشکار یا تلویحی، از چنین مردانی داشته باشد؟ آیا برای این گروه از مردان، از منظر وجودی و اجتماعی، تحقیقی بالاتر از چنین توقعات و انتظاراتی، وجود دارد؟ چه چیز باعث می‌شود تا در پاره‌ای از موارد، بطور اسف‌باری حتی خود این مردان هم، چنین مجموعه انتظارات و برخوردهایی را، طبیعی و عادلانه دانسته و نقش‌های

<sup>۱</sup> - شاید اگر نخواهیم بی‌جهت مقاومت کنیم، کار دنیا، در مجموع، واقعاً اینطور است که حضرت حافظ می‌گوید: «جام می و خون دل، هر یک به کسی دادند- در دایره قسمت، اوضاع چنین باشد/ در کار گلاب و گل، حکم ازلی این بود- کاین شاهد بازاری، وان پرده‌نشین باشد». اما قطعاً انتظار نمی‌رود که برای جواب دادن به این سؤال هم، این شعر را بخوانیم و انتظار داشته باشیم که همه مردان، به آن تمکین کنند!

تفویضی جامعه را به راحتی بپذیرند؟! آیا این مردان، تاوان ژن‌هایشان، سبک تربیتی‌شان، ناآگاهی‌شان و یا همه اینها را، پس می‌دهند؟

در جوامع جدید، آزادی همگانی و عادلانه، واژه‌ای است که فقط لغلغه زبان عده‌ای شده است. گروهی از کسانی که داعیه طرفداری از آزادی در دنیای مدرن دارند، پرسش‌های خود را با چنان فریادهایی بیان می‌کنند که جایی برای شنیده‌شدن سایر سئوالات و تردیدها، باقی نمی‌گذارند. آنها دائماً می‌پرسند که چه اشکالی دارد که زنان و مردان، آزادانه و به هر شکلی که شامل توافقی دوطرفه باشد، نیازهای جنسی خود را ارضا کنند، درحالی‌که به این سئوالات که منظور از مردان و زنان در این گزاره، کدام گروه‌ها بوده و وجود چنین آزادی‌های برای عده‌ای از افراد، چه پیامدهایی برای سایرین دارد، نمی‌پردازند. آنها از این ایده طرفداری می‌کنند که باید جامعه‌ای ایده‌آل داشته باشیم که در آن، مردان، حسادت‌های زناشویی خود را کنار گذاشته و در عوض هر کسی، بتواند آزادانه با دیگر اعضای جنس مقابل رابطه داشته باشد. شاید اگر چنین چیزی از اصل، عملی و شدنی بود، مخالفت بسیار کمتری را بر می‌انگیخت اما واقعیتها نشان می‌دهند که حتی در صورت پیاده‌شدن چنین طرحی در جامعه، باید جای کلمه «هرکس»، عبارت «عده‌ای محدود از مردان و زنان» را بگذاریم. آنها فقط یک خوشبینی ساده‌لوحانه را به ما عرضه می‌کنند و به ما نمی‌گویند که این عده محدود یا قوم برگزیده (!) چند درصد از جامعه مردان و زنان را تشکیل داده و ارتباط این گروه منتخب با این ادعاهای ناهمخوان با هویت بشر، چیست. آنها بطور فریبکارانه‌ای، به عده‌ای از مردان، وعده عدالت و آزادی در کامروایی جنسی را می‌دهند در صورتی‌که آنها را از این مطلب خبردار نمی‌کنند که آنهایی که بیشترین سهم را خواهند برد از قبل بوسیله زنان انتخاب شده و عدالت و آزادی، سرابی بیش نیست. آنها، برای کامروایی جنسی از زنان، حرف از مشارکت و برادری می‌زنند درحالی‌که بطور زیرکانه‌ای، از بحث درباره نقش هر مرد در تامین اقتصادی و روانی - اجتماعی زنان، طفره می‌روند. آنها، از اینکه در صورت رواج چنین شیوه‌ای از زندگی‌های جنسی، مزاحمت و مزاحمت حاصل از ارتباط با زنان، بین مردان به شیوه‌ای بسیار غیرعادلانه و ناهمسو پخش خواهد شد، اصلاً حرفی به میان نمی‌آورند. آنها می‌گویند آزادی، درحالی‌که پنهان می‌کنند که آزادی فقط چیزی اختیاری و قابل کسب نیست، و هر فرد بر طبق شرایط خود، میزانی آزادی دارد و در عین حال، مجبور است تحت میزانی از محدودیتهای غیرقابل فرار قرار بگیرد. در این حالت، حتی اگر به افراد متفاوت بگوییم شما به یک میزان آزادی دارید چرا که قانون به شما آزادیهای واحدی داده است، حقیقت کامل را نگفته‌ایم. آنها همچنین، به این سؤال که آزادی به آن شیوه که آنها مطرح می‌کنند غالباً به نفع چه کسانی بوده و نسبت این افراد با سیستم‌های طرفدار این نوع از آزادیها چیست، جوابی نمی‌دهند. این درحالیست که اگر سئوالات دیگری مطرح شود که ناهماهنگ با استراتژیهای آنها بوده و به مذاق آنها خوش نیاید، پرسشگر را به نامتمدن بودن، ظالم بودن و هزار و یک صفت دیگر متهم می‌کنند. در بسیاری مواقع، ممکن است این سئوالات دیگران ناموافق با ما، اصلاً اجازه بیان‌شدن پیدا نکنند. پوشش رسانه‌ای آنها نیز،

کاملاً در جهت همان مسیری است که آنها خود می‌خواهند، به نحوی که مخاطب را دچار این توهم می‌کنند که تنها راه صحیح زندگی، همان راهی که آنها می‌گویند. بسیاری از افراد، در این راه پرمخاطره فریب خورده و حتی نخواهند فهمید که چطور و به چه میزان، بوسیله کسانی که نفع خود را در فریب آنها می‌دیده‌اند، راهی اشتباه را پیمودند.

یک سؤال اساسی که در فصل آخر، بیشتر به آن خواهیم پرداخت، این است که چرا عده‌ای از افراد و اصناف، بطور مستقیم یا غیرمستقیم، نسبت به انتشار بعضی از حقایق علمی درباره رفتارهای جنسی انسان، مقاومت می‌کنند؟ البته قابل درک است که آگاهی گروهی از افراد نسبت به حقایق جنسی انسان، بتواند موجب نگرانی عده‌ای از افراد نسبت به پیامدهای این کسب آگاهی شود. این پیامدها، می‌تواند طرح پرسش، اعتراض یا حتی بر طبق نظر بعضی از نویسندگان، قیام، شورش یا انقلابهای فرهنگی - جنسی باشد. اما به هر حال، پیامد این کسب آگاهی‌ها، هر چه که باشد، دانستن حق هر انسانی است.

### نبرد خواسته‌ها و پایان این حکایت

«سرکشی و طغیان، [مایه] شرافت برده است» (نیچه).

«سخت‌ترین کار دنیا، آزاد کردن اسپرانی است که زنجیرهای خود را می‌پرستند» (ولتر).

«بدترین چیز در مورد بردگی، این است که دست آخر، برده‌ها به آن خو می‌گیرند» (ارسطو).

«از طوفان که درآمدی، دیگر همان آدمی نخواهی بود که به طوفان پا نهادی. ... معنی طوفان همین است!» (هاروکی موراکامی).

«بعضی‌ها، بطور مزاجی، بره هستند اما بالاخره، وقتی که آنها هم بوسیله گرگها گاز گرفته می‌شوند، آنها هم هار می‌شوند».

معلوم نیست که پذیرش دائمی آنچه که عده‌ای از اعضای جامعه بطور آشکار یا تلویحی از سایر زیرگروهها می‌خواهند، بالاخره کار را به کجا رسانیده و لیست نهایی این خواسته‌ها و انتظارات، متشکل از چه چیزهایی خواهد بود؟ اینکه این زیرگروههای از مردان، باید به چه چیزهای دیگری هم راضی شوند و فرش پایانی که جلوی پای آنها پهن می‌شود، آنها را به کجاها خواهد برد؟ متأسفانه، جاده سازگاری انسان، جاده‌ای طولانی است. گفته شده که: «انسان، بطرز دهشتناکی، انطباق‌پذیر است». بکارگیری یک عبارت در این جمله یعنی «بطرزی دهشتناک» جالب توجه و مهم است. چرا بطرز دهشتناک؟ انطباق و سازگاری انسان، یک صفت بطور بالقوه مثبت است که روانشناسان از آن با عنوان نقطه قوت افراد یاد می‌کنند. برای سنجش آن،

چندین مقیاس ساخته شده و برای نداشتن آن «اختلال سازگاری»<sup>۱</sup> را مفهوم‌بندی کرده‌اند. پس چه چیزی منفی احتمالی می‌تواند در توانایی انطباق و سازگارشدن انسان وجود داشته باشد که ممکن است آن را هولناک و ترس‌آور کند؟ آن چیز هراس‌آور مربوط به سازگاری، احتمالاً مکانیسم «سازگارشدن با هر چیز» است. اگرچه که سازگاری، صفتی در ذات خود مثبت است که توانایی هماهنگ‌شدن یا تحمل شرایط را، بالا می‌برد اما آن، همچنین مانند شمشیر دولبه‌ای عمل می‌کند که می‌تواند به قیمت از دست رفتن هویت فردی و پذیرفتن هر شرایط غیرانسانی شود. از آنجایی که انگار برای توانایی سازگارشدن عده‌ای از مردان، بخصوص مردان تیپ ب، هیچ نهایی نمی‌توان متصور شد (!)، اینکه سرانجام نهایی این لیست انتظار طولانی، چه شکلی خواهد داشت، برای ما نامعلوم است. اما به هر حال، آنچه که مشهودتر به نظر می‌رسد اینست که «اصل قورباغه آب‌پز» درباره بسیاری از آنها، به خوبی در حال بکارگرفته‌شدن است. قورباغه‌ای را در یک ظرف پر از آب جوش بیندازید. فکر می‌کنید چه چیزی را مشاهده خواهید کرد؛ کاملاً ساده، بیرون پریدن آن از ظرف آب (به شرطی که آنقدر سنگدل نباشید که قورباغه بیچاره را، در یک ظرف دارای عمق زیاد انداخته باشید!). دفعه دوم، آن را در یک ظرف آب با دمای معمولی گذاشته و روی شعله متوسط اجاق‌گاز، قرار دهید. آنچه که شاهد خواهید بود، ممکن است قورباغه‌ای باشد که آنقدر افزایش تدریجی دمای آب را تاب می‌آورد که عملاً پخته می‌شود. روانشناسان بالینی، زمان زیادی است که به قدرت تکنیک حساسیت‌زدایی منظم<sup>۲</sup>، پی برده‌اند. آنها از این تکنیک رفتاری بسیار پرکاربرد، در درمان و بهبود ترسها، فوبی‌ها و وسواس، استفاده می‌کنند. اما آن، همچنین می‌تواند برای از بین بردن حساسیت افراد، نسبت به بسیاری از چیزها، بکار برده شود. امروز، حق داشتن شریک جنسی پیش از ازدواج، به گروهی از مردان تحمیل می‌شود و فردا، داشتن چند شریک در بعد از ازدواج و روز سوم...! البته برای پختن قورباغه، لزوماً نیازی نیست که دمای شعله اجاق را، تدریجاً زیاد کنیم. همانطور که ظاهراً به طنز گفتیم، می‌توان بجای اینکار، از یک ظرف بزرگ و عمیق استفاده کرد تا جهش‌های قورباغه بیچاره، راه به جایی نبرد. می‌توان تغییرات اساسی، گریزناپذیر و شدیدی را در قوانین، هنجارها و موانع اجتماعی بوجود آورد تا برای عده‌ای، راهی بجز تغییر و پذیرش باقی نماند. نیاز جنسی و غریزه پشت آن، بسیار قوی‌تر و ریشه‌تر از آن هستند که اکثریت غریب به اتفاق مردان، بتوانند به آن نه بگویند. حتی اگر شرایط را هم، بسیار تغییر دهیم، باز اغلب آنها، با این شرایط جدید سازگار می‌شوند تا این نیاز بنیادی خود را، ارضاء کنند. ندادن کار به آنها به این بهانه که مردان متاهل باید در اولویت کسب شغل باشند یا محدودکردن همه شیوه‌های ارضای جنسی به غیر از ازدواج با معشوقه‌های جنسی مردان دیگر، از جمله این روشها، هستند.

---

<sup>1</sup>- Adjustment Disorder

<sup>2</sup>- Gradual Desensitization

ادامه روند فوق، به یک مسیر دیگر هم می‌تواند ختم شود. تشکیل خرده‌گروههایی که هر یک، بر منافع شخصی اعضای خود تاکید می‌کنند. گروهی از مردان، اعتقاد دارند که لیبرالیسم و شرایط موجود، همان شرایط ایده‌آل و آرمانی است که انسان انتظار آن را می‌کشیده است. آنها باور دارند که جوامع لیبرال-دمکرات فعلی، همان آرمان‌شهر افلاطونی هستند و ما باید این نظام اجتماعی-سیاسی را پایان رشد و تغییر بشر در زمینه انتخاب یک نظام برای اداره جامع، بدانیم. درحالی‌که عده‌ای دیگر، از تظلم گروههای انسانی بوسیله سایرین، حرف می‌زنند. آنها، پرچم انقلاب مردان خوب<sup>۱</sup> را برداشته‌اند و معتقدند که مردان گروه بتا، نباید شرایط را منفعلانه بپذیرند. آنها باید برای خود، کاری کنند، درغیراینصورت، یک زندگی توأم با بی‌عدالتی و ذلت راه، برای خود خواهند خرید. اینکه چنین چیزی تا چه حد عملی است راه، تا حدی در فصل چهارم مورد بحث و نقد قرار دادیم. به نظر می‌رسد که این مسیر، چندان عملی نباشد. هر مردی، همچون هر ارگانسیم دیگری، اولین و مهمترین چیزی که به آن توجه می‌کند، داشتن تناسب تولیدمثلی است. اینکه مردان این گروه، اصلاً بخواهند که بدانند و یا بپذیرند که حقایق چه هستند و چه چیز در جریان است، خود به اندازه کافی سنگ بزرگی است. بسیاری از مردان، ترجیح می‌دهد تولیدمثل موفق هرچند ضعیف داشته باشند تا بخواهند خود را درگیر مسائل پیچیده و غامض اجتماعی کنند. آنها مدام سر فرود می‌آورند تا همسران خود را راضی نگه دارند. آنها می‌پذیرند که هنجارها و سنتها راه، بخوبی پاس بدارند حتی اگر بدانند که این هنجارها، بطور ناعادلانه‌ای، به ضرر آنها تمام می‌شود. تحریک و گردآوری این مردان غالباً بتا، بسیار دشوار و بعید است. آنها، حتی اگر بدانند که بازی‌های اجتماعی چه شکلی دارند و آنها در این بازی، کجا قرار می‌گیرند، باز هم ترجیح می‌دهند که نقش‌های خود را بپذیرند تا اینکه بخواهند یا اصلاً بتوانند از این بازیها کناره گرفته یا نقش‌های جدیدی را بپذیرند. تعدادی از آنها، ممکن است حتی اگر بصورت نصف و نیمه هم، به کامروایی جنسی معشوقه‌های خود برسند، رضایت دهند. در فصل چهارم، درباره بخشی از علل احتمالی سندرم نشان ندادن رفتارهای جلوگیری از خیانت همسر، صحبت کردیم و گفتیم که در محیط تکاملی انطباق‌ها، برای بعضی از مردان، داشتن تعدادی زاده متعلق به خود همراه با تحمل رفتارهای هر از گاهی یا دائمی خیانت در همسر و حتی به قیمت اجبار برای بزرگ کردن تعدادی از فرزندان که به مردان دیگر تعلق دارند، متناسب جلوه می‌کرده است. این مردان، ممکن است بی‌وفایی معشوق خود را هم تا حدی تاب بیاورند برای اینکه از مابقی پتانسیل تناسب تولیدمثلی همسرشان، برای داشتن زاده‌هایی با ژنهای خود، استفاده کنند. ژنهای این محاسبات، هنوز هم در کنار ما حضور دارند و از قرار معلوم، چندان هم ناشایع نیستند. اگر این مردان، به علت ضعف-های زیستی و روانشناختی خود، این زنجیرها را دوست داشته باشند، دیگر جایگاهی برای کسی که بخواهد به آنها کمک کند، وجود ندارد. در این حالت، تعداد زیادی از حتی آگاهان و کارگزاران جامعه هم، با توجه به توصیه «صلاح مملکت خویش، خسروان دانند!»، ترجیح می‌دهند ساکت بمانند، مسائل را به دست نظم

<sup>۱</sup> - nice guy revolution



غریزی جامعه سپرده و شرایط را، به دست سرنوشت بسپارند. از این رو، تکیه بر لشکرهایی اینچنینی برای ایجاد تغییرات اجتماعی، به نظر نمی‌رسد که یک تصمیم عاقلانه نظامی باشد! تا بحال، اگر کوششی هم برای کم کردن بی‌عدالتی نسبت به این مردان اتفاق افتاده، عموماً از طرف فرهیختگان و مصلحین دلسوز و شجاع اجتماعی بوده است. تلاشهایی که در زمینه آگاهی‌بخشی به این مردان، کمک به آنها برای درک بیشتر شرایط اجتماعی و سعی در تغییر قوانین و هنجارهای اجتماعی صورت گرفته، از آن جمله هستند. البته تلاش این بزرگ‌مردان هم کم‌هزینه، بخصوص برای خودشان، نبوده است. حقیقت این است که در جوامع جدید، کسی که می‌خواهد تغییری در وضع موجود بدهد، نه تنها باید با تعداد زیادی از کل جمعیت زنان، که بلکه با تعداد زیادی از گروه‌های مردان هم روبرو شود! این گروه‌های مردان، شامل چند زیرمجموعه می‌شوند: الف) کسانی که تغییر به نفع آنها نیست، ب) کسانی که به دلیل ناتوانی‌های درونی خود یا خوگیری با شرایط و هنجارهای موجود، انگیزه، تمایل و حتی جرأتی برای اینکه تغییر را بخواهند، ندارند و ج) کسانی که با دیدن دو گروه قبل، امیدی برای تغییر ندارند! این موضوع، کار مصلحین اجتماعی برای تغییر را، بسیار دشوارتر می‌کند.

مشکل دیگر بر سر راه اصلاحات در جامعه، جریان غالب در جوامع جدید است. بسیاری کسانی که می‌پندارند لیبرالیسم و دموکراسی، به شکل فعلی آن، پایان همه نظام‌های برقراری نظم در جامعه هستند و همه هم، باید این را بپذیرند. مشکل این باور غلط و خطرناک، وقتی بیشتر خودنمایی می‌کند که می‌بینیم عده‌ای نه از سر اینکه واقعاً اینطور می‌اندیشند بلکه به علت اینکه تمایل دارند این عقیده درست باشد یا حداقل می‌خواهند بقیه اینطور فکر کنند، طرفدار این عقیده هستند. برای آنها، این باور و پذیرش دیگران که شرایط فعلی را نمی‌توانیم تغییر دهیم و باید آن‌را همانطور که هست بپذیریم، بسیار سودآور است. در قبال افراد این گروه، طرح دیدگاهی دیگر، به منزله برداشتن بیرق برای مبارزه بوده و بدیهی است که آنها، در برابر این اراده تغییر، بایستند. زمانی که این گروه، در بطن کارگزاران، سیاستمداران و مدیریت‌کننده‌های فکری و عملی جامعه قرار بگیرند، شرایط برای خواستاران تغییر، بسیار دشوار می‌شود. آنها، شمشیرهای شما را از دستتان می‌گیرند تا حق اعتراض نداشته باشید. شما باید همه چیز را عادلانه تلقی کرده و قبول کنید وگرنه مخالف تمدن جدید و آزادی شناخته شده و متحجر، قانون‌شکن و حتی نامتمدن نامیده می‌شوید! بدون شک، مستحق مجازات هم خواهید بود. اینها، همه در شرایطی اتفاق می‌افتد که اصلاً به این مرحله یعنی مخالفت کردن، برسید. شمشیرهای جدید که می‌توانند قلم‌ها باشند، در معرض شکستن قرار دارند. این کار با روشهای مختلفی و از جمله حذف هر چه بیشتر صدا و اندیشه شما، از رسانه‌های جمعی، روی می‌دهد. البته، حتی در صورت آزادی بیان، شما کاری از پیش نخواهید برد چرا که آنها، بخوبی می‌دانند که از سربازانی با هوشبهرهای آنچنانی، دانش ناکافی، اراده‌های ضعیف و ناتوان از مقابله و حق خود را گرفتن و غریزه‌هایی که بطور کمرشکنی سست‌کننده تمایل و توانایی آنها برای تغییر هستند، کاری بر نمی‌آید. آنها، می‌دانند که کمتر کسی از افراد غیرمتخصص پیدا می‌شود که حاضر باشد یا وقت و توانایی این را داشته باشد که کتابی هفتصد صفحه‌ای را

بخواند تا اندکی از جهل خود نسبت به حقایق انسانی، بکاهد. عموم مردانی که نیاز به این دانش و اطلاعات دارند، اتفاقاً وقت ندارند زیرا این آنها هستند که باید بطور شبانه‌روز کار کنند تا چرخ کلونی‌های زنبورهای انسانی، بچرخد! برنده‌های این ضعف‌ها، بخوبی، از قدرت رسانه‌ها در حق جلوه‌دادن ناحق و ناحق جلوه‌دادن حق، آگاه هستند و می‌دانند که ذهن توده مردم را، چطور می‌توان از طریق دیدگاه‌های خوش آب و رنگ، فریب داد. حقیقتاً که این گروه، چقدر خوب، آیین برده‌داری را تعلیم دیده‌اند و آن گروه هم، چقدر خوب، آیین بردگی را بجا می‌آورند! همه این نقاط قدرت این گروه غالب و همه آن نقاط ضعف گروه مغلوب، باعث می‌شود تا وضع جوامع، همین باشد که امروز می‌بینیم.

وقتی به اینجای کار می‌رسیم، نباید بپنداریم که نقش مردان فرودستی که بی‌عدالتی‌های اجتماعی، از طریق ظلم به آنها برآورده می‌شود، فقط نقش مظلومانی است که نمی‌توانند در این باره، کاری بکنند. بعضی وقتها، موضوع اصلاً مسئله ظالم و مظلوم نیست. موضوع، می‌تواند به قراردادهای نابهنجاری مربوط باشد که بین اقشار مختلف جامعه و از جمله بین زنان، مردان فرادست و مردان فرودست، منعقد شده است. زمانی که، کل اعضای یک گروه سعی می‌کنند، از طریق هزار و یک روش، ساز و کارهایی را بوجود آورده و نگه دارند که بوسیله آنها، یک نظم نادرست حفظ شود، نمی‌توانیم خرده‌گروه خاصی را، مسئول آسیبهای آتی بدانیم. جامعه، ممکن سعی کند از طریق هنجارها، قوانین، رسم و رسوم و سنتها و راهکارهای متعدد دیگر، میزانی از آسیب‌شناسی را برای خود و در خود، نگه دارد. علت، می‌تواند این باشد که همه فکر می‌کنند و باور دارند که در غیراینصورت، همان نظام اجتماعی پرنقصی هم که ثبات آن، به مویبی بند است، فرو بریزد. استدلال، می‌تواند این باشد که در شرایط کنونی و با آنچه که ما از ماهیت بشر فعلی می‌دانیم، راهی به جز پذیرش همین نظام‌های موجود نیست. اینکه همه مردان حق ندارد، قبل از ازدواج، با کسی ارتباط داشته باشد یا اینکه ارتباطات چندگانه در مردان، مختص آنهاست که شرایط آن مردان و زنان، به آنها اجازه می‌دهند. اینکه، اطلاع‌یافتن جوانان از همه واقعیتهای جاری در جامعه خطرناک است زیرا در اینصورت، ممکن است عده‌ای حاضر به ازدواج نشوند، بالاخره آنها هم باید ازدواج کنند تا کسی بی‌همسر نماند. اینکه کاری به آمار میزان روابط جنسی خارج از چارچوب زناشویی نداشته باشیم اما نوجوانی که با شلواریک جلوی والدینش حاضر می‌شود را تویخ کنیم تا مبادا بقیه اعضای خانواده، جرأت شکستن حریم عفاف را، در منزل بکنند! اینها و بسیاری از این توافقاتی جمعی، مواردی هستند که هرچند هیچ‌وقت، کسی با صدای بلند درباره آنها صحبت نکرده است اما جامعه به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که خبر از توافق کردن همه یا اغلب ما، بر سر آنها، می‌دهد. اگر تزویر و تزویرصفتی، در قومی ریشه بدوانند، نتیجه آن، نیمرخی اجتماعی خواهد بود که در آن، بین ظاهر و باطن، تفاوت‌های فاحشی وجود دارد، درحالی‌که اغلب افراد، حتی نمی‌خواهند درباره آن صحبتی کنند. همه، بعد از مدتی یاد می‌گیرند که علامت تعجب را کنار بگذارند و فکر کنند که شیوه درست زندگی و در واقع تنها سبک درست زندگی اجتماعی، همین است که آنها در پیش گرفته‌اند. پس بهتر است همگی با هم فریاد

بزنیم «همه چیز آرام است و هر چیزی سر جای خود قرار دارد» تا اندک نجوای اینطور نیست هم، شنیده نشود.

هرچه باشد، با ارگانی به نام مغز و ژن طرف هستیم و قدرت این هیولاهای، قبلاً به ما ثابت شده است. اینکه عدالت چیست و بی‌عدالتی کدام است، از محاسبات ریزپردازنده‌های عصب‌شناختی ما که به جز منافع تناسب‌گرا، به چیز دیگری نمی‌اندیشند، تاثیر می‌پذیرد. ما، نمی‌توانیم مردانی که مغز آنها احساس می‌کند در لبه حذف خط ژنتیکی خود قرار دارد و بخاطر این مسئله، حاضر است تقریباً هر جفایی را به جان خود بخرد، دعوت به تلاش برای اصلاح امور کنیم. مردان فرادست یا مردانی که در یک شرایط محیطی معین، برای زنان، جذاب محسوب می‌شوند، مشکلی با آزادی بی‌حد و حصر زنان و رفتارهای جنسی بی‌پروای آنها، ندارند. این رفتارها، می‌توانند همانهایی باشند که زنان مردان دیگر را، در آغوش آنها می‌خوابانند. به همین دلیل، آنها، نسبت به ظلم و جورهایی که ممکن است از این طریق، به مردان فرودست جامعه شود، حساسیتی نشان نمی‌دهند چرا که این بی‌عدالتی‌ها، می‌تواند به نفع خود آنها، تمام شود. در اینجا، از اساس، اتفاق‌نظری برای تعریف مسئله و مشکل بوجود نمی‌آید که بخواهیم به مرحله بعد یعنی تلاش برای رسیدن به راه‌حل، برویم. کسی که بنا به دلایل محاسباتی - غریزی خود، اعتقاد ندارد که همسر خیانتکار او، در حق او، آنقدر بی‌عدالتی مرتکب می‌شود که مستحق بازداری یا طلاق باشد، قطعاً انگیزه‌ای هم برای تغییر نخواهد داشت. آن مرد، ممکن است احساس کند که همسرش، بعد از آوردن دو فرزند برای او، دیگر می‌بایست قدری آزادی داشته باشد چرا که وضع مالی او یا جذابیت جنسی او، از همان ابتدا کم بوده و یا تحلیل رفته است. این مرد، کاری به پیامدهای وسیع، جدی و منفی رفتارهای همسرش و عدم بازداریهای خودش ندارد زیرا خودخواهی تکاملی او یعنی اطمینان از بقای ژنهایش بخاطر وجود دو فرزند، ارضاء شده است. بعضی وقتها، از حتی قبل از ازدواج، قراردادهایی بین دو زوج بسته شده‌اند که تغییر آنها، دشوار به نظر می‌رسد. از همان هنگامی که چشمان عاشق و معشوق، به همدیگر زل می‌زدند، با یکدیگر حرفهایی را رد و بدل می‌کردند و بند و تبصره‌هایی را برای همدیگر در بعد از ازدواج و بعد از تولد فرزندان، تعیین می‌کردند.

ابزار لازم برای تغییر در جامعه هم، اتفاقاً همانهایی هستند که گروههای انسانی، چه فرادستان و چه فرودستان، آنها را ندارند. بیش از همه، آگاهی و بعد توانمندی پذیرش حقایق تلخ، میل و اراده تغییر، کوشایی برای آن، در صورت لزوم و ارستگی برای از خودگذشتگی و غیره. این دیدگاهی نه چندان خوش‌بینانه و البته واقع‌بینانه نسبت به روانشناسی انسان است که باعث می‌شود امور، به همین شکل موجود، تداوم پیدا کنند.

امروزه، همه بخوبی می‌دانیم که بین مردم فرهنگها، قومیتها و نژادهای مختلف، از نظر شاخص‌های ژنتیکی شخصیت، تفاوت‌هایی وجود دارد. مشکل، زمانی ظاهر می‌شود که بین این نژادها و قومیت‌های متنوع، تناقض در منافع، بوجود بیاید. این تناقض در منافع، می‌تواند هر شکلی داشته باشد، از تضادهای سیاسی گرفته تا تضاد در برآورده شدن منافع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. خود نظامهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی

و اقتصادی، از محاسبات تکاملی ما تاثیر می‌پذیرند و این، می‌تواند مشکل در رسیدن به اتفاق نظر بر سر سایر مسائل از جمله سبک‌های زناشویی و رفتارهای جنسی مورد قبول را، بوجود آورد. همه ما، تفاوت‌های آشکار نژادهای غربی و شرقی و تلاش غربیان برای هرچه بیشتر حاکم کردن نظام‌های خود در جهان کنونی را، می‌بینیم. اما در این میان، کسی به دنبال یافتن جوابی برای این سؤال که اگر نظام‌های غربی، در حیطه سبک‌های زناشویی و رفتارهای جنسی، واقعاً کعبه آمال هستند، پس چرا در درون بسیاری از کشورهای شرقی، گروهی با آن نظامها مخالفت می‌کنند و گروهی سینه‌چاک آنها هستند؟ اگر برتری سبک رفتاری غربی‌ها در حیطه مسائل جنسی، اینقدر عیان و آشکار است، پس همانطور که در مورد پذیرش تکنولوژی غربی در همه سطوح اجتماعی جوامع شرقی می‌بینیم، نباید دلیلی برای گروه گروه شدن جوامع شرقی در پذیرش این دیدگاهها وجود داشته باشد.

مسیر تداوم حیات جوامع انسانی، هر کدام از گزینه‌های محتمل یا ترکیبی از آنها یعنی سازگاری با وضع موجود یا سرکوب خواست تغییر باشد، به نظر نمی‌رسد که جوامع انسانی، به سرمنزل مقصود برسند. در هر دو، بی‌عدالتی، تعارض، کشمکش، خشم و خصومت فزاینده، موج می‌زند. با نگاهی به روانشناسی شکل گرفته در بسیاری از مردان و زنان آسیب‌دیده، می‌توانیم به وضوح، سرخوردگی، ناکامی، بی‌اعتمادی و احساس خشم و انتقام‌گیری نسبت به جنس مقابل و اجتماع را، در آنها ببینیم. طوفان زدگی آنها، جامعه را هم، دیر یا زود، طوفانی خواهد کرد! همانطور که آتش گرفتن یک درخت در جنگل، می‌تواند کل جنگل را به مخاطره بیندازد، آسیب دیدن تک تک افراد جامعه هم، زنگ خطری برای از دست رفتن انسجام کلی جامعه است. تا وقتی راهی پیدا نشود که منافع همه یا لاقط اکثریت جامعه حفظ شود، باید چنین روندهای معیوبی را، به عنوان بخشی از عوارض جانبی ماهیت بشری، بپذیریم.

### پیام‌آوران وحشت یا مصلحین بی‌باک

«حقیقت‌نمایی نه حقیقت؛ آزادی‌نمایی نه آزادی؛ همین دو میوه‌اند که به واسطه آنها نمی‌توانیم درخت معرفت را با درخت زندگانی یکی کنیم.» «حقیقت مثل آب دریاست؛ چون نمک آب دریا زیاد است، تشنگی را رفع نمی‌کند. اگر حقیقت آدمی تحریف شود، مثل آب شور دریا خواهد بود که تشنگی‌اش را رفع نخواهد کرد» (نیچه).

«آن کس که حقیقت را نمی‌داند، نادان است ولی آن کس که می‌داند و آن را پنهان می‌کند، یک جنایتکار» (برتولت برشت).

«دانستن، جرم کمی نیست، وقتی که بدانی و عمل نکنی، بدانی و بگذری، بدانی و ندیده بگیری...» (گیله مرد).

«تا حقیقت کفش‌هایش را بپوشد، دروغ نصف دنیا را هم گشته است» (چارلز اسپورگنون).

«حقیقت آن چیزی نیست که گفته می‌شود، حقیقت آن چیزی است که هرگز گفته نمی‌شود» (شریعتی).

سخن آخر اینکه، زمانهایی، ما شاهد نوعی برخورد با بعضی از پرسش‌گران هستیم که انگار آنها، پیام-آوران چیزهای بسیار دهشتناکی هستند. کسانی که سئوالات ایراد شده در بخش قبل را می‌پرسند، ممکن است گروهی از این پیام‌آوران وحشت (!) باشند. البته، ممکن است که واقعاً هم همینطور باشد، بدین معنی که طرح بعضی از پرسش‌ها، ترس‌آور باشند. اما ترس برای چه کسانی؟ روشن است که دلهره از مطرح شدن و اندیشیدن به این سئوالات، غالباً برای کسانی است که از تفکر جامعه درباره این سئوالات، ضرر می‌کنند. جامعه و تفکر عمومی، ممکن است این افراد را غیرعادی، عصیان‌گر و بی‌باک تلقی کند. غیرعادی دانستن آنها، از یک نظر بجا و از نظر دیگر، بسیار نابجا است. این افراد دیده‌گان ما را بروی حقایقی می‌گشایند و سعی دارند تا گردن ما را به سمت جهتی بگردانند که ما قبلاً چشم بر روی آنها بسته یا جهت نگاه-مان را از آنها برداشته‌ایم. آنها به چیزهایی توجه می‌کنند که ما آنها را فقط می‌بینیم و در مواردی تعمق می‌کنند که ما فقط آنها را می‌شنویم و البته در یک تعریف، فرق نبوغ و عادی بودن نیز همین است؛ اینکه توجه و تفکر کنیم بجای اینکه صرفاً با حواس اولیه آنها را ادراک کرده و زود فراموش کنیم. از این نظر، می‌توان این افراد را غیرعادی دانست، زیرا این افراد با من و شمای معمولی تفاوت دارند. اما، غیرعادی تلقی کردن آنها به صرف اینکه قصد آگاه کردن دیگران یا به چالش کشیدن وضع موجود را دارند، بسیار نابجاست. صفت عصیان-گری آنها می‌تواند بسیار پسندیده باشد چرا که همه مصلحین تاریخ، به عصیان‌گری به وضع موجود، متهم می‌شدند. و البته دست‌یازیدن به چنین چیزی نیز خود نیاز به بی‌باکی و شجاعت دارد، هر چند که در این شجاعت، می‌تواند ترسی هم نهفته باشد؛ ترس از آگاه‌نشدن جامعه و تغییر نیافتن آن که این نشانه حبوط جوامع بشری و ایستایی نامقبول آن خواهد بود.

### حقوق فردی، ازدواج و استراتژی‌های جنسی

«هیچ کس را نباید وادار به ازدواج کرد، اما آنها را که ازدواج می‌کنند باید وادار به رعایت قوانین ازدواج کرد» (مارکس).

«تا خم نشوید، کسی نمی‌تواند سوارتان شود» (مارتین لوترکینگ).

ارتباط جذابیت با تناسب، سلامتی، قدرت جسمانی، مقاومت دستگاه ایمنی و ساختار ژنتیکی هر چه که باشد؛ زنان حق دارند که فرزندان خود را از مردانی که می‌پسندند، بارور شوند. اما فرهنگ انسانی حکم می‌کند که این باروری از مردان دلخواه، در چارچوبی اخلاقی، منطقی و به دور از ضرر و زیان سایر مردان، صورت بگیرد. بدون شک، هیچ مردی ترجیح نمی‌دهد که در یک کلونی زنبورها، فقط یک زنبور کارگر باشد (چنین مردانی سالها پیش نسل‌شان منقرض شده است!). هیچ زنی نیز نباید برخلاف خواسته خود، با کسی ازدواج کند که واقعاً او را دوست نداشته یا از نظر جنسی جذاب نمی‌یابد. اگر قوانین گفته و ناگفته ازدواج بوسیله عده‌ای نقض شود، انگیزه ازدواج آسیب خواهد دید. مشاهده رفتارهای جنسی نسل جوان ما، می‌تواند حاکی از یک تغییر و یا حتی انقلاب خطرناک جنسی و فرهنگی در جامعه باشد. درون بسیاری از این مردان به اصطلاح خوب، مردانی خوشگذران و نابکار نهفته است که می‌تواند به موقع بیدار شود. این واقعیت، از انعطاف‌پذیری استراتژی‌های جنسی آدمی و اینکه تکامل، در وجود افراد، لیستی از استراتژی‌هایی قرار داده که هر کدام از آنها، می‌توانند با توجه به شرایط بوم‌شناختی، فعال شده یا بازداری شوند، نشأت می‌گیرد. مجوز دادن به زنان، برای اینکه مطابق تمایلات تکاملی خود رفتار کنند، به معنای مجوز دادن به مردان که آنها نیز بر این مبنای رفتار کنند، خواهد بود. انگیزه‌های جنسی مردان، به اندازه انگیزه‌های زنان، خطرناک است. ترکیب این دو، آنقدر مهلک است که اساس اخلاق جنسی را، در هر جامعه‌ای ویران کند.

مشکل مرتبط با ذهن تکاملی همه ما این است که فکر می‌کند ما هنوز در روستاهای کوچک عصر پیش از تمدن و با همان شرایط و خصوصیتها، زندگی می‌کنیم. به همین دلیل است که بعضی از مولفین، عصر جدید زندگی بشر را عصر حجر جدید می‌نامند. برنامه‌ها و در حقیقت توطئه‌هایی که ناهشیار تکاملی ما بعضی وقتها پی‌ریزی می‌کند تا تناسب ما را افزایش دهد، می‌تواند به قیمت اتمام روانشناختی، هیجانی یا عملی روابط ما تمام شده و تناسب درازمدت ما و اطرافیانمان را به خطر اندازد. خلاصه بحث اینکه، ما مجبوریم بین خرد تکاملی عصر حجری و خرد دنیای مدرن، یکی را انتخاب کنیم. انطباق‌های تکاملی و از جمله انطباق‌های جنسی ما، می‌توانند یک باور خطرناک برای ما بوجود بیاورند و آن باور می‌تواند این باشد که آنها را همیشه به حق، بجا، مناسب، صحیح، درست یا حتی اخلاقی بپنداریم. این سوءبرداشت‌های منتج از وجود انطباق‌های تکاملی، تبیین‌کننده بخشی از تعارضات همیشگی دو جنس است. هر یک از دو جنس، می‌خواهد رفتارها، قوانین و هنجارهای هماهنگ با استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزای مرتبط با جنسیت خود را عملی کرده و در عوض، از بروز استراتژی‌های جنسی جنس دیگر که در تضاد با منافع تکاملی خودش است، ممانعت به عمل آورد. مردانی که هوسبازی‌ها و تنوع‌طلبی‌های خود را حق طبیعی مردانگی خود می‌دانند و زنانی که معتقدند در بسیاری از موارد، یک مرد نمی‌تواند هم همسر و هم معشوق خوبی باشد، در توهم صحیح انگاشتن استراتژی‌های جنسی خود، قرار دارند.

### تاثیر متقابل دو جنس بر همدیگر

«... و نیز هرگاه اندوهناکید، باز در دل خود بنگرید تا ببینید که به راستی گریه شما، از برای آن چیز است که مایه شادی شما بوده است...» (جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره شادی و اندوه).

«مردان، همان خواهند شد که زنان می خواهند» (نپلئون).

در سطح تکامل صفات و رفتارها، بعضی از صفات و رفتارهایی که هر جنس از وجود آنها در جنس دیگر شکایت دارد، در واقع همانهایی هستند که خود اعضای آن جنس، آن صفات را در یک شریک کوتاه-مدت یا حتی درازمدت، جذاب می‌یابند. جذاب دیدن این صفات، باعث بوجود آمدن توالی جذب شدن به یک شریک دارای آن صفات معین، ارتباط جنسی با او و دادن فرصت بقا به ژنهای تسهیل‌کننده آن صفات و رفتارها از طریق زاده‌های حاصل از روابط جنسی با او، می‌شوند. زنان، از یک طرف، با انتخابهای خود، دختران خود را با مشکل مواجه با تعدادی از صفات منفی در مردان مواجه می‌کنند زیرا پسرانی به نسل‌های بعد تحویل می‌دهند که ژنهای آن صفات را، از پدران منتخب مادران خود، به ارث برده‌اند. از طرف دیگر، ژنهای ترجیح دهنده چنین صفاتی را به دختران خود منتقل می‌کنند. سارا هردی<sup>۱</sup> تکامل‌گرایی فمینیست می‌گوید: "جنس مونث، بطور بالقوه تعیین‌کننده جهتی است که در آن، گونه‌ها تکامل می‌یابند. علت اینست که این جنس مونث است که اختیاردار نهایی در مورد اینکه چه وقت، چطور و با چه کسی ارتباط جنسی داشته باشد، است" (هردی، ۱۹۸۱، به نقل از باس، ۲۰۰۰). در مورد مردان هم، این مسئله صدق می‌کند. بطور مثال، مردان برای روابط کوتاه‌مدت خود، زنان حشری که بجز مسائل جنسی به چیز دیگری اهمیت نداده و اخلاقیات یا تعهد برای آنها مهم نیست را، بسیار شهوت‌انگیز می‌یابند. درحالی‌که اغلب آنها، از وجود چنین خصیصه‌ای در همسران درازمدت خود، شدیداً می‌هراسند. آنها دائماً از طیفی از صفات اخلاقی زنان می‌نالند که ممکن است پدرانشان و خودشان، از طریق انتخابهای جنسی خود، به انتقال آن صفات به نسل‌های بعدی زنان کمک کرده باشند (و روشن است که خود کرده را تدبیر نیست!).

در سطح اجتماعی، رفتارها و استراتژی‌های جنسی هر جنس، بر رفتارها، نگرشها، استراتژیهای جنس دیگر و خزانه ژنتیکی - رفتاری جنس مقابل، اثر می‌گذارد. بروز یک سری از استراتژیهای جنسی خاص در افراد دو جنس، همانند کنش و واکنش یا عمل و عکس‌العمل است. از طرف دیگر، تاثیر نهادهای مدنی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه، بر بروز یا فرونشانی یک سری از نگرشها و استراتژیهای جنسی - اخلاقی خاص در افراد یک جنس، می‌تواند بر رفتارهای جنس دیگر تاثیر بگذارد. این شیوه تنظیم اخلاق جنسی در جامعه که یک شیوه اصلاحی از بالا به پایین است، از جمله فراگیرترین و کاربردی‌ترین شیوه‌های

<sup>1</sup> - Sarah Hrdy

تنظیم مدارهای اخلاق جنسی در جامعه است. توجه داشته باشید که نهادهای مدنی، حقوقی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، موجودیت مستقل نداشته و در واقع، هر وقت که از این نهادها صحبت می‌کنیم، در حال صحبت از افرادی هستیم که در این نهادها فعالیت دارند. این افراد هم، در فعالیتهای خود، از همان معادلات و فرمولهای ذهنی - تکاملی تاثیر می‌پذیرند که بر ذهن افراد عادی یک جامعه، فرمانروایی می‌کنند. پویایی‌های تکاملی، چه از بالا به پایین یا از نهادهای بالا به افراد جامعه و چه از پایین به بالا، یعنی تاثیر نگرشها و رفتارهای افراد به قوانین این نهادها (مانند رأی‌دهی‌ها)، تاثیرات خود را در جهت‌دهی به نگرشها و رفتارهای جنسی یک جامعه، می‌گذارند. واقعیتی که می‌توان از آن، به عنوان یک ذهن اجتماعی - تکاملی نام برد. روانشناسان اجتماعی، در دهه‌های اخیر، تاثیرات این ذهن تکاملی بر ذهن اجتماعی افراد را پذیرفته و به بررسی و کنکاش در مورد چگونگی آن پرداخته‌اند (برای مطالعه در این زمینه رک به کتابهای نوشته شده در حیطه روانشناسی اجتماعی - تکاملی<sup>۱</sup> و از جمله کنریک، منر و لی، ۲۰۰۸).

نوسانات رفتارهای جنسی زنان و تغییر در تمایلات، رفتارها، ترجیحات و ذائقه جنسی آنها، ایجاب می‌کند که مردان، حق در پیش گرفتن رفتارهای نظارت بر همسر به منظور به حداقل رساندن خیانت را، داشته باشند. همانطور که بحث شد، وجود انعطاف‌پذیری بیشتر زنان در رفتارهای جنسی و انعطاف‌پذیری کمتر مردان در این رفتارها، به هیچ عنوان به عنوان برتری یک جنس بر جنس دیگر، قلمداد نمی‌شود. انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان و انعطاف‌پذیری کمتر در مردان، هر دو در راستای سازگاری بهتر و انطباق مطلوب‌تر هر یک از دو جنس با شرایط تکاملی، تاریخی، اجتماعی، ارتباطی و زیستی خود بوده و در مجموع، برای گونه انسانی، کارکردی و مفید بوده است. اما همانطور که بسیاری از چیزهای مفید می‌توانند مستلزم احتیاط و مراقبت بیشتر باشند، انعطاف‌پذیری زنان هم از آن جهت که آنها را نسبت به انجام رفتارهای جنسی ناشی از شرایط محیطی بلافصل یا فراگیر، مستعد و آسیب‌پذیرتر می‌کند، باید بیشتر مورد توجه و مراقبت قرار گیرند. این مراقبت فقط از طریق تاکتیکهای نظارت یا مراقبت از همسر که بوسیله مردان بکار گرفته می‌شوند، امکان‌پذیر است. همانطور که بحث شد، در صورتی که تاکتیکهای نظارت بر همسر، بطور مناسب و بجایی بوسیله مردان بکار گرفته شوند نه تنها مضر و آسیب‌رسان نیستند، بلکه یکی از مولفه‌های مهم پیشگیری‌کننده و جلوگیری‌کننده از خیانت زنان تلقی می‌گردند. تا حدی که عدم وجود آنها (همانطور که پژوهشها نشان داده‌اند) قطعاً منجر به خیانت در تعداد زیادی از زنان خواهد شد. از طرف دیگر، استفاده از تاکتیکهای نظارت بر همسر که صرفاً هیجانی بوده و به اندازه کافی، مولفه‌های قاطعیت رفتاری را در خود ندارند، به تنهایی نمی‌توانند رفتارهای جنسی زنان را کنترل کنند. هر دو ویژگی کلی رفتار جنسی زنان که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفتند یعنی تغییرات در رفتارهای جنسی وابسته به چرخه قاعدگی و انعطاف‌پذیری جنسی، پیام‌آور یک چیز برای ما هستند و آن اینکه رفتارها، ترجیحات، نگرشها و رفتارهای جنسی

<sup>1</sup> - Evolutionary Social Psychology



زنان بسته به شرایط زیستی و محیطی آنها تغییرات قابل ملاحظه می‌یابد. در هر دو حال، نتیجه یکسان است؛ تغییر در نگرشها و رفتارهای جنسی زنان، قابل ملاحظه و مستلزم نظارت و کنترل است. زمانی که کورتیزول برای اولین بار کشف شد برای درمان بسیاری از تورمها بکار رفت. این ماده شبیه نوش‌دارو عمل می‌کرد و بیماران بعد از استفاده از آن، احساس بهتر شدن می‌کردند. اما فقط چند سال زمان مورد نیاز بود تا عوارض جدی ناشی از جلوگیری کردن از این واکنش‌های بهنجار، روشن شود (واکفیلد، ۲۰۰۵). بر همین قیاس، کسانی که رفتارهای نظارتی بجا و میل انطباقی مردان به نظارت بر همسرانشان را از جمله صفات منفی انسانی قلمداد می‌کنند، باید بعد از چند سال، منتظر عوارض شوم و ناگوار آن، که هم دامن زنان و هم مردان را خواهد گرفت باشند. ترس و اضطراب از ازدواج یا ازدواج‌هراسی، هراس از جنس مونث یا زن‌هراسی، عدم تمایل برای مسئولیت‌پذیری در قالب هر گونه روابط تعهدآمیز، خشونت و پرخاشگری نسبت به زنان، ضعیف شدن بنیان‌های خانواده، افزایش اختلالات رفتاری در کودکان، افزایش آسیب‌های اجتماعی مانند طلاق، تجاوز، فریب، خیانت زناشویی، اعتیاد و قتل، فقط تعداد کمی از پیامدهای این مسئله خواهد بود.

هر چند که پرداختن به این مسئله که آیا در طول تکامل، این مکانیسم‌های انطباقی و رفتاری مردان بوده که موجب تکامل همزمان در زنان شده یا بالعکس، شبیه به مجادله «اول مرغ بوجود آمد یا تخم‌مرغ» است اما یک نکته بارز و بدیهی، این است که طبق اصول تکامل، تحول یک جنس بدون تحول همزمان دیگری روی نمی‌دهد. یکی از استراتژی‌های جنسی مردان، میل به روابط کوتاه‌مدت جنسی و بدون تعهد یا با تعهد کم است. این استراتژی جنسی در مردان می‌تواند در بعضی از مواقع با استراتژیهای جنسی زنان که بر تعهد و درازمدت بودن تاکید دارند، در تعارض قرار گیرد. اما تکامل این استراتژی در مردان، بدون تکامل استراتژیهای جنسی مشابه، همگون یا هماهنگ با این استراتژی در زنان، روی نمی‌دهد. به عبارت دیگر، در بعضی از شرایط، آنچه مردان می‌خواهند همان چیزی است که زنان می‌خواهند. مردان، روابط کوتاه‌مدت می‌خواهند و بعضی از زنان هم در بعضی از موقعیتها، همین گونه از ارتباطات را می‌خواهند. شواهد نیز نشان می‌دهند که تمایل بعضی از مردان به برقراری روابط جنسی گذرا و بدون تعهد و یا روابط فرازناشویی با زنی متاهل، به مقدار زیادی بوسیله تمایلات جنس مونث برانگیخته می‌شود. بطور مثال، بعضی از محققان گزارش داده‌اند (به نقل از گرامر و همکاران، ۲۰۰۰) که تعدادی از مردانی که در روابط جنسی متعدد با زنان موفق هستند، می‌گویند که خودشان هم دقیقاً نمی‌دانند چه چیزی در مرحله معاشقه اتفاق می‌افتد و اینکه آیا واقعاً سهم آنها و طرف مقابلشان در برانگیختن شرایط و منجر به آن رابطه جنسی شدن، چقدر و چگونه است. بعضی از مطالعات نیز نشان داده‌اند که زبان یا ارتباط غیرکلامی<sup>۱</sup> (زبان بدنی<sup>۲</sup>) از جمله ابزارهایی است که زنان بوسیله آن رابطه خود با یک مرد و اینکه دوست دارند کیفیت و کمیت این رابطه چگونه باشد را تنظیم

<sup>۱</sup> - Non-verbal Communication

<sup>۲</sup> - Body Language

می‌کنند (بطور مثال گرامر و همکاران، ۲۰۰۰). توانایی درک زبان غیرکلامی طرف مقابل و استفاده از زبان غیرکلامی یا بدنی، به عنوان روشی برای مدیریت رابطه به طریق دلخواه، از جمله مواردی است که به نظر می‌رسد زنان در آن توانمند و حتی توانمندتر از مردان باشند. برانگیختن رابطه بوسیله جنس مونث، در واقع سازگار با ارزشهای انطباقی آن نیز هست. همانطور که گفتیم زنان به علت سرمایه‌گذاری والدینی بیشتر مجبور هستند که انتخاب‌گرانه‌تر رفتار کنند. انتخاب‌گر بودن، فرد را ملزم می‌کند تا مدیریت روابط با دیگران را بخصوص در موقع شروع به دست بگیرد زیرا فقط از این طریق است که یک زن می‌تواند مطمئن باشد که روابط جنسی‌اش با کسانی برقرار خواهد شد که برای او منافع تکاملی لازم را داشته و انطباق‌های او را برآورده می‌سازند.

از طرف دیگر، تحول و شکل‌گیری بعضی از انطباق‌ها و استراتژی‌ها در یک جنس، نه بخاطر تمایل جنس دیگر به همان استراتژی‌ها بلکه ناشی از تناسب‌افزا بودن آن استراتژی‌ها برای دارنده آن است. تنوع-طلبی جنسی در مردان و میل به ارتباطات چندگانه در آنها، منجر به توزیع ژنهای آنها و افزایش موفقیت تولیدمثلی در آنها شده است اما برای یک زن و زاده‌های او، آسیب‌زننده تلقی می‌شده‌اند. آنچه که در زنان تحول یافته، حسادت‌ورزی نسبت به توجه و ارتباطات همسر است. استراتژی جنسی دوگانه در جنس مونث، می‌تواند به ضرر جنس مذکر در هر شرایطی منجر شود اما برای اینکه این استراتژی تکامل می‌یافته نیازی به رضایت جنس مذکر نبوده، بلکه وجود شرایط مناسب می‌تواند تکامل و شکل‌گیری آن را در جنس مونث فراهم کند. در عوض، در این شرایط، آنچه که در جنس مذکر تکامل یافته نه استراتژیهای معادل، همگون یا هماهنگ بلکه رفتارها و راهبردهایی ضد این استراتژی بوده است. رفتارهای نظارت بر همسر، از جمله این موارد است.

در موارد متعددی، بین خواسته‌های یک جنس از جنس دیگر با آنچه که هنجارها، قانون، و اخلاقیات از آن جنس می‌خواهند، تعارض وجود دارد. در مورد بعضی از خصایص و صفات رفتاری هم، ممکن است بین آنچه که یک جنس در جنس دیگر جذاب می‌یابد و آنچه که اخلاق، هنجارها یا قانون مجاز می‌دانند، تناقض وجود داشته باشد. آیا در این موارد، چه چیزی را باید به افراد تجویز کنیم؟ به افراد آموزش دهیم تا آنطور که جنس مقابل می‌خواهد باشند یا به فرزندانمان، قانون، اخلاق و هنجارها را به عنوان معیار درستی و نادرستی رفتار بیاموزیم؟ آیا جنس مذکر را باید تشویق به افزایش مهارتهای هوش ماکیاولی<sup>۱</sup> (هوشی که مشاهده بعضی از جنبه‌های آن در یک مرد برای زنان جذاب است و با بعضی از رفتارهای ضداجتماعی همبستگی دارد) کنیم یا متعهد به گزاره‌های قانونی، هنجاری و آرمانهای اخلاقی و اجتماعی؟ در ذیل، یک مورد گزارش موردی را که مربوط به همین مسئله یعنی تعارضات بین آنچه که یک جنس در جنس دیگر جذاب می‌یابد با گزاره‌های قانونی و فرهنگی - اجتماعی، آورده‌ایم.

<sup>1</sup> - Machiavellian Intelligence

"مراجع (م): ۲۶ ساله، فارغ التحصیل رشته مدیریت، شاغل در یکی از ارگانهای دولتی. علت مراجعه به روانشناس (ر): مراجع در قبل از ازدواج، با تعداد زیادی از افراد جنس مقابل رابطه داشته و در زمان کنونی یعنی در بعد از زمان عقد، در مورد ادامه یا عدم رابطه با آنها، تعارض دارد. او با همسرش نیز تعارضاتی را گزارش می‌دهد. متن زیر، قسمتی از مکالمات رد و بدل شده بین مولف و مراجع در یکی از جلسات است (جملات به همان زبان عامیانه گفتاری نوشته شده‌اند تا رعایت در امانت‌داری شود).

م: من بخوبی فهمیدم که یا باید اون پسر شیطونه و باهوش باشم تا به اهدافم برسم یا مرد خوبی باشم اما همیشه هم در بعضی زمینه‌ها ناموفق باشم.

ر: چرا فکر می‌کنی که نمی‌شه هم فرد خوبی بود و هم آدم موفق؟

م: اگه مرد خوبی باشی به اون معنی و روشی که شما می‌گویید، بوسیله جنس مقابل یا طرد می‌شوید یا مورد بی‌اعتنایی و بی‌احترامی قرار می‌گیرید.

ر: ولی شما گفتید که حتی اگر اون مرد باهوشی هم که زنان می‌خواهند باشید، باز هم ممکن است آنها را از دست خودتان عصبانی و ناراحت کنید.

م: بله، البته - اما اگر همان مرد هیجان‌انگیزی که زنان می‌خواهند باشید، هر چند که ممکن است از دست شما ناراحت و عصبانی باشند، ولی به هر حال، شما را رها نمی‌کنند. اما اگر اینطور نباشید، هم از دست شما ناراحت و عصبانی می‌شوند و هم شما را رها کرده یا در نهایت به شما خیانت می‌کنند [!].

ر: بسیار خوب. شما گفتید که بین آنچه که زنان واقعاً از مردان می‌خواهند و آنچه که می‌گویند می‌خواهند، تضاد زیادی وجود دارد و شما خود را مجبور می‌بینید که برای داشتن آنها، اینطور باشید که آنها واقعاً می‌خواهند و واکنش نشان می‌دهند و نه اینطور که فکر می‌کنند می‌خواهند یا می‌گویند که می‌خواهند. اما یک تضاد را در اینجا همانطور که خودتان هم گفتید حل نکردید و آن تضاد بین اخلاقیات و قوانین با آن راهی است که در پیش گرفته‌اید.

م: درست است. من قبول دارم که اساساً روش و رفتارهایی که در رابطه با زنان در پیش گرفته‌ام، با اخلاق، قانون یا هنجارها در تضاد است، ولی این مهم نیست زیرا رفتارهای من، به هر حال با آنچه که زنان واقعاً واکنش مثبت نشان می‌دهند، مطابقت دارد. این تعارض، بین من و اخلاقیات نیست، بلکه بین اخلاقیات و آنچه که زنان می‌خواهند است. ضمن اینکه، به نظر من، هر مردی، چنانچه در شرایط معینی قرار بگیرد، از بین اخلاقیات و آنچه که زنان می‌خواهند، دومی را انتخاب می‌کند زیرا او بالاخره مجبور به این کار خواهد شد. فراموش نکنید که نیاز مردان به زنان، از نیاز آنها به اخلاقیات یا قانون بیشتر است [!]....

مورد ذیل هم، تعارضات بوجود آمده در یک مراجع مذکر درباره انتخابهای کلامی و عملی زنان را نشان می‌دهد. گفته‌های این مراجع بخوبی تاییدکننده آن احساس درماندگی است که ممکن است حاوی مولفه‌هایی از نگرانی، اضطراب، ترس، افسردگی، خشم و حسادت را هم در خود داشته یا همراه با آنها باشد.

مراجع: ۲۸ ساله، دانشجوی رشته حسابداری.

علت مراجعه: تعارض والدین و مراجع درباره تصمیم‌گیری و اقدام به ازدواج. (بنا به علل فرهنگی، بخشهایی از اظهارات مراجع حذف شده و در اینجا آورده نشده‌اند که با ... مشخص می‌شوند).

"... احساس من درباره جنس مقابل، روز به روز، پیچیده‌تر و توأم با احتیاط و محافظه‌کاری بیشتر می‌شود. چطور می‌توانم چنین احساسی نداشته باشم وقتی که می‌بینم دختران اطراف من و از جمله دختران اقوام و خویشاوندان، به من، به دید یک مورد بسیار مناسب برای ازدواج می‌نگاه می‌کنند اما بطور همزمان با افرادی دیگر هم ارتباط دارند. اما همانهایی که با افراد دیگری از جنس مقابل ارتباط دارند، حاضر به رابطه کوتاه‌مدت بدون قول ازدواج با من نمی‌شوند [ترجمه این مطلب مراجع می‌شود: دیدن استراتژی جنسی دوگانه در زنان]. هر چند، اینکه آنها من را مناسب برای ازدواج می‌دانند، موجب افزایش اعتماد به نفس من شده اما همچنین احساس بدی را هم به من القا می‌کند و آن هم این احساس است که آنها من را فقط به عنوان یک لقمه چرب برای ازدواج می‌خواهند و نه مردی که واقعاً از بودن با او و نه کس دیگری لذت ببرند. ... اوایل فکر می‌کردم زندگی مشترک و ازدواج، می‌تواند واقعاً یک فیلم هندی باشد. اما الان با دیدن این همه خیانت، طلاق، به زندان افتادن به خاطر مهریه و سایر آسیبهای زندگی مشترک که در زندگی دوستان و اطرافیانم دیده‌ام، نسبت به آن، چندان خوشبین نیستم. من با والدینم درباره اینکه باید ازدواج کنم، کاملاً مخالفم. ... نمی‌دانم که با جنس مقابل چطور باید رفتار کنم، اگر به عنوان یک مرد مجرد با یکی از دختران مجرد، دوست شده و با او رابطه جنسی برقرار کنم، می‌دانم که در هر حال و حتی اگر خود او راغب و راضی به این کار باشد دارم به نوعی به او، خودم و جامعه صدمه می‌زنم. به همین خاطر می‌دانم که شدیداً احساس گناه خواهم کرد. اگر هم قصد ازدواج با همان دختری را داشته باشم که مشتاقانه خود را علاقمند به ازدواج، زندگی مشترک و متعهد به من نشان می‌دهد، نمی‌توانم به او اعتماد کنم، چون می‌دانم دختر معصوم و نرم و ملایم دوران قبل از ازدواج، می‌تواند به زنی پرخاشگر، پرتوقع و بی‌وفا در زمان متاهلی تبدیل شود. اولین انتخاب، به طرف مقابلم آسیب می‌زند و دومین انتخاب هم، به خودم. ... در نهایت و با همه این حرفهای شما، می‌دانم که اگر مجبور به انتخاب باشم، اولین شق را انتخاب خواهم زیرا هیچ انسان عاقلی به خودش صدمه نمی‌زند، آن هم صدمه‌ای که بسیار بزرگتر از صدمه بالقوه به شخص دیگری است. ... نمی‌دانم با این احساس سرگردانی، خشم، اضطراب، ناراحتی، و آسیب‌پذیری چه کار کنم. احساساتی که می‌دانم بخش زیادی از آن معلول خود من نبوده بلکه نتیجه جامعه، فرهنگ رایج فعلی، رفتارهای زنان، قانون، اقتصاد و البته مردان جامعه و رفتارهای خود آنهاست. ..."

بروز یا بکارگیری استراتژیهای جنسی معین در هر جنس، به ویژگیهای طرف مقابل و تعامل این ویژگیها با عوامل بوم‌شناختی مرتبط است. هوش و ویژگیهای شخصیتی همسر و راهبردهای حفظ همسری که در پیش می‌گیرد، از جمله ویژگیهای هر کدام از طرفین در شکل‌دهی به رفتارهای طرف دیگر هستند.

عوامل محیطی نیز شامل عوامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و سایر عوامل محیطی همچون عوامل زیست-محیطی می‌شوند. از طرف دیگر، انسان از نظر زیستی و بطور ژنتیکی، منعطف و نسبت به ساختارهای اجتماعی، حساس است. این حساسیت و توانایی هماهنگ کردن خود با ساختارهای حاکم بر محیط فعلی و جاری، برای افراد بسیار تناسب‌زا است زیرا برای آنها، همراه با پادشاهی مانند تایید شدن از طرف دیگر اطرافیان یا پادشاهی مادی آنهاست. این بنیان اجتماعی بودن انسان، نقش فرهنگ‌سازی، رسانه‌ها و آموزش و تربیت را، بر نگرشها و رفتارهای جنسی افراد در یک جامعه، برجسته می‌کند. قوانین، هنجارها، ارزشها و نگرشهای فرهنگی و اجتماعی که به یک جنس تحمیل یا القا می‌شوند، موجب می‌شوند تا او به ناچار رفتارهای خود را با جنس دیگر و بر اساس همین اهرم‌های فشار تنظیم کند. این نیروهای گسترده‌تر حاکم بر رفتارهای هر جنس، می‌توانند باعث شوند تا یک جنس، برخلاف تمایلات و احساسات شخصی خود نیز، رفتار کند.

استراتژی‌های که هر جنس اتخاذ می‌کند، مستقل از فراوانی آنها نیست. یک استراتژی مستقل از فراوانی، به گونه‌ای است که می‌توان آن را بدون توجه به آنچه که دیگر افراد جمعیت انجام می‌دهند، دنبال کرد. اما رفتار همسرگزینی این‌گونه نیست زیرا موفقیت در یافتن یک جفت، قویاً به استراتژیهای دیگران وابسته است (کارترایت، ۲۰۰۰). اگر با این پندار، آزادی جنسی را بپذیریم که افراد باید بتوانند خودشان برای خودشان تصمیم بگیرند و رفتارهای هر فرد، فقط به خود او مربوط بوده و تاثیراتش نیز فقط برای خود اوست، از واقعیت‌های روانشناختی و اجتماعی انسان دور شده‌ایم. یک جامعه ولنگار که در آن، تعداد زیادی از زنان، از طریق روابط جنسی پیش از ازدواج، سعی در جذب همسر دارند، موجب می‌شود تا سایر زنانی که از این نظر محافظه‌کار هستند، در پیدا کردن همسر، با مشکلات جدی مواجه شوند. در فرهنگی که تعصب‌ورزی یک مرد از انواع صفات منفی انسانی و حاکی از مردسالاری و استبداد شمرده می‌شود، مردانی که به‌ایزای اطمینان از انحصاری بودن رابطه، حاضر به تقبل مسئولیتهای زندگی زناشویی هستند، از این کار سرباز می‌زنند، چرا که هنجارهای القایی را در تضاد با گرایشات زیستی و فطری خود می‌یابند. افراد یک جامعه، باید انتخاب کنند که یا تحت کنترل غرایز حیوانی- تکاملی خود باشند یا مقید به یک سری از قوانین مشخص و معین حقوقی. بر همین مبنا، دو جنس باید بین تحت نظارت بودن یا ترجیحات درونی خود، یکی را انتخاب کند که در صورت انتخاب دومین شق، به تبع آن، جنس دیگر نیز خود به خود تحت کنترل غرایز تکاملی خود مانند تنوع‌طلبی جنسی و زیاده‌خواهی‌های جنسی قرار خواهد گرفت. همانطور که بحث شد، با برداشتن مهارها از روی یک جنس، محدودیت‌های جنس دیگر هم بطور خودکار برداشته می‌شوند.

با ترکیب آنچه که از غرایز زنان و مردان می‌دانیم، می‌توانیم تصور کنیم که چه سرانجامی در انتظار یک جامعه کاملاً آزاد خواهد بود. اجازه دهید نگاهی دوباره به آن دسته از رفتارها و غرایز جنسی مردان بیندازیم که در طول تکامل موجب افزایش تناسب تولیدمثلی آنها شده است. یافته‌های روانشناسی جنسی،

نشان داده‌اند که میل جنسی بسیار بیشتر مردان نسبت به زنان، تنوع‌طلبی جنسی، میل به روابط کوتاه‌مدت و گذرای جنسی بدون تعهد، واگذاری بسیاری از مسائل ارزشمند برای رسیدن به کامیابی جنسی، تمایل به چند زنی آشکار و پنهان، حسادت جنسی شدید و حتی در پاره‌ای از موارد تجاوز جنسی، موجب افزایش میزان موفقیت تولیدمثلی یک مرد می‌شده است. حال آیا به صرف اینکه این تمایلات مردان، ریشه‌های عمیق تکاملی داشته و موجب افزایش موفقیت تولیدمثلی و تکاملی آنها می‌شده، می‌توان به آنها اجازه داد تا بر طبق این تمایلات عمل کنند؟! آیا این طبایع نامبرده، می‌تواند راهنمای خوبی در هدایت بشر برای مدیریت رفتارهای خود و هموعانش در جامعه باشد. اینکه یک جنس بر طبق تمایلات غریزی- تکاملی خود و دیگری بر مبنای اخلاق و قانون عمل کند، نه تنها عادلانه نیست بلکه در درازمدت هم، اصلاً عملی و شدنی نیست. زیرا همانطور که بحث شد، رفتارهای دو جنس، بطور متقابل و بوسیله همدیگر تعیین می‌شوند.

یک دشواری در تصمیم‌گیری در مورد ایده‌های به‌سازی نژادی، اینست که چه کسی می‌تواند تعیین کند که کدام ژن خوب بوده و باید گسترش یابد و کدام ژن بد و در نتیجه باید مانع گسترش آن شد. آیا باید انتخابهای غریزی یک جنس را هنوز هم به عنوان ملاک قابل قبول، بپذیریم؟ همانطور که گفته شد، یکی از مصائبی که بسیاری از زنان از آن می‌نالند، رفتارهای منفی مردانی است که این زنان در قالب یک ارتباط عاطفی با آنها درگیر شده‌اند. اما آنها خود نیز نمی‌دانند که نکته جالب در این میان، این است که یکی از علت‌های مشاهده این مردان در دنیای مدرن امروزی، گسترش ژنهای پدران آنها از طریق انتخاب جنسی این مردان بوسیله مادر بزرگ‌های خودشان است. این فرایند بوسیله خود این زنان نیز تکرار خواهد شد. همانطور که دیدیم، در بسیاری از موارد، علی‌رغم اینکه این زنان از این رفتارهای منفی و خودخواهانه این طبقه از مردان می‌نالند، اما در عمل، به همین رفتارها واکنش جنسی مثبت نشان می‌دهند. از یک طرف، جامعه به دنبال اصلاح رفتارهای منفی مردان و حتی به شیوه‌های مختلف (مانند مجازات مردان بزهکار)، حذف یا کاهش ژنهای مسبب رفتارهای ضداجتماعی در آنهاست و از طرف دیگر، زنان، با رفتارهای تولیدمثلی و جنسی خود، هوا به این آتش دمیده و این ژنها را گسترش می‌دهند. این، مانند آب در هاون کوبیدن است که انرژی و هزینه‌های جامعه برای اصلاح خزانه ژنتیکی خود را، بر باد می‌دهد. از یک طرف، میزان زیادی منابع و انرژی صرف حذف یا کاهش چنین ساختارهای ژنتیکی می‌شود و از طرف دیگر، در همان زمان، نطفه‌های چنین ساختارهایی، دائماً بسته می‌شوند. بازتاب انتخاب‌های جنسی و آزادانه زنان، فقط محدود به خزانه ژنتیکی جامعه نشده و به عنوان یک عامل اجتماعی و بیرونی، رفتارهای مردان را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد زیرا همانطور که گفته شد، هر جنس، برای کسب جنس مقابل، درصدد تغییر و تنظیم خود بر می‌آید. چنین فرایندی، می‌تواند دیر یا زود، جامعه را به قهقرا بکشاند. اینها جواب کسانی است که ادعا می‌کنند بازگذاشتن جامعه و دادن حق انتخاب به افراد، منجر خواهد شد تا از بین مردان و زنان، آنهایی که موفق‌ترند، برگزیده شوند. این افراد، در واقع مفهوم واقعی بقای اصلح و انتخاب بوسیله طبیعت را درست درک نکرده‌اند. مفهوم

اصلح یا شایسته‌ترین، به توانایی بقا و تولیدمثل بیشتر و رفتارها و صفاتی که همراه آن هستند و نه انتخاب واقعی صفات متعالی و برتر انسانی، اشاره دارد. موفقیت تولیدمثلی و حتی بقای بیشتر در جامعه انسانی، دیگر به تنهایی یک ارزش تلقی نمی‌گردد. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که فقط طول عمر مهم نیست و مهم‌تر از آن، عرض عمر یعنی کیفیت زندگی است. تولیدمثل بیشتر هم، هم برای فرد اقدام‌کننده به آن و هم برای جامعه، نه یک موهبت که بیشتر یک مشکل تلقی می‌شود. آنچه که امروز می‌تواند نسل بشریت را منقرض کند، نه تولیدمثل پایین بلکه کمبود منابع ناشی از تولیدمثل زیاد است. زمانی انسان می‌بایست با طبیعت و هر آنچه که در آن است مبارزه می‌کرد و با تولیدمثل، نسل خود را از غربال زمانه، عبور می‌داد. امروز انسان، بر طبیعت تسلط قابل ملاحظه‌ای یافته و آنچه که پیش از همه برای او و انقراض گونه او خطر تلقی می‌شود، خود او و ارزشهای اوست. پافشاری گونه‌های انسانی بر تولیدمثل بیشتر، باعث می‌شد تا نسل بشریت منقرض شود اما الان، نسل بشریت بیش از هر چیز می‌تواند بوسیله بی‌اخلاقی و ضربت به اخلاق و نه تعداد کم فرزندان هر خانوار، تهدید شود.

### جستاری پژوهشی.

#### همجنس‌گرایی در مردان؛ آیا انتخاب زنان در آن نقشی دارد؟

انتخاب‌های جنسی هر جنس، می‌تواند حتی بر گسترش، حذف، یا کاهش و افزایش پیچیده‌ترین خصایص و رفتارهای جنسی در جنس مقابل، هم در نسل فعلی و هم در نسل‌های آتی، تاثیر بگذارد. در یک نظریه، موسوم به نظریه «مغز کمتر مردانه شده»<sup>۱</sup> (برمن، ۲۰۰۳)، علت افزایش تعداد مردان همجنس‌گرا، به انتخاب‌های جنسی زنان نسبت داده شده، هر چند نظریه‌پرداز این فرضیه، شواهد زیادی را برای نظریه خود ارائه نداده است. برمن، معتقد است که زنان، در طول تکامل انسان، برای جفت‌یابی و زندگی مشترکِ درازمدت و فراهم‌آوری منابع برای آنها، نیاز به مردانی داشته‌اند که سرکشی کمتری داشته، آرام‌تر بوده و مطیع و تمکین‌کننده باشند. انتخاب چنین خصایصی بوسیله زنان، موجب می‌شده تا مردانی که حائز این صفات و بطور همزمان یک مغز کمتر مردانه هستند، قادر به جفت‌یابی با زنان شود. نتیجتاً، مغز کمتر مردانه، در نسل‌های مردان، گسترش می‌یافته است. با این فرض که، مغز کمتر مردانه با خصایص مردان همجنس‌گرا و مردانگی پایین‌تر آنها در انتخاب گرایش جنسی همبستگی دارد، این مسئله، بطور فزاینده، زمینه را برای همجنس‌گرایی بیشتر در مردان نسل‌های جدید و جدیدتر، فراهم کرده است.

<sup>1</sup> - Low masculinized brain

### تعهد یا تاهل؛ آیا ازدواج، همیشه کاهنده آسیب‌هاست؟

روشنگری‌های پژوهش‌های روانشناسی جنسی، به ما نشان می‌دهد که باور «همیشه تاهل نسبت به مجرد، با فساد کمتری همراه است» و اینکه تاهل را با تعهد یکی فرض کنیم، حداقل در دنیای جدید، دیگر درست نیست. افراد، حتی به شرط متاهل شدن نیز، ممکن است نخواهند گزاره‌های قانونی و اخلاقی را رعایت کنند. تاهل، به تنهایی، نه تنها ممکن است میزان روابط خارج از چارچوب جنسی را در زنان کاهش ندهد بلکه ممکن است افزایش‌دهنده آن هم باشد. دیدیم که تاهل خود می‌تواند یکی از راه‌اندازهای<sup>۱</sup> استراتژی‌های جنسی آسیب‌زا باشد. استراتژی جنسی مختلط در زنان، از جمله این موارد بود. همانطور که پژوهش‌ها نشان داده‌اند، ممکن است استراتژی جنسی مختلط و ملزومات آن، منجر به این شود که تعداد زیادی از زنان مجرد تا زمانیکه از وجود یک پایگاه ایمن اقتصادی و حمایتی اطمینان حاصل نکرده‌اند، چندان راغب به ارتباطات جنسی گذرا و بدون تعهد، نباشند. این منبع نگرانی، زنان متاهل را چندان تحت فشار قرار نمی‌دهد. این انطباق جنسی - تکاملی در همه دوره‌های زندگی و به آشکال مختلف می‌تواند خود را نشان دهد. در دوران مجرد دختران جوان نیز، شاهد استراتژی جنسی مختلط هستیم. برقراری رابطه دوستی با مردان با خصایص متفاوت و با هدفهای متفاوت که یا برای روابط درازمدت توأم با تعهد مناسب‌اند و یا روابط کوتاه‌مدت جنسی و گذرا، نمایانگر نمود این استراتژی در زنان جوان است. اما بر طبق اصل افزایش حداکثری تناسب که می‌طلبد یک زن، هم منابع مادی لازم و هم ژنهای قابل توارث تناسب‌افزا را در اختیار داشته باشد، تاهل می‌تواند تسهیل‌کننده مهمی در شروع یا تشدید استراتژی جنسی مختلط باشد. شرایط و امکانات لازم برای آمیزش جنسی هم (مانند مسکن مورد نیاز، فرصت در دسترس و ...)، برای زنان متاهل بیشتر فراهم است تا زنان مجرد.

بعضی از مردان فکر می‌کنند با دادن پیشنهاد ازدواج به شریک مطلوبشان، از این جهت که طرف مقابل آنها را در چارچوب ازدواج قرار می‌دهند، می‌توانند از وفاداری او اطمینان حاصل کنند. غافل از اینکه، متاهل شدن و خود ازدواج، برای زنانی که نمی‌خواهند و نمی‌توانند به یک مرد بسنده کنند، پایگاه امن‌تر و راحت‌تری را برای خیانت فراهم می‌کند. بعضی از مردان هم فکر می‌کنند که فقط با داشتن ماشین گران‌قیمت، خانه‌های بزرگ و سایر مظاهر تمول یا طبقه اقتصادی - اجتماعی می‌توانند از خیانت زناشویی همسرانشان جلوگیری کنند. این در حالی است که آنها فقط از نیمی از معادلات ذهن جنسی زنان، باخبرند. آنها به درستی نمی‌دانند که زنان، علاوه بر ثروت و طبقه اقتصادی - اجتماعی، به شاخص‌های دیگری همچون جذابیت جسمی و ویژگیهای خاص شخصیتی نیز حساس هستند و همچنین از اینکه، ثروت و موقعیت شغلی، می‌تواند موجب موفقیت آنها در کسب یک همسر برای رابطه‌ای درازمدت شود اما تضمینی برای وفادار ماندن آن همسر، نیست.

<sup>1</sup> - Trigger



"هر چند استراتژی‌های جنسی دو جنس، یادگار نیاکان میلیون سالی آنها بوده و از این نظر، تغییر چندانی نکرده‌اند اما شرایط دنیای جدید، به نحوی است که امکان دست یازیدن افراد به استراتژیهای جنسی کوتاه مدت و از جمله خیانت زناشویی را بالا می‌برد. شهرهای بزرگ دنیای مدرن، برخلاف محیطهای کوچک زندگی نیاکانی ما، امکان پوشیده و پنهان ماندن خیانت زناشویی و در نتیجه هزینه‌های اینگونه از روابط را برای فرد کم می‌کنند. مواجهه مکرر با شرکای بالقوه که در مواجهه‌های اول، معایشان پوشیده و پنهان باقی می‌مانند، می‌تواند منجر به احساس عدم رضایت در مورد شریک فعلی که جذابیت‌هایش با گذشت زمان به نظر فرد کمتر می‌آید، شوند. محیطهای کاری مختلط نیز، می‌توانند موجب شوند تا لاس‌زنی‌های مکرر با همکاری از جنس مقابل، تبدیل به شهوت‌هایی سوزان شود. ... تغییرات دنیای مدرن که همراه با افزایش بی‌حد و حصر آزادیهای جنسی باشند، موجب می‌شوند تا مزایای خیانت افزایش یافته و در عوض معایب آن، کمتر خودنمایی کند. چنین محیطهایی، برانگیزاننده استراتژیهای جنسی منفعت‌طلبانه شخصی‌ای هستند که در نهایت به ضرر خود فرد و جامعه تمام می‌شوند. روانشناسی تکاملی، در عین حالیکه به بسیاری از سئوالات ما جواب می‌دهد، سئوالات متعددی را نیز پیش روی ما می‌گذارد. آیا محیطهای کاری برای اینکه خانواده-دوست‌تر<sup>۱</sup> شوند، می‌بایست تغییر داده شوند تا احتمال روابط خارج از چارچوب را به حداقل برسانند؟" (باس، ۲۰۰۰). آیا شرکتهای و محلهای کار، می‌بایست محیطهای خانواده‌گرایی که وسوسه‌های روابط جنسی خارج از چارچوب با همکاران را به حداقل می‌رسانند، تشویق یا تقویت کنند؟ با توجه به این پژوهشها، در مورد مسائل زناشویی چه پیشنهادهایی می‌توان به دوستان یا خانواده داد؟ پژوهشها چطور می‌توانند در مشاوره ازدواج، آموزش جنسی، ترسیم رسانه‌ها از ارتباطات، اخلاق زیستی<sup>۲</sup> و سایر مسائلی که چیزی بین سیاست ملی و انتخاب فردی قرار می‌گیرند، بکار گرفته شوند؟ (میلر، ۲۰۰۱).

متولیان جوامعی مانند جامعه ما، که در آن، ازدواج از قداست و ارزش بالایی برخوردار است، غالباً همیشه به دنبال افزایش نرخ ازدواج هستند و اینکه بتوانند میزان درصد ازدواج را در دوره زمانی پست مدیریتی خود افزایش دهند، یکی از موفقیت‌های خود می‌دانند. اما با توجه به مباحث فوق، آیا صرف افزایش میزان ازدواج، میزان تعهد افراد را بالا برده و می‌تواند از طیف آسیب‌های مربوط به مجرد هم، کم کند؟ شاید بهتر است که در ابتدا هدف خود از رواج ازدواج را ترسیم کنیم؛ اینکه صرفاً به دنبال افزایش آمار تاهل در جامعه هستیم یا اینکه می‌خواهیم ظرفیت افراد برای تعهدات اخلاقی را هم افزایش دهیم. همانطور که بحث شد، تاهل، به خودی خود و در همه موارد، منجر به افزایش تعهد نمی‌شود. با نگاهی به آمارهای روابط جنسی خارج از چارچوب، در کشور خودمان و مقایسه آن در میان مجردها و متاهلها، می‌توانیم به روشنی ببینیم که قاعده تاهل یعنی تعهد، دیگر در دنیای جدید، درست نیست. از این رو، وسواس غیرعادی برای

<sup>1</sup>- Family-friendly

<sup>2</sup>- Bioethics

افزایش یک آمار خشک و خالی، مشکلی را از لیست مشکلات جامعه کم نمی‌کند. ازدواج، باید همراه با پیش‌نیازها، الزامات، همبسته‌ها و قوانین و هنجارهای محکم و قاطعی باشد تا مزایای خود نسبت به مجرد را نشان دهد. در غیر اینصورت، ما فقط با زوجینی مواجه هستیم که عمدتاً بطور فیزیکی در کنار هم قرار گرفته‌اند. درحالی‌که، ممکن است مشکلات به مراتب شدیدتر و عدیده‌تری را، بین زوجین و در جامعه، شاهد باشیم.

### کنترل جنسی جامعه و راهکارهای ممکن

یک جامعه یا دولت با چه میزان نیرو، انرژی، تجهیزات و وقت، می‌تواند مردان و زنان یک جامعه را به منظور کنترل روابط خارج از چارچوب آنها، پیگیری، نظارت و کنترل نماید؟ برای اعمال چنین کنترلی، نیاز به سربازانی تمام وقت که به تعداد مردان و زنان آن جامعه باشند و تلاشی شبانه‌روز، نیاز است! البته حتی در چنین شرایطی هم، دولت باید بر صداقت سربازان خود نظارت کند تا مبادا با مردان یا زنان تحت مراقبت خود، تباخی کنند! همانطور که منطق و تجربه تاریخی گواهی می‌دهند، تا بحال هیچ ارگان یا نهادی نتوانسته بطور مستقیم و به تنهایی، مشروعیت و کفایت لازم برای کنترل رفتارهای جنسی مردان و زنان خود از جمله خیانت زناشویی، ولنگاری جنسی و تمایل به تنوع‌طلبی را داشته باشد. حال جای این پرسش است که یک دولت یا جامعه، برای کنترل رفتارهای جنسی، چارچوب قائل شدن برای آن و محدود کردن آن، چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ شاید یک راه‌حل کارآمد برای این مسئله، همان کاری باشد که بعضی از دولتهای پیشرفته در ارتباط با سایر جنبه‌های زندگی اجتماعی مانند اقتصاد کرده‌اند. دولتها سعی کردند تا با کم کردن دخالت و نقش خود در کنترل بازار اقتصادی جوامع و سپردن آن به نیروی خصوصی، خود را از یوغ مسئولیت‌پذیری بی حد و حصر و توأم با پیشرفت اندک، نجات دهند. در عوض، آنها با تمرکز انرژی خود بر نظارت بر نهادهای اقتصادی خصوصی، سعی در جلوگیری از دور زدن قوانین بوسیله این نهادها و ایجاد نظم در فرایندهای رشد اقتصادی جوامع داشته‌اند. اما سؤال قابل طرح در اینجا اینست که نیروی خصوصی مورد نیاز برای کنترل جنسی جامعه، از کجا قابل تامین است؟ همانطور که می‌دانیم، نظارت و کنترل بر اقتصاد یک جامعه و نهادهای تولیدی، بسیار آسانتر از نظارت بر رفتارهای جنسی افراد آن جامعه است. عده کمی از افراد، می‌توانند مسئولیت گردش یک کارخانه یا نظارت بر آن را به عهده گرفته و این بار را از دوش جامعه بردارند اما چه تعداد افراد، می‌توانند وظیفه نظارت و کنترل رفتارهای جنسی جمعیت‌های میلیونی را بر عهده بگیرند؟

### کنترل یک سویه - دو سویه؛ راهکاری برای کنترل جنسی جامعه

جواب سؤال فوق از طریق تقسیم کردن تعداد افراد جامعه بر عدد دو و سپردن نظارت و کنترل رفتارهای نیمی از جمعیت به نیمی دیگر از جمعیت، قابل دستیابی است. ملاک تصمیم هم جنسیت است. این دو نیمه، همان دو جنس هستند. در اینجا، چندین سؤال پیش می‌آید که سعی می‌کنیم به آنها جواب دهیم. اول اینکه ملاک تصمیم چیست؟ به عبارت دیگر، کدام متغیر تعیین می‌کند که کدام جنسیت مسئول آن یکی شود؟ سؤال دوم اینکه در این حالت، مسئولیت نظارت و کنترل رفتارهای جنسی آن جنسیتی که خود ناظر جنسیتی دیگر است، چگونه امکان‌پذیر می‌شود. و اما اینکه کدام جنس بر کدام جنس نظارت داشته باشد؟ برای ارائه جواب به این سؤال، باید راهکاری بیندیشم که اولاً ممکن و عملی و دوماً بهتر از سایر راه‌حل‌ها باشد. آیا مردان باید بر زنان نظارت داشته باشند یا زنان بر مردان؟ جواب اینست: هر دو. کدام جنس باید نقش اول را بر عهده گیرد؟ هر جنسی که نظارت بوسیله او، منجر به کنترل شدن خود او هم شود.

### نظارت و کنترل، در هر حال دوسویه است

اگر کمی دقت کنیم، در می‌یابیم که کنترل بوسیله هر جنسیتی که شروع شود، خود به خود منجر به کنترل جنس دیگر هم خواهد شد. بطور مثال، اگر مردان یک جامعه بر زنان آن جامعه مانند همسران، مادران و خواهرانشان نظارت داشته باشند، در واقع رفتارهای جنسی خود را کنترل کرده‌اند زیرا در جامعه‌ای که زنان تحت محدودیتهای معین هستند، مردان نمی‌توانند تحت محدودیت نباشند. در جامعه‌ای که زنان از رفتار خارج از چارچوب باز داشته می‌شوند، مردان دیگر نمی‌توانند با آن زنان رابطه خارج از چارچوب داشته باشند و البته برعکس آن هم کاملاً صحیح است. به همین خاطر، می‌توان عنوان این اصل ارتباطی در جامعه را کنترل یکسویه - دوسویه نامید زیرا کنترل یکطرفه از سوی هر کدام از جنسیت‌ها، منجر به کنترل دوطرفه و متقابل هر دو جنس خواهد شد. اما آنچه که در اینجا بی‌جواب مانده این است که بالاخره کدام جنس باید مسئول و ناظر جنس دیگر باشد. جواب به این سؤال هر چه که باشد، می‌بایست با توجه به تفاوت‌های زنان و مردان در روانشناسی جنسی هر دو جنس ارائه شود.

به نظر می‌رسد که تنها راه ممکن برای نظارت بر دو جنس، اعمال نظارت و کنترل بر زنان یک جامعه بوسیله مردان آن جامعه باشد. در این حالت، کنترل یکسویه اعمال شده بر زنان، منجر به کنترل دوسویه یعنی هم کنترل مردان و هم زنان، خواهد شد. با این روش، هر زن بوسیله یک مرد کنترل می‌شود و از طرف دیگر مردان نیز تحت انقیاد خود بخودی در می‌آیند چرا که با کنترل شدن زنان، مردان نیز کنترل شده‌اند. در صورتیکه زنان تحت نظارت مردان باشند، هیچ مردی نمی‌تواند با زنی دیگر که او خود نیز تحت نظارت و کنترل یک مرد دیگر است، ارتباط خارج از چارچوب داشته باشد. نظارت مرد بر زن در چنین شرایطی، ایجاد محدودیت نیست، بلکه پیشگیری است. در این حالت، زنان یک جامعه بوسیله مردان و مردان آن جامعه

بوسیله مردان دیگر، کنترل شده‌اند. از این طریق، جامعه از یک سیستم نظارت خصوصی سود می‌برد که کنترل اولیه یک جنس بوسیله جنس دیگر، موجب کنترل متقابل هر دو جنس می‌گردد.

اگر چه ممکن است بگوییم که می‌توان این فرمول را برعکس نوشت و معتقد شد که کنترل هر مرد بوسیله یک زن نیز، می‌تواند چنین تاثیری داشته باشد اما تفاوت‌های بنیادین جسمی، روانشناختی، هیجانی و اجتماعی بین زنان و مردان و همچنین وجود انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان و تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی و بافتار رابطه در آنها، اجازه عملی شدن چنین راهکاری را نخواهد داد. شاید اگر چنین راهبردی شدنی بود، حداقل در دوره‌ای از سیر تکاملی و تاریخی بشر می‌توانستیم شاهد چنین چیزی باشیم درحالی‌که پژوهش‌های مردم‌شناسی و روانشناسی تکاملی حاکی از چنین چیزی نبوده‌اند. آیا زنان، از نظر جسمی و روانشناختی، توانایی تسلط و نظارت بر مردان را دارند؟ آیا چنانچه نظارت اولیه از طرف زنان شروع شود، این کنترل جنس مخالف واقعاً منجر به کنترل جنس خود هم خواهد شد؟ قدرت جسمی بیشتر در مردان، اجازه نفوذ زنان بر آنها را می‌گیرد. دوم اینکه حتی اگر بپذیریم که تمام برتری‌های مردان در قدرت جسمی آنهاست و سایر انواع قدرتها را می‌توان حذف کرد، آیا می‌توانیم وجود انعطاف‌پذیری بیشتر و بی‌ثباتی جنسی در زنان را هم انکار کنیم. انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان، به چند شیوه، اجازه کنترل یک سویه - دو سویه در جامعه را نخواهد داد. اول اینکه وجود نرمش بیشتر در نگرشها و رفتارهای جنسی زنان، موجب برداشتن هر از گاهی مهارهای اعمال شده بر مردان تحت نظارتشان خواهد شد. دوم اینکه، همین نرمش و انعطاف‌پذیری، باعث می‌شود تا رفتارهای جنسی وابسته به موقعیت خود زنان، منجر به شکستن این کنترل یکسویه - دوسویه و ارتباطات خارج از چارچوب آنها شود. از طرف دیگر، چطور می‌توانیم بپذیریم که متغیر بوجودآورنده ثبات، خود توأم با بی‌ثباتی باشد. به عبارت دیگر، تغییر در تمایلات، ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان، امکان پذیرفتن و تقید عملی آنها به هر گونه نگرشهای ثابت جنسی را دشوار می‌گرداند، چه رسد به اینکه انتظار عمل باثبات به یک سری از قوانین مشخص و پایدار در زمینه اخلاق جنسی را از آنها داشته باشیم. و این درحالیست که طبق تعریف، اخلاق و قوانین جنسی، به مجموعه باثباتی از قوانین رفتاری و نگرشی مربوط به رفتارهای جنسی گفته می‌شود. نکته دیگر اینکه، میل جنسی بسیار بیشتر مردان، آنها را همیشه به طرف زنان می‌کشاند. زنان نیز، نسبت به مردان احساس جذابیت متقابل به هر دلیل جنسی، عاطفی، روانشناختی و اجتماعی دارند. زنی که شوهرش را کنترل می‌کند، می‌تواند با مردان دیگر رابطه داشته باشد زیرا همیشه و در همه حال، خواهان و مشتاق دارد. اما مردی که همسرش را کنترل می‌کند دیگر نمی‌تواند به طور پنهانی با زنان دیگر رابطه داشته باشد و یا لاقلاً این اتفاق، بسیار کمتر از حالت معکوس روی می‌دهد، زیرا زنان متاهل دیگر نیز، تحت نظارت شوهرانشان هستند. زنان مجرد نیز، عموماً بنا بر توالی طبیعی نیازهای تکاملی خود، کمتر متمایل به ارتباط با مرد همسرمداری که نمی‌تواند قول تعهد درازمدت به آنها بدهد، هستند. از طرف دیگر، آن زنان نیز تحت نظارت پدران و برادرانشان هستند.

### کنترل یکسویه - دوسویه؛ اما و اگرها

بدیهی است که حق نظارت مردان، به معنای این نیست که عده‌ای از مردان از این حق سوء استفاده کرده و قصد محدودیت بی‌معنا و نابجای همسران خود را داشته باشند. همچنین نباید به درصدی از مردان که مبتلا به اختلالات شخصیتی مانند شخصیت پارانویا هستند، حق محدودیت به همسرانشان داده شود. این اختلال شخصیت، در مردان، سیری مزمن داشته که معمولاً تنها راه درمان و کاهش نشانه‌های آن جدایی از همسر است. البته تشخیص این اختلال، فقط از توانایی متخصصین سلامت روان مانند روانشناسان بالینی و روانپزشکان بر می‌آید. حتی در این حالت نیز، متخصصین بهداشت روان می‌بایست مراقب خطاهای تشخیصی و برداشتهای ناصحیح از ملاکهای تشخیصی این اختلال باشند تا تجاربی مانند تجربه روانپزشکی که قبلاً آن را ذکر کردیم (به نقل از باس، ۲۰۰۰) روی ندهد.

دوباره تاکید می‌کنیم که وجود ترجیحاتی خاص و تغییرات در این ترجیحات و تمایلات و همچنین نوسان و انعطاف‌پذیری‌های هیجانی و جنسی در زنان، به معنای این نیست که آنها لزوماً و در هر شرایطی، مطابق با ترجیحات خود رفتار خواهند کرد. می‌توان گفت در صورتیکه شرایط فراهم شود عموم زنان مطابق با ترجیحات فعلی و بلافصل خود عمل خواهند کرد که البته این مسئله فرایندی طبیعی است زیرا هر انسانی (چه زن و چه مرد) ترجیح می‌دهد مطابق با امیال غریزی خود عمل کند تا اینکه به سرکوبی آنها پردازد. اینکه زنان را شرور بپنداریم یا فرشته، در هر دو حال، عملی اشتباه است. فرشته‌دیدن همسران و زنان نزدیک خود نیز، فقط مکانیسمی دفاعی- روانی و نوعی خودفریبی بوده که در عمل، راه به جایی نمی‌برد. احتیاط، نظارت، کنترل، مداخله بجا، مناسب و به شیوه‌ای قابل قبول، همان راهبردی است که مورد قبول عقل است. مکانیسم این فرایند یعنی اینکه این نظارت، چه وقت و به چه صورت ارائه شود را، تکامل تا حد زیادی در وجود هر مرد قرار داده است. همانطور که پژوهشهای ذکر شده هم نشان داده‌اند، مردان معمولاً به طور تلویحی و غیرمستقیم، زمانهای لازم برای مداخله را شناخته و مطابق با آن، از راهبردهای حفظ همسر استفاده می‌کنند. شاید بتوان گفت که در بسیاری از موارد، شهود هر مرد درباره همسر و سایر زنان اطرافش، زمان لازم و شیوه مناسب را به او یادآوری خواهد کرد. به همین خاطر، نه مقدور و نه مطلوب است که برای این حق نظارت مردان بر زنان، مکان و چگونگی دقیق تعیین کنیم زیرا هر مردی، ممکن است خودش بهتر نزدیکانش را بشناسد. علاوه بر این، به دلیل وجود تفاوت‌های فردی در بین زنان، امکان اینکه بتوانیم نسخه‌ای واحد را در پیش گیریم وجود ندارد. تجویزات مبتنی بر احتیاط‌گرایی، اشاره به این حقیقت مهم دارد که ارتباطات دو جنس، می‌بایست به کمترین حد قابل قبول و عملی رسانده شوند که البته این دیدگاه، با توجه به روانشناسی جنسی زن و مرد و یافته‌های پژوهشی کسب شده در این حیطه، معقول و منطقی به نظر می‌رسد.

بعضی افراد، ممکن است در مورد اینکه آیا حق نظارت مرد بر همسرش، درست است یا نه، این بحث را پیش بکشند که این خود همسر است که می‌بایست در مورد حق نظارت شوهرش، موافقت یا مخالفت خود را اعلام کند. در واقع این شدنی نیست که ما کسی را بدون اینکه خودش راضی باشد، به اجبار تحت نظارت شخص دیگری قرار دهیم، حال چه این فرد زن باشد و چه مرد. مشکلی که در رابطه با این استدلال وجود دارد، این است که اعمال چنین قاعده‌ای، اساساً با یافته‌های پژوهشهای روانشناسی جنسی، همخوانی ندارد. ازدواج، در بعضی از موارد، تبدیل به ستیز دو جنسی می‌شود که هر یک، به افزایش شایستگی تولیدمثلی و تکاملی خود می‌اندیشد. پژوهش‌ها به این یافته رسیده‌اند که از نظر تکاملی، هر جنس سعی می‌کند تا غرایز تکاملی خود را ارضا کرده و تا حد ممکن بر سر راه ارضای غرایز طرف مقابل ممانعت ایجاد کند. فرایندی که در روانشناسی تکاملی از آن با عنوان «انتخاب همزمان تکاملی هم‌ستیزانه جنسی در انطباق‌های مردانه»<sup>۱</sup> یاد می‌شود اینطور می‌گوید که فشارهای تکاملی بر زنان، آنها را طوری تکامل داده که حتی از طریق ارتباط‌های جنسی خارج از چارچوب با مردان دیگر، به دنبال افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی خود باشند. زنان، در طول تکامل، سعی داشته‌اند تا موفقیت در بقا و تولیدمثلی خود را به حداکثر برسانند، در نتیجه مجهز به مکانیسم‌های رفتاری شده‌اند که سعی دارد سلامت، بقا و تعداد فرزندان آنها را به حداکثر رسانده و توجهی به موفقیت تولیدمثلی همسرانشان نداشته باشند. دقیقاً به همین علت، مردان نیز طوری تکامل یافته‌اند که نشانه‌های حاکی از تمایل همسر به روابط خارج از چارچوب را به هر نحو کشف کرده و سعی در جلوگیری از ارتباط همسران خود با مردان دیگر کنند. مردان، از یک طرف، از طریق ممانعت از ارتباط همسران خود با مردان دیگر و از طرف دیگر، از طریق میل و تنوع‌طلبی جنسی زیاد و تمایل به روابط کوتاه‌مدت جنسی گذرا، سعی در ارتقاء موفقیت تولیدمثلی خود از طریق تعداد فرزندان که از خود بجای می‌گذاشتند، داشته‌اند. زنان، از طریق اصل تکامل همزمان، سعی در دور زدن سیستم‌های مهارتی و نظارتی مردان داشته و مردان نیز، بر اساس همین اصل، سعی در اکتشاف ریزه‌کاری‌های بیشتر و پیچیده‌تر ایجاد شده در فریبکاری زنان و افزایش دقت ذره‌بینی خود داشته‌اند. این روند کنش و واکنش یا بازی موش و گربه‌ای، بطور مکرر و مداوم تکرار شده تا ما الان شاهد انطباق‌های روانشناختی فعلی در دو جنس باشیم. پیچیده‌تر شدن و تحول مکانیسم‌های هر جنس در تقابل با جنس دیگر، هنوز هم وجود داشته و خواهد داشت. حال می‌توانیم از خود بپرسیم که اگر تصمیم گیرندگان نهایی، در مورد حق نظارت مرد بر همسر را، خود زنان بدانیم، تقریباً چه رأی‌هایی را بدست خواهیم آورد؟! در واقع، آنچه که باعث تصمیم گرفتن خواهد شد، همان منافع تکاملی و غریزی ما انسانها به ارضای حداکثری نیازهای غریزی مان خواهد بود. اما آنچه که می‌تواند یک قاضی خوب و قابل قبول طرفین در مورد حق نظارت باشد، قوانین منتج از علم و نه نگاه فردی هر یک از دو جنس، است.

<sup>1</sup>- Sexually antagonistic coevolutionary selection on male adaptations

### زنان، مردان و ازدواج؛ نیاز به همسر یا ناظر

چنانچه اصل نیاز به ناظر صحیح بوده و حقانیت آن به اثبات برسد، باید گفت که جامعه، از صرف ازدواج کردن افراد، سودی نمی‌برد. به این معنی که صرف ازدواج کردن، موجب کاهش فساد و انحراف جنسی در جامعه نخواهد شد چرا که مردانی که بر رفتارهای جنسی همسرانشان نظارت و کنترل ندارند تمایلات جنسی خارج از چارچوب زنانشان را تحت کنترل نخواهند داشت. همانطور که شواهد و مشاهدات نیز نشان می‌دهند، افزایش میزان ازدواج و داشتن همسر، به تنهایی نمی‌تواند پیش‌گیری‌کننده آسیبهای روانی-جنسی، اجتماعی-جنسی، اخلاقی و حقوقی باشد. اگر بخواهیم سلامت جنسی، روانی، اقتصادی و اجتماعی جامعه را تضمین کنیم، نیاز به شکل‌گیری ازدواج‌هایی داریم که در آنها، مردان علاوه بر اینکه همسران خوبی هستند، ناظرین خوبی نیز باشند. شواهد موجود در رابطه با رفتارهای جنسی و تغییرات در ترجیحات و رفتارهای جنسی در طول چرخه قاعدگی، تمایلات افزایش یافته زنان به رابطه‌های خارج از چارچوب بخصوص در اواسط چرخه قاعدگی و وجود طبیعی تنوع‌طلبی جنسی در همه انسانها، از جمله مدارکی‌اند که بر نیاز به وجود چنین ناظری دلالت می‌کنند. علاوه بر همه اینها، اصل کنترل دو سویه نیز حکم می‌کند که مردان بر زنان، نظارت لازم را داشته باشند. وجود همسری که ناظر خوبی نیست، نه تنها نمی‌تواند از رفتارهای خارج از چارچوب زناشویی زنان جلوگیری کند بلکه ممکن است موجب افزایش چنین آسیب‌هایی هم شود. در تایید این مطلب، همانطور که در فصول قبل هم ذکر شد، پژوهشهای انجام شده (از جمله کاریل و همکاران، ۲۰۰۹؛ هاولیسک، رابرتس و فلجر، ۲۰۰۵)، نشان داده‌اند که زنانی که دارای یک رابطه تعهدآمیز (مانند ازدواج) با یک مرد هستند، بیشتر احتمال دارد که نسبت به زنان مجرد، تغییرات در تمایلات و ترجیحات جنسی وابسته به چرخه قاعدگی مانند میل به ارتباطات خارج از چارچوب زناشویی را نشان دهند. از طرف دیگر، مشاهده شده که تمایل به ارتباط جنسی با شخصی به غیر از همسر و احتمال خیانت در اواسط چرخه قاعدگی، بیشتر از هر زمان دیگر روی می‌دهد (ثورنهییل و گانگستاد، ۱۹۹۹؛ ویلینگ و همکاران، ۲۰۰۷). نتیجه‌گیری این خواهد بود که زنان متاهل، چنانچه تحت نظارت و کنترل همسرانشان نباشند، حتی ممکن است بیشتر از زنان مجرد، اقدام به روابط خارج از چارچوب کنند.

### روانشناسی جنسی زنان و حق نظارت مردان در قوانین حقوقی

«آنگاه خالق، زمین را آفرید و بعد انسان را؛ زن و مرد را. در روز دوم، انسان فراموش کرد که زن هم انسان آفریده شده! اما روز سوم هم، دوباره انسان فراموش کرد که زن هم انسان است! روز دوم، زن نیم-انسان و شیطان دانسته می‌شد و در روز سوم، فرشته! آیا اکنون در روز سوم هستیم؟»

مطابق با قوانین حقوقی مربوط به ازدواج در کشور ما، زن می‌بایست انتظارات مرد در مورد سطوح ارتباطات با جنس مقابل را برآورده سازد. این گزاره‌ها که از آنها به عنوان حقوق مرد در ازدواج یاد می‌شود، تفسیرات و نظرات موافق و مخالف زیادی را برانگیخته است. مخالفان و منتقدان، بر این عقیده‌اند که قائل شدن چنین حقوقی برای مردان، به معنی در نظر نگرفتن حقوق شخصی زن و حق داشتن اختیار و آزادی شخصی اوست. موافقان، بر این عقیده‌اند که قوانین و حق و حقوق و وظایفی که برای هر یک از زن و مرد قرار داده می‌شود منطبق با شرایط، ویژگیها، آسیب‌پذیری‌ها، مقتضیات زیستی، روانشناختی و اجتماعی آنهاست. کدامیک درست است؟ آیا می‌بایست به مردان حق نظارت به زنان داده شود؟ اگر جواب بلی است با استناد به چه استدلالی، چنین تفویضی صورت می‌گیرد؟ همانطور که نشان داده شد، رفتارهای جنسی زنان، به علت انعطاف‌پذیری بیشتر، به میزان زیادی تحت تاثیر شرایط محیطی بلافصل یا درازمدتی است که در معرض آن قرار می‌گیرند. از طرف دیگر، شواهد ارائه شده، نشان می‌دهند که ذائقه جنسی زنان در طول هر ماه، به میزان بسیار زیادی، نوسان و تغییر نشان می‌دهد. در مرحله بعد، به این مسئله پرداخته شد که تکامل در برابر این الگوهای رفتار جنسی در زنان، مردان را به تاکتیکهای نظارت بر همسر مجهز کرده است. همچنین یافته‌هایی که نشان می‌دهند عدم اعمال این تاکتیک‌ها بوسیله مرد با افزایش احتمال خیانت در زنان، ارتباط دارد. به نظر می‌رسد که با توجه به مباحث مطرح شده تا اینجا کتاب، قطعات لازم برای تکمیل جواب سؤال مطرح شده در مورد حق نظارت مردان بر زنان، فراهم شده است. قوانین، معمولاً بر اساس مکانیسم‌های شکل‌گرفته بوسیله طبیعت تکاملی زنان و مردان، گذاشته می‌شوند. با اشراف به اینکه زنان (دقیقاً همانند مردان) فرشته نیستند و نبود نظارت بر آنها، منجر به خیانت، فرزند نامشروع و سست شدن بنیان‌های اعتماد بین دو جنس در جامعه و نهاد ازدواج و خانواده خواهد شد، باید بپذیریم که نظارت و کنترل مردان بر زنان و همسران خود، تنها راه پیش پای ما و تسلط بر تمایلات نهادینه شده بوسیله غرایز زنان و مردان، است.

### جستاری پژوهشی.

#### نظام‌های حقوقی مختلف؛ زبان‌هایی با حروف الفبای متفاوت

«باید تاج‌گلی بر سر شاعران گذاشت و آنها را از آرمانشهر بیرون کرد! چون آنها دروغگو هستند و بر اساس تخیل صحبت می‌کنند» (افلاطون).

همانطور که تا اینجا بحث شد، برقرار کردن لیبرالیسم در یک جامعه، همراه با چالش‌های مهمی از جمله برقراری عدالت در برابر آزادی است. اما دشواری‌های برقراری یک نظام لیبرال در یک جامعه، نسبت به چالش‌های بنیان گذاشتن ترکیبی از این نظام و نظام‌های با اصول کاملاً متفاوت، قابل چشم‌پوشی است. بعضی از نظام‌های ایدئولوژیک که زیربنای قوانین حقوقی را تشکیل می‌دهند، می‌توان به زبانهایی تشبیه کرد که



حروف آنها، با یکدیگر متفاوت هستند. با استفاده از حروف هر زبان خاص، فقط می‌توان واژه‌ها و جملات همان زبان را ادا کرد. دین اسلام، به عنوان یکی از رکن‌های اساسی در بنیان‌گذاری کدهای حقوقی در جامعه ما، گزاره‌هایی را شامل می‌شود که با بعضی از نظام‌های حقوقی دیگر، اصلاً هماهنگی ندارد. در جوامع غربی، روابط دو جنس، تحت سلطه مفاد قانونی و هنجاری خاصی قرار دارد که با آنچه که به عنوان گزاره‌های حقوقی در جامعه خودمان می‌شناسیم، بسیار متفاوت است. اهمیت این مسئله، هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که به تلاش‌های ناکامی بیندیشم که آگاهانه یا ناآگاهانه قصد دارند، از ترکیب گزاره‌های حقوقی اسلامی و غربی، آمیزه‌ای جدید بسازند. در کشورهای غربی، برای مردان، مفادی مانند حق نظارت بر همسر تعریف نشده است. در عوض، برای زنان هم، مواردی مانند مهریه در نظر گرفته نمی‌شود. وظیفه تامین معیشت خانواده نیز، به عهده هر دو طرف گذاشته می‌شود. جالب است که در بعضی از این کشورها، مردان، حق داشتن زن دوم ندارند اما می‌توانند یک شریک دوم هم‌جنس داشته باشند! برخلاف قوانین اسلامی، در این کشورها، ارتباطات پیش از ازدواج، خارج از چارچوب ازدواج (به غیر از ارتباطات فرازنشویی) و ارتباطات بدون رسمیت قانونی، کاملاً آزاد است. با ارتباطات فرازنشویی نیز، بسیار مسامحه‌کارانه‌تر برخورد می‌شود. همچنین، انواعی از سبک‌های ارتباطی بین دو جنس وجود دارد که در قوانین اسلامی، جرم تلقی می‌شوند.

قوانین اسلامی و غربی، هر کدام بر اساس مقدمات و زیربناهایی قرار دارند که از اصل با یکدیگر متفاوت‌اند. با این مقدمه، این پرسش مطرح می‌شود که چطور می‌توان انتظار داشت که ترکیب این نظام‌ها، امری امکان‌پذیر باشد. بطور نمونه، اینکه، مهریه و وظیفه تامین اقتصادی خانواده، همچنان به عهده مرد باشد، اما حق نظارت بر همسر از او سلب شده یا با روابط چندگانه زنان متاهل، با مسامحه برخورد شود. اگر از زن غربی انتظار خویشتن‌داری در پیش از ازدواج نمی‌رود، از مرد غربی هم خواسته نمی‌شود که چنین باشد یا اینکه مجبور باشد نیازهای جنسی خود را، فقط در چارچوب رابطه‌ای بسیار مسئولیت‌برانگیز مانند ازدواج، ارضا کند. اگر حق نظارتی برای مرد در نظر گرفته نشده و مجازات زن متاهلی که رابطه فرازنشویی داشته، سنگین در نظر گرفته نمی‌شود، در عوض برای مردان نیز، الزاماتی مانند لزوم قانونی کردن ازدواج یا پرداخته‌هایی مالی سنگین، وجود ندارد. در این کشورها، هم مردان و هم زنان، آزادند تا سبک ارتباطی خود را انتخاب کنند، نه اینکه یک جنس، بطور مستقیم یا غیرمستقیم، تحت انقیاد یک سری محدودیت‌ها باشد و جنس دیگر، آزادانه، استراتژی‌های جنسی دلخواه خود را دنبال کند.

قوانین و زیربناهای سازنده آنها، با همدیگر، ارتباطات پیچیده و تکمیل‌کننده‌ای دارند. موجودیت پیدا کردن یکی از آنها، وابسته به موجودیت یافتن دیگری است. نمی‌توان بذر درخت پرتقال را کاشت، اما انار برداشت کرد. قوانین، همانطور گذاشته می‌شوند که جملات یک زبان خاص بیان می‌شوند. همانطور که با حروف یک زبان، نمی‌توان جملاتی را به زبانی دیگر گفت، قوانین برآمده از پیش‌فرض‌های متفاوت را هم، نمی‌توان با همدیگر مخلوط کرد. نوع نگاه ادیان و از جمله اسلام، نسبت به انسان، مرد، زن، ارتباطات انسانی و غیره، متفاوت از برداشتی است که تفکر لیبرالیستی دارد. در اینجا، قصد ما به ترازو کشاندن این یا آن تفکر و بررسی میزان صحت یا کارآمدی هر یک از آنها، نیست. بدیهی است که لیبرالیسم غربی، منشأ بسیاری از پیشرفت‌های بشری و مذهب نیز بنیان‌گذار بسیاری از نظام‌های عقیدتی که اکنون در جوامع مختلف در جریان

هستند، بوده‌اند. هر یک از این دو نظام فکری، مقتضیات و مزایای خود را دارند. برقراری هر کدام از آنها نیز، نیازمند یک سری پیش‌درآمدهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خاص خود است که بدون این زمینه‌سازی‌ها، برقراری درست و کارآمد آنها، میسر نمی‌شود. آنچه که در اینجا تاکید می‌شود، این حقیقت اساسی است که هم‌آمیزی ناپخته فرآورده‌های منتج از پیش‌فرض‌های کاملاً متفاوت، نمی‌تواند درست باشد. اقتصاد، یک متغیر کلیدی در پوشاندن یا کاهش تاثیرات منفی نظام‌های جنسی و زناشویی آزاد در کشورهای غربی است. واقعیت این است که به اعتقاد بعضی از محققین، شاید اگر این اقتصاد شکوفا وجود نداشت، بسیار پیش‌تر از این، شاهد فروپاشی نظام‌های مدیریتی در این کشورها بودیم. علاوه بر این، تفاوت کشورهای غربی با جوامعی مثل ما، فقط محدود به اقتصاد نمی‌شود و این فرهنگ‌ها، در بسیاری از عوامل اثرگذار بر انتظارات، رفتارها و نگرشها نیز، با همدیگر تفاوت دارند. مطالعات بین‌فرهنگی انجام شده در زمینه حسادت زناشویی (به نقل از مستون و باس، ۲۰۱۰؛ فصل پنجم)، نشان داده‌اند که خیانت جنسی، تحت یک سری از شرایط محیطی معین، بیشتر احتمال دارد که تهدیدکننده ارزیابی شود. این موقعیت‌ها، عبارت بوده‌اند از: ۱) چنانچه ازدواج، برای همکاری، رسیدن به جایگاه<sup>۱</sup> و بقای فرد، ضرورت داشته باشد. به عبارت واضح‌تر، در شرایطی که، از دست دادن همسر، بتواند به توانایی در بقا یا جایگاه فرد، آسیب جدی وارد کند. ۲) در صورتیکه در آن جامعه، رسیدن به آمیزش و ارضای جنسی، در چارچوبی به غیر از ازدواج، دشوار باشد. ۳) اگر حق مالکیت خصوصی در محیط وجود دارد و افراد، صاحبان شخصی داشته‌های خود محسوب می‌شوند (در جوامعی که حق مالکیت شخصی وجود ندارد یا کمتر است، تعداد زیادی از افراد، در یک سری از چیزها شریک همدیگر تلقی می‌گردند). ۴) در صورتیکه در یک فرهنگ، داشتن فرزند، بسیار ارزشمند تلقی گردد. با مرور این متغیرها، متوجه می‌شوید که در مقایسه با کشورهای غربی، فرهنگهایی مانند فرهنگ ما، دارای عوامل متعددی است که میزان احتمال حسادت زناشویی را بالا می‌برند. به همین دلیل، نباید ساده‌انگارانه بیندیشیم که می‌توانیم از کشورهای غربی الگوبرداری و تقلید کنیم، درحالی‌که نتایجی که از پیاده‌سازی این نظام‌های جنسی دریافت می‌کنیم، دقیقاً برابر و مشابه باشند. در یک دهه اخیر، اینکه جامعه ما یک جامعه درحال‌گذار است، تبدیل به عبارت کلیشه‌ای جامعه‌شناسان و روزنامه‌نگاران شده است. همه، از جامعه درحال‌گذار صحبت می‌کنند، بدون اینکه به این بپردازند که ما در حال گذار از چه چیز و به سمت چه چیز، هستیم. اینکه عوامل سبب‌ساز و شکل‌دهنده این مرحله گذار چه چیزهایی هستند، سؤال بسیار مهم دیگری است، زیرا ماهیت آنچه که علت است، بالاخره تا حدی شکل معلول را هم تعیین خواهد کرد. از حدود بیش از یکی دو دهه قبل که این مفهوم درحال‌گذار بودن جامعه ما، رایج‌تر شد، باورهای کسانی که به انتهای این گذار نیز می‌اندیشیدند، به میزان قابل ملاحظه‌ای تغییر کرده است. در آن ابتداها، همه فقط هلله‌کنان خرسند از تغییرات و به دنبال آن بودند، اما کسی بطور عاقلانه و دقیق، به انتهای این گذار نمی‌اندیشید. آن‌زمان، عده‌ای بطور ساده‌لوحانه، از اینکه ما از نظر فرهنگی و اجتماعی به سمت اروپاشدن پیش می‌رویم صحبت می‌کردند، درحالی‌که وضع موجود، ما را ناگزیر می‌سازد تا به قاره‌ای کمی آنطرف‌تر یعنی آفریقا هم بیندیشیم! ما الان به اندازه غربی‌ها و اروپایی‌ها، آسیبه‌های ارتباطی، اخلاقی و اجتماعی داریم و حتی شاید آزادیهای پنهان ما، به اندازه آزادیهای آشکار آنها باشد ولی می‌بینیم که

---

<sup>1</sup> - Status

اکثریت جامعه ما، نه رضایتی از وضع موجود دارد و نه به کعبه‌های آمال خود رسیده‌ایم. طبق جدیدترین آمارها، کشور ایران، از نظر میزان طلاق، یکی از بالاترین آمارها را به خود اختصاص داده است. این میزان، در سال ۹۱، بطور میانگین و در کل کشور، به ۳۳ درصد رسید. در بعضی از مناطق کشور نیز، میزان آن بسیار بالاتر از این مقدار بود (بطور نمونه ۸۰ درصد در کاشمر! رک به آمارهای ارائه شده بوسیله سازمان ثبت احوال و اسناد کشور). چنین آمارهایی، فلسفه ازدواج را، از اساس زیر سوال می‌برند. اگر قرار باشد که یک زوج، در چند سال بعد از ازدواج، از هم جدا شوند، دیگر دلیل محکمه‌پسندی برای ازدواج، باقی نمی‌ماند. علاوه بر این، آسیبهای طلاق، می‌تواند به مراتب بیشتر از مجرد باشد. بعضی از آمارها، نشان می‌دهند که میزان زیادی از زنان روسپی (در یک پژوهش داخلی تا ۷۰ درصد) مطلقه بوده‌اند (دقت کنید که برعکس آن به هیچ عنوان درست نیست. بطور نمونه، می‌گوییم که ۹۵ درصد از معتادان، ابتدا با سیگار شروع کرده‌اند اما این اصلاً به این معنی نیست که ۹۵ درصد از سیگاری‌ها، معتاد می‌شوند). انحرافات و آسیبهای امروز، نتیجه آرزوهای غیرواقع-بینانه دیروز ماست.

آمار سایر آسیبهای اجتماعی مانند خیانت زناشویی (۳۳ درصد در یک نمونه از استان البرز؛ خبرگزاری فرارو، ۱۵ بهمن ۱۳۹۱) و سایر انحرافات اجتماعی و اخلاقی نیز، به شدت افزایش یافته است. در سال ۱۳۹۰، رئیس سازمان ثبت احوال کشور، با اعلام نتایج یک سرشماری، درصد مردان هرگز ازدواج‌نکرده را ۴۶ درصد و زنان هرگز ازدواج‌نکرده را ۴۸ درصد عنوان کرد و از افزایش خطر مجرد قطعی خبر داد. هر چند افزایش چنین آسیبهای اجتماعی، ریشه‌ها و علل متعددی دارد، اما بدون شک، تغییر هنجارها به سمت آزادی‌گرایی بی‌حد و حصر دو جنس، یکی از علل مهم این مسئله بوده است.

نمی‌توان با ترکیب دو سیستم متضاد حقوقی و اجتماعی، مزایای همزمان آنها را جمع‌آوری کرد. اینکه بخواهیم مزایای حقوقی هر نظام را با اشتیاق پذیرفته ولی زیر بار مسئولیتهایی که آن بر دوش ما می‌گذارد نرویم، کمکی به بقای آن نظام یا نظامهای حقوقی، نخواهد کرد. اینکه در طرفداری از آزادی‌های مربوط به جنسیت خود، طرفدار نظام‌های غربی باشیم اما همچنان بر محدودیت‌های اسلامی برای رفتارهای جنس دیگر پافشاری کنیم، راهکاری به ظاهر زیرکانه ولی در درازمدت، ناشدنی و ناکام است. هم‌آمیزی نامعقول امور، منجر به رشد نخواهد شد، بلکه طلیعه سیستمی می‌شود که شاید از هر دو سیستم قبلی، آشفته‌تر باشد. حتی نظامهای فکری بدوی هم، ممکن است از یک مزیت بهره ببرند و آن مزیت، هماهنگی نسبی اجزای درونی آنهاست. درحالی‌که، نظامهای بی‌بنیادی که از سرهم‌بندیهای غیرمنطقی درست می‌شوند، از همان ابتدا، از فقدان انسجام درونی، رنج می‌برند. اگرچه حتی نظامهای دینی می‌توانند و باید هم که مطابق با شرایط تغییر کنند (بطور مثال رک به مطهری، مرتضی. اسلام و مقتضیات زمان)، اما در شرایط کنونی و با آنچه که ما از نظام حقوقی فعلی اسلام از یک طرف و نظام‌های غربی می‌شناسیم، باید تصمیم بگیریم که یا اسلامی باشیم یا غربی. در این بین، اسلام غربی یا لیبرالیسم اسلامی، ترکیب‌های ناجورشدنی‌ای هستند. البته که ترکیب بخش‌هایی از این دو نظام امکان‌پذیر است اما با رعایت یک سری اصول اساسی که منجر به مخدوش شدن ارتباط، هماهنگی و انسجام درونی گزاره‌های نظام حقوقی‌ای که قرار است اجرا شود، نگردد. ترکیب پنهان و زیرجلدی این نظام‌ها و آفرینش نظام‌هایی از جمله لیبرالیسم دینی و فمینیسم مذهبی - اسلامی، هرچند در

ابتدا و به ظاهر، ناشدنی به نظر می‌رسند اما این چیزی است که ما در دهه‌های اخیر، شاهد آن بوده‌ایم. هرچند که هیچ‌وقت، بطور مستقیم، صحبت از این ترکیب‌ها نشده است، ولی هنگامی که قطعاتی متشکل از هنجارها، قوانین و رفتارهای افراد در جامعه را همانند قطعات یک پازل، در کنار همدیگر قرار می‌دهیم، با مشاهده عملی چنین مواردی روبرو می‌شویم. بطور نمونه، توقعات زنان نسل‌های جدید، از ازدواج، زندگی مشترک و همسر را در نظر بگیرید. بطور همزمان، قوانین جامعه ما درباره حقوق زن و مرد در ازدواج را هم از نظر بگذرانید. آیا انتظارات زنان و هنجارهای شکل‌گرفته در زمینه ازدواج، ترکیبی از حقوق زنان در غرب و قوانین دینی در اسلام نیستند؟ قوانین مهریه و وظیفه تأمین اقتصادی خانواده که ریشه در سنت و مذهب ما دارند، همچنان پابرجایی می‌کنند ولی انتظارات و خواسته‌های آزادگرایانه زنان، به شکل واضحی، غربی شده‌اند. مثال دیگر، قوانین و هنجارهای مرتبط با خویش‌ننداری جنسی است. قوانین و هنجارهای سنتی جامعه ما، بر نبود روابط خارج از چارچوب که غالباً یا کاملاً، برتافته از استفتائات مذهبی هستند، تاکید دارند اما آمارهای واقعی و مشاهدات عملی، خلاف این را نشان می‌دهند. این، می‌تواند آشکارا به ضرر عده‌ای از افراد جامعه باشد که از بطن اجتماع آگاهی کاملی ندارند اما همچنان به قواعد محافظه‌کارانه آن، پایبند هستند. اینکه هر تفکری بخواهد تیکه‌ای را از فرهنگ‌ها و جوامع دیگر جدا کرده و به طور غیرکارشناسانه‌ای به فرهنگ جامعه خود پیوند بزند، در پایان، ما را با قالی چهل‌تیکه‌ای مواجه می‌کند که کمتر کسی می‌تواند بر روی آن بنشیند. تجارب اخیر روی داده در حوزه آسیب‌های اجتماعی و اخلاقی جامعه ما، نشان می‌دهند که جامعه یا باید محافظه‌کار بوده تا هزینه‌ها و منافع حضور در چنین جامعه‌ای، لااقل تا حدی، عادلانه توزیع شود و یا تماماً لیبرال باشد به نحوی که خواسته‌های همه یا اکثریت را، برآورده کند. در جوامع آشکارا لیبرال، در هر حال، توزیع زحمتهای و دشواریهای حضور در یک جامعه انسانی، عادلانه‌تر است. از همه بدتر، جوامعی هستند که در ظاهر، ادعا و شکل، سنتی‌اند اما در عمل، نه بطور انسجام‌بخش، محافظه‌کار و نه لیبرال هستند. در این جوامع، عده‌ای از افراد، از مزایای لیبرالیسم پنهان آن سود می‌برند و عده‌ای، فقط هزینه‌های یک جامعه سنتی و محافظه‌کار را به دوش می‌کشند. همانطور که دانبار (۲۰۱۱)، می‌گوید، قراردادهای اجتماعی، مستلزم این هستند که افراد بخواهند که از مقداری از علایق شخصی و فوری خودشان، دست بکشند تا در درازمدت، از منافع بیشتری که نتیجه همکاری متقابل در سطح گروه<sup>۱</sup> است، بهرمنند شوند. اگر تعداد زیادی از اعضای یک گروه، در جهت علایق خودخواهانه خود عمل کنند، انسجام گروه، تهدید خواهد شد زیرا بطور ساده، دیگران، هزینه‌های اجتماع‌گرایی<sup>۲</sup> را پرداخت خواهند کرد. زمانی که این هزینه‌ها، تبدیل به هزینه‌های سربار و مشقت-انگیز شده و وزن آنها از منافع همکاری، بالاتر می‌رود، ثبات گروه تحلیل رفته و این، منجر به فروپاشی قراردادها و البته اجتماع، خواهد شد (دانبار، ۲۰۱۱). یکی از دلایل کنجکاوی و پرس و جوی مداوم مردم ما از همدیگر درباره انتخابها و رفتارهای آنها و از جمله همسراختیار کردن یا نکردن مردان دیگر، ریشه در همین پدیده یعنی توجه افراد، به انسجام و پیوندهای اجتماعی، دارد. مغز اجتماعی-سیاسی انسان، محاسبات خود را بر اساس همان پیمانه‌های تکاملی مربوط به تناسب خود، قرار می‌دهد. مطالعات (گوررک، ایرلنبوچ و

<sup>1</sup>- Group-level co-operation

<sup>2</sup>- Sociality

روکنباخ<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶؛ به نقل از دانبار، ۲۰۱۱) نشان داده‌اند که حتی در گروه‌های کوچکی که به بازیهای اقتصادی با همدیگر می‌پردازند نیز، وقتی که از تنبیه جلوگیری می‌شود، افراد سریعاً (در چارچوب زمانی بازی در آزمایشات) همکاری خود را به سمت گروه‌هایی که در آنها، تنبیه مجاز دانسته می‌شود، تغییر می‌دهند. این نشان می‌دهد که افراد، تمایلی به ماندن در گروه‌هایی که قواعد خود را زیر پا می‌گذارند، ندارند. یک جامعه، به عنوان یک گروه، هنگامی موفق خواهد بود که در قوانین و هنجارهای مورد قبول خود، هماهنگی، ثبات و قاطعیت نشان دهد. در یک جامعه معین، انجام بعضی از کارها، می‌تواند قانونی باشد و افراد بر سر آن، توافق داشته باشند. اما هنگامی که، نهادها یا خود افراد جامعه، درباره صحت نشان دادن بعضی از رفتارها، چه آشکار و چه پنهان، نسبت به دیگران تبعیض قائل می‌شوند، کار به نارضایتی خواهد کشید. اگر عبور از چراغ قرمز، خلاف است، پلیس باید همه کسانی را که اقدام به این کار می‌کنند، تنبیه کند. در غیراینصورت و در صورتی که برگ جرمه‌ها، بطور انتخابی بالا روند، توافقات بین گروهی، شکسته خواهد شد. در این حالت، افراد به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ آنهایی که می‌دانند می‌توانند از چراغ قرمز بگذرند و البته که می‌گذرند و گروه دوم را نارضایتی تشکیل می‌دهند که می‌دانند نمی‌توانند این کار را بکنند اما آنها هم، یا به دنبال تخلف پنهانی خواهند بود و یا دیر یا زود، چراغ‌های راهنما را، از سر چهارراه‌ها در خواهند آورد! آنها وقتی می‌بینند که تمام ورق‌های دست‌شان نشان می‌دهند که بازنده‌اند، ممکن است تنها راه پیروزی را در شکست قوانین بینند. اینکه لیبرال‌گرایی، مربوط به زمانهای خاص یا افراد و شرایط خاص باشد و در موقعیتهای دوره‌های زمانی و موقعیتهای دیگر، آدای محافظه‌کاران را درآوریم، نه پایبندی به سنتها را حفظ می‌کند و نه تقید به لیبرالیسم را. اینکه مرد باشیم، آزادی جنسی بی‌قید و بند را بخواهیم و در عوض درباره زنان، آیات عفاف را بخوانیم. یا اینکه زن باشیم و در قبل از ازدواج یا نسبت به معشوقه‌هایمان، دست و دل بازی جنسی نشان دهیم ولی در بعد از ازدواج یا در مقابل همسرانمان، بر مسئولیتهای سنگین و رنگارنگ سنتی- جنسیتی منتج از گزاره‌های دینی، تاکید کنیم.

وانمود به انسجام اجتماعی و لاپوشانی حقایق جاری و ساری در جامعه، نمی‌تواند برای درازمدت، پایه‌های اعتماد اجتماعی را حفظ کند. اینکه ظاهر اجتماع، به‌نحوی شکل‌دهی، تنظیم و حفظ شود که بطور کاذبی، شکل و شمایل یک اجتماع جمع‌گرا را به رخ بکشد اما در درون لایه‌های زیرین خود، جامعه‌ای فردگرا باشد. دیر یا زود، بسیاری از افراد، به حقایقی که از چشم آنها پنهان می‌مانده، خواهند رسید. پی‌بردن به حقایق به این شکل، کار را برای پیشگیری از بوجود آمدن تشکیک‌ها و تردیدها در افراد، نسبت به داریست‌های قانونی و هنجاری اجتماع، دشوارتر خواهد کرد. روانشناسان اجتماعی، جوامع فعلی را، از نظر رفتار و تعاملات گروهی، به دو گروه کلی جمع‌گرا<sup>۲</sup> و فردگرا<sup>۳</sup>، تقسیم می‌کنند. هر کدام از این سبک‌ها، مزایا و مشکلات مربوط به خود را دارند. اما مشکل زمانی بسیار بیشتر می‌شود که بخواهیم یک جامعه را جمع‌گرا و مشارکتی جلوه دهیم درحالیکه باطن نهانی آن اجتماع، نه حتی فردگرا و رقابتی بلکه شکلی از کندوهای زنبور عسل باشد. عده‌ای توقع دارند که دیگران فعالیت کنند تا آنها در انواع رفاه باشند. آنها می‌گویند، جامعه به همین شکلی

1- Gurerk, Irlenbusch & Rockenbach

2- Collectivism

3- Individualism

که موجودیت دارد، پسندیده و مطلوب است در صورتی که مطلوبیت شرایط موجود، فقط برای خود آنهاست. درخواست آنها، به مراتب از عقاید کمونیست جنسی، خطرناک‌تر است. کمونیست جنسی، حداقل این مزیت را نشان می‌داد که در عوض حذف انحصارگرایی یک مرد از کامروایی جنسی یک زن، بر مشارکت کلیت جامعه در تأمین اقتصادی زنان و نه از طرف یک مرد معین، تاکید داشت. اما عده‌ای، خواستار شکلی بسیار ناعادلانه‌تر از کمونیست جنسی ولی در قالب واژه‌هایی پرمسمی‌تر و خوش‌آوازه‌تر همچون آزادی جنسی هستند. اینکه بی‌سر و صدا، جامعه‌ای داشته باشیم که عده‌ای در آن، فقط حامی برای به دوش کشیدن زحمتهای آن جامعه و عده‌ای دیگر، کسانی باشند که از موهبتهای آن لذت می‌برند.

### آزادی جنسی و جواب‌های گرفته‌شده

«هرگز در مسیر پیموده شده گام برندارید، زیرا این راه، تنها به همان جایی می‌رسد که دیگران رسیده‌اند» (گراهام بل).

«انسان سه راه دارد: راه اول از اندیشه می‌گذرد، این والاترین راه است. راه دوم از تقلید می‌گذرد، این آسان‌ترین راه است. و راه سوم از تجربه می‌گذرد، این تلخ‌ترین راه است» (کنفسیوس).

«زمانی، یک گله‌دار اهل اورگون به من گفته بود: در دنیا سه نوع مرد وجود دارد. یک نوع، از کتابها می‌آموزد. یک نوع دیگر، از مشاهدات خود می‌آموزد و یک نوع، باید به سیم لخت برق دست بزند [تا بیاموزد!]» (کارل بارنی، ۱۹۹۶).

«هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار» (رودکی).

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در هر ۶ دقیقه، یک زن مورد تهاجم فیزیکی قرار می‌گیرد. هر ۳ دقیقه، یک زن مورد تجاوز واقع می‌شود و زوجین متاهل، بطور متوسط ۴ دقیقه در روز با یکدیگر صحبت می‌کنند (به نقل از شارک، ۱۹۹۴). تخمین زده می‌شود که دست کم ۱۲/۱ میلیون زن آمریکایی (یک نفر از هر هشت زن بزرگسال) زمانی در طول عمر خود قربانی تجاوز به عنف بوده‌اند. در سال ۱۹۷۳، انجمن روانپزشکی آمریکا، همجنس‌گرایی را از لیست اختلالات روانی کنار گذاشت، درحالی‌که شواهد زیادی مبنی بر رشد روانی-جنسی نابهنجار در همجنس‌گراها ارائه شده است. سن متوسط اولین رابطه جنسی برای پسر و دختر در آمریکا، ۱۶ سالگی است. در جوامع متعدد، گرایش فزاینده‌ای برای فعالیت جنسی بیشتر و فراوان‌تر در سنین پایین، مشاهده می‌شود. در آمریکا، ۸۰ درصد پسرها و ۷۵ درصد دخترها تا سن ۱۹ سالگی، رابطه جنسی کامل را پشت سر می‌گذارند. طبق تخمین‌ها، تا سال ۲۰۰۳، یک میلیون نوجوان روسپی در آمریکا

وجود داشته است (سادوک و سادوک<sup>۱</sup>، ۲۰۰۳). ۲۰ درصد از خانواده‌های فرزنددار در ایالات متحده، به صورت تک‌والدی اداره می‌شوند که در آنها زن، تنها سرپرست خانواده است. تعداد این نوع از خانواده‌ها، از سال ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۳، در آمریکا ۲۰۰ درصد رشد داشته است (همان منبع). در سال ۱۹۹۸، ۲۵ درصد از کودکان متولد شده، فرزندان مادران ازدواج نکرده بوده‌اند. تا سال ۲۰۰۰، نسبت افراد ۳۰ تا ۳۴ ساله‌ای که هرگز ازدواج نکرده‌اند، تقریباً ۳ برابر و نسبت افراد ۳۵ تا ۳۹ ساله‌ای که هرگز ازدواج نکرده‌اند، ۲ برابر شده است.

در آمریکا، میزان طلاق، تا ۵۰ درصد گزارش شده که این میزان در سالهای بعد از ۲۰۰۰، به بیش از ۶۰ درصد رسیده است. ایران نیز، در سالهای اخیر، یکی از رکوردشکن‌ترین کشورها در زمینه طلاق بوده است. آمارها، میزان خیانت در زنان را بین ۱۵ تا ۷۰ درصد با میانگین ۳۰ درصد، برآورد می‌کنند (کینزی و همکاران، ۱۹۵۳؛ گانگستاد و ثورنهییل، ۱۹۹۷؛ لومن و همکاران، ۱۹۹۴؛ هایت، ۱۹۸۷). برآوردها برای مردان متاهل، بین ۲۵ تا ۵۰ درصد است (تامپسون، ۱۹۸۳؛ کینزی و همکاران، ۱۹۴۸ و لومن و همکاران، ۱۹۹۴). در ایران، میزان خیانت زنان در نمونه‌ای ۸۶۰ نفری در استان البرز، حدود ۳۳/۳ درصد زنان شوهردار بود. میزان ارتباط جنسی قبل از ازدواج در نمونه‌ای ۵۰ نفری از دختران این استان، ۱۰۰ درصد گزارش شد (به نقل از خبرگزاری فرارو، ۱۵ بهمن ۱۳۹۱). مطالعه بتزیک (۱۹۸۹) بر روی ۱۶۰ جامعه، نشان داد که خیانت زناشویی، عمده‌ترین دلیل طلاق است. مطالعات دیگر درباره علت صدمه به همسر و قتل همسر (دیلی و ویلسون، ۱۹۸۸) نشان داده‌اند که عمده‌ترین علت، خیانت زناشویی است. همچنین، آمارها از جمله آماریهای موجود در کشور ما، گویای این هستند که دو سوم درخواست طلاق‌ها، به درخواست زنان صورت می‌گیرد. در مورد آمریکا (به نقل از لانگلی، ۲۰۰۵)، این میزان، بین ۷۰ تا ۷۵ درصد بوده است. یکی از دلایل این مسئله، می‌تواند نوسانات هیجانی و تغییرات عاطفی زنان در پاسخ به رویدادهای ارتباطی و محیطی در زندگی زناشویی باشد. میزان فرزند نامشروع، بین ۱ تا ۵۵ درصد در تعدادی از جوامع تخمین زده شده است (به نقل از آندرسون، ۲۰۰۶). میزان افزایش یافته خیانت زناشویی در زنان، می‌تواند ناشی از فرصت‌یابی بیشتر زنان برای برون‌ریزی تمایلات جنسی‌شان در دنیای مدرن نیز باشد که این خود زنگ خطری برای بنیان خانواده تلقی می‌شود. در جوامع ولنگار، ازدواج‌هراسی، افزایش شکاکیت بین همسران و اختلال پارانوئید، کاهش نرخ ازدواج و قرارگرفتن هر چه بیشتر مردان در طبقه مردان خوشگذران، تنها بخشی از نتیجه اصرار زنان برای پیگیری استراتژیهای جنسی دوگانه خواهد بود.

کسانی که موافق حق نظارت مرد نیستند، باید منتظر پیامدهای روانشناختی، اجتماعی و اخلاقی آن نیز باشند. تجربه کشورها از جمله کشورهای غربی، به اندازه کافی، برای ما جواب فراهم می‌کند. هرچند آسیبهای

<sup>۱</sup> - خلاصه روانپزشکی ترجمه رفیعی و همکاران

مرور شده در بالا، دارای علل و ریشه‌های متعددی هستند، اما بطور قطع، یکی از دلایل این مسئله، دادن آزادی‌های بی‌حد و حصر به دو جنس، است. و این تازه درحالی‌است که قدرت اقتصادی بسیار زیاد و سیستم حمایت اجتماعی کشورهای غربی، مانند ضربه‌گیری در مقابل بسیاری از پیامدهای منفی سبک‌های زندگی جنسی آزادگرایانه عمل می‌کند. بر این مبنای، چنانچه به دنبال رواج آزادیهای بی‌حد و حصر کشورهای غربی، در کشورهای درحال توسعه باشیم، باید خود را برای اثراتی بسیار مخرب‌تر آماده کنیم. در این کشورها، خیانت یک همسر برای یک مرد، به معنای باختن در خیلی از منابع، اعم از مادی، اجتماعی، روانی، هیجانی و جنسی است. درحالی‌که ازدواج در کشورهای غربی، از نظر مسئولیتها و سرمایه‌هایی که از یک مرد طلب می‌کند، آنقدر نیست که یک مرد، خیانت همسر خود را تمام‌شدن همه چیز برای خود بپندارد. در آنجا، یک زن تنها هم می‌تواند، به میزان مطلوبی، از پس هزینه‌های اقتصادی خود بر بیاید. این باعث می‌شود تا ازدواج-نکردن یا دائماً شریک عوض کردن، آسیب جدی به چشم‌انداز اقتصادی او نزنند. از این رو، تعیین حدود آزادی و کارآمد بودن یا نبودن آن حدود، باید بر اساس سایر شرایط اقتصادی، اجتماعی و محیطی، صورت بگیرد. مقداری از آسیبهای بوجود آمده منتج از تاثیر آزادی بر ارزش زن در جامعه ما می‌باشد. آزادیهای بدون مرز و پایین آمدن ارزش زنان، دو روی یک سکه هستند. همانطور که شما، با دادن یک سکه، هر دو روی آن را به طرف مقابل می‌دهید، با دادن آزادیهای زیاد و مهارگسیخته به زنان، به ورود روی دیگر این سکه یعنی پایین آمدن ارزش آنها هم، مجوز می‌دهید. تعدادی از مردان، از ازدواج با زنانی که قبل از ازدواج، آزادیهای مهارگسیخته داشته‌اند، اجتناب خواهند کرد و عده‌ای دیگر از آنها، می‌خواهند که همانند سایر هم‌تایانشان، از این خوان پر نعمت آزادی زنان، ماهی گرفته و روابط کوتاه‌مدتی که همراه با تعهدهای زیادی نیستند را، برای خود فراهم کنند. همه اینها یعنی کاهش ارزش زن برای ازدواج و همه ما بخوبی آگاهیم که اگر در جامعه‌ای، به این نقش زنان، آسیب جدی وارد شود، حتی در صورت وجود سایر نقش‌ها برای او، نمی‌توان انتظار هویت‌والایی را برای او، داشت. عمده چیزی که زنان را در نظر مردان ارزشمند می‌کند و حتی مهمتر از آن، عمده چیزی که زنان را در نظر خودشان ارزشمند می‌گرداند، داشتن شایستگی برای قرارگرفتن در یک رابطه معنادار با جنس مقابل است. نیاز به جنس مقابل و غرایز ارتباطی، جنسی و تولیدمثلی انسان، چیزهایی نیستند که با شانه‌بالانداختن و دست کم گرفتن کاهش آمار ازدواج، بتوان با آنها برخورد کرد. اینها همان عمده نیروهای محرکه و انگیزه افراد از بقا و تلاش هرروزه هستند. با از بین رفتن آنها، ناکامی و خمودگی بدی بر جامعه حکمفرما می‌شود که نتیجه آن، انواع آسیبهای اجتماعی خواهد بود.

در جامعه‌ای که اثرات فیلم‌های فقط یکی دو تا شبکه تلویزیونی (بطور مثال رک به اخبار مربوط به تاثیرات شبکه ماهواره‌ای فارسی ۱ در سالهای ۸۹ و ۹۰)، می‌تواند انواع آسیبهای اجتماعی همچون خیانت زناشویی و طلاق را به میزان برجسته‌ای، افزایش دهد، چطور می‌توان حرف از آزادیهای گسترده‌تر اجتماعی زد؟ آیا ورود مولفه‌های غرب، در همین مقیاس و اندازه مربوط به سالهای اخیر، به اندازه کافی، ما را قادر به



پیش‌بینی آنچه که در جامعه، در صورت کاملاً لیبرال‌شدن، روی خواهد داد، نمی‌کند؟ باید دوباره و چندباره از خودمان پرسیم: آیا زیست، مختصات ژنتیکی و نژادی، خصایص سازنده منش ملی و ویژگی‌های رایج شخصیتی ما، اقتصاد، فرهنگ، شرایط اجتماعی، قوانین، قدرت مدیریت داخلی و سایر مواردی که یک جامعه را جامعه می‌کند، در جامعه ما، به نحوی هست که زیر بار یک نظام سیاسی دشوار همانند لیبرالیسم، خم نشود؟

### آزاد باش تا برده من باشی: فرمول جدید آزادی

«براستی که آزادی کدام سوی این میله‌هاست؟!» (چه‌آگورا).

«پرنده، تو آزادی. اما به تو نگفتند که آن بیرون، شکارچیان بسیارند!».

«گوسفندها، می‌دانند که چوپان دوستشان دارد، اما نمی‌دانند که چوپان، دوست صمیمی قصاب است!»  
(حسین پناهی).

«هیچ قدرت و اعتلای انسانی وجود ندارد که نوع جدیدی از برده‌داری را طلب نکند.» «شرارت نوآوران، با ظرافت بیان می‌شود و برخلاف فاتحان، بلافاصله به زور عضله، متوسل نمی‌شود.» «مردم دورانهای فاسد ... می‌دانند که می‌توان بدون استفاده از خنجر و غافلگیری، کسی را کشت و همچنین می‌دانند که مردم، آنچه را که خوب بیان شود باور می‌کنند» (نیچه).

استثمار گروهی از افراد، در جهت کامروایی‌های جنسی بقیه، هدیه بعضی از نظام‌های جنسی به جامعه است. زمانی، مارکس حرف از استثمار کارگران و دهقانان بوسیله طبقه ثروتمند می‌زد. در دنیای جدید، باید استثمار جنسی عده‌ای از مردان را هم، به لیست انواع استثمار افزود. در این دنیای جدید، طرفداران آزادی‌های بی‌حد و حصر، به دنبال آزادی همه و از جمله همه مردان نیستند. اتفاقاً، آنها به دنبال یافتن روشی برای به بردگی گرفتن دیگران می‌گردند. از آنجایی که غل و زنجیر کردن، دیگر امکان‌پذیر نیست باید شیوه‌ای جدید و هوشمندانه‌تر پی‌ریزی شود. «آزاد باش تا برده من باشی!» فرمولی جدید، بسیار زیرکانه و پنهانی برای جلوگیری از نقشه‌های خود است. آنچه که در پشت این فرمول می‌گذرد اینست که؛ «وقتی می‌گوییم آزاد باش یعنی همه می‌توانند آزاد باشند و این شامل همسر تو نیز می‌شود. اگر همسر تو آزاد باشد، کام ما نیز بدون اینکه زحمات اقتصادی، اجتماعی و روانشناختی همسر تو را، تقبل و تحمل کنیم، برآورده خواهد شد. جوانی و سرزندگی او، زمان جذابیت او، پیش از ادواج او و حتی زمانهایی در پس از ادواج او و زمانهایی از چرخه ماهانه او (مثلاً اواسط چرخه!) از آن ما باشد. در عوض، زمان بعد از جوانی، میانسالی و پیری او، زمان کاهش یافتن جذابیت جنسی او، زمان بعد از ادواج او، تهیه خانه، خوراک و تامین اقتصادی او، زمان بیماریها

و بدخلقی‌های او و زمانهایی از چرخه ماهانه او (مثلاً دوره‌های عادت ماهیانه!)، حمایت اجتماعی و شخصی از او، از آن تو باشد» (از این رو، از این به بعد که دیدید آقای طرفدار نظریه جنس اول، هنگام خروج از درب اتاق، بطرزی به‌ظاهر آقامنشانه<sup>۱</sup>، به زنان دور و برش می‌گوید: «اول خانم‌ها؛ خانم‌ها مقدمند<sup>۲</sup>»، حداقل کمی هم احتمال بدهید که نکند این تعارف، ترفندی باشند برای دید زدن باسن آن خانم‌ها!).

گفته شده (؟) که در بعضی از دهکده‌های ایران قدیم، خان‌هایی بودند که تازه دامادهای اهالی روستای خود را مجبور می‌کردند تا کامیابی از عروس خود را، در اولین شب ازدواج، به آنها واگذار کنند. داماد بخت-برگشته هم، که برای متاهل شدن و سر و سامان گرفتن، راهی جز این نمی‌دیده، تسلیم این امر خان می‌شده است. اگر بعد از شنیدن این مطلب، رگ‌تان به جوش آمده و دهان‌تان را پر از فحش کرده‌اید تا نثار آن روزگاران ظالمانه کنید، اندکی تأمل کنید. دوران خان و خان‌بازی هنوز هم به سر نیامده و فقط خان‌ها عوض شده‌اند. تفاوت دیگر، در بیشتر شدن ظلم خوانین نوظهور است! در آن زمان‌ها، اگر یک خان، فقط یک شب کامیابی جنسی را، از یک مرد درخواست می‌کرد و بعد دست از سر آن بیچاره بر می‌داشت، خوانین این دوران، اصلاً به این یک شب‌ها راضی نیستند. آنها، مدت زمان بین بلوغ جنسی تا زمان ازدواج یک زن که همسر مردی دیگر خواهد بود و حتی زمان‌هایی در بعد از ازدواج او را هم می‌خواهند. آن خوانین، با زور تفنگ و چماق‌دار، خر خود را می‌رانند و این خوانین، با اسلحه ایدئولوژی و تفکر. و البته که اسلحه دوم، بسیار خطرناک‌تر است. در آن زمان‌ها، احتمالاً اغلب زنانی که در این در ماجراها شرکت داشتند، از این عمل خان ده، راضی نبودند. اما در زمان کنونی، زنانی که در این ماجراها شرکت می‌کنند خود جزو مشتاقان و مروّجین اصلی این مسئله هستند. آن زمان‌ها، اگر همه چیز آشکار بود و همه می‌دانستند که خان کیست و چه کار می‌کند، در این زمان‌ها، خیلی‌ها حتی نمی‌فهمند که تا چه حد مورد ظلم قرار گرفته‌اند. در آن زمان، اگر مخالفت شما، به قیمت آسیب آشکار به شما و ریختن خون شما تمام می‌شد، لااقل فقط یک مرگ تمام‌شدنی را برای شما در بر داشت. اما الان، ممکن است طرد، انزوا، تهدید، آسیب‌های اجتماعی متعدد و مرگی تدریجی و بسیار دردآورتر، در انتظار شما است. در آن زمان‌ها، اگر آنقدر شجاع بودید که تصمیم می‌گرفتید علیه خان ده قیام کنید، قطعاً هم‌پیمانان و یارانی می‌یافتید. اما در این زمان، حتی اگر اعتراض کنید، خیلی‌ها از شما می‌پرسند که اصلاً مشکل چیست! و این را البته مدیون تلبیس شرارت‌های جدید هستیم. شکل خان-بازی‌های زمان ما، بگونه‌ای است که افراد کمی، از مسائل و ظلم‌های در جریان، سر در می‌آورند. هنوز هم، اغلب ما، وقتی که واژه دزد را می‌شنویم، فقط مردی با چهره پوشیده را متصور می‌شویم که در حال بالا رفتن از دیوار است. درحالی‌که دزدان دنیای جدید، طوری می‌دزدند که هیچ‌کس از هیچ‌چیز خبردار نشود! تجاوز به حریم و حقوق یک مرد، فقط درخواست از آن مرد که همسرش را برای یک شب به مردی دیگر بدهد نیست.

<sup>1</sup>-Gentleman

<sup>2</sup>- Ladies first

اینکه مزورانه از جامعه بخواهیم تا زنان را به نحوی آزاد بگذارند که بتوانیم حداکثر تمتع جنسی را از آنها ببریم، در حق سایر مردان، کاری بسیار ظالمانه‌تر مرتکب شده‌ایم. بازگویی این ماجرا، باعث می‌شود تا عده‌ای، با تعجب بگویند که اصلاً اجبار و ظلمی در کار نیست. یک زن حق دارد تا شریک جنسی خود را در زمان‌های مختلف، انتخاب کنید. در این وادی، آن زن و همه آن مردان، راضی هستند و نیازی هم به حضور قاضی نیست! اما این کل ماجرا نیست. تا زمانی که هر مردی از آنچه که در جامعه در جریان است و از ظلم‌هایی که پنهان یا آشکار در حق او می‌شود، آگاه نیست، و یا به هر علتی، قادر به طرد این ظلم‌ها نیست، نمی‌توان حرف از رضایت همگانی زد. هر کسی، چه زن و چه مرد، برای اینکه بتواند به حق و حقوق واقعی خود دست یابد، یکی از مهمترین چیزهایی که باید درباره آن، به اندازه کافی بداند، موضوع «هوس‌های سرخ، آتشین و آلوده به خون!» آدمیان است.

اگر از معلم «علم» نیاموزیم، بدون شک از معلم «تاریخ» خواهیم آموخت. تفاوت این دو آموزگار در این است که کلاس درس معلم تاریخ، کلاس دشواری است. معلم تاریخ، معلم سخت‌گیری است، او اول تنبیه می‌کند و بعد درس می‌دهد. این معلم، بسیاری از کسان و چیزهای ارزشمندمان مانند وقت و عمر، انرژی، رفاه جسمی و روانشناختی، سلامت بدنی و ذهنی و عزیزانمان را از ما می‌گیرد تا به ما چیزی را بیاموزد. به نظر می‌رسد که هم دبیر تاریخ و هم دبیر علم، به اندازه کافی به ما آموخته باشند که هم‌اینک بتوانیم، راه درست را از نادرست تشخیص دهیم.

### نقش دولتها و افراد در فراهم‌کردن شرایط اعمال کنترل یکسویه - دوسویه

هیچ فردی، بدون فراهم‌بودن شرایط محیطی لازم، نمی‌تواند برای درازمدت، یک زندگی پایدار یا شاد داشته باشد. همه افراد، در هر موقعیتی که باشند، برای داشتن یک زندگی زناشویی موفق، نیاز دارند تا از طرف نیروهای اجتماعی وسیع‌تر، یاری شوند. یکی از اقدامات مهم و اولیه برای اینکه یک جامعه بتواند اقدام به کنترل رفتارهای جنسی اعضای خود کند این است که به پایه‌ریزی اصول ارتباطی دو جنس و قوانینی بپردازد که این امر را مهیا می‌کنند. کنترل یکسویه - دوسویه و حق نظارت مردان بر زنان، هنگامی می‌تواند منجر به کاهش آسیبها شود که قانون، افراد و عرف و هنجارهای غیررسمی جامعه، پذیرای چنین اصلی، و عامل به آن باشند. در غیر اینصورت، اعمال نظارت مرد، موجب افزایش پرخاشگری بین دو جنس و ازدیاد جدایی و طلاق خواهد شد. چنانچه زنان، پذیرای چنین حقی بوده و مردان نیز، بطور مناسب و به شیوه‌ای قابل قبول، به استفاده و اعمال این حق بپردازند، جایی برای خشونت و اختلاف باقی نمی‌ماند.

در این بین، شاید بتوان گفت که هنجارهای غیررسمی، حتی از قوانین نیز درجه نفوذ بیشتری در جامعه دارند زیرا همانطور که مشخص است بخصوص در جوامع در حال توسعه، افراد بیشتر تابع هنجارها و عرفها

هستند تا قوانین. به همین دلیل، قانون، خرد عمومی و رسانه‌ها، همگی باید در جهت اعتلای موازین اخلاقی تلاش کنند. متأسفانه مشاهدات اخیر، حاکی از روندی معکوس بوده و نشان‌دهنده مخالفت مستقیم و غیرمستقیم تعدادی از مسئولین، متخصصین و زنان، با پذیرش این حق مردان است. این عده، آگاهانه یا ناآگاهانه، موجب افزایش ولنگاری جنسی فراگیر در جامعه و انواع آسیبهای جنسی، روانی و اجتماعی می‌شوند.

### انتخاب جنسی، آزمایش غربالگری مشروعیت فرزند و به‌سازی نژادی

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است	تربیت ناهل را، چون گردکان <sup>۱</sup> بر گنبد است
شمشیر نیک از آهن بد، چون کند کسی	ناکس به تربیت نشود ای حکیم، کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست	در باغ، لاله آورد و در شوره بوم، خَس
زمین شوره، سنبل بر نیارد	درو، تخم و عمل ضایع مگردان
عاقبت، گرگ‌زاده گرگ شود	گرچه با آدمی بزرگ شود (سعدی).

قرنها و هزاره‌هاست که بشر به نقش عوامل توارثی و ذاتی در رفتارها پی برده است. این اکتشاف، خود را در رسم و رسوم جوامع، ایجاد محدودیت در اختلاط افراد متعلق به بنیادهای توارثی متفاوت و ادبیات و گفتگوهای روزمره، نشان می‌دهد. ما بطور طبیعی و در زندگی روزانه هم، همانند یک متخصص ژنتیک رفتاری، با پرسش درباره مشخصات جمعیت‌شناختی افراد، قصد داریم به اطلاعاتی درباره آینده رفتاری و شخصیتی آنها برسیم. به همین دلیل است که هنگامی که قصد آشنایی با کسی یا حتی معرفی او را داریم، از اولین مشخصاتی که سراغ آنها می‌رویم، ملیت، اهلیت یا قومیت اوست. چنانچه این اطلاعات، خوشایند ما نباشند، از ارتباط بیشتر یا عمیق‌تر با آن افراد، صرف‌نظر می‌کنیم. بعضی وقتها، اطلاعاتی که با آگاهی از قومیت، نژاد، خانواده و خویشاوندان و سایر ویژگی‌های جمعیت‌شناختی یک فرد بدست می‌آوریم، کامل‌تر، دقیق‌تر و حتی معتبرتر از نتایجی هستند که از آزمون‌های روانشناختی نصیب ما می‌شوند. این مطلب، برای گرفتن حق سرپرستی یک کودک، از یک مرکز نگهداری اطفال بی‌سرپرست هم، صدق می‌کند. آیا اگر بدانید که پدر و مادر یک کودک تودل‌برو و جذاب که توجه‌اتان را جلب کرده، آدمهای شروری بوده‌اند، آیا باز هم حاضر به گرفتن حق سرپرستی آن کودک هستید؟!

این اعترافات به نقش عوامل ژنتیک در شکل‌دهی به شخصیت انسان، بطور وسیع، منجر به غلبه بر خودشیفتگی انسان و کنار آمدن او با واقعیتهای ناشی از این حقایق و پذیرش راههایی برای اصلاح خزانه ژنتیکی جوامع نشده است. شاید یکی از مهمترین دلایل این مسئله، این باشد که هر کس، با پذیرش اجتناب-

<sup>۱</sup>- گردو

ناپذیر بودن جوامع از اینکه می‌بایست خزانه ژنتیکی خود را ارتقا ببخشد، ناخودآگاه حداقل اندکی به خودش فکر می‌کند! این ترس ناهشیار از اینکه انگشت اصلاح ممکن است به سمت ما هم نشانه رود، باعث می‌شود تا همه حقیقت را به کل نادیده گرفته یا مذموم تلقی کنیم. به قول مونتسکیو: "همه می‌خواهند دنیا را تغییر دهند اما هیچ‌کس نمی‌خواهد از خودش شروع کند". البته از ژن‌هایی که کل فلسفه وجودی‌شان اینست که توزیع خود را به حداکثر برسانند نیز، نمی‌توان انتظار داشت که به نفع کل اندیشیده و قبول حذف شدن را به این راحتی‌ها بپذیرند اما چالش‌های بی‌شمار پیش‌روی فرهنگ‌ها، این مسئله را گریزناپذیر می‌کند.

سالهاست که بسیاری از محققان و دانشمندان علوم مختلف، بر این نکته پافشاری می‌کنند که، جوامع نباید انرژی و هزینه‌های خود را بدون توجه به اصولی مانند عملی‌بودن و صرفه‌جویی، به مصرف تغییر یا اصلاح آن دسته از رفتارهای انسانی برسانند که ریشه آنها ژنتیکی بوده و راه رسیدن به تغییر آنها نیز، غالباً از این جاده می‌گذرد. آنها می‌گویند که چرا ما باید برای مواردی هزینه‌های انسانی و اجتماعی بدهیم که می‌دانیم یکی از عملی‌ترین روش‌های رسیدن به تغییر و اصلاح آنها، روش‌های مبتنی بر برخورد ریشه‌ای مانند تغییر خزانه ژنتیکی جامعه است. از یک طرف، پژوهش‌هایی که نشان‌دهنده نقش ژنها در شکل‌گیری شخصیت هستند، روز به روز بیشتر می‌شوند (رک به هامر و کوپلند، ۱۹۹۹). از سوی دیگر، انتخاب‌های جنسی هر جنس، منبع ژنتیکی مربوط به تواناییها و خصیصه‌های شناختی، هوش و شخصیت جنس دیگر در نسل‌های آینده را، تعیین خواهد کرد. گسترش ژنهای سایکوپاتی (ضداجتماعی) در یک جمعیت، می‌تواند به وجود جوامعی که شرایط را برای بقا و تولیدمثل موفق افراد ضداجتماعی فراهم می‌کنند، مربوط باشد (رک به فیگوردو و همکاران، ۲۰۰۸). یک جامعه، با فراهم‌آوری فرصت و شرایط مناسب برای پرورش، رشد، بقا و گسترش یک سری از نگرشها و رفتارهای خاص، در واقع در حال رشد، بقا و گسترش یک سری از ژنهای خاص موجود در خزانه ژنتیکی افراد خود، است. از سوی دیگر، انتخاب‌های جنسی هر جنس، می‌تواند با اخلاق، قانون، هنجارها و عدالت، در تضاد باشند. بدیهی است که در این شرایط، باید مصلحت جمع را بر تمایلات خودخواهانه و غریزی افراد، مقدم بشماریم. هر جامعه‌ای، می‌تواند با برقراری یکی سری محدودیتهای قانونی، فرهنگی و اجتماعی، اقدام به پیشگیری از بوجود آمدن موقعیتهای فوق کند. یکی از موارد بسیار محدود از این موارد، انجام آزمونهای بررسی مشروعیت فرزند یا تست پدری در بعد از تولد است.

آزمایشات خونی در بعضی از مناطق شهری، نشان می‌دهند که ممکن است تا بیش از یک‌چهارم کودکان، فرزندان پدرانشان نباشند (رایت، ۱۹۹۶). انجام آزمون‌های تست پدری در بعد از تولد، چندین مزیت دارد. یکی از مهمترین آنها، اطمینان پدر از اینکه فرزندانشان متعلق به خودش است، می‌باشد. همانطور که می‌دانیم، قطعیت پدری یا اطمینان از اینکه فرزند فرد، متعلق به خودش است، یکی از بنیادی‌ترین پویشهای تکاملی هر مرد بوده و عدم قطعیت پدری، می‌تواند منجر به بوجود آمدن اضطراب‌ها و نگرانی‌های اساسی در

فرد شود. بوجود آوردن اطمینان پدری علاوه بر اینکه با روح عدالت‌ورزانه یک جامعه سالم منطبق است، می‌تواند منجر به کاهش آسیبهای روانی و اجتماعی مانند ازدواج‌هراسی در مردان یا کاهش آسیب به کودکان شود (برای مطالعه در زمینه نقش پویایی‌های تکاملی در ارتباطات درون خانواده رک به سلمون و شاکلفورد، ۲۰۰۸).

انجام آزمونهای بررسی تست پدری در بعد از تولد، از طریق دیگری نیز، می‌تواند کاهش آسیبهای روانی و اجتماعی را در پی داشته باشد. اختلال شخصیت ضداجتماعی در مردان، اغلب منجر به افزایش موفقیت تولیدمثلی کوتاه‌مدت آنها از طریق موفقیت در برقراری روابط کوتاه‌مدت جنسی، می‌شود. مردان مبتلا به این اختلال شخصیت، معمولاً در به چنگ‌آوری زنان موفق بوده و همانطور که دیدیم، خود زنان نیز تعدادی از خصایص مشخصه این اختلال را از نظر جنسی جذاب می‌یابند. از این رو، بعضی از انتخابهای جنسی زنان، می‌تواند موجب سایکوپات‌پروری در جمعیت جامعه شود. از سوی دیگر، در مردان، اقدام به آمیزش جنسی با زنی که دارای شوهر است، خود حکایت از وجدان ضعیف اخلاقی، قانون‌گریزی و هنجارستیزی آنها دارد. از این رو، روابط نامشروع، می‌تواند منجر به شکل‌گیری نطفه‌هایی شوند که میزان ژنهای مستعدکننده نسبت به اختلال شخصیت ضداجتماعی، در آنها زیاد است. ارتباط بین نامشروع بودن و داشتن خصایص شخصیت ضداجتماعی، پیوندی است که در ادبیات عامیانه جوامع هم، بر آن تاکید می‌شود. در همه فرهنگ‌ها، استفاده از فحاشی یا واژه‌های مرتبط با غیرقانونی بودن تولد فرد (مانند واژه حرام‌زاده<sup>۱</sup>)، به قصد انتساب شرارت و بدجنسی به آن شخص، صورت می‌گیرد. البته از این مسئله نباید تعمیم‌های وسیع داده شود. شاید این ارتباط، بیشتر در محیطهایی یافت شود که در آنها، ارتباطات آزاد، غیرقانونی و ناهنجار تلقی می‌شوند و نه در جوامعی که به علت مختصات فرهنگی خود، روابط آزاد و فرزندان ماحصل از این ارتباطات را، طبیعی می‌شمارند. علت هم اینست که در جوامع اول، کسانی که اقدام به روابط خارج از چارچوب قانون و تشکیل فرزند از این روابط می‌کنند، با این رفتارهای خود، دست به هنجارشکنی و قانون‌گریزی که از مختصات اختلال شخصیت ضداجتماعی است می‌زنند. درحالی‌که در جوامع گروه دوم، چنین رفتارهایی، خلاف قانون نیستند که عاملین به آنها را، بتوانیم کسانی تلقی کنیم که برخلاف موازین جامعه عمل می‌کنند. از طرف دیگر، افراد منتج از روابط جنسی- زناشویی کاملاً قانونی هم، می‌توانند مبتلا به اختلال شخصیت ضداجتماعی باشند زیرا بطور ساده، این احتمال وجود دارد که یکی از والدین آنها، خصایص این اختلال را داشته باشد (برای مروری در زمینه نقش ژنها در شکل‌گیری شخصیت رک به هامر و کوپلند، ۱۹۹۹). با انجام آزمونهای تست پدری، می‌توانیم یک روش به‌سازی خزانه ژنتیکی جامعه یا اصلاح نژادی<sup>۲</sup> نرم، اخلاقی و عمومی را پیاده کنیم که اثرات آن برای جامعه، بسیار مهم و نافع خواهد بود. اصلاح ژنتیکی تکامل، فرایندی

<sup>۱</sup> - Son of bitch

<sup>۲</sup> - Eugenic

غایت‌مند، دوران‌دیش و سریع نیست. به همین خاطر، جوامع انسانی خودشان باید، اقدام به این اصلاحات کنند. روشهای تغییر، به‌سازی یا اصلاح ژنتیکی و نژادی، مربوط به دوران اخیر نبوده و سالهاست که انواعی از آن مورد استفاده قرار می‌گیرند. انجام آزمایشات خونی، مشاوره ژنتیکی پیش از ازدواج، بررسی‌های ژنتیکی در حین بارداری مادر و سقط‌جنین‌های ضروری، چند نمونه از این موارد هستند. اما، شاید اولین و ابتدایی‌ترین روش تغییر در خزانه ژنتیکی جامعه که قدمتی بسیار طولانی هم دارد، همان مکانیسم انتخاب جفت باشد. هر یک از ما، با دقت و توجه به پدر یا مادر زیستی فرزندانمان و آمیزش با آنها، سعی در انتخاب مجموعه ژنی موجود در خزانه ژنتیکی زاده‌هایمان و در نتیجه تغییر منابع ژنی نسل‌های بعد، داریم. از این رو، نباید پنداشت که مطرح‌شدن مفاهیمی مانند تغییر خزانه ژنتیکی جامعه یا به‌سازی ژنتیکی - نژادی، مفاهیم جدیدی هستند که هنگام مواجهه با آنها، باید دست و پای‌مان بلرزد. بشریت، این روشها را قبلاً به وفور بکار برده و از این به بعد هم بکار خواهد برد. اما هر چقدر که سریع‌تر به اهمیت این موضوع برسیم و هر چقدر که بیشتر پذیرای آن باشیم، روند رو به رشد سریع‌تری را در جامعه خواهیم دید.

از طرف دیگر، تعدادی از پژوهش‌ها، بین خیانت زناشویی و اختلال شخصیت ضداجتماعی ارتباط یافته‌اند که این مسئله، توجه ما را به وجود احتمالی ویژگیهای مربوط به شخصیت ضداجتماعی در تعدادی از زنان متاهلی که اقدام به آمیزش‌های فرازناشویی می‌کنند، جلب می‌کند. این مطلب، بخصوص در زنانی که اقدام به روابط خارج از چارچوب کرده و قصد حامله‌شدن از این روابط را دارند، بیشتر به چشم می‌آید. هر چند که چنین زنانی، حتی در صورت زادآوری از شوهران خود، باز هم ژنهایشان را به فرزندانشان انتقال خواهند داد اما حتی در این صورت، انجام آزمون‌های بررسی مشروعیت فرزندان، به کاهش میزان ژن‌های مستعدکننده اختلال شخصیت ضداجتماعی و آسیب‌های نشأت‌گرفته از آن در جامعه، کمک می‌کنند. این اتفاق به این خاطر روی می‌دهد که فرزندان این زنان، در صورتی که پدرانشان (همسران اجتماعی زنان مذکور)، خود خصایص شخصیت ضداجتماعی نداشته باشند، کمتر احتمال دارد که در بزرگسالی، به این اختلال مبتلا شوند. به عبارت روشن‌تر، از آنجایی که این زاده‌ها، دارای مادرانی بوده‌اند که خصایصی از این اختلال را داشته اما پدرانشان (با فرض اینکه پدرانشان دارای چنین خصایص و ژن‌های مستعدکننده‌ای نبوده‌اند) حامل ژن‌های کمتری از شخصیت ضداجتماعی هستند، نسبت به ابتلا به خصایص این اختلال، آسیب‌پذیری کمتری خواهند داشت.

همه تحلیل‌های فوق، در صورتی صحت دارند که مجموع ساختار ژنتیکی والدین، تشدید شخصیت ضداجتماعی را، در زاده‌ها، به دنبال نداشته باشد. در غیراینصورت و در صورتی که با والدینی مواجه باشیم که هر دو، ژنهای شخصیت ضداجتماعی را به میزان بالایی در خود دارند، ممکن است با هلال‌زادگانی مواجه باشیم که دست بسیاری از فرزندان نامشروع را، از پشت می‌بندند! دیگر اینکه، تاثیر غربال‌گری مشروعیت فرزندان، زمانی تاثیر کاهشی بر میزان خصایص شخصیت ضداجتماعی در جامعه خواهد داشت که ویژگی‌هایی

که منجر به درگیر شدن افراد در روابط خارج از چارچوب و تشکیل فرزند حاصل از این روابط می‌شوند، ریشه ژنتیکی قوی داشته باشد. در صورتی که، افراد در یک جامع، بخاطر آن‌دسته از علل محیطی و یا شخصیتی که ریشه زیستی قوی ندارند، دست به رفتارهای از این قبیل بزنند، غربال‌گری مشروعیت فرزند، تاثیری در کم کردن بار ژنتیکی مربوط به خصایص شخصیت ضداجتماعی، نخواهد داشت. درباره این شرایط، تنها کاری که می‌توان کرد، تغییر دادن شرایط بیرونی و کاهش تمایل و اقدام افراد به روابط خارج از چارچوب از طریق اصلاحات اجتماعی است. مسئله دیگر اینکه، وجدان‌مدار بودن، طرفداری از آن و رفتار کردن بر طبق چارچوب‌های وجدانی، می‌تواند از عواملی به غیر از میزان وجدانی بودن ژنتیکی ما نیز، تاثیر بپذیرد. شرایط اقتصادی و اجتماعی ما، میزان تناسب و جذابیت ما و در مجموع، جایگاه ما در آن‌دسته از متغیرهایی که با افزایش دیدگاه‌های اخلاق‌مدارانه در کل جامعه، تناسب فرد را هم افزایش می‌دهند، می‌تواند بر داعیه و حتی میزان وجدانی رفتار کردن واقعی ما، اثر بگذارند. بعضی وقتها، ما با انجام کاری مخالفت می‌کنیم فقط به این خاطر که، ما خود توانایی انجام آن را نداریم و در صورتی که آن عمل، از طرف دیگران انجام شود، به تناسب ما آسیب وارد می‌کند. در این شرایط، این به نفع ماست که آن عمل را، خلاف اخلاق دانسته، آواز لزوم اخلاق‌گرایی همگانی سر دهیم و بگوییم که گوشت بو می‌دهد! ولی اگر آبی برای ما وجود داشت، خودمان شناگران قهاری می‌شدیم.

### غربال‌گری مشروعیت فرزند و تغییر در میزان و میل به روابط فرزندناشویی

بدهمی در مورد پویای‌های تکاملی، می‌تواند منجر به وقوع اشتباهاتی در مورد بعضی از مسائل شوند. یک نکته بسیار مهم در مورد اثربخشی وضع قوانین درباره آزمایشات تعیین مشروعیت فرزند، این است که این قوانین، لزوماً تاثیری بر انگیزش افراد برای روابط خارج از چارچوب، نخواهند داشت. همانطور که مکرر مورد تاکید قرار داده‌ایم، آن دسته از انتخابها و رفتارهای افراد که منشأ تکاملی دارند، از منطق متعارفی که ما سراغ داریم تاثیر نمی‌پذیرند. این رفتارها که منشأیی ناهشیار دارند، بوسیله راه‌اندازهای ژنتیکی - تکاملی شکل گرفته و در نتیجه وجود یا عدم وجود آنها (ولی نه بروز یا عدم بروز آنها) در انسان، از آگاهی او تاثیر نمی‌پذیرد. بستن شدن چشم هنگام پرتاب شدن یک شی به طرف آن، یک واکنش انعکاسی و ناخودآگاه است که حتی در صورت آگاهی و اطمینان افراد از اینکه شیء مذکور به چشم آنها برخورد نخواهد کرد، همچنان روی خواهد داد. شما هم می‌توانید با انجام یک آزمایش ساده به این مطلب پی ببرید! بخش قابل ملاحظه‌ای از رفتارهای جنسی انسان را پوششهای تکاملی ناخودآگاه که فرد بر وجود، ریشه، علت و پیامدهای آن بینشی ندارد، می‌سازند. حتی در صورت کسب آگاهی از علل این رفتارها، افراد غالباً نمی‌توانند بر موجودیت آنها تسلط یابند. حتی در صورتی که بدانید چرا ذائقه شما، چربیها و شیرینی‌جات را دوست دارد، این دانستن، تاثیری در اصل تمایلات و ترجیحات غذایی شما نخواهد گذاشت. در این مورد، احتمالاً



آگاهی از مضرات چربی و تجارب منفی شما در این رابطه، نسبت به بصیرت‌یابی شما درباره علل ترجیحات غذایی، عوامل اثرگذارتری هستند.

با توجه به نکات فوق، نباید فکر کرد که انجام آزمایشات تست پدری، می‌تواند در کاهش خیانت‌های زناشویی در زنان یا مردان، خیلی موثر باشد. اول اینکه، بطور ساده، این آزمایشات، به بررسی مشروع بودن یا نبودن فرزند می‌پردازند و نه روی دادن یا ندادن خیانت زناشویی. به همین دلیل، آنها واهمه‌ای در افراد، برای نداشتن روابط فرازناشویی که منجر به حاملگی نمی‌شوند، ایجاد نمی‌کنند. همچنین، در دنیای مدرن، تعداد فرزندهای هر زن متاهل، بسیار کم بوده و بدیهی است که سنجش میزان نامشروع بودن این فرزندان، نمی‌تواند دلیلی بر درصد روابط فرازناشویی و وجود یا عدم وجود سابقه خیانت در آنها باشد. به عبارت دیگر، هر رابطه جنسی فرازناشویی، به حاملگی ختم نمی‌شود که از طریق بررسی مشروعیت فرزند، قصد جلوگیری یا اکتشاف خیانت را داشته باشیم. همانطور که گفته شد، آنچه که زنان را برای روابط فرازناشویی در اواسط چرخه بر می‌انگیزد، غالباً یک میل هشیارانه برای داشتن فرزند از مردی دیگر نیست که با تهدید به انجام آزمایشات تعیین مشروعیت فرزند، بتوانیم آن میل را سرکوب کنیم. این انگیزه، یک انگیزه عمیقاً ناهشیار و بدون داشتن کنترل بر وجود یا عدم وجود آن است. این برداشتهای نادقیق، ریشه در عدم درک این نکته تکراری دارند که انسانها، ریشه‌های تکاملی رفتارهایشان را درک نمی‌کنند و با توجه به این ریشه‌ها نیست که تصمیم‌گیری می‌کنند. مغز انسان، به عنوان یک عضو برنامه‌ریزی شده تکاملی، آماده واکنش‌دهی به هر آنچه که تناسب فرد را تسهیل یا تهدید می‌کند، است. این مغز ساخته شده در شرایط محیط تکاملی انطباق‌ها، تسهیلات یا مشکلات دنیای مدرن و همچنین تفاوت‌های شرایط حاضر با آن عصر را درک نمی‌کند زیرا میلیون‌ها سال، در کارخانه‌ای دیگر ساخته و پرداخته شده و الان برای مدت کمی است که وارد محیطی شده که چندان با محیط ساخته شده برای آن، مطابقت ندارد. مردانی که اقدام به روابط جنسی با زنان متاهل می‌کنند نیز، غالباً از چرایی تمایلات خود آگاهی ندارند که با ایجاد مانع بر سر تحقق ریشه‌های این تمایلات، بتوانیم تمایلات آنها را سرکوب کنیم (هر چند در بعضی از مواقع، این ریشه‌ها بیرون زده و خود را در قالب تمایلات کاملاً آگاهانه و هشیارانه نشان می‌دهند). با همه این بحثها، پیشنهاد قانون بررسی مشروعیت فرزند در قبل یا بعد از تولد، مطمئناً می‌تواند در تعیین خزانه ژنتیکی نسل‌های آینده یک جامعه موثر باشد. همانطور که گفتیم، تعداد قابل توجهی از مردانی که با زنان متاهل ارتباط جنسی برقرار می‌کنند و همچنین تعدادی از خود این زنان، علائم و نشانه‌های اختلال شخصیت ضداجتماعی را نشان می‌دهند. بیشتر آمیزش‌های جنسی فرازناشویی زنان نیز، در اواسط چرخه قاعدگی یعنی اوج زمان احتمال باروری صورت می‌گیرد. جلوگیری از ارتباطات جنسی فرازناشویی در زنان، که منجر به حاملگی‌ها و فرزندهای نامشروع از این دسته از مردان و زنان می‌شوند، می‌تواند فراوانی افراد مبتلا به اختلال شخصیت ضداجتماعی یا میزان فراوانی صفات این اختلال در جمعیت را، در نسل‌های بعد کاهش دهد.

### چنگ اندازی به استراتژی های فردی یا راه حل های اجتماعی

«باید نیک و بد را جبران کنیم، اما چرا در حق آن کسی که در حق ما، نیکی یا بدی روا کرده است؟!» (نیچه).

«دنیا جای خطرناکی برای زندگی است؛ نه فقط بخاطر کسانی که شرارتها را مرتکب می شوند. بلکه بخاطر کسانی که این شرارتها را می بینند و کاری نمی کنند» (انیشتین).

هنگامی که حیوان درنده ای به شما حمله می کند، دو راه در پیش دارید؛ یا پا به فرار بگذارید یا اینکه با سایرین وارد یک کار تیمی شوید و ببینید برای رفع حمله، چه کار می توانید بکنید. در پاسخ به مشکلات و آسیبهای اجتماعی نیز، می توان دو دسته کلی از روشهای حل مسئله را متصور شد. راه حل هایی که در دسته اول قرار می گیرند، بر نجات فردی افراد تاکید دارند. آنها شامل مجموعه راهکارهایی می شوند که افراد آنها را در پیش می گیرند تا مستقل از اینکه برای دیگران چه اتفاقی می افتد، خود را از دست آسیبها نجات داده و برای مشکلاتشان، راه حل هایی پیدا کنند. دسته دوم راه حل ها، به یافتن مسیرهایی برای مورد هدف قرار دادن مشکلات و آسیبها، در سطح کلی و گروهی، می اندیشند. این دسته از راهکارها، بر مبنای این فرض اساسی قرار دارند که اگر مشکلات در سطح اجتماعی و وسیع در نظر گرفته شده و حل شوند، افراد نیز، به عنوان اجزاء یک کل بزرگتر، به اهداف خود خواهند رسید. در بسیاری از موارد، استفاده از راهکارهای فردی در درازمدت جوابگو نخواهد بود. «در مرداب هم، تو باید نیلوفر بمانی» هدفی عملی که برای اغلب افراد، قابل دسترس باشد، نیست. جامعه به عنوان یک کل دارای هویت مستقل، قوانین و مکانیسمهای خاص خود را دارد. از طرفی، سرنوشت همه ما، در گرو اتفاقاتی است که برای دیگران می افتد. از این رو، در بسیاری از موارد، به دنبال راه حل های فردی و سراغ کار خود رفتن، نه تنها گره ای از مشکلات افراد باز نکرده بلکه کارها را به مراتب پیچیده تر و دشوارتر هم می کند. در واقع، در بخش زیادی از موارد، مشکلات از همین استمرار بر استراتژیهای فردی، نشأت می گیرند. در برخورد با پدیده های اجتماعی مانند مشکلات و موانع مربوط به ازدواج، ارتباط دو جنس، طلاق، خیانت زناشویی، پرخاشگریهای بین جنسی و از این دست نیز، افراد اغلب به استراتژیهای فردی چنگ اندازی کرده و سعی می کنند تنها گلیم خود را از آب بیرون بکشند. افراد کمی، می فهمند که باید سراغ حل مسائل در سطوح وسیع تر مانند سطح اجتماعی رفت. بطور کلی، افراد در اجتماع و بخصوص عوام، کمتر احتمال دارد که بخواهند یا بتوانند به حل مشکلات و آن هم بطور ریشه ای، بیندیشند. در عوض، از طبقات نخبه و بخصوص از مسئولان، انتظار می رود تا افراد اجتماع را، با تفاوتها در پیش گرفتن راهکارهای فردی، در مقابل راهکارهای اجتماعی، آشنا کرده و در راستای در پیش گرفته شدن راه حل های کلی و وسیع در جامعه، بکوشند.

در پیش گرفتن راه‌حل‌های فردی و غفلت از این عنصر اساسی و اولیه در تشکیل جوامع که همه افراد یک جامعه، به نوعی تحت لوای یک سرنوشت مشترک قرار دارند، آسیب‌هایی از جمله جابجایی ضربه‌هایی که افراد می‌خورند را هم، در پی خواهد داشت. ممکن است که ما، به اینکه فردی، از رفتارهای خودخواهانه دیگران، در حال آسیب دیدن است، اهمیتی ندهیم. درحالی‌که، ممکن است اولین کسی که از رفتارهای این قربانی امروز و قربانی‌کننده فردا آسیب می‌بیند، خود ما باشیم. افراد، ممکن است نتوانند حق خود را از مستبدی که به آنها ظلم می‌کند بگیرند اما ممکن است این ظلم را، خودشان، در حق کسی دیگر بکنند. در اینجا، مسئول اصلی این ظلم‌ها کیست؟ آیا همه یا اغلب ما، به نوعی ظالم نیستیم؟! برعکس آن نیز، می‌تواند روی دهد. کسی که از تعاملات خود با دیگران، منافع انسانی متعددی کسب می‌کند، احتمال اینکه به نگرشی خیرخواهانه درباره انسان برسد، افزایش می‌یابد. این، خود، در پیش گرفتن رویکردی انسانی نسبت به دیگران را، از طرف این فرد، افزایش می‌دهد. زن یا مردی که امروز بخاطر قصورات قانونی، اجتماعی و فرهنگی، از طرف فردی از جنس مقابل آسیب می‌بیند و این آسیبها جبران نمی‌شوند، ممکن است به فردی خطرناک برای جامعه تبدیل شود. او، تلافی آنچه که بر سرش آمده را، بر سر شخصی دیگر خالی خواهد کرد. در چنین جامعه‌ای، حتی اگر ما خود اخلاق‌گرایانه رفتار کنیم، از آسیب‌هایی که به این شکل بوجود می‌آیند، در امان نخواهیم بود. هنگامی که یک کشور تصمیم می‌گیرد از حالت دهنشینی، قبیله‌ای و سنتی به سمت مرزهای تمدن، مدرنیته و تشکیل شهرهای پیچیده حرکت کند، باید ابتدا الفبای لازم برای برپایی چنین حرکت جسورانه‌ای را، از بر کند. بدون ساخت چنین مقدمات ضروری، کارهایی که انجام خواهند شد، بجای مدنیته واقعی، چیزی جز هرج و مرج و بی‌عدالتی بیشتر، به دنبال نخواهند داشت.

### جستاری پژوهشی.

#### فردگرایی اجتماعی و برگشت به سمت غرایز

انسان، هیچ‌وقت آنقدر تکامل نیافته که بتوانیم حرف از جدایی مشخص زندگی انسانی و حیوانی بزنیم. رفتار انسان‌ها و جوامع انسانی، آمیخته‌ای از وجوه تمایز آنها با حیوانات و غرایزی که با سایر جانداران مشترک هستند، است. اما با این وجود، می‌توان حرف از زمان‌هایی زد که جامعه و رفتار افراد در جامعه، بیشتر به دوران ماقبل، بر می‌گردد. حقیقت اینست که جامعه ما، در شرایط کنونی، در حال تجربه یکی از همین برگشت‌های تکاملی است. اگر از رفتارهای گستاخانه شهروندان با یکدیگر بگذریم، حتی زبان بدنی غالب در این دوره زمانی هم، گویای این مطلب است. رفتارهای بعضی از والدین با بعضی از فرزندان‌شان، ما را به یاد رفتارهای خرس پاندا می‌اندازد. ماده‌های این حیوانات دوست‌داشتنی، در هر زایمان، معمولاً دو فرزند می‌زایند. سپس، از بین این دو، آن یکی را که قوی‌تر است برگزیده و دیگری را به راحتی رها می‌کنند. نه تنها والدین امروزی، به اندازه قبل مسئولیت‌پذیر نیستند که وضعیت درباره نحوه تعامل فرزندان با والدین، بسیار بدتر

است. روابط کاملاً شیء‌انگارانه بسیاری از همسران با یکدیگر، ملاک‌های همسرگزینی و الگوهای جفت‌یابی دو جنس در سال‌های اخیر، مسئولیت‌پذیری مردم نسبت به همدیگر و رویدادهای اجتماعی و بسیاری از مشاهدات دیگر، گویای این حلقه برگشتی در اجتماع هستند. هرچند در این موضوع، عوامل متعدد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی نقش داشته اما یکی از این عوامل، به ترجیح فردگرایی افراد نسبت به جمع‌گرایی بر می‌گردد. این فردگرایی در مقابل داشتن روحیه مسئولیت‌پذیرانه، بخصوص چنانچه همراه با عوامل لازم برای بسط فردگرایی حساب‌شده نباشد، می‌تواند مروج مکانیسم‌هایی غریزی شود که به اجتماع، آسیب‌های جدی وارد می‌کند. واژه اجتماع در لغت و ذات و ماهیت به معنی جمع‌بودن، شدن و اجتماع‌داشتن است. این ذات و ماهیت، نمی‌تواند با فردگرایی کامل افراد، کاملاً جور در بیاید.

اذعان و اعتراف به این برگشت اجتماعی را، نه تنها در افراد اجتماع، بلکه در سطوح کلان و سازمانی هم می‌تواند دید. در سال ۱۳۸۸، سازمان ملی جوانان که یکی از وظایفش، فراهم کردن شرایط فرهنگی لازم برای ازدواج جوانان بود، در اقدامی جالب، ملاک‌های مناسب برای انتخاب همسر را معرفی کرد. از بین ملاکهای پیشنهاد شده به زنان هنگام انتخاب یک مرد برای ازدواج، ملاکهای «قدرت، چهارشانگی و توان دفاعی» جالب بودند! شاید زمان آن رسیده که مردانی که چهارشانه نیستند، از گود کنار بروند و این یعنی برگشت به همان دوران..!



تصویر ۱-۵: کاریکاتور تکامل مردان ایرانی (منبع؟). به نظر شما، این کاریکاتور فقط یک طنز است یا درون‌مایه‌های واقعی هم دارد؟!

## فصل ششم: تفاوت‌های دو جنس در رفتارهای جنسی، نسبت جنسی و ارتباطات پیش از ازدواج

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- تفاوت دو جنس در رفتارها و ترجیحات دو جنس و درک آن از منظر تکامل
- تفاوت دو جنس در حساسیت نسبت به انواع خیانت و درک تکاملی آن
- تفاوت در ویژگیهای وابسته به جنس تناسب افزا و ارتباط آن با ملاکهای همسرگزینی در دو جنس
- روابط جنسی قبل از ازدواج و ارتباط آن با خیانت در بعد از ازدواج
- نسبت جنسی و ارتباط آن با رفتارهای جنسی دو جنس
- چالشهای پیش‌روی یک جامعه دارای نظام تک‌همسرانه

یکی از رویکردهای روانشناسی که توانایی بالایی در توضیح، تبیین و پیش‌بینی بسیاری از رفتارهای جنسی انسان دارد، روانشناسی تکاملی است. روانشناسی تکاملی، برای کسانی که علاقمند به پژوهش در حیطه رفتارهای جنسی هستند، بسیار غنی و جذاب است. در دهه های اخیر، نظریات، تبیینات و شواهد پژوهشی ارائه شده بوسیله روانشناسی جنسی - تکاملی، بطور موفقیت آمیزی اقدام به توضیح فرایند شکل گیری بسیاری از رفتارهای جنسی انسان کرده اند. برای تبیین رفتارهای جنسی، فقط روانشناسی تکاملی کافی نیست اما نقش تکامل انسان در رفتارهای جنسی او تا حدی است که می توان گفت، هر گونه بحث و تبیینی که در این مورد صورت گرفته اما به تکامل نپردازد قطعاً بحثی مکفی و شایسته نخواهد بود. در زیر، به طور بسیار خلاصه به بررسی چند رفتار جنسی دیگر که به مباحث مطرح شده در این کتاب نیز مربوط هستند، می‌پردازیم.

### تفاوت در رفتارهای جنسی دو جنس و تبیین تکاملی آنها

"می‌توان انتظار داشت که مردان و زنان، به همان علت که گونه‌ها از یکدیگر متفاوت هستند با هم تفاوت داشته باشند. این علت عبارت است از اینکه: دو جنس، به منظور حل مشکلات تا حدی متفاوت، انطباق یافته‌اند. در حقیقت، اگر یک گروه از گونه‌های به هم مربوط مانند گونه‌های متفاوت میمون ماکاکیو<sup>۱</sup> و ... را در نظر بگیرید، می‌توان اینطور بحث کرد که جنس مونث همه این گونه‌ها، در بعضی از جنبه‌ها بیشتر به همدیگر شبیه هستند تا به جنس مذکر گونه خودشان"<sup>۲</sup> (سالمون و سیمونز، ۲۰۰۱، صص ۳۷-۳۸).

هر چند دو جنس شباهت‌های زیادی با همدیگر دارند اما تفاوت‌های دو جنس در بعضی از رفتارها، به قدری زیاد است که بعضی از مولفین معتقدند آنها از دو کره متفاوت آمده‌اند (مردان مریخی و زنان ونوسی، یکی از کتابهای عامه پسند در زمینه تفاوت‌های دو جنس است که فروش زیادی کرد). تفاوت در حیطه رفتارهای جنسی، یکی از حوزه‌های بسیار بارز از تفاوت‌های دو جنس است. بررسی چنین حیطه‌ای از تفاوت‌ها، به علت اثرات شگرف و وسیع رفتارهای جنسی بر افراد و جامعه، بسیار مهم است. در اینجا به بررسی مختصر تعدادی از این رفتارهای جنسی که نتیجه مکانیسم‌های تکاملی تاثیر گذاشته بر دو جنس هستند، می‌پردازیم. این تفاوت‌های جنسی در اغلب فرهنگها و جوامع مورد بررسی به یک نحو بوده‌اند، هر چند شدت آنها ممکن است در نتیجه اثرگذاری عوامل فرهنگی - اجتماعی تا حدودی نوسان داشته باشند. در آخر، به تبیین این تفاوتها بر اساس مکانیسمهای تکاملی می‌پردازیم.

### تفاوت در میل جنسی و ریشه‌های تکاملی آن

«برای داشتن رابطه جنسی، مردان فقط نیاز به یک مکان دارند و زنان نیاز به یک دلیل» (بیلی کریستال).

میل جنسی<sup>۲</sup> بیشتر یا بسیار بیشتر مردان، یکی از برجسته‌ترین تفاوت‌هایی است که با مرور بسیاری از متغیرهای مرتبط با میل جنسی و در نمونه‌های متفاوت، شاهد آن هستیم. برای بررسی مروری پژوهشهای انجام گرفته در این حوزه، بومیستر و همکارانش (۲۰۰۱)، چندین منبع اطلاعاتی را مرور کردند. الف) مقالات مرتبط با انگیزش جنسی که در طول ۳۶ سال (از ۱۹۶۵ تا ۲۰۰۱) در مجله پژوهشهای جنسی<sup>۳</sup> چاپ شده بودند. ب) مقالات مرتبط با انگیزش جنسی که در مجله آرشیو پژوهشهای جنسی<sup>۴</sup> از سال ۱۹۹۰ به قبل چاپ

<sup>۱</sup>- Macaque

<sup>۲</sup>- Sexual Desire

<sup>۳</sup>- Journal of Sex Research

<sup>۴</sup>- The Archive of Sex Research

شده بودند. ج) جستجوی اینترنتی اطلاعات مرکز داده‌های اینترنتی PsychINFO از سالهای ۱۹۶۷ تا ۲۰۰۱. د) جستجوی اینترنتی اطلاعات مرکز داده‌های اینترنتی MEDLINE از سالهای ۱۹۶۶ تا ۲۰۰۱. آنها در مجموع، ۵۴۰۰ مقاله در ارتباط با این تفاوت جنسی یافتند. نتیجه‌گیری کلی آنها، وجود تفاوت بارز جنسی دو جنس در میزان میل جنسی را تایید می‌کرد. موضوعاتی که در پژوهشهای مرور شده، به منظور بررسی تفاوت دو جنس در شدت و فراوانی میل جنسی، مورد سنجش قرار گرفته و میل جنسی بیشتر در مردان را تایید می‌کردند عبارت بودند از: میزان تفکرات خود انگیزه‌دهنده درباره مسائل جنسی، میزان خودارضایی، میزان تنوع طلبی جنسی، فراوانی و تنوع در خیالبافیهای جنسی، برانگیختگی جنسی، تمایل به ارتباط جنسی، میزان خودارضایی، در جستجوی مسائل جنسی بودن، فدا کردن منابع خود به خاطر ارتباط جنسی، تعداد شرکای مورد دلخواه، دفعات آمیزشهای جنسی مورد دلخواه، شروع کننده بودن در ارتباط جنسی در مقابل خودداری کردن از آن، لذت بردن از انواع شیوه‌های ارتباط جنسی، نگرش مثبت به رفتار جنسی، خود ارزیابی از میل جنسی، فراوانی اختلال میل جنسی کم‌کار<sup>۱</sup> و ... همگی موارد پیشنهاد کننده میل جنسی بیشتر در مردان بود. بومیستر و همکارانش، هیچ پژوهشی را که نشان دهنده میل جنسی بیشتر در زنان باشد نیافتند. البته، آنها هشدار می‌دهند که تفاوت دو جنس در شدت و فراوانی میل جنسی، نباید به سایر سازه‌های جنسی مانند لذت بردن از ارتباط جنسی، ظرفیت رسیدن به ارگاسم، توانایی جنسی و میل جنسی برانگیخته‌شده بوسیله عوامل بیرونی تعمیم یابد. نکته دیگر اینکه، تفاوت دو جنس از نظر میل جنسی استثنایی نیز دارد. استنهاها عبارتند از: افزایش میل جنسی زنان در روزهای قبل و هنگام تخمک‌گذاری و همچنین هنگام ارتباط جنسی با شریکی جدید درحالی‌که صمیمیت سریعاً در حال افزایش بوده و شور و هیجان بالاست.

اولین و یکی از مهمترین دلایل میل جنسی بیشتر در مردان، به ارتباط میل جنسی زیادتر با تولیدمثل بیشتر به بر می‌گردد. برای یک مرد، یک همسر یا شریک جنسی، در هر سال حداکثر معادل با یک فرزند برای اوست. همسران و شرکای جنسی بیشتر، یعنی فرزندان بیشتر. ارتباط جنسی با زنان متعدد نیز، نیازمند میلی زیاد و پایدار است. مردان دارای همسران یا شرکای جنسی بیشتر، زاده‌های بیشتری تولید کرده و در نتیجه توزیع ژن میل جنسی بالاتر در نسلهای بعدی مردان را باعث شده‌اند.

یکی دیگر از دلایل افزایش میزان کلی دفعات ارتباط جنسی که از طریق افزایش میل و اشتیاق و اقدام به ارتباط جنسی برای یک مرد مقدور است به این مسئله مربوط می‌شود که همه آمیزشهای جنسی با یک زن منجر به زادآوری نمی‌شوند. زمان تخمک‌گذاری در زنان که به معنای فراهم بودن نیمه دیگر معادله به منظور تشکیل سلول تخم و تولیدمثل موفق است، فقط محدود به چند روز دوره طلایی برای حاملگی می‌شود. در سایر دوره‌های چرخه قاعدگی، تخمکی برای لقاح یافتن وجود ندارد. بنا به دلایل فوق، یک مرد با یک بار ارتباط جنسی، نمی‌تواند از حامله شدن طرف مقابلش اطمینان حاصل کند زیرا دوره تخمک‌گذاری چرخه

<sup>1</sup> - Hypoactive Sexual Desire

قاعدگی در زنان، یعنی روزهایی از چرخه که ارتباط جنسی در آن روزها به حاملگی منجر شود، مشخص نیست. یکی از راههای ممکن برای یک مرد، برای اینکه اطمینان حاصل کند که همسرش از او حامله شده یا می‌شود، افزایش تعداد دفعات آمیزش جنسی است. یک مرد می‌بایست در طول چرخه قاعدگی، مجدانه و حریصانه به دنبال مقاربت جنسی با شریک خود بر می‌آمده تا بالاخره این آمیزشها، منجر به حاملگی شوند. این عدم آشکار بودن دوره تخمک گذاری در زنان، منجر می‌شده تا یک مرد، ارتباطات جنسی خود را بطور مداوم و با ثبات و نه در دوره خاصی، تکرار کند. انجام این فرایند، نیاز به میل و توانایی جنسی زیاد و با ثبات داشته است. فقط مردانی از پس این مسئله بر می‌آمدند که قبلاً دارای جهش‌های ژنتیکی سودمندی شده بودند که میل جنسی آنها را افزایش چشمگیر می‌داده است. موفقیت این مردان در افزایش زادآوری و تولیدمثل موفق که خود در نتیجه میل جنسی فزون یافته آنها بوده، منجر به گسترده‌گی ژن آنها یعنی ژن کدکننده میل جنسی بالا در نسلهای بعدی شده است.

علت دیگر میل جنسی زیادتر در مردان، به مسئله عدم قطعیت پدری بر می‌گردد. نگرانی یک مرد از عدم قطعیت پدری و مسائل مربوط به رقابت اسپرمی، منجر به این شده که یک مرد برای برنده شدن در مسابقه بقای خط ژنتیکی خود و رقابت احتمالی با سایر مردان، نیاز به میل جنسی زیاد و آمیزشهای متعدد و مکرر داشته باشد. یک مرد، هیچ وقت نمی‌توانسته صد در صد مطمئن شود که فرزند درون شکم همسرش، قطعاً فرزند او و نه فرزند مرد دیگری است. میل زیاد و آمیزشهای متعدد، این نگرانی را کمتر کرده و شانس او در اینکه فرزندش، واقعاً فرزند خودش باشد را تا حدی افزایش می‌داده است.

تفاوت‌های دو جنس در میل جنسی و مولفه‌های آن، از جمله مسائلی است که به سایر مسائل مهم اجتماعی و ارتباطی بین دو جنس مانند چندزنی ارتباط می‌یابد.

### تفاوت در تنوع‌طلبی جنسی و تمایل به ارتباطات جنسی گذرا

مردان عموماً تنوع‌طلبی جنسی<sup>۱</sup> بیشتری نشان می‌دهند و این در واقع یکی از دلایل خیانت در مردان است. رابطه جنسی اتفاقی<sup>۲</sup> به روابط جنسی می‌گویند که در آن، طرفین قبل از ارتباط جنسی، شناخت بسیار کمی از همدیگر داشته و یا اصلاً شناختی ندارند (روابط جنسی یک شبه<sup>۳</sup> هم، جزو اینگونه از روابط قرار می‌گیرد). تمایل مردان به ارتباط جنسی بدون تعهد و ارتباط جنسی اتفاقی بیشتر بوده و گزارش شده که این مسئله یکی از انگیزه‌های مردان از رابطه با جنس مقابل است. در یک مطالعه (الیچمن و ایستاین<sup>۴</sup>، ۱۹۹۲؛ به نقل از باس، ۲۰۰۸) از زنان و مردان خواسته شد تا نظرشان را در مورد ۴۸ آرزوی خصوصی بگویند. طیف

<sup>۱</sup>- Partner Variety

<sup>۲</sup>- Causal Sex

<sup>۳</sup>- One- night Stand

<sup>۴</sup>- Ehrlichman & Eichenstein



این آرزوها از «دوست دارم وقتی که مردم با خدا باشم» تا «دوست دارم از طریق یک فعالیت خلاقانه، تاثیرات درازمدت ایجاد کنم» وسعت داشت. بیشترین تفاوت جنسی گزارش شده در این ۴۸ آرزو، مربوط به این آرزو بود: «با هر کسی که دوست دارم، ارتباط جنسی داشته باشم». ارتباط جنسی با زنی که از مرد تعهد نخواهد، از فرصتهای بسیار جذاب برای مردان است، درحالی‌که در مورد زنان اینطور نیست. تعهد می‌تواند خود را به آشکال و شدتهای مختلف نشان دهد: از قول ازدواج گرفته تا گذاشتن چند ساعت وقت و انرژی برای طرف مقابل. زنان، عموماً نه تنها رابطه جنسی بدون تعهد را رضایت‌بخش نمی‌دانند بلکه آن را یکی از انواع روابط نامطلوب نیز گزارش می‌کنند. البته تمایل زنان به ارتباطات جنسی گذرا و بدون تعهد از جانب طرف مقابل، در اواسط چرخه قاعدگی و سایر موقعیتهای خاصی که برانگیزاننده روابط کوتاه‌مدت در آنها هستند را باید استثنا تلقی کرد. داده‌های حاصل از خودگزارش‌دهی، خیالبافی‌های جنسی، تحلیل هنر و ادبیات، رسوم اجتماعی مانند فحشا و ابزارهای شهوت‌زا مانند درصد متقاضیان فیلم‌ها و سایت‌های پورنوگرافی نیز، موید این مطلب هستند که عموماً این مردان هستند که به دنبال روابط گذرای جنسی بدون تعهدند و نه زنان.

نتیجه یک کار پژوهشی بسیار عظیم که بر روی ۵۲ کشور از ۶ قاره و ۱۳ جزیره انجام شد نیز، تایید کننده تفاوت بین دو جنس در مورد میزان تمایل به تنوع طلبی جنسی در آنها بود (اسچمیت و همکارانش، ۲۰۰۳). تفاوت دو جنس در مورد تنوع طلبی جنسی، در فرهنگهای بدوی که شباهت بیشتری به جوامع تکاملی ما دارند هم، کاملاً مشهود است. باس (۱۹۹۴) گزارش می‌دهد که در جنگلهای آمازون، مردان بومی، داشتن آمیزش جنسی با همسر خود را «مانا» یا بی‌مزه می‌نامند اما آمیزش جنسی با زنی دیگر را «ویریتایا» یا خوشمزه می‌نامند. او همچنین از یک مرد سرخ‌پوست نقل می‌کند که می‌گوید "کسی دوست ندارد که یک نوع سبزی را هر روز بخورد". با وجود همه این نتایج پژوهشی، آنچه که نباید در مورد تفاوت دو جنس در این رفتار جنسی مورد غفلت قرار گیرد، تفاوت در میل و عمل بر مبنای تنوع طلبی است. هر چند که مردان تمایل بیشتری دارند ولی همانطور که بعداً بحث خواهد شد زنان از بعضی جنبه‌ها، توانایی بیشتری برای عمل بر مبنای این ویژگی یا سایر ترجیحات جنسی‌شان دارند.

### جستاری پژوهشی - فرهنگی.

#### روابط کوتاه‌مدت، ازدواج موقت و استراتژی‌های جنسی دو جنس

«بعضی وقتها، آن دسته از دلایل اعتقادی و ایدئولوژیکی که ما برای موافقت یا مخالفت‌ورزی با بعضی از مسائل مطرح می‌کنیم، پوششی است برای آنچه که در درون مغز جنسی- تکاملی ما می‌گذرد. آنچه که در هر لحظه انجام می‌دهیم، بر مبنای انطباق‌ها، محاسبات و تحلیل‌های سود-هزینه منفعت‌طلبانه ماست. اما بعداً، توجیهاتی به ظاهر منطقی برای آنها می‌یابیم».

در کشورهای غربی، انواعی از روابط کوتاه مدتی که در آنها، دو فرد هیچ ضمانت قانونی به تعهد به همدیگر از نظر جنسی نمی دهند، رواج دارند. روابط جنسی اتفاقی و یک شبه<sup>۱</sup>، دوستی‌های بدون تعهد<sup>۲</sup> و شریک جنسی<sup>۳</sup> از جمله این موارد هستند. هر چند در کشورهایی مانند کشور ما هم، بعضی از اینگونه روابط و در مقیاس پایین‌تر مشاهده می‌شوند اما از نظر قوانین حقوقی ما، ازدواج موقت، تنها شیوه قابل قبول از انواع رابطه‌های کوتاه‌مدت زناشویی بوده که مورد تایید است. هر چند که از نظر حقوقی، ازدواج موقت می‌تواند بسیار طولانی و حتی برای سراسر عمر زوجین در نظر گرفته شود اما آن غالباً نوعی از ارتباط است که در آن طرفین برای مدت زمان کوتاهی در کنار یکدیگر می‌مانند. بر همین اساس، می‌توان آن را جزو آن دسته از روابط کوتاه‌مدتی دانست که مشروعیت قانونی و حقوقی دارد.

مسئله ازدواج موقت و موافقان و مخالفان آن، در فرهنگهایی مانند فرهنگ ما، همیشه از موضوعات پردامنه بوده است. اهمیت این نوع از ازدواج بخصوص در سالهای اخیر که مشکلات بیکاری، عوامل موانع‌زا بر سر ازدواج دائم و مسئله ازدواج‌های آسان مطرح شده‌اند، پررنگ‌تر شده است. متأسفانه در مورد ازدواج موقت، برخوردهای هیجانی بدون تحلیل علمی زیادی صورت گرفته که تعدادی از آنها به صورت کتاب نیز در آمده‌اند (بطور نمونه رک به رافعی، طلعت. تحلیلی بر روانشناسی زن در ازدواج موقت. تهران: دانژه، ۱۳۸۲). برخلاف تصور عده‌ای از افراد، ازدواج موقت فقط ابداع اسلام نبوده و شکلی از ازدواج موقت در ایران پیش از اسلام نیز وجود داشته است. در دین زرتشت، هر زمان که زنی همسرش فوت می‌کرد، او می‌توانست تا زمان برگزیدن قیم قانونی برای خانواده یعنی «دوده‌سردار» مردی را که عنوان «گادار» به او می‌دادند، به همسری موقت بپذیرد (جنیدی<sup>۴</sup>، ۱۳۸۹). پیشنهاد ازدواج‌هایی شبیه به ازدواج موقت، بوسیله اندیشمندان و متفکران غربی نیز داده شده است. ازدواج رفاقتی که بوسیله قاضی لیندسی در آمریکا و برتراند راسل (فیلسوف معاصر و معروف) در انگلیس ارائه شده‌اند، ازدواج‌هایی با چارچوب‌هایی شبیه به ازدواج موقت در فرهنگ ما هستند. موافقان و مخالفان، هر یک دلایل خاصی برای خود دارند که البته تعدادی از دلایل هر دو طرف، واقعاً هم بجا هستند.

هر ازدواجی را می‌توان به نوعی موقت دانست. ازدواج‌ها، ممکن است با طلاق یا فوت یک همسر به پایان برسند و از این نظر، موقت باشند. چه تفاوتی بین یک ازدواج موقت شش‌ماهه با ازدواج دائمی که بعد از شش ماه به طلاق ختم می‌شود، وجود دارد؟ پس دلیل مخالفت با یک عقد موقت از پیش تعیین شده با یک ازدواج به ظاهر دائم ولی در عمل موقت، چیست؟ آیا تفاوت واکنش فقط بخاطر تفاوت در عنوان این دو ازدواج است یا به شرایط و مزایای ازدواج دائم نسبت به موقت مانند مزایای اقتصادی و اجتماعی بیشتر برای عده‌ای از افراد، بر می‌گردد؟ در ذات مشترک این روابط یعنی ماهیت تبادلی ازدواج و ارتباطات بین دو جنس، حال به هر شکلی که باشند، هیچ چیز غیرعادی به چشم نمی‌خورد ولی عده‌ای، از طریق آسمان و ریسمان به هم

<sup>۱</sup>- One-night standing

<sup>۲</sup>- Uncommitted Dating

<sup>۳</sup>- Sexual partner

<sup>۴</sup>- جنیدی، ف، حقوق جهان در ایران باستان، نشر بلخ، ۱۳۸۹، ص ۶۳.

بافتن، سعی در کج‌دار مریضانه جلوه‌دادن بعضی از این‌گونه از روابط و در عوض طبیعی جلوه‌دادن روش‌های دیگر دارند.

مسئله مهم‌تر دیگر که بسیار حائز اهمیت بوده و جلب توجه می‌کند، مخالفت تعدادی از گروه‌ها با ازدواج موقت و در عین حال تایید عملی و کلامی انواع دیگر روابط کوتاه‌مدت است. تعدادی از دختران، زنان جوان و مردانی که با ازدواج موقت موافق نیستند، خود از گروه افرادی هستند که انواع روابط کوتاه‌مدت دیگر را با جنس مقابل‌شان تجربه می‌کنند. با توجه به اینکه ازدواج موقت نیز، به جز از نظر قانونی بودن، جزو انواع دیگر ارتباطات کوتاه‌مدت قرار می‌گیرد، این معما طرح می‌شود که پس چرا موافقان روابط کوتاه‌مدت مانند دوستی دو جنس یا روابط جنسی قبل از ازدواج، با این نوع از ارتباط بین دو جنس، مخالفت می‌ورزند؟ چرا عده‌ای از افراد با روابط کوتاه‌مدت باز و بدون قید و بند کاملاً موافقت دارند اما با همین روابط کوتاه‌مدت، در صورتیکه قرار باشد در یک چارچوب معین قرار بگیرند، مخالفت می‌کنند. علاوه بر این، اولین نکته‌ای که در این رابطه به ذهن خطور می‌کند این است که این افراد، نباید با خود اصل مطلب، یعنی روابط دو جنس یا روابط جنسی کوتاه‌مدت مشکل داشته باشند و مسئله فقط و فقط به یک چیز دیگر یعنی چارچوب و شرایطی که در آن، این نوع ارتباط صورت می‌گیرد، مربوط می‌شود. عده‌ای از این افراد مذکرند اما احتمالاً بیشتر افراد این گروه، مونث هستند. درک علت مخالفت‌ورزی عده‌ای از زنان و مردان با روابطی مانند ازدواج موقت و موافقت عملی یا کلامی با دیگر روابط کوتاه‌مدت، با توجه به مفاهیم روانشناسی جنسی - تکاملی، آسان‌تر می‌شود. بطور کلی، علل مخالفت عده‌ای از افراد با ازدواج موقت را، در چند عامل می‌توان خلاصه کرد که عمده آنها، با هدف افراد از برقراری روابط کوتاه‌مدت با جنس مقابل مربوط می‌شوند. به نظر می‌رسد که روابطی مانند ازدواج موقت، اهداف تکاملی بعضی از زنان و مردانی که قصد برآوردن آن اهداف از ورای روابط کوتاه‌مدت خود را دارند برآورده نکرده و به همین دلیل، چندان مورد استقبال آنها قرار نمی‌گیرد.

### رابطه کوتاه‌مدت؛ راهی برای یافتن شریک درازمدت. عده‌ای به این خاطر نسبت به ازدواج

موقت، عدم پذیرش نشان می‌دهند که آن را مخالف با اهداف و استراتژی‌های خود از روابط کوتاه‌مدت می‌یابند. آنها نه با اصول تبدالی مطرح در همه انواع روابط و سبک‌های زناشویی بین دو جنس که بلکه با مدت زمان چنین قراردادی، مسئله دارند.

از منظر تکاملی، کارکردهای روابط کوتاه‌مدت برای زنان، متعدد بوده که یکی از مهمترین آنها، فراهم‌آوری شرایط برای گرفتن تعهد برای یک رابطه درازمدت مانند ازدواج است. در واقع، این علت احتمالاً میزان قابل ملاحظه‌ای از واریانس علاقه دختران نسل جدید ما به این روابط را پوشش می‌دهد. هر چند در کل، تعداد کمی از دوستی‌های بین دو جنس (طبق یک آمار در ایران، بین ۱۰ تا ۲۰ درصد)، منجر به ازدواج می‌شود اما در شرایط نامناسب اجتماعی و محیطی برای همسرپایی، همین درصد پایین نیز، می‌تواند به اندازه کافی برانگیزاننده و مشوق روابط کوتاه‌مدت در دختران و زنان جوان باشد. تعدادی از دختران و زنان جوانی که از ورای روابط کوتاه‌مدت خود، روابط درازمدت را می‌جویند، به این علت با ازدواج موقت موافقت چندانی نشان نمی‌دهند که می‌دانند ازدواج موقت، به دلیل شرایط خود، ممکن است کمتر به هدف مورد نظر آنها یعنی

یافتن یک همسر درازمدت ختم شود. اول اینکه کاندیداهای ازدواج موقت ممکن است کسانی باشند که به عنوان همسر و برای روابط درازمدت چندان مناسب نباشند. از طرف دیگر، حتی در صورت عدم وجود مشکل بالا، مردانی که می‌توانند از طریق ازدواج موقت نیازهای خود را ارضا کنند احتمالاً کمتر تن به ازدواج‌های دائم می‌دهند. این مسئله احتمالاً به علت ظهور چالش‌های مربوط به بیکاری و فقر در نسل‌های جدید، شدت هم خواهد یافت. تعدادی از دختران و زنان نسل جدید، سعی می‌کنند تا همچون مسابقه بخت‌آزمایی و از طریق روابط با مردان متعدد کوتاه‌مدت، شانس خود را برای بدست آوردن همسر درازمدت افزایش دهند. این درحالی‌است که هدف از ازدواج موقت، اساساً متفاوت بوده و احتمالاً نمی‌تواند خواسته‌های این گروه از زنان از برقراری روابط کوتاه‌مدت را، برآورده کند. در صورتی که قصد دختران و زنان یک جامعه از برقراری روابط کوتاه-مدت با جنس مقابل، فقط یافتن همسر درازمدت باشد، ازدواج موقت دچار نوعی گمگشتگی در هدف، خواهد شد.

ازدواج موقت موجب بوجود آمدن تعهد قانونی شده و فرد را از دیگر روابط در دسترس، منع می‌کند. این خود نیز می‌تواند برای کسانی که سعی دارند از طریق برقراری روابط متعدد و همزمان با اعضای جنس مقابل، به یک همسر دلخواه درازمدت دست یابند، مانع محسوب می‌شود.

### ازدواج موقت، استراتژی جنسی شخصی و ارزش جنسی افراد. برای تعدادی از زنان،

گسترش ازدواج موقت، به معنای کاهش در ارزش آنها به عنوان شرکای جنسی کوتاه‌مدت خواهد بود. گسترش ازدواج موقت و کم شدن توانایی این گروه از زنان برای برقراری روابط متعدد و همزمان با افرادی از جنس مقابل که اکنون خود دارای شریک هستند، از جمله علل این مسئله است. زنان متاهلی که میل به اقدام بر اساس استراتژیهای جنسی دوگانه دارند نیز، ممکن است رواج ازدواج موقت در زنان نسل جوان را به عنوان رقیبی برای کسب مردان جذاب تلقی کنند. بر همین مبنا، عده‌ای از مردان که موهبت‌هایی برای موفقیت در روابط کوتاه‌مدت بدون تعهد دارند، نمی‌خواهند که روابط محدودکننده‌تر و توأم با مسئولیت بیشتر مانند ازدواج موقت را بپذیرند. برای مردی با جذابیت‌های اقتصادی، رفتاری و جسمی مناسب، یک جامعه باز و بدون محدودیت‌های ارتباطی، نسبت به یک جامعه با قوانین محدودکننده از نظر جنسی، بهتر و بیشتر به آنچه که ژنهایش می‌خواهند یعنی روابط جنسی متعدد، ختم می‌شود.

### اخلاق‌گرایی و گرایش به ازدواج موقت. در عده‌ای از افراد، اینکه ازدواج موقت به معنای پذیرش

قید و بندهای اخلاقی، اجتماعی و قانونی است و در عوض روابط آزاد، چنین قیودی را ندارند منجر به ناخشنودی از ازدواج موقت می‌شود. ازدواج موقت، منجر به مشخص و چارچوب‌مند کردن دو چیز یعنی تعداد شرکای جنسی و مدت زمان رابطه، می‌شود. بدیهی است که مرد جذاب یا ولنگاری که می‌خواهد هر هفته یا ماه، یک شریک عوض کند یا بطور همزمان با زنان متعددی رابطه داشته باشد و زنی که دوست دارد با تعداد زیادی از مردان در ارتباط باشد، نخواهند که ازدواجی که امکان تنوع‌طلبی جنسی را برای آنها محدود یا دارای چارچوبی مشخص می‌کند را، بپذیرند. در این موقعیت، علت مخالفت آن عده از افراد دو جنس با این سبک از

زندگی زناشویی، به این واقعیت بر می‌گردد که آنها اساساً تمایلی به محدودسازی روابط کوتاه‌مدت خود ندارند. این مسئله یعنی معتقدبودن یا نبودن به چارچوب رابطه که یکی از اصول اساسی روابطی همچون ازدواج موقت است مسئله بسیار مهمی است زیرا در واقع همین موضوع است که باعث می‌شود بین ازدواج موقت و سایر روابط کوتاه‌مدت بدون چارچوب، تفاوت ایجاد شود. این مسئله، دلیل اصلی این پیش‌شرط‌های شیعی است که معتقدند صحت جاری‌شدن صیغه عقد ازدواج کوتاه‌مدت، به داشتن اعتقاد درونی به الزامات ازدواج موقت در افرادی بستگی دارد که وارد این رابطه می‌شوند (بطور مثال، رک به رساله مکارم‌شیرازی، ناصر). فتاوی‌ای آنها، در این باره، اینست که در صورتیکه یکی از طرفین، اعتقاد قلبی و واقعی به ازدواج موقت نداشته باشد، حتی در صورت برقرارشدن سایر شرایط لازم برای این نوع ازدواج، عقد، نامقبول و از نظر شرعی باطل است. این مسئله، از یک نظر دیگر هم، بسیار حائز اهمیت است و آن اینست که، کسانی که می‌اندیشند که ازدواج موقت می‌تواند جایگزین مناسبی برای سایر روابط کوتاه‌مدت بدون چارچوب باشد، باید به اعتقاد درونی و عملی افراد به این سبک زناشویی نیز فکر کنند. ازدواج موقت، فقط در صورتی می‌تواند کاهنده آسیب‌هایی همچون عادت به برقراری روابط بدون قید و بند باشد که افراد اقدام‌کننده به آن، دروناً، به ماهیت این سبک زناشویی اعتقاد داشته و خود را ملزم به رعایت پیش‌شرط‌ها و التزامات آن، کنند.

### برداشت‌های متفاوت از انواع روابط کوتاه‌مدت. تعدادی دیگر از علل مخالفت‌ورزی با ازدواج

موقت، به سوءتعبیرها و خطاهای شناختی تعدادی از زنان در رابطه با انواع روابط کوتاه‌مدت بر می‌گردد. تعدادی از زنان، ممکن است به این علت روابطی مانند ازدواج موقت را کمتر رمانتیک و عاطفی گونه بدانند که احساس می‌کنند هدف مردانی که اقدام به ازدواج موقت می‌کنند صرفاً نیازهای شهوانی و جنسی بوده و در عوض، مردانی که در قالب سایر روابط با زنان رابطه دارند مردانی هستند با طبعی رمانتیک، عاطفی و دوست‌دار زنان. این سوءبرداشت، می‌تواند از اینجا ناشی شده باشد که در ازدواج موقت، شرط ارتباط جنسی و برقراری ازدواج به منظور ارتباط جنسی بدیهی به نظر می‌رسد (هر چند که با توجه به اصول حقوقی قرار داده شده برای این نوع از ازدواج اینطور نیست). از طرف دیگر، چون در روابط کوتاه‌مدت به شیوه‌های دیگر مانند دوستی، الزام قانونی به رابطه جنسی دیده نمی‌شود، بعضی از افراد ممکن است احساس کنند که در این گونه از روابط، راحت‌تر می‌توانند درباره برقراری رابطه جنسی، حق انتخاب داشته باشند. مطمئناً این خطای شناختی، ناشی از عدم درک پویای‌های برانگیزاننده مردان، به برقراری هر گونه رابطه عشقی با جنس مقابل است. مردان، معمولاً از ورای روابط خود، حال هر چه که باشد و به هر شیوه که شروع شود، به دنبال ارضای نیازهای جنسی خود هستند اما مکانیسم‌های ذهنی- تکاملی زنان، روابط به ظاهر رمانتیک‌تر را برای آنها، جذاب‌تر می‌نمایاند.

### ازدواج موقت و تبادل اجتماعی. علت دیگر مخالفت‌ورزی با این ازدواج را بر اساس نظریه تبادل

اجتماعی و تبادل جنسی، می‌توان درک کرد. عده‌ای معتقدند که اینگونه روابط، ارزش زنان به عنوان همسر و هدایت‌کنندگان رابطه با مردان را پایین می‌آورد. به عبارت دیگر، منجر به کاهش قدرت ارتباطی زنان در

روابطشان با جنس مقابل می‌شود. عدم رواج ازدواج موقت و کمبود منابع ارضای جنسی برای مردان از طریق روابط دیگر، موجب می‌شود تا قدرت کنترل و مداخله زنان در روابط درازمدت و کوتاه‌مدت آنها با مردان افزایش یابد. زنان فقط در صورتی می‌توانند میزان تمنیات مادی و غیر مادی خود از روابط با مردان را تنظیم کنند که رقیبی برای اعمال خواسته‌هایشان نداشته باشند. گسترش ازدواج موقت، می‌تواند مانعی بر سر راه کنترل و هدایتگری دلخواه عده‌ای از زنان در روابطشان با مردان شود.

### تعارض علایق بین گروهها در جامعه. نه تنها این امکان وجود دارد که بین علایق و استراتژیهای

جنسی دو جنس که از منافع تکاملی متفاوت نهفته در استراتژیهای آنها ناشی می‌شود، تعارض وجود داشته باشد بلکه این تعارضات می‌تواند در درون اعضای هر جنس نیز مشاهده شود. همانطور که گفتیم، بعضی از زنان، ممکن است روابطی مانند ازدواج موقت را در تضاد با توانایی خود برای ابراز دلخواه استراتژیهای جنسی خود یا ارزش جنسی یک زن در نظر مرد پنداشته و در نتیجه به مخالفت با این رویکردهای ارتباطی کوتاه-مدت، بپردازند. یکی از مواردی که می‌تواند به مردان مرتبط باشد، استراتژیهای جنسی آنها و تفاوت در تناسب‌افزایی ازدواج موقت برای آنهاست. مخالفت مردانی که از نظر دسترسی جنسی کمتر متعهدانه و آزادانه به زنان، موفق‌تر هستند، یکی از مظاهر این تعارض در استراتژیهای جنسی تناسب‌افزا، است. عده‌ای از مردان، نسبت به مردان دیگر، به هر علتی مانند جذابیت جسمی، شرایط مناسب اقتصادی و شغلی، ویژگیهای شخصیتی خاص یا ترکیبی از این علل، در دسترسی جنسی آزادانه به زنان متعدد، موفق‌ترند. ازدواج موقت، می‌تواند موجب کاهش دسترسی همزمان این مردان به زنان متعدد، شود. علت هم این است که از نظر آماری، با گسترش ازدواج موقت، تعداد زنان و دختران مجرد حاضر به رابطه با این مردان، کاهش می‌یابد. در این حالت، تعدادی از زنانی که این مردان قبلاً بطور همزمان وارد رابطه با آنها می‌شدند از جمعیت مورد هدف آنها ریزش می‌کنند. این تفاوت‌های درون‌گروهی مردان که موجب تفاوت در بخت آنها برای رسیدن به زنان از طریق استراتژیهای جنسی مختلف می‌شود، می‌تواند به شکل‌گیری گروههای مختلف ایدئولوژیکی و اتخاذ خط‌مشی‌های متفاوت در آنها، منتهی شود. همین فرایند، در مورد بعضی از زنان نیز، قابل مشاهده است. عده‌ای از زنان، از روابط چندگانه خود با عده‌ای از مردان، به منابع متعددی می‌رسند که ازدواج موقت، می‌تواند دسترسی آنها به این منابع متعدد را به علت ورود سایر زنان به میدان، محدود کند. اگر با این دید جدید به مسائل نگاه کنیم، آنگاه پی می‌بریم که در بعضی از مواقع، تبلیغات رسانه‌ای بعضی از گروهها که ازدواج‌هایی مانند ازدواج موقت را دهن‌شان زنان دانسته و یا بطور معکوسی آن را درمان همه دردها می‌دانند، بیشتر شبیه بلندگوی جارچی‌ای است که بدنبال فروش اجناس خودش است تا اینکه واقعاً قصد اصلاح جامعه را داشته باشد.

### حسادت‌های تند و تیز و جنگ بر سر تناسب. به عنوان یک اصل کلی، دسترسی سایر هم‌تایان

ما، به شرکای جنسی بیشتر، به معنی تناسب تولیدمثلی بیشتر آنها و سبقت-گرفتن آنها از ما، است. این دسترسی بیشتر، می‌تواند با توجه به شرایط محیطی و اجتماعی- فرهنگی، اشکال متفاوتی به خود بگیرد. رواج ازدواج موقت، در هر حال و بطور قطع، برای عده‌ای از افراد، منافع بیشتری را در بر دارد. متاهلین، کمتر می-

توانند از آن بهره بگیرند. زنان متاهل هم، اصلاً سهمی از آن نخواهند داشت. مردان متاهل، ممکن است احساس کنند که هم‌تایان دیگر آنها، از طریق روند آسان‌تری، به آن چیزی رسیده‌اند که آنها برای آن، زحمتهای بسیاری را متحمل شده و می‌شوند. افراد مجردی هم که شرایط ازدواج موقت را ندارد، نسبت به دیگرانی که آن را دارند، ممکن است حسادت نشان دهند. اینها، می‌توانند جوش و خروشی را در ژنهای حریص و حسود ما بوجود آورند که تاب لذت‌بردن و تناسب تولیدمثلی بیشتر دیگران را ندارند. پژوهشهای تکاملی، بطور ظریفی نشان می‌دهند که بسیاری از نگرشهای وسیع و بزرگ اجتماعی ما را، ژنهای کوچک ما می‌سازند. این ژنهای به ظاهر کوچک، فرمانروایان بزرگ تاریخ بشری بوده و هستند. افراد، بدون آنکه در همه موارد، حتی خودشان هم بدانند، با حرص و حسدهای غریزی خود، مانع از برقراری یک پدیده اجتماعی می‌شوند درحالی‌که ناخودآگاه، جامعه را به سمت آسیبهای بدتری پیش می‌برند. حتی اگر این حرص و حسدها، در دنیای جدید دیگر منفعتی برای آنها نداشته باشد، باز هم بر ذهن آنها حکمرانی می‌کنند زیرا بطور ساده، آنها نمی‌توانند ژنهایی که آنها را کنترل می‌کنند، کنترل کنند. اینجاست که نقش الگوهای اندیشه‌ای هوشمند و دلسوز که بدور از هرگونه اغراضی، منفعت کلی و درازمدت جامعه را در نظر می‌گیرند، بسیار برجسته می‌شوند. کسانی که می‌گویند مشروعیت هر پدیده‌ای در جامعه، باید منوط به نظر مردم حتی مردم عوام باشد، یا بطور کاملی، نسبت به آنچه که اندیشه و رفتار انسان را می‌سازد، آگاه نیستند و یا اتفاقاً، در این مورد، بسیار هوشیار و آگاهند!

### استراتژی جنسی دوگانه، تیپ‌بندی جنسی مردان و رخصت‌دادن برای داشتن رابطه

**کوتاه‌مدت.** ترس از اینکه با گسترش ازدواج موقت در جامعه، همه یا اغلب مردان، خواهان این سبک زندگی زناشویی شده و از ازدواج درازمدت رویگردان شوند، یکی از نگرانی‌های اصلی زنان و دختران است. اما، علاوه بر این مطلب، زنان همچنین نمی‌خواهند که هر مردی، مجوز رابطه کوتاه‌مدت داشته باشد، درحالی‌که با اصل وجود رابطه کوتاه‌مدت، مشکلی ندارند. این می‌تواند مایه نگرانی عده‌ای از مردان نیز باشد. مردانی که با گسترش ازدواج موقت، از تعداد شرکای کوتاه‌مدت‌شان کاسته می‌شود، از آن جمله هستند.

بر اساس منطق و فرمول‌های استراتژی جنسی دوگانه، مردان یا به عنوان شرکایی جذاب و برای روابط کوتاه‌مدت مناسب‌اند و یا به عنوان همسرانی مناسب و برای روابط متعهدانه و درازمدت. رواج و قانونی شدن ازدواج موقت، می‌تواند باعث شود تا همه مردان، مستقل از اینکه بر اساس برنامه استراتژی دوگانه زنان، در چه تیبی قرار می‌گیرند، خواهان و متمایل به آن شوند. چنین فرایندی، می‌تواند میدان متقاضیان ازدواج دائم را خالی کند و این، برای اغلب زنان، به معنای از دست دادن متناسب‌ترین سبک ارتباطی با جنس مقابل یعنی رابطه درازمدت، است. برای زنان، روابط درازمدت و داشتن حداقل یک شریک دائم در هر زمان که مسئولیت‌های رابطه را بپذیرد، از مهمترین اهداف ارتباط با جنس مقابل، است. علاوه بر این، بر اساس معادلات تکاملی، هر مردی، شایسته ارتباط کوتاه‌مدت نیست، چرا که ممکن است حائز خصایص لازم برای چنین روابطی همانند داشتن ویژگیهای جذاب جنسی، نباشد. عده‌ای از زنان، خواستار این هستند که هم شرکای کوتاه‌مدت جذابی داشته باشند و هم همسرانی دائم که با مهربانی و فداکاری، وظایف زناشویی خود را انجام می‌دهند. آنها می‌خواهند که در سنین اولیه نوجوانی و جوانی، ارتباط کوتاه‌مدت را با شرکای جذاب تجربه کرده و در سنین

بالا تر که زنگ هشدار سنی آنها به صدا در می‌آید، شوهرانی آماده به خدمت که انتظار آنها را می‌کشند، داشته باشند. پذیرش و رواج فراگیر ازدواج موقت، علاوه بر ایجاد نگرانی در مورد این هدف، می‌تواند باعث شود تا زنان، به دلیل وارد شدن خیل بیشتری از مردان به رابطه کوتاه‌مدت، در انتخاب شریک کوتاه‌مدت هم، محدودتر شوند. این ارتباط ممکن است متناقض به نظر برسد اما توجه به اینکه هنجار شدن ازدواج موقت و جلوگیری از سایر گونه‌های ارتباطی کوتاه‌مدت، به معنی جلوگیری از روابط چندگانه بدون چارچوب است، رابطه بین رواج این سبک از زندگی زناشویی و میزان انتخاب زنان، قابل درک‌تر می‌شود. در روابط چندگانه پنهانی، زنان متعددی می‌توانند با عده محدودی از مردان دلخواه و متعلق به تیپ جذاب برای روابط کوتاه‌مدت، رابطه داشته باشند، اما فراگیری واقعی ازدواج موقت که در آن اغلب افراد یک شریک دارند، این عدم تقارن در توزیع ارتباطات بین زنان و مردان را بیشتر اصلاح کرده و می‌تواند میزان انتخاب‌های عده‌ای از مردان و زنان را محدودتر کند. بطور خلاصه، عده‌ای از زنان، می‌خواهند که هم در انتخاب شریک کوتاه‌مدت و هم انتخاب شریک درازمدت، نهایت آزادی عمل را داشته باشند و سبک‌هایی از ازدواج مانند ازدواج موقت، میدان انتخاب آنها را محدود می‌کند.

این در حالی است که ممکن است وجود روابط پنهانی کوتاه‌مدت جنسی، در مقایسه با ازدواج موقت آشکار، این تاثیرات را به میزان کمتری به دنبال داشته باشد. در روابط کوتاه‌مدت پنهانی، یک مرد بدون انتخاب شدن بوسیله طرف مقابل، نمی‌تواند تشکیل رابطه بدهد، درحالی‌که گسترش یافتن و هنجار شدن ازدواج موقت و انتظار از زنان برای اینکه این سبک ارتباطی را هم بپذیرند، می‌تواند تعداد بسیار بیشتری از مردان را خواهان و وارد روابط کوتاه‌مدت کند. جمع‌بندی این قسمت این خواهد بود که عده‌ای از زنان، از آن رو با روابط کوتاه‌مدتی مانند ازدواج موقت مخالفت می‌کنند که در مقایسه با انواع روابط کوتاه‌مدت دیگر مانند روابط جنسی گذرا یا دوستی‌های پنهانی، به میزان بیشتری تیپ‌بندی‌های جنسی مبتنی بر استراتژی‌های جنسی دوگانه آنان را می‌شکند. این عامل، منبع مخالفت عده‌ای از مردان که احساس می‌کنند تیپ‌بندی جنسی رایج زنان از مردان، به نفع آنها تمام می‌شود نیز، است. در بخش دیگری از همین فصل، به نقش این پویایی در مخالف عده‌ای از افراد با چندمسری، خواهیم پرداخت.

### موافقت و مخالفت با ازدواج موقت و اتخاذ دیدگاهی یکپارچه‌نگر. تاثیر متغیرهای

روانشناختی- تکاملی در مورد میزان موافقت یا مخالفت با انواع روابط بین دو جنس، تناقضی با سایر تبیینات اجتماعی و روانشناختی ندارد. بطور مثال، نگرش نه چندان مثبت گروه‌هایی از جامعه نسبت به ازدواج موقت را می‌توان به قوانین خرده فرهنگ‌های آنها یا سایر مسائل اجتماعی آن خرده‌گروهها نسبت داد. به عنوان نمونه، علت مخالفت دختران جوان یا والدین آنها با ازدواج موقت دختران خود، می‌تواند ناشی از نگرانی آنها از اینکه آنها، همسران درازمدت مناسبی بدست نیاورند، باشد. هر چند از نظر ماهیتی، این علت را می‌توان جزو علل اجتماعی طبقه‌بندی کرد اما به هر حال، ریشه این برخورد اجتماعی در مکانیسم‌های انطباق‌گرای تکاملی ما نهفته است. تبیینات تکاملی را می‌توان در ترکیبی مناسب با سایر عوامل موثر بر رفتار برای تبیین پدیده‌ها



بکار گرفت. این ترکیب، می‌تواند دنباله‌رو همان رویکرد پذیرفته شده و معروف در روانشناسی به نام تبیین زیستی- روانی- اجتماعی باشد.

بعضی از مخالفین ازدواج موقت، اینطور می‌گویند که تفاوت ازدواج موقت با رابطه آزاد، فقط در خواندن چند جمله مربوط به جاری شدن صیغه عقد است و این، نمی‌تواند به میزان زیادی، ماهیت و عوارض آن را نسبت به رابطه‌های آزاد، تغییر دهد. حتی، بعضی از آنها می‌گویند که با این تفاسیر، بین ازدواج موقت و فحشا، تفاوتی وجود ندارد. این درحالیست که این عده از مخالفان، به این فکر نمی‌کنند که با این روش استدلال، بین ازدواج دائم و رابطه‌های آزاد یا فحشا هم، نمی‌توان فرقی گذاشت؛ در آنجا نیز، تفاوت فقط منحصر به خواندن چند جمله خطبه عقد می‌شود! از این رو، به نظر نمی‌رسد که این گونه قضاوت کردن درباره ازدواج موقت، ناشی از عدم درک صحیح این افراد نسبت به تفاوتها و الزامات ازدواج موقت باشد، بلکه مسئله می‌تواند به عدم هماهنگی شرایط ازدواج موقت با سبک زندگی جنسی مورد ترجیح آنها که برای آنها، نهایت تناسب‌افزایی را در بر دارد، مربوط باشد. آنها، از این رو ادعا می‌کنند که بیان چند جمله نمی‌تواند بین ازدواج موقت و رابطه آزاد فرقی بگذارد و در عین حال مشابه همان جملات، می‌تواند ازدواج دائم را از چنین روابطی متمایز کند (!) که، ازدواج‌هایی مانند ازدواج موقت را، موافق با خواسته‌های خود نمی‌یابند. همچنین، اینکه بعضی می‌گویند، زنان، دروناً برای ازدواج موقت ساخته نشده‌اند، تا حد زیادی صحیح است. استراتژی‌های راهبردی زنان، آنها را برای سبک‌هایی از ارتباطات زناشویی مانند ازدواج دائم، روابط کوتاه‌مدت بدون تعهد و یا استراتژی جنسی مختلط و حتی روابط خارج از چارچوب زناشویی، بیشتر از سبک‌هایی مانند ازدواج موقت که نوعی ارتباط کوتاه‌مدت اما همراه با تعهد است، آماده کرده است. اما این نباید باعث شود تا در مغالطه «آنچه که طبیعت ما حکم می‌کند، ارجحیت دارد»، بیفتیم. جالب است که نتایج بعضی از پژوهش‌ها، نشان می‌دهند که تعریف دو جنس از خیانت زناشویی، ممکن است به نحوی متفاوت باشد که بعضی از زنان، حتی ممکن است یک رابطه جنسی کامل را در صورتی که همرا با عشق نبوده باشد، خیانت در نظر نگیرند. این، می‌تواند به اهمیت عشق برای خود زنان مربوط باشد اما به هر حال، آیا این باید باعث شود تا ما تعریف از خیانت زناشویی را، منطبق با تعریف زنان از آن قرار دهیم! در اینجا، کافی است نگاهی هم به طبیعت غریزی مردان بیندازیم تا ببینیم، ترکیب این دو یعنی برقراری نظام جامعه بر اساس طبیعت مردان و زنان، چه محصولی در پی خواهد داشت. ازدواج موقت، ممکن است برآورده‌کننده هیچ‌یک از نیازهای غریزی بعضی از زنان نباشد اما این، حتی بدون در نظر گرفتن ملاحظات قانونی و اخلاقی، اصلاً به معنای برتری کارکردی- اجتماعی آن‌دسته از سبک‌های ارتباطی که زنان، بطور غریزی می‌پسندند، نیست.

از طرف دیگر، عده‌ای از موافقان ازدواج موقت، به درستی و به اندازه کافی، به پیش‌نیازها و شرایطی که برای ازدواج موقت مورد نیاز است، نمی‌پردازند. چنانچه ازدواج موقت بخواهد حربه‌ای در دست مردان متمول و هوس‌باز یا زنان بی‌اعتقاد به الزامات ضروری ازدواج موقت شود، کارکرد مثبت خود برای حفظ بنیان‌های اخلاقی جامعه را از دست خواهد داد. ازدواج موقت، نباید روشی شرعی شده و قانونی برای مردان هوس‌بازی باشد که به دنبال یک راه به ظاهر موافق دین و اخلاقی، برای ارضای غرایض خود هستند. همانطور که مشخص است، علل و استدلال‌هایی که بعضی از زنان و مردان برای سخت‌گیری یا سهل‌گیری در مورد

ارتباطات کوتاه‌مدت از جمله ازدواج موقت نشان می‌دهند، از استراتژی‌های جنسی- تکاملی خود آنها تاثیر می‌پذیرد. بعضی وقتها، دلایل اعتقادی و ایدئولوژیکی که ما برای موافقت یا مخالفت‌ورزی با بعضی از مسائل مطرح می‌کنیم، پوششی است برای آنچه که در درون مغز جنسی- تکاملی ما می‌گذرد. آنچه که در هر لحظه انجام می‌دهیم، بر مبنای انطباق‌های ذهنی‌مان است اما بعداً توجیهاتی به ظاهر منطقی برای آنها می‌یابیم. در این موارد هم، فرد ممکن است کاملاً از علل موافقت یا مخالفت خود با یک عقیده یا عقایدی خاص، آگاه نباشد. او ممکن است فقط خوب بداند که احساسات درونی او (بخوانید مکانیسم‌های ذهنی- تکاملی انطباق- گرای او) چه چیزی را تایید و چه چیزی را رد می‌کنند.

ازدواج موقت، یکی از انواع روابطی است که پرداختن جامع و کامل به آن، فراتر از اهداف و مباحث این کتاب است. در اینجا، هدف ما از بررسی ارتباط استراتژی‌های جنسی افراد با گرایش به انواع روابط کوتاه‌مدت، لزوم تایید یا عدم تایید ازدواج موقت نبوده و صرفاً قصد اثبات این مسئله را داشتیم که بسیاری از مسائل اجتماعی و فرهنگی را در سایه درک مفاهیم روانشناسی جنسی- تکاملی، بهتر می‌توان درک کرد. تضاد، درگیری و شاخ به شاخ شدن استراتژی‌های تناسب‌افزای افرادی با ژن‌های خودخواه، می‌تواند زمینه را برای شکل‌گیری ایدئولوژی‌های متفاوت، فراهم کند. درک افراد انسانی از نیازها و شرایط همدیگر، می‌تواند ابزاری برای حل و فصل بهتر تعارضات بین گروهها و افراد باشد. روانشناسی تکاملی، یکی از رشته‌های علمی است که توانایی زیادی دارد تا به ما در این درک متقابل از همدیگر، کمک کند.

### تفاوت در خیالبافی‌های جنسی

خیالبافی‌های<sup>۱</sup> جنسی، از این نظر که کمتر بوسیله رسوم اجتماعی و یا قوانین جامعه بازداري می‌شوند، ابزاری خوب برای بررسی تفاوت‌های واقعی و درونی زنان و مردان، از نظر روانشناسی جنسی هستند. خیالبافی‌های جنسی، همچنین بهتر از رفتارهای بیرونی که به میزان بیشتری بوسیله عوامل بیرونی، غربال و شکل داده می‌شوند، نمایانگر ترجیحات درونی دو جنس هستند. تحلیل خیالبافی‌های دو جنس، نشان داده‌اند که مردان به میزان بیشتری، خیالبافی و تفکرات روزانه درباره مسائل جنسی دارند. همچنین این خیالبافی‌ها در مردان، تنوع بیشتری نشان می‌دهد. مردان نسبت به زنان، در خیالبافی‌های جنسی‌شان، شرکای بیشتری عوض می‌کنند. خیالبافی‌های مردان، بطور آشکارتری جنسی و خیالبافی‌های زنان، به میزان بیشتری رمانتیک‌گرایانه و با موضوعات عاطفی و ارتباطی مربوط است. این تفاوتها، از همان سنین اولیه بلوغ خود را نشان می‌دهند (برای مطالعه‌ای در مورد تفاوت‌های دو جنس در مورد خیالبافی‌های جنسی و تحلیلی تکاملی به آنها رک به ایلس و سایمونس، ۱۹۹۰).

<sup>1</sup> - Fantasy

### تفاوت در مسائل مورد توجه و تمرکز در ارتباط جنسی

مردان در روابط جنسی خود بیشتر بر جنبه‌های جنسی و رسیدن به رضایت جنسی که عموماً خود را در قالب رسیدن به ارگاسم (اوج لذت جنسی) نشان می‌دهد، تمرکز می‌کنند. برای زنان، اغلب، جنبه‌های احساسی، عاطفی و روانتیک رابطه، وزنه زیادی دارد هر چند که جنبه‌های جنسی نیز برایشان مهم است. البته، اهمیتی که زنان به هر یک از مولفه‌های عاطفی و جنسی روابط می‌دهند با توجه به بافتار رابطه، تغییر می‌یابد.

### سرمایه‌گذاری والدینی و تفاوت‌های دو جنس در رفتارهای جنسی ذکر شده

از نظر تکاملی، دو جنس برای حل محدودیتها و موانع مربوط به افزایش دادن حداکثری احتمال بقا و تولیدمثل خود، با چالش‌های متفاوتی روبرو بوده (و هستند). برای مردان، در دسترس بودن شریک جنسی، مهمترین عامل محدود کننده موفقیت تولیدمثلی تلقی می‌شود درحالیکه برای زنان، دسترسی به منابع مادی و پدری که در پرورش فرزند به او کمک کند، یک محدودیت برجسته است. دیگر اینکه همانطور که در فصل قبل گفتیم، سرمایه‌گذاری والدینی به میزان انرژی و زمانی که هر یک از پدر و مادر برای زادآوری یک فرزند و سپس بزرگ کردن آن فرزند تا سن تولیدمثل صرف می‌کنند، گفته می‌شود. گفتیم که میزان سرمایه‌گذاری والدینی و هزینه‌های بالقوه ارتباط جنسی برای زنان بیشتر و توانایی زادآوری آنها کمتر است. ارتباط جنسی برای یک مرد، فقط شامل هدیه چند اسپرم ناقابل می‌شود درحالیکه همین یک رابطه جنسی ناخواسته برای جنس مونث می‌تواند به ۹ ماه حاملگی و درد و خطر مرگ در حین زایمان، و از دست دادن چندین سال عمر برای پرورش فرزند شود که در غیر اینصورت می‌توانسته در جای دیگر و به شکل دیگری، صرف افزایش تناسب تولیدمثلی و تکاملی او شود. در اکثر پستانداران و نخستی‌ها، وظیفه حاملگی به عهده جنس مونث است، شیردهی و پرورش تا چند سال بعد از تولد نیز، به همین ترتیب بر دوش مادر قرار داده شده است. چنانچه ماحصل این فرایند، پرورش فرزندی باشد که به سن تولیدمثل رسیده و سپس با تولیدمثل خود، ژنهای مادر را پخش کند، می‌توان گفت که آن ارتباط جنسی برای مادر، منفعت تکاملی دارد. اما چنانچه به هر علت، مادر در طی این فرایند دشوار و طولانی تولید فرزند و سپس پروراندن او تا سن تولیدمثل، شکست بخورد، باید بهای سنگینی را پرداخت کند و آن شکست در تولیدمثل موفق است. برای اینکه مادری مشمول اولین حالت شود می‌بایست راهبردهایی جنسی در پیش بگیرد که موفقیت او را تضمین کنند. یک زن، از طریق افزایش دفعات ارتباط جنسی خود، موفق به زادآوری و تولید فرزند بیشتر نخواهد شد. او اگر یک، ده یا صدها بار در سال آمیزش داشته باشد، باز هم توانایی فقط یک بار حاملگی را در هر سال خواهد داشت. از طرف دیگر، میانگین سن باروری در یک زن، کوتاهتر از یک مرد است: اگر سن شروع توانایی برای حامله شدن را ۲۰ سال و سن یائسگی که پایان دوره باروری تلقی می‌شود را ۴۰ تا ۴۵ سال در نظر بگیریم، سن باروری یک زن حدوداً، ۲۰ تا ۲۵ سال خواهد بود. این در حالیست که یک مرد از سنین نوجوانی تا پیری قادر

به تولید اسپرم و زادآوری است. به همین دلایل، تعداد ارتباط‌های جنسی در یک مدت زمان معین، عامل اثرگذاری در تعیین موفقیت یک مرد است اما زنان، مستقل از تعداد روابط جنسی، فقط تعداد معینی باروری را می‌توانند از ورای روابط جنسی خود داشته باشند. مردان به علت سرمایه‌گذاری والدینی کمتر و اینکه نقششان در بوجود آمدن یک فرزند، به فراهم‌آوری چند اسپرم محدود می‌شده، کمتر از زنان به کیفیت و بیشتر از آنها به کمیت شرکای جنسی اهمیت داده‌اند. زنان، به علت هزینه‌های بالقوه زیاد سرمایه‌گذاری والدینی در آنها، مجبور بوده‌اند که در روابط جنسی خود، محتاط‌تر و دور‌اندیش‌تر باشند چرا که حاملگی - های بدون منابع مادی و وجود حامی برای مادر و فرزند، نه تنها می‌توانسته برای فرزند آنها بلکه برای خود آنها نیز خطرناک باشد. تفاوت دو جنس در سرمایه‌گذاری والدینی و چالش‌های مربوط به حداکثر رسانی موفقیت تولیدمثلی، منجر به شکل‌گیری انطباق‌های زیستی، شناختی و رفتاری متفاوت جنسی در آنها شده است. تفاوت در انطباق‌های تکاملی، تفاوت در استراتژی‌های جنسی را به ارمغان آورده است. بسیاری از تفاوت‌های دو جنس در رفتار امروزی که ما شاهد آنها هستیم، نتیجه همین تفاوت در انطباق‌های متفاوت تکامل یافته دو جنس، است.

همانطور که بحث شد، میل و تنوع‌طلبی جنسی زیاد برای زنان، نفع تکاملی و تولیدمثل موفق را به آن اندازه که برای مردان مورد انتظار است، به همراه نداشته است. از طرف دیگر، مدت زمان عدم باروری طبیعی بعد از زایمان، دوره زادآوری یک زن را کوتاه‌تر می‌کند. همچنین، صرف زمان برای پرورش فرزندی ناتوان در چند سال بعد از تولد آن فرزند، نسبت به حاملگی فرزندی جدید، عملی‌تر و انطباقی‌تر است. ضمن اینکه عدم پرورش یک فرزند تا رسیدن به سن تولیدمثل که خود او هم بتواند ژنهای مادر را تکثیر دهد، موفقیت تولیدمثلی تلقی نمی‌شود. دیگر اینکه در طول ۹ ماهه حاملگی و در حین زایمان و سالهای اولیه بعد از تولد که میزان آسیب‌پذیری نوزاد زیاد است، خطراتی مانند مرگ جنین یا نوزاد، امکان به هدر دادن منابع جسمی، مدت زمان باروری و سایر منابع، یک زن را تهدید می‌کنند. با این توضیحات، درک اینکه چرا زنان به نحوی تکامل نیافته‌اند که همانند مردان میل زیادی برای داشتن رابطه و تنوع‌طلبی جنسی داشته باشند و عدم مشاهده حرص و ولع و اشتیاق همیشگی مردانه برای رابطه جنسی در زنان، آسان می‌شود. در عوض، زنان، به کیفیت رابطه، ویژگی‌های شخصیتی و عاطفی مرد که به منظور ارزیابی تناسب والد بودن او صورت می‌گیرد، اهمیت می‌دهند. محتاط بودن در روابط جنسی، توجه به جنبه‌های عاطفی و روانیتیک رابطه که در واقع بطور بالقوه خبر از وجود مردی حمایتگر، پایا و تعهدپذیر می‌دهند، اهمیت‌دهی به تعهد یک مرد به رابطه زناشویی و عدم تمایل شدید به تنوع‌طلبی‌های جنسی افسارگسیخته، می‌توانسته تناسب تکاملی و موفقیت در زادآوری آنها را به بیشترین حد خود برساند. مادر بزرگ‌هایی که چنین استراتژی‌هایی نداشته‌اند، به علت تاوان مربوط به استراتژی‌های غیرانطباقی خود، محکوم به خروج بیشتر از گردونه انتخاب طبیعی شده‌اند. میل جنسی زیاد و رفتارهای وابسته به آن، در زنان امروزی، به اندازه مردان نیست زیرا آنها فرزندان مادر بزرگ‌های حسابگر

تکاملی هستند. مناسب‌ترین راه برای یک زن، برای اینکه موفقیت تولیدمثلی و شایستگی تکاملی خود را به حداکثر برساند، داشتن همان تعداد فرزند محدود، ولی سالم و پرورش آنها برای رسیدن به سن تولیدمثل و زادآوری است. درحالی‌که برای جنس مذکر، هر چقدر که دفعات آمیزش‌های با زنان مختلف بیشتر باشد، تعداد فرزندان که ژنهای پدر را به ارث می‌برند نیز افزایش می‌یابد. به همین خاطر، میل جنسی زیاد و تمایل به ارتباطات متعدد و متنوع برای جنس مذکر، ارزش و سود تکاملی داشته درحالی‌که چنین تمایلاتی برای جنس مونث، علاوه بر اینکه می‌توانسته برای او بالقوه خطرناک باشد (مانند آسیب دیدن بوسیله شرکای متعدد حسود و سر باز زدن آنها از پرورش فرزندی که مشخص نیست متعلق به کدامیک از آنهاست)، اثر کمتری برای موفقیت تولیدمثلی او نیز داشته است. به طور خلاصه، تکامل به این علت که میل جنسی زیاد یا تنوع طلبی افسارگسیخته، تاثیر زیادی بر تناسب تکاملی و موفقیت تولیدمثلی زنان نداشته، این ویژگی را در آنها انتخاب نکرده است. از سوی دیگر، حداقل سرمایه‌گذاری والدینی در زنان بیشتر است پس آنها مجبور بوده‌اند که به فکر منابع و طبقه همسر باشند. به همین خاطر، آنها در هنگام انتخاب همسر برای یک رابطه درازمدت، به طبقه اقتصادی و اجتماعی او بیشتر اهمیت داده و بر توانایی و تمایل یک مرد به همکاری در پرورش فرزند بیشتر توجه می‌کنند. این الگوی توجه‌ای، همان الگویی است که در مکانسیمهای اهمیت‌دهی و توجه‌ای دو جنس در فعالیتهای جنسی یا هنگام خیالبافی‌های جنسی، مشاهده می‌کنیم.

اگر تفاوت در چالش‌های تکاملی پیش روی زنان و مردان برای به حداکثر رسانی تناسب و موفقیت تولیدمثلی خود را خوب درک کنیم، درک چرایی تفاوت‌های دو جنس در رفتارهای جنسی ذکر شده، آسان و قابل پیش‌بینی می‌شود. یک بار دیگر استراتژی‌هایی که در هر جنس، بطور جداگانه می‌توانسته به غلبه بر این چالشها و افزایش موفقیت در زادآوری کمک کند را مرور می‌کنیم. میل جنسی بالا، تنوع‌طلبی جنسی زیاد، تمایل به رابطه جنسی بدون تعهد، توجه به جذابیت جسمانی و قابلیت باروری نشان داده شده بوسیله ظاهر، تمرکز بر جنبه‌های جنسی یک رابطه و میل شدید برای رسیدن به ارگاسم (که در واقع همراه همیشگی انزال است و انزال یعنی اسپرم‌ریزی و آن هم یعنی تولیدمثل)، همانهایی هستند که وجود آنها در یک مرد، توفیق دستیابی به حداکثر موفقیت تولیدمثلی را برای او فراهم می‌کنند و به همین علت، بوسیله انتخاب طبیعی، برگزیده شده‌اند. تنوع‌طلبی جنسی، علاوه بر اینکه ذهن تکاملی یک مرد را از نظر تعداد زاده‌ها مطمئن می‌کرده، از نظر احتمال افزایش موفقیت در تولیدمثل به علت تنوع و تفاوت در ساختار ژنتیکی زاده‌ها نیز، اطمینان بخش بوده است. در شرایط متفاوت، ممکن است افراد متفاوت، قادر به بقا و تولیدمثل موفق باشند، نتیجتاً زاده‌های متفاوت، احتمال تولیدمثل موفق را افزایش می‌دهند. مردانی با چنین ویژگی‌های رفتاری، شانس بیشتری برای پخش کردن ژنهای خود و از جمله ژنهای فعال‌کننده چنین رفتاری در پسران نسلهای آینده داشته‌اند. گسترش بیشتر ژنهای رفتاری این مردان، با گسترش روز افزون و نسل در نسل پسرانی با چنین خصایص رفتاری و منش جنسی مترادف شده است. مردان امروزی، از آن رو که فرزندان تعداد

معدودی از پدر بزرگ‌هایی با چنین استراتژیهای جنسی هستند، در رفتارهای جنسی خود، مشابه آنها عمل می‌کنند.

تفاوت در انطباق‌های تکاملی - ذهنی ناشی شده از تفاوت در سرمایه‌گذاری والدینی، علت تعارض تقریباً همیشگی نرهای همیشه مشتاق و ماده‌های کمتر متمایل در گونه‌های مختلف و از جمله انسان است. هنگامی که نقشهای جنسی در دو جنس عوض می‌شوند بدین معنی که نر، وظیفه پرورش فرزندان را به عهده می‌گیرد، شاهد تغییر در رفتارهای جنسی وابسته به سرمایه‌گذاری والدینی هستیم. در اکثر گونه‌ها که نرها سرمایه‌گذاری والدینی کمتری داشته و در نتیجه، دسترسی‌شان به ماده‌ها، یکی از عوامل تعیین‌کننده اصلی تناسب تولیدمثلی آنهاست، بر سر ماده‌ها به رقابت پرداخته و انحصارگرایی جنسی، یکی از شاخصهای رفتار جنسی آنهاست. در گونه‌هایی که نقشهای والدینی معکوس می‌شود (مانند گونه‌ای از غازها) این ماده‌ها هستند که بر سر نرها با یکدیگر رقابت می‌کنند. در این حالت، این جنس نر است که در انتخابهای خود برای همسرگزینی، محتاط‌تر و انتخابی‌تر عمل می‌کند. این ارتباط مشاهده شده بین سرمایه‌گذاری والدینی و نقشهای جنسی در گونه‌های مختلف، نشان‌دهنده این است که در هر گونه، آن جنسی که سرمایه‌گذاری والدینی بیشتری دارد، موجب رقابت و حسادت بین جنسی در جنس دیگر می‌شود. در این حالت، جنس کمتر مایل، جنسی است که برای رابطه جنسی باید هزینه بیشتری پرداخته و سرمایه‌گذاری بیشتری را تقبل کند و جنس همیشه مشتاق به رابطه جنسی، به این دلیل که رابطه جنسی از نظر تناسب تولیدمثلی، برای او کم خرج‌تر و در عوض پرسودتر است، علاقه بیشتری دارد.

تفاوت دو جنس از نظر علاقه به روابط کوتاه‌مدت، یکی از تفاوت‌هایی است که بطور مکرر، در ادبیات پژوهشی روانشناسی جنسی گزارش شده است (برای مروری در این زمینه رک به اوکامی و شاکلفورد، ۲۰۰۱). البته تفاوت دو جنس، آنچنان که در ابتدا فرض می‌شود، به شکل کاملاً سر راست و کلی نیست. مردان معمولاً در همه شرایط، اشتیاق و تمایل به این روابط نشان می‌دهند درحالی‌که گرایش زنان به اینگونه از روابط، به جز در موقعیتهای معین، پایین‌تر است. پیامد کلی اینست که مردان معمولاً در همه شرایط و زنان فقط در شرایط معینی، تمایل به روابط کوتاه‌مدت داشته و اقدام به این روابط می‌کنند. بطور نمونه، سرمایه‌گذاری والدینی بالاتر در زنان، باعث می‌شود تا آنها برای رابطه‌های کوتاه‌مدت بدون تعهد، کمتر پذیرا باشند. در عوض، به دلیل اینکه رابطه‌های جنسی گذرا برای مردان، فاقد هزینه یا با هزینه‌های کمی است، در آنها، تمایل زیاد به روابط کوتاه‌مدت تحول یافته است. برای مردان، روابط کوتاه‌مدت جنسی می‌توانسته منافع مربوط به موفقیت تولیدمثلی را افزایش دهد. درحالی‌که روابط جنسی گذرای بدون تعهد از طرف مرد، برای زنان، خطر حاملگی ناخواسته و از دست دادن انرژی و زمان برای به حداکثر رسانی موفقیت تولیدمثلی را در پی داشته باشد. در محیط تکاملی انطباق‌ها، فرزندپروری بدون کمک یک پدر متعهد، خطرات جدی برای مادر و فرزند داشته، به همین دلیل، زنانی با چنین ترجیحات و استراتژی‌هایی، خود را در معرض خطر

موفقیت تولیدمثلی پایین‌تر و کاهش یافتن خط ژنتیکی قرار می‌دادند. زنانی که در این مورد و بخاطر ترجیحات متفاوت ژنتیکی خود، محافظه کارتر عمل کرده و فقط زمانی حاضر به ارتباط جنسی می‌شدند که از توانایی، تمایل و تعهد آن مرد برای فرزندپروری و تنها نگذاشتن مادر و فرزندش، اطمینان می‌یافتند، موفقیت تولیدمثلی بیشتر و بقای خط ژنتیکی بیشتری نشان داده‌اند.

حتی الگوی سقط جنین در زنان نیز، از انتظارات ما در مورد انطباقی بودن یا نبودن آنها بر اساس اصول تکامل تبعیت می‌کند. سقط جنین در زنان، با شروع جنگ و مرگ یا خیانت شریک، افزایش می‌یابد (کمپبل، ۲۰۰۵). این موقعیتها، یعنی مرگ یا خیانت شوهر و شروع جنگ، جزو موقعیت‌هایی هستند که احتمال پرورش فرزند در صورت حاملگی و زایش زاده بوسیله زن را، بخاطر کاهش احتمالی منابع و مراقبت لازم برای فرزندپروری کاهش می‌دهند. به نظر می‌رسد که افزایش سقط جنین در چنین شرایطی، واکنشی انطباقی برای زنان عصر تکامل بوده است. تحمل نه ماه حاملگی و زایمان و پرورش فرزند، بدون اطمینان از سایر شرایط لازم برای تکمیل این فرایندها، می‌تواند اتلاف شدید زمان، توان جسمی و روانشناختی و موفقیت تولیدمثلی را برای یک زن در برداشته باشد. در چنین شرایطی، حتی زایش زاده‌های ژنتیکی متعلق به خود هم، انطباقی و مفید تلقی نمی‌شود. این مشاهدات، روشن می‌کنند که چرا زنان در روابطشان با مردان و بخصوص روابط درازمدتشان، به میزان احتمال زنده بودن<sup>۱</sup> و تعهد طرف مقابل، بیشتر اهمیت می‌دهند. آنها معمولاً روابط بدون تعهد را دوست ندارند مگر اینکه یکی از چند شرط ذیل برقرار باشد: اینکه قبلاً یک رابطه تعهد آمیز را با مردی دیگر شکل داده باشند یا اینکه در شرایط سنی، اقتصادی، اجتماعی یا زیستی‌ای باشند که نیازی به الزام تعهد از طرف مقابلشان نبینند.

در دنیای مدرن، روشهای پیشگیری از حاملگی مانند قرصهای ضدحاملگی، مشکل حاملگی ناخواسته را تا حد زیادی منتفی کرده‌اند و طبیعتاً باید انتظار داشته باشیم که با وارد شدن به دنیای مدرن و به علت کاهش نگرانی از حاملگی ناخواسته، تمایل زنان به روابط کوتاه‌مدت افزایش یافته باشد. پس چرا زنان همچنان نسبت به روابط کوتاه‌مدت تمایل بسیار کمتری نشان می‌دهند. طبق همان اصل تکراری، بسیاری از انطباقهای ذهنی ما در محیط تکاملی انطباقها و در طول مدت زمان بسیاری زیادی و در مقیاس میلیونها سال، شکل گرفته‌اند. ورود به دنیای جدید، هر چند همراه با پیشرفتهای کاهش دهنده نگرانیهای طبیعی و تکاملی انسان است اما عمر کوتاه عصر تکنولوژی و پیشرفت، برای تغییر دوباره انطباقهای ذهنی ما انسانها بسیار کم است. برای جنسی که دروناً تمایل کمتری به روابط کوتاه‌مدت دارد، فراهم بودن شرایط برای روابط کوتاه‌مدت گذرا، چندان توفیری نمی‌کند. نکته دیگر اینکه، هر چند عصر پیشرفت، بعضی از تاثیرات ناخواسته مربوط به روابط کوتاه‌مدت را تغییر داده اما نسبت مزایا به هزینه های روابط کوتاه‌مدت و درازمدت، همچنان پا برجا مانده است. حتی در دنیای مدرن و در غیاب نگرانی از بابت حاملگی ناخواسته، باز هم از نظر تکاملی، برای

<sup>1</sup> - Vitality

زنان، روابط درازمدت نسبت به روابط کوتاه‌مدت و گذرا، بسیار پر منفعت تر است. بدیهی است که ازدواج، همچنان بسیاری از نیازهای زنان را برآورده می‌کند. در عوض، برای زنان، روابط کوتاه‌مدت با پاداشهای کمتر اقتصادی، روانشناختی و اجتماعی همراه است.

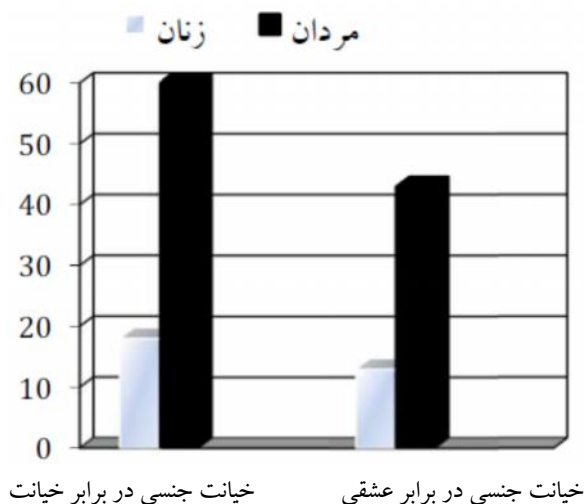
### تفاوت در حساسیت نسبت به انواع خیانت

خیانت در روابط زناشویی را می‌توان به دو طبقه کلی خیانت جنسی و خیانت هیجانی یا عشقی تقسیم بندی کرد. همانطور که از نامشان پیداست، در خیانت جنسی<sup>۱</sup>، همسر فرد اقدام به ارتباط جنسی با شخص دیگری می‌کند. در خیانت هیجانی<sup>۲</sup>، عاطفی یا عشقی، همسر فرد، ارتباطی هیجانی، عاطفی یا عشقی با فردی دیگر دارد. البته، دو جنس ممکن است در شدت و فراوانی تجربه حسادت و یا تاثیر حسادت در زندگی، تفاوتی با یکدیگر نداشته باشند اما پژوهشها نشان داده‌اند که اگر چه برای هر دو جنس، هر دو خیانت جنسی و عاطفی ناگوار است اما در مجموع، مردان نسبت به خیانت جنسی و زنان نسبت به خیانت عاطفی همسر، حساسیت بیشتری دارند. در چندین پژوهش، از عده‌ای مرد و زن خواسته شد که همسر خود را در دو موقعیت: الف) اینکه همسرشان در حال ارتباط جنسی با فردی دیگر و امتحان کردن وضعیتهای جنسی متنوع است و ب) همسرشان یک رابطه عاطفی عمیق با شخصی دیگر از جنس مقابل دارد، تصور کنند. در تعدادی از این پژوهشها، نتایج خودگزارش دهی و در تعدادی دیگر از این پژوهشها، شاخصهای فیزیولوژیک تشویش و اضطراب (مانند ضربان قلب یا پاسخ گالوانیک پوست) به عنوان شاخصی از میزان پریشانی و ناراحتی شخصی افراد قلمداد شده و به عنوان منابع اطلاعاتی، مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. در همه این پژوهشها، مشاهده شد که مردان هنگام تصور خیانت جنسی همسر، بیشتر مضطرب و ناراحت می‌شوند. در عوض، زنان، هنگام تصور خیانت عاطفی همسر، تشویش و ناراحتی بیشتری نسبت به مردان تجربه می‌کنند. نمودار ذیل، مقایسه دو جنس از نظر اضطراب آور بودن این دو خیانت را در یک مطالعه نشان می‌دهد.

<sup>1</sup> - Sexual jealousy

<sup>2</sup> - Emotional jealousy





### نمودار ۱-۶: مقایسه مردان و زنان از نظر

**حساسیت نسبت به انواع خیانت.** مردان عموماً نسبت به خیانت جنسی همسر و زنان نسبت به خیانت عاطفی، حساسیت بیشتری دارند. در این پژوهش، از دو عبارت «خیانت عاطفی» و «خیانت عشقی» در برابر «خیانت جنسی» برای مواجهه آزمودنیها استفاده شد تا از پوشش ادبیاتی همه خیانت‌هایی که افراد ممکن است خود را با آن مواجه ببینند، اطمینان حاصل شود. همانطور که مشخص است در هر دو حالت، مردان حساسیت بیشتری نسبت به خیانت جنسی همسر، نشان دادند (برگرفته از باس و همکارانش، ۱۹۹۲).

#### هیجانی عمیق

باس (۲۰۰۸)، تعدادی از مطالعاتی که به بررسی تفاوت دو جنس در حسادت هیجانی در مقابل حسادت جنسی پرداخته‌اند را مرور و آنها را گزارش کرده است. از بین این ۲۱ مطالعه که زمان انجام آنها، بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۷ بودند ۲۰ مطالعه، تفاوت جنسی بین دو جنس را از نظر تجربه انواع حسادت گزارش دادند.

**جدول ۱-۶: مطالعاتی که به بررسی تفاوت دو جنس در زمینه حساسیت نسبت به انواع خیانت پرداخته‌اند و نتایج مربوط به آنها (برگرفته از باس، ۲۰۰۸، ص ۳۴۱، برای یافتن منبع اصلی پژوهشهای ذکر شده در جدول زیر رک به همین منبع).**

پژوهش‌های انجام‌شده	یافتن تفاوت	نوع طرح (خیانت‌های مورد سنجش)
De Souza, et al., 2006, Brase, Caprar, & Voracek, 2004, Brase et al., 2004, Buss et al., 1999, Buunk et al., 1996, Wiederman & Kendall, 1999	بلی	خیانت جنسی در مقابل هیجانی
Shackelford, et al., 2004, Buss et al., 1992, Pietrzak, et al, 2002	بلی	استرس فیزیولوژیکی نسبت به خیانت جنسی در مقابل هیجانی
Strout, et al 2005	بلی	استرس فیزیولوژیکی نسبت به خیانت جنسی در مقابل هیجانی (در نمونه‌ای که تجربه واقعی خیانت را داشتند)
Harris, 2000	خیر	استرس فیزیولوژیکی نسبت به خیانت جنسی در مقابل هیجانی
Shackelford, Buss, & Bennett, 2002	بلی	میزان دشواری در بخشش خیانت جنسی در مقابل هیجانی
Shackelford et al., 2002	بلی	میزان احتمال اتمام رابطه در بعد از خیانت جنسی در مقابل هیجانی
Schutzwohl & Koch, 2004	بلی	یادآوری نشانه‌های خیانت جنسی در مقابل هیجانی

Schutzwohl, 2006	بلی	جستجوی نشانه‌های خیانت جنسی در مقابل هیجانی
Schutzwohl, 2006	بلی	اشتغال ذهنی خیانت جنسی در مقابل هیجانی
Schutzwohl, 2004	بلی	زمان تصمیم‌گیری در رابطه با خیانت جنسی در مقابل هیجانی
Michalski, et al., 2007	بلی	حساسیت نسبت به خیانت جنسی در مقابل هیجانی شرکای (همسران) همشیره
Fenigstein & Peltz, 2002, Shackelford et al., 2004	بلی	حساسیت نسبت به خیانت جنسی در مقابل هیجانی شرکای فرزند
Takahashi et al., 2006	بلی	الگوهای متفاوت فعال‌شدن مغزی (fMRI) در حین تصور خیانت جنسی در مقابل هیجانی

در مطالعه بتزیگ (۱۹۸۹)، در ۵۰ جامعه، خیانت زن پیش‌بینی‌کننده طلاق بود. خیانت شوهر فقط در ۲ جامعه، می‌توانست طلاق را پیش‌بینی کند. داده‌های زیادی از سراسر دنیا در مورد علت دیگرکشی<sup>۱</sup> جمع‌آوری شده که نشان می‌دهند، شایع‌ترین علت همسرکشی در مردان، حسادت جنسی (در نتیجه پی‌بردن به ارتباط جنسی همسر با فردی دیگر یا سوءظن به چنین ارتباطی) است (باس و شاکلفورد، ۱۹۹۷a؛ ۱۹۹۷b؛ دیلی و ویلسون، ۱۹۸۸؛ شاکلفورد، باس و پیترز، ۲۰۰۰).

تفاوت دو جنس در حساسیت نسبت به انواع خیانت، خود را در نظام‌های چندهمسری نیز نشان می‌دهد. در همه جوامع مورد مطالعه، چند زنی<sup>۲</sup> نسبت به چند شوهری<sup>۳</sup> رایج‌تر بوده و به نظر می‌رسد که با تعارضات کمتری همراه بوده و تعارضاتی که مشاهده می‌شوند نیز، بیشتر به علت پخش توجه و منابع مادی باشند تا انحصارگرایی جنسی. بطور نمونه، تحلیل‌های قوم‌شناسی<sup>۴</sup> از فرهنگ‌های پیش‌صنعتی<sup>۵</sup> دنیا، دریافته‌اند که در حدود ۸۰ درصد این قومیتها، اجازه چند زنی را به مردان خود داده و یا می‌دهند (فرایسر<sup>۶</sup>، ۱۹۸۵؛ مورداک<sup>۷</sup>، ۱۹۶۷ و وایت<sup>۸</sup>، ۱۹۸۰؛ هر سه به نقل از اسچمیت، ۲۰۰۵). این در حالیست که چند شوهری در کمتر از ۱ درصد از همه جوامع پیش‌صنعتی مورد مطالعه یافت شده است (مورداک، ۱۹۶۷). در مجموع، از بین ۱۱۵۴ جامعه قبلی یا فعلی که مردم‌شناسان درباره آنها تحقیق کرده‌اند، اکثریت قاطع آنها یعنی ۹۸۰ جامعه از آن جوامع، اجازه چندهمسری را به مردان خود داده‌اند (به نقل از رایت، ۱۹۹۶). در واقع تک‌همسری در

<sup>1</sup>- Homicide

<sup>2</sup>- Polygyny

<sup>3</sup>- Polyandry

<sup>4</sup>- Ethnology

<sup>5</sup>- Preindustrial

<sup>6</sup>- Frayser

<sup>7</sup>- Murdock

<sup>8</sup>- Whyte

بین گونه‌های جانوری، چیزی کمیاب است؛ از بین تقریباً ۴۰۰۰ گونه از گونه‌های پستانداران، فقط در ۳ درصد از آنها، تک همسری یافت می‌شود (باس، ۲۰۰۰).

### قطعیت پدری، سرمایه‌گذاری والدینی و تفاوت در حساسیت نسبت به انواع خیانت

تفاوت زن و مرد در مولفه‌هایی از خیانت که بیشتر آزارنده تلقی می‌شوند، گویای تطابق هیجان‌ات هر یک از دو جنس با چالش‌های تکاملی هر یک از آنهاست. مجموعه این مطالعات نشان داده‌اند که هر چند، هر دو نوع خیانت برای هر دو جنس ناراحت کننده هستند اما زنان بطور میانگین بیشتر از مردها، از خیانت عاطفی برآشفته می‌شوند. مردها نیز بیشتر از زنان، از خیانت جنسی ناراحت و مضطرب می‌گردند.

همانطور که گفته شد قطعیت والد بودن، به میزان اطمینان فرد از اینکه فرزند او متعلق به خودش است، گفته می‌شود. اطمینان از والد زیستی فرزندان خود بودن یا قطعیت پدری<sup>۱</sup> در مردان کمتر است اما یک زن همیشه صد در صد مطمئن است که فرزند او فرزند زیستی خود اوست که نیمی از ژنهایش با ژنوم مادر مشابه‌اند. انرژی گذاشتن و صرف عمر و منابع، برای پروراندن فرزندان مردان دیگر، ضربه بسیار مهلکی به تناسب تولیدمثلی یک مرد وارد می‌کند. برای یک مرد، آنچه که از نظر موفقیت تولیدمثلی خطرناک بوده، خیانت جنسی همسر است زیرا منجر به اختصاص وقت و انرژی او برای پروراندن و گستراندن بذره‌های مردهای دیگر می‌شده است. یک مرد، همیشه از اینکه فرزند درون شکم همسرش متعلق به او باشد، اطمینان ندارد. حساسیت بیشتر مردان نسبت به خیانت جنسی در مقایسه با خیانت هیجانی همسرانشان، ناشی از همین عدم قطعیت پدر بودن زاده‌ها در آنهاست. این حساسیت بیشتر، همچون ضربه‌گیری در برابر این عدم قطعیت پدری عمل می‌کند. به همین علت، برای مردان مهم است که از قطعیت پدری خود اطمینان حاصل کنند. مردانی که چنین نگرانی را بر اساس ساختار ژنتیکی خود نشان نداده‌اند، محکوم به کمرنگ یا قطع شدن خط ژنتیکی خود در ژنوم انسانی بوده‌اند. عدم اطمینان کامل از قطعیت پدری و برزخی بودن همیشگی مردها، موجب شده تا آنها یک نگرانی دائمی در مورد احتمال خیانت جنسی همسران خود داشته باشند. از طرف دیگر، خیانت جنسی یک مرد، آسیبی به تناسب تولیدمثلی یک زن وارد نخواهد کرد، مگر اینکه موجب چرخش توجه و منابع به سمت زن دوم شود که در این حالت، از آن با عنوان خیانت عاطفی یاد می‌کنیم. زنان، بیشتر نگران پخش منابع و توجه یعنی خیانت عاطفی همسران خود هستند زیرا این عوامل و نه هدیه چند اسپرم به زنان دیگر، می‌توانند زادآوری و موفقیت در پرورش فرزندان را به خطر بیندازند. یک مرد، اگر بارها با زنان دیگر ارتباط جنسی داشته باشد، باز هم می‌تواند همسر خود را بارور کند. از طرف دیگر، یک زن از اینکه بچه درون شکم او، فرزند خودش است اطمینان دارد. اما آنچه که مهم است تا یک زن از تداوم منابع لازم برای بقا و پرورش خودش و زاده‌هایش اطمینان حاصل کند، عدم پخش شدن مادی همسر،

<sup>1</sup> - Paternal Certainty

توجه و عشق اوست. اینکه یک مرد، صرفاً چند اسپرم کم بها را به زن دیگری هدیه ندهد نمی‌توانسته مایه نگرانی یک زن و برخلاف تناسب تکاملی او باشد. آنچه که همچون آذیر خطری برای او عمل می‌کرده، از دست رفتن احتمالی منابع مادی و غیرمادی مانند حمایت، کمک و توجه یک مرد بوده است. به همین خاطر، ارتباط جنسی یک مرد با زنان دیگر، نمی‌تواند به تنهایی برای یک زن، نگران‌کننده و خطرناک تلقی شود. در محیط تکاملی انطباق‌ها، اهمیت پخش منابع مادی و توجه‌ای، بسیار زیاد بوده است. آنچه که راه را برای باروری، زایمان و پرورش فرزندانش مشکل می‌کرده، خیانت عاطفی یک مرد که به معنای پرداختن به زنان دیگر است، بوده است. در واقع، حتی نگرانی زنان محیط تکاملی انطباق‌ها و البته دختران این زنان یعنی زنان امروزی، از بابت ارتباط جنسی همسرانشان با زنان دیگر را نیز می‌توان به علت همین پراکنده شدن منابع مادی و توجه‌ای دانست. دپلی معتقد است که زنان، بیشتر درباره از دست دادن منابع که ممکن است به علت رابطه مرد با زنی دیگر روی دهد نگرانی دارند تا خود رابطه (دپلی و همکاران، ۱۹۸۲). این نگرانی با یافته‌هایی که نشان می‌دهند، ورود یک زن دیگر به زندگی شوهر می‌توانسته برای یک زن محیط تکاملی انطباق‌ها، از نظر تاثیر گذاری بر تناسب او اثرگذار باشد هماهنگ است. بطور نمونه، در خانواده‌های بومی استرالیا، زنانی که در ازدواج‌های تک همسری قرار دارند، نسبت به زنان متعلق به خانواده‌های چند همسرانه، بطور معناداری فرزندان بیشتری داشته و میزان بقای نوزاد آنها افزایش می‌یابد (چیشالم و بوربانک<sup>۱</sup>، ۱۹۹۱، به نقل از رابرتس و لیتل، ۲۰۰۷).

خیانت جنسی زن برای مرد، کاهنده تناسب تولیدمثلی است و در عوض، خیانت عاطفی مرد برای زن موجب به خطر افتادن تناسب در بقا و تولیدمثل موفق او خواهد شد. دو جنس از آن جهت به دو نوع خیانت، با میزان متفاوت پاسخ می‌دهند که تحت فشارهای متفاوت برای افزایش تناسب تکاملی خود بوده‌اند. هر کدام از دو جنس، به آن نوع خیانت که بیشتر تهدیدکننده بقا و تولیدمثل موفق اوست پاسخ می‌دهد و نسبت به نوع دیگر که کمتر تهدید کننده است، انعطاف پذیری بیشتری نشان می‌دهد. تفاوت دو جنس در حساسیت به انواع خیانت، رفتارهای مراقبت از همسر بیشتر در مردان و پرخاشگری‌های مردان در هنگام تهدید شدن دسترسی جنسی آنها به همسرانشان را، می‌توان به این وسیله فهمید.

حساسیت زنان نسبت به خیانت جنسی همسرانشان را نیز از طریق ارتباط احتمالی بین خیانت جنسی و هیجانی، می‌توان تبیین کرد. یک زن، چون نگران است که ارتباط جنسی شوهرش، منجر به پخش منابع مادی و توجه‌ای یا نهایتاً به تشکیل یک ارتباط هیجانی با آن زن و پیامدهای چنین ارتباطی بینجامد، نسبت به این نوع از خیانت حساسیت نشان می‌دهد. پژوهش‌های آتی که میزان تفاوت در حساسیت زنان نسبت به آمیزش جنسی همسرانشان با زنانی که احتمال برقراری رابطه عاطفی با آنها کم است (مانند فواحش) را با

<sup>1</sup>- Chisholm & Burbank

حساسیت همین زنان نسبت به خیانت‌های جنسی دارای پیامد هیجانی و ارتباطی (مانند ارتباط جنسی همسر با یک همکار دائمی) مقایسه می‌کنند می‌توانند این فرضیه را تا حدی مورد بررسی قرار دهند.

همین مسئله، جواب این سؤال را می‌دهد که چرا بسیاری از زنان، با نظام‌های چندهمسری مخالف‌اند. با توجه به اینکه، زنان عصر تکامل، از نظر موفقیت تولیدمثلی، نیاز کمی به شوهرانشان داشته‌اند، پس چرا امروزه شاهد حسادت آنها نسبت به رفتارهای نشان دهنده توجه شوهر به زنان دیگر هستیم؟ به قول یک تمثیل «اگر زنان را حسد نبود، یک شهر را یک شوهر بس بود!». اگر چه که این عبارت، از نظر تولیدمثل جنسی درست بوده و تعداد کمی مرد می‌توانند تعداد زیادی از زنان را بارور کنند اما میزان توجه و مراقبتی که برای باروری و پرورش فرزندان در محیط تکاملی انطباقها مورد نیاز بوده، عملی شدن این عبارت را دشوار کرده است و این جواب چرایی حساسیت زنان نسبت به نظام‌های چند زنی است.

### تفاوت در ملاک‌های همسرگزینی، انتخاب شریک جنسی و رضایت زناشویی

زنان، در انتخاب همسر برای روابط درازمدت مانند ازدواج، برای طبقه اقتصادی-اجتماعی و آینده شغلی مرد بیشتر از جذابیت جسمانی او اهمیت قائل می‌شوند درحالی‌که در روابط کوتاه‌مدت، زیبایی و جذابیت جسمانی مرد برای آنها در اولویت قرار می‌گیرد. همچنین، معیارهای آنها برای روابط کوتاه‌مدت نسبت به درازمدت، سخت‌گیرانه‌تر می‌شود. مردان، هم در روابط کوتاه‌مدت و هم درازمدت، برای جذابیت جسمانی طرف مقابل، ارزش زیادی قائلند اما معیارهای آنها برای روابط کوتاه‌مدت، سهل‌گیرانه‌تر می‌شود. جنبه‌های جنسی و مسائل مالی هم برای مردان و هم برای زنان مهم هستند اما میزان اهمیت دهی دو جنس به این عوامل متفاوت است. حمایت مالی ناکافی از طرف شوهر، یکی از دلایل درخواست طلاق از سوی زنان است. این درحالیست که برای مردان، جنبه‌های جنسی رابطه، یکی از عوامل تعیین کننده رضایت یا نارضایی زناشویی است (برای مطالعه در زمینه تفاوتها و شباهتهای دو جنس در مورد ملاکهای انتخاب همسر و شریک جنسی رک به اوکامی و شاکلفورد، ۲۰۰۱؛ باس، ۱۹۸۹ و شاکلفورد و همکاران، ۲۰۰۴).

### تفاوت در ویژگی‌های تناسب‌افزای وابسته به جنس و ملاک‌های انتخاب جفت

جذابیت جسمانی و زیبایی ظاهر، از جمله موارد مهم ملاکهای انتخاب همسر در مردان هستند. نتایج پژوهشها نشان می‌دهند که ممکن است متغیرهای افزایش جذابیت جسمانی و زیبایی در زنان با افزایش موفقیت تولیدمثلی یک مرد مربوط باشند. بطور مثال، دیده شده که بین سنجه نسبت کمر به باسن (WHR) در زنان، تولیدمثل موفق‌تر مانند احتمال باروری راحت‌تر و زنده ماندن بیشتر نوزاد ارتباط وجود دارد. زنانی که باسنی کمی پهن تر از کمر دارند، با مشکلات کمتری در حین زایمان مواجه می‌شوند. اختلالات هورمورنی نیز در آنها کمتر است. هر چند که سزارین در عصر جدید می‌تواند تا حدی مرتفع کنند بعضی از اثرات منفی

WHR بالا در حین زایمان باشد اما مردان کنونی با همان انطباق‌های شناختی- تکاملی زندگی می‌کنند که شانس موفقیت تولیدمثلی و تناسب کلی تکاملی پدرانشان را در محیط تکاملی انطباقها، افزایش داده است (برای مطالعه در مورد ارتباط WHR زنان با تناسب و باروری آنها و توجه انطباقی مردان به چنین خصیصه ای رک به سینق، ۱۹۹۳). بر همین قیاس، سایر مولفه های جذابیت جسمی و جنسی در زنان مانند جوانی، چهره‌های جذاب و ... پیام رسان مولفه های متعددی از احتمال زادآوری موفق تر برای مردان هستند.

با درک نقش استراتژی های جنسی زنان مانند استراتژی جنسی دوگانه در موفقیت تولیدمثلی آنها، درک اینکه چرا بعضی از معیارهای زنان برای ازدواج درازمدت مانند توجه به توان اقتصادی یک مرد، عموماً سخت‌گیرانه است درحالیکه اهمیت‌دهی آنها به همین ملاکها در روابط کوتاه‌مدت و گذرا، سهل‌گیرانه‌تر می‌شود، آسان می‌گردد. این سخت‌گیری و سهل‌گیری، در مورد خصیصه‌ای دیگر، می‌تواند بر عکس باشد. برای زنان، بخصوص در روابط درازمدت مانند ازدواج، نقش طبقه اقتصادی- اجتماعی و شخصیت، پر رنگ‌تر می‌شود. در عوض، آنها در روابط کوتاه‌مدت خود، به زیبایی، اولویت و اهمیت زیادی می‌دهند. این فرایند انتخابی و چرایی آن در فصول چهارم، مورد بررسی قرار گرفت.

بطور کلی، علت تفاوت‌های دو جنس در رفتارهای جنسی را می‌توان به این صورت خلاصه کرد: نیاکان ما، برای اینکه انتشار ژنهای خود را به حداکثر برسانند، مجبور بودند که رفتارهای جنسی متفاوتی در پیش بگیرند، زیرا دو جنس، در طول تکامل، با شرایط متفاوتی مواجه بوده که تناسب بقایی و تولیدمثلی او را تحت تاثیر قرار می‌داده است. مردان و زنان کنونی، هر یک در خزانه رفتاری- تکاملی خود، استراتژیهای جنسی موفقیت آمیز آن دسته از مردان و زنان نیاکانی که راههای انطباقی متناسب با شرایط خود را در پیش گرفته اند، ذخیره کرده اند. نتیجه این فرایند، همان تفاوت‌های دو جنس در رفتارهای جنسی است.

### نکاتی در مورد نتایج مطالعات انجام شده در زمینه تفاوت‌های جنسی

"واژه بیشتر، در بوجود آمدن تعدادی از مشکلاتی که مردان و زنان در فهم یکدیگر دارند، نقش دارد. وقتی که مشخص می‌شود که یک جنس در چیز خاصی «بیشتر» یا «بالتر» است، ممکن است که ما در به یادآوری این نکته که جنس دیگر، هنوز هم آن خصیصه را دارد ولی فقط به میزان «کمتر» یا «پایین تر»، چندان موفقیت آمیز عمل نکنیم" (لانگلی، ۲۰۰۵).

متأسفانه بعضی از مطالبی که در مجلات غیر علمی، روزنامه‌ها، رسانه‌ها و یا حتی کتب آکادمیک درباره تفاوت‌های دو جنس منتشر می‌شوند، اطلاعات کافی که موجب خطاهای ذهنی خواننده یا شنونده نشود را در اختیار او نمی‌گذارند. این مطالب، عموماً این را می‌گویند که مردان تنوع‌طلب‌ترند و یا میل به خیانت بیشتری

دارند اما در مورد چگونگی تفسیر تفاوت‌های دو جنس در این زمینه‌ها بحثی نمی‌کنند. در ذیل، تعدادی از نکات مهمی که همواره باید در مورد وجود تفاوت‌های جنسی در دو جنس به یاد داشته باشیم را بطور مختصر مرور می‌کنیم.

**معنای بیشتر و کمتر بودن.** یک نکته بسیار حائز اهمیت در مورد یافته‌های تفاوت دو جنس در رفتارهای جنسی اینست که بیشتر یا کمتر بودن در یک جنس، به معنای این نیست که در یک جنس، چیزی وجود دارد و در جنس دیگر وجود ندارد. بطور مثال، اگر می‌گوییم که یک مرد معین، در طول زندگی، تمایل به ارتباط با ۱۰۰ زن دارد و یک زن تمایل به ارتباط با ۷۰ مرد، این به معنای این نیست که تنوع‌طلبی جنسی در آن مرد وجود دارد و در آن زن وجود ندارد، هر چند که تفاوت این دو نفر در میزان تنوع‌طلبی، کاملاً مشهود است. در مورد تفاوت در میانگین‌های دو جنس نیز، این مسئله کاملاً صادق است. اگر چه که میانگین میل و تنوع‌طلبی جنسی در مردان یک جامعه، بیشتر از زنان همان جامعه است اما این مطلب به این معنی نیست که تنوع‌طلبی یا میل جنسی در یکی از دو جنس وجود داشته و در دیگری وجود ندارد. بیشتر، صرفاً به معنای بیشتر است و نه چیز دیگری.

**مقدار یا شدت تفاوتها.** مسئله دیگر، به میزان شدت تفاوت بر می‌گردد. دانش‌آموزی که نمره ۱۹ می‌گیرد، از هر دو دانش‌آموزی که یکی از آنها نمره ۱۸ و دیگری ۱۲ گرفته‌اند، نمره بیشتری کسب کرده است. اما بدیهی است که تفاوت نمره او از دانش‌آموز دارای نمره ۱۸ بسیار کمتر است تا با نمره دانش‌آموزی که ۱۲ گرفته است. تفاوت بین دو جنس در رفتارها و نگرش‌های جنسی متفاوت، از همین اصل تبعیت می‌کنند. اگر چه که ممکن است بین جهت تفاوت در رفتارهای جنسی مختلف، شباهتهایی وجود داشته باشد اما **شدت یا میزان** این تفاوتها می‌توانند متفاوت باشند. مثلاً، می‌گوییم که هم میل جنسی مردان و هم تنوع‌طلبی آنها، بیشتر از زنان است. در اینجا، در مورد هر دو خصیصه میل و تنوع‌طلبی، یک جهت مشترک که عبارت از بیشتر بودن آنها در مردان است، مشاهده می‌شود. اما این به این معنی نیست که تفاوت دو جنس در میل جنسی، لزوماً برابر با تفاوت آنها در تنوع‌طلبی است. دو جنس می‌توانند در یک خصیصه، با همدیگر تفاوت زیاد و در خصیصه‌ای دیگر، تفاوت کم داشته باشند. به همین خاطر، مقدار تفاوت‌های ذکر شده و میزان تفاوت در میانگین دو جنس در رفتارهای جنسی، برای تفسیر بهتر داده‌ها و یافته‌ها، حائز اهمیت هستند.

**نمرات میانگین و نمرات فردی.** اینکه میانگین میل جنسی در مردان، بیشتر از میانگین میل جنسی در زنان است، به این معنی نیست که میل جنسی هر مردی از هر زنی بیشتر است و یا اینکه همه زنان، میل جنسی پایین‌تری از همه مردان دارند. مطمئناً در بین زنان، هستند کسانی که ممکن است میل جنسی‌شان، از

میانگین میل جنسی در مردان و یا حتی از میل جنسی مردان قرار گرفته در انتهای بالای طیف میل جنسی هم بیشتر باشد. میانگین عددی به معنای جمع نمرات افراد، تقسیم بر تعداد آنها است. چنین آماره‌ای، تفاوت‌های فردی درون یک گروه را به نفع کسب یک شاخص کلی و متوسط از آن گروه، حذف می‌کند. مشخص است که این آماره نمی‌تواند برای مقایسه دو نفر از دو گروه، به کار رود. میانگین، تفاوت‌های کلی بین گروهی و نه تفاوت‌های درون گروهی یا بین فردی را می‌سنجد. باید توجه داشته باشیم که در درون هر گروه، بین اعضای آن گروه از نظر سازه مورد سنجش، تفاوت وجود دارد. به همین دلیل، در صورتی که می‌خواهیم در مورد یک شخص معین و واحد قضاوت کنیم، میانگین ممکن است کمک زیاد یا جامع و کاملی به ما نکند. هنگام قضاوت در مورد اشخاص، مسائل فرد ویژه و نه گروه - ویژه مطرح می‌شوند. به پیش‌بینی‌های بر اساس میانگین‌های کلی گروهی، پیش‌بینی جمعیتی<sup>۱</sup> و پیش‌بینی در مورد یک فرد خاص، پیش‌بینی فرد - ویژه<sup>۲</sup> گفته می‌شود. در مورد قضاوت‌های کلی و اجتماعی، پیش‌بینی جمعیتی و در مورد کار با یک فرد خاص، پیش‌بینی - های فرد - ویژه کاربرد بیشتری می‌یابند. از طرف دیگر، تمایز بین میانگین یک گروه با نمرات فردی یا تمایز بین تفاوت‌های بین گروهی با تفاوت‌های درون گروهی، نباید موجب شود تا بین نمرات میانگین و نمرات فردی ارتباطی نبینیم، زیرا این نمرات فردی درون هر گروه هستند که نمرات میانگین را می‌سازند. اگر می‌گوییم که میانگین میل جنسی در مردان بیشتر از زنان است، این گفته به این معنی است که مجموع نمرات مردان در مقیاس‌های سنجش میل جنسی تقسیم بر تعداد آنها، بیشتر از همین مقدار در زنان است و این نتیجه حاصل نمی‌شود مگر اینکه مردان، عموماً نمرات بیشتری نسبت به هم‌تایان مونث خود در شاخص‌های سنجش میل جنسی بدست بیاورند. شق دیگر اینست که اقلیتی از یک گروه، مسئول بالا رفتن نمره میانگین آن گروه و بیشتر بودن آن نسبت به میانگین نمرات در گروهی دیگر شوند (که البته بر اساس شواهد، این مسئله در مورد تفاوت میانگین میل جنسی در دو جنس، صدق نمی‌کند).

**فاصله میل تا عمل.** مسئله دیگر به تفاوت بین توانایی عملی کردن امیال یا فاصله میل و اراده تا عمل، بر می‌گردد. تعدادی از تفاوت‌های بین دو جنس وجود دارد که باعث می‌شوند جنس مونث، توانایی بالاتری برای عمل بر مبنای تمایلات خود داشته باشد. تفاوت در سرمایه‌گذاری والدینی، موجب می‌گردد تا مردان همیشه مشتاقی در بیرون وجود داشته باشند که تمایلات جنسی یک زن را برآورده کنند. این مسئله، آزادی زیادی به زنان در انتخاب شریک برای رابطه و همچنین زمان و چگونگی رابطه را به آنها می‌دهد. از این نظر، به زنان، دروازه‌بانان ارتباط جنسی<sup>۳</sup> گفته شده زیرا همانطور که دروازه‌بان یک تیم فوتبال، آخرین

1- Nomothetic Prediction

2- Idiographic Prediction

3- Sex gatekeepers



کسی است که در مورد ورود توپ به دروازه تصمیم‌گیری می‌کند، این زنان هستند که تعیین می‌کنند که بالاخره، ارتباط جنسی صورت بگیرد یا نه.

سرمایه‌گذاری زیاد والدینی در زنان، موجب می‌گردد تا آنها انتخاب‌گرانه رفتار کنند و این خود موجب محرومیت بسیاری از مردانی که ملاک‌های زنان را برآورده نمی‌کنند، می‌شود. سرمایه‌گذاری والدینی، خود را در قالب عوامل دیگری نیز نشان می‌دهد که آن عوامل می‌توانند باعث شوند تا فاصله تمایلات و ترجیحات جنسی با توانایی عمل بر اساس چنین تمایلاتی، برای زنان کمتر از مردان شود. بطور نمونه، زنان ازدواج کرده نسبت به مردان متاهل، توانایی بسیار بیشتری برای عملی کردن آنچه که بخواهند دارند. برای یک مرد، ارتباط جنسی با یک زن، به قیمت داشتن چندین ملاک متعدد تمام می‌شود. داشتن معیارهای مورد توقع زنان مانند جذابیت جسمانی و شخصیتی، فقط یکی از آنهاست. فراهم آوری منابع مادی لازم برای برقرار کردن رابطه جنسی مانند داشتن پول، مکان، وسیله حمل و نقل و... نیز، موجب می‌شود تا مردان نتوانند به همه آنچه که از نظر جنسی می‌خواهند، برسند. رقابت درون جنسی مردان برای رسیدن به زنان، عامل دیگری است که توانایی تعدادی از مردان را کم می‌کند. مجموعه این عوامل یا موانعی که یک مرد باید بر آنها غلبه پیدا کند تا به ارتباط جنسی با یک زن برسد باعث می‌شود تا اکثریت مردان نتوانند مکونات درونی خود را بطور کامل، عملی کنند. در عوض، زنان، این محدودیت‌هایی را که بر شمردیم ندارند. در شرایط عادی، آنها برای اینکه یک مرد را راضی به ارتباط جنسی کنند، نیازی به داشتن منزل، اتومبیل یا پول ندارند چرا که فراهم آوری این موارد، جزو وظایف مردان به حساب می‌آید. نداشتن جذابیت شخصیتی و جسمانی فوق‌العاده نیز، چیزی نیست که بتواند زنان را بطور کلی از ارتباط جنسی محروم کند. هر چند کیفیت شرکایی که زنان می‌توانند به آنها دست یابند، تا حدی به خصایص خودشان بستگی دارند، اما به هر حال، آنها معمولاً می‌توانند هر وقت که بخواهند، یک شریک جنسی مناسب (و نه لزوماً ایده‌آل) بیابند.

از آنجایی که برای جنس مذکر، مهمترین مانع محدود کننده موفقیت تولیدمثلی، تعداد شرکای در دسترس است و همچنین از آنجایی که سرمایه‌گذاری والدینی در مردان کمتر از زنان است آنها می‌کوشند تا بر منابع و موانع محیطی غلبه کنند تا تعداد روابط جنسی خود را به حداکثر برسانند. از همین رو، آنها قبول می‌کنند که جنسیتی باشند که حاضر است برای یک وعده رابطه جنسی، مکان و اتومبیل فراهم کرده و پول خرج کند. مجموعه عوامل فوق، باعث می‌شوند تا زنان، توانایی بسیار بیشتری برای عملی کردن امیالهای جنسی و از جمله تنوع‌طلبی‌های جنسی خود داشته باشند. به عبارت دیگر، فاصله میل و اراده تا عمل، برای زنان کمتر است تا برای مردان. بسیاری از مردان، حتی در صورت داشتن میل یا تنوع‌طلبی جنسی بسیار زیاد، قادر به عملی کردن تمایلات خود نیستند. فقط تعداد اندکی از مردان، بخاطر داشتن شرایط لازم همانند شرایط اقتصادی، اجتماعی، شخصیتی و جذابیت جسمانی خود، قادر هستند تا تمایلات درونی خود را و آن هم تا حدی، عملی کنند.

تصور کنید که یک مرد، در جواب به یکی از سئوالات یک پرسشنامه که میزان تنوع طلبی جنسی را می‌سنجد، تعداد ۲۰۰ شریک جنسی را به عنوان تعداد شرکای جنسی مرجح خود در سراسر عمر انتخاب کند. درحالی‌که زنی دیگر، فقط ۲۰ شریک را کافی بداند. آیا می‌توان گفت که آن مرد نسبت به آن زن، علاوه بر میل، در عمل هم می‌تواند رفتار تنوع‌طلبانه بیشتری نشان بدهد. پدر بزرگ و مادر بزرگ‌های ما، این تفاوت جنسی بین میل تا عمل را در قالب یک بیت شعر بیان کرده‌اند: «گر مردی مست شود به مویی توانش بست / گر زنی مست شود به زنجیری نتوانش بست». همین مسئله در مورد میل جنسی و سایر تفاوت‌های دو جنس در مسائل جنسی هم، صدق می‌کند.

**تفاوت به معنای برتری یا کهنتری نیست.** توجه کنید که وقتی می‌گوییم میل جنسی در مردان بیشتر است، آنها تنوع‌طلب‌ترند، حساسیت آنها نسبت به خیانت جنسی بیشتر است و یا اینکه حساسیت زنان نسبت به خیانت عاطفی بالاتر است، این بالاتر یا کمتر بودن رفتاری معین در یک جنس و یا جنس دیگر، به هیچ عنوان، به معنای مهتری یا کهنتری این یا آن جنس نیست. بطور ساده، دو جنس به این خاطر با همدیگر متفاوت‌اند که در طول تکامل، در معرض شرایط متفاوتی از نظر انطباقی قرار داشته‌اند. نه بالاتر و نه پایین‌تر بودن در رفتاری خاصی، مزیت، موهبت یا نقص تلقی نمی‌شود. دو جنس اینطور هستند و باید هم اینطور باشند چرا که مسیر تحولی متفاوت آنها، این را ایجاب کرده است. مسئله‌ای که در اینجا باید در نظر گرفته شود، نحوه برخورد با این تفاوت‌هاست و نه اینکه این تفاوت‌ها، به نفع یا ضرر یک جنس خاص تفسیر شوند.

### نسبت جنسی و پیامدهای جمعی

نسبت جنسی عملیاتی<sup>۱</sup> به تعداد مرد آماده برای ازدواج در مقابل تعداد زن آماده برای ازدواج، گفته می‌شود. این متغیر از جمله شاخصهای آماری است که در مطالعات جمعیت‌شناختی بکار گرفته می‌شود. این شاخص، که بصورت یک کسر و در قالب درصد بیان می‌شود تأثیرات بالقوه وسیعی بر روی رفتارهای جنسی دو جنس در یک جامعه دارد. قدرتهایی که بر نوع و ماهیت ارتباط دو جنس در یک جامعه تأثیر می‌گذارد را می‌توان به دو نوع قدرت ساختاری<sup>۲</sup> و قدرت ارتباطی<sup>۳</sup> طبقه‌بندی کرد. قدرت ساختاری به میزان قدرت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در دست یک جنس اطلاق می‌شود. قدرت ارتباطی، به میزان توانایی یک جنس، برای اینکه تمایلات خود را در ارتباط با جنس دیگر ابراز کند گفته می‌شود. هنگامی که نسبت جنسی کمتر از یک می‌شود یعنی تعداد زنان آماده برای ازدواج از تعداد مردان آماده برای ازدواج زیادتر است قدرت ارتباطی مردان، جهت اعمال ترجیحات و تمایلات جنسی‌شان در رابطه با جنس مقابل

<sup>۱</sup>- Operational Sex Ratio (OSR)

<sup>۲</sup>- Structural

<sup>۳</sup>- Dyadic

بیشتر می‌شود. در خواست ارتباط جنسی بدون الزام تعهدات زیاد<sup>۱</sup>، یکی از این در خواست‌ها است. ارتباط جنسی بدون الزام تعهد به میزان موافقت یک فرد برای اینکه حاضر به ارتباط جنسی شود، بدون اینکه از طرف مقابلش درخواست تعهدات قابل ملاحظه‌ای بکند، گفته می‌شود. هنگامی که این شاخص بالا باشد، فرد در مقابل موارد کمی از تعهدات طرف مقابل، حاضر به ارتباط جنسی با او می‌شود. مشخص شده که بین نسبت جنسی در یک جامعه و میزان این شاخص در زنان یک جامعه، رابطه وجود دارد. بطور مثال، یک مطالعه انجام شده بر روی ۴۸ کشور نشان داد که نسبت جنسی بین دو جنس با میزان موافقت زنان به روابط کوتاه‌مدت بدون تعهد، همبستگی دارد (اسچمیت، ۲۰۰۵b).

در چنین جوامعی یعنی جوامع با نسبت جنسی پایین‌تر که در آنها زنان بیشتر از مردان، برای رسیدن به همسر با همدیگر رقابت می‌کنند، شاهد ولنگاری جنسی خودگزارش شده بالاتر در جنس مونث (اسچمیت، ۲۰۰۵b)، دامن‌های کوتاه‌تر در زنان (باربر، ۲۰۰۱)، میزان بالاتر فرزندان نامشروع (سوت و ترنت، ۱۹۸۸) و میزان بالاتر حاملگی در دختران نوجوان (باربر، ۲۰۰۱)، هستیم. بطور معکوسی، نسبت جنسی بالاتر در جوامع (تعداد بیشتر مردان)، با ثبات زندگی زناشویی و اخلاق جنسی بهتر، همراه است. در این جوامع، میزان طلاق، پایین‌تر، ازدواج‌ها پایدارتر (پدرسون، ۱۹۹۱) و سن اولین ازدواج، زودتر (سوت و ترنت، ۱۹۸۸) است.

رقابت درون جنسی بین زنان برای بدست آوردن همسر، یکی از علل ارتباط مشاهده شده بین نسبت جنسی و ارتباط جنسی بدون تعهد در زنان است. هنگامی که تعداد مردان یک جامعه از تعداد زنان همان جامعه کمتر می‌شود، رقابت بین زنان برای اینکه همسرانی داشته باشند و یا به زبان تکاملی، رقابت برای کسب موفقیت تولیدمثلی و تکاملی، افزایش می‌یابد. این افزایش در رقابت منجر می‌شود تا زنان، زودتر و آسانتر به خواسته‌های جنسی مردان تن در دهند. از آنجایی که یکی از قویترین استراتژیهای جنسی مردان، داشتن ارتباط جنسی بدون سپردن تعهد به جنس مقابل است، نتیجه این فرایند، افزایش روابط جنسی باز یا بدون تعهد در جامعه خواهد بود. در این حالت، بین دختران و زنان بدون همسر، برای کسب مردان، رقابت در می‌گیرد. نتیجه این رقابت، توانایی بیشتر مردان برای دنبال کردن استراتژیهای جنسی مورد ترجیحشان است.

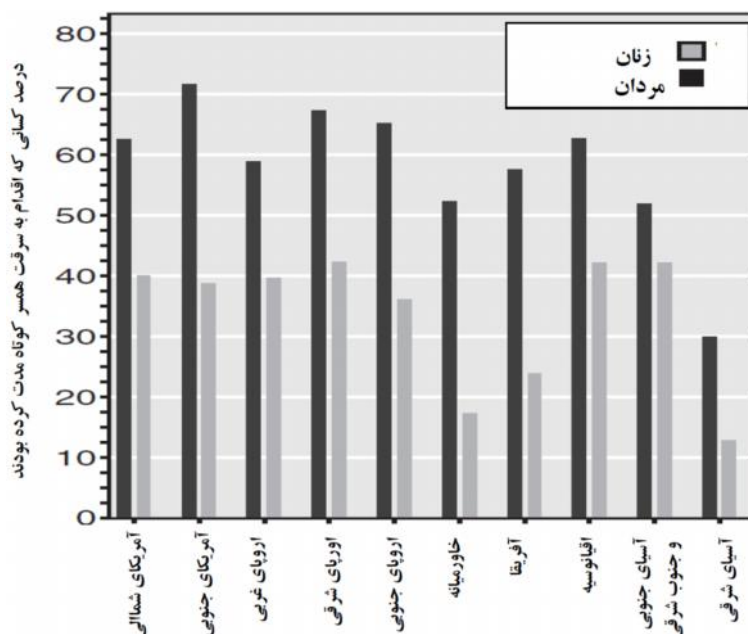
علت دیگر، به فرایندی موسوم به سرقت همسر<sup>۲</sup> بر می‌گردد. در جامعه‌ای که تعداد یکی از جنس‌ها کاهش یابد، تلاش افرادی از جنس مقابل که بدون همسر مانده‌اند برای سرقت همسران هم جنسان خود افزایش می‌یابد. برای موفقیت در چنین امری، تسلیم استراتژی‌های جنسی جنس مقابل شدن، یکی از راه‌حل‌هایی است که بکار می‌رود. در این وضعیت، دختران و زنان مجرد، برای کسب شوهران زنان دیگر، اقدام به برقراری روابط کوتاه‌مدت متعدد با آنها می‌کنند. البته سرقت همسر متعلق به فردی دیگر، برای برقراری یک

<sup>1</sup>- Sociosexuality

<sup>2</sup>- Mate Poaching

رابطه کوتاه‌مدت نیز صورت می‌گیرد. در این واقعه، خود زنان، تبدیل به جدی‌ترین دشمن زندگی مشترک همدیگر می‌شوند. "جنس مونث در گونه‌هایی که سرمایه‌گذاری پدری [در روابط درازمدت] بسیار بالاست، به سختی احتمال دارد که با سایر همجنسان خود، منفعلانه و صادقانه<sup>۱</sup> رفتار کند. آنها در بعضی از مواقع، دشمنان طبیعی یکدیگر می‌شوند" (رایت، ۱۹۹۶). رفتارهای زنان نسبت به همدیگر و رقابت آنها برای کسب مردان در جوامع با نسبت جنسی پایین، یکی از نمونه‌های مطلب فوق است. رقابت‌های مهار نشده، می‌تواند به ارزش زنان به عنوان منابع جنسی ارزشمند، چوب حراج زده و همه آنها را با مشکل مواجه کند.

نمودار زیر، میزان کلی پدیده سرقت همسر شخصی دیگر به منظور برقراری یک رابطه کوتاه‌مدت را در افراد دو جنس از ۱۰ ناحیه قاره ای دنیا و ۵۳ کشور نشان می‌دهد. همانطور که نمودارها نیز نشان می‌دهند این پدیده همانطور که در ابتدا ممکن است پنداشته می‌شود، پدیده کم رواجی نیست.



**نمودار ۲-۶: درصد مردان و زنان ۱۰ ناحیه از ۵۳ کشور در جهان، که سعی کرده اند شریک رمانتیک شخص دیگری را برای یک رابطه کوتاه مدت، سرقت کنند.** همانطور که مشاهده می‌شود، میزان سرقت همسر برای روابط کوتاه‌مدت در مجموع بالاست. سرقت همسر شخصی دیگر برای یک رابطه کوتاه‌مدت، در همه فرهنگ‌ها، در مردان بیشتر است. یک علت این مسئله، هماهنگی سرقت کوتاه‌مدت همسر شخصی دیگر با افزایش موفقیت تولیدمثلی در مردان است. نکته دیگر اینکه، سرقت همسر شخصی دیگر برای یک رابطه حتی کوتاه‌مدت، در زنان نیز، آنطور که ممکن است در ابتدا پنداشته شود، کم نیست. این نشان می‌دهد که زنان نیز، از سرقت همسر زنی دیگر برای برقراری آمیزش‌های کوتاه‌مدت جنسی، منافع تکاملی بالقوه مهم و ارزشمندی بدست می‌آورند. وجود سرقت همسر برای روابط کوتاه‌مدت را، دلیل بر شیوع نسبی وجود روابط کوتاه‌مدت و گذرای جنسی بین زنان و مردان نیز می‌دانند. سرقت همسر، در هر شرایط فرهنگی، جمعیت‌شناختی، نسبت جنسیتی، اقتصادی و ...

<sup>1</sup>- Guileless

می‌تواند روی دهد اما بعضی از شرایط، می‌توانند بر میزان آن تاثیرات مهمی داشته باشند. یکی از مسائلی که بطور بالقوه می‌تواند میزان سرقت همسر را در یک جامعه افزایش دهد، عدم هماهنگی در تعداد افراد دو جنس یا کم و زیاد شدن نسبت جنسیتی است. (نمودار برگرفته از اسچمیت و همکاران، ۲۰۰۴).

در تبیین ارتباط بین نسبت جنسی و میزان روابط جنسی، نباید فقط بر نقش یک جنس، به عنوان عامل تاثیرگذار در بوجود آمدن چنین ارتباطاتی تاکید کرد بلکه می‌بایست بر نقش استراتژیهای جنسی هر دو جنس و تاثیرات و کنشهای متقابل این استراتژیها تمرکز کرد. مسئله بعدی به توجه به نقش فرهنگ یک جامعه در ممانعت یا تشدید چنین مسئله‌ای برمی‌گردد. انسانها، ربات‌های کاملاً یکنواختی که در هر شرایطی، رفتاری کاملاً مشابه از آنها سر بزند، نیستند. اکثریت زندگی تکاملی انسان، یک زندگی گروهی و در تعامل با دیگران بوده است. نتیجتاً، انسان فعلی، دارای تعداد بیشماری از مکانیسمهای انطباقی برای زندگی در گروه و موفقیت در آن، است. هر چند که زندگی گروهی باعث نخواهد شد که افراد از استراتژیهای تناسب‌افزای خود دست بکشند اما بعضی وقتها، شکل بروز این استراتژیها را ظریف‌تر و پیچیده‌تر خواهد کرد. ارتباط بین نسبت جنسی و میزان ارتباطات جنسی باز، نشان دهنده اثرات میانجی‌گرایانه معادلات ذهنی دو جنس است. هر یک از دو جنس، با توجه به شرایط بوم‌شناختی و محیطی خود، دست به رفتارهایی می‌زند تا موفقیت تولیدمثلی خود را به حداکثر برساند. در شرایطی که شرکای متعددی برای مردان وجود داشته باشد، آنها اقدام به ارتباطات جنسی مکرر و گذرا می‌کنند. در این شرایط، زنان با تغییرات رفتاری و از جمله خود را از نظر جنسی در دسترس قرار دادن، سعی در جلب نظر مردان دارند. هنگامیکه نسبت جنسی، دچار عدم توازن و برابری می‌شود، رقابت درون جنسی برای رسیدن به همسر یا شریک، در اعضای آن جنسیتی که تعداد آنها بیشتر است افزایش می‌یابد. این رقابت، شامل نشان دادن صفات و کیفیت‌هایی که اعضای جنس کم تعدادتر می‌پسندند بوسیله اعضای جنس با تعداد بیشتر می‌شود (پدرسون، ۱۹۹۱). البته دیده شده که در جوامع با نسبت جنسی پایین، ملاکهای زنان در انتخاب همسر برای یک رابطه درازمدت مانند ازدواج، بطور معکوسی بالا می‌رود (استون و همکاران، ۲۰۰۷). در این جوامع، هر چند تعداد زنان بیشتر بوده و بر طبق قاعده، آنها باید در ملاکهای انتخاب همسر، سهل‌گیرانه‌تر عمل کنند تا بتوانند در رقابت با سایر همجنسان خود موفق شوند اما گفته شده که افزایش سطح ملاکهای زنان برای انتخاب همسر درازمدت در این شرایط، می‌تواند به این خاطر باشد که آنها می‌خواهند از این طریق، بین مردان بالقوه حاضر به تشکیل و ادامه یک رابطه درازمدت با مردانی که در چنین شرایطی، به دنبال روابط و شرکای کوتاه‌مدت هستند، تمایز قائل شوند (همان منبع) (برای مطالعه یافته‌های یک مطالعه بزرگ بین‌فرهنگی در مورد رابطه نسبت جنسی با ترجیحات انتخاب همسر رک به استون و همکاران، ۲۰۰۷).

تعدادی از پژوهشها نیز نشان داده‌اند که به نظر می‌رسد دامن‌های کوتاه و سایر لباسهای بدن‌نما، موقعی که زنان برای جذب مردان رقابت می‌کنند مانند زمانهایی که نسبت جنسی پایین است، متداول‌تر می‌شود. بطور مثال، باربر (۱۹۹۹)، با بررسی سه مطالعه مرتبط با مدهای لباس در بین سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۹۷۶، دریافت که کوتاهی دامن با نسبت جنسی پایین (تعداد مردان کمتر)، فرصتهای اقتصادی فزاینده برای زنان و عدم ثبات زناشویی همبستگی دارد.

### جستاری پژوهشی.

#### ثروتمندان پسرزا و زیبارویان دخترزا: معادلات تکاملی والدین و نسبت جنسی فرزندان

تعاملات ژن-محیط<sup>۱</sup>، از جمله موضوعات جالب و پیچیده‌ای است که فهم رفتارهای انسان را، بیش از پیش، دشوار می‌کند. اینکه ژن‌ها بر اساس شرایط محیطی، تصمیم به بروز یا عدم بروز بعضی از صفات بدنی یا رفتاری می‌گیرند. اینطور اندیشیده می‌شود که در بعضی از شرایط، ژنوتایپ‌ها، مسئول کدگذاری مکانیسم‌هایی هستند که درون‌دادهای محیطی را، به برون‌دادهای فنوتایپیک و نه یک واکنش ثابت، ترجمه می‌کنند (هیل و کاپلان، ۱۹۹۹). اما ژن‌ها، همچنین می‌توانند با استفاده از برون‌دادهای محیطی فرد، ساختارهایی درون-جسمی را به راه اندازند که نتیجه آنها، تنظیم متغیرهای مربوط به تولیدمثل مانند نسبت دختر به پسر در زاده‌ها، باشد.

میلر و کانازاوا (۲۰۰۸) در یک کتاب جالب، به بررسی علل تعدادی از پدیده‌های جواب‌داده نشده انسانی، پرداختند. دو تا از این پدیده‌ها، ارتباط نسبت تعداد فرزندان مذکر به مونث با جذابیت و موقعیت اقتصادی والدین بود. عموماً باور بر این است که آستن‌شدن یک زن به فرزند پسر یا دختر، کاملاً به شانس و تصادف بستگی دارد. عده‌ای نیز می‌پندارند که چون هر دو کروموزم جنسی مادر X و در عوض پدر، دارای یک کروموزم X و یک کروموزم Y است، این پدر است که جنسیت فرزند را تعیین می‌کند. در انسان و در جمعیت کلی، به ازای هر ۱۲۰ نطفه مذکری که بسته می‌شود، ۱۰۰ نطفه دختر، شکل می‌گیرد. در هنگام تولد، این نسبت، ۱۰۵ پسر به ازای ۱۰۰ دختر است. اما این نسبت جنسی، برای زوجین مختلف، کمی متفاوت است. فرضیه ترایورز-ویلارد<sup>۲</sup> اینطور می‌گوید که والدین ثروتمند از طبقه اجتماعی بالا، پسران بیشتری دارند درحالی‌که والدین فقیر و از سطوح پایین‌تر جامعه، دختران بیشتری دارند. دلیل این مساله این است که موقعیت اجتماعی و اقتصادی والدین به نوعی به کودکان هم منتقل می‌شود. ثروت و موقعیت یک مرد، بر میزان موفقیت او در دسترسی جنسی به زنان، تاثیر بسیار زیادی دارد. در طی تکامل، پسران خانواده‌های ثروتمند که خود نیز ثروتمند می‌شدند، می‌توانستند به تعداد زیادی آمیزش برسند. درحالی‌که داشتن ثروت، برای زنان، موفقیت کمتری را از نظر تولیدمثلی به دنبال دارد. خواهران برادران ثروتمند که به اندازه برادرانشان هم ثروتمند هستند، توانایی داشتن فرزندان کمتری را نسبت به برادران خود دارند. بنابراین، برای

<sup>1</sup>- Gene- environment interactions

<sup>2</sup>- Trivers-Willard hypothesis

والدین ثروتمند، مفیدتر اینست که پسران بیشتری داشته باشند. این پسران بیشتر، تعداد زاده‌های بیشتری را به جا گذاشته و مزد والدین متمول خود را، با گسترش بیشتر ژنهای آنها، می‌دهند. هرچند مکانیسم بیولوژیکی این پدیده و اینکه تکامل، ژن‌های ما را به چه نحو برنامه‌ریزی کرده که به عوامل محیطی حساس باشند، هنوز مشخص نشده اما میلر و کانازاوا، مستندات را برای این فرضیه، از سراسر جهان، جمع‌آوری کرده‌اند. در خانواده‌های روسای جمهور آمریکا، معاونین ریس جمهور و وزرای کابینه، فرزندان پسر بیشتری دارند. اما در میان گله‌داران فقیر موکوگودویی در شرق آفریقا، تعداد فرزندان دختر بیشتر است. اسناد کلیساهای محلی در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی نیز نشان می‌دهند که در میان مالکان ثروتمند لیزن آلمان، تعداد فرزندان پسر بیشتر از فرزندان دختر است درحالی‌که کارگران مزرعه و کاسبان بدون دارایی، دخترهای بیشتری داشتند. تاثیر توانایی اقتصادی در تعیین نسبت جنسیت فرزندان، نه تنها در دنیای واقعی بلکه در امیال نیز، خود را نشان می‌دهد. در یک نظرسنجی که از ۴۶ کشور جهان به عمل آمد، افراد ثروتمند، در صورتی که قرار بود فقط یک فرزند داشته باشند، تمایل بیشتری برای فرزند پسر داشتند، درحالی‌که افراد با ثروت کمتر، تمایل بیشتری برای داشتن فرزند دختر داشتند.

دخالت شرایط ما در نسبت جنسی زاده‌های مان، به ثروت ما، محدود نمی‌شود. جذابیت جسمانی، عامل دیگر تاثیرگذار در این زمینه است. جذابیت جسمانی، به تولیدمثل موفق زنان، کمک بیشتری می‌کند. بنابراین، والدینی که جذابیت جنسی و جسمی بالایی دارند، باید فرزندان دختر بیشتری نیز داشته باشند. یافته‌ها، نشان می‌دهند که شانس آمریکایی‌هایی که از نظر جسمی بسیار جذاب تلقی می‌شوند، برای داشتن فرزند دختر، ۵۶ درصد است درحالی‌که این شانس در سایر افراد، حدود ۴۸ درصد تخمین زده می‌شود (رک به کانازاوا، ۲۰۰۷؛ میلر و کانازاوا، ۲۰۰۸). تحلیل مطالعه ملی رشد کودک<sup>۱</sup> در بریتانیا نیز، نشان داد که جذابیت جسمانی در سن ۷ سالگی، احتمال داشتن یک دختر را، در بزرگسالی به ۲۳ درصد افزایش داده یا احتمال داشتن یک فرزند پسر را به ۱۹ درصد کاهش می‌دهد. بطور برعکس، از نظر جسمی جذابیت پایین داشتن در سن ۷ سالگی، شانس داشتن یک فرزند دختر را، در بزرگسالی به ۲۰ درصد کاهش داده یا احتمال داشتن یک فرزند پسر را، به ۲۵ درصد می‌رساند (کانازاوا، ۲۰۱۱). تحلیل کانازاوا و میلر از ارتباط بین جذابیت جسمانی والدین و نسبت جنسی فرزندان، بوسیله کانفر (۲۰۰۸)، مورد نقد قرار گرفته است. کانفر، اعتقاد دارد که اگر بر طبق انتظار، مردانی که بطور قابل ملاحظه‌ای جذاب هستند، می‌توانند استراتژی جفت‌گزینی کوتاه-مدت را دنبال کنند و مردانی که این استراتژی را دنبال می‌کنند نسبت به زنانی با استراتژی جنسی کوتاه-مدت، فرزندان بیشتری دارند، پس والدین بسیار جذاب، از طریق ارزانی‌داشتن ژنهایشان به پسرانشان، نسبت به دخترانشان، موفقیت تولیدمثلی‌شان را بیشتر افزایش می‌دهند. کانازاوا (۲۰۱۱a)، در جواب به این انتقاد اینطور بحث می‌کند که احتمال حاملگی یک زن، به ازای هر بار آمیزش جنسی، حدود ۰/۰۳ است. بنابراین، یک مرد باید با ۳۳ شریک جنسی آمیزش کند تا با احتمال ۰/۹۹، یک حاملگی روی دهد. یک مرد، با ارتباط جنسی منظم دو بار در هفته با یک شریک دائم، می‌تواند به احتمال ۰/۹۶ به همین تعداد زاده یعنی یکبار حاملگی موفق، دست یابد. برای یک مرد، بسیار دشوار است که بتواند بیش از ۳۰ شریک جنسی را در عرض

<sup>1</sup>- National Child Development Study (NCDS)

یکسال، بیابد. این مسئله بخصوص در دوره‌های زمانی نیاکانی ما که نیاکان ما در گروه‌های کوچکی از حدود ۱۵۰ فرد از نظر ژنتیکی خویشاوند زندگی می‌کردند، صدق می‌کند. بنابراین، این تقریباً ناممکن است که موفقیت تولیدمثلی یک مرد جذاب از نظر جسمی، با موفقیت تولیدمثلی یک زن جذاب، فقط از طریق بکارگیری استراتژی جنسی کوتاه‌مدت، برابری کند. نتیجتاً جذابیت جسمانی، برای زنان نسبت به مردها، سودمندتر است. کانفر (۲۰۰۸) خود هم اذعان دارد که بر طبق تحلیل او، فقط جذاب‌ترین مردان، می‌توانند بطور موفقیت‌آمیزی، استراتژی جفت‌گزینی کوتاه‌مدت را در پیش بگیرند. به همین خاطر، این تحلیل، ممکن است فقط برای گروه محدودی از جمعیت یعنی والدین فوق‌العاده جذاب، کاربرد داشته باشد. او می‌گوید که از نظر تئوریک، فشار انتخابی، می‌تواند تمایلی را برای والدین فوق‌العاده جذاب برای اینکه پسران و نه دختران بیشتری تولید کنند، شکل داده باشد. در مابقی طیف جذابیت، زیبایی، برای جنس مونث، همراه با تولیدمثل موفق بیشتر است.

سن و ولنگاری<sup>۱</sup> جنسی والدین، از جمله دیگر متغیرهای تاثیرگذار بر نسبت جنسی فرزندان، هستند (رک به کانازاوا، ۲۰۱۱b).

## روابط جنسی قبل از ازدواج و ارتباط آن با خیانت در بعد از ازدواج

«گذشته هرگز نمی‌میرد، بلکه حتی نگذشته است» (ویلیام فالکنر).

«آینده افراد را، همیشه یک گذشته به ظاهر فراموش شده، می‌سازد» (منبع؟).

«با چیزی که از ارتباط گذشته، حال و آینده درباره روان انسان می‌دانیم، گذشته هرگز نگذشته است و هیچ-وقت هم نمی‌گذرد. در حقیقت، از نظر اثرات آن بر آینده، بخشی از آن، هنوز آشکار نشده است! دیروز و امروز، هر دو گذشته‌ای هستند که ما برای فرداهایمان ساخته یا می‌سازیم. بطور خلاصه‌تر، آینده، گذشته‌های هنوز نیامده ماست!».

«انسان، هرگز چیزهایی که مزه‌اش را نچشیده هوس نمی‌کند، اما پس از اینکه یک‌بار مزه نعمتی را چشید، آن وقت دیگر محرومیت از آن دشوار است» (جین وبستر). «می‌توانید از سربازان کهنه‌کار بپرسید که اعتراف می‌کنند هرچند میدان‌های جنگ را پشت‌سر گذاشته‌اند اما جای زخم آن میدان‌ها را، همیشه با خود دارند».

رابطه فرازناشویی یک زن یا مرد که از آن با عنوان رابطه خارج از چارچوب زناشویی<sup>۲</sup> یا خیانت<sup>۳</sup> نام برده می‌شود، یکی از موضوعات پژوهش برانگیز در حیطه روانشناسی جنسی است. خیانت زناشویی، به دلیل تاثیر بسیار عمیق و منفی که بر بنیان خانواده، روابط و سلامت روان زوجین می‌گذارد، موضوعی است

<sup>1</sup>- Promiscuity

<sup>2</sup>- Extramarital affair

<sup>3</sup>- Infidelity



که خود به خود، کنجکاو و علاقه برای شناخت علل، پیش‌بینی و کنترل آن را بر می‌انگیزد. خیانت جنسی یا عاطفی زوجین، مبحث وسیع و پیچیده‌ای بوده و علت‌های بالقوه زیادی برای آن وجود دارد، هرچند که بسیاری از این علل را می‌توان در قالب طبقه‌بندی‌های کلی‌تر خلاصه کرد. در اینجا قصد داریم فقط به نقش علی یکی از این عوامل یعنی روابط جنسی قبل از ازدواج، بپردازیم. علت این انتخاب نیز متعدد بوده که یکی از مهمترین آنها این است که نقش آن در جامعه در حال گذار ما، روز به روز پر رنگ‌تر می‌شود.

روانشناسان به منظور پیش‌بینی روابط جنسی خارج از چارچوب زناشویی در بعد از ازدواج، از طریق ارزیابی‌های قبل از ازدواج، به نقش عوامل متعددی اشاره کرده‌اند. نقش مزاج و خلق و خو، فرهنگ، نگرش‌های مذهبی، شرایط و فرصت‌های محیطی، محرکات برانگیزاننده محیطی، کیفیت ارتباط و رضایت زناشویی و عوامل متعدد دیگر تا به حال کشف شده‌اند. اما یکی از قویترین این پیش‌بینی‌کننده‌ها که به نظر می‌رسد قدرت پیش‌بینی‌کنندگی آن حتی از نگرش‌های مذهبی نیز بیشتر باشد، ارتباطات جنسی قبل از ازدواج است. اهمیت این مسئله درباره زنان بیشتر هم می‌شود، به این معنی که روابط جنسی قبل از ازدواج در زنان نسبت به مردان، پیش‌بینی‌کننده قوی‌تری برای احتمال خیانت زناشویی آتی آنها است. در اینجا لازم است تفاوت بین هم‌خانگی یا زندگی مشترک بدون ازدواج<sup>۱</sup> که قبل از یک ازدواج رسمی روی می‌دهد و ارتباطات جنسی قبل از ازدواج را متذکر شویم. این مسئله به این خاطر است که پژوهش‌های انجام شده، بیشتر به سنجش تاثیر هم‌خانگی بدون ازدواج بر رضایت و ثبات زناشویی و روابط فرازناشویی پرداخته‌اند تا اینکه تاثیر روابط جنسی پیش از ازدواج بر این متغیرها را بسنجند. شاید یکی از علل این مسئله این باشد که هم‌خانگی حتماً همراه با ارتباطات جنسی است اما برعکس آن لزوماً صدق نمی‌کند. ممکن است عده‌ای از افراد اقدام به ارتباطات مکرر جنسی قبل از ازدواج با جنس مخالف کنند، بدون اینکه لزوماً با همه یا یکی از آنها زندگی کرده باشند. این مسئله، در شرایطی که امکان هم‌خانگی برای افرادی که با هم ارتباط جنسی دارند کمتر ممکن است، بیشتر هم صدق می‌کند. البته شاید مفهوم زندگی مشترک بدون ازدواج باید به صورت فرهنگی، تعریف و تعیین شود، همانطور که بسیاری از مفاهیم دیگر به این‌صورت تعریف می‌شوند. به طور مثال، هرچند که در کشور ما، زندگی مشترک بدون ازدواج، یک روال رایج ارتباطی بین دو جنس نیست (هرچند که در سال‌های اخیر، در کلان‌شهرهایی مانند تهران تا حدی افزایش پیدا کرده است) اما شاید در فرهنگ ما، بتوان به ارتباط دو فرد از جنس مخالف بدون اینکه زیر یک سقف زندگی کنند هم، زندگی بدون ازدواج گفت. علت این مسئله این است که حتی در چنین شرایطی نیز، ارتباط، می‌تواند منجر به وابستگی‌های عاطفی و روانشناختی

---

Cohabitation- در فرهنگ‌های غربی این اصطلاح به مواردی اطلاق می‌شود که در آن زن و مرد قبل از ازدواج بدون اینکه پیمانی ثبت شده از نظر قانونی منعقد شود، با هم زندگی می‌کنند. در این نوع از ارتباط دو جنس، زوجین فقط با یکدیگر، هم‌خانه بوده و این مسئله هیچ ضمانتی مبنی بر جدایی بعدی یا ضمانت قانونی ازدواج نمی‌کند. آنها هر لحظه ممکن است تصمیم بگیرند که از هم جدا شوند یا به رابطه پایان دهند، بدون اینکه معنی حقوقی برای هر یک از آنها وجود داشته باشد.

شده و ارضای نیازها را در پی داشته باشد. اما به هر حال، آنچه که در مورد ارتباط مثبت زندگی بدون ازدواج با خیانت و طلاق در پژوهشها بدست آمده است، احتمالاً قابل تعمیم به تاثیر ارتباطات جنسی پیش از ازدواج هم است زیرا به نظر می‌رسد که هم‌خانگی و ارتباطات جنسی پیش از ازدواج، اساساً از فرایندهای مشابهی تاثیر می‌پذیرند. بعضی از محققان نیز، معتقدند که این دو متغیر، با هم همبستگی اساسی دارند (مانند تیچمن، ۲۰۰۳). زندگی مشترک بدون ازدواج، به هر شکل و طریقی که توصیف و تعریف شود، می‌تواند منجر به افزایش تمایلات غیرمتعهدانه فرد نسبت به بنیانی به نام ازدواج شده یا بر چنین تمایلاتی که از قبل وجود داشته‌اند دامن بزند. نقش هر دو این متغیرها یعنی ارتباطات جنسی قبل از ازدواج و تجربه هم‌خانگی در مسائل مربوط به خانواده و رفتارهای جنسی، با توجه به افزایش شیوع آنها در جمعیتها، پررنگ‌تر می‌شود. طبق یک تخمین، تقریباً ۶۰ درصد از پیوندهای زناشویی بسته شده در اوایل دهه ۱۹۹۰ در آمریکا، با هم-خانگی شروع شده است (بومپس و لو، ۲۰۰۰). در مورد میزان رواج ارتباطات جنسی قبل از ازدواج نیز، آتما و همکاران (۱۹۹۷)، دریافتند که فقط ۱۰ درصد از زنانی که بین سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۶۹ به دنیا آمده بودند، اولین ارتباط جنسی‌شان را در چارچوب ازدواج خود انجام داده بودند. به عبارت دیگر، ۹۰ درصد از این زنان، قبل از ازدواج، رابطه جنسی کامل را پشت سر گذاشته بودند.

تاثیر روابط جنسی قبل از ازدواج و رفتارهای ولنگارانه از نظر جنسی در افزایش روابط فرازناشویی در بعد از ازدواج در پژوهشهای متعددی به اثبات رسیده است (مانند تریس و گیسن، ۲۰۰۰؛ فورستی و تانفر، ۱۹۹۶؛ وایت، کلند و کارایل، ۲۰۰۰). در مطالعه تریس و گیسن (۲۰۰۰)، داشتن تجارب جنسی در قبل از ازدواج هم برای مردان و هم زنان با خیانت بیشتر همراه بود. محققان این پژوهش معتقد بودند که این یافته می‌تواند به این خاطر باشد که افرادی که قبل از ازدواج تجارب جنسی داشته‌اند یاد گرفته‌اند که چطور درحالیکه شرکای دائم خود را ننگه می‌دارند از فرصتهای جنسی که برای ارتباط با افراد دیگر برایشان اتفاق می‌افتد استفاده کنند. در پژوهش وایت، کلند و کارایل (۲۰۰۰) تعداد شرکای پیش از ازدواج، بطور معناداری با مقاربت فرازناشویی در سال گذشته آزمودنی‌ها مربوط بود. در پژوهش مک آلیستر و همکارانش (۲۰۰۵) نیز، تعداد شرکای جنسی، یکی از متغیرهای پیش‌بینی‌کننده خیانت زناشویی مانند بوسیدن یا فعالیت جنسی با شخصی دیگر بود. تامسون و کوللا (۱۹۹۲) دریافتند که زوجینی که در قبل از ازدواج رسمی، زندگی مشترک بدون ازدواج یا هم‌خانگی را تجربه کرده بودند، نسبت به آنهایی که این تجربه را نداشتند، تعهد کمتری نسبت به بنیان ازدواج احساس می‌کردند. بوث و جانسون (۱۹۸۸) نیز به این نتیجه رسیدند که حتی هم‌خانگی با همسر نیز، با تعهد کمتر به ازدواج در بعد از ازدواج، همراه است.

روابط جنسی پیش از ازدواج، همچنین می‌توانند از طرق غیرمستقیم مانند کاهش رضایت زناشویی، موجب افزایش احتمال خیانت زناشویی بعدی یا طلاق شوند. نتایج پژوهش کریستنسن (۲۰۰۴) نشان داد که به ازای هر یک شریک جنسی پیش از ازدواجی که فرد داشته است (به غیر از همسر فعلی فرد)، احتمال اینکه

فرد بگوید که رابطه جنسی زناشویی فعلی‌اش، کاملاً رضایت‌بخش است، در مقابل اینکه بگوید این رابطه تا حد متوسطی رضایت‌بخش است ۳/۹ درصد کاهش می‌یافت. به عبارت دیگر، افزایش تعداد شرکا، کاهش میزان رضایت زناشویی را در بر داشت. کلی و کونلی (۱۹۸۷) دریافتند که وجود شرکای جنسی دیگر در قبل از ازدواج، رضایت زناشویی را برای مردان در بعد از ازدواج کاهش می‌داد. آنها همچنین دریافتند که حتی رابطه جنسی با شریک زناشویی آتی نیز، کاهش دهنده رضایت زناشویی هم برای مردان و هم زنان بود. تاوریس و ساد (۱۹۷۷) به این نتیجه رسیدند که ارتباط جنسی قبل از ازدواج، رضایت زناشویی را در زنان بطور مستقیم تحت تاثیر قرار نمی‌داد اما ممکن بود که آن را از طریق تغییر نگرشهای زنان درباره مسائل جنسی تغییر دهد. در مطالعه کاهن و لاندن (۱۹۹۱) نیز، یک رابطه نسبتاً قوی بین ارتباط جنسی قبل از ازدواج و طلاق وجود داشت.

یافته‌های فزاینده پژوهشی پیشنهاد می‌کنند که دو گروه مختلف از زوجینی که اقدام به زندگی بدون ازدواج می‌کنند وجود دارد. یک گروه متشکل از زوجینی است که برای ازدواج برنامه ریزی کرده و از زندگی بدون ازدواج به عنوان یک مرحله از فرایند زندگی مشترک استفاده می‌کنند. دومین گروه، متشکل از زوجین بسیار متفاوتی می‌شود که برنامه‌ای برای ازدواج نداشته و از زندگی بدون ازدواج به عنوان روشی جایگزین برای ازدواج استفاده می‌کنند. گروه اول در ابعاد کیفیت رابطه، شبیه به زوجین ازدواج کرده هستند ولی به نظر می‌رسد که گروه دوم کیفیت کمتری را در مورد رابطه‌شان تجربه می‌کنند. در تحقیق تیچمن (۲۰۰۳)، خطر طلاق برای زنانی که درگیر رابطه جنسی پیش از ازدواج با شخصی به غیر از شوهرانشان می‌شدند، ۱۱۴ درصد نسبت به آنهایی که فقط با شوهرانشان رابطه داشتند افزایش می‌یافت. البته حتی زندگی با شوهر در پیش از ازدواج هم با آسیب بیشتر همبستگی داشته است. در یک مطالعه بر روی زنان سوئدی مشخص شد که میزان طلاق در زنانی که قبل از ازدواج رسمی با شوهران خود زندگی کرده بودند، مستقل از مدت زمان این دوره، ۸۰ درصد بالاتر از زنانی بود که تجربه زندگی مشترک قبل از ازدواج با شوهران خود نداشتند (بنت و همکاران، ۱۹۸۸).

در مورد اینکه چرا افرادی که در قبل از ازدواج، روابط متعدد با جنس مقابل داشته‌اند، در بعد از ازدواج، به میزان بیشتری مستعد خیانت یا طلاق هستند تا افرادی که این روابط را نداشته یا به میزان کمتری داشته‌اند، نظرات متعددی داده شده است. یک دلیل تاثیرات منفی روابط جنسی قبل از ازدواج بر رضایت جنسی زناشویی و خیانت زناشویی را می‌توان با استفاده از مدل بین‌شخصی رضایت جنسی<sup>۱</sup> (لورنس و بایرز، ۱۹۹۵) توضیح داد. لورنس و بایرز، مفاهیم نظریه تبادل را در مورد رضایت جنسی بکار گرفته‌اند. این مدل

<sup>۱</sup>- Interpersonal model of sexual satisfaction

توانسته رضایت جنسی را در پژوهش‌های طولی پیش‌بینی کند (همان منبع). این الگو، رضایت جنسی را در قالب فرمول<sup>۱</sup> زیر تعریف کند:

$$\text{رضایت جنسی} = \{ (\text{مقایسه سطح هزینه‌ها} - \text{مقایسه سطح پاداش‌ها}) + (\text{هزینه‌ها} - \text{پاداش‌ها}) \} + \{ (\text{برابری در هزینه‌ها} - \text{برابری در پاداش‌ها}) \}.$$

پاداشها، تبادلات مطلوب و لذت‌بخش هستند. هزینه‌ها، تبادلات مستلزم تلاش جسمی یا ذهنی بوده یا ایجاد کننده درد، شرمندگی و اضطراب برای فرد هستند. سطح مقایسه پاداشها و هزینه‌ها، به این معنی است که فرد فکر می‌کند رابطه جنسی با شریک فعلی‌اش نسبت به شق‌های جایگزین، تا چه حد برای او به ترتیب پاداش‌بخش و هزینه‌زا است. برابری در پاداشها و هزینه‌ها هم، به این اشاره دارند که فرد تصور می‌کند رابطه بین او و شریکش، از نظر برابری در پاداشها و هزینه‌ها، تا چه حد عادلانه است.

انتظارات فرد از رابطه زناشویی‌اش، در نتیجه تجربه و دانشی که فرد از رابطه با شرکای قبلی کسب کرده، تغییر پیدا می‌کند (کریستنسن، ۲۰۰۴). داشتن شرکای جنسی قبل از ازدواج، می‌تواند سطح مقایسه و انتظار فرد از منافع رابطه فعلی و هزینه‌هایی که احساس می‌کند این رابطه برای او دارد را تغییر دهند. بر طبق این مدل، در صورتیکه این تجارب و دانش، منجر به این شوند که فرد احساس کند که رابطه با شریک فعلی‌اش، دارای مزایای بیشتر و هزینه‌های کمتری نسبت به سایر شق‌های جایگزین رابطه فعلی اوست، رضایت جنسی - زناشویی<sup>۲</sup> او بالا خواهد رفت. اما در صورتی که نتیجه تحلیل مقایسه رابطه فعلی نسبت به روشها یا انتخابهای جایگزین، به ضرر رابطه فعلی و سود شق‌های جایگزین تمام شود، فرد رضایت جنسی پایینی را تجربه می‌کند. زمانیکه رضایت جنسی - زناشویی در فرد کاهش یابد، احساس ناکامی و بی‌عدالتی به او دست می‌دهد. دو روش معمول برای جبران این احساس بی‌عدالتی و ناکامی، خیانت زناشویی و طلاق هستند. کریستنسن معتقد است که تجارب جنسی و لنگارانه در قبل از ازدواج، می‌تواند احساس عادلانه و برابر بودن فرد از نظر پاداشها و هزینه‌ها را جهت‌دار کند زیرا رابطه جنسی در قالب روابط کمتر متعهدانه، می‌تواند تقویت‌کننده یک رهیافت خودمحورانه نسبت به مواجهه‌های جنسی باشد تا اینکه ایده لذت متقابل را در فرد تقویت کند. این به این خاطر است که افراد و لنگار، بیشتر احتمال دارد که شرکایشان را به عنوان سوژه‌های جنسی<sup>۳</sup> که صرفاً برای ارضای جنسی آنها ساخته شده‌اند، ببینند. تفاوت در ماهیت روابط جنسی آزاد و رابطه جنسی در قالب زندگی زناشویی می‌تواند منجر به کاهش احساس رضایت در این افراد شده و آسیبهای مربوط به آن را به دنبال داشته باشد.

<sup>1</sup>- Sexual Satisfaction = { (Rewards – Costs) + (Comparison Level Rewards – Comparison Level Costs) + (Equality Rewards – Equality Costs) }.

<sup>2</sup>- Marital Sexual Satisfaction

<sup>3</sup>- Sex Object

بطور بسیار خلاصه و کلی، آنچه که از بحث ما در بالا قابل استنتاج است، اینست که روابط جنسی پیش از ازدواج، می‌توانند باورها و انتظارات فرد درباره ازدواج و رضای جنسی در چارچوب آن را، به نحوی که آسیب‌زننده به رابطه زناشویی باشد، دستخوش تغییر کنند.

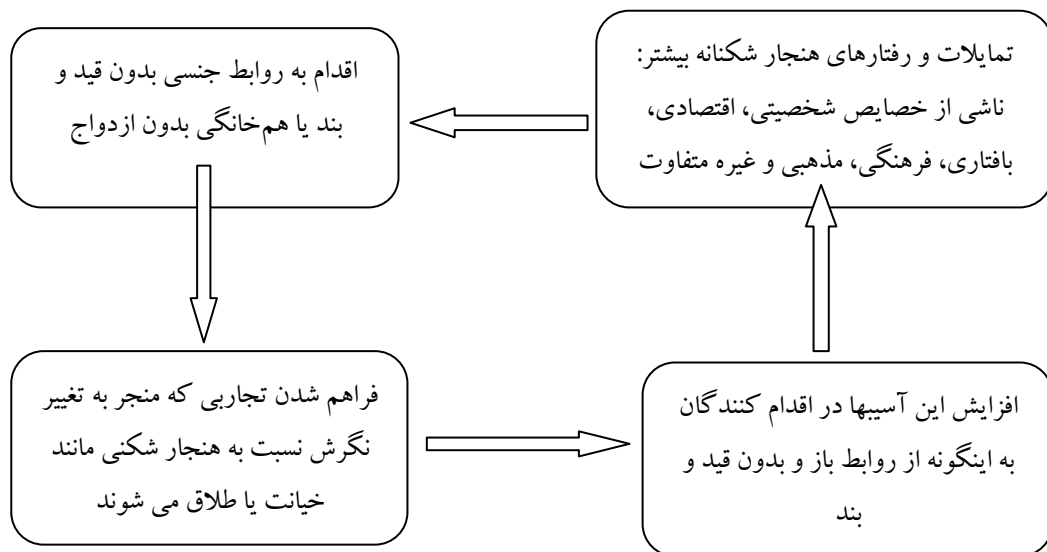
یک نظریه، موسوم به گزینش‌گری<sup>۱</sup>، رابطه ارتباطات جنسی پیش از ازدواج و هم‌خانگی با افزایش آسیب‌های بعدی مانند طلاق را، به خصایص افرادی که حاضر به این نوع ارتباطات می‌شوند، مربوط می‌داند (رک به تیچمن، ۲۰۰۳). این نظریه بر این باور است که افرادی که اقدام به ارتباطات جنسی آزاد پیش از ازدواج یا هم‌خانگی می‌کنند از نظر بعضی از صفاتی که اثرات قابل ملاحظه‌ای بر طلاق دارند، با افرادی که حاضر به این نوع زندگی زناشویی نمی‌شوند متفاوتند. بعضی از این صفات عبارتند از تعهد کمتر به ازدواج به عنوان یک بنیان دائم، پذیرش طلاق به عنوان ابزاری مناسب برای خاتمه دادن به یک ارتباط ضعیف، تاکید بر فردگرایی، مهارت‌های ارتباطی ضعیف، ارزشهای اخلاقی خاص، ویژگی‌های شخصیتی، نگرش‌های مذهبی و غیره. بر طبق این دیدگاه، آنچه که باعث می‌شود تا این گروه در قبل از ازدواج، روابط جنسی باز را و در بعد از ازدواج، روابط جنسی خارج از چارچوب را تجربه کنند، همان نگرش‌های سهل‌گیرانه نسبت به اینگونه از روابط است. بطور مثال، وجود شرکای جنسی متعدد پیش از ازدواج در سابقه فرد، ممکن است نشان‌دهنده تعهد کمتر به عقیده ارتباط دائم با یک فرد باشد. این خصایص و نگرش‌ها در قبل از ازدواج، روابط پیش از ازدواج را رقم می‌زنند و در بعد از ازدواج، منجر به روابط خارج از چارچوب می‌شوند. همان‌طور که مشخص است، بر طبق این دیدگاه، هم روابط قبل از ازدواج و هم خارج از چارچوب ازدواج افراد، ریشه در عوامل مشترکی دارند. برای عقیده گزینش‌گری و تاثیرات آن در ارتباطات هم‌خانگی با آسیب‌های پس از ازدواج، شواهدی هم بدست آمده است (مانند آکسین و تورنتون، ۱۹۹۲؛ تامسون و کوللا، ۱۹۹۲؛ تورنتون، آکسین و هیل، ۱۹۹۲؛ دی- ماریس و مک دونالد، ۱۹۹۳).

بر طبق نظر بعدی، روابط قبل از ازدواج، تجاربی را برای فرد فراهم می‌کنند که باعث می‌شوند نگرش‌های فرد نسبت به روابط بعد از ازدواج نیز تحت الشعاع قرار گیرد. زیر بنای این نظریه، این عقیده است که زندگی مشترک بدون ازدواج، به افراد اجازه می‌دهد تا به یادگیری درباره زندگی صمیمانه خارج از ازدواج پرداخته و موجب شود تا افراد اطلاعاتی را درباره روش‌های جایگزین ازدواج بدست آورند. این ارتباطات همچنین باعث می‌شوند تا باور افراد، مبنی بر ثبات و پایداری ازدواج، از بین برود. یادگیری‌های منتج از تجارب ارتباطی قبل از ازدواج متعددند که یکی از آنها عبارتند از یادگیری این مسئله که نیازهای جنسی را در خارج از محدوده‌ای به نام ازدواج نیز می‌توان ارضا کرد. تجربه با شرکای جنسی متعدد پیش از ازدواج، ممکن است موجب شود تا فرد نسبت به وجود افراد دیگری از جنس مقابل که می‌توانند جایگزین شریک زناشویی فرد شده و منبعی برای رضای صمیمیت جنسی و خشنودی او شوند، آگاهی بیشتری پیدا کند. نتیجه

<sup>1</sup>- Selectivity

این آگاهی فزاینده، می‌تواند ضعیف‌تر کردن پیوند زناشویی باشد. بر همین اساس، آن هم‌خانگی که منجر به ازدواج نمی‌شود ممکن است تجربه‌ای دست اول از پیوند زناشویی همراه با فرایند خاتمه‌دادن به آن برای فرد فراهم کرده و نتیجتاً منجر به کاهش پیامدهای منفی جدایی‌های آینده برای فرد شود. بر طبق این دیدگاه، تمایل و اقدام به روابط جنسی در بعد از ازدواج، می‌تواند بطور مستقیم از تجارب جنسی قبل از ازدواج تاثیر بپذیرد. تعدادی از مطالعات، برای این فرضیه شواهد تاییدکننده‌ای ارائه داده‌اند (مانند آکسین و باربر، ۱۹۹۷ و آکسین و تورنتون، ۱۹۹۲). همچنین یک مطالعه نشان داد که تاثیرات زندگی پیش از ازدواج بر افراد را می‌توان با استفاده از مفاهیم نظریه تبادل درک کرد. در این مطالعه مشخص شد که تجربه هم‌خانگی رسمی در قبل از ازدواج، هم ادراک پاداشها و هم ادراک هزینه‌ها را کاهش می‌داد اما کاهش در پاداشهایی که فرد احساس می‌کرد از یک رابطه می‌گیرد بیشتر بود تا کاهش در هزینه‌هایی که او احساس می‌کرد یک رابطه می‌تواند برای او داشته باشد (مک‌گینس، ۲۰۰۳). این عدم توازن در احساس گرفتن پاداش و هزینه‌ها می‌تواند باعث شود تا فرد رابطه‌ای مانند ازدواج را بیشتر کاهش‌دهنده پاداشها ببیند تا کم‌کننده هزینه‌ها و این نیز می‌تواند کاهش‌دهنده احساس رضایت فرد از رابطه و افزایش‌دهنده آسیبهای مربوط به آن باشد.

این دو نظریه اخیر، به عبارتی بر عوامل پیشاینده و پساینده ارتباطات قبل از ازدواج بر افزایش آسیبهایی مانند خیانت زناشویی یا طلاق در بعد از ازدواج، تاکید دارند. نظریه اول، بر خصایص از پیش موجود فرد تکیه کرده و اعتقاد دارد که همان خصایصی که موجب می‌شوند تا فرد، حاضر به پذیرش نوعی زندگی زناشویی بدون مرز مثل ارتباطات خارج از چارچوب شود در بعد از ازدواج نیز، می‌توانند منجر به نگرش مثبت‌تر او نسبت به مواردی مانند روابط فرازناشویی و طلاق شده و احتمال آنها را بالا ببرند. نظریه دوم به اثرات و عوارضی که ارتباطات جنسی آزاد قبل از ازدواج بر فرد می‌گذارد، توجه می‌کند. این ارتباطات می‌توانند باعث شوند تا فردی که شاید از اول نگرش مثبتی نسبت به روابط بدون چارچوب نداشته، بعد از تجربه چنین روابطی، نگرش تغییر یافته اتخاذ کرده و اینگونه از روابط را در سیستم ارزشی خود بگنجانند. با جمع این دو نظریه به این نتیجه می‌رسیم که علت همبستگی روابط آزادانه و باز در پیش از ازدواج با اقدام به روابط فرازناشویی و طلاق در بعد از ازدواج، تمایلات هنجارشکنی بیشتر و از قبل موجود یا تجربه این نوع زندگی در کسانی است که اقدام به آن می‌کنند. این نتیجه‌گیری در نمودار ذیل نمایان است.



شکل ۳-۶: ارتباط پیشایندها، همایندها و پسایندهای ارتباطات جنسی قبل از ازدواج و آسیبهای بعد از ازدواج. همانطور که مشخص است نتیجه فرایند فوق، یک چرخه معیوب است که در آن، از یک طرف، بیشتر افرادی که از نظر توانایی هنجارپذیری آسیب‌پذیر هستند وارد آن شده و از طرف دیگر، این تجارب خود منجر به آسیب‌پذیرتر کردن افراد نسبت به اینگونه از آسیبهای می‌شود.

ارتباطات مکرر با جنس مقابل در قبل از ازدواج، همچنین می‌تواند منجر به این پدیده شود که فرد نسبت به همسرش، زودتر احساس یکنواختی جنسی و کسل‌شدگی کند. این احساسات، می‌تواند زمینه‌ساز خیانت زناشویی باشند. روابط متعدد با افراد متفاوت، همراه با آشنایی و لذت‌جویی از خصایص متعدد و مختلف است. مرد یا زنی که قبل از ازدواج با شرکای متعددی رابطه داشته‌اند، ممکن است از موهبت‌های متعدد و مختلفی که مربوط به این شرکای متعدد بوده، بهره‌مند شده باشند. ممکن است فردی شرکایی داشته که علت ارتباط او با آنها، جذابیت جسمی و جنسی آنها بوده باشد. در عوض، از شریک یا شرکای دیگری، جذابیت شخصیتی، رمانتیک بودن و یا شوخ‌طبعی آنها را به یاد دارد. بر همین منوال، طبقه اقتصادی و دست و دل بازی مالی، طبقه اجتماعی، خصایص رفتاری خاص و غیره، هر یک می‌توانسته منجر به تشکیل رابطه فرد با افرادی از جنس مقابل شده باشند. در بعد از ازدواج، مطمئناً هیچ همسری نمی‌تواند تمام خصایص مثبت، جذاب و موهبت‌هایی که شرکای متعدد فرد، آنها را داشته‌اند، بطور یک‌جا داشته باشد. اینکه هم از نظر جسمی، چهره‌ای، بدنی، جنسی، رفتاری، اقتصادی، اجتماعی و ... فوق‌العاده باشیم، امری مهال است. علاوه بر این، هیچ فردی حتی در صورتی که یک همسر قابل و شایسته باشد، نمی‌تواند تنوع داشته باشد. افراد در طول زمان، خصایص نسبتاً یکسانی دارند. در بعد از ازدواج، فردی که در قبل از ازدواج، شرکای متعددی داشته که هر یک از آنها، مواهب جذاب معین و خاص خود را داشته‌اند، می‌تواند در بعد از ازدواج، دچار احساس یأس و سرخوردگی شود زیرا به نحوی احساس می‌کند که مجبور است آن کلیت و مجموعه

مواهب را با یک مجموعه ثابت و یکنواخت از خصایص، جایگزین کند. همسر فعلی او، ممکن است دیگر جذابیت چهره‌ای یا جنسی فلان شریک معین او را نداشته و یا همانند شریک دیگر او، نتواند دست و دل بازی مالی نشان دهد. بدیهی است که هیچ فردی حتی اگر جزو افراد ایده‌آل هم باشد، نمی‌تواند با مجموعه خصایص جذاب خود، به رقابت با مجموعه مواهبی که همسرش در قبل از ازدواج از شرکای متعددش سراغ دارد، بپردازد. یک مرد یا زن، نمی‌تواند ویژگیهای جذاب همه کسانی که همسر تنوع طلب او در قبل از ازدواج تجربه کرده را یک جا داشته باشد. یک فرد به عنوان یک شوهر یا زن، هر چقدر که کوشا باشد، در برابر مجموع جذابیت‌های جنسی متنوع سایر هم‌تایانی که همسرش بطور بالقوه می‌تواند به آنها دسترسی یابد، شکست خواهد خورد. چنین مسئله‌ای می‌تواند باعث شود تا افرادی که قبل از ازدواج، شرکای متعددی داشته‌اند، دوباره هوای شرکای قبلی یا شرکای جدیدی که جذابیت‌های خاص خود را دارند، به سرشان بزنند. برای این افراد، این تجارب فرح‌بخش توأم با هیجانات شدید مربوط به ملاقات شرکای جدید، با یکنواختی ذاتی و طبیعی ازدواج که بعد از مدتی از زمان شروع ازدواج روی می‌دهد، مقابله می‌کند. نتیجتاً اثرات تجارب متعددی که این افراد در قبل از ازدواج داشته‌اند، با فرایند طبیعی زندگی مشترک تداخل کرده و منجر به کشانده شدن مجدد این افراد به سمت روابط با شرکای دیگر می‌شود. این مسئله، نهایتاً خود را در پدیده طلاق و یا بدتر از آن، خیانت‌های زناشویی متعدد نشان خواهد داد.

در مورد اینکه چرا ارتباط بین روابط قبل و بعد از ازدواج در زنان، بیشتر از مردان است، چند تبیین را می‌توان مطرح کرد. اولین علت می‌تواند به تفاوت‌های تکاملی دو جنس در میزان سرمایه گذاری والدینی در بافتارهای ارتباطی متفاوت و تفاوت‌های جنسی بوجود آمده از این متغیر مانند میزان میل جنسی، مربوط باشد. گفتیم که در هر گونه از موجودات، آن جنسی که سرمایه گذاری والدینی کمتری داشته، به ارتباط جنسی مشتاق تر بوده و برای این ارتباط و ارضای جنسی، حاضر به صرف انرژی، منابع و وقت بیشتری است. در عوض، آن جنسی که سرمایه گذاری کمتری داشته است، اشتیاق کمتری به ارتباط جنسی داشته و برای حاضر شدن به ارتباط جنسی، انتخابی تر و محتاط تر عمل می‌کند. میزان زیادی از واریانس علاقه و اقدام مردان، برای ارتباط با زنان در قبل از ازدواج را میل به ارتباط جنسی و ارضای جنسی توجیه می‌کند. ارتباط جنسی در این مواقع، همراه با میزان سرمایه گذاری بسیار کمی از طرف مردان است. این موارد باعث می‌شوند تا در بعد از ازدواج، برای اینکه یک مرد بتواند به کامیابی جنسی با سایر زنان دست پیدا کند، نیازمند صرف وقت، انرژی و منابع خاصی باشد. از آنجایی که مردان متاهل، می‌توانند نیازهای جنسی خود را تا حد قابل ملاحظه ای از طریق همسرانشان ارضا کند، صرف انرژی برای پیدا کردن شرکای بالقوه دیگر را هزینه ای فزاینده تلقی می‌کنند. به عبارت دیگر، مردان در بعد از ازدواج، همسرانی در دسترس از نظر جنسی داشته و از طرف دیگر، برای رسیدن به کامیابی جنسی سایر زنان، باید از وقت، انرژی، منابع و احتمالاً تا حدی اعتبارشان (مانند جوامعی که در آنها، هزینه‌های بالقوه ناشی از ارتباطات خارج از چارچوب فاش شده برای یک مرد،



می‌تواند زیاد باشد) بگذرند. مقایسه این دو، یعنی همسرانی از نظر جنسی در دسترس و هزینه‌های بالقوه شرکای متعدد، می‌تواند باعث شود تا تعدادی از مردان، از اینگونه روابط صرف‌نظر کرده یا میزان آن را کاهش دهند. در زنان، مسئله معکوس است. زنان چه در قبل از ازدواج و چه بعد از ازدواج، از نظر جنسی، نه تنها محدودیتی برای پیدا کردن شرکای جنسی ندارند (به دلیل سرمایه‌گذاری والدینی بالاتر و میل جنسی پایین‌تر) بلکه ارتباطات جنسی می‌تواند برای آنها توأمان با منابع متعدد نیز باشد. به همین خاطر، در بعد از ازدواج، هزینه‌های ارتباط با شرکای دیگر، به استثنای هزینه‌های بالقوه مربوط به کشف خیانت برای زنان، زیادتر نمی‌شود. در واقع، همانطور که قبلاً بحث شد، با توجه به کارکردهای انطباقی استراتژی جنسی دوگانه، این ارتباطات می‌توانند در بر دارنده منافع تکاملی مهمی نیز باشند. این مسئله می‌تواند منجر به این شود که زنان در بعد از ازدواج، همچون قبل از ازدواج، توانایی بیشتری برای پیدا کردن شرکای جنسی و روابط متعدد داشته باشند. به زبان عامیانه، زنان برای اینکه یک شریک جنسی بیابند، فقط کافی است که اراده کنند اما برای مردان، مسئله به همین سادگی نیست. داشتن جذابیت‌های لازم، پیدا کردن مکان، امکانات مورد نیاز، راضی-کردن طرف مقابل و... به معنی هزینه زیاد یافتن شریک جنسی، برای مردان است. در بعد از ازدواج، وجود همسر می‌تواند باعث شود تا تعدادی از مردان، حتی اگر تمایل به این ارتباطات هم داشته باشند، حاضر یا قادر به تقبل این هزینه‌ها نشوند. در اینجا و در مورد مردان، ممکن است تمایل وجود داشته باشد، اما توانایی در کار نباشد. این در حالیست که هزینه‌بر نبودن پیدا کردن شریک جنسی برای زنان، می‌تواند باعث شود تا تنوع طلبی جنسی آنها، بتواند همچنان خود را در رفتار بیرونی به منصفه ظهور برساند. در اینجا اگر تمایل باشد، توانایی هم هست.

همانطور که در فصل دوم بحث شد، انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان باعث می‌شود تا تاثیر تجارب خاص جنسی، بر تغییر رفتار آنها بیشتر باشد. در مورد تفاوت دو جنس در این خصیصه و علت‌های احتمالی آن در فصل چهارم بحث کردیم.

مشاهده شده که برای زنانی که ارتباطات بیشتری با جنس مقابل دارند، اهمیت جذابیت جسمانی به عنوان یک متغیر مهم در انتخاب شریک، افزایش می‌یابد. ارتباط بین اهمیت دادن بیشتر به جذابیت جسمانی و ارتباطات متعددتر در زنان، یک همبستگی بوده و می‌تواند علل متنوعی داشته باشد. همچنین شاید هم میل و اقدام به ارتباطات متعدد و هم اهمیت دادن به جذابیت جسمانی، هر دو معلول یک علت دیگر باشند. بطور نمونه، مشخص شده که زنانی که بطور همزمان اهمیت بیشتری به جذابیت جسمانی شریک داده و ارتباطات بیشتری با جنس مقابل نیز دارند، دارای نیمرخ هورمونی و احتمالاً ژنتیکی متفاوتی از زنانی که اهمیت کمتری به جذابیت جسمانی داده و روابط کمتری نیز دارند، هستند. از طرف دیگر، جذابیت جسمانی، همان چیزی است که زنان در بعضی از ارتباطات فراژنایشویی خود، بخصوص آمیزشهایی که در اواسط چرخه روی می‌دهند و به عنوان بخشی از استراتژی جنسی دوگانه، آن را می‌جویند. اگر ارتباطات متعدد بیشتر، منجر به

تشدید استراتژی جنسی دوگانه در زنان شود، می‌توان گفت که ارتباط قویتر بین ارتباطات جنسی و هم‌خانگی در قبل و بعد از ازدواج در زنان، می‌تواند به توانایی بیشتر آنها برای اعمال استراتژی جنسی دوگانه تشدید یافته‌شان هم مربوط باشد. این عامل به علت قبلی نیز مربوط می‌شود.

دلیل بعد می‌تواند این باشد که داشتن همسر درازمدت برای زنان، باعث آسودگی خاطر آنها از جهت فراهم بودن منابع می‌شود. این مسئله، می‌تواند موجب شود تا در این موقع، زنان دیگر فرونشانی یا خویشننداری جنسی خود را به منظور کسب تعهد یک مرد برای رابطه درازمدت یا کسب منابع، ضروری نبینند. نتیجتاً، دلیلی برای سرکوبی تنوع‌طلبی‌های جنسی خود یا میل به اقدام به عمل بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه نمی‌بینند. این درحالیست که داشتن همسر برای مردان، می‌توان آسوده‌کننده خیال آنها از جهت داشتن یک شریک جنسی در دسترس و عدم نیاز برای سرمایه‌گذاری در سایر روابط باشد. این تفاوت می‌تواند کاهش دهنده همبستگی‌های مشاهده شده بین ارتباطات قبل از ازدواج و روابط بعد از ازدواج در مردان در مقایسه با زنان شود.

یکی از نکاتی که اهمیت تفاوت در تاثیر روابط قبل از ازدواج بر رفتارهای جنسی بعد از ازدواج در دو جنس را نشان می‌دهد، تفاوت در تاکید دو جنس بر بکارت<sup>۱</sup> شریک است. تقریباً در اکثریت فرهنگها و بخصوص فرهنگهای سنتی، مردان نسبت به زنان، اهمیت زیادتری برای اینکه همسران درازمدت‌شان، روابط قبل از ازدواج نداشته باشند، قائل هستند. حتی در فرهنگهای غربی که اهمیت بکارت کم شده است هم، این مسئله مشاهده می‌شود. اهمیت دهی ظاهری کمتر مردان این فرهنگها، نسبت به مردان فرهنگهای سنتی‌تر را می‌توان به این مسئله نسبت داد که مردان فرهنگهای غربی، می‌دانند که اهمیت‌دهی به بکارت طرف مقابل با توجه به احتمال بالای روابط بین دو جنس در قبل از ازدواج سودی ندارد. اهمیت دهی ظاهری کمتر این مردان، ناشی از ناتوانی یا احتمال کمتر در رسیدن به شرکای باکره است و نه به دلیل اینکه مردان این فرهنگها، بطور درونی به بکارت اهمیت کمتری بدهند.

خیانت زناشویی، رضایت زناشویی و طلاق، تنها پیامدهای ارتباطات قبل از ازدواج نیستند. ارتباطات خارج از چارچوب در قبل از ازدواج، می‌توانند همچنین بر متغیرهایی تاثیرگذار باشند که نسبت به متغیرهای آشکاری مانند خیانت یا طلاق، از چشم متخصصان، بیشتر پنهان می‌مانند. مسائلی همچون میزان سازگاری، استفاده از راهبردهای صحیح در حل تعارضات زناشویی و بهانه‌جویی‌های زناشویی، پرورش یافتن عقاید و مهارت‌های زناشویی مناسب در فرد و نوع سبک تربیتی جنسی که والدین بر فرزندان‌شان اعمال می‌کنند، فقط تعدادی از مواردی هستند که می‌توانند از روابط جنسی باز و بدون قید و بند قبل از ازدواج تاثیر بپذیرند.

چگونگی ارتباطات روابط جنسی قبل از ازدواج با روابط جنسی خارج از چارچوب زناشویی در بعد از ازدواج، هر چه که باشد، مشاهده این رابطه‌ها می‌تواند گویای این مطلب باشد که آن دسته از تجارب جنسی

<sup>1</sup> - Virginity

که برانگیزاننده تمایلات تنوع طلبی جنسی هستند، می‌توانند استراتژیهای جنسی خاصی را در افراد برانگیزند. هر مرد و زنی، بذر تنوع طلبی جنسی را در درون خود دارد. فراموش نکنیم که هر ارگانسیم، تحت تاثیر پیام ژنهایش مبنی بر «بذر خود را با حداکثر توان پخش کن»، است. هر چند که نوع و چگونگی تنوع طلبی و تطابق آن با استراتژیهای جنسی دو جنس، متفاوت است. این بذر، در نتیجه تجارب محیطی خاص، می‌تواند شکوفا شده و خود را به شکلی غریزی نشان دهد. یکی از تاثیرات روابط جنسی قبل از ازدواج، می‌تواند این باشد که استراتژیهای جنسی کمتر ارزش مدارانه را در افراد بیدار کند. از عمر زندگی متمدانه انسان، نسبت به مدت زمانی که فقط گونه‌ای حیوانی بوده، زیاد نمی‌گذرد. انسان، برای مدتهای بسیار زیاد، در شرایطی به دور از اخلاق و فرهنگ زیسته است. همه ما تحت تاثیر مکانیسم‌های تکاملی افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی هستیم. افراد هنوز هم بدون این که خود بدانند و یا حتی بخواهند، تحت تاثیر مکانیسم‌های انطباقی خود زندگی می‌کنند. هنوز هم ژنهای ما فرمان «با سرعت هر چه بیشتر تکثیر شو» را، در رفتارهای ما جاری می‌کنند. انطباق‌های تکاملی - جنسی انتخاب شده در آن زمانها، هنوز هم در اعماق مغز انسان مدرن، نهفته‌اند. بسیاری از این استراتژی‌ها، هنوز هم خود را نشان می‌دهند. در واقع، بطور کاملاً طبیعی، ممکن است که آنها هنوز هم برای ما، بهنجار و اخلاقی تلقی شوند. اما تعدادی از این استراتژی‌ها، با روح مدرنیته و فرهنگ - گرایانه انسان فعلی، چندان سازگار نیستند. ارتباطات جنسی بی‌بند و بارانه قبل از ازدواج، می‌تواند منجر به بیداری این استراتژی‌های مترصد شوند. تنوع طلبی و لنگارانه و خیانت زناشویی، جزو این استراتژی‌های آماده برای سر برآوردن هستند.

آنچه که روزی برای گونه انسانی انطباقی بوده، می‌تواند تهدیدکننده خود گونه شود. فراهم‌آوری شرایطی که استراتژیهای جنسی ناکارآمد و غیر انطباقی را در شرایط کنونی فعال می‌کنند، می‌توانند بسیار هزینه‌زا باشند. این عقیده که روابط جنسی بین دو جنس را نمی‌توان و نباید تا زمان ازدواج به تاخیر انداخت، عقیده - ای درست، بجا و مناسب است. اما این راه‌حل که روابط بدون قاعده دو جنس در قبل از ازدواج را به عنوان راهکار ارائه دهیم، ما را با این تعارض مهم مواجه می‌کند که بین زندگی‌های مشترک دارای استحکام بیشتر و زناشویی‌های از قبل آسیب‌دیده بوسیله تجارب جنسی قبلی، یکی را انتخاب کنیم.

گذشته، همچون سایه ما، به دنبال ما می‌آید. گذشته افراد، حال آنها را و حال آنها، آینده آنها را می‌سازد. شکل‌گیری و فلسفه وجودی علوم مختلف و از جمله روانشناسی نیز، به همین ارتباط بین گذشته، حال و آینده در رفتار انسان، وابسته است. هر چند که بخشی از عدم تغییر افراد، برای این است که آنها نمی‌خواهند تغییر کنند اما باید پذیرفت که ما تا حد قابل ملاحظه‌ای نیز، باقیمانده و دست‌پرورده گذشته خودمان هستیم، به نحوی که هیچ‌وقت نمی‌توانیم گریبان خودمان را از زیر دست این عامل، کاملاً رها کنیم. حتی اگر حافظه رویدادی ما، خاطرات خود را فراموش کند، حافظه هیجانی ما، به نحوی وسواس گونه و چسبنده، تاثیرات تجارب قبلی را، در خود حفظ خواهد کرد. تاثیرات مربوط به این تجارب، همیشه در ناخودآگاه ما

می‌مانند تا در زمان مناسب، دوباره سر برآورند. آنها، همیشه جایی در همین نزدیکی‌ها یعنی مجموعه ما هستند و تأثیرات خود را، هشیارانه یا ناهشیارانه، بر هیجاناتی که به ما دست می‌دهند، اندیشه‌هایی که به سراغمان می‌آیند و رفتارهایی که از ما سر می‌زنند، بروز می‌دهند. یک هوای خاص و حس برانگیز، یک چهره یا بدنی که رعشه‌ای غیرقابل مقاومت در ما ایجاد می‌کند، یک بوی خاص و حتی یک لباس معین، می‌توانند ماشه‌چکان یک سری از احساسات، عواطف و رفتارها، در ما، شوند. حتی شیطنت‌های دوره کودکی هم، دست از سر ما بر نمی‌دارند. خاطرات گذشته، هرچند بصورت قلب‌شده و تغییر یافته، اما قوی و محکم، بر رفتارهای فعلی ما و به شیوه‌های مختلف، حکمرانی می‌کنند. البته اینها، فقط اثرات مربوط به خاصیت تداعی-برانگیزانه خاطرات ما هستند که بخش بسیار کمی از تأثیرات تجارب را به خود اختصاص می‌دهند. همانطور که بحث شد، اثر اصلی مربوط به تجارب شخصی، به تأثیر آنها در تغییر نگرشها، باورها، احساسات و رفتارهای ما بر می‌گردد. وقتی برای اولین بار قاعده‌ای قانونی یا اخلاقی را زیر پا می‌گذاریم ممکن است احساس عذاب وجدان کنیم اما وقتی که اینکار را چند بار تکرار می‌کنیم، آن احساسات محو خواهند شد. نگرش ما نسبت به موضوعات مختلف و باورهای ما درباره امور هم، به همین نحو، تغییر می‌یابند. بر این اساس، اینکه بگوییم: «گذشته همسر مهم نیست و من فقط با زمان حال او کار دارم»، صرفاً یک خوش‌بینی خودفریبانه است. بعضی وقتها، ما آشکارا شاهد استفاده از یک مکانیسم دفاعی-روانی در افرادی که به گذشته همسر اهمیت نداده، آن را انکار کرده یا ناآگاهی در این مورد را انتخاب می‌کنند، هستیم. چنین روشهای درپیش گرفته شده‌ای، صرفاً یک آرامش موقتی را برای آنها فراهم می‌کنند. همچنین، این عقیده رمانتیک که: «پروانه، وقتی که بر روی گل می‌نشیند، از او نمی‌پرسد که آیا قبلاً پروانه دیگری گلبرگ‌های تو را لمس کرده است یا نه!»، فقط به نفع گل هست!

### تک‌همسری، چندهمسری و چالش‌های پیش‌رو

علت اساسی و عمده مخالفت زنان با چندهمسری، ناشی از اینست که آنها نمی‌خواهند منابع موجود در زندگی مشترکشان مانند منابع مالی یا توجه‌ای همسر را با زنان دیگر تقسیم کنند. مشکل اینجاست که در بعضی از شرایط، عدم تحمل زنی دیگر به عنوان همسر دیگر شوهر، منجر به مشکلات بیشتری خواهد شد.

### تک‌همسری و نسبت جنسی

نبود چندهمسری در صورت وجود عوامل معین دیگر، می‌تواند رقابت‌طلبی نامطلوبی را در زنان افزایش دهد. یکی از این شرایط، نسبت جنسی پایین است. تعداد بیشتر زنان آماده برای ازدواج، نسبت به چنین مردانی، یکی از شرایطی است که رقابت زنان برای رسیدن به مردان را بیشتر می‌کند. چندهمسری، از تعداد زنان رقیبی که بیرون از منزل و مترصد مردان هستند کاسته و به این نحو، می‌تواند نگرانی دائمی زنان را

کاهش و نه افزایش دهد. وجود زنان متعدد و مایل به یک مرد واحد، امکان و احتمال اینکه آن مرد، همه توجه و منابع خود را صرف همسر اول خود کند کاهش داده و احتمال روابط خارج از چارچوب، طلاق و سایر آسیبه‌ها را بالا می‌برد. عده‌ای از زنان مجرد به دنبال شریک و همسر می‌گردند و این می‌تواند باعث شود تا آنها در شرایط نسبت جنسی پایین، حتی مردان متاهل را هم گزینه‌های مناسبی ببینند. مجرد ماندن عده‌ای از مردان نیز، می‌تواند به افزایش روابط خارج از چارچوب در زنان متاهل منجر شود، زیرا زمینه را برای منحرف کردن زنان متاهل بوسیله مردان تنها افزایش می‌دهد. بطور کلی، میزان جمعیت مجرد در هر دو جنس، یکی از زنگ خطرهای مهم برای افراد متاهل از هر دو جنس است. در اسلام، احادیث متعددی درباره تجرد نقل شده مانند: «زمین، از خفت و خیز جوانان بی‌زن می‌لرزد!». در دین زرتشت نیز، این باور وجود دارد که: «سپندارمذ، از بی‌زنی مردان، می‌رنجد». یکی از علل این تذکرات ادیان درباره تجرد، احتمالاً ناشی از همین نگرانی از زیاد شدن جمعیت مجرد در جامعه است. اگر چندهمسری، تعداد زنان مجرد بالقوه در دسترس از نظر جنسی را، از دسترس مردان متاهل تنوع‌طلب و بی‌مسئولیت دور کند، آنها احساس رضایت و دل‌بستگی بیشتری به زندگی و همسران فعلی خود خواهند داشت. اگر یک مدیر جذاب و متمول، شاهد اغواگریهای جنسی هر روزه منشی یا دیگر همکار مجردش نباشد، مطمئناً شبها با عشق بیشتری به خانه برگشته و به چربی دور شکم همسرش نیز، اهمیت کمتری خواهد داد. به عبارتی طبق اصل چاره‌ناپذیری روانشناختی، «افراد هنگامی که به آنچه که می‌خواهند نرسند، آنگاه آنچه را که دارند، دوست خواهند داشت». در این بازار مکاره‌جو، زنانی که ازدواج کرده‌اند هنگامی که در می‌یابند که شوهرانشان به زنان دیگر مایل شده یا زنان دیگر قصد نزدیک شدن به همسرانشان را دارند، آن زنان را به بی‌عفتی و ناپاکی متهم می‌کنند. آنها، غالباً از این حقیقت غافلند که ممکن بود خود آنها، به جای این زنان ازدواج‌نکرده باشند. در اینصورت، اینک آنها بودند که به چنین صفاتی متهم می‌شدند!

### چندهمسری و نسبت جنسی

نسبت جنسی بین دو جنس، از جمله متغیرهای مهمی است که بر بسیاری از متغیرهای رفتاری دو جنس، تاثیر می‌گذارد. دامنه این متغیرها، به موازات تاثیراتی که نسبت جنسی، بطور بالقوه، می‌تواند بر تناسب دو جنس در یک فرهنگ بگذارد، گسترده می‌شود. بطور مثال، در جوامع چند همسرانه مانند بعضی از کشورهای عربی، انتظار می‌رود که تاثیرات نسبت جنسی پایین‌تر از یک (وجود تعداد کمتر مرد در دسترس برای ازدواج)، بر رفتارهای جنسی دو جنس، کمتر از تاثیراتی باشد که این نسبت، می‌تواند بر رفتارهای دو جنس در کشورهای غربی بگذارد. همانطور که در فصل دوم بحث شد، تحلیل‌گران، یکی از علل انقلاب جنسی در آمریکا را نسبت جنسی پایین که نشأت گرفته از تاثیر جنگ جهانی دوم بر تعداد مردان جامعه آمریکا بود می‌دانند. پایین آمدن نسبت جنسی در کشورهایی که در آنها چندهمسری رواج دارد، می‌تواند

تغییرات احتمالاً کمتری را در شرایط فرهنگی این جوامع ایجاد کند. زیرا در چنین شرایطی، چندهمسری موجب تعدیل تعداد زنان و مردان در دسترس برای ازدواج خواهد شد. انتظار می‌رود که در چنین محیطی، سرقت همسر، به میزان کمتری روی داده و میزان رهاسازی تمایلات درونی خود، به منظور اطفاء خواسته‌های مردان یا حاضر به ارتباطات جنسی بدون تعهد شدن در زنان، کمتر باشد. قاعدتاً، در چنین فرهنگهایی، زنان به میزان کمتری، تحت فشار برای رقابت با سایر هم‌تایان خود، به منظور رسیدن به همسر، قرار می‌گیرند.

### جستاری پژوهشی - فرهنگی.

#### نسبت جنسی و پوشش در زنان

پوشش مناسب، مفهومی است که تعریف آن تا حدی به مسائل فرهنگی و اجتماعی، بستگی دارد. در این بخش، قصد داریم به بررسی یکی از عوامل دخیل در تغییرات رویداده در پوشش دختران و زنان ایرانی، بپردازیم.

تفاوت در نوع و نحوه پوشش زنان و مردان، امری است که از دیرباز و تقریباً در همه جوامع، اعمال شده است. حتی زنان و مردان بسیار اولیه نیز، برای پوشاندن بدن و بخصوص اعضای تناسلی، از برگ گیاهان و درختان استفاده می‌کردند. اگر نگاهی به نوع پوشش زنان و مردان فرهنگهای مختلف بیندازیم، چیزی که شاید بعد از پدیدآیی لباس، بیشترین خودنمایی را می‌کند، آن میزان از بدن و نواحی است که بوسیله لباس پوشانده می‌شود. لباس‌های قدیم زنان اکثر جوامع، از جوامع شرقی مانند هند و چین گرفته تا جوامع غربی مانند انگلیس و فرانسه، بیشتر از لباس‌های مردان، حجم داشته‌اند. بدین معنی که این لباسها، اکثریت بخشهای بدن، از میچ پا تا گردن زنان را می‌پوشاندند. علاوه بر این، در اغلب موارد، این لباسها تا حدی گشاد بوده‌اند که موجب عدم نمایان شدن بخشهای حساس از نظر جنسی مانند سینه‌ها و پاها، در قالب لباس می‌شدند. با کنار هم قراردادن لباسهای زنان در اعصار قدیم و عصر مدرن، متوجه می‌شویم که در هر دوره چندین ساله، به تدریج، لباسهای زنان در جهت خاصی تغییر شکل داده است. لباسهای هر دوره، بیشتر از دوره‌های قبل، تنگ‌تر، بدن‌ناتر، کوتاه‌تر و مختصرتر شده است. دامن، از حالت گشاد و بلند به حالت تنگ و کوتاه، پیراهن‌های گشادتر به پیراهن‌های با آستین‌های کوتاه‌تر و تنگ‌تر، تبدیل شده‌اند. از آنجایی که مطمئناً می‌دانیم، صرفه‌جویی در میزان پارچه را نباید جزو دلایل این مسئله دانست (!)، باید به دنبال علل این مسئله بگردیم. دلایل این روند تغییر در لباسهای زنان، متعدد است؛ توجه‌طلبی، تمایل به شوهر یا دوست‌یابی، بوجود آمدن حس قدرت و عزت نفس در فرد در نتیجه جلب کردن نگاه مردان، تمایل به برتری‌طلبی یا به اصطلاح کم‌نیاوردن از سایر همجنسان، مدگرایی و تبعیت از فرهنگ غالب، نوعی پیام‌دهی جنسی، میل به برانگیزاندن جنسی دیگران، استفاده از نوع پوشش برای فرستادن پیامهای خاص به طرف مقابل (یا صرفاً وانمود به حامل این پیامها بودن) و از این طریق رسیدن به اهداف خاص، ارزیابی جایگاه و ارزش خود در بازار جفت‌یابی و توجه به نحوه پوشش فرهنگهای دیگر، از جمله دلایلی‌اند که موجب تمایل فزاینده زنان، به

لباسهای هر چه عریان‌تر می‌شوند. در ذیل، به یکی از علل این پدیده که بخصوص به شرایط جامعه ما در سالهای اخیر هم مربوط می‌شود یعنی ارتباط نسبت جنسی، همسریابی و جلب جنس مقابل، می‌پردازیم.

در هر جامعه‌ای، زنان و مردان آن جامعه سعی می‌کنند که از طرق گوناگون، برتری خود را بر همجنسان خود نشان داده تا بتوانند شرکای بیشتر و مناسب‌تری را جذب کنند. این مکانیسم رفتاری، یک رفتار بسیار شایع در همه گونه‌هاست. در بعضی از گونه‌های پرنده‌گان آواز خوان، جنس نر سعی می‌کند تا از طریق آواز خواندن هر چه زیباتر یا رقصهای توأم با نشان دادن پره‌های خود، جفتی از جنس مخالف را به خود جلب کند. بعضی از پستانداران مانند شیرها و ببرها هم، از طریق جنگیدن با همجنسان خود و به رخ کشیدن قدرت خود به جنس مخالف، سعی در جذب شریک می‌کنند. در عوض، در گونه‌هایی که در آنها، پرورش فرزند عمدتاً به عهده یک جنس بوده و جنس دیگر، سرمایه‌گذاری والدینی کمی دارد، شاهد انتخابگرانه رفتار کردن در جنس پرورش‌دهنده زاده‌ها (غالباً جنس مونث) و خصایص و رفتارهای جلب‌توجه‌کننده در جنس با سرمایه‌گذاری کمتر (عمدتاً نرها) هستیم. در آن دسته از گونه‌هایی که جای جنس نر و ماده از این نظر عوض می‌شود، این جنس ماده است که برای جلب نظر نرها باید تلاش کند. در گونه‌ای از غازهای وحشی، این جنس نر است که بر تخمها خوابیده و به پرورش زاده‌ها می‌پردازد. ماده‌هایی که با نرهای بیشتری جفت‌گیری می‌کنند، شانس داشتن لانه‌های بیشتر و تخم‌گذاری بیشتری دارند. تعداد نرهایی که یک ماده جذب می‌کند، یک نکته کلیدی در میزان تولیدمثل موفق او خواهد بود. در این گونه، اندام درشت غازه ماده، یکی از مواردی است که موجب جلب نظر نرها می‌شود. در این گونه از غازها، این جنس ماده است که به رفتارهای نمایشی و رقابت با سایر ماده‌غازها، رو می‌آورد. در فالاروپها (گونه‌ای پرنده) نیز که چندشویی رواج دارد، جثه ماده بزرگ‌تر و رنگ‌آمیزی او روشن‌تر و جلب‌توجه‌کننده‌تر است (ریدلی، ۲۰۰۳). شاید یکی از تفاوت‌های بین انسان و سایر جانوران در این زمینه، این است که در انسان، ما بیشتر شاهد خودنمایی هر دو جنس هستیم. این ابرازهای دوطرفه بوسیله دو جنس، با توجه به سرمایه‌گذاری والدینی سنگین هر دو جنس در انسان، تبیین می‌شود. فرزند انسان، برخلاف زاده‌های بسیاری از حیوانات، برای بقا و پرورش یافتن، نیاز به مراقبت طولانی-مدت دارد. به همین خاطر، اعضای هر جنس تلاش می‌کنند تا نظر اعضای جنس مقابل خود را جلب کنند. از طرف دیگر، به دلیل همین سرمایه‌گذاری زیاد والدینی در هر دو جنس، اعضای هر جنس، هنگام انتخاب جفت، بخصوص زمانی که به ازای آن باید سرمایه‌گذاری زیادی بکنند، انتخاب‌گرانه رفتار خواهند کرد. مجموعه این عوامل، باعث خواهد شد تا اعضای هر جنس، سعی در نمایشگری خود به جنس مقابل داشته باشند، هر چند که ممکن است روشهای این نمایشگری و خصایصی که هر جنس سعی در نمایش آنها دارد، تا حدی با هم متفاوت باشند.

در یک مطالعه بر روی ۳۷ فرهنگ (باس، ۱۹۸۹) مشاهده شد که معیارهای انتخاب شریک و همسر در همه این جوامع، از یک الگوی تکراری معین تاثیر می‌پذیرد. اعضای هر جنس، مجبورند از شیوه‌هایی برای جذب جنس دیگر استفاده کنند که به بهترین شکل، خصایص جذاب برای جنس مقابل را به نمایش می‌گذارد. تفاوت زنان و مردان در حساسیت به محرکات جذاب از نظر جنسی، هماهنگ با استراتژیهای وابسته به جنس آنها که برایشان تناسب افزا است می‌باشد. برای روابط درازمدت مانند ازدواج، زنان بیشتر به ملاک‌هایی

مانند طبقه اقتصادی و مردان بیشتر به زیبایی و جوانی یک زن توجه می‌کنند. همانطور که گفتیم، تغییر نسبت جنسی در هر جنس، موجب رقابت درون جنسی در جنس دیگر خواهد شد. عوامل مهم برای هر جنس، همراستا با ویژگیهای افزایش دهنده تناسب تکاملی اوست. موفقیت تولیدمثلی در مردان با داشتن زنانی زیبا و با جذابیت‌هایی جنسی و جسمی که حاکی از باروری بالاست، هماهنگی دارد. در زنان، علاوه بر جذابیت‌های جسمی، عواملی مانند وضعیت اقتصادی- اجتماعی نیز مهم تلقی می‌شوند. در شرایطی که نسبت جنسی کم باشد، زنان سعی خواهند کرد تا از طریق نشان دادن ویژگی‌هایی جذاب برای مردان، در رسیدن به همسر، موفق عمل کنند. تغییر نحوه پوشش و بدن‌نمایی بیشتر، از جمله مواردی است که می‌تواند شانس زنان برای جذب مردان را افزایش دهد. بین نسبت جنسی و بلندی دامن در زنان، ارتباط یافت شده است. به این نحو که پوشیدن دامن‌های کوتاه و لباس‌های بدن‌نما بوسیله زنان، در شرایطی که آنها احساس می‌کنند برای بدست آوردن مردان مجبور به رقابت بیشتر هستند، رایج‌تر می‌شود (رک به باربر، ۱۹۹۹). گفتیم که اعضای هر جنس، سعی می‌کنند تا خصایص جلب‌کننده جنس مقابل را با اغراق هر چه بیشتر، نمایان سازند. این کار باعث می‌شود تا شانس آنها در برنده شدن در بازار مکاره جوی همسریابی زیادتر شود. مشکل زمانی پیدا می‌شود که رقبای فرد نیز، از چنین الگویی تبعیت کرده و سعی در پیشی گرفتن از او می‌کنند. در زنان، این رقابت پیش‌رونده، پیدایش تدریجی لباس‌هایی که روز به روز، بدن‌نما تر، عریان‌تر، کوتاه‌تر، تنگ‌تر و مختصرتر می‌شوند را به دنبال داشته که حاکی از تلاشی است که دختران و زنان جامعه ما انجام می‌دهند تا در این بازار مکاره جو، به جنس مخالف یا به عبارت ساده‌تر به همسر یا شریک جنسی برسند. اگر چه عده‌ایی از دختران جوان، از موفقیت خود در جلب مردان از طریق پوشیدن لباس‌های هر چه بدن‌نما تر می‌گویند اما این راهکار در مقیاس وسیع، به موفقیت ختم نمی‌شود. شاید اگر جامعه بفهمد که به کدام مسیر می‌رود، در نیمه راه باز ایستد! چرا که می‌فهمد مسیر خوبی را انتخاب نکرده است. راه‌حل غلبه بر رقبای مونث و رسیدن به شوهر یا شریک جنسی، بدن‌نمایی هر چه بیشتر نیست، چرا که همان‌طور که بحث آن رفت و همان‌طور که ما هم اینک در جامعه مشاهده می‌کنیم، چنین راهکاری در مقیاس وسیع راه به جایی نمی‌برد.

### نسبت جنسی، نرخ ازدواج و میزان آرایش. علاوه بر پوشش مناسب و مصادیق آن، نحوه و میزان

آرایش و پیرایش نیز، جزو مسائل فرهنگی مورد مناقشه و بحث در کشور ما، بوده است. با وسیع‌تر کردن تعریف واژه پوشش، می‌توانیم وسعت معنایی این واژه را به نحوه و میزان آرایش و پیرایش فرد نیز، تسری دهیم. در واقع، با توجه به تعاریف فرهنگی و حقوقی از پوشش مناسب در جامعه ما، مسئله آرایش و پیرایش نیز، خود به خود وارد میدان می‌شود. این مسئله بدین خاطر است که در تعاریف از پوشش و بخصوص پوشش مناسب برای زنان، اغلب به آرایش و پیرایش بدن نیز توجه می‌شود. ابتدا به چند آمار گزارش‌شده (به نقل از بابایی، مریم، روزنامه جام‌جم، شماره ۳۴۳۹، مورخ ۹۱/۴/۱، صفحه ۱۰ و خبرگزاری شمال‌نیوز، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۱) در این زمینه می‌پردازیم. موسسه تحقیقات بین‌الملل وابسته به مرکز صادرات کانادا، در گزارش سال ۲۰۰۷ خود، میزان واردات لوازم آرایشی را در ایران، ۱/۲ میلیارد دلار، یک موسسه تحقیقاتی انگلیسی این میزان را برابر با ۲ میلیارد دلار و مرکز تحقیقات بازارهای بین‌الملل وابسته به اتحادیه اروپایی، این میزان را برابر با ۲/۱ میلیارد



دلار تخمین زده‌اند. همچنین تحقیقات میدانی که در بین خانم‌های ایرانی در تهران و مراکز شش استان بزرگ کشور انجام شده، نشان می‌دهد که گروه خانم‌های شهرنشین بین ۱۵ تا ۴۵ سال که بر اساس تخمین مرکز آمار ایران، جمعیت‌شان در سال ۱۳۸۹، حدود ۱۴ میلیون نفر است، به طور میانگین ماهانه ۱۲ هزار تومان برای لوازم آرایشی خود مصرف می‌کنند که در این صورت می‌توان تخمین زد که مقدار مصرف کل سالانه لوازم و مواد آرایشی، برابر با ۲/۱ میلیارد دلار خواهد بود. با این آمارها، تقریباً ۲۹ درصد کل مصرف‌کنندگان لوازم آرایشی در خاورمیانه را، خانم‌های ایرانی تشکیل می‌دهند و بر این اساس، یک‌سوم هزینه بازار لوازم آرایشی خاورمیانه را ایرانیان پرداخت می‌کنند. از نظر مقایسه میزان فراوانی مصرف لوازم آرایشی، چنانچه جمعیت زنان خاورمیانه ۱۵۵ میلیون نفر در نظر گرفته شود مصرف لوازم آرایشی ۱۴ میلیون زن ایرانی با مابقی زنان خاورمیانه یعنی ۱۴۰ میلیون نفر برابری می‌کند و این یعنی بطور میانگین مصرف لوازم آرایشی هر زن ایرانی به اندازه ۱۰ نفر از دیگر زنان خاورمیانه است. همچنین، بر اساس آمارها، در سال ۹۱، خرید لوازم و مواد آرایشی، ۱۰ تا ۱۵ درصد هزینه خانوارهای ایرانی را به خود اختصاص می‌داده است. دیگر اینکه، در حالی که بنا بر آمارهای جهانی، در کشورهای توسعه‌یافته، زنان بالای ۴۰ سال، مشتریان اصلی مواد آرایشی محسوب می‌شوند، در ایران، گروه سنی ۲۲ تا ۲۴ سال، اصلی‌ترین گروه مصرف‌کننده مواد آرایشی هستند. همچنین، بر اساس آمارهای موجود، سن مصرف لوازم آرایشی در ایران به ۱۵ سال رسیده است. به نظر می‌رسد که میل زنان ایرانی به آرایش و کارکرد آن برای آنها، مسئله‌ای عمیق و تاریخی باشد. مجله «زن روز» در دهه هفتاد میلادی گزارش داد که از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۶، میزان مصرف لوازم آرایش و آرایشگاهها، ۵۰۰ برابر شده است. علاوه بر این، ایران در جراحی رینوپلاستی یا عمل زیبایی بینی نیز، رتبه نخست جهان را به خود اختصاص داده است. هر چند بیشتر این عمل‌ها بوسیله زنان انجام می‌شود اما در سال‌های اخیر، گرایش مردان برای عمل جراحی بینی نیز افزایش یافته است. برخی آمارهایی که از سوی انجمن جراحان فک و صورت ارائه شده، نشان می‌دهند که سالانه ۲۰۰ میلیارد تومان هزینه جراحی بینی می‌شود (به نقل از خبرگزاری جوان آنلاین، ۲۸ مهر ۱۳۹۱).

همانطور که آمارها نشان می‌دهند، کشور ما یکی از بزرگ‌ترین کشورهای است (رتبه دوم در خاورمیانه و رتبه هفتم در کل جهان) که در آن، لوازم و مواد آرایشی، مورد استفاده زنان قرار می‌گیرند. در فصل چهارم، اندکی درباره کارکردهای انطباقی آرایش در جذب شریک، بحث کردیم. بطور کلی، آرایش می‌تواند بطور مصنوعی، جذابیت جسمانی را افزایش داده و در چشم بیننده، القای تناسب کند. الگوی آرایش در زنان و مناطقی از بدن که مورد آرایش و پیرایش قرار می‌گیرند، هماهنگ با پیامهای این بخش‌های بدن در رابطه با باروری، سلامت، جوانی و تناسب، هستند. علاوه بر این، آرایش کردن می‌تواند برای فرد، کارکردهای متعددی از جمله افزایش عزت‌نفس و ایجاد برداشت‌های مربوط به طبقه اجتماعی و اقتصادی از فرد در نظر دیگران، داشته باشد. آرایش و پیرایشی که منجر به جذاب‌تر شدن فرد شود، موجب افزایش توان او در رقابت با سایر هم‌جنسان برای کسب جنس مقابل می‌شود. در این زمان‌ها، آرایش و پیرایش، نوعی اعلامیه شریک‌خواهی است که یکی از کارکردهای اصلی آن، افزایش در توانایی جذب شریک است. نسبت جنسی و میزان ازدواج، از جمله عواملی است که بر میزان استفاده از این ابزار، تاثیر می‌گذارد. هر چقدر که شرایط برای جفت‌یابی

سخت‌تر می‌شود، فرد باید از روش‌های متعددی کمک بگیرد تا به هدف برسد. یکی از این روش‌های در دسترس، آرایش و پیرایش است. متأسفانه، تأثیرات درازمدت و وسیع این عامل هم، همانند پوشش است. در گرفتن یک مسابقه بزرگ تسلیحاتی بین زنان، برای جذاب و جوان‌تر به نظر رسیدن، منجر به یک رقابت دائمی و پایان‌ناپذیر برای آرایش و پیرایش می‌شود. علاوه بر این، علی‌رغم اینکه آرایش، ممکن است منجر به افزایش جذابیت یک زن شود اما هنگامی که همه یا اغلب زنان آرایش می‌کنند، جایگاه یک زن در قیاس با سایر هم‌تایان خود، بالاتر نمی‌رود زیرا مابقی نیز در حال استفاده از همین ابزار هستند. این رقابت ناتمام برای جذاب‌تر به نظر رسیدن از طریق آرایش و پیرایش، داستان همان پادشاهی را به ذهن می‌آورد که دستور داده بود در هر مجلس عیاشی، زن رقصه جدیدی را به محفل عیش و نوش او بیاورند. بعد از مدتی او دستور داد که برای ایجاد تنوع، هر رقصه‌ای که به مجلس می‌آید تدریجاً لباسهای خود را در آورد. و باز بعد از مدتی، هنگامی که هیچ‌کدام از این روشها برای تیز کردن حضرت شهوت شاه جواب نداد، در یک شب عیش که تماس لباسهای یک کنیزک بیچاره را بیرون آورده بودند، دستور داد تا پوستش را هم بکنند! همین رقابت بی‌امان و بی‌پایان زنان برای جذاب‌تر شدن، باعث شده تا رکورد زنان کشور ما در آرایش و پیرایش در جهان هفت و در خارمیانه یک باشد و در جراحی پلاستیک بینی هم رتبه یک را داشته باشیم. اما این نبرد تمام‌نشدنی، نه تنها نتوانسته زنان را به اهدافشان برساند بلکه کار را هم برای بسیاری از آنها دشوارتر کرده است. عده‌ای از زنان، آرایش می‌کنند تا مردانی را به عنوان شریک کوتاه‌مدت یا درازمدت برای خود جذب کنند درحالی‌که به لشکری دیگر از هم‌جنسان خود که آنها نیز لباس رزم پوشیده و در محافل، محل‌های کار و خیابانها به دنبال شریک ایده‌آل می‌گردند، نمی‌اندیشند. علاوه بر این، همانطور که زنان نیز به خوبی به این مسئله واقفند، آرایشهای تند و تیز، عموماً باعث جذب مردانی می‌شود که به دنبال روابط گذرا هستند. همانطور که مکرر گفته شد، روابط گذرا یعنی پایین‌آمدن نرخ ازدواج و این هم یعنی مشکل‌تر کردن کار زنان برای یافتن یک همسر درازمدت.

**نسبت جنسی، استراتژی‌های جنسی، پوشش و آرایش.** نسبت جنسی و میزان نرخ ازدواج در جامعه، می‌تواند بر استراتژی‌های جنسی که افراد انتخاب می‌کنند تأثیر بگذارند. هر چند هم استراتژی‌های جنسی کوتاه‌مدت و هم استراتژی‌های درازمدت، در همه موقعیت‌ها و با هر نسبت جنسی وجود دارند اما میزان آنها، می‌تواند با توجه به شرایط کم یا زیاد شود. در صورت پایین‌بودن نرخ ازدواج، روابط کوتاه‌مدت جنسی که در آنها طرفین، امید یا تمایل کمتری به برقراری تعهدات درازمدت دارند، رواج بیشتری می‌یابند. از طرف دیگر، میزان استفاده از بعضی از راهکارهایی که افراد برای یافتن شریک در پیش می‌گیرند، با توجه به مدت زمان و بافت رابطه متفاوت هستند. افزایش جذابیت جنسی خود از طریق پوشش و آرایش‌های خاص، هنگامی که افراد در جستجوی شریک کوتاه‌مدت هستند، افزایش می‌یابد.

تاکتیک ارتقاء وضعیت ظاهری خود، برای زنان، در زمان جذب شرکای جنسی گذرا یا کوتاه‌مدت، موثرتر از زمان جذب شرکای درازمدت است زیرا، مردان در هنگام انتخاب شریک درازمدت، برای سایر ویژگی‌های فردی مانند هوش، شخصیت، صداقت و پاکدامنی هم، اهمیت قائل می‌شوند. زنانی که به دنبال

شرکای جنسی کوتاه‌مدت هستند، بیشتر احتمال دارد که ظاهر خود را، از نظر جنسی، تحریک‌کننده سازند. جنسی‌سازی ظاهر<sup>۱</sup> خود، از طریق روشهایی مانند پوشیدن لباسهای تنگ، بلوزهای یقه کوتاهی که نواحی بین پستان‌ها را نمایان می‌سازند، پیراهن‌هایی که شانه‌ها یا پشت بدن را عریان می‌کنند و دامن‌های کوتاهی که مقدار زیادی از پا را نشان می‌دهند، صورت می‌گیرد. این تاکتیکی است که در اغلب موارد، برای زنانی که به دنبال شرکای جنسی هستند، موثر می‌افتد. علاوه بر این، ارسال پیامهای رفتاری-جنسی، از طریق رفتارهایی مانند خم کردن پشت بدن به منظور بالا آوردن پستانها [برای اینکه سینه‌ها جذاب‌تر به نظر برسند]، تکیه‌دادن به چیزی برای اینکه میزان بیشتری از نواحی بین پستان‌ها نمایان شود، برقراری تماس چشمی برای مدت زمان کمی بیشتر از حد معمول، تشدید حرکت نوسانی باسن در حین راه رفتن و لیسیدن اغواگرانه لبها نیز، موجب بیش‌فعال کردن روانشناسی جنسی در مردان می‌شوند. همه این تاکتیک‌ها که برای اغلب مردان شهوت‌انگیز هستند، موجب می‌شوند تا میدان انتخاب جنسی زنان، وسیع‌تر شود (مستون و باس، ۲۰۱۰؛ فصل ۴). از این نظر، یکی از دلایل مهم زنان برای استفاده از لباسهای بدن‌نما، عریان، تنگ و در کل لباسها و آرایش‌های از نظر جنسی تحریک‌کننده، رسیدن به بهترین شرکای کوتاه‌مدت جنسی است. تمایل به ارتباطات کوتاه‌مدت جنسی، همانطور که گفتیم، زمانیکه میزان روابط درازمدت پایین می‌آید و همچنین زمانیکه شرایط اجتماعی، فرهنگی، قانونی و هنجاری، به سمتی چرخش می‌یابند که روابط کوتاه‌مدت جنسی مورد پذیرش بیشتری واقع می‌شود، زیادتر می‌شوند. پذیرش روابط کوتاه‌مدت جنسی و افزایش تمایل به این-گونه از روابط، به نوبه خود، موجب سربرآوردن آن دسته از تاکتیک‌هایی می‌شوند که موفقیت بیشتر فرد در رقابت برای این دسته از روابط را به دنبال دارند. برای زنان، پوشش و آرایش جنسی، یکی از این تاکتیک‌های اصلی برای رقابت با سایر هم‌جنسان خود برای دستیابی به موفقیت در این‌گونه از روابط، است.

همچنین، این باور اشتباهی است که زنان، بدین خاطر لباسهای بدن‌نما یا خاص می‌پوشند که صرفاً توجه و نگاه‌های لحظه‌ای دیگران و از جمله مردان اطراف خود را به خود جلب کرده باشند. هر چند توجه اطرافیان، می‌تواند یک مکانیسم افزایش‌دهنده عزت‌نفس و بخصوص عزت‌نفس جنسی در دو جنس باشد ولی عزت-نفس جنسی نیز، خود به منزله پایشی برای تعیین جایگاه فرد در بازار جنسی و جفت‌یابی است. توجه و نگاه دیگران، به ما می‌فهماند که ما هنوز هم جذاب و خواستنی هستیم و در این بازار جفت‌گزینی، جایی برای نشستن داریم. آرایش، پیرایش، پوشیدن لباسهای جذاب از نظر جنسی و در کل ارتقاء موفقیت‌آمیز جذابیت جنسی و ظاهری خود، منجر به افزایش توجه دیگران و بالا رفتن اعتماد به نفس فرد می‌شود. اما بطور مختصر، برای زنان، نگاه همه مردان، هدف و یا حتی جالب نیست. آنها، به‌گونه‌ای خاص لباس می‌پوشند تا صرفاً نظر آن عده از مردان اطراف خود را که جذاب می‌یابند خریده و به این طریق، به آنها چراغ سبز اولیه را نشان دهند. این، نوعی مکانیسم انتخاب جنسی است که از طریق ابزار ظاهر و پوشش، قابلیت اجرایی پیدا می‌کند.

پوشش مناسب، از جمله مسائل فرهنگی مهم در کشور ما تلقی می‌شود. در سالهای اخیر، طرح‌های متفاوتی برای مسئله پوشش نامناسب در جامعه داده شده است. متأسفانه در اغلب این طرح‌ها، توجه چندانی

<sup>1</sup>- Sexualizing appearance

به پویایی‌های روانشناختی و اجتماعی این رفتار نشده و سعی می‌شود تا فقط از طریق انتظامی یا تبلیغاتی، به آن پرداخته شود. موضوعات بحث شده، نشان می‌دهند که تحلیل‌های روانشناختی و روانی-اجتماعی، به خوبی می‌توانند برای تحلیل و ارائه راه‌حل بسیاری از مسائل فرهنگی ما، به کار گرفته شوند.

### جستاری پژوهشی.

#### روشهای تغییر زیبایی، صداقت در روابط انسانی و پیامدهای اجتماعی

«امروزه، خیلی از عشق‌های در نگاه اول<sup>۱</sup>، وجود خود را مدیون توانایی جراح زیبایی، کیفیت لوازم آرایشی و مهارت آرایشگر مربوطه هستند!».

«زن، عاشق حرف‌ها می‌شوند و مردان عاشق زیبایی. برای همین است که زنان آرایش می‌کنند و مردها دروغ می‌گویند» (منبع؟).

یکی از موضوعات مورد توجه در اخلاق پزشکی، ملاحظه پیامدها و جنبه‌های اخلاقی مداخلات پزشکی است. جراحی‌های زیبایی، یکی از حوزه‌هایی است که در آن، این مسئله، نمود می‌یابد. مسئله اختلالات روانشناختی یا نیازمندی به کمک‌های روانشناختی در عده‌ای از افرادی که به مطب پزشکان متخصص جراحی‌های زیبایی می‌روند، یکی از این مسائلی است. یکی دیگر از این مسائل که در سالها و دهه‌های اخیر بیشتر مسئله‌ساز شده است، به بعضی از پیامدهای جراحی‌های زیبایی مربوط می‌شود. همانطور که می‌دانیم، مقدار زیادی از واریانس زیبایی را توارث تعیین می‌کند. افراد جذاب، عموماً فرزندان زیباتری دارند. به همین دلیل، کسانی که قصد ازدواج با افرادی را دارند که قبلاً اقدام به انجام جراحی‌های زیبایی کرده‌اند، این حق را دارند که در مورد اقدامات زیبایی‌افزای همسر آینده خود مطلع باشند. فقط جراحی‌های زیبایی نیست که ظاهر بیرونی فرد را تغییر داده و افزایش می‌دهد. روشهای متعددی برای افزایش جذابیت ظاهری طراحی شده‌اند که استفاده از آنها بوسیله یک فرد، کاملاً از چشم ناظر پنهان می‌ماند. چسب‌های نگهدارنده پستان، سینه‌بندهای ژلاتینی، شرت‌های برجسته کننده باسن و گن‌ها که بوسیله زنان استفاده می‌شوند از جمله این مواردند. هر کس حق دارد از موهبت‌هایی که تکنولوژی و علم روز برای ما فراهم می‌کند، در جهت افزایش زیبایی خود استفاده کند. مسئله در این است که اگر قرار است رابطه‌ای شکل بگیرد که در آن، حداقل تا اندازه‌ای، زیبایی طرفین در شکل‌گیری آن نقش دارد، هر دو طرف حق دارند درباره زیبایی واقعی طرف مقابل اطلاع داشته باشند (عَشّ در معامله، فقط چک بی‌محل کشیدن نیست!). ازدواج و حتی روابط کوتاه‌مدت، نوعی قرارداد هستند که در آن، طرفین، با توجه به برداشتهایی که طرف دیگر بطور مستقیم یا غیرمستقیم به آنها اعلام می‌کند، اقدام به عقد قرارداد می‌کنند. رابطه بین مرد و زن، نوعی قرارداد تکاملی است که در آن، نقش زیبایی واقعی طرفین در این قرارداد، شناخته شده است. جراحی زیبایی، لباس و پوشش روزانه، آرایش، پیرایش و سایر روشهای زیبایی-

<sup>1</sup> - Love at first glance

افزا، می‌توانند تا حد قابل ملاحظه‌ای، نقایص یا ناجذابیت‌های ما را بپوشانند. عدم انتقال اطلاعات دقیق درباره این موارد، به معنای تخلف در رعایت اصل صداقت در قراردادهای ارتباطی است. از آنجایی که زیبایی، همچون تابلو یا ویتروینی، می‌تواند حداقل تا حدی، نمایانگر خصایص یا کیفیت ژنتیکی و از جمله سلامت جسمی ما باشد، عدم ابراز و انتقال اطلاعات صحیح به طرف مقابل درباره زیبایی خودمان، می‌تواند بطور ناعادلانه‌ای، به تناسب تولیدمثلی طرف مقابل مان آسیب بزند. ما حق داریم که نگران شرایط و خصایص جسمی و روانشناختی فرزندان مان در نسل آتی باشیم. یک راهکار عمده که گرایش به ما داده‌اند، توجه کردن به خصایص و زیبایی طرف مقابل است. متأسفانه، این راهکار، هنوز هم تنها راهکاری است که برای اغلب ما، دردسترس است. مشاوره ژنتیک و انواع مداخله‌های ژنتیکی دیگر هم، فقط در صورتی موثر می‌افتند که فرد، از قبل، به اندازه کافی، ساختار ژنتیکی لازم برای انتخاب یک مورد بهینه از موارد بالقوه موجود را، داشته باشد. به همین دلیل، حتی در صورت دسترسی به این روشها هم، خصایص جسمانی طرف مقابل، به عنوان یک فاکتور مهم و موثر در توانایی ما برای بکارگیری و موثرافتادن این روشها، نقش دارد. مداخلات ژنتیک پیش از تولد فرزند، نمی‌توانند از لب‌های شتری عمل‌شده من و چشم‌های ریز ولی با جراحی کشیده‌شده همسر، فرزند با لب‌های غنچه و چشمان آهویی تولید کنند! مشکلات مربوط به خصایص یا نقایص ژنتیکی و نژادی نسل‌های آینده هم، می‌تواند جنبه دیگر این مسئله باشد. زیبایی بطور مصنوعی ایجاد شده، بر بعضی از نقایص تا حدی ژنتیکی ما، رفو می‌کشد اما به هر حال، سلولهای جنسی ما، آن ژنها را با خود به بدن فرزندانمان می‌برند. آنچه که افراد را جلب می‌کند همین زیبایی ظاهری است حال چه واقعی باشد و چه بطور مصنوعی ایجاد شده باشد. افراد، از زیربنای تکاملی حس زیبایی‌شناختی خود آگاه نیستند و این، می‌تواند موجب شود تا آنها، به زیبایی ظاهری بسنده کنند درحالی‌که از خاصیت پیام‌آورانه جذابیت واقعی، اطلاعی ندارند. این، به نوبه خود، جذب شدن به فردی دیگر، ازدواج و فرزندآوری از او را به دنبال دارد. سرانجام، ژنهای معیوبی که در حال حاضر، زیر تیغ جراحی، آرایش و پیرایش همسران مان مخفی شده‌اند، در کالبد و رفتار زاده‌هایمان، آشکار می‌شوند.

زیباشدن، انگیزه بسیار بجا و خوبی است که بسیار هم توصیه شده‌است. آن، می‌تواند همه ما را، برای شرکای مان جذاب‌تر کند و از این طریق، رضایت و ارضای طرف مقابل را بالا ببرد. اما در قبل از ازدواج، باید درباره زیبایی واقعی خودمان، اطلاع‌رسانی دقیق کنیم. آلوده کردن آب، برای اینکه از آب گل‌آلود ماهی بگیریم، اعتماد اجتماعی را کاهش خواهد داد.

جیانگ‌فنگ<sup>۱</sup>، هنگامی که احساس می‌کند فرزند تازه بدنیا آمده‌اش، زشت بوده و هیچ شباهتی به خودش و همسرش ندارد، تصمیم می‌گیرد که علت این موضوع را بررسی کند. سرانجام او متوجه می‌شود که همسرش پیش از آشناسدن با او، جراحی زیبایی پلاستیک انجام داده اما در رابطه با این موضوع، هیچ صحبتی با وی نکرده است. او معتقد می‌شود که همسرش او را فریب داده و با چهره‌ای دروغین، خود را به او معرفی کرده‌است. جیانگ در سال ۲۰۱۲، پس از طرح دادخواست طلاق، در

<sup>1</sup>- Jian Feng

دادگاهی در چین حضور می‌یابد. قاضی با شنیدن ادعای این مرد و تایید صحت آن، او را متضرر شناخته و همسرش را به پرداخت ۱۲۰ هزار دلار خسارت، محکوم می‌کند.



**عکسهایی از همسر آقای جیانگ در قبل و بعد از انجام عمل‌های جراحی زیبایی (اگر از هزینه‌ای (صد هزار دلار) که خانم جیانگ صرف انجام جراحی‌های زیبایی خود کرده، چشم‌پوشی کنیم، انصافاً باید به توانایی پزشکی جدید، تبریک گفت).**

### چندهمسری در دنیای مدرن؛ آیا دیگر وجود ندارد؟

تک‌همسری فقط یک واژه است و اینکه آیا در عمل هم، شاهد تک‌همسری واقعی در جامعه هستیم، مطلب دیگری است. پژوهش‌های انجام‌شده در دهه‌ها و سالهای اخیر در مورد ابعاد پنهان رفتارهای جنسی افراد جامعه، خبر از نیاز به تغییر باورهای محققین و جامعه در مورد کمیاب‌بودن چندهمسری با اشکال مختلف، می‌دهند. در واقع، این مطلب آنقدر جلب‌نظرکننده بوده که تعدادی از مولفین از تک‌همسری با عنوان یک افسانه یاد می‌کنند (باراش و لیپتون، ۲۰۰۱ در کتابی با همین عنوان؛ افسانه تک‌همسری<sup>۱</sup>. رک به لیست منابع). نبود چندهمسری رسمی در جوامع غربی، به معنای نبود واقعی و عملی این نظام همسرگزینی نیست. روانشناسان غربی اعتقاد دارند که در غرب، چندهمسری قانونی، جای خود را به تک‌همسری زنجیره‌ای<sup>۲</sup> داده است (از جمله رایت، ۱۹۹۶). در تک‌همسری زنجیره‌ای، یک مرد اقدام به ارتباطات متعدد، مکرر و پیاپی با چندین زن می‌کند، هر چند که ممکن است در هر زمان، فقط با یک نفر ارتباط داشته باشد. در تک‌همسری زنجیره‌ای، افراد ممکن است ازدواجها و جدایی‌های مکرری را تجربه می‌کنند. البته در این جوامع، علاوه بر تک‌همسری زنجیره‌ای، چندهمسری پنهان نیز بسیار رواج دارد. در چندهمسری پنهان، یک مرد ارتباطات متعدد، همزمان و غیرآشکاری با زنان مختلف دارد. در یک نوع از چندهمسری پنهان، یک مرد، درحالی‌که رابطه‌ای متعهدانه و درازمدت دارد (مانند زمانی که ازدواج کرده است) اقدام به رابطه‌های خارج از چارچوب متعدد با زنان دیگر می‌کند. در شکل دیگر آن یعنی چندم‌عشوقگی، یک مرد بطور همزمان، وارد روابط بدون تعهد با زنان مختلف می‌شود.

<sup>۱</sup>- Myth of Monogamy

<sup>۲</sup>- Serial Monogamy

### کدام انتخاب؛ چندهمسری آشکار یا روشهای جایگزین؟

همانطور که گفتیم، در جوامع جدید، چند زنی از بین نرفته است بلکه جای خود را به شیوه‌های دیگری از چندهمسری مانند چندهمسری پنهان، چند معشوقگی و تک‌همسری زنجیره‌ای داده است. چندهمسری پنهان، در بر دارنده خیانت زناشویی پنهان، وسوسه طلاق در مرد یا زن و آسیب‌هایی مانند بدبینی است. چند معشوقگی، علاوه بر اینکه منجر به گسترش بی‌عدالتی در توزیع عادلانه و مطلوب رضای جنسی می‌شود، می‌تواند افزایش آسیب‌هایی مانند روابط خارج از چارچوب، اجتناب از ازدواج در عده‌ای از مردان، خیانت زناشویی و طلاق را به دنبال داشته باشد. تک‌همسری زنجیره‌ای هم که بر طبق تعریف، خود ملازم با یک آسیب مهم یعنی طلاقها و جدایی‌های مکرر است. باز بودن راه برای این سبک از زندگی جنسی، می‌تواند گسترش دهنده حس تنوع‌طلبی افراد و دشواری در کنترل آن، افزایش خیانت زناشویی، فرزندان تک‌والد و آسیب‌های مربوط به آن شود.

یکی از علل مخالفت با چندزنی آشکار و سنتی و در عوض موافقت‌های ضمنی با روشهای جدید چندهمسری را می‌توان به هماهنگی استراتژیهای جنسی عده‌ای از زنان و مردان با ماهیت چندهمسری به اشکال جدید و عدم تناسب با چندهمسری سنتی دانست. چندهمسری سنتی یا آشکار مستلزم این است که چند زن، حاضر به برقراری یک رابطه پایدار با یک مرد واحد و تعهدات مربوط به یک ازدواج شوند. از طرف دیگر، در اشکال جدیدتر چندهمسری، می‌توانیم شاهد برقراری رابطه یک مرد با چند زن اما بدون الزام تعهد و مسئولیت‌های درازمدت برای آن زنان باشیم. در اینگونه از روابط، زنان می‌توانند با مرد دلخواه خود و برای هر مدت زمان که دوست دارند رابطه داشته باشند. در صورتی که هدف آنها از رابطه با چنین مردانی، اهداف کوتاه‌مدت جنسی باشد، اینکه مرد دلخواه و مورد انتخاب آنها، بطور همزمان با زنان دیگری هم ارتباط داشته یا بعداً وارد رابطه با آنها شود، تاثیر زیادی بر موفقیت در استراتژیهای جنسی آنها نخواهد گذاشت.

مسئله دیگر اینکه، چندهمسری آشکار همانطور که از نامش پیداست، آشکار است، درحالی‌که چندهمسری پنهان می‌تواند در خفا انجام شود. این پنهان‌بودن کمک می‌کند تا کسانی که به هر علت از جمله بخاطر برداشت‌ها و نگاه‌های منفی جامعه، حاضر به چندهمسری آشکار نمی‌شوند، اقدام به عملی‌کردن استراتژی‌های جنسی خود در قالب این گونه از روابط کنند.

علت بعدی مخالفت‌ورزی با چندهمسری آشکار، به تمایل زنان برای کنترل حق چندزنی بر می‌گردد. از نظر زنان، هر مردی نباید اجازه چندهمسری را داشته باشد. برای عده‌ای از زنان، پذیرش اینکه یک والیبالیست معروف و خوش‌چهره، یک بازیگر خوش‌تیپ سینما، یک خواننده جذاب موسیقی راک یا یک همکار خوش‌تیپ، جذاب و چرب‌زبان، روابط متعددی با زنان مختلف داشته باشد، قابل تحمل است اما اینکه کارفرمای چاق، کوتوله و طاس آنها بخواد دست به چنین کاری بزند، ناپذیرفتنی است. این تمایز، از این نظر قابل درک است که زنان می‌خواهند اجازه چندزنی را در جامعه (بخوانید قبيله در دنیای مدرن) فقط به

مردانی بدهند که می‌اندیشند به اندازه کافی دارای ژنهای متناسب هستند. در قبایل بدوی انسانی، اگر مردانی اینچنینی دست به ارتباطات چندگانه آمیزشی با زنان متعدد می‌زدند، هزینه‌های ناشی از چندزنی تحمیل شده بر زنان آن قبایل، تا حدی بوسیله ژنهای تناسب‌افزای چنین مردانی، جبران می‌شد. به این طریق که زاده‌های این مردان، می‌توانستند به دلیل داشتن پدران متناسب‌تر، از شانس بقا و تولیدمثل موفق‌تر بهره‌مند شوند. این تمایزگذاری، ارتباطی هم به پافشاری زنان برای انتخاب شیوه پوشش خود و تنظیم دلبخواهی میزان آن، در جوامعی مانند جامعه ما، بر می‌گردد. عده‌ای از زنان، می‌گویند که اگر مسئله کنترل در میان است، این مردان هستند که باید چشم‌هایشان را کنترل کنند تا اینکه از زنان بخواهیم میزان پوشش خود را، بیشتر یا متناسب کنند. البته واقعیت اینست که آنها بطور درونی و حقیقی هم، خواستار چنین چیزی یعنی اینکه هر مردی به چشم‌چرانی اندام آنها نپردازد، هستند. زنان، پوشش خود را، برای اهداف خاصی انتخاب و تنظیم می‌کنند. آنها این پوشش‌ها را، نه برای اینکه هر مردی به آنها چشم بدوزد بلکه برای جذب کردن مردانی معین، به تن می‌کنند. از این رو، تمایل دارند که همچنان میزان پوشیدگی بدن خود را خود انتخاب کنند تا بتوانند از این طریق، شرکایی که برایشان جذابیت ظاهری یا مادی دارند را، انتخاب کنند.

شواهد پژوهشی که در فصل اول مرور کردیم، نشان می‌دادند که جذابیت‌های جنسی یک مرد، از اساسی‌ترین عوامل موفقیت او در ارتباط جنسی با زنان است. جذابیت جنسی، مستقل از تجرد یا تاهل، تاثیر خود را بر موفقیت جنسی یک مرد می‌گذارد. شواهدی که نشان می‌دهند زنان، هنگام آشنایی با یک مرد جذاب، کمتر احتمال دارد که به تاهل او اهمیت داده یا حتی از او در این باره سؤال کنند، می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که زنان از اساس هم با چندهمسری مخالف نیستند، بلکه می‌خواهند مجوز آن را به آن عده از مردانی که خودشان انتخاب می‌کنند، بدهند. پدیده چندزنی پنهان، هماهنگ با تناسب تولیدمثلی زنان هم است. شاید بعضی وقتها، برای مادر بزرگ‌های تکاملی ما بهتر بوده که همگی با عده‌ای محدود از مردان متناسب، آمیزش جنسی داشته و از این طریق به آن عده محدود از مردان، مجوز چندهمسری داده باشند، درحالی‌که از هر گونه رفتارهای فرازناشویی شوهران خود، جلوگیری کنند. این باعث می‌شده تا آنها هم زن خوب و هم پدر خوب را در اختیار داشته باشند. زنان امروز هم ممکن است برای محکم‌کاری قضیه و اطمینان‌دهی به مردان دیگر درباره اینکه در گروه، اتفاق‌هایی بیش از آنچه که می‌بینند و از آن مطلع هستند جریان ندارد، قوانینی را مبنی بر غدغن‌سازی چندهمسری آشکار در قبیله‌های جدید یعنی همان جوامع فعلی، وضع کنند. برای این مسئله، مستندات جالبی در ادبیات عامیانه فرهنگ خودمان هم می‌یابیم. زنان، بعضی وقتها، هنگام خطاب کردن رفتارهای چندگانه مردان جذاب از نظر جنسی، از عباراتی مانند «شیطون بودن» و «بازیگوشی کردن» استفاده می‌کنند. این درحالیست که مشاهده همین رفتارها از طرف مردان تیپ ب، ناخوشایند، ناپذیرفتنی و سزاوار عباراتی مانند «مسئولیت ناپذیر»، «ولنگار» و «بی‌توجه به احساسات زنان» دانسته می‌شود. این برخوردهای متمایز زنان، نشان از این دارد که آنها دستهای خود را قلاب می‌گیرند تا این



گروه از مردان، از موانع و دیوارهای رسیدن به شریک جنسی بگذرند. چابکی و زرنگی از قبل موجود این گروه از مردان، به همراه قلاب‌گیری شبانه (به معنی پنهانی) زنان، باعث می‌شود تا این مردان، برای دزدکی پریدن از دیوار قوانین، راحت‌تر عمل کنند. در مقابل مردان گروه دیگر، چیدمان و آرایش زنان، متفاوت می‌شود. در اینجا، آرایش نظامی فرق می‌کند؛ آنها نه تنها قلاب‌گیری نمی‌کنند و به این مردان میدان نمی‌دهند بلکه به طرق مختلف، دست به دست هم داده و دیوار درست می‌کنند تا نگذارند که این مردان، از چارچوب‌های ایجابی مورد نظرشان، عبور کنند. آنچه باعث می‌شود تا زنان (و احتمالاً عده‌ای از مردان) رفتارهایی مشترک از طرف مردان مختلف را اینقدر متفاوت ارزیابی و واژه‌گذاری کرده به نحوی که در یک طرف، به سادگی از کنار آن گذشته و به گفتن «فلانی کمی بازیگوش است» اکتفا کنند و در طرف دیگر، آشکارسازی، اعتراض، شکایت و سوژه رسانه‌ها شدن مشاهده شود، به همین تمایز زنان (و احیاناً کل جامعه) برای دادن آزادی به مردان متفاوت برای اینکه مکونات خود را برون‌ریزی کنند بر می‌گردد. این مسئله، دادن ویزایی تلویحی و ضمنی به عده‌ای از مردان است که روابط کوتاه‌مدت و چندگانه آنها، آسیب‌های کمتری را به منافع تناسبی زنان در جوامع تکاملی - نیاکانی ما می‌زده است.

مقایسه سبک‌های چندهمسرانه سنتی و روش‌های چندهمسرانه جدیدتر، به معنای تجویز بدون قید و شرط چندهمسری سنتی، بدون توجه به تبعات آن و با توجه به شرایط بافتاری جامعه نبوده و صرفاً به منظور مقایسه علمی صورت می‌گیرد. بدون شک، تحلیل‌ها و پژوهش‌های علمی که در این زمینه‌ها و در جوامعی مثل جامعه ما و بخصوص با در نظر گرفتن تغییراتی که در سال‌های اخیر در نسبت جنسی دو جنس رویداده، می‌توانند بسیار مفید و کمک‌کننده باشند.

### تک‌همسری و برابری طلبی

هرچه که ممکن است پنداشته شود که تک‌همسری، به علت تلاش زنان برای حذف چندزنی شکل گرفته اما گفته شده که تک‌همسری بیشتر بخاطر تلاش مردان برای برابری در دسترسی عادلانه‌تر به زنان، بوده است. از این نظر، تک‌همسری را باید مسئله‌ای مردانه و نه زنانه، تلقی کرد. بین مردان، از نظر دسترسی جنسی به زنان، تفاوت‌های بسیار فاحشی وجود داشته و دارد. در دوره تکامل انسان، تعدادی از مردان با یک کوله‌بار بسیار پر از روابط جنسی متعدد، روزگار خود را می‌گذراندند درحالی‌که بسیاری از مردان دیگر، بدون حتی یک زن و فرزند، می‌مردند. به موازات رشد و پیشرفت جوامع و در نتیجه تلاش مردان گروه‌های محروم‌تر، چندزنی جای خود را به تک‌همسری داد تا جبران این توزیع بسیار ناعادلانه در دستیابی به زنان، شود. علاوه بر این، بعضی از محققین (رایت، ۱۹۹۶) معتقدند که هر چند تک‌همسری نهادینه شده، به عنوان یک پیروزی بزرگ برای برابری طلبی بین دو جنس و برای زنان دیده شده اما بطور حتم، تک‌همسری در تاثیراتش بر روی زنان، برابری طلب و مساوات‌گرا نبوده است. چندزنی، به طور منصفانه‌تری، ثروت و

امتیازهای مردان را بین زنان توزیع می‌کند. زنی که با مردی فقیر ازدواج می‌کند و آرزوی همسری ثروتمند را دارد، از تک‌همسری نفعی نمی‌برد. از طرف دیگر، همسر یک مرد ثروتمند و جذاب بودن، در شرایطی که تعداد زنان رقیب و جذاب دیگر در محیط زیاد هستند، می‌تواند موجب شود تا آن زن، از نظام تک‌همسری آن جامعه، چندان بهره‌ای نبرد. و اما از سوی دیگر، در جوامعی که تعداد مردان و زنان نسبتاً برابر باشند، چندزنی به ضرر عده‌ای دیگر از مردان تمام می‌شود. این موارد نشان می‌دهند که شاید بهتر باشد که تجویزات ما در این زمینه، با در نظر گرفتن مسائل مختلفی همانند شرایط اجتماعی صورت بگیرند. رایت (۱۹۹۶، فصل ۴) در این باره می‌گوید: "تک‌همسری برای همه مردان، یک جنبه منفی تلقی نمی‌شود و همچنین برای همه زنان نیز یک نقطه قوت به حساب نمی‌آید؛ در درون هر دو جنس، علایق [افراد گوناگون] می‌تواند با یکدیگر در تعارض باشد... عقیده بر اینست که چندزنی، در پاسخ به ارزشهای برابری طلبی ناپدید شده است اما نه ارزشهای مربوط به برابری طلبی بین دو جنس، بلکه ارزشهای برابری طلبانه بین مردان".

یک نکته در رابطه با ارتباط بین چندزنی و برابری در مردان اینست که نبود چندزنی آشکار، به هیچ عنوان، به معنی برابری در توزیع ارضای جنسی در بین مردان نخواهد بود. اغلب پژوهشها، نشان می‌دهند که بین مردان، تفاوت قابل ملاحظه‌ای از نظر دستیابی به ارتباطات جنسی وجود دارد. واریانس تفاوت در این متغیر، در بین مردان، بسیار بیشتر از زنان است؛ بدین معنی که مردان بیشتر احتمال دارد که در ابتدا یا انتهای طیف فراوانی ارتباطات جنسی با جنس مقابل قرار گیرند. عده‌ای از مردان، تقریباً در هر شرایطی، تعداد زیاد یا بیشتری از ارتباطات جنسی کوتاه‌مدت و درازمدت زنان را از آن خود خواهند کرد. هرچند که ویژگیهای این مردان، با توجه به محیط و فرهنگ مورد نظر می‌تواند تا حدی متفاوت باشد اما این مسئله در اصل قضیه یعنی توزیع نامتوازن ارضای جنسی در مردان، تاثیر زیادی ندارد. در کشورهای غربی، مردان جذاب‌تر، با شرکای کوتاه‌مدت بیشتری می‌خواهند و در کشورهای محافظه‌کار مانند بعضی از کشورهای اسلامی، این مردان زنان بیشتری را به عنوان همسران خود به خانه می‌برند. این مسئله یعنی نابرابری مردان در رسیدن به ارتباطات جنسی زنان که هماهنگ با استراتژی‌های جنسی زنان و در واقع تا حد زیادی نیز ناشی از همین انتخابهای جنسی آنهاست، باعث می‌شود تا گروهی از مردان، به هر نحو، چه به شکل آشکار یا پنهان، قادر به ارتباطات چندگانه جنسی بیشتری با زنان شوند. در عوض، عده‌ای دیگر از مردان، دسترسی کمتر یا عدم دسترسی به آمیزشهای جنسی زنان خواهند داشت. نبود چندزنی آشکار، نه تنها نمی‌تواند گروه اول را وادار به کاهش تعداد شرکای جنسی خود کند بلکه می‌تواند میزان ماجراجویی‌های جنسی آنها را هم به میزان زیادی افزایش دهد. این مسئله بدین خاطر روی می‌دهد که وجود یک جامعه فرضی که مشخصه غالب زندگی جنسی افراد آن، چندزنی همراه با خویشن‌داری جنسی باشد، مردان جذاب‌تر و موفق‌تر در دستیابی به ارضای جنسی زنان را وادار به داشتن چند زن مشخص و محدود می‌کند. در شرایط ایده‌آل، به دلیل خویشن‌داری جنسی سایر زنان، این مردان، موفق به کامیابی‌های جنسی کوتاه‌مدت و خارج از چارچوب از سایر زنان

نخواهند شد. اما در یک جامعه باز و دارای آزادیهای با مرز نامشخص، این گروه از مردان، به دلیل نبود عوامل و موانع بازدارنده، می‌تواند ارتباطات متعدد و چندگانه بسیار بیشتری را از آن خود کند. این مسئله یعنی توزیع ناعادلانه‌تر ارضای جنسی برای مردان در جوامع آزاد نسبت به جوامع محدودتر، فقط یکی از تبعات منفی چندزنی پنهان در مقابل چندزنی آشکار است. همانطور که قبلاً در همین فصل بحث شد، تجربه داشتن شرکای کوتاه‌مدت متعدد در پیش از ازدواج و وجود آزادیهای مهارگسیخته برای ارضای هوسهای جنسی، راه را برای روابط خارج از چارچوب جنسی بیشتر فراهم می‌کند. هرچند این آسیبها دامن‌گیر کل جامعه خواهد شد اما احتمالاً برای مردان دارای شاخص‌های کمتر جذابیت (مانند مردان طبقات پایین اقتصادی یا کمتر جذاب از نظر ظاهری و رفتاری) مشکلات بیشتری را بوجود می‌آورند. به همین دلیل، محدود کردن چندزنی آشکار، با این خیال که این کار می‌تواند توزیع ارتباطات جنسی را در مردان، بطور عادلانه‌تر پخش کند، نه تنها حلال مشکلات نیست بلکه آن را تشدید هم می‌کند. سلولهای مغز تکاملی عده‌ای از مردان، می‌پندارند که سنگ‌اندازی کردن در جلوی پای سایر هم‌تایان جذاب‌تر، از طریق ممنوعیت چندزنی آشکار، آنها را از رسیدن به تولیدمثل موفق‌تر و بیشتر باز داشته و به این طریق می‌تواند مانع ایجاد تفاوت زیاد در بین آنها و هم‌تایان‌شان، از نظر تناسب تولیدمثلی، شود. حال آنکه قضیه می‌تواند کاملاً برخلاف تحلیل نوروهای عصبی آنها پیش رود. در جوامع آزاد، نبود چندزنی آشکار، به معنی نبود گونه پنهان آن نیست و آن، در هر صورت روی خواهد داد. اگر به دنبال یک جامعه متعالی‌تر و خوشبخت‌تر هستیم، عده‌ای از مردان، باید بتوانند ببینند که تعدادی از برادرانشان، چند همسر خود را سوار اتومبیل شخصی خود می‌کنند در حالی که آنها ممکن است فقط یک همسر اختیار کرده باشند. آنها باید توجه کنند که آن هم‌تایانشان، در همان زمانی که آنها در حال اعتراض به چندهمسری هستند هم، عملاً چندزنه بوده و چندزنی آنها، فقط شکل و ماهیتی متفاوت دارد. و اتفاقاً، این شکل متفاوت، بیشتر برای همان معترضین، آسیب‌زننده خواهد بود. اگر آنها نتوانند بر حسادت‌های تکاملی خود غلبه کرده و این مطلب را بپذیرند، آنگاه شرایط، برای آنها بدتر هم خواهد شد. شکست ظاهری این هم‌تایان آنها، به معنی شکست واقعی آنها یا موفقیت خود آنها، نیست. نبود چندزنی آشکار و در عوض چندزنی پنهان، می‌تواند همسران آینده آنها را، از پرده خویش‌داری بیرون برده و کار آنها برای شکل‌دادن یک زندگی زناشویی تفاهم‌آمیز با دختری که آغوش‌های متعدد را تجربه کرده، سخت‌تر کند. در اینصورت، این خود آنها هستند که با جلوگیری از چندزنی سایر هم‌تایان جذاب‌شان، همسران آینده خود یعنی دختران امروز را، در آغوش این مردان قرار می‌دهند. آنها، حتی بعد از ازدواج نیز، از نبود چندزنی سایر هم‌تایان خود، آسیبهای متعددی خواهند دید. یکی از این آسیبها، می‌تواند احتمال بیشتر خروج همسران آنها، از چارچوب زندگی زناشویی باشد. این مسئله، بنا به دلایل متعددی می‌تواند روی دهد. اول اینکه، مردان جذاب‌تر، علاقه بیشتری را از طرف سایر زنان، بر می‌انگیزند. این، می‌تواند، جذب‌شدن آنها به سایر زنان شوهردار را، در صورتی که به اندازه کافی ارضای جنسی نداشته باشند، باعث شود. این انگیزش،

این خطر را در پی دارد که این مردان، توانایی بسیار بیشتری، برای عملی کردن برانگیختگی خود، دارند. مولف، با مرور سابقه و رفتارهای جنسی تعدادی از مردانی که در سالهای دهه قبل (سالهای بین هشتاد تا نود هجری)، جوانانی جذاب بودند که با دختران ارتباط داشتند دریافت که تعدادی از آنها، برای خود، موازینی اخلاقی تعیین کرده بودند. یکی از این موازین، عدم ارتباط جنسی با زنان شوهردار، بود. با تعدادی از این مردان، در سالهای اخیر نیز، مصاحبه‌هایی انجام شد. آنچه که گزارش می‌شد تمایل یا اقدام عملی بعضی از همان مردان برای اینکه با زنان شوهردار هم رابطه داشته باشند، بود. با بررسی بیشتر مشخص شد که یکی از دلایلی که این مردان، برای شکستن موازین اخلاقی خود عنوان می‌کنند، دسترسی کمتر آنها به دختران جوان و جذاب بود. این مردان، بنا به دلایل متعددی از جمله افزایش سن و کاهش جذابیت و یا تمایل کاهش یافته تعدادی از دختران جوان در این سالهای اخیر برای اینکه ارتباطات جنسی بدون تعهد داشته باشند، توفیق کمتری برای جذب کردن دختران مجرد و جذاب، می‌یافتند. از طرف دیگر، جذب بعضی از زنان شوهردار برای آنها، آسان‌تر بود. دلیل این مسئله که در فصل چهارم هم، بطور مفصل به آن پرداختیم، به تطابق بیشتر استراتژی جنسی دوگانه با منافع انطباق‌گرایانه تولیدمثلی در زنان متاهل، نسبت به دختران مجرد، بر می‌گردد. زنان شوهردار طالب روابط با مردان دیگر که از طرف شوهر اول، به اندازه کافی، حمایت مالی و هیجانی دریافت می‌کنند، عموماً، از معشوق‌های خود، فقط ارتباط جنسی می‌خواهند درحالی‌که دختران مجردی که بخصوص در حال پشت سر گذاشتن سن ازدواج خود هستند، عمدتاً نگران آینده خود و یافتن همسر مناسب، هستند. این موضوع، باعث می‌شود تا برای مردان جذاب، جذب کردن زنان متاهل خواستار روابط خارج از چارچوب زناشویی، نسبت به دختران مجرد، بسیار آسان‌تر باشد. این سهولت، می‌تواند مقدمه‌ای برای شیوع روابط خارج از چارچوب بیشتر در زنان متاهل، باشد.

حتی اگر چندزنی رسمی و آشکاری وجود نداشته باشد، مردانی که احساس می‌کنند به میزان کمتری احتمال دارد به چندهمسری برسند، به پاداشی نخواهند رسید. به عبارت دیگر، نبود چندزنی آشکار، نفعی به حال آنها نخواهد داشت زیرا که در هر حال، آنها قادر به داشتن زنان متعدد از طریق روابط آزاد، نخواهند بود. پس شاید معقول‌تر و کارآمدتر این باشد که با پذیرش چندزنی آشکار عده‌ای از هم‌تایان خود، حداقل کار خود برای انتخاب و نگه‌داشتن همان یک همسر خویش‌دار را، آسان‌تر کنند.

## تک‌همسری و طلاق

بعضی از محققین ذکر کرده‌اند که سیستم تک‌همسری نهادینه‌شده در جامعه، موجب می‌گردد تا تمایلات چندهمسری، راههای خروجی دیگری همانند طلاق بیابند (رایت، ۱۹۹۶). چندهمسری، جزو بنیادی‌ترین سبک‌های ارتباطی دو جنس بوده و همانطور که گفته شد، اکثریت جوامع مورد مطالعه، از جوامع بدوی گرفته تا جوامع مدرن، حداقل زمانی سیستم‌های چندهمسری به شکل چندزنی را در خود داشته‌اند. در

حقیقت، تک‌زنی، ابداع دنیای مدرن است. ما با محیط‌هایی مواجه هستیم که از یک طرف امکان ارضای یک پویایی غریزی را محدود کرده و از طرف دیگر، موقعیتها و شرایطی را فراهم می‌کنند که امکان ارضای همان پویایی وجود داشته باشد. به همین خاطر، ما فقط شاهد تغییر رویه افراد از ارضای غرایز به شکل اول به سمت روشهای جدید هستیم. حذف چندهمسری در بعضی از فرهنگها و در عوض فراهم‌آوری شرایط آسان برای طلاق و ازدواج دوباره، نمونه‌ای از مسئله بالاست. هر چند که ممکن است تصور شود که آسیبهای سبک‌هایی مانند چندهمسری پنهان و تک‌همسری زنجیره‌ای، کمتر از آسیبهای چندزنی آشکار است اما واقعیتها چیز دیگری می‌گویند؛

"ایالات متحده آمریکا یک ملت با تک‌همسری نهادینه‌شده نیست، بلکه ملتی با تک-همسری زنجیره‌ای است و تک‌همسری زنجیره‌ای، در بعضی از مسائل، با چندهمسری برابری می‌کند. ... می‌توان متصور شد که بحثهایی بین افراد در مورد اینکه آیا یک جامعه شدیداً تک-همسرانه بهتر است یا یک جامعه کاملاً چندهمسرانه، در بگیرد. اما به نظر می‌رسد که این بحث-ها، کمتر از موضوع ذیل بحث‌انگیز باشند و آن موضوع این است که: هنگامی که اجازه داده شود که نهادهای زناشویی (در هر نوع جامعه‌ای که باشد)، منحل شده و به همین خاطر، تعداد مادران مطلقه و ازدواج نکرده<sup>۱</sup>، فراگیر شده و تعدادی از کودکان، با هر دو والد سرشتی خود بزرگ نشوند، ما شاهد اتلاف شدید ارزشمندترین منبع تکاملی یعنی عشق خواهیم بود. مزایای نسبی تک‌همسری و چندهمسری، هر چه که باشند، ما اکنون با تک‌همسری زنجیره‌ای که خود در واقع نوعی چندهمسری است مواجه هستیم که به یک معنی بدتر از همه شرایط قبلی است" (رایت، ۱۹۹۶، فصل ۴).

گرچه در جوامع بدون امروزی، چندهمسرگزینی، چه بصورت چندزنی و چه بصورت چندشوهری کمتر رایج است اما تک‌همسری زنجیره‌ای و چندهمسری پنهان، نه تنها تعداد افرادی را که فرد با آنها فعالانه ارتباط دارد کمتر نمی‌کنند بلکه تبعات مهم منفی و آسیب‌شناختی پنهان و آشکار جدیدی نیز در بر خواهند داشت. نگرشهای جنسی، به خصوص در جوامع غربی، طوری بوده که چندهمسری آشکار و قانونی را محدود و چندهمسری پنهان را تشویق و ترویج کرده است. در این راستا، بعضی از متفکران و عموم جامعه، طوری به چندهمسری آشکار نگریسته‌اند که انگار این مسئله، چیزی مطرود بوده که هیچ‌کس در جامعه جدید به آن مبادرت نمی‌کند. غافل از اینکه چندهمسری، فقط شکلی متفاوت، یافته است. خصایص روانشناختی جنسی زنان مانند تمایل به یگانه‌تاز بودن در میدان مادی، توجه‌ای و عاطفی همسر و این پندار که تنها عشق شوهر هستند و همچنین تمایلات آزادگرایانه و غیرمسئولانه تعدادی از مردان که حاکی از تمایل آنان به

- Unwed motherhood مادری که بدون یک ازدواج رسمی، حامله شده و صاحب فرزند است.

ارتباط با چندین زن بدون اینکه زیر بار مسئولیت اقتصادی، روانشناختی و اجتماعی آنها بروند است، به این تمایلات و رفتارها دامن زده‌اند. در جامعه جدید، افراد به این دلیل، چندهمسری آشکار را انتخاب نمی‌کنند که نیازی به این کار ندارند زیرا چندهمسری پنهان، در ظاهر، تبعات اقتصادی، اجتماعی و روانی کمتری برای آنان خواهد داشت.

### جستاری پژوهشی.

#### چندهمسری در مسیحیت.

همانطور که قبلاً گفتیم آمارها نشان می‌دهند که در حدود ۸۰ درصد از قومیت‌های پیش‌صنعتی، اجازه چندزنی را به مردان خود داده یا می‌دهند (فرایسر، ۱۹۸۵؛ مورداک، ۱۹۶۷ و وایت، ۱۹۸۰؛ هر سه به نقل از اسپمیت، ۲۰۰۵). همچنین از بین ۱۱۵۴ جامعه قبلی یا فعلی که مردم‌شناسان درباره آنها تحقیق کرده‌اند، اکثریت قاطع آنها یعنی ۹۸۰ جامعه از آن جوامع، اجازه چندهمسری را به مردان خود داده‌اند (به نقل از وایت، ۱۹۹۶). ولی با این وجود، هنوز هم در جامعه ما، عده‌ای فکر می‌کنند که چند زنی، محصول دستورات اسلامی است! این مسئله هم می‌تواند از آگاهی و دانش کم و هم میل به مخالفت با این نوع از ازدواج، از طریق ایجاد تعصبات مذهبی باشد. اما همانطور که گفته شد، چند زنی ریشه‌ای کاملاً تکاملی داشته و جهانشمول است. فرقه مورمون<sup>۱</sup> در مسیحیت که تبلیغ آیین چندهمسری، معروفیت خاصی به آن داده، از سال ۱۸۲۰ فعالیت خود را آغاز کرد. از سال ۱۹۸۰ به این سو، با محدودیتهایی که دولت فدرال آمریکا برای آن ایجاد کرده بود، فعالیت‌های خود را کاهش داده بود. اما این کلیسا، هرگز زیر فشارهای دولتی، حاضر به انتقاد از شیوه چندهمسری نشد و تا سال ۲۰۱۱ نزدیک به ۱۰ هزار عضو گرفته است. این فرقه مسیحی معتقد است که چندهمسری، شیوه طبیعی زندگی مشترک بین دو جنس است. جف وارن، ۵۵ ساله و رهبر کلیسای مورمون بود. او که در طول زندگی خود ۷۸ همسر اختیار کرده بود، در سال ۲۰۱۱ به دلیل ازدواج با یک دختر نوجوان ۱۲ ساله، به حبس ابد محکوم شد (این خبر مربوط به سال ۲۰۱۱ است). عکسهای زیر، وارن را در میان تعدادی از همسران و فرزندانش نشان می‌دهند.



<sup>۱</sup> - Mormon



تصویر ۱-۶: جف وارن، رهبر کلیسای مورمون در میان تعدادی از همسران و فرزندان

مورمون و پیروان آن، تنها گروه‌های اقدام کننده به چندهمسری و مبلغ آن در کشورهای غربی نیستند. چند زنی، در تعدادی دیگر از ایالت‌های آمریکا نیز یافت می‌شود (همچنین، خوشبختانه همه موارد چندهمسری در غرب، به سرنوشت جف وارن ختم نمی‌شوند!). تصاویر زیر، کودی براون<sup>۱</sup> و خانواده‌اش را نشان می‌دهند که یک برنامه مشهور و مستند تلویزیونی به نام «هووها»<sup>۲</sup>، درباره زندگی او، چهار همسر و هفده فرزندش، ساخته شد. براون و همسرانش، هدف خود از شرکت در این برنامه را آگاه‌تر کردن جامعه درباره خانواده‌های چندهمسرانه و مبارزه با پیشداوری‌های اجتماعی درباره چنین خانواده‌هایی، بیان کردند. با این وجود، این مجموعه تلویزیونی باعث شد تا خانواده براون، تحت بازپرسی قانونی دولت آمریکا قرار بگیرند!



تصویر ۲-۶: کودی براون به همراه همسران و فرزندان.

<sup>۱</sup> - Kody Brown

<sup>۲</sup> - Sister Wives Season

### پژوهش‌های جنسی و نقش عوامل ناهشیار

اگر در حیطه رشته‌های مرتبط با علوم رفتاری و اجتماعی مطالعه کرده باشید، احتمالاً با نحوه پژوهش‌هایی که این رشته‌ها در زمینه مسائل جنسی انجام می‌دهند، تا حدی آشنا هستید. همانطور که حوزه‌های مختلف علوم مانند روانشناسی و زیست‌شناسی، عصب‌شناسی، ژنتیک و ... نشان داده‌اند، منشأ قابل ملاحظه‌ای از واریانس رفتارهای ما را علل ناهشیار تشکیل می‌دهند. ناهشیار زیستی، ناهشیار تکاملی، ناهشیار ژنتیکی، ناهشیار عصب‌شناختی، ناهشیار روان‌پوشی، ناهشیار شناختی و ناهشیار رفتاری از آن جمله‌اند. اگر بپذیریم که منشأ بسیاری از حالات روانشناختی انسان را ناهشیاری او می‌سازد (که همین طور هم هست)، پس ناچار می‌بایست روش‌های سنجش حالات روانشناختی را بخصوص در حوزه‌هایی که از عوامل ناهشیار تاثیر می‌پذیرند تغییر دهیم. بطور مثال، در دهه اخیر و بخصوص سالهای اخیر که در کشور ما میزان ازدواج کاهش یافته، پژوهش‌های متعددی به منظور سنجش علل این کاهش نرخ ازدواج انجام و منتشر شده‌اند. هرچند این پدیده، مسئله‌ای چند علتی بوده و عوامل متعددی همچون فقر، بیکاری، تمایل به ادامه تحصیل در جوانان، تجمل‌گرایی، عوامل فرهنگی و غیره در آن نقش داشته‌اند اما جای بررسی نقش عوامل روانشناختی عمقی‌تر و دور از دسترس ذهن هشیار، در اکثریت این پژوهش‌ها خالی است. بطور مثال، قطعاً فقر و بیکاری نمی‌توانند تبیین‌کننده بالا رفتن سن ازدواج در جوانان طبقات بالای اقتصادی جامعه باشند. تجمل‌گرایی نیز برای طبقه‌ای که خود مشتاق، مفتخر و مبدع تجملات است، مانعی بر سر ازدواج نیست. پس چرا در پسران و دختران طبقات بالای اقتصادی هم، سن ازدواج افزایش یافته و در واقع ممکن است از سن ازدواج طبقات پایین هم بیشتر باشد؟ آیا فراهم شدن فرصت ارضای نیازهای جنسی در چارچوب روابط بدون تعهد، نمی‌تواند بخصوص برای جنس مذکر طبقات بالا، علتی موجه باشد. همانطور که گفتیم، یکی از استراتژیهای جنسی شایع در مردان، میل به ارضای نیازهای جنسی در چارچوب روابط گذرای بدون تعهد بوده و شرایط فرهنگی و اجتماعی و همچنین نسبت جنسی دو جنس در سالهای اخیر، فرصتهای خوبی برای ارضای این استراتژی جنسی را برای بعضی از مردان، فراهم کرده است.

مسئله دیگر اینکه، تا چه حد می‌توان به نتایج بدست آمده از خودگزارش‌دهی جوانان در مورد علت عدم تمایلشان به ازدواج در سنین پایین‌تر اعتماد کرد. مطمئناً بخشی از علتها، مشخص، بدون ابهام، واضح و در دسترس هشیاری فرد هستند. اما بعضی از علتها، می‌توانند از نظر روانشناختی، پیچیده‌تر، عمقی‌تر و خارج از دسترس هشیاری باشند. بطور مثال، ترس فرد از خیانت بالقوه همسر آینده به دلیل مواجه مکرر با این موضوع در جنس مقابل خود (که متأسفانه در سالهای اخیر در جامعه ما رواج زیادی یافته) یا احساس ناتوانی از رقابت درون جنسی با اعضای همجنس خود به منظور حفظ همسر و زندگی مشترک، می‌توانند بر تمایلات، احساسات و رفتارهای فرد سیطره داشته و ناهشیاری او را نسبت به ازدواج هراسان کنند.



اتخاذ رویکردهای جامع و کل‌نگر نسبت به علت پدیده‌ها و از جمله رفتارهای جنسی و توجه بیشتر به نقش عوامل ناهشیار در پژوهش‌های علوم رفتاری و اجتماعی، می‌تواند ادراک بسیط‌تر و دقیق‌تری از مسائل به ما داده و مطمئناً منجر به شکل‌دادن راهبردها و راه‌حل‌های بهتری شوند. از همین رو، محققان این زمینه‌ها، باید به آن دسته از روشها و طرح‌های پژوهشی که سنجش این موارد را مورد هدف قرار می‌دهند، توجه بیشتری داشته باشند.

## فصل هفتم: عشق، ازدواج، تعارضات زناشویی و خیانت

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- ریشه‌های تکاملی رفتار عشق‌ورزانه
- رویکردی تکاملی به تعارضات زوجین
- روانشناسی تکاملی و تغییر برداشت علم و اجتماع از علل واقعی خیانت زناشویی
- کمک‌های روانشناسی تکاملی به درمان زناشویی

## روانشناسی تکاملی و ریشه‌های رفتار عشق‌ورزانه

«در نهایت، عاشق هوس خویش هستیم و نه آنچه هوس کرده‌ایم» (نیچه).

«عشق توهمی است که ژنهایمان برای ما به ارمغان می‌آورند تا ما را وادار کنند که به توزیع هر چه بیشتر آنها پردازیم. از منظر تکاملی، عشق می‌تواند همانند چسبی عمل کند که پاکت یک قرارداد تناسب‌افزا که موجب بقا افزایشی و تولیدمثل موفق طرفین می‌شود را می‌چسباند. گاه‌گاهی این چسب خوب عمل نکرده و طرفین، قرارداد را به هم می‌زنند. بعضی وقتها هم، این چسب کمرنگ‌تر شده و مفاد قرارداد برای ما، محسوس‌تر، عینی‌تر و قابل دیدن می‌شود».

عشق یکی از نشئه‌آورترین حالات روانشناختی است که معمولاً به هیجانان و احساسات یک زوج درگیر در یک رابطه عاطفی گفته می‌شود. آن عموماً همراه با رفتارهای کلامی و عملی حاکی از میل به شروع یا تداوم یک رابطه هیجانی و معنادار است. علی‌رغم ابهام و احتمالاً عدم توافق کافی در تعریف و توصیف عشق، این پدیده احتمالاً یک تجربه جهانشمول بوده که بسیاری از افراد آن را در زندگی شخصی‌شان تجربه کرده‌اند. نظریات متعددی در مورد روانشناسی عشق داده شده که بیشتر آنها، انواع عشق را بر شمرده‌اند تا اینکه به تبیین آن پردازند. این طبقه‌بندی‌های عشق، مبتنی بر ویژگیهای درگیر در انواع عشق بوده است. تعداد کمی از آنها به ریشه‌های علمی عشق پرداخته‌اند. به عبارت دیگر، این نظریات بیشتر به توصیف<sup>۱</sup> انواع عشق یا اینکه انواع عشق چه ویژگیها و حالاتی را شامل می‌شود پرداخته‌اند تا اینکه به تبیین<sup>۲</sup> عشق یا اینکه افراد اصلاً چرا عاشق می‌شوند و ریشه‌های انواع عشق چیست، متمرکز شوند. نظریه مثلی عشق استرنبرگ<sup>۳</sup>، از آن جمله است. در این نظریه، انواع عشق بر اساس ترکیب سه مولفه تعهد<sup>۴</sup>، صمیمیت<sup>۵</sup> و ارتباط جنسی<sup>۶</sup>، بوجود می‌آیند.

دلیل اینکه احساسات عاشقانه، بسیار قوی و بیاد ماندنی هستند این است که عشق رمانتیک، قبل از هر چیز دیگر، ناشی از علاقه به جنس مقابل و تولیدمثل است و مسائل جنسی و تولیدمثل، در میان قدرتمندترین غرایز انسانی هستند (هامر و کولپند، ۱۹۹۹). هر ارگانیسم زنده، یک سیستم پیچیده است که برای باقی‌نگه داشتن ژنهای خودخواه خود در خزانه ژنتیکی گونه، تلاش می‌کند. خودخواهی تک‌تک افراد، می‌تواند منجر به بروز تعارضات پیدا و پنهان جدی شود. از طرف دیگر، افراد برای به حداکثر رساندن تناسب تکاملی خود، نیاز به دیگری دارند. موفقیت تولیدمثلی بدون وجود جنسی دیگر که حاضر به همکاری و تولیدمثل مشترک

1- Description

2- Explanation

3- Strenberg

4- Commitment

5- Intimacy

6- Sex

باشد، روی نخواهد داد. در عین حال که دو فرد برای تولیدمثل موفق و داشتن تناسب، نیاز به همدیگر دارند اما در عین حال، استراتژی‌های جنسی هر یک ممکن است اقتضا کند تا راههایی فردی نیز در پیش بگیرند. در پیش گرفتن این راهکارهای فردی می‌تواند در تضاد با تناسب و موفقیت تولیدمثلی جنس دیگر باشد. خلاصه اینکه، هر یک از دو جنس برای تکمیل تناسب تکاملی خود، نیاز به دیگری دارد و در عین حال، خودخواهی استراتژی‌های فردی می‌تواند در همکاری بین دو جنس مشکل ایجاد کند. از نظر تکاملی، عشق می‌تواند به علت تاثیر مثبتی که در متصل نگه داشتن زوجین دارد، بوجود آمده باشد. عشق را می‌توان همانند چسبی دانست که برای اتصال دو قطعه ای که به هر حال هر کدام هویتی جداگانه دارند، لازم است. همچنین، عشق باعث می‌شود تا فرد از بین گزینه‌های موجود، بالاخره به یک گزینه اکتفا کرده، به او وفادار مانده و برای تولیدمثل موفق خود و شریک، تعهد و مسئولیت‌پذیری نشان دهد. از این طریق، او می‌تواند انرژی خود را از اتلاف و پراکندگی نجات داده و صرف زاینده‌گی و باروری هر چه بیشتر کند.

عشق یک مرد به یک زن، خبر از توجه، تلاش و فراهم آوری منابعی می‌دهد که آن مرد حاضر به ارائه آنهاست. عشق مرد می‌توانسته برای یک زن، معادل با قول تعهد عاطفی باشد. چنین شرایطی، زنان را برای پذیرفتن باروری و فرزندپروری آماده می‌کرده است. در عوض، وجود عشق در زن نیز می‌تواند خبر از انحصار در دسترسی جنسی و قابلیت باروری زن برای مرد بوده و به او قول تعهد جنسی را بدهد. عشق به معنای انحصارگرایی و تعهد، هماهنگ با خواسته‌های تکاملی مرد و زن است. عشق موجب می‌شود تا یک مرد از قطعیت پدری خود و یک زن از اینکه توجه و منابع مادی مرد، به سمت زن دیگری سوق نمی‌یابد، اطمینان یابند. به زبان تکاملی، عشق یک مرد برای یک زن، برابر است با حضور یک پایگاه امن که وجود آن برای فراهم آمدن منابع مادی لازم برای بقا، باروری، پرورش فرزندان و تولیدمثل موفق، لازم است. عشق یک زن برای یک مرد هم، به معنای منبعی انحصاری برای افزایش تولیدمثل موفق آن مرد است. در بعضی از موارد که نقش طرفین در رابطه تغییر کرده یا برعکس می‌شود، شاهد تغییراتی هماهنگ با این واژگونی یا تغییر نقشها هستیم. بدین معنی که اگر در رابطه‌ای، زن تامین کننده منابع مادی باشد، در این حالت، ممکن است این مرد باشد که می‌تواند از عشق زن به عنوان ابزاری برای اطمینان از عدم پراکندگی منابع، اطمینان حاصل کند. تبادل سایر عوامل ارضا شونده در ارتباطات بین دو جنس، مانند جذابیت جنسی و جسمی، حمایت و ارضای نیازهای عاطفی هم، می‌توانند تحت تاثیر همین فرایند قرار بگیرند.

### عشق؛ یک فریب انطباق‌گرا

«عشق، مثل ساعت شنی است، همزمان که قلب را پر می‌کند، مغز را خالی می‌کند» (انیشتین).

«او می‌فریبد، من باور می‌کنم. عشاق، بیش از این چه می‌خواهند؟!» (چارلز سدی).

«مرد و زن هر دو خود را در مورد یکدیگر فریب می‌دهند زیرا آنچه برای آنان گرامی و قابل احترام است، تنها آرمانهای خودشان است.» «عشق، خصایص والا و پنهان عاشق را آشکار می‌کند، یعنی همان ویژگی‌های نادر و استثنایی را و به این ترتیب، معشوق به آسانی در باب ویژگیهای معمول او مرتکب اشتباه می‌شود» (نیچه).

فریب، یک خصیصه عمیق از زندگی است. آن، همه جا حاضر است و در همه سطوح از ژن تا سلول گرفته تا افراد و گروه‌ها را، در بر می‌گیرد. ویروسها، باکتریها، گیاهان، حشرات و طیف وسیعی از حیوانات، آن را انجام می‌دهند. فریب، همه روابط اساسی در زندگی مانند رابطه انگل و میزبان، شکار و شکارچی، گیاه و حیوان، مرد و زن، همسایه و همسایه، والد و فرزند و حتی رابطه یک ارگانسیم با خودش را تحت تاثیر قرار می‌دهد. فریب، از دید ما مخفی می‌شود و به این دلیل، مطالعه آن دشوار می‌گردد. آن، با پنهان‌سازی خود در ذهنهای ناخودآگاه ما، بیش از پیش، خودش را از دید ما مخفی نگاه می‌دارد. فریب‌دادن دیگران و خودفریبی، از شایع‌ترین کارهایی هستند که همه ما، بطور روزانه، در حال انجام آن هستیم. فریبکاری، حتی در سطح ژنهای ما، زمانی که یک ژن سعی می‌کند بوسیله تکنیکهای مولکولی، میزان بازتولید خود را به قیمت بازتولید کمتر ژنهای دیگر افزایش دهد هم، روی می‌دهد (تراپورز، ۲۰۱۱). فروید، معتقد بود که ما هرگز در برابر سختیها و ناملايمات زندگی، آنقدر بی‌دفاع نیستیم که در زمان عاشق‌بودن هستیم. عشق، پر از فریب است؛ فریب‌دادن دیگری، فریب‌دادن خودمان و فریب‌خوردن بوسیله فردی دیگر. در بسیاری از موارد، عشق، خطاهای شناختی خاصی در فرد عاشق ایجاد می‌کند که او را از دیدن حقایق، باز می‌دارند. روانشناسان، به این پدیده، اثر هاله‌ای<sup>۱</sup> عشق می‌گویند. همانطور که هر هاله‌ای می‌تواند روی اشیائی را که ما در حال دیدن آنها هستیم پوشانده و مانع دید صحیح شود، عشق نیز می‌تواند موجب ندیدن حقایق تلخ و جایگزینی آنها با آرزوهای شیرین شود. اثر هاله‌ای باعث می‌شود تا عاشق، خوبیهای معشوق را زیادنمایی و جنبه‌های منفی او را، کم‌نمایی کند. این اثرات عشق، همخوان با یافته‌هایی هستند که نشان می‌دهند، در افراد عاشق، فعالیت نواحی مغزی مرتبط با تفکر انتقادی، کاهش پیدا می‌کند (رک به مستون و باس، ۲۰۱۰؛ فصل ۳). عاشق، معشوق را همان فرد ایده‌آل خود فرض کرده و احساس می‌کند که فرد مورد نظر، از بین گزینه‌های موجود، بهترین گزینه مایل به اوست. شاید شما هم منطقی، نحوه استدلال و تفسیر مسائل بوسیله یک عاشق را، در گرماگرم لحظات سوزان عاشقانه دیده باشید. اینکه عاشق با معشوق خود چه قول و قرارهایی می‌گذارد و اینکه چطور سعی می‌کند نظر او را به هر نحو که شده جلب کند. شاید خیلی‌ها، چنین دوره‌ای را تجربه کرده باشند. عشق، یک خطای ادراکی تناسب‌گرا است که تا حدی شامل فریب طرف مقابل و همچنین خودفریبی می‌شود. مکانیسم این دیگرفریبی و خودفریبی می‌تواند ناهشیارانه و غیرعمدی یا هشیارانه و عمدی باشد. هر چند عشق با کارکردها و مکانیسمهایی که دارد، می‌تواند برای صاحب آن، از بعضی جنبه‌ها، نامطلوب و حتی

<sup>1</sup> - Halo effect

خطرناک باشد اما در مجموع، توانسته در محیط تکاملی انطباق‌ها، میزان تناسب فرد را بالا ببرد. آنچه که برای انتخاب طبیعی مهم است، توانایی تولیدمثل موفق و نه حقیقت‌یابی، است. عشق نیز، همانند بسیاری از خطاهای ادراکی و تحریفات شناختی دیگر، دقت و صحت ادراکی و شناختی فرد را، فدای تناسب او می‌کند. حقیقت و حس حقیقت‌جویی، تا جایی اجازه جولان دارند که به کارکردهای غرایز اساسی انسان یعنی بقا و تولیدمثل، صدمه نزنند. این خصایص عشق، باعث می‌شوند تا افراد و بخصوص زنان، در حین همسرگزینی، به میزان هیجان‌ات عشقی طرف مقابل توجه کنند. در واقع، شاید بتوان گفت که زنان، بیشتر عاشق مردان عاشق‌اند تا عاقل. البته این قابل انتظار است. عقلی که بخواهد در رابطه با معشوق، حسابگری، مقایسه و بحث و جدل کند، برای طرفین و بخصوص معشوق، چندان تناسب‌افزا نیست. این گفته به این معنی نیست که افراد در زمان همسرگزینی، به تواناییهای عقلانی یا هوش یک همسر بالقوه، اهمیتی نمی‌دهند. اما در این زمان، شاید نیاز باشد تا معشوق از تیرگی نسبی دقت نظر و خرد استدلالی عاشق در رابطه با بعضی از جنبه‌های خودش یا رابطه و نه در ارتباط با اشیاء، مسایل، محیط اطراف و سایر اطرافیان، تا حدی اطمینان پیدا کند. در این حالت، بقا و تضمین رابطه و در نتیجه تولیدمثل موفق، هر چند که ممکن است بطور موقتی و موقعیتی باشد، از دست یک عامل مداخله‌کننده یعنی ادراک دقیق و همه‌جانبه، در امان خواهد ماند. "روانشناسان تکاملی معتقدند که از منظر تکامل‌گرایانه، عشق، می‌تواند شکلی از ضمانت<sup>۱</sup> برای یک تعهد درازمدت باشد. اگر شریک شما، بوسیله هیجانی کور شود که غیرقابل کنترل بوده و نمی‌شود درباره آن کاری کرد، هیجانی که فقط بوسیله شما و نه فرد دیگری برانگیخته می‌شود و هیجانی که بخاطر ارتباطش با زنجیره‌ای از هورمونهای برانگیزاننده جنسی<sup>۲</sup> بسیار قوی‌تر شده است، آنگاه کمتر احتمال دارد که تعهدش نسبت به شما در زمان بیماری نسبت به زمان سلامتی یا در زمان فقر نسبت به زمان ثروتمند بودن، ضعیف‌تر شود. از سوی دیگر، اگر یک شریک، شما را بر اساس معیارهای عمدتاً عقلانی انتخاب کند، بیشتر احتمال دارد که بر اساس همین معیارهای عقلانی، شما را بخاطر یک رقیب اندکی دارای خصایص مطلوب‌تر ترک کند" (مستون و باس، فصل ۳).

پایان‌ناپذیری دو چیز در ارتباط عاشق و معشوق یعنی فریب‌هایی که عاشق درباره معشوق به خود می‌دهد و جفاکاری‌های معشوق، از دیگر شاهکارهای خلقت روان انسان هستند. بعضی وقتها، این کمک می‌کند تا یک عاشق بخت برگشته، به قیمت اطمینان نسبی از رسیدن به موفقیت تناسبی و تولیدمثلی، کارهای معشوق خود را تحمل کند. یک مرد واله و شیفته، ممکن است بخاطر کسب رضایت معشوق خود، از والدین و خانواده خود ببرد، به دوستان و دیگر عزیزان خود پشت کرده، اسراف‌های اقتصادی معشوقه را تحمل کرده و برای کسب خشنودی او، دست به سرقت‌های اقتصادی مرتبط با شغل خود، بزند. و در آخر کار، همه اینها را

<sup>۱</sup>- Insurance

<sup>۲</sup>- Sex-triggered

بطور یک‌جانبه و با حق‌دهی به خواسته‌ها و رفتارهای همسر دل‌بندش، توجیه کند. بعضی از زنان نیز، بخاطر معشوقه‌ها یا همسران خود، دست به توجیه آشکارا غیرمنطقی رفتارهای نابهنجار شرکای خود می‌زنند. بعضی از آنها، ممکن است حتی در درست‌بودن خلقت و موجودیت فرزندان شرکای قبلی خود نیز شک کنند تا اینکه بتوانند دل شریک فعلی را بدست آورند. با نهایت احترام و تقدسی که باید برای ازدواج قائل شویم مجبوریم باور پیشینیان درباره نقش بعضی از ازدواج‌ها در شکل‌دادن به انحرافات رفتاری بعضی از افراد را بپذیریم: «هر گناهی در جهان، فرزند آدم می‌کند / ازدواج است آنکه اسبابش فراهم می‌کند». این زمان، از جمله زمان‌های خطرناک، هم برای جامعه و هم برای فرد است که گوش‌به‌زنگی و مراقبت خود فرد و دیگران را می‌طلبد. بعضی وقتها، خودخواهی تناسب‌گرای ما آدمیان، جایی برای فکرکردن به دیگران و سود و ضرر آنها نمی‌گذارد. این اصلاً قابل قبول نیست که مدیر یا کارمندی اختلاص کند و آن را با این حرف توجیه نماید که برای دوام زندگی مشترک خود و برآوردن توقعات همسرش، این کار را می‌کند. البته که زندگی مشترک و اثبات عشق طرفین به همدیگر، هزینه‌هایی دارد، اما این هزینه‌های حاصل از مراسم عشق‌ورزی فردی به فرد دیگر را دیگران نباید بپردازند. اجتماع و دیگران نمی‌توانند و نباید تاوان زیاده‌خواهی‌های ما یا همسرانمان از زندگی مشترک را پس بدهند. شفاف‌سازی مسائل برای افراد یک جامعه و قوانین محکم، از جمله روشهایی هستند که باید در زمینه کنترل این آسیب، در پیش گرفته شوند.

افراد، معمولاً یک نگرش فراطبیعی و رویایی نسبت به عشق داشته و سعی می‌کنند آن را ورای مصلحت‌های مادی یا روانشناختی بدانند. از نظر این عده، عشق، چیز مقدسی است که نباید آن را با مفاهیم مادی آلوده کنیم! این نوع دفاع بر علیه پذیرفتن ریشه‌های واقعی عشق در خودمان و دیگران، می‌تواند منفعتی تناسب‌افزا را برایمان در بر داشته باشد. ما ممکن است بخواهیم تا با فریب دیگران (و از جمله معشوق‌های خودمان)، آنها را مطمئن کنیم که همیشه به آنها متعهد می‌مانیم.

اگر عشق نوعی فریب است پس چرا فقط شامل دیگرفریبی نشده و خودفریبی را هم در بر می‌گیرد؟ و اینکه چطور می‌توانیم معتقد شویم که خودفریبی در مورد عاشق بودن، برای خود فرد هم می‌تواند تناسب‌افزا باشد؟ از آنجایی که خودفریبی، امکان دیگرفریبی را آسانتر می‌کند، دست یازیدن به این روش منجر می‌شود تا فرد راحت‌تر بتواند اهداف خود را تعقیب کند. یک عاشق واقعی بودن و پذیرفتن خود به عنوان یک عاشق و در واقع خود را فریب دادن در مورد عاشق کسی بودن، دیگرفریبی را هم راحت‌تر می‌کند. اگر شما خود، به آنچه که می‌گویید اعتقاد و یقین داشته باشید، بیشتر احتمال دارد که طرف مقابلتان نیز شما را باور کند و کمتر احتمال دارد که دستتان برای طرف مقابلتان، رو شود. برای اثبات این موضوع، کافی است موقعیتی در گذشته را به یاد آورید که در آن قصد فریب یا گفتن یک دروغ عمدی و هشیارنه را به کس دیگری داشته‌اید. سپس این موقعیت را با موقعیت دیگری مقایسه کنید که در آن، به چیزی باور داشتید که مدتی بعد از گفتن آن به شخص یا اشخاصی دیگر، به عدم صحت آن پی بردید. در موقعیتهایی شبیه به

موقعیت اول، نسبت به موقعیتهایی شبیه به موقعیتهای دوم، احتمال آشکار شدن مکنونات واقعی شما برای دیگران بیشتر است. اول بار ترپورز در دهه ۷۰، به نقش خود فریبی و تاثیر آن در راحت تر فریب دادن دیگران اشاره کرد. امروزه روانشناسان به این نتیجه رسیده‌اند که همیشه آنطور که ممکن است در ابتدا فرض شود، رسیدن به برداشتی دقیق و صحیح از مسائل، جزو اولویتهای زیستی ذهن ما نیست. مسائل جنسی، از جمله قلمروهایی است که این خود فریبی ممکن است در آن زیاد نمایان شود. از همین رو، این گفته که اغلب ما در بسیاری از شرایط، به دنبال ایده‌های آرامش بخش هستیم و نه حقیقت محض، گفته‌ای تکراری است (برای بحثی در مورد فریب‌دهی و خودفریبی به عنوان استراتژیهای بکارگرفته شده در روابط انسانی رک به تراپورز، ۲۰۱۱ و سالیوان، ۲۰۰۸).

در توصیف عشق، بخصوص آن را روبروی عقل قرار می‌دهند. شاید یکی از مهمترین علت‌های این مسئله این باشد که آنچه که در عقل هست و در عشق نیست، منطقی و حسابگری است. البته این یک باور کاملاً صحیح نیست. اتفاقاً در عشق، ما شاهد نوعی از منطقی و حسابگری پیچیده و زیرکانه هستیم. نکته این است که جنس این حسابگری با جنس منطقی و تعقل روزانه ما در زمینه پرداختن به حقایق اشیاء و امور دیگر، متفاوت است.

### عشق: نوعی خودخواهی یا دیگرخواهی

«چه چیز را در دیگران دوست داری؟ امیدهایم را!». «در نهایت، عاشق هوس خود هستیم و نه آنچه هوس کرده‌ایم». «بر فرض که من تو را دوست داشته باشم؛ این به تو چه ربطی دارد [!].» (نیچه).

«عشق به خویشتن، آغاز یک جریان عاشقانه تا پایان عمر است» (اسکار وایلد).

«عشق برای زن سرمایه‌ای است که تا صد در صد منفعت ندهد، آن را به کسی نمی‌سپارد» (شکسپیر).

برای ژن‌های ما، در روابط انسانی، من و تو وجود ندارد؛ فقط یک ضمیر وجود دارد و آن هم «من» است. عشق از نظر ژنتیک تکاملی یعنی اطمینان از اینکه عاشق، تعهد لازم را برای تلاش در زمینه توزیع ژنهای فرد معشوق خواهد داد. این تعهد باید به نحوی باشد که معشوق از اینکه عاشق حتی به تاوان فدا شدن نسبی توزیع ژنهای خودش، دست از تعهد خود بر نخواهد داشت، اطمینان حاصل کند. با این تفسیر، می‌توان گفت که عشق نه عین خودخواهی بلکه شاید اوج خودخواهی باشد!

یکی از مدارک موید ریشه‌های تکاملی عشق، مشاهده رفتارهای عشق‌ورزانه در سایر گونه‌های حیوانی است. این رفتارها، نشان می‌دهند که عشق و عشق‌ورزی، معمولاً خود را بصورت ارائه منابع مادی در قبل از ارضای جنسی نشان می‌دهد. در مواردی نیز، رفتار عاشقانه، حاکی از چنین تبدیلی در آینده است. شاید بتوانیم



اوج چنین بخششی را در گونه‌هایی مانند بعضی از گونه‌های عقربها مشاهده کنیم که در آنها نر در حین آمیزش جنسی، بوسیله ماده خورده می‌شود. همانطور که در فصل سوم گفتیم، چنین رفتارهای به ظاهر فداکارانه‌ای، ریشه در خودشیفتگی ژنومی ارگانیسم و به منظور تکثیر ژنهای خودش دارد. این باور رایج در زنان که "روابط جنسی قبل از عقد ممکن است [و یا اصلاً] رمانتیک نباشد"، نشان از این مسئله دارد که ممکن است عشق و حالات رمانتیک، زمانی در زنان همراه با پذیرش ارتباط جنسی شود که یک بافت توأم با تعهد وجود داشته باشد. به عبارتی، زمانی که وجود منابع پایدار مادی یا توجهی یک مرد از طریق قراردادی به نام ازدواج به اثبات رسید، عشق نیز می‌تواند وجود داشته باشد زیرا در غیر اینصورت، برای زنان عصر محیط تکاملی انطباق‌ها، امکان تلف کردن انرژی در نتیجه یک رابطه بدون تعهد وجود داشته است. عشق در مردان، بخصوص همراه با انحصارگرایی جنسی و در زنان همراه با انحصارطلبی عاطفی است که این هر دو نشان دهنده نگرانیها و چالش‌های تکاملی دو جنس در محیط تکاملی انطباق‌ها هستند. دسترسی و انحصار جنسی زن برای مرد و انحصار توجه و منابع برای زن، بیشتر مطابق با الزامات تکاملی هر یک از دو جنس برای افزایش دادن تناسب تکاملی خود است تا برعکس آن. در این حالت، شکستن حریم جنسی، بخصوص برای مردان و شکستن حدود در بذل منابع مادی و توجه، بخصوص برای زنان، خط قرمز خروج از عشق، تلقی می‌شوند.

### عشق و جذابیت جنسی: همگامی و جدایی

عشق در طول تکامل باعث می‌شده تا پدران و مادران ما، در فضایی امن‌تر، به تولیدمثل و پروراندن فرزندان تا سن تولیدمثل بپردازند. در حالت ایده‌آل، این ماده معجون، افزایش دهنده شایستگی تولیدمثلی و تکاملی هر دو فرد درگیر در رابطه بوده است. عشق، برای یک زن، پیام‌آور مراقبت همسری و والدی بالقوه و برای یک مرد، پیام‌دهنده قطعیت پدری است. البته داستان به همین خوبی و خوشی هم پیش نرفته است. روانشناسان تکاملی برای عشق، مولفه‌های مختلف و مستقلی قائل هستند که هر کدام می‌تواند منجر به بروز استراتژیهای جنسی خاصی در فرد شوند. شهوت<sup>۱</sup>، جاذبه<sup>۲</sup> و دلبستگی<sup>۳</sup>، یعنی مولفه‌های عشق، می‌توانند بطور مستقل فعال شوند که این مسئله، نشان‌دهنده آن است که حتی بعد از اینکه دلبستگی بین زوجین شکل گرفت، طرفین ممکن است شرکا و رابطه‌های دیگر را هم جذاب بیابند (فیشر، ۲۰۰۰). این مشاهده بدین معنی است که افراد، یک فهرست انتخاب از استراتژیهای جفت‌گزینی دارند که شامل تعهد درازمدت، آمیزش جنسی کوتاه‌مدت فرصت طلبانه، آمیزشهای فرازناشویی و غیره می‌شود (باس، ۱۹۹۴؛ باس و اسپچمیت، ۱۹۹۳). این تنوع در استراتژیهای جنسی، باعث می‌شوند تا فهم عواملی که احساسات عاشقانه برای شریک،

<sup>1</sup> - Lust

<sup>2</sup> - Attraction

<sup>3</sup> - Attachment

احساس شهوت برای شریکی جایگزین و قطع ارتباط را بوجود می‌آورند، اهمیت پیدا کنند (کمپبل و ایس، ۲۰۰۵).

در جواب به این سؤال که، عشق نسبت به فردی دیگر و میل جنسی نسبت به او، چقدر به همدیگر مربوط هستند، می‌توان گفت که کارکردهای عشق در بافتارها و زمانهای متفاوت و نسبت به افراد مختلف، می‌توانند متفاوت باشند. هر چند، تفاوت در ظاهر کارکرد، می‌تواند ربطی به اساس کارکردی آن نداشته باشد. به عبارت دیگر، هر چند انواع عشق می‌توانند به شکلهای گوناگون برای فرد تناسب افزا باشند اما همه آنها، به هر حال تناسب افزا هستند. عشق برای افراد متفاوت، می‌تواند همراه با هیجانان تا حدی متفاوت باشد. اما آن در موارد مختلف، حداقل یک عملکرد مشترک دارد و آن این است که عشق از اینکه فرد دیگر برای ما می‌ماند و نیازهای مادی، عاطفی یا جنسی ما را ارضا کرده و به تناسب تکاملی بالقوه ما می‌افزاید، به ما اطمینان نسبی می‌دهد.

هم در زنان و هم در مردان، عشق می‌تواند با یا بدون تمایل جنسی نسبت به فرد محبوب باشد. افراد می‌توانند عشق بدون تمایل جنسی را نسبت به همسر احساس کنند. استراتژی جنسی دوگانه، می‌تواند مستعد ساز این حالت در زنان باشد. در این حالت، زنی که نسبت به همسر اولش، عشق عاطفی را تجربه می‌کند، ممکن است تمایل جنسی چندانی نسبت به او تجربه نکرده یا تمایلات جنسی خود انگیزه او (نه صرفاً ارتباطات جنسی واقعی او) حول و حوش مردان دیگر بچرخد. این حالت در مردان نیز مشاهده می‌شود. تمایل جنسی نسبت به افراد متعدد که مسئله‌ای شایع است، از جمله استراتژیهای جنسی تناسب افزا در هر دو جنس بوده که در هر دو جنس نیز یافت می‌شود. احساسات عاشقانه نسبت به همسر، می‌تواند در زمانها و وهله‌های مختلف، با یا بدون تمایل جنسی باشد. همانطور که در فصل اول کتاب مرور کردیم، شواهد پژوهشی حاکی از کاهش میل جنسی یا عدم تمایل جنسی زنان در اواسط چرخه، نسبت به شوهرانی که معیارهای جذابیت را از نظر آنان ندارند، است. در زنان، میل جنسی برانگیخته شده نسبت به یک شریک دوم که ممکن است با احساس عشق همراه بوده یا نبوده باشد، می‌توانسته شرایط را برای بارور شدن از مردی که زنهای قابل توارث تناسب افزایی در اسپرمهای خود دارد، مهیا کند. عشق به همسر اول نیز، منجر به القاء و ایجاد احساس اطمینان از قطعیت پدری در او و مهیا شدن شرایط برای پرورش فرزندان در یک محیط مطلوب می‌شود. بدیهی است که هر دو این عشقها، تناسب افزا هستند اما جنس آنها متفاوت است. مردی که بدون قصد برقراری تعهد درازمدت، با زنی به غیر از همسر اول خود رابطه دارد، نیازی ندارد که یک رابطه قوی و شدید عاطفی با آن زن داشته باشد تا از موفقیت تولیدمثلی خود اطمینان حاصل کند. از این رو، ممکن است احساس او در چنین روابطی، صرفاً آمیخته با برانگیختگی جنسی باشد تا درگیر شدن هیجانی. البته، هر دو جنس می‌توانند در هر دو گونه از رابطه، هر کدام از تجارب و احساسات یاد شده را تجربه کنند (برای

بحثی در مورد روانشناسی تکاملی عشق، رک به کمپبل و ایس، ۲۰۰۵ و تمایز عشق از میل جنسی رک به دیاموند، ۲۰۰۴).

عشق فقط در چارچوب روابط درازمدت مانند ازدواج ظاهر نمی شود. آن در روابط کوتاه مدت نیز می تواند منافع متعددی را برای فرد در بر داشته باشد. زیاد دیده می شود که مردان، چنانچه بین ارتباطات جنسی بسیار گذرا مانند رابطه با فواحش و یک رابطه طولانی تر اما همچنان بدون الزام تعهد قابل ملاحظه مانند دوستی با جنس مقابل قرار بگیرند، ممکن است دومی را ترجیح دهند. یکی از علل این مسئله، به طول مدت رابطه که در روابط نوع دوم بیشتر بوده و قاعدتاً برای مردان مزیت محسوب می شود، بر می گردد. آشنایی با طرف مقابل و ترسهای مقارن با روابط دسته اول مانند شیوع بیماریهای مقاربتی نیز، می توانند در گرایش بیشتر مردان به روابط دسته دوم اثر گذار باشند. اما این موارد، کل ماجرا نیستند. هنگامی که از مردان در مورد اینکه چرا روابط نوع دوم را ترجیح می دهند سؤال می شود، آنها به نقش عواطف، هیجانات و عشق، اشاره می کنند. وجود عشق از طرف زن، برای یک مرد و در شرایطی مانند روابط جنسی بدون تعهد، حاوی یک مزه مهم و خوشایند است. عشق یک زن به یک مرد می تواند این خبر را به او بدهد که او مأمّن و جایگاه مناسبی برای اسپرمهای او خواهد بود. نبود عشق، خطر انرژی بیفایده گذاشتن را برای مرد به دنبال دارد. حتی اگر مرد به ارضای جنسی و انزال درون واژن یک زن هم برسد، باز معلوم نیست که آیا به هدف نهایی و زیربنایی ارضای جنسی که همان تولیدمثل است می رسد یا خیر. زنی که فقط حاضر به ارتباط جنسی با مردی می شود بدون اینکه نسبت به او احساسات عاشقانه را تجربه کند، ممکن است این کار را فقط برای رسیدن به منابع مادی یا غیرمادی کرده و روابط خود را در زمانهایی تنظیم کند که احتمال حاملگی پایین است. این مسئله می تواند تا حدی برای ما روشن کند که چرا حتی مردان و زنانی که اقدام به ارتباطات خارج از چارچوب بسیار کوتاه مدت هم می کنند، ممکن است در همان بازه زمانی بسیار کم، احساساتی عاشقانه نسبت به طرف مقابل، تجربه کنند. البته جنس این احساسات عاشقانه می تواند متفاوت از جنس احساسات عاشقانه-ای باشد که فرد نسبت به شریک درازمدت خود تجربه می کند. آنچه که بطور خاصی در این احساسات عاشقانه موج می زند، برانگیختگی و شیفتگی جنسی نسبت به طرف دیگر رابطه است.

وجود احساسات عاشقانه در مرد نیز، برای زن درگیر در یک رابطه جنسی گذرا یا فرازناشویی، مفید است. گفت و شنوهای عاشقانه و ابراز عواطف و احساسات، بین زنان و مردان درگیر در روابط اینچنینی، گواهی بر اهمیت عشق برای افرادی است که وارد این روابط می شوند. عشق یک شریک جنسی باعث می شود تا زن نسبت به یک سری از موضوعات اطمینان پیدا کرده و نگرانیهایش مرتفع شوند. رازداری مرد، مراقبت احتمالی مورد نیاز شریک جنسی مذکر از شریک مونث، برآوردن احتمالی نیازهای مادی زن و حضور مرد در صورت نیاز او (مانند زمانی که همسر اول بمیرد یا از او جدا شود)، تعدادی از مزیتهایی است که یک زن در صورت عشق در طرف مقابل، می تواند تا حدی از آنها اطمینان حاصل کند.

### روانشناسی تکاملی، تعارضات زوجین و درمان زناشویی

"... از زمانی که شروع کنید به اینکه احساسات و تفکرات روزانه را، به عنوان ابزارها و سلاح‌های ژنتیکی ببینید، آنگاه بگو و مگوهای بین زوجین، [برایتان] معنای جدیدی می‌یابد. ... " (رایت، ۱۹۹۶).

«آنکه می‌خواهد روزی پریدن آموزد نخست باید ایستادن، راه رفتن، دویدن و بالا رفتن را بیاموزد، پرواز را با پرواز آغاز نمی‌کنند» (نیچه).

یکی از مسائل بالینی که محل مداخله روانشناسان، مشاوران و سایر متخصصین حوزه خانواده است، تعارضات بین زوجین و حل مشکلات زناشویی است. تعارضات زناشویی، علل بسیار متعددی دارند. پژوهشها و تحلیل‌های جدید تکاملی، نشان داده‌اند که پویایی‌های تکاملی نیز، در این تعارضات نقش بسزایی دارند. خانواده از جمله نهادهایی است که نقشی اساسی در حفظ سلامت روان افراد و جامعه بازی می‌کند. به همین خاطر، یکی از موضوعات مورد تمرکز روانشناسی علمی از ابتدای ظهور خود تا بحال، این بوده که به بررسی، تبیین، ارائه درمانهای خاص و پیشگیری از بروز مشکلات در این زمینه بپردازد. اگر چه سعی فراوانی در این زمینه‌ها شده اما حقیقت این است که آمارها، حاکی از موفقیت‌های نه چندان قابل ذکر و حتی نامیدکننده مداخله‌های فعلی درمان زناشویی در حل مسائل و مشکلات زوجین، هستند.

همانطور که گفته شد، اثربخشی رویکردهای مختلف روانشناسی برای حل مشکلات زناشویی، از درمانهای شناختی- رفتاری گرفته تا سایر درمانها، چندان رضایتبخش و امیدوار کننده نبوده‌اند. تعداد قابل ملاحظه‌ای از زوجینی که وارد درمان زناشویی می‌شوند، بهبود نیافته یا اینکه بعد از مدت زمانی از اتمام درمان، دوباره مشکلات عمده زناشویی را تجربه می‌کنند. گاتمن، روانشناس و زوج‌درمانگر معروف، میزان موفقیت خود در درمان زناشویی را ۳۰ درصد اعلام کرده و می‌گوید که ۷۰ درصد مابقی زوجینی که به او مراجعه می‌کنند، نهایتاً طلاق می‌گیرند. لازاروس، روانشناس و نظریه‌پرداز روان‌درمانی نیز، میزان موفقیت خود در درمان زوجین را ۳۵ درصد گزارش کرده است.

هرچند اثربخشی کلی پایین مداخلات روانشناختی در کاهش مشکلات زناشویی، علل بسیار متعددی دارد اما یکی از عللی که بخصوص به روانشناسی تکاملی بر می‌گردد، این است که مداخلات رسمی ارائه شده برای حل مشکلات زوجین در روانشناسی و مشاوره، به یافته‌ها و تبیینات روانشناسی تکاملی، توجهی نداشته‌اند. بطور نمونه، در رویکرد رفتاری، به عوامل رفتاری مانند کاهش تقویت‌های دریافتی از طرف همسر یا زندگی زناشویی و در رویکرد شناختی به تفکرات ناکارآمد و غیرمنطقی، به عنوان عوامل مخرب در رابطه، تاکید می‌شود. اما هیچ‌یک از این دو رویکرد، بطور کامل، به علل غایی و کاملاً زیربنایی این تفکرات،

هیجانان یا رفتارها، نمی‌پردازند. در واقع این رویکردها معتقدند که تمرکز متخصص در حل مسائل و مشکلات، بیشتر باید بر اینجا و اکنون<sup>۱</sup> و نه گذشته، باشد. رویکرد شناختی، مشکلات زناشویی را اینطور مفهوم‌پردازی می‌کند که زوجین، به این علت دچار مشکل می‌شوند که به نحو خاصی فکر می‌کنند یا دارای ناهماهنگی در سیستمهای تفکری و ارزشی‌شان هستند اما بطور دقیق و کامل به این سؤال که چرا زوجین متفاوت فکر می‌کنند یا چرا دو جنس دچار ناهماهنگی شناختی و یا ارزشی هستند، جوابی نمی‌دهد. نتیجه یک پژوهش نشان داد که نیمی از زوجینی که به یک کلینیک درمان جنسی مراجعه کرده بودند، تعارض مورد شکایتشان این بود که مرد، میزان رابطه جنسی بیشتر و زن، میزان کمتری را طلب می‌کند. این تعارض، از جمله تعارضات بسیار آشنا و متداولی است که درمانگران و متخصصان امور جنسی با آن مواجه می‌شوند. حال جای بحث دارد که پرسیم، مداخلات سنتی روانشناختی، این تعارض را چطور مفهوم‌پردازی کرده و سعی می‌کنند به چه طریق آن را حل کنند؟ آیا می‌توان گفت که دلیل اشتباه جنسی بیشتر یکی از زوجین و میل کمتر دیگری، ریشه در باورهای ذهنی آنها یا عوامل رفتاری آنها دارد؟! اگر جواب مثبت است چه شواهدی وجود دارد و این شواهد، تا چه حد به حل این تعارض نامبرده، کمک می‌کنند؟

مثال دیگری را در نظر بگیرید. مردی همراه با همسرش، به یک متخصص سلامت روان مراجعه کرده و تعارض بین خود و همسرش را عدم هماهنگی نظر او با همسرش در مورد ارتباط با مردی سوم که از همکاران شغلی زن محسوب می‌شود، ذکر می‌کند. متخصص مذکور متوجه می‌شود که تشخیص اختلال شخصیت پارانویید در مورد این مرد صدق نکرده و او فقط در مورد ارتباط همسرش با افراد خاصی، نگرانی و تنش نشان می‌دهد. از طرف دیگر، با بررسیهای لازم متوجه می‌شود که زن نیز، رابطه خود را با همکاران مذکرش، کاملاً عادی دانسته و بر ادامه رابطه‌ها اصرار دارد. مداخلات مورد نظر این روانشناس یا مشاور، می‌بایست بر چه مبنایی صورت گیرد؟ حتی اگر جلب موافقت مرد یا تغییر باورهای او در مورد ماهیت رابطه همسر با همکاران مذکرش، کاملاً ممکن و در عین حال درست باشد، آیا این تنها راهکاری است که باید مورد توجه، قرار بگیرد؟ توجه به عوامل تکاملی و زیربنایی رفتارهای زوجین و بخصوص رفتارهای جنسی آنها، به متخصصین سلامت روان کمک می‌کند تا به درک درست‌تر و واقع بینانه‌تری از مشکلات آنها برسند. تبیین تعارضات دو جنس در قالب یافته‌ها و نظریات روانشناسی تکاملی، از جمله مواردی است که در دهه‌های اخیر، به خزانه دانش روانشناسان اضافه گردیده است. در این تبیینات، ریشه تعدادی از مشکلات، تعارضات و مسائل جدی زوجین، در تاریخچه تکاملی انسان جستجو می‌شود.

### نقش استراتژی‌های فردی تناسب افزای زوجین در تعارضات زناشویی

<sup>1</sup> - Here and now

«وقتی می‌خواهیم با دختری ازدواج کنیم، او واجد جمیع محاسن است. وقتی که می‌خواهیم او را طلاق دهیم همان جمیع محاسن، حالا می‌شوند جامع معایب!».

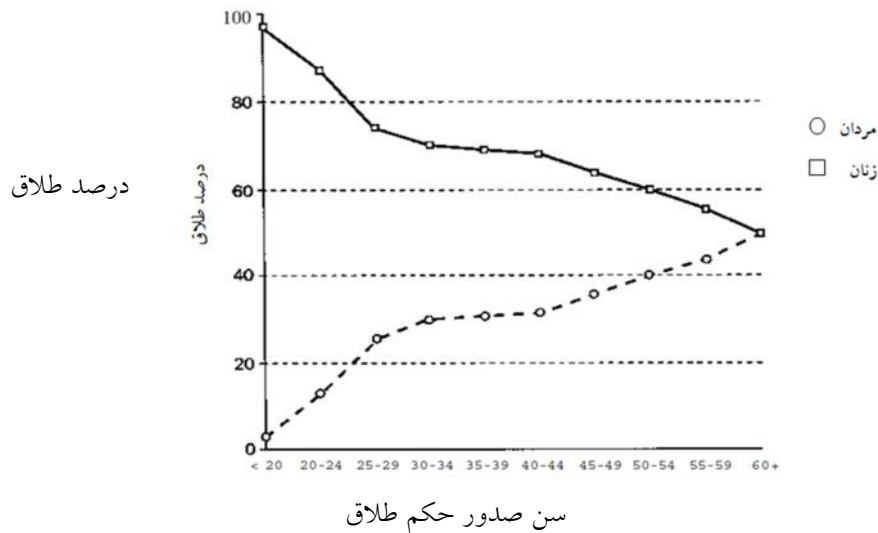
تمرکز بر استراتژیهای جنسی فردی و تعارض جنسی بین افراد، می‌تواند حساسیت ما نسبت به تعارضات جنسی شایع که در همه جوامع مشاهده می‌شوند و همچنین ایدئولوژی‌های متعارضی که افراد برای پیش‌بردن علایق‌شان استفاده می‌کنند را افزایش دهد (میلر، ۲۰۰۱). درک تاریخچه استراتژیهای جنسی انسان، در فهم بهتر تعارضات بین دو جنس، بسیار کمک‌کننده است. منابع مادی و عدم توجه مرد، از جمله علل شکایات زنان از زندگی زناشویی‌اند. در عوض، از نظر مردان، ارضای جنسی و کمیت و کیفیت آن، خصایص مهمی برای یک رابطه ایده‌آل زناشویی تلقی می‌شوند که نقش آنها را در عدم رضایت زناشویی مردان، پررنگ‌تر می‌کند. آنچه که بیشترین واریانس شکایات هر جنس از رابطه زناشویی را تشکیل می‌دهد، همانهایی است که بر تناسب تکاملی آنها در محیط تکاملی انطباق‌ها، تاثیر داشته است.

مرد و زن، به عنوان اعضای گونه انسانی، در هدف تولیدمثل شریکند. اما به عنوان دو جنس مختلف، درباره چگونگی رسیدن به این هدف، ایده‌های متفاوتی دارند (هامر و کولپند، ۱۹۹۹). همین تفاوت که ریشه در تفاوت دو جنس در فیزیولوژی تولیدمثل، سرمایه‌گذاری والدینی و استراتژیهای متفاوت برای تولیدمثل موفق دارد، خود ریشه بسیاری از تعارضات و تفاوت در دیدگاههای دو جنس درباره موضوعات مختلف است. "یک مرد می‌خواهد با تعداد زیادی زن جفت شود، درحالی‌که از اینکه آن زنان با مردان دیگر آمیزش کنند، ممانعت می‌کند. یک زن، مرد باوفا می‌خواهد درحالی‌که می‌خواهد این حق را برای خود محفوظ نگه دارد که در جای دیگر به دنبال اسپرم [به دنبال مرد مورد دلخواه خود، داشتن رابطه جنسی با او و بارورشدن از او] بگردد" (همان منبع).

کارترایت (۲۰۰۰) معتقد است که آمیزش دو جنس، بیش از آنکه همکاری باشد، یک تضاد است. او این باور خود را اینطور تکمیل می‌کند که در این تضاد بین افراد، هر فرد، آن استراتژی را اتخاذ می‌کند که به بهترین شکل، علایق خود او را برآورده می‌سازد. شاید همین اصل زیربنایی شکل دهنده رفتار افراد یعنی برآورده‌سازی خودخواهانه استراتژیهای خود به منظور به حداکثر رساندن تناسب خود است که موجب می‌شود تا فضای ارتباطی بین فردی و از جمله زوجین را بیشتر تضاد ببینیم تا همکاری. البته اگر بین زوجین، همکاری هم وجود دارد، باز در جهت ارضای تناسب تولیدمثلی و تکاملی خود آنهاست.

آمارهای مربوط به زمانهای درخواست طلاق از طرف زنان و مردان (نمودار ذیل)، نکات تکاملی جالبی را در مورد نقش استراتژیهای جنسی دو جنس در تعارضات نشان می‌دهند. بیشترین درخواستهای طلاق از طرف زنان، در سالهای اول زندگی مشترک یعنی زمانی که آنها جوان و جذاب بوده و رها کردن یک رابطه کمتر متناسب، می‌تواند برای آنها کارکردی باشد، دیده می‌شود. در عوض، بیشترین درخواستهای طلاق از

طرف مردان، در سنین بالا یعنی زمانی که زنان این مردان، قابلیت زادآوری و باروری خود را از دست داده‌اند، روی می‌دهد. این تضاد در سن درخواست طلاق، نشان می‌دهد که هر یک از دو جنس، فقط به آن چیزی می‌اندیشد که از نظر تکاملی، برای خودش، تناسب‌افزا است.



نمودار ۱-۷: درصد احکام طلاق در انگلستان و ویلز به عنوان تابعی از جنس و سن طرف تقاضا کننده. همانطور که مشخص است، در سنین جوانی، این زنان هستند که بیشترین درخواست‌دهندگان طلاق را تشکیل می‌دهند، در صورتی که هر چقدر که جلو می‌رویم، بر تعداد مردان متقاضی طلاق، افزوده می‌شود (باکل و همکاران، ۱۹۹۶).

### وقتی تیزی تیغِ فهم و همدلی، تغییر می‌کند؛ نقش استراتژیهای جنسی در ادراکات

**زناشویی.** از نظر انطباقی، مکانیسم‌های روانشناختی ما، به نحوی پیش رفته‌اند که فهم تمایلات و باورهای جنس مقابل را، بهینه و مطلوب نگه دارند. اما این مطلوبیت فهمیدن تمایلات و باورهای طرف مقابل، شامل استثناهایی هم شده است. این استثناءها، هنگامی روی می‌دهند که منافع کارکردی و انطباقی باعث می‌شوند تا برای فرد، عدم درک طرف مقابل، درک تحریف شده از او یا درک طرف مقابل اما عدم همدلی با او، بر درک و همدلی با شریک، چربش داشته باشد. در این شرایط، برای فرد، مناسب‌تر و بهتر این است که نفهمد، با تحریف بفهمد یا در صورت درک و فهمیدن طرف مقابل، حس همدلی و هم‌حسی او زایل شود. در این زمانها، خودمان انتخاب می‌کنیم که حتی زبان مادری‌مان را هم درست و حسابی نفهمیم، چه رسد به تلاشهای عبث یک مشاور جوان خانواده که سعی می‌کند رابطه‌ای آسیب‌دیده را وصله و پینه کند. سوگیری‌های منظم<sup>۱</sup>، نقاط ضعف ادراکی<sup>۲</sup>، نقص در همدلی<sup>۳</sup>، تفکر آرزومندانه<sup>۴</sup>، از قلم انداختن<sup>۵</sup>، بی‌توجهی عمدی<sup>۱</sup>، خودفریبی-

<sup>۱</sup>- Systematic biases

<sup>۲</sup>- Blind spots

<sup>۳</sup>- Empathy deficits

<sup>۴</sup>- Wishful thinking

<sup>۵</sup>- Omission

های انطباق‌گرایانه<sup>۲</sup> و انکار زیرکانه<sup>۳</sup>، از جمله مکانیسم‌هایی هستند که در آنها، ادراک و فهمیدن احساسات، شرایط و نیازهای طرف مقابل، در هاله‌ای از عدم ادراک یا همدلی، قرار می‌گیرند (رک به میلر، ۲۰۰۸). همچنین، موقعیتهایی که در آنها، این مکانیسم‌ها بکار گرفته می‌شوند، می‌توانند وابسته به جنسیت باشند. به این معنی که هر یک از دو جنس، در یک سری از حوزه‌ها، توانایی ذهن‌خوانی خوبی از طرف مقابل داشته باشد اما در زمینه‌های دیگر، دچار کندی باشد (برای مطالعه در مورد سوگیرهای وابسته به جنسیت در زمینه ذهن‌خوانی جنس مقابل رک به هاسلتون و باس، ۲۰۰۰). به همین دلیل، هر یک از دو جنس ممکن است در مورد اینکه طرف مقابلش، چطور در یک سری از شرایط خاص، او را درک نکرده یا با او همدلی نمی‌کند اما در درک زمینه‌های دیگر بسیار هوشمندانه رفتار می‌کند، دچار تعجب و احساس غرابت شود. و البته این تعجب و احساس غرابت، مگر اینکه از دیدگاه انطباق‌گرایی تکاملی درک شود، کاملاً طبیعی است. مردی را تصور کنید که نسبت به احساسات و عواطف همسرش در مورد روابط جنسی چندگانه خود، کندی فهم یا عدم همدلی نشان می‌دهد. اما ممکن است که همین مرد، نسبت به رفتارها و تعاملات همسرش با سایر مردان، بسیار گوش‌به‌زنگ و محتاط بوده و یا در صورت حامله‌بودن همسر، همه سعی خود را برای یک زایمان موفق، به عمل آورد. همچنین در تجارب خود، زنی را به یاد آورید که علی‌رغم درک شرایط شغلی همسرش، مکرراً از وضعیت اقتصادی او خرده می‌گیرد. ولی همین زن، در یک مجلس مهمانی، ردّ نگاههای همسرش را همچون رادار هواپیما می‌گیرد. آن زن، ممکن است در صورت بیمار شدن شوهر و در صورتی که بیماری او جدی نباشد، نهایت تلاش خود را برای بهبودی او به عمل بیاورد اما اگر بداند که بیماریش، به هر حال کشنده خواهد بود، با فراموشی همه آن روزهای خوب عشق‌ورزی گذشته، به تنها چیزی که می‌اندیشد، جمع کردن مال و اموال برای خودش باشد. یک مرد، هم با همدلی نکردن با احساسات همسر در مورد ارتباطات چندگانه خود و هم با همدلی نکردن خود در زمان حاملگی همسر، به دنبال افزایش تناسب شخصی خودش است. یک زن نیز، هم از طریق پافشاری بر فعالیت اقتصادی شوهر و هم از طریق مراقبت از شوهر در زمان یک ناخوشی، به دنبال افزایش منابع مادی لازم برای افزایش تناسب خودش است. در این مثال‌ها، هم مرد و هم زن مذکور، با توجه به پیش‌شرط کارکردگرایی، دچار دقت یا بی‌توجهی می‌شوند. در محیط تکاملی انطباق‌ها (و شاید همچنان در شرایط کنونی زندگی انسان) این تند و کند شدن قوه درک و همدلی که نوعی تنظیم شناختی و هیجانی روان است، منجر به افزایش برآیند کلی منافع شخص، از خلال تعاملات با طرف مقابل، می‌شود. این اتفاق، از طریق پیگیری خودخواهانه اهداف خود، بدون در نظر گرفتن منافع و آسیبهای طرف مقابل، روی می‌دهد. این تحلیل، برای ما روشن می‌کند که چرا؛ ممکن است پیرشدن آشکار همسرمان را ببینیم اما با آن همدلی نکرده یا با زیرکی، چشم‌پوشی کنیم؛ اینکه برایمان مهم نباشد طرف مقابل،

<sup>1</sup>- Willful ignorance

<sup>2</sup>- Adaptive Self-deceptions

<sup>3</sup>- Plausible deniability



برای توزیع ژنهای ما، در حال دادن چه هزینه‌ای است؛ و اینکه هر یک از دو جنس، ممکن است در زمانی از زندگی زناشویی خود، همانند یک پرستوی عاشق و مهربان، همدلانه رفتار کند و در زمانی دیگر، همچون یک گرگ گرسنه، به هیچ چیز و هیچ کس رحم نکند. زمان اول، می‌تواند موقعی باشد که ما مطمئن از این هستیم که رابطه‌ای متناسب‌تر یا شریکی بهتر از شریک فعلی، نمی‌یابیم و موقعیت دوم، زمانی آفریده شود که هوای رابطه‌ای تناسب‌آمیزتر به سرمان می‌زند؛ شریکی جذاب‌تر به ما چشمک می‌زند یا به این نتیجه می‌رسیم که اینطور رفتار کردن با شریک فعلی، بیشترین تناسب را، برای ما به همراه خواهد داشت. این زمان‌ها، همان زمان‌هایی هستند که حماقت و شرارت ما، به نفع ژنهای سازنده این حماقت‌ها و شرارت‌ها، تمام می‌شوند. نتیجه‌گیری این است که، هر فردی با هر خصایص شخصیتی، ممکن است در درون خود، فردی متخاصم و سنگدل را پنهان کرده باشد که در زمانی معین، سر بر بیاورد. تنظیم شرایط محیطی و از جمله قوانین و هنجارها، می‌تواند تا حدی، تعدیل‌گر این نوسانات در افراد، باشند.

### روانشناسی تکاملی و تغییر برداشت علم و اجتماع از علل واقعی خیانت

"مباحث مطرح در زیست‌شناسی اجتماعی<sup>۱</sup> در طی دهه ۱۹۷۰، حداقل در شکل متداول خود، تمایل داشت تا مردان را به عنوان مخلوقاتی وحشی و میل جنسی - مدار<sup>۲</sup> که در زمین به دنبال زانی برای فریب‌دادن و مورد سوءاستفاده قرار دادن می‌گردند، به تصویر بکشد. زنان، اغلب به عنوان کسانی که فریب خورده و مورد سوءاستفاده واقع شده‌اند، به تصویر کشیده می‌شدند. تغییر جهت در چنین نگرشی، به میزان زیادی وابسته به تعداد فزاینده دانشمندان اجتماعی داروینی است که صبورانه برای همکارانشان توضیح داده‌اند که روان زنان، دروناً به دنبال چیست. مردان و زنان، هر دو، در شرایط خاصی می‌توانند فریب‌دهنده یا قربانی باشند" (رایت، ۱۹۹۶).

خیانت، واژه تلخ و دردناکی است که برای اکثریت ما، حتی صحبت درباره آن هم، چندان خوشایند نیست، اما در هر حال تاریخ تکامل انسان، پر است از خیانت‌های جنسی و عاطفی مردان و زنان. خیانت زناشویی، شایع‌ترین علت ذکر شده برای طلاق در فرهنگ‌های مختلف است (بتزیگ، ۱۹۸۹).

### علل خیانت؛ واقعیت‌های علمی یا تبییناتی فردی و ایدئولوژیکی

«می‌توان همه را برای مدتی فریب داد، همچنین می‌توان عده‌ای را برای همیشه فریب داد. اما نمی‌توان همه را برای همیشه فریب داد» (آبراهام لیکلن).

<sup>1</sup>- Sociobiology

<sup>2</sup>- Libidinous

«حافظه‌ام می‌گوید: من چنین کرده‌ام. غرورم سرسختانه می‌گوید: امکان ندارد چنین کاری کرده باشم. سرانجام حافظه کوتاه می‌آید» (نیچه).

بر طبق نظریه‌ای در جامعه‌شناسی، آنچه که افراد به عنوان حقیقت می‌پذیرند، نه درستی واقعی آن گزاره‌ها، بلکه میزان تکرار آنها در یک جامعه است. در اینجا، اعداد و ارقام و نه درستی آنها، باعث می‌شوند تا به چیزی معتقد شویم. این اعداد و ارقام، همان دفعات تکرار یک گزاره مفهومی، باور، اعتقاد یا دیدگاه هستند. این امر موجب می‌شود تا معتقد شویم که بعضی وقتها، اربابان رسانه، اربابان ذهن ما هم هستند زیرا با تکرار یک باور، بالاخره آن باور را ملکه ذهن ما می‌کنند. در عصر کنونی که عصر رسانه‌هاست، بسیاری از محتویات ذهن افراد را، چه درست و چه غلط، رسانه‌ها می‌سازند. تاثیر رسانه‌ها بخصوص در شکل دادن اذهان توده مردم، بیشتر و بارزتر است. اذهانی که کمتر مطالعه و تامل کرده یا خود به دنبال کشف حقیقت می‌روند، بیشتر احتمال دارد که بوسیله تبلیغات رسانه‌ای به سمت و سوی خاص، کشیده شوند.

همه آن چیزی که ما در رسانه‌ها درباره خیانت می‌شنویم، داستانهایی است درباره مردانی که به همسرانشان خیانت می‌کنند و نه برعکس آن (لانگلی، ۲۰۰۵). اگر موضوعات مربوط به فیلم‌های به تصویر کشنده خیانت و فیلم‌های دهه‌های اخیر تولید شده در کشورهایی مثل کشور خودمان را هم مرور کرده باشید، متوجه می‌شوید که موضوع اصلی این فیلم‌ها، اغلب خیانت مردهایی مزور و ریاکار است که به خانواده و همسر خود اهمیتی نمی‌دهند. یک سؤال مهم و جالب اینست که چطور چند نکته ذیل، اصلاً به ذهن نویسندگان و تهیه‌کنندگان این فیلم‌ها خطور نمی‌کند: یکی اینکه در هر خیانت، یک مرد و البته یک زن هم، درگیر است. دوم اینکه، زنان درگیر در خیانت هم، می‌توانند همانند آن مردان خیانتکار، متاهل باشند. برای اینکه یک مرد به همسرش خیانت کند، نیاز به وجود یک زن دوم است و این زن دوم، نمی‌تواند همیشه مجرد باشد. اگر چه که یک مرد متاهل، می‌تواند برای خیانت خود، یک زن مجرد را پیدا کند اما آیا واقعاً و بر اساس آمار، تمام زنانی که اقدام به رابطه با مردان متاهل می‌کنند، مجرد هستند؟ این مسئله، از اساس و بطور آماری، نمی‌تواند درست باشد. اگر بپذیریم که بسیاری از مردان خیانت می‌کنند و اکثریت یا همه آنها هم، برای یافتن شریک خیانت، به سراغ دختران مجرد می‌روند، با یک مشکل و تناقض آماری بزرگ مواجه می‌شویم. به شرط برابری نسبی جمعیت دو جنس در یک جامعه، چطور ممکن است که اکثریت مردان یک جامعه، متاهل باشند و اکثریت زنانی که این مردان به عنوان شریک خیانت خود انتخاب می‌کنند، مجرد باقی مانده باشند؟ به عبارت دیگر، اگر اکثریت مردان یک جامعه متاهل هستند، پس زنان آن جامعه هم متاهل می‌شوند، چرا که تاهل، بطور ساده، یعنی ازدواج یک مرد با یک زن. در این شرایط، چطور ممکن است که اکثریت یا همه زنانی که با آن مردان متاهل خیانتکار ارتباط برقرار می‌کنند، مجرد بوده باشند؟! زنان آن جامعه، یا می‌توانند متاهل باشند یا مجرد و نه هر دو! و همچنین، ما بخوبی می‌دانیم که مردان یک جامعه با زنان

همان جامعه، حال متاهل یا مجرد، ارتباط جنسی برقرار می‌کنند (و زنان مریخی، هنوز از راه نرسیده‌اند!).  
 بینندگان این قبیل فیلم‌ها، در این خطای تحلیلی و ادراکی، با اصحاب رسانه شریک می‌شوند.

علت نمای بیشتر خیانت مردان نسبت به زنان در رسانه‌ها، دلایل دیگری هم دارد. خیانت زنان، معمولاً یکی از پنهان‌مانده‌ترین اعمالی است که در جامعه انجام می‌شود. زنان درباره خیانت خود حتی ممکن است به مادران یا دوستان نزدیک خود هم چیزی نگویند و این می‌تواند آمار ثبت شده در ذهن جمعی جامعه و حتی متخصصان و همه‌گیرشناسان را کم‌نمایی کند. قُبْح این عمل که برای جنس مونث به مراتب بیشتر است، پیامدهای احتمالی آن، شهرت و اعتبار آسیب‌دیده در نتیجه افشای خیانت، واکنشهای خطرناک احتمالی اطرافیان و از جمله شوهر، پدر یا برادر در نتیجه مطلع شدن از خیانت یک زن، از جمله مواردی هستند که گزارش‌دهی خیانت در زنان را بطور قابل ملاحظه‌ای، کاهش می‌دهند. نتیجه یک مطالعه، تایید کننده این مسئله بوده است. در این مطالعه، یک بار در جلسه مصاحبه با یک مصاحبه‌گر و بار دیگر بوسیله آزمونهای کامپیوتری موجود بر روی کامپیوتر، میزان خیانت در زنان، مورد سنجش قرار گرفت. نتایج نشان داد که میزان خیانت گزارش شده بوسیله یک نمونه از زنان، با تغییر شیوه سنجش از مصاحبه چهره به چهره به خودگزارش‌دهی انفرادی بوسیله کامپیوتر، تا ۶ برابر افزایش می‌یابد. علاوه بر این، مطالعات نشان می‌دهند که مردان و زنان ممکن است برای تحریف میزان دفعات روابط خارج از چارچوب خود، در جهت‌های متفاوت، تحت فشار هشیارانه یا ناهشیارانه باشند. مردان ممکن است، میزان روابط خارج از چارچوب خود را بیش-برآورد کرده یا در جهت بیشتر بودن، دروغ گفته و بلوف بزنند. درحالیکه، زنان ممکن است میزان روابط جنسی فرازناشویی خود را کم‌برآورد کرده یا در جهت کمینه‌کردن آن دروغ بگویند. این به این خاطر است که ممکن است از نظر فرهنگی و شخصی، روابط متعدد با جنس مقابل، برای یک مرد، دارای خاصیت افزایش‌دهندگی عزت نفس یا ارزش فرد به عنوان یک همسر بالقوه باشد چرا که در واقع هماهنگی با استراتژیهای جنسی یک مرد و منافع تکاملی اوست. این در حالی است که اعتراف یک زن به روابط متعدد با جنس مقابل، نه تنها ممکن است برای او مزیت تلقی نشود بلکه ناهماهنگی با خودپنداره آن زن از خودش به عنوان «جنس مونث پاکدامن» و همچنین دیدگاه و انتظارات اجتماعی از او، باشد.

رسانه‌ها، هرگز خیانت زنان را به عنوان پدیده‌ای که ناشی از تکانه‌های جنسی بهنجار آنها باشد، به تصویر نمی‌کشند. اگر هم خیانت زنان اصلاً به تصویر کشیده شود، همیشه سعی در توجیه آن می‌شود. عدم هشیاری و آگاهی نسبت به سائق جنسی خود در زنان، موجب می‌شود تا این احتمال که آنها سعی کنند روابط خارج از چارچوب خود را بوسیله این ادعا که علت روابط خارج از چارچوب آنها، مورد غفلت قرار گرفتن از طرف همسر بوده یا اینکه آنها قربانی این مسئله هستند، افزایش یابد. رسانه‌ها تنها عامل این مسئله نیستند. شوهران نیز با انکار احتمال خیانت در همسرانشان و با میل به چنین انکاری، این مسئله را تشدید می‌کنند. به نظر می‌رسد که مردان اینطور می‌اندیشند که صد نفر از زنان (یا چیزی در این حدود) هستند که

در سراسر سیاره زمین پرسه می‌زنند و ارتباط جنسی تفریحی را برای میلیون‌ها مرد فراهم می‌کنند! (لانگلی، ۲۰۰۵).

در مورد احتمال خیانت در دو جنس، شاهد یک استاندارد دوگانه<sup>۱</sup> معین هستیم. طبق این پیش‌فرض غلط، زنان عموماً تک‌همسرخواه و به دنبال ازدواج بوده و این فقط مردان هستند که مشتاق روابط جنسی خارج از چارچوب، بدون تعهد و خیانت‌اند. مردانی که به استاندارد دوگانه اعتقاد دارند، ممکن است تلاش کمتری را برای نظارت بر همسرانشان صرف کنند که این خود می‌تواند منجر به فرصت‌یابی بیشتر برای همسرانشان به منظور روابط خارج از چارچوب شود (همان منبع). اعتماد بیش از حد و ساده‌لوحانه این مردان که ناشی از پیش‌فرض نادرست استاندارد دوگانه است، می‌تواند همچون مشوقی برای فراهم کردن محیطها و فرصت‌های برانگیزاننده برای خیانت زنانشان عمل کرده و تمایل و اقدام به روابط خارج از چارچوب را در آنها تسهیل کند. البته باور به استاندارد دوگانه در مورد علل تمایلات و اقدامات دو جنس به انواع روابط در مردان، با توجه به پویایی‌های جنسی زنان، تا حدی مورد انتظار است. از آنجایی که زنان در زمانی که هنوز رابطه درازمدتی تشکیل نداده‌اند، تمایل به داشتن همسر و یک رابطه درازمدت، علت اصلی تعداد قابل ملاحظه‌ای از تشکیل رابطه با جنس مقابل در آنهاست، ممکن این مسئله موجب شود تا بعضی از مردان، تنها علت میل به تشکیل رابطه در زنان را ازدواج دانسته و در نتیجه به غلط، اینطور نتیجه‌گیری کنند که زنان، فقط به خاطر همسریابی است که به مردان نزدیک شده یا حاضر به رابطه جنسی با آنها می‌شوند. این باور می‌تواند منجر به این مسئله شود که عده‌ای از مردان در بعد از ازدواج، فکر کنند که باید رابطه و تعهد همسر را تضمین شده قلمداد کرد زیرا او به ازدواج که خواسته اصلی‌اش است رسیده است. مسئله فوق، بخصوص در مورد فرهنگهایی مثل فرهنگ ما که میل زنان به ازدواج، بنا به علل اقتصادی و اجتماعی بیشتر است، بیشتر هم می‌تواند صادق باشد. علت دیگر می‌تواند به آن طبقه از مردانی مربوط باشد که در طبقه مردان مناسب برای ازدواج قرار دارند. این گروه از مردان، به علت اینکه فقط آماج اهداف درازمدت زنان از رابطه مانند ازدواج قرار گرفته‌اند، غالباً می‌پندارند که هدف یک زن از نزدیک شدن به یک مرد، فقط می‌تواند ازدواج باشد و اگر این هدف برآورده شد، آنها وارد رابطه با مردی دیگر نخواهند شد. این پندار، در واقع نتیجه تجربه ناقص خود آنهاست که آنها شروع به تعمیم‌دهی آن می‌کنند. از طرف دیگر، به نظر می‌رسد که تقویت ایده استاندارد دوگانه در مورد علل رابطه جنسی از جمله مواردی است که بوسیله خود زنان هم شدت می‌یابد. لانگلی (۲۰۰۵)، معتقد است که استاندارد دوگانه، فقط در صورتی که زنان بخواهند، می‌تواند وجود داشته باشد. علت این مسئله نیز به این واقعیت برمی‌گردد که اگر مردان فکر کنند که زنان فقط به دنبال ازدواج و همسر درازمدت هستند و این مردان هستند که رابطه جنسی چندگانه را می‌طلبند، زنان راحت‌تر می‌توانند قوانین رابطه و محتوی‌های تبادل‌شده بین خودشان و همسرانشان را تنظیم کنند. این ایده، همچنین

<sup>1</sup> - Double Standard

می تواند اطمینان بیشتری برای مردان و در نتیجه راحتی بالاتری را برای زنان برای اینکه بتوانند استراتژی‌های جنسی دلخواه خود را دنبال کنند، به دنبال داشته باشد.

یکی دیگر از دلایل کم‌نمایی شدن خیانت در زنان، عدم تمایل و اکراه مردان به بازگو کردن خیانت همسرانشان یا دیگر اعضای مونث خانواده‌شان است. مردان، عموماً خیانت همسر را به نوعی به خودشان ربط می‌دهند و شاید تا حدی به همین علت و تا حدی نیز بخاطر این باور غلط که خیانت در زنان عموماً ناشی از زندگی زناشویی آشفته و نارضایتی‌خس یا به علت بی‌مسئولیتی مرد است، از اعتراف و حتی در بعضی از مواقع، پذیرفتن خیانت همسرانشان طفره می‌روند.

ممکن است که ذهن غیرمتخصصین و حتی متخصصین، درباره علل مسائلی مانند جدایی، طلاق و خیانت، بیش از حد ساده‌گرایی کند. استفاده از کلام، برای فریب دادن خود و دیگران و گرفتن همدلی و هم‌حسی از اطرافیان، از جمله ترفندهای اغلب متداول و موثر برای پوشاندن علل واقعی خیانت یا تمایل مان به جدایی است. در بسیاری از مواقع، دلایلی که مردان و زنان به عنوان علل خیانت خود ذکر می‌کنند، صرفاً توجیهاتی بیش نبوده و علت اصلی خیانت آنها، به کنترل در هوسها و غرایز بر می‌گردد. بعضی وقتها، می‌توان نام این توجیهات را بهبانه‌های روانشناختی انطباق‌گرا گذاشت زیرا توجیهاتی که فرد برای خیانت‌های زناشویی خود ارائه می‌کند هم، خاصیت انطباقی و تناسب‌افزایی دارند. آنها حس همدلی یا ترحم را در دیگران برانگیخته و می‌توانند موجب اِلقای احساس محق بودن فرد از نظر دیگران شوند. شنیدن جملاتی مانند: «من او را دوست نداشتم»، «از زندگی‌ام راضی نبودم»، «ما با همدیگر تفاهم نداشتیم» و از این قبیل، از افرادی که اقدام به خیانت می‌کنند، متداول است. شنیدن جمله‌ای مانند «او پر توقع و ناسازگار بود» از یک مرد یا «همسرم پرخاشگر بود» از یک زن، می‌تواند عده‌ای از افراد عامی را در مورد علل واقعی خیانت یا طلاق این افراد، راضی کند. حال آنکه با توجه به روشنگری پژوهشهای اخیر می‌دانیم که موضوع، همیشه هم به این سادگی نیست. علت پرخاشگری‌های یک مرد چه می‌تواند باشد و آیا واقعاً آن شوهر پرخاشگر بوده است؟ پرتوقع و ناسازگاری یک زن به چه معناست و آیا انتظار عدم خیانت و توجه بیشتر به زندگی شخصی را می‌توان ناشی از پرتوقعی و ناسازگاری یک زن دانست؟ همه ما، یکی دو جین از این بهانه‌های روانشناختی را در پس صندوقچه ذهنمان نگه داشته‌ایم تا در مواقع لازم، آنها را از انبار، بیرون بیاوریم. در اینجا، نکته مهم این است که باید بررسی شود تا ببینیم که آیا این دلایل ارائه شده واقعی هستند یا صرفاً توجیهاتی‌اند که به منظور قانع‌سازی دیگران و خود، ارائه می‌شوند.

در بسیاری از مقالات یا کتب نوشته‌شده در مورد روابط دو جنس نیز، تحلیل‌های جامع، دقیق و کاملی در مورد علل واقعی خیانت، ارائه نمی‌شود. البته این مسئله شاید تا حدی هم طبیعی باشد زیرا بسیاری از علل علمی و واقعی خیانت، در دهه‌های اخیر و در پرتو پژوهشهای روانشناسی تکاملی کشف شده‌اند. علت دیگر هم این است که بعضی از مولفین، احتمالاً سعی در توجیه مصلحانه و سازگارانه خیانت زناشویی دارند. این

علت که می تواند هشیارانه یا ناهشیارانه باشد، با این تصور مولف که به این وسیله، می توان زوجین را تشویق به سازش دوباره و بخشش کرد، نیرو می گیرد. به نظر می رسد که به نظر عده ای، این نوع مصلحت اندیشی ها، بخصوص در جوامعی که روز به روز بر تعداد خیانت های زناشویی افزوده می گردد، منطقی یا حتی تنها راهکار عملی به نظر می رسد. حدت این مسئله تا حدی است که می تواند دامنگیر مداخلات و تحلیل های درمانگران زناشویی هم شود.

متأسفانه بعضی از متون نوشته شده درباره علل خیانت در زنان، با سوگیری، یکجانبه نگری و مکتب-گرایی، به این بحث می پردازند. این در حالی است که این مولفین، بدون اینکه شواهدی برای ادعاهای خود داشته باشند یا حتی فکر کنند که باید برای ادعاهای خود شواهد علمی، پژوهشی و تجربی بیاورند، اقدام به گسترش تفکرات ایدئولوژیک خود می کنند. بعضی از ادعاهای متخصصین علوم رفتاری و اجتماعی را می-توان در این زمینه گنجانند. بطور نمونه، این ادعا که خیانت در زنان، در بسیاری از موارد، به این علت روی می دهد که بوسیله همسرانشان، مورد خشونت کلامی، فیزیکی، هیجانی و روانشناختی قرار گرفته اند، تعمیمی مبالغه آمیز است. متخصصین علوم رفتاری و اجتماعی، سالهاست که بدین نتیجه رسیده اند که ابرازات کلامی افراد، لزوماً با واقعیتهای رفتاری یا شناختی آنها، همبستگی ندارد. این مسئله بخصوص در مورد مسائل جنسی و از جمله خیانت، شدت بیشتری می یابد. تا چه حد می توان به خودگزارش دهی های زنان و مردان در مورد رابطه هایشان و علل خیانت در آنها، اطمینان کرد؟ همانطور که در فصل دوم و با مرور پژوهشها نشان دادیم، همبستگی بین نگرشها و رفتارهای جنسی، در زنان، پایین است. با توجه به این مسئله، پس چطور می توانیم به جوابهایی که زنان برای مسئله ای که خود به خود در افراد، ایجاد عذر و بهانه می کند، اعتماد کنیم؟ آیا این قابل انتظار نیست که وقتی از فردی سؤال می کنیم که چرا خیانت کردی به ما بگوید: «چون با همسرم تفاهم نداشتم...»، «چون مرا درک نمی کرد...»، «چون به من توهین کرد...» و ... طبیعی است که انتظار داشته باشیم که در این مواقع، هر مرد و زنی، سعی در جلب حس همدلی، همحسی و حمایت سایرین از طریق پاسخهای جامعه پسند کند. مطالب فوق، بدین معنی نیست که خیانت نمی تواند بنا به علل ذکر شده در بالا یا علل مطرح شده بوسیله رویکردها و حوزه های متفاوت، روی دهد. شکی نیست که اهمیت و نقش تعارضات زناشویی و عدم تفاهم و مشکلات ارتباطی، در برانگیختن خیانت، مورد پژوهشهای زیاد و تاییدهای مکرر، قرار گرفته اند. اما نکته اینجاست که در بررسی جامع و دقیق علل خیانت، می بایست رویکردی علمی و تجربی تر که به دور از سوگیری های نظری و گرایشهای فکری محقق باشد، اتخاذ کرد. مسئله دیگر اینکه، فقط گفتن اینکه چه عواملی در خیانت تاثیر دارند، کافی نیست و ما باید به بررسی میزان نقش هر یک از عوامل در رخداد خیانت های زناشویی، پی ببریم. هنگامی بینش ما نسبت به مسئله خیانت، دقیق و جامع خواهد بود که نقش هریک از این عوامل در خیانت را، بر اساس آماره های دقیق مانند درصد، بیان کنیم. همچنین ما ممکن است بتوانیم بعضی از علتها را جزو ریشه های اصلی و عمیق و علت های دیگر را جزو علل سطحی تر یا

ماشه چکان قرار دهیم. بدیهی است که وجود همزمان این علتها نیز لزوماً غیر قابل جمع نیستند. همانطور که یک جراح آگاه‌تر در شناخت بافت‌های بدن، احتمالاً موفق‌تر از همتایانشان عمل می‌کند، درک جامع‌تر و دقیق‌تر خیانت زناشویی هم، ما را در پیشگیری از آن، مجهزتر می‌کند.

مسئله دیگر اینکه، آیا ذکر عللی بوسیله خود فرد را، می‌توان دلایل قطعی و موجه برای خیانت او دانست؟ آیا قبول یا تحمل یک زندگی پر تعارض با یک همسر ثروتمند و خیانت همزمان، نمی‌تواند حکایت از وجود یک استراتژی جنسی دوگانه در فرد باشد؟ راستی چرا بسیاری از افرادی که اقدام به خیانت می‌کنند، طلاق را به عنوان راه حل اول انتخاب نمی‌کنند؟ آیا جواب به این سؤال نمی‌تواند به امنیت اقتصادی و اجتماعی ناشی از همسر اول مربوط باشد؟ از اثبات اینکه ریشه بسیاری از رفتارهای انسان ناهشیارانه بوده و از دید حتی خود او هم دور می‌مانند، سالها گذشته است. پس منطقی است که فرض کنیم در مورد موضوعاتی مثل خیانت زناشویی که اتفاقاً موضوعی حساسیت برانگیز هم است، خودافشاسازی و خودگزارش‌دهی‌های افراد می‌تواند نادرست یا ناکامل باشد.

زنان (درست مانند مردان) نه بطور کامل فرشته‌های آسمانی‌اند و نه عفریت‌های طبیعت. از این رو، ما نباید سعی کنیم که زنان را به عنوان موجوداتی که بطور سرشتی و درونی و بدون نیاز به شرایط و عوامل بیرونی، تک همسرخواه و وفادار هستند، جلوه دهیم. این مسئله حتی به نفع خود زنان هم نیست زیرا انتظارات غیرواقع بینانه‌ای را برای آنها به دنبال خواهد داشت. روانشناسان به خوبی می‌دانند که برای بسیاری از افراد، برآورده نشدن انتظارات، یک آسیب جدی روانشناختی، ایجاد خواهد کرد. مردانی که انتظاراتشان از همسرانی که در ذهن خود آنها را فرشته می‌دیدند، ارضا نشود، می‌توانند مردانی بسیار خطرناک باشند زیرا آسیب دیدن، آسیب زدن را به دنبال خواهد داشت. "من فکر می‌کنم که اگر ما به زنان به عنوان موجوداتی صرفاً تک‌همسر خواه [و در نتیجه کاملاً متعهد به شوهر] اشاره نکنیم، متعهد و وفادار بودن برای آنها آسانتر خواهد بود. دلیل این مسئله این است که زنان در این شرایط، خواهند دانست که برای وفادار بودن نیاز به تلاش است و می‌توانند این تلاش را از خود نشان دهند. حذف این باور غلط، به مردان هم یک شانس خوب می‌دهد. آنها خواهند دانست که ادامه رابطه با زنانی که تمایل به باقی ماندن در رابطه با آنها را نداشته و در ارتباطاتشان، از نظر عقلانی، هیجانی و جنسی ارضا نمی‌شوند، برای خودشان هم نامطلوب است." (لانگلی، ۲۰۰۵، ص ۱۷۰).

### عشق تازه، خیانت زناشویی و طلاق

نوجوانان عضو گروههای بزهکاری، بین خود یک مثل دارند که می‌گوید: «مال دزدی، لذت دارد!». چرا اشیاء یا امیال دزدی باید لذت داشته باشند. حداقل یک چیز که در مورد همه اشیاء یا وسایل دزدیده شده صحت دارد، این است که آنها، متعلق به شخص یا اشخاص دیگر هستند! این خود به این معنی است که

دزدی یعنی برداشتن حق دیگری یا بیش از حق و حقوق خود، خواستن. آنچه که برای این نوجوانان می تواند لذت بخش و هیجان انگیز باشد، همین مسئله یعنی بیش از حق و حقوق خود داشتن است. در معنای تکاملی، این یعنی افزایش دادن تناسب خود، هر چند به ضرر تناسب دیگران باشد و این موضوعی است که در مورد جذابیت بیشتر رابطه جنسی فرازناشویی نسبت به روابط جنسی قانونی هم صحت دارد.

چرا در بعضی از موارد، احساس یک فرد در مورد همسر و زندگی مشترکش، درست بعد از آشنایی یا برقراری ارتباط او با یک شریک بالقوه جدید، تغییر می یابد؟ چرا ارزیابی او از زندگی، در قبل از زمان خیانت، با ارزیابی او از زندگی مشترکش در یک روز، یک هفته یا یک ماه بعد از خیانت، اینقدر متفاوت است؟ آیا در این زمانهای کوتاه، واقعاً اتفاقات بسیار مهمی بین زوجین روی می دهد که احساس فرد نسبت به همسر و زندگی مشترکش را اینقدر تغییر می دهد؟ چرا این تغییرات، در سالهای قبل روی نداده است؟ آیا درست بعد از خیانت است که فرد متوجه می شود، همسرش او را خوب درک نمی کند، اینکه او در زندگی شاد نیست و اینکه همسرش حساس، مهربان، مسئولیت پذیر و... نیست؟ آیا سالهای زندگی مشترک، برای فرد کافی نبوده تا او را نسبت به این مسائل آگاه کند، اما در یک زمان کوتاه مشتمل بر دوره زمانی خیانت، این همه بصیرت، بینش و آگاهی برای او، حاصل شده است؟!

افراد معمولاً بعد از اطمینان از در دسترس داشتن شریک یا شرکای بالقوه در دسترس است که نظرشان نسبت به رابطه ای که در آن قرار دارند، تغییر می یابد. این تغییر نگرش نسبت به رابطه، می تواند خود را بصورت تحمل کمتر نسبت به آنچه که از قبل در رابطه وجود داشته یا تغییر در نگاه کلی نسبت به ارضا کننده بودن رابطه، نشان دهد. بطور بالقوه، خیانت زناشویی، برای فرد، خبر از وجود شرکای بالقوه علاقمند و مناسبی می دهند که او می تواند به آنها فکر کند؟ یافتن یک شریک جنسی جدید و مناسب، چه منجر به طلاق از همسر قبلی شود و چه نشود، می تواند به معنی یافتن شریکی با ساختار ژنتیکی جدید باشد. افزایش موفقیت تولیدمثلی در نتیجه تنوع ژنتیکی زاده ها، نتیجه کار فردی است که این توالی را به پایان می رساند. این مسئله توضیح می دهد که چرا عشق تازه یعنی هوس داشتن یک شریک جنسی یا همسر جدید، برای افراد، اینقدر هیجان انگیز و جذاب است. این خود برای ما روشن می کند که چرا شور، هیجان و رعشه تازگی یک شریک تازه<sup>۱</sup>، غالباً بر یکنواختی و کسالت یک رابطه قدیمی، غلبه می کند. هیجان و رعشه ای که تازگی و نو بودن شریک برای ما ایجاد می کند، می توانسته منجر به تولید زاده های متنوع برای صاحبش، شود.

---

<sup>1</sup>- Thrill of novelty



### تعارضات زناشویی؛ بخشی از یک مکانیسم طرح‌ریزی شده

"...هیجانان، فقط اجرا کننده‌های تکاملی هستند. زیر همه تفکرات، احساسات و تفاوت‌های مزاجی که مشاوران ازدواج، زمانشان را صرف می‌کنند تا آنها را به طور حساسی بسنجند، برنامه‌های ژنی وجود دارد؛ معادلاتی سخت و خشک که از یک سری متغیرهای ساده مانند وضعیت اجتماعی، سن همسر، تعداد فرزندان و سن آنها، فرصتهای بیرونی و غیره، تشکیل شده است. ... " (رایت، ۱۹۹۶).

«زناشویی یعنی زندگی در جبهه نبرد، نه زیستن در سریری از گل سرخ» (رابرت لویس).

بعضی وقتها، تعارضات زناشویی، می‌توانند بخشی از یک مکانیسم طرح‌ریزی شده باشند که منجر به افزایش تناسب تولیدمثلی فرد از طریق روابط خارج از چارچوب زناشویی، جدایی یا طلاق فرد می‌شوند. در تعدادی از موارد، علت بحث و مشاجره‌های پیش آمده بین فرد و همسرش، می‌تواند تمایلات فرد برای توجیه خیانتی که بعد از یک نزاع، برای خود موجه می‌بیند، باشد. لانگلی (۲۰۰۵) اشاره می‌کند که بعضی وقتها، شنیدن عبارت «شوهرم به من توجه نمی‌کند» از یک زن، می‌تواند رمزی باشد برای عبارت: «من نیاز به یک غریبه [برای ارضای حس تنوع‌طلبی جنسی] دارم». در تعدادی از موارد، این کوششها برای به راه انداختن مشاجره و تعارض، می‌توانند بخشی از یک توالی پیچیده‌تر، طولانی‌تر و عمیق‌تر یک مکانیسم که برای افزایش تناسب فردی طراحی شده‌اند، باشند. اخذ عذر و بهانه‌های روانشناختی برای توجیه احتمالی دیگران (و خود)، در صورتی که رابطه خارج از چارچوب فاش شود، می‌تواند یکی از کارکردهای برانگیختن مشاجره و تعارض باشد. کسب یک عامل تسهیل کننده فیزیکی و روانشناختی که برش‌دهنده موقت حضور همسر و ارتباط فیزیکی و هیجانی با اوست نیز، می‌تواند کارکرد دیگر برانگیختن اینگونه از تعارضات باشد. نقشه ناخودآگاه یا خودآگاه «مرا کتک بزن تا بتوانم با او بخوابم!» یکی از استراتژیهای راهبردی بعضی از زنان، برای گرفتن مجوزی برای خیانتی زناشویی که آروزی آن را دارند، است. در تایید این مطالب، لانگلی، با انجام مصاحبه با تعدادی از زنانی که سابقه جدایی یا طلاق داشتند، دریافت که جدایی، از جمله دوره‌های زمانی پرمخاطره برای خیانت زناشویی است (جدایی<sup>۱</sup> با طلاق<sup>۲</sup> متفاوت است. در جدایی، زوجین بدون اینکه رسماً و قانوناً از یکدیگر جدا شوند، اقدام به جدایی فیزیکی از یکدیگر می‌کنند. در این دوره زمانی، زوجین در مکانهای جدا زندگی می‌کنند اما هنوز بطور قانونی، از یکدیگر جدا نشده‌اند). این تعارضات، می‌توانند بطور ناهشیارانه یا هشیارانه، برنامه‌ریزی شوند. سناریوی تکراری ظاهر مطیع و اغواگری، ازدواج، چند ماه یا چند سال آرامش قبل از طوفان، سپس بهانه‌گیری‌های متعدد، بحث و نزاع، دعوا، برانگیختن پرخاشگری طرف مقابل و سپس کسب بهانه یا بهانه‌های برای موجه جلوه‌دادن خیانت یا طلاق، یک سناریوی آشنا برای بسیاری

<sup>۱</sup>- Separation

<sup>۲</sup>- Divorce

از زوج درمانگرانی است که در حیطه خیانت زناشویی و طلاق، فعالیت می‌کنند. این مشاهده زوج درمانگران، هماهنگ با آن دسته از خودگزارش‌دهی (همان منبع) زنانی است که در آنها، زنان اذعان کرده‌اند که به عمد، شوهران خود را تحریک کرده‌اند تا به آنها پرخاشگری کنند تا از این طریق، بتوانند حکم دادگاههای خانواده را، به نفع خود، اخذ کنند.

بر اساس این ایده، حداقل بخشی از بحث و نزاع‌های زناشویی که در روابط زوجین برانگیخته می‌شوند، می‌توانند کارکردی در جهت بقای استراتژی‌های جنسی تنوع‌طلبانه در مردان یا استراتژی جنسی دوگانه در زنان، داشته باشند. در تعدادی از موارد، تعارضات زناشویی به این علت بوجود می‌آیند که اقدام به خیانت را، در صورت افشاء شدن برای دیگران، همسر و خود، موجه جلوه دهند. در این شرایط، علی‌رغم اثرات منفی تعارضات زناشویی بر روابط بهینه و مطلوب بین زوجین، این تعارضات به این دلیل می‌توانند ادامه یابند که بقای آنها، نسبت به نبود آنها، ارزش تکاملی بیشتری برای افراد، فراهم می‌کنند. در واقع، در اینجا یک تبادل<sup>۱</sup> روی می‌دهد: از یک رابطه بسیار مطلوب با همسر اول، تا حدی که اصل رابطه پابرجا باقی بماند، کاسته شده و در عوض، امکان برقراری روابط خارج از چارچوب به منظور افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی، بوجود می‌آید. شاید این فرضیه بتواند علل تحمل بعضی از روابط زناشویی درازمدت بعضی از زوجین که همراه با تعارضات فراوان هستند را توضیح دهد. در صورتی که این فرضیه صحت داشته باشد، ما باید شاهد استمرار یک رابطه حداقل تا حدی متناسب از نظر تکاملی برای فرد مانند استمرار وجود منابع مادی یا کسب توجه و حمایت از همسر اول و در عین حال بروز تعارضاتی که بطور هر از گاهی یا مداوم خود را نشان داده و در نهایت به شکل تمایل به خیانت یا رفتار واقعی نمایان می‌شوند، باشیم. همچنین، این احتمال وجود دارد که ماهیت تعارضات، چگونگی و زمان بوجود آمدن این تعارضات، از تعارضاتی که حاکی از اضطراب و نگرانی‌های منطقی فرد در مورد استمرار یک رابطه غیرانطباقی هستند، متفاوت باشند.

آیا در مورد خیانت‌هایی با چنین انگیزه‌هایی، می‌توانیم شاهد تفاوت یا تفاوت‌هایی بین همسر اول فرد و فرد دوم، باشیم؟ آیا از نظر تناسب ژنتیکی احتمالی و قدرت دستگاه ایمنی که احتمالاً خود را در اندام و چهره نشان می‌دهند، بین همسر اول و معشوق دوم، تفاوتی وجود دارد؟ آیا در این شرایط، دو جنس به دنبال ژن بهترند یا صرفاً ژنوم قابل توارث متفاوت؟ آیا شریک دوم فرد، در خیانت‌هایی که تحت تاثیر فرضیه مورد بحث روی می‌دهند با شرکای دومی که در خیانت به خاطر سایر علل روی می‌دهند، تفاوتی دارد؟

یکی دیگر از عواملی که می‌تواند در این زمینه روشن‌کننده باشد، جواب دادن به این سؤال است که آیا زمان مشاهده و اوج این تعارضات، از زمان خاصی مانند مراحل چرخه قاعدگی در زنان تاثیر می‌پذیرند؟ از نظر مرحله زندگی چگونه؛ آیا با گذشت زمان از شروع یک رابطه مشترک، این تعارضات کاهش یا افزایش

<sup>1</sup>- Trade-off

می‌یابند؟ و باز هم، آیا این یافته تکراری مشاهده شده که با گذشت هر چه بیشتر از ازدواج، میزان عشق بین زوجین کاهش می‌یابد را، می‌توان به فرضیه ارائه شده در بالا، مربوط دانست؟

با گذشت هر چه بیشتر از شروع ازدواج، تعداد فرزندان احتمالی حاصل ارتباط جنسی زن و مرد اول بیشتر می‌شود. این برادر و خواهرهای تنی که همگی از یک پدر و مادر هستند، تفاوت و تنوع ژنتیکی کمتری نسبت به فرزندان بوجود آمده از آمیزش یک فرد با همسران متفاوت، دارند. مشاهده شده (هاسلتون و باس، ۲۰۰۱) که مردان با تعداد شرکای جنسی بیشتر، در بعد از آمیزش جنسی با یک شریک، تغییری هیجانی را درست در بعد از آمیزش جنسی نشان می‌دهند. این مردان، بعد از آمیزش جنسی، یک کاهش شدید در اینکه چقدر شرکایشان را از نظر جنسی جذاب می‌بینند، نشان می‌دهند. اینطور بحث شده که این کاهش می‌تواند در نتیجه انطباق‌های تکاملی مردان و برای افزایش حداکثری ارتباطات کوتاه‌مدت و در جهت یک استراتژی جنسی تناسب‌افزا در مردان باشد. به این صورت که، مردانی که می‌دانند فرصت‌های متعددی برای رابطه جنسی و افزایش موفقیت تولیدمثلی خود دارند، در بعد از آمیزش جنسی با شریک فعلی، کاهش زیادی در احساساتشان نسبت به آن زن نشان می‌دهند تا امکان رهاکردن شریک فعلی و یافتن شریک بعدی برایشان آسانتر شود. در اینجا، کاهش احساسات توأم با دلبستگی، به برش و قطع یک رابطه (هر چند بطور کوتاه-مدت) کمک می‌کند تا به شکل‌گیری رابطه جدید و در نتیجه افزایش موفقیت تولیدمثلی فرد بیفزاید. این درحالیست که در پژوهش مذکور، نه مردان و نه زنان با تجربه جنسی کمتر، در بعد از آمیزش جنسی با شریک خود، کاهش از نظر میزان جذاب دیدن طرف مقابل، نشان ندادند. از منظر تکاملی، از آنجایی که مردان گروه دوم، دسترسی محدودتری به شرکای متعدد دارند، احساسات جذاب دیدن پایدار در این مردان، به ماندن در یک رابطه در دسترس و پایدار تناسب‌افزا کمک می‌کند. بر همین قیاس، احتمالاً می‌توانیم فرض کنیم که منطق تکاملی کاهش عشق همراه با افزایش سالهای ازدواج و نتیجتاً افزایش احتمالی میزان خیانت (در پژوهشها، افزایش سالهای ازدواج با افزایش خیانت در زوجین مربوط بوده است) می‌تواند در جهت حفظ تنوع ژنتیکی فرزندان قابل تولید از یک فرد واحد باشد. از نظر موفقیت تولیدمثلی، این به نفع یک مرد یا زن است که بعد از داشتن یک یا چند فرزند از یک همسر و نتیجتاً داشتن فرزندان با ساختار ژنتیکی مشابه، به دنبال همسرانی با ساختارهای ژنتیکی متفاوت (و یا بهتر) و در نهایت، داشتن فرزندان از نظر ژنتیکی متفاوت با فرزندان قبلی، باشند. حتی این نظریه هم داده شده که دو جنس، ممکن است به نحوی تکامل یافته باشند که با هم ازدواج کنند، یک فرزند بیاورند، از هم جدا شوند و دوباره با شریکی جدید ازدواج کنند تا از این طریق، تنوع ژنتیکی زاده‌های خود را، افزایش دهند. عمر مفید برای هر ازدواج هم، حدود چهار تا هفت سال یعنی مدت زمان لازم و کافی برای به دنیا آوردن یک فرزند و سپس رشد چند سال اول کودک، در نظر گرفته شده که بعد از این مدت، ممکن است تاریخ انقضاء یک ازدواج برسد. البته، افراد، مدت زمان زندگی مشترک خود را، بر اساس بسیاری از متغیرها و از جمله محدودیت‌های بوم‌شناختی، تعیین می‌کنند. برای درک درست

فرایندهای فوق، می‌بایست اهمیت متغیر تنوع ژنتیکی به عنوان یکی از عوامل افزایش دهنده بقا و تولیدمثل فرزندان در برخورد با شرایط محیطی متغیر و غیرثابت را، به درستی درک کرده باشیم.

بر اساس ایده مطرح شده در فوق، تعارضات زناشویی نیز می‌توانند قسمتی از یک برنامه وسیع‌تر و پیچیده‌تر که بوسیله مکانیسم‌های روانی-جنسی و به منظور افزایش موفقیت تولیدمثلی پی‌ریزی می‌شوند، باشند. در این حالت، تعارضات زناشویی، کارکردی در جهت اعمال استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزای افراد، بازی می‌کنند.

پیچیدگی فرایند مذکور در بالا، بدان حد است که بعید می‌نماید که در چارچوب یک فرایند هشیارانه بروز کنند. استراتژی‌های جنسی افزایش‌دهنده تعداد زاده‌ها در دو جنس، خود تحت کنترل مکانیسم‌های روانی- تکاملی ناهشیار، هستند. به همین دلیل، فرایندهایی که در جهت اهداف این مکانیسم عمل می‌کنند هم، احتمالاً ناهشیار باقی می‌مانند.

رایت (۱۹۹۶)، درباره تحلیل‌های تکاملی که سعی دارند روانشناسی جدایی و طلاق را تا حدی ناشی از معادلات روانی- تکاملی دو جنس بدانند اینطور می‌گوید:

"اعتراض به اینگونه از تحلیل‌ها قابل پیش بینی است. مانند این اعتراض که بعضی از افراد می‌گویند: افراد بنا به دلایل هیجانی، ازدواج هایشان را ترک می‌کنند. آنها [با رها کردن ازدواج‌هایشان] به تعداد فرزندان نمی‌افزایند و ماشین حساب‌هایشان را بیرون نمی‌کشند [که تعداد فرزندان‌شان را بشمارند]. مردان به خاطر وجود زنان نق‌نقو و کند ذهن و یا بخاطر یک بررسی عمیق روحی در بحران میانسالی است که از زندگی مشترک خود کناره می‌گیرند. زنان به علت شوهران سوء استفاده‌گر، بی تفاوت و یا جذب مردان مراقبت‌کننده و حساس شدن است که قصد جدایی می‌کنند. همه اینها درست است. اما، دوباره همان مسئله: هیجانانگیز فقط اجراکننده‌های تکاملی هستند. زیر همه تفکرات، احساسات و تفاوت‌های مزاجی که مشاوران ازدواج زمانشان را صرف می‌کنند تا آنها را به طور حساسی بسنجند، برنامه‌های ژنی وجود دارد؛ معادلاتی سخت و خشک که از یک سری متغیرهای ساده مانند وضعیت اجتماعی، سن همسر، تعداد فرزندان و سن آنها، فرصت‌های بیرونی و ... تشکیل شده است. آیا آن زن، واقعاً کند ذهن‌تر و نق‌نقو‌تر از زمانی است که بیست ساله بود؟ این احتمال وجود دارد، اما این احتمال هم هست که تحمل شوهر برای نق‌نقو بودن همسرش، در زمانیکه او چهل و پنج ساله شده و آینده تولیدمثلی ندارد، فرو ریخته باشد و ارتقای شغلی که آن مرد اخیراً بدست آورده و موجب شده تا نگاه‌های تشویق‌آمیزی را از یک زن جوانتر در محیط کار دریافت کند، به ماندن او در زندگی قبلی، کمکی نکند. بطور مشابه‌ای، ما می‌توانیم از خودمان سؤال کنیم که چرا زن جوان، بدون فرزندی که اکنون احساس می‌کند، شوهرش بطور غیر قابل تحملی، ناحساس و بی‌توجه شده، این عدم حساسیت را یک‌سال پیش اینقدر غیرقابل تحمل نمی‌دانست. یک‌سال قبل، یعنی قبل از زمانی که شوهرش شغلش را از دست بدهد و او یک مرد فارغ‌التحصیل دانشگاه، مهربان و ثروتمند را که به نظر می‌رسد با او لاس می‌زند، ملاقات کند. البته که سوء استفاده‌های شوهرش ممکن

است کاملاً واقعی باشد که در اینصورت، این موارد، علامت دهنده بی‌عاطفه بودن شوهر و شاید یک رهایی در شرف وقوع، باشند. در این حالت، شایسته است که آن زن دست به یک حمله پیشگیرانه بزند. ... از زمانی که شروع کنید به اینکه، احساسات و تفکرات روزانه را به عنوان ابزارها و سلاح‌های ژنتیکی ببینید، آنگاه بگو و مگوهای بین زوجین [برایتان] معنای جدیدی می‌یابد. حتی آن مواردی که آنقدر مهم و جدی نیستند که منجر به طلاق شوند هم، به عنوان تغییرات فزاینده و رشد یابنده توافقات قبلی در قراردادها [ای ارتباطی زوجین]، دیده می‌شوند. شوهری که در ماه عسل، به همسرش گفته بود که او «یک همسر اُمَل نمی‌خواهد!»، حالا به طور کنایه آمیزی به همسرش پیشنهاد می‌کند که پختن هر از گاهی شام، نباید برای او خیلی زحمت آور باشد. تهدید، به همان اندازه که پنهان است، آشکار هم هست؛ من می‌خواهم و قادرم که قرارداد را در صورتی که تو مایل به تغییر مفاد آن نباشی، بشکنم" (رایت، ۱۹۹۶، فصل ۳).

### درمان زناشویی، درمانگران زناشویی و خیانت زناشویی

«آسودگی، مادر هر روانشناسی است؛ آنگاه آیا هر روانشناسی، تباهی است؟» (نیچه).

تعبیر و تفسیر عده‌ای از افرادی که تجربه استفاده از خدمات روانشناختی و مشاوره‌ای داشته‌اند گویای ناکارآمدی کلی علم روانشناسی در بعضی از حوزه‌ها است. یکی از مراجعین مولف، در تعریف متخصص سلامت روان اینطور گفت: "روانشناسان و مشاوران عموماً کسانی هستند که فقط آنچه را که مردم عادی هم از نظر ذهنی به آن رسیده یا می‌توانند برسند در قالب ادبیاتی متفاوت و احتمالاً فصیح‌تر بیان می‌کنند." (و تازه این درحالیست که بخواهیم از اظهارنظرهای افراطی و طنزآمیزتر مانند اعتقاد یک مراجع مبنی بر اینکه: "روانشناس و مشاور کسی است که از شما پول می‌گیرد تا همان چیزهایی را به شما بگوید که عمه شما هم همانها را به شما می‌گوید!" بگذریم). اگر از دانش و مهارت‌های روانشناسانی که باعث بیان چنین اظهارنظرهایی از طرف مراجعین می‌شوند بگذریم، مقداری از برداشت‌های استفاده‌کنندگان از خدمات روانشناختی، واقعاً به ماهیت و ساختار کنونی آن روانشناسی که در مراکز روانشناختی فعلی ارائه می‌شود، مربوط است. همانطور که شکسپیر می‌گفت: دست برداشتن از یک امید پوچ و محال، خود رسیدن به موفقیت و پیشرفتی بزرگ است. روانشناسی نیز باید در هر شرایطی، امیدهای مخاطبین خود را، مطابق با این اصل تنظیم کند. البته روشن است که آنچه که روزی دست‌نیافتنی تلقی می‌شود، در زمانی دیگر، می‌تواند کاملاً در دسترس قرار بگیرد. بخت علم روانشناسی در رسیدن به اهداف چهارگانه خود یعنی توصیف، تبیین، پیش‌بینی و کنترل، در حوزه‌های مختلف، متفاوت بوده است. در بعضی زمینه‌ها، در هر چهار گام موفق عمل کرده اما در بعضی از زمینه‌ها، مراحل مشخصی را پشت سر گذاشته، درحالی‌که از ادامه راه باز مانده است. در بعضی حوزه‌ها نیز، اساساً ریشه مسائل به گونه‌ای بوده که ادامه راه برای تکمیل اهداف، از عهده روانشناسی، لااقل به شکل کنونی آن، خارج می‌شده است. مدتهاست که از اثبات نقش عوامل اقتصادی و فقر در پیدایش مشکلات

روانشناختی گذشته اما روانشناسی در این زمینه فقط می‌توانسته در سه گام اول موفقیت کسب کند و در اتمام کار و انجام گام چهارم یعنی کنترل فقر، عقب‌نشینی کرده است. اقتصاد جامعه و تنظیم آن، در توان و حوزه کاری روانشناسان قرار ندارد و این باعث می‌شود تا هرچند که روانشناسی در مراحل قبلی از مجموعه اهداف خود خوب عمل کند اما در گام نهایی و در واقع اصلی یعنی مداخله جهت کاهش فقر، توفیقی کسب نکند. اما در بین این عواملی که باعث می‌شوند روانشناسی نتواند به قدرت علمی همانند پزشکی، در مخاطبان خود احساس رضایت و کفایت از تبیین و کنترل پدیده‌ها ایجاد کند، عللی نیز وجود دارند که به خود روانشناسان و جامعه روانشناسی بر می‌گردد.

دیدگاه‌ها و راهکارهای درمانی که در کتابهای زوج‌درمانی، درباره چرایی و علل خیانت ارائه می‌شوند، حاکی از عدم دانش کافی و جامع روانشناسانی که در حوزه ازدواج و خانواده، به امر تالیف یا درمان مشغول هستند، می‌باشد. در این کتابها، معمولاً دیدگاه‌هایی بیش از حد ساده، کلی و عموماً مبهم، در مورد علل خیانت ارائه می‌شوند (به طور مثال، نگاه کنید به فصل ۱۹ از کتاب: هاروی، مایکل. ۲۰۰۵، کتاب جامع زوج-درمانی. ترجمه احمدی، خدابخش؛ اخوی، زهرا. و رحیمی، علی‌اکبر، نشر دانژه، ۱۳۸۸). بدیهی است که این نظرات بیش از حد ساده در توصیف و تبیین خیانت، راهکارهایی را برای پیشگیری یا درمان خیانت زناشویی ارائه می‌دهند که به اندازه همان توصیفات و تبیینات، ساده، ناپخته و غالباً بی‌اثر یا غیرعملی هستند. این خود گویای عدم دانش یا توجه کافی این محققان، به بافتهای گسترده‌تر زیستی، روانشناختی و اجتماعی اثرگذار بر پدیده خیانت زناشویی است. علت دیگر نیز می‌تواند ناشی از نخواستن یا نتوانستن مولفین این کتابها، برای پوشش همه جانبه علل خیانت زناشویی باشد. بدیهی است که در جوامعی که منش عمومی در رفتارهای جنسی انسان را، سیاستهای بی‌چون و چرای رایج و بسیار مقبول و جاافتاده تعیین می‌کنند، محققین نخواهند که زیر بار انتقادات و حمله‌های همه‌جانبه بسیاری از نهادهای اجتماعی درباره نظر آنها در مورد خیانت زناشویی، بروند. آنها سعی خواهند کرد تا مباحث مربوط به خیانت را هر چه کمتر پوشش داده یا سعی کنند، فقط تبیینات روانشناختی‌ای ارائه کنند که برای درمانگرانی که خواننده این کتابها هستند، احساس توانایی ایجاد تغییر را بوجود بیاورند.

عامل دیگر، به همان مشکل مزمن موجود در بعضی از گرایشات روانشناسی یعنی عدم توجه کافی به فرایندهای وسیع‌تر سبب‌ساز رفتار، بر می‌گردد. این عدم آگاهی یا توجه، می‌تواند ناشی از میل به القای احساس همه‌کار توانی به مخاطبین جامعه روانشناسی و حتی خود روانشناسان باشد. متأسفانه بعضی از متولیان روانشناسی بالینی و مشاوره، مستقیم یا غیرمستقیم و خواسته یا ناخواسته، خود، دانش‌آموختگان و مردم را دچار این خطای ذهنی می‌کنند که روانشناسی در شکل مداخله‌ای آن، قادر به مدیریت کامل همه مسائل و مشکلات روانشناختی بوده و یا باید باشد. ادعاهای اینچنینی، نه تنها گره‌ای از مسائل باز نمی‌کنند، بلکه در درازمدت، می‌توانند موجب احساس یأس و سرخوردگی در دریافت‌کنندگان خدمات روانشناختی

شوند. این روانشناسان که عموماً خود نیز بالینگر و درمانگر مسائل زناشویی هستند، مسائل را بیش از حد قابل کنترل بوسیله محیط درمانی یا مشاوره ای که بوسیله روانشناسان و مشاوران فراهم می‌شوند، به تصویر می‌کشند. این تلقی‌های بیش از حد خوش‌بینانه و ساده‌انگارانه درباره خیانت زناشویی، درمانگران را مسلط بر هر چیزی که به اتاقهای درمانشان آورده می‌شود، جلوه می‌دهند. روانشناسان باید به این مسئله مهم توجه داشته باشند که علم و جامعه روانشناسی با هیچ نهاد، ارگان یا سازه اجتماعی، قراردادی منعقد نکرده که می‌تواند یا باید بتواند همه مشکلات را به تنهایی و فقط از طریق کلینیک‌های روانشناختی، حل کند. بنابراین، تلاش‌های ناپخته و ناکارآمد برای قابل‌تغییر و مدیریت نشان‌دادن همه معضلات و مسائل روانی و اجتماعی، از طریق صرفاً راهکارهای سنتی در روانشناسی، لزومی ندارد. علم روانشناسی و روانشناسان، باید دقت داشته باشند که به دام گمگشتگی در هدف نیفتند. در بعضی زمینه‌ها، ممکن است آنها فقط بتوانند خوب توصیف یا تبیین بکنند، درحالی‌که در حوزه‌های دیگر، مراحل بعدی را هم طی کنند. به هر حال، هدف روانشناسی، سعی در رسیدن به این توالی مربوط به اهداف و نه رسیدن یا تکمیل حتمی این مراحل است. چنانچه این سعی جواب ندهد، باید با نهایت خضوع و خشوع، به این امر اعتراف کنند و نه اینکه بپندارند که باید از ترس واکنش مخاطبان، لاپوشانی کرده و حقیقت ناکارآمدی فعلی را در پتوی تبیین‌ها و راهکارهای آبکی مخفی کنند. قطعاً، این اعتراف، برای رسیدن به هدف، راه بسیار نزدیک‌تری را برای ما نمایان می‌کند.

روانشناسی و از جمله روانشناسی بالینی و مشاوره که جزو گرایش‌های مداخله‌ای روانشناسی‌اند، به متون آموزشی، بسیار متکی هستند. مشخص است که با وجود تالیفاتی که ذکر آنها رفت، آموزش دانش‌آموختگان درباره خیانت زناشویی و راهکارهای مداخله‌ای برای مدیریت آن، غیرجامع، نادرست و ناکارآمد خواهند بود. چنانچه روانشناسان، بخواهند در کاهش خیانت زناشویی موفق شوند، می‌بایست سعی کنند تا بر همه یافته‌ها و نظریات ارائه‌شده در روانشناسی علمی در حیطه خیانت زناشویی، مسلط شوند. توجه به یافته‌های روانشناسی تکاملی، یکی از حلقه‌های تا بحال مفقود شده در این زمینه، بوده است. روانشناسی علمی خیانت در زنان، به ما کمک می‌کند تا فهمی عمیق‌تر و درکی جامع‌تر از زنانی داشته باشیم که بطور رمزگونه‌ای<sup>۱</sup>، سعی دارند بین شوهران و معشوق‌های بالقوه یا واقعی خود، یکی را انتخاب کنند. این دانش، همچنین برای مردان و درمانگران زناشویی که بطور ناامیدانه‌ای سعی می‌کنند تا علت عدم شادی و نارضایتی زنان را بیابند، بسیار مفید است؛ مردانی که ممکن است هیچ وقت، علت واقعی درخواست طلاق همسرانشان را نفهمند و درمانگران و روانشناسانی که سعی می‌کنند با فرضیات ذهنی خودشان یا نظریات نادرست فقط درج شده در بعضی از کتابها، این پدیده‌های ارتباطی و رفتاری را تبیین کنند.

نکته آخر اینکه، وظیفه و کار علم روانشناسی، در وهله اول، اکتشاف و نه اختراع است. اگر هم اختراعی صورت بگیرد باید مبتنی بر اکتشافات این علم باشد. روانشناسی، برای اینکه بتواند در اختراع یعنی

<sup>۱</sup> - Cryptic

تدوین مداخلات و درمانهای واقعاً کارآمد و موثر، کفایت داشته باشد باید در مرحله اول یعنی اکتشاف که مبتنی بر شناخت ماهیت و علل کامل، جامع و زیربنایی رفتارهای انسان است، متبحر شود. اسکینر (روانشناس رفتارگرا ۱۹۹۰-۱۹۰۴)، معتقد بود که روانشناسی، علم جوانی است که هنوز نیاز به جمع‌آوری داده‌های لازم برای انجام تحلیل‌های دقیق دارد (البته این اعتقاد اسکینر، به سالهای خود اسکینر مربوط می‌شود). این کار، یک مرحله از رشد طبیعی هر علمی محسوب می‌شود که بدون طی کردن آن، نمی‌تواند به مرحله بعدی رشد خود برسد. هرچند داده‌های جمع‌آوری شده در حیطه روانشناسی جنسی، تکاملی، ازدواج و زوج و بطور کلی همه گرایش‌های روانشناسی واقعاً آنقدر هست که بتوانیم ادعای درک نسبی اما مناسبی از چرایی بسیاری از رفتارهای دو جنس داشته باشیم، اما احتمالاً برای ادغام و یکپارچه‌کردن آن داده‌ها در مداخلات گرایش‌های روانشناسی بالینی و مشاوره، نیاز به زمان و انرژی‌گذاری بیشتری است. بدیهی است که هرچقدر که سرمایه‌گذاری بیشتری در این حیطه شود، زودتر به هدف می‌رسیم.

### درک متقابل، رضایت زناشویی و خیانت زناشویی

رضایت زناشویی، به احساس رضایت کلی یک زن یا مرد از زندگی مشترکش گفته می‌شود. این متغیر، از جمله متغیرهای مهم در تعیین ثبات، کیفیت و رضایت زناشویی است. همانطور که دیدید، بعضی از انواع خیانت و بخصوص آنهایی که از تغییرات وابسته به چرخه تاثیر می‌پذیرند، از میزان رضایت زناشویی زنان، تاثیری نمی‌پذیرند. به همین خاطر، آنچه که احتمالاً می‌تواند موجب پیشگیری و جلوگیری از خیانت همسر شود، صرفاً رضایت زناشویی مرد یا زن از زندگی مشترک خود نیست بلکه نظارت از طرف همسر را هم می‌طلبد.

حتی با فرض اینکه دو جنس بتوانند به درک خوبی از نیازها و حالات یکدیگر برسند، این درک، لزوماً منجر به بهبود روابط کلی بین دو جنس در جامعه و کاهش آسیب‌های روانی و اجتماعی، نخواهد شد. می‌توان به مردان فهماند که برای زنان، عوامل مادی، هیجانی، عاطفی، توجه‌ای و جنسی، تا چه میزان، اهمیت دارد. به زنان نیز می‌توان آموزش داد تا نقش قطعیت پدری و ارضای جنسی را در رضایت زناشویی شوهرانشان، درک کنند. اما آیا این پایان همه مشکلات و تعارضات خواهد بود؟

روانشناسان و سایر متخصصان بهداشت روان، در مورد عدم تفاهم کافی دو جنس از یکدیگر و نقش آن در بروز مشکلات و تعارضات بین دو جنس، کتابها و مطالب زیادی نوشته‌اند. اما یک سؤال اساسی که اغلب آنها به آن نپرداخته‌اند، این بوده که آیا افزایش فهم و دانش دو جنس از همدیگر، لزوماً می‌تواند منجر به بهبودی رابطه بین آنها شود؟ آیا مشکلات و تعارضات بین دو جنس و آسیب‌های منتج از آن، فقط به نبود آگاهی و دانش آنها از روانشناسی یکدیگر بر می‌گردد؟ در اینکه بعضی وقتها، افزایش آگاهی می‌تواند منجر



به بهبودی روابط دو جنس شود، شکی نیست. اما قطعاً این مسئله، قابل تعمیم به همه موارد نیست. بعضی وقتها، دو جنس، اتفاقاً درک خیلی خوبی هم از روانشناسی طرف مقابلشان دارند اما این مسئله، نه تنها به کاهش آسیب و تعارضات بین آنها کمک نمی‌کند بلکه می‌تواند منجر به افزایش آن هم شود. بطور مثال، وقتی که دو جنس، همدیگر را همانند دو جبهه فرض کرده که در عین حال به همدیگر نیاز دارند، واکنش آنها به افزایش آگاهی از طرف مقابل، همانند افزایش اطلاعات یک پادگان نظامی از اسرار جبهه مقابل، خواهد بود. چه ضمانتی وجود دارد که افراد بعد از درک و فهمیدن جنس مقابل، از این فهم خود، در جهت رضای نیازهای طرف مقابلشان، استفاده کنند. از کجا معلوم که آنها، از این درک خود، فقط در جهت رضای تمایلات خود استفاده نکنند؟ یا اینکه از آن، در جهت سوءاستفاده از طرف مقابلشان، بهره نبرند؟ آیا آگاهی زنان از اهمیت رضای جنسی برای مردان، لزوماً به ارتقای رابطه کمک می‌کند؟ رضای جنسی در مقابل ارائه فراهم‌آوری منابع مادی و توجه‌ای، از جمله مراوده‌های بین دو جنس است که همیشه و در همه اعصار، طبیعی جلوه کرده است. اما آیا چنانچه این تبادل، شکلی افراطی به خود بگیرد نمی‌تواند نشان دهنده سوء استفاده جنسی زن از شوهرش باشد؟ در این حالت، رضای میل طبیعی جنسی شوهر که باید در بافت ارتباط زناشویی ارضا شود، منوط به شرایط خاصی شده، حال اینکه چنین تبادل مکانیکی و بازاری، خلاف شأن و مرتبه ازدواج است. این مسئله یعنی درک طرف مقابل و سوء استفاده از آن، در مواردی که فرد نگرشهای خاصی داشته یا حائز ویژگیهای شخصیتی معینی باشد، آشکارتر خواهد شد.

هنگامی که یکی از طرفین به فهم مناسبی از طرف مقابل نائل می‌شود، باید مقاومتی در عمل بر اساس آن آگاهی نداشته باشد تا بتوانیم انتظار برون‌داد مثبت از این درک را، داشته باشیم. عواملی که می‌توانند باعث ایجاد مقاومت در هر یک از دو جنس شوند، بسیار زیادند. یکی از این علل‌ها، می‌تواند بطور ساده این باشد که فرد، علی‌رغم آگاهی از نیازها و احساسات طرف مقابل، عمل به نحوی که آن نیازها و احساسات را برآورده می‌کند، در تضاد با جهت‌گیری نیازها و احساسات خود، می‌داند. همانطور که گفتیم، مکانیسم‌هایی مانند تفاوت در مکانیسم‌های افزایش‌دهنده تولیدمثل موفق در دو جنس، منجر به شکل‌گیری استراتژی‌هایی می‌شوند که می‌تواند باعث شوند تا افزایش فهم دو جنس از همدیگر، راه به جایی نبرد. آیا زنان بخوبی نمی‌دانند که یکی از بزرگترین نگرانیهای زناشویی مردان، ترس آنها از خیانت زنانشان است و آیا مردان از اهمیت خیانت برای همسرانشان، آگاهی ندارند؟ پس چرا خیانت، در طول تاریخ زندگی بشر، این همه گسترده بوده است. افراد، ارگانیسم‌های خودخواهی هستند که حتی در صورتی که از خواسته‌های جنس مقابلشان هم آگاهی حاصل کنند، فقط در صورتی حاضر به عمل بر مبنای آن آگاهی‌ها هستند که ناهماهنگ با استراتژیهای تناسب افزای خودشان، نباشد. بعضی از درمانگران مسائل زناشویی و خانواده، به نقش این مقاومتها و عدم انگیزه‌ها، در بوجود آمدن تعارضات زناشویی، ناحساس بوده و صرفاً اقدام به آموزش زوجین در مورد خصایص جنس مقابل، می‌کنند. غافل از اینکه، در مواردی، زوجین حتی از درمانگر نیز درباره ویژگیهای طرف مقابلشان بیشتر

می‌دانند، اما تمایلی برای رفتار بر مبنای دانسته‌های خود ندارند. در اینجا، تنها راه چاره، تحلیل مقاومت‌ها و بی‌انگیزه‌گی‌های زوجین در عمل بر مبنای خواسته‌ها و نیازهای طرف مقابل است. البته ممکن است که مداخلات روانشناسان و مشاوران هم، به تنهایی نتواند چاره ساز این مسئله باشد. آنچه که دو جنس، در بسیاری از موارد کم دارند، انگیزه برای عمل بر مبنای دانش و درک خود است و نه لزوماً کمبود آگاهی نسبت به جنس مقابل. عوامل ایجاد کننده این انگیزه، هم باید درونی و هم بیرونی باشند. در مورد عوامل درونی ایجاد کننده انگیزه، می‌توان آگاهی افراد از پیامدهای درازمدت و کوتاه‌مدت عمل بر مبنای استراتژیهای خودخواهانه را نام برد. الزامات قانونی، حقوقی، اجتماعی و فرهنگی هم، می‌توانند در نقش عوامل بیرونی ایجاد کننده انگیزه، عمل کنند.

### آسیب‌شناسی روش‌شناختی پژوهش‌های سنجش خیانت

تحقیقات زیادی به منظور سنجش میزان و شیوع خیانت، انجام شده است. طیف شیوع‌های گزارش شده بین ۲۰ تا ۷۰ درصد (به نقل از باس، ۲۰۰۰) قرار داشته است. آمار خیانت در کشورهایمانند آمریکا تا ۷۰ درصد هم گزارش شده است (هایت، ۱۹۸۷؛ به نقل از باس، ۲۰۰۰). علت تفاوت‌های گزارش شده خیانت زناشویی را می‌توان به تفاوت‌های طبیعی روش‌شناختی مانند نمونه‌های مورد مطالعه، زمان مورد مطالعه، شرایط تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و بوم‌شناختی نمونه‌های تحت بررسی، میانگین و طیف سنی نمونه‌های مورد مطالعه، تعریف خیانت زناشویی، ابزارهای استفاده شده در مطالعات مختلف، روش‌های نمونه‌گیری و از این قبیل، نسبت داد. اما بعضی از مسائل روش‌شناختی نیز وجود دارند که می‌توانند جزو خطاهای پژوهشی و نه تفاوت‌های طبیعی مربوط به روش‌شناختی پژوهش‌ها، در نظر گرفته شوند.

### نمونه‌های مورد مطالعه

استفاده از نمونه‌های بسیار سوگیرانه که معرف جامعه پژوهشی نیستند، از آن جمله‌اند. نمونه‌هایی که به درمانگاه‌های زناشویی، دادگاه‌ها و مراکز پلیس مراجعه می‌کنند، از این قبیل نمونه‌ها هستند. افراد ارجاع داده شده یا مراجعه کننده به این مراکز، ممکن است با جمعیت عادی یک جامعه، متفاوت باشند. علاوه بر این، خیانت‌های گزارش شده بوسیله زوجین مراجعه کننده به این مراکز را می‌توان جزو خیانت‌های آشکار شده در نظر گرفت که این نوع از خیانت‌ها با خیانت‌های گزارش یا افشا نشده، متفاوت هستند. در بهترین حالت، این آمارها را می‌توان آمارهای مشخص کننده تعداد زوجینی که بخاطر خیانت‌های آشکار شده یا شک به خیانت همسر، به این مراکز مراجعه می‌کنند، در نظر گرفت.

محقق، ضمن جمع‌آوری نمونه برای سنجش میزان و شیوع روابط زناشویی در یک جامعه، باید متوجه و مراقب باشد که خرده گروه‌های در معرض خطر بالا یا پایین را به عنوان نمونه، انتخاب نکند. بطور مثال،

سنجش میزان خیانت در عده ای از زنان با نگرش مذهبی بالا که در یک مکان مذهبی مشغول به تحصیل هستند، نمی‌تواند مشخص‌کننده میزان شیوع واقعی خیانت در کل جامعه باشد. نمونه دیگر، سنجش میزان خیانت در نمونه ای است که عموماً از مردان متعلق به طبقه اقتصادی بالا یا جذاب، تشکیل شده باشد. یک نمونه ایده‌آل، نمونه‌ای است که با توجه به نسبت خرده گروهها در یک جامعه، این خرده گروهها را در خود وارد کند؛ روشی که به آن نمونه‌گیری طبقه‌ای می‌گویند. راه دیگر برای کاهش یا حذف حداکثری عوامل مداخله‌گر در سنجش خیانت زناشویی، فراهم‌آوری نمونه‌هایی است که در آنها، همه یا اکثر صفات تاثیرگذار بر احتمال اقدام به خیانت، به طور طبیعی و قابل قیاس با جامعه، توزیع شده باشند. این گفته‌ها به این معنی نیست که سنجش شیوع روابط فرازناشویی در خرده‌گروهها را نمی‌توان به عنوان شاخصی از میزان روابط فرازناشویی در یک خرده گروه در جامعه تلقی کرد. در این حالت، داده‌های جمع‌آوری شده را نمی‌توان شاخصی از میزان روابط کلی فرازناشویی در کل جامعه به حساب آورد اما به عنوان شاخصی از میزان روابط فرازناشویی در همان خرده گروه، معتبر و حاوی اطلاعات مفید می‌باشد. در واقع، بعضی وقتها، محققان به عمد، به دنبال بررسی میزان تمایلات یا شیوع خیانت زناشویی در خرده گروههای مختلف جامعه و مقایسه آنها از این نظر هستند. این پژوهشها کمک می‌کنند تا به میزان آسیب‌پذیری خرده گروههای مختلف نسبت به خیانت زناشویی پی ببریم که این خود تلویحات کاربردی و مفید دیگری را در پی دارد.

محققانی که قصد سنجش میزان خیانت زناشویی در یک نمونه مورد مطالعه را دارند باید به این عوامل گفته شده و سایر عواملی که تاثیر جدی و مهم بر میزان خیانت افراد می‌گذارند، آگاهی و کنترل داشته باشد.

### تفاوت دو جنس در تعریف از خیانت

اینکه حد و حدود خیانت را چگونه باید تعریف کنیم تا با تعریف‌های کلی هر دو جنس از خیانت سازگار شوند، از چالش‌های مطالعات سنجش خیانت زناشویی تلقی می‌شود. مشخص شده که ممکن است تعریف زنان از خیانت با تعریف مردان از آن، متفاوت باشد. طبقه‌بندی سنتی ممکن است خیانت جنسی در مقابل خیانت عشقی یا عاطفی نیز، بیش از حد کلی بوده، شامل جزئیات رفتاری خیانت نشده و فقط جنبه محتوایی و نوع آن را شامل می‌شود. بطور مثال، در تعریف خیانت جنسی، آیا باید فقط مقاربت جنسی را به عنوان یک خیانت جنسی در نظر گرفت یا بطور نمونه، تماس بدنی شهوت‌آلود یا بوسیدن را هم می‌توانیم خیانت بدانیم. مشخص شده که افراد و دو جنس، ممکن است از نظر تعریفی که در ذهن خود از خیانت دارند، متفاوت باشند. وقتی محققین دامنه رفتارهای نشان‌دهنده خیانت را وسیعتر در نظر می‌گیرند، میزان خیانت گزارش شده، بیشتر می‌شود. به همین خاطر، باید از ابزارهایی در مطالعات مربوط به خیانت استفاده کرد که علاوه بر اینکه یک تعریف دقیق و با جزئیات رفتاری از هر نوع از خیانت، در اختیار پاسخ‌دهنده می‌گذارند، شامل عباراتی هم باشند که هر یک، بطور دقیق و با جزئیات رفتاری، یک رفتار حاکی از خیانت را

شرح می دهند. به عبارت روشن تر، پرسش ها یا جملات یک پرسشنامه، باید عباراتی باشند که هر یک بطور رفتاری و دقیق، یک رفتار را توصیف کرده و سپس از پاسخ دهندگان بخواهیم که جواب بدهند که آیا آن رفتار خاص را انجام داده اند یا نه.

براند و همکارانش (۲۰۰۷) با انجام پژوهشی در مورد میزان شیوع خیانت در زنان و مردان، دریافتند که چنانچه تعریف خیانت به مقاربت جنسی محدود نشود و موارد دیگری همچون ارتباط جنسی دهانی یا بوسیدن را نیز در بر بگیرد، نه تنها میزان خیانت در زنان کمتر نیست بلکه گزارش آن در جنس مونث، بالاتر هم است. در پژوهش آنها و طبق تعریف آنها از خیانت، ۵۰/۶ درصد از زنان خیانت کرده بودند درحالیکه ۳۹/۳ درصد از مردان، رفتارهای حاکی از خیانت زناشویی را نشان داده بودند. بین دو جنس از نظر میزان خیانتی که در برگیرنده مقاربت جنسی باشد، تفاوت معناداری وجود نداشت: ۱۹٪ از زنان و ۲۱٪ از مردان. همچنین، یافته های این مطالعه نشان داد که زنان، بعد از خیانت، بیشتر احتمال دارد که از همسرانشان جدا شوند یا با مرد شرکت کننده در خیانتشان (مردی که با او ارتباط خارج از چارچوب داشته اند) ازدواج کنند. این محققان اینطور نتیجه گیری می کنند که پژوهشهایی که در گذشته میزان خیانت در مردان را بالاتر گزارش می دادند، در تعریف گسترده و قابل قبول از خیانت، نقص داشته اند. کاهش تفاوت بین میزان خیانت دو جنس در صورتیکه تعریف از خیانت زناشویی را وسیع تر در نظر بگیریم، در پژوهشهای دیگر هم نشان داده شده است (اولیور و هاید<sup>۱</sup>، ۱۹۹۳؛ دریگوتاس<sup>۲</sup> و همکاران، ۱۹۹۹؛ ویدرمن<sup>۳</sup>، ۱۹۹۷؛ همگی به نقل از براند و همکاران، ۲۰۰۷).

### تاثیر نقش های جنسیتی در تعریف از خیانت

نقش های جنسیتی<sup>۴</sup>، به انتظاراتی که یک جامعه و فرهنگ از هر یک از دو جنس، برای رفتار کردن به شیوه ای خاص دارد، گفته می شود. نقش های جنسیتی، می توانند موجب شوند تا نحوه تعریف رفتارهای خیانت، بوسیله مردان و زنان، دستخوش تغییر شوند. بطور مثال، در فرهنگهایی که نقش جنسیتی مردان، حول و حوش مردانگی ابراز شده بوسیله ارتباطات جنسی با شرکای متعدد نمود یافته و یا نقش های جنسیتی که از زنان انتظار دارند که پاکدامن های همیشه معصوم باقی بماند، القائات خاصی را به هر یک از دو جنس در برداشت از خود و جنسیت مقابل شان، می کنند. البته همانطور که می دانیم، این نقش های جنسیتی، هماهنگ با پویایی های روانشناختی دو جنس، هستند. نقش های جنسیتی، می توانند موجب شوند تا مردان، طیف بیشتری از رفتارهای جنسی را به عنوان خیانت، در نظر بگیرند. درحالیکه زنان، این طیف را محدودتر می کنند تا با

<sup>1</sup>- Oliver & Hyde

<sup>2</sup>- Drigotas

<sup>3</sup>- Wiederman

<sup>4</sup>- Sex Roles

نقش‌های قالبی جنسیتی جنس خودشان و انتظاراتی که جامعه از آنها دارد، هماهنگ شود. از آنجایی که فرهنگ‌هایی که بر تعداد زیاد شرکای یک مرد به عنوان یک نقطه مثبت و تعداد زیاد شرکای یک زن، به عنوان یک نقطه منفی تاکید دارند، شایع هستند، بنابراین احتمالاً تاثیر این مسئله بر یافته‌های منتج از پژوهش‌های سنجش خیانت، شایان توجه است.

### نقش پاسخ‌های جامعه‌پسند در تحریف واقعیت

خیانت، یکی از ناپسندترین رفتارهایی است که تقریباً در پرسش از هر کسی و با هر شرایط فرهنگی، پاسخ‌های جامعه‌پسند<sup>۱</sup> ایجاد می‌کند. پاسخ جامعه‌پسند، به این معنی است که فرد برانگیخته می‌شود تا درباره رفتاری خاص، به نحوی پاسخ بدهد که مطابق پسند و میل جامعه است و نه آنطور که واقعاً رفتار کرده است. میل به دادن پاسخ‌های جامعه‌پسند، می‌تواند موجب کم‌تخمین زنی شیوع خیانت شود. میزان ارائه پاسخ جامعه‌پسند، از مولفه‌های متعددی از جمله شرایط فرهنگی، شخصی و شخصیتی خود فرد، ترس از افشا و برملا شدن پاسخ‌ها، احساس عذاب وجدان یا احساس گناه، تاثیر می‌پذیرد. بطور نمونه، در یک پژوهش، مشخص شد که تغییر روش گزارش‌دهی خیانت، از روش صحبت با مصاحبه‌گر به روش جوابگویی به یک پرسشنامه قرار داده شده بر روی کامپیوتر، میزان گزارش خیانت در زنان را تا ۶ برابر افزایش می‌داد. در حالت دوم، زنان احساس شرم کمتری برای گزارش خیانت‌های خود داشته و احتمالاً این مسئله منجر به افزایش گزارش خیانت در آنها می‌شد. از همین رو، محققینی که احساس می‌کنند، نمونه مورد انتخاب آنها، به هر دلیل، شدیداً تحت تاثیر دادن پاسخ جامعه‌پسند هستند، یا باید از ادامه پژوهش منصرف شوند و یا اقداماتی اصلاحی به منظور کاهش دادن پاسخ جامعه‌پسند در نمونه، تدارک ببینند. در غیر اینصورت، ما با داده‌های نامعتبر و غیرقابل اعتماد روبرو هستیم (برای مطالعه‌ای در مورد نقش پاسخ‌های جامعه‌پسند در پرسشنامه‌های خودگزارش - دهی در مورد مسائل جنسی رک به مستون و همکاران، ۱۹۹۸).

### نقش‌های جنسیتی و تاثیر آنها در ارائه پاسخ‌های جامعه‌پسند

نکته دیگر مرتبط با پاسخ‌های جامعه‌پسند، تفاوت در نقش‌های جنسیتی و تاثیر آنها بر نحوه پاسخ دهی شرکت‌کنندگان یک پژوهش می‌باشد. در عموم فرهنگ‌ها، تربیت و نقش‌های جنسیتی دو جنس، به گونه‌ای است که باعث می‌شود مردان و زنان آن فرهنگ، برای رفتار کردن به شیوه‌های متفاوت، تحت فشار قرار گرفته و تشویق شوند. همانطور که گفتیم، در بعضی از فرهنگ‌ها، برای مردان، داشتن شرکای جنسی متعدد و زیاد، یک نقطه قوت به حساب آمده و موجب افزایش احساس احترام به نفس مردان آن فرهنگ می‌شود. درحالی‌که، برای زنان، ممکن است مسئله، برعکس باشد. به این معنی که داشتن شرکای متعدد یا زیاد،

<sup>1</sup> - Social Desirable

موجب کاهش ارزش آنها به عنوان یک همسر شده و در نتیجه، شهرت منفی و عدم تایید را برای آنها به دنبال داشته باشد. در چنین شرایط فرهنگی، افراد هر دو جنس، ممکن است بطور هشیارانه یا ناهشیارانه، طوری برانگیخته شوند تا در جهت گزارش بیشتر یا کمتر شرکای جنسی یا دفعات آمیزشهای فرازناشویی خود، پاسخ بدهند. در این موقعیت، مردان در جهت گزارش بیشتر و زنان در جهت گزارش کمتر تعداد شرکای فرازناشویی، دروغ گفته (در صورت هشیارانه بودن این فرایند) و یا تحریف اطلاعات (در صورت ناهشیارانه بودن) می‌کنند. در این حالت، ما با آمارهایی مواجه‌ایم که یا دچار بیش تخمین زنی بوده یا به کم-تخمین زنی، مبتلا هستند. مسئله تاثیر نقشهای جنسیتی بر ارائه پاسخ های جامعه‌پسند، می‌تواند با مسئله تفاوت دو جنس در تعریف از خیانت، تعامل کرده و منجر به شکل‌گیری یک پدیده پیچیده‌تر که آن هم گزارش واقعی آمار خیانت را دچار چالش می‌کند، بشود.

### تمایز و تفکیک بین متغیرهای توصیف کننده و متغیرهای مرتبط با خیانت

تمایز و تفکیک قائل شدن بین متغیرهای مربوط به خیانت مانند سابقه کلی خیانت (اینکه آیا فرد برای یکبار هم که شده در طول زندگی زناشویی مرتکب خیانت شده یا نه)، تعداد شرکای جنسی فرازناشویی، تعداد آمیزش‌های جنسی با فردی به غیر از همسر، مدت زمان خیانت و متغیرهایی از این قبیل، بر قدرت توصیفی و تبیینی پژوهشهای سنجش خیانت، می‌افزایند. ذکر پاره ای از این متغیرها، بعضی وقتها، الزامی هستند.

پژوهش‌هایی که آمار خیانت زناشویی را ارائه می‌دهند، عموماً این یافته را به ما اطلاع می‌دهند که از هر صد زوج متعلق به نمونه پژوهشی مورد مطالعه آنها، چند نفر حداقل یکبار اقدام به خیانت کرده‌اند. این یافته‌ها، غالباً بصورت درصد ارائه می‌شوند که نشان‌دهنده تعداد افراد اقدام کننده به خیانت از بین هر صد نفر در هر جنس است. این ارقام ارائه شده در مورد درصد زوجینی که خیانت می‌کنند را نباید با تعداد دفعات خیانت و سایر متغیرهای مربوط به خیانت، اشتباه گرفت. هر کدام از این آمارها، یک جزء خاص مربوط به خیانت زناشویی را گزارش می‌دهند که در جای خود، مهم بوده و تلویحات و معانی معینی را برای ما به همراه دارند.

### توجه به متغیرهای تاثیرگذار بر خیانت

متغیرهای متعددی بر اقدام و میزان خیانت تاثیر می‌گذارند که تعدادی از آنها، بوسیله جنسیت، تعدیل می‌شوند. همانطور که خوب می‌دانیم، جذابیت جسمانی، از جمله عوامل بسیار مهم در جذب تعداد شرکای جنسی، بخصوص برای مردان، است. اهمیت این عامل، برای زنان، در جذب تعداد شرکای بالقوه حاضر به تشکیل روابط درازمدت مانند ازدواج، مشهود و بارز می‌شود درحالیکه برای زنانی که قصد خیانت دارند،

معمولاً مانع ضعیف‌تری محسوب می‌شود. این مسئله به این خاطر است که به استثنای زنان با جذابیت جسمانی بسیار پایین، غالباً مردان مشتاقی وجود دارند که علی‌رغم جذابیت نه چندان زیاد یک شریک فرازناشویی، مایل به آمیزش جنسی کوتاه‌مدت با او باشند. به عبارت دیگر، برای جنسیت مذکر، جذابیت جسمانی پایین، می‌تواند یک عامل محدودکننده در موفقیت برای یافتن شرکای جنسی کوتاه‌مدت باشد، اما تاثیر کمتری بر بخت یک زن در یافتن چنین شرکای فرازناشویی داشته باشد (این روند، می‌تواند هنگام یافتن شرکای درازمدت، برعکس شود). بر همین منوال، طبقه اقتصادی یا موقعیت اجتماعی بالاتر یک مرد، می‌تواند در میزان توانایی یا میل به داشتن شرکای متعدد، تاثیر مثبت بگذارد. برعکس آن، برای یک زن، با تقریباً هر شرایط اقتصادی و اجتماعی، پیدا کردن شریک جنسی - و نه یک همسر درازمدت - بسیار آسان‌تر است (هر چند آسان‌تر بودن یک مسئله برای یک جنس، لزوماً منجر به مشاهده بیشتر آن رفتار در آن جنس نمی‌شود). در اینجا، طبقه اقتصادی و اجتماعی بالاتر برای مردان، تسهیل‌کننده داشتن شرکای متعدد فرازناشویی است، در صورتی که ممکن است تاثیر آن در موفقیت جنس مونث، کمتر باشد.

محققانی که قصد سنجش شیوع خیانت در یک گروه را دارد، باید متون پژوهشی مربوط به خیانت را بخوبی مطالعه کرده و با متغیرهایی که اثرات افزایشی یا کاهش‌دهنده در میزان خیانت دارند، آشنا باشد. از این طریق، او می‌تواند، در صورت لزوم، اقدام به کنترل اثرات مربوط به این متغیرها کرده و داده‌هایی را بدست آورد که حاوی نتایجی کمتر سوگیرانه و معتبرتر هستند.

## فصل هشتم: روانشناسی تکاملی، قانون، اخلاق، مذهب و فمینیسم

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- روانشناسی تکاملی و قانون
- روانشناسی تکاملی و اخلاق
- روانشناسی تکاملی و مذهب
- روانشناسی تکاملی و فمینیسم

در این فصل، به بررسی تعاملات، هماهنگی‌ها یا ناهمانگی‌های نظریات تکاملی با سایر حوزه‌های علوم اجتماعی که بخصوص بر رفتار جنسی افراد در جامعه تاثیر می‌گذارند، می‌پردازیم. همچنین، بطور مختصر، تعدادی از خدمات مثبتی که روانشناسی تکاملی می‌تواند به این حوزه‌ها داشته باشد را مورد بحث، قرار می‌دهیم.



## روانشناسی تکاملی و قانون

«... و همچنان که یک برگ زرد نمی‌شود مگر با دانش خاموش تمام درخت،  
خطاکار هم خطایی نمی‌تواند کرد مگر با اراده پنهان همه شما. ...  
... و هرگاه که ریسمان سیاه پاره شود، بافنده، تمام پارچه را می‌نگرد،  
و دستگاه بافندگی را هم از نظر دور نمی‌دارد. ...  
... راستکاران، از خطای نابکاران، بری نیستند،  
و پاک‌دستان، دست‌شان به گناه ناپاکان آلوده است. ...»  
(جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره جرم و جزا).

«آه! از احوال غمبار آدمی،

زاده یک قانون، محکوم اما به قانونی دیگر؛

آفریده شده با غرور، از غرور اما منع شده،

مخلوقی ضعیف؛ به قوی بودن اما مجبور:

طبیعت چه در سر داشت با چنین احکام گونه‌گون!»

(فولک گرینویل لردبروک، برخی آثار آموخته و نفیس، ۱۶۳۳؛ به نقل از کارترایت، ۲۰۰۰).

یکی از نکات مطرح در مباحث حقوقی مربوط به روانشناسی تکاملی این بوده که ما باید قوانین و سیاستهای جامعه را با توجه به آنچه که از پیشینه تکاملی مان به ارث برده‌ایم، تعیین و چارچوب‌بندی کنیم. در این حالت، ما در تعیین قوانین و حقوق افراد انسانی در جامعه، به ابعاد مهمی از روان انسان یعنی آسیب-پذیری‌ها، نقاط قوت و ویژگیهای زیستی او توجه نموده‌ایم. این به معنی نیست که ما مجبوریم و یا می‌بایست به تمام تمایلات غریزی- تکاملی مان ندای مثبت دهیم. در واقع اخلاق که خود تکاملی جدید در عصر زندگی مدرن است حکم می‌کند که در بسیاری از موارد، بر خلاف آنها عمل کنیم. اهمیت دادن به یافته‌های تکاملی در تعیین و بحث در مورد صحیح بودن قوانین تا حدی بوده که حوزه‌ای به نام قانون‌گرایی داروینی<sup>۱</sup> و اخلاق‌گرایی داروینی<sup>۲</sup> مطرح شده است.

افراد یک جامعه، هنگامی برای ساختن آن اقدام می‌کنند که ماهیت، ساختار و قوانین آن جامعه، با نیازها و مقتضیات تکاملی که در ریزترین سطح وجود آنها یعنی ژنهایشان قرار داده شده، هماهنگ باشد و نه اینکه آشکارا برخلاف آن تنظیم شده باشد. ویلیام جیمز (روانشناس، ۱۹۱۰-۱۸۴۲) معتقد بود که قوانین، به تنهایی نمی‌توانند رفتارهای مردم را تغییر دهند. دلیل این امر را هم این می‌دانست که خلق و خوی اکثریت جامعه یا فرهنگ آنها، بر شکل قوانین، تسلط یافته و آن را می‌شکند. او اضافه می‌کرد که اگر حکومت-

<sup>۱</sup> - Darwinian law

<sup>۲</sup> - Darwinian moralism

کنندگان، خود نیز همان فرهنگ مردم تحت حکومت خود را داشته باشند، در شکستن این قوانین از خود مردم، جلوتر می‌روند. ذهن هر ارگانیسم زنده را می‌توان همچون یک ماشین حساب تکاملی در نظر گرفت که برای عمل، از ارقام و اعداد، فرمولها و قواعد خاص خود تبعیت می‌کند. به همین دلیل، قانون و هنجارهای جوامع بشری، نمی‌توانند و نباید برخلاف مصالح تکاملی جمعی ما حرکت کنند.

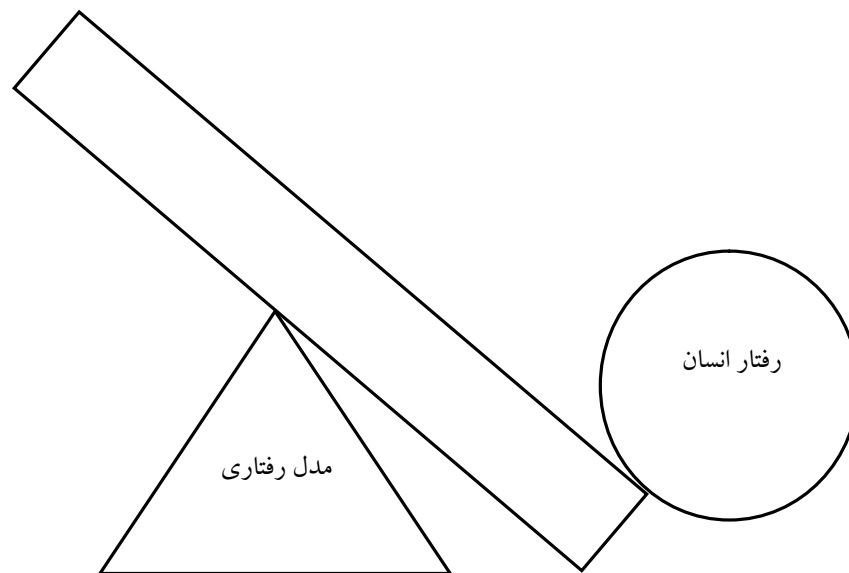
یکی از علل شکست کمونیست‌ها، همین بی‌توجهی به ذات فطری انسان بود. انسان شدیداً موجودی خودخواه است که با آموزه‌هایی که می‌گویند ثمره کار افراد باید پخش شود، هماهنگی ندارد. یک اصلاح-طلب سیاسی، درست مثل یک صنعتگر خوب، بایستی از هویت ماده‌ای که با آن سر و کار دارد، آگاه باشد (کارترایت، ۲۰۰۰). این تفکر، تفکر خطرناک و غیرممکنی است که بپذیریم هیچ ذات واحدی برای انسانها وجود نداشته و انسانها را می‌توان به هر شکل که می‌خواهیم، درآوریم. اگر هیچ ذات ثابتی وجود ندارد، هیچ یگانه‌طریقتی نیز برای بروز یا تحقق آن وجود نخواهد داشت. به این نحو، هیچ نظام اخلاقی و هیچ مکتب حقوقی و جامعه‌شناختی نیز نمی‌تواند درست باشد؛ در عین حالی که هیچ‌کدام نیز نمی‌توانند غلط باشند! آیا در چنین شرایطی، جوامع در همه‌سیاستمداران و فیلسوفانی که هر یک می‌خواهد نظام فکری خود را بر جامعه استیلا دهد، هضم نخواهد شد؟ آیا چنین شرایطی، باعث نخواهد شد تا هر نظام اخلاقی واضحاً انسان-ستیز و وحشیانه‌ای را با این توجیه که انسان برای "بودن به شیوه‌ای خاص" آفریده نشده است، بپذیریم؟ (همان منبع).

### روانشناسی تکاملی و قانون: کمک‌ها، تعاملات و تعارضات

«... از کسی که دست به خطایی می‌زند چنان سخن می‌گویید که گویی یکی از شما نیست، ناشناسی‌ست در میان شما که ناخوانده به جهان شما پا نهاده است. ... و آنگاه که یکی از شما از پای می‌افتد، افتادنش زنهاری‌ست از برای آنها که از پشت سر می‌آیند تا پای‌شان به سنگ نگیرد. آری و نیز زنهاری است از برای آنها که از پیش رفته‌اند و با آنکه تیزروتر و استوارتر بوده‌اند، سنگ را از سر راه برنداشته‌اند» (جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره جرم و جزا).

یکی از کمک‌های روانشناسی تکاملی به سیستم حقوقی و قانون‌گذاران یک جامعه، کمک در تصمیم‌گیری در مورد مسائل مختلف حقوقی است. انسانها، روانشناسی خاص خود را دارند و به همین دلیل، برنامه‌های حقوقی خاص خود را می‌طلبند.

در کلی‌ترین سطح، تحلیل تکاملی در قانون، می‌تواند به افزایش کارآمدی<sup>۱</sup> آن بینجامد. کارآمدی روشهای قانونی در اکتساب اهداف قانونی که از طریق تغییر رفتار انسان بدست می‌آید، به یک مدل رفتاری قوی و قاطع<sup>۲</sup> وابسته است. در این شیوه و همانطور که شکل زیر نشان می‌دهد، همانطور که کارآمدی یک اهرم به استحکام نقطه اتکا (تکیه‌گاه)<sup>۳</sup> آن وابسته است، کارآمدی قانون نیز به یک مدل رفتاری دقیق بستگی دارد (جونز، ۲۰۰۵).



شکل ۱-۸: وابستگی قانون به استحکام علمی مدل‌های رفتاری صحیح<sup>۴</sup> و زیرساز خود. میزان توانایی قوانین برای تغییر رفتار افراد، به میزان صحت، استواری و استحکام مدل‌های رفتاری زیربنای این قوانین بستگی دارد. هر چقدر که مدل‌های رفتاری زیربنای قوانین، از نظر صحت علمی، محکم‌تر و استوارتر باشند، قوانین بنیان گذاشته شده بر مبنای چنین مدل‌های رفتاری هم، توانایی بیشتری برای تغییر رفتار افراد خواهند داشت (برگرفته از جونز، ۲۰۰۵).

اگر تکیه بر فرض‌های ناقص درباره علل یک رفتار معین، یک عمل اشتباه باشد و تحلیل‌های تکاملی بتوانند در آشکار شدن این فرضیات ناقص، به ما کمک کنند، پس ما می‌توانیم تاثیرات رهیافت‌های قانونی ناقص را [از طریق کمک گرفتن از تحلیل تکاملی] به حداقل رسانده و در دستیابی به رهیافت‌های کارآمدتر، توفیق یابیم (جونز، ۲۰۰۵). یک مثال، تجاوز جنسی است. رهیافت‌های قانونی متفاوت درباره تجاوز، بر اساس نظریاتی که بصورت قابل ملاحظه‌ای از همدیگر متفاوت هستند، بنیان گذاشته شده‌اند. یکی از نظریات اولیه در روانپزشکی، منجر به این اظهارنظر نظام‌های حقوقی شد که افراد متجاوز، افرادی دیوانه (به زبان حقوقی) هستند. بر همین قیاس، یک دیدگاه دیگر جامعه‌شناختی، منجر به این اظهار نظر شد که افراد متجاوز، به علت شرایط فرهنگی - اجتماعی‌شان، متجاوز هستند. دیدگاه‌های فمینیستی نیز بر این تاکید می-

<sup>1</sup>- Efficacy

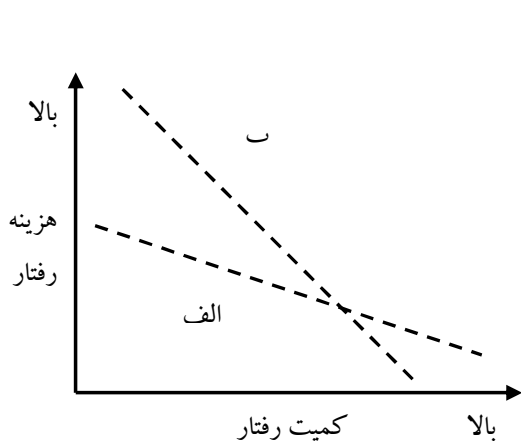
<sup>2</sup>- Robust

<sup>3</sup>- Fulcrum

<sup>4</sup>- Sound

کردند که خشونت نسبت به جنس مقابل، بطور ساده یک جرم ناشی از تنفر از جنس مقابل است. این دیدگاهها می توانند نشان‌دهنده دیدگاه‌های محدود، ناکامل یا اساساً غلط در مورد تجاوز باشند. بدیهی است که تاثیرات مجازات‌های مبتنی بر دیدگاههای ناقص در جامعه، ناکارآمد از آب در می‌آیند.

میزان و شدت مجازات‌هایی که برای یک رفتار تخلف‌آمیز در جامعه در نظر گرفته می‌شود، می‌بایست تحلیل‌های تکاملی را نیز در نظر آورند. در یک سر طیف، یک رفتار، ممکن است شدیداً به افزایش در مجازات‌ها حساس باشد، بطوری‌که یک افزایش نسبتاً کوچک در هزینه‌های [مجازات‌های] آن رفتار، منجر به یک کاهش بزرگ در آن رفتار شود. منحنی ایجاب<sup>۱</sup> آن رفتار، که به معنی ارتباط بین میزان کاهش در یک رفتار در صورت افزایش هزینه‌های آن است، چیزی شبیه به منحنی «الف» در شکل زیر خواهد بود. در یک سر دیگر طیف، یک رفتار ممکن است به افزایش در مجازات‌ها، نسبتاً ناحساس باشد، بطوری‌که نیاز به افزایش زیاد در مجازات‌ها برای رسیدن به یک کاهش متوسط در آن رفتار، داشته باشیم. منحنی ایجاب برای چنین رفتاری شبیه به منحنی «ب» در شکل ذیل خواهد بود (جونز، ۲۰۰۵).



**شکل ۲-۸: تنوع در پاسخدهی رفتارها به هزینه‌های (مجازات‌های) افزایش‌یافته.** در مورد رفتار «الف»، هنگامی که رفتار از نظر کمیت در سطح بالا قرار دارد (سمت راست منحنی الف)، با افزایش اندکی در هزینه‌ها یا مجازات‌های آن، شاهد کاهشی شدید در میزان آن رفتار خواهیم بود (سمت چپ منحنی الف). در مورد رفتار «ب»، باید هزینه‌ها را به میزان زیادی افزایش داد تا بتوانیم در آن رفتار، همان میزان کاهش را ایجاد کنیم (شکل برگرفته از جونز، ۲۰۰۵).

به عنوان یک نمونه، برای کاهش رفتار «از وسط خیابان رد شدن»، احتمالاً یک منحنی به شکل منحنی «الف» قابل انتظار است اما برای کاهش یا جلوگیری از رفتارهایی مانند دزدی، چیزی شبیه به منحنی «ب» مورد انتظار خواهد بود. از منظر تکاملی، آنچه که تعیین می‌کند کدام منحنی برای کدام رفتار صدق کند، به میزان به خطر افتادن تناسب در بقا و تناسب تولیدمثلی افراد، بستگی دارد. پردازش ناهشیار ذهن انسان، شدیداً در تصرف ارزیابی‌های تکاملی مغز او از میزان تناسب‌ها یا کاهنده تناسب بودن رفتارهاست. چشم پوشی از رد شدن از وسط خیابان، نه تنها تناسب فرد را تهدید نمی‌کند بلکه می‌تواند به آن کمک هم کند. به همین دلیل، اندکی افزایش در جرائم مربوط به آن، می‌تواند میزان آن را در رفتار شهروندان، به میزان زیادی

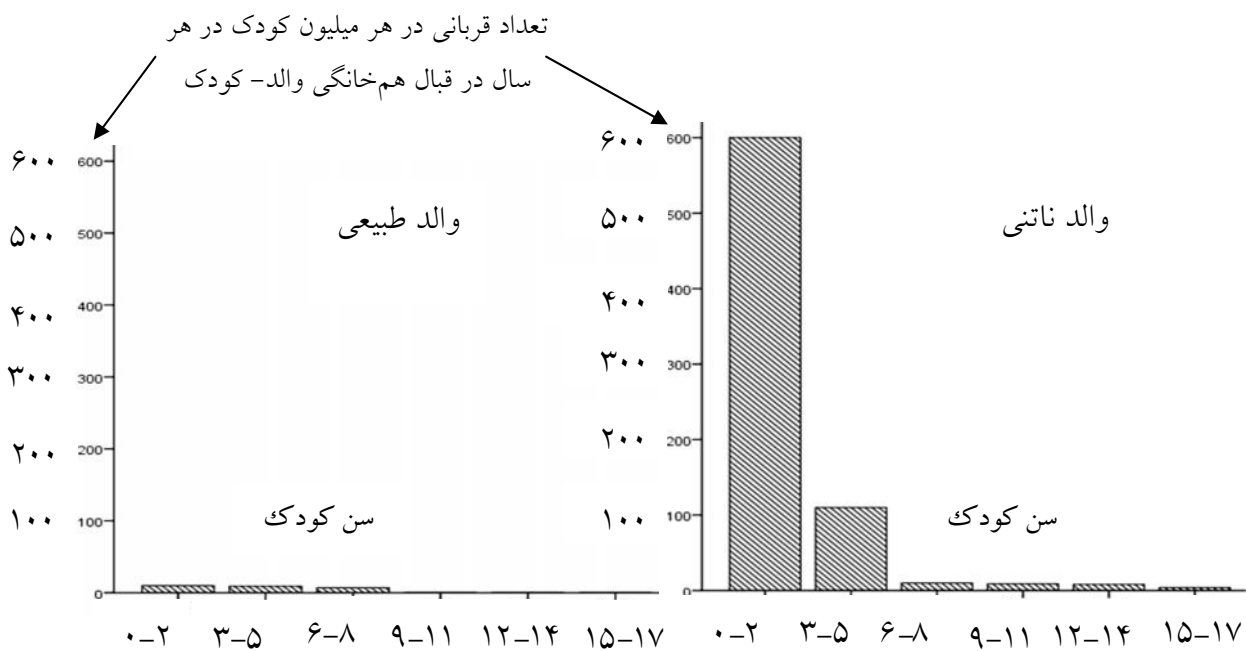
<sup>1</sup> - Demand curve

سرکوب کند. اما برای پیشگیری از رفتاری همانند دزدی که اقدام به آن، موجب افزایش تناسب فرد می‌شود، جرائم سخت‌تری مورد نیاز است. به طور کلی، هر چقدر شدت تمایل افراد به انجام عملی به دلیل وابستگی آن عمل به تناسب تکاملی‌شان بیشتر باشد، به همان نسبت، شدت و میزان هزینه‌ها نیز باید افزایش یابد تا آن رفتار قابل کنترل شود. تمایلات زناشویی خارج از چارچوب، هم برای مردان و هم زنان، افزایش دهنده شدیدی برای تناسب بوده (و احتمالاً هنوز هم هست). به همین خاطر، برای کنترل آن، ما نیاز به اهرمهای قویتری داریم. در دنیای مدرن که دیگر بسیاری از معادلات رفتاری فردی، هماهنگ با منافع مشترک جمعی نیستند، رفتارها را باید به شیوه‌های قابل پیش‌بینی بر اساس مدل ایجاب، کنترل کرد. در اینجا، کمکی که تحلیل تکاملی رفتار می‌تواند به قانون بکند، تعیین میزان و شدت جرائم، مطابق با اصرار و میزان اقدام فرد به این رفتارهاست. البته این مسئله چیزی است که شهودی به نظر می‌رسد و در قانون‌گذاری همه جوامع، از جوامع بدوی گرفته تا جوامع مدرن امروزی، مشاهده می‌شود. بطور مثال، در اغلب کشورها، مجازاتهای سنگینی برای تجاوز به عنف در نظر گرفته می‌شود تا تخلفات سبک مالی. این تمایزگذاری نشان از این دارد که جوامع دریافته‌اند که مجازاتها را باید هم مطابق با میزان آسیب به تناسب قربانی و هم شدت تمایل افراد به انجام یک تخلف و میزان تناسب‌افزایی آن رفتار برای فرد، تنظیم کرد.

مورد واگذاری سرپرستی کودکان به والدین ناتنی، یکی از مواردی است که نقش موثر تبیینات تکاملی را در مسائلی که به حقوق مربوطند، نشان می‌دهند. فرهنگ عامه همه کشورها پر از داستانهایی در مورد جفای والدین ناتنی به کودکانشان است. آیا این داستانها همانند بسیاری از افسانه‌های هر فرهنگ، ریشه در اوهام و تخیلات آن فرهنگها داشته یا دستی هم در واقعیت دارند. محبت به فرزند خود، چیز دیگری است؛ شاید شما هم، هنگامی که از لذت بردن از تعامل و مراقبت از کودک متعلق به فردی دیگر صحبت می‌کنید، این جمله را شنیده باشید. از نظر تکاملی، می‌توان پیش‌بینی کرد که ارائه مراقبت والدینی، هماهنگ با سهم زاده‌ها در ارضای علایق تولیدمثلی والدین باشد. فرزندان زیست‌شناختی، حامل ژنهای والدین بوده و به همین علت، نسبت به فرزندان ناتنی که همبستگی ژنتیکی با این والدین ندارند، می‌توانند توزیع کننده‌های ژنهای خودخواه والدین باشند. بنابراین، در خانواده‌های ناتنی، والدین باید نسبت به فرزندان زیست‌شناختی خود، حساسیت بیشتری داشته باشند تا فرزند خوانده‌هایشان. این مسئله، احتمالاً بخصوص در مواردی که حضور فرزند خوانده‌ها، طبق تصمیم مشترک قبلی والدین نبوده (مانند ازدواج مجدد والدینی که از همسران قبلی خود فرزندان دارند) حدت بیشتری می‌یابد. در منطقه‌ای در پاراگوئه<sup>۱</sup>، مردان، بعضی وقتها بچه‌ای را که به تازگی پدر خودش را از دست داده می‌کشند (به نقل از رایت، ۱۹۹۶). دیلی و ویلسون (۱۹۹۸) با جمع‌آوری شواهدی در مورد میزان کشته شدن یا آسیب دیدن فرزند خوانده در مقایسه با فرزندان تنی والدین، به این نتیجه رسیدند که: "داشتن یک والد ناتنی، قدرتمندترین عامل شیوع شناسی است که تاکنون برای ابراز

<sup>1</sup> - Ache

رفتار خشونت آمیز علیه کودکان شناخته شده است." به عنوان مثال، در سال ۱۹۷۶، در ایالات متحده، هر کودکی که با یک والد ناتنی یا بیشتر زندگی می‌کرده، ۱۰۰ بار بیشتر از کودکی با همان سن که نزد والدین زیست شناختی خود زندگی می‌کرده، در معرض سوءاستفاده‌های جسمی تا سر حد جان قرار داشته است (به نمودار ذیل نگاه کنید). گرچه که خشونت نسبت به فرزند ناتنی، هم از طرف ناپدری و هم از طرف نامادری صورت می‌گیرد اما تحلیل تفاوت‌های این دو، می‌تواند در تحلیل نقش احتمالی تفاوت دو جنس در سرمایه-گذاری والدینی و تاثیر آن در خشونت نسبت به فرزند ناتنی کمک کننده باشد. خشونت نسبت به فرزند ناتنی، در حیوانات نیز دیده می‌شود. در بعضی موارد، در گله شیرها، هنگامی که یک شیر نر به ماده‌های یک شیر نر دیگر دسترسی می‌یابد، آنها را فوراً می‌کشد. این عمل باعث می‌شود تا ماده شیرها زودتر به حالت باروری برگردند. همچنین شیر نر، می‌تواند به این نحو، منابع و انرژی که صرف مراقبت از زاده‌های شیرهای دیگر می‌شود را صرف مراقبت از فرزندان خود کند.



**نمودار ۸-۱: خطر قتل کودک توسط والدین ناتنی در مقایسه با والد زیست شناختی به نسبت سن کودک** (برگرفته از دیلی و ویلسون، ۱۹۹۸). توجه به تاثیر مکانیسم‌های ذهنی-تکاملی انسان در رابطه با مراقبت والدینی از فرزندان ناتنی، بخصوص در جوامع کنونی که طلاق و ازدواج مجدد در حال تبدیل شدن به پدیده‌های رایج هستند، در پیشگیری از آسیب‌های روانی و اجتماعی، بسیار کمک کننده و حائز اهمیت است.

یک مورد از کاربردی کردن یافته‌های روانشناسی در مباحث حقوقی، به تاثیر انعطاف‌پذیری جنسی بر ثبات در نگرشها، رفتار و خویشنداری جنسی مربوط می‌شود. انعطاف‌پذیری جنسی بالاتر در زنان می‌تواند

باعث شود تا خودآگاهی جنسی برای آنها، دشوارتر از مردان باشد. فهم جنس مذکر از سابق جنسی خودش، اساساً یک جمع‌آوری اطلاعات درباره یک جوهر ثابت و پایدار است درحالیکه بطور معکوس، خود اکتشافی جنس مونث، تا حدی درباره یک هدف متحرک و تغییر شکل یابنده است (بومیستر، ۲۰۰۰). رفتارها و تمایلات زنان، تحت تاثیر عوامل بالقوه متعدد محیطی و بیرونی است. پیش‌بینی، کنترل و تنظیم این عوامل، کاملاً مقدور نبوده و در نتیجه در بسیاری از موارد، جواب قابل پیگیری و قابل مشاهده زنان به سؤال: «آیا فلان رفتار از تو سر خواهد زد یا نه؟» و یا «آیا در فلان نگرش یا رفتار تو تغییری بوجود خواهد آمد یا نه؟»، یک «بستگی دارد، نمی‌توانم دقیقاً جواب بدهم» بزرگ خواهد بود. وابستگی بالقوه مسائل جنسی زنان به عوامل بافتاری، محیطی و اجتماعی، منجر می‌شود تا تصمیم‌گیری‌های جنسی آنها بیشتر از مردان، تحت تاثیر این شرایط قرار بگیرد. این نکته‌ای است که قانون‌گذاران و سیاست‌گذاران هر جامعه می‌بایست به آن توجه کنند. زنان، علاوه بر تاثیری که از نهادها و بنیادهای زیستی خود می‌گیرند، به بیرون هم نگاه می‌کنند تا بر اساس آن، رفتارهای خود را تنظیم می‌کنند. این مسئله، بدین معنی است که برای تعدیل یا تنظیم رفتارهای جنسی در زنان، باید به دنبال تغییر و تنظیم عوامل محیطی باشیم.

انعطاف‌پذیری متفاوت دو جنس، تلویحات مهمی را از نظر تنظیم قواعد و هنجارهای جامعه بر مبنای انتخاب‌های دو جنس دارد. آیا رأی زنان نسبت به قوانین و هنجارهای متداول در یک زمان و شرایط خاص، تا چه اندازه در آینده نیز ثابت خواهد بود؟ در مورد مردان این مساله چگونه است؟ آیا از روی ذائقه‌های جنسی فعلی زنان و مردان یک جامعه، می‌توان ذائقه و ترجیحات جنسی آینده همین زنان و مردان را پیش‌بینی کرد؟ تا چه حد و چگونه؟ مسئله دیگر اینکه آیا باید قوانین و قواعد ارتباطی بین دو جنس، از این تفاوت در انعطاف‌پذیری دو جنس تاثیر بپذیرد؟ و باز هم چگونه و تا چه حد؟

اگر سابق جنسی افراد از عوامل محیطی و اجتماعی تاثیر می‌پذیرند، پس راهنمایی وجود دارد که از طریق آنها بتوانیم هم به پیشرفت جامعه و همه به رضایت‌مندی افراد کمک کنیم. بومیستر در این زمینه می‌گوید: "تا آنجایی که راه رسیدن به آرمان شهر از طریق اتاق خواب می‌گذرد، مهندسين اجتماعي ممکن است دریابند که عدم انعطاف‌پذیری در جنس مذکر، مشکلات بیشتری را بوجود آورده درحالیکه انعطاف‌پذیری بیشتر در جنس مونث، فرصت‌های امیدوار کننده‌تری را پیش‌روی می‌گذارد" (بومیستر، ۲۰۰۰). از نظر جامعه‌شناختی، تفاوت جنسی در انعطاف‌پذیری شهوانی<sup>۱</sup> پیشنهاد می‌کند که سعی در کنترل مسائل جنسی جنس مونث، سودمندتر و موثرتر خواهد بود. زنان بهتر از مردان می‌توانند خود را با شرایط و التزامات اجتماعی هماهنگ کنند. اگر شرایط اجتماعی به یک شیوه معنادار تغییر یابند، به نحوی که به نیاز برای تغییرات جدی در نگرشها و رفتار جنسی منجر شوند، زنان احتمالاً سازگاری بهتری نشان می‌دهند. علاوه بر این، با توجه به سابق جنسی پایین تر زنان، می‌توان فرض کرد که مسائل جنسی برای زنان کمتر اهمیت داشته و به همین

<sup>۱</sup> - Erotic

خاطر آنها ممکن است بیشتر متمایل به پذیرش شرایط و پیشامدهای متفاوت باشند. حتی اگر نیازمند تغییر در امیال و رفتارهای فعال هم باشیم، بر طبق قاعده، زنان این تغییرات را آسانتر در خود ایجاد می کنند (همان منبع).

آیا قوانین و هنجارهای جدید می‌بایست مصالحه زوجین بر سر دفعات آمیزش جنسی را به سمت تعداد دفعات ترجیح آمیزش جنسی زنان که اکثراً کمتر از مردان است سوق داده یا هماهنگی بیشتر آن با نیاز جنسی مردان که عموماً بیشتر از زنان است را مورد تاکید قرار دهند؟ با توجه به راحتی و امکان پذیری بیشتر مصالحه بر سر دفعات آمیزش جنسی بوسیله زنان، آیا مشاوره‌های جنسی در این رابطه را باید به چه نحو ترتیب داد؟ همانطور که بحث شد، تفاوت‌های دو جنس در انعطاف‌پذیری جنسی نشان می‌دهند که میزان میل جنسی در مردان بیشتر از زنان، دارای یک ریشه زیستی ثابت و در زنان بیشتر از مردان، متاثر از متغیرهای روانی- اجتماعی است. تغییر مولفه‌های روانی- اجتماعی در زنان و کار بیشتر بر روی بعد زیستی در درمان‌های مربوط به مردان، یکی دیگر از تنظیمات و تعدیلهایی است که احتمالاً می‌تواند در پیش گرفته شود. پژوهش‌های بعدی باید مشخص کنند که آیا اساساً تمایز در شیوه‌های مداخله‌ای که بر اساس جنسیت صورت می‌گیرد، صحیح و دقیق است و اگر هست، دقیقاً در مورد چه مسائل و رفتارهای جنسی، چگونه و تا چه میزان؟

همانطور که گفتیم، انعطاف‌پذیری یعنی قابلیت شکل‌گیری بوسیله نیروها و عوامل بیرونی. آن همچنین به این معنی است که یک دسته از محرک‌ها و برانگیزاننده‌های معین بیرونی بتوانند بر احتمال بروز یا عدم بروز یک سری از رفتارهای خاص تاثیر بگذارند. بر این مبنا، شاید انعطاف‌پذیری جنسی بتواند بر احتمال برگشت به سمت عمل بر مبنای آن دسته از پویایی‌های جنسی- تکاملی که هماهنگ با موازین قانونی و اخلاقی نیستند، تاثیر بگذارد. با توجه به انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان، آیا می‌توان انتظار داشت که در صورت مهیا بودن شرایط، برگشت احتمالی آنها به سمت دنبال کردن چنین پویایی‌های جنسی- تکاملی، افزایش بیابد؟ پویایی‌هایی که هیچ وقت و حتی در زمان محافظه‌کارترین فرهنگ‌ها نیز، فروکش کامل نداشته‌اند.

### اولویت انگیزه‌ها: مدلی برای اعمال قانون‌گرایی در جامعه

برای اثر بخشی و کارآمدی قوانین، همچنین باید به اولویت انگیزه‌های قدرتمند تکاملی در انسان توجه شود. همانطور که گفته شد، بقا و تولیدمثل از قویترین و اصلی ترین برانگیزاننده‌های رفتار آدمی هستند. در واقع، شاید بتوان همه یا اغلب رفتارهای انسان را به نحو مستقیم یا غیرمستقیم در جهت ارضای این دو نیاز دانست. حتی بسیاری از رفتارهای عالی انسان نیز که به نظر می‌رسد فراتر از دو انگیزه فوق باشند، می‌توانند در پاسخ به همین دو انگیزه بنیادی انسان بوجود آمده باشند. هر چند که ممکن است این دو انگیزه و



بخصوص انگیزه تولیدمثل موفق، به شکل متغیرهای واسطه‌ای و اولیه در ذهن ظاهر نشوند اما ریشه بسیاری از تمایلات و رفتارهای انسان را می‌توان در همین ویژگیهای افزایش‌دهنده تناسب، جویا شد. رفاه بیشتر و هر آنچه که آنها را افزایش می‌دهد، ارضای جنسی در تمام اشکال خود، همه و همه، شاخه‌هایی از یک ریشه برنامه‌ریزی شده تکاملی به نام ژنهای در حال تلاش برای افزایش حداکثری تناسب هستند.

بقا، برانگیزاننده قویتری است تا تولیدمثل. شما باید ابتدا زنده باشید تا بتوانید تولیدمثل موفق داشته باشید. تصور کنید که یک انسان هموساپینس اولیه هستند، شما در حد مرگ گرسنه هستید، شریکی جذاب نیز در همین نزدیکی به شما چراغ سبز نشان می‌دهد، یک مار کشنده نیز به شما نزدیک می‌شود. چه کار می‌کنید؟ برای اینکه زنده مانده و ژنهای راه‌انداز رفتارهای خود را به نسل‌های بعد هم توزیع کنید، مجبورید اینگونه رفتار کنید: اول فرار تا رسیدن به یک جای امن، سپس تامین غذا و در نهایت اندیشیدن به یک رابطه جنسی لذت بخش. این مثال ساده نشان می‌دهد که برای همه ما انسانهای فعلی (از موارد استثناء و نابهنجار که بگذریم)، بقا اهمیت بیشتری دارد تا تولیدمثل. آن دسته از نیاکان ما که این اولویت دهی را رعایت نمی‌کردند، خود را در معرض حذف بوسیله انتخاب طبیعی قرار می‌دادند. این اولویت دهی زیستی - تکاملی، می‌تواند به عنوان منبعی برای مدیریت رفتار ما نیز بکار رود. تجاوز یکی از جدی‌ترین جرم‌ها در همه جوامع تلقی می‌گردد. طبق فرضیات تکاملی، تجاوز جنسی در محیط تکاملی انطباق‌ها، می‌توانسته منجر به افزایش تناسب تولیدمثلی تعدادی از مردان شده و آنها را در شرایط افزایش موفقیت تولیدمثلی نسبت به سایر هم‌تایانشان قرار بدهد و به همین دلیل، ژن رفتاری مربوط به آن، هنوز از مخزن ژنتیکی رفتارهای جنسی مردان، بیرون نرفته است. اما در هر حال، روان‌ما، چنانچه با تهدید در بقا مواجه شود، از تولیدمثل، صرف‌نظر می‌کند. به همین دلیل، به نظر می‌رسد که وجود قوانین بسیار سخت و خشن که پشتوانه اجرایی قوی نیز داشته باشند بتوانند تا حدی، از این آسیب اجتماعی پیشگیری کنند (این تحلیل، منافاتی با یافته‌هایی که نشان‌دهنده آسیب‌شناسی روانی در بعضی از افراد اقدام‌کننده به تجاوز هستند، ندارد. درحقیقت، شاید تجاوز جنسی برای بعضی از مردانی که مشکلاتی داشته‌اند بیشتر انطباقی باشد، زیرا مردان سالمی که شرایط لازم برای تولیدمثل موفق را هم دارند، نیاز زیادی برای تجاوز نمی‌بینند. تجاوز جنسی وابسته به نقص در شرایط لازم برای باروری موفق، در سایر گونه‌ها نیز روی می‌دهد. یک مورد از این مسئله، بابونه‌های درخت‌زی هستند. برای ماده بابونها، جثه نر در انتخاب همسر اهمیت دارد. نرهای با جثه کوچکتر، احتمالاً به دلیل اینکه کمتر بوسیله ماده‌ها انتخاب می‌شوند و همچنین به دلیل جثه کوچکترشان که امکان حرکات سریع در لابه‌لای درختان را به آنها می‌دهد، هر از گاهی اقدام به ارتباط جنسی اجباری با سایر ماده‌ها می‌کنند).

سیستم‌های حقوقی، برای پیشگیری از این جرم که آسیب‌های بسیاری جدی برای جامعه دارد، مجازات‌های گوناگونی را تدوین کرده‌اند. در قوانین مجازاتی اکثر کشورها، برای قتل مردی بدست مرد دیگر، به علت اینکه با همسر او رابطه داشته است، جرائمی بسیار سبک‌تر از سایر قتل‌ها در نظر گرفته می‌شود. حتی

در کشور آمریکا که یکی از لیبرال‌ترین کشورها است هم، چنین جرمی، قتل غیرعمد دانسته می‌شود (به نقل از کارترایت، ۲۰۰۰). این مسامحه را در قوانین حقوقی فرهنگهای متعددی می‌توانیم ببینیم. البته، مجازات‌های تعیین شده برای این جرم در کشورهای غربی توسعه یافته، شدت کمتری دارد که احتمالاً بر میزان تجاوز این کشورها تاثیر می‌گذارد. مشاهده این قوانین و گزاره‌های حقوقی، نشان می‌دهند که علم حقوق در هر فرهنگی، به آنچه که از نظر تکاملی برای مردان و زنان مهم و حساسیت برانگیز است، حساسیت لازم را داشته و آنها را در هنگام وضع قوانین خود، مورد توجه قرار داده است. هر چند که صحت و سقم هر یک از این قوانین را باید با محک تجربه و علم سنجید اما به هر حال، چنین تنظیمات حقوقی، خبر از حکمت شهودی و ذاتی حقوق مکتب‌ها و فرهنگهای مختلف از تحلیل‌های تکاملی ذهن انسان، می‌دهند.

چنانچه بپذیریم که هر فرد به بقا خود و میل به زیستن توأم با رفاه، بیشتر از ارضای جنسی اهمیت می‌دهد، می‌توانیم فرض کنیم که افزایش در شدت مجازات‌های مربوط به تجاوز جنسی می‌تواند موجب کاهش نرخ آن شود. این تحلیل، با مدل منحنی ایجاب نیز هماهنگ است. برای کاهش میل به رفتاری که ارتباط قابل ملاحظه‌ای با موفقیت تولیدمثلی و تناسب فرد داشته و شدیداً فرد را بر می‌انگیزاند، نیاز به تدوین مجازاتی به همان میزان شدید و برانگیزاننده است. این منطقی است که فرض کنیم، برای منصرف شدن یک مرد هموساپینس از یک ارتباط جنسی افزایش دهنده تناسب، نیاز به ماری داریم که تهدید کننده شدید تناسب فرد یعنی بقای اوست. البته، این مار باید به اندازه کافی ترسناک بوده و در کفه ترازوی ذهن تکاملی او، بیش از یک ارتباط جنسی گذرا، کاهنده تناسب باشد. یکی از اصول اولیه‌ای که ذهن شناختی - تکاملی ما بر مبنای آن کار می‌کند، همین مقایسه سود و زیان رفتارها، بر اساس افزایش یا کاهش تناسب تکاملی است. اصول ذکر شده و نتایج آنها در مورد بسیاری از جرایم دیگر و در واقع همه جرائم از قبیل خیانت، سرقت و بسیاری از جرایم دیگر، کاربرد دارد. البته بدیهی است که در کنار در نظر گرفتن مجازاتهای مناسب به منظور کاهش و پیشگیری از آسیبه‌ها، نیاز به فعالیتهای متعدد دیگر به منظور جلوگیری از رخداد اولیه آنها هم داریم.

### قانون، هنجارهای ناهنجار و تعارضات نقش

« قلم‌زن که بد کرد با زیردست مدبر که قانون بد می‌نهد	قلم بهتر او را به شمشیر دست تو را می‌برد تا به دوزخ دهد» (سعدی).
---	---

انتظار قانون از مردان یک جامعه برای اینکه حداکثر مسئولیت را درباره رفتارهای جنسی همسرانشان داشته باشند و از طرف دیگر، ممانعت سایر قوانین یا هنجارها برای ایفای این نقش بوسیله مردان، آنها را در وضعیت تعارض<sup>۱</sup> یا ستیز نقش قرار می‌دهد. در این حالت، فرد دچار حالتی تعارضی می‌شود که ناشی از

<sup>1</sup> - Role Conflict

وجود انتظارات نقش متعارض برای اوست. در عین اینکه فرد نمی داند کدام نقش را به عهده بگیرد، در عین حال نمی تواند برخلاف هیچ یک از آنها عمل کند. مثال دیگر، درخواست قانون از زنان برای اینکه تا زمان ازدواج، با جنس مقابل ارتباط جنسی نداشته باشند و از طرف دیگر، تاکید هنجارهای اجتماعی بر رابطه جنسی قبل از ازدواج است. تعارض نقش، علاوه بر ایجاد احساس ناخوشایند ناکامی و تعارض در فرد، می-تواند باعث شود تا فرد از انجام مسئولیتهای اجتماعی به دلیل این ناهماهنگی‌ها، اجتناب کند. اجتناب مردان از ازدواج، یکی از این نمونه‌ها است. چنانچه بین قوانین و هنجارهای جامعه، تضاد وجود داشته باشد، مشکل می‌تواند از قوانین رسمی جامعه، هنجارها یا هر دوی آنها باشد. به هر روی، تضاد بین این دو نیروی قدرتمند در شکل‌گیری رفتارهای جنسی افراد در جامعه، اثرات منفی جدی بر روی به-زیستی جنسی، اخلاقی، اجتماعی و جسمی افراد داشته و باید تلاش هر چه بیشتری به منظور رفع این ناهماهنگی‌ها صورت بگیرد.

در تعداد قابل ملاحظه‌ای از موارد، قدرت و نقش هنجارهای غیررسمی در شکل دادن به رفتار افراد، بسیار نافذتر از قوانین رسمی یک جامعه است. این مسئله بخصوص در جوامع سنتی مثل جامعه ما که افراد تمایل دارند رفتارهای خود را بیشتر بر اساس هنجارها تنظیم کنند تا کدهای قانونی، بارزتر است. هنجارهایی که خود ناهنجار هستند یکی از علل بوجود آمدن رفتارهای ناهنجار در افراد هستند. مسئولین حقوقی، رسانه‌ها و متصدیان امور فرهنگی باید در این زمینه یعنی از بین بردن تعارضات بین قوانین رسمی و همچنین هنجارهای مشکل ساز، کوشا باشند.

منع یا تایید خواسته‌های تکاملی ما از طرف قانون، باید بستگی تامی به پویایی‌های تکاملی و منافع گروهی و درازمدت ما داشته باشد. بشریت، در طول تکامل جوامع و فرهنگهای خود، دریافته که برای حفظ نظم در جوامع و جلوگیری از آشفتگیهای غیر قابل جبران، می‌بایست افراد را از اینکه بطور خودخواهانه‌ای فقط به فکر ارضای غرایز خود باشند، باز دارد. در طی این فرایند، این راه چاره را یافته که تنها راه برای نیل به چنین مقصدی، فدا کردن بعضی از تمایلات انسانی به نفع سایر تمایلات است.

### جستاری پژوهشی.

#### ذهن‌گریزی، عدالت و اقتصاد

«... حال ای شما که می‌خواهید عدالت را بشناسید، چگونه می‌توانید،

مگر آنکه هر کاری را در روشنای تمام بنگرید؟...»

(جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره جرم و جزا).

اینکه از نظر اقتصادی، چه چیز برای شهروندان عادلانه است ممکن است از جمله مباحثی باشد که در ظاهر ساده و دارای جوابهای سرراست به نظر برسد اما در عمل و با تفکر بیشتر، پیچیدگی خود را نشان می-

دهد. چه میزان حقوق برای مشاغل مختلف باید در نظر گرفته شود؟ آیا میزان تحصیلات را تا چه حد باید در این مسئله دخالت داد؟ دشواری شغل و شرایط کاری را تا چه حد؟ در کشور ژاپن، معلمان از جمله کارکنان مهمی تلقی می‌شوند که نسبت به سایر کشورها درآمد و مزایای زیادی برای کارشان در نظر گرفته می‌شود (این مسئله ریشه در انقلاب اصلاح‌گر ژاپنی می‌جی که اصلاحات خود را بر پایه چند رکن اساسی که یکی از آنها آموزش در کشور بود گذاشت، دارد). در حالیکه در کشوری مانند کشور ما، شغل معلمی، از نظر اقتصادی در حد تقریباً پایین‌ترین مشاغل قرار دارد (هرچند ارزش اجتماعی خود را تا حدی حفظ کرده است).

یکی از چالشهای جوامع در زمینه مدیریت اقتصادی، ملاحظه نقش جنسیت در محاسبه درآمد، حقوق و سایر منابع اقتصادی مانند قوانین مربوط به ارث بوده‌است. شاید پیش از آنکه این سؤال طرح شود که آیا باید بین دو جنس، از نظر این موارد تفاوت قائل شویم یا نه، این سؤال باید جواب داده شود که آیا وضعیت دو جنس از نظر روانشناختی، اجتماعی، فرهنگی و محیطی، می‌تواند تاثیری بر مطلوبیت عمل بر مبنای اصل تشابه یا تمایز بگذارد؟ در اینجا، فقط به یک مورد می‌پردازیم که در آن، تعامل و ارتباطات درونی مولفه‌های روانشناختی و اجتماعی نمایان می‌شود. همانطور که قبلاً بطور مبسوط و به اشکال مختلف بحث شد، ذهن انسان بصورت جنسیتی تنظیم، ساخته و برنامه‌ریزی شده است. برای دو جنس، راهبردهای متفاوتی می‌توانسته تناسب‌گرایانه باشد. راهبردها، نقشه‌های ذهنی هستند که تفاوت در انتخاب آنها، تفاوت در روش تفکر را ایجاد می‌کرده‌است. دو جنس، از این رو دارای ذهن‌های جنسیت‌مدارانه و ویژگیهای عصب-روانشناختی متفاوت شده‌اند که ابزار لازم برای تحقق اهداف غریزی و تکاملی نهایی یعنی بقا و تولیدمثل آنها فراهم شود. زنان، هنوز هم اینطور می‌اندیشند (و انتظار دارند) که تأمین منابع مادی یک زندگی مشترک، جزو وظایف یک مرد است. مردان نیز، غالباً این عقیده را می‌پذیرند. قوانین رسمی و هنجارهای غیررسمی جامعه در کشورهایی مانند ما، تابع و تاییدکننده همین پیش‌فرضها است. از طرف دیگر، نظر رویکردهای جدید سیاسی به مدیریت اقتصادی اینست که از نظر واگذاری مشاغل و سایر منابع اقتصادی، باید توزیع برابری بین دو جنس وجود داشته باشد. در کشورهایی مانند کشور ما که با بحران اقتصادی و کار مواجه است، این مسئله توانسته مشکلات دامنه‌داری را برای هر دو جنس بوجود بیاورد. واگذاری مشاغل و درآمدهای اقتصادی به زنان از یک طرف و پافشاری بر قوانین و هنجارهای قدیمی مانند تعریف نان‌آور خانواده، هنجارها و قوانین مربوط به مهریه و طلاق از طرف دیگر، توانسته به کاهش در روی‌آوری جوانان به ازدواج و ازدیاد سایر آسیبهای اجتماعی منجر شود. در کشور آمریکا که از نظر توزیع درآمد شغلی بین دو جنس، وضعیت برابرنگرانه‌تری دارد، از نظر قانونی، هر دو جنس مسئول تأمین منابع مادی زندگی مشترک محسوب می‌شوند. یکی از دلایل ارائه درخواست طلاق از طرف مردان آمریکایی نیز، به شکایت از عدم شاغل بودن زن و مشارکت نداشتن او در فراهم‌آوری منابع مالی لازم برای زندگی مشترک، بر می‌گردد. در جامعه ما که از یک طرف، رویکردهای جدید مدیریتی، سعی در واگذاری جایگاههای شغلی بیشتر به زنان دارند، استمرار قوانین و هنجارهای قبلی درباره جایگاه مرد و زن در چرخه اقتصادی خانواده، منجر به یک گسست شدید و عدم انسجام می‌شود. قوانین و هنجارها، باید در یک ارتباط و تعامل سازنده و هماهنگ تغییر کرده یا بنیان گذاشته شوند. آنها یا باید مبتنی بر ذهن غریزی ما قرار بگیرند یا بر اساس تعقلات و منطق مدرنی که مطابق با شرایط پیش می‌رود، پایه‌ریزی

شوند. به همان میزان که فرصت‌های اقتصادی و شغلی بیشتری به یک جنس تعلق می‌گیرد، باید مسئولیت‌های اقتصادی بیشتری نیز، به آن جنس، تفویض شود. اگر درآمدها و ثروت‌ها تقسیم می‌شوند، مسئولیت‌ها و وظایف اقتصادی هم، باید تقسیم شوند. ما باید مسئولیت‌های اجتماعی و وجودی همراه با بهره‌بری‌هایمان از جامعه را بپذیریم. چطور می‌توان از جوانان جویای کاری که با مسئولیت‌های بی‌شمار اقتصادی تشکیل زندگی مشترک هم مواجه می‌شوند، می‌توان انتظار قبول مسئولیت سنگین تشکیل خانواده را داشت، درحالی‌که معتقد بود که نباید انتظار داشته باشیم که درآمد شغلی یک زن، در خانواده خرج شود. برابری و مساوات که از جمله دستاویزهای اساسی نهضت‌های فمینیستی است، گویا در اینجا بسیار خاموش عمل می‌کنند. آیا انتظار برابری در بعضی از جنبه‌هایی که به نفع یک جنس هستند و در عوض حذف آن از بعضی جنبه‌های دیگر که چنین منافعی را در پی ندارند، متضاد با پیش‌فرض‌های اساسی یک نظام ایدئولوژیکی مدعی برابری‌نگری عدالت-خواهانه نیست؟

یکی از معضلات دیگر مرتبط با استقلال زیاد اقتصادی زنان در جامعه، میل زنان شاغل، به پذیرش تعهدات زندگی مشترک است. تعدادی از زنانی که از نظر اقتصادی، توانایی استقلال مالی می‌یابند، تمایل کمتری دارند که زیر بار مسئولیت‌های زندگی مشترک بروند. آنها معتقدند که ازدواج، آزادی آنان را محدود می‌کند و برای ارضای آن دسته از نیازهای خود که بوسیله جنس مقابل ارضا می‌شود مانند نیازهای هیجانی و جنسی نیز، نیازی به ازدواج احساس نمی‌کنند. آنها، می‌توانند از طریق ارتباطات باز با جنس مقابل، این نیازها را، به شیوه‌ای تنوع‌طلبانه‌تر و مطابق میل خود، ارضاء کنند. جالب اینجاست که مشاهده همین رفتارها از طرف یک مرد، می‌تواند باعث شود تا از طرف بعضی از افراد طرفدار نظام حقوق برابری دو جنس، متهم به بی‌تعهدی اجتماعی شود درحالی‌که این نیمرخ رفتاری در زنان را، به میل به استقلال اجتماعی این زنان، نسبت می‌دهند! (نهایت و آخر برابری‌نگری!). هرچند، این دیدگاه کاملاً درستی است که هیچ‌کس را نباید وادار به ازدواج کرد اما باید به این موضوع هم اندیشید که چیزی به نام نیاز جنسی در جامعه وجود دارد که باید ارضاء شود. چه خوب و چه بد و چه بپذیریم و چه نپذیریم، این نیاز، آنجا حضور داشته و همچون آب پشت سد، جمع می‌شود. جامعه یا باید راهی برای تخلیه این آب پیدا کند یا آن آب، بالاخره سدّ هنجارها و قوانین اجتماع را خواهد شکست. البته که این به این معنی نیست که زنان شاغل و از نظر اقتصادی مستقل را، وادار به ازدواج کنیم. اما در صورتیکه منابع مادی و اقتصادی، در جامعه محدود باشد، عقل حکم می‌کند که آن منابع، در جایی و به نحوی صرف شوند که بیشترین منفعت را به بیشترین افرادی برسانند که همراه با بهره‌مندی از منابع و موهبت‌های جامعه، مسئولیت‌های آن را هم می‌پذیرند. ارضای جنسی نیازهای مردم یک جامعه، همانند ارضای سایر نیازهای اولیه همچون گرسنگی و تشنگی یا نیاز به سرپناه است. به هر حال، یک نظام حکومتی، وظیفه دارد همانطور که برای این نیازهای شهروندان خود، برنامه‌ریزی می‌کند، برای نیازهای جنسی آنها هم، فکری بکند.

استراتژی‌های جنسی - فردی، منافع صنفی و قانون‌گذاری

«خیلی خوب نیست که بدانی در غذایت و در دستگاه قانون گذاریت، چه می گذرد!»

(بنجامین دیزریلی، نخست وزیر بریتانیا در قرن نوزدهم).

«من هیچ وقت بحث نمی کنم. من فقط توضیح می دهم که حق با من است!». «بنشین تا با هم بطور منطقی بحث کنیم ولی هرچه که من بگویم!». «اگر کسی واقعاً دوست من است، از او انتظار دارم در مواردی که حق با من است، طرف «حق» باشد و در مواردی هم که حق با من نیست، طرف «من» باشد!».

همانطور که در فصول قبل دیدیم، استراتژی های جنسی و شایستگی تکاملی افراد، شدیداً بر رفتارهای آنها تاثیر می گذارد. می توانیم از خود پرسیم که آیا استراتژی های جنسی مردان و زنان یا تغییرات مرتبط به چرخه قاعدگی در زنان، بر تصمیمات قضایی آنها هم تاثیر می گذارد یا نه؟ همچنین، متغیرهای موثر بر استراتژی های جنسی افراد و منافع صنف، طبقه، گروه یا جنسیتی که فرد به آن تعلق دارد، چه تاثیری بر نوع قانون گذاری حقوق دانان مذکر و مونث هر جامعه و همچنین بر نحوه قضاوت قضات، وکلا و گروه های اجتماعی، در برخورد با مسائل و جرم های جنسی، دارد؟ آیا برخورد تفسیری و تبلیغی رسانه های جمعی با یک حادثه آسیب زا یا جرم جنسی را باید به حساب تفکرات اغلب افراد یک جامعه گذاشت یا دیدگاه عده ای محدود از افراد که با یکدیگر منافع و سلیقه های مشترکی دارند؟ آیا باید به افراد معروف مانند هنرمندان موسیقی، بازیگران سینما یا بازیکنان فوتبال که در یک سری از خصایص، منافع صنفی دارند، اجازه داد تا از طریق رفتار و گفتار خود، اقدام به هنجارسازی درباره رفتارهای جنسی کنند؟

پدیده هنجارسازان ناهنجار، چالش دیگری در فرایند بنیان گذاشتن عرفها و هنجارها در جامعه است. ناهنجاری می تواند به هر شکل باشد؛ از ناهنجاری های شخصیتی گرفته تا جنسی. باید توجه داشته باشیم که چه کسانی و با چه استراتژی های جنسی - شخصی یا منافع صنفی احتمالی، در صحنه هایی مانند قانون گذاری، تصمیم گیری و هنجارسازی درباره رفتارهای جنسی، حضور دارند. ناهنجاری های شخصیتی، روانشناختی، اخلاقی و خودخواهی تناسبی افراد، می تواند باعث می شود تا آنها نخواهند یا نتوانند در مسیر منافع جمعی، حتی اگر به قیمت ایجاد مشکل برای اغلب افراد دیگر تمام باشد، قدم بر دارند.

### جستاری پژوهشی.

### وقتی برد ما، در گرو باخت دیگری است

«انسان، گرگ انسان است» (ماکیاول).

«کافی نیست که موفق شوی، دیگران نیز باید شکست بخورند» (گور ویدال<sup>۱</sup>، ۱۹۲۵).

<sup>1</sup> - Gore Vidal

«عشق به هم‌نوع، در مقایسه با هراس از هم‌نوع، پیوسته امری بی‌اهمیت، تا حدودی قراردادی و ظاهری بوده است» (نیچه).

برای اینکه در بازی تکامل موفق شویم، همیشه این کافی یا شدنی نیست که از سایرین جلو بزنیم. شاید نیاز باشد که مانع رقبای خود از ادامه راه شده و یا هدایت آنها به مسیری نادرست را برنامه‌ریزی کنیم. ابراز این شرارت، می‌تواند مسیرهای زیادی را به خود بگیرد. بعضی وقتها، دیگران را به مسیری هدایت‌کردن که فقط یا غالباً به نفع خود ماست، می‌تواند حربه‌ای ناخودآگاه باشد که ریشه‌ها و اهداف آن، نه تنها از چشم قربانی بلکه برای سوارکننده ترفند هم، پنهان و ناخودآگاه باقی می‌ماند. زمانهایی، این استراتژی، خود را در جذب هر چه بیشتر یار به اعضای تیم خودی یا همان مسلک ایدئولوژیکی و عقیدتی خود، نشان می‌دهد. این عمل، بدون توجه به نفع یا ضرر واقعی حضور شخص مورد هدف در این تیم، صورت می‌پذیرد. هر چقدر که تعداد سربازان حاضر در لشکری که ماهیت و وجودش به نفع ماست، بیشتر باشد، توان ما برای مدیریت شرایط و موقعیتها بیشتر خواهد شد. مهم نیست که دیگران را تشویق به تجرد یا تاهل می‌کنیم. اهمیت در چرایی پافشاری ما برای اینکه دوست داریم دیگران را مجرد یا متاهل کنیم، بر می‌گردد. پژوهشها نشان داده‌اند که شیوع هم‌جنس‌گرایی در زنان، در زمان اوج فعالیت‌های فمینیستی در یک جامعه، افزایش می‌یابد. نظامهای ایدئولوژیک مربوط به حقوق دوجنس، به دنبال تغییر اهرم‌های قدرت ارتباطی و ساختاری بین دو جنس، هستند. بعضی از آنها، قصد افزایش چرخش این اهرم به سمت جنسیت مونث و بعضی دیگر به دنبال کشیدن آن به طرف جنس مذکر، هستند. فعالیت‌های فمینیستی و جذب‌شدن زنان به این نظامها، می‌تواند عملی به منظور مبارزه برای رسیدن به حقوق و آزادی‌های جدید باشد. ممکن است عده‌ای از زنانی که معتقد به این نظام می‌شوند، هم‌جنس‌گرایی و تشویق سایر هم‌جنسان به این کار را، به علت کاهش بازار جنسی از نظر تعداد زن در دسترس برای مردان، موفقیتی برای فشار به جنس مذکر به منظور تحمیل خواسته‌های خود، به حساب بیاورند. یک یارکشی شایع که ممکن است روی دهد، جبهه مجردین و متاهلین است. کسانی که بنا به علل مربوط به تعدیل قدرت در رابطه با جنس مقابل و عموماً از روی اختیار، اقدام به تجرد می‌کنند، ممکن است متمایل باشند که سایر هم‌جنسان خود را هم، دائماً مجرد ببینند. متاهلین نیز ممکن است جبهه‌گرایی کرده و بطور مکرر، از این و آن رفیق بپرسند که چه زمان قصد دارند به آنها شیرینی عروسی بدهند. در بعضی از شرایط، ممکن است آنچه که فرد ترویج می‌کند، متفاوت باشد. یک فرد مجرد، از تاهل رقبا دفاع کند تا میدان دسترسی خود به روابط گذرای جنسی را عریض‌تر نماید. و در شرایطی دیگر، یک فرد متاهل، اطرافیان را به تجرد تشویق کند تا مانع از تولیدمثل موفق آنها شود. عده‌ای از مردان، به این دلیل بر ازدواج سایر هم‌تایان خود تاکید دارند که می‌دانند کاهش نرخ ازدواج، بر میل زنان به روابط کوتاه‌مدت، تاثیر منفی و جدی می‌گذارد. زنان، نیاز به، امید به داشتن یک رابطه امن و درازمدت برای آینده و کسب عملی چنین رابطه‌ای، دارند. هنگامی که می‌بینند احتمال ازدواج با شرکای کوتاه‌مدت‌شان کم است، شدید خوددار شده و به دنبال شرکایی برای رابطه درازمدت می‌گردند. آنها، تا از وجود فعلی یا آتی چنین امری مطمئن نشوند، میلی هم به رابطه کوتاه‌مدت نخواهند داشت. پس کاملاً مورد انتظار است که تعدادی از مردان جذاب و موفق در دسترسی

جنسی به زنان، از ازدواج سایر هم‌جنسان خود، خشنود باشند. علاوه بر این، ازدواج زنانی که استراتژی دوگانه، جزیی حتمی از سبک زندگی جنسی آنهاست، به معنی داشتن احساس ایمنی برای عملی کردن این استراتژی است. این زنان، اگر مطمئن شوند که بالاخره عده‌ای از مردان، با آنها ازدواج خواهند کرد، با مردان جذاب هم، برای داشتن ارتباطات جنسی زودگذر، بیشتر کنار می‌آیند. بطور جالبی، در سالهای اخیر که مشکلات اقتصادی در کشور ما، تبدیل به یکی از موانع اصلی بر سر ازدواج جوانان شده، مولف با مردانی برخورد و مصاحبه داشته که خود اذعان می‌کردند که امیدوار هستند وضعیت اقتصادی جامعه بهبود پیدا کند اما نه به این علت که خود، مشکلات اقتصادی داشتند بلکه به این علت که بخوبی می‌دانستند که بهبود وضعیت اقتصادی و گرم شدن دوباره بازار ازدواج، زمینه را هم، برای دسترسی آنها به شرکای جنسی کوتاه‌مدت متعدد فراهم می‌کند!

نکته جالب توجه درباره این یارکشی‌های مبتنی بر خودمحوری مکانیسم‌های روانشناختی افراد این است که، افراد معمولاً در زمان طرفداری و تبلیغ نظام جنسی ترجیحی خود، نقش نوع‌دوست‌ترین افراد را در مواجهه با اشخاص هدف خود، بازی می‌کنند. جمله کلیشه‌ای همه آنها هم این است که «من خیر تو را می‌خواهم!» یا «من برای خودت می‌گویم!». آنها یا خود هم نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند طرف مقابل آنها بویی ببرد که، در پشت این به ظاهر خیرخواهی‌ها و نصیحت‌های مشفقانه، خودخواهی‌های جاودانه آدمی نهفته‌اند. با توجه به اینکه در دنیای جدید، اثربخشی احتمالی این استراتژیها، در افزایش‌دهی تناسب و تولیدمثل موفق عاملین به آنها، نسبت به سایر رقبای، کم است پس چه چیز باعث می‌شود تا فرد همچنان دست به این رفتارها و راهبردها بزند. جواب، عمدتاً به این مسئله بر می‌گردد که این استراتژیها، محصول آن ذهن تکاملی-اجتماعی انسان هستند که هنگام حیات در قبایل یا روستاهایی با تعداد بسیار اندک، شکل گرفته است. استونس و پرایس (۱۹۹۶) اندازه بحرانی گروههای شکارچی-گردآورنده انسانی را بین ۶۰-۴۰ نفر و دانبار (۱۹۹۶) بین ۱۵۰-۱۰۰ نفر، تخمین می‌زنند. زندگی در گروههای با جمعیت‌های پایین مانند دهکده‌هایی که از تعداد کمی خانوار تشکیل شده باشند، به فرد اجازه می‌دهند تا با بکارگیری تعدادی از این راهبردها، به میزان قابل-ملاحظه‌ای، نسبت به سایر رقبای، پیشی بگیرد. دنیای ما جدید شده اما ژنها و نورونهای سازنده روان ما، همچنان کهنه و قدیمی باقی مانده‌اند. آنها درک نمی‌کنند که شامورتی‌بازی‌ها و ترفندهای قدیمی، در دنیای جدید، دیگر جواب نمی‌دهد. البته این مسئله، فقط یک طرف قضیه را نمودار می‌سازد. در سوی دیگر، بسط-یافتن و سازگاری انطباق‌های روانشناختی با شرایط جدید، قرار می‌گیرد. انسان، به مدد هوش خود، می‌تواند در آنچه که پیش‌رانهای ژنتیکی به او دستور می‌دهند تغییراتی بوجود آورده و آنها را تعدیل کند. حتی در دنیای جدید هم، در صورتی که این استراتژیها با شرایط جدید منطبق شوند، می‌توانند همان کارایی قبلی خود را داشته باشند. تشکیل گروههای فکری و عملی خودی، از جمله این مواردند.



### روانشناسی تکاملی، کاربردهای حقوقی و چالش‌های پیش‌رو

برای بکارگرفته‌شدن تحلیل‌های تکاملی در قانون، محدودیت‌ها و موانعی هم وجود دارد. تعداد کمی از متفکرین حقوقی، زمینه‌های قوی علمی و یا علاقه به علم دارند. همچنین تعداد کمی از آنها تفاوت بین تبیینات اولیه با غایی [که در روانشناسی تکاملی مد نظر است] را می‌فهمند (جونز، ۲۰۰۵). عدم درک درست تبیینات و تحلیل‌های تکاملی نیز می‌تواند به همین دلیل باشد. زمانی، یک سناتور آمریکایی گفته بود که تفکری که معتقد است، تجاوز دارای کارکرد [تکاملی] است، منجرکننده و تنفرآمیز است. اکثر افراد ممکن است صفحاتی از متون تکاملی را ورق بزنند، بدون اینکه با جزئیات دقیق آن آشنا شوند. در این مورد، عدم درک درست «آنچه که روزی کارکردی بوده و آن هم فقط از نظر تولیدمثلی» با آنچه که امروز برای افراد سازگارانه و انطباقی محسوب می‌شود، منجر به عدم درک درست تحلیل تکاملی تجاوز، از طرف آن سناتور آمریکایی شده است. روانشناسی تکاملی، به هیچ روی نمی‌گوید که تجاوز افزایش دهنده تناسب در مردان امروزی است چرا که در جامعه امروز، موفقیت تولیدمثلی، اصلاً ملاک و ارزش تلقی نمی‌گردد. بلکه اینطور می‌گوید که به علت اینکه تجاوز جنسی برای بعضی از مردان و آن هم در محیط تکاملی انطباقها، منجر به زادآوری بیشتر می‌شده، ژنهای کدکننده این رفتار در خزانه ژنومی انسان باقی مانده‌اند. خوشبختانه، موسسات و مراکز معتبری در مورد کاربرد تفکر تحلیلی در قانون، مشغول به فعالیت و آموزش در این زمینه‌ها شده‌اند که دو موسسه ذیل از آن جمله‌اند:

موسسه پژوهش‌های رفتاری و پژوهش در قانون گروتز<sup>۱</sup> ([www.gruterinstitute.org](http://www.gruterinstitute.org)). این موسسه، از طریق کنفرانسها و انتشارات خود درباره دورنمای کارهای مهم در زمینه حوزه های مشترک رشته‌های رفتاری و حقوق، به آموزش متفکرین تکاملی و حقوقی می‌پردازد.

جامعه بکارگیری تفکر تکاملی در قانون<sup>۲</sup> ([www.sealsite.org](http://www.sealsite.org)). این انجمن، کمک کرده تا از طریق شبکه‌اش که از صدها اعضای بین رشته‌ای تشکیل یافته، بورسیه‌هایی<sup>۳</sup> به حداقل ۲۲ کشور جهان داده شود.

<sup>۱</sup>- Gruter Institute for Law and Behavioral Research

<sup>۲</sup>- The Society for Evolutionary Analysis in Law (SEAL)

<sup>۳</sup>- Scholarship

## روانشناسی تکاملی و اخلاق

«عاقل، به قوانین خرد راه تو پوید» (بهایی).

### اخلاق علمی؛ پنجره‌ای جدید در نگاه به اخلاقیات

فرض بر این است که در بسیاری از زمینه‌ها، این اخلاق است که زیرساز سایر حوزه‌های اثرگذار بر رفتار جنسی جامعه مانند قانون، هنجارها و مذهب می‌باشد. یافته‌های روانشناسی تکاملی برای کسانی که منتظر یا تشنه یک اخلاق علمی هستند، مطالب مفیدی فراهم می‌کنند. یافته‌های پژوهشهای علمی-تجربی که تاییدکننده گزاره‌های اخلاقی هستند، برای ما تاییدکننده و مشوق‌های مهمی به شمار می‌روند. این یافته‌ها، برای کسانی که معتقدند ما می‌بایست بر اساس اخلاقیاتی عمل کنیم که صحت آنها، بر اساس یافته‌های علمی ثابت شده، داده‌های خوبی فراهم می‌کنند. آن دسته از یافته‌های پژوهشهای تجربی که به دور از گمانه‌زنی، تعصب، هیجانانگیز و دفاعهای کورکورانه باشند، برای کسانی که واقعاً روحیه حقیقت‌گرایی داشته و تلخی حقیقت، منجر به دوری آنها از آن نمی‌شود، همچون چراغ راهی هستند که راه صحیح و غلط را نشان می‌دهند. چنانچه جامعه علمی معتقد است که می‌بایست از دانش، ارزش ساخته شود، پس همگی باید به حقایق ارائه شده بوسیله پژوهشهای تجربی تمکین کرده و گردن بگذاریم. به همین دلیل، به نظر می‌رسد که طرح مفهومی به نام اخلاق علمی که به معنای پذیرفتن گزاره‌های اخلاقی بر اساس یافته‌های علمی باشد، مفهومی هر چند بحث‌برانگیز اما مطلوب، هدایتگر و نویدبخش است.

### اخلاق زیستی؛ دریچه‌ای نو در نگاه به منشأ اخلاقیات در انسان

اگر داده‌های علمی نشان دهند که بخش قابل ملاحظه‌ای از خلق و خو و مزاج ما که در اخلاق‌گرایی ما تاثیر دارند توارثی بوده و به ساختار ژنتیکی ما بستگی دارند، آنگاه معقول است که بپذیریم که افراد، با میزانهای متفاوتی از استعداد اخلاق‌گرایی به دنیا می‌آیند. حتی شاید لازم باشد به والدین آموزش دهیم تا با فرزندان‌شان که با هم متفاوتند، متفاوت رفتار کنند، زیرا این مسئله به عدالت نزدیکتر است. به عبارت دیگر، شاید تفاوت، تفاوت را بطلبد. اخلاق زیستی<sup>۱</sup>، یک رشته علمی نسبتاً نوپا است که به بررسی و نقش ساختارهای زیستی انسان در گرایش او به اخلاقیات می‌پردازد. این زمینه پژوهشی جدید می‌تواند کمک شایانی به سایر رشته‌ها و زمینه‌هایی که با اخلاقیات انسانی سرو کار دارند، کند. پی بردن به منشأ حقیقی اخلاق‌گرایی در انسان و چرایی تفاوت‌های فردی و جنسی در آن، از جمله آرزوهای دیرینه بشر است. اخلاق

<sup>1</sup>- Bioethics

زیستی و روانشناسی تکاملی، تاثیرات متقابل و تعاملات مهمی دارند که نتایج آنها برای رشته‌های مربوط به اخلاق، قابل ملاحظه است.

### اخلاق‌گرایی؛ وجدان درونی یا محاسبات تکاملی

«در برابر قویترین رانه‌ی وجودی ما، آن ستمگر وجود ما، نه تنها خرد، بلکه وجدان هم تسلیم می‌شود» (نیچه).

«هنوز خیلی مانده تا ثابت شود که انسان از شمپانزه‌ها یا ببرها اخلاق‌گراتر است چرا که مشاهدات، نشان می‌دهند که عقل و اخلاق، غالباً فقط ابزارهای غریز ما هستند».

«انتخاب ارزشهای اخلاقی - جنسی بوسیله فرد، ترجمان همان کارآمدی یک استراتژی جنسی با توجه به شرایط است. افراد، آنچه را که با توجه به شرایط، برایشان انطباقی و کارکردی است، تحت چارچوب ارزشهای اخلاقی - جنسی، درونی کرده و بر مبنای این راهکارهای تناسب‌افزا، عمل می‌کنند» (رایت، ۱۹۹۶).

روانشناسی تکاملی، می‌تواند به ما در درک قصورات اخلاقی، رفتارها و منش‌های افراد کمک کند. غیبت و خبربری‌های جنسی، علاوه بر اینکه می‌تواند حاکی از نگرانی افراد از شکستن قراردادهای جمعی باشد، همچنین می‌تواند نوعی ابراز نگرانی و خشم ناشی از دیدن تناسب در حال افزایش و موفقیت تولیدمثلی دیگران باشد. در بسیاری از موارد، انگیزه‌های تکاملی و نه میل هشیارانه به اخلاقانه رفتارکردن، منجر به رفتار به ظاهر اخلاق‌گرایانه می‌شوند.

برای رسیدن به نگرشی درست‌تر، دقیق‌تر و کامل‌تر نسبت به ریشه‌های واقعی اخلاقیات، نیاز به تبیینات و یافته‌های تکاملی است. فردی را تصور کنید که اقدام به ارتباط جنسی با همکار خود نمی‌کند. آیا می‌توان گفت که این خودداری، بطور حتم، نشأت گرفته از موانع اخلاقی - درونی آن فرد است؟ قطعاً اینطور نیست. این فرد ممکن است به این علت حاضر به ارتباط جنسی با همکار خود نشود که او را دارای شرایط مناسب برای یک رابطه جنسی گذرا (مانند داشتن جذابیتهای جسمی، جنسی و رفتاری) نمی‌بیند. خودداری همچنین می‌تواند به علت ترس از تبعات افشا شدن رابطه جنسی که می‌تواند اعتبار و شهرت او، ارزش او به عنوان همسر در نظر سایرین و در نتیجه تناسب کلی او را کم کنند، باشد. اگر فردی حاضر به ارتباط جنسی کوتاه‌مدت با فردی خاص نمی‌شود، این مسئله لزوماً به دلیل بازدارنده‌های اخلاقی او نبوده و می‌تواند یکی از انواع استراتژی‌های جنسی باشد. بطور مثال، همانطور که در فصل چهارم دیدیم، حیا که نوعی محافظه‌کاری جنسی وابسته به موقعیت است، یکی از خصایص استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزای هر زنی است. این

محافظه‌کاری که به علت سرمایه‌گذاری والدینی بالاتر در زنان روی می‌دهد، شرایط را برای انتخاب درست و صحیح جنسی در آنها، فراهم کرده است. بطور کلی و خلاصه، در بعضی از شرایط، اخلاق جنسی می‌تواند بدون هیچ چیز اضافه‌ای، فقط منفعت‌طلبی جنسی و تناسبی ما باشد. هر چند، حتی در این صورت هم، ارزش اجتماعی رعایت حدود در روابط جنسی با جنس مقابل باقی می‌ماند اما در این حالت، ما دیدگاهی واقع‌بینانه‌تر نسبت به علت‌های واقعی و نه آرمانی رفتار افراد بدست می‌آوریم. این درک صحیح‌تر از علت‌های واقعی رفتار، به ما کمک‌های بسیار شایانی در بسیاری از جنبه‌های دیگر خواهد کرد. بطور مثال، اگر علت خودداری فرد از ارتباط جنسی با همکارش، ترس از تبعات ارتباط باشد، پس این احتمال وجود دارد که این فرد در شرایطی که تهدیدی برای از بین رفتن اعتبار او در نظر دیگران وجود ندارد، اقدام به روابط جنسی کوتاه‌مدت بکند. یکی از علل اشتیاق بعضی از افراد برای زندگی در شهرهای بزرگی که افراد به ندرت همدیگر را شناخته و بر رفتارهای همدیگر نظارت می‌کنند را می‌توان در همین ترس از آسیب به شهرت و اعتبار فرد به علت روابط متعدد جنسی در محیط‌های کوچک، جستجو کرد. در بسیاری از موارد، همین مکانیسم‌های روانشناختی - تکاملی ما و نه بازدارنده‌های واقعی و درونی اخلاق‌گرایانه هستند که ما را از رفتارهای غیراخلاقی و غیرجامعه‌پسند باز می‌دارند. بر همین اساس، مخالفت‌های بعضی از مردان (مطمئناً نه همه آنها) با چندزنی یا روابط جنسی چندگانه و آزادانه مردان دیگر، می‌تواند ناشی از حس رقابت‌جویی این مردان بخاطر ترس از موفقیت تولیدمثلی سایر هم‌تایانشان باشد تا شعارهای مبتنی بر حفظ حقوق زنان که آنها سر می‌دهند. این مردان که ممکن است خود به هر دلیلی از جمله اقتصادی، اجتماعی، جسمی یا جنسی، توانایی اقدام به چندهمسری یا روابط چندگانه را ندارند، از جمله معترضین پر و پا قرص اینگونه از روابط باشند. با در نظر داشتن این نکته در ذهن، شاید درک این مشاهده که چرا تعدادی از خود مردان، به طرز مشکوکی، گریبان‌های خود را بخاطر اعطای حق چندزنی به هم‌تایانشان، چاک می‌دهند، آسانتر شود. این دایه‌های مهربان‌تر از مادر، با این شعار که چندهمسری ظلم در حق زنان است وارد می‌شوند اما پویایی‌های عمیق آنها چیز دیگری می‌گوید؛ رقابت و ترس‌های ناهشیاری که به احتمال بسیار زیاد، خود آنها نیز به ریشه‌های عمیق آنها، بصیرتی ندارند.

یک نمونه ساده از تعاملات بین خصایص افراد که به دفاع یا عدم دفاع آنان از یک سری قوانین و هنجارهای جنسی خاص می‌انجامد، می‌تواند تعامل بین میزان میل و توانایی جنسی و طبقه اقتصادی و اجتماعی افراد باشد. نیمرخ خصایصی را در نظر بگیرید که در آن یک مرد، میل و توانایی جنسی پایین و در عوض دارای شرایط اقتصادی خوب و طبقه اجتماعی بالاست. قوانین و هنجارهایی که چنین مردی به آنها اعتقاد دارد می‌تواند متفاوت از آنهایی باشد که مردان با خصایص متفاوت می‌پسندند. برعکس آن نیز محتمل است؛ اینکه مردی با میل و توانایی جنسی بالا، دارای شرایط اقتصادی مطلوبی نباشد و از یک سری هنجارها و قوانین معین دیگر پیروی کند. این نیمرخ خصایص، می‌تواند خود را در نیمرخ ایدئولوژیهای سیاسی و

اجتماعی مورد ترجیح یا مورد طرفداری فرد، نشان دهد. یک دلیل ساده اینست که هر کس فقط خودش را به خوبی درک می‌کند. این خودمداری در درک خود و عدم درک مطلوب سایرین، باعث می‌شود تا درست درباره خودمان را، همان درست درباره کل جامعه بدانیم. اما مسئله دیگر به تمایل ذاتی افراد برای تنظیم قوانین و هنجارها بر اساس تناسب‌افزا بودن آن قوانین و هنجارها برای خودشان، بر می‌گردد.

پاره‌ای از پافشاری‌های افراد برای اینکه دیگران را هم، با گداهای اخلاق جنسی خود تنظیم کنند، می‌توان در زمره همین طرفداری‌های انطباق‌گرایانه شمرد. بعضی وقتها، رفتارهای هر فرد، به تنهایی نمی‌تواند نتایج تکاملی لازم را برایش به دنبال داشته باشد مگر اینکه رفتارهای دیگران نیز، هماهنگ با رفتارهای او باشند. انتخابهای جنسی ما، هنگامی بیشترین منفعت کارکردگرایانه را دارد که محیط اطراف را هم تا حدی با این انتخابها، تنظیم کرده باشیم. به همین خاطر، این یک فعالیت هوشمندانه است که برای نقشه‌های تناسب-افزای خودمان، یارگیری کنیم، انجمن و صنف راه بیندازیم و سعی کنیم کدهای منتج از این برنامه‌ها را به ایدئولوژی، هنجار و قانون تبدیل کنیم. بر همین اساس، هدف اول عده‌ای از مردانی که از آزادی زنان طرفداری کرده و زنان آزاد از نظر جنسی را، روشنفکر خطاب می‌کنند، نه بهبود شیوه زندگی زنان بلکه افزایش هم‌آغوشی‌ها و دفعات ارگاسم خود است. با این عمل، آنها نه به دنبال آزادی زنان که در واقع به دنبال آزادی خود و رهایی‌دادن هر چه بیشتر استراتژیهای جنسی خود، از دست ممانعت‌های محیطی، هستند. این عده از مردان، همانهایی‌اند که در صورت افزایش آزادی زنان، به هر علتی، در بدست‌آوردن آمیزش‌های جنسی با آنها، موفق‌تر خواهند بود. افزایش در آزادی زنان، به معنای افزایش در موفقیت جنسی آنها خواهد بود و این دست‌آویزی است برای اینکه به ظاهر، فریادهای آزادی‌خواهانه برای زنان سر دهند. تعدادی از هم‌تایان از همه جا بی‌خبر و ناآگاه این مردان هم، که نمی‌دانند با تایید کورکورانه این شعارها، در حال دوختن چه کلاه گشادی برای سر خود هستند، تلاشهای گروه اول را بطرز ساده‌لوحانه‌ای نوع‌دوستانه تلقی می‌کنند. آنها نمی‌دانند که با تایید یک نظام آزاد اما ناعادلانه، فقط سفره عیش و نوش را برای دیگران پهن کرده و جا و تختخواب را برای هم‌جنسان زرتنگ‌شان مهیا می‌کنند، ولی خود هرگز بر آن تخت‌ها نخواهند خوابید و از این سفره چرب، فقط می‌توانند ته‌مانده‌های غذای دوستانشان را بخورند (اگر نگوئیم استخوانهای غذای آنها را لیس می‌زنند!).

### جستاری پژوهشی.

### غرور شکسته و محاسبات تکاملی

با این آگاهی از آنچه که نظام‌های ارزشی و اخلاقی را در ما می‌سازد، اجازه دهید تا یک تعریف تکاملی از حداقل قسمتی از آنچه که وجدان را می‌سازد ارائه دهیم. وجدان یا مجموعه ارزشهای اخلاقی درونی شده فرد را می‌توان مجموع انطباق‌ها، راهبردها و مکانیسم‌هایی دانست که رفتارهای فرد را به نحوی شکل می‌دهند

که از طریق انطباق بهینه آنها با معیارها، ملاکها و هنجارهای بیرونی، موجبات حداکثر تناسب را برای فرد فراهم می‌آورند. البته، بسیار بدیهی است که بسیاری از گزاره‌های اخلاقی ما، در ظاهر، نه تنها هماهنگ با تناسب ما نیستند بلکه می‌توان آنها را برخلاف تناسب نیز تلقی کرد. اما این در حالی است که فقط به پیامدهای کوتاه‌مدت رفتارهای اخلاقی نگاه کنیم. در صورتیکه، به آنچه که فرد در درازمدت، از انجام اعمال اخلاقی خود به آنها می‌رسد، نظری بیندازیم، متوجه خواهیم شد که انجام گزاره‌های اخلاقی برای فرد و با توجه به شرایط محیطی او، تناسب‌افزا هستند. به عنوان یک نمونه، احساس گناه که یکی از ابزارها و شلاق‌های وجدان به حساب می‌آید، بطور بالقوه می‌تواند موجب شود تا فرد از تکرار عملی که منافی تناسب او یا دیگر اطرافیان مهم اوست، خودداری کند. احساس گناه، همچنین رفتارهای فرد را در مسیری تنظیم می‌کند که از انجام یا تکرار موارد بالقوه آسیب‌زا برای تناسب او جلوگیری به عمل آید. اضطراب، افسردگی و پریشانی‌های دیگر منتج از بایدها و نبایدهای وجدان نیز، همین کارکردها را می‌توانند داشته باشند. یک رابطه جنسی غیرتناسب‌افزا، می‌تواند برای یک فرد، احساس گناه، پشیمانی و ناراحتی ایجاد کند و این احساسات می‌توانند فرد را برانگیزند تا یا به جبران این آسیب‌کاهنده تناسب پرداخته و یا حداقل از تکرار آن جلوگیری کند. رابطه جنسی همراه با احساس پشیمانی و ندامت یک زن جوان که بعد از ارتباطات جنسی با یک مرد، متوجه می‌شود او قصد برقراری رابطه درازمدت یا تعهدآمیزی مانند ازدواج را نداشته، می‌توان به عنوان نمونه‌ای از این موارد دانست. او ممکن است در این رابطه احساس گناه شدید کرده و یا حتی مبتلا به غسل کردن و سواسی شود. همین زن جوان مذکور، در صورتیکه آمیزش با آن مرد، به یک رابطه متعهدانه‌تر و تناسب‌افزا تر منجر می‌شد، احتمالاً نه تنها هیجان منفی در مورد این رابطه نداشت بلکه با نگرشی مثبت نیز به آن نگاه می‌کرد. این تحلیل، همچنین می‌تواند جواب این سؤال را بدهد که چرا احساس افسردگی و خشم زنان، در صورت نرسیدن به پیامدهای دلخواه در بعد از آمیزش جنسی با یک مرد بتا، می‌تواند به مراتب بیشتر از همین احساسات در بعد از آمیزش جنسی با یک مرد آلفا باشد. آنها ممکن است احساس کنند که در موقعیت دوم، حداقل، آمیزش با یک مرد دارای ژنهای متناسب صورت گرفته اما رابطه با یک مرد بتا، منجر به هیچ منفعت معینی برای آنها مانند کسب ژنهای خوب یا پدر خوب، نشده است. جراید و روزنامه‌ها، از شکست‌های عاطفی دختران و زنان که در نتیجه ارتباط آنها با مردان برایشان بوجود آمده، می‌نویسند. آنها از مردان شروری می‌گویند که زنان را فریب داده و به تعهدات خود، عمل نکرده‌اند. ماجرا به اینصورت بیان می‌شود که این مردان، بعد از گذشت مدت زمانی از ارتباط، قول و قرارهایی مانند قول ازدواج را زیر پا گذاشته و این زنان را ترک کرده‌اند. البته، ماجرا، همیشه هم به اینصورت سرراست نبوده و اصلاً فریب و حيله‌ای در کار نبوده است. بعضی وقتها، زنان وارد روابطی می‌شوند که همراه با انتظارات از قبل موجود هستند. آنها، ممکن است برای این روابط برنامه‌ریزی کرده و از قبل، توقعات معینی را از طرف مقابل خود بدون اینکه او را در جریان آنها قرار داده باشند، داشته باشند. این مسئله، با توجه به خصایص مردانی که این زنان وارد رابطه با آنها می‌شوند، مشخص‌تر می‌شود. بطور مثال، وارد رابطه با مردی همتراز خود از نظر ارزش همسری<sup>۱</sup> شدن و یا مردی که بیشتر در طبقه مردان گروه ب قرار می‌گیرد، به میزان بیشتری می‌توانند ماشه‌چکان این انتظارات ناگفته، پنهانی و

---

<sup>1</sup>- Mate Value

تلویحی زنان از مردان مقابل‌شان باشند. آنها، ممکن است انتظار یا توقع داشته باشند که رابطه‌شان با یک مرد خاص، بطور طبیعی به سمت یک رابطه متعهدانه‌تر مانند ازدواج پیش برود، چرا که با این پیش‌فرض وارد رابطه با آن مرد معین می‌شوند که آن مرد، قطعاً وارد یک رابطه درازمدت با آنها خواهد شد. اما، همیشه مسائل آنطور که زنان می‌خواهند پیش نرفته و محاسبات آنها، درست از آب در نمی‌آیند. در این موارد، رسانه‌ها معمولاً زنان را به عنوان قربانیان ارتباط و مردان را به عنوان شیاد و فریبکار به تصویر می‌کشند، درحالی‌که مسائل، پیچیده‌تر از فرمول همیشگی و ساده قربانی-ظالم، است. از سوی دیگر، آنچه که به عنوان شکست‌های عاطفی زنان تلقی شده و گزارش می‌شود، معمولاً فقط بخشی از ارتباطات زنان با جنس مقابل است. در ستون حوادث و حتی آمارهای رسمی منتشرشده از شکست‌های هیجانی-ارتباطی زنان، ما شرح زنان از ارتباطات از قبل برنامه‌ریزی‌شده کوتاه‌مدت جنسی آنها با مردان جذاب از نظر آنها را نمی‌خوانیم. این‌گونه ارتباطات، برای زنان، شکست عاطفی تلقی نمی‌شوند که بخواهند آنها را گزارش داده یا درباره آنها شاکی باشند. در واقع، این ارتباطات، بخشی از موفقیت‌های تولیدمثلی آنها را رقم می‌زنند. روابط دسته اول، با مردی صورت می‌گیرد که یک زن، او را مناسب برای روابط درازمدت خود تشخیص داده و با امید به برقرارشدن یک رابطه تعهدآمیز درازمدت، حاضر به آمیزش جنسی با او می‌شود. درحالی‌که، روابط دسته دوم، از نظر شریکی که انتخاب می‌شود، و همچنین از نظر موقعیت، زمان، آگاهی و انتظار قبلی زنان از ماهیت کوتاه‌مدت رابطه، با روابط دسته اول متفاوتند. بطور خلاصه، زمان مناسب، شخص مناسب، چارچوب مناسب و موقعیت مناسب، تعیین‌کننده برداشت زنان از درست و نادرست و فریب یا صداقت هستند. توهین به حساب آوردن پیشنهاد رابطه کوتاه‌مدت یک مرد بتا و در عین حال، واکنش توأم با پذیرش نسبت به همین پیشنهاد از طرف مردی که یک زن جذاب می‌یابد، بر همین مبنا، قرار می‌گیرد. این تمایزگذاری‌ها، حتی می‌توانند در نحوه تعریف زنان از مواردی که تجاوز جنسی به خود دانسته و شکایاتی که در این مورد می‌کنند هم، تاثیرگذار باشند. این واکنش‌دهی‌های متفاوت، بر اساس خصایص شریک و رابطه، خود را در خیالبافی‌های مرتبط با تجاوز که زنان تجربه می‌کنند نیز، نشان می‌دهد. محققان تکاملی (مستون و باس، ۲۰۱۰؛ فصل ۱۰) مضمون خیالبافی‌های مرتبط با تجاوز جنسی که زنان تجربه کرده و گزارش می‌دهند را به دو دسته خیالبافی‌های تجاوز شهوت‌انگیز<sup>۱</sup> و خیالبافی‌های تجاوز تنفرانگیز<sup>۲</sup> طبقه‌بندی می‌کنند. آنها اینطور بیان می‌کنند که در هر دو دسته از این خیالبافی‌ها، زنان، خود را به عنوان شخصی که با اجبار وارد رابطه جنسی می‌شود، تصویرپردازی می‌کنند. اما، در خیالبافی‌های مرتبط با تجاوز شهوت‌انگیز، مرد تصور شده در ذهن، جذاب، تسلط‌گرا و سرشار از احساس جنسی نسبت به زن، است. هر چند که در این خیالبافی‌ها، زن، پیامهایی را مبنی بر موافق نبودن با این عمل ارسال می‌کند اما خود تصور شده در اینگونه از خیال‌پردازی‌ها، معمولاً مقاومت کمی نسبت به پیشروی‌های جنسی مرد تصور شده، نشان می‌دهد. همچنین، این دسته از خیال‌پردازی‌ها، خشونت واضحی از طرف مرد تصور شده را در بر نمی‌گیرند. در این تصورات، بطور ساده، مرد جذاب و تسلط‌گرا، کام جنسی خود از زن را می‌گیرد. مستون و باس، عقیده دارند که اینگونه خیال‌پردازی‌ها (که موضوع بعضی از رمان‌های رمانتیک<sup>۳</sup> را نیز تشکیل می‌دهند)،

<sup>1</sup>- Erotic rape fantasies

<sup>2</sup>- Aversive rape fantasies

<sup>3</sup>- Romance

از طریق بوجود آوردن سطوحی از استرس روانشناختی و تصور یک شریک ایده‌آل، موجب برانگیخته شدن جنسی زنان، می‌شوند. خیالبافی‌های تجاوز تنفرانگیز، کارکرد و ماهیت کاملاً متفاوتی دارند. برخلاف خیالبافی تجاوز شهوت‌انگیز، مرد تصور شده در خیالبافی تجاوز تنفرانگیز، غریبه و نه آشنا، مسن و نه جوان و آشکارا ناجذاب است. همچنین، این خیالپردازی‌ها، شامل مقدار قابل ملاحظه‌ای از، استفاده از زور و خشونت آسیب‌زننده می‌شوند. یک مثال از این گروه خیال‌پردازی‌ها، تصور مردی است که یک زن را گرفته و او را به گوشه‌ای پرتاب می‌کند و بدون توجه به مقاومت و مخالفت زن، با او آمیزش جنسی می‌کند. این محققین، معتقدند که اینگونه از خیالبافی‌ها، به عنوان دفاعهای ضدتجاوز<sup>۱</sup> عمل می‌کنند. تاثیر دفاعی این خیال‌پردازی‌ها، از طریق ایجاد احساس ترسی که زنان را بر می‌انگیزد تا بطور خاص محتاط باشند، بوجود می‌آید. البته، باید توجه داشت که وجود هر گونه خیالبافی مرتبط با تجاوز در زنان، به هیچ عنوان، به این معنی نیست که آنها تمایل دارند این تصورپردازی‌ها، در دنیای واقعی نیز، عملی شوند.

نوسان و بی‌ثباتی هیجانات دست‌پروده وجدان و هماهنگی عجیب و زیاد آنها با تناسب فرد (یا خویشاوندان فرد) ما را به این نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که آنچه که می‌پنداریم ارزشهای انتخاب شده بوسیله فرد و در جهت تعالی‌سازی خود و جامعه است، در واقع همان فرایندهای خودخواهانه تناسب‌افزایی هستند که بوسیله تکامل، انتخاب شده‌اند. در این حالت، افراد، بسیاری از درست و غلط‌ها را بر اساس مکانیسم‌های سنجش تناسب قرار گرفته در ذهنشان و نه بر اساس باورهای مجرد، انتزاعی و بیرونی، می‌سنجند. بر این اساس، یافته‌های پژوهشی، ما را مجبور می‌کنند تا بپذیریم که وجدان جنسی درونی افراد، چندان قابل اعتماد و باثبات نبوده و تکیه صرف بر آنها به عنوان عامل پیشگیری کننده و بازدارنده از انحرافات جنسی و اخلاقی، یک اشتباه محض است.

انسانها، آنطور که بعضی از فیلسوفان در قرنهای گذشته می‌گفتند، همچون لوح سفیدی که آماده شکل‌دادن به هر نحوی باشد، به دنیا نمی‌آیند. اخلاقیات و اخلاق‌گرایی نیز اساساً از همین قاعده تبعیت می‌کند. آنچه که ما گزاره‌های اخلاقی می‌نامیم، شیوه‌های رفتار، فکر و احساساتی هستند که عرف، هنجار و قانون، آنها را محترم می‌شمارد. در بسیاری از موارد، این رفتارها را می‌توان بر اساس ویژگیهای تناسب‌افزایی آنها تبیین کرد. افراد، در بسیاری از مواقع، به این علت که بطور شناختی و درونی به درستی چیزی پی برده باشند، اقدام به رفتار کردن به شیوه خاصی نمی‌کنند بلکه صرفاً به علت خاصیت تناسب‌افزایی این کدهای اخلاقی است که مطابق آنها رفتار می‌کنند. این مسئله یکی از دلایل مهم انعطاف‌پذیری افراد و این مشاهده که می‌توان افراد را فرهنگ‌پذیر، اخلاق‌گرا یا غیر اخلاق‌گرا کرد، است. در هر فرهنگی، یک سری از کدهای رفتاری تجویز می‌شوند که عمل بر مبنای آنها می‌تواند برای افراد تناسب‌افزا باشد.

<sup>1</sup> - Anti-rape defenses



تأملات فریدریش نیچه، فیلسوف آلمانی، در باب ریشه‌های تفکر ما درباره آنچه که عمل اخلاقی یا وجدانی می‌دانیم، ناظر به نقش همین خودخواهی‌های فطری ما در شکل‌دادن به هنجارها، قوانین و درست و نادرست است.

«... این قضاوت شما که این کار درست است، این قضاوت نیز یک عمل است. آیا این قضاوت نمی‌تواند اخلاقی یا غیراخلاقی باشد؟ چرا شما این کار را نسبت به کارهای دیگر درست می‌دانید؟ [شما ممکن است بگویید] زیرا وجدانم آن را به من می‌گوید و وجدان هیچ‌گاه، چیزی غیراخلاقی نمی‌گوید، چون وجدان است که هر چه را که باید اخلاقی باشد تعیین می‌کند! اما چرا شما به ندای وجدان خود گوش می‌دهید؟ چه چیزی به شما این حق را می‌دهد که فکر کنید قضاوت وجدان شما، درست و بدون خطاست؟ آیا در این باور، وجدان دیگری وجود ندارد؟ آیا تا به حال درباره وجدان عقلی چیزی شنیده‌اید؟ درباره وجدانی که در پشت وجدان شما نهفته است؟ قضاوت شما در این باره که این کار درست است ریشه در انگیزه‌های شما، علائق شما، بیزاریهای شما، تجارب شما و بی‌تجربگی‌های شما دارد. ...» (حکمت شادان، قطعه ۳۳۵؛ زنده باد فیزیک).

(برای مطالعه در زمینه روانشناسی تکاملی اخلاق و اخلاق جنسی رک به رایت، ۱۹۹۵؛ کتاب رایت با عنوان «انسان، حیوان اخلاق‌گرا؛ چرا ما بدین‌گونه رفتار می‌کنیم»<sup>۱</sup>، یکی از کتابهای معروف چاپ شده در حیطه روانشناسی تکاملی اخلاق است. برای مطالعه در زمینه تطبیق نظریات و یافته‌های روانشناسی تکاملی اخلاق با سایر نظریات روانشناسی اخلاق در انسان رک به کریس، ۲۰۰۵ و برای بحثی در مورد نقش انتخاب جنسی در تکامل و تحول فضائل اخلاقی در انسان رک به میلر، ۲۰۰۷؛ این مقاله بیشتر شامل نظریات ارائه شده است تا شواهد پژوهشی تایید کننده این نظریات).

### روانشناسی تکاملی و مذهب

«آیین پیامبران و نظریه تکامل هر دو همپوشی‌های زیادی با یکدیگر دارند، و این در صورتی است که دین با ذره‌بین علم و نظریه تکامل با ذره‌بین اخلاق نگریسته شود.»

«علم، بدون دین، لنگ است و دین، بدون علم، کور» (انیشتین).

<sup>1</sup> - The Moral Animal; Why We Are The Way that We Are

وجود نگرشهای مذهبی در افراد، بطور بالقوه می‌تواند موجب شود تا یک عامل ضربه‌گیر روانشناختی نسبت به تمایلات خارج از چارچوب بوجود آید. هر چند نگرشهای مذهبی ممکن است نتوانند بر وجود یا عدم وجود انگیزه‌های جنسی افراد تاثیری بگذارند اما می‌توانند از طریق فرایندهای روانشناختی، باعث فرونشانی<sup>۱</sup> این تمایلات شده یا سرکوب ناهشیارانه<sup>۲</sup> این غرایض را به دنبال داشته باشند. به عبارت دیگر، هر چند مذهب‌گرایی احتمالاً آن قسمت از هیجان‌ات افراد را که مربوط به این تمایلات است، دستخوش تغییر قرار نمی‌دهد اما می‌تواند مقاومت افراد نسبت به آنها را افزایش دهد.

هر انسانی، نسبت به خیانت زناشویی آسیب‌پذیری داشته و تقریباً اکثریت افراد، چنانچه شرایط یا بهانه‌ها را مکفی ببیند، اقدام به این کار می‌کنند. نباید فراموش کنیم که عمل بر مبنای استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزا، بیشتر از خویشتن‌داری، با افزایش شایستگی تکاملی هر کسی انطباق داشته و هماهنگ با رفتارهایی است که نیاکان ما برای سالها بر طبق آنها عمل کرده‌اند. اما حفظ خویشتن‌داری که یک عمل کاهش دهنده تناسب فردی (و نه لزوماً گروهی) بوده، بعد از رفتار قبلی و از زمانی که اخلاق، فرهنگ، مذهب و قانون در درون جامعه تکامل یافته‌اند، در ما پدیدار گشته است. با توجه به این مطلب، این قابل درک است که رشد فرهنگ در جوامع، تا به حال نتوانسته این تمایلات پس مانده از میلیونها سال زندگی تکامل قبلی در انسان را بطور کامل بزدايد. به همین خاطر، می‌توان گفت که خیانت، نسبت به حفظ پاکدامنی، به میزان بیشتری در ما ریشه دوانده است. باقیماندن بعضی از تمایلات منفی انسانی، داستان باقیماندن زخم‌هایی است که گونه ما در پیکار با طبیعت و مسیر تکاملی خود، بر دوش دارد. انسان تا به حال نتوانسته و شاید هیچ‌وقت هم نتواند وجود این تمایلات را از خود جدا کند. آنچه که برای او مقدور است کنترل این تمایلات است. نگرشهای مذهبی به این کنترل کمک می‌کنند.

زندگی زناشویی پر است از تعارضات و پستی‌ها و بلندی‌هایی که می‌توانند ارتباطات زوجین را تحت تاثیر قرار دهند. مشاهدات نشان می‌دهند که این زمانها، معمولاً یکی از پرتراфик‌ترین مواقعی است که زنان و مردان، به خیانت فکر یا عمل می‌کنند. در این مواقع، مذهب یکی از عواملی است که می‌تواند موجب جلوگیری از ویران شدن رابطه که در نتیجه وجود این تمایلات یا اقدام بر طبق آنها روی می‌دهد، باشد. مذهب می‌تواند بر علیه بهانه‌های روانشناختی که افراد در این مواقع و به عنوان عذرهایی برای خیانت خود می‌آورند، عمل کند. این بهانه‌های روانشناختی (و شاید بتوانیم بگوییم بهانه‌های روانی - تکاملی)، حول و حوش همان سناریوهای تکراری مانند: «او مرا درک نمی‌کرد و این باعث شد تا من خیانت کنم»، می‌چرخند. آنها موجب می‌شوند تا بدین وسیله، بعضی از افرادی که اقدام به خیانت می‌کنند، این عمل را برای خود و

---

<sup>1</sup> - Suppression

<sup>2</sup> - Repression

دیگران، توجیه نمایند. مذهب مانعی است بر سر پذیرش این توجیحات و این می‌تواند گرایش فرد به خیانت را، در این مواقع یا هر زمان دیگر، کم کند.

درمانگران روانشناسی، معمولاً با این عقیده موافقند که در صورتی که یک بیمار، از یکی از اختلالات روانشناختی رنج می‌برد که شدت آن خفیف بوده و فرد بدون استفاده از دارو می‌تواند به فعالیتهای خود ادامه بدهد، از دارو بطور همزمان با روان‌درمانی استفاده نشود. این مسئله، علل متعددی دارد اما یکی علل آن این است که در صورتی که فرد از کاربرد دارو برای کنترل علائم هیجانی خود رضایت حاصل کند، این مشکل پیش بیاید که از این به بعد نیز، وسوسه شود تا برای کنترل طیف زیادی از علائمی که می‌بایست از طریق یک مشاوره و روان‌درمانی حل و فصل شوند، همچنان از دارو استفاده نماید. علت این مسئله اینست که دارو سریع‌الاثرت‌تر بوده و به اندازه مشاوره و روان‌درمانی که وقت بیشتری می‌گیرند تا اثربخشی خود را نشان دهند، وقت گیر نیست. اما مشکل اینجاست که بسیاری از داروهای روانی (نه همه آنها) اساساً نوعی مسکن بوده و اصل مشکلات را دست نخورده باقی می‌گذارند. روان‌درمانی به احتمال بیشتری، علت اصلی مشکلات روانشناختی را مورد هدف قرار داده و به شهادت پژوهشهای انجام شده، میزان برگشت اختلال در صورت استفاده از روان‌درمانی، کمتر از دارودرمانی است. بر همین قیاس، یک تاثیر مفید مذهب هم می‌تواند این باشد که موجب می‌شود تا فرد در نحوه برخوردش با تعارضات زناشویی، انعطاف‌پذیری نشان داده و روشهای سالم‌تر اما وقت‌گیرانه‌تری را همانند مشورت گرفتن از متخصصین یا سایرین انتخاب کند.

فرض کنید که در اتاقی قرار گرفته‌اید که درب‌های متعددی دارد. بعد از مدتی، هوا آنقدر گرم می‌شود که تحمل شرایط برای شما دشوار بوده و تصمیم می‌گیرید تا یکی از درب‌های اتاق را باز نگه دارید. کدام درب را باز می‌کنید؟ احتمالاً اولین دربی که در دسترس شما قرار دارد. علت نیز ساده است: ساده‌ترین راه حل، عملی‌ترین راه حل است. در هنگام برخورد با هیجانات منفی ناشی از مشکلات زناشویی نیز، چنانچه فرد موانعی مانند وجدان اخلاقی متأثر از نگرشهای مذهبی نداشته باشد، ممکن است سراغ اولین درب‌های در دسترس مانند روابط خارج از چارچوب زناشویی یا متارکه برود تا اینکه بخواهد درب‌هایی مانند کمک تخصصی گرفتن را امتحان کند که راه طولانی‌تری تا هدف دارند، اما بهتر و موثرترند. انتخاب آسان‌ترین راه-حل، موجب می‌شود تا بعضی افراد در زمانی که تحت تاثیر یک هیجان شدید هستند، دست به آسان‌ترین عملی بزنند که در مواقع قبلی، بیشترین کاهش در هیجانات ناخوشایند را بوجود می‌آورده است. هیجانات منفی بوجود آمده در ارتباطات زناشویی، بطور بالقوه، می‌توانند موجب آسیب‌پذیری فرد نسبت به خیانت زناشویی شوند زیرا ارتباط جنسی با فرد مورد علاقه، مفر خوبی برای کاهش هیجانات دردناک، فراهم می‌کند. مذهب، بطور بالقوه، می‌تواند جلوی این انتخاب آسان‌ترین راه‌حل را، تا حدی، بگیرد.

بسیار بوده‌اند کسانی که از آموزه‌های دینی روی برگردانده اما بعد از مطالعه در علم، دوباره همان آموزه‌ها را پذیرفته و ترویج کرده‌اند، اما بار دوم از روی ایمانی جدید. به قول اسکار وایلد: "شکاکیت،

سرآغاز ایمان است". تاکید ادیانی مانند اسلام بر عدم قرار گرفتن غیر ضروری دو جنس در کنار همدیگر، آگاهی ادیان نسبت به نقش فرصت یافتن در اقدام به روابط خارج از چارچوب زناشویی را در افراد نشان می‌دهد. بین آموزشهایی که اغلب مذاهب الهی به افراد جامعه درباره رفتارهای جنسی می‌دهند و مسائلی که یافته‌های روانشناسان تکاملی نشان می‌دهند دارای بار هیجانی زیادی برای دو جنس است، همپوشانی وجود دارد. تاکید منابع دینی اسلامی و از جمله قرآن و حدیث بر پوشش و آرایش مناسب دو جنس و همچنین تعاملات قاعده‌مند دو جنس، گواهی بینش منابع دینی، نسبت به خمیره‌های وجودی انسان و آسیب‌پذیری‌ها و خصایص اوست. بطور نمونه، در منابع دینی و از جمله قرآن، تاکید زیادی بر کنترل نگاه از سوی مردان و زنان (و بخصوص مردان) شده است. همانطور که می‌دانیم، ارزیابی تناسب تولیدمثلی یک زن بوسیله یک مرد یا بالعکس آن، تا حد قابل ملاحظه‌ای بوسیله حس دیداری صورت می‌گیرد (هر چند این مسئله در مورد ارزیابی مردان از زنان، بیشتر صدق می‌کند). چشم‌چرانی مردان و زنان عصر مدرن، همان ذره‌بین عصر تکاملی است که باعث می‌شود تا آنها به ارزیابی میزان تناسب کلی و بالقوه یک شریک جنسی در دسترس، بپردازند. همه روابط، از نگاه شروع می‌شوند و کنترل نگاه در موارد لازم، می‌تواند باعث جلوگیری از بوجود آمدن یک فرایند تسلسل‌وار آسیب‌زا شود. از طرف دیگر، در منابع دینی، تاکید زیادی نیز بر پوشش، آرایش و رفتار کردن مناسب زنان، به نحوی که موجب تحریک جنسی مردان نشوند، شده است. این موارد مورد تاکید، همانهایی هستند که حوزه‌های آسیب‌پذیری مردان به شمار می‌روند. توصیه و تاکید به زنان در مورد سازگاری اقتصادی و رفتاری آنان نیز، همان خط قرمزهایی است که زنان ممکن است در آن شکست بخورند. در اسلام، تاکیدات زیادی بر صله رحم که به معنای تداوم‌دادن ارتباطات خویشاوندی با بستگان خونی است، شده است. همانطور که دیدیم، افراد، دروناً تمایل بیشتری برای صرف انرژی و منابع خود برای خویشاوندان زیستی خود، دارند. در اینجا، تاکیدات دیدن اسلام، همراستا با تمایلات درونی افراد است. از آنجایی که افراد دروناً و ابتدائاً نسبت به تمایل برای صرف منابع برای بستگان زیستی خود، علاقه و انگیزه بیشتری دارند، توصیه و تاکید بر آن، می‌تواند روشی برای تشویق افراد برای اینکه به خویشاوندان خود کمک‌رسانی و یاری بیشتری داشته باشند، باشد. این، خود می‌تواند راهی برای گسترش رفتارهای یاری‌رسانانه به دیگران، در جامعه، باشد.

بیش از دو سوم طلاق‌های درخواستی را زنان می‌دهند. اینکه در دین اسلام، حق طلاق به مردان داده شده می‌تواند حاکی از آگاهی منابع دینی نسبت به هیجانی‌تر و واکنشی‌تر بودن زنان در مقابل اتفاقات زندگی زناشویی و تاثیر بیشتر هیجانات آنی بر رفتارهایشان، باشد.

تولیدمثل و میل به هر چه بیشتر گستراندن ژنهای خود، از هسته‌های اصلی انگیزه‌های انسان در زندگی و ازدواج است. قرآن، در یک تمثیل جالب، زنان را به کشتزار تشبیه می‌کند: «زنان کشتزار شمايند...» (سوره فرقان، آیه ۷۴). این تمثیل با رفتارهای واقعی مردان و زنان در زمینه جنسی، همپوشانی دارد. همه ما بخوبی

می‌دانیم که مردان، عموماً به دنبال افزایش مزایای تحت کشت خود هستند. اما افراد، معمولاً به صحت همین واقعیت، در رابطه با زنان و فقط به شکلی متفاوت، توجه نمی‌کنند. زنان نیز، به دنبال جمع‌آوری بذریه‌های مناسب، برای بارور شدن از آنها، می‌گردند. لانگلی که خود یک مولف زن است اینطور می‌گوید "آنچه که همه از آن مطلع هستند اینست که طبیعت، مردان را به گونه‌ای تنظیم کرده که به دنبال گسترش بذریه‌های خود باشند. من فکر می‌کنم که آنچه بیشتر مردم نمی‌دانند اینست که طبیعت، زنها را هم به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده که به دنبال جمع‌آوری این بذرها باشند" (۲۰۰۵، ص ۲۷).

آموزش‌های مذهبی، به میزان زیادی، آموزش درباره مسائل جنسی و تولیدمثل را شامل می‌شوند که اغلب به شیوه تکاملی صورت می‌گیرند (رینولدس و تانر، ۱۹۸۳). یک مثال از دین اسلام، قوانین مربوط به عده نگه‌داشتن زنان در زمان طلاق است. «عده» به مدت زمان مشخصی گفته می‌شود که در طی آن، یک زن در بعد از طلاق از همسر اول، نمی‌تواند با مرد دیگری ازدواج کند. در آیه ۴۹ از سوره احزاب، اینطور آمده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر زنان مومن را به نکاح خود درآوردید، آنگاه پیش از آنکه با آنان هم‌خوابگی کنید، طلاقتان دادید، دیگر بر عهده آنها، عده‌هایی که آن را بشمارید نیست، پس مهرشان را بدهید و خوش و خرم آنها را رها کنید» (ترجمه استاد فولادوند). استفتائات فقهی در این زمینه، با آیات قرآنی مربوط به عده نگه‌داشتن زنان در هنگام طلاق، همپوشانی دارند. فقه اسلامی، زنان را ملزم کرده که بعد از طلاق و قبل از ادواج با مردی دیگر، عده نگه‌دارند. نگاه شریعت اسلامی از وضع چنین قوانینی، به سمت اطمینان از قطعیت پدری در مردان است. بعضی از فقها ذکر کرده‌اند که در بعضی از موارد، زنان مطلقه، نیازی به نگه‌داشتن عده ندارند مانند: مواردی که در آنها، زن بعد از ازدواج با شوهر، هیچ ارتباط جنسی با او نداشته است؛ طلاق قبل از نه سالگی یا بعد از یائسگی زن روی داده است؛ و همچنین در صورت متولد شدن یا سقط شدن فرزند یک زن باردار (مکارم شیرازی، رساله توضیح المسائل، چاپ هجدهم، بخش احکام طلاق، مسئله ۲۱۴۵ و ۲۱۴۸). اگر دقت کنید متوجه می‌شوید که این موارد استثنا شده، همان مواردی‌اند که شوهر دوم یک زن را از اینکه او از شوهر اولش باردار نیست، مطمئن می‌کنند. در این حالت، چنانچه زن بعد از ادواج با او حامله شود، شوهر می‌تواند مطمئن باشد که فرزند درون شکم همسرش، فرزند خودش است و نه فرزند شوهر اول. عده نگه‌داشتن زنان مطلقه در شرایط عادی هم، به همین خاطر است. اجتناب از ازدواج با مردی دیگر در طول دوره عده، باعث می‌شود تا در صورتیکه آمیزش‌های جنسی زن با شوهر اولش منجر به باردار شدن او شده باشد، در طول دوره زمانی عده، خود را نشان دهد. همانطور که می‌دانیم، قطعیت پدر بودن از جمله عوامل بسیار مهم و تاثیرگذار در شکل‌گیری انطباق‌های تکاملی مردان در رفتارهای جنسی آنها است. مثال ذکر شده در مورد قوانین فقهی اسلام، نشان می‌دهد که فقه اسلامی نیز با توجه به آنچه که از نظر تکاملی برای مردان و زنان مهم است، قوانین خود را بنیان گذاشته است.

در انتهای فصل پنجم، اندکی درباره منافع و لزوم به‌سازی نژادی به روشهای نرم مانند فراگیرکردن غربال‌گری مشروعیت فرزند، صحبت کردیم. در دین اسلام، بسیار پیش از مطرح شدن ایده به‌سازی نژادی، ایجاد تغییر در خزانه ژنتیکی جامعه، مورد تایید و تاکید بوده است. تعدادی از احادیث نقل شده از پیامبر(ص)، گواهی بر این مطلب، هستند: «با خانواده خوب و شایسته وصلت کنید، زیرا خون اثر دارد» (میزان الحکمه، ح ۷۸۴۸)، «برای نطفه‌های خود، گزینه‌هایی مناسب انتخاب کرده و همسرانتان را گزینش کنید»<sup>۱</sup> (میزان الحکمه، ح ۷۸۵۱)، «برای نطفه‌های خود، گزینه‌هایی مناسب انتخاب کنید زیرا زنان، بچه‌هایی همانند برادران و خواهران خود به دنیا می‌آورند». (میزان الحکمه، ح ۷۸۵۰؛ منابع احادیث به نقل از نیلی‌پور، ۱۳۹۰).

بو و حس بویایی، از جمله حواس مهم در انتخاب و جذب شدن به یک جفت است که معمولاً کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در فصل اول و چهارم، درباره بعضی از اثرات و مداخلات حس بویایی در رفتارهای جنسی و جفت‌گزینی، صحبت کردیم. مجموعه پژوهشها نشان می‌دهند که اهمیت این حس در جفت‌گزینی و انتخاب شریک جنسی، بخصوص برای زنان، می‌تواند با سایر حواس مانند حس دیداری، شنیداری و لامسه، برابری کرده یا حتی از آنها، پیشی بگیرد (رک به مستون و باس، ۲۰۱۰؛ فصل اول). گفته شده که پیامبر اسلام (ص)، توصیه‌های مکرری به مردان در مورد معطرکردن خود می‌کرده است. هرچند این توصیه‌ها کلی و مربوط به همه شرایط است اما یکی از زمانهایی که در احادیث بر استفاده از عطرهای خوب تاکید شده، زمان آمیزش جنسی با همسر است (حتی نقل شده که هزینه‌ای که خود ایشان صرف خرید عطر می‌کرده‌اند از هزینه لباس‌شان، بیشتر می‌شده است!).

یک حوزه جالب اما محدود پژوهشی در زمینه روانشناسی دین، بررسی توصیئات دینی مربوط به ملاکهای جذابیت و ظاهر در انتخاب همسر، است. تعدادی از احادیثی که توصیه می‌کنند در زمان انتخاب همسر، به چه ویژگیهای جسمی در طرف مقابل توجه کنیم، جالب هستند. در فصل چهارم و در تبیین ملاکهای جذابیت جسمانی زنان از نظر مردان، از خصایصی نام بردیم که یکی از آنها نسبت کمر به باسن (WHR) بود. گفتیم که مرور شواهد پژوهشی نشان می‌دهند که این شاخص با نیمرخ هورمونی، میزان سلامت جسمی و باروری یک زن و میزان احتمال سلامتی در زایمان او، همبستگی دارد. در یک حدیث از حضرت علی (ع) اینطور آمده: «همسری را انتخاب کن که گندم‌گون، چشم‌درشت، درشت‌کفل و میان‌قد باشد، اگر او را نپسندیدی پرداخت مهریه‌اش به گردن من باشد [!]» (وسائل الشیعه، ج ۱۴). مولف حدس می‌زند که منظور از واژه درشت‌کفل در این حدیث، همان شاخص نسبت کمر به لگن، باشد. در جایی دیگر، احادیث، اشاره به توجه به مکانیسم‌های بویایی دارند مانند: «بهترین زنان شما، زنان خوش‌بو و خوش‌طبخ

<sup>۱</sup> - تَخَيَّرُوا لِطَفِكُمْ وَ انْتَبِهُوا الْمَنَاحِحَ

هستند» (امام صادق (ع)؛ الکافی، ج ۵، ص ۳۲۵؛ منابع احادیث به نقل از نیلی پور، ۱۳۹۰) (نکته: طبیعی است که جو اجتماعی حاکم بر فرهنگ عرب آن زمان، می‌طلبد که احادیث، بیشتر مرتبط با توصیه به مردان در مورد توجه به خصایص بدنی و جسمانی زنانی که انتخاب می‌کنند باشد، چرا که در آن زمان، زنان بیشتر انتخاب‌شونده بوده و غالباً طبقه اقتصادی- اجتماعی یک مرد، تعیین‌کننده اصلی انتخابهای زنان بوده است. شاید این یکی از دلایلی باشد که توصیه‌های دینی زیادی درباره اینکه زنان در هنگام انتخاب همسر باید به چه ویژگیهای جسمانی در مردان توجه کنند، نشده است. نکته دوم اینکه، وجود احادیثی از این دست، به معنای این نیست که در دین اسلام، تاکید اولیه در زمان انتخاب همسر به ویژگیهای جسمانی است. در حقیقت، تعداد احادیثی که اولویت‌دهی را به ویژگیهای شخصیتی و رفتاری فرد می‌دهند بسیار زیاد هستند مانند: «با زنان به خاطر زیبایی‌هایشان ازدواج نکنید زیرا ای بسا که زیبایی آنها موجب تباهی و هلاکشان شود، برای مال و ثروت نیز با آنها ازدواج نکنید، زیرا چه بسا که مال و ثروتشان آنان را به طغیان و سرکشی وا دارد، بلکه بر اساس دینداری با آنها ازدواج کنید»، میزان‌الحکمه، ح ۷۸۳۳؛ به نقل از همان منبع).

یک نکته در مورد بکارگیری عملی مذهب در جامعه این است که دین، چه به شکل رسمی آن در جوامع یا به شکل اعتقادی و هیجانی در ذهن افراد جامعه، به تنهایی نمی‌تواند پشتوانه کاملی برای رفتار اخلاقی باشد و همکاری قانون و فرهنگ نیز، مورد نیاز است. به قول بلز پاسکال: "وقتی که زمین حرکت کند، حتی فتوایی از [شهر] رم نیز توان باز ایستادن آن را ندارد!". بر همین مبنا، نمی‌توان در همه افراد، عطش و هیجان غیر قابل مهار شهوت‌های تکاملی را بوسیله باورها و اعتقادات کنترل کرد. نمی‌توان در برج عاج نشست و در عین حال از مردم خواست که اخلاقیات را بجا آورند. اگر تفکری قصد اشاعه در جامعه دارد، باید از آستین نیروهای قوی و عمل‌گرای جامعه همانند فرهنگ و قانون نیز درآید. در فصل دوم و در ارتباط بین نگرش‌های مذهبی و اقدام به خیانت، دیدیم که نگرش‌های مذهبی، به تنهایی، پیش‌بینی‌کننده قطعی و کاملی از اقدام برخلاف آنچه که فرد قبلاً آن را تایید کرده یا نکرده، نیست. این مسئله در مورد جنس مونث، بیشتر هم صدق می‌کرد. این یافته‌ها، هر چند به این معنی نیستند که نگرش‌های مذهبی، توان باز نگه داشتن یا ترغیب افراد به رفتارهای خاص را ندارند اما به ما هشدار می‌دهند که در تکیه به مهارهای مذهبی - درونی افراد، باید جانب احتیاط را رعایت کنیم.

در سالهای اخیر، تعاملات اسلام با نظریه تکامل به نحوی بوده که بعضی از محققین و مولفین، اقدام به استنباط نظریات تکاملی از آیات قرآنی و احادیث کرده‌اند (برای مطالعه در زمینه دیدگاه‌های اسلامی درباره تکامل رک به: خلقت انسان. عزت‌الله سبحانی، ۱۳۳۷ و تکامل در قرآن. تالیف مشکینی اردبیلی، ترجمه ق. حسین‌نژاد، ۱۳۷۰؛ کتب جدیدتری نیز در این زمینه منتشر شده‌اند).

### روانشناسی تکاملی و فمینیسم

«...به نظر می‌رسد که واقعیت‌های زیستی با کسانی که می‌خواهند برابری دو جنس را گسترش دهند، بی‌رحمانه به مبارزه بر می‌خیزد. ...» (دیاموند، ۱۹۹۸).

«باید به این بیندیشیم که آیا عقاید و درخواست‌های فمینیسم، منجر به این خواهد شد که دو جنس، بخواهند یا اصلاً بتوانند، دست از جنسیت خود بردارند.»

فمینیسم، به معنی طرفداری از برابری حقوق دو جنس در زمینه‌های گوناگون است. اولین موج این جنبش مربوط به ۱۷۹۲ یعنی زمانی که مری ولستون گرفت، رساله‌ای با عنوان «دفاع از حقوق زنان» نوشت، آغاز شد. در دهه ۱۹۶۵، موج دوم جنبش برابری زنان آغاز شد. این جنبش در ادامه بسط و توسعه انقلاب صنعتی، فرو ریختن هنجارهای سنتی و استقلال نسبی اقتصادی زنان، رشد کرد. فمینیسم، یکی از مکاتب جامعه‌شناسی بوده و به عنوان یک رویکرد علمی در مطالعه انسان، مطرح نیست. همانند بسیاری از دیگر مکاتب جامعه‌شناسی، دیدگاه‌های این مکتب نیز در بردارنده ایدئولوژی‌های فکری طرفداران آن تلقی می‌شود، بدون اینکه بسیاری از این عقاید، از نظر علمی و تجربی، تایید یا رد شده باشند.

جنبش‌های فمینیستی شکل گرفته امروزی را در سه دسته کلی جنبش لیبرال برابری زنان، جنبش سوسیالیست برابری زنان و جنبش رادیکال برابری زنان می‌توان قرار داد. برخی از عقاید این مکاتب و بخصوص جنبش رادیکال برابری زنان، شنیدنی و جالب است. بطور نمونه، برخی از طرفداران جنبش رادیکال برابری زنان، حامی تکنولوژی‌های جدید تولیدمثل به عنوان جایگزینی برای ارتباط جنسی طبیعی بین زن و مرد هستند. بدین معنی که معتقدند برای تولیدمثل، نیازی به بدن زن نیست و می‌توان آن را خارج از بدن زن انجام داد و بنابراین برای تولیدمثل، ارتباط فیزیکی زن و مرد ضرورتی ندارد. آنان اینطور دلیل می‌آورند که با از بین رفتن مفهوم مادری، کل سیستم خانواده که شامل تعریف رایج در مورد مادر بودن، پدر بودن و فرزند بودن است، از میان رفته و این امر باعث می‌شود تا زنان، مردان و کودکان، از سیطره ستمگرانه خانواده، جنسیت و سکس آزاد شوند (دورکین، ۱۹۸۷؛ به نقل از عضدانلو، ۱۳۸۴). برخی دیگر از طرفداران این جنبش، بنیان و اساس تکنولوژی‌های جدید تولیدمثل را پدرسالانه و مردانه دانسته و معتقدند که این ویژگی مردانه علم باعث می‌شود تا مردان به حقوق زنان (نسبت به زهدان و تخمدانشان) تجاوز کرده و آن را بدزدند (ریچاردسون، ۱۹۹۳؛ به نقل از همان منبع) (با وجود این عقاید متناقض فمینیسم رادیکال، مشخص نیست که برای زادآوری، جوامع بالاخره باید چه راه‌حلی را در پیش بگیرند!).



### برابری دو جنس؛ افسانه‌ای نظری یا واقعیتی شدنی

واژه برابری و برابری‌نگری از جمله پرکاربردترین واژگان بکار گرفته شده در مکتب فمینیسم بوده است. این واژه در عین حال، یکی از بحث‌انگیزترین و مبهم‌ترین کلمات هست. تعریف دقیق این واژه، تعریف حد و حدود برابری در روابط دو جنس و اساساً عملی بودن بکارگیری برابری‌نگری در روابط دو جنس، مبهم و مورد مناقشه‌اند. یکی از نکاتی که فمینیست‌ها بر آن تاکید زیادی می‌کنند، وجود برابری مطلق بین دو جنس در همه امور ارتباطی و زندگی مشترک است. این دیدگاه و تاکید بر آن که بسیار بحث‌انگیز بوده، از این اصل بر می‌خیزد که ما در نگرشمان نسبت به دو جنس، چه رویکردی را اتخاذ کرده باشیم. آیا بعد از مرور پژوهش‌های انجام شده در حیطه تفاوت‌های دو جنس به این نتیجه رسیده‌ایم یا صرفاً به یک رویکرد ایدئولوژیک معتقدیم. همانطور که بحث شد، فمینیسم نیز مانند بسیاری از مکاتب دیگر جامعه‌شناختی، آبخور تاکیدات و نظریه‌های خود را از ایدئولوژیهای ذهنی و نه لزوماً از یک نگاه علمی و تجربی به انسان، می‌گیرد. از منظر تکاملی، دو جنس، تاریخچه تکاملی کاملاً متفاوتی داشته‌اند. به علت اینکه شایستگی تکاملی و تولیدمثلی آنها به شیوه‌های متفاوت به حداکثر می‌رسیده، استراتژیهای جنسی و رفتارهای جنسی متفاوتی نیز در آنها پدید آمده است. همچنین، به علت تفاوت در سرمایه‌گذاری والدینی و استراتژی‌های جنسی، دو جنس از نظر تاکید بر عوامل مختلف، متفاوت هستند. درعین‌اینکه شباهت‌های زیادی بین دو جنس وجود دارد، تفاوت‌های بنیادینی نیز بین آنها به چشم می‌خورد. روانشناسی تکاملی بخصوص بر تفاوت‌های جنسی تاکید دارد، حال آنکه به نظر می‌رسد فمینیست‌ها، این تفاوت‌ها را در نظر نگرفته و مورد چشم‌پوشی و غفلت قرار می‌دهند. البته این کاملاً قابل درک است زیرا برای اینکه معتقد شویم دو جنس باید حقوق مطلقاً برابری داشته باشند، باید معتقد شویم که آن دو، اساساً مشابه هستند. فمینیست‌ها بر این عقیده‌اند که توزیع نابرابر قدرت میان جنس‌ها، تفاوت‌های موجود در دستاوردهای فرهنگی - تاریخی میان مردان و زنان و رفتارهای قالبی، نتیجه تفاوت‌های زیست‌شناختی میان جنس‌ها نیستند، بلکه معلول اجتماعی شدن در جوامع مرد سالارند. به باور آنها، تغییر جامعه مستلزم تغییر نقش‌های جنسیتی است (کارترایت، ۲۰۰۰). حال آنکه، این میلیون‌ها سال زندگی تکاملی دو جنس است که ذهن آنها را برای فکر کردن به شیوه‌های متفاوت، شکل داده است. بطور نمونه، آیا تاکید فمینیست‌ها بر برابری مطلق بین دو جنس، باعث می‌شود تا زنان همچنان بر وضعیت اقتصادی یک مرد به عنوان یک متغیر مهم در همسرگزینی توجه نکنند؟ ممکن است که فمینیست‌ها این دلیل را که نابرابری اقتصادی دو جنس موجب شکل‌گیری چنین روابط و انتظارات اقتصادی بین دو جنس می‌شود، علت عدم پذیرش جنس مونث برای برابری مسئولیت اقتصادی، ذکر کنند. اما پژوهش‌ها خلاف این مسئله را نشان می‌دهند. پژوهش‌های متعدد انجام شده نشان داده‌اند که زمانیکه طبقه اقتصادی و میزان درآمد یک زن افزایش می‌یابد، نه تنها تکیه و تقاضای او مقدار درآمد مورد انتظار از همسر، کاهش نمی‌کند بلکه افزایش هم می‌یابد.

آیا این ادعای فمینیست‌ها که هر دو جنس در همه مشاغل و بدون توجه به مسائل جنسیتی، می‌توانند موفق باشند، به مشکلات عملی مشاهده شده در مورد اعمال چنین ادعاهایی هم توجه دارد؟ آیا زنان حاضر هستند تا همپای مردان، به عنوان تامین‌کننده هزینه‌های خانواده وارد بازار کار شده، بدون اینکه مشکلات آشکار و پنهانی در روند ارتباطات دو جنس، بوجود آید؟ اگر ادعاهای فمینیست‌ها عملی بود، شاید ما با جهانی متوازن‌تر، خوشبخت‌تر و بهتر مواجه می‌شدیم اما بطور خلاصه و در عبارتی بسیار معنادار: آیا ایده‌ها و درخواستهای فمینیست‌ها، منجر به این خواهد شد که مردان و زنان، دست از جنسیت خود بردارند؟! آیا می‌توان مغز جنسی و جنسیتی آنها را برداشت و ابزاری دیگر برای فکر، احساس و رفتار کردن به آنها آموخت؟ میلیونها سال تکامل، اثرات خود را گذاشته و متأسفانه به این راحتی‌ها هم از ذهن آدمیان دست بر نمی‌دارد. فمینیست‌هایی که معتقدند حتی اصرار جنسی یک مرد برای رابطه جنسی با همسرش، در صورتیکه زن راضی نباشد را باید از مظاهر تجاوز جنسی بدانیم، آیا برای این سوال که با تفاوت قابل ملاحظه میل جنسی در دو جنس چه کار می‌شود کرد هم جواب قانع‌کننده‌ای دارند؟ قطعاً پیشنهاد خوردن روزانه کافور به جای نوشابه را نمی‌توان زیاد جدی گرفت! آیا این عده به این سؤال که اصلاً چرا شاهد تفاوت در امیال جنسی بین دو جنس هستیم، می‌اندیشند؟ فمینیسم، رویکردی جامعه‌شناختی و ایدئولوژیک به انسان است که در شکل فعلی خود نمی‌تواند جوابهای تجربی و علمی کارآمدی برای سئوالات ما فراهم کند.

زمانی سیمون دو-بوا (نویسنده فرانسوی که به مادر فمینیسم در بعد از سالهای ۱۹۶۸ ملقب است) می‌گفت که "زن، زن به دنیا نمی‌آید، بلکه زن می‌شود!". موافقت کامل با این جمله، به معنای محیط‌گرایی افراطی و رادیکال که از جمله تفکرات منسوخ شده در روانشناسی است، می‌باشد. طرفداران این تفکر، اعتقاد داشتند که انسان در زمان تولد، همچون لوح سفیدی است که محیط و تجربه، او را به هر شکلی که بخواهد، در می‌آورد. تحقیقات روانشناسان، خط بطلانی بر نوع افراط‌گرایانه این تفکر می‌کشید. این رویکردهای روانشناختی، با شواهد انبوه نشان داده‌اند که انسان در زمان تولد، نه تنها همچون لوح سفید نیست بلکه همانند یک کامپیوتر بسیار پیچیده و برنامه‌ریزی شده، در جهت برآوردن نیازهای حیاتی خود و تطابق‌های خاص محیطی، گام بر می‌دارد. از طرف دیگر، تاثیرات محیطی نیز فقط زمانی می‌توانند در شکل دادن به انسان موثر باشند که در چارچوب ظرفیتها و چارچوبهای زیستی و سرشتی فرد واقع شوند. اینکه در طول تاریخ، رفتار زنان فقط ماحصل اجبارهای مردان یا شرایط تحمیل شده محیطی بر آنهاست، با واقعیتها و یافته‌های بدست آمده از پژوهشها، منطبق نیست. اگر بخواهیم در جمله این اندیشمند، ویرایشی ایجاد کنیم، باید بگوییم که: «زن، تا حد قابل ملاحظه‌ای زن به دنیا می‌آید و تا حد قابل ملاحظه‌ای نیز، بوسیله محیط، زن می‌شود (منشها و رفتارهای خاصی پیدا می‌کند)».

سیستم عصبی انسان، باعث می‌شود تا بعضی از تلاشها برای تغییر قوانین حقوقی و هنجارهای حاکم بر رفتار دو جنس، تغییری در اساس رابطه‌ای بین دو جنس ندهند. بسیاری از احزاب و گروهها، سعی در تغییر

زیربناهای رابطه ای بین دو جنس ندارند، بلکه فقط به دنبال تغییر شکل و محتوای ارتباطی بین دو جنس هستند. بطور مثال، تلاشهای بعضی از جنبش های حقوقی هر یک از دو جنس را می توان به اینصورت تفسیر کرد که این جنبشها، صرفاً به دنبال تغییر مفاد قراردادهای ارتباطی بین دو جنس هستند و نه اینکه بخواهند یا بتوانند این اصل بنیادی را که رابطه بین دو جنس اساساً یک رابطه تبادلی است، تغییر دهند. از منظر تبادلی، دو جنسی که در یک رابطه قرار می گیرند، همانند دو شریکی هستند که در یک رابطه شراکتی یا معامله وار قرار دارند. قوانین و هنجارها نیز، تعیین کننده مفاد و محتوای قرارداد بین این دو شریک هستند. هر یک از طرفین معامله، سعی می کند تا بند و تبصره های قرارداد را به نفع خود اصلاح کند. خواسته های جنبش های آزادی خواهی زنان یا جنبش های اجتماعی - حقوقی مردان، نمونه ای از این اصلاح به نفع خود، است. نکته جالب توجه در اینجا، این است که هر یک از این جنبش ها، ادعا می کنند که در صورت اعمال اصلاحات مورد نظر آنها، حالت تبادلی بودن رابطه یا شیء انگاری طرف مقابل، از بین خواهد رفت. در صورتی که چیزی که در این بین تغییر می کند، شکل ظاهری رابطه است که البته به نفع یک جنس یا گروه، تغییر می یابد. بطور مثال، عده ای از طرفداران جنبش های آزادی خواهی (لیبرالیسم) یا طرفداران حقوق زنان، معتقدند که شکل سنتی رابطه زناشویی بین مرد و زن در جامعه، زن را همانند یک ملک فرض کرده و مرد را مالک آن قرار می دهد. آنها می گویند که در صورت برداشته شدن بعضی از گزاره های حقوقی و اعمال تعداد دیگری از این گزاره ها، این حالت ملک و مالکیت بین دو جنس برداشته می شود. اما مشاهدات نشان می دهند که بعضی از این عقاید مطرح درباره روابط بین دو جنس یا نامگذاری روابط، عمدتاً واژه پردازی بوده و این ادعا که اعمال سیاست های خاص بعضی از گروهها، می تواند تغییر عمیقی در ماهیت و ذات رابطه بین دو جنس بوجود آورند، بیشتر در حوزه بلوف های سیاسی و اجتماعی قرار می گیرد تا حقایق قابل اثبات. در رابطه با همین مثال ذکر شده یعنی اینکه تغییر چارچوب های زناشویی، می تواند ماهیت رابطه بین دو جنس را تغییر دهد، مشاهدات واقعی نشان می دهند که تغییر روند از زندگی زناشویی سنتی به سمت زندگی های آزاد بدون قیود حقوقی، واقعاً نمی تواند احساسات غیرت ورزانه مرد را در همه بافتارهای ارتباطی، تغییر دهد. احساسات زنان نیز، در این گونه از روابط، همانند روابط قبلی باقی خواهد ماند. آنچه که این نظام های جدید زناشویی بوجود می آورند، صرفاً تغییر در چارچوب های ظاهری هستند، بدون اینکه بتوانند پویایی های ریشه ای ناگفته یا به چشم نیامده که در انطباق های تکاملی ما قرار گرفته اند را تغییر دهند.

فمینیسم با زنانه شدن بازارکار و اقتصاد، در دهه های موسوم به صنعتی شدن جوامع غربی زاده شد و بعد از مدتی شروع به رشد در سایر جنبه های اجتماعی و فرهنگی کرد. برای اینکه مطمئن شویم رشد روزافزون زنانه شدن<sup>۱</sup> جامعه، فرهنگ، قانون، سیاست و مسائل جنسی، یک اقدام عجولانه و شتاب زده سیاسی یا جامعه - شناختی نیست، نیازمند مطالعات وسیع و عمیق در حوزه های مختلف علمی، بخصوص روانشناسی تفاوت های

<sup>۱</sup> - Feminization

دو جنس هستیم. نتایج این مطالعات، همانطور که زیربنا و پایه‌های یک خانه را از محکم‌بودن ساختار نهایی مطمئن می‌کنند، باعث می‌شوند تا قبل از اینکه خسارات جبران‌ناپذیری به اجتماع وارد شود، از صحت تصمیم‌گیریهای خود اطمینان حاصل کنیم.

### فمینیسم و یک بام و دو هوا

«خاتونی بود که دختری داشت و پسری. روزی از روزهای تابستان، هر دو به خانه او آمدند. شب-هنگام که اهل خانه بر بام شدند تا بخوابند، خاتون خانوم به بام آمد و به پسر و عروس خود گفت: کمی دورتر از هم بخوابید که هوا گرم است و زمان، زمان عرق‌ریختن و گرم‌زدگی؛ نشاید که مریض شوید. آنگاه به سراغ دختر و دامادش رفت و گفت: کمی مهربان‌تر (نزدیک‌تر) بخوابید که هوا سرد است و نزدیک‌شدن به هم، مایه گرمی و آسایش؛ باشد که خوابهای خوش ببینید! وانگاه، عروس خانه با صدای نالانی گفت: عجب، یک بام و دو هوا!».

نظام‌های حقوقی و جنبش‌های اجتماعی - سیاسی یک‌طرفه، اغلب بطور درستی، متهم به یک سونگری و یک جنبه‌گرایی می‌شوند. این نظام‌ها، همیشه متمایل هستند که یک روی سکه را دیده و از دیدن طرف دیگر، غفلت بورزند. فمینیست‌هایی که می‌گویند بعضی از قوانین حقوقی مانند حق نظارت شوهر بر زن، زنان را به عنوان ملک مردان به تصویر می‌کشند، آیا همچنین با این عقیده هم موافق‌اند که ازدواج و تعهد یک مرد به زن، باعث می‌شود تا آن مرد، کارگر زندگی یک زن باشد؟! آیا اینکه شروع رابطه جنسی بوسیله یک زن را ابراز لطیف و زنانه عشق بدانیم، درحالی‌که درخواست جنسی یک مرد از همسرش در صورت عدم تمایل زن را نوعی تجاوز (!) محسوب کنیم، مصداقی از یک بام و دو هوا نیست؟ اینکه هنگام نظردهی درباره احساسات جنسی در دو جنس، جنس مونث را قدیس‌نمایی کنیم اما در زمان صحبت از میزان واقعی خیانت زناشویی و جنسی در جنس مونث، بطور ساده بگوییم که زنان هم، همانند مردان، فرشته نبوده و جایزالخطا هستند؟ اینکه هنگام صحبت درباره پخش مسئولیت‌های اقتصادی خانواده، جنس مونث را جنس لطیف صدا بزینم و چنین درخواستی را ظالمانه، ناهماهنگ با شرایط جنس مونث و طرح آن‌را، سوءاستفاده مردان بدانیم اما هنگام صحبت از تفویض حقوق گوناگون به دو جنس، او را جنس قوی، هم‌تراز جنس مذکر و عقیده‌ای خلاف این موضع را، دسیسه‌ای مردانه، به حساب آوریم؟ آیا زنان، فقط هنگام پذیرش مسئولیت‌ها، جنس لطیف، ضعیف و آسیب‌پذیر تلقی می‌شوند و در عوض، این ویژگی‌ها، هنگام تصمیم‌گیری، تحلیل و قضاوت درباره انتخاب نوع پوشش یا سبک زندگی جنسی مناسب، بدون هیچ‌گونه تاثیرگذاری، به کلی کنار می‌روند؟! اینکه مجرد کاملاً خودخواسته یک زن را، ناشی از میل به استقلال اجتماعی او ولی مجرد یک مرد را، نشانه فرار از مسئولیت‌های اجتماعی تفسیر کرده و مرد مجرد را، مجرم ببینیم؟! اینکه به یک مرد شاغل یا ممتول، به

گونه‌ای نگاه کنیم که انگار به دلیل شاغل شدن در یک جامعه یا ثروتمندبودن، وظیفه دارد که متاهل شود و نقش‌های مربوط به آن را بپذیرد اما آزادی در ازدواج کردن را، برای زنان شاغل یا متمکن، یک امر بدیهی بدانیم؟

قوانین حقوقی و هنجارهای اجتماعی در جامعه ما، پیوندهای پیچیده و محکمی با گزاره‌های دینی-اسلامی خورده‌اند. این، موجب می‌شود تا مکاتب دیگر هم، در صورتی که بخواهند وارد عرصه تلاش برای تغییر شوند، سعی کنند تا در ابتدا، نگاهی به اسلام داشته و سپس برای زمینه‌سازی در جهت پیاده‌سازی قوانین خود، تلاش کنند. این نگاه، غالباً به این طریق بوده که هر مکتب، با غربال کردن گزاره‌های دینی و اسلامی، بخشی از عقاید دینی را پذیرفته و مابقی را کنار گذاشته است. این غربال-گری با توجه به هماهنگی یا ناهماهنگی گزاره‌های دینی با ماهیت و خواسته‌های خود آن مکتب، صورت می‌گیرد. قبض و بسط تفکر دین‌محورانه و ورود و خروج خدا در آرای فمینیسم، شکل دیگری از یک بام و دو هوایی آن است. آیا بعضی از قوانین حقوقی برآمده از فقه و اسلام، همانند مهریه یا وظایف اقتصادی مرد در ازدواج، طبیعی و بهنجارند و این غیرطبیعی و ناعادلانه بودن، فقط به بعضی دیگر بر می‌گردد؟ بالاخره تکلیف برخورد فمینیسم ایرانی با مسئله بکارت در دختران چیست؟ آیا پرده بکارت، فقط یک زائده جسمی است و تصمیم درباره بود یا نبود آن، به اختیار دارنده آن است و او هر وقت که بخواهد می‌تواند آن را برای رسیدن به آزادی شخصی، کنار بگذارد؟ و اصلاً این غیرانسانی و نامتمدنانه است که از پرده بکارت، برای یک زن، زندانی بسازیم که به او اجازه نمی‌دهد نیازهای طبیعی‌اش را ارضاء کند؟ اگر اینطور است، پس چرا بهای زایل شدن آن در ازدواج (که تازه نمی‌توان کاملاً مطمئن بود که اصل بوده یا کپی!)، برای یک مرد، اینقدر سنگین تمام می‌شود؟! (طبق قوانین حقوقی کشور ما، نیمی از مهریه). و البته که فمینیست‌ها، با این قوانین حقوقی هیچ مشکلی ندارند اما بالاخره باید تکلیف مشخص شود که پرده بکارت، فقط یک لایه گوشت بی‌قابل است یا خروار خروار سکه بهار آزادی! (شاید این نیز به نوع خریدار؛ اینکه یک مرد آلفا باشید یا بتا و به بافت ارتباط؛ اینکه روابط خارج از چارچوب را انتخاب کنید یا ازدواج، بستگی دارد!).

استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزای ما، دید ما نسبت به هر چیز و در کل دنیا را تغییر داده یا تحریف می‌کنند. نگرش عموم زنان نسبت به مردی که به خاطر ثروت، با زنی ازدواج می‌کند چیست؟ برعکس آن چگونه؟ آیا مرد مذکور، شارلاتان و فریبکار است و زن دوم، فقط یک زن طبیعی که بخاطر آینده‌نگری خود، به وضعیت مالی همسرش توجه می‌کند؟! سالهاست که عده‌ای از فمینیست‌ها، مردان را به این متهم می‌کنند که برای مردان، فقط جسم و ویژگی‌های جسمانی اهمیت دارد. اینکه مردان ظاهربین بوده و به زیبایی درون یا خصلت‌های شخصیتی، اهمیتی نمی‌دهند. اما آنها، به انبوهی از یافته‌های پژوهشی که نشان‌دهنده نقش جذابیت جسمانی برای زنان است، اصلاً نمی‌پردازند. مردم عادی هم ممکن است در این قضاوت یک‌طرفه، با فمینیست‌ها شریک باشند. شاید یکی از علل این قضیه بافتارهایی باشد که مردان و زنان در آن بافتارها به

زیبایی بدنی، اهمیت می‌دهند. اهمیت‌دهی مردان به ظاهر، در زمان انتخاب همسر که مسئله‌ای آشکار و قابل‌دیدن برای همگان است، می‌تواند باعث شود تا مردان به این متهم شوند که در زمان انتخاب همسر یا شریک، فقط به جذابیت جسمانی اهمیت می‌دهند. حال آنکه، اهمیت جذابیت جسمانی برای زنان، در زمان انتخاب جفت برای روابط کوتاه‌مدت یا خیانت زناشویی که غالباً از چشم افراد دیگر و جامعه پنهان می‌ماند، می‌تواند باعث شود تا انگیزه‌های زیبایی‌شناختی زنان در زمان انتخاب جفت، کمتر عیان باشد.

کسانی که مدعی برابری طلبی جنسی در جامعه ما هستند و بعضی از قوانین حقوقی مانند حق نظارت مرد را منافی حقوق زنان می‌دانند، آیا موافقتی که مهریه هم، به عنوان یک جنبه قانونی ازدواج برداشته شده و وظیفه تأمین معیشت خانواده، از نظر قانونی، به عهده هر دو زوج قرار بگیرد؟ کسانی که با برداشتن مهریه مخالف‌اند، می‌گویند که زنان، نیاز به پشتوانه و ضمانت دارند، درحالی‌که به این سؤال که پشتوانه مردان چه چیز باید باشد، جوابی نمی‌دهند. عده‌ای از فمینیست‌ها، می‌گویند که بعضی از وظایف زنان در زندگی زناشویی یا بعضی از حق و حقوق‌های متعارف در نظر گرفته شده برای یک مرد در رابطه با همسرش، موجب کالا تلقی شدن زن و به نوعی فروش او می‌شوند. از طرف دیگر، عرفها و قوانین بسیار رایج دیگری همانند مواردی که بر تأمین مادی یا پرداخت‌های مالی مردان (مانند قوانین هدیه‌دادن در فرهنگ‌های مختلف یا مهریه در فرهنگ ما) تأکید دارند نیز، می‌توانند به نحو بارزی، به عنوان قوانین یا هنجارهای تشدیدکننده کالاپنداری یک زن، در نظر گرفته شوند. پس چرا فمینیست‌ها، با این آشکال کالاسازی از زن، مخالفت نمی‌کنند؟! آیا فقط این مسئله که یک مرد به ازای انجام وظایف خودش در زندگی زناشویی، خواهان تمکین جنسی از همسر است را می‌توان تشدیدکننده فرض کالا بودن زن تلقی کرد؟ و مثلاً اینکه پرداخت‌های مادی یک مرد به زن که از ابتدای زندگی مشترک تا پس از انقطاع آن و یا حتی پس از مرگ مرد ادامه پیدا می‌کند را، نمی‌توان این‌گونه تفسیر کرد؟! آیا روابط جاری و ساری بین دو جنس در ازدواج‌های دائم، موجب کالاپنداری زن نمی‌شوند اما اگر دقیقاً همان قوانین، در نوع دیگری از ارتباط زناشویی بین دو جنس مانند ازدواج موقت، برقرار شوند، باید کالاپنداری و دون‌شان زن، تلقی گردند؟ حتی اگر بپذیریم که بعضی از هنجارها و قوانین، به این رابطه تبادلی-مادی بین مرد و زن دامن می‌زنند، نوبت به این سؤال می‌رسد که واقعاً کدام جنس، بیشتر مسئول این امر است؟ بعید است که زنان خود بخواهند ماهیت تبادلی و منفعت-گرایانه رابطه‌شان با مردان را تغییر دهند. اما آنچه که هر یک از دو جنس و از جمله زنان می‌خواهند، افزایش هر چه بیشتر وزنه تبادلی به سمت خود است. به عبارت دیگر، مشکل، بیشتر مربوط به قیمت‌های توافق‌شده در معامله یا مدت زمان تبادل و نه اصل معامله، است؛ اینکه اصل قاعده تبادل، همچنان برقرار باشد اما موقعیتهایی که این قاعده در آنها جاری می‌شود، حد و حدود آن موقعیتهای، مدت زمان آن، مفاد قاعده تبادل و تعیین عادلانه بودن تبادل را، خود تعیین کنند. عده‌ای از طرفداران نظام فمینیسم در جامعه ما، بر حق چندزنی برای مردان خرده‌گیری می‌کنند. آنها معتقدند که اگر چنین حقی برای مردان در نظر گرفته شود، باید برای

زنان نیز حق چندشوهری مجاز دانسته شود. از عملی بودن یا نبودن این درخواست اخیر که بگذریم، مشکل بیشتر به این بر می‌گردد که آنچه که زنان می‌خوانند چندشوهری آشکار نیست. آنها بخوبی می‌دانند که چنین چیزی عملی نبوده و حتی خود آنها هم، مایل به آن نیستند. اما یکی از انواع چندشوهری که مشتاقان بسیار بیشتری دارد، استراتژی جنسی مختلط است. این نوع از چندشوهری، عملاً به ضرر بسیاری از مردان و آسیب‌دیدن بنیان ازدواج و خانواده می‌شود.

به نظر می‌رسد که در سالهای اخیر، در جوامعی مانند کشورهای ما، شکلی نوظهور از فمینیسم عملی و پیاده‌شده در جامعه شکل گرفته که ترکیبی از گزاره‌های حقوقی دینی و غربی را در خود پرورانده است. قوانین مهریه، وظیفه تأمین اقتصادی خانواده و پرداخت نفقه، وظیفه سرپرستی اقتصادی و اجتماعی از فرزندان با چاشنی حق شخصی زنان در تصمیم‌گیری برای رفتارهای جنسی خود در قبل و حتی بعد از ازدواج، داشتن حق انتخاب درباره سبک زندگی در بیرون از منزل، مراوده با مردان دیگر و .. پدیده‌های بسیار آشنایی برای این روزهای جامعه ما هستند. به نظر می‌رسد که مردان ما، در سالهای اخیر، در حال دریافت آموزش و تعلیمات لازمی بوده‌اند که آنها را تبدیل به گونه جدیدی از مردانی کرده که این تناقضات را ندیده و یا اصلاً تناقض نمی‌شمارند. این روند، بطور خزنده، پیشرونده، تدریجی و پنهان، کار خود را آغاز کرده و در حال جلو بردن است. انتظارات، توقعات، هنجارسازی‌ها و پیگیری برای تغییر قوانین حقوقی در جامعه، این ترکیب غریب را، بخوبی نمایان می‌سازد.

فمینیسم، به عنوان جنبشی که اغلب فعالان آن را، زنانی از طبقات متوسط و بالا، تشکیل داده، غالباً با خواسته‌ها و نگرانیهای همین طبقات از زنان هم، دلمشغولی دارد. کمتر به گوش می‌رسد که فعالان این حوزه، به فکر مشکلات خواهران خود، از طبقات پایین اقتصادی یا اجتماعی، باشند. آنها، به آزادی‌های هرچه بیشتر زنان در ازدواج فکر می‌کنند درحالی‌که همشیره‌های فقیر آنها، به فکر سیرکردن شکم خود یا نمردن زیر دست پرخاشگری‌ها و شکنجه‌های شوهران ضداجتماعی خود هستند. این نشان می‌دهد که تا بحال، هدف و برنامه عمده این جنبش، در جهت برآوردن عدالت اجتماعی در سطح وسیع و بهبود وضعیت همه زنان نبوده، بلکه رسیدن به خواسته‌های طبقات و گروههای محدودی از زنان در جامعه را، دنبال کرده است.

نمی‌توانیم شهوات درونی یک جنسیت را، مطابق با شأن انسانی و مصالح جامعه بدانیم درحالی‌که معادل همین هوسها را در جنس دیگر، غیرانسانی و ناهنجار تلقی کنیم. اگر باید ارتباطات آزادانه قبل از ازدواج زنان و اهمیت‌دهی بی‌حد و حصر به منابع مادی یک شریک بالقوه را، پدیده‌هایی طبیعی بدانیم، آنگاه باید تمایل مردان به چندزنی را هم بپذیریم. رفتارکردن به‌گونه‌ای که انگار خواسته‌های غریزی گروهی از افراد یا یک جنسیت، بیشتر مطابق با آنچه که بشریت متمدن باید به آن برسد، است، یک طنز مضحک آخرالزمانی است! یک نظام ایدئولوژیکی، نباید و نمی‌تواند به بهانه اینکه بعضی از تمایلات انسانی گروهی از افراد یا یک

جنسیت معین، مطابق با اقتضائات یک دنیای متمدن نیست، خواسته‌ها و تمایلات سایر گروه‌های انسانی یا جنسیتی دیگر را، بر این گروه‌ها غلبه دهد.

انتظار داشتن نگرش «به گونه‌ای بیندیش که به نفع و مصالح همه باشد»، از ارگانسیم‌های پیچیده و خودخواهی که آدم و عالم را به شیوه‌ای تحریف می‌کنند که از فیلترهای ذهنی و کارکردگرایانه خودشان بگذرد، چندان مطابق عقل سلیم نیست. منافع، سلايق، علايق و نظرات شخصی افراد، نمی‌تواند ملاک و معیار دقیق و درستی از مصالح کلی جامعه باشد و برای یافتن مصالحی که نفع همه را، هم بطور نظری و هم بطور عملی، در خود داشته باشند، نیاز داریم تا به فراتر از خودمان و خودخواهی‌مان، برویم.

### فمینیسم و نقش انتخاب جنسی در آفرینش مردان

«این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا» (مولوی).

نظر داروین در مورد فرایند انتخاب جنسی که طی آن یک جنس، مسئول بوجود آمدن بعضی از ویژگی‌های جسمی و رفتاری جنس مقابل تلقی می‌شود، موجب ناراحتی و تشویش جوّ مردسالارانه زمان بریتانیای ویکتوریایی شده بود. پذیرش این دیدگاه که آنچه که مردان می‌شوند، تا حد قابل ملاحظه‌ای ناشی از انتخاب زنان است، برای مردان آن زمان سنگین می‌آمد. این عقیده به طور همزمان می‌تواند موجب نگرانی فمینیست‌ها و سایر رویکردهای اجتماعی شود که معتقدند اساس تفاوت مرد و زن، در عوامل محیطی ساخته و پرداخته شده بدست مردان است. این ایده، این ترجمان را در خود دارد که بسیاری از ویژگی‌های ریخت-شناختی، جنسی و رفتاری مردان، محصول انتخاب‌های جنسی صورت گرفته بوسیله زنان است. در فصول قبل، نقش انتخاب جنسی را در شکل دادن هر جنس، به تفصیل شرح دادیم. از این منظر، هر جنس، برای تغییر دادن جنس مقابل، در ابتدا باید به خودش و انتخاب‌هایش نگاه کند. همانطور که پژوهش‌ها نشان می‌دهند، بسیاری از ویژگی‌هایی شخصیتی و رفتاری که موجب شکایت زنان از منش مردانه می‌شوند، بطور همزمان بوسیله خود آنها ترجیح داده می‌شوند. این صفات، که احتمال زیستایی و تولیدمثل موفق زاده‌های فرد انتخاب‌گر را بالا می‌برند، همچنین می‌توانند دامن‌گیر خود انتخاب‌کننده‌ها هم شوند. آنچه که ما را شیفته و واله خود می‌کند می‌تواند موجب دیوانگی ما هم بشود. صفت خودخواهی، نسبت به نوع دوستی فراگیر، مادران را، از اینکه این فرزندان خودخواهشان به سن تولیدمثل رسیده و تداوم نسل مادر را پی می‌گیرند، مطمئن تر می‌کند. اما وجود همین صفت در همسر انتخاب شده، می‌تواند مخلّ یک رابطه زناشویی بهینه باشد. انتخاب‌های جنسی زنان یک نسل برای یک صفت، خصایص شخصیتی مردان نسل‌های بعد را رقم خواهد زد و بلعکس. یافته‌های روانشناسی تکاملی در زمینه نقش انتخاب جنسی در شکل‌گیری هر یک از دو جنس،



دریچه‌ای جدید و جالب به روی ما می‌گشاید تا از منظر آن، به نقش خودمان در ساخته شدن دیگران، توجه کنیم (مصدیقی از این شعر صائب تبریزی: تار و پود عالم امکان به هم پیوسته است).

از طرف دیگر، رقابت‌های درون‌جنسی بین اعضای هر جنس، برای تصاحب جنس مقابل، می‌تواند منجر به شکل‌گیری منش، رفتارها و توزیع ژنتیکی خاصی در اعضای آن جنس شود. مقداری از اینکه شما با دیگران چگونه رفتار می‌کنید، به تاریخچه رفتار دیگران نسبت به شما بستگی دارد. از این رو، میزانی از رفتارهای هر جنس در جامعه و از جمله رفتارهای مردان را، باید در انتظارات، توقعات و خواسته‌های واقعی جنس مقابل، جویا شد. این موارد، علاوه بر رفتارهای مثبت، می‌تواند اعمال بزهکارانه، حرص اقتصادی منفی، سرقت، پرخاشگری و قتل هم‌نوع را هم در بر بگیرد.

علی‌رغم اینکه روانشناسی تکاملی و فمینیسم، در روش شناختی جمع‌آوری داده‌ها و نتایج تلویحی که از یافته‌ها گرفته می‌شود، تفاوت‌هایی دارند اما همپوشی‌هایی نظری و عملی نیز بین این دو به چشم می‌خورد. هر دو، در این باور که روابط بین دو جنس در دنیای فعلی، نیازمند یک سری بازسازی‌ها است، شریک هستند. به هر حال، تکامل تمام شدنی نیست و تغییرات جوامع بشری، شرایط جدیدی را ایجاد می‌کند که نیازمند ایجاد سازگاری در افراد انسانی است (برای مطالعه در زمینه ارتباط، تعامل، همپوشی‌ها و هماهنگی‌ها و عدم هماهنگی‌های نظری و عملی روانشناسی تکاملی و فمینیسم رک به باس و ملاموث، ۱۹۹۶).

## فصل نهم: روانشناسی تکاملی و تعامل با سایر رویکردها و حوزه‌های روانشناسی

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- روانشناسی تکاملی و رویکرد شناختی
- روانشناسی تکاملی و رویکرد رفتاری
- روانشناسی تکاملی و روانکاوی
- روانشناسی تکاملی و سلامت روان
- روانشناسی تکاملی و خودشناسی
- روانشناسی تکاملی و سایر حوزه‌های روانشناسی

## روانشناسی تکاملی و سایر رویکردهای روانشناسی

«تنها در طول چند دهه گذشته بود که توانستیم ابزارهای مفهومی لازم برای ترکیب دانشمان درباره ذهن آدمی را تحت لوای یک چهارچوب نظری، تدوین کنیم. این چهارچوب نظری، روانشناسی تکاملی نامیده می‌شود. این رشته، یافته‌های نظامهای دیگری که به شناخت ذهن آدمی در حوزه توجه، ادراک، یادگیری و حافظه، هیجان، اشتیاق، جذابیت، حسادت، جنسیت، عزت‌نفس، فرزندپروری، اخلاق، تعهد، فرهنگ و آگاهی پرداخته‌اند را گرد هم آورده و به هم مربوط می‌کند» (باس، ۲۰۰۸).

وجود رویکردهای<sup>۱</sup> متعدد در روانشناسی به این معنی نیست که روانشناسی نیز همانند علومی مانند فلسفه، علمی ایدئولوژیک است که هر گروه به دنبال ایده‌های ذهنی خود هستند. وجود رویکردهای متعدد در روانشناسی، به علت پیچیدگی روان انسان و لزوم وجود دیدگاههایی که همه جنبه‌های ذهن و رفتار را در بر بگیرند، است. در دهه‌های اخیر، تلاشهای زیادی در جهت ترکیب، یکپارچه‌سازی و التقاط رویکردها و دیدگاههایی که زمانی جدا از هم دانسته می‌شدند، شده است. بر همین اساس، روانشناسی تکاملی و سایر رویکردهای روانشناسی مانند رویکردهای رفتاری، شناختی و روانکاوی را نباید رویکردهای رقیب یا متضاد در تبیین هیجانات، رفتارها و تفکرات انسان، تلقی کرد. این رویکردها را می‌توان همانند اجزایی دانست که همه آنها، همراه با یکدیگر می‌توانند یک کل به نام روان انسان را تبیین کنند. البته تمثیل بهتر این است که در این یکپارچه‌سازی، روانشناسی تکاملی را همانند زمینه<sup>۲</sup> تلقی کرد و سایر رویکردها را بافتارهایی که بر روی این زمینه قرار گرفته‌اند. تصویر ذیل این تمثیل را نشان می‌دهد. در دنیای جدید، شاخه‌های مختلف روانشناسی طوری به هم مربوط شده و در هم تنیده شده‌اند که صحبت از توانایی کامل یک شاخه بدون کمک گرفتن از شاخه‌های دیگر روانشناسی برای تبیین رفتار و روانشناسی انسان، یک کم‌دانشی است. رویکردهای مختلف روانشناسی همچون تکه‌خرده‌های یک آینه هستند که فقط با کنار هم گذاشتن آنها، می‌توانیم یک تصویر جامع و کامل از انسان را، در آن ببینیم. فقط یک آینه بزرگ و کامل است که می‌تواند یک تصویر تمام‌رخ، بدون تحریف و دقیق از یک کالبد را در خود نشان دهد.

<sup>۱</sup> - Perspective

<sup>۲</sup> - Background



**شکل ۱- ۹: یکپارچه‌نگری در نگاه به رفتار انسان.** ارتباط یکپارچه نگرانه‌ای که در آن، روانشناسی تکاملی به عنوان رویکردی زمینه‌ای و عمقی نسبت به سایر رویکردها دانسته می‌شود. در این دیدگاه، رویکردهای مختلف روانشناسی در تبیین رفتار، مکمل و نه رقیب تلقی می‌شوند. تبیینات تکاملی، به عنوان تبیینات غایی‌تر و عمقی‌تر نسبت به تبیینات اولیه که بوسیله سایر رویکردها ارائه می‌شود، تلقی می‌گردند.

طرفداران رویکردهایی مانند رویکرد رفتاری و شناختی، به ترتیب بر سابقه یادگیریها و تفکرات افراد، به عنوان عوامل موثر بر شکل‌گیری بعضی از رفتارها، تاکید دارند. تبیینات در این سطح، همان چیزی است که در روانشناسی تکاملی به آن تبیینات اولیه یا سطح اول می‌گویند. اما حتی در صورت درست بودن این تبیینات، روانشناسی تکاملی در همین سطح متوقف نمی‌شود و به این می‌اندیشد که حتی اگر مثلاً ریشه بعضی از رفتارهای جنسی زنان و مردان، یادگیریها و القائات فکری محیط افراد باشد، چرا این محیط اطراف که شامل خانواده، رسانه‌ها، مذهب، فرهنگ و قانون می‌شود، به افراد اینطور یاد می‌دهند و چرا چیز دیگری را یاد نمی‌دهند؟ به تبیینات تکاملی از رفتار، شناختها و احساسات، تبیینات غایی یا نهایی گفته می‌شود. نقشهای جنسی به مجموعه انتظارات و توقعاتی که یک جامعه از زنان و مردان خود دارد، گفته می‌شود. این انتظارات می‌توانند خود را تقریباً در هر کجا، اعم از هنجارهای غیر رسمی تا قوانین حقوقی یک جامعه، نشان دهند. رسانه‌ها، مردان را در قالب پدر مسئول خانواده که کار بیرون از منزل، در وهله اول، به عهده اوست، به تصویر می‌کشند. در عوض، زنان را در قالب خانه‌دارانی نشان می‌دهند که آشپزی، کار آنها تلقی می‌شود. در هر جامعه‌ای، کودکان را از همان سنین ابتدایی، با این نقشها، عادت می‌دهند. به دخترچه‌ها، عروسک داده و پسرچه‌ها را با ماشین و تفنگ اسباب بازی، سرگرم می‌کنند. در تبیین نقشهای جنسی بوسیله رفتارگرایان و شناخت‌گرایان، این نظر داده شده که علت مقید بودن زنان و مردان یک جامعه به یک سری نقشهای جنسی خاص مانند اینکه مرد می‌بایست مسئول اصلی تامین معیشت خانواده باشد، سابقه یادگیریهای شرطی و شناختی‌ای است که افراد یک جامعه، در معرض آنها قرار گرفته‌اند. با پذیرفتن این تبیین، نوبت به

این سؤال می‌رسد که اگر محیط عامل اثرگذار اصلی در شکل دادن باورهای مربوط به نقشهای جنسی افراد است، پس چرا علی‌رغم تفاوت‌های فرهنگی زیاد بین جوامع مختلف، باز هم شاهد شباهت‌های جهانی و بین-فرهنگی در این باورهای نقش جنسی، هستیم؟ به فرض پذیرفتن نقش فرهنگ، به عنوان عامل اولیه شکل دادن ذهن افراد در مورد این باورها، اصلاً چرا فرهنگ‌ها به افراد اینطور آموزش می‌دهند و چرا محیط، افراد را به این نحو، شرطی می‌کند؟ چرا فرهنگ‌ها، به زنان و مردان آموزش نمی‌دهند که زنان در بیرون منزل کار کنند و مردان، درون خانه باشند؟ جواب ساده انگارانه اینست که جوامع فقط به علت تطابق با شرایط جسمی و روانشناختی زن و مرد، اقدام به آموزش نقشهای جنسی اینچنینی می‌کنند. در دنیای کنونی که بازارهای اقتصاد، به میزان بسیار بیشتری به روی زنان باز شده و مشاغل غیربدنی بسیار زیاد است، زنان هم می‌توانند از نظر اقتصادی برای خانواده، زایایی داشته باشند. در اغلب موارد، حتی در صورت اشتغال یک زن، شاهد انتظار او از اینکه همسرش، تامین کننده اصلی اقتصاد خانواده باشد، هستیم؟ روانشناسی تکاملی برای این سئوالها، جوابهای قوی‌تر و صحیح‌تری دارد. علت گرایش فرهنگهای مختلف برای اینکه مردان را تامین‌کنندگان اصلی خانواده بدانند، میلیونها سال زندگی بشری است که بصورت شکارچی-گردآورنده بوده است. زندگی تکاملی بشری که بدین نحو گذشته، باعث شده تا مغز دو جنس، در این جهت، شکل بگیرد. تکامل مغز انسان، در زمانی صورت گرفته که زنان به علت شرایط جسمی و روانشناختی، قادر به شکار نبوده‌اند و این کار به عهده مردان گذاشته می‌شد. ذهن‌هایی که بر اساس زندگی در عصر مرد شکارچی و زن جمع‌آوری کننده تنظیم شده‌اند، هنوز نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند خود را با مقتضیات دنیای جدید، هماهنگ کنند. علت تاکید هنجارهای رسمی و غیررسمی جوامع، بر اینکه مطابق با نقش‌های جنسی عمل شود نیز همین ذهن‌هایی است که از قبل و در طول تکامل، با این نقش‌ها کنار آمده‌اند. فراموش نکنیم که وقتی که می‌گوییم فرهنگ، در واقع داریم می‌گوییم خرد جمعی افراد یک جامعه. خرد جمعی افراد یک جامعه نیز در خلاء بوجود نمی‌آیند. این تکامل است که تفکرات و انتظارات روانشناختی تک تک این سازنده‌های خرد جمعی یعنی افراد یک جامعه را شکل داده است.

مانند مورد فوق، تبیینات رویکردهایی مانند رفتارگرایی، شناخت‌گرایی و روانشناسی اجتماعی، تبیینات اولیه یا در سطح بوده و برای درک عمقی‌تر و ریشه‌ای مسائل، می‌بایست به سراغ رویکردهایی که در جستجوی تبییناتی مبتنی بر ریشه‌های عمیق مسائل روانشناختی هستند، برویم. در سالهای اخیر، کوششهای خوبی به منظور ادغام تبیینات تکاملی در رفتارگرایی یا به اصطلاح، تکاملی شدن و کردن رویکرد رفتاری و شناختی شده که حاکی از همان یکپارچه‌نگری فزاینده‌ای است که از سالها پیش در روانشناسی، در حال روی دادن بوده است (رک به تاد، هرتویگ و هافراگی، ۲۰۰۵). در بخشهای بعدی، سعی می‌شود تا چند مورد از کوششهای صورت گرفته به منظور ترکیب تبیینات رویکردهای مختلف روانشناسی با روانشناسی تکاملی را ذکر کنیم.

### روانشناسی تکاملی و روانشناسی شناختی

شناخت، به تفکرات، تصورات، باورها، خاطرات و تصویرهای ذهنی گفته می‌شود. نقش شناختها در شکل‌دهی به احساسات و رفتارهای ما، اجتناب‌ناپذیر است. ریشه بسیاری از شناختهای ما، به محیط و یادگیریهای محیطی، بر می‌گردد. اما شباهتهای مشاهده شده در زمینه بسیاری از شناختها در بین فرهنگهای متفاوتی که در آنها الگوهای فکری متفاوتی آموزش داده می‌شود، ما را بر آن می‌دارد که اینطور نتیجه‌گیری کنیم که ریشه بسیاری از شناختهای انسان می‌تواند تکاملی باشد زیرا آنچه که ذهن افراد همه فرهنگها را به هم نزدیک می‌کند، نیازها و فشارهای تکاملی مشترک است. سوءگیریهای شناختی، تحریفات شناختی، شناختهای درگیر در رفتارهای جفت‌گزینی و رفتارهای جنسی و بسیاری از شناختهای اجتماعی افراد، فقط تعداد اندکی از محتویات ذهن شناختی- تکاملی ما را نمایان می‌سازند. چرا ما اینطور فکر می‌کنیم و چرا بعضی از تفکرات غیرمنطقی، ناکارآمد و ناسازگارانه، تا بدین حد در بین افراد حتی جوامع متفاوت، رایج است. این یافته‌ها، تلویحات مهمی برای آن دسته از روانشناسانی که خدمات روانشناختی به مراجعین خود ارائه می‌دهند، دارند. زیرا اینها همان مواردی هستند که می‌توانند بالاخره فرد را نیازمند خدمات روانشناختی و بالینی کنند.

اگر بپذیریم که عامل اصلی بوجود آمدن این باورها و تفکرات، خانواده، محیط و جامعه است، پس چرا حتی در بین افراد متعلق به جوامع و فرهنگهای متفاوت هم، شباهت در این باورها به چشم می‌خورد. چه چیز باعث می‌شود تا افراد متعلق به کشورهای متفاوت، علی‌رغم پرورش در محیطهایی که از نظر فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و سایر عوامل محیطی با هم متفاوت هستند، ادراکی مشترک در مورد بعضی از جنبه‌های جذابیت داشته باشند؟ چرا زنان متعلق به فرهنگهای مختلف، نوعی جهت‌گیری شناختی به سمت ترجیح چهره‌های با خصایص معین را در اواسط چرخه قاعدگی خود نشان می‌دهند؟ روانشناسی تکاملی نشان داده که تعداد زیادی از باورها، شناخت‌ها، ادراکات و تفکرات ما، ریشه ای زیستی - تکاملی دارند (برای بحثی در مورد روانشناسی شناختی- تکاملی رک به تاد و همکاران، ۲۰۰۵ و هاسلتون و همکاران، ۲۰۰۵ و برای مطالعه‌ای در مورد مدلی تکاملی از سوگیریهای شناختی که برای ما تبیین می‌کند که چگونه ممکن است ما «خوش‌بین‌هایی در عین حال بدبین»<sup>۱</sup> باشیم رک به هاسلتون و نتل، ۲۰۰۶).

### هوش جفت‌گزینی؛ هوشی جدید در روانشناسی

هوش سازه‌ای نیست که کاربرد آن محدود به حوزه‌های تحصیلی، شغلی یا آنچه که در حیطه آموزشی مورد سنجش قرار می‌گیرد، باشد. گستره مفهوم هوش، بسیار زیاد بوده و بر بسیاری از جنبه‌های رفتار انسان

<sup>1</sup>- Paranoid Optimist

تاثیر می‌گذارد. هوش هیجانی<sup>۱</sup> و هوش اجتماعی<sup>۲</sup> از جمله انواع هوش بوده‌اند که اگر چه نسبت به هوش کلی یا سنتی که بر توانمندی‌های شناختی عمدتاً درگیر در فعالیتهای آموزشی و تحصیلی در فرد تمرکز دارد، دیرتر مورد نظریه‌پردازی و پژوهش واقع شده‌اند اما برای کمک به فهم بسیاری از جنبه‌های رفتار انسان، بسیار موثر و کارآمد بوده‌اند. هوش جفت‌گزینی<sup>۳</sup> (جفت‌یابی، شریک‌گزینی، همسرگزینی و همسررداری) از جمله مفاهیم اخیراً ارائه شده کاربردی و جالب در حیطه روانشناسی بوده است. این هوش به صورت ذیل تعریف شده است: مکانیسم تولیدمثلی ذهن که متشکل از مجموعه‌ای کلی از قابلیت‌های روانشناختی و توانایی‌هایی رفتاری که اساساً بیشتر منجر به رسیدن به منافع تولیدمثلی می‌شوند تا بقا، است. تعدادی از مولفه‌های این هوش عبارتند از: توانایی‌های مربوط به جفت‌یابی مانند توانایی معاشقه‌کردن<sup>۴</sup> و رقابت‌جویی جنسی؛ توانایی‌های مربوط به شکل‌دادن، مراقبت و پایان‌دادن به رابطه مانند تشکیل دادن یک رابطه، برقراری تعهد در آن رابطه، همکاری در رابطه و پایان‌دادن به آن؛ توانایی‌های مرتبط با جذب شریک مانند اغواگری کلامی<sup>۵</sup> (لاس زنی)، پیش‌نوازش و آمیزش جنسی؛ و توانایی‌های مربوط به یافتن، نگه‌داشتن و در صورت نیاز تغییر جفت مانند همسریابی<sup>۶</sup>، انتخاب همسر<sup>۷</sup>، نگه‌داشتن جفت در یک رابطه و تعویض همسر<sup>۸</sup> (گهر، میلر و مورفی، ۲۰۰۸).

**نکته:** اصطلاح جفت‌گزینی یا همسرگزینی در زبان فارسی معادل مناسب و جامعی برای واژه mating در زبان انگلیسی نیست، زیرا واژه mating در این زبان و بخصوص در مجموعه واژگان روانشناسی تکاملی به بسیاری از جنبه‌های رفتارهای جنسی و جفت‌یابی انسان از جستجوی شریک گرفته تا مهارت‌های اغواگری و آمیزش جنسی را شامل می‌شود. مولف ترجیح می‌داد تا به جای هوش جفت‌گزینی، عبارت «هوش جنسی» را بکار گیرد. به این خاطر که بسیاری از مولفه‌های مربوط به هوش جفت‌گزینی با رفتارهای جنسی و تولیدمثلی بخصوص رفتارهای جنسی مرتبط با جنس مقابل، مرتبط است. البته این به شرطی است که تعریف ما از «جنسی» و رفتارهای جنسی، وسیع‌تر از آنچه که در شرایط عادی به ذهن ما می‌آید، باشد. دامنه جنسی‌بودن و رفتارهای جنسی در انسان، فراتر از آمیزش جنسی یا دخول آلت تناسلی مردانه در واژن است. بسیاری از رفتارهای روزمره ما که ممکن است به ظاهر هیچ ربطی با مسائل جنسی نداشته باشند، در واقع جنسی بوده و ریشه‌های مرتبط با پویایی‌های جنسی و تولیدمثلی دارند. بطور نمونه، بعضی از تعاملات کلامی و رفتاری ما با

1- Emotional Intelligence

2- Social Intelligence

3- Mating Intelligence

4- Courtship

5- Flirtation

6- Mate- search

7- Mate choice

8- Mate switching

جنس مقابل، فراتر از یک تعامل صرفاً رسمی و اجتماعی، است. این تعاملات که در ادبیات عامه، لاس‌زنی با جنس مقابل گفته می‌شوند، جزیی کوچک از دامنه وسیع رفتارهای جنسی و تولیدمثلی انسان، هستند. اصطلاح هوش جفت‌گزینی همچنین می‌تواند مخاطب را دچار این سوءبرداشت کند که این مفهوم فقط با مکانیسم‌هایی مانند جستجوی همسر، همسریابی یا انتخاب همسر، مربوط است. درحالی‌که همانطور که گفتیم، هوش جفت‌گزینی، وسیع‌تر از رفتارهایی مانند انتخاب همسر یا همسریابی بوده و این متغیرها فقط بخشی از معنا و محتوای این مفهوم را پوشش می‌دهند و بطور مثال توانایی حفظ یک رابطه یا نوعی هوش همسرمداری نیز، جزو مولفه‌های اصلی سازنده این هوش، هستند. اما به علت نیاز به رعایت امانت‌داری در ترجمه و بخصوص بعد دقت در ترجمه لفظی لغات و به علت اینکه واژه «جنسی» دارای یک معادل مشخص دیگر در زبان انگلیسی است (sexual)، واژه هوش جفت‌گزینی یا همسرگزینی را ترجیح دادیم.

از حدود دهه ۱۹۹۰، روانشناسی تکاملی، پیش‌قراول پژوهش‌های حیطه جفت‌گزینی بوده است. گهر، میلر و مورفی (۲۰۰۸) معتقدند که یکی از فرصت‌های از دست رفته در روانشناسی کاربردی، چند دهه تاخیر در فهم تاثیرات واقعی و مربوط به جهان بیرونی تفاوت‌های هوشی بین افراد در حوزه‌های مربوط به جفت‌گزینی مانند ارتباطات، مسائل جنسی، ازدواج و زندگی خانوادگی بوده است. آنها باور دارند که فهم مشکلات اجتماعی مربوط به حوزه جنسی یا جفت‌یابی از قبیل حاملگی نوجوانان، بیماری‌های مرتبط با مقاربت جنسی، سقط جنین، مادران تنها، سوءاستفاده از همسر، افسردگی، خودکشی، طلاق، تجاوز، تبعیض جنسی و غیره، به دلیل تاخیر در پرداختن به تاثیرات هوش بر رفتارهای جفت‌گزینی و جنسی، به تاخیر افتاده است. به عبارت دیگر، برای فهم بهتر این آسیب‌های اجتماعی و توانایی بیشتر در پیشگیری و کنترل آنها، نیاز به درک بیشتری از تاثیرات هوش افراد بر رفتارهای جفت‌گزینی و جنسی آنها، است.

### منطق تکاملی و منطق متعارف؛ تعاریف، تعاملات و تضادها

«در مقابل خداوند، همه ما به یک اندازه خردمند و به یک اندازه، احمق هستیم» (انیشتین).

«شاید این خنده‌دار باشد که اغلب مردان فکر می‌کنند که این آنها هستند که با هوشمندی خود، زنان را اغوا می‌کنند. درحالی‌که اگر زنان خود نمی‌خواستند مردان هرگز نمیتوانستند آنها را در اتاق خواب ببینند.»

دو جنس، عموماً همدیگر را متهم می‌کنند که جنس مقابل آنها، بی‌خرد است! مردان معتقدند که زنان، ساده‌اندیش، کوتاه‌فکر و احساساتی هستند. زنان نیز معتقدند که مردان، موجوداتی سرد و بی‌روح‌اند که آنها را درک نمی‌کنند. حقیقت این است که هر دو جنس خردمندند اما تفاوت در جنس این خردمندی، باعث می-



شود تا آنها همدیگر را به بی‌خردی متهم کنند. این تفاوت دو جنس در ابزار، فرایندها و شیوه‌های خردورزی، موجب می‌شود تا هر جنس، رفتارهای جنس دیگر را غیرعقلانه و خردستیزانه ببیند. روانشناسی تکاملی، برای نیروهای مرموز به ظاهر خردستیز ما، تبیینات مبتنی بر شواهدی ارائه می‌کند. در واقع نشان می‌دهد که این نیروهای به ظاهر خردستیز، خود از یک «خرد تکاملی»، تاثیر می‌پذیرند.

مورد خطاهای ادراکی دو جنس را در نظر بگیرید. یکی از حوزه‌های بسیار قابل مشاهده در زمینه ادراکات انسانی، خطاهای ادراکی است که هر یک از دو جنس، نسبت به رفتارهای طرف مقابلش دارد. یکی از این خطاها، برداشت میزان جنسی بودن نیت جنس مقابل در رفتارهایش است. مورد دیگر، برداشت از میزان تعهد طرف مقابل نسبت به یک رابطه در حال تشکیل یا تشکیل شده، است. پژوهشها نشان می‌دهند که مردان، نسبت به زنان، بیشتر احتمال دارد که رفتارهای جنس مقابل را در ارتباط با خود، جنسی تفسیر کرده و آنها را دارای مقاصد جنسی بدانند. این میزان جنسی تفسیر کردن رفتارهای جنس مقابل بوسیله مردان، آشکارا متفاوت از نیت واقعی زنان در برخوردها و تعاملاتشان با مردان، است. از طرف دیگر، زنان بیشتر از مردان، احتمال دارد که در میزان تعهد طرف مقابلشان، شک کنند. مردان از این شکایت دارند که تعهدشان به طرف مقابلشان را باید بارها و بارها، به آنها ابراز کنند و زنان از اینکه رفتارهایشان بوسیله جنس مقابل، مورد سوء تعبیر واقع شده و جنسی تفسیر شود، دائماً واهمه دارند. بر اساس نظریه مدیریت عدم صحت<sup>۱</sup> یا خطاهای سازگارانه (رک به هاسلتون و باس، ۲۰۰۰)، حقیقت‌جویی در مورد بعضی از رفتارهای دیگران و از جمله رفتارهای جنسی جنس مقابل، بر اساس تفسیر و ادراک اطلاعات بیرونی بر مبنای اصل میزان هزینه به منافع، صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، هنگامی که افراد با موقعیتهایی مواجه می‌شوند که آن موقعیتهای تا حدی مبهم هستند، تفسیر اطلاعات بر اساس اینکه چه برداشتی، بیشترین سود و کمترین هزینه را برای فرد به دنبال دارد، صورت می‌گیرد. در این موقعیتهای، درستی یا نادرستی یا صحت یا عدم صحت برداشتهای فرد، ریشه پردازش‌های شناختی او نیستند بلکه اینکه چه میزان از درست یا نادرست برداشت کردن، بیشترین منفعت را برای او به همراه دارند، معیار قرار می‌گیرند. به عبارت ساده‌تر، یعنی اینکه ما، موقعیتهای را به نحوی تفسیر کنیم که بالاترین منافع و کمترین هزینه‌های تناسبی را برایمان داشته باشند. این سود و هزینه‌ها، بر اساس معیارهای تکاملی مانند میزان افزایش در بقا و تولیدمثل موفق فرد، تعریف می‌شوند. بر این اساس، برای یک مرد بهتر این است که بعضی از رفتارهای جنس مقابل را برای خود جنسی تعبیر کند زیرا این باعث امید به پیگیری یا کوشش جفت‌یابی در او شده و احتمال افزایش تولیدمثل موفق را در او بالا می‌برد. در اینگونه از موقعیتهای، مزایای انطباقی جنسی تفسیر کردن رفتارهای جنس مقابل، به هزینه‌های تفاسیر نادرست احتمالی، چربش دارد. به این سوء تعبیر در تفسیر رفتارهای جنس مقابل بوسیله مردان، سوگیری افراط در ادراک جنسی<sup>۲</sup>، گفته

<sup>۱</sup>- Error management

<sup>۲</sup>- Sexual Overperception Bias

می شود. همانطور که می دانیم، سرمایه گذاری والدینی در مردان برای روابط کوتاه مدت کم بوده و برای آنها، کوشش برای برقراری روابط جنسی، بسیار انطباقی است. از طرف دیگر، سرمایه گذاری والدینی برای جنس مونث، بالا بوده و تبعات و هزینه های روابط جنسی بدون در نظر گرفتن پیامدهای درازمدت آن، از جمله وجود یک پدر متعهد برای پرورش فرزندان، زیاد است. در نگاه اول، برداشتهای نادرست و نادقیق یک مرد از رفتارهای همکاران جنس مقابلش، می تواند به عنوان علامتی از هوش پایین او تفسیر شود. اما از دیدگاه انطباقی، این برداشتهای سوگیرانه، نسبت به تحلیل دقیق، مفیدتر هستند. آنها می توانند منجر به پیگیری، اصرار و پافشاری بیشتر برای برقراری رابطه جنسی و نتیجتاً موفقیت تولیدمثلی بالاتر یک مرد شوند. بر همین قیاس، از نظر انطباقی، برای یک زن، حامله شدن بوسیله یک مرد دارای اختلال شخصیت ضداجتماعی که وانمود به تعهد می کند، هزینه زاتر از شک کردن به مقاصد شریکی است که واقعاً به او متعهد است.

مثال هایی مانند موارد بالا، به ما نشان می دهند که ذهن انسان در بسیاری از موارد، بجای اینکه بر اساس یک منطق واقعاً دقیق پیش رود، بر اساس تحلیل مسائل بر مبنای سود و زیان های تکاملی، جلو می رود. همانطور که در مورد هوش هیجانی و هوش اجتماعی هم مطرح است، هوش جفت یابی، می تواند شکل های پنهانی از منطق انطباق گرا را که هنجارهای سنتی منطقی بودن را زیر پا می گذارند، در خود داشته باشد. همچنین، انطباقی بودن از نظر تکاملی، به ندرت معادل با فضیلت اخلاقی است. انطباقی به زبان تکاملی به معنای ارتقاءدهنده موفقیت تولیدمثلی و موفقیت در بقا است، درحالی که به زبان اقتصادی- اجتماعی می تواند به معنای ارتقاءدهنده ثروت شخصی، شادکامی، مسئولیت پذیری سیاسی یا ثبات زناشویی باشد (گهر، میلر و مورفی، ۲۰۰۸). منظور از منطق متعارف، نتیجه استدلال های ذهنی درباره یک چیز بر اساس خردورزی و مبتنی بر عقل سلیم مشترک است که معمولاً در مورد آنها، در بین افراد، میزانی از اتفاق نظر وجود دارد. ورود و دخالت دائم ذهن تکاملی انسان در قضاوتها و تحلیل های ذهنی، باعث می شود تا بعضی وقتها، شاهد تضاد بین منطق نشأت گرفته از معادلات تکاملی ذهن با منطق متعارفی که از ذهن انتظار داریم، باشیم. این تضادها، بعضی از مسائل و حوادث را بیشتر قابل درک می کنند؛ اینکه چرا بعضی از افراد تا پای از دست دادن بسیاری از منابع شان (و حتی جان شان) پیش می روند تا به چیزهایی برسند که از نظر بعضی از ما، چندان ارزشمند نیستند. دیدن یک دختر نوجوان که برای رسیدن به عشق خود که یک جوان جسور و سایکوپات است، دست به هر کاری و حتی طرد شدن بوسیله خانواده می زند، می تواند موجب تعجب یک روانشناس یا مشاور کم-اطلاع در مورد مکانیسم های تکاملی ذهن شود. او حتی ممکن است در بهنجاربودن هوش یا شخصیت این دختر نوجوان، شک کند. درحالی که نظر انتخاب طبیعی برای بهنجار یا موفق بودن، می تواند متفاوت از دید ما باشد. نمونه هایی از این دست که تقابل منطق تکامل گرایانه و منطق متعارف را نشان می دهند کم نیستند؛ پسر بچه نوجوانی که بخاطر از دست دادن احساس غرورش پیش همکلاسی ها، دست به خشونت جدی می زند؛ مردی که برای رسیدن به معشوقه دومی، از همه چیز و حتی فرزندانش می گذرد؛ زنی که علی رغم اطلاع

از تبعات بطور بالقوه شدید یک خیانت زناشویی فاش شده، اقدام به این کار می کند؛ اینکه چرا یک زن، همچنان کتک می خورد ولی درصدد حفظ زندگی زناشویی خود است؛ اینکه چرا مردی آشکارا علایم خیانت همسر خود را می بیند اما آنها را تحمل می کند؛ اینکه چرا تعصبات قومی و قبیله ای غیرقابل درک و نابجا وجود دارند و درک بسیاری دیگر از عقاید، هیجانانگیز و رفتارهای اشخاص و گروهها، از آن جمله اند.

**جامعه گرایی یا هوشمندی جنسیتی و فردی.** اگر قاضی بودید، درباره مردی که چندین بار به همسر خود خیانت کرده و یا به دور از چشم همسران خود، با زنان دیگر ازدواج می کرده، چه حکمی صادر می کردید؟ برای زنی که نسبت به همسر جذاب و مطلوب خود، وفادار بوده، چنین عملی را انجام نداده و میل ارتباط با مردی دیگر را هم ندارد، چطور؟ آیا شما هم، همانند بسیاری دیگر از افراد، مرد را سرزنش می کنید و زن را سزاوار تشویق و تایید می دانید؟ شاید از نظر شما، این رفتارها، از نظر بار ارزشی و اجتماعی، بسیار متفاوت باشند اما واقعیت اینست که هر دو، نشانه استراتژیهای خودخواهانه و تناسب افزانه عاملین آنها هستند. یافتن شرکای جنسی متعدد، برای مردان، همیشه افزایش دهنده تولیدمثل موفق است اما برای زنان، باید دلیلی برای اینکار وجود داشته باشد. آنها در صورت داشتن یک همسر یا شریک جذاب و مطلوب، دلیلی برای روابط چندگانه نمی بینند چرا که این مسئله، کمیت تولیدمثل موفق را در آنها، بالا نخواهد برد. بسنده کردن به یک همسر، دلایل موجه دیگری نیز دارد. خیانت، می تواند باعث شود تا آنها، یک شریک خوب و منابع مادی و حمایتی که از جانب او دریافت می کرده اند را، از دست بدهند. هوشمندی وابسته به جنسیت در هر جنس، باعث می شود تا هر یک از آنها، بر مبنای استراتژیهای خاصی عمل کنند. هم خویشنداریها و هم مرزشکنیها، ممکن است نه نشانه عشق ورزی، تعالی گرایی اخلاقی، فداکاری، جامعه گرایی یا میل به برآوردن خواسته های محیط و جامعه که بلکه در جهت برگزینی بهترین سبک های زندگی جنسی برای خود، باشند. ما ممکن است که به اشتباه، یکی از این روشها را جامعه مدارانه و دیگری را خودخواهانه به حساب آوریم درحالیکه همه آنها، غالباً خودمحورانه هستند. هرچند که ممکن است شرایط محیطی و اجتماعی یا قانون، تعدادی از این استراتژیها و سبکها را صحیح فرض کرده و به آنها پاداش دهد و بقیه را مورد تنبیه و عتاب خود قرار دهد اما این، به این معنی نیست که ریشه تمایلات افراد به عمل بر مبنای استراتژی خاص، ریشه در تمایلات درونی آنها ندارد.

در مثال بالا، تفاوت دو جنس در استراتژیهای جنسی افزایش دهنده تناسب و نقش هوش تولیدمثلی در عمل بر مبنای این استراتژیها، نمود داشت. اما نشان دادن این هوشمندی مربوط به استراتژیهای تناسب-افزا، می تواند خود را در بسیاری از طرفداریها و ضدیت های ما با هنجارها، سنتها، قوانین و ایدئولوژیها، نشان دهد (این موضوع در فصول پنجم، هشتم و یازدهم مورد بحث قرار گرفته اند).

**ارتباط هوش جفت‌یابی با هوش شناختی.** همبستگی بین هوش جفت‌یابی یا جنسی با هوش شناختی (IQ) یکی از موضوعات مطرح در زمینه هوش جفت‌یابی بوده است. در مورد ارتباط این دو نوع هوش، نظریات متعددی داده شده (رک به کانازاوا، ۲۰۰۸) اما آنچه که بعضی وقتها شاهد آن هستیم و نمی‌توانیم آن را انکار کنیم، استقلال نسبی این دو نوع هوش در بعضی از جنبه‌ها و تفاوت‌های فردی در همبستگی این دو متغیر، است. این نکته با توجه به مبحث مطرح شده قبلی، بهتر قابل درک است. اگر این ایده را بپذیریم که هوش شناختی یا IQ به معنای سنتی آن که بوسیله روان‌سنج‌ها و روانشناسان اندازه‌گیری می‌شود، گونه‌ای از هوش است که برای حل مشکلات انطباقی جدید در انسان تکامل یافته و در عوض، هوش جنسی، نوعی از هوش است که هدف، ساختار و مولفه‌های آن، منطبق با محیط تکاملی انطباق‌هاست (کانازاوا، ۲۰۰۸)، بهتر می‌توانیم ستیزهای هر از گاهی منطبق متعارف با منطق تکامل‌محور را درک کنیم. بر همین مبنا، تبیین اینکه چرا بسیاری از افرادی که از هوش شناختی و تحصیلی بالایی برخوردار بوده و حتی در حوزه کاری خود سرآمد هم هستند، نمی‌توانند از پس حل بعضی از معماها، تعارضات و مسائل مربوط به هوش جنسی بر بیایند یا اینکه چرا بعضی از مردان با هوش تحصیلی بالا، در ذهن خوانی جنس مقابل یا توانایی حدس‌زدن در مورد شناخت‌های احتمالی او، کند عمل می‌کنند آسانتر می‌شود. بسیاری از افراد موفق از نظر اجتماعی و شغلی، لزوماً در ارتباطات و از جمله ارتباط با جنس مقابل، موفق نبوده‌اند. در بسیاری از مواقع، هوش حتی بسیار بالای یک فرد در علم، هنر، ادبیات و سایر حوزه‌های آموزشی، ممکن است کمک زیادی به سازگاری و انطباق بهتر او در مسائل ارتباطی و از جمله روابط با جنس مقابل، نکنند. پژوهش‌های مربوط به حوزه هوش، ناگزیرند که مفاهیم شناختی جدید همانند هوش جنسی را نیز در گستره تحقیقات خود بگسترانند تا بتوانیم به مفهوم کامل‌تر و دقیق‌تری از شناخت در انسان، دست بیابیم. توجه به مسائل جدید مطرح شده در مورد توانمندی‌های شناختی و تفاوت‌های فردی در آنها، همانند هوش جفت‌گزینی یا جنسی، در حل بسیاری از موضوعات انسانی، کمک‌های بسیار شایانی به ما خواهند کرد.

مفهوم هوش همسرگزینی از جمله مفاهیم بسیار جالب، کاربردی و اثرگذار در سال‌های اخیر بوده است که نشان‌دهنده توجه اخیر روانشناسان به مسائل مربوط به روانشناسی جنسی در قالب یک مفهوم مهم یعنی هوش است. اهمیت این هوش برای تناسب انسان تا بدان حد است که حتی در افراد عقب‌مانده و اختلالات روانی شدید هم، بسیاری از متغیرهای این هوش، دست‌نخورده باقی مانده و فرایندهای جفت‌گزینی با دقت خوبی به کار خود ادامه می‌دهند. بطور نمونه، حتی کودکان و بزرگسالان عقب‌مانده ذهنی یا بیماران مزمن روانی نیز، در هنگام انتخاب جفت، به میزان جذابیت جنسی طرف مقابل توجه می‌کنند. به عبارت دیگر، این هوش، از جمله هوش‌هایی در انسان است که آسیب‌دیدگی آن، در آخرین مراحل آسیب‌دیدگی مغز قرار می‌گیرد. یک دلیل این است که این هوش و مکانیسم‌های سازنده آن، از اولین انواع هوش تکامل-

یافته در انسان هستند. آن مولفه های هوشی که کاربرد آنها بیشتر مربوط به مقتضیات دنیای جدید بوده، بعدها و در طی تکامل، تحول یافتند اما قدمت هوشمندی دخیل در جفت‌گزینی و همسریابی، به قدمت خود امر جفت‌یابی و تولیدمثل در انسان است. از طرف دیگر، یک فرد، بدون داشتن هوش تحصیلی چندان بالا هم، می‌تواند بقا و تولیدمثل داشته باشد اما هوش جفت‌گزینی بسیار ناقص، فرد را عقیم خواهد کرد. پس بهتر است که اگر مغز، قصد قربانی کردن داشته باشد، از هوش تحصیلی بکاهد تا هوش جفت‌گزینی (برای مطالعه درباره استقلال نسبی هوش کلی از هوش جفت‌گزینی در انسان رک به کانازاوا، ۲۰۰۸).

جفت‌گزینی و رفتارهای جنسی در افراد، با واسطه متغیرهای شناختی و رفتاری، به اجرا در می‌آیند. ما در ابتدا اینطور فکر می‌کنیم و سپس بر اساس آن نحوه تفکر، آنطور انتخاب می‌کنیم. در سالهای اخیر، ترکیباتی از نظریه شناختی و تکاملی، در قالب مدلهای انتخاب همسر که در آنها، به این مسئله پرداخته می‌شود که ما چگونه و تحت چه فرایندی، اقدام به جفت‌گزینی می‌کنیم، ارائه شده‌اند. در ذیل، به معرفی مختصر دو مدل از این مدل‌ها می‌پردازیم. همانطور که خواهیم دید، در این مدل‌ها نشان داده می‌شود که افراد، متغیرهای تاثیرگذار بر تناسب تکاملی خود را در قالب شناختها، احساسات یا رفتارها، تنظیم و برون‌دهی می‌کنند. در اینجا، شناختها، متغیرهای سطح اول را می‌سازند که خود تحت تاثیر متغیرهای سطح نهایی یا همان پویایی‌های تکاملی تناسب‌افزا، هستند.

### مدل جفت‌گزینی توالی سطوح انتظار<sup>۱</sup>

شخصی، قصد انتخاب فردی برای یک رابطه کوتاه‌مدت مانند دوستی یا ارتباط جنسی گذرا یا درازمدت مانند ازدواج را دارد. برای رسیدن به جواب نهایی و انتخاب، این فرد، مراحل را به منظور ارزیابی کردن بهینه طرف مقابل، پشت سر می‌گذارد. زمان (به شکل ۲، از سمت چپ به راست نگاه کنید) که می‌تواند روزها یا هفته‌ها باشد، می‌گذرد. هر فرد، به ارزیابی شرکای بالقوه می‌پردازد. این ارزیابی، از آشکارترین ویژگیها مانند جذابیت جسمانی که به آسانی قابل درک است تا صفاتی که زمان بیشتری برای قضاوت نیاز دارند مانند شخصیت را شامل می‌شود. هر فردی، برای هر یک از چهار خصیصه ذکر شده، یک سطح انتظار، توقع یا آرزو دارد که به معنای خواسته فرد درباره میزانی از آن خصیصه نامبرده است که انتظار دارد در یک شریک بالقوه کوتاه‌مدت یا درازمدت، بیابد. برای اینکه یک فرد، مورد قبول شما واقع شود، باید از هر چهار سطح انتظار شما، بگذرد. شرط رسیدن به سطح انتظار هر خصیصه، گذر از سطح انتظار ویژگی قبلی است؛ شما باید از سطح مورد قبول شاخص اول بگذرید تا به سطح شاخص دوم فرد انتخاب کننده، برسید. در صورتیکه فرد از یک سطح انتظار نگذرد، به سطح انتظار ویژگی بعدی نخواهد رسید. عبور از موانع هر چهار سطح انتظار، برای رسیدن به هدف یعنی مورد قبول طرف دیگر واقع شدن، الزامی است. ارتفاع هر یک از این

<sup>۱</sup>- A sequential aspiration-level model for mate choice

نرده‌ها یا موانع، می‌تواند با توجه به استراتژی جنسی و اهداف جفت‌گزینی فرد، مقدار آن خصایص در خود فرد یعنی کمیت و کیفیت او در خصیصه‌های ذکر شده و مقدار درصدی آن خصیصه در جمعیتی که فرد قصد انتخاب جفت از آن را دارد، تعیین شود. در مدل سطح انتظار، جمع‌آوری اطلاعات درباره یک شریک بالقوه، از طریق پشت سر هم قرار دادن شاخص‌هایی که فرد بر اساس آنها انتخاب می‌کند و نه در کنار همدیگر قرار دادن آنها، تا حدی حل می‌شود. نحوه توالی این شاخص‌ها، همچنین بر اساس میزان زمان‌بری آنها برای اینکه مورد سنجش قرار بگیرند، تنظیم می‌شوند. سنجش هر خصیصه با استفاده از یک ابزار، صورت می‌گیرد. جذابیت جسمانی از طریق قریبال دیداری طرف مقابل و وضعیت اجتماعی فرد، از طریق گفتگو، مشخص می‌شوند.

در شکل ذیل، دو نرده که نشان‌دهنده دو سطح انتظار با دو ارتفاع متفاوت فرضی هستند، نشان داده شده‌اند. یکی برای زمانی که یک مرد معمول، قصد انتخاب یک شریک برای یک رابطه کوتاه‌مدت را دارد که با ارتفاع کوتاه‌تر و به رنگ مشکی نشان داده شده است. دیگری برای زمانی که، همان مرد، قصد انتخاب زنی را برای یک رابطه درازمدت که با ارتفاع بیشتر و خاکستری رنگ نشان داده شده، دارد.



**شکل ۲-۹: مدل همسرگزینی توالی سطوح انتظار** (شکل برگرفته از میلر و تاد، ۱۹۹۸). ستونهای موجود در شکل، سطوح انتظار یک مرد را در دو حالت و برای هر خصیصه نشان می‌دهند. ستونهای کوتاه‌تر و تیره، سطوح انتظار برای یک رابطه کوتاه‌مدت و ستونهای خاکستری و بلندتر، سطوح انتظار برای یک رابطه درازمدت را نشان می‌دهند. همانطور که در یک مسابقه دو با مانع، شما باید از یک مانع بگذرید تا به مانع بعدی برسید، در فرایند انتخاب همسر بر اساس این مدل نیز، فرد متقاضی یک ارتباط، باید از تک-تک موانع یا همان سطوح انتظار فرد مورد علاقه‌اش عبور کند تا به سطح انتظار یا مانع بعدی و در نهایت به پایان مسیر یعنی هدف خود از رابطه با آن فرد (بطور مثال، ازدواج، دوستی یا رابطه جنسی)، برسد.

چند مشاهده مربوط به مدل فوق موجب می‌شوند تا برای انتخاب همسر یا شریک، نیاز به مدل‌های جایگزین و دیگری نیز داشته باشیم. در این مدل، یکپارچگی مقدار خصیصه‌ها و ساختن یک سنجه کلی از ارزش فرد به عنوان یک همسر، ضروری نیست. حال آنکه با توجه به پیچیدگی فرایند جفت‌گزینی و

خصیصه‌های متعددی که افراد در زمان جفت‌یابی به آنها توجه می‌کنند، می‌توانیم انتظار میزانی از یکپارچگی را داشته باشیم. نکته دیگر اینکه، نظم فرض شده برای سنجش‌ها یا ترتیب سطوح انتظار، یک ترتیب ایده‌آل است. این درحالی‌است که در زندگی واقعی، بعضی از جنبه‌های شخصیت و هوش می‌توانند قبل از جنبه‌های بدنی (مثلاً به علت نحوه پوشش فرد) یا وضعیت اجتماعی (مثلاً به علت وانمودسازی فریبکارانه)، مورد قضاوت قرار گیرند (میلر و تاد، ۱۹۹۸).

### مدل جفت‌گزینی لنزی دو مرحله‌ای

در مدل جفت‌گزینی لنزی دو مرحله‌ای<sup>۱</sup>، فرد بوسیله یکپارچه‌سازی نشانه‌هایی که ادراک کرده، اقدام به سنجش کیفیت تکاملی<sup>۲</sup> نهایی یک همسر بالقوه می‌کند. دو مرحله لنزی در این مدل، به منزله دو بخش از یک پردازش شناختی هستند. در مرحله اول، چهار لنز اقدام به سنجش شانزده نشانه<sup>۳</sup> کرده و برونداد آنها در قالب چهار خصیصه<sup>۴</sup> نمایان می‌شود. درحالی‌که از نظر تکاملی، این خصیصه‌ها احتمالاً ثابت هستند، نشانه‌ها می‌توانند وابسته به فرهنگ باشند. نشانه‌های جنسی تا حدی با یکدیگر ترکیب و یکپارچه می‌شوند تا قضاوت کلی فرد از جذابیت فردی دیگر<sup>۵</sup> حاصل شود. این ارزیابی و قضاوت کلی، انتخاب همسر بوسیله فرد را هدایت می‌کند. تعداد نشانه‌ها و خصیصه‌های نمایش داده شده در اینجا، فقط مثالهای ممکن و احتمالی هستند. متغیر ارزش فرد به عنوان همسر دورنما (هدف نهایی<sup>۶</sup>)، به خصایص عینی یا واقعی<sup>۷</sup> تجزیه می‌شود. هر کدام از این خصیصه‌ها که بوسیله چندین نشانه جنسی، آشکار و اعلان می‌گردند، تا حدی با خصیصه زیربنایی مربوطه و بنابراین با ارزش واقعی فرد به عنوان یک همسر، همبستگی دارند. بر طبق این مدل، هنگامی که یک شریک بالقوه جنسی مورد قضاوت قرار می‌گیرد، فرد مقدار این نشانه‌ها را در قالب خصایص ادراک شده<sup>۸</sup> یکپارچه می‌کند. سپس این خصایص ادراک شده در قالب سنجش جذابیت کلی یکپارچه می‌شوند که سنجش اولیه یا روبنایی<sup>۹</sup> نام دارد.

بطور نمونه، یک متغیر فاصله‌دار<sup>۱۰</sup> یا دور از دسترس از نظر ادراک سریع، مانند باروری زن یا موقعیت یک مرد، بوسیله تعدادی از نشانه‌های بی‌واسطه<sup>۱۱</sup> یا نزدیکتر نشان داده می‌شود. سپس این نشانه‌ها، دوباره بوسیله گیرنده (فرد تصمیم‌گیرنده)، ترکیب شده تا یک تخمین کلی از متغیر فاصله‌دار یا دور حاصل شود. در

<sup>1</sup> - Two-stage lens model

<sup>2</sup> - Mate quality

<sup>3</sup> - Cue

<sup>4</sup> - Trait

<sup>5</sup> - Overall mate attractiveness

<sup>6</sup> - Sexual prospect's actual mate value (Distal goal)

<sup>7</sup> - Actual traits

<sup>8</sup> - Perceived traits

<sup>9</sup> - Proximal assessment

<sup>10</sup> - Distant

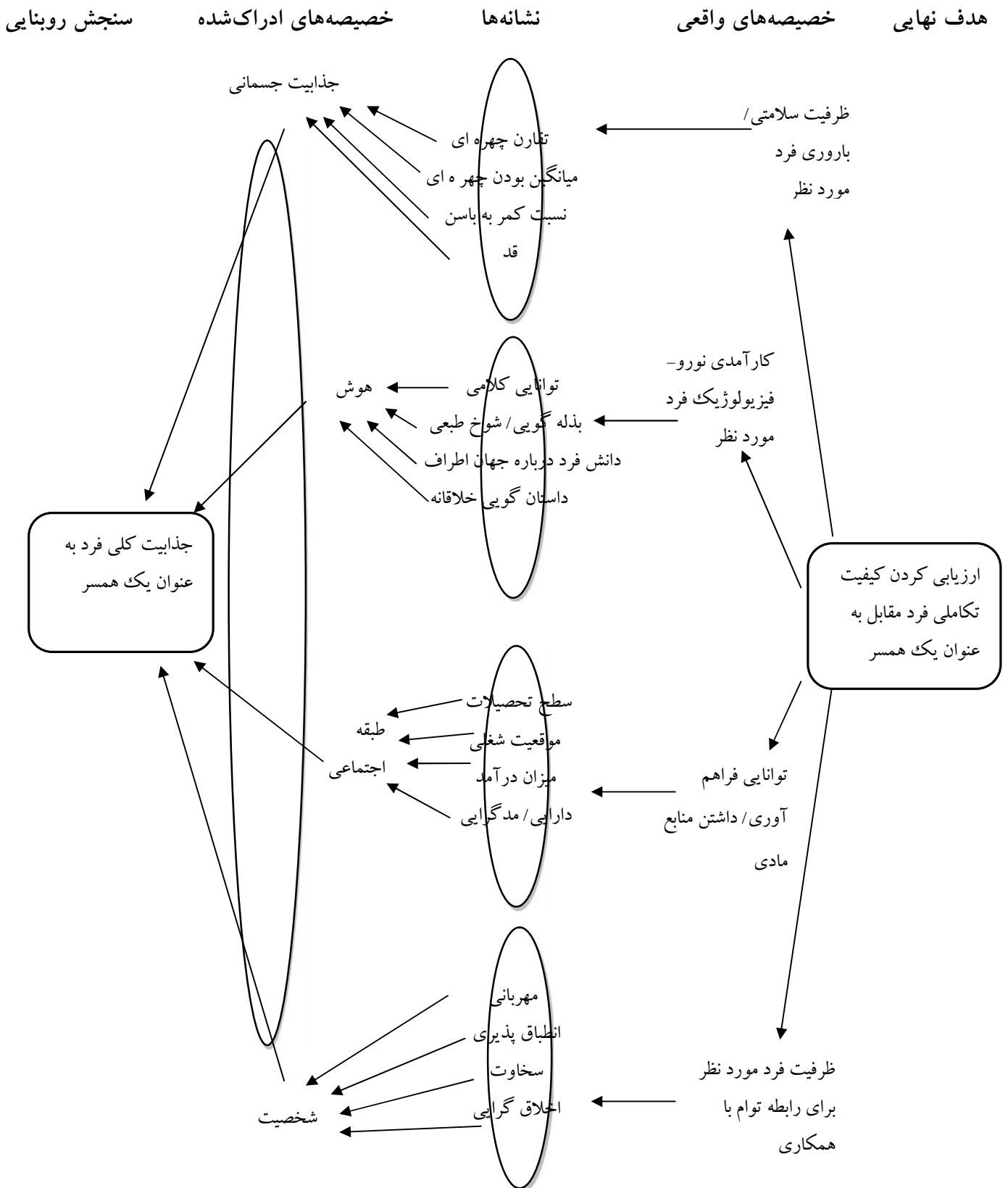
<sup>11</sup> - Proximate Cues

مدل لنزها که بوسیله برونسویک<sup>۱</sup> (به نقل از میلر و تاد، ۱۹۹۸) ارائه شده، این نشانه‌های بی‌واسطه یا نزدیک، بصورت ذهنی وزن داده شده و همراه با اعتبار بوم‌شناختی عینی‌شان یعنی این نشانه‌ها تا چه میزان با متغیر فاصله دار یا دور همبسته هستند، ترکیب شده و سپس متغیر بی‌واسطه را می‌سازند (میلر و تاد، ۱۹۹۸).

---

<sup>۱</sup>- Brunswik





شکل ۳-۹: مدل همسر گزینی لنزی دو مرحله ای (برگرفته از میلر و تاد، ۱۹۹۸).

## شناخت درمانی تکاملی

فردی را در نظر بگیرید که به علت نداشتن همسر یا یک شریک مناسب، به افسردگی مبتلا شده است. برای کاهش علائم و بهبود در خلق این بیمار، شناخت‌های متعددی را می‌توان به خزانه شناختی او اضافه کرد. می‌توان اینطور به او گفت که این سرنوشت تو، تا این زمان بوده اما تو می‌توانی آن را تغییر بدهی. اما اگر بیمار بطور واقع بینانه‌ای به این بیندیشد که تجربه شکست‌های قبلی، به اندازه کافی گویای شرایط او بوده و او نخواهد توانست همسر مناسبی بیابد، درمانگر باید چه واکنشی نشان دهد؟ اگر شرایط واقعی بیرونی و محیطی، به نحوی است که برای بالینگر هم روشن است که امیدی به همسریابی موفقیت‌آمیز بیمار مورد بحث نیست، چطور؟ به عنوان راهکاری دیگر، می‌توان اندکی چاشنی مذهبی و روحانی به روان‌درمانی اضافه کرد و با بیمار، از قضای الهی و خواست نیرویی متعالی درباره او صحبت کرد. تجربه مولف نشان داده که در بسیاری از موارد، همه تکنیک‌های فوق، با شکست مواجه می‌شوند. اما شما می‌توانید از القای شناختی دیگری استفاده کنید؛ بدین نحو که به چنین بیماری بگویید که این تنها شما نیستید که در یافتن همسر، مشکل دارید و بسیاری از هم‌سن و سالان شما نیز، قطعاً بدون همسر خواهند ماند. روش دیگر، دادن امید، حتی امیدی کاذب، به بیمار است (شما نیز در صورتیکه یک روانشناس یا مشاور هستید و حتی در صورتیکه متخصص نیستید اما مورد مشاوره فردی در همین رابطه قرار می‌گیرید، می‌توانید اثربخشی این جملات شفافبخش را امتحان کنید!). برآستی چرا بیان چنین ایده‌هایی، برخلاف ایده‌های واقعاً معقول و درست‌تر قبلی، اینطور معجزه می‌کند در حالی که فرد از پذیرش حقایق وجودی یا حوادثی که برایش روی داده، عاجز است. این به این خاطر است که شناخت‌های حتی معقول و صحیح، می‌توانند تحلیل‌ها و قضاوت‌هایی برخلاف تناسب تکاملی ما باشند. درحالی‌که این پندار که بسیاری از هم‌تایان ما نیز، از ازدواج محروم خواهند بود، ذهن ما را از این نشخوار که این فقط ما هستیم که بازی تولیدمثل را می‌بازیم، خلاص می‌کند. ممکن است فکر کنیم که بازندگی دیگران، در صورتیکه خود ما هم بازنده باشیم، چه سودی برای ما دارد. باختن دیگران، حتی در صورتی‌که با باخت تولیدمثلی خود ما هم همراه باشد، فرد را در مزیت موفقیت تولیدمثلی از طریق انتخاب خویشاوندی قرار می‌دهد. به عبارت روشن‌تر، هرچند که ما ممکن است از خودمان زاده‌ای به جا نگذاریم اما این پایان برای ما، می‌تواند بوسیله زاده‌های خویشاوندان ژنتیکی ما، حداقل تا حدی، جبران شود. عدم موفقیت تولیدمثلی سایر رقبای ما، به معنای امکان و فضای بیشتر برای این بستگان ژنتیکی ما و در نتیجه احتمال بیشتر موفقیت در تناسب فراگیر ما است. هر چند دیگران نیز، برای خود خویشاوندانی ژنتیکی دارند اما عدم موفقیت خود آنها، به هر حال ما را در وضعیت بهتری قرار می‌دهد تا زمانی‌که خود آنها نیز زاده‌هایی داشته باشند که کار را برای لشکر تولیدمثلی ما، دشوارتر می‌گرداند. این تحلیل، زمانی بیشتر قابل درک می‌شود که بیاد آوریم که حداکثر جمعیت در گروه‌های نیاکانی ما، که انطباق‌های ذهنی ما در آنها شکل گرفته، بین

۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر بوده است. محاسبات ذهنی و فرمولهای بالا، از تراوشات ذهن عصر حجری ما که ۹۹ درصد از زندگی ذهن تکاملی ما در آن شکل گرفته، تراوش می‌شود. روش دیگر برای کاهش علائم یک بیمار افسرده، القای امید به موفقیت در همسریابی بود که نیازی به تحلیل ندارد. بینش نسبت به رانه‌ها و پویایی‌های تکاملی انسان، روشن می‌کند که چرا یک فرد افسرده با عللی که ذکر آن رفت، هنگام شنیدن این دو ایده آخر، ممکن است لبخندی ملیح و معنادار به ما بزند (برای مطالعه‌ای در زمینه یکپارچه‌سازی نظریات تکاملی با شناخت‌درمانی رک به گیلبرت، ۲۰۰۴).

**توصیه‌هایی برای عمل نکردن.** وقتی با فعالیتهای مداخله‌ای تعدادی از درمانگران شناختی مواجه می‌شوید، شاید واقعاً نباید انتظار چیزی بیش از نصیحت‌های مشفقانه پدربزرگ و مادربزرگ‌های خیرخواه، داشته باشید. در چند دهه اخیر، رفتارگراها، بر شناخت‌گرا، در این زمینه که جزء فعال درمان شناختی- رفتاری، عمدتاً یا کاملاً رفتاری است، خرده گرفته‌اند. آنها می‌گویند که بیماری و سواسی که برای درمان علائم خود به درمانگاه مراجعه می‌کند، قبلاً، بارها و بارها توصیات شناختی مبنی بر بی‌خطر بودن فلان اجسام یا اشیاء محیطی را شنیده است. این بیمار، نیاز به کار بر روی شناختهایش ندارد، زیرا قبلاً به نوعی شناخت- درمانی شده اما اثری بر علائم و نشانه‌های بیمارگونه او نداشته است. آنها، معتقدند که آنچه که در نهایت منجر به تغییر بیمار می‌شود تکنیکهای رفتاری است که بطور عملی، به بیمار کمک می‌کنند تا علائم خود را کاهش داده و درمان کند. آنچه که بیمار نیاز به تغییر آن داشته، نه به حوزه شناختها و باورهای او بلکه به کنترل و مدیریت مکانیسمهای رفتاری غیرارادی او مربوط می‌شده است. هزاران سال است که جوامع در معرض توصیه‌های شناختی بزرگان خود قرار دارند و به نظر می‌رسد که زمان برای اتمام فقط توصیه و نصیحت، به پایان رسیده است. اگر این توصیه‌های هزاره‌های قبل، بر افراد زیادی تاثیر داشت، ما الان با جوامعی بسیار متعالی‌تر، سر و کار داشتیم. سیستم پردازشگر ذهن شناختی انسان، مجهز به مجموعه‌ای از مکانیسم‌های پردازشی است که آنچه را که فرد می‌شنود، از مجموعه‌ای از فیلترهای معین می‌گذراند. کار این فیلترها، سنجش و ارزیابی میزان هماهنگی بین شناختها و اندیشه‌هایی که محیط قصد انتقال آنها به فرد را دارد با میزان فزاینده‌گی یا کاهنده‌گی در تناسبی است که عمل بر مبنای آن اعتقادات، برای فرد به ارمغان می‌آورد. برای اینکه افراد بر مبنای شناختهایی عمل کنند که از بعضی جنبه‌ها، همراه با ازدیاد در تناسب آنها نیست، عمل بر مبنای آن شناختها، یا بایستی همراه با افزایش جبرانی در جنبه‌هایی دیگر از تناسب باشند یا عمل نکردن بر مبنای آنها، همراه با تنبیه‌گرهای شدید کاهنده تناسب باشد. به عبارت ساده‌تر، فقط با توصیه و تبلیغ یک سری از تفکرات، نمی‌توان افراد را تشویق یا مجبور به انجام آنها کرد. استفاده از روشهای شناختی برای تغییر رفتار افراد در جامعه، هنگامی مفید خواهد بود که همراه با یک سری از الزامات عملی و بیرونی باشد. شناختهایی که قصد داریم برای افراد درونی‌سازی شوند، باید بوسیله تشویق‌ها و تنبیه‌های محیطی،

حمایت شوند. نوع و چگونگی این حمایت نیز، می‌بایست بر مبنای سیستم پاداش و تنبیه ذهن انسان، قرار گیرد. افراد برای اینکه دزدی نکرده یا به دیگری آسیب نزنند، باید تشویق‌های دیگری را برای انجام‌دادن این اعمال یا گرفتن تنبیه در صورت انجام‌دادن این اعمال، دریافت کنند. اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی به جامعه درباره مزایای درازمدت عمل بر اساس یک سری از ایده‌ها و عقاید و در عوض مضرات تناسی ایده‌های متضاد، از دیگر روشهای ارتقاءدهنده تمایل افراد برای عمل بر مبنای شناخت‌های گروه اول هستند. نصیحت-کردن به افراد درباره اینکه خیانت جنسی یا تجاوز کار خوب و پسندیده‌ای نیست، تاثیر زیادی در تمایل آنها برای اینکه از طریق چنین روشی به دنبال ارضای تنوع‌طلبی جنسی و افزایش تناسب خود باشند، نیست. ذهن افراد، باید درباره پیامدهای وخیم چنین رفتارهایی بر بنیان خانواده و ارتباط بین دو جنس نیز، آگاه شده باشد. و این تازه یک مرحله از مجموعه گامهایی است که باید در پیش گرفته شود تا انگیزه لازم را در افراد، برای اینکه از انجام چنین اعمالی بپرهیزند، بوجود آورد.

### روانشناسی تکاملی و رفتارگرایی

تکامل، بیشتر اصول زیربنایی یادگیری را در وجود ما قرار داده اما حتی در مورد محتوای یادگیری هم دخالت داشته است. رفتار اجتناب از پرتگاه، جزو رفتارهایی است که اساساً تکاملی‌اند. اما در مورد رفتارهایی مانند ترس از اتومبیل‌ها، یک متغیر واسطه به نام تجربه یا یادگیری در این میان، وجود دارد. حتی در مورد شرطی‌شدن‌ها هم، بقایای زیستی انطباق‌های نیاکان‌مان، در ما مشاهده می‌شود. به طور مثال، مشاهده شده که افراد، عموماً نسبت به حیواناتی که در عصر تکاملی زندگی انسان می‌توانستند خطرناک باشند مانند مارها و عنکبوت‌ها، زودتر و آسانتر شرطی می‌شوند تا اشیایی که نه در عصر تکاملی زندگی انسان و نه در دنیای کنونی، برای او خطری ندارند. همچنین، افراد انسانی، تصاویر مارها در بین گل‌ها را سریع‌تر تشخیص می‌دهند تا برعکس آن. در همین رابطه، در یک مطالعه جالب، مشاهده شد که بچه شامپانزه‌ها با مشاهده میمون بالغی که از مار می‌هراسد، اجتناب و ترس از مار را یاد گرفتند. درحالی‌که، وقتی همین بچه شامپانزه‌ها در کنار میمون‌های بالغی قرار داده شدند که قبلاً بوسیله آزمایشگران، نسبت به گل شرطی شده و از آن اجتناب می‌کردند، این رفتار را نیاموختند. این مطالعه، نشان می‌دهد که هر چند یادگیری فرار از مار، نیاز به وجود تجربه محیطی دارد اما یک آمادگی ذاتی برای یادگیری آن وجود دارد. درحالی‌که اگر چه برای ترس از گل‌ها هم شرایط یادگیری مشاهده‌ای بوجود آمد اما این ترس به دلیل نبود یک پیش‌زمینه ژنتیکی، آموخته نشد. بر همین مبنای، گربه‌ها و سگ‌ها را، نسبت به جوجه‌ها، آسان‌تر می‌توان نسبت به نشستن و حرکت نکردن شرطی کرد. نشستن و حرکت نکردن، جزو رفتارهای کمین‌کردن است که برای حیوانات شکارچی مانند سگ‌ها و گربه‌ها انطباقی است، درحالی‌که برای جوجه‌های بی‌دفاع، نشستن و حرکت نکردن خطرناک بوده و در عوض راه رفتن و نوک‌زدن، یک رفتار راحت است.

### روانشناسی تکاملی و روانکاوی

فروید، بنیانگذار مکتب روانکاوی، در چیدمان نظریات خود، تا حدی، وام‌دار نظریه تکامل بود. هر چند او، دو بار اقدام به سوزاندن دست نوشته‌های خود کرد تا به قول خودش، مورخین را در اینکه او نظریات خود را از کجا اخذ کرده، سردرگم بگذارد، اما این وام‌داری بزرگ را، از لابه‌لای مفاهیم و نظریات او می‌توان بیرون کشید. تاکید او بر وجود قسمتی از روان به نام ناهشیار که مسئول بخش عمده هیجانات، تفکرات و رفتارهای ماست و همچنین اهمیتی که او به نقش مسائل جنسی و ارضای جنسی در شکل‌دهی به رفتارهای آدمی می‌داد، همگی همان مواردی هستند که از پنجره تکامل، بخوبی قابل دیدن هستند. او معتقد بود که تمدن بشری از هزینه سکس، ساخته شده است. این عقیده که به معنای اهمیت مسائل جنسی و ارضای جنسی در شکل‌گیری تمدن بشری است، در متون روانشناسی تکاملی نیز، بارها و بارها و به شیوه‌های مختلف، مورد تایید و تاکید قرار می‌گیرد.

مکتب فروید و داروین، در این عقیده که بسیاری از تصمیمات و رفتارهای ما، ریشه در فرایندهای ناهشیاری دارند که منشاء آنها برای خود فرد هم روشن نیست، هم‌راستا هستند. اما در اینکه چه روند یا روندهایی، این ناهشیار را می‌سازند و محتویات این ناهشیار چیست، تا حد زیادی از همدیگر جدا می‌شوند. در این باره، فروید بر نقش مراحل رشد روانی-جنسی و عقده‌هایی تاکید داشت که هیچ‌گاه به اثبات نرسیده و اساساً غیرقابل کنکاش هستند. این درحالی است که روانشناسی تکاملی، در اثبات نظریات خود، رویکردی تجربی، علمی، بسیار موفق و پویا داشته است. محتوای پنهان ذهن ما که ناهشیار نام دارد، عمدتاً غرایزی تکاملی‌اند که به دنبال افزایش تناسب صاحب آن هستند. در تحلیل تکاملی، جنس این ناهشیار، عمدتاً زیستی-تکاملی بوده و روند شکل‌گیری واحدهای آن، فرایندهایی مانند انتخاب طبیعی و انتخاب جنسی است. مقیاس زمانی شکل‌دهنده این ناهشیاری هم، بسیار طولانی و در مقیاس هزاران و میلیون‌ها سال است. حال آنکه فروید، بخصوص با ناهشیاری متشکل از غرایز جنسی و پرخاشگری، ناهشیاری موثر از عقده‌های اُدیپ و الکترا و ناهشیاری که در دوره کودکی شکل می‌گیرد، اشتغال ذهنی داشت. مقیاس زمانی نیز، عمدتاً محدود به دوران شکل‌گیری و رشد شخصیت خود فرد، بخصوص در دوران کودکی او، می‌شود. البته فروید، خود نیز، به نقش و تاثیر زندگی تکاملی انسان بر رفتارهای او تاکید کرده بود؛ او زمانی گفته بود که در مجموعه‌های ما، مغزهای عصر حجری نهفته است. این نشان می‌دهد که فروید هم با نقش انطباق‌های ذهنی-تکاملی که رفتارهای ما را شکل می‌دهند، آشنا بوده است.

اکثریت روانشناسان، رویکرد به-گزینی<sup>۱</sup> و التقاطی یا یکپارچه‌نگر<sup>۱</sup> را به عنوان رویکرد خود انتخاب می‌کنند (رک فیرس و ترال، ۲۰۰۲). در رویکرد یکپارچه‌نگرانه، این حقیقت که هر رویکردی، دارای بخشهای

<sup>۱</sup> - Electicism

علمی و درست و همچنین غیرعلمی و نادرست می‌باشد، مورد فرض قرار می‌گیرد. بر این اساس، درستی یا نادرستی فرضیات و نظریات هر رویکرد، بر اساس کارآمدی تجربی و علمی آنها در تبیین مسائل روانشناختی، سنجیده می‌شود. بر همین اساس، رویکرد روانکاوی هم، بخش‌هایی تاییدشده از نظر تجربی و علمی دارد که اتفاقاً کمک‌های شایانی به علم روانشناسی و سایر علوم کرده‌اند. تاکید فروید بر نقش مسائل جنسی در رفتارهای بهنجار و نابهنجار، تاکید او بر نقش ناهشیاری در آفرینش رفتار انسان و همچنین مکانیسم‌های دفاعی- روانی، دارای پشتوانه‌های پژوهشی محکمی هستند اما عقاید او درباره نحوه تاثیرگذاری مسائل و تعارضات جنسی و مفاهیمی همچون عقده ادیپ و الکترای، بسیاری از روانشناسان، صرفاً ابداعات ذهنی فروید که در مورد خودش صادق بودند، می‌دانند. همین مسئله، یکی از اشتباهات بزرگ فروید در چیدمان نظریه‌اش بود. او اعتقاد داشت که سرکوب علاقه جنسی پسر بچه به مادرش یا همان عقده ادیپ که در دوره کودکی روی می‌دهد، همگانی بوده و نقش زیادی را در رفتارهای آدمیان بازی می‌کند. از منظر تکاملی، علاقه جنسی یک فرد به یکی از محارم‌هایش، اساساً برخلاف شایستگی تولیدمثلی و تکاملی فرد، است. به علت شباهت ژنتیکی اعضای یک خانواده، احتمال اینکه آل‌های یک بیماری واحد، بطور همزمان در اعضای یک خانواده یافت شوند، بسیار بیشتر از شباهت در آل‌های معیوب دو فردی است که هیچ‌گونه نسبتی با یکدیگر ندارند. درون‌آمیزی<sup>۱</sup> و از جمله ازدواج‌های درون‌خانوادگی، به علت اینکه می‌توانند موجب انتقال دو آل معیوب مربوط به یک بیماری به فرزند شوند، به احتمال بسیار بیشتری با شکست در تولیدمثل و انقراض خط ژنتیکی کسانی که چنین تمایلاتی دارند، مرتبط هستند. تحریم جهانی زنا با محارم نیز، ریشه در همین واقعیت زیستی دارد (در فصل چهارم و در مبحث MHC به این مسئله پرداخته شد).

تا قبل از ظهور روانشناسی تکاملی، کسانی که در جستجوی تبیینات غایی و زیربنایی برای مبدأ و اهمیت انطباقی خصایص ذهنی سطح بالا بودند، اغلب به سمت روان‌تحلیلی، گرایش می‌یافتند (نسی و لیود، ۱۹۹۲). اما در دهه‌های اخیر، تبیینات تکاملی کامل‌تر و دقیق‌تری برای آنچه که در چارچوب رویکردهایی مانند روانکاوی مطرح می‌شوند، ارائه شده است (بطور مثال برای بحثی خواندنی در مورد تکامل مکانیسم‌های روانپوشی و از جمله مکانیسم‌های دفاعی رک به نسی و لیود، ۱۹۹۲).

<sup>1</sup>- Integrated  
<sup>2</sup>- Inbreeding

**جستاری پژوهشی - فرهنگی.****مقایسه درصد گسترش رویکردهای روانشناختی در آمریکا و ایران؛ یک مقایسه و یک سؤال.**

«آن کس که خود را عمیق می‌داند تلاش می‌کند که واضح و شفاف باشد. [اما] آن کس که دوست دارد به نظر توده مردم عمیق بیاید، تلاش می‌کند که مبهم و کدر باشد». «سراسر روز، قلاب به دست، در کنار برکه می‌نشیند و خود را ژرف می‌انگارند. اما من کسی را که در جای بی‌ماهی، ماهیگیری کند، سطحی می‌نامم». «چه بسا اندیشه‌های بزرگ که کارشان جز کار دم نیست: باد می‌کنند و تهی‌تر می‌سازند». «درست همانند طبیعت، در دانش نیز، نخست بدترین و بی‌ثمرترین مناطق، خوب پرورش می‌یابند، زیرا برای این حوزه‌ها، ابزارهای دانش مربوط به آنها، کمابیش کفایت می‌کند». «آنچه را که غوغا، روزی بی‌دلیل باور داشته است، چه کس می‌تواند با دلیل واژگون کند؟» (نیچه).

شیوه علمی<sup>۱</sup>، شامل چندین مرحله است. علوم و رشته‌های علمی، معمولاً کار خود را از مشاهده<sup>۲</sup> شروع می‌کنند. بعد از مشاهده، مسئله<sup>۳</sup> یا سئوالات خاصی درباره موضوع مورد مشاهده، مطرح می‌شوند. برای جوابگویی به این سئوالات، فرضیه‌پردازی<sup>۴</sup> که عبارت است از بیان حدس و گمان محقق برای جواب‌دادن به این سئوالات، وارد میدان می‌شود. فرضیات، در مرحله آزمایش<sup>۵</sup>، بررسی شده و صحت و سقم آنها مورد تایید یا عدم تایید قرار می‌گیرد. در آخرین مرحله از روش علمی، نظریه<sup>۶</sup> ارائه می‌شود. نظریه یعنی اینکه محققان، برای توصیف و تبیین یک موضوع، نتایج اخذ شده از آزمایشات و بررسی‌هایی علمی را، در قالب یک نظریه، جمع‌بندی می‌کنند (بهزاد، ۱۳۵۳). همینطور که مشخص است در روش علمی، ترتیب پنج مرحله مشاهده، سؤال، ارائه فرضیه، آزمایش و ارائه نظریه، بر طبق یک نظم مشخص و باثبات قرار دارد. همچنین، در این روش، نظریه‌پردازی، آخرین حلقه از مجموعه حلقه‌های سازنده فرایند روش علمی را تشکیل می‌دهد. رویکردهای روانشناسی را، از نظر علمی و تجربی بودن، بر روی یک طیف قرار می‌دهند که از این نظر، رویکرد روانکاوی کلاسیک، تقریباً در انتهای طیف غیرعلمی بودن قرار می‌گیرد. بعضی از محققین، در اینکه اصلاً بتوانیم این مکتب را علم تلقی کنیم، شک کرده‌اند. در روانکاوی، فقط مرحله آخر یعنی نظریه‌پردازی وجود دارد، بدون اینکه محققان مراحل قبل را طی کرده یا اصلاً بتوانند طی کنند. در این رویکرد، توالی مراحل شیوه علمی، شدیداً به هم خورده و چند مرحله روش علمی، در یک فاز یعنی همان تئوری‌سازی، خلاصه و محدود می‌شوند. روانکاوی، بخصوص روانکاوی کلاسیک فروید، پر است از نظریات و تئوریهایی درباره اینکه چرا انسان بدین‌گونه رفتار می‌کند. اما اغلب این نظریات، سترون و نابارور بوده و توانایی برانگیختن یا طراحی آزمایشاتی برای بررسی اثبات و صحت خود را، نداشته‌اند. ماهیت و شکل اغلب این نظریات، به گونه‌ای است

1- Scientific Method

2- Observation

3- Problem

4- Hypothesis

5- Experiment

6- Theory

که اساساً مجال آزمایش و بررسی را، به محققان نمی‌دهند. این مسئله، به این خاطر است که آنها، فقط بر مبنای اعتقادات نظریه‌پردازان آنها، بنیان گذاشته می‌شوند. این مسئله را، براحتی می‌توانید امتحان کنید. می‌توانید از یک روانکاو پیرو مکتب فروید، بپرسید که اگر عقده ادیپ یا الکترای جهان شمول است، پس چرا شما آن را در خود نیافته، احساس نمی‌کنید، خاطره‌ای از آن ندارید و تجربه‌ای که قابل تفسیر به این موضوع باشد ندارید؟! روانکاو، بر طبق قاعده، اینطور جواب می‌دهند که بطور ساده، این مسئله، پدیده‌ای ناخودآگاه بوده و فرد، هشیارانه آن را احساس نمی‌کند. برای هشیار یا خودآگاه‌شدن این عقده‌ها هم، رفتن به جلسات روانکاو، پیشنهاد می‌شود. اگر فقط برای چند سال ناقابل، دندان بر جگر گذاشته، علائم و نشانه‌های بیمارگونه خود را تحمل کنید و توانایی گذاشتن وقت، انرژی و البته ویزیت‌های سنگین را داشته باشید، ممکن است موفق شوید که این عقده‌ها را به هشیاری خود بازگردانید. اما صبر کنید، حتی اگر بعد از چند سال رفتن نزد یک روانکاو، درازکشیدن روی تخت او و تداعی آزاد هم، نتوانستید به این عقده‌ها برسید، نمی‌توانید بر روانکاو خرده بگیرید، چرا که شما مقاومت روانی بالایی دارید و به همین دلیل، حاضر به هشیارسازی یا پذیرفتن عقده‌های ناهشیار خود نیستید. این، می‌تواند از ضعف ایگوی شما (بخشی از شخصیت در نظریه روانکاو) و تحمل پایین آن برای تحمل و پذیرش واقعیتهای ناهشیار شده، باشد. پیشنهاد می‌کنیم که برای رهایی از این مهلکه، صرف‌جویی در وقت و انرژی و جلوگیری از خسارت مالی بیشتر، هر چه سریع‌تر، هر آنچه که روانکاو تان به شما می‌گوید را بپذیرد تا سراغ موضوع بعدی بروید! فراموش نکنید که هر چقدر بیشتر در مقابل پذیرفتن این تحلیل‌ها مقاومت کنید، مجبور به ادامه بیشتر درمان خواهید شد! این تازه بخشی از ماجراست. حتی بعد از سالها رفتن به جلسات روانکاو، ممکن است هیچ تغییری در نشانه‌ها و علائم شما دیده نشود. این حقیقت را، اول بار آیسنک (۱۹۵۲)، زمانی که دریافت کسانی که به جلسات روانکاو می‌روند، نسبت به کسانی که روان‌درمانی دریافت نکرده‌اند، تغییری نشان نداده یا حتی ممکن است وضعیت بدتری هم پیدا کنند، گوشزد کرد. البته این موضوع، برای روانکاو، همانطور که خودشان هم علناً می‌گویند، اصلاً مسئله‌ای مهم به شمار نمی‌رود؛ چرا که روانکاو، به دنبال افزایش بینش فرد درباره مشکلات و تعارضات روانشناختی خود است و نه به دنبال کاهش علائم یا نشانه‌های فرد. این گفته‌ها، عذر روانکاو برای تاثیر نداشتن درمان آنها بر روی بیماران یا افراد است.

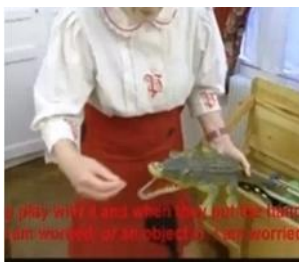
یکی از تفاوت‌های بارز و مهم علم و غیرعلم، در مفهوم اعتقاد نهفته است. در علم، ما با پیش‌فرض‌های اعتقادی بدون پشتوانه تجربی وارد نمی‌شویم و داشتن اعتقادات خاص، برای اینکه وارد قلمرو یک حیطه علمی شده و در آن به بررسی و تحقیق بپردازید، ضرورتی ندارد. اما در روانکاو، شما می‌بایست یک سری از مفاهیم را، بر اساس اعتقاد و بدون پشتوانه پژوهشی قابل قبول، بپذیرید. علاوه بر این، ویژگی‌های ذاتی مربوط به مفاهیم این رویکرد، مانند غیرقابل اثبات یا رد بودن، غیرقابل آزمایش بودن، عدم وجود شواهد تجربی برای آنها و غیرقابل فهم بودن بسیاری از مفاهیم آن، از جمله عللی است که باعث می‌شود تا نمره این رویکرد، در مقیاس علمی- تجربی بودن، بسیار پایین باشد. درصد روانشناسان بالینی که گرایش نظری خود را روان‌پویشی (کل مجموعه رویکردهای روانکاو و روان‌پویشی) اعلام کرده‌اند، از ۳۵ درصد در سال ۱۹۶۰، به ۱۸ درصد در سال ۱۹۹۵، رسیده است (نورکراس، کارگ و پروچاسکا، ۱۹۹۷). این ارقام، مربوط به کلیه زیرگرایش‌های



مرتبط با دیدگاههای روانکاوی و روانپوشی است. اگر از این ارقام، فقط طرفداران رویکرد روانکاوی کلاسیک فرویدی را در بیاوریم، قطعاً، درصد کمی از روانشناسان بالینی در آمریکا، این رویکرد را به عنوان گرایش نظری خود انتخاب کرده‌اند. علاوه بر این، از آنجایی که این درصد، بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۵، از ۳۵ درصد، به ۱۸ درصد کاهش یافته، به احتمال زیاد این روند کاهشی، در سالهای بعد نیز، وجود داشته است. در مجموع، می‌توان گفت که رویکرد نظری درصد کمی از روانشناسان بالینی در آمریکا، روانکاوی فرویدی است. آمریکا، مهد روانشناسی مدرن بوده و بیش از پنجاه درصد از بزرگترین روانشناسان دنیا، از این کشور بوده‌اند. در ایران نیز، اغلب آثار ترجمه‌شده و حتی نظام‌نامه تشخیصی که روانپزشکان و روانشناسان بر اساس آن، اقدام به تشخیص اختلالات در بیمارانشان می‌کنند یعنی DSM، آمریکایی است. حال جای این سؤال است که چرا در کشور ما که بدنه علم روانشناسی آن را، عمدتاً نظریات و پژوهشهای اندیشمندان غربی و بخصوص آمریکایی می‌سازد، از نظر میزان گرایش دانشجویان روانشناسی به روانکاوی و از جمله روانکاوی کلاسیک فرویدی، یک شکاف آماری وجود دارد. به عبارتی، به نظر می‌رسد که فروید، در غرب و از جمله آمریکا، به گور رفته اما دوباره در کشورهای مانند کشور ما، زنده شده باشد! هر چند نویسنده، آمار دقیقی از درصد طرفداران رویکردهای مختلف روانشناسی در ایران ندارد اما مشاهدات نشان می‌دهند که احتمالاً طرفداران این رویکرد، در دانشجویان روانشناسی در ایران، بیشتر از آمارهای بدست آمده از آمریکا باشد. بخصوص به نظر می‌رسد که در سالهای اخیر، یک موج جدید از علاقه به رویکرد روانکاوی، در دانشجویان روانشناسی، ظاهر شده است. فقط علاقه دانشجویان رشته‌های روانشناسی نیست که به روانکاوی افزایش یافته است. به نظر می‌رسد که اقبال عمومی مردم و جامعه هم به روانکاوی و تحلیل‌شدن به سبک روانکاوی، افزایش یافته است. برای جواب‌دادن به چرایی این سؤال و اینکه چرا گسترش رویکردهای روانشناختی در ایران، هماهنگ با آنچه که در غرب روی می‌دهد نیست، باید مطالعات متعددی صورت گیرد. اما در اینجا، می‌توانیم چند نکته حائز توجه برای جوابگویی به این پرسشها را مطرح کنیم. اول اینکه، می‌توانیم بررسی کنیم که رویکرد روانکاوی کلاسیک فرویدی، چه ویژگی‌هایی دارد که می‌تواند افراد را به خود جذب کند. دیگر اینکه، چه شرایطی در جامعه عمومی ما و خود جامعه روانشناسی ایرانی وجود دارد که اقبال دانشجویان روانشناسی به این رویکرد را، افزایش می‌دهد؟

میل جنسی، غریزه‌های بسیار قوی در وجود آدمی است. از یک طرف، جزو عمیق‌ترین و بنیادی‌ترین نیازهای حاکم بر رفتار، است. از طرف دیگر، بسیاری از مسائل مرتبط با آن، در جامعه، تابو بوده و بیان و ابراز آنها برای فرد، خطرناک تلقی می‌شوند. این دوگانگی، می‌تواند منجر به این شود که تعارضات جنسی، جزو شایع‌ترین مسائل افراد باشند. روانکاوی کلاسیک فرویدی، تاکید عمده و بسیار زیادی بر نقش مسائل جنسی خاص دارد. این تاکید، آبشخور خوبی برای کسانی که فکر می‌کنند می‌توانند مسائل، تعارضات و رفتارهای جنسی خود و دیگران را بوسیله این رویکرد تفسیر و درک کنند، فراهم می‌کند. انگیزه جنسی و همبسته‌های روانشناختی آن، محور نظریه روانکاوی کلاسیک فروید است. او اعتقاد داشت که ارضای ناکامل یا عدم ارضای نیازهای جنسی، می‌تواند منجر به آسیبهای روانی در فرد، شود. صحبت از نیازهای جنسی و مسائل مربوط به آن و از جمله عدم ارضاء یا ارضای ناکامل و نامطلوب، از جمله عواملی هستند که شاید بخش قابل‌ملاحظه‌ای از واریانس توجه و گرایش افراد و از جمله دانشجویان رشته روانشناسی به روانکاوی کلاسیک فرویدی را،

توجیه می‌کنند. بدیهی است که رویکردی که ادعا می‌کند می‌تواند تعارضات جنسی افراد را حل کرده یا آنها را در این رابطه، به بینش برساند و فرد را از دست دردهای روانی مربوط به آنها خلاصی ببخشد، با اقبال عمومی افراد تحصیل کرده در روانشناسی و عموم افراد جامعه، مواجه شود. البته این یک فرض اساساً غلط است، زیرا فروید در نظامی که بنیان گذاشت، بر یک سری از مفاهیم خاص که آنها هم، تجربه شده بوسیله خودش و ساخته و پرداخته ذهن خودش بودند، تاکید داشت. بطور نمونه، فروید بر عقده میل به زنا با محارم، به عنوان یک پدیده جهان‌شمول که در خردسالی همه افراد وجود داشته و سپس بخاطر ترسهای کودک از پیامدهای ابراز این میل، سرکوب می‌شوند، اصرار شدیدی داشت. از نظر تاکید بر مسائل جنسی، عمده نظریه وی، حول و حوش مفاهیمی از این قبیل می‌گردد. حال تصور کنید که فردی که متاهل است اما احساس کشش نسبت به فردی به غیر از همسرش دارد، سراغ یک روانکاو برود. واقعاً این روانکاو، چه تفسیر، تحلیل و مداخله موثری، برای چنین فردی، می‌تواند داشته باشد. جالب‌تر، زمانی است که یک فرد احساس می‌کند که برای درک وجود میل جنسی در خودش هم، نیاز به یک روانکاو دارد. برای بعضی افراد، سخت است که خود را به عنوان یک موجود جنسی<sup>۱</sup> که دارای تمایل و احساسات جنسی است، بپذیرند. درحالی که باید با میل جنسی نیز، همانند سایر نیازهای کاملاً طبیعی و غریزی مانند گرسنگی و تشنگی برخورد شود. تابوسازی از این میل، می‌تواند باعث شود تا در افراد، چنین احساساتی بوجود آید. تاکید و پرداختن رویکرد روانکاو به مسائل جنسی، باعث می‌شود تا این رویکرد، برای عموم افراد، نوعی کشش درونی داشته باشد. تعارضات جنسی، هیجانی، روانشناختی و بین‌فردی دانشجویان، از جمله عواملی هستند که منجر به گرایش دانشجویان روانشناسی به سمت رویکردهایی مانند روانکاو فرویدی می‌شوند. این دانشجویان، در ابتدا برای اینکه محملی برای تبیین، تحلیل، تفسیر و ادراک مسائل و تعارضات روانشناختی خود پیدا کنند، به سمت روانکاو فرویدی، گرایش می‌یابند. برجسته شدن مسائل جنسی در جامعه‌ای که خطر تجرد قطعی در جوانان آن، روز به روز بیشتر شده و راههای کمی برای ارضای جنسی، چه برای مردان و چه برای زنان آن وجود دارد، افزایش آشکاری می‌یابد. برای آن دسته از دانشجویان روانشناسی یا عموم مردم که مسائل، مشکلات یا تعارضاتی در رابطه با مسائل جنسی دارند، این کشش و علاقه، دو چندان می‌شود. زیرا همانطور که گفتیم، روانکاو کلاسیک فرویدی، تاکید زیادی بر نقش تعارضات جنسی در رفتار انسان و همچنین ادعای حل و فصل آنها را دارد. اما چیزی که سرانجام نصیب آنها می‌شود، تعدادی عقده رنگارنگ، فرضیات غیرقابل آزمایش، غیرقابل بررسی و تایید نشده است که موجب سرخوردگی و ناکامی آنها می‌گردد.



تبیینات غیرعلمی رویکردهای روانکاوانه، دست‌مایه بسیاری از انتقادات از روانکاو و روانشناسی بوده است. یک مورد نسبتاً اخیر، تهیه فیلم مستند «دیوار یا نظر روانکاو را درباره اوتیسم بپرسیم»<sup>۲</sup> بود که در آن، نظرات ۳۰ روانکاو و روانپزشک فرانسوی با رویکرد روانکاو درباره نحوه شکل‌گیری اختلال اوتیسم در کودکان، نمایش داده می‌شود. اوتیسم یا اختلال درخودماندگی، اختلالی است که علائم آن، معمولاً در سنین بسیار پایین خود را نشان داده و نقش عوامل بیولوژیک همانند بدکارکردی نورولوژی مغز در آن، به اثبات رسیده

<sup>۱</sup> - Sexual Organism

<sup>۲</sup> - The Wall or Psychoanalysis Put to the Test for Autism - Sophie Robert

است. با این وجود، هنوز بعضی از روانکاوان عقیده دارند که ارتباط سرد مادر با کودک، منجر به رشد این اختلال در کودک می‌شود. فیلم مذکور، کاملاً مستند بوده و در آن صحبت‌های روانکاوانی نشان داده می‌شود که مادران کودکان اوتیستیک را در شکل‌گیری این اختلاق مقصر دانسته و به آنها، صفت مادران کروکودیلی اطلاق می‌کنند. با وجود کاملاً مستند بودن این فیلم، بحث‌ها و توجهاتی که این فیلم برانگیخت و شکایت روانکاوان، بالاخره منجر به ممنوعیت آن در فرانسه شد. در ایران نیز، نمایش مجموعه سریال «ساختمان پزشکان» که در آن نقش اول فیلم، یک دکتر مشاوره روانشناسی با مدرک کارشناسی ارشد بود، اعتراض بعضی از مجامع روانشناسی را برانگیخت. در تیزر ابتدای این فیلم، از کارتهای رورشاخ که یکی از آزمونهای متداول مورد استفاده روانکاوان است، استفاده شده بود.

هر علم یا نظام فکری، باید تبعات پخش و شنیده شدن عقاید خود را هم پذیرفته و پشت این نقاب که هر کسی، قدرت درک تبیینات و تحلیل‌های آنها را ندارد، پنهان نشود (به هر حال باید راهی برای انتقال عادلانه‌تر حداقل بخشی از قدرت درکی که کائنات از طریق عشاء ربانی و الهامات یزدانی به روانکاوان هدیه کرده، وجود داشته باشد!). اینکه عده‌ای دور هم جمع شده، به عقیده‌ای معتقد شوند و سپس دیگران را ناتوان از درک عقاید جاری و ساری در مکتب فکری خود دانسته یا آنها را متهم به سوءتفاهم از تحلیل‌های خود کنند، چندان معقول به نظر نمی‌رسد. این مسئله، بخصوص در رابطه با نظام‌های درمانی و بالینی که با سلامت روان و جسم مردم سر و کار دارند، بسیار بیشتر اهمیت می‌یابد. کسانی که عهده‌دار یا مدعی بهبود، درمان، ارتقاء، به بینش‌رسانی یا هر گونه تغییر مثبت در سلامت روان مراجعین خود هستند، نمی‌توانند و نباید مبنای این ادعاهای خود را پنهان کرده یا جلوی شنیده شدن آنها را بگیرند. چطور می‌توان از یک نظام درمانی که حتی خودش هم از انتشار عقایدش، ترس و واهمه داشته و شاک می‌شود (!)، انتظار داشت تا تبیینات درست و مداخلات موثری را برای درمان بیماران، ارائه دهد.

گسترش آرای فروید و پذیرش مکتب او در روانشناسی کشور ما، می‌تواند در نتیجه عقب‌افتادن از قافله علم و پیشرفت هم باشد. همانطور که تکنولوژی مورد استفاده در بسیاری از ماشین‌ها و ابزارهای ما، ممکن است چند دهه عقب‌ماندگی را نشان دهد، علوم رفتاری نیز می‌توانند از همین قاعده تاثیر پذیرفته باشند. بر همین پایه، به نظر می‌رسد که نظام روانکاوی فرویدی (نه سایر نظام‌های روانپویشی یا روان‌تحلیلی)، در بعضی از کشورهایی توسعه یافته غربی مرده یا رو به مرگ باشد و در عین حال، در کشورهایی مانند کشور ما، دوباره رجعت کرده باشد! این فرایند تاناکورایی، به علت عقب‌بودن کل ساختار و محتوای آموزشی دانشگاه‌های کشور، بوجود می‌آید. به نظر می‌رسد که آنچه که آنها در دهه‌های ۳۰ تا ۶۰ میلادی پشت سر گذاشتند، تازه اکنون بر سبیل مجرای آموزشی ما، وارد شده باشد. به عبارت دیگر، از آنجایی که ما در همه زمینه‌ها، یک کشور جهان سومی هستیم، در این زمینه هم، هماهنگ با زمینه‌های دیگر، پیشرفت داشته‌ایم.

مهم‌جورماندن آشنایی دانشجویان و اساتید روانشناسی ایران با رویکردهای بسیار موفق‌تر در تبیین رفتارهای جنسی، از دیگر علل گرایش دانش‌آموختگان روانشناسی به روانکاوی فرویدی، است. روانشناسی تکاملی، یکی از این رویکردهاست. یک دانشجوی روانشناسی، از سال اولی که وارد دوره کارشناسی روانشناسی می‌شود تا زمانی که می‌خواهد مدرک دکترای خود را بگیرد، بارها و بارها، نظریات فروید را می‌خواند اما آشنایی او با یافته‌ها و نظریات روانشناسی تکاملی، در حد تقریباً صفر، باقی می‌ماند. چرایی این مطلب نیز، هم

به برنامه ریزی درسی نامناسب برای این رشته و هم سابقه نوعی مقاومت فرهنگی نسبت به دیدگاههای تکاملی در کشور ما، بر می گردد. دانشجویی که می خواهد رفتارهای جنسی خود و دیگران را درک کند اما با یافته ها و واقعیت های علمی مواجه نمی شود، به ناچار به سمت رویکردی می رود که احساس می کند بیشترین همخوانی را با سئوالات، ابهامات و خواسته های او، دارد.

تاکید بر ناهشیار و ناخودآگاه بودن بخش زیادی از تفکرات، هیجانات و رفتارهای انسان و نوعی رازآلودگی و ابهام که در این رویکرد و روش آن، القا می شود، می تواند باعث شود تا افراد به سمت آن گرایش یابند. اما این بیشتر به کار رمالان و فال گیران می ماند. آنها نیز مشتریان پر شر و شور زیادی دارند که هزینه های زیادی هم برای آنها خرج می کنند، در حالی که علم امروز می داند که جذابیت این پدیده ها، نه بخاطر دانش عمیق نهفته در این پدیده ها بلکه به علت ناآگاهی مشتریان آنها از ماهیت واقعی و درونی آنچه که می بینند و می شنوند، است. به قول نیچه، توده مردم، کف هر جایی را که نتوانند ببینند عمیق می پذیرند! حقایقی که انسان در مورد خودش می داند، نسبت به آنچه که نمی داند بسیار کم است و این طبیعی است که ما به دنبال روشی برویم که ادعا می کند، می تواند ما را نسبت به حقایق پنهان روان مان، به بینش و آگاهی برساند. از آنجایی که روانکاوی، ماهیتی به ظاهر عمیق دارد، می تواند افراد را دچار این خطای ادراکی کند که واقعاً رویکردی کامل و عمیق است.

ضعف در آموزش صحیح و جذاب سایر رویکردهای روانشناختی هم، می تواند گرایش مجدد نسل های جدید دانشجویان روانشناسی به روانکاوی را، توجیه کند. متأسفانه، در نظام آموزشی ما، زمان هم، برای آموزش تمایزگذاری بین علم و اعتقاد، آموزش تفکر به شیوه علمی و آموزش تفکر انتقادی و تحلیلی در روانشناسی (رک به استانوویچ، ۲۰۰۷- ترجمه شده به فارسی)، به بسیاری از دانشجویان و دانش آموختگان گرایش پیدا کرده به روانکاوی، از دست رفته یا دیر می شود. بسیاری از آنها، ممکن است هنگامی با متون علمی کافی و وافی مواجه شوند که سالهاست بوسیله عقاید روانکاوی، شستشوی مغزی داده شده اند. تعدادی از این دانشجویان، عقاید این مکتب فکری را بطور کاملاً طوطی وار تکرار می کنند، بدون اینکه حتی خود هم واقعاً دریافت روشنی از آنچه که می گویند، داشته باشند. تعصبات ایجاد شده در این مرحله و تجربه سالها آموزش روانکاوی، امکان تغییر ذهنی که با یک تفکر از همان ابتدا دگم و غیرقابل نفوذ پر شده است را، بسیار دشوار می کند.

در این بین، یک عامل مهم و اثرگذار دیگر، عامل اقتصادی است. مشخص نیست که روانکاوان، به چه دلیل و بر چه مبنا، نسبت به روانشناسان با سایر گرایش های درمانی، ویزیت های بسیار بیشتری را از بیماران و مراجعین خود دریافت می کنند. معلوم نیست که چرا درمان روانکاوی کلاسیک فرویدی که بعد از دهها سال از ظهور و رشد خود، هیچ دستاورد دندان گیری برای جامعه درمانی نداشته، اتفاقاً هزینه های بسیار بیشتری از بیماران خود می گیرد. این درمان، برای بعضی از درمانگران، تبدیل به خوان پر نعمتی شده است. میزان درآمد روانشناسان بالینی با رویکرد روانکاوی، در بخش فعالیت بالینی، معمولاً بطور قابل ملاحظه ای بیشتر از روانشناسان با رویکردهای دیگر است. یک اصل شناخته شده در تجارت و بازرگانی، این است که مردم، غالباً برای آنچه که هزینه زیادی می پردازند، ارزش و اعتبار بالاتری قائل می شوند. درخواست حق الزحمه بالاتر، می-

تواند از جمله روشهایی باشد که روانکاوان، برای اعتباربخشی صوری به مداخلاتی که ارائه می‌کنند، در پیش می‌گیرند. علاوه بر این، آن دسته از اساتید روانکاو که دانشجویان روانشناسی را، به منظور یادگیری شیوه تحلیل روانکاو تعلیم می‌دهند، این کار را به ازای اخذ هزینه‌های گزاف از آنها، انجام می‌دهند. این مسئله، می‌تواند بطور خود بخود، درخواست تقاضای هزینه‌های درمانی بیشتر این دانشجویان از بیمارانشان، زمانی که خود مشغول به درمان می‌شوند را، سبب شود (به هر حال، آنها هم باید روزی جبران مافات کنند!). متغیر مهم بعدی اینکه، با توجه به ماهیت درمان روانکاوانه، میزان انرژی و فعالیت عملی که همکاران روانکاو برای بیماران و مراجعین می‌گذارند نیز، بسیار کمتر است. آینده‌نگری‌های شغلی، با نگاه به ملاحظات منفعت‌گرایانه گفته شده در فوق، می‌تواند منجر به اقبال بیشتر دانشجویان، به سوی این رویکرد شود.

برای بسیاری از کسانی که با علوم روانشناختی آشنایی دقیقی ندارند، روانکاو معادل است با کل روانشناسی و این می‌تواند برای علم روانشناسی، بسیار هزینه‌زا و خطرناک باشد. به علت این ترکیب ذهنی نابجای روانکاو و روانشناسی در ذهن افراد، دیدن تحلیل‌های روانکاوانه و فعالیتهای بالینی روانکاوان، می‌تواند منجر به شکل‌گیری طرحواره‌هایی غلط از علم روانشناسی شود. به همین دلیل، باید تلاش لازم برای اینکه توده مردم و متخصصین، از این تفاوت و تمایزها آگاه شوند، صورت بگیرد.

## روانشناسی تکاملی، سلامت روان، روانشناسی بالینی و روانپزشکی

«تاریکی، خود، یک نوع روشنایی هم هست» (داروین).

«مردم، به همان اندازه احساس خوشبختی می‌کنند که خودشان می‌خواهند»

(آبراهام لینکلن).

«غرایز، برای عقول<sup>۱</sup> ما، قابل مشاهده نیستند، حتی اگر آنها این عقل‌ها را بوجود آورده باشند. آنها بیش از آنچه که سلولهای رتینال و ادراک‌کننده‌های خطوط<sup>۲</sup> [چشم] برای ما هشیارند، برایمان قابل دستیابی نیستند، اما به همان اندازه، در ساختن ادراک ما از جهان، اهمیت دارند. به عنوان یک گونه، ما به ماهیت غرایزمان، ناآگاه بوده‌ایم اما نه بخاطر اینکه ما فاقد آن غرایز هستیم، بلکه بطور دقیق، بخاطر اینکه آنها بسیار خوب کار خود را انجام می‌دهند. از آنجایی که آنها پردازش اطلاعات را با تلاش بسیار کم و بطور خودکار انجام می‌دهند، فعالیت آنها، بدون جلب توجه، در لایه‌های زیرین، ناپدید می‌شود. ... نتیجتاً، ما رفتار بهنجار را مسلم و بدیهی می‌دانیم، درحالی که کاملاً از توجه به این مسئله قافلیم که رفتار بهنجار [هم] نیاز به تبیین دارد. ...» (توبی و کاسمایدز، ۲۰۰۵، ص ۱۹).

<sup>۱</sup> - Intuition

<sup>۲</sup> - Line detectors

روانشناسی بالینی، شاخه‌ای از روانشناسی است که بر رفتار نابهنجار، تمرکز دارد. فهم و درک چرایی رفتار نابهنجار و ارائه خدمات به منظور پیشگیری، کنترل و درمان اختلالات روانی، از جمله فعالیت‌های اصلی روانشناسان بالینی است. از طرف دیگر، هر چند در روانشناسی تکاملی نیز، رفتارهای نابهنجار و اختلالات، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند اما تمرکز عمده و اولیه این گرایش از روانشناسی، بر درک و تبیین رفتارهای بهنجاری است که هر فردی، بطور روزمره و عادی، درگیر آنهاست. اما یک نکته اساسی در درک رفتار انسان این است که، برای درک رفتار نابهنجار، اساساً باید رفتار بهنجار را تبیین کنیم. نباید طوری از افسردگی حرف زد انگار که خلق عادی یا شاد، نیاز به تبیین و فهمیده شدن، ندارند.

تبیینات تکاملی، کمک زیادی به فهم ما از اختلالات روانشناختی می‌کنند. وقت آن رسیده که ریشه بسیاری از مشکلات روانی مانند اضطراب‌ها و افسردگی‌ها را، در نگاه به ریشه‌های عمیق‌تر، ببینیم. این مشکلات می‌توانند ریشه در غرایز بنیادی، پویای عمیق تکاملی و ترسها و تعارضاتی داشته باشند که هر چند آگاهانه تجربه نمی‌شوند اما راه‌انداز آن دسته از مکانیسم‌های روانشناختی هستند که نتیجه آنها، بوجود آمدن چنین مشکلاتی است. یکی از تبیینات تکاملی ارائه شده در مورد اختلالاتی مانند اضطراب و افسردگی، این مطلب را پیش می‌کشد که بسیاری از هیجاناتی که در طول دهه‌های پیش، بوسیله روانشناسان بالینی یا روانپزشکان نابهنجار نامیده می‌شد را نباید نابهنجار که بلکه هیجاناتی «طبیعی اما آزارنده» دانست (رک به نسی، ۲۰۰۵). به یک مثال توجه کنید. مردی ۳۰ ساله، به علت افسردگی ناشی از عدم توافق با مادرش در مورد ازدواج خود، به درمانگاه ارجاع داده می‌شود. مادر او شخصیتی کنترل‌گر دارد. او احساس می‌کند که ازدواج پسرش، مانع تداوم یک رابطه عاطفی والد-فرزند خواهد شد. آیا در این موقعیت توصیف شده، می‌توانیم فرد مذکور را دارای یک اختلال و نشانه‌های او را نابهنجار بدانیم. بالینگر ممکن است بخاطر تاثیرات منفی علائم و نشانه‌های فرد بر عملکرد او، فرد مذکور را دارای تشخیص‌های مانند اختلال افسردگی، اختلال در سازگاری یا هر اختلال دیگری بداند. نام‌گذاری بر روی مجموعه علائم و نشانه‌های فرد ممکن است چندان مشکل‌ساز نباشد. مشکل زمانی پیدا می‌شود که این هیجانات و علائم و نشانه‌ها را کاملاً غیرکارکردی و نابهنجار، تلقی کنیم. به عبارت دیگر، هر چند علائم فرد، منجر به بدکارکردی در او شده اما باید توجه کنیم که همین علائم به ظاهر بدکارکردانه و نابهنجار، می‌توانند یک تاثیر مفید بر تناسب فرد، داشته باشند. این تاثیر مثبت عبارت است از «رها کردن مادر، ازدواج و تداوم نسل خود و این یعنی بقای خط ژنتیکی فرد». ما به راحتی می‌توانیم تصور کنیم که تاریخ گونه انسانی، مردان بسیاری را به خود دیده که در شرایط انتخاب مادر کنترل‌گر یا ازدواج، اولی را انتخاب کرده باشند اما اتفاقی که برای این مردان روی می‌داده، توقف توزیع ژنها و نتیجتاً انتخاب‌هایشان در جمعیت انسانی، بوده است. افسردگی و علائم آن، می‌تواند به مرد مذکور کمک کند تا با راحتی بیشتر، فرایند ترک مادری کنترل‌گر و کاهنده تناسب را، پشت سر

بگذرانند. از این جهت، می‌توانیم هیجاناتی مانند افسردگی و اضطراب در روانشناسی را همانند درد در پزشکی تلقی کنیم. همانطور که در پزشکی، خود درد یا تب، بیماری تلقی نشده و علامتی از یک مشکل دانسته می‌شوند، در اینجا نیز، علائم روانشناختی را می‌توانیم هشدار مبنی بر وجود مشکلات عمیق‌تر، تلقی کنیم. در پزشکی، به عامل سبب‌ساز درد یا تب، پرداخته می‌شود. ما نیز در اینجا می‌توانیم به دنبال ریشه‌ها و نه فقط تسکین علائم، بپردازیم. به گفته خود داروین، افسردگی او باعث می‌شده تا در یک روز از هر سه روز، نتواند هیچ کاری انجام دهد. اما او خود درباره بیماری‌اش اینطور می‌گوید: "هر گونه درد یا عذاب، اگر مدتی طولانی ادامه یابد، باعث افسردگی و کندی عمل می‌گردد. ... گاه این غم است که یک موجود را به سمت عملی سوق می‌دهد که برای بقای او، بسیار مفید است. به عبارت دیگر، تاریکی خود یک نوع روشنایی هم هست."

می‌توانیم به این بیندیشیم که ریشه بعضی از افسردگی‌ها، مشکلات جسمی، اضطراب‌ها، احساس ناکامی و نارضایتی از زندگی، ریشه در ناکامیهای عمیق تکاملی در دنبال کردن موفق استراتژیهای جنسی یا بقا افزا داشته باشد. دختر جوان مجردی که ناراحتیهای جسمانی متعدد بدون دلیل جسمی را گزارش داده و آشکارا افسرده است؛ زن متاهلی که نمی‌داند چرا ولی می‌داند که با وجود زندگی زناشویی خوب و شوهری مهربان و ثروتمند، احساس شادمانی نمی‌کند؛ گرایش به مواد در جوان مجردی که آینده موفق را برای خود محتمل نمی‌بیند و یا افسردگی و پرخاشگری مردی که احساس می‌کند برای همسرش، جذابیت‌های لازم را ندارد، می‌توانند از جمله این موارد، باشند. عمق این پویایی‌ها، معمولاً آنقدر زیاد است که افراد درگیر در آنها، ممکن است حتی درباره اینکه علل این رفتارها و احساساتشان، این پویایی‌ها باشند، فکر هم نکنند. البته این مطلب به این معنی نیست که ارضای غرایز، لزوماً منجر به احساس رضایت و شادکامی افراد می‌شود. ارضای تکانه‌های نامقبول، خود پیامدهای روانشناختی و اجتماعی خاص خود را دارد. اما بینش و آگاهی افراد نسبت به این تکانه‌ها، شاید بتواند در مقابله و کنار آمدن آنها با این تکانه‌ها، کمک‌کننده باشد.

سروتونین، یکی از مواد موجود در سیستم عصبی است که تغییرات آن بخصوص با هیجانات و احساسات فرد، همبستگی دارد. در پژوهشی که هامر و کوپلند (۱۹۹۹، ص ۲۱۸) انجام دادند، مردانی که نوعی از ژن سروتونین را داشتند که ایجاد نگرانی زیاد می‌کرد، آمیزش جنسی بیشتری داشتند تا افرادی که نوعی از این ژن را داشتند که ایجاد نگرانی و اضطراب کمی، می‌کرد. این نتیجه، بدون در نظر گرفتن سن، میزان تحصیلات، گروه نژادی یا گرایش جنسی، صدق می‌کرد. نتایج پژوهشهایی مانند پژوهش فوق، می‌توانند به ما بگویند که چرا ژن یا ژنهایی که باعث نگرانی، افسردگی، ناامیدی و اضطراب در افراد می‌شوند، تا این حد در جمعیت انسانی وجود دارند و اینکه چرا شیوع این اختلالات در جوامع انسانی، تا این حد زیاد است. اگر همان ژن عادی که باعث نگرانی و اضطراب می‌شود، باعث شود تا او آمیزش جنسی بیشتری داشته باشد، آن ژن بدون در نظر گرفتن اینکه وجودش باعث چه عوارضی در آن فرد می‌شود، به نسل بعد انتقال

داده می‌شود. "افسردگی یا عدم افسردگی، خوشحالی یا غم، ژن برایش تفاوت نمی‌کند شما چه احساسی دارید. تنها خواسته و مساله او این است که به نسل بعدی منتقل شود. این کار هم فقط از طریق رابطه جنسی انجام می‌شود. پس حدس بزنید چگونه؟ ژنی که باعث می‌شود شما نگرانی داشته باشید و از نظر جنسی فعال باشید، شانس بقای بیشتری در مقایسه با ژنی که این کار را نمی‌کند، دارد" (هامر و کوپلند، ۱۹۹۹).

وسواس جنسی<sup>۱</sup> که از آن با عنوان اعتیاد جنسی<sup>۲</sup> هم یاد می‌شود، اختلالی است که در آن، فرد، میلی سیری ناپذیر به ارتباط جنسی مکرر دارد. این اشتها سیری ناپذیر به ارتباط جنسی، می‌تواند در نهایت به اختلال در عملکرد، منتهی شود. از منظر تکاملی، میل جنسی در صورتیکه شرایطی برای افزایش موفقیت تولیدمثلی فراهم کند، بوسیله انتخاب طبیعی، مورد گزینش واقع می‌شود. در محیط انطباقی تکاملی، میل جنسی زیاد یک مرد، همراه با شانس بیشتر او برای گستراندن ژنهایش بوده است. مشاهده عدم حذف ژن میل جنسی سیری ناپذیر در مردان، می‌تواند پیامد تاثیر کارکردی میل جنسی زیاد بر تناسب تکاملی پدران تکاملی‌شان باشد. اما در مورد اعتیاد جنسی در زنان که البته شیوع کمتری دارد، چه می‌توان گفت؟ همانطور که گفته شد، میل جنسی زیاد برای زنان، تاثیری بر موفقیت تولیدمثلی آنها ندارد زیرا میزان زادآوری در آنها، بوسیله دفعات ارتباط جنسی، تعیین نمی‌شود. در اینجا، چند نکته در مورد تبیین تکاملی میل جنسی زیاد در زنان مطرح می‌شود. اول اینکه، همیشه، موارد استثناء، وجود دارند. این موارد می‌توانند همانهایی باشند که از چنگال انتخاب طبیعی، فرار کرده‌اند. فراموش نکنید که حتی غریبال انتخاب طبیعی نیز نمی‌تواند کامل و دقیق باشد. دوم اینکه، انتخاب طبیعی به حذف صفات و ژنهایی می‌پردازد که تاثیر منفی بر تناسب تکاملی فرد داشته باشند. در صورتیکه، صفتی در یک گونه که تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر تناسب فرد نداشته باشد یا به اصطلاح خنثی باشد، مورد غفلت انتخاب طبیعی واقع می‌گردد. در بدن ما اندامهای متعددی قابل نام بردن هستند که کارکرد خود را در طول تکامل از دست داده‌اند اما همچنان در بدن ما وجود دارند. برداشتن این اندامها (مانند دندانهای عقل، آپاندیس و لوزه‌ها)، اختلالی در عملکرد بدنی فرد، ایجاد نمی‌کند. تاثیر میل جنسی زیاد در زنان می‌تواند از این واقعیت که میل جنسی زیاد، هر چند موفقیت تولیدمثلی آنها را بالا نمی‌برد اما احتمالاً کاهشی هم در این زمینه بوجود نمی‌آورد، تاثیر پذیرفته باشد (به استثنای مواردی مانند برانگیختن حس حسادت همسرانی غیرتی و احتمال مورد انتقام قرار گرفتن بوسیله آنها و آن هم در صورتی که این میل، منجر به تمایل به ارتباط جنسی با مردان دیگر شود). مسئله بعدی به سازگاری کارکردی- تکاملی انفرادی تک تک افراد با شرایط، بر می‌گردد. انتخاب طبیعی، نه تنها می‌تواند باعث بوجود آمدن مکانیسم‌های انطباقی مشابه در افراد یک گونه شده، بلکه می‌تواند بوجود آوردنده مکانیسم‌های انطباق یافته‌ای جهت انعطاف پذیر کردن رفتار افراد بر طبق شرایط زیستی و بوم‌شناختی خودشان نیز، باشد. میل جنسی زیاد در زنان

<sup>1</sup>- Sexual Obsession

<sup>2</sup>- Sexual Addiction



هم، می توانسته در بعضی از موارد، همراه با مواهب تکاملی بوده باشد. کسب منابع مختلف از مردان متعدد از طریق روابط جنسی مکرر یا توانایی نگهداری یک مرد گرم مزاج از نظر جنسی در رابطه، تعدادی از این منافع بالقوه، هستند.

اختلال دوقطبی که در آن، فرد بین دو فاز افسردگی و شیدایی نوسان می کند، جزو طبقه اختلالات روانپزشانه قرار می گیرد. این بیماری، موجب اختلال شدید در عملکرد فرد می شود. این بحث مطرح شده که چرا در طول تکامل، انتخاب طبیعی اقدام به حذف ژنهای این اختلال که تناسب فرد را شدیداً تحت تاثیر قرار می دهند، نکرده است. از جمله فرضیات ارائه شده (به نقل از میلر، ۲۰۰۱) این است که از آنجایی که این اختلال در فاز شیدایی خود همراه با روابط جنسی شدید در فرد مبتلا است، می تواند دوام خود را در ژنوم گونه انسانی پایدار کند. بر همین قیاس، شکاکیت افراطی در مردان دارای اختلال شخصیت پارانویید، می توانسته از طریق افزایش اطمینان از قطعیت پدری، اثری مفید بر تناسب تولیدمثلی یک مرد داشته باشد. درباره ارتباط اسکیزوفرنی و خلاقیت نیز نظریاتی ارائه شده است (رک به نتل، ۲۰۰۱).

یک نکته مهم درباره تکامل و سلامت روان، اینست که، انتخاب طبیعی، لزوماً به انتخاب آنچه که سلامت روان تلقی می شود، نمی پردازد، بلکه به دنبال موفقیت تولیدمثلی است. تکامل، آرامش داشتن بسیط، شادبودن و احساس خوشبختی را هم انتخاب نکرده، بلکه همیشه به نوعی در جوش و خروش بودن و حتی خود را عذاب دادن برای رسیدن به تناسب بیشتر و بیشتر را، تحول داده است. ما، بعضی وقتها انتخاب می کنیم که احساس خوشبختی کامل نداشته باشیم چرا که ژنهای ما، چشم به سوی جهشها و حرکت های بیشتر به سمت تناسب بالاتر دوخته اند. اینجاست که پیوند خوشبختی، با داشته های ما، از بین می رود و جای آن را امید به رسیدن به تناسب بالاتر می گیرد. هماهنگ با این تحلیل، این یافته است که افراد موفق در جامعه، از نظر درآمد، تحصیلات و سطح دخالت سیاسی<sup>۱</sup>، همانهایی نیستند که بالاترین بهزیستی ذهنی<sup>۲</sup> را نشان می دهند. در واقع، آنها در سطوح میانگین بهزیستی ذهنی قرار می گیرند (اویشی، دینر و لوکاس، ۲۰۰۷). از آنجایی که بهزیستی ذهنی با روان رنجورگرای<sup>۳</sup> (که شاخصی از سلامت روان است) همبستگی دارد (کوستا و مک کری، ۱۹۸۰)، این نتیجه گرفته می شود که موفقیت یک فرد، مستلزم سطوح متوسطی از سلامت روان و نه سلامت روان بالا، است. در این شرایط، حتی نشانه های اختلالات روانشناختی هم، اگر تاثیر مثبتی بر موفقیت تولیدمثلی داشته باشند، می توانند از طریق همین موفقیت فرد در بقاء و تولیدمثل، مورد انتخاب قرار گیرند. به همین دلیل است که بسیاری از مشکلات روانشناختی، علی رغم اثرات منفی خود بر کارکرد روانشناختی فرد، در طول نسل ها، باقی می ماندند. بطور مثال، روان رنجورخویی موجب می شود تا فرد نسبت به مشکلات، هشیاری و گوش بزننگی نشان داده و تا حد ممکن از وقوع یا ماندگاری آنها، جلوگیری به عمل آورد (رک به

<sup>1</sup>- Political engagement

<sup>2</sup>- Subjective well-being

<sup>3</sup>- Neuroticism

هاولی و باس، ۲۰۰۱). این مطلب، همچنین به ما می‌فهماند که چرا اغلب افراد، حاضرند به هر قیمتی که شده، حتی به قیمت از دست رفتن سلامت روان و جسم آنها، ازدواج کنند زیرا آنچه که نسل آنها را و این انتخاب‌های سرنوشت‌ساز آنها را باقی خواهد گذاشت، تولیدمثل موفق و نه سلامت روان آنها است.

تعدادی از مداخلاتی که متخصصین روانشناسی بالینی و درمانگران بکار می‌گیرند را، می‌توان نوعی اصلاح شناخت‌ها، رفتارها، امیال و پویایی‌هایی در نظر گرفت که باقیمانده ذهن تکاملی ما هستند. دنیای مدرن، بسیاری از حوزه‌های زندگی انسان را تغییر داده و به همین دلیل، بسیاری از معادلات تکاملی که قبلاً مدیریت‌کننده تفکرات و رفتارها بوده و ارزش انطباقی و کارکردی داشتند، دیگر جوابگوی موقعیت‌های جدید نیستند. بطور نمونه، در محیط تکاملی انطباق‌ها، مضطرب یا افسرده‌شدن در صورت طرد بوسیله اعضای گروهی که فرد به آن تعلق داشته، می‌توانسته برای فرد حیاتی باشد زیرا افراد انسانی، در گروه‌ها و ائتلافهای کوچک زندگی می‌کردند و از دست دادن حمایت یک گروه بوسیله فرد، می‌توانسته به آسیب جدی به تناسب او یا حتی از دست دادن بقایش، منتهی شود. نگرانی یا افسردگی، علامتهای هشداردهنده‌ای هستند که می‌توانستند موجب تلاش برای کسب موقعیت قبلی در گروه یا یافتن یک گروه جدید، شوند. در دنیای امروز، چنین معادلاتی، حداقل به همان شکل و شدتی که در محیط تکاملی انطباق‌ها، بر بقا یا تناسب فرد حکومت می‌کرده‌اند، به تناسب فرد لطمه نمی‌زنند. همانطور که بدن ما، دیگر به اندازه محیط تکاملی، به چربی و قند نیاز ندارد و در صورت افراط در مصرف آنها، از این مواد غذایی آسیب می‌بیند، هیجانات و رفتارهای ما هم، نیاز به تعدیل و تنظیم دوباره دارند. درمانهای روانشناختی، می‌توانند به یاری فرد بشتابند تا فرد را از وجود چنین مواردی آگاه کرده و به او در تعدیل و تغییر آنها کمک کنند (برای بحثی در مورد روانشناسی تکاملی و سلامت روان رک به نسی، ۲۰۰۵ و رویکردی شناختی به سلامت روان رک به گیلبرت، ۲۰۰۴).

هر چند ادغام و بکارگیری یافته‌های روانشناسی تکاملی در درمانهای جنسی که بوسیله متخصصین بهداشت روانی ارائه می‌شود، در شرایط و با دانش فعلی علم روانشناسی، احتمالاً کاری دشوار است. اما با این کار، به همان اندازه دشواری این فعالیت، شاهد کارآمدی بیشتر این درمانها خواهیم بود. درمانهای روانشناختی و از جمله درمانهای جنسی که برای درمان کژکاریها و انحرافات جنسی ارائه می‌شوند، مبتنی بر یک سری اصول، پیش‌فرض‌ها و نظریات، هستند. هر چقدر که زیربنای درمانی، کامل‌تر، دقیق‌تر و صحیح‌تر باشند، متعاقباً فعالیتهای بالینی و شیوه‌های درمانی منتج از آنها هم، کارآمدتر خواهند بود. درمانهای فعلی پایه ریزی شده، باید به یک دوباره سازماندهی بر اساس یافته‌ها و تبیینات جدید در پژوهشهای روانشناسی تکاملی، بیندیشند.

### روانشناسی تکاملی و خودشناسی

«افراد، در بسیاری از موارد، بر اساس هیجانات منفعت‌گرایانه برانگیخته شده بوسیله مکانیسم‌های تکاملی رفتار کرده و بعداً بوسیله آنچه که به ظاهر منطقی است، به توجیه رفتارهایشان می‌پردازند».

«چه تعداد از انسانها، می‌توانند مشاهده کنند؟ و از میان عده اندکی که می‌توانند مشاهده کنند، چند نفر می‌توانند خویشتن خویش را مشاهده کنند؟ هیچ‌کس به اندازه خودش، برای خودش، غریبه نیست. هیچ کاوشگر روح انسانی، این موضوع را گرچه بسیار ناراحت‌کننده است، انکار نمی‌کند...» (نیچه، حکمت شادان، قطعه ۳۳۵؛ زنده باد فیزیک).

خودشناسی بیشتر، هدف بسیاری از علوم انسانی و اجتماعی است. این علوم که در رأس آنها روانشناسی قرار دارد، می‌کوشند تا به فرد درباره رفتارها، احساسات و تفکراتش، بینش و بصیرت دهند. روانشناسی تکاملی کمک می‌کند تا به بینشی عمیق نسبت به چرایی بسیاری از رفتارهایمان، برسیم. چنانچه قصد درک خود و دیگران را داریم، بدون مطالعه متون روانشناسی تکاملی، این امر محقق نخواهد شد. مهم نیست که چه کسی با چه ساختار شخصیتی، متعلق به چه طبقه اقتصادی- اجتماعی، دارای چه تفکرات و منشی هستیم. همه ما پیشینه‌های مشترکی داریم که تحت تاثیر آنها، رفتار می‌کنیم. گذشته انسان، حال او را می‌سازد و حال او، آینده‌اش را رقم می‌زند.

### روانشناسی تکاملی، روانشناسی جنسی و درمان جنسی

شواهد نشان می‌دهند که تعداد قابل ملاحظه‌ای از روانشناسان بالینی یا مشاوره که با مراجعین زوج نیازمند کمک، در تماس هستند، ممکن است اصلاً از یافته‌های بخصوص اخیر روانشناسی جنسی زن و مرد، اطلاعی نداشته باشند. لانگلی (۲۰۰۵)، با چند نفر از زنانی که برای مشورت گرفتن در مورد روابط خارج از چارچوب زناشویی خود، با روانشناسان و مشاوران ملاقات کرده بودند، مصاحبه‌هایی انجام داد. این مصاحبه‌ها در مورد میزان اثربخش بودن جلسات این زنان با روانشناسان، صورت گرفت. زنان مورد مصاحبه، اذعان کردند که تجربه آنها از این جلسات، این بود که حس می‌کردند که روانشناسان، سعی در توجیه<sup>۱</sup> خیانت‌هایی که آنها انجام داده بودند، داشتند. این مسئله در فرهنگ‌هایی محافظه‌کارانه مانند ما، ممکن است تشدید هم یابد. جملاتی مانند «فراموش کن اما دیگر تکرار نکن»، «کاری است که شده و نمی‌توانی در مورد آن کاری بکنی» و «خودت را ببخش و فراموش کن» از جمله عبارات کلیشه‌ای است که ممکن است روانشناسان یا مشاوران

<sup>1</sup> - Justify

آماتور، به مراجعین خود بگویند. این جملات، هیچ کمکی به مراجعین، در فهم و بینش‌یابی نسبت به آنچه که روی داده و ممکن است دوباره هم روی دهد، نخواهند کرد.

نمونه دیگر، دوره‌های آسیب‌پذیری بالاتر نسبت به خیانت، در طول چرخه زندگی است. بطور نمونه، مطالعات نشان داده‌اند که زنان، در اواخر دهه سوم و اوایل دهه چهارم عمرشان یعنی سالهای اطراف حدود ۳۰ سالگی، ممکن است افزایش ناگهانی در میل جنسی و از جمله میل جنسی به ارتباط با مردانی به غیر از همسرانشان را، تجربه کنند. در زنان، این دوره می‌تواند با افزایش احتمال خیانت یا طلاق، همراه باشد. علت یک اوج ناگهانی و افزایش بیشتر در میل به ارتباط جنسی با مردان دیگر در این دوره از زندگی (نسبت به سایر دوره های عمر)، می‌تواند پایان دوران اوج باروری در بعد از ۳۵ یا ۴۰ سالگی زنان، باشد. از سنین ۳۵ تا ۴۰ سالگی به بعد، احتمال باروری موفق و زادآوری فرزندان سالم که بتوانند خط ژنتیکی مادران خود را ادامه دهند، کاهش می‌یابد. یکی از علل اصلی این مسئله، افزایش احتمال اختلالات ژنتیکی در فرزندان مادران با سنین بالاست. بطور کلی، هر چقدر که سن مادر بالاتر رود، احتمال اختلالات ژنتیکی فرزند هم، افزایش می‌یابد. بطور مثال، پزشکان، معمولاً سنین بعد از ۴۰ سال را سنین افزایش احتمال قابل ملاحظه فرزندان مبتلا به سندرم داون (تریزومی کروموزوم شماره ۲۱) می‌دانند. علت افزایش ناگهانی میل جنسی در چنین دوره‌های سنی در عده‌ای از زنان، می‌تواند فرایندی باشد که قصد دارد باروری موفق صاحب خود را، در آخرین مرحله از دوره مفید باروری، امتحان کند. شاید علت افزایش علاقه جنسی شدید بعضی از زنان میانسال به نوجوانان پسر جذاب و بالغ نیز، تا حدی به همین مسئله مربوط باشد. عبارت «اسب مناسب برای تخم‌کشی»<sup>۱</sup> در ادبیات ارتباطی - عامیانه نوجوانان پسر آمریکایی به کار می‌رود. مشاهدات نشان داده که این نوجوانان، از این واژه برای اشاره به آن دسته از همسالان خود که از نظر جسمی، جذاب و ایده‌آل زنان هستند، استفاده می‌کنند. هر چند این عبارت، در خود معنایی طنزگونه دارد اما در عین حال، حکایت از یک واقعیت محیطی می‌کند که در آن، یک سری از نوجوانان بالغ و جذاب، انتخاب جنسی زنان خواهند بود (رایت، ۱۹۹۶). اسپرم‌های مردان، با افزایش سن، دچار جهش ژنتیکی می‌شوند. بافتهای اسپرم‌ساز در مردان، از سنین نوجوانی و در زمان بلوغ جنسی، شروع به کار می‌کنند. اسپرم‌های موجود در بدن یک مرد، از تقسیم سلولی اسپرم‌های قبلی، بوجود می‌آیند. وقتی که کپی‌برداری از یک سری اطلاعات، بارها و بارها و برای چندین دهه عمر تکرار شود، درصد اشتباهات و غلط‌های ناشی از فرایند کپی‌برداری، افزایش می‌یابد. این اشتباهات در کپی‌برداری، همان جهش‌های ژنتیکی اسپرم‌ها را می‌سازند (این امر در مورد سلولهای اوول یا تخمک در زنان، روی نمی‌دهد زیرا زنان، از سن بلوغ به بعد، دارای یک تعداد مشخص سلول تخمک که تقسیم نشده و افزایش نمی‌یابند، می‌شود). زنان، از طریق آمیزش با مردان جذاب و جوان‌تر، سعی می‌کنند تا حدی، از انتقال ژنهای جهش‌یافته ناشی از افزایش سن در مردان به زاده‌هایشان، جلوگیری کنند (رک به کلر، ۲۰۰۸). در رابطه با تغییرات در

<sup>۱</sup> - Stud

رفتارها و امیال جنسی زنان در این سنین، لانگلی (۲۰۰۵)، بعد از مصاحبه با یکی از روانشناسان مونث که به مدت ۱۷ سال خدمات مشاوره‌ای ارائه می‌داده، متوجه می‌شود که او در تمام این مدت، تغییرات میل جنسی مراجعین زن خود در این وهله از عمر را، به حساب تجربه بحران میانسالی<sup>۱</sup> آنها یعنی فرایندی که حتی وجود آن هم در مورد زنان کاملاً اثبات نشده، می‌گذاشته است. جالب اینجاست که روانشناس مذکور، ادغان کرده بوده که خودش هم در حدود سنین سی‌سالگی، سابقه تجربه یک رابطه خارج از چارچوب زناشویی، داشته است! (رابطه‌ای که در نهایت، منجر به ترک شوهرش می‌شود).

مورد دیگر، تغییرات در رفتارها و ترجیحات جنسی مرتبط به چرخه قاعدگی در زنان است. برنهام و فلان (۲۰۰۰) درباره چالشهای مردان در مورد چرخه قاعدگی همسرانشان و فعالیتهایی که احتمالاً باید در پیش بگیرند می‌گویند: "... در هر ماه، چهار روز است که شوهران باید به همسران خود، به طور خاصی توجه بیشتری داشته باشند. این مسئله به این دلیل است که زنانی که به شوهران خود خیانت می‌کنند. بیشتر [و نه فقط] احتمال دارد که در این چهار روز که حول و حوش دوره تخمک‌گذاری از چرخه قاعدگی است، خیانت خود را عملی کنند، یعنی روزهایی که بالاترین احتمال باروری وجود دارد. ... علاوه بر این، زنان، بطور معناداری کمتر احتمال دارد که در حین ارتباط جنسی با معشوق‌هایشان، از قرص‌های ضدحاملگی استفاده کنند تا هنگام ارتباط با شوهرانشان". این در حالی است که بسیاری از روانشناسان بالینی و مشاورینی که در حوزه‌های زوج‌درمانی یا درمان جنسی مشغول به کار هستند، هیچ مطالعه‌ای در مورد ریشه‌های تکاملی رفتار و از جمله رفتارهای جنسی دو جنس، ندارند.

گزارش زنان (و تعدادی از مردان) مبنی بر اینکه با پیداشدن سر و کله یک شریک جنسی جدید و جذاب احساس می‌کنند که میل جنسی‌شان دوباره زنده می‌شود، به میل تکاملی برای داشتن زاده‌های متنوع بر می‌گردد. شریک جدید یعنی زنهای جدید و این یعنی افزایش تناسب تولیدمثلی از طریق زاده‌های با زنهای متنوع و جدید. این مسئله ممکن است بوسیله یک روانشناس و درمانگر ناآگاه از پویایی‌های ناهشیار جنسی، فقط به مشکلات بین‌زوجین، ارتباط داده شود. همزمانی بین برافروخته‌شدن میل جنسی و ظهور یک شریک جدید، می‌تواند باعث شود تا افراد بسیار زود دست به قضاوت درباره شریک و رابطه قبلی، بزنند. حتی در صورت شکایت فرد از شریک و رابطه قبلی خود، این دلیل نمی‌شود که انگشت اتهام را فوراً به طرف بی-کفایتی همسر اول یا نارضایتبخش بودن رابطه با آن همسر دراز کنیم، چرا که چنین شکایتهایی، می‌توانند فقط عذر و بهانه‌های خودآگاه یا ناخودآگاه فرد باشند. چنین بصیرت‌هایی، نیاز به داشتن دانش تکاملی دارد.

<sup>1</sup> - Midlife Crisis

**جستاری پژوهشی.****ارضای جنسی و سلامتی: ارتباط جنسی سالم داشته باشید تا کامروا شوید!**

از منظر تکاملی، هدف نهایی جانداران از برقراری ارتباط جنسی، کاملاً مشخص و آشکار است. اما اهداف واسطی یا میانی، می‌توانند بسیار متعدد و گوناگون باشند. مستون و باس (۲۰۱۰)، فصل آخر کتاب جالب و خواندنی خود درباره علل اقدام زنان به برقراری رابطه جنسی را، به دلایل جسمی، پزشکی و زیستی، اختصاص داده‌اند (مطالب این قسمت، تقریباً بطور کامل، از این فصل ترجمه شده است). عملکردهای بهداشتی و پزشکی ارتباط و ارضای جنسی، از رهاشدن از شر یک سردرد آزارنده تا طول عمر بیشتر را، شامل می‌شود.

**ورزش سکس.** مصرف روزانه فعالیت بدنی یک کارگر معمولی، چیزی حدود ۳۶۰ کالری است که معادل میزان کالری سوزانده شده در دو ساعت فعالیت ورزشی یک قهرمان پرورش اندام است. یک وعده آمیزش جنسی هم، چیزی بین ۱۰۰ تا ۲۵۰ کالری بدن شما را می‌سوزاند که روش خوبی برای تکمیل رژیم لاغری است! آن، همچنین باعث افزایش میزان فعالیت متابولیکی (سوخت و ساز) بدن، کشیدگی ماهیچه‌ها و افزایش انعطاف‌پذیری آنها، افزایش انرژی، کمک به تنظیم توازن کلسترول خون در جهت مناسب، افزایش گردش خون به همه بخشهای بدن از جمله مغز و شاید حتی کاهش خطر حمله قلبی و افزایش امید به زندگی، می‌شود. مجموعه اثراتی که باعث شده، از آمیزش جنسی، تحت عنوان ورزش سکس<sup>۱</sup> نام برده شود.

**مسکن و رفع درد.** بعضی از نورولوژیست‌ها (متخصصین مغز و اعصاب)، تجربه ارگاسم را، جهت رفع یا بهبود سردرد میگرنی، تجویز می‌کنند. ارگاسم، باعث ترشح هورمون اکسی‌توسین می‌شود که آن هم ترشح آندورفین را به دنبال دارد. آندورفین، ماده‌ای ضد درد بوده و معادل درون‌بدنی و طبیعی موادی مانند مورفین که در پزشکی به عنوان مسکن قوی درد استفاده می‌شود، است. بعضی از محققین هم، معتقدند که ارگاسم، بر منطقه‌ای در مغز که مسئول تولید درد است، تاثیر گذاشته و از این طریق، دردهایی مانند سردرد را کاهش می‌دهد.

**ضد سرطان!** یک مطالعه، نشان داد که خواهران مقدس<sup>۲</sup> که مطابق انتظار، بطور کامل از ارتباط جنسی خودداری می‌کنند، ۲۰ درصد بیشتر از زنان جمعیت عمومی در آمریکا، احتمال دارد که به سرطان سینه مبتلا شوند (این رقم، معادل درصدی است که در زنانی دیده می‌شود که حاملگی را تجربه نمی‌کنند).

**سلامتی دستگاه تناسلی.** ارتباط جنسی، برای زنان بعد از سن قاعدگی، به میزان حداقل سه بار در ماه، نسبت به زنانی که کمتر از ده بار در سال آمیزش جنسی داشتند، کاهش‌دهنده آتروفی واژنی بوده است.

<sup>۱</sup>- Sexercise

<sup>۲</sup>- Nuns

اینطور پنداشته شده که تستوسترون افزایش یافته در بعد از آمیزش جنسی، به استحکام استخوانها و عضلات و استروژن زیاد شده، به سلامتی بافت واژنی، نرم کردن پوست و براق شدن مو، کمک می کند.

**ضد افسردگی و البته خودکشی!** در مطالعه گوردون گالوپ<sup>۱</sup> بر روی ۲۹۳ زن دانشجو، زنانی که بدون کاندوم (هرچند ممکن بود از قرصهای ضدحاملگی استفاده کنند) آمیزش جنسی داشتند، نسبت به آنهایی که مقاربت های جنسی خود را با استفاده از کاندوم همراه می کردند، کمتر افسرده بودند. این زنان، همچنین از زنانی که اصلاً رابطه جنسی نداشتند، شادتر بودند. یک یافته بسیار توجه برانگیز، این بود که بیش از ۱۳ درصد از زنانی که گفته بودند آنها همیشه از کاندوم استفاده می کنند، در مقایسه با فقط ۵ درصد از زنانی که گفته بودند هرگز از کاندوم استفاده نمی کنند، قبلاً اقدام به خودکشی کرده بودند. در یک مطالعه مشابه، زنانی که مقاربت منظم بدون کاندوم داشتند، از زمان قطع ارتباط خود، هرچقدر که برای مدت زمان بیشتری طول کشیده بود، بیشتر احساس افسردگی می کردند. این مسئله، در زنانی که قبلاً آمیزش جنسی خود را همراه با کاندوم انجام می دادند و الان روابط جنسی خود را قطع کرده بودند، مشاهده نمی شد. این نشان می داد که فقط قطع یا عدم قطع ارتباط جنسی نیست که خلق را تحت تاثیر قرار می دهد و مسئله باید به مایع منی که هنگام انزال وارد بدن زنان می شود، مربوط باشد. به نظر می رسد که زنان گروه اول، نوعی کناره گیری از مواد<sup>۲</sup> را تجربه می کنند. کناره گیری، اصطلاحی است که در رابطه با تجربه سوء مصرف کنندگان و معتادان به مواد مخدر، در زمانی که مواد مورد مصرفی خود را کنار می گذارند، گفته می شود. این افراد، بسته به نوع ماده ای که به آن وابستگی دارند، علائم متعدد جسمی و روانشناختی متعددی را تجربه می کنند. به طور مثال، کسانی که مواد افیونی مانند تریاک را مصرف می کنند، در زمان کناره گذاشتن این ماده، ممکن است علائمی مانند درد عضلانی، آبریزش بینی و بی قراری را تجربه کنند. در زنان این مطالعه هم، احتمالاً همان مکانیسمی که در اعتیاد به مواد مخدر قابل مشاهده است، روی می داد. مایع انزال، شامل تستوسترون، استروژن، هورمون محرک فولیکول، هورمون لوتهین ساز، پرولاکتین و انواعی از پروستاگلاندین ها می شود. همه این هورمونها، توانایی بهبود خلق را داشته و از طریق دیواره های واژن، قابل جذب هستند. تعدادی از این هورمونها، در چند ساعت بعد از آمیزش جنسی، در خون زنان، مشاهده شده است. از بین این هورمونها، استروژن و پروستاگلاندین، نامزد کاهش یافتن در افراد افسرده، هستند. استروژن نیز، همان هورمونی است که استفاده از آن در زنان یائسه، موجب افزایش خلق آنها می شود. ارگاسم، یکی از مشوق های مهم برای تضمین تداوم آمیزش جنسی بوسیله فرد است. اما همه زنان، قابلیت رسیدن به ارگاسم را، در همه آمیزش های جنسی خود، ندارند. تعداد کمی از آنان نیز، هیچ وقت آن را تجربه نمی کنند. هرچند ارگاسم، فقط یک مشوق یا عامل میانه و واسطه برای ارتباط جنسی است اما به هر حال، بودن آن، به تداوم ارتباط جنسی در فرد، کمک می کند. فیزیولوژیستی به نام روی لوین<sup>۳</sup>، پیشنهاد داده که اثرات ارتقاء دهنده خلقتی مربوط به مایع منی، می تواند به این خاطر تکامل یافته باشد که آمیزش جنسی را، برای زنان، حتی در صورتی که آنها ارگاسم را تجربه نکنند،

<sup>1</sup>- Gordon Gallup

<sup>2</sup>- Withdrawal

<sup>3</sup>- Roy Levin

پاداش بخش کند. به عبارت دیگر، تاثیرات مثبت خلقی مواد موجود در مایع منی بر بدن زنان، باعث می شود تا آنها، حتی اگر ارگاسم را هم تجربه نکردند، به علت وجود این اثرات، ارتباط جنسی خود را ادامه دهند. این، خود به تکمیل چرخه ای که حلقه آخر آن تولیدمثل موفق است، یاری می رساند.

### حمله قلبی کمتر، سیستم ایمنی قوی تر و طول عمر بیشتر. نتیجه یک بررسی ۵۲ ساله بر روی

مردان و زنان، نشان داد که ارتباطات جنسی، یک پیش بین معنادار برای طول عمر، است. در این زمینه، تفاوت های جالبی هم، در بین دو جنس مشاهده شد. برای مردان، فراوانی یا کمیت ارتباط جنسی، پیش بین طول عمر بود؛ هرچقدر ارتباط جنسی بیشتری داشتند، مدت زمان بیشتری زندگی می کردند. اما برای زنان، کیفیت ارتباط جنسی مهم بود؛ هرچقدر که در گذشته، از مقاربت های جنسی خود لذت بیشتری برده بودند، به مدت طولانی تری زنده می ماندند.

فعالیت جنسی منظم، سطوح استروژن و تستوسترون را افزایش می دهد. هر دو این هورمونها، به عنوان عوامل محافظ در برابر حمله قلبی، توصیف شده اند. زنان پیش از یائسگی، پنجاه درصد کمتر احتمال دارد که دچار بیماری قلبی کرونری شوند اما هنگامی که زنان یائسه می شوند و تخمدان های آنها به میزان زیادی تولید هورمون های جنسی (استروژن، پروژسترون و تستوسترون) را کاهش می دهد، خطر حمله قلبی برای آنها افزایش می یابد. به همین دلیل، یکی از مسیرهای احتمالی ارتباط افزایش در طول عمر و آمیزش جنسی، افزایش هورمون های جنسی از طریق روابط جنسی منظم است. نکته جالب در این رابطه، اینست که درمان جایگزینی هورمون<sup>۱</sup>، نمی تواند کار همان آمیزش جنسی را بکند زیرا آمیزش جنسی منظم، منجر به این می شود که بدن، استروژن طبیعی خود را تولید کند (برخلاف استروژنی که در درمان جایگزینی هورمون بکار می رود)، و بطور بالقوه، در کم کردن خطر حمله قلبی بدون افزایش خطر سرطان سینه، کمک کننده باشد. راه دیگری که ارتباط جنسی می تواند منجر به افزایش طول عمر شود اینست که سطوح متوسط میزان آمیزش جنسی، می تواند منجر به افزایش عملکرد سیستم ایمنی شود. پژوهشی بر روی دانشجویان، نشان داد که دانشجویانی که بطور غیردائم (کمتر از یکبار در هفته)، آمیزش جنسی داشتند، سطوح بالاتری از ایمونوگلوبولین IgA<sup>۲</sup> (نوعی آنتی بادی سیستم ایمنی بدن و از جمله عوامل دفاعی مهم این دستگاه) را نسبت به آنهایی که بطور کامل از ارتباط جنسی خودداری می کردند، در خون خود داشتند. آنهایی که بطور منظم ارتباط جنسی داشتند (یک یا دو بار در هفته)، سطوح IgA آنها، ۳۰ درصد بالاتر از همه دانشجویان دیگر بود. همچنین، احتمال دارد که ارتباط جنسی فراوان، باعث می شد تا دانشجویان، آرام تر و شادتر شوند؛ مشخص شده که هر دو اینها، افزایش دهنده سطوح IgA هستند. افزایش در رهاسازی پپتید اپیوئید که در زمان ارگاسم روی می دهد نیز، ممکن است منجر به عملکرد افزایش یافته سیستم ایمنی شود. البته یافته جالب دیگر این پژوهش، این بود که آن دسته از دانشجویانی که به میزان حتی بیشتری (سه بار یا بیشتر در هفته)، ارتباط جنسی داشتند، کمترین میزان سطوح IgA را، نسبت به همه دانشجویان حتی آنهایی که بطور کامل از رابطه جنسی خودداری می کردند، نشان می دادند. این یافته، پیشنهاد کننده این مطلب است که یک سطح بهینه از میزان فعالیت جنسی،

<sup>۱</sup>- Hormone replacement therapy

<sup>۲</sup>- Immunoglobulin A



برای حفظ قدرت دفاعی بدن وجود دارد. در راستای این تحلیل، مطالعات نشان داده‌اند که سطح متوسط رهاسازی پپتید اپیوئید در بدن، عملکرد ایمنی را افزایش می‌دهد اما میزان زیاد آن، عملکرد سیستم ایمنی را فرونشانی می‌کند.

اختلال کمبود میل جنسی در ۲۰ درصد از افراد جامعه، اختلال نعوظ آلت تناسلی در ۱۰ تا ۲۰ درصد مردان، عدم رسیدن به اوج لذت جنسی در ۳۰ درصد از زنان، از جمله فراوانی هایی هستند که نشان دهنده شیوع قابل ملاحظه اختلالات جنسی کنشی در جامعه هستند. در کشور ما هم، آمارهای مربوط به مسائل و مشکلات جنسی، خانوادگی و اجتماعی، بطور فزاینده‌ای در حال افزایش است. آمار طلاق، به حدود یک‌سوم ازدوج‌ها رسیده و تحقیقات نشان می‌دهد که ۵۰ درصد علل طلاق، ریشه در مشکلات جنسی و زناشویی دارد. با مشاهده شیوع بالای اختلالات جنسی در جامعه و پیامدهای همه جانبه آن، لازم به نظر می‌رسد که از رویکردی که یکی از موفق‌ترین رویکردها در تبیین رفتارهای جنسی انسان بوده، در فعالیتهای نظری و عملی برای مداخلات درمانی در حیطه رفتارهای جنسی، استفاده کنیم. چیزی که متأسفانه تا الان، چندان روی نداده است.

تکامل، می‌تواند به ما در درک تفاوت‌های دو جنس در زمینه واکنشها و کژکاریهای جنسی، کمک کند. آنورگاسمی<sup>۱</sup> یا ناتوانی در رسیدن به ارگاسم، یکی از شایع‌ترین شکایات جنسی در زنان است. این اختلال با ناتوانی مستمر یا عودکننده زن برای دستیابی به ارگاسم، متعاقب یک مرحله تحریک جنسی طبیعی، مشخص می‌شود. بطور میانگین، مدت زمان لازم برای رسیدن به ارگاسم، در زنان، بیشتر از مردان است. اغلب زنان، دیرتر از مدت زمان لازم برای انزال یک مرد، به ارگاسم می‌رسند. این تفاوت در زمان رسیدن به ارگاسم، شکایتی شایع در زوجینی است که به درمانگاههای جنسی مراجعه می‌کنند زیرا مردان بعد از رسیدن به ارگاسم، یک دوره فرونشینی<sup>۲</sup> را تجربه می‌کنند که در آن دوره، قادر به نعوظ مجدد و آمیزش جنسی، نیستند. با این حال، مشاهده شده که زنان، در ارتباطات خود، کمتر از مردان، به ارگاسم اهمیت داده و کمتر احتمال دارد که ارگاسم را به عنوان هدف اصلی یا جزء ضروری یک رابطه جنسی موفقیت‌آمیز، تلقی کنند. این تفاوت جنسی در اهمیت‌دهی به رسیدن به ارگاسم، نشانه‌ای است از اینکه هدف زنان در حداقل درصدی از آمیزش‌های جنسی خود، رسیدن به ارگاسم و یک لذت صرفاً حسی و جسمی نیست، بلکه خود رابطه جنسی و دخول آلت تناسلی مردانه، می‌تواند برای آنها رضایت‌بخش باشد. در حقیقت، بعضی از زنان، اذعان می‌کنند که رسیدن به رضایت جنسی در آنها، منوط به انزال طرف مقابل در مسیر تناسلی آنهاست. و اما مقاربت، دخول آلت تناسلی و انزال درون‌واژنی، چه چیز را برای زنی که نه به ارگاسم می‌رسد یعنی لذت جسمی و

<sup>۱</sup>- Anorgasmia

<sup>۲</sup>- Resolution

حسی را تجربه می کند و نه به منافع دیگری مانند منابع مادی می رسد، می تواند به ارمغان بیاورد؟ چرا آمیزش جنسی بین دو جنس، به نحوی تحول یافته که مردان، زودتر از زنان (در صورتی که رابطه جنسی، بدون کنترل انزال از طرف مرد پیش رود)، به ارگاسم و انزال برسند؟ چرا در مورد چنین مسئله ای، انتخاب طبیعی، میانگین زمان رسیدن به انزال را در مردان، بیشتر از زنان قرار نداده تا رضایت جنسی زنان، افزایش یابد؟ از طرف دیگر، چرا دوره فرونشینی یا عدم توانایی پاسخدهی بعد از ارگاسم، برای زنان وجود نداشته و آنها قادرند در یک رابطه، بدون اینکه آمیزش جنسی انقطاع یابد، به ارگاسم های پشت سر هم برسند در حالی که چنین پدیده ای، در مورد مردان، نادر است؟ برای جواب دادن به این سئوالها، کافی است تصور کنید که اگر در موارد گفته شده، مردان رفتارهای جنسی زنان را داشتند و زنان رفتارهای جنسی مردان را، چه اتفاقی می افتاد؟ به عبارت دیگر، اگر زنان، زودتر از مردان به ارگاسم می رسیدند و بعد از ارگاسم هم، قادر به ادامه رابطه یا تکرار یک دوره آمیزش جنسی جدید نبودند، چه اتفاقی می افتاد؟ در صورت رویدادن چنین پدیده ای، آنچه که اتفاق می افتاد، عدم توانایی زوجین درگیر در رابطه برای تولیدمثل موفق بود زیرا بارور شدن سلول تخمک (اوول) یک زن بوسیله سلول اسپرم یک مرد، مستلزم انزال یک مرد در دستگاه تناسلی زن است و این خود می طلبد که یک مرد، زودتر از یک زن، به ارگاسم و انزال برسد. در غیراینصورت یعنی در صورتی که زن، زودتر به ارگاسم برسد، آمیزش جنسی به شرطی می توانسته منجر به لقاح شود که مرد همچنان قادر به ادامه رابطه تا زمانی که انزالش اتفاق بیفتد باشد و این نیز می طلبد که زنان، دوره فرونشینی نداشته و قادر به تداوم آمیزش جنسی حتی در صورت رسیدن به ارگاسم، باشند. هر چند همانطور که در فصل چهارم گفته شد، ارگاسم، می تواند موجب مکش اسپرم ها از دهانه واژن به سمت رحم شده و احتمال باروری را بالا ببرد، اما به هر حال، ارگاسم زن برای داشتن تولیدمثل موفق او، ضروری نبوده و این، می تواند تاکید کمتر زنان (صرفاً کمتر و نه هیچ تاکید و بطور میانگین و نه انفرادی)، بر وجود ارگاسم به عنوان جزئی از یک رابطه جنسی لذت بخش را تبیین کند.

گزارش ها (آلتوف، ۲۰۰۷)، حاکی از آن هستند که حتی در فرهنگهایی مانند فرهنگ آمریکا که در آن، زنان از نظر روانی - جنسی بسیار باز و پذیرا هستند، فقط یک سوم زنان ارگاسم را در همه دفعات آمیزش - های جنسی خود تجربه می کنند. با این وجود، همه زنانی که ارگاسم را در همه آمیزش های خود تجربه نمی کنند، رابطه های جنسی خود را نارضایتبخش نمی دانند. علت این گزارش بعضی از زنان که برای رضایتبخش بودن رابطه جنسی، در درصدی از آمیزش ها، آمیزش جنسی و احساس دخول آلت تناسلی کفایت کرده و آنها احساس نمی کنند که حتماً باید به ارگاسم برسند تا رابطه شان رضایت بخش باشد را، می توان به همین مسئله، مربوط دانست. دانستن این واقعیت و تبیین آن، برای آن دسته از درمانگران جنسی و زناشویی که سعی می کنند از هر تکنیکی استفاده کنند تا مراجعین مونث آنها، در رابطه با همسرانشان، ارگاسم را تجربه کنند، نکات

تلویحی و بسیار مهمی دارد. در واقع تلاش برای اینکه یک زن در همه آمیزش های جنسی به ارگاسم برسد، تلاشی بیهوده و بی نتیجه به نظر می رسد.

این مباحث، با یک کژکاری جنسی دیگر هم ارتباط پیدا می کنند. انزال زودرس<sup>۱</sup> که به صورت انزال زودهنگام یک مرد تعریف می شود را، یک کژکاری جنسی تلقی کرده اند. در عوض، عده ای از محققین معتقدند که از نظر تکاملی، این مسئله در شکل نه کاملاً غیرطبیعی خود، می تواند یک حالت طبیعی و حتی مفید و کارکردی برای مردان و نه یک پدیده نابهنجار و غیرعادی بوده باشد. برای یک مرد، انزال زودرس می تواند منجر به هر چه زودتر ریختن اسپرمها، اتمام آمیزش و جلوگیری از مطلع شدن سایرین شود.

تربیت جنسی، یکی از مباحث اساسی در مسائل تربیتی و آموزشی کودکان و نوجوانان می باشد. مطالعات نشان می دهند که بسیاری از گزاره های تربیتی، هماهنگ با انطباق های تکاملی و کارکردی دو جنس هستند. بطور نمونه، در همه جوامع و حتی جوامع بدوی و ابتدایی نیز، هنجارها و اخلاقیات جنسی که بر مبنای آینده نگری های مبتنی بر اصول تکاملی باشد، وجود دارد. مارگارت مید مردم شناس، مشاهده کرد که حتی در قبایل بدوی نیز، دختران در سن پایین تری نسبت به پسران، مجبور به پوشیدن لباسهای پوشاننده بدن می شوند. این سبک تربیتی جهانشمول، ناشی از وابستگی بیشتر مردان به ارزیابی های جنسی - دیداری در آنها، است.

روانشناسی، باید تعریف خود از رضایت جنسی را بسیار وسیع تر کند. رضایت جنسی، فقط به اینکه شریک ما، آداب معاشقه و پیش نوازش و پس نوازی را بداند، محدود نمی شود. بعضی وقتها، نارضایتی ما از زندگی زناشویی مان، هیچ ربطی به همسرمان ندارد بلکه به احساسات، تمایلات، غرایز و پوشش های خود ما، مربوط می شود. درمان نارضایتی جنسی نیز، ممکن است نیازمند چیزی بسیار بیشتر از آموزش جنسی همسر یا شریک ما باشد. دامنه آن، می تواند تا نیاز به تغییر شریک نیز، پیش رود. در این بین، شکایتهای بی جهت ما، چندان هم، بی علت نیستند. آنها، ممکن است کسالت های زناشویی ما را به نمایش گذاشته و پیام آور میل پنهان ما برای تغییر والد زاده هایمان، باشند. پرسش ساده از مراجعین که «آیا همسرت را جذاب می یابی؟»، و جواب به آن نیز، به هیچ عنوان، نمی تواند همیشه بازگوکننده تمام حقایقی باشد که در نوروتهای مغز ما، پنهان شده اند. متخصصین جنسی که در این زمینه کار می کنند، اگر به این پوشش ها، آگاهی کافی و وافیه نداشته باشند، ممکن است خیلی زود، دست به کار اقداماتی درمانی شوند که علاوه بر گم کردن علت مشکلات و هدف درمانی، چیزی بجز اتلاف وقت و هزینه، در پی ندارند.

امروزه، کتابهای زیادی درباره آموزش ارتباط جنسی نوشته می شوند. این کتابها، از آموزشهایی درباره معاشقه گرفته تا پس نوازش یا مرحله پس از ارتباط جنسی را، شامل می شوند. زنان نیز، اذعان دارند که دوست دارند ارتباط جنسی به شیوه های خاصی صورت بگیرد. بطور مثال، زنان معمولاً دوست دار طولانی-

<sup>1</sup> - Premature Ejaculation

تربودن دوره پیش‌نوازش یا معاشقه قبل از مقاربت جنسی، هستند. هریک از آنها، ممکن است وضعیتهای جنسی خاصی را ترجیح داده یا شیوه‌های معینی از فعالیت‌های جنسی را بیسندند. تخیلات جنسی مورد علاقه آنها، یکی از روشهای در دسترس برای اطلاع‌یافتن از ترجیحات آنها در این زمینه، است. ترجیحات هر زن یا مرد، می‌تواند بسیار متفاوت باشد اما نکته‌های تکاملی نهفته در زیر بسیاری از این ترجیحات، جالب هستند. هنگامی که یک زن می‌گوید، میزان فشاری که در هنگام آمیزش جنسی و در نتیجه وزن بدن شریک، بر روی خود احساس می‌کند، بر لذت و رضایت جنسی او تاثیر می‌گذارد، در حال صحبت از میزان بزرگ‌هیکل بودن شریک خود و اسپرم‌های دارنده ژنهای اندام‌های بزرگ است. همینطور زنی که از زمین‌بلندشدن و درآغوش‌گرفته‌شدن بوسیله شریک جنسی‌اش را، موجب برافروخته‌شدن آتش شهوت خوابیده‌اش می‌داند، در حال اشاره به نقش قدرت بدنی طرف مقابل به عنوان یک افرویدیسیاک (محرک) جنسی برای خود، است<sup>۱</sup>. زنان، پس‌نوازش یا تداوم ارتباط در بعد از ارگاسم و انزال را، به عنوان یکی از جنبه‌های کیفیت‌افزای آمیزش جنسی، ارزیابی می‌کنند. تداوم این مرحله، آنها را، از بابت اینکه طرف مقابل، هنوز هم مشتاق ادامه رابطه بوده و به آن اهمیت می‌دهد، مطمئن می‌کند. در فصل هفتم گفتیم که چرا مردان با تعداد شرکای جنسی بیشتر، در بعد از آمیزش جنسی با یک شریک، تغییری هیجانی را درست در بعد از آمیزش جنسی با او نشان می‌دهند. این مردان، بعد از آمیزش جنسی، یک کاهش شدید در اینکه چقدر شرکایشان را از نظر جنسی جذاب می‌بینند، نشان می‌دهند (هاسلتون و باس، ۲۰۰۱). ادامه رابطه آغوشی و کلامی در بعد از انزال بوسیله یک مرد، می‌تواند به یک زن، درباره اینکه او یک شریک از ده‌ها شریک هم‌آغوش فعلیش نیست و یا این رابطه، تمایل به ادامه دارد، امید دهد. حیوانات و انسان، با استفاده از وضعیت‌های جنسی<sup>۲</sup> مختلفی، می‌توانند دخول را انجام دهند. از نظر ترجیح یک وضعیت جنسی معین برای زنان، وضعیت چهره به چهره، بیشترین امتیاز را می‌گیرد. این می‌تواند به علت خاصیت تسهیل‌کنندگی این وضعیت برای ارتباط عاطفی بین دو شریک باشد. اینکه چرا زنان ممکن است رفتارهای معاشقه‌ای متفاوتی را از طرف همسران و معشوقه‌های خود جذاب ببینند، می‌تواند به ماهیت پیام‌آورانه این رفتارها، هنگامی که از طرف مردان مختلف در زندگی آنها سر می‌زنند، مرتبط باشد. ممکن است که رفتاری، اگر بوسیله معشوقه انجام شود جذاب و در صورتی که از طرف همسر انجام شود، ناجذاب ارزیابی شود. یک نمونه از این موضوع، زنی بود که ابراز می‌کرد، دوست ندارد که همسرش

<sup>۱</sup> - همین پویایی، بخشی از علت رویدادن ماجرای اشرف پهلوی، با مسئول اصطبل دربار، علی‌شاه، بود. او که مردی قوی‌هیکل بود، اشرف را که در آن زمان در سنین نوجوانی خود به سر می‌برد، با دست‌های خود از اسب بلند کرده و به زمین می‌گذاشت. این رفتارها، باعث بوجود آمدن حس خوبی در اشرف شده، او را شهوتی کرده و کار را به معاشقه آنها، می‌کشاند (این معاشقه‌های درون اصطبلی (!)، بالاخره بوسیله رضاخان دیده شده و شلاق خوردنی جانانه را هم، نصیب علی‌شاه می‌کند. آن مرد، از آن به بعد هم، دیده نشد!؛ رک به زندگی و عیاشی‌های اشرف (آلبرتو بلیجی)).

<sup>۲</sup> - Sexual Position

رفتارهای حاکی از ابراز قدرت بدنی را در هنگام معاشقه و آمیزش جنسی نشان دهد، درحالی که بعضی از رفتارهای حاکی از قدرت بدنی و حتی اندکی شی‌انگاری شدن<sup>۱</sup> را هم، هنگامی که آنها از طرف شریک خارج از زناشویی اش اتفاق می‌افتادند، جذاب و از نظر جنسی شهوت‌افزا ارزیابی می‌کرد. تحلیل این تمایز در ترجیح، می‌تواند ریشه در مزیت متفاوت این رفتارها، هنگامی که از طرف همسر روی می‌دهند و در زمانی که از طرف شریک فرازناشویی اتفاق می‌افتند، داشته باشد. همانطور که در فصل چهارم بحث شد، وجود بعضی از رفتارها و ژنهای آن رفتارها در فرزندان و از جمله زاده‌های پسر، برای یک زن، تناسب‌افزا است درحالی که وجود همان رفتارها، در یک شریک درازمدت، می‌تواند به تداوم، ثبات و کیفیت یک رابطه حمایت‌بخش و درازمدت، آسیب بزند. خشونت بدنی بالاتر شوهر، می‌تواند حاکی از تستوسترون بالاتر و تستوسترون بالاتر هم، خود می‌تواند همراه با بی‌ثباتی در تعهد زناشویی باشد که این برای تناسب تولیدمثلی یک زن، خطرناک است. اما وجود همین صفت در معشوقه‌ای که قرار است از نظر ژنها (و نه لزوماً در واقعیت) پدر زیستی فرزند باشد، برای او تناسب‌افزا است. چنین پیچیدگی‌هایی در روانشناسی جنسی زنان، موجب می‌شود تا نیاز باشد که برای ارائه خدمات مطلوب در زمینه مشاوره جنسی به زنان، فراتر از نسخه‌پیچی‌های ساده موجود در کتابهای آموزش ارتباط جنسی برویم.

### روانشناسی تکاملی و سایر حوزه‌های روانشناختی

خانه از پای‌بند ویران است	خواجه در بند نقش ایوان است
پیرمردی ز نزع <sup>۲</sup> می‌نالید	پیرزن صندلش همی مالید
چون مخبط شد اعتدال مزاج	نه عزیمت اثر کند نه علاج (سعدی).

«بحث با ناقص خیالان، شیوه استاد نیست علم افلاطون [هم]، حریف جهل مادرزاد نیست» (منبع؟)

«آنچه که ما از تاریخ می‌آموزیم این است که هیچ انسانی از تاریخ چیزی نمی‌آموزد!» (هگل).

«افزونی دانش گذشته و افزونی تاریخ، انسان را پژمرده و بزدل خواهد ساخت. این درحالی است که انسان باید بتواند گذشته را، به خدمت حال دریاورد. البته اگر بتوانیم خوب یاد بگیریم که تاریخ را وسیله‌ای برای زندگانی قرار دهیم» (نیچه).

<sup>۱</sup> - Objectifying رفتار کردن با شخصی دیگر به گونه‌ای که انگار طرف مقابل، شی‌ای برای ارضای نیازهای جنسی او است.

<sup>۲</sup> - نزع: حالت احتضار و جان‌دادن/ صندل: ماده تهیه شده از درختی کوچک که بومی کشور هندوستان است/ مخبط: دستخوش آشفتگی ذهنی شدن (فرهنگ معین)

وقتی سرگذشت انسان در طول ادوار و جوامع را مطالعه می‌کنیم، به صحت این جمله لورنس دورل که: «تاریخ، تکرار بی‌پایان خطاهای زندگی است» در بسیاری از حوزه‌ها، پی می‌بریم. علت این موضوع متعدد است اما قطعاً یکی از مهمترین آنها، به ماهیت مشترک ژنتیکی پیشینیان و پسینیان برمی‌گردد. در بعضی از مواقع و در مورد بعضی از خصایص، زندان ژنتیکی ما، تبدیل به زندان مخوف و محدودکننده‌ای می‌شود که البته کمتر کسی هم، به آن توجه می‌کند. تا وقتی ژنها تکرار می‌شوند، تاریخ هم تکرار خواهد شد و تا وقتی زندان‌های ژنتیکی ما تکرار شوند، تاریخ بشریت هم، در درون همین زندان باقی خواهد ماند. انسان، در تسلط بر هر یک از ابعاد طبیعت، بیشتر از تسلط بر خود، موفق بوده و این، به علت ریزپردازنده‌های سرسخت و مقاوم جاسازی شده در تک‌تک سلولهای ماست. گذشتگان ما، به همان زنجیرهای ژنتیکی بسته شده بودند که هم‌اکنون فرزندانمان بسته شده‌اند. آن طناب‌های ژنتیکی، فقط بر شکل و ظاهر ما تاثیر نمی‌گذارند. آنها، شیوه تفکر، نیازهای روانشناختی و غرایز ما را هم تحت سیطره خود دارند. ما ممکن است که در کلام و اندیشه، خوب عمل کنیم اما هنگام رفتار، ژنها پاهایمان را رها نمی‌کنند. بعضی وقتها، در مورد بعضی از مسائل، قابلیت تبدیل دانش به عمل، در ما، از بین می‌رود. اگرچه که در این زمان‌ها، ما از دانش کافی درباره اینکه چگونه باید عمل کنیم، برخورداریم اما توانایی درونی برای عملی کردن این آگاهی خود را نداریم. ژنها، البته اگر بهانه ما نباشند، متهم مناسبی برای علت این رویداد هستند.

تکنولوژی انسانی از عقل و خردورزی او پیشی گرفته و خرد او هم بر اخلاقیاتش برتری دارد. به قول اسکینر (روانشناس رفتارگرایی معروف) ما توانسته‌ایم به کرات دیگر سفر کنیم اما هنوز هم در مدیریت درست مدارس فرزندانمان مانده‌ایم. اگرچه تکنولوژی پیشرفت کرده و علوم متحول شده‌اند اما انسان، همچنان با همان غرایز همیشگی خود زیست، رفتار، تعامل، احساس، تفکر و قضاوت می‌کند. و این به این خاطر است که کار از همان جایی می‌لنگد که همیشه می‌لنگیده، پس باید برای این قسمت هم، کاری کنیم. ژنتیک رفتاری<sup>۱</sup>، علمی است که یافته‌های آن در رابطه با شخصیت و رفتار انسان، به ما نشان می‌دهد که ممکن است مسائل، همیشه هم آنطور که ما فکر می‌کنیم یا انتظار داریم، نباشند. فکر می‌کنید جدا کردن فرزندان والدین الکلیک (معتاد به الکل)، از پدر و مادرانشان، خطر الکلیک شدن خود آنها در بزرگسالی را، واقعاً تا چه میزان کاهش می‌دهد؟ نقش وراثت، در هوش، ویژگیهای شخصیتی، استراتژی‌های جنسی، اختلالات روانی، و چاقی چقدر است؟ (رک به هامر و کوپلند، ۱۹۹۹). شاید یکی از ناامیدی‌های مقدس و مبارک در روانشناسی، دست‌کشیدن از تلاش بی‌فایده برای تغییر همه خصایص شخصیتی و رفتاری انسان و آن هم در مقیاس وسیع، باشد. ناامیدی و کنارگراشتن یک امید واهی، خود، می‌تواند سرآغاز امیدهای منطقی‌تر و عملی‌تر باشد. اگر همه روانشناسان و مشاورینی که در حیطه خدمات بالینی فعالیت می‌کنند به اندازه کافی با دانش روزی که ثابت می‌کنند بعضی از صفات و رفتارهای ما، تا چه اندازه ریشه ژنتیکی مقاوم به تغییرات محیطی دارند،

<sup>1</sup> - Behavioral Genetics

مواجه می شدند، کمتر با برگشت مراجعین خود و یا این گفته که «همه این راهها را امتحان کرده ایم، جواب نمی دهد!» مواجه می شدند. بعضی وقتها هم، بیشتر از آنکه صحبت از داشتن یا نداشتن دانش لازم باشد، صحبت از مقاومت در پذیرش حقایق است. در تاثیرات شدید محیط بر انسان، جای هیچ شکی نیست اما اگر پژوهشها، به درستی، بطور مکرر و به روشنی نشان دهند که بخش قابل ملاحظه ای از علت یک ویژگی معین شخصیتی در انسان، زیست و مبنای توارثی او است، پس آیا عملی تر، کارآمدتر و مقرون به صرفه تر نیست که بجای فقط تمرکز بر بهبود مواد آموزشی و فضای مدارس، انرژی خود را صرف بهبود عملکرد آزمایش های ژنتیکی یا مداخلات محیطی تنظیم شده برای این متغیرهای زیست بنیاد هم، بکنیم؟ اگر ریشه رفتاری، بطور قدرتمندی ژنتیکی باشد، تغییرات و فشارهای محیطی، تغییر زیادی ایجاد نخواهد کرد. به عبارتی، اگر این خانه از پای بست خراب است، چرا در فکر اصلاح ایوان باشیم. این به این معنی نیست که هیچ یک از رفتارهای دارای ریشه های تکاملی یا زیستی، به تنظیمها و تعدیل های محیطی واکنش نشان نمی دهند، بلکه این معنی را می دهد که اگر هم برای این رفتارها، شیوه های مدیریت بیرونی وجود داشته باشد، باید مطابق با شرایط خود آن رفتارها باشد. مورد رفتار تنوع طلبی جنسی در مردان را در نظر بگیرید. به زنی که از رفتارهای ولنگارانه و خارج از چارچوب همسر خود شاکی است و این موضوع را پیش مشاور خود مطرح می کند، چه توصیه واقعا عملی و کاربردی می توانیم بکنیم؟ آیا اگر مردی خیانت می کند، این مسئله لزوماً وابسته و منتج از مشکلات زناشویی است؟ آیا برعکس آن، یعنی اینکه مشکلات زناشویی، خود پیامد این رفتارها باشند، نمی تواند درست باشد؟ اگر مشاور یا روانشناس، بعد از ارزیابی های کامل، به این نتیجه رسید که در زندگی زناشویی زوج، هیچ مشکلی که بتواند خیانت زناشویی شوهر را تبیین کند، وجود ندارد، باید ریشه مسائل را در کجا بیابیم؟ متاسفانه، دیدگاههای نگرشی و عملی بسیار مغشوش و غلطی درباره ریشه مسائلی اینچنینی در بین مشاوران و روانشناسان، غالب شده است. اینکه به محض اذعان یک مراجع از خیانت همسرش، به فکر نبود مهارتهای زناشویی بهینه، عدم تفاهم زوجین، دخالت خانواده های طرفین و یا هر فرایند دیگری به غیر از بطور ساده، میل به افزایش تناسب تولیدمثلی بیافتیم، می تواند اتلاف وقت و انرژی زیادی از ارائه-دهندگان خدمات روانشناختی و مراجعین را بوجود بیاورد. در مورد متغیرهایی مانند متغیر یاد شده، بر تنها مداخلات محیطی که می توانیم امید داشته باشیم و تکیه کنیم، تغییرات و تنظیمات شرایط بیرونی و محیطی، به منظور هر چه بیشتر محدود کردن امکان ابراز رفتارهای جنسی اینچنینی است. اینکه در گوش شوهرانی که بنا به دلیل فوق و نه به هیچ دلیل دیگری، خیانت می کنند، متون مقدی تلاوت کنیم، هیچ کاری از پیش نمی بریم. اگر قصد مداخلات محیطی به منظور کنترل رفتارهای دارای ریشه های زیستی را داریم، باید این کار را مطابق با ملزومات همان رفتار، انجام دهیم. و این همان نقطه تلاقی بین انتظارات و تمایلات ما، با واقعیتها است. روانشناسان و مشاوران بالینگر، ممکن است دوست داشته باشند که همه چیز را قابل مدیریت در همان فضای سه در چهار دفتر کاری خود بدانند. ما معمولاً دوست نداریم فراتر از این رفته و اذعان کنیم که بعضی وقتها،

ریشه‌ها در محیطی بسیار بزرگ‌تر یعنی جامعه، نهفته‌اند. این اعتراف، از آن رو برای ما سخت است که آن وقت باید بپذیریم که برای تغییر و تنظیم رفتارهایی اینچنینی، باید گریبان جامعه را بگیریم و جامعه حریفی نیست که اغلب ما بخواهیم یا بتوانیم با آن درگیر شویم. این، خود، ما و جامعه را از شناخت مسیر واقعی برای رسیدن به تغییرات، بازخواهد داشت. اغلب، می‌خواهیم جامعه باز و آزادی داشته باشیم اما همچنین دوست داریم که همه یا لاقلاً اکثریت افراد این جامعه، بخصوص در مواقع لزوم، سر به زیر، متین و اخلاق‌گرا باشند. اینکه قبل از ازدواج، آزاد باشیم ولی بعد از ازدواج، دیگر دست از انتخاب‌های چندگانه برداریم. اینکه با شخصی جذاب ازدواج کنیم که از طریق روابط آزاد و دوستی او را یافته‌ایم اما وقتی که به او رسیدیم، انتظار داشته باشیم که او، گذشته هیجان‌انگیز و پر از خاطرات خود را، به راحتی فراموش کند غافل از اینکه دو روی یک سکه، دو روی یک سکه‌اند حتی اگر شما موقع دریافت آن، دوست داشته باشید که فقط یک روی آن را ببینید و سکه را در جیب خودتان بگذارید تا روی دیگر را نبینید. نه می‌توانیم بر حس آزادی-خواهی و لنگارانه خودمان غلبه کنیم و نه می‌توانیم یا می‌خواهیم یک جامعه پر از هرج و مرج را، تحمل کنیم. این خود، رشدی را در ما می‌طلبد تا بالاخره بتوانیم یکی را فدای دیگری کنیم.

درک دقیق و درست از نحوه پیدایی رفتارها، کمک می‌کند تا گام ابتدایی برای شیوه مدیریت آنها را بیابیم. ژنتیک رفتاری، با بررسی مبنای ژنتیکی رفتارها و بررسی سهم و نقش عوامل ژنتیکی در شکل‌گیری ویژگیهای ما، به ما در درک پازل پیچیده و گیج‌کننده‌ای به نام انسان، کمک می‌کند. بخشی از تلاشها و توفیقات این رشته، در پرتو تحلیل‌های تکاملی میسر شده است. تحلیلی که باعث پیدایش ژنتیک رفتاری تکاملی<sup>۱</sup> شده است (رک به باس و هاوولی، ۲۰۱۱؛ صص ۴۲۵-۴۴۳).

چرا می‌توانیم افراد را با همه گوناگونی‌هایشان، به تیپ‌های معینی تقسیم‌بندی کنیم. و چرا چنین ویژگیهای شخصیتی در افراد جامعه دیده می‌شوند و بسیاری از سئوالات دیگر که در روانشناسی شخصیت بدانها پرداخته می‌شوند را، در سایه یافته‌ها و تبیینات تکاملی می‌توان بهتر فهمید (رک به باس و هاوولی، ۲۰۰۱ و فیگوردو و همکاران، ۲۰۰۵).

جامعه به عنوان یک کل، از تک‌تک افراد ساخته شده است. همانطور که ذهن این تک‌تک افراد بوسیله فرایندهای تکاملی شکل گرفته، ذهن جمعی جوامع و رفتارهای اجتماعی افراد نیز، از این فریندها تاثیر پذیرفته است. روانشناسی اجتماعی که روزی فقط به عوامل محیطی توجه می‌کرد، حال می‌تواند بوسیله انگاره‌های تکاملی به تبیین بهتر بسیاری از مسائل مورد توجه خود بپردازد (رک به کنریک، منر و لی، ۲۰۰۵).

هر مرحله از رشد انسان، همراه با کسب مهارتها و تکالیف رشدی است که در کل، او را تبدیل به یک ارگانیسم زاینده، بارور و توانا می‌کند. سفر پرماجرای رشد آدمی را بوسیله عینک تکامل بهتر می‌توان درک کرد (رک به بجورکلوند و بلاسی، ۲۰۰۵ و سلمون و شاکلفورد، ۲۰۰۸). مسائل جنسی، تقریباً هیچ وقت،

<sup>1</sup> - Evolutionary Behavioral Genetics



دست از سر ما بر نمی دارند. آنها از سنین بلوغ یا حتی کودکی، شروع به بروز کرده و تا زمانی که فرد زنده است، به جولان خود ادامه می دهند. رشد جنسی، یکی از ابعاد مهم رشد در انسان است. آن همچنین می تواند بسیاری از زمینه های دیگر رشد فرد را تحت تاثیر قرار دهد. افراد ممکن است تاریخچه های زندگی جنسی متفاوتی داشته باشند اما آنها معمولاً دوره ای از زندگی توأم با هوسها و تنوع طلبی را تجربه می کنند، درحالی که در دوره ای دیگر ممکن است به دنبال عشق های رمانتیک بگردند. تنظیم مراحل رشد روانی- جنسی و تعامل آنها با معادلات تکاملی، موضوعی جذاب است. مراحل رشد فردی که تکامل، در پیش پای ما قرار داده یا به عبارت دیگر، «مراحل رشد تکاملی» ما با مراحل رشدی که دنیای مدرن به ما تفویض می کند، متفاوت است و این می تواند برای بسیاری از افراد، مشکلات رشدی خاصی را بوجود بیاورد. یک مورد بسیار تکرار شده، تفاوت بین سن بلوغ جنسی و سن ازدواج است. نوجوانان پسر، معمولاً در سنین چهارده یا پانزده سالگی شروع به خودارضایی می کنند، درحالی که غالباً تا یک دهه بعد، توانایی تشکیل خانواده را ندارند. این دوره همراه با محرومیت جنسی که به پای عده ای زیادی از این نوجوانان نوشته می شود، می تواند علاوه بر بوجود آوردن احساسات ناکامی جنسی عمیق و پیامدهای آن برای آنها، زمینه را برای بسیاری از آسیبهای دیگر و از جمله انحرافات جنسی در آنها، آماده کند. آیا قبول و رواج روابط جنسی قبل از ازدواج، راهکار قابل قبولی برای حل این تعارض زیست با محیط است؟ درغیراینصورت، چه راهکارهای دیگری وجود دارند که می توانند زیست ما را، با شرایط دنیای جدید هماهنگ کنند یا محیط و الزامات آن را اندکی زیست- دوست تر نمایند.

بعضی از ویژگیهای شخصیتی جذاب از نظر زنان، مانند اعتماد به نفس بالا، توانایی ابراز وجود، تمایل به پیشرفت و پشتکار، در جوامع امروزی نیز همانند محیط تکاملی انطباق ها، ارزشمند تلقی می شوند و البته آنها اخلاق- مدارانه و هماهنگ با ارزشهای دنیای مدرن هستند. اما بعضی از صفات دیگر شخصیتی مانند خودخواهی، هوش ماکیاولی و رقابت جویی خصمانه که برای زنان، بخصوص در روابط کوتاه مدت یا اواسط چرخه قاعدگی جذاب هستند، ظاهراً دیگر با اغلب نظامهای اخلاقی و فرهنگهای جدید سازگار نیستند. این مسئله یعنی اینکه در دنیای مدرن، کارکرد بعضی از خصایصی که هر جنس به آن اهمیت می دهد، کاهش یافته یا از بین رفته است، درباره مردان هم صدق می کند. در مجموع، تعدادی از صفاتی که دو جنس در زمان انتخاب همسر ممکن است به آنها بطور هشیارانه یا ناهشیارانه اهمیت دهند، کارکردهای مفید خود در تناسب افزایی را از دست داده و این نکته ای است که می بایست مورد توجه مشاوران و روانشناسان، هنگامیکه به مراجعین خود مشاوره پیش از ازدواج می دهند، قرار گیرد. برای این کار، متخصصین بهداشت روان باید از ریشه های امیال و جذابیتها در انسان، بیشتر آگاهی داشته باشند.

مشاوره پیش از ازدواج، برنامه های آموزش جنسی و پیشگیری از خیانت، زوج درمانی، خانواده درمانی، آموزش مهارتهای ارتباطی، تحلیل هیجانات انسانی مانند عشق، هوس، حسادت، غیرت و رزی، خیانت و

دلبستگی متقابل، فقط جزو اندک مسائلی هستند که می‌توانند از بینشی که روانشناسی تکاملی برای ما فراهم می‌کند، سود ببرند.

روانشناسی ارتباطات، یکی از حوزه‌های رو به رشد است که حتی علاقه غیرمتخصصین را هم به خود جلب می‌کند. یکی از زمینه‌های مطرح در این حوزه از روانشناسی، ارتباطات دو جنس با همدیگر است. درک متقابل دو جنس از همدیگر، هدف شیوایی است که رسیدن به آن در سطح وسیع، کار آسانی نیست. مردان، همیشه زنان را جنس معماگونه دانسته و زنان ابراز می‌کنند که مردان را خوب درک نمی‌کنند. مردان دوست دارند بدانند که چرا بعضی از زنان، به نحوی لباس می‌پوشند، حرف می‌زنند یا رفتارهایی را نشان می‌دهند که حاکی از دسترسی‌پذیری جنسی به آنهاست اما در عمل، چیزی عاید طرف مقابل‌شان نمی‌شود! زنان نیز دوست دارند بدانند که چرا عموم مردها، از رابطه جنسی خسته نمی‌شوند. اینکه چرا زنان در جلسات مشاوره زناشویی و زوج‌درمانی می‌گویند که دوست ندارند به همسرانشان بگویند که آنها میل دارند همسرانشان چگونه رفتار کنند. آنها انتظار دارند که مردان خود بدانند که زنان چه چیزهایی را در ارتباط و معاشقه دوست دارند، چه چیزی را دوست ندارند و اینکه در هر زمان، می‌بایست چگونه رفتار کنند. با این انتظار، آنها در واقع، نوعی تمایل برای وجود دانشی ذاتی در همسرانشان را می‌طلبند. برای بعضی مردها هم، این یک معماست که چرا زنان حتی در صورتی که بدانند یا پیش‌بینی کنند که رابطه‌شان با مردی، کوتاه‌مدت خواهد بود، باز به ابرازهای عاشقانه و چرب‌زبانی‌های طرف مقابل، به عنوان یکی از متغیرهایی که می‌تواند مجوز آمیزش جنسی با او باشد، اهمیت می‌دهند. به عبارت دیگر، با توجه به اینکه ابراز عشق و تعهد، برای یک رابطه درازمدت ضرورت دارد و وجود آن، برای یک رابطه کوتاه‌مدت جنسی چندان اهمیتی ندارد، چرا باز هم همچنان، برای زنان، عشق‌ورزی‌های کلامی و رفتاری یا لااقل آدای آن را درآوردن، حتی در زمان انتخاب جفت برای یک رابطه فقط کوتاه‌مدت، جذاب است. آنها اینطور می‌پندارند که یک مرد، از طریق اغواگری کلامی، می‌تواند یک زن را فریب دهد (در اصطلاح عامیانه، مخ‌زنی کند!). در صورتی که فریبی در کار نیست. زنان، باهوش‌تر از این حرف‌ها هستند! در غالب موارد، آنها صرفاً بخاطر شنیدن مشت‌ای ابرازات عاشقانه، گول نمی‌خورند. این، یک آزمون از طرف زنان است که بعضی از مردان، از آن سربلند بیرون می‌آیند. آنها، از طریق ابرازات گفتاری خود، پاسخ‌های جذاب کلامی در زمان مناسب، قدرت و شیوه بیان، محتوای کلامی، خواندن اشعار عاشقانه و سایر روشهایی که هوش جفت‌گزینی یا همسررداری و خصایص شخصیتی یک مرد را به نمایش می‌گذارد، در این آزمون نمره می‌گیرند. آنهايي که قبول می‌شوند تناسب ژنتیکی خود در این زمینه‌ها را اثبات کرده‌اند و از طرف زنان، لیاقت آنها برای هم‌خوابگی تایید می‌شود. نتیجه، رضایتی دوطرفه است که در آن، هر کدام از طرفین فکر می‌کند توانسته دیگری را فریفته و به خود جذب کند. اینکه بعضی از زنان هم، بسیار ناراحت هستند که چرا شوهران یا معشوق‌های آنها، ابراز عشق کلامی نمی‌کنند، احتمالاً تماماً به علت نگرانی آنها از اینکه همسرانشان آنها را دوست نداشته باشند، نیست. بخشی از نگرانی آنها، می‌تواند به توانایی

عشق‌ورزی یا در کل هوش همسرمداری شرکای‌شان، مرتبط باشد. در اینصورت، ابراز نگرانی آنها، در واقع می‌تواند اضطراب درباره انتخاب‌های خودشان و اینکه مبدا شریکی با توانایی معاشقه و هوش همسرگزینی پایینی را انتخاب کرده باشند، مربوط باشد.

درک رفتارهای دو جنس در زمان جذب جنس مقابل، ملاکهای‌شان برای انتخاب همسر، دروغ‌هایی که به یکدیگر می‌گویند و فریب‌هایی که می‌دهند، آنچه که موجب رضایت آنها از همسر شده و متغیرهایی که رضایت زناشویی را در آنها بالا می‌برد، خیانت‌ورزی آنها و بسیاری از رفتارهای دیگر آنها، در سایه یافته‌ها و تبیینات روانشناسی تکاملی، بیشتر قابل درک می‌شوند.

### جستاری پژوهشی - فرهنگی.

#### کتاب‌های روانشناسی بازاری و آسیب‌شناسی آن: یک پدیده علمی، فرهنگی و اجتماعی

بخش قابل‌ملاحظه‌ای از کتابهای با موضوعات روانشناسی که به چاپ می‌رسند را می‌توان جزو کتابهای دسته روانشناسی بازاری طبقه‌بندی کرد. این کتابها که عموماً برای عامه مردم نوشته می‌شوند، معمولاً فروش قابل‌ملاحظه‌ای نیز دارند. در حقیقت، کتابهای روانشناسی بازاری و رمان‌ها، معمولاً جزو پرفروش‌ترین کتابها هستند. تعداد دفعات تجدید چاپ این کتابها، خبر از یک تشنگی و عطش عمومی درباره رفتارهای انسان می‌دهند. اغلب افراد، خواهان این هستند که خودشان و دیگران را بهتر شناخته و بهتر بتوانند رفتارهای انسانی را تحلیل کنند. از بین این کتابهای روانشناسی بازاری، بخش زیادی نیز به حوزه ارتباطات و از جمله روابط دو جنس و روانشناسی جنسی دو جنس، تعلق دارند.

تفاوت‌های عمده کتابهای روانشناسی بازاری با روانشناسی علمی - دانشگاهی به میزان علمی، کامل، جامع و دقیق بودن محتوای این کتابها بر می‌گردد. بطور کلی، در کتابهای روانشناسی بازاری، یک ساده‌انگاری و خوش‌بینی افراطی و محسوس، به چشم می‌خورد. قفسه فروش این کتابها، پر است از کتابهایی با عناوینی مانند: "رازهایی درباره ..."، "چطور در عرض ... روز...". این عناوین، معمولاً معانی تلویحی مبنی بر اینکه اگر این کتاب را بخوانید به رازهایی درباره فلان موضوع پی خواهید برد و یا اینکه در عرض مدت زمان معینی می‌توانید به یک هدف خواستنی نائل شوید، دارند. از آنجایی که یکی از اهداف اصلی چاپ این کتابها، فروش زیاد و سود مالی است، این ویژگیها یعنی خوش‌بینی و ساده‌نمایی مسائل در محتوای این کتابها، چندان هم غیرطبیعی نیست. متأسفانه، علی‌رغم جنبه‌های مثبت چاپ و نشر چنین کتابهایی، معایب و پیامدهای منفی زیادی نیز بر آنها مترتب است. عموم خوانندگان این کتابها، دچار غلط‌اندیشی درباره ماهیت روان و رفتارهای انسان می‌شوند. بدیهی است که بعضی از مواقع، پیامدهای منفی و درازمدت این کتابها، می‌تواند از جنبه‌های مثبت آنها، پیشی بگیرد. و این تازه درحالی است که بخواهیم تعدادی از کتابهای این دسته که اساساً از ارزش علمی ساقط هستند را، در نظر بگیریم.

خوش‌بینی و ساده‌انگاری مفرطی که در کتابهای مربوط به حوزه روانشناسی دو جنس و از جمله روانشناسی جنسی دو جنس دیده می‌شود، می‌تواند به باورهای کاذب و نادرست در مورد میزان و چگونگی

احساس کنترل بر روابط یا ماهیت روانشناسی جنسی جنس مقابل، بینجامد. افراد احساس خواهند کرد که واقعاً می توانند هر چه را که بخواهند تغییر دهند و به نوعی، احساس کاذب همه کارتوانی می کنند. حتی در صورت امکان تغییر، ممکن است با روشها و راهکارهای نادرست و نامطمئن، مجهز شوند. فداکردن دیدگاهی دقیق، علمی و جامع به خاطر القای احساس کنترل بر مسائل و ایجاد خوش بینی و امید کاذب، نه تنها گره ای از مشکلات روانشناختی و رفتاری افراد جامعه باز نمی کند، بلکه می تواند اطلاعات غلط و نادرستی هم به آنها بدهد.

بعضی از نویسندگان این کتابها، تخصص یا دانش شایسته ای در حوزه های مرتبط با علوم رفتاری، ارتباطی یا روانشناختی ندارند. اگرچه که حتی متخصص و فارغ التحصیل بودن از رشته های روانشناسی نیز تضمینی برای اینکه یک کتاب، کار خوبی از آب در آید نبوده و فرد متخصص، علاوه بر مدرک، باید صاحب دانش و تجربه کافی هم باشد. البته مطالب گفته شده به این معنی نیست که این گروه از کتابها، هیچ ارزش علمی نداشته و یا کل محتوای این کتابها، نادرست است. در اینجا سخن ما بیشتر درباره جامع، کامل و دقیق بودن مطالب این کتابها است. بطور نمونه، در کتابهایی که در مورد روانشناسی زنان نوشته می شود، اغلب درباره نقش عشق و عواطف در شکل گیری روابط زنان، مبالغه می شود. مشخص است که مردانی که این کتابها را می خوانند، یک دیدگاه محدود و تک بعد نگرانه درباره روانشناسی ارتباطی و جنسی زنان، پیدا خواهند کرد. این مسئله یعنی اتخاذ رویکردی جامع و دقیق درباره مسائل، بخصوص در مورد روانشناسی جنسی جنس مونث که ماهیتاً پیچیده تر و چند لایه تر است، بیشتر صدق می کند. فکر کنید با خواندن چنین کتابهایی، مردی بیندیشد که عشق، اولین و آخرین چیزی است که یک زن از رابطه با جنس مقابل می خواهد. این پیش فرض، می تواند منجر به شکل گیری سناریویی شود که در آن، مرد مکرراً برای همسرش شاخه گل رز یا کارت دوستت دارم را هدیه می دهد اما در حین ارتباط جنسی، به گونه ای رفتار می کند که انگار همسرش، فقط برای ارضای نیاز جنسی او ساخته شده و خود هیچ خواسته ای ندارد. به نظر می رسد که محتوای بعضی از این کتابها، از فرافکنی ها و تعمیم های افراطی نویسندگان این کتابها از مسائل شخصی نیز، تاثیر می پذیرند. این برداشت، از آن رو ایجاد می شود که به نظر نمی رسد مولفین این کتابها، طبق اصل بیان شده یکی از روانشناسان به نام جیکویسون که می گوید: «بگذارید داده ها [یافته های پژوهشی] سخن بگویند»<sup>۱</sup>، مطالب کتابهای خود را تنظیم کنند. مرد یا زنی، به صرف اینکه خود یک مرد یا زن است، نباید احساس کند که می تواند همجنسان خود را درک کرده و در مورد آنها، کتاب بنویسد. همچنین هر کس که سابقه ارتباطات حتی به دفعات زیاد و موفق با جنس مقابل داشته است، نباید فکر کند که توانسته جنس مقابل را خوب بفهمد، به نحوی که می تواند در این باره دست به تالیف بزند.

اصناف و مجامع فرهنگی و اجتماعی و بخصوص مجامع روانشناسی، باید سعی کنند تا درباره تفاوت های کتابهای واقعاً علمی و کتابهای روانشناسی بازاری، اطلاع رسانی کرده و تمهیداتی را جهت چاپ هر چه بیشتر کتابهایی علمی که در عین کامل و دقیق بودن، برای عامه مردم تهیه شده باشند، بیندیشند.

<sup>1</sup>- Let data speak

### تاثیر روانشناسی جنسی متخصصان بر مداخلات زناشویی آنها

از آنجایی که خود روانشناسان نیز بشر بوده (۱) و طبیعتاً از همان عوامل تاثیرگذار بر روان انسان تاثیر می‌پذیرند، می‌بایست نسبت به تاثیر این عوامل، بر هیجانات، تفکرات و رفتارهای خود، حساس و گوش به زنگ باشند. آیا راهبردهای جنسی یک روانشناس یا مشاور می‌تواند تاثیری بر توصیه های این مشاور، به مراجعی که قصد جدایی از همسر خود را دارد، داشته باشد؟ اگر جواب بلی است، چه تاثیراتی و به چه نحوی؟ آیا جواب این سؤال، به جنسیت روانشناس، راهبرد جنسی کلی او در زندگی و راهبرد جنسی که فعلاً اتخاذ کرده و هر عامل دیگر فعلی که روانشناسی جنسی او را تحت تاثیر قرار می‌دهند، بستگی دارد؟ آیا توصیه‌ها و مداخلات روانشناس مونثی که در زندگی جنسی شخصی خود، سیاست جنسی دوگانه را به عنوان یک راهبرد ممکن برای داشتن رابطه همزمان با مردان با ویژگیهای متفاوت پذیرفته است، با مداخلات روانشناس مونث محافظه‌کار دیگری که راهبرد جنسی تک‌همسری درازمدت را به عنوان تنها راهبرد اخلاقی و عملی می‌پذیرد، تفاوت دارند؟

هر چند در آموزشهای بالینی دانش‌آموختگان رشته روانشناسی، این مطلب به آنها یاد داده می‌شود که می‌بایست از تاثیر ارزشها و تمایلات شخصی خود و احتمال تاثیرات آنها در مداخلات روانشناختی که ارائه می‌دهند، آگاه باشند. اما آیا امکان کنترل یا حذف تاثیرات عواملی که خودمان نیز از وجود آنها آگاهی کافی نداشته و یا با مقاومت روانشناختی، سعی در انکار و نپذیرفتن تاثیر آنها می‌کنیم، وجود دارد؟ علاوه بر این، تاثیر خودمداری‌های روانشناختی مشاوران و روانشناسان و تعمیم‌های اشتباهی که می‌دهند، می‌تواند برای مراجعین آنها، بسیار گران تمام شود. بعضی وقتها، این مسئله نه لزوماً ناشی از کم‌اطلاعی مشاوران و روانشناسان درباره بعضی از حوزه‌های رفتار بلکه به دلیل وجود مکانیسم‌های شناختی جهانشمولی که پردازش اطلاعات بهینه را در ما با مشکل مواجه می‌کنند، است. بطور نمونه، ممکن است یک مشاور، خود از نظر روانشناختی و عقلانی آنقدر پخته باشد که تصمیم‌گیری فردی و استقلال فکری خود او را توجیه کند اما آیا همه مراجعین او هم، به اندازه خود او پخته هستند که به استقلال فکری و فردی کامل در تصمیم‌گیری برای ازدواج، توصیه شوند. به همین دلایل، کسانی که در حوزه‌های مربوط به سلامت روان و مداخلات روانشناختی فعالیت دارند، باید بیش از دیگر مشاغل، نسبت به خودآگاهی، خودکاوی و خوداکتشافی صحیح و علمی، کار کرده باشند.

## فصل دهم: روانشناسی تکاملی، زیبایی و تبعیضات ناشی از جذابیت

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- جذابیت و تفاوت در نحوه رفتار والدین با فرزندانشان
- ارتباط میزان قد در مردان با قضاوت، برخوردها و تعاملات دیگران با آنها
- جذابیت و تفاوت در قضاوت دادگاهی
- جذابیت و ارتباط آن با پیشرفت تحصیلی، قضاوتها، برخوردها و تعاملات دیگران
- جذابیت مراجعان و ارتباط آن با واکنش متخصصین سلامت با آنها
- جذابیت، تبعیض و عدالت اجتماعی

### زیبایی زیباست اما!

«درک علمی پدیده زیبایی و ادراک انسانها از جذابیت جسمی و رفتاری، موضوعی است که به میزان زیادی وام‌دار نظریه تکامل است. زیبایی زیباست و اثرات عمیق خود را بر ادراکات ما بجا می‌گذارد. زیبایی در بردارنده لذت، سرور و شمع خاص خود است، اما همچنین، هزینه‌های متعدد و زیادی را نیز ایجاد می‌کند. لذت و سرور ناشی از زیبایی، محدود به فرد زیبا و فرد یا افرادی که از آن زیبایی کام خود را می‌گیرند، می‌شود. درحالی‌که هزینه‌های آن، گریبان بسیاری از افراد و کل جامعه را می‌گیرد.»

«ما از گفتن اینکه ارزش دنیا کمتر از چیزی است که خیال می‌کردیم، اجتناب می‌کنیم زیرا این موضوع حتی امروز [هم] خنده‌آور است که انسان ادعا کند ارزشهایی برتر از ارزشهای دنیای واقعی بوجود آورده است...» (نیچه، حکمت شادان، قطعه ۳۴۶؛ علامت سؤال ما).

رفتارهای ما آدمیان ارتباط بسیار تنگاتنگی با مسائل جنسی ما دارند. رفتارهای جنسی ما نیز ارتباطات زیاد، روشن و در عین حال پیچیده‌ای با زیبایی دارند. با توجه به ارتباط جذابیت، مسائل جنسی و تناسب تکاملی، می‌توان انتظار داشت که هر جا که پای جذابیت و زیبایی در میان باشد، پای پویایی‌های تکاملی نیز به میان کشیده شود. هرچند که جذابیت جنسی<sup>۱</sup> یک فرد برای جنس مقابل، از عوامل متعددی تاثیر می‌پذیرد اما ارتباط جذابیت جسمی<sup>۲</sup> با جذابیت جنسی، رابطه‌ای بارز و بسیار مشهود است. مشاهده این ارتباطات، ما را به این سؤال رهنمون می‌شود که آیا می‌توان فرض کرد که بسیاری از رفتارهایی که فکر می‌کنیم یا انتظار داریم که هیچ ربطی به جذابیت جسمی و زیبایی ظاهر نداشته باشند، از این مسائل تاثیر بپذیرند؟ بطور مثال، آیا روانشناسی زیبایی ما انسانها و تاثیر آن، بر راهبردهای جنسی ما می‌گذارد، چه تاثیری بر قضاوت‌های ما در مورد دیگران یا شغلی که انتخاب می‌کنیم، دارند؟ از آنجایی که ضریب نفوذ ادراک زیبایی از طرف انسان، در سایر مسائل او بسیار زیاد است، روانشناسان، می‌بایست به دنبال تحقیق در مورد تاثیراتی که روانشناسی جذابیت بر سایر مسائل زندگی او می‌گذارد باشند.

در ایران باستان، بر مذمت دورغ‌گویی تاکید زیادی می‌شد. اوستا، پیروانش را از دروغ‌گویی بر حذر می‌دارد و داریوش هخامنشی دعا می‌کرد که خداوند، ایران را از گزند سه چیز؛ دشمن، خشکسالی و دروغ، حفظ کند. یک تفسیر خوش‌بینانه اینست که چون ایرانیان از دروغ انزجار داشتند، این همه بر دروغ نگفتن تاکید می‌کردند. اما تحلیل دیگر این است که اتفاقاً چون نسبت به دروغ‌گفتن آسیب‌پذیری خاصی داشتند و این عمل در بین مردم شایع بوده، بر نبود آن تاکید می‌شد! این شبیه ماجرای روحانی‌ای است که هر شب به

<sup>1</sup>- Sexual Attractiveness

<sup>2</sup>- Physical Attractiveness

مردمی که برای مجلس او حاضر می‌شدند، توصیه‌هایی مبنی بر غیبت و دزدی‌نکردن داشت. وقتی از او پرسیدند که چرا هر شب این نصیحت‌ها را تکرار می‌کند او در جواب گفت که، چون شما هر روز این رفتارها را انجام می‌دهید من هم هر شب به شما نصیحت می‌کنم که آنها را انجام ندهید! توصیه‌های ارتباطی و اجتماعی نهی‌کننده مانند «هیچ‌وقت از روی ظاهر قضاوت نکنید»، حاکی از این هستند که افراد در عمل، اینگونه رفتار می‌کنند. فروید می‌گفت که تمدن لفافه‌ای (پارچه نازک) بیش نیست. تمدن، هرچند ظاهر ماهیت بشر و رفتارهای انسانی را موجه‌تر جلوه می‌دهد اما در حقیقت و ریشه‌های آن، تغییری بوجود نیاورده است. آن، به منزله پارچه نازکی است که اگر آن را کمی کنار بزنیم و یا حتی بدون کنارزدن، به دقت به آن طرف این پارچه نگاه کنیم، ماهیت و ذات واقعی بشر و ریشه‌های رفتاری او که تمایز چندانی از نیاکان غارنشین او پیدا نکرده‌اند را، می‌بینیم. شاید شنیدن اینکه جذابیت جسمانی، در بسیاری از مسائل و روابط مربوط به شما تاثیر می‌گذارد و اتفاقاً تاثیرات سرنوشت‌ساز و بسیار مهمی هم می‌گذارد، چندان خوشایند نبوده و آزادمشانه و عادلانه به نظر نرسد. اما مثل همیشه، واقعیت‌ها کار خود را می‌کنند و به نظر من و شما، کاری ندارند. زمینه-یابی‌هایی که طی چندین دهه گذشته صورت گرفته، نشان داده‌اند که مردم در ارزیابی‌های خود، جذابیت جسمانی را عامل چندان مهمی در علاقمندی خود به دیگران به حساب نمی‌آورند. اما بررسی رفتار واقعی افراد چیز دیگری را نشان می‌دهد. زیبایی، فقط زیبا نیست، بلکه جنبه تاریک و دهشتناکی هم دارد. همانطور که اتکوف (۲۰۰۰) در کتاب خود با عنوان «بقای زیباترین‌ها» اشاره می‌کند، هیچ‌کس در مقابل ظاهر و تاثیرات مربوط به زیبایی، ایمنی ندارد. همه ما ممکن است نسبت به اثرات سوء زیبایی بر ادراک‌ها و رفتارهایمان، آسیب‌پذیر باشیم و به همین خاطر، نباید در این زمینه خود را کامل و مجهز بپنداریم.

### جذابیت و تفاوت در نحوه رفتار والدین با فرزندان

زیبایی و خاصیت بقاافزایی آن، حتی در روند رابطه ما با عزیزترین کسانمان یعنی فرزندانمان هم مداخله می‌کند. در بحث مربوط به نظریات ارائه شده در مورد چرایی زیبایی از منظر تکاملی، گفتیم که همه این نظریات به نوعی بر اینکه ویژگیهای جذاب، علامت دهنده‌های ویژگیهای تناسب‌افزا هستند، تاکید می‌کنند. اگر اینطور باشد، پس طبیعی است که مغز تکاملی ما، تعداد فرزندان جذاب را به عنوان معیاری از موفقیت‌هایی که می‌توانند ژنهای خود خواه ما را گسترش دهند، در نظر بگیرد. پژوهشها نشان داده‌اند که ممکن است جذابیت یک کودک با میزان مراقبتهای دریافتی که منجر به بقا عمر او می‌شود، ارتباط داشته باشد. گزینه مادری، معروف و مثال‌زدنی است اما پویایی‌های تکاملی، حتی این وادی را هم بی‌نصیب نگذاشته‌اند. بعضی از بچه‌ها از نظر ژنتیکی، ارزشمندتر از بقیه هستند و مادرها، تحلیل‌های هزینه- سود ناهشیاری را برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه تا چه میزان سرمایه‌گذاری کنند، انجام می‌دهند (گاردینر و بجورکلوند، ۲۰۰۸). مادرها، هنگام انجام این محاسبه‌گری، عوامل متعددی را در نظر می‌گیرند. عوامل مربوط به کودک، مادر و



وضعیت اجتماعی مادر از جمله این عوامل هستند (رک به کلر و چاسیوتیس، ۲۰۰۸ و و سلمون، ۲۰۰۸). سلامت کودک، واضح‌ترین شاخص تناسب تولیدمثلی یک پدر یا مادر است. کودکانی که عقب‌مانده ذهنی به دنیا می‌آیند و یا نقایص مادرزادی جسمی دارند، بین ۲ تا ۱۰ برابر بیشتر از کودکان بهنجار، مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند (دیلی و ویلسون<sup>۱</sup>، ۱۹۸۱؛ به نقل از گاردینر و بجورکلوند، ۲۰۰۸).

این احتمال وجود دارد که والدین از طریق فرایندهای ناهشیار یا حتی هشیارانه مثل غفلت<sup>۲</sup> بیشتر یا توجه کمتر به کودکان کمتر جذابشان مانند توجه کمتر یا رهاکردن دست فرزند در حین عبور از خیابان، منجر به بقای کمتر این فرزندان شوند. از نظر کارکرد تکاملی، این رفتارها می‌توانسته منجر به صرفه‌جویی انرژی در پرورش فرزندان شود که در توزیع ژنهای والدینشان کمتر موفق خواهند بود. این انرژی صرفه‌جویی شده، سپس در کانال تلاش برای همسریابی یا پرورش فرزندان که احتمالاً در این زمینه موفق‌ترند، صرف می‌شود. یک محقق، از گروهی از زنان خواست تا شرح عمل پرخاشگرانه‌ای را که از یک کودک ۷ ساله سر زده بود، بخوانند. همراه این شرح، عکس یک کودک جذاب یا غیرجذاب نیز ارائه می‌شد. این زنان اظهار داشتند که کودکان جذاب، نسبت به کودکان غیرجذاب، کمتر احتمال دارد که در آینده به عمل پرخاشگرانه مشابهی دست بزنند (دیون، ۱۹۷۲). همچنین، بچه‌های کمترجذاب، نسبت به بچه‌های جذاب‌تر، بیشتر احتمال دارد که بخاطر انجام یک سری از رفتارهای ناپسند مشترک، تنبیه شوند (بوق و پاری، ۱۹۹۱).

### جستاری پژوهشی.

#### مرگ نطفه یا قتل فرزند؛ کدامیک اخلاقی و کدامیک کارآمد؟

ژن‌ها، مغز، هورمون‌ها، انطباق‌های روانشناختی و زیستی ما و بطور کلی زیست و روان ما، یک کادر عمل برای ما تعیین می‌کنند. در این کادر، چارچوب و مجال ما برای فکر، احساس و رفتارکردن، معین می‌شود. ما نمی‌توانیم به میزان زیادی، از آنچه که سرشت ما را می‌سازد، فراتر رویم. هرچقدر هم که بلندپرواز باشیم و قصد پر کشیدن و رهاشدن داشته باشیم، باز پاهای ما، به ذاتی دارای محدودیت، زنجیر شده است. این محدودیت از پیش تعیین شده که با آن به دنیا می‌آییم، میزان موثر افتادن محیط بر ما را، مشخص می‌سازد. همانطور که در فصول قبل بحث شد، پویش‌های تکاملی، در رفتارهای والدینی ما، بسیار تاثیرگذار هستند. اما دامنه این تاثیرها، فقط در نحوه رفتار با فرزندخوانده که در فصل هشتم به آن پرداخته شد و یا مسئله اطمینان‌پذیری، محدود نمی‌شود. آنها، در واکنش‌های ما نسبت به فرزندان تنی و زیستی خودمان هم، اثرگذار هستند. وقتی که حرف از تولیدمثل موفق و تناسب تکاملی باشد، ممکن است حاضر باشیم عزیزانمان را هم، به دست خودمان، کفن‌پوش کنیم. متأسفانه این حقیقت ناگوار که بوسیله پژوهش‌های عینی و تجربی هم به ثبوت رسیده، منجر به مقاومت در بعضی افراد می‌شود. طبق معمول، ما دوست داریم درباره ذات

<sup>1</sup>- Daly & Wilson

<sup>2</sup>- Neglect

بشریت و حداقل در این زمینه‌ها، مثبت‌نگر باشیم (رک به فصل بعد). ما نمی‌خواهیم بپذیریم که یک مادر، هنگام یاری‌رسانی یا پرداختن به فرزندان، غریزه مادری را کنار گذاشته و وارد حساب و کتاب تناسب‌گرایانه خود شود. یا اینکه، یک پدر، ابتدا به میزان احتمال بقا و تولیدمثل زاده‌های خود نگریند و بعد درباره عدالت در توزیع منابع مادی یا نوشتن وصیت‌نامه خود، فکر کند. اما چه خوب و چه بد، اینها موادی هستند که همیشه با ما بوده‌اند. ما با آنها زندگی کرده‌ایم و عوارض مثبت با منفی آنها را، چشیده‌ایم.

راههای متعددی برای پیشگیری از پدیدآیی افراد دارای مشکلات جدی سلامتی، وجود دارد. آگاهی از این راهها و اقدام برای انجام آنها را، باید جزو وظایف هر فرد و بخصوص والدین دانست. پدر و مادر، از همان ابتدا، از نظر ژنهایی که به فرزندان خود می‌دهند، مسئولیت دارند و این عادلانه نیست که فرزندان، برای جبران نقصهای ژنتیکی والدین خود، مسئول دانسته شده و برای یک عمر، تاوان پس بدهند. به همین خاطر، هر والدی، در تامین خزانه ژنتیکی مناسب برای فرزند نسل آینده خودش، مسئول است. توجه به ساختار و سلامت ژنتیکی خودمان، انتخاب یک والد مناسب برای فرزند خود، مشاوره ژنتیک پیش از ازدواج، انجام آزمونهای غربالگری ژنتیکی در دوران حاملگی و سقط جنین، از جمله روشهایی هستند که هر فردی می‌تواند در این زمینه، در نظر داشته باشد. قبل از بکارگیری همه این روشها، قدم اول، دانستن و پذیرفتن درباره نقش ژن‌ها در شکل‌گیری بسیاری از صفات انسان، است. گام بعدی این است که چنانچه خودمان نقایص ژنتیکی مهم و جدی‌ای داریم، آن را پذیرفته و مطابق آن، دست به راه‌کارهایی بزنیم. بعضی از این روشها (مثل سقط جنین)، درحالی بوسیله فرقه‌های ایدئولوژیکی و مذهبی افراطی مانند کلیسای کاتولیک غیرمجاز دانسته شده‌اند که مزایای بسیار زیادی را، برای جوامع انسانی، در بر دارند. اگر با این روشها، مخالفتی صورت بگیرد و یا کوششهای لازم برای تسهیل در استفاده از آنها انجام نشود، ما مجبوریم با مشکلات بسیار عظیم‌تری، دست و پنجه نرم کنیم. باید به این فکر کنیم که آیا روشهای پیشگری از به دنیا آمدن فرزندی معلول، انسانی‌تر است یا دیدن مادری که بطور ناخودآگاه و خودآگاه، با این فرزند و آن هم برای تمام عمر آن فرزند، بدرفتاری می‌کند. علاوه بر جنبه انسانی و اخلاقی قضیه، اگر واقعاً به دنبال راهی برای بهبود وضع جوامع انسانی می‌گردیم، باید به این فکر کنیم که از نظر عملی بودن و هزینه‌های آن برای جامعه، اینکه از تولد فرزندان دارای نقایص شدید جسمی یا روانی جلوگیری کنیم، امکان‌پذیرتر است یا اینکه انتظار داشته باشیم که انسانهای دیگر و از جمله والدین، با این افراد به شیوه‌ای والامنشانه برخورد کنند. حتی اگر چنین چیزی دست‌یافتنی بود، باز هم محاسبات عقلانی، حکم به روش اول می‌داد. و این تازه درحالی است که قرن‌ها مشاهده و مطالعه رفتار انسانی، باید ما را آماده کرده باشد تا سطح انتظارمان از انسان را، واقع‌نگرانه تنظیم کنیم.

### تبعیضات ناشی از قد در مردان

قد، یکی از عوامل تاثیرگذار در تعیین میزان جذابیت مردان و تعیین‌کننده موفقیت‌های جنسی و اجتماعی آنهاست. همانطور که دیدیم، زنان در اواسط چرخه قاعدگی نسبت به قد شریک جنسی مطلوب حساس هستند، بطوریکه بلندترین آنها، مناسب‌ترین کاندیدای ترجیحی برای یک رابطه کوتاه‌مدت جنسی محسوب

می‌شوند. هرچند گفته شده که بین قد یک مرد با شاخص‌های جسمی یا رفتاری حاکی از سلامتی، ارتباطات مشخص و تکرار شونده‌ای یافت نشده اما فرض شده که در محیط تکاملی انطباق‌ها، قد بلندتر یک مرد، او را در موقعیت مناسب‌تری از نظر نزاع‌ها یا رقابتهای درون‌جنسی قرار می‌دهد. قد بلندتر، می‌توانسته منجر به موفقیت بیشتر یک مرد در تسلط‌گری درون‌جنسی باشد و از این طریق، امکان بقا و تولیدمثل خود او و پسرانش را که این ژن قد بلندی را به ارث می‌بردند، افزایش داده باشد.

اهمیت قد مردان در پیشرفتهای و مسائل اجتماعی، تا بدان حد است که از آن با عنوان «قدگرایی»<sup>۱</sup> نام برده شده است. قدگرایی به انتساب‌ها و برداشتهای مثبت افراد از تاثیر میزان قد بر ویژگیهای اشخاص، اشاره می‌کند. این عبارت تلویحاً به این نکته اشاره دارد که بعضی افراد، هم‌نوعان و بخصوص مردان قد بلندتر خود را، در مسائلی که هیچ ربطی به قد و قامت ندارند، دارای شایستگی‌های بیشتر و مناسب‌تری می‌دانند. در زیر، به ذکر نتیجه تعدادی از پژوهشهایی می‌پردازیم که در یک مقاله مروری (روچ، ۱۹۹۵) و یک مقاله از دانشنامه اینترنتی ویکیپدیا و تحت عنوان قدگرایی، مرور شده‌اند (برای یافتن منابع اصلی ارجاع داده شده در این قسمت که در لیست منابع آخر کتاب نیستند به روچ، ۱۹۹۵ و دانشنامه اینترنتی ویکیپدیا<sup>۲</sup> مراجعه کنید).

### مگه تو نمیخای بزرگ بشی! : قد و تبعیض ناشی از آن در کودکان

تبعیض ناشی از قد، از لحظه‌ای که جنس مذکر در انسان، شروع به عمودی شدن می‌کند آغاز می‌شود. بعضی از گفتارهای روزمره مانند «مگه تو نمیخای بزرگ بشی!» حاکی از اهمیت قد برای پسر بچه‌هایی است که قرار است روزی مردانی بالغ شوند. به ۱۰۰ نفر از مادران، عکسهایی از دو پسر بچه ۱۹ ماهه را که از هر نظر به استثنای قد، تقریباً مشابه بودند نشان داده و از آنها خواستند تا این دو پسر بچه را از نظر شایستگی و توانایی ارزیابی کنند. مادرهای مورد مطالعه، به طور باثباتی پسر بچه بلند قامت‌تر را تواناتر و شایسته‌تر ارزیابی کردند.

### قد و قضاوت شخصیتی

در یک مطالعه، ارتباط بین قد یک مرد و قضاوتهای اطرافیان در مورد او، مورد پژوهش قرار گرفت و مشخص شد که مردان کوتاه قامت‌تر، کمتر پخته<sup>۳</sup>، کمتر مثبت، کمتر ایمن، کمتر مردانه، کمتر موفق، دارای توانایی پایین‌تر، کمتر معاشرتی، بیشتر بازداری شده، خجالتی‌تر و منفعل‌تر ارزیابی می‌شوند. صفاتی شخصیتی که ممکن است اصلاً ارتباطی با قد نداشته باشند.

<sup>۱</sup>- Heighticism

<sup>۲</sup>- www.wikipedia.com

<sup>۳</sup>- Mature

### به چه کسی رأی می‌دهیم؛ قد و سیاست

توجه به ظاهر خود، از دیرباز، مورد توجه سیاستمداران، بوده است. از بینی کلثوپاترا، ملکه مصر قدیم گرفته تا تاکید ناصرالدین شاه برای چرب کردن سیبیل، علاقه مظفرالدین شاه برای رنگ زدن سرو صورت، جراحی‌های زیبایی صدام حسین و حسنی مبارک تا لیست دور و دراز عمل‌های جراحی صورت سیاستمداران مرد و زن عصر کنونی، همه حاکی از وقوف سیاستمداران بر اهمیت ظاهر، به عنوان یک عامل موفقیت در عرصه سیاست، است.

قدگرایی به عنوان یکی از علل اصلی نسل‌کشی رواندایی در کشور رواندا که در آن، حدود یک میلیون نفر جان باختند، ذکر شده است. اعتقاد بر این است که یکی از دلایلی که باعث شد تا قدرت سیاسی از بلژیکی‌ها به اقلیت توتسیس<sup>۱</sup> تفویض شود این بود که توتسیس‌ها بلند قامت‌تر بوده و بنابراین برای حکمرانی، شایسته‌تر و مناسب‌تر بودند! (دانشنامه اینترنتی ویکیپدیا).

در تمامی انتخاب‌های ریاست جمهوری صورت گرفته در قرن بیستم در آمریکا به جز سه تای آنها، مردان بلند قدتر برنده شده‌اند. ۸۰ درصد آرای داده شده به رؤسای جمهور آمریکا از سال ۱۹۲۰ تا ۲۰۰۰، متعلق به کاندیداهای قد بلند بوده است.

### قد، شغل، موقعیت شغلی و میزان حقوق

«زیبایی شخصی، معرفی‌نامه‌ای است که از هر سفارش‌نامه دیگری، موثرتر است» (ارسطو).

حتی در صورتی که برای مشاغل درخواست استخدام دهیم، نقش و اهمیت ظاهر می‌تواند بر صلاحیت غلبه یابد (کولینس و زبرویتز، ۱۹۹۵). در مطالعات انجام شده در آمریکا، مشاهده شده که مردان بلند قامت، نسبت به مردان کوتاه قامت‌تر، از نظر استخدام شدن، کسب ارتقاء شغلی، پرداخت حقوق و از نظر سیاسی انتخاب شدن، دارای مزایایی هستند (جیلیس، ۱۹۸۲؛ به نقل از باس، ۲۰۰۸).

بین میزان قد یک مرد با سن ورود به دنیای شغلی، میزان درآمد ناشی از اولین قراردادهای کاری و احتمال ترفیع شغلی او ارتباط وجود دارد. در مطالعه‌ای، شرح حال دو مرد را که از هر نظر به جز قد، با یکدیگر شبیه بود، به عده‌ای از استخدام کنندگان دادند. مشخص شد که در ۷۲ درصد از موارد، مردان بلند قامت‌تر استخدام می‌شدند و هنگامی که مردان بلند قدتر استخدام می‌شدند، حقوق بیشتری هم به آنها پرداخت می‌شد.

<sup>۱</sup>- Tutsis

نتایج زمینه‌یابی‌ها نشان می‌دهند که حدود ۹۰ درصد از مدیران اصلی شرکتهای تحت بررسی، قد بالاتر از متوسط دارند. بطور مثال، نتیجه یک مطالعه در سال ۱۹۸۰، مشخص کرد که قد بیش از نیمی از مدیران ارشد ۵۰۰ شرکت آمریکایی، ۲/۵ اینچ (هر اینچ معادل ۲/۵۴ سانتی‌متر است) بلندتر از حد متوسط قد مردان بود.

در مطالعه‌ای در بریتانیا، مشاهده شد که مستخدمین دولتی که پست بالاتری داشتند، نسبت به مستخدمین با پست پایین‌تر، قد بلندتر بودند. در مطالعه‌ای دیگر، مشخص شد که حتی در صورت تشابه در وضعیت اقتصادی-اجتماعی و تحصیلی، افراد قرار گرفته در مشاغل بالاتر، نسبت به افراد قرار گرفته در مشاغل پایین‌تر، دو اینچ بلندتر بودند.

در مطالعه‌ای که در سال ۱۹۹۴ انجام شده، حدود ۶۰۰۰ نفر از افراد جنس مذکر، از تولد تا بزرگسالی مورد بازبینی قرار گرفتند. مشاهده شد که پسران جوان کوتاه‌قامت‌تر، در ۲۳ سالگی، درآمد کمتری نسبت به هم‌تایان بلند قامت‌تر خود داشتند. این تفاوت، حتی در صورتی که سایر عوامل موثر در درآمد افراد مانند نمره در آزمونهای توانمندی یا وضعیت اجتماعی والدین نیز کنترل می‌شد، همچنان وجود داشت. به ازای هر چهار اینچ (۱۰/۱۶ سانتی‌متر) در افزایش قد، درآمد در اوایل بزرگسالی، ۲ درصد افزایش می‌یافت.

### قد و رسانه‌ها

رسانه‌ها نیز تصورات قالبی و نگرش‌های سوگیرانه‌ای نسبت به مردان کوتاه‌قامت دارند. هر چند، همیشه و در همه موارد، نقش‌های منفی به مردان کوتاه‌قامت داده نمی‌شود اما به تصویر کشیدن مردان کوتاه‌قامت در رسانه‌ها، معمولاً منفی است. آنها بیشتر ممکن است که مردان کوتاه‌قامت را به عنوان مردانی ناموفق در شغل و عشق یا یک دیکتاتور غیرقابل دوست داشتن به تصویر بکشند.

### فکر می‌کردم قد بلندتر از این باشه! : قد و ادراک طبقه اجتماعی

در پژوهشی، یک همکار آزمایشگر در یک کلاس دانشجویی با عنوان پروفیسور، و در کلاسی دیگر به عنوان یک دانشجوی جدید معرفی شد. در پایان، از دانشجویان خواسته شد که میزان قد فرد مورد نظر را حدس بزنند. مشاهده شد که در کلاسی که همکار آزمایشگر، به عنوان یک پروفیسور دانشگاه معرفی شده بود، دانشجویان قد او را بطور معناداری بالاتر تخمین زده بودند. این مشاهده حاکی از تمایل ذهن ما برای اینکه افراد قد بلندتر را دارای طبقه اجتماعی بالاتر ببینیم، است. این تمایل را می‌توان در یک عبارت تکراری نیز مشاهده کرد. بعضی از افراد، وقتی که یک مرد کوتاه قامت متعلق به طبقه بالای اجتماعی یا معروف را که قبلاً ندیده بودند، می‌بینند، ممکن است بگویند: «فکر می‌کردم قد بلندتر از این باشه!» (بخشی از علت این

مسئله هم، به نوعی از تفکر آرزومندانه در ما، بر می‌گردد). همچنین، مشاهده شده که حالت معکوس یعنی بین ادراک طبقه و قد یک مرد نیز، ارتباط وجود دارد. بدین صورت که افراد، بیشتر احتمال دارد که مردان قد بلندتر را متعلق به طبقات اقتصادی و اجتماعی بالاتر بدانند تا مردان کوتاه قامت‌تر را.

### قد و همسرگزینی

در مطالعه‌ای بر روی صد زن، مشاهده شد که زنان، عکس‌های مردان با قد بلند یا متوسط را به طور معناداری جذاب‌تر از مردان کوتاه‌قامت می‌یابند. اینکه مرد باید از همسرش بلند قدتر باشد یک قاعده اساسی شناخته شده جهانی در همسرگزینی است. البته خود مردان هم عموماً تأیید کننده این قاعده و عامل به آن هستند.

### قد و قضاوت درباره زنان

قد و قامت، همان تاثیراتی را که در مورد مردان دارد، در مورد زنان ندارد. در واقع، مشخص شده که زنان بلند قامت‌تر و بخصوص آنهایی که در انتهای طیف قد از نظر بلند قدی یعنی بلندترین‌ها قرار می‌گیرند، شرایط مطلوب کمتری را در بعضی از موارد مانند تعداد همسر بالقوه برای ازدواج دارند. این مسئله، به خاطر حاکم بودن قاعده «مرد باید بلندتر از همسرش باشد» در بازار همسر یابی، روی می‌دهد. اعتماد به نفس پایین‌تر گزارش شده در بعضی از زنان بسیار قد بلند نیز، مویده همین مطلب است. اما تبعیض‌های مرور شده درباره قد مردان، می‌تواند در مورد زیبایی چهره و بدن زنان مطرح شود. این مسئله به این خاطر است که ارزیابی میزان جذابیت زنان، بیشتر بوسیله جذابیت چهره‌ای و بدنی آنها صورت می‌گیرد، درحالی‌که در مورد مردان، علاوه بر متغیرهای ذکر شده، قد نیز تاثیر بسزایی دارد (سازمانی تحت عنوان سازمان ملی بزرگسالان کوتاه قامت<sup>۱</sup> تشکیل شده که در مورد مسائل مربوط به قد و تبعیض ناشی از قد اطلاع‌رسانی می‌کند).

### زیبایی یا هیئت منصفه؛ کدامیک قوی‌ترند؟

«زیبایی، جز اینکه نعمت خداست، دام شیطان هم هست» (نیچه).

«قدرت یک زن زیبا، از یک لشکر سرباز هم بیشتر است» (ضرب‌المثل).

زیبایی، حتی بر قضاوت‌های مهم و حساس مانند قضاوت‌های قضات در دادگاه نیز، تاثیر می‌گذارد. شاید تفاوت در برخورد با افراد، بر اساس میزان جذابیت آنها، هنگامی که به مسئله قضاوت یعنی جایی که جذابیت

<sup>۱</sup> - The National Organization of Short Statured Adults (website: www.nossaonline.org)

می‌تواند به برخورد بهتر و متقاعدسازی آسان‌تر درباره انجام‌دادن جرم منجر شود، به اوج خود از نظر اهمیت می‌رسد. البته این اتفاق در صورتی می‌افتد که جذابیت فرد، نقشی در ایجاد جرم نداشته باشد (هاتفیلد و اسپرچر، ۱۹۸۶).

در یک بررسی درباره تاثیرات جذابیت بر واکنش دریافتی از یک محکمه، یک هیأت منصفه آزمایشی در برابر ارتکاب جرم مشابه، متهم غیرجذاب را در مقایسه با متهم جذاب، به زندانی طولانی‌تری محکوم کرد (لندی و آرونسون، ۱۹۶۹). همین محققان دریافتند که مردم برای کشتن یک فرد جذاب، محکومیت سنگین‌تری قائل می‌شوند تا برای کشتن یک فرد غیرجذاب.

متهمینی که جذابیت جسمانی بالاتری دارند یا از طبقه اجتماعی بالاتری هستند نسبت به هم‌تایان کمتر جذاب یا متعلق به طبقه پایین‌تر، بیشتر احتمال دارد که در دادگاه و بوسیله هیأت منصفه، رفع اتهام شده یا مجازات‌های سبک‌تری دریافت کنند (مک‌کلوی و کولی، ۱۹۹۳).

نه تنها بین جذابیت با دقت قانون در مورد اعمال افراد رابطه وجود دارد، بلکه بین خصایص خاص چهره‌ای و قضاوت دادگاهی نیز ارتباطاتی وجود دارد. چهره‌های به اصطلاح کودک‌نما، به چهره‌هایی می‌گویند که دارای خصایص و خطوط چهره‌ای شبیه به چهره کودکان مانند گردی صورت، گردی چشمها، بینی و چانه کودکانه‌نما، (رک به بری و مک آرتور، ۱۹۸۵) هستند. داشتن چهره‌ای با خصایصی اینچنینی ممکن است برای یک فرد بزرگسال، با نسبت دادن خصایص منفی مانند ناپختگی و خصایص مثبتی مانند توانایی همدلی بالاتر یا مهربان بودن، همراه باشد. در پژوهشی مشخص شد که بزرگسالان با چهره‌های کودک‌نما، کمتر احتمال داشت که در مورد یک جرم، مقصر شناخته شوند. در عوض، این افراد بیشتر احتمال داشت که در مورد جرایم مربوط به اِهمال کاری و بی‌مسئولیتی یعنی جرایمی که به ناپختگی فرد مربوطند، مقصر دانسته شوند. این نحوه قضاوت که برتافته از ذهن تکاملی قضات و هیأت‌های منصفه است، می‌تواند موجب خلط مسائل با هم شده و مجرمی را از چنگال قانون فراری داده یا برعکس فرد بی‌گناهی را بطور نادرستی گرفتار نماید (برای مروری در زمینه مولفه‌ها و پیامدهای داشتن ویژگیهای چهره‌ای کودک‌نما رک به بری و مک آرتور، ۱۹۸۵).

### **جذابیت و پیشرفت تحصیلی؛ وقتی ظاهر بر توانمندی غلبه می‌کند**

هر چند افرادی که جذاب‌تر هستند، باهوش‌تر، تواناتر و از این قبیل فرض می‌شوند اما ارتباطی بین جذابیت با هوش واقعی، عملکرد و از این قبیل وجود ندارد (فینگلد، ۱۹۹۲). همانطور که گفتیم، بچه‌های کمتر جذاب، نسبت به کودکان جذاب‌تر، بیشتر احتمال دارد که بخاطر انجام یک سری از رفتارهای ناپسند

<sup>1</sup> - Baby-face

مشترک تنبیه شوند. اما این تفاوت در برخورد، حتی تا مدرسه، دانشکده و دانشگاه نیز ادامه می یابد (بوق و پاری، ۱۹۹۱). دانشجویان جذاب تر، نمره های بهتری کسب می کنند.

فقط دانشجویان جذاب نیست که از دست اساتید خود نمرات بهتری می گیرند، اساتید نیز از دوربین حس زیبایی شناختی دانشجویان رد می شوند. ارزیابی دانشجویان از کیفیت کاری اساتید، تحت الشعاع جذابیت و زیبایی ظاهری استاد قرار می گیرد. در پژوهش راکی و راکی (۲۰۰۷)، بین جذابیت ارزیابی شده از یک استاد بوسیله دانشجویان، با ارزیابی شاخص هایی مانند کیفیت کلی استاد، کمک کننده بودن و شفافیت استاد در کلاس درس (به معنی شفافیت و روشن بودن مباحث مطرح شده بوسیله استاد) رابطه مثبت یافت شد. ارتباط بین جذابیت استاد با ارزیابی دانشجویان از او در پژوهش رینیولو و همکارانش (۲۰۰۶) نیز تکرار شد (با این تفاسیر، خوش به حال دانشجویان و اساتید جذاب!).

### جستاری پژوهشی - اجتماعی.

### جذابیت و پیامدهای آن در مراکز آموزشی و دانشگاهها

«حاصل عشق مترسک به کلاغ، مرگ یک مزرعه بود» (منبع؟).

«ای مترسک، بیهوده دل به این مزرعه میند،

کلاغی که دیروز آرزوی دیدنش را داشتی،

امروز بر شانه های مترسکی دیگر آشیانه کرده است..» (بهتاش تفرشی).

سالها پیش، من هم مانند بعضی دیگر از دانشجویان، هنگامی که حرف و حدیث هایی درباره نحوه متفاوت رفتار بعضی از اساتید دانشگاه با دانشجویان جنس مقابل و بخاطر جذابیت جسمانی آنها می شنیدم، مقاومت کرده یا تعجب می کردم. آیا واقعاً جذابیت جسمانی تا بدان حد اهمیت دارد که می تواند منجر به برخوردهای متفاوت کسانی شود که ما معمولاً آنها را جزو فرهیخته ترین طبقات می دانیم.

یکی از مسائلی که ممکن است در واکنش دهی دست اندرکاران آموزشی به دانشجویان موثر بوده و موجب خلط اثر جذابیت جسمانی با دیگر عوامل شود، احتمال تاثیر طبقه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. از نظر یک مشاهده گر بیرونی، ممکن است که تفاوت در واکنش های اساتید و سایر دست اندرکاران آموزشی، نسبت به افراد با جذابیت جسمانی متفاوت، به تفاوت افراد در جذابیت جسمانی نسبت داده شود. اما باید این مسئله هم در نظر گرفته شود که از یک طرف، جذابیت جسمانی احتمالاً با طبقه اقتصادی، اجتماعی یا فرهنگی ارتباط دارد. از طرف دیگر، دانشجویان با طبقات اقتصادی یا اجتماعی - فرهنگی متفاوت، رفتارها و نگرش های متفاوتی نسبت به اساتید خود نشان می دهند که این خود می تواند واکنشها و رفتارهای خاصی را در اساتید برانگیزد. بطور مثال، احتمالاً بین صفاتی مانند تملق و چاپلوسی، عدم ابراز وجود و منفعل بودن، خصیصه انفعال - پرخاشگری و تعدادی دیگر از صفات شخصیتی و رفتاری با طبقه اجتماعی، فرهنگی،



اقتصادی یا قومیتی، ارتباط وجود دارد. با این توالی روابط، به یک ارتباط بین جذابیت با طبقه و ارتباط طبقه با رفتارها و خصیصه‌های شخصیتی معین و سپس ارتباط این خصیصه‌ها و رفتارها با گرفتن واکنشهای متفاوت از طرف مقابل، می‌رسیم.

علی‌رغم پیچیدگی‌هایی اینچنینی، باز هم جذابیت جسمانی به تنهایی و مستقل از سایر همبسته‌های خود، بر رفتارها و واکنش‌های دست‌اندرکاران آموزشی و از جمله اساتید، موثر است. مولف به عنوان کسی که در دانشگاه‌های ایران تحصیل کرده، بارها شاهد تفاوت در رفتارهای دست‌اندرکاران آموزشی و بطور مثال اساتید، در رابطه با تفاوت افراد از نظر جذابیت جسمانی که مستقل از سایر شرایط صورت می‌گیرد، بوده است. در مواردی، سوگیری‌های رفتاری یک استاد نسبت به دانشجویان جذاب‌تر، به نحوی محسوس، واضح و قابل توجه است که دانشجویان از این موضوع یک طنز می‌سازند. متأسفانه نتایج چنین سوگیری‌هایی که ممکن است در بسیاری از موارد، ناهشیار هم باشند، می‌تواند عواقب تلخ و وسیعی را برای سیستم آموزشی و در نهایت جامعه، به بار بیاورد. تلاش برای راه دادن دانشجویان جذاب‌تر به مقاطع تحصیلات تکمیلی یا فراهم‌آوری سایر شرایط لازم برای رشد آنها مانند شغلیابی غیر عادلانه، می‌تواند منجر به محروم‌شدن دانشجویان کمتر جذاب ولی تواناتر، از دستیابی به رشدی که حق آنهاست، شود. در این بین، جامعه آسیب‌های جدی خواهد خورد.

برخلاف آنچه که بعضی‌ها ممکن است فکر کنند، واکنش بر اساس جذابیت، محدود به اساتید جنس مذکر نشده و اتفاقاً در اساتید مونث هم بسیار شایع است. شاید یکی از علل اینکه این موضوع بیشتر با اساتید جنس مذکر پیوند خورده، سبک آشکارتر و کمتر دوپهلوی برخورد در جنس مذکر و پیچیده و چند لایه‌تر بودن روابط در جنس مونث است. البته علت دیگر نیز، به میزان شیوع بالاتر رابطه جنسی اساتید مذکر با دانشجویان مونث (نسبت به حالت برعکس آن)، بر می‌گردد. هر چند رابطه جنسی بین اساتید مونث با دانشجویان مذکرشان (حداقل در فرهنگ ما)، نسبت به رابطه جنسی بین اساتید مذکر با دانشجویان مونث، به میزان زیادی کمتر است اما باید بین رابطه جنسی استاد و دانشجو با برخورد متفاوت استاد بر اساس جذابیت جسمانی دانشجویان، تمایز قائل شد. مورد اول، در اساتید مذکر بیشتر است اما مورد دوم، در هر دو گروه از اساتید مذکر و مونث، قابل مشاهده است. ممکن است در بسیاری از موارد، حتی خود اساتید نیز از نحوه برخورد متفاوت آنها با دانشجویان که به خاطر جذابیت جسمانی متفاوت آنها صورت می‌گیرد آگاهی نداشته باشند. دلایلی مبنی بر اینکه افراد تحصیل کرده، نسبت به غیر تحصیل کرده‌ها، به میزان بیشتری، نسبت به فرایندهای ناهشیار خود، بینش و آگاهی داشته باشند، در دست نیست.

برخورد متفاوت با دانشجویان بر اساس جذابیت جسمانی آنها، لزوماً به خاطر رسیدن به کامیابی جنسی نبوده و علل متعدد دیگر و اتفاقاً پیچیده‌تری می‌تواند داشته باشد. یک مورد جالب و نمونه بارز که مولف خود از نزدیک شاهد آن بوده، رفتارها و واکنشهای یک پروفیسور مونث دانشگاه و نسبتاً مسن، با دانشجویان پسر بود. این مدرس دانشگاه با یک رزومه پژوهشی دور و دراز که اتفاقاً و بطور جالبی، خود استاد یکی از گرایش‌های رشته روانشناسی بود (!؟)، امتیازات بارز، محسوس و قابل ملاحظه‌ای را برای دانشجویان مذکر جذاب از نظر جسمی، در نظر می‌گرفت؛ از به اسم کوچک صدا زدن این دانشجویان و رفتار صمیمانه با آنها گرفته تا ایجاد

تسهیلات برای ادامه تحصیل یا شاغل شدن آنها. جالب اینجاست که او می‌گفت این دانشجویان، همچون پسران او هستند و معترضین، کسانی‌اند که به علت توجه بیشتر ایشان به این دانشجویان پسر که به خاطر باسوادتر بودن آنهاست، به آنها حسادت می‌کنند! همچنین، مشخص شده که بعضی افراد، از بودن با افراد جذاب از نظر جسمی، افزایش عزت‌نفس و اعتماد به نفس را تجربه می‌کنند. به همین خاطر، این احتمال وجود دارد که یکی از علل اصلی رفتارهای استاد مذکور، افزایش عزت‌نفسی بود که از دور و بر بودن این دسته از دانشجویان، در ایشان بوجود می‌آمد. این فرضیه بخصوص با توجه به جذابیت جسمانی پایین خود استاد نامبرده، صحیح به نظر می‌رسید. از نظر تکاملی، بودن در کنار افراد جذاب، می‌تواند به دیگران پیام دهد که طبقه یا تناسب ما بالاست و این خود می‌تواند برای بعضی از افراد پاداش‌دهنده و برای مخاطبین آنها، مایه احترام‌گذاشتن به آنها باشد. علت دیگر، می‌توانست سوءبرداشت این استاد از نحوه برخورد دانشجویان با جذابیت‌های جسمانی متفاوت باشد. این مدرس دانشگاه، نسبت به انتقاد بسیار حساس بوده و احتمال داشت که انتقادات بعضی از دانشجویان را به نحوه واکنش‌دهی این دانشجویان به جذابیت جسمانی پایین خودشان می‌گذاشت. برای مولف، شخصاً، موضوعی که از همه بارزتر و مهم‌تر بود علل این مسئله نبود بلکه این نکته بود که نه میزان تحصیلات، نه وضعیت تاهل، نه جنسیت، سن، موقعیت اقتصادی و اجتماعی و حتی تحصیل در رشته روانشناسی (!) هم، نتوانسته بود یک فرد را در تسلط بر گرایز تکاملی خود و احتمالاً حتی بینش‌داشتن نسبت به آنها، توفیقی دهد. شاید مواجه‌شدن با سناریوی نمره در یک درس به‌ی‌زای یک‌بار ارتباط جنسی، علی‌رغم کاملاً غیراخلاقی بودن، چندان عجیب نباشد اما نثارکردن بسیاری از موقعیت‌های تحصیلی، اجتماعی و شغلی برای کسانی که از زیبایی آنها فقط حضور در کنار آنها را کسب می‌کنیم، اصلاً قابل‌اغماض نیست. این نشان می‌دهد که غیراخلاقی بودن رابطه اساتید- دانشجویان در مراکز آموزشی را، نباید فقط درخواست ارتباط جنسی داشتن، تفسیر کرد. چه بسا که روابطی بین یک استاد و دانشجویان وجود داشته باشد که در آنها، هیچ آمیزش جنسی هم در کار نباشد اما تبعات آن، به‌مراتب، بسیار وخیم‌تر و بدتر باشد. این روابط، اگرچه به ظاهر، جنسی نیستند و در آنها طالب ارتباط جنسی با طرف مقابل بودن به چشم نمی‌خورد اما در عمل، از همان پویایی‌های جنسی آدمی، انرژی می‌گیرند. سکس و حتی خودارضای جنسی هم، فقط مقاربت جنسی، دخول و رسیدن به ارگاسم، نیست. ارضای جنسی، بخصوص برای زنان، می‌تواند شکل‌های بسیار متفاوتی به خود بگیرد. مسئله دیگر، به موضوع جنسیت بر می‌گردد. همانطور که در فصل ششم گفته شد، برای تولیدمثل موفق مردان، تقریباً همیشه مانع بزرگی به نام راضی‌کردن جنس مقابل به برقراری رابطه جنسی، وجود دارد. اما زنان، به دلیل اینکه مردان، سرمایه‌گذاری والدینی کمتری دارند و در اغلب موارد، دست رد بر سینه شرکای حداقل کوتاه‌مدت خود نمی‌زنند، توانایی بیشتری برای اعمال استراتژی‌های جنسی خود، دارند. این، می‌تواند موجب شود تا زنانی که در موقعیت قدرت اجتماعی و اقتصادی قرار دارند، در صورتی که بخواهند، برای رسیدن به کامیابی‌های جنسی خود، توانایی بیشتری برای دستکاری محیط و جنس مقابل، داشته باشند. بی‌جهت نبود که قدیمی‌های ما، درباره قدرت اثرگذاری شهوت‌های مرد و زن بر محیط، اینطور می‌گفتند: «گر مردی مست شود، به مویی توانش بست/ گر زنی مست شود، به زنجیری نتوانش بست».

علل و ریشه‌های ناهشیار و هشیار روانشناختی چنین تبعیضات مبتنی بر جذابیت، هر چه که باشد، تبعات و تاثیرات چنین برخوردهای تبعیض‌آمیزی نسبت به افراد، می‌تواند بسیار جدی باشد. چنانچه قصد انتخاب مانکن داشته باشیم، بسیار طبیعی است که بر اساس میزان زیبایی ظاهری افراد، دست به انتخاب بزنیم. اما در مورد محیط‌های آموزشی و دانشگاهی، عدم رشد افراد لایق و توانمند یا آسیب‌دیدن بعضی از دانشجویان مستعد اما با جذابیت‌های جسمانی پایین، بخش کمی از این صدمات و تبعات را تشکیل می‌دهد.<sup>۱</sup> این واقعاً غیرقابل قبول و تصورناپذیر است که در محیط‌های آموزشی هم، انتخاب افراد، نه بر اساس سرمایه هوشی و کوششی آنها بلکه بر اساس سرمایه جنسی آنها، قرار بگیرد. متأسفانه افراد زیادی در جامعه ما، به علت این ضعف‌هایی که بسیاری از خود ما هم آنها را داریم، پله‌های نردبان ترقی را طی کرده و می‌کنند (به این فکر کنید که روزی مسئولی با موقعیت اداری یا آموزشی بالا شوید و این عمدتاً یا فقط به این خاطر بوده باشد که استاد زمان فوق‌لیسانس شما، از دخترها یا پسرهای خوش‌بر و رو، خوشش می‌آمده است!). مسئله دیگر، به جدی‌گرفتن اعتراضات و شکایات دانشجویان از چنین رفتارهایی، بر می‌گردد. اینکه مسئولین و دست‌اندرکاران مخاطب چنین شکایاتی، گزارش مسائلی اینچنینی از طرف دانشجویان را جدی نگرفته یا به ریشخند بگیرند، قطعاً کمکی به حل مسائل نخواهد کرد (در مورد نمونه ذکر شده در بالا، مسئولینی که گزارش رفتارهای استاد مذکور را از دانشجویان می‌شنیدند این مسئله را یا به حساب شیطنت دانشجویان گذاشته یا آن را به لودگی می‌گرفتند. ...). امروزه در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، مراکزی وجود دارد که افراد می‌توانند به آنها مراجعه کرده و در مورد اینکه بخاطر شرایط جسمانی‌شان مورد تبعیض مسئول یا نهادی قرار گرفته‌اند، شکایت کنند. این نشان می‌دهد که این فرهنگ‌ها، این واقعیت را که افراد ممکن است بر اساس جذابیت‌های جسمی و جنسی دیگران، اقدام به قضاوت و انتخاب کنند را جدی گرفته و برای آن راه‌حلی اندیشیده‌اند. اما اینکه ما دوست داشته باشیم مردان و زنان مسئول در نهادها و بخش‌های مختلف کشورمان را، اقتداکننده به یوسف کنعان و مریم عذرا بدانیم، واقعیت را تغییر نداده و حقیقت همچنان در شهر جولان خواهد داد. مردم کشورهای در حال توسعه، باید به این حقیقت برسند که جنسیت معین، داشتن همسر و فرزند، سن بالا، ظاهر، اعتقادات کلامی و مذهبی ظاهری یا پست و مقام فرد، هیچ‌یک تضمین‌کننده اینکه افراد دچار خطا نشوند نبوده و مردان ضعیف‌النفس یا هوس‌ران و زنان مهد علیایی، می‌توانند هر شرایط یا مقام

<sup>۱</sup> - تاریخ پر از گزارش فجایعی است که نتیجه شهوت‌های جنسی، حس زیبایی‌دوستی و هوس‌های نافرجام مردان و زنان، نسبت به جنس مقابل، است. یکی از علل کشته‌شدن بزرگ‌مرد ایرانی، امیرکبیر، عشق مادر ناصرالدین‌شاه (مهد علیا) به میرزا آقاخان خوش-قیافه بود. کسی که به بالاخره از طریق همین عشق، پست وزارت را از آن خود کرد. موارد اخیرتر در تاریخ ما، خاندان پهلوی هستند. ولنگاریهای جنسی و ماجرای عشق اشرف پهلوی و قتل پلانچیان بوسیله او، تعداد کمی از فتوحات این زن در دربار پهلوی است. قهرمان دیگر، فرح پهلوی و ماجراهای او با مهرداد اوستا، کریم‌پاشا بهادری، فریدون جوادی، بژورن مایرولد و مریمی اسکی‌اش است. گویا حکمت قصاری هم که این ملکه دربار به آن اعتقاد داشته: "هرکس اختیار پایین‌ته خودش را دارد!" بوده است (رک به: خاطرات تاج‌الملوک (خاطرات مادر رضاشاه)؛ دخترم فرح (خاطرات فریده دیبا)؛ پس از سقوط (خاطرات انصاری) و زندگی و عیاشی‌های اشرف (آلبرتو بلیجی). برای مطالعه در مورد نقش زنان حکمران و انگیزه‌های شهوانی و زیبایی‌دوستی آنها در تغییر در سرنوشت ملت‌ها و حکومت‌ها هم رک به: «زن بر سریر قدرت» تالیف محمود طلوعی، تهران: نشر علم، ۱۳۸۰).

و منصب و کسوتی، داشته باشند. مسئله، وقتی غامض و خطرناک تر می‌شود که چنین افرادی، بر رفتارهای خود، بینش<sup>۱</sup> نداشته باشند. در روانشناسی، بینش به میزان آگاهی فرد از روش رفتار خود و ریشه‌های آن، گفته می‌شود. هرچند افراد، عموماً، نسبت به آنچه که آنها را جذب می‌کند و از جمله جذابیت‌های جسمانی و جنسی، هشیاری دارند اما در مواقعی هم نسبت به روشی که رفتار می‌کنند، هشیاری و خودآگاهی لازم را نشان نمی‌دهند. در مورد این افراد، قانع کردن آنها به اینکه بدین‌گونه رفتار می‌کنند و خود-کنترلی بر آنچه که انجام می‌دهند، دشوارتر است. شرط اول تغییر در انسان، بوجود آمدن احساس نیاز به تغییر است و آن هم به نوبه خود، مستلزم تمرکز بر خویشتن و پذیرش واقعیت‌های رفتاری خود است. این افراد، برای تنظیم یا تعدیل رفتارهایشان، غالباً نیاز به کنترل‌کننده‌های بیرونی دارند.

خیانت زناشویی و فراوانی چشمگیر آن در کشورهای غربی، امری بسیار عادی شده است. برای مردم این کشورها، پدیده‌هایی اینچنینی، در بسیاری از موارد، حتی ممکن است جلب توجه هم نکند. دامنه خیانت‌های زناشویی، زندگی افراد معروف و صاحب‌منصبان عالی‌رتبه دستگاه‌های دولتی را نیز، در نوردیده است. از آرنولد شوارتزنگر، بازیگر معروف فیلم‌های هالیوودی و فرماندار سابق کالیفرنیا که مشخص شد فرزند خدمتکارش، حاصل ارتباط نامشروع او با این خدمتکار بوده گرفته تا بیل کلینتون رئیس جمهور آمریکا که ماجرای ارتباط او با مونیکا لویینسکی توجه رسانه‌ها را به خود جلب کرد، همه گویای فراوانی ارتباطاتی اینچنینی در کشورهای غربی هستند. رسانه‌های انگلیس، در ژانویه ۲۰۱۱ با انتشار گزارش‌هایی، دلیل اصلی استعفای آلن جانسون<sup>۲</sup> از کابینه حزب کارگر را فساد اخلاقی همسر وی اعلام کردند. همسر آقای جانسون (لورا<sup>۳</sup> جانسون) با یکی از افسرانی که وظیفه حفاظت از وی و خانواده‌اش را برعهده داشت (پل رایس<sup>۴</sup>)، روابط نامشروع برقرار کرده بود. مشخص شد که این افسر پلیس با منشی آلن رایس نیز، روابط جنسی نامشروعی داشته است. گزارش چنین حوادثی، شاهد دیگری بر این حقیقت آشکار هستند که هوسهای جنسی، منصب و موقعیت نمی‌شناسند.



تصویر ۱۱-۱۰: از راست به چپ: لورا جانسون، آلن جانسون، پل رایس، تریسی ویندل<sup>۵</sup> (منشی آلن جانسون) و میشل<sup>۶</sup> رایس (همسر پل رایس).

<sup>۱</sup>- Insight

<sup>۲</sup>- Alan Johnson

<sup>۳</sup>- Laura

<sup>۴</sup>- Paul Rice

<sup>۵</sup>- Tracy Windle

<sup>۶</sup>- Michelle

## آنچه زیباست، خوب هم هست: رابطه جذابیت با قضاوت‌های شخصیتی و رفتاری افراد

«صورت نیکو، نخستین بهره نیکبختی است» (حضرت علی (ع)).

«روی تو نکوست، من بدانم خوشدل کز روی نکو، بجز نکویی ناید» (عراقی).

ما ممکن است معتقد باشیم که افراد جذاب‌تر، از نظر شخصیتی و رفتاری هم، بهتر هستند. این یعنی یک استاندارد رایج تحت عنوان «آنچه که زیباست، خوب هم هست»<sup>۱</sup> در ذهن افراد وجود دارد (دیون، ۱۹۷۲). هر چند ممکن است اینطور اندیشیده شود که اگر افراد، بطور طولانی مدت در کنار یکدیگر قرار بگیرند، این تصورات قالبی و پیش‌فرضها، ناپدید خواهند شد اما متأسفانه، شواهد در این رابطه هنوز قانع‌کننده نیستند (بطور مثال نگاه کنید به لانگلويس و همکاران، ۲۰۰۰).

در مطالعه‌ای (دیون، برشید و والستر، ۱۹۷۲)، آزمودنیها، افراد جذاب را در مقایسه با افراد غیرجذاب، آدمهایی حساس‌تر، مهربان‌تر، جالب‌تر، قوی‌تر، متوازن‌تر، اجتماعی‌تر، مردم‌آمیزتر، مهیج‌تر، از نظر جنسی گرم‌تر، پاسخگوتر و دارای پایگاه اجتماعی بالاتر، ارزیابی کردند. آزمودنیها، همچنین احتمال ازدواج افراد جذاب‌تر را بالاتر دانسته و آنها را افرادی می‌دانستند که می‌توانستند زناشویی موفق‌تری داشته و خوشبخت‌تر از بقیه باشند.

افراد حتی مقاله‌هایی را که نویسنده آنها یک فرد جذاب معرفی شده، از نظر کیفیت، در رده بالاتری قرار می‌دهند (لندی و سیگال، ۱۹۷۴) (شما فرض کنید که مولف این کتاب، فردی بسیار جذاب است!). طرحواره‌های مربوط به جذابیت جسمانی، بطور معکوس نیز عمل می‌کنند. به این معنی که نه تنها افراد جذاب‌تر، مثبت‌تر ارزیابی می‌شوند، بلکه به توصیف‌های شخصیتی مثبت‌تر نیز، جذابیت جسمانی بالاتری نسبت داده می‌شود. بطور نمونه، در مطالعه گراس و کرافتون (۱۹۷۷) به توصیف‌های شخصیتی مطلوب، جذابیت جسمانی بیشتری اختصاص داده شد تا به توصیف‌های شخصیتی نامطلوب.

لانگلويس و همکارانش (۲۰۰۰)، با مرور تعدادی از پژوهشهای انجام شده در بین سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۹۹ و استخراج ۹۱۹ اندازه اثر<sup>۲</sup> منتج از این پژوهشها، اقدام به فراتحلیل نتایج این پژوهشها کردند. هدف این محققین، بررسی چند مسئله مرتبط با زیبایی از جمله تاثیر زیبایی فرد بر قضاوت دیگران در مورد خصایص و تواناییهای او، تاثیر زیبایی در نحوه برخورد دیگران با فرد و ارتباط جذابیت با خصایص واقعی خود فرد مانند برداشت از خود<sup>۳</sup>، سلامت روان و سلامت جسمی بود. در این قسمت، مجموعه یافته‌های

<sup>۱</sup>- What is beautiful is good

<sup>۲</sup>- Effect size

<sup>۳</sup>- Self-concept

لانگلويس و همکارانش (۲۰۰۰) در مورد تاثیر جذابیت بر نحوه قضاوت، برخورد و رفتارهای واقعی افراد را بطور خلاصه مرور می‌کنیم.

### **قضاوت<sup>۱</sup> بر اساس میزان زیبایی فرد: بزرگسالان:**

سازگاران‌تر دیدن افراد زیباتر  
اسناد شایستگی بین<sup>۲</sup> شخصی بالاتر به افراد زیباتر  
اسناد شایستگی شغلی بالاتر به افراد زیباتر  
جذابیت اجتماعی بالاتر بزرگسالان زیباتر  
**کودکان:**

قضاوت بهتر در مورد شایستگی تحصیلی و رشدی کودک بر اساس میزان زیبایی او  
سازگاران‌تر دیدن کودکان زیباتر  
اسناد شایستگی بین شخصی بالاتر به کودکان زیباتر  
جذابیت اجتماعی بالاتر کودکان زیباتر

### **برخورد<sup>۳</sup> بر اساس میزان زیبایی فرد: بزرگسالان:**

توجه، کمک‌رسانی و همکاری بیشتر با افراد زیباتر  
تعامل منفی کمتر با افراد زیباتر  
برداشت مثبت‌تر از افراد زیباتر  
تعامل مثبت بیشتر با افراد زیباتر  
تقویت یا پاداش‌دهی<sup>۴</sup> بیشتر در تعامل با افراد زیباتر  
**کودکان:**

توجه و مراقبت بیشتر به کودکان زیباتر  
اسناد توانایی تحصیلی بالاتر به کودکان زیباتر  
تعامل منفی کمتر با کودکان زیباتر  
تعامل مثبت بیشتر با کودکان زیباتر

---

<sup>1</sup>- Judgment

<sup>2</sup>- Interpersonal Competence

<sup>3</sup>- Treatment

<sup>4</sup>- Reward

**خصایص و رفتارهای واقعی:****بزرگسالان:**

تجارب دوستی بیشتر با جنس مقابل در افراد زیباتر  
 ارتباطات جنسی بیشتر با جنس مقابل در افراد زیباتر  
 موفقیت شغلی بالاتر در افراد زیباتر  
 مورد محبت بیشتر قرار گرفتن<sup>۱</sup> در افراد زیباتر  
 سلامت جسمی بهتر در افراد زیباتر (۵۹ درصد در مقابل ۴۱ درصد،  $d+=0/39$ ).  
 مقدار کمی برونگرایی بیشتر در افراد زیباتر  
 مشاهده مقدار کمی نگرشهای سنتی‌تر در افراد زیباتر  
 مشاهده مقدار کمی اعتماد به نفس / عزت نفس بالاتر در افراد زیباتر  
 مشاهده مقدار کمی مهارت‌های اجتماعی بالاتر در افراد زیباتر  
 مشاهده مقدار بسیار کمی سلامت روان بالاتر در افراد زیباتر (۵۴ درصد در مقابل ۴۶ درصد،  $d+=0/16$ ).  
 مشاهده مقدار بسیار کمی هوش بالاتر در در افراد زیباتر (۵۲ درصد در مقابل ۴۸ درصد،  $d+ = 0/07$ ).

**کودکان:**

شهرت بیشتر برای کودکان زیباتر  
 سازگاری بالاتر در کودکان زیباتر  
 شایستگی هوشی و عملکردی بیشتر در کودکان زیباتر

**ادراک از خود****بزرگسالان**

مشاهده مقدار کمی احساس شایستگی بالاتر در افراد زیباتر (۵۶ درصد در مقابل ۴۴ درصد،  $d+=0/25$ ).  
 مشاهده مقدار کمی خود-ارزیابی از سلامت روان بالاتر در افراد زیباتر (۵۸ درصد در مقابل ۴۲ درصد،  $d+=0/31$ ).

لانگلوپس و همکارانش (۲۰۰۰)، در پایان مطالعه خود اینطور نتیجه گرفتند که مقدار تاثیرات مربوط به جذابیت، نسبتاً برابر یا بزرگتر از سایر متغیرهای مهم در علوم اجتماعی است. در واقع، همانطور که در این پژوهش نیز نشان داده شد، در بیشتر موارد، تاثیر جذابیت برای افراد، بوسیله چشمان غیرمسلح و بدون نیاز به

---

<sup>۱</sup>- Popularity

انجام پژوهش و بررسیهای آماری قابل درک بوده و بوسیله مشاهده صرف هم، می‌توانیم شاهد بسیاری از تبعات و اثرات آن برای فرد باشیم (برای مروری در مورد تاثیرات زیبایی افراد بر واکنشها و تعاملاتی که از محیط دریافت می‌کنند و تاثیرات سوگیرانه زیبایی بر مسائل اجتماعی و قضاوت افراد در مورد دیگران رک بری، ۲۰۰۷؛ ۲۰۰۸، جفس، ۱۹۹۸؛ رود، ۲۰۱۰).

### جذابیت مراجعین و قضاوت‌های متخصصان سلامت

هادجیستا و همکارانش (۱۹۹۰) عکسهایی از هشت دانشجوی مونث دانشگاه را به ۶۰ دانشجوی دوره تخصصی پزشکی (رزیدنتی) نشان دادند. عکسها، بر اساس جذابیت و علائم غیرکلامی (چهره‌ای) حاکی از تجربه درد، بصورت ذیل طبقه بندی شده بودند: الف) چهره جذاب بدون علائم حاکی از تجربه درد. ب) چهره جذاب همراه با علائم غیرکلامی حاکی از تجربه درد. ج) چهره ناجذاب بدون علائم حاکی از تجربه درد و د) چهره ناجذاب همراه با علائم حاکی از تجربه درد. نتایج نشان داد که پزشکان، بیماران جذاب و بیماران دارای علائم غیرکلامی حاکی از احساس درد را به عنوان بیمارانی که درد و استرس بیشتر و عواطف منفی تری تجربه می‌کنند، ارزیابی کردند. اما بیماران ناجذاب‌تر، میزان بالاتری از مراقبت بالقوه ارائه شونده بوسیله پزشکان که بر طبق ارزیابی پزشکان از خودشان سنجیده شده، دریافت می‌کردند. آنها همچنین، نمرات پایین تری در مقیاس ارزیابی از سلامتی که بوسیله پزشکان نمره داده می‌شد، بدست می‌آوردند.

روانشناسان نیز از تاثیرات سحرانگیز زیبایی در امان نیستند. چندین مطالعه نشان داده‌اند که در مواردی، زیبایی مراجع یا بیمار می‌تواند بر نوع تشخیصی که بر بیمار گذاشته می‌شود و میزان امید به بهبودی آن مراجع یا بیمار خاص، تاثیر بگذارد. این تاثیرات از همان تصورات قالب رایج در جامعه در مورد جذابیت اثر می‌پذیرند. در مطالعه گورا (۱۹۹۷)، به عده‌ای از دانشجویان و درمانگران، فیلم یک جلسه ساختگی از مصاحبه با یک مراجع زنِ همدست آزمایشگر، نشان داده شد. هم دانشجویان و هم درمانگران، مراجع ناجذاب را نسبت به مراجع جذاب، در بعضی از متغیرهای مربوط به سلامت روان، بطور منفی تری مورد قضاوت قرار دادند. دانشجویان، تمایل کمتری برای تعامل با مراجع ناجذاب نسبت به مراجع جذاب، ابراز کردند. درمانگران، مراجع ناجذاب را به میزان بیشتری نیازمند رواندرمانی دانسته و به میزان بیشتری از نظر روانشناختی آسیب دیده<sup>۱</sup> می‌دانستند. آنها همچنین، تعداد جلسات بیشتری را برای پیشرفت مراجعین ناجذاب، ضروری می‌دانستند تا برای مراجعین جذاب. برخلاف این پژوهش در پژوهش بل (۲۰۰۵)، بین میزان جذابیت مراجع و ارزیابی مشاورین از علائم احتمالی مورد شکایت مراجع و شدت آنها، ارتباطی یافت نشد.

<sup>۱</sup> - Psychologically impaired



### زیبایی، تبعیض و عدالت اجتماعی

در یک جامعه انسانی، عدالت محور و دموکراتیک، انتظار می رود که افراد مستقل از جذابیت جنسی و جسمی خود، مورد قضاوت قرار گرفته یا اینکه این متغیرها بر پیشرفت و حق اکتسابات فرد در زمینه‌های گوناگون، تاثیری نداشته باشند. اما متأسفانه حقایق پژوهشی، درست خلاف این مسئله را نشان می دهند. تحقیقات نشان می دهد که حدود ۰/۵۰ از زنان کارگر یا کارمند آمریکایی، ناخواسته مورد توجه یا لطف جنسی قرار می گیرند (لوی و استوار، ۱۹۸۴؛ به نقل از عضدانلو، ۱۳۸۴). در پژوهشی در ایران (به نقل از خبرگزاری نیمروز، ۲۱ بهمن ۱۳۹۱) نیز، ۳۵ درصد از زنانی که جراحی زیبایی کرده بودند، اعتقاد داشتند که زیبایی در کسب یا ارتقاء شغلی، موثر است. این آمارها نشان می دهند که جذابیت جسمی و جنسی افراد، خواسته یا ناخواسته، بر برخورد دیگران نسبت به آنها، تاثیر می گذارد. شاید خواندن پژوهشهایی که نشان می دهد اثرات زیبایی بر ادراکات و رفتارهای ما تا چه حد است، در وهله اول ناراحت کننده، غیرقابل باور، شوک برانگیز و ناامید کننده باشند. ناامید کننده از این جهت که افراد جامعه، تصور می کنند یا حداقل امید دارند که دیگران در برخوردها و تعاملات، به خصیصه‌ها و ارزشهای انسانی توجه کنند و نه به ویژگیهای ظاهری. این یافته‌ها، تلویحات<sup>۱</sup>، زیادی برای ما دارند. آنها می توانند به ما کمک کنند تا در تعاملات انسانی خود به بینش عمیق تری نسبت به آنچه که واکنشهای ما را بر می انگیزند، دست یابیم. این بینش برای کسانی که واقعاً به دنبال روابطی انسانی تر هستند، سودمند و کمک کننده خواهد بود. تنظیم رفتارها و تعاملات بر اساس میزان جذابیت و زیبایی طرف مقابل، هر چند که ناشی از فرایندهای تکاملی ما باشد، عملی خلاف منطق و ارزشهای انسانی است. هم اکنون در تعدادی از کشورهای غربی، مراکزی وجود دارند که افرادی که احساس می کنند به علت ظاهر جسمی خود مورد بی عدالتی شغلی قرار گرفته اند، می توانند به آنها مراجعه کرده و اقامه دعوا کنند. وجود این مراکز خود گواهی بر تاثیرات منفی زیبایی بر تصمیم گیریهای افراد و آگاهی اجتماع و مسئولین چنین کشورهایی از چنین تاثیراتی است.

با توجه به سوگیریهایی که به علت تفاوت افراد در مورد ظاهر جسمی آنها، نسبت به آنها روا دانسته می شود می توان گفت که «تبعیض ناشی از ظاهر جسمی» یکی از تبعیضهایی است که بسیار متداول، رایج و دارای قدمت زیادی است. اما برخلاف سایر تبعیضات مانند تبعیضات نژادی، قومیتی و مذهبی، این تبعیض می تواند پنهان و خاموش بوده و احتمالاً توجه بسیاری از ما را جلب نکند. اما آن می تواند برای افراد و جامعه، آنهایی که تحت تاثیر آن قرار می گیرند و حتی برای مرتکبین به آن، بسیار مخرب و ویرانگر باشد. جالب اینجاست که به نظر می رسد که این تبعیض، برخلاف سایر تبعیضها، معترضین جدی زیادی نداشته باشد. شاید یکی از دلایل این مسئله این است که تقریباً همه ما، در رفتار بر اساس این تبعیض و ادراک مبتنی

۱- Impressions تلویحات به برداشت‌ها و نتایج ضمنی یا کمتر آشکار از یک مسئله گفته می شود.

بر آن، مشترک هستیم. به عبارت دیگر، ممکن است که این گونه از تبعیضات، حتی اگر به طور هشیارانه از آنها آگاهی نداشته و به وجود آنها در خودمان معترف یا واقف نباشیم، چندان هم با سخت افزارها و نرم-افزارهای ذهن ما ناسازگار نباشند.

تبعیضات ناشی از ظاهر، می‌تواند باعث شود تا افرادی با ظاهری کمتر جذاب یا خاص اما با قابلیت‌های بیشتر، مجبور به واگذاری موقعیت، وضعیت یا سمتی به نفع افراد دارای ویژگی‌های جسمی خاص یا ظاهر جذاب‌تر اما با توانمندی‌های کمتر شوند. مستون و باس (۲۰۰۷)، پژوهشی به منظور سنجش علل ارتباطات جنسی در دو جنس انجام دادند. یکی از گزینه‌هایی که تعدادی از زنان به عنوان یکی از علل ارتباط جنسی خود تایید کرده بودند، ارتباط جنسی به منظور ارتقای شغلی بود. جذابیت جنسی و جسمی ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. استفاده از جذابیت جسمی یا جنسی و ارتباط جنسی به منظور استخدام شدن یا ارتقای شغلی، می‌تواند منجر به حذف افراد بالقوه تواناتر و شایسته‌تر از موقعیت‌های شغلی یا پست‌های مهم‌تر شغلی شود که این خود پیامدها و آثار ناگواری را در کوتاه‌مدت و درازمدت به جامعه تحمیل می‌کند. به همین خاطر، همه افراد در همه زمینه‌ها و بخصوص مسئولین و افراد قرار گرفته در پست‌های مهم، باید نسبت به تمایلات هشیارانه و ناهشیارانه خود مبنی بر انتخاب ناروای افراد با جذابیت جسمانی بالاتر یا با خصایص جسمانی خاص، هشیار باشند.

بدیهی است که آثار چنین مسائلی هم برای افراد و هم برای سازمان‌ها و کل جامعه، بسیار گران و مخرب تمام می‌شود. در همین راستا و بنا به همین علل گفته شده، تعدادی از کشورهای توسعه یافته، اقدام به تنظیم قوانین اخلاقی در مورد تبعیضات ناشی از ظاهر کرده‌اند. کد حقوقی ممانعت از تبعیض بر اساس قد، در مجموع قوانین حقوقی اونتاریوی کانادا و قوانین ایالتی میشیگان آمریکا و ممانعت از تبعیض بر اساس ظاهر در مجموعه قوانین حقوقی ایالت ویکتوریای استرالیا و ایالت کلمبیای آمریکا، تعدادی از این موارد هستند.

## فصل یازدهم: چالش‌های روانشناسی تکاملی و آینده پیش‌روی آن به عنوان یک رشته علمی

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- بررسی علل روانشناختی مقاومت در پذیرش یافته‌های روانشناسی تکاملی
- بررسی علل ایدئولوژیکی و صنفی مقاومت در پذیرش یافته‌های روانشناسی تکاملی
- چالش‌های پیش‌روی این رشته برای نشر و بکار گرفته‌شدن در علوم رفتاری، اجتماعی و جامعه
- آینده پیش‌روی روانشناسی تکاملی به عنوان یک رشته علمی

### حقیقت‌جویی و حقیقت‌گزینی

«امیدوارم آنچه آقای داروین می‌گوید درست نباشد و اگر درست است، [لااقل] خدا کند که عامه مردم، متوجه آن نشوند!» (گفته زنی مشهور از هم‌عصران داروین به نام اشلی، به شوهرش).

«برای پذیرش نظریه تکاملی، ما باید آن موانع روانشناختی‌مان که در پذیرش آن نقش دارند را، بشناسیم» (دیوید باس، ۱۹۹۴).

«دیوانه کسی است که جامعه میل شنیدن حرفهایش را نداشته و می‌خواسته مانع او در فاش کردن برخی از واقعیات غیرقابل تحمل شود» (آرتو).

«چه نیک می‌توانیم حواس خویش را گذرگاهی برای امور سطحی و اندیشه خویش را شهوتی خدایی برای جهش‌ها و خطاها بدانیم! از همان سرمنزل کار دریافته‌ایم که ناآگاهی خویش را پاس بداریم تا از خود زندگی لذت ببریم!» (نیچه).

داروین، چاپ معروفترین کتاب زیست‌شناسی یعنی «منشاء گونه‌ها از طریق انتخاب طبیعی» را ۱۵ سال به دلیل نگرانی از واکنش‌های احتمالی به انتشار این اثر، به تاخیر انداخت (این نگرانی، منجر به تاخیر در نشر این کتاب هم شد!- البته برای مدت زمان بسیار کوتاه‌تری). متأسفانه، این ترس از واکنش‌های دیگران به شنیدن یافته‌های علمی، هنوز هم کاملاً از بین نرفته است. حتی در کشورهایی مانند آمریکا و در همین زمان-های اخیر هم، بوده‌اند کسانی که بخاطر تدریس در زمینه حقایق تکاملی، به دردسر جوابگویی به دادگاه‌های فدرالی، افتاده‌اند. داروین، در پایان کتاب منشأ گونه‌ها، گفته بود که روانشناسی بر اساس یک مبنای جدید پایه‌ریزی خواهد شد و البته او درست هم گفت. اما هنگامی که او چنین حرفی زد، سال ۱۸۵۹ یعنی بیش از ۱۳۰ سال پیش بود. حال این سؤال پیش می‌آید که اولاً چرا این پیش‌بینی اینقدر با تاخیر به حقیقت پیوست و دوم اینکه چرا با اینکه امروزه، تحلیل تکاملی در تبیینات بسیاری از رشته‌های علمی مانند زیست‌شناسی ورود یافته اما توفیق آن در کسب جایگاه در علوم اجتماعی و رفتاری به همان اندازه نبوده است. این مسئله چندین علت داشته که می‌توان آنها را خطاها و برداشتهای نادرست از هر دو دسته از این علوم یعنی هم روانشناسی تکاملی و هم علوم رفتاری و اجتماعی دانست. همچنین، دقت به علل مقاومت‌ورزی افراد عادی از یک طرف و از طرف دیگر، صاحب‌منصبان و متفکران غالب در رشته‌های علوم رفتاری و اجتماعی، برای تحلیل اینکه چرا مطالعه، انتشار و بکارگیری فرایندهای تکاملی سبب‌ساز رفتار، با اقبال کمتری مواجه شده تا تبیینات محیطی، مفید است.

بکار گرفته شدن حقیقت دو مرحله دارد: کشف و پذیرش. جمله کلیشه‌ای «انسان ذاتاً موجودی حقیقت‌جو است»، گویای کل تمایل انسان به حقیقت نیست. ما غالباً به دنبال حقایق خوشایند که هماهنگ با

انتظارات و عقایدمان بوده و آرامش دهنده هستند، می‌گردیم. کشف حقایقی که با انتظارات ما هماهنگ نبوده، ناخوشایندند و در نگاه اول برایمان تناسب‌افزا نیستند، در ما انگیزه‌چندانی برای جستجو بوجود نمی‌آورند. چنین حقایقی، ممکن است حتی منجر به مقاومت در ما نیز شوند. ذهن ما معمولاً اقدام به غربال آنچه که قبلاً کشف شده می‌کند تا نسبت به آنچه که چندان با ذهن تکاملی تناسب‌گرای ما هماهنگ نیست، مقاومت لازم را نشان دهد. بررسی و آگاهی درباره علل و عواملی که باعث ایجاد مقاومت نسبت به حقیقت در ما می‌شوند، کمک می‌کند تا چنانچه واقعاً بخواهیم، نسبت به موانع حس حقیقت‌یابی و حقیقت‌گرایی خود بینش پیدا کرده و باز چنانچه بخواهیم بتوانیم بر آنها تسلط نسبی پیدا کنیم.

در وهله اول، برای اینکه یافته‌های روانشناسی تکاملی مورد پذیرش قرار گیرند و در مرحله بعد، برای به کار گرفته شدن آنها، باید موانع درون-روانی و محیطی که برانگیزاننده مقاومت‌های ما هستند را بشناسیم. در این فصل، سعی داریم تا تعدادی از این موانع را که چالش‌های پیش‌روی روانشناسی تکاملی و نظریه تکامل تلقی می‌شوند، مورد تحلیل قرار دهیم. بعضی وقتها، تحلیل این مقاومت‌های درونی و بیرونی، از خود بیان نظریات و یافته‌های تکاملی هم مهم‌تر بوده و نسبت به آنها دارای اولویت می‌شوند زیرا این مقاومت‌ها، می‌توانند مانعی جدی بر سر راه حس حقیقت‌جویی ما باشند. بعضی از این نگرانیها که در واقع به جا هم هستند، نه بخاطر حس نوع‌دوستی و جامعه‌گرایی فرد بلکه بخاطر اضطراب‌ها و نگرانیهای هشیار و ناهشیار فرد از انتشار یافته‌ها و عقاید روانشناسی تکاملی است. بطور مثال، ترس خرده‌گروه‌های ایدئولوژیک یک جامعه از آگاهی دو جنس از استراتژیهای جنسی یکدیگر و تاثیر این آگاهی‌ها بر منش سیاسی و خط‌مشی‌های ایدئولوژیک افراد است که می‌تواند باعث شود تا انتشار یافته‌های تکاملی را در تضاد با منافع صنفی و فردی خود بیابند.

علل مقاومت یا مخالفت‌ورزی در پذیرش تحلیل تکاملی از رفتارها و پدیده‌های انسانی را می‌توان در چند دسته، طبقه‌بندی کرد. یکی از این طبقات، به اضطراب‌های وجودی ما، بر می‌گردد. دسته دیگر، به ادراکات و فهم نادرست و غیردقیق از تبیینات و یافته‌های تکاملی، مربوط می‌شوند. بعضی از آنها، به رویکرد متخصصین و دانشمندان علوم اجتماعی و انسانی ربط دارند و دسته دیگر نیز می‌توانند به مسائل سیاسی و اجتماعی برگردند. در ذیل، تعدادی از این عوامل را بررسی خواهیم کرد. طبقه‌بندی این علل، به معنای جداسازی آنها از همدیگر نبوده و عوامل مقاومت‌ورزی می‌توانند با یکدیگر همپوشی داشته، تعامل کرده یا اینکه یک علت چندین ریشه داشته باشد.

### نقش سبک‌های مقابله‌ای در جستجو و ادراک اطلاعات

«آنکه نیندیشد خشک‌اندیش است؛ آنکه نتواند بیندیشد نادان است؛ و آنکه جرأت اندیشیدن نداشته باشد برده‌ای بیش نیست» (ویلیام دراموند).

«چون نمی‌توانیم حقیقت را تغییر دهیم، بگذار چشم‌هایی را تغییر دهیم که حقیقت را می‌بینند» (نیکوس کازانتزاکیس، ۱۹۶۱).

«کسی که خواب است را می‌توان بیدار کرد اما کسی که خودش را به خواب زده، هرگز» (ضرب‌المثل فارسی).

می‌توان افراد را به دو دسته کلی جستجوگران اطلاعات<sup>۱</sup> و اجتناب‌کنندگان از اطلاعات<sup>۲</sup> تقسیم کرد. جستجوگران اطلاعات، کسانی هستند که هنگام مواجهه با شکاف‌های اطلاعاتی، به دنبال کسب آگاهی به منظور جمع‌آوری اطلاعات لازم برای حل مسئله یا مشکل هستند. اجتناب‌کنندگان از اطلاعات، جزو گروهی تلقی می‌شوند که در هنگام مواجهه با بخصوص اطلاعات ناخوشایند، ترجیح می‌دهند تا از این اطلاعات اضطراب‌زا، اجتناب کنند. هر یک از این دو سبک مقابله‌ای، سعی دارند تا با بحران‌های اطلاعاتی که در طول زندگی برای هر یک از ما به وفور پیش می‌آیند، سازگار شوند. اما اینکه در درازمدت، کدامیک از این دو سبک می‌توانند چاره‌ساز باشند، مسئله‌ای است که نه تنها به تیپ شخصیتی افراد که همچنین به تعریف ما از چاره‌ساز بودن و حل مسئله بر می‌گردد. اجتناب از جستجوی اطلاعات، چه به صورت دوری جستن از کنکاش در مسائل و چه بصورت اِکراه از پذیرفتن اطلاعات ناهماهنگ با انتظارات، خواسته‌ها، آرزوها و باورهای قبلی ما درباره یک موضوع، می‌تواند در کوتاه‌مدت موجب کاهش نگرانی و اضطراب افراد شود اما در درازمدت هزینه غوطه‌ور شدن در واقعیت‌هایی که فرد را محصور کرده‌اند بدون اینکه او آمادگی برای مواجه شدن با آنها را داشته باشد، در پی خواهند داشت. جستجوی اطلاعات، بخصوص هنگامی که این اطلاعات با تمایلات و انتظارات خوش‌بینانه ما هماهنگی نداشته باشد، می‌تواند برای بسیاری از ما ناخوشایند باشد. اما در درازمدت، چیرگی و اشراف بر اطلاعات، علاوه بر پیشگیری از بسیاری از مشکلات، می‌تواند تحمل آنها را هم برای فرد بیشتر کند. حل مسئله نیازمند دانستن درباره آن و آن هم خود نیازمند اتخاذ نگرشی پذیرا و یک سبک مقابله‌ای کارآمد در مقابل حقایق است.

تفاوت‌های فردی در زمینه سبک‌های مقابله‌ای در مواجهه با حقایق و رفتارهای بعضی از افراد در این زمینه، بعضی وقتها واقعاً جالب و سؤال‌برانگیز می‌شود. به یک مثال می‌پردازیم. فکر می‌کنید اگر عده‌ای از مردان را، با سناریوی ذیل مواجه کنیم، کدام را انتخاب خواهند کرد؟ الف) اینکه با زنی ازدواج کنند که قبل از آنها، بطور ثبت‌شده و آشکار، با دو یا سه مرد دیگر و در مجموع به مدت یکسال، رابطه جنسی داشته است.

<sup>1</sup>- Information Seeker

<sup>2</sup>- Information Avoidant

ب) اینکه با زنی ازدواج کنند که در طول یکسال گذشته، با ده یا دوازده مرد اما بطور پنهانی و ثبت نشده، رابطه داشته است. احتمالاً اغلب ما خواهیم گفت که اکثر مردان، زن اول را انتخاب می‌کنند. اما اگر این دو-راهی انتخابی را، بطور واقعی آزمایش کنیم، در کمال تعجب، چیز دیگری خواهیم یافت. البته نیازی به عملی-کردن چنین سناریویی نیست چرا که آن، قبلاً در جامعه پیاده شده است. جامعه ایرانی را در نظر بگیرید. نمی-توان این حقیقت را انکار کرد که هم‌اکنون، تعداد قابل ملاحظه‌ای از دختران و زنان جوان، بطور آشکار یا پنهانی با مردان متعدد رابطه دارند. حال فکر می‌کنید اگر مردان، در دنیای بیرونی و واقعیت، در معرض سناریوی فوق قرار بگیرند، چگونه انتخاب خواهند کرد؟ اگر قرار باشد که هر یک از دو موقعیت فوق به رأی‌گیری گذاشته شود، به کدامیک رأی خواهند داد؟ مهمتر اینکه، در عمل و با رفتارهای خود، با چه رویه‌ای موافقت می‌کنند؟ تصور کنید که همین امشب، این ایده از رسانه‌ها پخش شود که اینگونه از روابط، باید ثبت شده و آشکار شوند، آنگاه مردان چه واکنشی نشان خواهند داد؟ از علل مخالفت زنان بگذریم و به این پردازیم که چرا عده‌ای از مردان، ممکن است با این مسئله یعنی ثبت شدن و آشکاربودن روابط، مخالفت کنند. بدیهی است که بخشی از مخالفت‌های عده‌ای از مردان با ثبت شدن روابط بین دو جنس، از پویایی‌هایی که در فصول قبل به آنها پرداختیم مانند نقش استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزای شخصی در موافقت و مخالفت با نظامهای جنسی، تاثیر می‌پذیرد. اما این عوامل بحث شده، بطور کامل، معمای مخالفت عده‌ای از مردان با آشکارشدن و ثبت رسمی روابط بین دو جنس را، توضیح نمی‌دهند. بطور نمونه، عده‌ای از مردان که تعدادشان هم کم نیست، اصلاً قادر به برقراری روابط کوتاه‌مدت پنهانی با زنان نیستند. آنها یا دارای جذابیت-های رفتاری و جسمی لازم نبوده یا امکانات لازم برای این کار را، ندارند. پس آنها چرا با ایده آشکار شدن و ثبت روابط بین دو جنس، مخالفت می‌کنند؟ آیا آنها نیز در نتیجه چنین امری، چیزی را از دست خواهند داد؟ جواب این سؤال، بطور ساده، به این واقعیت بر می‌گردد که این مردان، دوست ندارند واقعیت را با چشمان خود ببینند حتی اگر مطمئن باشند که پشت پرده، چه اتفاقاتی روی داده یا در حال جریان است. آیا آنها واقعاً نمی‌بینند یا نمی‌شنوند که میزان روابط پنهان زنان و دختران با جنس مقابل چقدر است؟ اینطور نیست که آنها کاملاً از همه‌جا بی‌خبر باشند، بلکه چون احساس می‌کنند که نمی‌توانند واقعیت‌های نامطلوب را تغییر دهند، ترجیح می‌دهند ذهن خود را از طریق یک سبک مقابله اجتنابی، آرام کرده و از دست این واقعیت‌های تلخ، رها سازند. بطور خلاصه، رویکرد کلی این افراد در زندگی اینست که در مقابله با مسائلی که احساس می‌کنند نمی‌توانند یا نمی‌خواهند تغییر دهند، ترجیح می‌دهند غفلت‌ورزی کنند؛ «اگر نتوانیم تغییر دهیم، پس ندانیم بهتر است». غافل از اینکه، واقعیتها، با برجا می‌مانند حتی اگر ما آنها را نبینیم یا ندیده بگیریم. از طرف دیگر، دانستن بر ندانستن، در هر شرایطی حتی اگر تغییر امکان‌پذیر نباشد، ارجحیت دارد. ما ممکن است نتوانیم دنیا را عوض کنیم اما قطعاً خودمان را می‌توانیم تغییر دهیم. علاوه بر این، دانستن مقدمه هر تغییری است. ما در مرحله اول، باید درباره مسئله‌ای بدانیم تا بتوانیم آن را تغییر دهیم.

شاید یکی از بزرگ‌ترین انکارهای آمیخته با حماقت مردان در جوامعی مانند کشور ما، به زمانی مربوط باشد که یک مرد، قصد انتخاب همسر دارد درحالی که معتقد است اکثریت دختران جوان، در قبل از ازدواج، با جنس مقابل ارتباط داشته‌اند. در چنین شرایطی، باور عموم مردان، به اینکه همسر مورد دلخواهشان، از سابقه متناسب به سایر زنان آن جامعه، مبرا بوده و پاکدامنی مثال‌زدنی هستند را، می‌توان از جمله شاهکارهای آنها در بکارگیری مکانیسم انکار دانست. می‌توانید از یک دانشجوی پسر، درباره آمار و ارقام مربوط به میزان ارتباطات دانشجویان دختر با جنس مقابل سؤال کنید تا با اعدادی عجیب و غریب مواجه شوید. صرف‌نظر از اینکه این آمار اصلاً درست هستند یا نه، چطور می‌شود که همین دانشجوی پسر، هنگامی که از دانشگاه فارغ-التحصیل شده، به شهر محل سکونت خود برگشته و به خواستگاری دختر همسایه‌ای می‌رود که از دانشگاهی دیگر فارغ‌التحصیل شده، همه آن آمار و ارقام را فراموش می‌کند! آیا فقط دختران دانشجوی دانشگاههایی خاص هستند که با جنس مقابل، ارتباط دارند یا اینکه آن دانشجوی پسر، بطور ناهشیار یا هشیارانه ترجیح می‌دهد کسی را به همسری برگزیند که از گذشته او اطلاع چندانی ندارد. او حتی ممکن است انتخاب کند که تحقیق چندانی هم درباره همسر آینده‌اش نکند و یا، این تحقیقات را، با تحریفات و خودفریبی‌های متعدد انجام دهد. مردی که همه اینها را می‌داند ولی باز می‌گوید "قصد دارم از جایی همسر بگیریم که زنان آنها کمتر در معرض آسیبهای اجتماعی و اخلاقی قرار گرفته باشند" در واقع در حال جفت و جور کردن یک مکانیسم انکاری دیگر است: «بهتر است از جایی زن بگیریم که حداقل آشکارا خود و اطرافیان‌ام از گذشته او اطلاعی نداشته باشیم». چنین مکانیسم‌های انکارگرانه‌ای، در صورت مهم‌بودن ارتباطات قبلی همسر برای یک مرد، علاوه بر اینکه باعث نوعی غفلت‌ورزی و ناآگاهی خودکامبخش برای فرد می‌شوند، فرد را از چالش‌های همراه با ازدواج با کسی که ارتباطات خود را در محل سکونت فعلی برقرار می‌کرده نیز، رها می‌کنند. با این روش، آن مرد می‌تواند مطمئن باشد که وقتی با همسرش قدم می‌زند، با نگاه‌های معنادار جوانان شهر که به بازوهای حلقه‌شده همسرش در بازوان او زل زده‌اند، روبرو نمی‌شود. این مکانیسم‌های انتخابی که می‌توانند خودآگاه یا ناخودآگاه باشند، نوعی انکار واقعیت احتمالی یا حتمی از طرف فرد هستند. اما در نهایت، تغییری در آنچه که اتفاق افتاده، نخواهند داد.

### تلخی حقیقت، شیرینی ناآگاهی و آواز پنبه در گوشم کنید!

«چه نیک می‌توانیم حواس خویش را گذرگاهی برای امور سطحی و اندیشه خویش را شهوتی خدایی برای جهش‌ها و خطاها بدانیم. از همان سر منزل کار، دریافته‌ایم که ناآگاهی خویش را پاس بداریم تا از خود زندگی، لذت ببریم!» (نیچه).

«بیش از حد عاقل‌بودن، کار عاقلانه‌ای نیست» (مارون).



اگر عقل و تجربه شما دو برابر شود، به احتمال زیاد، سکوت شما ده برابر خواهد شد. یکی از این مواردی که افزایش سکوت را در بر می‌گیرد، برخورد با افرادی است که حقیقت را می‌دانند و یا می‌توانند بدانند اما به گونه‌ای رفتار می‌کنند که انگار فرسنگ‌ها از آن دورند. آنها شدیداً دوست دارند از واقعیت دور بمانند و به هیچ روی نمی‌خواهند با آن مواجه شوند. دفاع‌های شخصیتی، قدرت تحمل آنها در مقابل واقعیت، برداشت و شناخت‌های آنها درباره پیامدهای این حقایق، هیجانات غیرقابل تحمل و شدیدی که هنگام مواجه با این حقایق به آنها دست می‌دهد و بسیاری دیگر از عوامل روانشناختی و بافتاری احاطه‌کننده آنها، مجالی برای بروز ذره‌ای حقیقت از روزنه آگاهی، به آنها نمی‌دهد. عده‌ای از این افراد، همانهایی هستند که هنگام شنیدن آنچه که دوست ندارند، هوچی‌گری راه می‌اندازند، داد و فریاد می‌کنند و مسلک و مرام را به پیش می‌کشند. متأسفانه ضعف شخصیتی این گروه از افراد، آنقدر زیاد است که هر امیدی برای اثربخش بودن آگاه-سازی آنها را، ناامید می‌سازد.

### خودپنداره ایده‌آل‌گرایانه؛ سدی در مقابل پذیرش واقعیت‌ها

«خودفریبی به این صورت بیان شده که انگار روی وزنه‌ای ایستاده‌اید تا خود را وزن کنید، درحالی‌که شکم‌تان را تو داده‌اید!» (چارلز استیون هامبی).

«باید از گفتنی‌هایی گفت که احتمالاً بسیاری آن را می‌دانند ولی جرئت ابراز آن را برای حتی خودشان هم ندارند» (تولستوی).

روانشناسی تکاملی، همانند تعدادی دیگر از سایر رویکردهای روانشناسی، با چالش‌های ایدئولوژیکی و تفکری افرادی که قصد پذیرش آن را دارند، مواجه است. هنگامی که رویکرد رفتارگرایی در روانشناسی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ رشد خود را طی می‌کرد، از سوی منتقدان به این متهم می‌شد (و هنوز هم بعضی وقتها می‌شود) که این رویکرد، دیدگاهی رُباتیک نسبت به انسان دارد و انسان را به نوعی اسیر سابقه شرطی شدن-های خود می‌بیند. این در حالی بود که فقط بعد از یک دهه رشد و شکوفایی این رویکرد، بسیاری از متخصصین درون و بیرون روانشناسی، از تکنیک‌های آن برای فعالیتهای خود استفاده می‌کردند. امروزه رفتارگرایی، در بسیاری از رویکردهای روانشناسی و رشته‌های دیگر، یکی از رویکردهای بسیار فعال و همه‌جا حاضر است. بسیاری از متخصصین که نسبت به این رویکرد مقاومت نشان می‌دادند، خود جزو طرفداران آن درآمدند. هر چند تاریخچه‌های اینچینی، درباره بسیاری از تفکرات علمی نیز تکرار شده اما به نظر می‌رسد که وجود آنها درباره مکاتب و رویکردهای روانشناسی، پرنگ‌تر باشد. شاید یک علت این باشد که هنگامی که رویکردهای موجود در روانشناسی، شروع به آشکارکردن و عریان نمودن ماهیت واقعی روان و

رفتار انسان می‌کنند، ما را با نوعی اضطراب وجودی ناشی از شناخت واقع‌بینانه خود مواجه می‌کنند. فروید، زمانی گفته بود که خودشیفتگی جمعی بشر، چندین بار مورد آسیب جدی واقع شد: یکی هنگامی که کپرنیک ثابت کرد که این خورشید نیست که به دور کره زمین می‌گردد، بلکه این ما هستیم که به دور او می‌گردیم. بار دوم زمانی که داروین، پرده از پیدایش انسان برداشت و سومین بار هنگامی که خود او ثابت کرده بود که ایگو، حتی در خانه خودش هم چندان داور نیست (ایگو در نظریه فروید، جنبه منطقی و مدیریت کننده شخصیت است. منظور او از این جمله، عدم تسلط کامل و هشیارانه انسان به رفتارهایش بود). بشر، خود را موجودی خاص یا اشرف مخلوقات می‌داند (که البته در یک نگاه، همینطور هم هست). به همین خاطر، ممکن است به هر گونه واقعیت علمی که بخواهد به این خودبزرگ‌منشی و خودشیفتگی او آسیب بزند، واکنش نشان دهد. به هر حال، این اشرف مخلوقات یا خاص دانستن انسان، واقعیت‌های وجودی او را کم یا زیاد نمی‌کند. داشتن دیدگاه واقع‌نگرانه، بسیار بهتر می‌تواند موجب پیشرفت ما شود. گواه بسیار بزرگی برای این مطلب، مقایسه شأن و ارزش واقعی انسان در جوامعی (عمدتاً جوامع جهان سومی) است که با دیدگاه انسان اشرف مخلوقات است جلو رفتند با جوامعی (عمدتاً جوامع جهان اولی) که گفتند انسان آنطر مخلوقات است! از طرف دیگر، واقعیت‌های بزرگ، پیامدهای بزرگی به دنبال خواهند داشت. وقتی رفتارگرایی بر سابقه شرطی شدن‌های ما به عنوان یکی از علل مهم شکل‌گیری شخصیت تاکید داشت و وقتی که کپرنیک می‌گفت زمین مرکز عالم نیست، هر یک، پیام‌های خاصی برای ما داشتند. در مورد اول، اینکه ما آنطور هم که فکر می‌کنیم صاحب اراده آزاد نبوده و دیگران که خود را در قالب والدین، رسانه‌ها و شرایط اجتماعی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی نشان می‌دهند، بر ما از طریق شرطی کردن ما، تاثیر دارند. در مورد دوم، پیام این بود که سیاره ما زمین و نتیجتاً خود ما، مرکز کائنات و به نوعی مرکز و محور عالم وجود نیستیم. اما مقاومت در پذیرش حقایق، آن حقایق را تغییر نمی‌دهند، بلکه صرفاً برداشتهای ما را دچار تحریف و اعوجاج می‌کنند. زمانی که گالیله، بوسیله کلیسای کاتولیک مجبور شده بود که در دادگاه (یا کلیسا؟) اقرار کند که این خورشید است که به دور زمین می‌گردد و نه زمین به دور خورشید، او عباراتی بسیار پر معنا و نغز را بیان کرد: "ای زمین، من گواهی می‌دهم که این خورشید است که به دور تو می‌گردد و نه تو به دور خورشید، اما ای زمین تو بگرد!" آری، گردش زمین به دور خورشید با قسم هیچ انسانی، حتی گالیله، متوقف نخواهد شد!

روانشناسی تکاملی سعی دارد تا عینک خوش‌بینی افراطی را با واقع‌بینی حقیقی، جایگزین کند. انسان دوست دارد که واقعیتها، آنطوری باشند که او دوست دارد (تفکر آرزومندانه) یا فکر می‌کند که اگر به این نحو باشند، عادلانه‌تر است. این در حالیست که بعضی از حقایقی که این رویکرد علمی از آنها پرده بر می‌دارد، ممکن است با تصور ما از واقعیتها، هماهنگ نباشد. شاید یکی از اشکال شجاعت و جرأت‌ورزی این باشد که جرأت حقیقت‌جویی، حقیقت‌یابی و پذیرش آن را در خود بپرورانیم. متأسفانه اکثر ما، به دنبال شنیدن آن چیزی هستیم که دوست داریم بشنویم و نه آنچه که واقعاً حقیقت است و یا حتی به آن نیازمندیم.

این خطای در پذیرش واقعیت، ما را آسیب پذیر می‌کند، زیرا حقیقت تلخ، پیشگیری‌کننده‌تر از رویاء و دروغ شیرین است. این واقعیت است که تکامل بشر، به نحوی بوده که جز در سایه ممانعت‌ها و استمدادهای بیرونی، نمی‌توان او را از غرایزش بازداشت. این حقیقت است که ظرفیت تعهد و از جمله تعهد زناشویی در انسان، چندان بالا نیست و اگر واقعاً قصد داریم پیوندهای زناشویی محکم‌تری در جامعه داشته باشیم، باید از ابزارهای دیگر نیز برای تقویت این پیوندها استفاده کنیم.

یکی از عوامل تعیین‌کننده در میزان مخالفت ورزی افراد با واقعیت‌های وجودی که با آن مواجه می‌شوند، به همپوشانی و عدم همپوشانی خودهای آنها بر می‌گردد. در روان هر فرد، چندین «خود»<sup>۱</sup> وجود دارد که هر یک به جنبه‌ای خاص از روان او اشاره می‌کنند. خود واقعی<sup>۲</sup>، مجموعه تجربه‌های واقعی فرد اعم از احساسات، تفکرات، آرزوها، انگیزه‌ها و حوادث تجربه شده در زندگی واقعی اوست. خود واقعی فرد، یک تصویر واقعی است از آنچه که فرد واقعاً هست. خودپنداره<sup>۳</sup>، به برداشت و تصور فرد از خودش، گفته می‌شود. برداشتهایی که هر یک از ما از خودمان داریم و آنچه که فکر می‌کنیم هستیم، تا حدی منتج از خودپنداره ماست. خود ایده‌آل<sup>۴</sup>، به یک خود آرمانی و تصویری ایده‌آل از آنچه که دوست داریم باشیم، گفته می‌شود. خود ایده‌آل، مجموعه آرزوهای فرد برای رسیدن به یک خود مطلوب است که در قالب یک تصویر ذهنی ایده‌آل، درآمده است. هر چند بعضی از خصایص و ویژگیها هستند که احتمالاً افراد در گنجاندن آنها در خود ایده‌آل‌شان، شباهت اساسی با یکدیگر دارند. بطور مثال، هر یک از ما دوست داریم، افرادی شایسته و جذاب باشیم. اما استانداردهای خود ایده‌آل افراد، همچنین بر مبنای آنچه که آنها فکر می‌کنند مطلوب و ایده‌آل است، با همدیگر تفاوت‌هایی دارند. یکی از نکات مطرح شده در مورد وضعیت سلامت روان و در کل حالات روانشناختی فرد، هماهنگی یا عدم هماهنگی بین این خودها است. در حالت ایده‌آل، انتظار می‌رود که خودپنداره فرد یعنی تصویری که از خودش دارد، مبنی بر خود واقعی و به عبارتی مبتنی بر واقعیت‌های وجودی خودش باشد. در مورد خود ایده‌آل نیز، چنانچه خود ایده‌آل فرد، از خود واقعی یا خودپنداره فاصله زیادی داشته باشد، می‌توانیم شاهد احساس سرخوردگی، ناکامی، ناامیدی یا احساس حقارت باشیم. در این حالت، فرد احساس می‌کند که فاصله زیادی با آنچه که باید باشد داشته و امیدی برای رسیدن به آنچه که فکر می‌کند یا انتظار دارد باشد، ندارد. یکی از حالاتی که می‌تواند موجب بوجود آمدن اختلال در روند شکل‌گیری یک خودپنداره سالم شود این است که این خودپنداره، نه بر مبنای خود واقعی بلکه بر مبنای خود ایده‌آل فرد ساخته شود. در این وضعیت، فرد دارای یک تصور از خود کاذب و بزرگ‌منشانه است. افرادی که چنین خودپنداره‌هایی دارند، دارای نگرشی تحریف شده نسبت به خودشان و تجاربتشان بوده و در پذیرش

---

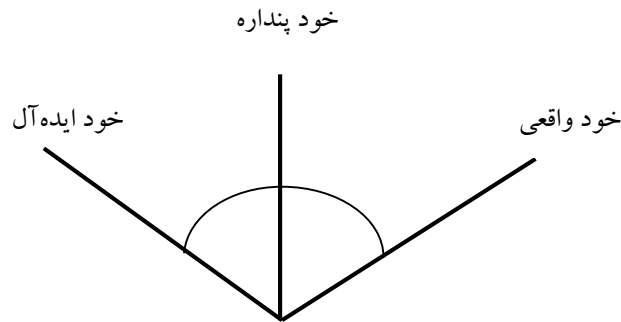
1- Self

2- Actual

3- Self- image

4- Ideal

پسخوراندهای اطرافیانشان درباره خودشان، مقاومت نشان می‌دهند. این افراد نه تنها واقعیت‌های موجود درباره خودشان را نمی‌پذیرند بلکه در صورت مواجهه با چنین واقعیت‌هایی، شروع به استفاده از مکانیسم‌های تحریف واقعیت مانند انکار و سایر مکانیسم‌های دفاعی می‌کنند. شکل زیر، رابطه بین انواع خود را نشان می‌دهد. هر چقدر که زاویه بین خودپنداره و خود واقعی بیشتر بوده و در عوض بیشتر به خود ایده‌آل نزدیک شود، انکار و تحریف واقعیت و نپذیرفتن واقعیتها از جانب فرد بیشتر می‌شود.



**شکل ۱-۱۱: ارتباط بین خودپنداره، خود واقعی و خود ایده‌آل.** مقدار زاویه‌های بین خودپنداره، خود واقعی و خود ایده‌آل، تعیین‌کننده یک خودپنداره سالم یا ناسالم است؛ هر چقدر که خودپنداره فرد، به خود ایده‌آل او نزدیک‌تر و از خود واقعی او دورتر می‌شود، شاهد آسیب‌شناسی روانی بیشتری در فرد خواهیم بود.

کارن هورنای، روانکاو و نظریه‌پرداز شخصیت، در جایی می‌گوید که "خودکاو"، از جمله درد آورترین کارهاست". این مسئله درباره همه افراد صدق می‌کند اما احتمالاً در مورد افراد دارای خودپنداره غیرواقع بینانه، شدت بیشتری دارد. این مسئله نیز به همان تفاوت فاصله خود واقعی و خودپنداره فرد بر می‌گردد. روانشناسی تکاملی، پر است از یافته‌ها و حقایقی که فشار آنها برای انسانهای خودشیفته‌ای که احساس می‌کنند آفریدگانی از همه نظر کامل هستند تا مغز استخوان، فشار وارد می‌کند. طبیعتاً افرادی که خودپنداره غیرواقعی و ناسالم تری دارند، نسبت به پذیرش دیدگاههایی که واقعیت‌های وجودی انسان را می‌گویند، مقاومت بیشتری نشان می‌دهند. پذیرش این واقعیت‌های علمی در مورد انسان، در واقع به معنای سقوط امپراطوری یک خودپنداره آرمانگرایانه در آنها خواهد بود، زیرا آنها نیز انسان بوده و مشمول همان واقعیتها می‌شوند.

هر چند که ما ممکن است بعضی وقتها از دانستن درباره بعضی از مسائل، احساس خطر و ترس کنیم، اما ندانستن درباره آنها می‌تواند به مراتب خطرناک‌تر و ترس‌آورتر باشد. چه ما حقیقت را بپذیریم و چه نپذیریم، هیچ چیز حقیقت‌های ناخواسته را تغییر نخواهد داد. نپذیرفتن آنها فقط موجب ضرر بیشتر ما خواهد شد. آگاهی، منافع زیادی دارد که همه ما از آنها اطلاع داریم. واقعیتها، هر چند ناخواسته باشند، قدرت پیش‌بینی، کنترل و پیشگیری را به ما می‌دهند ولی تحریف و انکار واقعیت و پناه بردن به تخیل، هر چند همانند

<sup>1</sup> - Self analysis

مسکنی کوتاه مدت عمل می کنند اما در نهایت، برای ما و جامعه انسانی، گران تمام می شوند. به عقیده بعضی از محققین (لانگلی، ۲۰۰۵)، اطلاعات بنیادینی که یک زن در مورد تمایلات جنسی سرشتی خود دارد، می تواند تصمیم های او برای طلاق گرفتن یا نگرفتن را تحت تاثیر قرار دهد. همچنین آگاهی یک مرد درباره علل احساسات و رفتارها جنسی اش نسبت به سرکوب کردن کسب آگاهی در مورد آنها، بیشتر می تواند به تغییر او کمک کنند. اگر واقعاً می خواهیم به جامعه ای بهتر برسیم، باید مراحل رشد را طی کنیم. ارتقا و رشد هیچ چیز، بدون شناخت درست و دقیق آن، امکان پذیر نیست. و این شناخت، در درجه اول، مگر با اکتساب یک موهبت و آن عبارت است از پذیرش واقعیت های نه چندان مطلوب بشری، حاصل نمی شود. مثل این واقعیت که همه ما انسان هستیم و ممکن است راهبردهای جنسی داشته باشیم که برای همسرانمان و حتی خودمان، ناخواسته، ناپذیرفتنی، ناعادلانه و حتی تفرانگیز باشند. اینکه رفتارهایمان نسبت به افراد دیگر، متناسب با تاثیر آنها بر تناسب ما تغییر می کند، اینکه ممکن است با افراد جذاب، به نحوی متفاوت از افراد ناجذاب رفتار کنیم و... شاید این پذیرش را بتوان نقطه شروعی برای حرکت در جاده دشوار رسیدن به خودشناسی دانست.

### فشار روانی؛ هزینه خودشناسی و دیگرشناسی

"هر انسانی، خاطراتی دارد که به کسی به جز دوستان نزدیکش نمی گوید. موضوعاتی در ذهن دارد که حتی نمی تواند برای دوستان نزدیکش آشکار کند. ولی چیزهای هم هست که انسان قادر نیست حتی به خودش هم بگوید. هر انسان آبرومندی، مقدار زیادی از این چیزها را در ذهن خود بطور پنهانی دارد" (داستایوفسکی).

«جهالت، بیش از دانایی، احساس امنیت ایجاد می کند» (داروین).

«حتی از میان دلیرترین کسانمان، چه اندک اند آنان که دانایی خویش را تاب توانند آورد» (نیچه).

«حقیقتی که تحقیرمان کند، بهتر از دروغی است که فریبمان دهد چرا که در این حقارت، خودشناسی نهفته و در آن دروغ، گمراهی» (کورش کبیر).

انکار واقعیت های منفی، از جمله مکانیسم های روانی - دفاعی رایج در انسان است. استفاده از این مکانیسم دفاعی، حتی در مواردی که یکی از زوجین، مشکوک به یا متوجه خیانت همسر می شود نیز ثابت شده است (رک به باس، ۲۰۰۰). به عقیده آلفرد آدلر (روانشناس و روانکاو)، میزان رشد روانشناختی هر فرد، با میزان هشیار شدن ناهشیاری او برای خودش، ارتباط دارد. به عبارت دیگر، می توان گفت که هر چقدر که محتویات و مکنونات ناهشیاری فرد برای خودش هشیارانه تر شده باشند، فرد از رشد روانشناختی بیشتری

برخوردار است. ما باید بین یک ماشین زیستی و ناهشیار- زده که ناآگاهانه در حال انجام وظایفی است که ژنهایش به او تحمیل می کنند و ارگانیک هوشمندانه تر که حداقل نسبت به بخشی از مکانیسم های ناهشیارش، بینش و بصیرت یافته و نتیجتاً از قدرت اراده واقعی و انتخاب حقیقی بیشتری برخوردار شده، یکی را انتخاب کنیم. البته شاید قسمت مشکل و دشوار مسئله این باشد که انتخاب دوم، مستلزم کنکاش ها و پذیرش هایی است که در بسیاری از مواقع، همراه با رنج های روانشناختی هستند. و البته این خاصیت حقیقت است! به هر حال، پذیرش این دردهای کوتاه مدت به منظور نائل شدن به حقیقت، می تواند همراه با رهایی از دردها و دشواریهای درازمدت دیگر باشد.

خودفریبی یک زن در مورد تمایلات فرازناشویی خود و وانمود به نداشتن چنین تمایلاتی، می تواند برای او انطباقی باشد. این خودفریبی می تواند باعث شود تا یک زن ازدواج کرده، حتی در صورتی که ذهن ناهشیارش به دنبال کاندیداهای مناسب برای رابطه فرازناشویی است، بطور دائم درباره مسائل جنسی خود احساس نگرانی نکرده و در عوض زمانی که اشتیاق شدیداً بالایی برای آن کاندیدا بوجود آمد، به او خبر داده و وارد بخش هشیار ذهن او شوند (رایت، ۱۹۹۶).

نشان داده شده که بین میزان تستوسترون مردان و گرایشات فکری محافظه کارانه آنها نسبت به زنان و متغیرهایی مانند آزادی زنان، همبستگی وجود دارد. بدین معنی که مردان با سطوح آندروژن بالاتر، در مقابل تفکرات آزادی خواهانه زنان در جامعه، با مقاومت و محافظه کاری بیشتری واکنش نشان می دهند. از سوی دیگر، مردان طبقه مردان آلفا یعنی همان مردانی که زنان بطور کلی برای روابط کوتاه مدت و یا اوسط چرخه حاملگی ترجیح می دهند نسبت به مردان بتا یعنی همان مردانی که زنان برای روابط درازمدت خود مانند ازدواج ترجیح می دهند، دارای میزان تستوسترون یا تحمل آندروژنی بالاتری هستند. بر این اساس، علت این تفاوت مردان در پذیرش دیدگاههای آزادی خواهانه زنان را هم می توان احتمالاً هم به شرایط زیست-هورمونی آنها و هم به تجارب آنها نسبت داد. علت هر چه که باشد، می توان انتظار داشت که این عوامل، احتمالاً واکنش مردان متفاوت را نسبت به واقعیتها و یافته های روانشناسی تکاملی، متفاوت کنند. بطور مثال، احتمالاً واکنش مردان بتا نسبت به این یافته ها، شدیدتر و حاکی از مقاومت بیشتر است زیرا این طبقه از مردان، اولاً تجارب کمتری در رابطه با زنان دارند و دوماً پذیرش واقعیتهای مربوط به رفتار جنسی زنان از جانب آنها، توأم با اضطراب و نگرانی بیشتری خواهد بود. بطور نمونه، مفهوم استراتژی دوگانه جنسی زنان، این واقعیت را مطرح می کند که انتخاب زنان برای روابط کوتاه مدت جنسی و همچنین برای اواسط چرخه قاعدگی، غالباً مردانی از طبقه مردان آلفاست و نه مردان متعلق به گروه بتا. بدیهی است که چنین واقعیتهایی، اذهان مردان آسیب پذیرتر را بیشتر آزار خواهد داد.

ما نباید در مورد آنچه که واقعاً هستیم، احساس شرمساری، خجالت یا حقارت داشته باشیم. اما همچنین حق نداریم واقعیتهای وجودی خودمان یا دیگران را انکار کرده و یا مورد بی توجهی و غفلت قرار

دهیم. چرا که هر دو مورد فوق، با روح خودشناسی و دیگرشناسی که به معنای درک صحیح و اصیل حالات خود و دیگران است، در تضاد است. دانستن و آگاهی هر جنس درباره هوسهای ناخواستنی و احساسات و هیجانات ناهماهنگ با اخلاق و هنجارها، نه تنها برای خود آن جنس بلکه برای جنس مقابلش (احتمالاً حتی به میزانی بیشتر)، اضطراب برانگیز است. شاید برای کاربردی شدن یافته‌های منتج از روانشناسی جنسی - تکاملی، علی‌رغم اینکه نیاز است که هر جنس، نسبت به واقعیتهای علمی کشف‌شده در مورد خودش پذیرش نشان دهد، نیاز بیشتری به پذیرش واقعیات جنس مقابلش داشته باشد. به عبارت دیگر، علاوه بر اینکه نیاز است که یک جنس به پذیرش در مورد حقایق و یافته‌های مرتبط به خود برسد، نیاز است که جنس دیگر نیز، قادر و خواهان پذیرش واقعیتهای مربوط به جنس دیگر باشد.

### شوک حقیقت

«آنکه نیندیشد خشک اندیش است؛ آنکه نتواند بیندیشد نادان است؛ و آنکه جرأت اندیشیدن نداشته باشد برده‌ای بیش نیست» (ویلیام دراموند).

« وقتی درباره مضرات سیگار مطالعه کردم، خیلی ترسیدم و تصمیم گرفتم دیگر هیچ‌وقت مجله نخوانم! »

رسیدن به حقیقت، فقط خواستنی و فرح‌بخش نیست، آن، همچنین می‌تواند ناراحت‌کننده و شوک‌آور نیز باشد. آگاه‌شدن و کسب اطلاع درباره بعضی از حقایق و امور انسانی، بطور بالقوه و تلویحی، سرآغاز بسیاری از چیزهای دیگر است. این چیزهای دیگر، از شخصی‌ترین سطوح زندگی انسانی مانند زندگی روانی هر فرد تا وسیع‌ترین سطوح مانند سطح اجتماعی را در بر می‌گیرد. سازگارشدن با یک دریافت جدید از دنیای اطراف و حقیقت مسائل، ادغام شناخت‌های نو با دنیای ذهنی قبلی، کنارآمدن با هیجانات منتج از شنیدن حقایق مانند اضطراب‌ها و افسردگی‌های احتمالی همراه با آنها، لزوم بازسازی رفتاری خود و/یا دیگران، الزام تغییر در کدهای هنجاری، اجتماعی و حقوقی، هضم این مطلب که دنیا آنطور که تا قبل از این فکر می‌کردیم نبوده و باید آجرهای برداشت‌مان از انسان و جهان را تغییر داده و دوباره روی هم بچینیم و بسیاری از دیگر همراهان حقیقت، می‌تواند باعث شود تا عده‌ای از ما، از ادامه این راه، بطور بالقوه زحمت‌آور و پرمخاطره، باز بمانیم. کشش و داشتن ظرفیت لازم برای تحمل واقعیتهای، یکی از عواملی است که تعیین می‌کند حقایقی که فرد تا به حال نشنیده است، تا چه حد برای او شوک‌آور باشند. یکی از عوامل تعیین‌کننده این ظرفیت، میزان مواجه قبلی فرد با این حقایق است. کتاب‌های آموزشی ما، از دوران ابتدایی گرفته تا مقاطع بسیار بالا، غالباً نمایی تاحدی تحریف شده و رمانتیک از انسان و انگیزه‌های رفتاری او، به ما می‌دهند. آموزش‌های غیررسمی مانند آنچه که به افراد به عنوان تربیت آموخته می‌شود نیز، بر همین سبک هستند. این

باعث می‌شود تا افراد، هنگامی که در بزرگسالی با واقعیهایی متفاوت از آنچه انتظار داشتند مواجه شوند، ترجیح دهند تا گوش‌های خود را بگیرند. اما، ندانستن درباره آنچه که در یک راه انتظار ما را می‌کشند، تغییری در ماهیت آنها نخواهد داد. این فرار از حقایق و نپذیرفتن آنها، غالباً فقط مدت زمانی فرصت را برای ما می‌خرد ولی به منزله برگ برنده بزرگی برای اغلب ما نخواهد بود.

همه ما، برای سیر و سفر در جاده زندگی، حال به هر سویی که باشد، هزینه گزافی می‌دهیم. ما بهترین چیزهای مان را هزینه می‌کنیم: عمر، انرژی، وقت، سرمایه مادی، فکر، سلامتی، جوانی و... همه ما اینقدر خوش‌شانس نیستیم که هنگام رسیدن به مراحل مختلف این جاده، به این تایید برسیم که راهی که آمده‌ایم، درست بوده است. برای بسیاری از ما، پذیرش اینکه در بخش‌هایی از این جاده پرمشقت زندگی، مسیر را به بیراهه رفته‌ایم، چاره‌ناپذیر به نظر می‌رسد. وقتی که کار به اینجا می‌رسد، خستگی راهی که پیموده‌ایم، برای ما دوچندان می‌شود. علم و حقیقت، ممکن است چراغ راهنمای این جاده زندگی باشد و البته همه نمی‌خواهند به قوانین راهنمایی و رانندگی احترام بگذارند (!) چرا که این احتمال هست که نتوانیم زخم پاهای مان و پینه دستهای مان را راضی کنیم که مسیری که آمده‌ایم و کاری که کرده‌ایم، درست یا لاقلاً کاملاً درست نبوده‌اند. شاید بهترین راه، این باشد که از همان ابتدا و قبل از ورود به جاده زندگی، به بیشترین وسایل سفر، تجهیز شویم.

### خودفریبی انطباق‌گرایانه؛ معضلی بر سر راه حقیقت‌جویی

«هیچ‌کس نمی‌تواند ما را بهتر از خودمان فریب دهد» (گوته).

«... برای آنکه پرده ابرها را از قله مرتفع کنار بزنیم و آفتاب را بر روی آنها بتابانیم، به شادترین اتفاقات و نادرترین تصادفات نیاز هست؛ و برای درک این تابلو، قرارگرفتن در جایی مناسب کافی نیست، بلکه خودِ روح، باید حجاب از مقامات رفیع خود بر گیرد. ...» (نیچه، حکمت شادان، قطعه ۳۳۹؛ زندگی زن است).

«آدمی، ناتوان‌ترین موجود جهان است، به‌ویژه در برابر خودش. هیچ‌کس، بهتر از انسان نمی‌تواند خودش را فریب دهد. هرکس، نیمی از عمرش را در فریب‌دادن خود تلف می‌کند» (آبراهام لینکلن).

در بسیاری از موارد، هنگامی که با غفلت‌ورزی و مقاومت افراد در پذیرش حقایق مواجه می‌شویم، ممکن است این غفلتها و مقاومتها را ناشی از جهل و ناآگاهی آنها قلمداد کنیم. اما زمانی که بیشتر دقیق می‌شویم، متوجه می‌گردیم که ریشه انکار واقعیتها و خودفریبی در مورد حقیقت مسائل همیشه هم ناشی از کم‌دانشی یا ناآگاهی نیست. خودفریبی می‌تواند منفعت‌هایی انطباقی مهمی برای ما داشته باشد. انتخاب طبیعی در



انسان، به دنبال پروراندن یک انگیزه حقیقت‌جویانه مطلق، کامل و عاری از هر گونه تحریف اطلاعات نبوده است. اینکه همیشه و در همه شرایط به دنبال حقیقت‌های عریان باشیم، هماهنگ با انطباق‌های روانشناختی و تناسب ما نیست. این به نفع ماست که قدرت و شفافیت لنز حقیقت‌بینی ذهنمان را مطابق با شرایط خود تنظیم کنیم تا اینکه بخواهیم در همه موقعیتها، بدون تمایز رفتار کنیم. پندارها و رفتارهای ما درباره خودمان، خویشاوندان ژنتیکی، دوستان و هم‌پیمانان ما، می‌تواند آشکارا متفاوت از برخورد ما با غریبه‌ها باشد (به زبان سعدی، فرزند هر کس در نظرش زیباترین است و عقل‌اش بهترین). دایره این سوگیریها، بسیار وسیع بوده و می‌تواند در هر حوزه‌ای از زندگی روانی و اجتماعی انسان، مشاهده شود. حوزه‌های تولیدمثلی و جنسی به دلیل تاثیر زیادشان بر تناسب فرد، یکی از مناطق آسیب‌پذیر به شمار می‌روند. اتخاذ دیدگاهها، نگرشها، ارزشها و اولویت‌بندیها نسبت به مسائل جنسی، جنس‌مقابل و روابط دو جنس، از شاخ و برگهای این حوزه یعنی منطقه تولیدمثلی و جنسی جغرافیای ذهن هستند. شاید برای مردی که تا دهه چهارم عمر از هر گونه رابطه جنسی با جنس‌مقابل محروم بوده، این کارکردگرایانه باشد که از دانستن نتایج یافته‌های پژوهشی در مورد رفتارها و ترجیحات جنسی زنان اجتناب کند. این می‌تواند لااقل تا حدی، اضطراب، نگرانی و ناامیدی او در مورد آخرین دوره‌های زمانی عمرش را که می‌تواند صرف تولیدمثل موفق و بهینه کند، کاهش دهد. این مسئله بخصوص در جوامع آزادی که نمی‌توان ترجیحات شخصی افراد را کنترل کرد، بیشتر صدق می‌کند زیرا مرد مذکور می‌داند که در چنین شرایطی، ممکن است بیشتر دانستن به نگرانی او منجر شود تا اینکه توانمندی او برای کنترل شرایط موجود را افزایش دهد. هر چند که ممکن است در واقع و در عمل اینطور نباشد، اما ذهن اضطراب‌گریز ما عادت دارد که به نحوی که می‌پندارد انطباقی است بیندیشد تا اینکه بخواهد بر حقیقت امور تمرکز کند. مقدار زیادی از خاصیت کارکردی و انطباقی‌بودن خودفریبی‌ها، فقط در شرایطی مانند محیط تکاملی انطباق‌ها قابل حصول هستند. طبق معمول، فقط محیطی که ذهن انسان در آن پروریده شده، بطور کامل با محتویات این ذهن یعنی مکانیسم‌های روانشناختی انسان، سر‌سازگاری دارد. در عصر مدرن، قدرت اندیشه و دانش نیز باید به یاری فرد بیایند تا او بتواند مسائل خود با شرایط جدید را حل و فصل کند.

### واقعیت‌های تکاملی و نگرانی‌های تکاملی

باس می‌گوید افراد درباره هر چیزی که خبر از پیش‌بینی رفتارهایشان می‌دهد، نگرانی نشان می‌دهند. علت این است که اگر شما بتوانید رفتار شخص دیگری را پیش‌بینی کنید، می‌توانید آن را کنترل کنید. دلایل انطباقی خوبی برای اینکه شما چرا نمی‌خواهید دیگران رفتارتان را پیش‌بینی کنند، وجود دارد. یکی از بینش‌های کلیدی که روانشناسی تکاملی به ما می‌دهد، این است که انسانها با همدیگر تعارضاتی در زمینه علایقشان دارند. مانند تعارض در علایق با سایر اعضای خانواده، سایر اعضای همجنس و اعضای جنس

مقابل (از جمله با همسرانشان). اگر کسی که شما با او تعارض دارید، بتواند رفتار شما را پیش‌بینی کند، شما با چیزی مواجه خواهید شد که تداخل راهبردی<sup>۱</sup> نامیده می‌شود و این مسئله، از نظر انطباقی، به ضرر شماست (باس، ۱۹۹۶). بطور مثال، در محیط تکاملی انطباق‌ها، برای یک مرد، انطباقی‌تر این بوده که برای افزایش تناسب تولید مثلی خود، بجای اینکه همه منابع و انرژی خود را صرف یک همسر و فرزندان او کند، به دنبال همسرهای متعدد و داشتن فرزندهای بیشتر یا به زبان تکاملی، به دنبال تلاش بیشتر برای همسریابی<sup>۲</sup> باشد. این در حالی است که چنین استراتژی‌هایی از طرف آن مرد، تهدیدی برای استراتژی‌های همسرش، محسوب می‌شده است. پخش شدن توجه و منابع یک مرد، به معنی دشواری یک زن برای بقا و پرورش خود و فرزندان او بوده است. از طرف دیگر، استراتژی جنسی دوگانه آن زن، او را تشویق به داشتن روابط متعدد احتمالی با مردان متفاوت می‌کند. این مسئله، علاوه بر تضمین تنوع ژنتیکی فرزندان، موجب داشتن فرزندان که احتمالاً قدرت زیستایی و تولید مثلی بیشتری داشته‌اند، می‌شده است. اما دنبال کردن این استراتژی بوسیله آن زن، برای همسر او، بسیار سنگین تمام می‌شده زیرا موجب می‌شده که بار سنگین پرورش فرزندان مردان دیگر، به عهده او قرار گرفته و آن مرد، تاوان سختی را که عبارت است از قطع انتقال ژن‌های خود به نسل بعد، پس بدهد. با نگاه به تعارض علائق هر یک از دو جنس برای به حداکثرسانی تناسب خود، درک اینکه چرا هر یک از دو جنس، ممکن است در پذیرش واقعیتها و تمایلات درونی خود مقاومت نشان دهند، آسان‌تر می‌شود. از این نگرانی، می‌توان تحت عنوان تاثیر عامل پیش‌بینی‌شدن نام برد. ما انسانها، مکانیسم‌های تکامل‌یافته‌ای برای ممانعت از پیش‌بینی رفتارمان بوسیله دیگران داریم. آشکارترین مثال، حالت‌های چهره‌ای<sup>۳</sup> است. در حین تعامل با دیگران، ما سعی در کنترل حالات و ابرازات چهره‌ای خود به منظور پنهان‌سازی هیجاناتمان داریم. افراد، با رفتارهایشان، به دنبال پنهان کردن حالات درونی خود به منظور ممانعت از پیش‌بینی شدن بوسیله دیگران هستند. بعضی وقتها، علت مخالفت ما با عریان شدن حقایق، تنها و تنها، به میل ما به انجام استراتژی‌های تناسب‌افزای خودمان در تاریکی و خفا و بدون اطلاع دیگران، بر می‌گردد. اثر عامل پیش‌بینی شدن، می‌تواند باعث شود تا بعضی از مردان، زنان، گروه‌ها و نظام‌های اعتقادی نتواند خواسته‌های خودخواهانه و ضداجتماعی خود را پنهان نگه دارند. مردانی که استراتژی‌های جنسی ولنگارانه دارند، از اینکه چارچوب‌ها و قواعد منتج از حقایق علمی بخواهد بر سر راه روابط چندگانه جنسی آنها مانع ایجاد کند، نگران می‌شوند. زنانی هم که دوگانگی در انتخاب‌های جنسی، جزو اساسی رفتارهای جنسی‌شان شده، ممکن است از اینکه مهمترین پایگاه رفاهی خود یعنی مردان ناآگاه‌تر را از دست بدهند، نگران شوند. بقای بعضی از نظام‌های اعتقادی و اجتماعی - جنسی نیز در گرو پنهان‌ماندن حقایق و جهل مردم از ابعاد و اثرات

<sup>1</sup>- Strategic Interference

<sup>2</sup>- Mating Effort

<sup>3</sup>- Facial expressions

این نظامها است. پیش‌بینی شدن می‌تواند مانند آگاه شدن یک حریف در بازی شطرنج، مانع از تحقق امیال و خواسته‌های گروه‌های نامبرده شود.

یکی دیگر از علل مقاومت‌ورزی نسبت به اندیشه‌های تکاملی که به مورد قبلی نیز مربوط است، به توانایی پیش‌بینی و کسب آگاهی نسبت به تمایلات و علایق درونی دیگران بر می‌گردد. این مورد، در واقع برعکس مورد قبلی است. در آنجا، فرد نگران بود که آگاه شدن دیگران و از جمله جنس مقابل، از تمایلات و انگیزه‌های درونی او، بر سر راه ابراز این تمایلات، مانع ایجاد کند. در اینجا، اطلاع‌یابی و کسب بینش نسبت به تمایلات تکاملی دیگران و از جمله جنس مقابل، می‌تواند راه را برای پذیرش و پردازش بیشتر اطلاعات، سد کند. از این نگرانی، می‌توان تحت عنوان تاثیر عامل پیش‌بینی‌کردن، نام برد. در اینجا، فرد نه تنها باید مواجهه با واقعیتهای نه چندان خوشایند را تحمل کند، بلکه ممکن است گرفتار این اضطراب شود که برای آنچه که درباره خود، دیگران و جنس مقابل فهمیده، کاری هم نمی‌تواند بکند. هر چند هر دو عامل فوق، در هر کسی ممکن است یافت شود اما احتمالاً اثر عامل پیش‌بینی شدن بیشتر در مردان گروه الف و زنان بخصوص زنانی که تمایل به اقدام بر اساس سیاست جنسی دوگانه دارند و اثر عامل پیش‌بینی‌کردن، در مردان طبقه ب و زنانی که تمایلاتی برای عمل بر مبنای استراتژی‌های جنسی کوتاه مدت و دوگانه ندارند، مشاهده می‌شود. برای دو گروه اول، عامل پیش‌بینی شدن مانعی برای محقق کردن استراتژیهای جنسی تلقی می‌شود. برای دو گروه دوم، آگاهی نسبت به استراتژی‌های جنسی جنس مقابل، می‌تواند مضطرب یا ناامید کننده باشد. شنیدن اینکه تعدادی از زنان ممکن است بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه رفتار کنند، برای مردانی که احساس می‌کنند از نظر خلق و خو و منش فقط برای اینکه یک مرد همسرگرا باشند ساخته شده‌اند و یا اینکه بخاطر دلایل اعتقادی و ایدئولوژیک خود نمی‌خواهند به نحو دیگری رفتار کنند، می‌تواند در ابتدا ناراحت‌کننده و مقاومت‌برانگیز باشد. با این توضیحات می‌توانیم فرض کنیم که هنگام طرح نتایج یافته‌های مربوط به استراتژی جنسی دوگانه در زنان، شاید شاهد اضطراب، مقاومت، مخالفت‌ورزی و انزجار بیشتری از جانب مردان طبقه بتا باشیم. مردان متعلق به طبقه مردان خوب، خود را دارای ویژگیهای مناسب برای همسر و والدی مناسب بودن می‌بینند و نه برای اینکه شرکای جنسی جذابی باشند. از طرفی، آنها احساس می‌کنند که مفهوم استراتژی جنسی دوگانه در زنان، می‌خواهد یا می‌تواند آرزوها یا تلاش و سعی وافر آنها برای پی‌ریزی یک خانواده مطلوب را در هم بکوبد. این در حالی است که استراتژی جنسی دوگانه در زنان، یک مشاهده پژوهشی است و نه ایده‌ای که مشوق چنین رفتاری در زنان باشد. از طرف دیگر، بارها تاکید شده که تغییر در ترجیحات و تمایلات درونی زنان که وابسته به بافت رابطه یا چرخه قاعدگی آنها باشد به معنی اقدام بیرونی قطعی بر مبنای چنین تمایلاتی نیست. مردان نیز تمایلات درونی عمیقی برای رفتار کردن بر اساس استراتژیهای افزایش دهنده تناسب تکاملی‌شان دارند. ولی آیا همه مردان می‌خواهند، می‌توانند و یا موفق می‌شوند که بر مبنای این تمایلات عمل کنند؟ و یا آیا همه مردان بر مبنای این پیام زیستی که «حداکثر تنوع

طلبی جنسی را نشان بده زیرا ژنهای تو را با بالاترین احتمال توزیع خواهد کرد»، عمل می‌کنند؟ برای بعضی از زنان نیز، آگاهی از ترجیحات جنسی و زیبایی شناختی مردان یا تمایلات تنوع طلبانه جنسی آنها، می‌تواند موجب برانگیختن اثرات و مکانیسمهای منفی شود. آنها ممکن است بر اساس شرایط ظاهری مانند جذابیت جسمی و جنسی و ویژگیهای شخصیتی یا استراتژیهای جنسی خود، واکنشهای متفاوتی را نسبت به یافته‌های پژوهشی نشان دهند.

### گسترش یافته‌ها و تبیینات تکاملی؛ به چه چیز منجر خواهد شد؟

«آینه چون نقش تو بنمود راست خود شکن، آینه شکستن خطاست» (حافظ).

ترس از نشر یافته‌ها و نظریات روانشناسی تکاملی و پیامدهای این انتشار بر اذهان عمومی، یکی دیگر از چالش‌های پیش‌روی روانشناسی تکاملی است. بعضی‌ها اعتقاد دارند که گسترش ایده‌ها و یافته‌های روانشناسی تکاملی، می‌تواند باعث تبعات منفی در جامعه مانند شکاک‌شدن دو جنس نسبت به همدیگر و بخصوص مردان نسبت به زنان و یا فروریختن بنیان ازدواج از نظر بعضی افراد شود. بعضی نیز می‌گویند که تحلیل‌های تکاملی، زیربنای اخلاق را نشانه رفته‌اند که این می‌تواند باعث شود تا عقیده و نگرش افراد درباره ماهیت تشکیل دهنده آنچه که رفتار اخلاقی می‌نامیم و از همه مهمتر عمل به این رفتارها، تغییر یابد. در جواب به این نگرانیها، چندین مسئله قابل ذکر است. اول اینکه، هنوز شواهد قابل استنادی درباره اینکه نشر یافته‌های روانشناسی تکاملی، بتواند چنین اثراتی را بر روی افراد بگذارد، در دست نیست. تحلیل‌های تکاملی، زیر پای اخلاق را خالی نمی‌کنند. آنها فقط توصیف، تبیین و درک ما از پایه‌های اخلاق را، درست و دقیق‌تر می‌کنند. دیوید باس، روانشناس معروف تکاملی، هنگامی که از او پرسیده می‌شود که آیا دریافته‌ها و دانش شما از رفتار انسان، موجب شده تا نسبت به دیگران، تغییراتی در نگرشها، احساسات یا رفتارهای خود نسبت به مسائل مختلف احساس کنید، یک جواب جالب می‌دهد. او می‌گوید که یک روانشناس تکاملی مانند خودش، مثل یک متخصص تغذیه می‌ماند. همانطور که آگاهی و دانش نسبت به غذاها، ذائقه یک متخصص تغذیه را نسبت به غذاها تغییر نخواهد داد، دانش روانشناسی تکاملی نیز، منجر به تغییرات اساسی در احساسات افراد نسبت به مسائل نخواهد شد. البته در ادامه سخنان او، می‌توان این را هم اضافه کرد که البته یک متخصص تغذیه با دانشی که در مورد غذاها و اثرات آنها دارد، از آن پس بهتر می‌تواند تشخیص دهد که چه غذاهایی را بخورد و یا از خوردن چه غذاهایی امتناع کند. همچنین او حالا خوب می‌داند که غذاها از طریق چه مکانیسم‌های در بدن، جذب یا فرآوری شده و چه تاثیراتی را و به چه نحوی، دارند. بر همین قیاس، دانش تکاملی یک فرد، می‌تواند به او در انتخاب‌های مناسب و درست کمک کرده و در درک فرایندهای زمینه‌ساز احساسات، تفکرات و رفتارهای خودش و دیگران کمک کند. پس بطور بالقوه، آنچه که باید از نشر یافته‌های

روانشناسی تکاملی انتظار داشته باشیم، کمک به افراد در سازگاری و انتخابهای درست تر و نه تخریب احساسات و نگرش آنها نسبت به مسائل مختلف است. آگاهی نسبت به روانشناسی جنسی دو جنس باعث نمی‌شود تا مردان از ازدواج صرفنظر کنند. نیازهای جنسی و نیاز به جنس مقابل، آنقدر در درون هر مردی ریشه دار و عمیق هستند که آگاهی از بنیادهای تکاملی رفتارهای جنسی زنان، منجر به از بین رفتن تمایل حداقل اغلب آنان به ازدواج نخواهد شد. آنچه که دانش تکاملی می‌تواند برای آنها به ارمغان بیاورد، فرصت انتخابهای همراه با بینش بیشتر و اصلاحات مورد لزوم در رفتارها است. این نتیجه مفید هم نباید نامطلوب انگاشته شود هرچند که این بینش‌یابی بالاتر مردان در انتخابها و رفتارهای خود، واقعاً می‌تواند به ضرر عده‌ای دیگر از افراد تمام شود. بر همین قیاس، تغییر دانش فرد درباره ریشه‌های واقعی آن‌دسته از رفتارهای اخلاقی که فضایل اخلاقی نامیده می‌شوند، منجر به کم‌شدن ارزش و اهمیت مثبت این رفتارها نمی‌شوند. یک فرد واقعاً خیر، از فردای روزی که کتابی درباره تحلیل تکاملی اخلاق خوانده است، دست از کارهای انسان-دوستانه خود نمی‌کشد، اما این مطالعه ممکن است بتواند به یک تغییر مثبت و سازنده در رفتار شخصی که تابحال سعی داشته از طریق صدقه‌دادن و معامله با یک نیروی فراطبیعی، در برابر تبعات منفی رفتارهای نابخردانه خودش سپری بسازد، منجر شود. مسئله دیگر اینکه، همانطور که یک متخصص تغذیه حتی با وجود داشتن دانش تخصصی در مورد عوارض منفی بعضی از غذاها، ممکن است نخواهد این دانش خود را وارد زندگی عملی‌اش کند، هیچ تضمینی وجود ندارد که آگاهی افراد از ریشه‌های رفتارشان، در نهایت منجر به تغییر رفتار در آنها شود. در واقع، در بسیاری از موارد، ما با عدم آگاهی روبرو نیستیم، بلکه با مقاومت عمدی یا غیرعمدی نسبت به واقعیتها که بنا به دلایل دیگر و از جمله خودخواهی مکانیسمهای فردی افزایش‌دهنده تناسب و عدم آگاهی‌های عمیق‌تر روی می‌دهند، مواجه‌ایم.

حتی اگر متونی در مورد حقایق جنسی و تکاملی نوشته نشود، آیا می‌توان چشم و گوش افراد را هم به بند کشید؟ سیاست «بین ولی نگو و نپرس!» دیگر در دنیای جدید کارآمد نیست. در دنیای مدرن، منابع اطلاع‌رسانی و آگاهی بخش و از جمله رسانه‌ها باعث می‌شوند تا افراد به آگاهیهای لازم برسند. در این بین، دیگر خرده‌گرفتن و ایجاد محدودیت برای محققان، نویسندگان و دانشمندان تکاملی، روانشناسی و علوم اجتماعی، توجیهی ندارد. آوازه‌های قدیمی نیاکان فرهنگی ما، حال و روز این محققان را تا حدی شرح می‌دهند:

... ما نه دَد و نه دیویم، نه غول بیابانیم، ما سیرت زشت جمع، بر جمع نمایانیم، ما روح همه زستان، از جمله [همگی] شما نالان، ز افعال پریشان‌تان، اینگونه پریشانیم. از ما چه بگریزید، از خویش بپرهیزید، تا خوی شما زشت است، ما نیز ز زشتانیم. ...

### پذیرش واقعیت‌های تکاملی و ایجاب تغییر

«کسی که می‌خواهد نیک و بد را بیافریند، باید در حقیقت یک مخرب باشد و تمام ارزش‌ها را از میان ببرد. بدین‌سان، بالاترین بدیها، بالاترین نیکی‌هاست و این نیکی، خلاق است. هر چه در نتیجه حقایق می‌شکند، بگذار بشکند، خانه‌های زیادی برای ساختن آماده است» (زرتشت).

«آن‌کس که آفرینندگی و نوآفرینی می‌خواهد، آفرینش نیک یا بد، ناگزیر نخست باید با نیست و نابودکردن ارزشها آغاز کند». «شکسته باد هر آنچه در برابر حقایق ما شکستنی است! هنوز چه خانه‌ها که بایدمان ساخت!» «زمین‌لرزه، همچنان که بسی چاه‌ها را کور می‌کند و بسی تشنگی می‌آفریند، نیروهای نهان و اسرار را نیز آشکار می‌کند. زمین‌لرزه، چشمه‌های تازه آشکار می‌کند» (نیچه).

«حقیقت، داروی تلخی است که ثمرات شیرین دارد» (گاندی).

«تا چیزی را نپذیریم، نمی‌توانیم آن را تغییر دهیم» (کارل یونگ).

بعضی افراد احساس می‌کنند (که البته می‌تواند درست و بجا هم باشد) که پذیرش واقعیت‌های تکاملی به معنای مرحله اول یک توالی است که مرحله بعدی آن، ایجاب و لزوم تغییر خواهد بود. اولین نکته این است که کسب آگاهی، لزوماً به معنی اینکه باید خود موضوع مورد آگاهی واقع شده را تغییر دهیم و یا اینکه اصلاً می‌توانیم آن را تغییر دهیم، نیست. نه تنها ترس از اینکه باید تغییر کنیم، بلکه ترس از اینکه نتوانیم تغییر کنیم هم، می‌تواند جزو پویایی‌های روانشناختی ما در مقاومت نسبت به تحلیل‌های تکاملی باشد. آیا می‌توانیم مکانیسم‌های تکاملی خودمان یا میلیون‌ها سال زندگی تکاملی که این مکانیسم‌ها را در ما شکل داده‌اند، به راحتی تغییر دهیم؟ آگاهی نسبت به ریشه‌های تکاملی رفتارمان، آن زیربناها را تغییر نخواهد داد اما این آگاهی، چنانچه خودمان بخواهیم، می‌تواند به تغییر مکانیسم‌های رفتاری مربوط به آن زیربناها کمک کند. انسان، نمی‌تواند تمایلات بقاء‌افزایی را در خود تغییر دهد اما شیوه برآوردن آنها، قابل تغییر است. فرض کنید که انتشار یافته‌های تکاملی در مورد زیربناهای رفتار، موجب شوند تا عده‌ای از افراد، از این پس، نسبت به بعضی از مسائل، با احتیاط یا بازداری بیشتری برخورد کرده یا نسبت به بعضی از مسائل دیگر، پذیرش بالاتری نشان دهند. آیا به صرف مشاهده چنین چیزی، می‌توانیم رأی به نابهنجاری یا مضر بودن این تغییرات بدهیم؟

موضوع بسیار مهم‌تر در این رابطه این است که، اصلاً چرا باید تغییرات را سرکوب کرد؟ آیا هنجارهای ناهنجار و قوانین ناعادلانه را، نباید تغییر داد؟ تغییرات مصلحانه‌ای که حتی به قیمت تخریب ساختارهای بیمارگونه قبلی باشند، سرآغاز ساختارها و بنیان‌های جدیدتر و صحیح‌تر خواهند بود. جز اینکه تغییرات را به ضرر استراتژی‌های تناسب‌افزای شخصی خود بدانیم، چرا باید نسبت به این تغییرات، احساس اضطراب،

نگرانی و دوسوگرایی داشته باشیم؟ آیا خفقانِ تغییرات، در تضاد کامل با اصلِ اساسی پیشرفتهای جامعه انسانی و بشریت نیست؟ مگر پیشرفت بشر، چیزی بجز همین تغییرات پی‌درپی و ضروری است؟ سناریویی را تصور کنید که در آن، مردی از طلوع آفتاب تا شب، برای زندگی زناشویی خود تلاش می‌کند. در عوض، پسر نوجوان و جذاب همسایه، معشوقِ پنهان همسر آن مرد است. او، ساعت ده از خواب بلند می‌شود و ظهر هر روز، می‌آید تا با زن مشتاقی که برای رسیدن او لحظه‌شماری می‌کند، آمیزش داشته باشد. بعد از یک ارتباط جنسی لذت‌بخش و طولانی، ناهار سرو می‌شود. بعد از ناهار هم، جوانک، راهی دبیرستان خود می‌شود. پس از یک‌سال، شاهد ثمره این ارتباطات یعنی تشکیل نطفه‌ای هستیم که زن مذکور، آن را به نحو زیرکانه و فریبکارانه‌ای، به شوهر خود نسبت می‌دهد. البته که شنیدن این ماجرا، برای اغلب ما، چندان خوشایند نیست. اما آیا جلوگیری از شنیده‌شدن ماجراهایی روزمره و تکراری مانند مورد فوق، کاری صحیح و درست است؟ سناریوی دیگر، مرد بی‌تعهد و بی‌مسئولیتی است که بعد از آشناشدن با دختری جدید، زن و همه فرزندان خود را فراموش کرده و ترک می‌کند؟ آیا اینکه بفهمیم چرا یک مرد یا زن، دست به خیانت زناشویی می‌زند، کمک بیشتری به پیشبرد جامعه نخواهد کرد. قطعاً، اینکه بی‌بیریم که زن مذکور، از خلال ارتباطات خود با یک نوجوان کم‌سن و سال و جذاب، بطور ناهشیارانه‌ای، به دنبال زن‌های احتمالاً کمتر جهش‌یافته و متناسب‌تر است، کمک بیشتری به ما در بازنگری شرایطمان خواهد کرد. شاید پژوهش‌هایی که در بعضی از زمینه‌های روانشناسی تکاملی انجام می‌شوند، خبر از لزوم بازنگری در بعضی از مسائل اجتماعی را بدهند. بدون شک، در این موقعیت‌ها، این جزو نقاط قوت تحلیل تکاملی است که توانسته داده‌هایی را برای تایید الزام تغییر در بعضی از مسائل اجتماعی فراهم کند. در حقیقت، این هدف نهایی هر علمی است که داده‌ها و اطلاعاتی را برای بکار گرفته شدن در اجتماع فراهم کند، درغیراینصورت، آن رشته علمی بدون استفاده، سترون و غیرمفید خواهد بود. حقیقت این است که گسترش یافته‌های پژوهش‌های جنسی و تکاملی، می‌توانند به بسته‌شدن دکان سودآوری عده‌ای از مردان، زنان، اصناف و ایدئولوژی‌ها بینجامند. به همین خاطر، روشن است که این عده که منافع خود را در پنهان‌بودن حقایق می‌بینند، نسبت به رسانه‌ای‌شدن یافته‌های علمی، دیدگاهی اجتنابی اتخاذ کنند. اما شاید وقت آن رسیده که همه افراد، نسبت به حقایق و تبعات آنها برای خودشان، آگاهی بیابند؛ اینکه بعضی مردان و زنان بفهمند که بعضی از نظام‌های جنسی یا اجتماعی، چه اجحاف‌هایی را در حق آنها روا داشته و می‌دارند و اینکه زندگی انسان پر بوده از حقایقی که حتی بعضی از نخبگان جوامع هم نسبت به بازگویی آنها، مسامحه و مصالحه‌کاری نشان داده‌اند. دوباره این جمله در گوشمان طنین‌انداز می‌شود که؛ «هر چه در نتیجه حقایق می‌شکند، بگذار بشکند، خانه‌های زیادی برای ساختن آماده است».

## روانشناسی تکاملی، اراده بشری و جبرگرایی

«آن که در شناخت سرچشمه‌های کهن استاد شده است، سرانجام به جست و جوی چشمه‌های آینده و سرچشمه‌های تازه، بر می‌خیزد» (نیچه).

به نظر می‌رسد که افراد، می‌خواهند احساس کنند که اراده آزاد دارند. ما این ذهنیت را درباره خودمان داریم که ما و نه چیز دیگری، سرنوشت‌مان را کنترل می‌کند. این عقیده که ژن‌های ما یا مکانیسم‌های تکامل یافته ما، تا حدودی ما را کنترل می‌کنند و یا اینکه ما از یک نظر، مجموعه‌ای از مکانیسم‌های تکاملی هستیم، می‌تواند یک چیز ناآشنا و متفاوت، از برداشت ما از طبیعت انسان، باشد. بدیهی است که پذیرش این نکته که ما در بسیاری از انتخابها و رفتارهای مان، تحت کنترل مکانیسم‌های تکاملی هستیم و نه آنچه که فکر می‌کنیم اراده آزاد نام دارد، می‌تواند برای حس اراده‌گرایی ما، چالش‌انگیز باشد (باس، ۱۹۹۶). اما اول اینکه، روانشناسی تکاملی، همچون سایر علوم تجربی، به دنبال ریشه‌های واقعی رفتار انسان است. اینکه ما بعضی از یافته‌های علمی را در تضاد با اراده آزاد انسان تلقی کنیم یا نکنیم، تا حدی قضاوتی مبتنی بر ادراکات ذهنی ما از اراده آزاد است. در علم، عباراتی مانند خوب یا بد، اخلاقی یا غیراخلاقی و عادلانه یا ناعادلانه، مورد توجه نبوده و آنچه که مورد تمرکز است، صحیح بودن یا نبودن یافته‌های پژوهشی است. بر همین مبنا، اگر یافته‌های علمی نشان می‌دهند که میزانی از تعیین‌کننده‌های درونی و غیرقابل کنترل بوسیله ما، در بوجدآمدن یک سری از رفتارهای ما نقش دارند، پس حتماً نقش دارند! آیا عدم پذیرش و آگاهی نسبت به نیروهایی که در ما وجود داشته و باعث بوجدآمدن نوعی جبر رفتاری در ما می‌شوند، بر ماهیت و قدرت این نیروها، تاثیری می‌گذارد؟ آیا رد این واقعیات، این واقعیات را تغییر می‌دهند؟ اگر مکانیسم‌های تکاملی ما، واقعاً بر رفتار ما نفوذ دارند، پس تاثیرات خود را خواهند گذاشت، حال چه ما این مسئله را بپذیریم و چه نپذیریم. دوم اینکه، آگاهی از تاثیرات مکانیسم‌های تکاملی، می‌تواند برای ما (چنانچه واقعاً چنین چیزی را بخواهیم) افزایش اراده و نه کاهش آن را به بار آورد زیرا آزادی در گرو آگاهی است. درباره هر چه که بیشتر بدانیم، بیشتر می‌توانیم آن را توصیف، تبیین، پیش‌بینی و کنترل کنیم. این یک فرمول همیشگی است.

## پذیرش جبر نسبی؛ راهی برای آزادی و اراده بیشتر

«اعتراف به ناتوانی، بزرگترین توانائی است» (ناپلئون).

پذیرش واقعیت جبر نسبی، تاثیرات مثبت بالقوه‌ای هم در بر دارد. انسان به نحوی تکامل نیافته که همانند دوزیستان یا ماهیها، توانایی تنفس در زیر آب را داشته باشد. حال آیا می‌توانیم بگوییم که نداشتن توانایی برای تنفس در زیر آب، یک جبر زیستی است؟ مطمئناً بلی! پس چرا نباید در مورد تواناییها و ضعف-



های روانشناختی خود نیز، چنین مطلبی را بدون مقاومت و رزی پذیرا باشیم؟! همانطور که بینش به نداشتن توانایی به منظور تنفس در زیر آب، به انسان کمک کرد تا ابزارهای قفافی را بسازد، بینش به اینکه انسان یک سری آسیب پذیری‌های روانشناختی باقیمانده از تکامل دارد نیز، می تواند باعث شود تا محیطی بسازیم که در چارچوب آن، این نقاط ضعف، جبران شده و نقاط قوت، با حداکثر پتانسیل خود، شکوفا شوند.

همانطور که آدلر معتقد بود، هر چقدر که فردی، محتوای ناهشیاریش بیشتر برایش هشیار شده باشد، رشد یافته‌تر است. آگاهی ما از آنچه که تفکرات، هیجانات و رفتارهای ما را می‌سازند، می‌تواند موجب آزادی بیشتر ما از این نیروها شود. البته این به خواسته و میل ما برای آزادی بیشتر و تغییر بستگی دارد. بعد از بینش یابی، یک فرد ممکن است همچنان بخواهد به روال همیشگی رفتار کند یا اینکه خود را تغییر دهد. در هر دو حال، آگاهی مفید واقع می‌شود: اینکه ما بدانیم که چرا اینطور رفتار می‌کنیم و دیگر اینکه اگر بخواهیم، چطور می‌توانیم آن را تغییر دهیم. تصور کنید فردی متوجه می‌شود که خوردن غذای معینی، واکنشهای گوارشی خاصی مانند تهوع و درد شکم را در او بوجود می‌آورد. بعد از اینکه آن فرد متوجه شد که سیستم گوارشی بدن او، نسبت به این غذا حساس است، حال دیگر نوبت به خود او می‌رسد که یا از خوردن آن غذا صرف نظر کند و یا ناراحتی گوارشی همراه با خوردن آن غذا را تحمل کند. شاید بهتر این باشد که پزشکی که می‌داند، به تغییر و نوسان در هیجانات خلقی روزانه حساس بوده و بصورت لرزش دست واکنش نشان می‌دهد، از انجام اعمال جراحی صرف نظر کرده یا آنها را مطابق با شرایط خود تنظیم کند. مطمئناً، چنانچه قرار باشد برای همیشه نیز از انجام اعمال جراحی صرف نظر کند، این پایان راه برای او نخواهد بود. او می‌تواند پزشک حاذقی در تشخیص و درمان بیماریها شود. این بسته به خود اوست که انطباق با شرایط خود را برگزیند یا عدم پذیرش واقعیت را. آگاهی نسبت به نیروهای جبری درونی مان می‌تواند در صورت تمایل ما، منجر به آزادی بیشتر از این نیروها شوند. بدین صورت، از پذیرش حقیقت جبر، می‌تواند آزادی و اراده ظاهر شود.

ادراک نادرست از تبیینات و یافته‌های روانشناسی تکاملی (رک به باس، ۲۰۱۲)، می‌توانند خود را به اشکال متعددی نشان دهند؛ «اگر ما و دیگران، بطور درونی دوست داریم که بدان شیوه عمل کنیم، پس لزوماً هم بدان نحو عمل خواهیم کرد»، «آنچه تکاملی است را نمی‌توانیم تغییر دهیم» همه انسانها، تمایلی عمیق به تغییر، اصلاح و خودشکوفایی دارند. آنها می‌خواهند مدام رشد کرده و بالاتر روند. افراد فکر می‌کنند که تفکر تکاملی، نوعی جبرگرایی زیستی است، درحالیکه اینطور نیست. آنها فکر می‌کنند که تکامل، رفتار انسان را غیرقابل تغییر می‌داند درحالیکه بر عکس آن درست است؛ زیرا هر چقدر که بیشتر در مورد رفتاراتان بدانید، بیشتر قادر به تغییر آن خواهید بود. البته، مطمئناً تغییر رفتار بوسیله یک سری از پارامترهای رفتاری محدود می‌شود. از طرف دیگر، تغییر رفتار آسانتر از تغییر مکانیسم‌ها یا امیال زیر بنایی آنها است. از این دیدگاه، طیف رفتارهای ممکن (پارامترها) بسیار وسیع هستند. این ناشی از پیچیدگی عظیم خزانه روانشناختی تکامل

یافته ماست که چنین احتمالات متنوع و زیادی را برای ما فراهم می کند (باس، ۱۹۹۶). مثال ارضای جنسی را در نظر بگیرید. میل جنسی، قابل چشم پوشی و یا از بین بردن نیست. اما چگونگی ارضای آن، بسته به متغیرهای زیادی که وابسته به شرایط فرد و انتخاب‌های او هستند، قابل تغییر است. روانشناسی تکاملی نیز در واقع بر همین مسئله و لزوم تفکیک قائل شدن بین این دو یعنی زیر بناهای تکاملی رفتارها و رفتارهای بیرونی، تاکید می کند. ما نمی توانیم و نباید همانند بودا یا مسیحیت، با ارضای جنسی افراد بجنگیم. آنچه که ما می توانیم و باید تغییر داده و مدیریت کنیم، چارچوب ارضای این نیاز است.

باس (۲۰۰۴)، درباره برداشت اشتباه بعضی از افراد در مورد تلویحات جبرگرایانه از یافته‌های تکاملی

می گوید:

"انسانها، برنامه‌هایی برای اینکه دنیا را تبدیل به مکانی بهتر کنند دارند و بطور اشتباه فکر می کنند که روانشناسی تکاملی، در تضاد با تغییر اجتماعی است. افراد فکر می کنند که اگر چیزهایی مانند خشونت و خیانت، ریشه در انطباق‌های تکاملی داشته باشند، پس ما محکوم به داشتن خشونت و خیانت هستیم زیرا آنها بخشی غیرقابل تغییر از ماهیت انسان هستند. از طرف دیگر، آنها فکر می کنند که اگر خشونت و خیانت، بخاطر بدی جامعه یا بوسیله رسانه یا تربیت بوجود آمده باشند، پس ما می توانیم آنها را اصلاح کرده و جهانی بهتر داشته باشیم. این همان چیزی است که من «اشتباه رمانتیک»<sup>۱</sup> یا تفکر آرزومندانه<sup>۲</sup> می نامم، یعنی اینکه: «من می خواهم افراد بدان گونه باشند، پس آنها بدان گونه هستند». البته که این تفکر یک کج فهمی است. اگر تمایل به تغییر وجود داشته باشد، آگاهی از مکانیسم های روانشناختی تکاملی مان، به ما قدرت بیشتری برای تغییر می دهد و نه قدرت کمتر".

همین مطلب در مورد مفهوم خودخواهی در نظریه تکامل صدق می کند. اگرچه که این نظریه می گوید که افراد ذاتاً ارگانیسم های بسیار خودخواهی هستند اما آن نمی گوید که آنها همچنین باید بدین گونه باشند و یا مجبورند که بدین نحو رفتار کنند. داوکینز (۲۰۰۶) در همین رابطه می گوید: "... من هوادار اخلاق مبتنی بر تکامل نیستم. من می گویم که موجودات چگونه تکامل یافته اند. نمی گویم که ما انسانها اخلاقاً موظفیم چگونه رفتار کنیم. روی این نکته تاکید دارم زیرا می دانم که در خطر بدفهمی از سوی افرادی که تعدادشان هم کم نیست قرار دارم که نمی توانند اظهار عقیده درباره چستی یک موضوع را از طرفداری از آنکه آن موضوع چگونه باید باشد، تمیز دهند. احساس خود من آن است که جامعه ای انسانی که صرفاً بر اساس قانون ژن یعنی خودخواهی بی رحمانه همگانی اداره شود، جامعه بسیار ناخوشایندی برای زندگی خواهد بود. اما متأسفانه هر چقدر هم که از چیزی متأسف باشیم، این مانع از حقیقت داشتن آن مسئله نمی شود. آگاه باشید

<sup>1</sup> - Romantic fallacy

<sup>2</sup> - Wishful Thinking

که چنانچه شما و من می‌خواهیم جامعه‌ای بسازیم که در آن افراد، جوانمردانه و فداکارانه برای دستیابی به خیر عمومی با یکدیگر همکاری کنند، از طبیعت زیستی مان انتظار چندانی نمی‌توانیم داشته باشیم، بیایید سعی کنیم که جوانمردی و فداکاری را بیاموزیم، چرا که [ما همگی] خودخواه به دنیا آمده‌ایم...".

### اراده تغییر و انعطاف‌پذیری انسان

یکی از موضوعات عمده‌ای که روانشناسی تکاملی بر آن تاکید کرده این بوده که تکامل، یک موهبت مهم به نام انعطاف‌پذیری هم، به ما اعطا کرده است. زندگی گروهی و اجتماعی انسان و اصل سازگاری با محیط، باعث شده تا این توانمندی، اهمیت زیادی در شایستگی تکاملی افراد داشته باشد. از طرف دیگر، ترجیحات تکاملی ما، کاملاً محکم‌کاری و لحیم نشده و جای تغییر دارند. ما برده‌های غریز و تمایلات درونی خودمان نیستیم، حتی اگر با این تمایلات به دنیا آمده و یک عمر آنها را به همراه داشته باشیم. داشتن یک سری از احساسات و ترجیحات درونی، به معنای اینکه نمی‌توانیم بر مبنای آنها عمل نکنیم نیست، بلکه به این معناست که قسمتی از وجود ما، همیشه به دنبال ارضای تمایلات خودش است. اما در نهایت انتخاب با ماست که با این قسمت از خودمان، همانند سازی کنیم یا مبنای انتخابهایمان را چیزهای دیگر قرار دهیم. کاسمایدز و توبی (۱۹۹۲)، در یک تمثیل جالب، روان ما را به کامپیوتری تشبیه می‌کنند که در هنگام تولد، همانند یک کامپیوتر نو و با یک سری از سخت‌افزارهای از پیش تعیین شده، پا به عالم وجود می‌گذارد. این کامپیوتر، یک سری سخت‌افزارهای از قبل موجود دارد و این مطلب به این معناست که همانطور که جسم ما برای انجام هر کاری طراحی نشده، کامپیوتر ذهن ما نیز به گونه‌ای ساخته نشده که قادر به انجام هر کاری باشد. انسان نمی‌تواند پرواز کند یا دقیقاً همانند شامپانزه‌ها از درخت بالا رود، زیرا تکامل او به این نحو پیش نرفته که به او بال یا توانایی بالا رفتن از درخت را بدهد. بر همین قیاس، نمی‌توان از مردان خواست که غیرت‌ورزی نداشته باشند، زیرا این سخت‌افزار که قطعیت پدری آنها را تعیین می‌کرده و آنها را از اینکه یک عمر زندگی بدون شایستگی تکاملی را پشت سر نگذاشته‌اند مطمئن می‌نموده، در ذهن آنها ریشه‌ای عمیق دارد. ولی می‌توان از آنها خواست که تکانه‌های جنسی تجاوزکارانه خود را کنترل کنند، زیرا هر چند در طول قرن‌ها زندگی تکاملی، تجاوز می‌توانسته منجر به افزایش موفقیت تولید مثلی مردان معینی شود، اما همواره تناسب و بقا آنها را نیز تهدید کرده است. به عبارت دیگر، تمایل به تجاوز، یک ویژگی که تکامل، اقدام به انتخاب شدید و عمیق آن در مردان کرده باشد نیست و یک مرد توانایی اینکه بر این تمایلات غلبه کند را دارد. یک کامپیوتر، فقط سخت‌افزارهای از پیش تعیین شده نیست، بلکه شامل نرم‌افزارهایی هم می‌شود. نرم‌افزار در کامپیوتر، مشابه با تاثیرات محیطی و فرهنگی بر ذهن انسان است. این عوامل محیطی و فرهنگی هستند که در نهایت تعیین می‌کنند که بر روی کامپیوتر ذهن ما چه برنامه‌هایی نصب شوند. در مورد غیرت‌ورزی و تمایلات تجاوزکارانه جنسی در عده‌ای از مردان، این عوامل بیرونی مانند تربیت، قانون،

فرهنگ و سیستمهای ارزشی اجتماعی هستند که موجب پروراندن یا نابودی این خصایص در مردان می شوند. به عبارت دیگر، هر چند استعدادهای اولیه و جهت رشد آنها از قبل تعیین شده اما عوامل محیطی که انسان بر روی آنها کنترل دارد، می توانند منجر به تشدید این استعدادها یا عدم رشد آنها شوند. کارکرد اصلی تربیت نیز می تواند همین باشد: اینکه تمایلاتی که با زندگی جدید سازگار هستند را در فرد پروراندن و جلوی رشد ترجیحاتی که با ماهیت زندگی انسان مدرن در تضاد هستند را بگیرد.

بعضی می پندارند که هر چیزی که زیستی یا دارای ریشه‌ای زیستی تلقی شود، به این معنی است که ما محکوم به یک سرنوشت غیرقابل تغییر هستیم. روانشناسی تکاملی نشان داده که این باور، یک عقیده اشتباه است، زیرا خود روانشناسی تکاملی، حساسیت شدید بافتاری که به معنی وابستگی مکانیسم‌های تکامل یافته ما به بافتار و شرایط و موقعیتها است را برجسته می کند (باس، ۱۹۹۶). نباید فراموش کنیم که تکامل، علاوه بر غرایز و انگیزه های محکم و پا برجا، انعطاف پذیری در بروز و بیان این تمایلات را نیز به ما داده است. انعطاف پذیری در رفتار، توانایی الگوبرداری، تقلید و بسیاری از خصیصه‌های دیگری که پیام کشسانی رفتار را برای ما دارند نیز، از ورای زندگی تکاملی ما شکل گرفته و پایه‌ریزی شده‌اند. به عبارت دیگر، هم رفتاری خاص و هم انعطاف پذیری در آن رفتار، در وجود ما نهاده شده است. اگر غیر از این بود، تصویر فعلی جوامع بشری می‌بایست با آنچه که از زندگی حیوانات جنگل می دانیم، تفاوتی نمی‌داشت.

در جواب به این سؤال که آیا ما اسیر ژنها و غرایزمان هستیم یا اینکه فرهنگ ما بر زیست ما غلبه دارد؟ باید گفت که همان زیست ماست که موجب فرهنگ پذیری ما می شود. نظریه تکامل و کسب بینشهای عمیق تکاملی که از ورای پژوهشهای روانشناسی تکاملی قابل حصول اند، به ما در داشتن اختیار بیشتر و کنترل بالاتر بر رفتارهایمان، کمک می کنند.

## آزادی، در گرو آگاهی است

«انسان، فقط از راه آگاهی می‌تواند به شأن سزاوارش دست یابد» (کارل مارکس).

همانطور که دانش تغذیه‌ای یک متخصص تغذیه در مورد نقاط مثبت و منفی غذاها منجر نمی‌شود که او بالاخره دست به یک روزه همیشگی و جاویدان زده و از خوردن همه چیز صرف نظر کند، دانش تکاملی هم نمی‌تواند منجر به این شود که مثلاً افراد بطور کلی، از تعامل با جنس مقابل یا ازدواج صرف نظر کنند. یک متخصص تغذیه، بعد از اینکه درباره اثرات منفی بعضی از غذاها و در عوض، اثرات مثبت غذاهای دیگر مطلع می شود، احتمالاً شروع به اصلاح برنامه غذایی خود بر مبنای دانش خود می کند که این مسئله، نه تنها مضر نیست بلکه بسیار هم سودمند هست. بر همین قیاس، دانش فرد در مورد مباحث تکاملی رفتار، می تواند باعث شود که او این بار (البته به شرطی که خودش بخواهد)، با بینش و بصیرت بیشتری دست به

انتخاب زده و راه خود را این بار با آگاهی و اختیار و اراده بیشتری انتخاب کند تا اینکه خودش را به دست انطباق‌های تکاملی‌ای بسپارد که معلوم نیست بالاخره او را به کدامین مقصد خواهند رساند. آزادی واقعی در گرو آگاهی است و افراد حق دارند که در مورد مسائل بدانند تا انتخابهای واقعاً آزاد داشته باشند.

«تداوم دادن این باور که جنس مونث، بطور سرشتی میل به تک همسری دارد، دیگر ضروری نیست. در واقع در جامعه ما [منظور جامعه آمریکا است] این باور می‌تواند بیشتر منجر به آسیب شود تا اینکه مفید واقع شود. برای بعضی از زنان، این راحت‌تر است که فکر کنند که تمایل آنها برای جدایی، به دلیل این است که آنها با مرد ناهماهنگ با خودشان ازدواج کرده‌اند تا اینکه خودشان را به عنوان بخشی از عجایب اهانت‌آمیز طبیعت ببینند. باور غلط آنها به اینکه ذاتاً تک همسرخواه هستند، از اینکه از تمایلات جنسی طبیعی خود آگاه شوند، جلوگیری می‌کند. این عدم آگاهی می‌تواند منجر به یک سری واکنش‌های زنجیره‌ای شده که نهایتاً موجب تخریب ازدواج‌هایشان می‌شود» (لانگلی، ۲۰۰۵).

باس (۲۰۰۰، فصل ۹) در مورد نگرانی‌های منتج از این موضوع که اطلاعات و دانش درباره بنیادهای تکاملی هوسها و شهوات انسانی، می‌توانند و ممکن است که مورد سوء استفاده عده‌ای واقع شوند اینطور می‌گوید:

«بطور مثال، مردان ممکن خیانت جنسی را اینگونه توجیح کنند که «من نمی‌توانم در این باره کاری کنم، زیرا روانشناسی تکاملی من، منجر می‌شود تا من اینگونه رفتار کنم». هر چند این نگرانی نباید مورد بی‌اعتنایی واقع شود، اما من شاهد مردانی بوده‌ام که از دانش خود درباره روانشناسی تکاملی، [تنوع طلبی جنسی در مردان] به نحوی استفاده می‌کنند که آنها را وفادار نگه دارد [و نه اینکه موجب افزایش احتمال خیانت در آنها شود]. بطور مثال، یکی از این مردان به من گفت که: «وقتی که احساس می‌کنم به زن دیگری جذب شده‌ام، می‌دانم که این فقط ناشی از میل تکامل یافته من برای تنوع‌طلبی جنسی است. این جذب شدن من به زنی دیگر لزوماً به این معنی نیست که من همسرم را دوست ندارم یا همسرم مرا درک نمی‌کند. دانستن این مطلب، به من کمک می‌کند تا وفادار باقی بمانم». ... بعضی وقتها، مردان از اینکه بفهمند که شریک آنها درباره مردان دیگر تخیلات جنسی دارد آزرده خاطر می‌شوند اما من، تا به حال با زنی مصاحبه نکرده‌ام که چنین تخیلاتی نداشته باشد. وجود این تخیلات، منعکس‌کننده این واقعیت هستند که مستقل از اینکه یک رابطه در جریان، تا چه حد خوب یا دوست‌داشتنی باشد، زنان نیاکانی ما نیاز به همسر بالقوه جایگزین یا پشتیبان<sup>۱</sup> داشتند زیرا بعضی وقتها، مسائل خوب پیش نمی‌رفته است [مثلاً شوهر یک زن ممکن بوده که فوت شده یا از فراهم کردن منابع ناتوان گردد]. خیالبافی‌های زنان در مورد مردانی به غیر از همسرانشان [لزوماً] منعکس‌کننده عدم عشق نبوده یا به این معنی نیست که یک زن [احتمالاً] و به محض اینکه شوهرش شهرشان را ترک کند،

<sup>1</sup> - Back-up Mates

شروع به برقراری ارتباط با یک همکار مرد خواهد کرد. آگاهی ما از اهداف هوسهای پنهان مان، به ما کمک می کند تا تمایلاتمان را به شیوه‌ای مناسب مدیریت کنیم<sup>۱</sup>.

هرچند که آگاهی و دانش ما نسبت به فرایندهای تکاملی سازنده رفتارهای جنسی که می تواند موجب درک عمیق تر ما از هوسهای خطرناکمان شود، نمی تواند از تعارضات بین عاشق و معشوق، تعارضات بین رقبا یا بین عشاقی که رقیب همدیگر می شوند، جلوگیری کند. اما این دانش ممکن است تا اندازه کمی، برای ما، یک خردورزی هیجانی<sup>۱</sup> به منظور کنار آمدن با این مسائل را هدیه بدهد (همان منبع).

### تاثیر عوامل فرهنگی، اجتماعی و مذهبی

«... همچون خورشید است خویشتنِ خدایی تو؛  
حیله‌های موش کور را او نمی‌شناسد، و سوراخ مار را او نمی‌جوید.  
اما خویشتنِ خدایی تو، در هستی تو تنها نیست.  
پاره‌ای از تو هنوز انسان است و پاره‌ای از تو هنوز انسان نیست، ...»  
(جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره جرم و جزا).

«ما از طبیعت سخن می‌گوییم و در این میان، خودمان را فراموش می‌کنیم؛ ما خود، طبیعت هستیم» (نیچه).

مذهب، بخصوص در جوامعی مثل جامعه ما که پیوندی گریز ناپذیر با روانشناسی و جامعه‌شناسی افراد و کل جامعه دارد، می‌تواند هم موجب تسهیل و هم بازداری از پذیرش حقایق مرتبط با روانشناسی تکاملی انسان شود. تعصب‌های دینی، می‌توانند موجب شوند تا افراد یا مردان متعلق به یک دین، زنان متعلق به همان دین را متفاوت از زنان متعلق به سایر ادیان دیده و بخواهند که با دیدی متفاوت به آنها نگاه کنند. بطور نمونه، اسلام به دلیل نظام تربیتی و قانونی خاص خود، شرایط و تکالیف خاصی را بر عهده دو جنس و از جمله زنان مسلمان قرار داده است. تشویق و فرمان اسلام بر اینکه زنان امتهای اسلامی باید پاکدامن باشند و چگونه و چگونه رفتار کنند، ممکن است منجر به این شود که مردان مسلمان بپندارند که زنان مسلمان، از نظر فطری، واقعاً با زنان غیرمسلمان متفاوتند. فراموش نکنیم که پیروان هر دین، قبل از اینکه مسلمان، مسیحی، یهودی یا متعلق به هر دین دیگری باشند، ابتدا انسان بوده و همگی از نیاکان زیستی مشترکی، تکامل یافته‌اند. البته این گفته به این معنی نیست که دین به شکل کلی خود و اسلام بطور خاص، بر رفتار و باورهای افراد بی‌تاثیر بوده یا قادر به ایجاد تغییری در آنها نیست. بطور برعکس، همانطور که گفتیم، دین و سایر نهادهای اجتماعی، در تغییر نگرشها و ابراز یا عدم ابراز استراتژیهای جنسی خاص در هر دو جنس، بسیار اثرگذار

<sup>1</sup> - Emotional Wisdom

هستند. اما نکته مورد توجه در اینجا، این است که ما نمی‌بایست به صرف دیندار یا مسلمان بودن شناسنامه‌ای افراد، بپنداریم که تعالیم دینی در ذهن و رفتارهای آنها هم، بطور کاملاً قطعی، تغییری بوجود می‌آورد. لازمه اثرگذاری تعالیم دینی، داشتن ساختارهای ژنتیکی لازم برای پذیرش تربیت دینی و همچنین یک خانواده، تربیت، محیط و اجتماع دینی است که جمع‌شدن همه آنها با همدیگر، حتی در جوامع رسماً دیندار هم، خیلی قابل وصول نیست. برای تعالی دادن انسان و اصلاح آسیبه‌های اجتماعی، باید ابتدا به واقعیتهای خود «اعتراف» کنیم، چیزی که لویی استروس<sup>۱</sup> (مردم‌شناس) آن را تفاوت فرهنگ شرق و غرب می‌داند و اعتقاد دارد تمدن امروزه غرب، مدیون قدرتی است که در اعتراف نهفته است.

عوامل فرهنگی، تعصب‌های جنسی و فرهنگی نیز از جمله دیگر عوامل محیطی - اجتماعی هستند که می‌توانند بر تسهیل یا مقاومت نسبت به پذیرش یا بکارگیری یافته‌های علمی بیفزایند. یکی از موانع اعتقادی و مربوط به حوزه باورها که می‌تواند در مقاومت ما نسبت به پذیرش واقعیتهای تکاملی وجودی مان نقش داشته باشد، باورهایی است که بوسیله نهادهای فرهنگی و اجتماعی در مورد انسان، به ما القا شده است. زیست‌شناسان معتقدند که تا الان، ۱/۵ میلیون گونه از حدود ۱۴ میلیون گونه جانوری و گیاهی موجود بر روی زمین، شناخته شده‌اند. این باور که «انسان اشرف مخلوقات است»، البته باور درستی است اما توجه داشته باشید که کل مخلوقاتی که ما تا به حال می‌شناسیم شامل فقط حیوانات و گیاهان اطراف ما می‌شوند و البته که ما نسبت به همه آنها از جمله شیر و ببر و گوریل، پیچیده‌تر و اشرف‌تر هستیم! تقدسی که فقط خود ما تاییدکننده آن هستیم و بر آن گواهی می‌دهیم، می‌تواند صرفاً خودخواهی گونه - وابسته ما را نشان دهد. چنین دیدگاهی نسبت به انسان، نباید مانع کنکاش و پذیرش واقعیتهای وجودی او و نگرستن به او به عنوان گوشه‌ای دیگر از این طبیعت بزرگ، شود. انسان، جاندار با چند مهارت بیشتر مانند زبان و توانایی فکرکردن، نسبت به سایر حیوانات است. نباید به صرف این چند مهارتی که البته بسیار هم مهم هستند، بپنداریم که می‌توانیم کلیت ماهیت واقعی خودمان را، پنهان کنیم.

### شکاف نسلها و مجرای دریافت حقیقت

شکاف یا فاصله نسلها، می‌تواند باعث شود تا نگاه و نگرش افراد نسلهای متفاوت، با همدیگر متفاوت باشد. ممکن است یک نسل بخواهد نگرشی سنتی به مسائل داشته و ایدئولوژیهای فردی، گروهی یا جمعی را همچون عینکی بر چشم بزند تا از طریق آن، به مسائل نگاه کند. اما نسلی دیگر، بخواهد که از خاصیت فیلتر کردن علم در پالایش حقیقت از غیر حقیقت، بیشتر استفاده کند. تفاوت در نحوه نگرش نسلهایی که از یک طرف، همه در یک جامعه زندگی می‌کنند و همگی هم حق رأی دارند و از طرف دیگر،

<sup>1</sup> - Claude Levi-Strauss

ذهنهای آنها با ابزارهای نسبتاً متفاوت به پردازش اطلاعات و مسائل می‌پردازد، می‌تواند منجر به تعارضات بین نسلی در مورد چگونگی کاربرد علم در یک جامعه شود.

### من نمی‌بینم، پس نمی‌پذیرم

«علم فیزیک دروغ می‌گوید؛ برای دیدن، نیاز به نور نیست، انسان برای دیدن یا ندیدن چیزی، فقط به دلیل نیاز دارد!» (منبع؟).

«اگر ذهن بسته باشد، نه چشم کاربردی دارد و نه گوش» (ضرب‌المثل).

«آن کس که به گونه‌ای ژرف به جهان نگریسته باشد، بی‌تردید می‌داند چه حکمتی در سطحی بودن انسانها نهفته است. این غریزه حفظ خویشتن است که به او می‌آموزاند تا سطحی، آسان‌نگر و دروغین باشد.»  
«خودخواهی، قانون نمایش ادراک ماست. مطابق این قانون، چیزهای نزدیک، بزرگ‌تر و سنگین‌تر به نظر می‌رسند، در حالی که وزن و اندازه همه چیزهایی که دور هستند، کاهش می‌یابد» (نیچه).

این امکان وجود دارد که اگر یافته‌های پژوهشی در حیطه روانشناسی تکاملی-جنسی را، گروههای خاصی از مردان و زنان مطالعه کنند، معتقد شوند که این حقایق در مورد آنها یا جنس مقابل‌شان، صدق نمی‌کند. اشتباه در اینجا این است که آن فرد خاص، با توجه به شرایط و روحیات فعلی و نگاه خودش، و نه به روشی علمی، به مسائل نگاه می‌کند. در روش علمی، این دیدگاه شخصی افراد نیست که ملاک درستی یا نادرستی ایده‌ها قرار می‌گیرد، بلکه یافته‌های پژوهشهای تجربی، ملاک اندیشه و عمل قرار می‌گیرند. ممکن است مردی که در محیطی زندگی می‌کند که محافظه‌کاری شدید جنسی در آنجا حکم فرماست، باور به اینکه زنان اطرافیانش، ممکن است تغییرات مرتبط به چرخه در ترجیحات جنسی نشان بدهند را دور از ذهن بپندارد. پژوهشهای روانشناسی جنسی-تکاملی نشان داده‌اند که اگر چه که اکثریت زنان در ترجیحات درونی‌شان، تغییرات مرتبط به چرخه نشان می‌دهند اما این تغییرات فقط در عده‌ای از زنان، به رفتار بیرونی تبدیل می‌شود. علاوه بر این، آن زنان لازم نمی‌بینند تا تغییرات وابسته به چرخه‌شان را به طور روزانه برای مرد مذکور گزارش کنند تا او از این فرایندها اطلاع یابد! همانطور که مکرر گفته‌ایم، این تغییرات عمدتاً ناهشیار بوده و حتی ممکن است از دید خود زنان هم پنهان بماند. یک زن ممکن است احساس کند که در ابتدای چرخه ماهانه خود، خصایص خاصی را جذاب می‌یابد و در اواسط چرخه خصایص دیگری را و یا اینکه برای رابطه کوتاه‌مدت مرد معینی را و برای رابطه درازمدت مرد دیگری را. او در هر لحظه فقط متوجه این است که الان چه کسی را جذاب می‌یابد و چه کسی را جذاب نمی‌یابد. این تغییرات را اگر هم هشیارانه تجربه شوند، احتمالاً بوسیله توجیهاتی که به نظر خودش قابل قبول است، تبیین می‌کند. اگر رفتاری تحت



تاثیر مراکز زیر قشری بوده و به صورت ناهشيارانه کنترل شود، امکان بقای بیشتری دارد تا اینکه تحت تاثیر هشياری و آگاهی باشد. اگر انتخابی تحت کنترل مراکز هشيارانه باشد، بیم آن می‌رود که بوسیله قضاوهای موقعیتی و سایر عوامل اثرگذار بیرونی، تحت تاثیر قرار بگیرد. اما کنترل مراکز زیرقشری بر رفتاری خاص، منجر به احتمال بیشتر تداوم بقای آن رفتار بطوری که مستقل از شرایط و قضاوت‌های بیرونی باشد، می‌شود. از طرف دیگر، گفتیم که اساس شکل‌گیری بسیاری از انطباق‌های تکاملی افراد، زیستی (مثلاً از طریق جهش-های ژنی) بوده و به همین علت، به جز در موارد کسب بینش، جزو خزانه ناهشيار زیستی ما باقی خواهند ماند. البته خوشبختانه، وقوع پدیده‌های جنسی-تکاملی، چه در زنان و چه در مردان، آنقدرها هم برای افراد ناملموس نیست. این مسئله، حداقل درباره مردان و زنانی که پختگی جنسی قابل قبولی دارند، صدق می‌کند. همانطور که دیدیم حتی در مردان هم، مکانیسم‌های ناهشيارانه یا هشيارانه‌ای برای کنترل تغییرات وابسته به چرخه تعبیه شده است. دیدیم که راهبردهای حفظ همسر در مردان، در اواسط چرخه تشدید می‌شود. حساسیت نسبت به رقبا در زمانهای خاص از چرخه قاعدگی، رفتارهای رقابت اسپرمی و بسیاری دیگر از رفتارهای بحث شده، همه و همه حاکی از نوعی آگاهی ناهشيارانه یا هشيارانه دو جنس از رفتارهای جنس دیگر است.

نکته بعد اینکه، اگر قرار بود که در طول تکامل، هر جنس از مکانیسم‌های تناسب‌افزای دیگری کاملاً آگاه شده و به کل مانع بروز رفتارهای منتج از این مکانیسم‌ها شود، امروز اصلاً شاهد این مکانیسم‌ها در دو جنس نبودیم. زیرا در طول تکامل، هر جنس با انتخابهای خود و همچنین رفتارهای زناشویی خود، می‌توانسته تا حدی جنس مقابل را به آن شیوه‌ای که قصد داشته، هدایت کند. زمان دقیق باروری زنان یعنی اواسط چرخه که اوج احتمال حاملگی است، در اکثریت موارد از خود زنان هم پنهان می‌ماند. این مسئله، برخلاف ماده‌های سایر گونه‌هاست که در اکثریت آنها، این زمان بوسیله علائم بدنی واضح و قابل مشاهده، پیام داده می‌شود. همانطور که بحث شد، یک علت ارائه شده در مورد کارکرد انطباقی این مسئله این است که پنهان‌سازی زمان دقیق چرخه قاعدگی، امکان در پیش گرفتن یک استراتژی جنسی دوگانه را برای زنان، آسانتر می‌کند. انسان، از معدود نخستی‌ها و پستاندارانی است که رابطه جنسی بین دو جنس آن، در خفا صورت می‌گیرد. در اغلب گونه‌ها، دو عضو از اعضای جنس مقابل، به راحتی و در معرض سایر اعضا، با همدیگر آمیزش می‌کنند. یکی از علت‌های تحول این رفتار در انسان، به تاثیر ارتباطات در جریان بین هر یک از اعضای یک جنس با دیگری، بر تناسب سایر اعضا، مربوط می‌شود. در گله‌های شیرها یا گاوهای وحشی، نر یا نرهای غالب، اغلب یا همه آمیزشها را از آن خود می‌کنند و سایر نرها هم، یا باید به این واقعیت تمکین کنند یا گله را ترک کنند. پرده‌پوشی و پنهان‌کاری وجود ندارد و دلیلی هم برای اینکار وجود ندارد. همه اعضای گروه، از آنچه که بین اعضا در جریان است آگاه بوده و نسبت به آن، حتی اگر با اکراه، پذیرش نشان می‌دهند. اما تصور کنید که شما می‌خواهید جمله «دوستت دارم» را، به معشوق خود بگویید. تُو صدای شما،

وقتی که در یک پارک بخواهید این جمله را بگویید یا در خانه‌ای که به جز شما دو نفر کسی در آن نیست یا در یک جزیره دورافتاده و متروک، چندان تفاوتی نمی‌کند. شما در همه این موقعیتها، این جمله را به آرامی بیان می‌کنید تا اینکه بخواهید فریاد بزنید. انگار که ذات این پیام می‌طلبد که آن را آرام به زبان بیاورید. اما چرا، ما هنوز هم ترجیح می‌دهیم ابراز علاقه به معشوقه‌هایمان را به آرامی زمزمه کنیم. شاید به این خاطر که مغز تکاملی نگران و مراقب ما، هنوز هم مواظب است تا کس دیگری از قبیله، چیزی از این موضوع نفهمد. در گونه‌های اجتماعی و هوشمند مانند انسان، دلایل زیادی برای مخفی‌کاری وجود دارد. آگاهی اعضای دیگر، از رابطه بین دو عضو از اعضای جنس مقابل، علاوه بر اینکه می‌تواند به مزاحمت دیگر اعضای حسود منجر شود (پنهان خوردن باده که تعزیر می‌کنند!)، می‌تواند حقایق ناخوشایندی را هم، که بر سر وجود آنها اتفاق نظر وجود ندارد، برای همگان برملا کند. هیچ زنی، به رابطه مخفی همسرش با زنان دیگر و پنخش منابع به سمت آنها، راضی نمی‌شود. هیچ مردی هم، قادر به تحمل بروز استراتژی جنسی دوگانه همسرش نیست. هوشمندی انسان، به او اجازه می‌دهد که مزور باشد و این تزویر را در جهت شکستن هنجارها و قوانینی که ظاهراً آنها را پذیرفته و متعهد به انجام آنها شده، بکار گیرد.

هر جنس فقط به افزایش حداکثری تناسب تکاملی خود می‌اندیشد و به همین خاطر سعی دارد تا با در پیش گرفتن هر استراتژی ممکن، جنس مقابل را از اینکه بر سر راه استراتژی‌های او ممانعت ایجاد کند، باز دارد. این روند، منجر به شکل‌گیری مکانیسم‌های پنهان جنسی در هر دو جنس شده است. با این وصف، من نمی‌بینم، پس نمی‌پذیرم فقط به همین معنی است و نه به این معنی که چون من فلان حقیقت را نمی‌بینم پس آن واقعاً وجود ندارد!

### انتخاب خویشاوندی: وقتی خویشاوندان، فرشته می‌شوند

«نزد هر کس، عقلش بهترین است و فرزندش، زیباترین» (سعدی).

در فصل سوم، درباره مکانیسم انتخاب خویشاوندی و نقش آن در شکل‌دادن به تناسب تکاملی فرد و رفتار انسان، توضیح دادیم. همانطور که گفته شد، افراد نه تنها از طریق افزایش احتمال بقا و گسترش ژنهای خود که همچنین از طریق فراهم‌آوری شرایط بهینه برای افزایش این متغیرها در خویشاوندان ژنتیکی، موجب افزایش کلی تناسب تکاملی خود خواهند شد. ژنهای خودخواه ما، نه تنها در بدن ما، بلکه در کالبد بستگان ژنتیکی ما نیز، حضور دارند. از این رو، گسترش خط ژنتیکی خود، علاوه بر اینکه از طریق بازتولید جسم خود روی می‌دهد، می‌تواند از طریق تکثیر خویشاوندان هم، اتفاق بیفتد. هر چه قدر که همبستگی ژنتیکی بین ما و آن خویشاوند بیشتر باشد، به همان میزان نیز، احساسات مبتنی بر انتخاب خویشاوندی، بیشتر می‌شود.

این مکانیسم، می‌تواند منجر به این شود که ما، در تفسیر رفتارهای خویشاوند و غیرخویشاوند، تفاوت و تمایز نشان دهیم. ما ممکن است رفتارهای از نظر هنجاری مثبت و منفی را، در رابطه با خویشاوندان و غریبه‌ها، به گونه‌ای متفاوت ارزیابی کنیم. در این حالت، بسیاری از آنچه که اگر بوسیله غیرخویشاوندان انجام شود، فاجعه‌آمیز تفسیر می‌شوند، می‌تواند بوسیله خویشاوندان ما انجام شده و واکنش منفی به مراتب کمتری را هم در ما بوجود بیاورد. یک پدر یا مادر، نسبت به شوهر، ممکن است در مقابل رفتارهای حاکی از تمایلات خارج از چارچوب زناشویی دختر خود، بردباری بیشتری نشان دهند. البته این طبیعی است، زیرا آمیزش‌های جنسی خارج از چارچوب زناشویی، برای شوهر آن مرد و نه برای والدین، هزینه‌های سنگین تکاملی دارند. چنین آمیزش‌هایی، برای یک شوهر، به معنای عدم اطمینان از قطعیت پدری است، درحالی‌که والدین آن دختر، در هر حال، پدربزرگ و مادربزرگ ژنتیکی نوه دختری خود، محسوب می‌شوند. در چنین شرایطی، ما شاهد تداخل استراتژیهای جنسی و تعارض در علائق طرفین که در بین زوجین شایع است، نیستیم. تا آنجا که به والدین مربوط است، تناسب تولیدمثلی آنها، از طریق فرزند دختر آنها، حال این فرزند از هر مردی که باشد، حفظ می‌شود. اگر هم آمیزش‌های فرازناشویی دختر، برای آنها هزینه‌زا باشد، این می‌تواند مربوط به هزینه‌های اجتماعی و هنجاری چنین عملی باشد و نه هزینه‌های مربوط به خود آمیزش‌های فرازناشویی. شهرت به رفتارهای فرازناشویی، در محیط تکاملی انطباق‌ها و همچنان در دنیای امروز، برای خانواده دارنده چنین شهرتی، تبعات منفی جدی داشته و این می‌تواند قسمتی از حساسیت اعضای خانواده نسبت به رفتارهای جنسی همدیگر را تبیین کند. به هر حال، مکانیسم انتخاب خویشاوندی، می‌تواند مشاهده اینکه چرا بعضی وقتها، افراد، علی‌رغم آگاهی از حقایق، به جانبداری یک‌سویه از خویشاوندان خود می‌پردازند را، تبیین کند. آن، همچنین برای ما روشن می‌کند که چرا تعدادی از ما، ممکن است در شرایطی خاص، نسبت به بعضی از واقعیت‌ها در رابطه با خویشاوندان مان، واکنش ناپذیرا نشان دهیم. اینکه پدر یا برادری، در مقابل نگرانی‌های داماد خانواده نسبت به رفتارهای ارتباطی همسرش با جنس مقابل، چه موضعی بگیرند، می‌تواند از این مسئله تاثیر بپذیرد (جالب اینجاست که نگرش متمایزگرایانه ما نسبت به بستگان ژنتیکی مان، حتی نسبت به مسائل بطور ذاتی انزجارآور هم، نشان داده می‌شود. در یک پژوهش، از مادران خواسته شد که مدفوع نوزادان مختلف را ببینند. نتیجه پژوهش نشان داد که مادران، مدفوع فرزند خود را نسبت به مدفوع نوزادان دیگر، حتی زمانی که نمونه‌های مدفوع بطور عمد جابجا شده بودند، با حس انزجار کمتری بو کشیدند (کیس<sup>۱</sup> و همکاران، ۲۰۰۶؛ به نقل از باس، ۲۰۱۲). وقتی ما مدفوع فرزندان خود را کمتر منزجرکننده می‌یابیم، احتمالاً بوی سایر رفتارهای هنجارشکن آنها هم، خود ما را کمتر آزار می‌دهد!).

یک عامل تاثیرگذار دیگر در این زمینه، به تصورات ایده‌آل ما از خویشاوندان و عزیزان مان بر می‌گردد. شاید کمتر پدر یا برادری، بخواهد بپذیرد که دختر یا خواهر او هم، همانند تمام زنان دیگر، می‌تواند تمایلات

---

<sup>1</sup> - Case

و رفتارهای جنسی خاص داشته باشند. اغلب ما، شوک بعد از فهمیدن یک سری وقایع تلخ درباره عزیزانمان را، در لیست تجارب هیجانی خود، به همراه داریم. اینکه فلان عضو خانواده، به دام اعتیاد افتاده؛ اینکه نتایج بررسی‌های پزشکی، نشان می‌دهند که یکی از اعضای خانواده، مبتلا به سرطان شدید بوده و به زودی جان خود را از دست خواهد داد؛ اینکه بشنویم یکی از نزدیکان ما، مرتکب یک جرم جدی حقوقی شده و یا اینکه خبر مرگ عزیزی را برای ما بیاورند.

بطور خلاصه اینکه، باید سعی کنیم تا اسیر مکانیسم‌های روانی- تکاملی ناپخته خود درباره مسائل و رویدادها نشویم. فرشته دیدن خویشاوندان یا اغماض و چشم‌پوشی نسبت به بعضی از رفتارهای آنها، یعنی مکانیسم‌هایی که روزی افزایش‌دهنده تناسب تکاملی ما بودند، الان می‌توانند مانعی بر سر راه رسیدن به مسیر درست و حقیقت و حقیقت‌جویی، شوند.

### تاثیر جذابیت و استراتژی‌های جنسی

«این هستی افراد است که آگاهی آنها را می‌سازد و نه اینکه آگاهی آنها، هستی آنها را شکل دهد»  
(مارکس).

«خدا را داد من بستان از او، ای شحنه مجلس / که می با دیگری خورده‌ست و با من، سر گران دارد»  
(حافظ).

تجارب جنسی- شخصی افراد در مورد جنس مقابل، می‌تواند سازنده بسیاری از باورها و نگرشها نسبت به جنس مقابل باشد. این سیستم اعتقادی ساخته شده بر مبنای تجارب شخصی، می‌تواند در مقابل واقعیت‌های جدید، مقاومت نشان دهد. اگر مردی بخواهد بر طبق صرفاً تجربه شخصی خودش، به روحيات و تمایلات جنسی زنان پی ببرد، شاید چاره ای نباشد به جز اینکه از نظر جسمی بسیار جذاب بوده یا ویژگی ممتاز و خاص دیگری داشته باشد. داشتن خصایص متفاوت جسمی، شخصیتی، اقتصادی و اجتماعی در مردان، واکنشها و پسخوراندهای جنس مقابل نسبت به آنها را بسیار متفاوت می‌کند. از نظر مردان گروه ب، ممکن است زنان یا زنانی که آنها می‌شناسند، سرد مزاج، نسبت به مسائل جنسی غیرراغب و سرکش بیایند. این برداشت می‌تواند به این علت باشد که آن مردان، آرام‌گرفتن و رام‌شدن زنان در آغوش مردان مورد علاقه-شان را ندیده‌اند. سرد مزاج و نامتمایل به آمیزش جنسی دانستن زنان، می‌تواند به خاطر این باشد که آنها فقط یک روی کارنامه جنسی و عاطفی زنان را مشاهده کرده‌اند. شاید یک مرد بتا، هیچ‌گاه شاهد شور، هیجان و شهوت جنسی در زنان نسبت به خود نشود و در مورد تمایلات جنسی زنان هم، بر همین مبنا قضاوت کند. بر این اساس، نظرات این دسته از مردان درباره میل، رغبت و تمایلات جنسی زنان، درست است، ولی فقط در رابطه با خودشان! اما یک مرد جذاب و خوشگذران که هوسهای تند و تیز، لحظات آتشین جنسی و جیغ-

های ارگاسمی شرکایش را بیشتر دیده، احتمالاً نگاه جامع‌تری نسبت به تمایلات و رفتارهای جنسی زنان، دارد. واقعیت این است که بعضی از انتخاب‌ها، ترجیحات و استراتژی‌های جنسی زنان، می‌تواند موجب شود تا ارضای جنسی، برای عده‌ای از مردان، بسیار هزینه‌بر و گران‌قیمت تمام شود. درحالی‌که برای عده‌ای دیگر از مردان، اینچنین ارزان و کم‌بها باشد. دسته اول، فقط در هنگام گرانی اجناس، به بازار رفته‌اند و به همین دلیل، باور نداشته یا نمی‌خواهند بپذیرند که آنچه که آنها با قیمتی گزاف و صد برابری می‌خرند، عده‌ای دیگر از مردان، در حراجی‌های دوشنبه بازارهای جنسی، بسیار ارزان‌تر تهیه می‌کنند! دسته دوم از مردان که تمایلات واقعی و لحظات داغ همراه با عریان‌بودن زنان را بیشتر دیده‌اند، احتمالاً نگرشهای متفاوتی نسبت به زنان، اخلاق یا هنجارهای جنسی در جامعه دارند. البته این به این معنی نیست که گروه دوم، لزوماً محتاط‌تر و محافظه‌کارتر خواهند بود. لذت و مزیت ارتباطات چندگانه با زنان متعدد، برای این گروه از مردان، می‌تواند موجب شود تا موافق و تشویق‌کننده آزادیهای جنسی باشند، درعین‌اینکه ممکن است نسبت به خانواده‌های خود، محافظه‌کارتر بوده یا نبوده باشند. چیزی که در اینجا مهم است، این است که تجارب شخصی بر نگرشهای افراد تاثیر زیادی داشته و افراد مستقل از شرایطی که تجاربشان را برایشان ساخته‌اند، قضاوت نمی‌کنند. در چنین شرایطی، ما با یک جامعه متشکل از زیرگروه‌های متعدد مواجه‌ایم که هر یک به دنبال هماهنگ‌کردن شرایط جنسی جامعه با استراتژیهای جنسی تناسب‌افزای خود، هستند.

زنان کمتر جذاب از نظر جسمی و جنسی، ممکن است در مورد صحت وجود استراتژیهای جنسی مورد بحث در روانشناسی تکاملی، در مورد خودشان، شک کنند. البته این امر کاملاً طبیعی است. تکامل، افراد را به نحوی شکل داده که با توجه به شرایط جسمی و روانی خودشان و همچنین شرایط محیط اطرافشان مانند محدودیتهای بوم‌شناختی، اقدام به انتخاب تناسب‌زاتری جنسی ممکن، می‌کنند. این احتمال وجود دارد که زنان با ارزش همسر بودن<sup>۱</sup> (به مجموع خصایص جسمانی، شخصیتی، رفتاری، اجتماعی و اقتصادی یک فرد می‌گویند که تعیین‌کننده جذابیت کلی او برای اینکه به عنوان یک همسر انتخاب شود، است) یا جذابیت جسمی پایین‌تر، در اتخاذ استراتژی جنسی دوگانه محتاط‌تر بوده و خطر پذیری کمتری داشته باشند. از نظر تکاملی، برای زنانی با جذابیت جسمی، جنسی و همسری پایین و در بعضی از شرایط اجتماعی و محیطی، شاید تناسب‌افزاتر و انطباقی‌تر این باشد که انرژی خود را صرف پیدا کردن یک مرد خوب و برای یک رابطه درازمدت کرده و از تمایلات مبتنی بر استراتژیهای جنسی کوتاه‌مدت، صرف‌نظر کنند. این به خاطر این است که چنین تمایلاتی، می‌توانند بطور بالقوه، هزینه‌های جدی برای آنها داشته باشند. بطور مثال، هر چند بعضی از استراتژیهای جنسی مانند استراتژی جنسی دوگانه، بطور بالقوه حتی برای زنان جذاب نیز هزینه‌هایی مانند اکتشاف خیانت بوسیله همسر و احتمال آسیب دیدن به دست او را شامل می‌شود اما در مجموع، این زنان، به دلیل جذاب‌تر بودن، می‌دانند که حتی در صورت جدایی از همسر اول (مثلاً به

<sup>۱</sup> - Mate Value

علت اکتشاف خیانت)، باز هم شرایط جایگزین مانند همسر بعدی خواهند داشت. همچنین رفتارهای خیانت در آنها ممکن است بوسیله بعضی از مردان بیشتر تحمل شود. این در حالی است که زنان گروه اول می‌دانند که شق‌های جایگزین برای آنها، در صورت وجود داشتن، از مطلوبیت کمتری برخوردار خواهد بود. با توجه به اهمیت‌دهی مردان به جذابیت جسمی و جنسی، این تمایلات می‌توانند آنها را از زندگی مشترک و همسری که در یک شرایط سخت رقابتی و با زحمت بدست آورده‌اند، محروم کنند. کشف احتمالی روابط خارج از چارچوب زناشویی با مردانی به غیر از همسر، برای این زنان بسیار گران‌تر تمام می‌شود تا زنانی با ارزش همسری یا جذابیت جنسی بالاتر. به همین خاطر، شاید بهتر باشد که ذهن محاسبه‌گر و ناهشیار تکاملی آنها، مکانیسم‌های جایگزین انتخاب جفت و استراتژیهای دیگر را برای آنها، شدنی‌تر و بهتر جلوه داده و در عوض، استراتژیهای بالقوه خطرناک‌تر برای آنها را از دسترس آنها دور نگه دارد. ارتباط بین جذابیت جسمانی و استراتژیهای فردی، می‌تواند از شرایط محیطی، بوم‌شناختی و اجتماعی - فرهنگی تاثیر بپذیرد. این ارتباط خود می‌تواند پذیرش یک سری از واقعیتها را تسهیل یا محدود کند.

### سندرم افراد کم‌تجربه و بی‌تجربه

«دخترِ ناز و گربه ملوس و آروم بابا، پلنگ خونه من است!»

(گفته یکی از مراجعین مولف درباره همسرش).

"یک دختر خوب از نظر یک مرد، می‌تواند از نظر مرد دیگری [که او را بیشتر می‌شناسد]، دختر بدی باشد"

(لانگلی، ۲۰۰۵).

دانش و نگرشهای فرد در مورد روانشناسی دو جنس و رفتارهای جنسی آنها، تحت تاثیر تعاملات فرد با اعضای همجنس و جنس مقابل، قرار می‌گیرد. واکنشی که افراد متفاوت از جنس مقابل دریافت می‌کنند و تجاربی که در رابطه با آنها دارند، متفاوت بوده و این تجارب می‌تواند بر نوع برداشت آنها از جنس مقابلشان تاثیر بگذارد. باورها، نگرشها و رفتارهای افرادی که دانش خود در مورد جنس مقابل را، فقط از یک فرد مانند همسر یا چند فرد معدود از جنس مقابل کسب کرده‌اند یا افرادی که در زندگی شخصی خود فقط با تعداد کمی از اعضای جنس مقابل مانند مانند همسر، والدین و همشیره‌ها تعامل داشته‌اند، به نحوی است که می‌توان آنها را واقعاً مبتلا به یک سندرم دانست. این دسته از افراد، ممکن است دست به یک تعمیم بسیار افراطی در مورد رفتارها و روحیات جنس مقابل‌شان بزنند. این برداشتهای ناشی از تعمیم، معمولاً آشکارا نادرست و افراطی هستند. علاوه بر جنبه تعمیم‌دهی که برداشتهای آنها را غلط می‌کند، علت دیگر نادرست بودن برداشت‌های درونی آنها از جنس مقابل و مقاومت نسبت به دیدگاههای جدید درباره جنس مقابل این

است که آنها اغلب نیز، فقط با جنبه محدودی از شخصیت‌های جنس مقابلشان مواجه شده‌اند. این مواجهه با جنبه‌های محدودی از شخصیت‌های زنان اطراف خود که البته طبیعی هم هست، منجر به برداشت‌های ناکامل، نادقیق و یک سویه نسبت به جنس مقابل می‌شود. فکر کنید که اگر هر مردی بخواهد درباره عطوفت یا مهربانی زنان دیگر، بر اساس رفتارهای مادرش قضاوت کند، چه خواهد شد؟! عموم مادران، بر اساس غریزه مادری که همان انطباق تولید مثل موفق از طریق حفظ فرزند است، رفتار می‌کنند. همچنین بدیهی است که بسیاری از جنبه‌های شخصیتی نزدیکترین زنان یک فرد مانند رفتارهای جنسی آنها، از نظر آن مرد، پنهان بماند. بطور مثال، مشخص است که هیچ مادر یا خواهری در صورت حضور یا اطلاع برادر یا پسر خود، اقدام به رابطه فرازناشویی یا آمیزش جنسی نامشروع نمی‌کند. نمونه دیگر، گزارشی است که بعضی از مردان، از میل جنسی زنان و مثلاً همسرانشان می‌دهند. البته برداشتی که این مردان از میل جنسی همسرانشان یا سایر زنان اطرافشان دارند، لزوماً نادرست نیست اما مشکل آنها در این است که رفتار همسران یا زنان اطرافشان را فقط در رابطه با خودشان می‌بینند. چنین دیدگاه‌های ناقصی از زنان خویشاوندانمان، نمی‌توانند در مجموع، ادراکی کامل و روشن از شخصیت زنان فراهم کنند؛ چه این دیدگاهها خوش‌بینانه یا بدبینانه باشند، اما به هر حال کاملاً واقع‌بینانه نخواهند بود.

### سندرم مرد خوب عصر جدید<sup>۱</sup> و قهرمان مدافع حقوق زنان

«حقیقتِ خالص و ساده، به ندرت خالص است و هیچ‌گاه ساده نیست» (اسکار وایلد).

بعضی از مردان، بخصوص تعدادی از مردان نسل‌های جدید، فکر می‌کنند که با گرفتن یک سری از نقش‌های خاص نسبت به مسائل زنان و اتخاذ خط‌مشی‌هایی که در آنها، ملایمت همیشگی یا مدافع‌بودن به هر طریق تشویق می‌شود، می‌توانند به مسئولیت‌های خود عمل کرده یا اینکه از این طریق به بعضی از اهداف خود برسند. مردان گروه اول، ممکن است مردانی به ظاهر مهربان، نوع‌دوست، دارای مسئولیت‌پذیری اجتماعی بالا و دارای حسن نیت نسبت به زنان، به نظر برسند. البته ممکن است واقعاً هم اینطور باشد. اما به هر حال، مشکل این گروه از مردان این است که فکر می‌کنند در رابطه با مسائل اجتماعی، اتخاذ دیدگاهی مانند «اعتماد کن، همه چیز درست می‌شود»، «همه ذاتاً خوبند، نگران نباش» و از این قبیل دیدگاهها، می‌تواند چاره حل پاره‌ای از مشکلات باشد.

گروه دوم از مردان که مدافعین قهرمان نامیده می‌شوند، سعی می‌کنند تا در همه جا، خود را مدافع حقوق زنان نشان داده و حتی ممکن است به دیدگاه‌هایی که بر وجود تفاوت‌های دو جنس و روانشناسی

<sup>1</sup> - New-age nice guy

جنسی خاص هر جنس تاکید می‌کند، یورش ببرند. ممکن است فکر کنند که زنان، بطور تاریخی مورد ظلم واقع شده و پیاده شدن همه جانبه دیدگاههای فمینیستی، چاره این مظلوم زدایی تاریخی است. مشکل این دسته از مردان و سایر گروههای حزبی در جامعه که متشکل از زنان یا مردان هستند این است که ایدئولوژی فردی و شخصی خودشان را با حقیقت و واقعیت یکسان فرض کرده و در واقع آنچه را که فکر می‌کنند درست است، واقعاً درست می‌پندارند. علم و واقعیت‌های علمی، کاری به قضاوت‌های ذهنی و ارزشی و دیدگاهها و ایدئولوژی‌ها، نداشته و راه خود را می‌رود. روش علم، با روش ایدئولوژی متفاوت است. ما نمی‌توانیم و نباید آنچه را که علم به ما هدیه می‌دهد بخاطر تعصب‌های ایدئولوژیکی و نظرات شخصی خود، قربانی کرده و رد کنیم. حقایق به قوت خود باقی می‌مانند، حتی اگر با ایدئولوژی‌های شخصی، حزبی و گروهی ما، در تضاد باشند. پس بهتر است که با انعطاف‌پذیری، سعی در تطابق دیدگاه‌هایمان با واقعیتها و حقایق داشته باشیم تا اینکه بخواهیم حقایق را با هدف هماهنگ کردن با دیدگاه‌هایمان، تحریف کنیم.

### روانشناسی تکاملی و جنسیت‌گرایی

"در تاریخ روانشناسی، هیچ‌گاه چنین حجم وسیعی از داده‌های علمی [در رابطه با تفاوت‌های دو جنس] وجود ندارد که با چنین برنامه از قبل تعیین شده سیاسی، دست به گریبان<sup>۱</sup> شده باشد." (ایگلی، ۱۹۹۵، ص ۱۵۵).

اگر هنوز از تفاوت‌های روانشناختی و رفتاری بین دو جنس اطلاع کافی ندارید، می‌توانید به کتابهایی که در زمینه تفاوت‌های دو جنس<sup>۲</sup> نوشته شده‌اند مراجعه کنید تا انبوهی از داده‌ها را برای شما ارائه کنند. پس چرا روانشناسی تکاملی به صرف اینکه بر وجود تفاوت‌های جنسی با منشاء زیستی تاکید می‌کند، باید متهم به تبعیض جنسی شود؟! آیا گفتن اینکه دو جنس از نظر آناتومی و فیزیولوژیکی متفاوتند، دلیل بر این می‌شود که علم آناتومی یا فیزیولوژی را جنسیت‌گرا بدانیم؟! پس چرا این مسئله نمی‌تواند درباره علم روانشناسی و از جمله روانشناسی تکاملی هم صادق باشد. اگر تاکید بر اینکه دو جنس، تفاوت‌های اساسی (و مطمئناً شباهت‌های زیادی) با همدیگر دارند، حاکی از جنسیت‌گرایی است، پس منتقدان اجازه دارند تا با خیال راحت، روانشناسی تکاملی را جنسیت‌گرا بدانند. روانشناسی تکاملی، به هیچ وجه، به برتری یک جنس نسبت به جنس دیگر یا نقص یکی در قبال دیگری، تاکید نداشته و این ایده را تشویق نمی‌کند بلکه صرفاً این پیام را می‌دهد که: در طول تکامل، دو جنس به علت داشتن شرایط متفاوت تکاملی و محدودیت‌های متفاوت برای به حداکثر رسانی تناسب تکاملی خود، مجبور به در پیش گرفتن استراتژیهای متفاوتی شده‌اند. این تفاوت در

<sup>1</sup>- Encountered

<sup>2</sup>- Gender Differences



استراتژیهای در پیش گرفته شده، تفاوت‌های جنسیتی و از جمله تفاوت در رفتارهای جنسی را رقم زده است. بسیاری از دیدگاه‌ها و افراد، در حالی در گذشته جنسیت‌گرا یا حتی ضد زن دانسته و معرفی می‌شدند که اکنون، مورد بررسی علمی قرار گرفته و درستی آنها، به اثبات رسیده است.

### آیا روانشناسی تکاملی، بدبین است؟

«روان‌رنجورها، در آسمان قصرها می‌سازند. روان‌پریش‌ها، در آنها زندگی می‌کنند. روانپزشک‌ها می‌روند اجاره‌ها را می‌گیرند!» (چارلز استیون هامبی).

«اگر در گل‌دان گل دیدید، بگویید گل می‌بینم. اما اگر آن گل کاکتوس بود حتماً یادآور شوید که آن گل خارهایی هم داشت.»

کسانی که این ایراد را به روانشناسی تکاملی می‌گیرند که این رویکرد بدبین است، از اساس با علم و مفروضه‌های علمی بیگانه‌اند. در علم، چیزی به نام بدبینی یا خوش‌بینی وجود ندارد و همه چیز بر مبنای اصل واقع‌بینی، سنجیده می‌شود. اینکه آیا نظریات یک علم، واقع‌بین و هماهنگ با واقعیت هستند یا نه را نیز، پژوهش‌ها تعیین می‌کنند. از طرف دیگر، می‌توانیم درک کنیم که روانشناسی تکاملی برای کسانی که دوست دارند لباس آفیت و خوش‌بینی پوشیده و از کلبه پر از خودفریبی و دیگرفریبی بیرون نیایند، همچون تندبادی عمل کند که متعلقات آنها را در هم می‌کوبد. این کاری است که تلخی هر واقعیتی، با ذائقه شیرینی دوست ما می‌کند. متأسفانه برای اکثریت ما، حقیقت آن چیزی است که به ما آرامش می‌دهد و نه آنچه که واقعاً حقیقت است. ولی با این وجود، این یک حقیقت است که می‌توان واقعیتی خاص را دوست نداشت اما نمی‌توان منکر آن شد.

### آنچه می‌شنویم وجود دارد و آنچه که نشنیده‌ایم، حقیقت ندارد

تفکراتی که بر تاثیرپذیری رفتار انسان از محیط تاکید می‌کنند مانند رفتارگرایی و نظریات مطرح در علوم اجتماعی، سالهاست که دانشجویان، محققین و اندیشه پردازان علوم مختلف را بمباران اطلاعاتی می‌کنند. در رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی، آنچه که به دانش‌آموختگان آن یاد داده می‌شود، عمدتاً یا صرفاً نظریات یا یافته‌هایی است که بر تاثیرپذیری انسان از عوامل محیطی مختلف، تمرکز دارند. فارغ‌التحصیلین این رشته‌ها، بعد از سالها مطالعه و تحقیق، متوجه می‌شوند که بخش قابل ملاحظه‌ای از آنچه که از عوامل سبب‌ساز رفتار می‌دانند، نظریات و گمانه‌پردازیهای مربوط به تاثیر عوامل محیطی بر رفتارهای انسان است. متأسفانه حتی در رشته روانشناسی نیز، توجه به روانشناسی زیستی (که روانشناسی تکاملی جزو زیر گرایش-

های آن طبقه بندی می‌شود)، حداقل و ناچیز است. نتیجه این خواهد بود که فارغ التحصیلین این رشته‌ها، بعد از اتمام تحصیلات خود و ورود به عرصه‌های اجتماعی، مبلغان آنچه آموخته‌اند خواهند بود. با تکرار این روند، بیگانگی فزاینده‌ای در متخصصین این رشته‌ها از آگاهی نسبت به ریشه‌های زیستی-تکاملی رفتار، بوجود خواهد آمد. نتیجه این خواهد شد که نظریات، ایدئولوژی‌ها و طرحهای ریخته شده بر مبنای آنچه که متخصصان این رشته‌ها آموخته‌اند، خالی از بکارگیری و یکپارچه سازی یافته‌ها و تحلیل‌های تکاملی خواهد بود.

تفکرات محیط گرایانه، نه تنها در دانشگاه‌ها و علوم رفتاری و اجتماعی، قدرت اول را در توزیع ژنهای (!) خود داشته‌اند، بلکه در رسانه‌ها و در بین عامه مردم نیز، حجم وسیعی از این تحلیل‌ها ارائه می‌شود. مجموعه تبلیغات و مصرف یکسویه در بازشناسی علل واقعی رفتار، منجر به این می‌شود که بعد از چندی، بعضی از تحلیل‌ها و یافته‌ها، هم در محیطهای علمی و همه در بین افراد عادی جامعه، غریب و ناشناخته مانده و در عوض، بعضی از تفکرات، بیش از حد بزرگ شوند. باس (۱۹۹۶)، در این رابطه می‌گوید:

"مقاومت نسبت به تفکر تکاملی (حداقل در آمریکا)، با تعداد سال‌های آموزش شما در علوم اجتماعی همبستگی دارد. به عقیده من، آنچه که در مسیر اصلی علوم اجتماعی به میلیون‌ها آدم در ایالات متحده آموزش داده می‌شود، تکان‌دهنده و نامعقول است مانند این گزاره‌ها که: تفاوتی بین دو جنس وجود ندارد، همه چیز تحت کنترل اراده ماست، و اینکه ما همانند تابلوهای سفیدی هستیم که فرهنگ، والدین و معلمان ما، محتوای این تابلوها را می‌نویسند. یک لطیفه است که می‌گوید: اگر یک دانشمند اجتماعی شاهد شیء‌ای باشد که شبیه یک اردک است، شبیه یک اردک راه می‌رود و شبیه اردک صدا می‌کند، آنگاه آن دانشمند اجتماعی خواهد گفت که این حیوان یک سازه اجتماعی<sup>۱</sup> از یک اردک است! آنچه که ما می‌گوییم اینست: اردک‌ها وجود دارند."

(نویسنده با ذکر این عبارت: «اردک‌ها وجود دارند»، قصد دارد به این واقعیت اشاره کند که اردک یک ماهیت زیستی واقعی است و نه فقط یک سازه ساخته شده بوسیله نظریه پردازان علوم اجتماعی. همچنین می‌خواهد بگوید که بسیاری از رفتارهای انسان نیز، در واقع جزئی از ماهیت زیستی او هستند و نه فقط اینکه حاکی از مفاهیمی باشند که بوسیله اجتماع و فرهنگ در مورد او، ساخته شده باشند).

<sup>1</sup>- Construction

### هدف ما تغییر است و زیست غیرقابل تغییر

«هر کس، دانشی را در نیابد [بطور صحیح درک نکند]، آن را دشمن شمارد» (حضرت علی (ع)).

«خسته‌دلان، خورشید را سرزنش می‌کنند. برای آنها، ارزش درخت به سایه است» (نیچه).

از آنجایی که، هدف و رسالت اصلی علوم رفتاری و اجتماعی، تغییر و اصلاح افراد و جامعه دانسته می‌شود، این نگرانی در متولیان این رشته‌ها وجود دارد که تاکید بر زیستی بودن یک رفتار، منجر به شک در توانایی تغییر و یا اصلاح آن شود. این اندیشه غلط که تبیینات زیستی بر غیرقابل تغییر بودن تاکید دارند، حال آنکه علوم رفتاری و اجتماعی بر اصلاح‌پذیری، یک علت دیگر مربوط به تأخیر بیش از حد ورود تبیینات زیستی به علوم رفتاری و اجتماعی است. این تفکر که می‌توان آن را دارای چند مقدمه و یک نتیجه دانست، عبارت است از: الف) هدف اصلی از وضع رشته‌های علوم رفتاری و اجتماعی، تغییر بشر و اصلاح جامعه است. ب) روانشناسی تکاملی، بر زیستی بودن مبنای رفتارها تاکید دارد. ج) هر آنچه زیستی باشد، غیر قابل تغییر است. د) حتی اگر قسمتی از رفتار، منشاء زیستی داشته باشد، برای اینکه رشته‌های علوم رفتاری و اجتماعی در تغییر رفتار انسان و جامعه، موثر و کارآمد عمل کنند، باید فقط به بررسی آن دسته از عوامل تغییر دهنده رفتار که محیطی هستند تاکید کرده و وقت خود را با مطالعه آنچه که نمی‌توان تغییر داد، تلف نکنند. این نگاه به علوم رفتاری، اجتماعی و روانشناسی تکاملی، به چند دلیل بسیار ساده انگارانه است.

نکته اول به این مسئله بر می‌گردد که چنانچه پژوهشهای مکرر این حقیقت را به اثبات برسانند که رفتار یا رفتارهای خاصی، دارای ریشه زیستی هستند، دلیلی برای نپذیرفتن حقایق وجود ندارد. هر چند همه ما می‌دانیم که بسیاری از خصایص بدنی و جسمی ما مانند قد و ظاهرمان بوسیله زیست، تکامل شکل گرفته و ما مجبور به کنار آمدن با آنها هستیم، اما بطور هشیار یا ناهشیارانه‌ای از پذیرش اینکه بعضی از رفتارهای ما ریشه‌ای زیستی، ژنتیکی یا تکاملی داشته باشند، سر باز می‌زنیم. به راستی، چرا هیچ یک از ما از اینکه تکامل، دو چشم در چهره ما قرار داده و نه مثلاً سه چشم، ناراحت یا مضطرب نمی‌شویم و حتی از قدرت آفریننده آن تعریف و تمجید هم می‌کنیم، اما همین واکنش را در مورد آگاهی از ریشه‌های زیستی و تکاملی رفتارهایمان، نشان نمی‌دهیم؟ یک پاسخ این است که ما خودمان و دیگران را همیشه با دو چشم در چهره دیده‌ایم و در نتیجه به آن خو گرفته‌ایم، اما هیچ وقت در مورد ماهیت اصلی رفتارهایمان، اطلاعات درستی دریافت نکرده‌ایم. تفکراتی که داشتن تمایلات تنوع طلبی جنسی و حتی میل جنسی را معادل پلیدی، گناه، پستی، شرارت و هر آنچه بدی است می‌دانند، مانع از این می‌شوند که ما بخواهیم و بتوانیم به وجود این تمایلات در خودمان و دیگران اعتراف کنیم.

مسئله بعد به این موضوع بر می گردد که یک تفکر رایج غلط در ذهن عامه مردم این است که رفتاری که دارای ریشه زیستی، ژنتیکی یا تکاملی دانسته می شود را معادل با غیر قابل تغییر بودن، محکوم به اجرا درآمدن، اسیر و گرفتار بودن دارنده آن و از این قبیل می دانند. به مورد ترجیحات غذایی بر می گردیم. آیا کسی در این مسئله که اکثریت یا همه افراد، غذاهای چرب و شیرین را ترجیح می دهند، شک دارد. اما آیا این ترجیح می تواند باعث شود تا افراد، رژیم های غذایی خاصی برای خود نداشته یا نتوانند از خوردن چنین غذاهایی امتناع کنند. همین مسئله هم در مورد رفتارهای ما صدق می کند. وجود تمایلات مبنی بر استراتژی جنسی روابط متعدد کوتاه مدت در مردان یا استراتژی جنسی دوگانه در زنان، به هیچ روی به معنی غیر قابل کنترل بودن آنها نیست. همین الان به خودتان نگاهی بیندازید. آیا واقعاً تا به حال نسبت به شخص خاصی، برانگیختگی جنسی تجربه نکرده اید که ارتباط با او از نظر اخلاقی برای شما جایز نباشد؟ آیا در این مواقع، احساس کردید که حتماً مجبورید که بر مبنای احساسات درونی تان عمل کنید؟! این مثال ساده نشان می دهد که پذیرش واقعیت های زیستی در مورد خودمان، آنقدرها هم که در ابتدا به نظر می رسد، ترسناک و غیر ممکن نیست.

نکته بعد اینکه، با توجه به اینکه هر رفتاری می تواند تا حدی منشأی زیستی داشته باشد، چه چیز تعیین می کند که ما بپذیریم که رفتاری خاص دارای منشأ زیستی بوده و رفتاری دیگر نیست؟ موضوع بعد اینکه، آیا مطالعه ریشه های زیستی رفتارهای انسان، به ما در تغییر آن کمکی نمی کند و فقط برای توصیف و تبیین چرایی رفتارها مفید است؟ همانطور که می دانیم در روانشناسی، توالی توصیف<sup>۱</sup>، تبیین<sup>۲</sup>، پیش بینی<sup>۳</sup>، کنترل<sup>۴</sup> و تغییر رفتار، یک توالی بسیار رایج و قابل قبول برای رسیدن از توصیف رفتار به تغییر آن است. در واقع، در یک تعریف، کار علم روانشناسی را همین چهار مرحله در دانستن رفتار بشری دانسته اند. پس چطور می توان پذیرفت که بدون یک بینش دقیق و عمیق نسبت به توصیف و تبیین رفتار، به پیش بینی و کنترل آن دست بیابیم؟

مسئله بعد اینکه، علوم رفتاری یا اجتماعی با هیچ نهادی قرارداد ندارند که بر یک سری از عوامل سازنده رفتار تاکید کرده و بقیه را نادیده بگیرند. این علوم، مطابق با هدف خود یعنی درک روان و رفتار انسان و نه درک انسان از منظری خاص، پیش می روند. بر همین اساس، تحقیقات علوم رفتاری و اجتماعی به دنبال پیدا کردن ریشه های رفتار و نه صرفاً ریشه های محیطی رفتار انسان هستند. البته که محیط نقش قابل ملاحظه و چشمگیری در شکل دادن به روان و رفتار انسان دارد اما این بدین معنی نیست که نقش عوامل زیستی را در نظر نگیریم. در این حالت، رویکردی ناقص نسبت به درک رفتار انسان در پیش گرفته ایم و

---

<sup>1</sup>- Description

<sup>2</sup>- Explanation

<sup>3</sup>- Prediction

<sup>4</sup>- Control

بخش قابل ملاحظه‌ای از حقیقت را نادیده انگاشته‌ایم. همچنین، علوم رفتاری یا اجتماعی، تعهدی مبنی بر اینکه نظریات و یافته‌های آنها بتواند رفتار انسان را کاملاً تغییر دهد ندارند. رسیدن به یک جامعه مطلوب، کاری است که بوسیله تلاش همه رشته‌ها و حوزه‌های علمی و نه فقط بخشی از آنها بدست می‌آید. یک رشته علمی که در حوزه علوم رفتاری و اجتماعی فعالیت می‌کند، باید بیش از آنکه با تلویحات نتایج خود مبنی بر توانایی تغییر دادن یا ندادن رفتار، اشتغال ذهنی داشته باشد، به درستی و دقت در تبیینات و یافته‌های خود بیندیشد. بدیهی است که توصیف و تبیین درست و دقیق، زود یا دیر، درب‌های کنترل، تغییر و بهبود را به روی ما خواهد گشود.

آن دسته از نظریات و تفکراتی که بر محیط‌گرایی تاکید می‌کنند، نسبت به رویکردهای زیست‌نگر، خوشبین‌تر و حاوی پیامهای بیشتری برای تغییر هستند. افراد ممکن است اینطور بیندیشند که رویکردهای محیط‌گرایانه، پیام تغییر می‌دهند درحالیکه رویکردهای زیست‌نگر، حاوی اندیشه‌ها و پیامهای حاکی از ثبات هستند. این مسئله نیز می‌تواند به این منجر شود که با رشته‌های علوم رفتاری و اجتماعی، با آغوش بازتری نسبت به تحلی‌های تکاملی برخورد شود. پیامهای ظاهری و درونی رویکردهای زیست‌نگر و محیط‌نگر، هر چه که باشند و به هر میزان که جامع و دقیق باشند، رویکرد قابل قبول بوسیله اکثریت جامعه روانشناسی، رویکردی یکپارچه نگر است. از زمانی که جورج انگل، نگاه زیستی- روانی- اجتماعی<sup>۱</sup> را در مورد انسان مطرح کرد، مدتها می‌گذرد و لزوم توجه و تمرکز به همه جنبه‌های سازنده رفتار به منظور وصول به یک دریافت جامع، دقیق و کامل از انسان کاملاً محسوس است. علاوه بر این، یک نکته بسیار مهم در مورد مفهوم زیستی یا محیطی بودن یک رشته یا شاخه علمی این است که شاید نتوان هیچ زمینه علمی را کاملاً زیستی یا محیطی دانست. در واقع، این نوع طبقه‌بندی دو مقوله‌ای می‌تواند ناکارآمد یا اشتباه باشد. بطور نمونه، آیا باید روانشناسی تکاملی را گرایشی زیست‌گرایانه در علم روانشناسی بدانیم یا یک گرایش محیط‌گرایانه؟ شاید مناسب‌ترین پاسخ این است که آن را رشته‌ای زیست- محیط‌گرایانه بدانیم. اگر چه که یافته‌ها و تحلیل‌های تکاملی بر این نکته تاکید می‌کنند که زیربنا و ریشه بسیاری از انطباق‌های رفتاری و روانشناختی ما زیستی است اما آنها همچنین این ایده محوری را در خود دارند که انطباق‌های ما غالباً انعطاف‌پذیری لازم برای اینکه بوسیله محیط شکل داده بشوند را دارند. تکامل بر تعامل زیست و محیط تاکید دارد. اما برای تنظیم و تعدیل محیطی رفتارها هم، نیاز داریم تا زیربنای زیستی آنها، حدود قابل تغییر، حوزه‌های تغییرپذیری و چگونگی شکل‌گیری آنها را بشناسیم. از این طریق، ما بهتر می‌توانیم محیطی را فراهم کنیم که در آن بر رفتارهایمان، تسلط و کنترل داشته باشیم. در تحلیل‌های تکاملی، این عقیده بارها و بارها و به اشکال گوناگون، مورد تایید و تاکید قرار می‌گیرد.

<sup>۱</sup> - Biopsychosocial

### روانشناسی تکاملی و محافظه‌گرایی

افراد، می‌پندارند که روانشناسان تکاملی تا حدی محافظه‌کار یا واپس‌گرا هستند اما باس، روانشناس معروف تکاملی، اشاره دارد که این برداشت درست نیست. "در بین جامعه تکاملی، شما طیف کاملی از گرایش‌های سیاسی را شاهد هستید. نه تنها، هماهنگی و اتفاق آرای کلی مشاهده نمی‌شود بلکه می‌توان گفت که این مسئله در بین جامعه تکامل‌گرایان، یک موضوع مورد بحث هم تلقی نمی‌گردد" (باس، ۱۹۹۶).

### خطای رمانتیک‌گرایانه؛ وقتی حقیقت، لابه‌لای آرزوها گم می‌شود

«آرمان و ماده: شما آرمان شریفی در نظر دارید. اما آیا شما، خود از گلی به همان اندازه شریف ساخته شده‌اید که بتوانید آن آرمان الهی را در آن شکل دهید؟ آیا بدون چنین گلی، کار شما چیزی جز تجسّمی بدوی و کفرآمیز نسبت به آرمان شما نخواهد بود؟» (نیچه، حکمت شادان، قطعه ۲۱۵).

این مهم است که از آن چیزی که «مغالطه ضد طبیعت‌گرایانه»<sup>۱</sup> یا «مغالطه رمانتیک»<sup>۲</sup> نامیده شده، اجتناب کنیم. در این مغالطه، ما آنچه را که دوست داریم و می‌خواهیم، با آنچه که حقیقت دارد، اشتباه می‌گیریم و یا این دو را به هم می‌آمیزیم. بطور نمونه، ما می‌خواهیم که ذات بشر، اساساً خوب و خالی از شرارت باشد، اما این دیدگاه آرمان شهری (اوتوپینی)<sup>۳</sup>، نباید منجر به این شود که ما مرتکب خطای رمانتیک شده و آنچه را که باید باشیم، با آنچه که واقعاً و در عمل هستیم، اشتباه بگیریم (دانتلی و باس، ۲۰۰۴). همانطور که نمی‌توانیم بر روی یک کامپیوتر قدیمی، یک سیستم عامل پیچیده و سنگین را نصب کنیم، ذهن و اخلاقیات ما نیز، توانایی تاب‌آوری میزان معینی از فشار را دارند. ظرفیت انسانی، محدود است و در هر زمینه، قواعد و حد و حدود خود را دارد. نمی‌توانیم آرزو کنیم که انسان، اینطور باشد و یا هست و بعد مطابق با این انتظارات مان، توقع رفتارکردن مورد انتظار را، از او داشته باشیم. قوانین مربوط به هر جنبه از رفتار انسانی، از اختلاط ساده بین دو جنس گرفته تا پیچیده‌ترین رفتارهای انسان، باید با توجه به توانایی انسان، تنظیم شود. پیشاپیش، باید به این فکر کنیم که آیا افراد انسانی، واقعاً و در عمل، قابلیت و ظرفیت رفتارکردن به نحوی که ما انتظار داریم را دارند. در این میان، توجه به نقش نقاط قوت و ضعف زیستی، فرد-ویژه، جنسیتی، نژادی، قومیتی، اجتماعی و فرهنگی نیز، ضروری است.

<sup>1</sup>- The anti-naturalistic fallacy

<sup>2</sup>- The romantic fallacy

<sup>3</sup>- Utopian

### عدالت، برابری، دموکراسی و روانشناسی تکاملی

«آیا باید ترجیح دهیم که حقیقتی آزارمان دهد یا اینکه دروغی آراممان کند؟ آنچه که مسلم است اینست که روان فطری ما، در بسیاری از موارد، به دنبال آرامش است و نه حقیقت. در بعضی از شرایط و درباره بعضی از مسائل، هیچ‌کس نمی‌تواند ما را به آن اندازه‌ای که ما خودمان را فریب می‌دهیم و گمراه می‌کنیم، فریب داده یا گمراه کند. ما همیشه می‌گوییم که به دنبال حقیقت هستیم، این درحالی است که چیزهایی که را که دوست داریم، به عنوان حقیقت می‌پذیریم.»

«برای جلوگیری از پیشامدهای منفی، باید آنها را دید، درباره آنها شنید و دانست. در غیراینصورت، در نهایت و به ناچار، آنها را با تمام وجودمان، ناگهان حس خواهیم کرد!».

این عقیده که زنان بطور سرشتی تک همسرخواه یا تک همسرگزین نیستند، ممکن است منجر شود تا بعضی از مردان، عصبی شده یا در آنها احساس خشم، خصومت، افسردگی، تنفر و یا مورد ظلم واقع شدن بوجود بیاید. اما، به هر حال باید توجه کرد که راهبردهای جنسی زنان بخاطر نفع مردان، نفع گروه و یا حتی نفع گونه‌ها تکامل نیافته است. روانشناسی جنسی زنان و از جمله راهبردهای جنسی آنها، امروزه فقط به این خاطر وجود دارد که روزی برای زنان نیاکانی ما مفید واقع می‌شده است. ژنهایی که یک مرد به ارث می‌برد تحت کنترل و اراده او نیستند و این واقعیت است که بعضی از زنان ممکن است مردانی با ساختار ژنتیکی متفاوت از همسران خود را ترجیح بدهند. این می‌تواند موجب احساس بی‌عدالتی در همسران این زنان شود. اما روانشناسی جنسی زنان برای عدالت خواهی یا مطابق عدل رفتار کردن، طراحی نشده بلکه به این منظور طراحی شده که به آنها کمک کند تا بدون در نظر گرفتن درد و رنجی که بر شرکایشان وارد می‌کنند، بطور کارآمدتر و موفق‌تری تولید مثل کنند (باس، ۲۰۰۰).

بعضی از افراد به برابری معتقدند. اما با این وجود، عقیده بر این است که ما به افراد، بطور متفاوتی ارزش می‌دهیم. این مسئله، فرض دموکراتیک بودن که مردم خواهان آن هستند را از بین می‌برد (باس، ۱۹۹۶). ذهن افراد، معمولاً مطابق با گزاره «چیزی که نباید وجود داشته باشد، پس وجود ندارد» کار می‌کند. آنها می‌اندیشند که جذابیت و ظاهر نباید یک عامل اثرگذار در روابط بین فردی یا موفقیت شغلی باشد. یا این غیر عادلانه است که در محیطهای آموزشی، جذابیت جسمی و جنسی افراد، بر نحوه پسخوراندی که دریافت می‌کنند، تاثیر بگذارد. همچنین، این خطرناک و غیر قابل تصور است که ظاهر بتواند در قضاوت افراد از جمله کارگزاران حقوقی دخالت کند. مردانی که خود را جزو تیپ شخصیتی ب می‌دانند، ممکن است حس کنند که این یک ظلم مسلم است که بخاطر صفاتی که اتفاقاً هنجارها، جامعه، قانون، اخلاق و مذهب، آنها را تایید و ترویج می‌کنند، جذابیت جنسی کمتری برای زنان داشته باشند. اینکه همسر هر مردی ممکن است تمایلات فرازنشویی داشته یا ترجیحات و رفتارهای جنسی او همگام با چرخه قاعدگی تغییر کند؛ اینکه

مردان، تمایلات قوی برای ابراز تنوع طلبی جنسی دارند؛ اینکه میل جنسی عموماً زیاد آنها نسبت به زنان، می تواند باعث شود تا سراغ شرکای جدید بروند؛ اینکه حتی والدین نیز ممکن است بر اساس تناسب تکاملی کودکانشان با آنها برخورد کنند؛ اینکه افراد ارگانسیم های خودخواهی هستند که به دنبال گسترش ژنهای خود به هر قیمتی می گردند؛ اینکه انسانها انطباق هایی مبنی بر آسیب زدن به دیگران برای بدست آوردن حداکثر تناسب تکاملی دارند و بسیاری دیگر از یافته های روانشناسی تکاملی، می تواند باعث شود تا ما احساس کنیم که در دنیایی زندگی می کنیم که عدالت، برابری و دموکراسی واقعی، به اندازه مطلوب وجود ندارد و البته درست هم فکر می کنیم! دنیایی که برای اغلب مهمانان آن، به اندازه کافی استرس آور است که دیگر نمی توانند یا نمی خواهند چنین حقایق تلخی را هم بشنوند و بپذیرند. اما همان معادله همیشگی طبیعت، دوباره سر بر می آورد: قوانین طبیعی کار خود را می کنند و به رضایت یا عدم رضایت، دوست داشتن یا نداشتن و تایید یا انکار من و شما، کاری ندارند.

ما انسانها، ظرفیتی برای خوب یا بد بودن داریم. فقط از طریق دانش عمیق تر از روانشناسی تکاملی مان است که می توانیم ابزارهایی را به منظور جلوگیری از بروز مولفه های زیانبارتر و خطرناک تر ذات انسانی کسب کنیم (دانته و باس، ۲۰۰۴). آنچه که مشخص است این است که اگر ما واقعاً قصد داریم برای رسیدن به یک دنیای با برابری و عدالت بیشتر کار کنیم، باید حقایق را بشناسیم تا بتوانیم بر آنها چیره شده و آنها را مدیریت کنیم و نه اینکه به انکار و تحریف آنها پردازیم. اگر تحقیقات به ما می گویند که انطباق های تکاملی ما، ظاهر، جذابیت جسمی و جنسی، در حوزه های معینی از زندگی انسان، دارای اثرات مشخصی هستند، ما می توانیم شرایط مربوط به آن حوزه ها، قوانین مرتبط با آنها و افراد حاضر در آن شرایط را به نحوی آماده کنیم که کمترین اثرات منفی بر افراد و کل جامعه تحمیل شود.

### استفاده و سوء استفاده از نظریه تکامل

متأسفانه در طول تاریخ، سوء استفاده های متعددی از نظریات و تبیینات تکاملی شده است. سوء استفاده هایی که تا حد زیادی در ایجاد ترس از این نظریه و گسترش آن نقش داشته اند. یک مورد شناخته شده آن، سوء استفاده محرز از نظریه تکامل داروینی در اقدامات و عقاید طرفداران مکتب بد نام داروینیسیم اجتماعی<sup>۱</sup> نمایان می شود. نظریات و اقدامات هربرت اسپنسر (۱۹۰۳ - ۱۸۲۰) و فرانسیس گالتون (۱۹۱۱ - ۱۸۲۲) در مورد آنچه که به سازی یا اصلاح نژادی<sup>۲</sup> (واژه ای که گالتون برای برنامه خود در اصلاح ژنتیکی نژادها، انتخاب کرد) خوانده می شود، از آن جمله است. طرفداران این مکتب اعتقاد داشتند که همانطور که نظریه داروین می گوید که در طول تکامل، قویترها و به اصطلاح اصلح ترین ها زنده مانده اند، در اجتماع نیز

<sup>۱</sup>- Social Darwinism

<sup>۲</sup>- Eugenic



می بایست امکان بقا و تولیدمثل افراد اصلح را فراهم کرده و برای سایر طبقاتی که این ویژگیهای لازم تکاملی را ندارند، محرومیت از این شرایط را بوجود آورد. این نظریه که بعداً خود را در اعتقادات هیتلر نشان می دهد، از اساس غلط بوده و نمایانگر نگاه طرفداران این مکتب فکری نسبت به نظریه بقای متناسب‌ترین‌های<sup>۱</sup> داروین بوده و نه آنچه که داروین واقعاً گفته بود. داروین معتقد به انتخاب طبیعی به همین شیوه ای که تا به حال روی داده است، بود. درحالیکه طرفداران این نظریه معتقد بودند که تکامل طبیعی، بسیار کند بوده و انسانها خود در جوامع بشری باید سعی در اصلاح تکاملی جوامع خود کنند. این باورها موجب شد تا در آمریکا و آلمان اقدامات وسیعی در جهت اصلاح نژادی که مورد نظر امثال گالتون بود، روی دهد. تصویب قوانین مربوط به عقیم‌کردن عقب‌مانده‌های ذهنی و جنایتکاران در ۳۰ ایالت آمریکا با این فرض که نسل انسانهای ناشایسته از نظر زیستی باید از بین رود، از آن جمله بود. همچنین تصویب مصوبه محدودسازی مهاجرت به آمریکا در سال ۱۹۲۴ بوسیله کنگره ایالات آمریکا، از دیگر فرآورده های تلاش طرفداران این مکتب فکری به شمار می رود. عمده فعالیت‌های طرفداران اصلاح نژادی بین سالهای ۱۹۰۷ تا ۱۹۳۰ صورت گرفت. اما بعد از چند دهه، اشتباه بودن کلی این قوانین و باورها اثبات شده و جنبش اصلاح نژادی بعد از بر جای گذاشتن میزان زیادی خرابی اجتماعی و فرهنگی و ایجاد انزجار عمومی برچیده شد. اما متأسفانه تا سالهای زیادی، ننگ ناشی از این جنبش و سایه ترس‌آلود و وهم‌انگیز آن، به پای نظریه تکامل هم نوشته می- شد (کارترایت، ۲۰۰۰).

اگرچه که ماجرای جنبش اصلاح نژادی متعلق به سالها پیش است اما تعدادی از افراد این نگرانی را (بطور کاملاً قابل درک و شاید موجه) دارند که سوء استفاده‌هایی که از نظریه تکامل در اصلاح نژادی شد، ممکن است این بار درباره یافته‌ها و تبیینات روانشناسی جنسی- تکاملی روی دهد. اما اولاً نه تنها امکان سوء استفاده از نظریه تکامل در روانشناسی جنسی، بلکه امکان سوء استفاده از هر نظریه دیگر علمی نیز وجود دارد. آیا اینکه یکی از موارد بسیار شایع استفاده از نعمتی به نام اینترنت، جستجوی مطالب هرزه نگاری جنسی است، موجب می شود تا اینترنت را تعطیل کنیم؟ از طرف دیگر، به نظر می رسد که نگرانی افرادی که امکان سوء استفاده از یافته‌ها و تبیینات تکاملی در روانشناسی جنسی را مطرح می کنند از چندین منبع نابجای دیگر هم ناشی می شود. یکی اینکه، این افراد از این یافته‌ها و تبیینات، اطلاع کامل و دقیقی ندارند. بطور مثال، ممکن است این افراد چنین خوانده باشند که تغییرات در ترجیحات جنسی زنان که به موازات چرخه قاعدگی آنها روی می‌دهد و از جمله میل به ارتباط با شخصی به غیر از همسر اول، از نظر تبیینات تکاملی، ارزشی انطباقی داشته و در نتیجه اسناد دادن ارزش انطباقی و مفید بودن به این رفتارها به این معنی است که آنها در دنیای مدرن فعلی نیز، لزوماً کارکردی، قابل قبول و مفید هستند. این درحالی است که تبیینات تکاملی اضافه می‌کنند که بسیاری از رفتارها و انتخابهایی که روزی تکاملی و انطباقی بوده و باعث

<sup>1</sup> - Survival of the fittest

افزایش امکان بقا یا موفقیت تولیدمثلی فرد می شده، نه تنها ممکن است در دنیای مدرن فعلی ارزش کارکردی نداشته باشند، بلکه هم برای فردی که اقدام به آن می کند و هم قربانیان آن رفتار، مضر و خطرناک هم باشند. علاوه بر این، حتی در صورت کارکردی بودن یک رفتار در زندگی امروزی نیز، روانشناسی تکاملی به هیچ عنوان، توصیه به انجام آن نمی کند. آن بطور ساده می گوید که این رفتار خاص به این دلیل برای صاحب آن کارکردی است. در اینجا تحلیل تکاملی صرفاً اقدام به توصیف<sup>۱</sup> و نه تجویز<sup>۲</sup> یک رفتار، کرده است.

### روانشناسی تکاملی و ترس از سوء استفاده از آن

یکی از منابع نگرانی در مورد روانشناسی تکاملی این بوده که ممکن است از روانشناسی تکاملی برای توجیه رفتارهای نامطلوب استفاده شود مانند: «من کاری در رابطه با خیانت نمی توانم بکنم، این مسئله ریشه در ژنهای من دارد». ممکن است فردی به علت اینکه نمی خواهد تغییر کند و در عین حال تحت فشار برای تغییر است، دست به تحریف و سوء برداشت از تحلیل های تکاملی بزند اما تمسک به اینکه ژنهای تکاملی من، مسئول رفتار من هستند و نه خود من، روش خوبی برای فرار از چالش های مربوط به تغییر کردن نیست. "اگر شما به قاضی بگویید که ژنهایتان [یا غرایز تکاملی تان]، باعث شد که فلان رفتار خاص را انجام دهید، او نیز می تواند به شما بگوید که ژنهایش باعث می شود تا مجازات زندان را برای شما در نظر بگیرد!" (هاگن، ۲۰۰۵، ص ۱۵۱). در این شرایط، قاضی حتی ممکن است بگوید: همچنین از آنجایی که شما حامل ژنهای قانون شکن هستید، ما با تعیین مجازات سنگین برای شما، قصد به سازی یا اصلاح نژادی داریم. به این طریق، می توانیم خزانه ژنتیکی جامعه را از ژنهای معیوب خالی کنیم! عبارات فوق، جوابهای رضایت بخشی هستند به انتقاد کسانی که ادعا می کنند تبیینات روانشناسی تکاملی می تواند راه را برای توجیه رفتارهای غیر اخلاقی هنجارشکنان باز کند.

مسئول دانستن افراد برای اعمالشان، یکی از اشکال حیاتی دروندادهای محیطی است که می تواند بکار گرفته شود تا مانع از این شود که مردم دست به اعمالی بزنند که ما آنها را شیطانی<sup>۳</sup> قلمداد می کنیم. در تحلیل تکاملی، هیچ چیزی وجود ندارد که به افراد القا کند که آنها نمی توانند مسئول اعمالشان باشند. در واقع خود استانداردهای اخلاقی نیز دارای زیر بناهای روانشناختی- تکاملی هستند (دانتلی و باس، ۲۰۰۴). روانشناسی تکاملی، اعتقاد دارد که هر یک از ما با خود، یک توانایی شناخت درونی برای تصدیق کردن یا شکستن قانون داریم (بوید و ریچرسون<sup>۴</sup>، ۲۰۰۱؛ به نقل از هاگن، ۲۰۰۵). قوانین نیز، اساساً به این منظور

<sup>1</sup>- Description

<sup>2</sup>- Prescription

<sup>3</sup>- Evil

<sup>4</sup>- Boyd and Richerson

طراحی شده‌اند که افراد را از انجام کارهایی که مورد علاقه آنها هستند اما می‌توانند موجب وارد آمدن آسیب به دیگران شوند، بازدارند. به همین خاطر، می‌توان گفت که قوانین، در بسیاری از موارد، به این منظور طراحی شده‌اند که ما را از عمل بر مبنای غرایز تکاملی بازدارند. اما اینکه قوانین و مجازات‌ها، بر چه اساس و با چه شدتی تنظیم شوند، از موضوعات مورد مناقشه در علم حقوق بوده‌اند. روانشناسی تکاملی، برای این مباحث، الگوها و مدل‌های مفیدی را ارائه داده است (در فصل هشتم، تا حدی به این موضوع پرداختیم). جونز، (۲۰۰۵) می‌گوید: "تکامل گراها انتظار دارند که نیاز برای برقراری هنجارهایی برای رفتار مناسب و نیاز به تقویت چنین هنجارهایی، حاکی از انعکاس الگوهای تکاملی مغز انسان باشد. ... دیدگاه‌های تکاملی در مورد رفتار قانونی، ممکن است به ما در دستیابی به یک احساس غنی‌تر و منسجم‌تر از ساختار عمیق سیستم‌های قانونی بشر که بطور بین فرهنگی مشترک هستند، کمک کننده باشند".

باید توجه کنیم که راهی برای پیشگیری از اینکه دانش علمی مورد استفاده یا سوء استفاده قرار گیرد، وجود ندارد. اما با داشتن دانش، ما موفق‌تر از گذشته خواهیم بود تا بدون آن. این واقعیت است که روانشناسی تکاملی، پرده از بعضی از مولفه‌های ناراحت کننده و ناخوشایند ذات انسانی برداشته و افراد از این آشکارشدن‌ها، هراس دارند. اما ما واقعاً نیاز داریم که درباره آنها بدانیم و نه اینکه سرمان را در ماسه جهل فرو ببریم (باس، ۲۰۰۴). نباید فراموش کرد که کسانی که سر خود را مانند کبک در برف فرو می‌برند، در نهایت لگد دیگران را به جان می‌خرند.

### سوء استفاده از تبیینات تکاملی در مباحث اخلاق جنسی

یکی از برداشتهای نادرستی که ممکن است از یافته‌های روانشناسی تکاملی در حیطه رفتار جنسی شود این است که اگر رفتارهای جنسی انسان در شکل طبیعی و دست نخورده خود، ماحصل غرایز تکاملی انسان بوده و ریشه‌ای زیستی دارند، پس نباید مانعی بر سر راه ارضای آنها گذاشته شود. این برداشت، عمدتاً متعلق به کسانی است که تمایل دارند از لابه‌لای یافته‌های علمی، تاییدی برای اخلاق ولنگارانه جنسی خود بیابند. آنها، به این طریق می‌توانند در مقابل ایدئولوژی‌های اخلاق‌گرا، بهانه‌هایی را برای عدم خویشتن‌داری اخلاقی خود اقامه کنند. جواب به این عقیده که زیستی و سرشتی بودن چیزی در انسان، دلیل بر طبیعی و بهنجار بودن آن است را می‌توان در قالب چندین مطلب خلاصه کرد. اول از همه اینکه، همانطور که بحث شد، وجود تمایل یا تمایلاتی در انسان که روزی انطباقی بوده‌اند به این معنی نیست که آنها الان نیز کارکردی و مفید باشند. همانطور که دیوید هیوم می‌گوید «هست» به این معنی نیست که «باید باشد» (۱۹۶۴)؛ به نقل از کارترایت، (۲۰۰۰). همانطور که در مثال ذائقه غذایی گفته شد، ترجیحات غذایی بجا مانده از عصر پاره‌سنگی در انسان، نه تنها دیگر لزوماً برای انسان کاملاً کارکردی و مفید نیستند، بلکه عمل کردن بر مبنای آنها منجر به بیماریهای جدی انسان نیز می‌شوند. بر همین قیاس، دنبال کردن رفتارهای جنسی که پیشینیان ما در

طول میلیونها سال پیش داشته‌اند و برای آنها و در آن زمان انطباقی و کارکردی بوده، فقط منجر به هرج و مرج‌های اخلاقی-جنسی و آشفتگی‌های اجتماعی خواهد شد. آن‌ها غرایزی که روزی تنها هدایت‌کننده و چراغ راهنمای انسان به سمت انتخاب‌های تناسب‌افزا بودند، حال خود به غرایزی خطرناک تبدیل شده‌اند. دیگر اینکه، اگر هر یک از دو جنس بخواهد بر مبنای غرایز حیوانی خود رفتار کرده و آنها را طبیعی قلمداد کند، در این دام می‌افتد که جنس مقابل نیز چنین انتخابی را داشته باشد. نتیجه این انتخاب‌های غریزی، چیزی جز بوجود آمدن یک جنگل که در آن، هر یک از اعضای آن، فقط به فکر ارضای غرایز خود هستند، نیست. مسئله سوم اینکه، تکامل، فقط فرایندی زیست‌شناختی نیست. پیدایش و تداوم بشر و به اصطلاح فرایند *انسان‌شدن انسان*<sup>۱</sup>، فقط مدیون تغییرات بدنی و جسمی نیست، بلکه تکامل روان و اخلاق را نیز در بر می‌گیرد. نظریات و پژوهش‌ها نشان می‌دهند که این فرایندهای تکاملی هستند که ریشه‌های اخلاق را بنیان‌گذاری می‌کنند (رک به کربس، ۲۰۰۵). بدیهی است که هم‌اکنون نیز، تکامل در جریان بوده و انسان را به سمت تغییرات بیشتر سوق می‌دهد. به همین خاطر، مقید شدن انسان در جامعه را، می‌توانیم جزیی از فرایند تکاملی و رشدی او و نه مانعی بر سر زندگی مطلوب او، بدانیم.

"ژنها و نوروترانسمیتورها [موادی شیمیایی در مغز که بر روی رفتار تاثیرهای متعددی دارند]، ممکن است کمی لبه ترازو را این طرف یا آن طرف کنند اما مردم، آدم‌آهنی برنامه‌ریزی شده توسط ژنها نیستند. برای آزادی عمل انسان و وجدان او در اینکه چگونه رفتار کرده و رفتار دیگران را مورد قضاوت قرار می‌دهد، مقدار زیادی فضا وجود دارد" (هامر و کولپند، ۱۹۹۹). همانطور که دان دنت فیلسوف (۱۹۸۴، ص ۴۵) می‌گوید: "هرچند که ما با مجموعه‌ای از سوگیری‌های جدایی‌ناپذیر که بوسیله زیست‌مان مورد حمایت قرار می‌گیرند، پا به این سیاره می‌گذاریم ... اما با این وجود، می‌توانیم زندگی‌های خود را از این مبنا پایه‌ریزی کنیم که ترجیحات درونی مان را سرنگون کنیم. ما می‌توانیم آن ترجیحات را رام و باطل (و در صورت نیاز) آنها را به نفع رسیدن به ترجیحات والاتر<sup>۲</sup>، سرکوب کنیم...".

"در یک سطح کلی، روانشناسی تکاملی، ذهن انسان را به صورت یک مجموعه بزرگ از مکانیسم‌های پیچیده و به هم مربوط می‌بیند که فعال شدن یا نشدن آنها، به میزان زیادی به اشکال خاصی از درون-دادهای محیطی و بیرونی وابسته است. همانطور که انطباق‌های ایجادکننده پینه دست، فقط در صورت تماس پوست با عوامل محیطی فعال می‌شوند، انطباق‌های روانشناختی نیز، فقط در صورت دریافت اشکال معینی از درون‌دادهای فعال می‌گردند. بطور مثال، غیرت‌ورزی<sup>۳</sup> جنسی در جنس مذکر، یک گزینه زیستی ثابت<sup>۴</sup> که بدون توجه به شرایط فوران کند، نیست. در عوض، غیرت‌ورزی فقط بوسیله درون-

1- Becoming human

2- Higher

3- Jealousy

4- Invariant

دادهای بسیار مشخص<sup>۱</sup> مانند ادراک نشانه‌های حاکی از خیانت همسر، ادراک تهدید از طرف سارقان همسر<sup>۲</sup> یا بوجود آمدن ناهماهنگی در ارزش فرد به عنوان همسر در یک زندگی زناشویی، فعال می‌شود. "... "انعطاف‌پذیری رفتاری انسان، از عملکرد تعداد زیادی از مکانیسم‌های روانشناختی، پیچیدگی آنها، ارتباط این مکانیسم‌ها و وابستگی آنها به فعال شدن از طریق اشکال متعددی از درون‌دادها، ناشی می‌شود. انسانها، آدم آهنی‌های ناحساس به بافتار نیستند. بطور دقیق، انطباق‌ها، از تعامل افراد با بافتهای [محیطی] متعدد یا به زبان روانشناسی تکاملی، مشکلات و وابستگی‌های انطباقی متفاوتی که یک فرد در طول زمان با آنها مواجه می‌شود، بوجود می‌آیند. بطور خلاصه، تحلیل تکاملی، منجر به این دیدگاه نادرست نشده و نباید بشود که رفتار انسان، چاره‌ناپذیر و غیرقابل کنترل است. در واقع، هر چقدر که دانش ما درباره مکانیسم‌های روانشناختی تکاملی مان و درباره بافتهایی که منجر به فعال شدن آنها می‌شوند، بیشتر باشد، قدرت ما برای عملی کردن تغییرات در حوزه‌هایی که تمایل به ایجاد تغییر در آنها داریم هم بیشتر خواهد شد" (دانتلی و باس، ۲۰۰۴).

نتیجه‌گیری کلی این است که اگر چه انطباق‌های ما دارای ریشه‌های ژنتیکی و تکاملی هستند اما برانگیزاننده بسیاری از آنها، محیطی‌اند. به عبارتی، این محیط است که ممکن است جنگ را شروع کند و ما، با تنظیم و تعدیل محیط خودمان، می‌توانیم از رخداد این نبردها، پیشگیری کنیم. همانطور که می‌توانیم دست‌کش به دست کنیم تا از ساییدگی پوست دست‌مان و ایجاد پینه جلوگیری کنیم، می‌توانیم شرایطی را هم بوجود بیاوریم تا از رخداد رفتارهای جنسی مخرب، جلوگیری به عمل بیاید. اینکه چرا نرخ ازدواج، رو به کاهش می‌گذارد و اعتماد اجتماعی یا بین‌جنسی کاهش می‌یابد، تا حد زیادی به شرایط محیطی بستگی دارد. آگاهی یافتن از برانگیزاننده‌های بیرونی انطباق‌ها و کار بر روی آنها، به ما این توان را می‌دهد که سازگاری‌های تکاملی-روانی-اجتماعی خودمان را بهتر بشناسیم که این هم به نوبه خود، می‌تواند پیش‌درآمد آن تغییرات و تنظیمات اجتماعی باشد که ما به دست خودمان ایجاد می‌کنیم تا انطباق‌های معینی را فعال یا نفعال کنیم. ما، ارتباط بین وقوع شرایط محیطی و فعال شدن انطباق‌ها را نمی‌توانیم از بین ببریم، چرا که خاصیت قفل و کلیدی بین فعال شدن این انطباق‌ها و شرایط محیطی، در تک‌تک سلول‌های ما نهفته است. در بسیاری از موارد، ما حتی جان خودمان را هم به پای این انطباق‌هایی که بوسیله محیط فعال شده‌اند، می‌گذاریم. اما می‌توانیم کاری کنیم تا محیط به‌گونه‌ای تنظیم شود که آن انطباق‌ها، فعال یا نفعال شوند. ما نمی‌توانیم امواج دریا را از بین ببریم، اما می‌توانیم موج‌سواری بر آن امواج را یاد بگیریم. مشکل اینجاست که در اغلب موارد، ما می‌خواهیم خود آن انطباق‌ها را مورد هدف قرار دهیم. اینکه شرایط محیطی خاصی را داشته باشیم اما از فعال شدن انطباق‌های طرح‌ریزی شده برای آن شرایط، جلوگیری کنیم. ما ممکن است از مردان بخواهیم تا

<sup>1</sup>- Circumscribed

<sup>2</sup>- Mate poacher

نگرانی‌های تکاملی را کنار گذاشته و موقع ازدواج با یک زن، به گذشته جنسی او اهمیتی ندهند. شاید حتی بخواهیم که رفتارهای خارج از چارچوب او را هم، در بعد از ازدواج تحمل کنند، چرا که این را مطابق با شأن یک مرد موقر و متمدن یا حقوق فردی یک زن نمی‌دانیم که یک مرد، هنگام برخورد با چنین شرایطی، پرخاشگری کند! عده‌ای، بربریت را می‌خواهند و اتفاقاً بسیار بیشتر از گونه‌های ابتدایی انسانی می‌خواهند اما این خواسته خود را، در رداء و قبایی متجددانه و بظاهر متمدانه پنهان می‌کنند. به هر حال، آنها هم تکامل یافته‌اند که پیچیده‌تر شرارت بورزند! همه این کلاه‌هایی که ما بر سر دیگران می‌گذاریم و همه این لفاظی‌ها و زبان‌بازی‌هایی که به قصد سوءاستفاده از نقاط ضعف روانشناختی دیگران به کار می‌گیریم، فقط تا مدت زمانی جوابگوی خودخواهی‌های ما خواهد بود. حقایق، بالاخره از پشت این چرب‌زبانی‌ها و ملبس کردن‌های گرافه و بیهوده، بیرون خواهند آمد. نتیجه در پیش گرفتن چنین استراتژی‌هایی که تقریباً هیچ‌وقت هم، به آنها اعتراف نمی‌شود، برچیدن نسل ازدواج، اعتماد اجتماعی، اعتماد بین‌جنسی، انسجام اجتماعی، اهمیت‌دهی به سرنوشت دیگران و جامعه و انواع آسیب‌های اجتماعی دیگر، خواهد بود.

### تکامل در علوم رفتاری و اجتماعی؛ پنجره‌ای به پذیرش تحلیل‌های تکاملی

«حقیقت، داروی تلخی است، نسخه آن را باید قطره قطره نوشت» (شارکو).

«اکنون تو چیزی را که سابقاً به عنوان حقیقت یا واقعیت احتمالی دوست داشتی، خطا می‌دانی. تو آن را از خود دور می‌کنی و تصور می‌کنی که عقل تو پیروز شده؛ اما شاید این خطا در گذشته یعنی زمانی که تو شخص دیگری بودی (انسان همیشه کس دیگری می‌شود)، به اندازه حقایق امروزی تو، برای تو لازم بود؛ درست همانند پرده‌ای که چیزهای بسیاری را که هنوز حق نداشتی ببینی از چشم تو می‌پوشاند و مخفی می‌کند. زندگی جدید تو، و نه عقل تو، این اندیشه را در تو نابود کرد. تو دیگر به آن نیاز نداری و اکنون این اندیشه مصداق خود را از دست می‌دهد و بی‌منطقی آن، مانند کرمی در نور، از آن بیرون می‌خزد و آشکار می‌شود. ما هنگامی که اندیشه انتقادی خود را به کار می‌گیریم، کاری اختیاری یا غیراختیاری انجام نمی‌دهیم. این کار غالباً حاکی از آن است که نیروهای فعال و زنده‌ای در درون ما وجود دارند که پوست می‌اندازند. ما نفی می‌کنیم و باید نفی کنیم. زیرا چیزی در ما می‌خواهد زندگی کند و خود را اثبات نماید، چیزی که ما هنوز آن را نمی‌شناسیم و نمی‌بینیم. این است آن چیزی که من در دفاع از انتقاد در نظر دارم» (نیچه، حکمت شادان، قطعه ۳۰۷؛ طرفداری از انتقاد). «والاثرین نگرش‌های ما، هر بار که غیرمنتظره به گوش کسانی برسد که برای آنها مهیا و معین نشده‌اند، باید و مقرر چنین است که بسان حماقت و شاید هم جنایت طنین‌انداز شود» (نیچه).

«تمام حقایق، سه مرحله را پشت سر گذاشته‌اند: اول، مورد تمسخر واقع شده‌اند. دوم، به شدت با آنها مخالفت شده است. سوم، به عنوان یک چیز بدیهی پذیرفته شده‌اند» (آرتور شوپنهاور).

"سالهاست که عامه مردم بوسیله نظریات احمقانه<sup>۱</sup> رایج و غالبی که علل محیطی ساده‌انگارانه از رفتار انسان را ترویج می‌کنند، شسشتوی مغزی داده شده‌اند. تعدادی از دانشمندان اجتماعی توانسته‌اند، اعتبار و جایگاهی برای خود در پارادایم‌های قدیمی کسب کنند. از آنجایی که روانشناسی تکاملی، تهدیدکننده موقعیت و شأن آنها محسوب می‌شود، به شدت (و معمولاً با نگاهی که انگار روانشناسی تکاملی سمی است)، مورد مخالفت قرار می‌گیرد. در این حالت، روانشناسی تکاملی، با تعدادی دیگر از انقلاب‌های علمی دیگر که در ابتدا به شدت مورد مخالفت قرار گرفته اما در پایان که درستی آنها به اثبات رسید، مورد پذیرش واقع شدند، تفاوتی ندارد" (باس، ۱۹۹۶).

علم روانشناسی تکاملی، علمی جوان بوده و از تولد آن، یعنی کارهای داروین تا به حال، کمتر از فقط دو قرن می‌گذرد. شاید ما هم برای پذیرش یافته‌های تکاملی، نیاز به تکامل فکری و روانشناختی بیشتری داشتیم. از زمانی که داروین گفته بود که روانشناسی باید دوباره بر اساس نظریه تکامل پی ریزی شود، بیش از ۱۵۰ سال می‌گذرد، درحالی‌که از اقبال و توجه جدی روانشناسان به نظریه تکامل، بیش از چند دهه نمی‌گذرد. شاید این فاصله زمانی، برای تکامل خود علم روانشناسی و کسانی که در این رشته مشغول به فعالیت بوده‌اند، مورد نیاز بوده است. هنگامی که وعده و وعیدهای روانکاوی به عنوان یک نظریه ابردرمانگر با شکست مواجه شد، روانشناسان به دنبال رویکردی جایگزین بودند. نوبت به رفتارگرایی رسید. رفتارگرایی نیز دوران اوج خود را طی کرد و جا را به شناخت‌گرایی داد و این گردونه به همین نحو ادامه یافت تا اینکه بعد از چند دهه، تفکر غالب در روانشناسی این شد که با یک نظریه واحد، پیچیدگی رفتار انسان قابل تبیین نیست. هرچند، روانشناسی تکاملی مانند هم‌تایان قبلی خود، مدعی تبیین همه چیز و آن هم بطور کامل، نیست. اما روشن است که این گرایش، سالهاست که شروع به رشد و نفوذ خود در بسیاری از تبیینات رفتاری و همچنین تبیین‌های قابل‌آزمایش در حیطه‌هایی که سایر رویکردها از تحلیل بازمانده‌اند، کرده است. رفتارهای جنسی، از جمله حیطه‌هایی است که نفوذ قابل‌ملاحظه و حداکثری روانشناسی تکاملی در آن، به چشم می‌خورد. درحالی‌که بسیاری از رویکردهای روانشناسی، در تحلیل و تبیین تعدادی از رفتارهای جنسی، مطلب قابل‌توجهی برای مطرح کردن نداشته‌اند، روانشناسی تکاملی توانسته است نظریات، تحلیل‌ها و یافته‌های روشن‌کننده و الهام‌بخشی را ارائه دهد. علوم رفتاری و اجتماعی، باید با واقعیت کاستی‌های خود در تبیین و درک رفتار انسان مواجه می‌شدند تا به دنبال راهکارهای تبیینی دیگری بگردند. احتمالاً سرخوردگی‌های قبلی ناشی از توانایی پایین در تبیین‌های یک‌جانبه رفتار انسان، آنقدر کفایت دارد که بتواند موج جدیدی در علوم روانشناختی و اجتماعی نسبت به کاوش سهم تکامل انسان در درک رفتار او را بوجود آورد.

---

<sup>1</sup>- Silly

### آینده پیش روی روانشناسی تکاملی به عنوان یک رشته علمی

"درست همانطور که امروزه هر کسی می‌تواند آناتومی گری را ورق بزند و در هر صفحه، تصویر دقیق و پیچیده برخی از بخش‌های اندامی تکامل یافته مختص گونه ما [انسان] را بیابد، ما پیش‌بینی می‌کنیم که در ۵۰ تا ۱۰۰ سال آینده، انسان خواهد توانست منبعی مشابه را برای روانشناسی برداشته و شرح دقیق پردازش اطلاعات مربوط به انطباق‌های تکاملی مختص گونه انسان را در آن بیابد" (توبی و کاسمایدز، ۱۹۹۲).

"آگاهی ... از هوس‌های خطرناکی که داریم ... [لااقل] تا حد کمی<sup>۱</sup>، به ما توانایی خردورزی هیجانی به منظور کنار آمدن با آنها را می‌دهد. این مسئله، همان موضوع مورد تمرکز در روانشناسی تکاملی است و تبیین‌کننده اینکه چرا روانشناسی تکاملی، روانشناسی رو به تکوین و در حال شکل‌گیری قرن بیستم و یکم است" (باس، ۲۰۰۰).

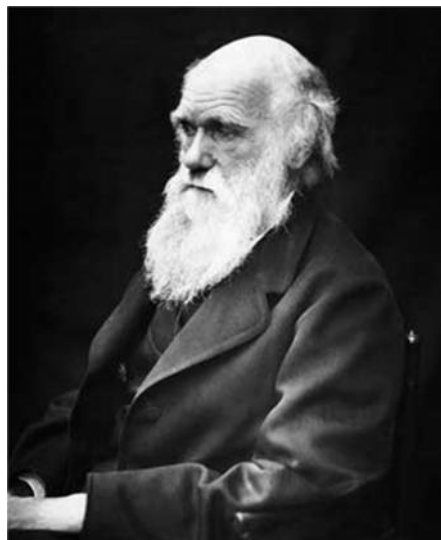
روانشناسی تکاملی، علی‌رغم همه چالش‌هایی که پیش رو داشته، به عنوان یک رشته علمی نافذ، در محیط‌های دانشگاهی و اجتماعی پذیرفته شده است. در خود رشته روانشناسی، این رویکرد توانسته، هم بطور مستقل و هم در تعامل با سایر رویکردهای روانشناسی، تحلیل‌ها، تبیینات، پژوهش‌ها و یافته‌های روشنگری را که به درک بیشتر ما از احساسات، تفکرات و رفتار انسان کمک می‌کنند، ارائه دهد. تحلیل‌هایی که از بسیاری از رفتارهای انسان می‌شود، از طیف بهنجار گرفته تا نابهنجار، دیگر بدون توجه و ارجاعاتی به تبیینات و تحلیل‌های تکاملی، کامل تلقی نمی‌شوند. خوشبختانه، این ورود تحلیل‌های تکاملی در تحلیل‌های روانشناختی، توانسته خود را در قالب بسیار وسیع، فراگیر و اثربخشی نشان دهد. حجم پژوهش‌ها و داده‌های اطلاعاتی مانند مقالات و کتابهایی که در دهه‌های اخیر در حیطه‌های مختلف روانشناسی تکاملی چاپ شده‌اند، این مسئله را ثابت می‌کنند. رشد روانشناسی تکاملی، از نظر جذب علاقه‌مندان به این رشته، قارچ گونه بوده است. زاینده‌گی این رشته در قالب فرضیات، نظریات، تحلیل‌های قابل مطالعه به شیوه علمی و از همه مهمتر، یافته‌های پژوهشی متقن، نوید یک برداشت بسیار عمیق‌تر، دقیق‌تر و درست‌تر از رفتار انسان را به ما می‌دهند.

<sup>1</sup> - In some small measure



" در آینده‌ای دور، حوزه‌های جدیدی را برای پژوهش‌های مهم‌تر می‌بینم. روان‌شناسی، بر پایه بنیادی تازه شکل خواهد گرفت که نشانگر نقش تکامل در کسب ظرفیت‌ها و توانایی‌های ذهنی انسان، خواهد بود. نوری بر منشأ پیدایش انسان و تاریخچه‌اش، افکنده خواهد شد. ... " (چارلز داروین، ۱۸۵۹).

علم روانشناسی، اکنون چندین دهه است که شاهد این پایه‌ریزی تدریجی بر مبنای تحلیل‌ها و یافته‌های تکاملی، بوده‌است.



## پس‌گفتار

«تکامل، بزرگترین نمایش روی زمین و تنها بازی جاری در شهر است».  
(داو کینز<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶).

امیدوارم این کتاب، مقدمه‌ای برای فعالیتهای علمی بیشتر، از جمله ترجمه، تحقیق، تالیف و بخصوص ترجمه‌های بیشتری گردد تا بدین سان، گوهر معرفت حقیقی نسبت به انسان، در فرهنگ ما و در زبان فارسی نیز، به سمت کامل‌تر و جامع‌تر شدن پیش رود.

دکتر کوروش رستگار، می ۲۰۱۳، بهار ۱۳۹۲

---

<sup>۱</sup> - گوینده اصلی این جمله، خود این نویسنده نیست (برگرفته از کتاب ساعت‌ساز نابینا از همین مولف).

## منابعی برای مطالعه بیشتر

کتابها و مقالات زیادی در مورد روانشناسی جنسی و روانشناسی تکاملی نوشته می‌شود که روز به روز نیز بر تعداد آنها افزوده می‌شود. در این کتاب، سعی شده تا از منابع متعدد، به روز و معتبر علمی استفاده شود. بسیاری از کتابهای ارجاع داده شده در این کتاب را می‌توانید از سایتهایی که کتب رایگان در اختیار کاربران خود قرار می‌دهند، دانلود کنید. امکان خرید اینترنتی کتابهای فارسی نیز از طریق تعدادی از کتاب-فروشی‌های اینترنتی داخل کشور فراهم شده است. بسیاری از مقالات نیز، بوسیله سرورهای معروف (مانند گوگل) و بطور رایگان، قابل دریافت هستند.

در ذیل، تعدادی از کتابها و مقالات، به عنوان منابع پیشنهادی برای مطالعه بیشتر، معرفی شده‌اند. یکی از علل انتخاب این کتابها یا مقالات به عنوان منابع پیشنهادی برای مطالعه، جامعیت آنها درباره موضوعی که به آن پرداخته‌اند، بوده است. ترتیب آنها، بر اساس ترتیب کلی فصول است تا امکان یافتن منبع مورد نظر، آسان-تر شود.

منابع و مراجع این کتاب نیز، در مجموع برای محققین، مترجمین یا مولفینی که قصد پژوهش، ترجمه و نگارش در زمینه روانشناسی جنسی و بخصوص روانشناسی جنسی - تکاملی را دارند، منابعی غنی محسوب می‌شود. بسیاری از منابعی که در لیست منابع آمده‌اند، شامل مجموعه مقالات تخصصی هستند که بر مورد یا مواردی خاص متمرکزند و به همین علت، برای محققینی که قصد مطالعه تخصصی در یک زمینه خاص را دارند، مناسب هستند. منابعی که علامت در کنار آنها درج شده، جزو منابع توصیه و تاکید شده، هستند.

❖ **انعطاف‌پذیری جنسی و تفاوت دو جنس در آن.** برای مطالعه در مورد انعطاف‌پذیری جنسی و تفاوت دو جنس در روانشناسی و رفتارهای جنسی مرتبط با انعطاف‌پذیری جنسی، می‌توانید به مقاله‌های زیر رجوع کنید. مقاله اول، مقاله‌ای مروری بوده و حاوی نتایج تعداد زیادی از پژوهشهای انجام‌شده در این زمینه است.

- Baumeister, R, F. (2000). Gender Differences in Erotic Plasticity: The Female Sex Drive as Socially Flexible and Responsive. *Psychological Bulletin*, 126 (3), 347-374
- Baumeister, R, F. (2004). Gender and erotic plasticity: sociocultural influences on the sex drive. *Sexual and relationship Therapy*, 19 (2), 133-139

❖ **تفاوت دو جنس در میل جنسی.** تفاوت دو جنس در میل جنسی، از نوجوانی تا سنین بالا و در بسیاری از زمینه‌هایی که میل جنسی را می‌سنجند، در مقاله زیر مرور شده‌اند.

- Baumeister, R. F., Catanese, K. R. & Vohs, K. D. (2001). Is There a Gender Difference in Strength of Sex Drive? *Theoretical Views, Conceptual Distinctions,*

and a Review of Relevant Evidence. *Personality and Social Psychology Review*, 5 (3), 242–273

❖ **تغییرات در ترجیحات جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی.** برای مطالعه در مورد تغییرات در ترجیحات جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی، واقعاً نیاز است تا منابع متعددی را مطالعه کنید. ولی چنانچه قصد دارید یک منبع واحد را مطالعه کنید، منبع زیر تا حدی کمک کننده است. سایر منابع ذکر شده در لیست منابع کتاب نیز بطور تخصصی تغییرات در ترجیحات در یک یا چند خصیصه مشخص را مورد بررسی قرار داده‌اند که برای هر خصیصه می‌توانید به همان پژوهشهای مربوطه مراجعه کنید.

➤ Gangestad, S. W. & Thornhil, R. (2008). Human estrus. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 275, 991–1000

❖ **مفاهیم اصلی در نظریه تکامل.** برای آشنایی با مقدمات نظریه تکامل، زیست‌شناسی تکاملی، مفاهیم اصلی تکامل و فرایندهای سازنده تکامل، کتابهای زیر مفیدند. کتاب اول، منبعی خوب اما مختصر است. کتاب دوم، منبعی جامع و کامل در این زمینه‌ها است.



✓ علی بیک، هنگامه. (۱۳۸۸). تکامل موجودات زنده. تهران: مروارید  
 ✓ ریدلی، مارک. (۲۰۰۳). تکامل. ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده. مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۹۱

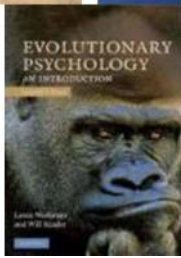
❖ **مطالعه مقدماتی در روانشناسی تکاملی.** متأسفانه در زمینه روانشناسی تکاملی، کتابهای معدودی به زبان فارسی موجود هستند اما ترجمه کتاب زیر که از جمله نقاط عطف در معرفی روانشناسی تکاملی به زبان ما تلقی می‌شود، این فقدان را تا حدی جبران کرده است. مترجمان، کتاب را تا حد ممکن روان و خوب ترجمه کرده‌اند. امید است که کتابهای بیشتری در این زمینه ترجمه شوند. اگر فعلاً قصد دارید که وقت کمتری برای مطالعه در زمینه روانشناسی تکاملی گذاشته و از بین همه منابع فارسی معرفی شده در اینجا، فقط یک کتاب را بخوانید، این کتاب، در زمینه روانشناسی تکاملی، فعلاً کامل‌ترین منبع به زبان فارسی است. البته این کتاب شامل مباحث مقدماتی نظریه تکامل و زیست‌شناسی تکاملی نمی‌شود و به همین خاطر، در صورتی که قصد فهم بهتر مطالب آن را دارید باید حداقل تا حدی با مباحث پایه‌ای نظریه تکامل آشنا باشید. این کتاب حاوی بحث‌هایی در زمینه‌های مهم و مقدماتی روانشناسی تکاملی است. در کتاب حاضر، به دفعات به این کتاب ارجاع داده‌ایم. کتاب دوم خلاصه‌ای از چند فصل از کتاب دیوید باس و همکارانش

(۲۰۰۵) است که شامل مباحث مقدماتی در زمینه روانشناسی تکاملی است. کتاب بعد نیز، منبعی خوب در این زمینه است که چندین بار تجدید چاپ شده است.



✓ کارترایت، جان. (۲۰۰۰). تکامل و رفتار انسان. ترجمه بهزاد سروری  
خراشاد و عبدالحسین وهابزاده. مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد،  
۱۳۸۷

✓ توبی، جان و کاسمیدز، لدا. (۲۰۰۵). (ویراستار، دیوید باس). روانشناسی  
تکاملی. ترجمه جواد حاتمی و هاشم صادقیه. تهران: بینش نو، ۱۳۹۱

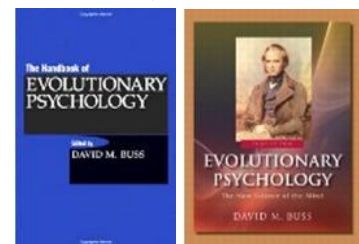


Workman, L. & Reader, W. (2008) Evolutionary Psychology: An Introduction.

#### ❖ مطالعه جامع‌تر در روانشناسی تکاملی. برای کسانی که قصد مطالعه‌ای جامع در مورد

روانشناسی تکاملی دارند، دو کتاب زیر را پیشنهاد می‌کنیم. اولین کتاب، کتابی ۱۰۰۰ صفحه‌ای با بیش از ۶۰ نویسنده است که همه آنها جزو افراد صاحب‌نام، محقق و نظریه‌پردازان بزرگ در زمینه روانشناسی تکاملی هستند. ویراستار آن نیز دیوید باس، روانشناس معروف تکاملی است. این کتاب، ۳۴ فصل دارد که مجموعه این فصول شامل تقریباً همه مباحث مطرح در روانشناسی تکاملی مقدماتی و پیشرفته از مفاهیم اساسی در روانشناسی تکاملی گرفته تا تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی، جذابیت، همسرگزینی، عشق، خیانت زناشویی، رقابت اسپرمی، فرزندپروری، روانشناسی اجتماعی، شناختی، رفتاری، بالینی، رشد، شخصیت، تعاملات گروهی، همکاری و پرخاشگری، ادبیات، اخلاق، هنر و ... می‌شود. در این کتاب، بارها به نویسندگان فصول این کتاب ارجاع داده شد. کتاب دوم، کتابی است که بوسیله یک نویسنده (دیوید باس) نوشته شده است. علی‌رغم اینکه، این کتاب یک نویسنده بیشتر ندارد و به اندازه کتاب فوق‌الذکر، جامع نیست اما در بعضی از جنبه‌ها با کتاب قبلی کاملاً برابری می‌کند. متن کتاب نیز، روان‌تر و جذاب‌تر نوشته شده است. این کتاب، چندین بار ویرایش و تجدید چاپ شده و از پرفروش‌ترین کتابهای سایت آمازون بوده است. منبع سوم، ترجمه فارسی سه فصل از نسخه ۲۰۱۲ همین کتاب است که بصورت اینترنتی منتشر شده است. مترجم آن، قصد دارد فصول بعد را هم بصورت تدریجی ترجمه کرده و منتشر کند.

- Buss, D.M. (Ed) (2005). The Handbook of Evolutionary Psychology. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ
- Buss, D. (2008 / 2012). Evolutionary Psychology: The New Science of the Mind. 3rd ed. USA: Pearson



باس، دیوید. (۲۰۱۲). روانشناسی تکاملی. جلد اول. ترجمه آرش  
حسینیان (۱۳۹۱). [www.arash-hosseinian.blogspot.com](http://www.arash-hosseinian.blogspot.com)



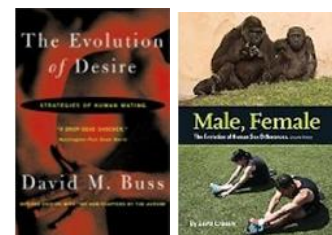
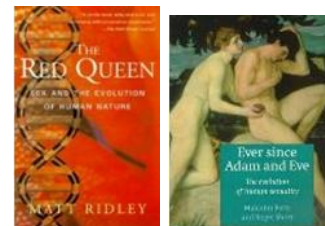
انتشارات آکسفورد، از جمله انتشارات معروف است. کتاب راهنمای روانشناسی تکاملی آن، یک منبع جامع از موضوعات مورد بحث در روانشناسی تکاملی است. از نظر جامعیت و کفایت علمی، این کتاب با کتابهای بالا کاملاً برابری می‌کند، هر چند موضوعات مورد بحث در فصول آن، تا حدی متفاوت از آنها می‌باشد. البته، متن انگلیسی این کتاب، برای خواندن، به اندازه کتابهای قبلی، روان و قابل فهم نیست.

- Dunbar R. I. M and Barrett L. (Eds). (2007). Oxford Handbook of Evolutionary Psychology. Oxford University Press



❖ **تکامل و رفتارهای جنسی انسان.** برای مطالعه در مورد تکامل مسائل و رفتارهای جنسی در انسان، کتابهای زیر مفید هستند. این کتابها، فقط بر مسائل جنسی تمرکز داشته و از این جهت، متمرکزتر و برای علاقمندان به تحقیق در این حوزه، مفید هستند.

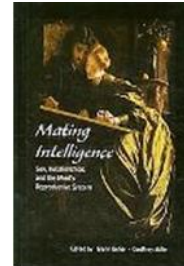
- Kauth , M. R. (2007). Handbook of the Evolution of Human Sexuality. Haworth Press
- Potts, P. & Short, R. (1999). Ever Since Adam and Eve: the Evolution of Human Sexuality. Cambridge: Cambridge University Press,
- Geary, D. C. (2009). Male, Female: The Evolution of Human Sex Differences. American Psychological Association
- Shlain, L. (2004). Sex, Time, and Power: How Women's Sexuality Shaped Human Evolution. New York: Viking Press
- Buss, D. M. (2003). The Evolution of Desire. Basic Books
- Ridley, M. (1995). The Red Queen: Sex and the Evolution of Human Nature. Harper Collins Publishers.



### ❖ هوش همسرگزینی/ جفت‌یابی در انسان. کتاب زیر تحت عنوان «هوش جفت‌یابی/

همسرگزینی: مسائل جنسی، روابط و سیستم تولید مثلی ذهن» یک کتاب جالب و خواندنی در مورد یک مفهوم اخیراً ابداع شده به نام «هوش همسرگزینی یا جفت‌یابی» است که در مورد بسیاری از جنبه‌های این مفهوم، از عوامل سازنده و تشکیل دهنده آن گرفته تا تلویحات و پیامدهای آن، بحث می‌کند. ویراستاران این کتاب، از جمله محققین معروف در حیطه روانشناسی تکاملی بوده که چندین تالیف اثرگذار و موفق را در کارنامه خود دارند.

- Geher, G. & Miller, G. (Eds.) (2008). *Mating Intelligence; Sex, Relationships and the Mind's Reproductive System*. New York: Taylor & Francis Group, Lawrence Erlbaum Associates



### ❖ استراتژی‌های جنسی. برای مطالعه در زمینه استراتژی‌های جنسی افراد و نقش عوامل اثرگذار بر

آنها همانند جنسیت یا تفاوت‌های فردی، منابع زیر مناسب هستند. دو منبع اول که هر کدام از آنها یک نظریه را در این مورد مطرح می‌کنند، از جمله مقالات بسیار پر ارجاع در متون روانشناسی جنسی - تکاملی بوده‌اند.

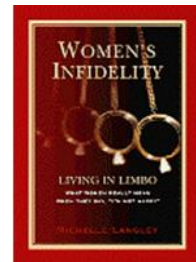
- Buss, D. M., & Schmitt, D. P. (1993). Sexual strategies theory: An evolutionary perspective on human mating. *Psychological Review*, 100, 204–232.
- Simpson, J. A., & Gangstead, S. W. (2000). The evolution of human mating: Tradeoffs and strategic pluralism. *The Behavioral and Brain Sciences*, 23, 573–644.
- Buss, D. M. (2003). *The evolution of desire: Strategies of human mating*. New York: Basic Books.
- Figueredo, A. J., Vasquez, G., & Brumbach, B. H. (2005) The K-factor: Individual differences in life-history strategy. *Personality and Individual Differences*, 39, 1349–1360.

### ❖ خیانت زناشویی در زنان. کتاب زیر، بر خیانت و فرایند آن در زنان، متمرکز است. هر چند

نویسنده این کتاب نه روانشناس است و نه یک متخصص علوم زیستی یا اجتماعی اما نتیجه چند سال مطالعه، تحقیق و مصاحبه با عده‌ای از مردان و زنان و دو سال نگارش او (بنا بر ادعای خود نویسنده) کتابی است که به شما کمک می‌کند تا بفهمید که چرا خیانت در زنان اتفاق می‌افتد و اینکه نگرش حداقل تعدادی از زنان نسبت به ازدواج، خیانت، طلاق و ازدواج مجدد چیست. همانطور که عنوان کامل و روی جلد این کتاب اشاره می‌کند، بعضی وقتها شنیدن عبارت "من شاد نیستم" از یک زن، دقیقاً به این معنی نیست که زندگی زناشویی و یا همسر او رضایت‌بخش نیست و اینکه این عبارت می‌تواند معانی دیگری هم داشته باشد. متن کتاب، کاملاً متفاوت از کتب دانشگاهی و آکادمیک بوده و هر فصل از کتاب، شامل

مناظره نویسنده با مردی که همسرش احتمالاً در حال خیانت به او و اکنون در آستانه جدایی است، می- باشد. به غیر از فصل هفتم که مبنای علمی دقیقی ندارد، مابقی فصول به مطالب خوبی در مورد چرایی و فرایند خیانت در زنان اشاره می‌کنند. نحوه نگارش کتاب، چیدمان فصول و سبک کلی کتاب که شامل مناظرات نویسنده با یک مرد است برای کسانی که نحوه نگارش کتابهای علمی و آکادمیک برای آنها یکنواخت شده، جالب و جذاب است. نویسنده که خود یک زن است، علت علاقه به تحقیق در مورد خیانت در زنان را تجارب شخصی خودش مبنی بر برانگیخته شدن برای خیانت و جدایی از همسرش ذکر می‌کند. هر چند بحثهای کتاب، کمتر به شواهد پژوهشی و علمی استناد داده شده اما کتاب در مجموع، از یک سبغه منطقی- علمی مناسب برخوردار بود و به شیوه‌ای روشن و قابل فهم نوشته شده است. خواندن این کتاب، همچنین به شما در تشخیص شیوع واقعی خیانت در زنان، بخصوص در جوامعی مثل آمریکا و علی که از زبان اغلب رسانه‌ها و حتی کتابهای علمی یا متخصصین حرفه‌ای هم بیان نمی‌شوند، کمک می‌کند.

- Langley, M. (2005). *Women's Infidelity; living in limbo- What women really mean when they say: "I'm not happy"*. USA: McCarlan Publishing



❖ **رفتارهای نظارت بر جفت/ همسر در مردان.** رفتارهای نظارت بر همسر یا مراقبت از همسر و همبسته‌های رفتاری و زیستی آنها در مردان، از جمله مواردی هستند که در روانشناسی تکاملی و روانشناسی جنسی- تکاملی، مورد بحث و بررسی محققین قرار گرفته‌اند. کتاب اول، نگاهی جامع و کامل به این رفتارها و ارتباط این رفتارها با سایر مکانیسم‌های رفتاری- جنسی و زیستی- تکاملی مانند رقابت اسپرم‌ها دارد. کتاب دوم که از جمله کتابهای معروف دیوید باس بوده و به چندین زبان نیز ترجمه شده، به عملکرد حسادت جنسی یا تعصب ورزی در انسان می‌پردازد. همانطور که از عنوان جذاب کتاب هم بر می- آید، این کتاب به این مطلب می‌پردازد که چرا حسادت زناشویی یا تعصب‌ورزی، همانند عشق و سکس، پدیده‌ای لازم و ضروری در زندگی است. هر یک از فصول این کتاب، دانش شما را درباره کارکرد تکاملی مراقبت و حسادت زناشویی که هر یک از دو جنس نسبت به همدیگر ابراز می‌دارند و بخصوص کارکردهای رفتارهای نظارت بر همسر در مردان، افزایش می‌دهد.

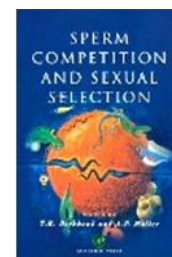


- Platek, S. M. & Shackelford, T. K. (2006). *Female Infidelity and Paternal Uncertainty; Evolutionary Perspectives on Male Anti-cuckoldry Tactics*. Cambridge University Press
- Buss, D. M. (2000). *The dangerous passion; why jealousy is as necessary as love and sex*. New York: The Free Press.



❖ **رقابت اسپرم‌ها.** رقابت اسپرم‌ها از جمله مفاهیم بحث انگیز، جالب و نسبتاً اخیرتر در روانشناسی تکاملی است. کتاب اول از بین کتابهای زیر، یک کتاب جالب، بحث انگیز و بسیار پر ارجاع در متون علمی است که درباره رقابت اسپرمی یا اسپرم‌ها بحث می‌کند. در این کتاب، تعریف این پدیده و شواهد علمی و تجربی مربوط به آن ارائه شده است. این کتاب، سر و صداهای زیادی را در محافل علمی روانشناسی و از جمله روانشناسی تکاملی - جنسی بر پا کرد. نویسندگان این کتاب (بیکر و بلیس) از جمله محققین برجسته در زمینه مبحث رقابت اسپرمی هستند. کتاب دوم، کتابی جدیدتر و همانند کتاب قبلی، کتابی جامع است. همانطور که از نام کتاب سوم مشخص است، این کتاب، رقابت اسپرم‌ها و ارتباط آن با انتخاب جنسی را مورد بحث قرار می‌دهد. برای کسانی که دسترسی یا وقت کمتری برای مطالعه کتابهای نوشته شده در مورد قصد رقابت اسپرمی را دارند اما همچنان مشتاق مطالعه مفید در این زمینه هستند، منابع بعدی که مقالاتی مروری در این زمینه هستند، مفید و خواندنی‌اند.

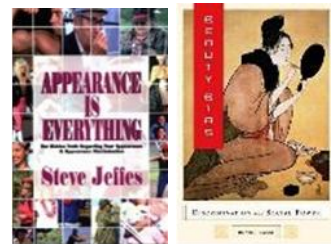
- Baker, R. R., & Bellis, M. A. (1995). *Human sperm competition*. London: Chapman & Hall
- Shackelford, T. K. & Pound, N. (Ed.s) (2010). *Sperm Competition in Humans: Classic and Contemporary Readings*. Springer
- Birkhead, T. R. & Moller, A. P. (1998). *Sperm Competition and Sexual Selection*. London: Academic Press
- Shackelford, T. K. (2007). *Adaptation to Sperm Competition in Humans*. *Current Directions in Psychological Science*, 16 (1), 47-50
- Shackelford, T. K., Pound, N. & Goetz, A. T. (2007). *Psychological and Physiological Adaptations to Sperm Competition in Humans*. *Review of General Psychology*, 9 (3), 228-248



❖ **جذابیت و قضاوت‌های اجتماعی.** انسانها تنها گونه‌ای هستند که دوست دارند خودشان را از سایر گونه‌ها جدا کرده و خود را متفاوت از آنها ببینند (البته دانشمندان از ذهن سایر گونه‌ها، اطلاع دقیقی ندارند!). ما دوست داریم باور کنیم که در جوامعی متعالی و وارسته زندگی می‌کنیم که از دنیای حیوانات، فاصله زیادی دارد. اینکه ما به ادب و تربیت افراد و نه به سرخی گونه‌ها یا لباس آنها، احترام می‌گذاریم.

ظاهر آنها در ما تاثیری ندارد و ما هم را به یک چشم می‌بینیم. اما حقیقت، این ادعاها و سیاه‌بازی‌ها را ابطال می‌کند. آنها به ما ثابت می‌کنند که اگر واقعاً به دنبال یک جامعه انسانی، عادلانه و فرهیخته می‌گردیم باید بطور دائم، احساسات، تفکرات و بخصوص رفتارهای خود نسبت به دیگران را پایش کنیم. قبل از این کار، نیاز به دانستن درباره نقاط ضعف‌های خود داریم. وقتی نتایج پژوهشهایی مربوط به پیامدها و تاثیرات جذابیت را مطالعه می‌کنیم، ما معمولاً احساساتی از قبیل تعجب، حیرت، ترس، بی‌عدالتی و بی-معنایی را تجربه می‌کنیم. چقدر متعجب می‌شوید وقتی که بدانید جذابیت شما حتی بر تصمیم‌های هیأت منصفه‌ای که قصد دارند درباره سرنوشت شما حکم دهند هم، تاثیر می‌گذارد. اینکه جذابیت، بر میزان رأی دهی مردم به کاندیداهای سیاسی تاثیرگذار است و اینکه واکنش همه مردم و اطرافیان شما، از مسئول فروش سوپرمارکتی سر کوجه گرفته تا پزشک، روانشناس، مدرس دانشگاه و حتی والدین شما، تا حد قابل ملاحظه‌ای از جذابیت جسمانی شما تاثیر می‌پذیرد. برای مطالعه در مورد نقش زیبایی و پیامدهای آن در قضاوتها و برخوردهای اجتماعی و افراد، به کتابهای زیر مراجعه کنید.

- Jeffes, S. (1998). *Appearance Is Everything: The Hidden Truth Regarding Your Appearance Discrimination*. Sterling house Publisher
- Rhode, D. L. (2010). *The Beauty Bias: The Injustice of Appearance in Life and Law* by. Oxford University Press
- Berry, B. (2008). *The power of looks: social stratification of physical appearance*. Ashgate Publishing
- Berry, B. (2007). *Beauty Bias; Discrimination and Social Power*. Greenwood Publishing



❖ **روانشناسی تکاملی و آسیب‌شناسی روانی.** هنوز هم، اغلب افراد، هنگامی که کلمه روانشناس یا روانشناسی را می‌شنوند، فوراً شخصی را تصور می‌کنند که پشت میز خود نشسته و با مراجعه یا بیمار خود، درباره مشکلات او صحبت می‌کند. این درحالیست که روانشناسی در کشورهای همانند آمریکا، بیش از ۵۰ گرایش دارد و فقط تعدادی از این گرایش‌ها، بطور مشخصی با این برداشت هماهنگی دارند. روانشناسی بالینی و مشاوره، از جمله گرایش‌های اصلی روانشناسی هستند که بطور مستقیم، به ارائه خدمات روانشناختی به افراد نیازمند کمک یا بیمار، می‌پردازند. گرایش روانشناسی بالینی، هنوز هم در اغلب کشورها، یکی از پرطرفدارترین گرایش‌های روانشناسی است. بکارگیری آموخته‌های علم روانشناسی برای تغییر یا درمان رفتارها، یکی از قلمروهایی است که در آن، علم روانشناسی، بطور عملی پیاده می-

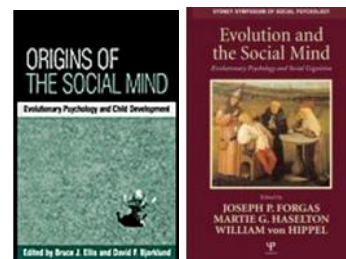
شود. البته، رشد این گرایش، علاوه بر خود این رشته، مدیون سایر همشیره‌های حاضر در روانشناسی نیز است. امروزه، سعی می‌شود تا از یافته‌های بسیاری از گرایش‌های روانشناسی از روانشناسی فیزیولوژیک گرفته تا رفتاردرمانی و روانشناسی اجتماعی، در جهت طراحی بهترین و کارآمدترین سبک‌های درمانی مورد استفاده در روانشناسی بالینی و مشاوره، استفاده شود. هرچند ورود روانشناسی تکاملی به حوزه آسیب‌شناسی روانی، اندکی دیرتر از سایر گرایش‌های روانشناسی بوده، اما کارهای اخیر، خبر از یک حوزه بالنده و شکوفا از تبیین آسیب‌شناسی روانی در انسان می‌دهند که در آن، درکی عمیق‌تر و کامل‌تر، از بهنجاری و نابهنجاری، صورت می‌گیرد. کتاب اول، منبع خواندنی و خوبی در زمینه بکارگیری تحلیل تکاملی در تبیین آسیب‌شناسی روانی بخصوص آسیب‌شناسی شناختی قابل مشاهده در تعدادی از حالات روانشناختی و اختلالات روانی است. کتاب بعدی نیز با عنوان «روانپزشکی داروینی» به تبیینات و تحلیل‌های تکاملی درباره چند اختلال روانی می‌پردازد.

- Gilbert, P. (Eds.) (2004). *Evolutionary Theory and Cognitive Therapy*. Springer Publishing Company
- McGuire, M. & Troisi, A. (1998). *Darwinian Psychiatry*. Oxford University Press



❖ **روانشناسی اجتماعی تکاملی.** روش تفکر و رفتار انسان در اجتماعی که در آن زندگی می‌کند، از جمله متغیرهای مهم در ایجاد سازواری و موفقیت او است. انسان موجودی اجتماعی است که موفقیت و شکست‌هایش به میزان زیادی به نحوه کنارآیی او با محیط اطرافش بستگی دارد. آیا نقش ما در هنگام قضاوت در بین هم‌پیمانان مان و غریبه‌ها، به نقش یک قاضی عادل نزدیک می‌شود یا شبیه دفاعیه یک وکیل با پول خریداری شده، است؟ ذهن تکاملی ما تا چه حد و به چه طریق بر رفتارهای اجتماعی ما تاثیر می‌گذارد؟ فداکاری اجتماعی بعضی افراد، ریشه در چه پویایی‌های تکاملی دارد؟

- Forgas, J. P., Haselton, M. G. & Hippel, W. (Eds). (2007). *Evolution and the Social Mind: Evolutionary Psychology and Social Cognition*. New York: Psychology Press
- Ellis, B. J., Bjorklund, D. F. (Eds). (2005). *Origins of the Social Mind: Evolutionary Psychology and Child Development*. New York: The Guilford Press



## منابع و مراجع کتاب

- ترتیب نگارش مشخصات منابع و مراجع بر طبق نظر انجمن روانشناسی آمریکا و بصورت زیر است:
- کتاب:** فامیل نویسنده، حرف اول نام کوچک نویسنده. [و به همین ترتیب نویسندگان بعدی] (سال انتشار اثر). *عنوان فصل از یک کتاب یا عنوان کتاب*. محل انتشار: عنوان مرکز نشر
- مقاله:** فامیل نویسنده، حرف اول نام کوچک نویسنده. [و به همین ترتیب نویسندگان بعدی] (سال انتشار اثر). عنوان مقاله. عنوان مجله، والیوم<sup>۱</sup> مجله (ایشیو<sup>۲</sup> یا شماره<sup>۳</sup> مجله)، شماره صفحات
- استانوویچ، کیت. ای. (۲۰۰۷). *تفکر انتقادی در روانشناسی*. ترجمه هامایک آوادیسپانس. تهران: رشد، ۱۳۸۸
  - آیسنک، هانس. جی. (۱۹۸۶). *نقد و بررسی علمی روان‌کاوی*. ترجمه محمد رضا نیکخو و هامایک آوادیسپانس. تهران: سخن، ۱۳۷۷
  - باس، دیوید. (۲۰۱۲). *روانشناسی تکاملی*. ترجمه آرش حسینیان (جلد اول) (۱۳۹۱). نشر اینترنتی توبی، جان و کاسمیدز، لدا. (۲۰۰۵). (ویراستار، دیوید باس). *روانشناسی تکاملی*. ترجمه جواد حاتمی و هاشم صادقیه. تهران: بینش نو، ۱۳۹۱
  - بهزاد، محمود. (۱۳۵۳). *تئوری تکامل و روانشناسی*. نسخه چاپی - دیجیتالی مجموعه سخنرانی‌ها: دانشگاه تهران
  - چارلزورث، برایان و چارلزورث، دبورا. (۲۰۰۳). *تکامل*. ترجمه عبدالمجید مهدوی دامغانی. تهران: بصیرت، ۱۳۸۸
  - دیاموند، جارد. (۱۹۹۸). *چرا عشق یک لذت است؟ تحول جنسیت انسان*. ترجمه مهدی گنجی و حمزه گنجی. تهران: ساولان، ۱۳۸۹
  - ریدلی، مارک. (۲۰۰۳). *تکامل*. ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده. مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۹۱
  - رایش هلف، یوزف. ه. (۲۰۰۱). *پیدایش انسان*. ترجمه سلامت رنجبر. تهران: آگه، ۱۳۸۸
  - داوکینز، ریچارد. (۱۹۹۶). *ساعت‌ساز نابینا*. ترجمه محمود بهزاد و شهلا باقری. تهران: مازیار، ۱۳۸۸
  - عضدانلو، حمید. (۱۳۸۴). *آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*. تهران: نشر نی
  - علی بیگ، هنگامه. (۱۳۸۸). *تکامل موجودات زنده*. تهران: مروارید

<sup>1</sup>- Volume

<sup>2</sup>- Issue

<sup>3</sup>- Number

- فیرس، جری. و ترال، تیموتی. (۲۰۰۲). *روانشناسی بالینی؛ مفاهیم، روشها و حرفه*. ترجمه مهرداد فیروزبخت و سیف‌الله بهاری. تهران: رشد، ۱۳۸۷
- فیش، هری. و براون، استفن. (۲۰۰۴). *ساعت حیاتی مردانه؛ دانستنی‌های جنسی برای مردان- حقایقی درباره بالا رفتن سن، روابط جنسی و باروری در مردان*. ترجمه رضا کربلایی حسین. تهران: معیار علم، ۱۳۸۹
- کارترایت، جان. (۲۰۰۰). *تکامل و رفتار انسان*. ترجمه بهزاد سروری‌خراشاد و عبدالحسین وهاب‌زاده. مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۸
- هامر، دین. و کوپلند، پیتر. (۱۹۹۹). *نقش ژنها در شکل‌گیری شخصیت*. ترجمه علی متولی‌زاده اردکانی. تهران؛ چهر، ۱۳۸۲.
- مشکینی اردبیلی، علی. (۱۳۶۶). *تکامل در قرآن*. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- موریس، دزموند. (۱۹۷۱). *رفتارشناسی تماس*. ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده. چاپ اینترنتی: ۱۳۹۰
- محمدپناه، بهنام. (۱۳۹۰). *فرگشت و ژنتیک*. نسخه الکترونیکی: نشر اینترنتی
- نیلی‌پور، مهدی. (۱۳۹۰). *مدیریت خانواده (ازدواج)*. اصفهان: مرغ سلیمان
- وود، برنارد. (۲۰۰۶). *تکامل انسان*. ترجمه فرهاد رضایی. تهران: بصیرت، ۱۳۸۸
- Abma, C., Mosher, W., Peterson, L., & Piccinino, L. (1997). Fertility, family planning, and women's health: New data from the 1995 National Survey of Family Growth. *Vital and Health Statistics*, 23(19). Washington DC: National Center for Health Statistics.
- Adams, C. G., & Turner, B. F. (1985). Reported change in sexuality from young adulthood to old age. *Journal of Sex Research*, 21, 126-141.
- Al-Eisa, E., Egan, D., & Wassersug, R. (2004). Fluctuating asymmetry and low back pain. *Evolution and Human Behavior*, 25, 31-37.
- Althof, S. E. (2007). Treatment of Rapid Ejaculation: *Psychotherapy, Pharmacotherapy, and Combined Therapy*. In *Principles and Practice of Sex Therapy* S. R. Leiblum. (Ed.). The Guilford press.
- Alvergne, A. & Lummaa, V. (2009). Does the contraceptive pill alter mate choice in humans? *Trends in Ecology and Evolution*, 25 (3), 171-179.
- Andersson, M. (1994). *Monographs in behavior and ecology: sexual selection*. Princeton, NJ: Princeton University Press
- Andersson, K. G. (2006). How well does paternity confidence match actual paternity? Evidence from word wide non-paternity rates. *Current Anthropology*, 48 (3), 511-518
- Antonovsky, H. F., Shoham, I., Kavenocki, S., Modan, B., & Lancet, M. (1978). Sexual attitude-behavior discrepancy among Israeli adolescent girls. *Journal of Sex Research*, 14, 260-272.
- Ard, B. N. (1977). Sex in lasting marriages: A longitudinal study. *Journal of Sex Research*, 13, 274-285.
- Ararat, I. S., & Yorburg, B. (1973). On living together without marriage. *Journal of Sex Research*, 9, 97-106.

- Arndt, W. B., Foehl, J. C., & Good, F. E. (1985). Specific sexual fantasy themes: A multidimensional study. *Journal of Personality and Social Psychology*, 48, 472–480.
- Axinn, W., & Barber, J. (1997). Living arrangements and family formation attitudes in early adulthood. *Journal of Marriage and the Family*, 59, 595–611.
- Axinn, W., & Thornton, A. (1992). The relationship between cohabitation and divorce: Selectivity or causal influence? *Demography*, 29, 357–374.
- Baker, R. R. & Bellis, M. A. (1993). Human sperm completion: ejaculate manipulation by Females and a function for a female orgasm. *Animal Behavior*, 46, 887- 909.
- Baker, R. R., & Bellis, M. A. (1995). *Human sperm competition*. London: Chapman & Hall
- Baker, R. R., & Bellis, M. A. (1988). “Kamikaze” sperm in mammals? *Animal Behaviour*, 36, 936- 939.
- Bauman, K. E., & Wilson, R. R. (1974). Sexual behavior of unmarried university students in 1968 and 1972. *Journal of Sex Research*, 10, 327-333.
- Barash, D. P. & Lipton, J. E. (2001). *Myth of Monogamy: Fidelity and Infidelity in Animals and People*. New York: Henry Holt and Company
- Barber, R. N. (1969). Prostitution and the increasing number of convictions for rape in Queensland. *Australian and New Zealand Journal of Criminology*, 2, 169–174.
- Barber, N. (1995). The evolutionary psychology of physical attractiveness: Sexual selection and human morphology. *Ethology and Sociobiology*, 16, 395-424.
- Barber, N. (1999). Women’s dress fashions as a function of reproductive strategy. *Sex Roles*, 40,459–47.
- Barber, N. (2001). On the relationship between marital opportunity and teen pregnancy—the sex ratio question. *Journal of Cross-Cultural Psychology*, 32, 259–267.
- Bartell, G. D. (1970). Group sex among the mid-Americans. *Journal of Sex Research*, 6, 113-130.
- Barry, H., & Schlegel, A. (1984). Measurements of adolescent sexual behavior in the standard sample of societies. *Ethnology*, 23, 315-329.
- Baugh, S. & Parry, L. (1991). The relationship between physical attractiveness and grade point average among college women. *Journal of Social Behavior and Personality*, 6, 219–228.
- Baumeister, R. F. (2000). Gender Differences in Erotic Plasticity: The Female Sex Drive as Socially Flexible and Responsive. *Psychological Bulletin*, 126 (3), 347-374.
- Baumeister, R. F. (2004). Gender and erotic plasticity: sociocultural influences on the sex drive. *Sexual and relationship Therapy*. 19 (2), 133-139.
- Baumeister, R. F., Catanese, K. R. & Vohs, K.D. (2001). Is There a Gender Difference in Strength of Sex Drive? Theoretical Views, Conceptual Distinctions, and a Review of Relevant Evidence. *Personality and Social Psychology Review*, 5 (3), 242–273.
- Baumeister, R. F., & Twenge, J. M. (2002). Cultural Suppression of Female Sexuality. *Review of General Psychology*, Vol. 6, No. 2, 166–203.
- Baumeister, R. F., & Vohs, K. D. (2004). Sexual Economics: Sex as Female Resource for Social Exchange in Heterosexual Interactions. *Personality and Social Psychology Review*, Vol. 8, No. 4, 339–363.
- Bell, M. M. (2005). The effect of client physical attractiveness on counselor or perception of mental health. *Graduate Thesis; Truman State University*.
- Bellis, M. A., & Baker, R. R. (1990). Do females promote sperm competition? Data for humans. *Animal Behaviour*, 40, 997–999.
- Bennett, N. G., Blanc, A. K., & Bloom, D. E. (1988). Commitment and the modern union: Assessing the link between premarital cohabitation and subsequent marital stability. *American Sociological Review*, 53, 127-138.



- Berman, L. (2003). *The Puzzle: Exploring the Evolutionary Puzzle of Male Homosexuality*. Godot Press
- Berry, B. (2007). *Beauty Bias; Discrimination and Social Power*. Greenwood Publishing
- Berry, B. (2008). *The power of looks: social stratification of physical appearance*. Ashgate Publishing
- Berry, D. S. & McArthur, L. Z. (1985). Some Components and Consequences of a Baby facedness. *Journal of Personality and Social Psychology*, Vol. 48, No. 2, 312-323.
- Betzig, L. (1989). Causes of conjugal dissolution: A cross-cultural study. *Current Anthropology*, 30, 654-676.
- Birenbanm, A. (1970). Revolution without the revolution: Sex in contemporary America. *Journal of Sex Research*, 6, 257-267.
- Birkhead, T. R., Moore, H. D. M., & Bedford, J. M. (1997). Sex, science, and sensationalism. *Trends in Ecology and Evolution*, 12, 121-122.
- Bjorklund, D. F. & Blasi, C. H. (2005). Evolutionary Developmental Psychology. In D.M. Buss (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology* (pp. 828-850). John Wiley and Sons
- Bogin, B. & Varela-Silva, M. I. (2010). Leg Length, Body Proportion, and Health: A Review with a Note on Beauty. *International Journal of Environmental Research and Public Health*, 7, 1047-1075
- Booth, A., & Johnson, D. (1988). Premarital cohabitation and marital success. *Journal of Family Issues*, 9, 255-272.
- Boothroyd, L. G., Jones, B. C., Burt, M., & Perrett. D. (2007). Partner characteristics associated with masculinity, health and maturity in male faces. *Personality and Individual Differences*, 43, 1161-1173.
- Brand, R. J., Markey, C. M., Mills, A. & Hodges. S. D. (2007). Sex Differences in Self-reported Infidelity and its Correlates. *Sex Roles*, 57, 101-109.
- Bryant, G. A. and Haselton, M. G. (2009) Vocal cues of ovulation in human females. *Biological Letters*, 5, 12-15
- Bressan, P. (2008). The best men are (not always) already taken: female preference for single versus attached males depends on conception risk. *Psychological Science*, 19 (2), 145-151.
- British Medical Journal. (1975). Promiscuity and Infertility.
- Broder, A., & Hohmann, N. (2003). Variations in risk-taking across the menstrual cycle: An improved replication. *Evolution and Human Behavior*, 24, 391-398.
- Brown, W. M., & Moore, C. (2003). Fluctuating asymmetry and romantic jealousy. *Evolution and Human Behavior*, 24, 113-117.
- Buckle, L., Gallup, G. G. and Rodd, Z. (1996). Marriage as a reproductive contract: patterns of marriage, divorce and remarriage. *Ethology and Sociobiology*, 17, 363-377.
- Bumpass, L., & Lu, H. (2000). Trends in cohabitation and implications for children's family contexts in the United States. *Population Studies*, 54, 29-41.
- Burnham, T. & Phelan, J. (2000). *Mean Genes*. Perseus Publishing
- Burt, D. M., et al., (2007). New techniques to assess variation in perception applied to facial attractiveness. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 274, 2779-2784
- Buss, D. (1989). Sex differences in human mate preferences: Evolutionary hypotheses tested in 37 cultures. *Behavioral and Brain Sciences*, 12, 1-49.
- Buss, D. M. (1994). *The evolution of desire: Strategies of human mating*. New York: Basic Book
- Buss, D. (1996). *In conversation with David Buss*. Interview with the evolutionist. (London, October 31, 1996)

- Buss, D. M. (2000). *The dangerous passion; why jealousy is as necessary as love and sex*. New York: The Free Press.
- Buss, D. (2004). *Courage, not denial: An interview with Dr. David Buss*. (By Bernard Chapin)
- Buss, D. (2008). *Evolutionary Psychology: The New Science of the Mind*. 3rd ed. USA: Pearson
- Buss, D. M., & Barnes, M. (1986). Preference in human mate selection. *Journal of Personality and Social Psychology*, 50, 559-569.
- Buss, D. M & Hawley, P. H. (Eds.) (2011). *The Evolution of Personality and Individual Differences*. Oxford University Press
- Buss, D. M., Larsen, R. J., Westen, D., & Semmelroth, J. (1992). Sex differences in jealousy: Evolution, physiology, and psychology. *Psychological Science*, 3, 251-255.
- Buss, D. M. & Malamuth, M. N. (1996). *Sex, Power, Conflict: Evolutionary and Feminism Perspectives*. New York: Oxford University Press
- Buss, D. M., & Schmitt, D. P. (1993). Sexual strategies theory: A contextual evolutionary analysis of human mating. *Psychological Review*, 100, 204–232.
- Buss, D. M. & Shackelford, T. K. (1997). From vigilance to violence: Mate retention tactics in married couples. *Journal of Personality and Social Psychology*, 72, 346-361.
- Buss, D. M. & Shackelford, T. K. (1997b). Human aggression in evolutionary psychological perspective. *Clinical Psychology Review*, 17, 605-619.
- Buss, D. M., Shackelford, T. K. & McKibbin, W. F. (2008). The Mate Retention Inventory-Short Form (MRI-SF). *Personality and Individual Differences* 44, 322–334.
- Burriss, R. P. & Little, A. C. (2006). Effects of partner conception risk phase on male perception of dominance in faces. *Evolution and Human Behavior*, 27, 297–305.
- Campbell, L. & Ellis, B. J. (2005). Commitment, Love, and Mate Retention. In D. M. Buss (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology* (pp. 419-446). New York: Wiley.
- Carroll, J. (2005). Literature and Evolutionary Psychology. In D. M. Buss (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology* (pp. 931-952). John Wiley and Sons
- Caryl, P.G., et al., (2009). Women's preference for male pupil-size: Effects of conception risk, sociosexuality and relationship status. *Personality and Individual Differences* 46, 503–508.
- Cerda-Flores, R. M., Barton, S. A., Marty-Gonzalez, L. F., Rivas, F., & Chakraborty, R. (1999). Estimation of nonpaternity in the Mexican population of Nueveo Leon: A validation study with blood group markers. *American Journal of Physical Anthropology*, 109, 281–293.
- Chivers, M. L., & Bailey, J. M. (2000, June). *Genital and subjective sexual arousal in heterosexual, bisexual and lesbian women*. Poster presented at the 26th annual meeting of the International Academy of Sex Research, Paris, France.
- Crenshaw, T. (1996). *The Alchemy of Love and Lust: How Our Sex Hormones Influence Our Relationships*. New York: Pocket Books
- Christensen, S. A. (2004). The effects of premarital sexual promiscuity on subsequent marital sexual satisfaction. *MS Thesis; Brigham Young University, School of Family Life*
- Christensen, H. T., & Carpenter, G. R. (1962). Value-behavior discrepancies regarding premarital coitus in three Western cultures. *American Sociological Review*, 27, 66-74.
- Chu, S., Hardaker, R. & Lycett, J. E. (2007). Too good to be 'true'? The handicap of high socio-economic status in attractive males. *Personality and Individual Differences*, 42, 1291–1300.



- Collins, M. & Zebrowitz, L (1995) The contributions of appearance to occupational outcomes in civilian and military settings. *Journal of Applied Social Psychology*, 25, 129–163.
- Confer, J. C. (2008). A review of Alan S. Miller and Satoshi Kanazawa, Why Beautiful People Have More Daughters. Penguin Group: New York, 2007. *Evolutionary Psychology*, 6(1), 129-133
- Confer, J. C., Perilloux, C. & Buss, D. (2010). More than just a pretty face: men's priority shifts toward bodily attractiveness in short-term versus long-term mating contexts. *Evolution and Human Behavior*, 31(5), 348–353.
- Costa, P. T., & McCrae, R. (1980). Influence of extraversion and neuroticism on subjective wellbeing: Happy and unhappy people. *Journal of Personality and Social Psychology*, 38, 668–678.
- Daly, M. & Wilson, M. (1982). Whom are newborn babies said to resemble? *Ethology & Sociobiology*, 3, 78-69.
- Daly, M., & Wilson, M. (1988). *Homicide*. Hawthorne, NY: Aldine de Gruyter
- Daly, M., & Wilson, M. (1999). Human evolutionary psychology and animal behavior. *Animal Behavior*, 57, 509-519.
- Daly, M., Wilson, M., Weghorst, S. J. (1982) Male sexual jealousy. *Ethology and Sociobiology*, 3, 11–27.
- Dawkins, R. (2006). *Selfish Gene*. Oxford University Press
- Darwin, C. (1871). *The descent of man and selection in relation to sex*. London: Murray.
- DeBruine, L. M., Jones, B. C., & Perrett, D. I. (2005). Women's attractiveness judgments of self-resembling faces change across the menstrual cycle. *Hormones and Behavior*, 47, 379–383.
- D'Emilio, J. D., & Freedman, E. B. (1997). *Intimate matters: A history of sexuality in America*. Chicago: University of Chicago Press.
- DeBruine, L. M., Jones, B. C., Tybur, J. M, Lieberman, D. & Griskevicius, V. (2010). Women's preferences for masculinity in male faces are predicted by pathogen disgust, but not by moral or sexual disgust. *Evolution and Human Behavior*, 31, 69–74.
- DeMaris, A., & MacDonald, W. (1993). Premarital cohabitation and marital instability: A test of the unconventionality hypothesis. *Journal of Marriage and the Family*, 55, 399–407.
- Dennett, D. (1984). *Elbow room*. Cambridge, MA: Bradford/MIT Press
- DePaulo, B. M., & Morris, W. L. (2005). Singles in society and in science. *Psychological Inquiry*, 16, 57–83.
- Diamond, L. M. (1998). Development of sexual orientation among adolescent and young women. *Developmental Psychology*, 34, 1085-1095.
- Diamond, L. M. (2000). Explaining diversity in the development of same-sex sexuality among young women. *Journal of Social Issues*, 56(2), 297-313.
- Diamond, L. M. (2004). Emerging Perspectives on Distinctions between Romantic Love and Sexual Desire. *Current Directions in Psychological Science*. Vol 13, Number 3, 116-119.
- Diener, E., Oishi, S., & Lucas, R. E. (2003). Personality, culture, and subjective wellbeing: Emotional and cognitive evaluations of life. *Annual Review of Psychology*, 54, 403–425.
- Dijkstra, P., & Buunk, B. P. (2001). Sex differences in the jealousy-evoking nature of a rival's body build. *Evolution and Human Behavior*, 22, 335–341.
- Dijkstra, P., & Buunk, B. P. (2002). Sex differences in the jealousy-evoking effect of rival characteristics. *European Journal of Social Psychology*, 32, 829–852.
- Dion, K. K. (1972). Physical attractiveness and evaluations of children's transgressions. *Journal of Personality and Social Psychology*, 24, 207- 213.

- Dion, K., Berscheid, E. & Walster, E. (1972). What is beautiful is good. *Journal of Personality and Social Psychology*, 24, 285–290.
- Dugosh, J. W. (2000). On predicting relationship satisfaction from jealousy: The moderating effects of love. *Current Research in Social Psychology*, 5, 254-263.
- Dunbar, R. (1996). *Grooming, Gossip and the Evolution of Language*. London: Faber & Faber
- Dunbar, R. (2011). The Social Brain Hypothesis and its Relevance to Social Psychology. In J. P. Forgas, M. G. Haselton & W. Hippel (Eds.), *Evolution and the Social Mind; Evolutionary Psychology and Social Cognition* (pp. 21-32). New York: Psychology Press
- Duntley, J. D. & Buss, D. M. (2004). The Evolution of Evil. In A. G. Miller, (Ed). *The Social Psychology of Good and Evil* (pp. 102-123). The Guilford Press.
- Durante, K. M., Li, N. P. & Haselton, M. G. (2008). Changes in Women's Choice of Dress across the Ovulatory Cycle: Naturalistic and Laboratory Task-Based Evidence. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 34 (11), 1451-1460.
- Eagly, A. H. (1995). The science and politics of comparing women and men. *American Psychologist*, 50, 145-158.
- Ehreulich, B., Hess, E., & Jacobs, G. (1986). *Re-making love: The feminization of sex*. Garden City, NY: Doubleday Anchor.
- Eisenman, R. (2001). Penis size: Survey of female perceptions of sexual satisfaction. *BMC Women's Health*, 1:1
- Ellis, B. J. (1992). The Evolution of Sexual Attraction: Evaluative Mechanisms in Women. In J. H. Barkow, L. Cosmides & J. Tooby (Eds.), *The Adapted Mind; Evolutionary Psychology and the Generation of Culture* (pp. 267- 288). Oxford University Press
- Ellis, B. J. & Symons, D. (1990). Sex Differences in Sexual Fantasy: an Evolutionary Psychological Approach. *The Journal of Sex Research*, Vol. 27, No.4, pp. 527-555
- Enquist, M., & Arak, A. (1993). Selection of exaggerated male traits by female aesthetic senses. *Nature*, 361, 446- 448.
- Etcoff, N. L. (2000). *Survival of the Prettiest: The Science of Beauty*.
- Evans, D. & Zarate, O. (2003). *Introducing Evolutionary Psychology*. Uk: Icon Books
- Evans, S, Neave, N. & Wakelin, D. (2006). Relationships between vocal characteristics and body size and shape in human males: An evolutionary explanation for a deep male voice. *Biological Psychology*, 72, 160–163.
- Eysenck, H. J. (1952). The Effects of Psychotherapy: An Evaluation. *Journal of Consulting Psychology*, 16, 319-324.
- Feinberg, D. R., et al., (2006). Effects of menstrual cycle and trait estrogen level on masculinity preferences in the human voice. *Hormones and Behavior*, 49, 215–222.
- Feingold, A. (1992). Good-looking people are not what we think. *Psychological Bulletin*, 111, 304-341.
- Fessler, D. M. T. (2003). No time to eat: An adaptationist account of periovulatory behavioral changes. *Quarterly Review of Biology*, 78, 3–21.
- Fessler, D. M. T. et al., (2005). A cross-cultural investigation of the role of foot size in physical attractiveness. *Archive of Sexual Behavior*, Vol. 34, No. 3, 267–276.
- Figueredo, A. J., et al., (2008). Ecological Constraints on Mating Tactics. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating Intelligence Sex, Relationships, and the Mind's Reproductive System* (pp. 337-364). New York: Taylor & Francis Group, Lawrence Erlbaum Associates
- Fink, B., Hugill, N., Lang, B. P (2012). Women's body movements are a potential cue to ovulation. *Personality and Individual Differences*. 53 (6), 759–763.

- Fisher, H. E. (2000). Lust, attraction, attachment: Biology and evolution of the three primary emotion systems for mating, reproduction, and parenting. *Journal of Sex Education Therapy*, 25, 96–104.
- Fisher, R. A. (1958). *The Genetical Theory of Natural Selection* (2<sup>nd</sup> ed.). New York: Dover
  - Flinn, M. V. (1988). Mate guarding in a Caribbean village. *Ethology & Sociobiology*, 9, 1-28.
  - Ford, K., & Norris, A. E. (1993). Urban Hispanic adolescents and young adults: Relationship of acculturation to sexual behavior. *Journal of Sex Research*, 30, 316-323.
  - Fessler, D.M.T., (2003). No time to eat: an adaptationist account of per ovulatory behavioural changes. *The Quarterly Review of Biology*. 78, 3–21.
  - Figueredo, A. J. et al. (2005). Evolutionary Personality Psychology. In D. M. Buss (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology* (pp. 851-877). John Wiley and Sons, Hoboken, NJ,
  - Francken, A. B. et al., (2002). What Importance Do Women Attribute to the Size of the Penis. *European Urology*, 42, 426- 431
  - Frayser, S. (1985). *Varieties of sexual experience: An anthropological perspective*. New Haven, CT: HRAF Press.
  - Friday, N. (1993). *Women on Top: How Real Life Has Changed Women's Sexual Fantasies*. Great Britain: Clays Ltd, St Ives PLC
  - Friday, N. (2008). *My Secret Garden: Women's Sexual Fantasies*.
  - Friday, N. (2009). *Beyond My Control: Forbidden Fantasies in an Uncensored Age*.
  - Forste, R., & Tanfer, K. (1996). Sexual exclusivity among dating, cohabiting and married women. *Journal of Marriage and the Family*, 58, 33-47.
  - Frost, P. (1994). Preference for darker faces in photographs at different phases of the menstrual cycle: Preliminary assessment of evidence for a hormonal relationship. *Perceptual and Motor Skills*, 79, 507–514
  - Frost, P. (1994). Preference for darker faces in photographs at different phases of the menstrual cycle: preliminary assessment of evidence for a hormonal relationship. *Perceptual and Motor Skills*. 79, 507-514.
  - Gallup, G., Burch, R. L. (2004). Semen displacement as a sperm competition strategy in humans. *Evolutionary Psychology*, 4, 12-23.
  - Gallup, G., et al., (2003). The human penis as a semen displacement device. *Evolution and Human Behavior*, 24, 277–289.
  - Gangestad, S. W. (2001). Adaptive design, selective history, and women's sexual motivations. In J. A. French, A. C. Kamil, & D. W. Leger (Eds.), *Evolutionary psychology and motivation* (pp. 37–74). Lincoln, Nebraska: University of Nebraska Press.
  - Gangestad, S. W. (2011). Are Pleiotropic Mutations and Holocene Selective Sweeps the Only Evolutionary-genetic Processes Left for Explaining Heritable Variation in Human Psychological Traits? In David M. Buss and Patricia H. Hawley. (Eds.) *The Evolution of Personality and Individual Differences*. Oxford University Press. Pp. 376-399
  - Gangestad, S. W., & Buss, D. M. (1993). Pathogen prevalence and human mate preferences. *Ethology and Sociobiology*, 14, 89–96.
  - Gangestad, S. W., Cousins, A. J. (2001). Adaptive design, female mate preferences, and shifts across the menstrual cycle. *Annual Review of Sex Research*, 12, 145- 184.
  - Gangestad, S. W., Garver-Apgar, C. E., Simpson, J. A., & Cousins, A. J. (2007). Changes in women's mate preferences across the ovulatory cycle. *Journal of Personality and Social Psychology*, 92, 151–163.

- Gangestad, S. W. and Simpson, J. A. (2000). The evolution of human mating: Trade-offs and strategic pluralism. *Behavioral & Brain Sciences*, 23, 573-644.
- Gangestad, S. W., Simpson, J. A., Cousins, A. J., Garver-Apgar, C. E., & Christensen, P. N. (2004). Women's preferences for male behavioral displays change across the menstrual cycle. *Psychological Science*, 3, 203-207.
- Gangestad, S.W., & Thornhill, R. (1997). The Evolutionary psychology of extrapair sex: the role of fluctuating asymmetry. *Evolution and Human Behavior*, 18, 69-88
- Gangestad, S. W. & Thornhill, R. (1998a). Menstrual cycle variation in women's preferences for the scent of symmetrical men. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 265, 927-933.
- Gangestad, S. W. & Thornhill, R. (1998b). Women's Preference for the Scent of Symmetrical Men. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 262, pp. 727-733
- Gangestad, S. W. & Thornhill, R. (2003). Facial masculinity and fluctuating asymmetry. *Evolution and Human Behavior*, 24, 231-241.
- Gangestad, S. W. & Thornhill, R. (2008). Human estrus. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 275, 991-1000
- Gangestad, S. W., Thornhill, R. & Garver-Apgar, C. E. (2002). Changes in women's sexual interests and their partners' mate-retention tactics across the menstrual cycle: evidence for shifting conflicts of interest. *Proceeding of the Royal Society of London B: Biological Sciences*, 269, 975-982
- Gangestad, S.W., Thornhill, R. & Garver-Apgar, C. E. (2005). Adaptations to ovulation. In D. M. Buss (Ed), *The Handbook of Evolutionary Psychology* (pp. 344-371). New York: Wiley
- Gardiner, A. & Bjorklund, D. F. (2008). All in the Family: An Evolutionary Developmental Perspective. In Catherine. A. Salmon and Todd. K. Shackelford (Eds.). *Family Relationships; An Evolutionary Perspective*. Oxford University Press. Pp. 337- 358
- Gangestad, S. W., Thornhill, R., Garver-Apgar, C. E. (2005b). Women's sexual interests across the ovulatory cycle depend on primary partner developmental instability. *Proceedings of the Royal Society of London B* 272, 2023-2027
- Garver-Apgar, C. E., Gangestad, S. W., & Thornhill, R. (2008). Hormonal correlates of women's mid-cycle preferences for the scent of symmetry. *Evolution and Human Behavior*, 29, 223-232.
- Garver-Apgar, C. E., Gangestad, S. W., Thornhill, R., Miller, R. D., & Olp, J. J. (2006). Major histocompatibility complex alleles, sexual responsivity, and unfaithfulness in romantic couples. *Psychological Science*, 17, 830-835.
- Geary, D. C. (2000). Evolution and proximate expression of human paternal investment. *Psychological Bulletin*, 126, 55-77.
- Geher, G, & Miller, G. F., & Murphy, J. (2008). Mating intelligence: Toward an evolutionarily informed construct. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating Intelligence: Sex, Relationships, and the Mind's Reproductive System*. pp. 3-34. Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates
- Getty, T. (2002). Signaling health versus parasites. *American Naturalist*, 159, 363-371.
- Gilbert, P. (Ed.) (2004). *Evolutionary Theory and Cognitive Therapy*. Springer Publishing Company
- Goetz, A. T (2007). *Sexual coercion in intimate relationships: an evolutionary perspective informed by sperm competition theory*. Doctoral Dissertation: The Charles E. Schmidt College of Science, Florida Atlantic University
- Goetz, A. T., Shackelford, T. K. (2006). Sexual coercion and forced in-pair copulation as sperm competition tactics in humans. *Human Nature*, 17, 265-282.

- Goetz, A. T. et al., (2005). Mate retention, semen displacement, and human sperm competition: A preliminary investigation of tactics to prevent and correct female infidelity. *Personality and Individual Differences*, 38, 749–763.
- Gomendio, M., Harcourt, A. H., & Roldán, E. R. S. (1998). Sperm competition in mammals. In T. R. Birkhead & A. P. Moller (Eds.), *Sperm competition and sexual selection* (pp. 667–756). New York: Academic Press.
- Gould, T. (1999). *The lifestyle*. New York: Firefly. Price, J. H., & Miller, P. A. (1984). Sexual fantasies of Black and of White college students. *Psychological Reports*, 54, 1007–1014.
- Grammer, K., Renninger, L. & Fischer, B. (2004). Disco clothing, female sexual motivation, and relationship status: is she dressed to impress? *Journal of Sex Research*. 41, 66–74.
- Grammer, K., Fink, B., Moller, A. P., & Thornhill, R. (2003). Darwinian aesthetics: Sexual selection and the biology of beauty. *Biological Reviews*, 78, 385–407.
- Grammer, K., Kruck, K., Juette, A. & Fink, B. (2000). Non-verbal behavior as courtship signals: the role of control and choice in selecting partners. *Evolution and Human Behavior*, 21, 371-390.
- Grammer, K. & Thornhill, R. (1994). Human (*Homo sapiens*) Facial Attractiveness and Sexual Selection: The Role of Symmetry and Averageness. *Journal of Comparative Psychology*, Vol. 108, No.3, 233-242.
- Greer, G. (1999). *The whole woman*. New York: Knopf.
- Greiling, H., & Buss, D.M. (2000). Women's sexual strategies: the hidden dimension of extra- pair mating. *Personality and Individual Differences*, 28, 929-963.
- Gross, A. E. & Crofton, C. (1997). What is good is beautiful. *Sociometry*, 40, 85-90.
- Guerra, D. N. (1997). The influence of a female client's physical attractiveness on college students' and psychotherapists' judgments of mental health. *Dissertation In School: Indiana University of Pennsylvani*
- Guéguen, N. (2012). Gait and menstrual cycle: Ovulating women use sexier gaits and walk slowly ahead of men. *Gait & Posture* , 35 (4) , 621-624
- Hadjista, H., Ross, M. A. & Von Baeyer, C. L. (1990). Are physicians' ratings of pain affected by patients' attractiveness? *Social Science & Medicine*, Vol. 31, No. 1, 69-72.
- Halberstadt, J., & Rhodes, G. (2000). The attractiveness of non-face averages: implications for an evolutionary explanation of the attractiveness of average faces. *Psychological Science*, 11, 285-289.
- Hawley, P. H. & Buss, D. M. (2011). Evolutionary Perspectives on the Five-Factor Model of Personality. In: D. M. Buss, & P. H. Hawley, (Eds.), *The Evolution of Personality and Individual Differences*. Oxford University Press. (pp. 5-28).
- Hamilton, W. D. (1964). The enetical evolution of social behavior, I, II. *Journal of Theoretical Biology*, 7, 17–52.
- Hansen, G. L. (1987). Extradysadic relations during courtship. *Journal of Sex Research*, 23, 382-390.
- Harvey, P. H. & May, R M. (1989). Out for the sperm count. *Nature*, 337, 508-509.
- Haselton, M. G., & Buss, D. M. (2000). Error management theory: A new perspective on biases in cross-sex mind reading. *Journal of Personality and Social Psychology*, 78 (1), 81–91.
- Haselton, M. G. & Buss, D. M. (2001). The affective shift hypothesis: The functions of emotional changes following sexual intercourse. *Personal Relationships*, 8, 357-369.
- Haselton, M. G. & Gangestad, S. W. (2006). Conditional expression of women's desires and men's mate guarding across the ovulatory cycle. *Hormones and Behavior*, 49, 509-518.



- Haselton, M., G. & Miller, G. F. (2006). Women's fertility across the cycle increases the short-term attractiveness of creative intelligence compared to wealth. *Human Nature*, 17(1), 50–73.
- Haselton, M. G., Mortezaie, M., Pillsworth, E.G., Bleske-Rechek, A. & Frederick, D.A. (2007). Ovulatory shifts in human female ornamentation: Near ovulation, women dress to impress. *Hormones and Behavior*. 51, 40–45.
- Haselton, M. G. & Nettle. N. (2006). The Paranoid Optimist: An Integrative Evolutionary Model of Cognitive Biases. *Personality and Social Psychology Review*, Vol. 10, No. 1, 47–66.
- Haselton, M. G., Nettle, D. & Andrews, P. W. (2005). The Evolution of Cognitive Bias. In: D. M. Buss, (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology*. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ, pp:724-746
- Havlicek, J. & Roberts, S. C. (2009). MHC-correlated mate choice in humans: A review. *Psychoneuroendocrinology*, 34, 497-512.
- Havlicek, J., Roberts, S. C., & Flegr, J. (2005). Women's preference for dominant male odour: Effects of menstrual cycle and relationship status. *Biology Letters*, 1(3), 256–259.
- Hatfield, E. & Sprecher, S. (1986). *Mirror, mirror: The importance of look in everyday life*. Albany: State University of New York Press
- Henderson, J. J. A., & Anglin, J. M. (2003). Facial attractiveness predicts longevity. *Evolution and Human Behavior*, 24, 351–356.
- Herold, E. S., & Mewhinney, D. (1993). Gender differences in casual sex and AIDS prevention: A survey of dating bars. *Journal of Sex Research*, 30, 36-42.
- Herz, R. S., & Cahill, E. D. (1997). Differential use of sensory information in sexual behavior as a function of gender. *Human Nature*, 8, 275–286.
- Hill, K. & Kaplan, H. (1999). Life History Traits in Humans: Theory and Empirical Studies. *Annual Review of Anthropology*, 28, 397-430
- Hill, K., Hurtado, K., & Walker, R.S (2001). High adult mortality among Hiwi hunter-gatherers: Implications for human evolution. *Journal of Human Evolution*, 69, 661-666.
- Hite, S. (1987). *Women and Love: A Cultural Revolution in Progress*. Knopf: New York, NY, USA
- Honekopp, J., Rudolpha, U., Beierb, L., Liebertb, A. & Muller, C. (2007). Physical attractiveness of face and body as indicators of physical fitness in men. *Evolution and Human Behavior*, 28, 106– 111.
- Hromatko, I., Tadinac, M. and Vrani, A. (2008). Femininity and Masculinity across the Menstrual Cycle: A relation to Mate Value. *Croatian Anthropology*, 32, Suppl. 1, 81–86.
- Hughes, S. & Gallup, G. G. (2003). Sex differences in morphological predictors of sexual behavior; Shoulder to hip and waist to hip ratios. *Evolution and Human Behavior*, 24, 173–178.
- Hughes, S., Harrison, M. & Gallup, G.: (2002). The sound of symmetry: voice as a marker of developmental instability. *Evolution and Human Behavior*, 23, 173–180.
- Hume, D. K. Montgomery, R. (2001). Facial attractiveness signals different aspects of “quality” in women and men. *Evolution and Human Behavior*, 22, 93–112.
- Jacob, S., McClintock, M., Zelano, B. & Ober, C. (2002). Paternally inherited HLA alleles are associated with women's choice of male odor. *Nature Genetics*, 30, 175–179.
- Jeffes, S. (1998). *Appearance Is Everything: The Hidden Truth Regarding Your Appearance Discrimination*. Sterling house Publisher
- Johnston, L., Arden, K. & Macrae, C. N. (2003). The need for speed: the menstrual cycle and person construal. *Social Cognition*, Vol. 21, No. 2, 89-100.

- Johnston, V. S., Hagel, R., Franklin, M., Fink, B., & Grammer, K. (2001). Male facial attractiveness: Evidence for hormone-mediated adaptive design. *Evolution and Human Behavior*, 22 (4), 251–267.
- Jones, B. C., et al., (2001). Facial symmetry and judgments of apparent health: Support for a “good genes” explanation of the attractiveness-symmetry relationship. *Evolution and Human Behavior*, 22, 417–429.
  - Jones, B. C., et al., (2005a). Commitment to relationships and preferences for femininity and apparent health in faces are strongest on days of the menstrual cycle when progesterone level is high. *Hormones and Behavior*, 48, 283–290.
  - Jones, B. C., et al (2005b). Women’s physical and psychological conditions independently predict their preference for apparent health in faces. *Evolution and Human Behavior*, 26, 451– 457
  - Jones, O. (2005). Evolutionary Psychology and the Law. In: Buss, D.M. (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology*. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ
  - Kahn, J., & London, K. (1991). Premarital sex and the risk of divorce. *Journal of Marriage and the Family*, 53, 845–855.
  - Kaighobadi , F., Starratt, V. G., Shackelford, T. K. & Popp, D. (2007). Male mate retention mediates the relationship between female sexual infidelity and female-directed violence. *Personality and Individual Differences*, 44, 1422–1431.
  - Kalick, S. M., Zebrowitz, L. A., Langlois, J. H. & Johnson, R. M. (1998). Does Human Facial Attractiveness Honestly Advertise Health? Longitudinal Data on an Evolutionary Question. *Psychological Science*, 9 (1), 8 - 13.
  - Kanazawa, S. (2007). Beautiful parents have more daughters: A further implication of the generalized Trivers –Willard hypothesis (gTWH). *Journal of Theoretical Biology*, 244, 133–140.
  - Kanazawa, S. (2008). Mating Intelligence and General Intelligence as Independent Constructs. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating Intelligence Sex, Relationships, and the Mind’s Reproductive System* (pp. 283- 310). New York: Taylor & Francis Group
  - Kanazawa, S. (2011a). Beautiful People Have More Daughters. *The Scientific Fundamentalist*. Retrieved from: [www.psychologytoday.com/blog/the-scientific-fundamentalist](http://www.psychologytoday.com/blog/the-scientific-fundamentalist) (Published on January 16, 2011)
  - Kanazawa, S. (2011b). *The Scientific Fundamentalist*. Retrieved from: [www.psychologytoday.com/blog/the-scientific-fundamentalist](http://www.psychologytoday.com/blog/the-scientific-fundamentalist)
  - Keller, M. C. (2008). The Role of Mutations in Human Mating. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating Intelligence Sex, Relationships, and the Mind’s Reproductive System*
  - Keller, H. & Chasiotis, A. (2008). Maternal Investment. In Catherine. A. Salmon and Todd. K. Shackelford (Eds.). *Family Relationships; an Evolutionary Perspective*. Oxford University Press. Pp. 91- 114
  - Kelly, E. L. & Conley, J. J. (1987). Personality and compatibility: A prospective analysis of marital stability and marital satisfaction. *Journal of Personality and Social Psychology*, 52, 27-40.
  - Kenrick, D. T., Maner, J. K. & Li, N. P. (2005). Evolutionary Social Psychology. In: Buss, D.M. (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology*. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ, pp. 803- 827
  - Kilgallon, S. J., & Simmons, L. W. (2005). Image content influences men’s semen quality. *Biology Letters*, 1, 253-255.
  - Kinsey, A. C. Pomeroy, W. B. Martin, C. E. (1948). *Sexual Behavior in the Human Male*. Philadelphia: Sannders

- Kinsey, A. C., Pomeroy, W. B., Martin, C. E., & Gebhard, P. H. (1953). *Sexual Behavior in the Human Female*. Philadelphia: Saunders
- Koehler, N., Simmons, L. W., Rhodes, G., & Peters, M. (2004). The relationship between sexual dimorphism in human faces and fluctuating asymmetry. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 271(Biology Letters Suppl. 5), S233–S236.
- Kokko, H., Brooks, R., McNamara, J. M., & Houston, A. I. (2002). The sexual selection continuum. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 269, 1331–1340.
- Krebs, K. (2005). The Evolution of Morality. In: Buss, D.M. (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology*. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ, pp. 747-775
- Krentz, J. A. (1992). *Dangerous Men and Adventurous Women: Romance Writers on the Appeal of the Romance (New Cultural Studies)*. University of Pennsylvania Press
- Kruger, D. J. (2008). Women's Life History Attributes are Associated with Preferences in Mating Relationships. *Evolutionary Psychology*, 6 (2), 289-302.
- Kruger, D. J., Fisher, M., & Jobling, I. (2003). Proper and dark heroes as dads and cads: alternative mating strategies in British romantic literature. *Human Nature*, 14, 305–317.
- Laeng B. & Falkenberg, L. (2007). Women's pupillary responses to sexually significant others during the hormonal cycle. *Hormones and Behaviors*, 52 (4), 520-530.
- Landy, D. & Aronson, E. (1969). The influence of the character of the criminal and his victim on the decisions of simulated jurors. *Journal of Experimental Social Psychology*, 5, 141-152.
- Landy, D. & Sigall, H. (1974). Beauty is talent: task evaluation as a function of the performer's physical attractiveness. *Journal of Personality and Social Psychology*, 29, 299-304.
- Langley, M. (2005). *Women's Infidelity; living in limbo*. USA: McCarlan Publishing
- Langlois, J. et al., (2000). Maxims or myths of beauty? A meta-analytic and theoretical review. *Psychological Bulletin*, 126, 390-423.
- Langlois, J., Ritter, J. R., Roggman, L. A., & Vaughn, L. (1991). Facial diversity and infant preferences for attractive faces. *Developmental Psychology*, Vol. 27, No. 1, 79-84.
- Langlois, J. H. & Roggman, L. A. (1990). Attractive faces are only average. *Psychological Sciences*, 1, 115-121.
- Langlois, J. H., Roggman, L. A. & Musselman, L. (1994). What is average and what is not average about attractive faces? *Psychological Science*, .5, 214–220.
- Lawrence, K., & Byers, E. S. (1995). Sexual satisfaction in long-term heterosexual relationships: The interpersonal exchange model of sexual satisfaction. *Personal Relationships*, 2, 267-285.
- Lever, J. Frederick, D. A. & Peplau, L. A. (2006). Does Size Matter? Men's and Women's Views on Penis Size Across the Lifespan. *Psychology of Men & Masculinity*, Vol. 7, No. 3, 129–143.
- Low, B. S. (2000). *Why sex matters*. Princeton, NJ: Princeton University Press
- Lieberman, D., Pillsworth, E. G. & Haselton, M. G. (2011). Kin affiliation across the ovulatory cycle: females avoid fathers when fertile. *Psychological Sciences*. 22(1), 13-21.
- Little, A. C., Burt, D. M., Penton-Voak, I. S., & Perrett, D. I. (2001). Self-perceived attractiveness influences human female preferences for sexual dimorphism and symmetry in male faces. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 268, 39–44.
- Little, A. C., Cohen, D. L., Jones, B. C., & Belsky, J. (2007). Human preferences for facial masculinity change with relationship type and environmental harshness. *Behavioral Ecology and Sociobiology*, 61(6), 967–973.
- Little, A. C., Jones, B. C., Penton-Voak, I. S., Burt, D. M., & Perrett, D. I. (2002). Partnership status and the temporal context of relationships influence human female



- preferences for sexual dimorphism in male face shape. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 269(1496), 1095–1103.
- Little, A. C., & Mannion, H. (2006). Viewing attractive or unattractive same sex individuals changes self-rated attractiveness and face preferences in women. *Animal Behavior*, 72, 981–987.
  - Livshits, G., & Kobylansky, E. (1991). Fluctuating asymmetry as a possible measure of developmental homeostasis in humans: a review. *Human Biology*, 63, 441–466.
  - Lucas, R. E. (2005). Time does not heal all wounds; A longitudinal study of reaction and adaptation to divorce. *Psychological Science*, 16, 945–950.
  - Lukaszewski, A. W. & Roney, J. R. (2009). Estimated hormones predict women’s mate preferences for dominant personality traits. *Personality and Individual Differences*, 47, 191–196.
  - Laumann, E. O., Gagnon, J. H., Michael, R. T., & Michaels, S. (1994). *The social organization of sexuality: Sexual practices in the United States*. Chicago: University of Chicago Press.
  - McAlister, A. R., Pachana, N. & Jackson, C. J. (2005). Predictors of young dating adults’ inclination to engage in extradyadic sexual activities: A multi-perspective study. *British Journal of Psychology*, 96, 331–350.
  - Macrae, C. N., Alnwick, K. A., Milne, A. B., Schloerscheidt, A. M. (2002). Person perception across the menstrual cycle: hormonal influences on social cognitive functioning. *Psychological Science*. 13, 532–536.
  - Manning, J. T., Scutt, D., & Lewis-Jones, D. I. (1998). Developmental stability, ejaculate size, and sperm quality in men. *Evolution and Human Behavior*, 19, 273–282.
  - Manning, J. T., Scutt, D., Whitehouse, G. H., & Leinster, S. J. (1997). Breast asymmetry and phenotypic quality in women. *Evolution and Human Behavior*, 18, 223–236.
  - Manning, J. T., Scutt, D., Whitehouse, G. H., Leinster, S. J. & Walton, J. M. (1996). Asymmetry and the menstrual cycle in women. *Ethology and Sociobiology*, 17, 129–143.
  - Mathes, E. W. (1986). Jealousy and romantic love: A longitudinal study. *Psychological Reports*, 58, 885–886.
  - Mazur, A. & Booth, A. (1998). Testosterone and dominance in men. *Behavioral and Brain Sciences*, 21, 353–363.
  - McGinnis, S. L. (2003). Cohabiting, dating, and perceived costs of marriage: A model of marriage entry. *Journal of Marriage and the Family*, 65, 105–116.
  - Meston, C. M. & Buss, D. M. (2007). Why Humans Have Sex. *Archives of Sexual Behavior*, 36, 477–507.
  - Meston, C. M. & Buss, D. M. (2010). *Why Women Have Sex: Women Reveal the Truth About Their Sex Lives, from Adventure to Revenge (and Everything in Between)*. St. Martin's Press
  - Meston, C. M., Heiman, J. R., Trapnell, P. D., & Paulhus, D. L. (1998). Socially desirable responding and sexuality self-reports. *Journal of Sex Research*, 35, 148–157.
  - Mikach, S. M. & Bailey J. M. (1999). What Distinguishes Women with Unusually High Numbers of Sex Partners? *Evolution and Human Behavior*, 20, 141–150.
  - Miller, G. F. (2000). *The mating mind: How sexual choice shaped the evolution of human nature* (1st ed.). New York: Doubleday.
  - Miller, G. F. (2001). The dark continent of sexual strategies. (Review of “The myth of monogamy” by David Barash and Judith Eve Lipton). *Cerebrum*, 3 (3), 113–120.
  - Miller, G. (2007). Sexual Selection for Moral Virtues. *The Quarterly Review of Biology*. Vol. 82, No. 2, 97–125.

- Miller, G. (2008). Mating Intelligence: Frequently Asked Questions. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating Intelligence Sex, Relationships, and the Mind's Reproductive System*. New York: Taylor & Francis Group, Lawrence Erlbaum Associates
- Miller, G. F., & Caruthers, D. (2003). A great sense of humor is a good genes indicator: Ovulatory cycle effects on the sexual attractiveness of male humor ability. *Paper presented at the Human Behavior and Evolution Society 15th Annual Meeting, Nebraska*
- Miller, A. S. & Kanazawa, S. (2008). *Why Beautiful People Have More Daughters: From Dating, Shopping, and Praying to Going to War and Becoming a Billionaire- Two Evolutionary Psychologists Explain Why We Do What We Do*. Perigee Trade
- Miller, G. F. & Todd, P.M. (1998). Mate choice turns cognitive. *Trends in Cognitive Sciences, Vol. 2, No. 5, 190-198*
- Miller, G. F., Tybur, J. & Jordan, B. (2007). Ovulatory cycle effects on tip earnings by lap dancers: economic evidence for human estrus? *Evolution and Human Behavior, 28, 375–381*.
- Møller, A. P. (1994). *Sexual Selection and the Barn Swallow*. Oxford University Press
- Møller, A. P. (1997) Developmental stability and fitness: a review. *The American Naturalist, 49, 916–932*.
- Møller, A. P., & Pomiankowski, A. (1993). Fluctuating asymmetry and sexual selection. *Genetica, 89, 267-27*.
- Møller, A. & Thornhill, R. (1997). A meta-analysis of the heritability of developmental stability. *Journal of Evolutionary Biology, 10, 1–16*.
- Møller, P., A. & Thornhill, R. (1998). Bilateral symmetry and sexual selection: a meta-analysis. *American Naturalist, 151, 174–192*.
- Mroczek, D. K., & Spiro, A. (2005). Change in life satisfaction during adulthood: Findings from the veterans affairs normative aging study. *Journal of Personality and Social Psychology, 88, 189–202*.
- Muehlenbein, M. & Bribiescas, R. (2005). Testosterone-Mediated Immune Functions and Male Life Histories. *American Journal of Human Biology, 17, 527–558*.
- Muller, A. P., Soler, M., & Thornhill, R. (1995). Breast asymmetry, sexual selection and human reproductive success. *Ethology and Sociobiology, 16, 207-219*.
- Muller, A. P. & Swaddle, J. P. (1997) *Developmental Stability and Evolution*. Oxford University Press
- Murdock, G. P. (1967). *Ethnographic atlas*. Pittsburgh, PA: University of Pittsburgh Press
- Nesse, R. M. (2005). Evolutionary Psychology and Mental Health. In: Buss, D.M. (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology*. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ, pp. 903-927
- Nesse, R. M. & Lloyd, A. T. (1992). The Evolution of Psychodynamic Mechanisms. In: Jerome. H. Barkow, Leda. Cosmides and John. Tooby (Eds). *The Adapted Mind; Evolutionary Psychology and the Generation of Culture*. pp. 601-626
- Nesse, R. M., & Williams, G. C. (1994). *Why we get sick*. New York: Times Books Random House
- Nettle, D. (2001). *Strong Imagination: Madness, Creativity and Human Nature*. Oxford University Press.
- Nettle, D. (2002a). Height and reproductive success in a cohort of British men. *Human Nature, 13, 473–491*.
- Nettle, D. (2002b). Women's height, reproductive success and the evolution of sexual dimorphism in modern humans. *Proceedings of the Royal Society of London B, 269, 1919–1923*.

- Norcross, J. C., Krag, R. S. & Prochaska, J. O. (1997). Clinical psychologists in the 1990s: Part I. *Clinical Psychologist*, 50(2), 4-9.
- Norm, Li. N. (2008). Intelligent Priorities: Adaptive Long and Short-Term Mate Preferences. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating Intelligence Sex, Relationships, and the Mind's Reproductive System*. New York: Taylor & Francis Group, Lawrence Erlbaum Associates
- Oberzaucher, E. & Grammer, K. (2010). Immune Reactivity and Attractiveness. *Gerontology*, Vol. 56, No.6, 521-524.
- Oinonen, K. A. & Mazmamian, D. (2007). Facial symmetry detection ability changes across the menstrual cycle. *Biological Psychology*, 75, 136-145.
- Oishi, S., Diener, E., & Lucas, R. E. (2007). The optimum level of well-being: Can people be too happy? *Perspectives in Psychological Science*, 2, 346-360.
- Okami, P., & Shackelford, T. K. (2001). Human sex differences in sexual psychology and behavior. *Annual Review of Sex Research*, 12, 186-241.
- O'Neill, G. C., & O'Neill, N. (1970). Patterns in group sexual activity. *Journal of Sex Research*, 6, 101-112.
- Ooki, I. et al. (2008). Studies on the compatibility of HLA-Class II alleles in patient couples with severe pre-eclampsia using PCR-RFLP methods. *American Journal of Reproductive Immunology*, 60, 75-84.
- Parson, P. A. (1992). Fluctuating asymmetry: A biological monitor of environmental and genomic stress. *Heredity*, 68, 361-364.
- Pawlowski, B. & Jasienska, G. (2005). Women's preferences for sexual dimorphism in height depend on menstrual cycle phase and expected duration of relationship. *Biological Psychology*, 70, 38- 43.
- Pawlowski, B., and Koziel, S. (2002). The impact of traits offered in personal advertisements on response rates. *Evolution and Human Behavior*, 23, 139-149.
- Pedersen, F. (1991). Secular trends in human sex ratios: Their influence on individual and family behavior. *Human Nature*, 2, 271-291.
- Pelusi, N. (2009). The Appeal of the Bad Boy. *Psychology Today*, 42, 1, pg. 58
- Penton-Voak, I. S. et al., (2003). Female condition influences preferences for sexual dimorphism in faces of male humans (*Homo sapiens*). *Journal of Comparative Psychology*, 117, 264-271.
- Penton-Voak, I. S., & Perrett, D. I. (2000). Female preference for male faces changes cyclically- further evidence. *Evolution and Human Behavior*, 21, 39-48.
- Penton-Voak, I. S., et al., (1999). Menstrual cycle alters face preference. *Nature*, 399, 741-742
- Perrett, D. I. et al., (1998). Effects of sexual dimorphism on facial attractiveness. *Nature*, 394, 884-887.
- Perrett, D. I., May, K. A. & Yoshikawa, S. (1994). Facial shape and judgments of female attractiveness. *Nature*, 368, 239-242.
- Petrie, M. (1994). Improved growth and survival of offspring of peacocks with more elaborate trains. *Nature* 371, 598 - 599
- Pillsworth, E. & Haselton, M. (2006a). Women's sexual strategies: the evolution of long-term bonds and extra pair sex. *Annual Review of Sex Research*, 17, 59-100.
- Pillsworth, E. & Haselton, M. (2006b). Male sexual attractiveness predicts differential ovulatory shifts. *Evolution and Human Behavior*, 27, 247-258.
- Pillsworth, E. G., Haselton, M. G. & Buss, D. M. (2004). Ovulatory Shifts in Female Sexual Desire. *The Journal of Sex Research*, V 41, NO 1, 55-65

- Pipitone, R. N. & Gallup, G. G. J. (2008). Women's voice attractiveness varies across the menstrual cycle. *Evolution and Human Behavior*, 29, 268–274.
- Pound, N. (2002). Male interest in visual cues of sperm competition risk. *Evolution and Human Behavior*, 23, 443-466.
- Prokosch, M. D., Coss, R. G., Scheib, J. E. & Blozis, S. A. (2009). Intelligence and mate choice: intelligent men are always appealing. *Evolution and Human Behavior*, 30 11–20.
- Provost, M. P., Troje, N. F., & Quinsey, V. L. (2008). Short-term mating strategies and attraction to masculinity in point-light walkers. *Evolution and Human Behavior*, 29, 65-69.
- Provost, M. P., Quinsey, V. L., Troje, N. F. (2008). Differences in Gait Across the Menstrual Cycle and Their Attractiveness to Men. *Archives of Sexual Behavior*, 37(4), 598-604.
- Provost, M. P., Kormos, C., Kosakoski, G., & Quinsey, V. L. (2006). Sociosexuality in women and preference for facial masculinization and somatotype in men. *Archives of Sexual Behavior*, 35, 305–312.
- Puts, A. A. (2005) Mating context and menstrual phase affect women's preferences for male voice pitch. *Evolution and Human Behavior*, 26, 388–397.
- Puts, A. A. (2006). Cyclic Variation in Women's Preferences for Masculine Traits; Potential Hormonal Causes. *Human Nature*, Vol. 17, No. 1, 114-127.
- Raacke, J. B. & John D. Raacke, J .D. (2007). The Relationship between Physical Attractiveness of Professors and Students' Ratings of Professor Quality. *Journal of Psychiatry, Psychology and Mental Health*, 1 (2).
- Rantala, M. J., Polkki, M. & Rantala, L. M. (2010). Preference for human male body hair changes across the menstrual cycle and menopause. *Behavioral Ecology*, 21(2), 419-423.
- Rauch, J. (1995). Short guys finish last: Heightism. *The Economist*. December, 23.
- Reis, H. T. et al., (1985). On specificity in the impact of social participation on physical and psychological health. *Journal of personality and Social Psychology*, 48, 456- 471.
- Reiss, I. L. (1967). *The social context of premarital sexual permissiveness*. New York: Holt, Rinehart & Winston
- Reynolds, V. & Tanner, R. E. S. (1983). *The Biology of Religion*. London, England: Longman.
- Reznikoff- Etievant, M. F. et al. (1991). HLA antigen-sharing in couples with repeated spontaneous abortions and the birth weight of babies in successful pregnancies. *American Journal of Reproductive Immunology*, 25, 25–27.
- Rhode, D. L. (2010). *The Beauty Bias: The Injustice of Appearance in Life and Law*. Oxford University Press
- Rhodes, G. (2006). The evolutionary psychology of facial beauty. *Annual Review of Psychology*, 57, 199-226.
- Rhodes, G., Chan, J., Zebrowitz, L. A., & Simmons, L. W. (2003). Does sexual dimorphism in human faces signal health? *Proceedings of the Royal Society of London B (Suppl. 1)*, 270, S93 S95.
- Rhodes, G., Hickford, C., & Jeffery, L. (2000). Sex-typicality and attractiveness: Are supermale and superfemale faces superattractive? *British Journal of Psychology*, 91, 125–140.
- Rhodes, G., et al., (2001). Do facial averageness and symmetry signal health? *Evolution and Human Behavior*, 22, 31-46.
- Rikowski, A., & Grammer, K. (1999). Human body odour, symmetry and attractiveness. *Proceedings of the Royal Society of London Series B*, 266, 869–874.

- Roberts, S., et al., (2004). Female facial attractiveness increases during the fertile phase of the menstrual cycle. *Proceedings of the Royal Society of London Series B*, 271(Suppl), S270–S272.
- Roberts, S. C. et al., (2008) MHC-correlated odour preferences in humans and the use of oral contraceptives. *Proceedings of the Royal Society of London Series B*, 275, 2715-2722.
- Roberts, S. C. & Little, A. C. (2007). Good genes, complementary genes and human mate preferences. *Genetica*, 134 (1).
- Roberts, S. C., et al., (2005). MHC-heterozygosity and human facial attractiveness. *Evolution and Human Behavior*, 26, 213–226.
- Roder, S., Brewer, G. & Fink, B. (2009). Menstrual cycle shifts in women's self-perception and motivation: A daily report method. *Personality and Individual Differences*, 47, 616–619.
- Roney, J. R., Hanson, K. N., Durante, K. M., & Maestripieri, D. (2006). Reading men's faces: women's mate attractiveness judgments track men's testosterone and interest in infants. *Proceedings of the Royal Society of London B: Biological Sciences*, 273, 2169-2175.
- Roney, J. R., & Simmons, Z. L. (2008). Women's estradiol predicts preference for facial cues of male testosterone. *Hormones and Behavior*, 53, 14–19.
- Rosario, M., et al., (1996). The psychosexual development of urban lesbian, gay, and bisexual youths. *Journal of Sex Research*, 33, 113-126.
- Rosenbluth, S. (1997). Is sexual orientation a matter of choice? *Psychology of Women Quarterly*, 21, 595-610.
- Rosenfeld, M. J. (2005). A Critique of Exchange Theory in Mate Selection. *American Journal of Sociology*. Vol, 110, No 5, 1284–1325.
- Rubenstein, A. J., Kalakanis, L., & Langlois, J. H. (1999). Infant preferences for attractive faces: a cognitive explanation. *Developmental Psychology*, 15, 848-995.
- Rupp, H. A. et al., (2008). Neural activation in women in response to masculinized male faces: mediation by hormones and psychosexual factors. *Evolution and Human Behavior*, 30 (1), 1-10.
- Pinker, S. (1997). *How the Mind Works*. Norton
- Sack, A. R., Keller, J. F., & Hinkle, D. E. (1984). Premarital sexual intercourse: A test of the effects of peer group, religiosity, and sexual guilt. *Journal of Sex Research*, 20, 168-185.
- Saino, N., Moller, A. P., & Bolzern, A. M. (1995). Testosterone effects on the immune system and parasite infestations in the barn swallow (*Hirundo rustica*): An experimental test of the immunocompetence hypothesis. *Behavioral Ecology*, 6, 397-404.
- Saino, N., Primmer, C. R., Ellegren, H., & Moller, A. P. (1997). An experimental study of paternity and tail ornamentation in the barn swallow (*Hirundo rustica*). *Evolution*, 5, 562-570.
- Salmon, C. A. (2008). Parent–Offspring Conflict. In Catherine. A. Salmon and Todd. K. Shackelford (Eds.). *Family Relationships; An Evolutionary Perspective*. Oxford University Press. Pp.145-161
- Salmon, C. & Shackelford, T. K. (Eds.) (2008). *Family Relationships; An Evolutionary Perspective*. Oxford University Press
- Salmon, C. & Symons, D. (2001). *Warrior lovers: Erotic fiction, evolution, and female sexuality*. London: Weidenfeld & Nicolson.
- Santos, P. S. C., Schinemann, J. A., Gabardo, J., & Bicalho, M. D. (2005). New evidence that the MHC influences odor perception in humans: A study with 58 southern Brazilian students. *Hormones and Behavior*, 47, 384–388.

- Sarwer, D. B., Grossbart, T. A., & Didie, E. R. (2003). Beauty and society. *Seminars in Cutaneous Medicine and Surgery*, 22, 79–92.
- Sasse, G., Muller, H., Chakraborty, R., & Ott, J. (1994). Estimating the frequency of nonpaternity in Switzerland. *Human Heredity*, 44, 337–343.
- Scarbrough, P. S. & Johnston, V. S. (2005). Individual differences in women's facial preferences as a function of digit ratio and mental rotation ability. *Evolution and Human Behavior*, 26, 509–526.
- Schmitt, D. P. (2005a). Fundamentals of Human Mating Strategies. In: Buss, D.M. (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology*. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ, pp. 258-291
- Schmitt, D. P. (2005b). Sociosexuality from Argentina to Zimbabwe: A 48-nation study of sex, culture, and strategies of human mating. *Behavioral and Brain Science*, 28, 247-311
- Schmitt, D. P., Shackelford, T. K., & Buss, D. M. (2001). Are men really more oriented toward short-term mating than women? A critical review of theory and research. *Psychology, Evolution, and Gender*, 3, 211–239.
- Schmitt, D. P., Shackelford, T. K., Duntley, J., Tooke, W., & Buss, D. M. (2001). The desire for sexual variety as a tool for understanding basic human mating strategies. *Personal Relationships*, 8, 425–455.
- Schmitt, D. P., et al. (2003). Universal sex differences in the desire for sexual variety: Tests from 52 nations, 6 continents, and 13 islands. *Journal of Personality and Social Psychology*, 85, 85–104.
- Schmitt, D. P., et al. (2004). Patterns and universals of adult romantic attachment across 62 cultural regions: Are models of self and other pan cultural constructs? *Journal of Cross-Cultural Psychology*, 35, 367–402.
- Scutt, D., Manning, J. T., Whitehouse, G. H., Leinster, S. J., & Massey, C. P. (1997). The relationship between breast asymmetry, breast size and the occurrence of breast cancer. *British Journal of Radiology*, 70, 1017-1021.
- Scheib, J. E. (1997). Context-specific mate choice criteria: Women's trade-offs in the contexts of long-term and extra-pair mateships. *Paper presented to the Annual Meeting of the Human Behavior and Evolution Society, University of Arizona, Tucson, AZ.*
- Scheib, J. E., Gangestad, S. W., & Thornhill, R. (1999). Facial attractiveness, symmetry and cues of good genes. *Proceedings of the Royal Society of London, Series B*, 266, 1913-1917.
- Shackelford, T. K., Buss, D. M., & Peters, J. (2000). Wife killing: Risk to women as a function of age. *Violence and Victims*, 15,273-282.
- Shackelford, T. K., Goetz, A. T., LaMunyon, C. W., Quintus, B. J., & Weekes-Shackelford, V. A. (2004). Sex differences in sexual psychology produce sex similar preferences for a short-term mate. *Archives of Sexual Behavior*, 33, 405-412.
- Shackelford, T. K., & Larsen, R. J. (1997). Facial asymmetry as an indicator of psychological, emotional, and physiological distress. *Journal of Personality and Social Psychology*, 72, 456-466.
- Shackelford, T. K., & Larsen, R. J. (1999). Facial attractiveness and physical health. *Evolution and Human Behavior*, 20, 71–76.
- Shackelford, T. K., & Goetz, A. T. (2006). Comparative psychology of sperm competition. *Journal of Comparative Psychology*, 120, 139-146.
- Shackelford, T. K., & Goetz, A. T. (2007). Adaptation to Sperm Competition in Humans. *Current Directions in Psychological Science*, 16(1), 47-50.



- Shackelford, T. K., Goetz, A. T., Buss, D. M., Euler, H. A., Hoier, S. (2005). When we hurt the ones we love: Predicting violence against women from men's mate retention. *Personal Relationships*, 12 (4), 447-463.
- Shackelford, T. K., Pound, N. & Goetz, A. T. (2005). Psychological and Physiological Adaptations to Sperm Competition in Humans. *Review of General Psychology*, Vol. 9, No. 3, 228–248.
- Shackelford, T. K., et al., (2000). Female coital orgasm and male attractiveness. *Human Nature*, 11, 299–306.
- Shaner, A., Miller, G. & Mintz, J. (2008). Mental Disorders as Catastrophic Failures of Mating Intelligence. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating Intelligence Sex, Relationships, and the Mind's Reproductive System*. New York: Taylor & Francis Group, Lawrence Erlbaum Associates
- Shark, F.G. (1994). *How to be the Jerk Women Love*. Thunder World Promotions, Chicago, Illinois, U.S.A.
- Short, R. V. (1998). Review of *Human sperm competition: Copulation, masturbation and infidelity*, by R. R. Baker and M. A. Bellis. *European Sociobiology Society Newsletter*, 47, 20–23.
- Short, R. V. & Balaban, E. (Ed.s) (1994). *The Differences Between the Sexes*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Simmons, L. W., Rhodes, G., Peters, M., & Koehler, N. (2004). Are human preferences for facial symmetry focused on signals of developmental instability? *Behavioral Ecology*, 15, 864–871.
- Simpson, J. A. & LaPaglia, J. (2011). An Evolutionary Account of Strategic Pluralism in Human Mating: Changes in Mate Preferences across the Ovulatory Cycle. In Joseph. P. Forgas, Martie. G. Haselton & William. von Hippel (Eds.), *Evolution And The Social Mind; Evolutionary Psychology and Social Cognition* (pp. 161-173). New York: Psychology Press
- Singh, D. (1993). Adaptive Significance of Female Physical Attractiveness: Role of Waist-to-Hip Ratio. *Journal of Personality and Social Psychology*, Vol. 65, No. 2, 293-307.
- Singh, D. (1995). Female judgment of male attractiveness and desirability for relationships: role of waist-to-hip ratios and financial status. *Journal of Personality and Social Psychology*, 69(6), 1089-1101.
- Singh, D. (2004). Mating strategies of young women: Role of physical attractiveness. *Journal of Sex Research*, 41, 43–54.
- Singh, D., & Bronstad, P. M. (2001). Female body odour is a potential cue to ovulation. *Proceedings of the Royal Society of London Series B*, 268, 797–801.
- Smith, M. J. L. et al., (2005). Facial appearance is a cue to oestrogen levels in women. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 3296, 1-6
- Soler, C., et al. (2003). Facial attractiveness in men provides clues to semen quality. *Evolution and Human Behavior*, 24, 199–207.
- Sorokowski, P., Pawlowski, B. (2008). Adaptive preferences for leg length in a potential partner. *Evolution and Human Behavior*, 29, 86–91.
- South, S. J., & Trent, K. (1988). Sex ratios and women's roles: A cross-national analysis. *American Journal of Sociology*, 93, 1096–1115.
- Sprecher, S. (1998). Social exchange theories and sexuality. *The Journal of Sex Research*, 35(1), 32-43.
- Stevens, A. & Price, J. (1996). *Evolutionary Psychiatry*. London: Routledge.
- Stone, E. A., Shackelford, T. K., & Buss, D. (2007). Sex ratio and mate preferences: A cross-cultural investigation. *European Journal of Social Psychology*, 37, 288–296.

- Sugiyama, L. (2005). Physical Attractiveness in Adaptationist Perspective, In: Buss, D.M. (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology*. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ, pp. 292 -343
- Swami, V., & Furnham, A. (2008). *The Psychology of Physical Attraction*. London: Routledge.
- Sullivan, M. (2008). Deception and Self-Deception as Strategies in Short and Long-Term Mating. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating Intelligence; Sex, Relationships, and the Mind's Reproductive System*. New York: Taylor & Francis Group, Lawrence Erlbaum Associates, pp. 135- 158
- Symons, D. (1979). *The Evolution of Human Sexuality*. New York: Oxford University Press.  
Symons, D. (1995). Beauty is in the adaptations of the beholder: the evolutionary psychology of human female sexual attractiveness. Pages 80–118 in *Sexual Nature, Sexual Culture*, edited by P. R. Abramson and S. D. Pinkerton. Chicago (IL): University of Chicago Press
- Talese, G. (1981). *Thy Neighbor's Wife*. New York: Ballantine Books.
- Tannen, D. (1990). *You just don't understand: Women and men in conversation*. New York: Ballantine.
- Tavris, C., & Sadd, S. (1977). *The Redbook report on female sexuality*. New York: Delacorte Press
- Teachman, J. (2003). Premarital sex, premarital cohabitation, and the risk of subsequent marital dissolution among women. *Journal of Marriage and the Family*, 65, 444-455.
- Thomson, E., & Colella, U. (1992). Cohabitation and marital stability: Quality or commitment? *Journal of Marriage and the Family*, 54, 259-267.
- Thompson, A. P. (1983). Extramarital sex: A review of the research literature. *Journal of Sex Research*, 19, 1–22.
- Thornhill, R. & Gangestad, S. W. (1993). Human facial beauty: Averageness, symmetry, and parasite resistance. *Human Nature*, 4, 237-269.
- Thornhill, R. & Gangestad, S. W. (1994). Human fluctuating asymmetry and sexual behavior. *Psychological science*, 5, 297-302.
- Thornhill, R. and Gangestad, S. W. (1996). The evolution of human Sexuality. *Trends in Ecology and Evolution*. 11, 98–102.
- Thornhill, R., & Gangestad, S. W. (1999a). Facial attractiveness. *Trends in Cognitive Science*, 3, 452–460.
- Thornhill, R., & Gangestad, S. W. (1999b). The scent of symmetry: A human pheromone that signals fitness? *Evolution and Human Behavior*, 20, 175–201.
- Thornhill, R. Gangestad, S. W. (2003). Evolutionary theory led to evidence for a male sex pheromone that signals symmetry. *Psychological Inquiry*, 14, 318–325.
- Thornhill, R., & Gangestad, S. W. (2006). Facial sexual dimorphism, developmental stability, and susceptibility to disease in men and women. *Evolution and Human Behavior*, 27, 131-144.
- Thornhill, R., Gangestad, S. W., & Comer, R. (1995). Human female orgasm and mate fluctuating asymmetry. *Animal Behaviour*, 50, 1601–1615.
- Thornhill, R., et al., (2003). Major histocompatibility complex genes, symmetry, and body scent attractiveness in men and women. *Behavioral Ecology*, 14, 668–678.
- Thornhill, R., & Grammer, K. (1999). The body and face of a woman: One ornament that signals quality? *Evolution and Human Behavior*, 20, 105–120.
- Thornhill, T., & Møller, A. P. (1997). Developmental stability, disease and medicine. *Biological Reviews*, 72, 497-548.



- Thornhill, R. & Thornhill, N. W. (1992). The evolutionary psychology of men's coercive sexuality. *Behavioral and Brain Sciences*, 15, 363-421.
- Thornton, A., Axinn, W., & Hill, D. (1992). Reciprocal effects of religiosity, cohabitation, and marriage. *American Journal of Sociology*, 98, 628-651.
- Todd, P. M., Hertwig, R. & Hoffrage, U. (2005). Evolutionary Cognitive Psychology. In: Buss, D.M. (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology*. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ, pp. 776-803.
- Tomkinson, G. R., & Olds, T. S. (2000). Physiological correlates of bilateral symmetry in humans. *International Journal of Sports Medicine*, 21, 545-550.
- Tooby, J. & Cosmides, L. (1992). The psychological foundations of culture in Barkow, J. H., Cosmides, L. and Tooby, J. (Eds) *The Adapted Mind*. Oxford, Oxford University Press
- Tooby, J. & Cosmides, L. (2005). Conceptual Foundations of Evolutionary Psychology. In: D. M. Buss (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology*. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ, pp. 5-67
- Treas, J. & Giesen, D. (2000). Sexual infidelity among married and cohabiting Americans. *Journal of Marriage and the Family*, 62, 48-60.
- Trivers, R. L. (1972). Parental investment and sexual selection. In B. Campbell (Ed.), *Sexual selection and the descent of man: 1871-1971* (pp. 136-179). Chicago: Aldine.
- Trivers, R. L. (2011). *The Folly of Fools: The Logic of Deceit and Self-Deception in Human Life*. Basic Books
- Urbaniak, G. C. & Kilmann, P.R. (2003). Physical Attractiveness and the "Nice Guy Paradox": Do Nice Guys Really Finish Last? *Sex Roles*, Vol. 49, Nos. 9/10, pp. 413-426.
- Wade, T. J. (2010). The Relationships between Symmetry and Attractiveness and Mating Relevant Decisions and Behavior: A Review. *Symmetry*, 2, 1081-1098.
- Watson, P. W., & Thornhill, R. (1994). Fluctuating asymmetry and sexual selection. *Trends in Ecology and Evolution*, 9, 21-25.
- Waynforth, D. (1998). Fluctuating asymmetry and human male life-history traits in rural Belize. *Proceedings of the Royal Society of London, Series B: Biological Sciences*, 265, 1497-1501.
- Waynforth, D., Delwadia, S., & Camm, M. (2005). The influence of women's mating strategies on the preference for masculine facial architecture. *Evolution and Human Behavior*, 26, 409-416.
- Wedekind, C., & Furi, S. (1997). Body odor preference in men and women: Do they aim for specific MHC combinations or simply heterozygosity? *Proceedings of the Royal Society of London, Series B: Biological Sciences*, 264, 1471-1479.
- Wedekind, C., Seebeck, T., Bettens, F., Paepke, A. J. (1995). MHC dependent mate preferences in humans. *Proceedings of the Royal Society of London, Series B*, 260:245-249.
- Weeden, J. & Sabini, J. (2005). Physical Attractiveness and Health in Western Societies: A Review. *Psychological Bulletin*, Vol. 131, No. 5, 635-653.
- Welling, L. L. M., et al., (2007). Raised salivary testosterone in women is associated with increased attraction to masculine faces. *Hormones and Behavior*, 52, 156-161.
- Wikipedia Site (2010). *Heightism*. Retrieved from: <http://en.wikipedia.org/wiki/Heightism>. On July, 6
- Whisman, V. (1996). *Queer by choice*. New York: Routledge
- White, R., Cleland, J., & Carael, M. (2000). Links between premarital sexual behaviour and extramarital intercourse: A multi-site analysis. *AIDS*, 14, 2323-2331.
- Williams, G. C. (1957). Pleiotropy, natural selection, and the evolution of senescence. *Evolution*, 11, 398-411.

- Williams, S. R. P., et al., (2000). Somatotypes and angiographically determined atherosclerotic coronary artery disease in men. *American Journal of Human Biology*, 12, 128–138.
- Wilson, M. & Daly, M. (1992). The Man Who Mistook His Wife for a Chattel. In: Jerome. H. Barkow, Leda. Cosmides and John. Tooby (Eds). *The Adapted Mind; Evolutionary Psychology and the Generation of Culture*. pp. 289- 322.
- Wright, Robert. (1995). *The Moral Animal: Why We Are The Way We Are- The New Science of Evolutionary Psychology*.
- Wirtz, P. (1997). Sperm selection by females. *Trends in Ecology and Evolution*, 12, 172-173.
- Zahavi, A. (1975). Mate selection - a selection for handicap. *Journal of Theoretical Biology*, 53, 205-214.
- Zahavi, A., & Zahavi, A. (1997). *The handicap principle: A missing piece of Darwin's puzzle*. Oxford, England: Oxford University Press.
- Zaidel, D. W., Aarde, S. M. & Baig, K. (2005). Appearance of symmetry, beauty, and health in human faces. *Brain and Cognition*, 57, 261–263

## نمایه معادلات انگلیسی اسامی ارجاع داده شده در کتاب

Birenbanm	برنبنام	Okami	اوکامی	Oberzaucher	اُبرزوچر
Burnham	برنهام	Ooki	اوکی	Abma	آبما
Broder	برودر	O'Neill	اونیل	Etcoff	اتکوف
Berry	بری	Oishi	اویشی	Adams	آدامز
Bell	بل	Eisenman	ایسنمن	Ararat	آارات
Bellis	بلیس	Eagly	ایگلی	Ard	آرد
Bennett	بنت	Enquist	اینکوئیست	Arndt	آرندت
Boothroyd	بوتروید	Oinonen	اُینونن	Sprecher	اسپرچر
Booth	بوث	Evans	ایوانس	Stone	استون
Burriss	بوریس	Ehreureich	اھریوریچ	Stevens	استونس
Baugh	بوق	Barash	باراش	Scutt	اسکات
Bogin	بوگین	Barber	باربر		اسکاربروق
Bumpass	بومپس	Bartell	بارتل	Scarbrough	
Bauman	بومن	Barry	باری	Schmitt	اسچمیت
Baumeister	بومیستر	Buss	باس	Smith	اسمیت
Baker	بیکر	Buckle	باکل	Axinn	آکسین
Puts	پاتس	Betzig	بتزیگ	Al-Eisa	آل ایسا
Parson	پارسون	Bjorklund	بجورکلوند	Althof	آلتوف
Pawlowski	پاولوسکی	Brand	برانند	Alvergne	آلورجنی
Petrie	پتری	Brown	براون	Ellis	الیس
Pedersen	پدرسن	Bryant	برایانت		آنتونوسکی
Perrett	پرت	Burt	برت	Antonovsky	
Prokosch	پروکوش	Bressan	برسان	Anderson	آندرسون
Provost	پرووست	Birkhead	برکهد	Urbaniak	اوربانیاک
Pelusi	پلوسی	Berman	برمن	Okami	اوکامی
				Urbaniak	اوربانیاک

Rosenfeld روزنفلد	Dunbar دانبار	Penton- پنتون- وک
Rosario روساریو	Duntley دانٹلی	Voak
Roney رونی	Dawkins داوکینز	Puts پوتس
Wirtz ریتز	Dennett دنت	Pound پوند
Reiss ریس	Durante دورانتی	Pipitone پیپیتون
Rikowski ریکوسکی	Dugosh دوگش	Pillsworth پیلسورث
Reynolds رینولدس	Diamond دیاموند	Pinker پینکر
Riniolo رینیولو	D'Emilio دی-امیلیو	Todd تاد
Zahavi زهاوی	DeBruine دی برونی	Talese تالسی
Sarwer سارور	DePaulo دی پائولو	Thompson تامپسون
Sasse ساسی	Dijkstra دیجکسترا	Thomson تامسون
Sack ساک	Daly دیلی	تامکینسون
Sullivan سالیوان	DeMaris دی-ماریس	Tomkinson
Santos سانتوس	Diener دینر	Tannen تانن
Savian ساویان	Dion دیون	Tavris تاوریس
Symons سایمونس	Roberts رابرتز	Trivers تراپورز
Saino ساینو	Rupp راپ	Treas تریس
Cerda- سردا-فلورس	Raacke راکی	Tooby توبی
Flores	Rantala رانتالا	Thornton تورنتون
Sack سک	Wright رایٹ	Teachman تیچمن
Salmon سلمون	Reznikoff رزنیکوف	Thornhill ثورنہیل
Swami سوامی	Rubenstein روبنشتین	Jacob جاکوب
South سوت	Rauch روچ	Johnston جانستون
سوروکوسکی	Rhode رود	Jeffes جفس
Sorokowski	Roder رودر	Jones جونز
Sugiyama سوگیاما	Rhodes رودس	Chu چو
Soler سولر	Rosenbluth روزنبلات	Chivers چیورس
Simmons سیمانس		Darwin داروین

Guerra گورا	Krentz کرنتز	Simpson سیمپسون
Guéguen گوئگوئن	Crenshaw کرنشو	Singh سینق
Gould گولد	Kruger کروگر	Shark شارک
Gomendio گومندیو	Christensen کریستنسن	Shackelford شاکلفورد
Geher گهر	Keller کلر	Shaner شانر
Gilbert گیلبرت	Kelly کلی	Short شورت
Langlois لانگلوئیس	Campbell کمپبل	Scheib شیب
Langley لانگلی	Kenrick کنریک	Frost فراست
Landy لندی	Costa کوستا	Francken فرانکن
Lawrance لورنس	Kokko کوکو	Friday فرایدی
Laumann لومن	Collins کولینس	Frayser فرایسر
Lieberman لیبرمن	Koehler کوهرلر	Fessler فسالر
Little لیتل	Kaighobadi کیقبادی	Flinn فلین
Low لو	Kilgallon کیلگالون	Ford فورد
Lucas اوکاس	Kinsey کینزی	Forste فورستی
لوکاسزویسکی	Gardiner گاردینر	Figueredo فیگوردو
Lukaszewski	Garver- آپگار	Fisher فیشر
Laeng لینگ	Apgar	Feinberg فینبرگ
Livshits لیوشیتس	Gallup گالوپ	Fink فینک
Mazur مازور	Gangestad گانگستاد	Feingold فینگلد
Macrae ماکرایبی	Getty گتی	Carroll کارول
Malamuth مالاموٹ	Gross گراس	Caryl کاریل
Mathes متس	Grammer گرامر	Kalick کالیک
Meston مستون	Geary گری	Kanazawa کانازاوا
Murdock مرداک	Greer گریر	Confer کانفر
Mroczek مروسزک	Greiling گریلینگ	Kahn کاهن
McAlister مک آلیستر	Goetz گوتز	Krebs کربس

Halberstadt هالبرستاد

Hamilton هاميلتون

Hansen هانسن

Hawley هاوولى

Havlicek هاوليسك

Hite هايت

Herz هرز

Herold هرولد

Hromatko هروماتكو

Henderson هندرسون

Hughes هوقس

Honekopp هونكاپ

Hill هيل

Hume هيوم

McGinnis مك گينيس

Manning ميننگ

Møller مولر

Muller مولر

موهلن

Muehlenbein بين

Mikach ميكاج

Miller ميلر

Nettle نتل

Nesse نسي

Norcross نوركراس

Norm نورم

Watson واتسون

Wade واد

White وايت

Wedekind ودكيند

Welling ولينگ

Weeden ويدن

Whisman ويسمن

Wilson ويلسون

Williams ويليامز

Waynforth وينفورس

Hatfield هاتفيلد

Harvey هاروى

Hadjista هادجيستا

Haselton هاسلتون

Hagen هاگن

# Red Passions

## Psychology of Attractiveness, Passion and Infidelity

Kurosh Rastgar

این کتاب، سعی دارد تا با مرور پژوهش‌های انجام شده در حیطه روانشناسی جنسی، به بررسی چندین رفتار جنسی در دو جنس و ارتباط آنها با یکدیگر بپردازد. مسائل جنسی با مسائل زیبایی‌شناختی ما آدمیان، پیوند گسست-ناپذیری خورده‌اند. چرا از نظر جنسی، هر جنس، بعضی از خصایص چهره‌ای، بدنی و رفتاری را در جنس مقابل خود، زیبا و برانگیزاننده می‌یابد؟ چرا زیبایی و جذابیت، برای افراد، اینچنین شهوت‌انگیز و افسونگر است؟ اصولاً، چرا زیبایی زیباست؟ تبیین ارتباط زیبایی و جذابیت در مردان با نوسانات مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان و خیانت زناشویی در آنها و ریشه‌های تکاملی چنین تغییرات و ترجیحاتی، از مباحث محوری این کتاب است. اینکه زیبایی و جذابیت، چه پیام‌هایی را به ذهن جنسی-تکاملی ما متبادر می‌کند و اینکه آمیزش جنسی با افراد زیبا، احتمالاً چه منافع تکاملی را برای نیاکان ما و خود ما در بر داشته و دارد. در پایان بخش اول این کتاب، نویسنده به بررسی مطلوبیت یا عدم مطلوبیت نظام‌ها و سبک‌های مختلف ارتباطی بین دو جنس و هماهنگی آنها با واقعیت-های روانی-زیستی دو جنس، می‌پردازد. در بخش دوم کتاب، فصول متعددی قرار دارد که هر یک از آنها، ارتباط یافته‌ها و تحلیل‌های روانشناسی تکاملی را با سایر موضوعات و مفاهیم مهم اجتماعی، حقوقی، اخلاقی، روانشناختی و جنسی، با تمرکز بر مسائل جنسی، مرور می‌کند. عشق، ازدواج، تعارضات و خیانت زناشویی، قانون، اخلاق، مذهب و فمینیسم از آن جمله‌اند. در فصل آخر، شما به تعدادی از دلایل هشیار و ناهشیار که باعث بروز مقاومت در ما نسبت به پذیرش حقایق علمی و از جمله یافته‌های روانشناسی جنسی-تکاملی می‌شوند، پی می‌برید. همه فصول، بطور جذاب و روان نوشته شده‌اند و قطعاً هر کدام از آنها، جواب تعدادی از سئوالات شما در زمینه‌های مختلف را می‌دهند.

